

کتاب تقفن

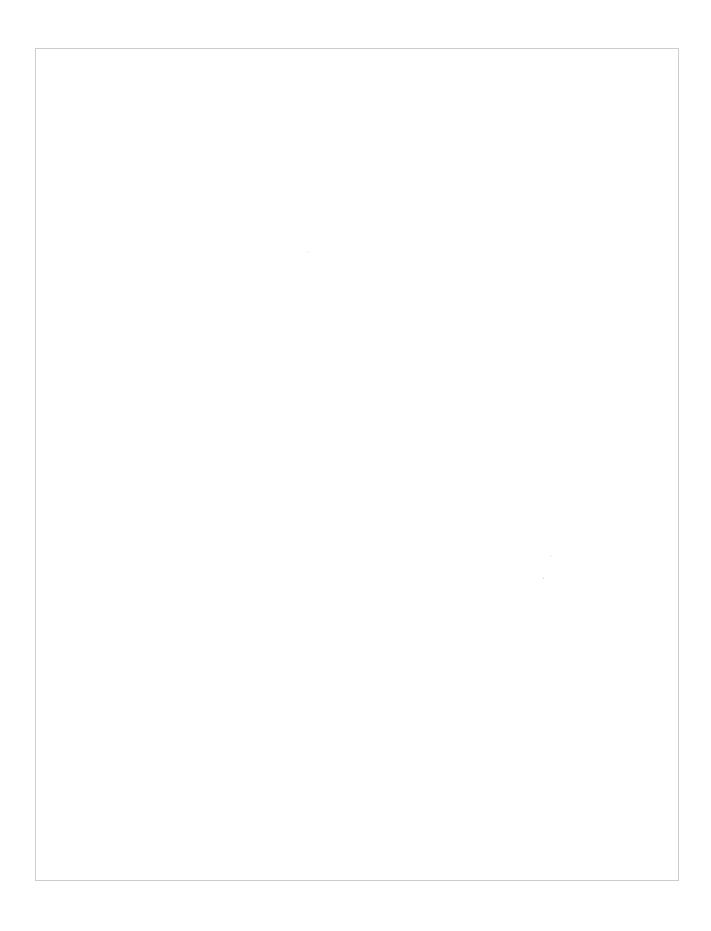
عفاد

بعلمت تسلب شرابين فلبه يزشك معالج حركت دا براى اد اكبدأ منبع كرده ايود، و با وجود موض قند و.... بسيَّادي أذ شبَّها وا تا ياسي بعد أذ تيسه شب كاد ميكرد، و روزها فرمهای چاپي را خود به چاپخانه ميبود ومي آداد. 🔄 🔅 الما الماين الأيك سوء والزسوى دينكر وعبش وآزرد كيخاطي كه ياشي الريرخي المور دينكر بود منب شدقا حتوة جاب تعليقات را بآخر بر سابنمبود كه ظلب پر تلاش ويردانه أواذحر كشباذ إستاد وباس كعاويكى ازكاخها مادب كشودة ودبخت.

- . . . ***.* *** كتاب تغنى دابا فسخه بدايها وبعنى جواشي لفوى وديكر مطالبي كه يبوستكي آنهابا متن شرورىبود بك جا بياي وساليد. وبقية تعليقات وا مبعزاً، وتعليقات که منسل عد در دوجلد قراد دادتا استفاده از آن ممکن و آسان باشد.

. . . بشرحی که در آغاز کتاب و نیز نسبن معر فی استخدها گذشته آن قفید مقدمة كتاب را بوشت وليحذوذ آن را تنظيم تنموده بودكه يبلخ اجل در دسيد. مستعدهای خطی دا نیزمعر فی تکرده بود. این جاب مقدسه دا تنظیم وتستعدها دا المعنى أفي لمودم. درممر أفي تسخفحاء توشقه هاي يدوم والدو مودد آن يشج تسخه كه جاباد الكتاب بر آنها مبتنى بود، و در معتد مة نقض تتعليقات آن، معر في كرد. المستحيثة تقلقموهم وبرخى بكات لازم دا فنرمتذ كرددي وبقبة بسندها دابهمان Second States and ووقى شياساندم. وظيفة خود ميدانيهوات استنان دسياس قرادانه دا أذعبت سعترم مؤسسان التيمين آبتادهلي بيتاطر بذل حدم كوته مساعدت وتشويق نسبت بما بجام كلية كارهاى مربوط به چاپ این میراث متر که دینی و نکری وقوحتگی دهلی ایراد دادم د موفقيت ايشان والدر المجام همه كوته امودخير آ واردكتم محمد من

و نیز از همهٔ عزیزانی که بگونهای دونش این سه جلد کتاب ما زا کمک ويادى بمودداند سبينانه سياسكوادم. " and the second s



بسب آنتدارم الجنسيم

. . .

der eine

.

هرجواه معاهدا که غوامان دربای دین جعت دلیل اذقع جر دل بنوس ارادن ساحل زبان آرند نثار خضرت واجبالوجودی بادکه مؤثر در معرفت اوابقام تکلیف تفکر و نظر است² ولان باد آن مدیر که کفت: موجب آن معرفت بقلد وضلیم دخیر ² است². آن ملك متعال که موصوفداست بیفات کمال. لیز اولایزال، عادلی متز ماز آنکه غباز تهیت جبری ومشیقی و معطلی جبال کمال ⁴ او بیلاید، اعالی عمانقول المجبود د تان می عمانطن.

و مدهوارا درود و تعینات از خدای تعالی و از همهٔ احباً ۲۰ بر فعرهٔ انتیا ورسل باد. سفیر این عالم غیبه عرض مند س ایشان معراً ومیر ۲۲ افعه عاد ۲۰ ۲۰۰۰ وجویجو هوسمامنیند. وجواه وسلمه رجوع خود میتایند ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ ویازید.

Unfiled Notes Page 3

تأليف عبدالبطيل تزريني داذي

ومیب وباشعاف آن تعییّات متراوفات پرشخص پاکیزه و دوم فطیف محسّد معطفی باد¹. آن مهتری که شریعت و شقاعت بند و بوعد برفتراند بعث اد باذبستند⁵، از اسلاب طیّبین⁵ و ارحام طاهرات بجهان آمد، کفروبنعت وخلالت از هیست تینم او درجهان بهان آمد، و همچندان آفرین و تنا^۲ از اهار زمین و سمایر⁴ آل محسّد و پاکن و بی گزید گان واحباب و ازواج و اسعاب او بان مادارفلك رستوملك¹¹

امادعد

بدانند منسفایی که این سیموعد" برخوانند که درماه ویسمالار ل پاصد و پنجاه وشتی سال" اذ هجرت ماحب شریعت علیهالسلوة والسلام بیانقل انتاد که کتابی" بیم آوردهاند و آن:ا" میشن فعاقیهال واضی" تام مهادها ندود محافل کبار و حفود جغاد برطریق نشتیع میخوانند و مردم عام عافل" اذ استماع آن دعاوی بی بیشن و مانی" متحبر میسانند، مگر دوستی مخلص نسختی از آن

کتاب انتخی

بامیر سبت رئیس کبین جمال الدین علی مزشم الدین المسینی اطاباته علو^م که رئیس شیعه است بکرد و او آن را مطالعه کرد باستضام تمام وییش برادر مهترم او حدالد بن " المصین که ملتی و بیرطابقه "ست . مد الله عمره داغامه م فرستاد او نیز مطالعه نسخه تمام کرد وازمن پوشیده داختند " اذ خوف آ تکمهبادا مین درجواب کتاب و هض آن تعجیلی بکتم"، مد تی دواز شد که من طالب آن تسخه بودم میسر نمی شد و خود نداختم" که گروهی از علمای هرطابقه باستهما تمام و محبب نموده که اصول وفروع مذاصه پر کلمان بیك وبدش وقوفی بانته ان تعام تعضم اوراق آن کتاب نمودماند و بر کلمان بیك وبدش وقوفی بانته اند است. نمو ذور و بهتان در کتب معتاد و معهود نبوده است بیدلیل والزام و در انتای ان مؤلف حوالای واغارایی بینده مان امامیت اصولیه کرده که یکی" از آن منصب غیره واخباره" خصوبه است علی اختلاف آناقم، ونفی و تبر ا از آن تسویه" که منحب کسی نمودماست وسه استه کرده یکی بخزانه آمیراند" معروف فی سناده دودیک و معنی میدارد و درختیه" برعام است، و بعنی" خود وض و نموده مند کتب اصولیان " انتی عشریه علما می است، و بعنی" خود وض و نموده که منحب کسی نمودماست وسه است کرده یکی بخزانه آمیراند" معروف فی سناده دودیک وی حسنی میدارد و دوختیه" برعام است، و بعنی" خود وض و نمیناه دودیک وی حسنی میدارد و دوختیه " برعوام اندا سی میتواند استین فی موده که مندم کسی نمانه دودیک کرده میدی معلمان میده منه میداند کنین میده دوستی از فی موده کرد میتورین که هر گرداسای منعی مینه بنان میگاه " مدین ان خود می که از آن نقل کرده به تروین که هر گرداسای منعی مینی مینی می مینامی " میداند" می کند سمکر "

۲... ۲ ت: ویرنترالا او بستند؛ در برهان گفته: «نتر ال ا_ ح + حلىاته طيعرآله. بكراول برودن اهدالا تسه و دوالی باشدكه اذ سرویش زین اسب آویز به وآنرا بتر كی النجوالة كَويندي. ٢- ح: ﴿حالما كهم. ٢- يواى نظر دركلمة ومجير» وجوع هود بتعليقة ٢. ٢ ٢ . ١٥ تحقيق عداين عليف رجو عمود يتعليقة ٢. ٢ ٢ س ٢ وطاهرين. ه– ح≓ابراچه ۲... شد وتاری، ح ونبازی ۸ ـ ث ح: ديور ته ۱۰ در فیز ۲ شاداد اظل وسیح الملائی ۱۱۰ - ۲۰ دمجموع، ۲۴ - یعنی مال بانعد وبنجاءوششين ذيرا مراد عددتر تين است 🦳 ۲۰ بعثم: وكتاب توضيع مسخفة قايحمين باستانى دادكه ومزآن وبسم است از ابنجا يعنى وكهكتاب بهم آورده اللو آنرا بعض فضايح وزائض تام نهادهانده آخاذ مي شود و از اول كتاب تا اين هبارت تاقص است. ۲۴ ... ۲۰ او او کاله ۱۵ ... ب ۲۰ ولفض فضایح الروافض. ح: ونقص و تضايح الردائض». ١٦ – ٢٠ تومرد؟ أغبرو أغلل؛ وشايد صحيح دمرد؟ غبر وغافل؛ باشد و دفعره بعركات مه گانة غين معجمه بعض مادهلوح و بي تجربه است جنائكه وعام، ایز بهین هنی است. 💫 ۱۲ ج: درسانی» را ندارد.

تأليف حيدالبطيل قزويني داذي

سبب تهییجهوالمالشاس و آلت یای. خوانان ا ودست آویز، فشافان شود وافر آجها . تولد فسادهای گوان ممکن گردد که بیشتر و زر و وبال آن و تکال آن بدنیا و. . تمر متور گردن مؤلف بهانده که: من سن سنه سببته صببته قعلیه وفوها و وزومن. عمل جا لملی بوبالفیامه

التفاقدوا تسخه أصل بدست سيد امام دعاب الداين محصدين تاج الداين . - التفاقدوا تسخه أصل بدست سيد امام دعاب الداين محصدين تاج الداين . - حسبكي التداد كه معتبر شيمه، است و اورآن وا از سو سنامه دل و كمال غضل د اعتقاد عيكو مطالعا كرد وبما غرستاد وما دا درآن ضول و كلمات چند وردى تأسلي عالي، رفت باختياطي كاني ؟ بعقور مذهب جبر دهواي طبع دحب التدوء ؟ قراهم آورده، العق عاداتي است ددست و خوش و سهل عاماً كلماتي حشم ؟ از سر تعصب وجهايه حوالاتي تعريجاد ؟ حقيقت تتبيهاتي سقيم بير شبعت معادماتي دامنفوله واتاداتي نامنتول تامنيول؟ ، المامي افتوس معند مان بيوريت كنيت بديده ؟. بنالي معادل من ما عاقلي قاضل كه ؟ بعاقل من بيواره ان معني او داداي مستف بدان و اورا؟ أن خود.دان و خواند بيواره ان معني إي آيت .

۱- ۳ ، واکنه بایی توانی توانی تعقیق دند پای خوانان دجو خود زینلیکه: ۲ سفان ینج نام و تشدید کام بروزن بنجاد بنجی دود و نتمانگیز و آخوب طب وشور مگر است و واتا تازه جسم آست ۲ – عارت نسخه وج دجای عاوت دوستاره شن چنین است: دو گری معتر، مانده ۲ – حدیث معروف نبویت که منی و دیمی آنرا چدار استمناقه و موتی معتر، مانده ۲ – حدیث معروف نبویت که منی و دیمی آنرا چدار استمناقه و موتی معتره قال کرداند دفتا و خالب آنها این ضعون است دون سین خب خبا هرها و به مربع میل بها ای یو تا قالمه قالب آنها این ضعون است در مین خب خبا هما و معروف روانی آن اجو مربع میل بها ای یو تا قالمه دون سن حد بین (العدیث). حال این خصی در آینده خواه آمند ج مین و کالی یه ب حدیث دونی ترین به در میز و کانی به خود مینینه ۶ . به در میز و کانی به . در میز و کانی به .

۱۰ - ۲۰ - ۲۰ دستیمه، و دعیمه دا بعینهٔ اسم فاغل و اسم مغول بردو بیتوان. بحولند ویضی از ادیاء ستاهوین قیالت بعینهٔ اسم قاعل دا ترجیع برقرانت بعینداسم مغول داده است. ۱۹ - تامقرولی فظ در ۲۵ شه . ۱۹ - ۲ ج: داسامی از صورت توادیخ متقدمان. ۰ - ۰ صورت کلب نشیده ۲۰ - ۲ دورادینگونه، ۲۰ - ۲: دکتآنوا، ۵۰ - ۲۵ - ۲۰ وطالف کند» ۲۰ - ۲ دورانسافی، و نادانی وجهل معتقه بیتیت بنداند وآن دایم.

كتب فلغن

. بینگانه افتاد، که حقومهالی فرموده : ولاعف مالی لك به علم ان السندم ، والس والقراد كل اولك كانعنه مسؤلا و بدین غایت جسانتی و تهایت خسارتی قلم درمیدان هذ یان افكند، مثبتان و حد وعل را و مغیر آن بوت و امامت را و مناسان عربیت را بتهست كذب منسوب كرده وسادات بزر گوان و معاین كبار را بی حجشی معیوب هاشته و معینان با مین و راویان معتبد را خاص و معاین كبار بندانته، و متكلسان معقق و معتنان بندین و مغیریان عارف را معلوما كند و مودن معلی مان معقق و معتنان بندین و مغیریان عارف را معلوما كند و متوای معلی از عادل و خواجكان بریندار داخلقهای بدنده دونا خاص و معلومان كند و معرفی معلی از مان که معقب مندون و مغیریان عارف را معلوما كند و معرفی معلی از معرف از معرف منتیان معتبد و مغیریان معتب را معان از معلومان و معرفی معلی از معرف معنه معنود عرام و از معنور این آیت نیز دور اخانه كه معلون از مار جه معینه خود حرام و از معلی استانتهم اجمعین ه عماكانوا

ر بيون بر" پيت مجموعه نام مستقد بود و" اصلى معتبدا زنام دانتي وضل و ريب او اعلام گورد" که کيست وغر خش اذ جمع" اين کتاب چيسته مملوم شد که اين شروع اذ سر بعني و عداوت امير المؤمنين على است که مېنينني هم . منفق وهم شقى است که دولا پېشما لامناني تقى ».

وييش اذ وسول ابن كتاب بما مكن ذموماته از خواس علماء شيمه كه الين كتاب را، مطاقته كرده بودند^م، درصنوت معدس مرعناته كبير سيدشوف – الدين علك الشعاد سلطان المترة الطاهرة أبوللفعل محمدين على المرقص" ماعدانة جلاله، و بي لفظ كهر بار سيدالشادات برقته كنه معيداليالي قرويني "

ې پ نه وړيزه. ۲- آيت ۲۶ سووة مباركة الأمرام. ۱_ ث: وأد م **ده**. و به ح د جمادت و خدادته. ا با ح د گردانیده. ۷... مماوى 🖛 باديها و و اب ماد بوید که زميها. ومعلمانه. برے جز ودیندارو۔ ۱۱ - ۲ - ۲ - ۲ - ۲ - ۲ - ۲ - ۲ مورغ میاد که حجو، ۳ - ۲ - ۲ - ۲ ۱۹- ۲۰ وکرده. ۲۲-۲۲ م من هذه ۵۱-۲۰ واليکن، . دجزاىيە. ۱۷ ب ث: وبجنع آن». ۱۸۰۰ ح: يعلار کا گفته بودنده. ۱۹۰۰ نوجبهٔ اين ميد. . ب. بىلارە درارى. يطور ميسوط درجاي خود از اين كتاب ياد خواهد شد.

تأليف عبدالبطيل ازويني داذي

می،ایدکه ندجواب این کتاب بروجه حق^ا شروعی کند چنانکه کسی انکارآن شواند کرد^ته

چون سنة اصل بنا آوددىد وتأميل افتاد عفل جنان اقتنا كودكه اكر چه تقر ب در آن بخداى بي عبد و عار و با حمد مختار و چيد كر از باشده ديبا چه كتاب بايد باسم امام روزگار خاتهالايو اد مهدى بن المسن المسكرى – عليه وعلى آباله العشوة والسلام ـ باشد كه وجود عالم را حوال يقاى ادست و عقل و شرع منتظر حضور ونلهور ونلدى او " و آيت هوعدالته الذين آمنوا منكم وعملوا المسالمات "وضبر دلولم، يؤهده ونلهوده، وملا المسادق والمعادب من يون.

جونابردعوم مصمم هد دلمترده بجانداد، وجان پيغام يو بان، وزبان بينان، وجان بيان كه اگر ميخواهی كه اين لمل را طَّى فَ كَمَر ^م ايمان كَنَى صواب آن باعد كه درباجة كتاب بنام آخرين امامان كنى درحال قدم در او فرمان سهده وبعداذاستخاره هر با الى وب العباد ووسيلة "دذخير" ليوم" المسادعروع افتاد دراين جواب مازم" بنام وتاييدساحياليزمان مهدى" بين المصن بزعلى بن عليم السلوة والسلاب آن امام منتر خرالطاعة" كه بغنل وعلم وعسمت از امل احر - برديو بخرس فن هوجه خريفي

۲۰۰۰ : ادوسته ، ۲۰ – ۲۰ کیا ۵۵ سرزهٔ مبارکه نون دچوع هود تعلیقه ۲ . ۵۰ بحث داین حدیث شریف ضمن تعلیقه ۲ بیان هده استه ۶۰ – ۶ دبیان و بیان بیان»، ۲۰ – ۲ داین معل را به ۴۰ ، ۲۰ دکنه ۲۰ ومکر و ۲ داین امل را طرف کم ر اینان بندی قدر آنند تح ضمن ععاقی طرف تغنه ؛ وو نیز طرف باسمعال قارمی بیش گلچه کمر که برای آدایش بداند و بیتی بند ذر و تیزه که بر کمر بندنده برای ملاحظا تواهد آن دجوع شود بدیوان توامی (ص ۲۵۴) ، ۹۰ – ب ت: دو تقریا ۵ ماز مدیم ۲۰ – ۲۰ – ۲۰ دومانی باران برای برای برای البه، ۲۰ – سنت ماز مدیم سر دان معلورانی ماس آلی (ده) که دیتران و مره است اذ اینیا بینی و منتر ض اطاعاته آماز میشود دورانیل آن ماسته (ده).

کتاب تقفن

زمانة خود منصوص است وبفرض طاعت اذ حق تعالى منموص است و باقبال آن المام. همام طيهالسلام اين كتاب پروجهن مرتب قد كه خواص را دلامع قبهات باشد و عوام را منمر دلالات ، بىبارتى سهل و آسان ته برقاهد ديگر مصنقات ما¹⁵ كه دقش ورقشى دارد كه قبول چنين كتاب ته از دقت ² عبارت باشد بل⁷ از شرف حوالت و دلالت باشد تا هر خواننده كه بخواند وهر تويسنده كه ينويسد و مرشنو تعه كه بشنود از آن چرة تمام بر گيرد و فايدة يسيار حاصل كند³ و ما توفيني الابايتم عليه تو كتار وهو حيني ⁶ و مم المانط والمين ، و المعديد رب العالمين، وصلي التم على محمد و آنهاناناها مرين³.

فصلّ

در او کر کتاب این معبد ابتدا کرده است به وسهایته الم حسن الم حین ال حیم و چون بمذهب معبد اسم و مسمی یکی باهد فایده وسهایته معلوم نشود و فرقی ظاهر نباشدمیان خدا و نام خدا^م پس می توان داستن که ابتدا جندای کر دماست یا بنام خدای، چنانکه در اثبات حفات شه قدیم لازم است بلکه" بعد اسامی هزاد ویك خدایش لازم باشدا¹¹ و جون نامها منکر است وختای خود قدیم است باجماع: بمذهب بد معبد آن این اجرا خطا باشد، که خود فرقی نمیداند که درمایته خداست یا نام خدات.

آنگه بذار سمیه ابتداکرده است بنطبهای بنازی، واین مایه از مُرق معلوم نکرده که کتاب بیادسی را خطبه بنازی³¹ معهود و معتاد نباشده

۱۱ - ومعلقات دیگرمایه ت: ودیگر (زصفات مای. ۲. ب ت: وریفه م می: ودنسم. ۲۰ - می: ویلکته، ۲۰ ت و گرداندی. ۲۰ از آیا به به مورد میارکهٔ هرداست. ۲۰ - حی: ویلکته، ۲۰ ت و گرداندی. ۲۰ استهٔ حیّن که دیز آن و م ۲۰ ست از اینجا یحی اذهبین کله وضول آخاذ میشود و از اول کتاب تا اینجا را که مشتل برخطیه و سرآخاذ کتاب است نشادد. ۲۰ م: و مندایش ۹ - م ح: ویتوی. ۱۰ - م ح نداد ند. ۱۱ - برای توشیح میاهادت جرم موفو بترایا ۲۰ - ۲۰ - و دیتوی.

Y

لأليف عيدالجابار تزريني راذي

بعداز خطيدگفته است كه : ديس برسيدل اختمار بدان اي براده كه اين - مجموعه ايست الادو شرح بجني از فنايج و قبايع وافنيان ابتدا كر ده ند بنام خداى برهنا وتنا و دورد بر رسولان خدا، خاصة برمحت محقي سناييا - سابي اين عليه وعليم، وتنا بر خلفاه واشبين قبو يكر السه بينالتمي حلميالهار و مدينا لوقار، و سيدالمها جرين والاصار، وعن الفادوقا لنتي . ناصرالاعمار ، و - عمان ذي النوريا از كل الشهيد في الدان وعلي السرعن الوفي آرفاتاللكفار - والكرا و خيرالفر آنه، المالايان و من الفاديونا.

اماً جواب این لفظ کد. سیدل اس اشادت کو ده است که : هیدان ای بر اور ۲ آستکه بعذهب این قائل این بر اور باید که قاعل و مغیش باشد و او وا در فعل خویش اختیاری باشد تا بداعد اکر ته این امر و اشادت لفو و می فایند باشده وا کری اختیاری باشد تا بداعد اکر ته این امر و اشادت لفو و می فایند بایین بداند و اوراکش نیافزیند که بعد عبر معین معنی است⁶ هر کر تهواند دانستن ، پس جون خواهد که این لفظ اجرا کند و این تقریر مقر⁶ و مقتل⁴ راستن ، پس جون خواهد که این لفظ اجرا کند و این تقریر مقر⁶ و مقتل⁵ می کند³ در مندی مکران ماه و معال و میده مکلف داختین می کفتن داین تقریر می کودن موافق مذهب اهار نوحید و دومده بخلاف مذهب می کفتن داین تقریر می کودن موافق مذهب اهار نوحید و دومده بخلاف مذهب کران خریدماست ، بدنیا جداوت علی ⁶ مرضی و آلتی اکمه هدی، و قبلد بیقوت موز خوهای خدا، بادی جنان هی می می و آلتی اکمه هدی ، و باعد و باین مقروب تو تو تعداد مداوی جنان می بیست گفت و جنین تقریر کردن که ، بادهایا تو تو تو در معرد و اوراک این قریر می کودن موافق مذهب بدین اند تو تو تو ماست ، دنیا جداوت علی ⁶ مرضی و آلتی اکمه هدی و باعد و بایت مقروب تو تو تو ماین می باد دور می کودن موافق مندو بید تو تو در معده و بقاده باشو ب موز خوهای خدا ، بادی جنان می بایت کفت و جنین تقریر کردن که ، بادهای ا تو تعدرت موجه وادراک بیافرین ته بر ادران ستی من این می باین می باین موجوه خطاب

کتاب، نقض

۔۔ الح جواب این کلمات کہ: داین مجموعہایت درو شرح فغامے و قبایس الافتيان، آيسكه ابن فنايع و فبايع الاسمقنمت خاوج تباشد، يلحمه كلق المتخداسة وبمشيت اومت بذهمه فعل وافتيان است وربغواستخاخيا وساعتان سداقع . آمده است آمیدایی ی از آن فعل بخداست و بهر خوضل خاضیات است، اکر المعمد إلعاني اخداست يس خطاى عظيم باشدكه خواجه فعلن الخداى بالمنسوب كتد بوافشيات؛ و بر مذهب جبروتشبيه اين لفظ چنين اجرا بليست كردن كه، اين ·· مجموعهايست درفعاييم وقبايجي كه ختما آفويده است وخالفتي لاست وبزافعتيان . بر آن قادر ابلنداماً موالتش بديشان است تا هو عاقل براستحالت إين جنين . سخو:کواه بودی، دراکن بهری فعل خسطیت از آن قضایت و بهری از قعل رأضيان است، درقست بياني بايست تاقيل الحداي الاغمل ، إيشانه ظاهي.شدي، و اکو مشاد کنی است مبارلته باد کبر کی حص ج ، واین قسمت افرین دجه باطل و حمنتل است واكرحي كويدكسه فتابع وغبابع فعل القشات است والجفان مخير الدامر حباً بالوفاق؛ دست الاجر، وتشييه بيابد داشتن، و در توجيد و عدل آوينجتن، تا اجراي چنين الماظ معترض نبائد واكر بنه بر. آن مذهب وطريقت. بد می بودن وفعایم وقبایم راجوالت بخدای جالی می کودن، و دافشیان تبلمنے ، وصاف و معذور داشتن.

اماً جوابیم آنهه گفته باسته داشدا کرده شد. بنام خدانم بی همته از بن مجمل مطوم نمی فرد کدانرین خدا آن خدا بامی خواهد که اهلی توحید وعدل . اتبلت می کنند، خدادندی که ظلم و کفر وضاد و حیان و مقبلخات نیافریند، و . بدان براضی نیافته، وتلبیس ادله ایکند، و عکایت مالایطاف ایکند، و جزا دهد بی

تاليف عبدالمطيل تزويني داذي

العمار بنیامته و خلاف وعده مکنه وونیم میکوکاران خایم ککنه و بیغمبران را صدیق کند و آدم ومعصد وهمه انبیارا واولیا وا ومؤمنان دا¹ بی تبجه بیهشت فرسند، و بوجهل و فرعون وهمه کدار را بقطع بدوزخ فرسنده اگر این خدا را آن خدا را میخواهد که کفر فرعون و نمرود وابلیس او آفریننده استه وهم تکلیف مالاطان کنده و دبیم میکوکلان خایم کنده وهمه فنایح وقبایح افتلر او باشد، بیان بایست کو دن تا مذهب قائل درانهات خدای پوشیده تبودی، و آن خدای که موصوف بودی جدات بخص مستحق حمدونا بودی بزدینه عقلامانه، پس باتبوت مقص جس ونشیه این اجرا براهانه منی و معمود نباشه واین این ما مورد باشده و این ایس این اجرا برا موده با ماه می و معده تودی و آن ندا ماه مودی بودی موان به مستحق حمدونا بودی بزدینه عقلامانه، پس باتبوت مقص جس ونشیه این اجرا براهالاق م می و دسمود نباشده واین ندا مذهبول و مسعوم تباشد.

اما جواب این کلمات که گفته است، فوتنا و درود می وسولان خطه دانم که اذین دسولان آدم مدی دا میخواهد تا بسیم مر بهعلیهمالسلام وردین اجر ا صورت مذهب خویش قراموش کرده که مذهب خواجه وهمهٔ مجبران چنانست که آدم در خدای صیان کرد، و نوح از برای بسی کلو از خدای تعالی طلب امان کرد، و بورسی عموان عمل شطان کرده و بوسف سه یوهست بزنای سوان کرد، و داود باذن اوریا همچنان کرد، و ایروب نست خدای دا کفران کرد تا باری تعالی نفی اورا طعمه کرمان کرد، و باری تعالی سخر جنی دا میزور تعلیمان

۱- ۲ ع: دوههٔ آنیا و اولیا و مؤنتان له، ۲- ۲ - ۲ - دافریده، ۲- نیخ : دهنه، ۲- ح: وطعب غواجه وآن هنه، ۵- کرمان جمع کرم است بقادسی (بکترکاف عربی) ومنی آن مروف است واقف وزین آن علامت جمع است از قبیل الف و نون هد هوداری و مادان وامثال آن معلی در بوستان (ندیاب اول درتقامهای، م ۳۳ جاب طهران بتصحیح امیر خیری) گفته:

وطنع کوده بودم که کرمان خودم و اشاده بشمایست که جهال وقعامی وهنگامه گیران اتمل می کنند که درتن حضوت ابیوب در اینام میدادیش کوم پدیدآمد وآن قعه از آکادیب و ترکمات است چنانکه درنداینهٔ ۹ بیتممبل و استدلال بیان خواهد ند انشاءالت تعالی.

كتاب لقض

١١

کرد'، بس اکراین مستف انبیا دا اذمانند این تهمت مسلم داشتی دوبان فتان درجق وسولان خداى تعالى بخط تبجنباتيدى اوليش بودى ازآلكه برايشان درود دانا بدوغ فرستادی و برمسلمانان تلبیس بکردی و اگر درین دعاوی تقیه و الکارکند از خوف شمشیر سلطان بود که کنایی بزدگه که آنوا «زلهٔ الانبیا»، خواند ابوالغنالل منقاط كرده است ده بركتاب «تنزيه الأقبياء" كه سيد علبالهدى مرتضى كرده است قد سالة ووحه تامعلوم ومصو وأشوده وبقيامت لدائم كه بهر ماذ شفاعت البيا آلادا باشد كه كتابش تتزيه الألبياء باهد يا آلدا باهد كه تسليفش ذلمة الأنبياء باشده پس با دست ازين دعادي بي حجبت بيايد داشتن والبيا دا مسوم مي كفتن؛ مرحباً بالوفاق، وإكن له درود بدودغ درباتي لهادن". الماجواب آلكه بعداذابن كفتهاست: مخاصبه برمحمد مسطفىعليه السلام، حساب بدست خراجه است تا دقتی می گوید: سبد اد لین د آخرین را دل اذ شكم بركرفتند وأذكفروشيهت بمستنده وكاحى كويده برزن زيند حادثهماهق شد، تا در اول کافر باشد و در آخر عاشق، و جمعود و انکار بچگونه تواند کرد در ماند. این دعادی که علمای طوایف اسلام را از مذهب بد هیچر ان مسو و است. آنکه خواجه چنین پیغامبر دا جلوات مخصوص میکرداند و دای برچنین مذهب بد اکر⁹ سلطان عالم وامیر^۷ بنیاند.

اماً تنابر خلته: بر آن انكادی میست بزدگان دین اند از مهاجر و انصار والمسابقونهلاد گردمدنالمهاجرین والا نسادوالدین اتببوهم باحسان دشهایت معه

(سرای تعقیق دیشمسون این جارت رجوع ضود بتلینه ۹. ۲ - ۲ ب ت: دو برزیان رفتگانه وقتان بنتج قاد و تندید تاه بروزن هداد بعنی تندانگیز است. ۳ به وتو ید الانیاء ککتاب سیار مدرونی است که علمهالهای (د) در تو یه انیاء طیعم السلام از اسال نی سیتها که دستن از مجروان تقل شده تصنیف کرده است و یحندانله طیع و نشر شده و در نمون عالبان قرار گرفته است. ۳ - دستوری بعنی وسفویه است و برزی تعقیق آن رجوع هود بنیلیه ۱۰. کست در آندایا محکنه در دو تکاری محکومی شدن و در بازی دادش موقری شان (تا کر کلام اور)، هود بیخ، دکتارگی، ۲۷-، اصلاا ان عالم و اندیزایه ج: وسلطان و امبران می: وسلطان و امبران که سه در کام تو به در می محت و بود گان انده ت: وود گان عربیز انده. ۳ مه از آنام ۱۰ موره می که تو به در و بود گان انده ت: وود گان عربیز انده. ۳ مه از آنام ۱۰ موره به دی تو به در محالی تو به در می می و بود گان انده ت: وود گان عربیز انده. ۳ مه از آنام ۱۰ موره می که تو به در که تو به در که تو به در که راید می در در می در می می می می می و بود گان انده ت: وود گان عربیز انده. ۳ مه از آنام ۱۰ می موره می که تو به در که تو به در که تو به در که در می می در گان انده می در می می می در دور گان انده می در می که می در می در گذان انده ت: و در گان انده در این می در اند را از می در می در گان انده تو به در که تو به در در به در می در می در می می در می می در در می در می در می در می در در در می در می در در می در در می در در می در می در می در می در می در در می در در در می در در در می در در می در می

تأليف عيدالبطيل قزويني داذى

11

. آنیک بیمان آن جناعک ما بربامام حق – خاعف الله دولته – تناکشه بم او - سلمان سمیدمحمدین محمود دا قد سالله ووجه که تألیف دومهم، دولت و حیات او اشاق افتاده بودمدحی وتنالی کنته است، بدان انتار نتواند بودن? باوی سالی - همه ملاطین آکر سلجوق دا غریق وحت کرداند و دایت آنبال بنام آ و مس ت - ماخلان از اسلاف، مؤمند و منصود باد درمدن واضافه.

الما درین موضع که امیر المؤمنین علی داخلیماتسلام مفاتل الکفان خواند. است بنشید. و فراموش کرده است که درین کتاب میگوید که دعلی سبتلاگشت بهتان وقتل مسلمانانه بین مقیق با بست گفتن: دقاتل المسلمین دالکفاره تا او لر سنعن با آخر ماننده بودی دی اعتراض، ومحابه دا درخی الله عنهم کفتن دقوشتن - بر مفجو مجبوره خطا باشد که وضای خدای جون درمذیت باشد اگر تخواهد داخلی باشد تا دراجرای - الفاظ مفصر بد قراموش تکند.

آنیکه دگر باره کننه است که دیمهامکه این جماعت راضیان که خود را .شیعه؟ می خوانند و " دسول خدا محمدمحظنی علیهاانسلام اذایتان خیر داده است . ه مومنان علی ابوطال دادر شرایهٔ همه گفته که: ای علی جمایتی خواهند بودن درین است کسه دعوی دوستی تو کنند ایتان دا لنبی بنند کسه بدان بازخوانددان آو آندافشاست وشانیان آنهاند که ؟ آین دو اوز مرا بو بکر

۱. مرادخان الدین ایوضع معمدین معمود بن محمدین ملکونه سلجونی است که یلومش بر تبغین سلفت در اواخو شال ۱۹۷۵ قبری هجری ، و واتش در سلخ تشاقعهٔ ۲۹۵۹ بوده است پس مراد تروع بتالین است زیرا خود معنت یعی صاحب بعنی تضالعه الروافش کله: ووفرخت میدفایی السحرم منتخبس وحسین وحسنه افته جنانکه در آخر کتاب خواهد آمد. ۲ - ع ش این بوتولن بودنه، ۳ - ح س: دونظره، ۴ - ع: زیریمه. هست.محصوف مطف دوه اگر بنیا در مین دونشتر، است لیکن دوهما، نسیخ هست. جد از وجود این چند کلمه در اینجا، گوری نیست تا مراد خطر خود و دلیل نمراین وجود آنها ست در متون عربی حدیث مسوب به بیشبر (می) چنا تک هذه تلیزه ۱۱ بند شده است. ۲- میاست دو متون عربی حدیث مسوب به بیشبر (می) چنا تک هذه تلیزه ۱۱ بند شده است. ۲۰ در آن خودج می، عواین بود.

كتاب الغي .

1.17

وصورها هشمن دادن باعلی چون هربامی ایتان وابکش که ایتان اذجسلة مقو کان باشند وجون زیدعلی خروج کرد و روافش آوردا بغریقتند وبنست تیغینزدادند .. اوهم چنین یکمن کنه ایشان این داختیاناند که دسول خدای از ایتان خبرداده. آست وبندو خوی وتلک ر آخر تنده.

اما جواب: اشتقاق رفض بموضعتی که لایفتی است بردد انتشاط عالی. و اسا آنیه کنند است که دوسول علیهالسالام علی درا خبر داد که جماعتی. دافشیان خواهند نودنه بسراد دل خواجه وموافق مذهب خواجه میبایست که گفته بودی که: انتصلی جماعتی باشند که خدای تعالی بخیراعتان وضی درایشان. آفریند و ایشان قادر نباشند بر تولف و منع وزد. آن، و معیش در مکر ما باشند: آسکه گفته که: هدشمن آن دو وزین می باشند اگر ایشان دا هریایی بکش:

تا ظلمی خدای کوده باشد و یکی من و یکی تو، حاشا عراق دون وسوله و عن الاتمقالطاً هرین "، وجون علی ط تباید پینمبر دروغ گفتند باشد، و اگ قدینفت و نگشته علی خیات کرده باشد، داکر بکشته آن حوالت که دن آخر این کتاب خواجه کرده است کنه دهبدالو حمن داختی بوده بایستی که علی بستایست فزمان مسطنی او را کشته بودی که جندباویش، علی آمد وین بند سیرد علی اودا دکشت. است او گ دند نجروسول خدا مهادنه دوم برمایی یک خس چند سنور مشافتی سیزم بو بکر وعمر دا با خدانه دند مداوی دو وادی که دادن بر که علی و مان برد. سیزم بو بکر وعمر دا با خدای مداوی دو و برایری دادن، که با همان و باک دن.

۱۰ مرای تعلیق در این عبارت منسوب به بیفمبر اکرم (شن) دینوع شود به تعلیقه به . ۲۰ ۲ م من دردوافقن، (بدوزمرف صلف)، ۳ حد حد نیخ: دو همچنینه و این تعییر تا و زعم این آمیر و افضه مادد. اینان و ای آست که گفتار ذید تبیع حدیث شعوب به پیفمبر دروجه اسمیقیه، به ورافضه مادد. شده است و احل در تعدید همان حیارت منسوب به پیفمبر (ص) است و تصیل این اجمال در تعلیقه ۱۱ یاد قده است. ۳ سعبر و مکرم باید هردو بمینه. اسم مفول خوانده شوند چانک مزموی قومتی در تعلیقات بر نسخه خوده گفته است. ۵ م. ع: در اطاه و تعد. و ت ب ۴، دنافرمانی.. i

ļ

تأليف عبدا لبطيل قزويني داذى

مدر ای آنباشد که عدای دا اماذ گوید وانکاد و حدایت کند ند آنکه مخالف خلافت بو بکر و عمر کنده وه هاقل کلمل که در چنین ضل اید بشه کند بداند که برچه طریفت ایراد کرده است، و آن کلمه که در حق^{*} ذید علی بن الحسین علیم السلام گفته، درمیانهٔ این مجموعه نسلی گفته است در خروج او و خفلان فوم او را، و ما آن را جوای شافی کلی گفتهایم و تکراد و علویل ملال افزاید بموضین مستقسی بردد انشاه الله تعالی.

آنگه گذته است: هسیاس آن خدای داکه دل و مینهٔ ما دا دوشن کردانید بنور معرفته و از ما پردود فرنگها بدعت بجلای هدی تا دور باشیم از خلالت و متابع باشیم طریق حق دا و آن مذهب متشد و جماعت است چه ما انگام طنونیت تا بیستدینیم سالگی برمذهب رفض جودیم و نفوه وتربیت ما با ایشان بود، چون از خیت عقینت ایمان آگاه شدیم و آن منکرها و بدعتها که ارشان کند و کریند چون نشیم اجلاه مسابه، و تو خیم بولؤلؤ ترسا کشنده عمر، و امامان دین دا ویزه کان سلف دابد گفتن، و وقیت و تان رسول خدای سلی الله علیه آله، و دونداز ها منگرها کردن چنانکه شرح هریك بجای خود داده شود انتا الله تعالی.

اما جواب آمیه گفته است که وسیام باد آن خدای واکه دل ما دوهن گردانید بنور حمرفته واذما برددد زنگخذلگار بدعته شرحی بنداده است که خارج دست از دوقسمته با دلش مگرفتند واز کفر وضلالت بخستند، باییقطیعت بنور توفیق واطف د هدایت روشن گردانیدند.

ا گرفسمت او آن استیز د گلمردست^ه که باسیند. از لین و آخرین درحدایت مشار کن دارد ، و اگر قدمت دوم است محتقم شخصی است که درجه او عندانه

کتاب تقض

وفیمترست از درجهٔ سید همهٔ انبیا محمد مسطقی علیهالسلام که آنجها حدایت مشروط و مقرون است بقطیعت^ا و اینجا هدایت است بیقطیعت^{تر} تا هر کس کـه باعماف تأسل کند سو^ت این مذهب بد بداند که برچه وجه است..ا

واماً جواب این لاف که زده است از طریق حق ومنا من سنست که بنداذ بیست دینج سال از وفض سلامت یافته است، چون بادی تعالی او را هدایت کر است کرد وبسان هدایت اقتعالی شده ودینگر دافشیان را آن هدایت کر است تکرد" این تصنیح بابستی که بر خدای زده و این حوالت بر افشیان لکردی که ایشان منز . د مر ا اند

د آمیه گفته است کـه فاذ حال مقولیت تا بیستدینیم سالگی برمذهب رفض بودیم، عیب باشد از عاقلی که حد تکلیف نداند و وقت بلوغ ندناسد که سانند این طفل را مذهبی راعتقادی نباشد

و آنچه گفته است: وچون ازخین عقیمت ایشان آگاه شدیم درین کلمه دعوی خدایی کرده است و بافرعون و نسرود شریك شدماست، که بر اسر ادرها ان با تقاف حدة مسلما فان آلا بادی تعالی مطلع نباشد، و علی زهند در بادی این احوال و اقوال که از رافشیان واقع میآید حده حق و طاعت باشد، و بادی تعالی بحکم مسلحت بسورت باطل و معمیت بدر نموده باشد و این مفض تو خواجه باطل است دختای تعالی جودت حق بدر نموده است که مشر آشر ⁶ چنان است که علیس ادله معرو و است.

د اماً ترحم بولۇلۇ، و شتىر صحابه كە در مواضع اين كتاب بىشنېم باد `

۱ و ۲- ح (ندهر ند مودد) : وقطیت (بقدیم عن بر یاء) و وقطیعت سانکه از ملاحظ کتب قفت برمی آید معدد وقطع محمد قطه و قطیع ای همیرها وعقهای است و ند ایتها بعدی مطلق هن ویریدن بکار دفته است پس میباذ آیکار دفته عواهد بود وگریا این عیراز . تعیرات کلامی مطلع ند آن ذمانها بوده است هری بطواهد خودش مرابط کند. ۳ خ خان تکر دکر است ۲ – ۳ - ۲ و بطاعته. هم یخی شاق و شرب و سال وطف ایرالحس اشهری واضع طریقه اهم بان.

۱_ ح س نند ذیدین کتاب وجنین قسل نه ۲۰ ـ ۲۰ م می دیبان نه ۲۰ ـ ۲۰ ـ ۲۰ در دانگ زنگار پاهنده ریترینه بوراب مصنف (ده) گویا طرایتها ایز درمتن ایایا، وزنگار یا هم اهند. ۲۰ ـ ۴ ب من دونشو رسام. ۲۰ ـ ۲۰ من دیز دگی مردوست .

تأليف هيدالجليل فزويتي داذي

1\$

کرده است ، دعومی بی حجّت است و حوالش می برهانه و نظی ناددسته و اکبر بهرمو نسمدر آنمتز حی بود دوزگادها^ر در آنمونی شود. و بدعوی بی بیشت غظر و شرعاً حیج چیز تابع^ن شوده اساً در ضوفی که مطور *از ست شرحی بوجه برود* ان شاهایهٔ تعالی .

آنیکه کفته است. دوسرهایهٔ مذهب رافضیان بینتراز دوجین است. میتان. برسلف صالح، وتبر از از ایشانه وجون از خبت عقیدت ایشان آبگاه میشدیم از آن عقیده فاسد میزادی می جنیم و با ایشان دومجادله و معجاهدم بودیم دهنجب. بد ایشان فرا ووی ایشان میداشتیم.

اما جواب آمیم گفته امن که دسرمایهٔ مفعب اینان درجیز استه داست می گوینه یکی توجید است. دریم عدل است، و در دیگر هست نبوت و اهسامیته . و آنگاه امز است و نهی، و وعدو وعید، ولواحظی و تواجی که این أوکان والحست . معقول و منقول که مباوزان راه دین و میرآدان آ طریق اسلام درآن عمامی در اسول و فروع هزادان کتاب تصنیف کردهاند ویندادی این دعوی که کرده است . که پستدوینچ سال بر آن طریقه بوده است هم اصلی نداشته است.

و آنیهه گفته است که: داد مذهب ایتان بسیاری کتب نوشنه ایم بابستی که دانستی که سرماینگمذهبی ایتان جیست

و آنچه کنند است، ویکی چنان است برسلند حالج، ودکر می ا. اذیماند . نیدانه که این حوالت بکدام ناقل است، و این اشادت بکدام کتاب است، د : اذ این صلف صلح، کدرا میخواهد، واین تیر ا را دست با کلمیکندگاد آنچه ظاهر و مطوم است از مذهب شیعهٔ اصولیه یوشیده نیست که خداکه دا یکی دانند می میل و مسائند ، فاعل همهٔ اجسام هالم و أعراض مخصوصه ، عادلی هنز ۵ ، موصوف بیفات کسال، دادا و توانه زنده و هست، خواهان طاعت و کا وه از، همهٔ قبام و ا ا- میتب، هودز گافته: ۲- ع ت ، عجیه تاب .

از پاپتنین: از ماد؛ وب ر زمکنی را گویندگه نیزنماین وکمالات برافران و امکال خود. برتری دینت باشند ۲ – ب ت م: یموه.

دنيف حدالجيل تزويني وادي

١v

مدسی، مدرک همهٔ مدر کان، سییع وجید وغنی وی حاجت، مستغنی ازجای و حکان و صاحبه و وقد ، و بینه میرانش همه صادق ان و امینان، امامان دا مصوم و منصوص گویند از قبل خدای تعالی، بوعد ووعد متحی، بأمر دیمی معترف، بیت ودعود وتواب وعقب داخی، همهٔ شریعت قبول کرده، از مخالتان این جمله که توجید و علل است قبل آکشند، بنباد مذهب خیمه براین است، و سرمایهٔ اعتقاد این است، و آمیه حوالت کرده است دروغ و بهتان و بخش و کین است، و المحمدیش در آلمالمین.

اماً آنچه گفته است که: دمن باایشان درمجاهده و مجادله بودمه برامل مذهب مجبّر ان مجادله با خدای تعالی می بایست که کردندی که ترافضی بقهر وجب درایشان آفریده است بقدرت موجبه، و بر رافشیان" دوظلم نشاید کردیکی آدکه خدا درار آفرید، ویکی آدکه با خواجه مجاهده ومجادله کند، ومجاهده و مجادلهٔ او را چه ان چون توفیق و هدایت خدای نعالی نباشد، وچون خدای تعالی توفیق کرد وهدایت داد بمجادله ومجاهده او چه حاجت افتده مصلحت مگر آن باشد که مناد کت باخدای نعالی دریافی کنده و هریك دایکار و فعل و عمل خود " بگذارد که ینل مزینه و بهده دریده".

آ **یک ک**فته است: ^راکتون بدان ای برادر که ما اندرین مجموعه بعض از -

فغایج و قبایج ایشان شرح خواهیم دادن چنانکه اذایشان بداستمایم و اشارت بکتابهای ایشان کرده که درمیان ایشان است، وحیچسوایی از سواهای معققان ایشان نیست واکا اذاین کتابها یکی و دو در آن سواها باشد، و دافغی وا قاعد

۱۰ ب ت ۲ می ۲: دصاحب و تیم من ما نموذ از قرآن مدید است که در مورند جن در آیا مرم فرموده : وما تخذ صاحبة ولاولدي ۲ ب ع ت ب: و يهمه ۲ س تیم از فضي بودن و تقیر این تميير بنتی الحاق باه مصلارت بگلماتی که مخترع بود دواهدی کلمه است ما تد وانسبیه و و خارجهی در این کتاب قراوان درده میشود. ۲ س کنه در همه نم تر ایر کنه . حو جوع خط در نسخه م. ۷ س از آیا ۲۹ مورد مبار که تعلق دو با در جاهای دیگر از ترآن معید نیز هت.

كتاب تفض

باعد که چون مذهب او فرادوی او داری انکا بندوغ میکند که اینان رانقیه در راه باشد وروا هارند که اندر باطن چیزی گویند واند نظاهر دیگر ^ا، واین خود عیز انتاق باشده وانزینجای⁷ بزرگان و اقسهٔ ماکنته اندکه: ایمان ملحد و تو بهٔ دافنی قبول عداید کردن زیرا که ملحد و دافنی باطن و تقیهٔ دوا دادید پی سحت قول هیچ در اینتابد دافستن، وقبول ایمان و تو بهٔ هیچ دونشاید کردن. د اندرین منتصر جز اشادی لورد زیرا که شرح تطویل احتمال نکنه.

داما جواب آاین قسل بی اسل و کلمات می قایده آن^ه باشد که چون گفت: «ما سنی ضایع قبایی رافشباندا شرح خواهیمدادن» بایستی که توسنی نو اموش نکرده بودی، و تبوقیق و مشیت خدای تعالی مقرون کرده بودی که چون نبیاد مذهب بدش بر این است که بنده قاعل نیست بر حفیقت، و مغتاد نیست در قعل، و مقهو و صبحبر آست در کان و آدیکه گرید: هماش م مذهب دهبه، بخان مذهب اشارت کرده باغد.

و آسیه گفته استه «ما در کنی ایمان ویدمایم و خوانده و معدانهٔ تعالی کتب شیمهٔ اصولیه ظاهر وباهراست و بیرون آمکه ^۵ در سراهای ایمان باشد سختهای بسیار در کشیفانعای باد اسلام تهاضاسته بیریعدر کشیخانهٔ ساحبی، و باصفهان در کتب خانهٔ بزرگته وساوه در کتبخانهٔ بوظاهر خانونی، و ویمه ^۲ عهرهای عراق و خراسان معروف و مشهور، مستعنی از آمکه او بدان حوالت و اشارت کند بسرای کسی، همه معلو بعجیت عدل خداعه و مشعون از براهین توجد و نفی مثارکته و رد بر دشتان دین از فلایه و میاهه و میسه و غیاهی و غیاه و حلولیه¹⁰ و غیرایشان از اسانانی میطلان چون میجید، و مشبقه و میسه و فیره،

۱۰ ب ۲: ددیگر جیز ۶، ۲ س ح س: درنین سیمه، ۳ ـ ث ب ۲: دهیچ هردی. ۳ ـ ج: دجواب آمیمه، ۵۰ ـ ح: «این ۵، ۴۰، «نره ح قط، ۲ ـ اسم طفول است از داخیره یاذل: دجیرمطی الامور آجیرهطیه ای آکرهمه پس مجیر پمنی مجیرد است. ۸. ح س: دییرون از آنکه. ۹ ـ برای اطلاح بکتا بخانعهای مذکور در اینیها رجو ع شود شلیقه ۲۱. ۱۰ ـ ح: دوهمه ۵، ۲۱ ـ جی: دحوالیه.

تأليف عبدالبليل تزوينى ولذى

والمحمدة على هذه التَّممة الجسيمة والمنَّة الرَّفيعة.

و امناً آنیمه گذته است که: درافشیرا عندت باشد که چون مذهب دی قرآ روی وی داری الکار کند وتقیبه روا دارد. بحساب کودنو است که این طابغه ا در بالاد اسلام و شهرهای معظم عزادان کراسی و منابر و مدارس و مساجد است که دروتش بی مذهب کشند ظاهر بعضود بر او وتادی، ونوبتهای هود مجالس " إيشان أظهر من الشعس است. و آميمه مذهب إيشان باشد دواصول وفروع يوشيده تدادند درگذت وکتب و فتوی، إمَّا اگر دعاوی ٍ بندوغ که خسبان إيشان بر ابشان كنند اذ شتم صحابه ووقيعت اسهات المؤمنين وماننداين كه درموأضع اين كتاب تاقل تكراد كرده است لابد اذ آن علاى "كنند وي آن الكاركند، و لعنت و عدادت شيعه بن اعداى على و فاطعه و أثمَّة مصومين باشد بى تقيَّه و مداهنه، و درستی گفیه بوقت از دل مشر ت از دادنده دموافق ان در این منی باايشان همةعقلا وهمةطوايف مسلمانان كه دفع مضرك معلوم ومظنون اذنقس واجباستحر كاه كمدنفوغ بعدون مدفوع له باشد والزايتجاست كه درعهد دولت ممصيدي عما و باسر...دشي،المتعند. چون وسول عليهاالسلام هجرت كرد المكنه، با خببت رسول كفادقريش اددا بكرفتند وكانتند: خدادا ومحمدها دشنامده واكرانه ترا ملاك كتيم، از آنچه درخواستند بكت و خلاص يافت، خبر بمدينه رسيد كه عماد بيدى درحق خداى تعالى و دسول عليه السلام ذبان جنبا نيده است بعض الاصحابة بروى انكار مي كردند، بارىتعالى آيت فرستادكه برعمَّار هيچ غرامت بيست وبوقت ٍ دفيرٍ مشرَّت تقيُّه رواست أكماكه كنت: من كغرباتُهُ من بعدايمانه

1- ح من: داذ حساب کوران است۵۰ ۲۰ ع ۲ ب ۵۰ دسیطس ۲۵ – ۲۰ یعنی گفته و گفتاد ماند قول فردوسی: دورست این سنین گفت پذمیر است۵۰ ۲۰ – ۲ من: (عمول ۵ ع هم وعدول ۵ وهم وعدی ۵ میتراند باطد ذیرا بهردوهباهت دارد پس باید بعنی ترکی باعد نه بستی عدول افری. ن کذا و هایدوده منی اینجا بستی دور دافع ۵ و دور حقیقت یک راته است. او - ع ث ب: وعفیق ۴ و بغس ۵ ر گویا نسخه آخر: وعضرت بناس ۲ بوده است.

11

کاب نقس

الامن اکره و قلبه مطحن بالایمان ، و ماعند این دوعهد همهٔ ایبیا دو وقت تو دل خوف بودهاست وقی آن معبید بعان عاطق که ابر اهیم خلیل لقترا علیمات لام میگر قتند که: آان فعلت هذا بالهت با ابر اهیمی بوجهی جواب داد که نشبه بود دو آن، گفت: بل فعله کمبیرهم هشا.. الایقه ودر دگی ایبیا که بذکر. همه، کتاب معلون شود، واکی خواجه اعفل وقی آن دا منکر است بادی از ضرودت آمی بیند و می شود که چون دربازاره ودول شکر گاهها تم کی یمکی وا از مجبش میگوید تو آخرین به میگوید: فه من سنی ام، و مذهب مدونیته ماله بندید بی نیکن میکن و چون بین ورد در مدیر از آن، تا بر تنبیه انکار نکند و بر قول بی حبیت اهر از مکند.

آفگه درخاصه این فصل کلمانی عیب ^۵ کنته است و آن آنست که نوشته است که دورکان و اقسه ماکنته اند که ایمان ملحد و توبه وافنی قبول عناید کردن (الی آخره)» باذ مینداید که بزرگان و المه خواجه عالمتی نه از خدای وانمسطنی واذهه انبیای خدایه اذبیر آندا^وکه مدار بشت زمل واتر از همهٔ کنب برقبول توبه است و رجوع از طریق کلی و خلال، واکر شخصی هفتاد سال یا بقدیر هنداهتراد سال منکر توحید و دسان باشد و بنیرست باعد چون

۱- در دونسخهٔ در من و بلا کلام در این مورد گیینه شده وعارت باین صورت در آمده است: دس کفریانه من هداید که الاس اکرد. اما آمکه گلته است: جواب که دو ایات میرد د ایمت (س) کفریانه من هداید آن ما داد آگاه نیست. اما جواب که دو ایات میرد د تا بجفر و بدرانش (تا آخر حارات که در دول هشتم نسخه می مطرسوم، و ودل هنم نسخه مر، مطر ۱۱ مرجود است)یس بخویی دوش میشود که این دونسفه یکی اذ دوی دیگری مر، مطر ۱۱ مرجود است)یس بخویی دوش میشود که این دونسفه یکی اذ دوی دیگری مر، مطر ۱۱ مرجود است)یس بخویی دوش میشود که این دونسفه یکی اذ دوی دیگری است اغترده است و میبادیانه و روجه این افضا و برید و این هامن معالی مربع که دو این دونسخه بود به یکه افضا مید در آینده خو مید که این ماه منه محکم از موجه یک می دو در داری می می می می می در دو می این دو در مراد که نمان می سه در می می مود به دو می می دو در بی داد ضرودیانه ، همار که نمان ، می از تابیا و جوی و می مرد دو دید داد ضرودیانه ، می می می می می می می می دو در دو می می می دو دی می هستند. ۶ میرای بحث از مل این تعمیر (جمع مو دو تامه از آموان تابطی) در می در دو بطیق ۲۲.

ارا كوبند توبيه مفيول نبائدة إين الممه وابزاركان خواجه دراين مسأله طريقي بهتصاند بنقلاف فرمان خدای و نص قر آن وقول رسولان خدای» چون نوبهٔ ادافني قبول باشداين تشتيع دا فايدتي تباشده وعجباته ايتستكه مذهب خواجه جنانيت كه وحشى كافرغلان هندر جكر خواده كه مادر خالر المؤهنين خواجه است حمزة عبدالمطلب واكمه اسدالله و عمر وسول الله بود بدان ذارى بكشد و رسون سلى الشعلية آله درآن حادثه چندانى جزع وفزع بكند" كه آن حدى . ونهایتی نباخد، آنگه چون وحشی بیابد تانوبه کند دسول دوی بگرداند، خدای العالى با رسولى بدان بزرگوارى عناب كندكه: چه زاهر. دارى كه نوبة وحتى قبول فكني...؛ ترابدان فرسنادهايه كه تأتوية كفاخ وعصادقهول ماشد و تحشىتويه كندو جونع حمزه وا اترى بنمانده و همچنين مذهب خواجه است كه كشندة اعتنان وقائل الحسين دا توبه قبول الست، أمَّا جون توبت براضيان دسيد شريعت بركشت وحكم باطلاشد وادر توبه بستهآمدكه ابشان دشمنان منجابة رسولااتد على دْعمه، تا تقرير كودماشد دكربار. كه: محابه بهترك از خدا و دسول، كه منكران خدا ورسول وا توبه مقبول است و دشمنان باينان وا توبه مقبول نيست. اتا غابت إعدادت وخصومت إحل البيت مصطفى وامجبَّات إيشان ظاهر كرده باشد. آنكه كلمني درآخر اين فصل بكفته كه هرعاقلي منصف كه درآن نظر

لأليف هدالجليل تزويني راذي

رجوع كند تائب باشدكه الاسلام يجب ماقبلها باشد الادريك موضع كه مرتد

.....

. کند جهل و بیمایگی و کم سرمایگی این قائل بداند، او لا درفعلی که بیش از این ضل بیان کردهاست کنده است که: همن بیستدوینچ سال بردهٔ مو دفعی بود

۱۰ - سیو طی فلاحهاهی صفیر از طبقات این معد از زیر و جیرین مغم تقل کرده که رسول اکره (هر) قرمود والاسلام بجب «نقیله و جو ری در الیتهایای جناز مین اینکه و جو ری در الیتهایای جناز مین اینکه و حجری در الیتهایای جناز مین اینکه و حجری در الیتهایای جناز مین اینکه ما تقل کرده که اعتبال و رومالحدیده از کار این مین مانی مینکه و حجری فرد الیتهایای و رومالحدی و در دولاسلامی و الذریع و در محمط ایسری انتهایه این و مینی فقط ما در تقله و رومالحدیده از کار این مینی مانی مینکه و اینکه و کرد و تون مینی مانی مینکه و در موری در الیتهای و در مانی مینکه و حجری در دی در الیتهای و در مینی فقط ما در محمول مانی کار و داده ما در مانی و در مینی مانی مینکه و این مینکه و در مربع ایسری نیز ایش حضرات محمولین مینی اینکه اینکه و اینکه مینی و در قری حضرات محمولین مینی و در تعلیم کرد. محمولین مینی و در توری مینکه در مانی و در در تعلیم کرد مینی و در مینی مانی و در مینی مینی و در تعلیم کرد. محمولین مینی و در توری مینی و تعلیم کرد مینی و در توری مینی و تعلیم ایسی و در توری مینی و تعلیم کرد. محمولین مینی و در تعلیم کرد مینی و در تعلیم مینی و در تعلیم کرد. محمولین می و تعلیم مینی و تعلیم کرد می این و مینی محمولین مینی و تعلیم کرد. محمولین در تعلیم کرد مینی و در تحمولیم کرد می در تعلیم کرد. می در تعلیم کرد می در تعلیم کرد می در تعلیم کرد می در تعلیم کرد. محمولین می در تعلیم کرد می در تعلیم کرد می در توری می در توری می در تعلیم کرد. در می در توری کرد تعلیم کرد. در این می در توری کرد تعلیم کرد. در این می در تعلیم کرد می در تعلیم کرد می در تعلیم کرد. در تعلیم کرد می در تعلیم کرد می در تعلیم کرد. در توری کرد کرد توری کرد کرد توری کرد کرد توری کرد کرد. در توری کرد کرد توری کرد کرد تعلیم کرد. در تعلیم کرد تعلیم کرد توری کرد کرد تعلیم کرد. در تعلیم کرد کرد تعلیم کرد. در تعلیم کرد تعلیم کرد تعلیم کرد توری کرد توری کرد کرد تعلیم کرد. در تعلیم کرد تعلیم کرد تعلیم کرد. در توری کرد توری کرد توری کرد تعلیم کرد تعلیم کرد. در تعلیم کرد تعلیم کرد توری کرد توری کرد توری کرد توری کرد توری کرد. در توری کرد توری کرد توری کرد توری کرد توری کرد توری کرد توری کرد. در توری کرد توری کرد توری کرد توری کرد توری کرد تور کرد تور کرد تور کرد تور کرد. در تورن کرد تور کرد تور کرد

کتاب نقص

۲٢.

وچون خبت مفیدت ابدان بداستم توبه کردم و مذهب سنت اختیار کردم و در آخر این فصل آن تفریر و تسهید فراموش کرده است وسیگوید: هزرگان ما وائم ما گذتماند، البته توبه دافنی قبول نباشد وقبول نتاید کرد که اوتقید روا داوده اکنون خالی نیست یا خواجه داست میگوید کنه از دفض بیستدینج خواجه داست میگوده بزرگان و المه خواجه کمته اند وقبول نتاید کرد که اوتقید خواجه داست میگوده بزرگان و المه خواجه کمته انده تعوز دافنی استه اگر خواجه داست میگوده بزرگان و المه خواجه کمته انده تعوز دافنی استه اگر باشد که او تقیه میکنده دورغ گفته باشد ویونول این بزرگان وائمه اعتماد باشد دوهر کلمات که دواین کتاب بیشان حوافت کرده است همان حکم باشد تا همه دعاوی و گفتها و ضول این کتاب باطل و منمحل باشده و با بزرگان و میکوید بندی و داست دوایندی دونه در ماست همان حکم باشد روی مستند این کتاب بقول داختران مالی و منمحل باشده و با بزرگان و میکوید بندی و داشت دارم کنها و خول این کتاب باطل و منمحل باشده و با بزرگان و می مستند این کتاب بقول داختران و المی و مانی و مندو و مانی دارم المه مادق دوراستگوی باشنده دونه و مانی و ماختی و مند و مال است و آلین میگوید بندی و داختران کنه باشده و می مانده و مانی و می و مید و مانده از این از می مستند این کتاب بقول داختران الملی بست و مند و منال است و آدین میگوید بندی و داده می که مادی دواند و مانی و میت و منال است و آدی کود آین و ستند این کتاب بی مانده و می که باشد و افنی است و آدی کار آیی و دامت دی او بسانه نوذ بالله منش المالال و من صور بالمانا.

آ سکه کفته است. هرما در تاریخه الاً سام دالاً تامه که جسم کردهایم شرحها دادیم واضع مفخب دفض داکه کهبوده است.

اماً جواب این کلمه آنستکه حزادمن سر که را یک قطره چاشتی کنایت باشد بدد نهی، این برباید گرفتن در نظام الفاظ و اجراه کلمان ونقل بی اسل اساً کل [الح برشح بعافیه در سینهای که بغیر پسر، بوطالب مأوا گرفت یک ذره طرفه نشاید داشتن که توفیق وهدایت و سعادت و اقبال وتور شریعت و کمال

تأليف عبدالمجليل قزويني راذي 17

جسیرت وشیاه انصاف از آنیما مهیمورگردد تا هرچه گوید و کند همه خطا و زیا باشدا خصرالد نیا والاخرة ذالشعوالشمس ان المبین؟

آنكمكنته است؛ «آن كرومكه اين منحب بهادند محد، بهادينخان بود وابوالنتطاب محدين أي ذينب ، و يسران لوبخت و بوزكر يا غيرطروش و جابر جنعي، ويونس عبدالرّحين النسي الراضي، ومحمدين نيسانهالاً حول المعروف بشيطان الطاقة ومحمد سعيد وابوغاكر محمدين ديسانه و همامين سام الجراليم، و حيشا بين المعكم الاماس ، ومعمدين محمدين تعمان الحادش المديد ، و ابسوجف معمدين الحسن الطوس، و ابوجف البابوي، وابسوطال الاسرابادى، و ابوعدالله أن آل بابويه المجوس، وذ ادتين أعين الغالي، وابن البرقي .

اماً جواب این کلمات آستکه هرهافل که اندله مایه آگا، باند اذهام نواوینم وآناد و اسامی رجال و آن علومی که بدان متعلقی است چون در این اسامی تأسلی،انسان " بکند غایت جهل و نادایی این ناقل بدانده او لا محمد چهار بنتان دومهدمامیر احمد عبدالعزیز بود بکت و بودله " بر آن" (وذگار که

گرهبه آهوی تانار است دراملشخطاسته ەھرسىگى كۆزۈيھى باشېرىزدان پنىيەكرد ۲- برای شرح حال ومصد چهار بختان، دجرح ۲ از آبة ۱۱ سورة مباركة حج. ۲- برای ترجمهٔ محمدین ای زینب دجوع شود به تعلیقهٔ ۱۵، مرد بەنىلېتە ١٢. ن مهمد معد بطور-تعقیق شناخته نی هود لیکن باین نام اشخاص بسیار ند راویان شینه هستند هر که طالب باشد خودش مراجنه کند. برای توجههٔ حال ایرشاکردیسانی ۸_ چون فیرآثانکه بشرح ۷۰. ب ۲ ت: واليمامي». رجوع دود بهتاية 14. حال آیتان برداشتهم از تامیردگان یا ازمشاهیر هستند و یا به ترجعهٔ ایشان درآینده اشامه حال آیتان پردانشیم اد ۵۰مر۰ – ۰۰ – خواهد فد به سرفی احوال اینان نیرداختیم. ۹۰ ع ت به ۳ مین». ۱۰ - ۱۰ ماده ۶: وصادقیم. ۱۱ – ث ب ۶: ویکنه بودگذیم و بطور تحقیق ۱۰ - ۱۰ ماده ۶: وصادقیم. حارت نداین نسخ یا درجنس اذانها وبکره بودنشته برده والحاق تاء بآخر ودنف مینی بربرخي ازلهجاهاي محلى بوده است ماتند دباداش، ودياداشت، و دخودش، ووخودشت بنابر اين كالبان عبادت وانتهبيته وبتكعان شوديا نصورت كعنقل كرديم آورده الا وصعيع آنست كمدرمنن ملاحلميشوددوتر جمة امير احملت باللويز وتحقيقط لقظ كرممدر آيندياد حواهد شد. ۱۲ ـ ۲ ب: ډېريزه ت: دبلينه څ د وکړه.

۱_ب ۲: وأهل منت؟. ۲_ ۲ ; وكه خواجه. ۲_ ۲ : وكه خواجه. تبليقه كتاب باند،(بالافني شواهد استعمال اين نوع نمير را كه ادام حدوم كه همره باشد در كلمات قدماء بركلمة جمع داخلى مياهند است تقل كردهايم اگر مواجعه شود درصحت آن براى اهل نظر هيههاى باقى نعيماند. ۲ - ع ث: وكمكي بودهه ۲ ب: وكه بوده.

¹⁻ مناسب مقام است آنچه گفته اند: 1-

كتاب نقض

یینتی از دوستقر تا مودم بگذشتند و او معیدین[ایی]ونید.واکتها وید و کیتا بدو رسیداد و انشاقی حضور شرطنت در وضع مذهب وطریفت، ونو بختیان پس از عهد حمن عمکری بودند علیمالسلام و کتب ایشان در نشویت توجید وتر بیت اسلام ورد آیر فلاسته وزنادقه و دهریان معروف ومشهوداست. در همهٔ کتبخانها منتخص برود انشاطه و جابر العنامی و کتب ایشان در نشویت توجید وتر بیت منتخص برود انشاطه و جابر العنامی و دهمه مدور است. در همهٔ کتبخانها منتخص برود انشاطه و جابر العنامی و در حقایت در نشویت توجید و در منتخص برود انشاطه و جابر العنامی و در معالی مدور است. منتخص برود انشاطه و جابر العنامی از در حماله علیه در دعه ایشان که بود..اد و و اینان از دا کچه در افتادها، و یونی عبدالی حمن درعه اینان کج بود..اد و این النقاق چیگونه به در ۱۰ و [اد] أبو [جغر] محمد انسان مرمن طاق س در حقایت به در به در اورانی و در تهای در از ۶ و بین میان مرمن طاق بر در حقایت به در به در اورانی در از و این این از معان مرمن طاق بین در حقایت مید و بایو در داره و ایوانی این کتب بینه میان مرمن طاق بین

ŝ

در درين، ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ١٠ در آن، ٢٠ ٢٠ در نمخ موجوده عمريحاً با الف ولايه و اینکه مصنف (ده) ور؛ تنها ازاصحاب ماجصادت (ع) سوقی کرده مینی براشتیاه استذیر: که يشهادت علمای رجال جابر امام باقر وامام صادق مردو و ادرك اسوده است. 👘 🖕 ع ت: ءکی رسیدہ. ۶ ـ مصنف(رہ) دراین مودداشتباء نمودہ (بوا مؤمن طاق باہشا بین حکم معاصر بوده: ند و قرائن سیار بر بن دلالت میکند و از آن جمله حدیث اول کتاب حجت ۷۰ مر د از ایوطالب کویا هماست که واین شهر آشوب، در امبول کافی امت. دساني الساءة تحت علوان دباب جامع قومنعرف بكنيته ادراجتين معرفي كوده (ص٢٢) جاب تهران باهتمام استاد فقيد عباس اقبال) : (دو ۹۰ ابوطالب الاسترآبادي؛ له منامك الجج، الأبوب والمعمول لذوى الألباب والعقول ، المقدمة ، المحدود و و ابن احتمال در صرولتي است كه اين شخص ما مصنف معاصر بوده باشد جنائكه گفته: ودرعهد ما بودنده. ایکن در نظردادم که در میسوط شیخ طومی (ره)ضعن ذکر اختلاف قتاوی تامی از ابرطائب سترآبادي بردهنده است پس طائب تحقيق خودش درابن،مورد دقت کند. 🔰 بهت مراد از وابوعبداقه بابوينه بطور قطم غبر ومنتجب الدبنء صاحب وقهرسته است زبرا وي هدزمان فألبق الفرآن شهرت را الداشة كه وعبدالجلي، (ره) نام وي وا دراين كتاب جزء بزرگان شيعه ياد كند بهكه بسيار كوچك بوده است زبرا طبق تحقيق وقات و سنجب الدين و جد از . . . ج ه بوده است و مخصوصاً با توجه بابنکه مصنف (ده) گفته که: وایشان درعیدها بودند ؟ بديهي است كه مستقاد الأكلمة وبودنده آانست كه آن درنغر درومان تأليف وتقفى وركمنته سم

تأليف عبدانيطل قزويني رازى

74

متند سان را کیها در بافتند. ۲۱ و کیها دید ت ۲۱ ندام که این انداق عامتول نامذکور تامسوع جگونه ممکن گشت. ۲۱، که اتفاق عفلااست که چون جماعتی بستارک یکدیگر کادی کند وجیزی انداز در خو مذهبی بهند باید که حضور شان به باشد و یا بیکانیت و مراسلت یکدیگر را خیو کنند، واین جماعت را که او واضعان مذهب می خواند از یکی تا بدیگری درست وسیعدسا لست و بهری خود مخالف آن دیگراند در ساخی معین، و بهری را خود علمی و فضلی بدرجهٔ کمال نبوده استه تا حرکس که این فضل بر آن وجه بر خواند جزالت فضل و . عنل باقل بداند.

آنگه گفته است: ۹ گفته اند که: واضع حذجب وافسیان زنی بوصاحت از د کاکت مذهب، و گفته اند که : دوافش منتند م پیش آین المقفع ^و شدند تا او این مذهب از بهی استان اختیاد کس د و گفت : شها هرچه بو کلوتن داست باشد می کوئیده.

و اماً جواب ابن کلیان که گفته است که طاخع منصر داختیان زلی بوده استه این است که این دعوی مخالف آخست که دوپش گفته است وضیین واضعان کرده ؛ که هردو تتوانه بودنه اذین دونول یکی دوغ باشه، و حکم بیست وینچ سال که این مذهب داشته است این مایه بنداسته است که شیعه خود مثابت هرمردی اختیار تکردانه که بایمان و سبقت و جهاد و اغاقه اگر صمت منتفی باشه امامت فکویند پس و این صلات وقو نه چگونه متابعت و زلی کفته

بوداند ، جابراین مواد یکی دیگر نز برزگان ماندان وبا بریمه خواهد بود که بجلال مشهور بوده ونزدیک بهترمان تألیف ونقض و فات کرد. بوده است. پس معلی عدکما تیمه در تعلیقات چاپ اول گفته ایم: دم ادستجب الذین حاجه نهرست معروف است. می براشناه است. ۱ – کاما در نسخ و محمل است که دخیری با بند. ۲ – برای تعقیق و دستی و انداختن رجوع خود به علیقه ۲۲. ۲ – ب ۲: وباید که همه باهم با فنت به. ۲ – نم ف ب ب و معنه اس آن دیگران: ۵ – ۵ – ۲: وکه که زین به احراز ایمان و میت جآن و چوند ۲ – یعی در طرف این مدت. ۲ – ۳ حان دو منهی بخی با احراز ایمان و میت جآن و چوند در در اه خانه و افتاق در سبیل دین اگر هست نباشد.

·.__

که چون مردیاشد که متبوعش گویندا آباید که تص قعمتموم دعالمتی همهٔ اسْتَ^ت باشد باحکام شریت.

كتاب انفض

د آمیه گفتهاست که: «دافنهان متله، میتوابیز المفنّم آمدند تا اومذهب رفض اختیار کرده ای عجب اگر متفه مان خود راضی بودند آمدن و اختیار ابیزالمفنّح "کردن باطل ویهایده باعنه تاحه " بقول خواجه کانب و خالن باشد. و آمیه گفته: داد اخبادی اختیار کـرد" و گفت: شما میگوئید چنانکه

خواهیده بایست که [اذ] آن مذهب بیست وینیع ماله این قند علم حاصل کرده بودی که بدندم. محققان شیمه اخبار آحاد ایجاب علم وعمل کند وی دلیل وحجت حجج خبری مقبول تباشد تا از آن جمله این دعاوی همه باطل وی اصل باشد، و مذهب محدث آن باشد که نسبت کنند بشخص معین، و درشیعه عاهت موقعه باشد که گویند، ما مذهب مقید و بوجنع و مرتفی دادیم. بلکه گویند: مذهب امیر المؤمنین و باقی و صادق دادیم، پس مذهب معدن ی چون مذهب اعتز الباشد که حوالتش جمروین عبد کنند، وچون مذهب کی آمیه که حوالتش با بوعدالله کی آم "کننده وجون مذهب که و اضعی بلحس" اشریست"

تأليف مبدالعليل تزريني زازي

۲V

دموضوع ادست، وجون مذهب سبادیه که حوالتی بحسین نبداد است وجون مذهب کلا ییه کلاهند، ابنا الکلا به است، وجون مذهب باذنبا یک کلانسن با اسماق باذنبان فروش است، و مذهب فریدیه که اف فرید علی درگیر ند، و مذهب فادوسیه و فطحیه و کیسانیه و غیر ابنان از اصحاب مذاهب و مقالات مدهب فادوسیه و فطحیه و کیسانیه و غیر ابنان از اصحاب مذاهب و مقالات بکیست داسامی فقها ومجتهدان معلوم است که هوینده مذهب مالله و و فُضَ بکیست داسامی فقها ومجتهدان معلوم است که گوینده مذهب مالله و و فُضَ و موزمنه و آزار [را] معلوم است که خلفاً عن منه عبی دا سبت و موالت و مریقت درمعتولات باعقل و نظر باند و برا ابنات توجید خط و عط و استاب بکانکی [اف] و عصت و مندق معه انبا و المه، واین طریقت خط قط دو المتابر است، وعفل عقیده می انبار و المیه، و بازیان آن وحید خط و عط و پا کی و است، وعفل عقیده میه انبار و معلیه و منابر و المه، واین طریقت خط قط دو الد است، وعفل عقیده می مالیه می اداد در مدان المه، واین طریقت خط قرار کی دو است و معن و مادی میله و معلیه المان می می مانه می ماده منا موالد اما در شرایم وزیرو ع اگر خواهد که باداند که داخت مربقت که مواست

بونماست اوّل خدای تمالی که او کتاب" بیپی لیل امین داند ویستند فرستاده و از اینجاست کنشریست منصوص گویند این طایفه چنانکه حق تعالی میفرمایده و مه آتا کم الرّ سول فخذود و مانها کم عنه فاههوا" آفگه بعد اذ آن" وسول

۱ - دنرقامیوسی تخته: درمیدانه بن کلاب کر ^ماینتکام بو ذبیدی دند شوع عبارت تخته: یوهو رام الطاقة الکلابی به ۲۰ - ع قط. ۲۰ - ۲: دیکمیستم. ۲۰ - ع ت: در بقرینا دوله دند ویا عقل ونظره که مآید. تصحیح حد. به دند نسخ: داستاده و بقرینا دوله دند ویا عقل ونظره که مآید. تصحیح حد. به دند نسخ: داشتاده ۲۰ - ت ب ۲: دفتر منگان ۲۰ - محمل است که بگولیم که وعلی در نسخ از اشتباه تاسان الورده شده ومیارد چنین عراقه شود دوسترد می نظید وقله در نسخ: از اشتباه تاسان الورده شده ومیارد جنین عراقه شود دوسترد می نظید وقله فریندگان آسانها ۲ - ب ت به دورادی به موشیه صحف دسرت از دهنده گردید است والعالم. ۲ - ب ت به دوراد کنیم. ۲۰ - ۱۲ - از آیا ۶ مرد شر ۲۰ - ۲ - ۲ - ۲ آلایی مقاه الولم. ۲ - ت ت در ایرای بیمی موده است ویاد در این بر ماه داد کامه و آلایه مواد تریخ دکرار سری دوراین کتاب فراوان بظر میرمد.

۱۰ ب ۲: وگوید. ۲ ب ب ۲: وهمه امری ۲ و ۲ ب ب ۲: وای المندی. ۲ و ج: دیاهم. ۲ ب ینی بقول خودش ۲ ب ح نظ. ۲ ب ۲ و ۲ یا ایک المندی. ۲ یزی. ۲ با ۲ یا ایک نظافا: وطبیم الملایم. ۲ محمدین کر آک کند ادام الکر تعاقی در یلی دندش مجاولات گفته ، وهرمای عرف ین ترز ایا این محمد این کر آک کند که این ایک تعاقی در یلی دندش مجاولات گفته ، وهرمای عرف ین ترز ایا ۲ با ویرا الصن ی ۲ ، ۲ ، ب ح ب ت: واشر است و دسمیم همانا من است همدی ت قلی (در) در هذا ق الاحیاب مختله دا برا لحن الا هرم خلی این اساملی نیش است میشود با بورس آشری و دند الکنی و الالقامی مختله دالا معری است ای آمدواست می تود تین یادد برده دان اقال به تامی این آممون این و اللا همری خلی این است همدی تینه ای تعدی در می تامی و در الکنی و الالقامی مختله دالا معری آسته ای تعدول تین یادد بردادی این آمی بار در ایس اطاقه الا ضرع می. ۲ - داختیا دکرده.

کتاب انفی

۲A

عليه السلام بأمير المؤمنين على و همة سحابه و أهل البيت بكنته، و نقل اقتاد" يسعت المانيد از معتمدان بما

و درموروز گاری مصومی بوده است که اکر خللی زاه بابد [بدین] طع کند یا اگر شبهتی افند درش میسانه: حل آن بکند، او ل حسین علی آیس فاطمه زهس علیهم السلام میم" و مصوم از فیپل خدا، بعد از وی أبوعدالله الشتهید السیس بین علی امام و مقندا، و بعداز وی سید میتهمان و زین عابدان علی بن

۱۰ بوشیده نماناد که چون در اسخه د م: نظر بوصنی شدن صفحات و صحافی شدن کتاب. وازین رفتن راد معای بالین صفحات کبه در کتب قدیمه در حکم اعداد وشمارهٔ عنامت کتب بوده استکه امروز درمیان ما معمول به ومنداول استکه در بالای صفحات میگدار بم جای دو ورق از کتاب عوض شنبه و درنتیجه مبارت متن کتاب بهم خورده و عبارت آخرین سطر صفحة هشتكه این است: وآانگه جداز آن رسول بذمیر المؤمنین علی و همة صحابه و العلىالجيب بكلفته ونغل انتاده متصل شدم است بعرارت صفحة دوم همين ورقيكه عبارت معل اول آن این است: پشیده ومذهب این خابفه کانست که دین درمت و اعتقاد بان بنطر بروجه حاصل الران كردين: درصوراتي كه ذيل وظل افتاده: الين ظره است: ويصحت اسا نبد الاستمدان بياءكة تغسين عبارت صفية دوم ورق دهيم است و جون اتصال بينج وجه درست الميشدة. در نسخ ان الويس كسه همة استخ غير وعمج باشد كلمة والقادمة را بكلمة : واستاده العريف کرده آند و درنتیجه عبارت چنین شده دو آنگه بعد از آن رسول بام المؤمنین علی و همهٔ صحابه و اهل البيت بتكمته وانش استاد شيعه ومذهب ابن طايفه آنست كه (7 آخر)، و خلاصة سخن آنكه ورائر این عمل ربط كلام كليشه شد، ورشتهٔ سخن واغم عطب بهم خودده است وييس از آنكه تكارنسه اين نسخه را بيند ربط سخن را بقفل خذا يداكره و درنطيقات مستقلة كتاب درص ۹۰،۲۰۰۹ بتصیل بیان تمودهاست پس مطوم هد كه این اغتیاء در وصالی وصحافي سبب تشويش نسخ كرديلده است وعلاوه بر انقطاع وشنة سخن ونبودن دبط درميان مطافب بنا یروضع فعلی نسخ که بزد گنوین دلیل برصحت گلتادماست نونویس بودن داد'معا دراسخهٔ وج،که بعداز وصالی گذارده شده شاهندیگری برصدق مدعاست، وهمچنین شاهد دیگر براین مدعا وجود بیاضی است باندازه مهکنده در دواسخه واه ووب که نویسندگان آنها باین مرکه ود این مورد ربط گسپخته شده و نظم رشنهٔ مخن بهم خورده است متوجه . ۲ ع م و و معمو ۲ يوده قد والمصدقة الذي هداتا لهذارها كتا لتهتدي لولاق هداتا الله. (بدون یاء رحنت درآخر) واین معنی مطابق مضمون آیات مبارکه واخبار متراتره است که زَمِينَ هُرِكْرُ خالى ازْحجتَى تبوده است وتخراعدبود ا ورز قيامت. ۳_ یکه وانام حسن (ع) شروع کرده وتام أمیرالدومنین (ع) و ؛ نیرده است برای آست که درعیاد متساین نام ولتب اورا جنوان دأميرا نمومنين طيء بادكرده است. ٢٠ – ٢٠ براى تحقيق دراين تعير رجوع شود بالعليقة ١٨.

تألبف عبدالجليل قزويني راذي

τ5

الحسين قبلة اتمياء و بعدال وى الامام محمدين على باقى على إدبيا ، و بعدال وى ابوعبدالله العدد دحمقر بن محمدت من اوليا، وبعداد وى كاظلى عالم موسى بن جغر الاحمد عب وتهمت مين أ، وبعداد وى غريب خواسان دفين طوس على بن موسى الل خنا، وبعداد وى محمدالمتنى حاجب عبدق و حف وعدد ن وفاا ، و بعداد وى على بن محمدالنقى زين أحفيا، وبعداد وى الحسن بن على العسكرى امام اذكيا، و اسروذ مهدى است باقى العدة هدى و خاتم أومياء محمد معطنى عليه و عليهم صلوات وب العلى.

قاطعان مذهب شيعه ايغاند بعنى مقداوييشواى اين جماعتاند، وشريعت خود منصوص عليه لمت، وممادف عقلى خود معقول است، ابوجعفر بابويه فقيمى است مقدم، و شينجالمفيد مقتيم معشره، و مرتشى معتقمى است، و ابوجفى طوسى مبر زى است در دين، كذلك هريك وا [كم] اسلمى يادكرد، است ته واضعائد نه ماحب مذهب نه مطاع اند معقده، نافلايى المعصد، مستنبطالى اند أمين كافى، تا اين جمله بر خوانده و بدانند معفوه شود كمه آن حكايات و أسامى بى مغز و يه فايند است و تنى جند چون محمد بچاد بختان و أيوز كريا، و أبوالغطاب و ديمانى وغيرهم جون مطون و مشهاده در آخر كتاب ذكر شان برود انتاءان.

آفکه کفته ایت

وحمونين دوايت مي برند آين جماعت ومي كويند: عن أبي عبدالله عن أبيه.

۱۰ دو افرطوم الیین، ود باقوعلم الأنیامه دواخباد بیار اذ اظام امام محدد بقوعلی السلام بشمار آمده است. ۲۰ این تبییر در صلوات مرویه از امام حین صکری علیه السلام بتدحق محدش حضوت جواد راددنده (ص ۲۸۳ صیاب شیخطوسی، ومقاتیم المبان معد^{رن} قبی می 204 جاب اسلامیه بسال ۱۳۵۹ صبری قسری) : دا اظام حل علی مصدین علی "ین مرسی علم الهای و نورا لهتی و معان الوظام و قرح الا آزکیامی سر اسل علی معدوی علی "ین . ۲- حس تا این جارت قائد مدین اینجا و جایسا بیماست که نشان دادیم و معی اصو حکی حدیث می من ۲ و بجادت و اضحتو در این دو نسخه که یکی ما بیما معلی به بیاب آنی طل اصور حکیت محدیث مد می من ۲ و بجادت و اضحتو در این دو نسخه که یکی ما بیما معلی به بیاب آنی حل اصور حکیت می

كتاب نقفي

عن آبائه، عن دسول الله صلى الله عليه وآلد وجفر از آن اسلد وداويان آگاه نه. اسا جواب آنچه گفته است كه «دوايات مى يوند تابيجقو ديددانتى» عجب نو اين است كه خواجه اسلدا اخباد اذ پاچه فروش و رسن تاب وجواليقى وحكانچ وهاند تو اش مى يود تا يأس مالك وبوهرير، وبوجيده و بر آن اعتماد كند و عالم بدين مذلت مى دادد اخبارى بيشتر متعمَّن جبر وعبيه، ومخالف عدل و نوحيد، وعقل وقر آن بربطلان آن گواه واكر شيعه اخبارى دوايت كنند موافق عقله قر آن بأسايد مسيحه اذائمه كه بنزديك شيعه مقطوع على هستهماند وبنوديك هم مخالفان عالم وأمين و معتمانان بندادم برشيعه دواين تل حرجى باست.

ونیز این مؤلف مجلس دا بندادی معلوم فیست که بمذهب جملهٔ اسعاب وی اخبار آخاد ایجاب عمل کند، ویل اخبار موصل عمل کنند، و مناوله داجازه دادن در روایت اخبار معتبی گویند، وحد تنی، و فاخبر بی، گویند ناشنویده از مغیر و نادیده ویوا، وشیعه درستاع اخبار این وجوه دوا ندادند الاکه از مغیر معتبد بشنوید تا دوایت داجاذت درست باشد و بهمه مذهبی خبر, معجبع مقبول و معوال علیه باشد

میترد: تی عمره بودنه و دیگری به عالم دینی میرزا معمد سامر ای ــ قدش سرهٔ ــ جاوت چین است، وویوقت دفتم مضر تن همه دواست آنجا که گفت: من کفر باقد من بعدایمانه الامن اکره. اما آنکه گفته (ست میگویند: من أو عبداناه عن آیه عن؟ باله عن دسول انه ملی افتطیه و آله وجعفر افزان استاد آگاه نیست.

اما جواب آنچه گذته است که زوایات می ورند تا بیعفو و پلدانش (تآختر آنچه دو می ۲۰ همین کتاب اشاده کردیم) پس این دونسته فائله آن قست اذمن کتاب است کسه دو تستعمای ع ب ت ۴ موجود است وجاب اول سلمای آن دو نسته است زیرا آن دقت بهتر نسته درستی در دسترس نداشت جنا تکه در مقدته و قطفات قضی نیز که کتاب مستقلی بهتر نسته درستی در دسترس نداشته و قطفات قضی نیز که کتاب مستقلی است و سایتا طبح کسردایم بنصب در گان اهل سنت وجماعت است برجلال و قضل و قاتل کمالیونده دهندات حضرات مسومین علیه السلام و برای مونه بقل جارت دونتر از آنان در من آن حضرات می بردازیم ایکن در قطیقات درجوع شود بیلیقه ۱۰ و اغنیزده.

تأليف مدالبطيل قزوينى واذى

و آ نیه گفته است:

« که صادق از آن بی خیر است. معتدر است که علم بامانید و اخبار و تصحیح آن نه کلر عرخامی باشد دا کرده دانستی که هوچ خبر تباشد که شیمه از أتسهٔ خود روایت کنند وا لا در آن روایان بسیاد[ع] از اسمحاب بو حلیقه و شاغی ایشان دا موافق باشد در آن الفاظ و در بیشتر معالی وا گر خلافی باشد در جری: در فأدیل خبر باشد نه در لنظ ، وا گر بدان اخبار که متسقق علیهاست مشتول شویم احتمال لکنه وبدین اشاده محمد نمیه فیایل است. ۲۰۰۰ معمد ا

آیکه کنته است:

د وجون دولت در دست خلفا بود و امیران عالمان بودند دواض را زبون داشتندی وبتغینهٔ ایشان فریغته شدندی ویدین واسلام ایتان را لقب نئوشتندی، و درمجالی ومناظره ایشان راتسکین لیکردندی.

اماً جواب این کلمات باصاف فهم باید کردن که گفته است: دچون دولت در دست خلفا بوده تشنیع می دف و الکام می کند بر سلاطین آل سلجوق که ایشان خلفا دا ممکن نسیدادند و بنادجی و سلاطین گواهی میدهد و فولمی. نماید کهدولت در دست خلفا نیست و در دست غاصبان ونقالهان است د آلیه گفته است که: دامیران عالم بودندی.

مینی آست که این امیران جاهلند و ایتان دوافش وا زبون داشتندی؛ اینان مگر اذ جهل وی حمیتی آن طریقت دا ترك کردهاند خاصه بینفیمی که بدلیل الخطاب گویند، خاکش بدهان که بخلاف اینست که قدوده است؛ آن دولت که بنیالمباس دابود هنوز بر آن قراد وقاعدماست، وامیران و لولا: اکترون عالمترو زبر کترین وهمیشه تا بوده است سادان وعلما و رؤما درستین خلافت

۱ ـ ب: وباسالید اعبادی ۲ ـ ع ت به دورا گر بنداستی» ۲ ـ ت ب م: ویدین اسنادی ۲ ـ ۲ ب: دو درمجالس مناظره ی ت ت ب ۲ : دو بنارجی م : و و بر نارجی بیلاطین علاماً تروینی (ده) گفته : دیش بنارجی بورن ۲ بس یاه دوم یا. معدومت می باشد.

۳١ -

کتاب تخض

Ť٢

وبادگام سلاطین و پیش امرا موقی ومعترم د ممکّن بودهاند و مقبول،الفول د مشاد آنیه،واکنون امرا و کلاه بو آنسندت سنبه وطریقهٔ مرخیهٔ میروند و تا بنیامت چنین باشد و آککه نتواند دیدکور شود.

اماً آنچه گفته است که: «این جماعت را بدین واسلام نقب نئوشندی». عجب آید از عاقلی که دعوی علم تواریخ کند و بدین رکیمکی سخن کو هد.!

او لا درآن عهد پیشین که لقب عادت نبودی خود هیچ کمی را نئوشتندی چه سنی چه شیمی، چون ابتدا رفت و قاعده افتاد اکر ملوك غزین را القایی یود چون غیان و منبث: ملوك دبالم را که شیمی بودند افقاب سابق بود چون عمدًه و را کن وسیفالد وله دماند آن، ودرتواریخ و کتب واشعار شما اعرب و عجم مذکودتی از آنستکه آنوا انکار توان کرد، و چون هیچدستاز بند را هنوز تقب بود (بوالقاسم کا عباد راکه درشیمه عکم یود صاحب کافی نوشتندی، و بد نوشتندی دو زیرش ابوالفنل بوان انکار توان کرد، و چون هیچدستاز بند را هنوز نوشتندی دو زیرش ابوالفنل بی ارستایی را میدالمك نوشتندی، و در آن عهد پیشین که خلفارا مقدو و مستظهی و مكنی نوشته اند آ آنه شیمه دو با با نقاق العت بیقین و مدادق و رشا خوانده اند ، و در آن هنگام کمه بوبکی بافلانی را لقب بود

1- ع ب م، دیو منهمیت در صده. ۲ - ع ت ب م، دیو دو صفت، ۳۰ ۶ - ایو اقاسم کی گالی الکفار اسماعیلی عادین اقلباس طالقانی است و صفف (ده) در ترجعا و ذرای بنام کی کالی یکنام برده (صد ۱۱ ۳ جاب اول) دو در محمد مساد بندی بغضل و صفل اذ ما حیل بن یک کالی یزد گتر نبوده است ایر اظام می عادین آیل الجالی که مزد و ذرا دا دا بر من ا دام جل می بادین آیل الجالی که مزد و ذرا دا دا بر من ا و صاحب کالی یزد گتر نبوده است ایر اظام می عادین آدی الجالی کالی یزد گتر نبوده است ایر الخام می عادین آیل الجالی که مزد و ذرا دا در می ما جالی الجالی و صاحب کالی یزد گتر نبوده است ایر اظام می عادین آیل الجالی که مزد و ذرا دا دا بر من او صاحب کالی یزد گتر نبوده است ایر اظام می عادین آیل الجالی که مزد و ذرا دا دا بر می و ماحب با و صاحب می خوده ای قاطع می عادین آیل الجالی که مزد گرانی وی سیاشده و برای خوانند به می مادین آغاز می نبوده می در و تعلقی و درویان و داخال این کالمانی وی سیاشده و برای توانیت ایل داخل می در جنای و درویان و داخل الجالی الجالی که مزد گرانی وی سیاشده و برای توانی می مادین آغاز می در جنای و درویان و داخل و دارین الجالی می مادین و درویان و درویان و داخل الجالی که مزد گرانی وی سیاشده و برای الجالی می توانیت ایل الخام و حیون و مادین این الجالی می مادین الجالی و درویان و داخل و داخل و دار در معرف و داخل و داخل و درویان و داخل و درویان و داخل و داخل

تأليف هيدائجليل قزويتى داذى

محمد بعمان حادثی دا شینهالمقید خواند ده ، و موتساع بغداد را باعمان علمالهدی وسد أجل خواندندی ودرعهد آخر اکراستاد ابو مسلم را تفاقلملك و شتند سید مرتفای قم دا فدانفشرین لوشتند، وچون بزیرتر آید از اهل دین و دون اگر کسی دا نشی بود ابنای جنس ایشان را از شیه مانند آن و ذبات از آن بود، پس عیدانم که این بکدام ورزگاز بودکه این جماعت دا بدین و اسلام اف موشتند.!!

و هر كس كه اين نصل بخواند نامنصفي وجحود اين قالل ٰ بداند.

اماً آنیه گند است که دودمجالی مناظرات شیده وا تعکین فکردندکه خود پنجلانی آنستکه میگورد، اما هم دور قائد که مفاهب بنشیده آست ومجالی هریك پیداست وهرطایفه جای خودگویند، اگر حنوردا معطی باعد که شاض مذهبی دا آنجا تعکین فکنند یا در معقل هاهیان حنوی داگوش سارتدنتهان مذهب واعتاد فکند، وماند این برون گاربگردد وباسعاب حکم تا خود کی باعد و خون افتده و حکامات برین وجه وشبهات بیدلیل دلالات نتمان مذهب نشابد والحدید در آلعالمین.

آفکه کنته است:

۱۰ ه ت ب: «نافل». ب. در ما بن این جنوان درمالی و ماظرات افل عد. ۲- ه دینتنده علامة تورینی (ده) گفته: وکذاه (وغاید بخشند بعنی متوحه و مکره د مترکه باشد و شایسة صواب : و بخشیده و باشد بهمین متری مرحوم ملله الغرای بهاد درماد مه مصل اکتواریخ ضمن اشاده برخی اذ لغات و ترکیات وجدلات که آنها و ایساد زیبا هم داشته گفته است. (ص) (1) : ۵-۲ بخشیدن بعنی تشیم و توزیع مکر آن مثال اذ می ۲۹۳ و و آنچه براین حمادتها شرح بایست کرد برمردم بخشید جنانکه دیگر بازماند از صادت جنی: هزینه عمادت بنداد و ا مصور میان مردم توزیع کرد چس اذوضع خرج مبلی هو زیاد آورد.

۲۹ ، بینڈیدہ بعنی قسمت شدہ مثل از حی ۲۵: دیزدجمهر تردیرمان فلک مانحد و گودش آن یکھینی چون ماہ و آثاب رنمانها بیشندہ برآن مثال: بنی قسمتکردہ برمثال خانهای ماہ وآگاب، ، ۲۰ م ب ت: دیکھردہ، ۵۰ ح مر، توراصحاب حکم تاکی اقلد و چون باشدہ.

كتاب تقض

٣۴

د وبروزگار سلطانههایما وسلطان محمد فد مرایه ووجهما نگذاشندی که اینان مدیسه و خانفاه سازنده.

اماً جواب این کلمه که از وجوه دفع دنوودی کوده است آنسن ک. سیدانم که بکدام بقمهاشادت میکند اگر بتحصیر وتعدید مدادی سادات مشنول شویم دربلاد خراسان رحدود مازندران وشهرهای عام از حلب رحر آن واز بلاد عراق چون قم وکشان وآبه که مدادی چنداست و کی بوده است و اوقاقی جند دارد طومارات کشب شواهد اما از برای دفعر ضبعت را^ع اغادتی برود بشهر دی^ه که منشأ وموند این ^طقائل است:

اد لا مدرسه بزرگه سید تایجاند پرمحمد کیسکی دحمقانهطیه بکلام ووزان که مبادله غرفی فرموده است وقرب نودسال است که دو آنجا خشان فر آن و نماذ بیساعت هر دوز پنجیار، و مجلس وعظ هریك هنته دوبار ویکیار، و درین مدرسه موضع مناظره و ترول معلمان در آنجا که مجاوران انداز اهل علم وزهد وسادات وفقهای غریب که دست وباشد و معمور و مشهور است نه در عهد طفرل بزرگ مقامانهٔ [دحمته]کودند:۴

و در آنجا^م مـندسهٔ شمسالاسلام حسکابابویه که پیر این طایفه بود کـه

۱۰ بنی از جد جهت دلع امر بدیهی و انتاز کد ضروری که همه میداند کرده است. ۲- مرادهان موضع است که باقوت شدهمجم البلدان تختله دهی مدینة حقیقه شهورة ۲- مرادهان موضع است که باقوت شدهمجم البلدان تختله دهی مدینة حقیقه شهورة منجزیرة اقدر، وغیقصة دیاد صفره بینها ویبرالرحمایر) ویبرالرقة اورک مینهاهانم است الموصل والثام والرویاقیل: مسیت بهادان آندی ایراهیم طباط اسلام الاقات کار کنداد تا مهمی معی بنامج، ۲- ۲ میلودان و کندم (باوارحلت) دشتیات الاقات کنده وطرم باقص اماه در صحیقه (از منتخبی) و در کند مکور حداد طواری و خصوم محدود جمع ماند آن یود که دولی در داند مکور حداد طواری یونی و موسم کمور جمع طوان و مرد انده باغد؛ طواری جمع و اطلان آن یونامه و کتاب و دقتر میان است. ۲- و ای تحقیق جمعها بین دولدانه کامل و باب دفتر بار دام یوان و است : ۲- و ای تحقیق جمعها بین دولدانه کامل و باب دفتر از دفتر میاذ (جان) و را تشایع و حالی الده مریست با معاد اند. ۲- منه دقتر میان (جان) و را تشایع و حالی دیگر باعت نیاد که کمیت که بند عند . به ع ت ب ۲ و را تر آنها .

تأنيف عبدالبطيل قزوبنى واذى

نزدیك سرای ایالت است و در آنجها نماذ بیعماعت و قوالت قرآن ونعلیم قرآن كودكان را دسبلس، وعظ وطریق قتوى و تقوى نقاص و معیش بوده است وهست نه درعهد، دولت این دوسلغان كردند كه خواجه اشارت كرده است...»

و دکر مدیمای میان این دومدیسه است که تعلق سادان کیسکیدارد کسه آنرا خانقام زنان^{(۱} گویند و معلمان دورمذیم باشند نه هم درمهد سلطان محصد نو آنافه قبره فرمودنده.tt

ومندسهای بندوانهٔ آهنین که متسوب باشد بسیند فاهد سُلفتوح مه[نه] در آن جهد آدولن سلطان ملکفاهی کردهاند استه

د مدرسة فقیه علی جاسمی بکوی اصفهانیان که خواجه امیرانه فرمود. است که بدان کلف مدرسهای درهیچ طایفهای نیست و سادات دارند و در آمجا مبطس وعظ و خشر قرآن و نماذ بجماعت باعد نه در عهد سلطان سمیه ملکناه قرمودندها در آنتادرج که سرهنگه ساوتکین "جامع جدید میکرد برای اسجاب الحدیث که ایشان را در دی مسجد آدینه تبود

و مددسة خواجه عبدالعباد مند كه جهادسد مرد فقيه و متكلم در آن مدرسه درس قريس آموختند ته درعهد مبارك هلكشاهی و روز گانر بر كيارق رحمةالله عليمياكر دند. ۱۱ و اين ساعت مروف ومفهور است بندس طوم د تماذ بيتماعن وختم قرآن وارول اهل سائل وفقها، همه بيركانت شرف الله بن مرتش كه مند م سادان وشيعه است.

و مدرسهٔ کوی فیروز⁴ که درعهد این سلاطین بنیاد کردند. ۲ ۲۰ کذاصریحاً در *اسخ ع*ب ت ۲ لیکن درد استفاع می دوران و دیا براین در نسخه خاید مراد دریاری برده و بجهت تغلیف دریان مخته خدم منی مدرسه نصوبان بری بنا نکه در تعلیقهٔ چاپ اول گفتهایم. ۲۰ ب ث ۲ م م تا دابرا انترجه ۲ – ب ۲ م م، دو درعهای . ۲ ب ب از دمانتمان اند. ۵ م م تا دابرا انترجه ۲ – ب ۲ م م، دو درعهای . ۲ ب ایم درصن با درمانتمان دری درمایتر بهان . ۲ مرهنگ ساو کین از امرای مرون ملاحظمات ردی دو دو دیتها ته می . ۲ م م ما ایو کین از امرای مرون ملاحظمات ردی در مارد در مارد در دارد برهان دو دارین پوشیده فران ایک ۲ مدمه نامرده از مدان مرف در آن زمان بود است در ای کمتن در آن رجوع خود بتعلیقهٔ ۲۹. ۲ مرون در آن زمان بود است در ای

کتاب نفض

۳۶

و خاطه امیر اقبالی نه درمهید کرم غیامی کردند.؟ و خاطه علی عندان که پیوسته منزل سادات عالم قاهد و مندیان بوده است در آعجا نمازیجماعت وختم قل آن متوانی ومترادف باشد نه ادرمهد سلطان ملکشاه فرمودند وهنوز معمور ومتهور است..؟

و مدرسة خواجه امام رشيد رازی بندوازة جادوب بندان که ذيادتر. از دورستحاتشيند در وی درس اسول دين و اصول انفقه وعلم شريستخواندند که علامه ورزگار خوبش بودند ندودعهد دولت سلطان سميدحصد وحمقالة عليه کردند... وحدونمعمور ومسکون ودر آنجا درس علم ميرود وهر دوز ختم قر آن ومنزل معلجان وفقهاست و کتيفانه دارد وبهمه انجاع مرين است.

ومدرسة شيخ ميدرمكني بدرمسلمكام؟ تدهم درتهد إسلطان محسدر حمدالله عليه كروند....؛

حمه باشادة امثلة حلاطين وبمدد بتوآب وشعشكمان إيشان

وعبب است که بسمبر خواجه نرسیده است که دوشهودستهٔ خمسانه که پنجاه دنش سال است که دوتر دین فتند[ای] پدید آمد و شهر جنگی بود³ خواجه امام ابواسماعیل حداثی دحمانی غذایی باسفهان دفت پیش سلطان محمد و آعبا باملاحد اضعهایی ساخره کرد و ایشاندامنکوی و مخذول کرد دیر کوه^د بدادند و عطاق آقرع کشته شد، سلطان محمد خواجه ابواسماعیل دادتاصر اندین که بدادند و و تقریف فرمود و مدرسانی در فتیه خواجه ابواسماعیل دادتاصر اندین که بداد و کرسی نهادند و از باسی قاعده و دسم خود وفت و این مدرسه هنوز معمود و مشهود است

۲- ع ت ب ۶ دنه را تدارند. ۲- نسخ، وخواننده. ۲- برای تعقق ورکلهٔ وصلحگاه و بوع عشود پنتعلیقگ۹۹. ۲- افزوینی(ده) گفته: ویدی جنگاشهری یوده. ۵- ع ت: وردز کوهٔ بدادانده ب ۶: وکرد تازکوهٔ بدادنده ج س، ورزکوهٔ بدادنده پس تمجیح نظری و بقرائن خارجه است.

تاليف عبدالجابل قزوينى داذى _____

وینیون افزاینکه شرح داده آمد در ری چند مددسة معمور حس که در آنجا ذکر غیر * وقی آن و نماز وطاعت میرود، أمنا این جمله که باد کرده شد آنت که در عبد این سلاطین "کرداند که خواجه اشادت کرده است در کتاب ک دفیمه مدرسه نیادستند کردنه و مساجد و منابر سلاات شیمه داخود حد گانیست از بزرگ و کوچك که بذکر . همه کتاب مطول شود تا بدانند که دروغ معنی گذاشد. و مساجد کردانت بنتصان سلاطین کیارا و گفتداست که: همنع کردند افتا درم ی کو معان عنهم مع ملایته رفی آعتقادهم، و مناظلم معتی شیمه ساجد و خواجه در حق سلاطین دعوی میکند. از و تعقیدهم، و مناظلم معتی شیمه ساجد و خواجه در حق سلاطین دعوی میکند. از و معیقت آست که دربلاز عالم و مسطح زمین و فسمت دنیا هر خیری که در مسامه ی ظاهر میتود از مداری و مساجد و درمین و فسمت دنیا هر خیری که در مسامه ی ظاهر میتود از مداری و مساجد و درمین و فسمت دنیا هر خیری که در مسامه ی ظاهر میتود از مداری و مساجد و درمین و فسمت دنیا هر خیری که در مسامه ی ظاهر میتود از مداری و مساجد و درمین و فسمت دنیا هر خیری که در مسامه ی ظاهر میتود از مداری و مساجد و

ارے وغیر وتر آن، شایع وفراوان است معلمی کی پارا قرآزیم و وغیر وتر آن، شایع وفراوان است معلمی گفته: درآبکم که بغر آن و غیر زونوهی آست چوابش که چوابش ندهی،»

وآنکمي که بقرآن و خبر ذرنوهي ٢- ح من: وكه درعهد اين سلطان، علامة قر و يني (ده) در حاشية نسخة خود تعده: ديعني ملطان محمدين ملكشاءكه ظاهرأ بلكه تطعأ كتاب ويعض فضائح الروانض درعهداو تألِف علمه **فگارتده چورد :** این استنباد درست نیست زیرا که آن مینی برآنسن که عبارت متن دالطان، باشد ندصودتیک، سایر نسخ بندی ع ت ب م همه «سلاطین» است و سننة ح وهمچنين سكه از روىآن استساخ شده بادستخورده است باسهوالقلمي بكاررهه است باين دليل كه دركلام مؤلف بعض فضائح الرواقص نام سلعتان ملكشاه و سلطان محمد برده شده است وشبخ عبدالجليل (ده) ضعن دد کلام او از طغرل بزرگه وسلطان برکیارق الإرابام برده است پس باید بیادت دسلاطین؛ تعیر شود تا هنهٔ ایشان را شامیل یاشد. واما اشتباه موجوم فزويني بجهت آانستاكه مؤلف بعض فضائح الروافض تصريح كرده كه تالیف اوکتاب مذکور دا درعهد ملطان محمدین.محمود بودهاست ومحمود مذکور درکلام او پسر معمدین طکشاه است و محمدین مانکشاه سلجوقی جست محمدین محمود است و محمدين ملكناه بسال بانصفوبازده (٥١١) وفات باقتعامت پس مطوع شدكه تأليف بعض فضائح الروافض درهيد ملطان محمدين محمودين محمدين ملكشاه بن المبادسلان بوده است که دراواخر سال ۲۲۷ یشخت سایشت جلوس کرده و دراواخر سال پانصدو پنجاهوچهاو در ۲- درتیخ: ووه. ۲- صلوآیهٔ ۱۹۴۴ سورهٔ سارکهٔ بقرد. گذشته است.

كتاب تغغن

خانفاهها ومنابر و سنتهاى بيكو و دفيم بدينها همه بيركل قوات و تبيئر آل سلجوف وحمائةالمانسين منهروالسافى عمرالباقين ، بخلاف آكماين قالل حوالت كرده است.

آنیکه کفته است: «زیرا که دافشیان دا درس فقه و شریعت نباشه و خود باجتهاد مجتهدان ورأی وقیای واخبار صحیح بشکویتده.

امًا جواب أين كلمات آلست كه:

۳۸

بحكوله دوم، فقه وشريعت لباشد جداعتى داكه كتينياللمعاى إيشال معلو باشد اذكتب اصولى وفودعى كه تعديد و تحصير آن متعذّر باشد و در اسامى رجال اذمستغان دو راة إيشان مبعلدى مفرد باشد أما چون اشلاه بنفه وشريت كرده است كتابى چند كه متعاولتر است ومعروفتى گفته آيد تا شيمت بدان زايل عود و إين چون مغنمة، و عريس، و فرالغر، و صباح مريش، و شراييم على حسينانه ومبعلدات من لا يعضر الفقيه و كتاب علزالشواييم وعمل بوديلية، و المعنى يفان زايل اصوالعاوية في الا حكام التبوية والبعل والفود، و كتاب المعنى يفان في كتاب و ماله المالي و معال مريش و مساح مريش، و شراييم على معايفالستر شده والمراسوالعاوية في الا حكام التبوية و البعل والفود، و كتاب المعنى والمالية و كتاب فعاقتر آن بدو حجله ومناسكال يادان ، و كتاب عروش المدى و كتاب و فافالمات و الفاصة، و كتاب المهذ بركه اين الي أج كرده است و كتاب المنسك بعبل آلمحسه و فور تين كتاب لا ميعان

تأليف عبدالجليل قزويني راذي

54

وساللمالخلاف؛ چندمبطد، ومسباح كبير موتهذيمبالأ حكام؛ چندمبطد، ومجلدات كتاب الميسوط ، و عمل السنة، و كتب صفار و مسالل خود. كه آنوا حدّى نيست همه بشرح ويسط تمام، همه منقول ومستداذ ألمة طاهرين باستاد مستعدان و ناقلان المنذ الزعلما وققها، وهو يكاذين كتب وا هوادان نسته دواطراف عالم، بس اكر با اين همه حجت وبيان اكلاكت كه ابن طايفه وا فقهى ودوسى نيست الذالم تستحى فاصنيم مائشناً.

د اماً آ نیچه کفته است که: دباجتهاد معیتهدان درآی وقیاس بنگویند. شبهتی دشگی نیست که شیعهٔ امامیاً شرایع واحکام همه اذطریق سوس اتبات کنند و بنیاد مذهب ایمنان بر این است.

وآليه گفته است كه: دباخبار سميع بنگوينده.

دروغ وبنهتاست چنالسکه دیدگر دودتها؛ بدذهب شیمه اخباد آحاد البته ایبیاب علم وعمل فکنده وخیر چون صحیخ و متوانر باشد مسموع و منبول باشد وایبواب علم وعمل کند.

والميَّا آليهه گفته است که: «ايشان را دوسی نبأشد».

مكر بسمير اين قائل نوسيده است كه مرتفاى بقداد دار وضي المحفه ـ چهارصد شاكرير فاشل متبحر بودماند دون از دكران؛ دراسول وفروع وفذون علوم واو درديد. خلفاه بني المياس مدرس بود ممكن و معترم ومغبول الفول و الفلم، و يندش سيند أجل ِ طاهر نفيب السادة ً در مدينة السلام حاكم در جنب دارالخلافة ومتنبى درين تسينه مدح او ميكويد؛ ضمر؟

اذا علوي لم يكن مثل طاهر 👌 فما هو الأحبَّة المتواصب

۱٫٫٫ می: «تفضینقه» ۲٫٫ ع بعث: «مزارکتیه ۲٫ «یوندکتاب» ۴٫ سخد» منهور باقیاننه اذاشال الیاطیم الملاکامتد بو حضود بتعلیقه۴٫ ۲٫ ۲٫ ب ۲٫ «بیر مرتضی علمالهدی دای. ۵٫٫ ۲٫ می: وتقیب مادات»، ۲٫ بیرای تعقیق این امر د بو حضود بتعلیقهٔ۴٫۰

۱- ت ب ۲: د را بانی مرا با نون م من دو آ با تصر با لغنی و برای تعقیق در کله داشا دجوع درد به تعلیقهٔ ۳۹. ۲۰ م برای تعقیق حال و ترین این کنی رجوع خود پتعلیقهٔ ۴۴. ۲۰ – ۲۰ کفا و عابدامرگمجیم: والدائلک و از پادانمه بود است و باع: و شدید فداند و از پادانمه یا د مناملکالمج و از پادان ی کب قدراوان سوخته هده است. پوشیده فقافاته که د دو سنه خل م بیای این حادت مزد: دوللحار با فدوه و کتاب المتی فی افته؛ بده مجلد، و کتاب قدافتر آن با بدوسطده این موارت ، دوللحار با فدوه و کتاب المتی فی افته؛ بده مجلد، و کتاب قدافتر آن با بدوسطده این موارت، دوسل الفور، و کتاب الاتماد، و کتاب الهایا فره مشی در که شده است و ما تر تبایز اوران مواطق و با زیابی و کتاب الاتماد، و کتاب الهایا فره مشی در که شده است و ما تر تعلیقات بعرفی و مرح و دیان اینها در خرص الفروری می در مواطق العالی در معمان کعلیقهٔ ۳۶. در فرض الفاوری می در مواطق الم دوری موری در نظریق می مجلد، میز بار و مانت و موالیا سومی در کت فریغی علاظیرة دولاعوی و دامانه و لامتر ولاخرو فران که بیادات منطق دارد شده است.

و آیچه مرضی کرد. است از نقومت اسلام و تو بیت شریعت جد ش مسطنی سلسیانهٔ علیه و آله در جواب شیهات مذکران تو حید و رسالت چون فلاسفه و زندونه و براهمه کسی را فو ت بودهاست و پیش از وی شیخ المفید و اشکر دان بسیار بودهاند و مناظرات و فیم کرد. است و تعنیفات کرده و اگر چه بعنی از اقوال او خلافی هست که باد ل کلا کفته است و فضل و بز رگی شیخ کبیر بوجنش با بویه و حصة الله علیه دا خود چیکونه امکار توان کرد از ضائف و و هنظ و درس. واز دی تابادد تر کستان و ایکان آلی علم و فضل و بز رگی شیخ کبیر بوجنش نیست و تو بغتیان ⁶ و محسد بن شافان ⁷ که فضل ایشان در جهان ظاهر ست ، و د شیخ ابوجنی طومی در حمقانه علیه کا از خط و هایتهای ⁷ او سرمایه است او شیخ ابوجنی طومی در حمقانه علیه کا از خط و هایتهای ⁷ او سرمایه است او شیخ ابوجنی طومی در حمقانه علیه که فضل و زهد او آظهر من المیس است و د شیخ ابوجنی طومی در حمقانه علیه که فضل و زهد او آظهر من المیس است و ابوانی جمعالی ، و الحمین بن المظلس الحمدانی ، و خواجه مید عمالید باد اما مانگذیم الس می، و مغید عبدالی حمن نسابوری، و برادر آباو سید معملیه معالیه به ام مانگذیم الس می، و مغید عدالیوانی و مواند و این کر معمله معملیه معالیه و معمله محمد و معانه منگذیم الم مانگذیم الس می و مغید عدالی حمن نسابوری، و برادر آباو سید معالیه می المال مانگذیم الس می، و مغید عبدالی حمن نسابوری، و بواند کره امام محمد کیسکی ، و سبت امام

کتاب انقض

۱۰ دند منفق وجه ودهرجا که نام شیخ مند و آورده بالد ولام در والمفیده بادکرده است. ۲- اشاره بیناطران مند (د) است زیر ورضات انجمات گفته: دواه فنس مر «مناظرات المفق وحکومات مع اقرم جدة طريفة آفردایا المرتشی وضی افضه کنایا و ذکر اکثرهاء. ی یافقی قدیم آقالجنان بداز ذکر ترجه و تاریخ وفات او گفته: براداح اقسامه (ای ملع المناع) وقاضی نود اشاره، عرصه السالمؤرش وعالم و بانی میزامه معام اتن طور ای (ده) در حاطیه نسخه عود جلور اجعال باطر منین وعالم و بانی میزاده معام اتن طور ای (ده) در حاطیه نسخه تعدد جلور اجعال باطر مناع مالم و بانی میزامه معام اتن طور ای (ده) در حاطیه نسخه تعدد جلور اجعال باطر منام مالم ان مند (ده) باطلبای محافلی محف او در حاطیه نسخه اند ... ۳ - ع ت به دوراو کتاب ، ۲ - برای تعقیق دواین حال در حوی خود به تعلیقه ۲۷. هم نظر مینی مردی بخیان حاجت بترجط حالیان نیستد در وی خود و به تعلیقه ۲۷. ای تقلیقه ۲۵. ۲۰ میزی کتاب فراوان دیده میتود. ۲۰ م برای خرح حال او دور عود به تعلیقه ۲۸ مورای کتاب قراوان دیده میتود. ۲۰ م رای خرح حال او دور عود به قلیم بقه ۲۹ مور برای کتر جدا این مالم و تاجع حالی دیگر که بعدازان دادی اینم مال به مه ماله بالم عر مور فادی دید ترد به در میتره حالی دیگر که به دازه در دی با حالی معالی تعد به د مور و تعلیقه ۲۵. ۲۰ مینی میتر دی تراب عرب ، در دی خرح حال او در دی قریم میت در می می در دیده است رسی مور در به تعلیقه ۲۵. ۲۰ مور به تعلیقه ۳۰. ۲۰ می تر دی تو حوله دید کتر به حالی دیگر که بعدازه در دی با مع در دیده است رسی مور در به تعلیقه ۳۰. ۲۰ می ترای تر دیده میتود. ۲۰ می ترای تعلی توران دیده میتود. ۲۰ می ترای تعلیق ۲۰ می تر دیده میتود. ۲۰ می ترای تعلیق تعلیم میتود به میتود. ۲۰ می توران دیده میتود. ۲۰ می ترای تری می توران دیده میتود. ۲۰ می ترای تعلیق توران دیده میتود. ۲۰ می توران دیده میتود. ۲۰ می ترای تعلیق تورانی دی تورانی ۲ می می ندارند دیقانی در دی می تدارد.

تأليف عبدالمجليل تؤويني زاؤى

*1

حسکا، و ابوطالب بابویه، و خواجه بوجعف بیتابودیه و قامی ابوعلی طوسی، و دنید علی زیرك قسی، وضواجه امام ابوالفتوح عالم که مصنف بیست میدد است ادتفسیر قر آن دموالف کتاب شرح شهاب بیوی که همه طوابف اسلام بنوشتن و خواندن آن داغیند؛ و غیراینان از متفد مان و متأخران که بذکی همه کتاب مطور گشود که همه مدوی ومتکلم وفقیه وعالم دمتوی ی دمضی ومندیش بودند د اشلامی ددین معنی کفایت است تاقاتل وغیراو از میجران که این کلمان جنوانند مطور شود که شیماداهم مدوسه بودماست وهم مدرس، وهوفتیه دهم فقه بودماست؟ والحمدی در العالمین.

آ فکه کفته است: « و در روز کار سلطان سیپیملکدادهٔ سرایهٔ ووجه در دی چه استفقافهادف بردانشیان وهمه[را] برمنیرها بردند که: ایمان سادی". اما جواب این کلمان آشتکه این و جنس این دلالت قصان و بطلان

مذهب تباشد چون جماعتی خصان سمایتی کنند پیش سلطانی واودز آن حرکتی کند، ودرهمهٔ شهرها درعهود سازطین مانند این رفته باشد چنانکه درعهد معودی دیالم برکتابالاسکیان ² وعلمای مجسران دفت، وجناعکه دراصفهان درعهد معمودی بامشیشهان رفت و بهمدان درعهد سلطان مسود و حمایته و بری درعهد قتفر ⁷ امیر عباس که اصحاب بو حنیفه دا بمحفل پادشاه ⁸ حاض کردند بکر آت کسه بدیدار خان سالی بگوتی، و بنوسی² که قوآن قدیم است؛ و ایشان امتناع میکردند چون شیخ ابوالفتوح نین آبادی و خواجه محمود² حداد حنیقی ⁸ و غیر

1- ث: (نیاری م حس، دوهده برتیر هادفتند که ایسان یاو: نده وعیادت من مطابق اصغلاح آن زمانست که دو بعضی کتب فعلا یوفور بنظر میرمد و برای تعقیق در آن وجوع شود یتعلیقهٔ ۳۹. ۲۰ – ح س: دولسکنان و برای تعقیق در کناه ولامکوان وجوع شود یتعلیقهٔ ۳۴. ۲۰ – ح س: تشتره برای تعقیق در این کله دجوع شود یتعلیقهٔ ۳۴. ویکویند و بزدیستاه ومن طابق اصطلاح قدیداست که مراوبشود مناطب هما تا جسم مغاطب است چانکه در نطبقهٔ ۲۱ یفضیل یاد تد. ۶ – ح ح می دوشو جه معده. ۲۰ – س ت: دهشی به.

کتاب نغض

¥۲

ایمان که در آن مد ت ایمان را این مذهب مبود و تصان ا مکرده باشد و درمهد دولت دیلمان که ایشان امامتی بودن باطمای دیگر طوایف ماند این کردندی و این هیچ دلالت بطلان مذهب نباشد و در وقت ما مگی خواجه مجتری یخبر است کدهیچ ماه تباشد که گروه گروه مجتران نوطبر سنان وماذ تدان بیش تشتر شاه ماز ندران نیاد نه والزام مکنند که ایمان بیادی و دست از مجتری بدارید و بر آن مصادر ۴ بسیاد لدهند و را از مذهب جبر پر گردند. پس اگر دوجهد ملکناه ماند این باشیه وفته باشد هم این حکرداد و بر آن قیام میباید کردن و تادینها همه بیاد داشتن تا چون جواب شنود درد. دل و رویج چان تباشد. آ دیگه کفته است

و ودریهم سلطان محمود غازی چدون اذقتل وصل و درم علمای وضی سیاویکردن، ومنیر هابشکستن بواز مجلی داشتنشان^ی منع کی دن، وهروقت جسمی دا میآوردند دستارها در کی دن کردن که اینان دستها در ساز فرو گذاشته اند، و بر مرد پنج تکبیر کر هاند، ویس از سعالاف تبدید یکاح کر هاند، و آن بزر گان حقیقت مذهب اینها^م وابدانیند بودند و بنتیکه و ذخوف قول اینها^م فرینته نمیشدند کمانو¹ لا بخاندان کنیم و هذهب اها ایبت داریم، و بنداسته بودند که اینها همدا درد غ کوبنده.

اماً جواب ایس نمبل چون بعقیقت و اضاف بنوانند و بدانند شبعت را بعمدالله بدخلی فیاند ک همهٔ علا و اهل تیجر بت را معلوم است که چون اشکری بیگانه ورایت سلطانی غریب بفهری ولایتی دسه ویادندا آن جایگاهدا

تأليف عبدالجليل تزويني داذي ٢٣

امنهزم کند و یا بگیرد با اهل مذهب و مقالت (او بیخرمتی و جفا کند بسبب مذهب وطلب ودايع وتفحص كرينة كمان ومتواريان، وابن نفسان مذهب وبطلان اعتقاد مكند وعزيزان شهر دا فليل واسير كردانند بدلالت قول سبعان ددقمة بلقيس و سليمان كمه : فقالت إن الملوك إذا دخلوا قرية " أفسترها وجعلوا أعز". أهلها أذلمة ، وبارى بمالى برين قول كواحي ميدحد [بجا كه كفت: و كذلك يقدلون] یس اکر بودوداً دایت سلطان معمود دحمةاللہ علیہ که ملک عراق از دیالم بستہ اين طايفه وانتصابي دسد^ه افقتل ونهب وصلب [دلالت] بطلان مذهب مكرنباشد وله بجهت اعتقاد محض بودمباشد [بلكه] بجهت تغرير سلطنت وقاعدة ملكباشد قیاس بر ۲ لشکر غز آن ۲ دوملله خواسان واخذ سلطانی چون سنیمر که ذوالفر نین ِ تانی بود و قتل و نهب و صلب اذ کشتن سادات کمبار وعلمای بزدگه ومنتیان و قاضيان چون سيد اجل باخ دمحمدين مجي الفقيه النسب بوري كه علا مدعالم وعديها لشظير بود دراصحاب شاقعي وشيتجهدالس حمن اكافى لكه زاهد روزكار بود، والوف الوف علما وصلحا در آن حادثه كشته آمدِنه پس أكر `` آنينه لشكر_ غزتين كردند باشيعة دى تصان حذهب دا شايد أينيع¹⁴ غز أن كردند با أصطاب سنَسْن هم دلالت بطلان باشد بلکه همهٔ عاقلان دانند که مثل این برای هیبت و تغرير الملك كنند و تقعالي لياشد بدليل آلكه چون معمود بوقت علماى شيعه باحضود ِ شحنگان د نو آب ِ اد با س ِ قراد و قاعدة [خود] دفتند، و چون غز آن وقتبد مسلمانات دربلادر أسلام باس قاعدة خود وفتند اسًا آنیه گفته است که:

۱- ع: قارماً انه ۲۰۰ مبلد آیهٔ ۲۳ سور نیاد کهٔ اس ۲۰۰ ذیل آیهٔ ۲۳ سور نا ساد کهٔ اسل ۲۰۰ ما دید موده بنادید چوده ۲۰ دتو خوده ۲۰ ذیل حسن دندسید ۳۰ ع ت دنده ۲۰۰ ما دارم. ۲۰۰ برای اطلاع بر مجملی از حال طایقا خو دجوع شود پتملیقهٔ ۲۳. ۸ و ۲ و ۱۰ - برای ترجمهٔ حال سید انهل بلخ و محمد بن یحبی است ۲۰۱۱ - ۲۰۰ ما آنویه ۲۰ ذکابه ۲۰ دارتیکه ۲۰۰. ۱۱ - داگره قط در ح می است. ۲۲ - ۲۰ جه: آنویه ۲۰ ذکابه ۲۰ داری دارتیکه.

كتاب نقفى

دىكبىر ينبع كرده، و دست فرۇكذاشته، و تبعديد نكاح كردمه دد آخر اين کتاب ضولی را که فشیحت نام نهاده است و بششیع یاد کرده جوابش گفته آید المته المتعالى ا

اماً آنيه كفته است كه:

11

مطعاى شيعه وا از مجالس منع كردنده.

حمة عقلا والمطوم است كه سلطات الربهر مصلحت وامرا الرخوف فتنه در همة شهرها ماقند أابن كنند باهرطايفه ايحه وبسي ديده بم وشنوده كه كردهاند و نتصان مذهب واعتقاد نكند.

آ تمکه کقته است: دو دین بنسبت نیست و آن کبر کان بودند که ملك بنسبت داشتند، دراین دین سلمان پادسی و اوبلال حیشی دا وصهیب دومی ً دا وزید حادثه راکه مولای دسولست واسامه دینداعزیز کردانیمند وهمه بر نعت د عا واخو ت افتادند" بدین دین. و بوطالب قرشی را و بولهب و بوجهل هاشمی و عتبه را ک رئيس جمهور قريش بود، و وليد مغيره راكه او را دريحان قريش"، خواندندى باشرف انسب شان، وبابزدگی جاوشان بدورکردند».

اماً اجواب این فصل رکیك عادی از معنی، مختل در عبارت، بی وزن و

حمن زجمره بلال الاحش صهيب الا دوم 👘 الاعالة مكه أبوجهن ابن چه بوالمجيست أا ی. همهٔ اسخ: «مولای ومولنده و ایرای نخیق در وجه تصحیح وجوع شود **بتعلیقاً ۳۶،** این جاس: و و همه رفعت دنیا و آخرت پافتده و گسریا متن اشاره بمضمون آیهٔ دهم سودهٔ مبارکهٔ حش است که بعد از مدح مهاجر وانصار درقرآن،مجد اکر شده است بایزهبادت: ورانذين جاؤرة من يعتمم بقولون ربنا الفرلتا والاخواتنا الذين سبقونا بالايمان (الابة) ج. ۷. اسخ، دربحان التريش، و برای تحقيق درآن رجوع شود به تعليقة ۷۷.

تأليف عدالجليل قزويني داذي

¥۵

بيمنز كه از سرجهل دعمبيت ايرادكرده است آنست كه فكوتي تا مذهب کیست از حمهٔ مسلمانان که دین بنسبت است و امامت بمجر د میرات است بلکه اعتقاد آشيمه ومذهب المزطايفه آاست كه دين ادرست و مذهب و اعتقاد باكبزه بنظر بروجه حاصل توان کردن در دلیل که هیچشهتی و شکیرا در آن مدخلی الماشد وجون دين براين زجه محميل كود مرد مش ف ومعظم شود واكر جه بندة حيش باشد، وبافقد إين علوم كه علم است بتوحيد وعصل ونبو آت و الماست و وأحكام شريعتمر دخاصل فاكثر ودون آيد واكر جعسيندى قرش باشد جنادكه شاعر واذيان كفته است:

۱۰ د دفضیته ۲ ب: دقعینه، ۲۰ عیارت: وَنَكُونَى تَامَقَعِيا كَبِّسْتَازَهُمْ سَلْمَانَانَ که دین بنیت است وامامت، فقط در دونسخهٔ ح من است. ۲۰۰۰ سخهٔ ع از این کلمهٔ واعتادته كه آخر قسبت اوك صفحة جهاودهماست بكلمة وشيعه كه اوالين كلمة فسبت دوم مفحة هشتم است برميكردد توضيح ايتكه نظر بهيمى ويبش شلبن اوراق دومحافي وكاذاشته شفن دادمعا بعداز منحاقى بخطا لولويس مشوكل و ددهم ويرهم شده واز ص ١٧ يعربه برمیگردد. و علاوه برآنکه وط عباوت و علم کلام و اتصال رشنهٔ سخن بهم با این نصر ف درست میشود دونستهٔ ح من نیز برهمین وجه است که ملاحظه میشود پس مطوع میشود ک تشویش سایر اسخ ایز جمع اسخادع بوده است.که مانیز یتبع آن نسخ درچاپ اوک کتاب دجار إنتباد شله وبعداً درتعليفات (ص ٢٠٣ ــ ٢٠٤) برفع أغتباه وتصحيح من برداعتمايم فراجع ان هلت. ۲ ے من: دمعاصل گرددہ ب ت م: دحاصل کردہ یا دگرددہ۔ ت. كذاصريحاً درد معيني كمنام، وجون ستنسخان تتواسته الله بخو التشجاعل توشته الدورهية تسخ ب ت ج م م . • - ، ج ـ ج م ، : (ميده واين عبارت توجمة حديث مورف است كه: دخلقت الجنةلين أطاعاته ولوكان عبدأحبثية وتعلقتها لنار لمنعمى الذ ولوكان سيدا قرعياير ۲_ کذا دوسیغ ت ۲ ب اما ح من ندارند و دونسخهٔ و ع» بواذیان بود، که به ونازیان، صحيح شنداست وابن تصحيح تأصحيح بتظرمي آيد ذيرا أي دوييت الاصلحب يدعباه (ره) است جنائكه در درضات البنات وأعيان النبعه والكتى والالقاب وغير آنها تعريح عد است وجون وصاحبته وزبر سلاطين آلبويه وديالمه بوده وغالباً دد ري سكوتت داشت بدين جهت از او به دشاهر دازیان، تعیر عده است و تقالطالم، درهرمودت قریف بمضمون اين نوبيت است آفچه سنائي ندحديقه گفته (ص ٢٠٢ جاب آناي مدرم، دموي): ليك قدقامت الميلا تشوده ويولهيه لازمين يلرب بسود لابود ملمان خود از دیار عجم

یر در دین همی فشرد کسته ـــ

į

ţ

۲ ع: وانٹ دانڈ تذلق وحلمہ. ۲ – حس: ویو منفصو معلمت د. ۲ – ع ۲ ث: دباشته. ۲۰ سراد استعطیاست از اینکه جرا اجائب ایمان آوزدند والازب مخاففت کردند چنانکه بعضی از شعراءگفته است:

كتاب يقض

سې

45

فلاتدعالمقوىافكالأ علىالعبب لعمرك سا الانسان ألابدينه وقدوضع الشركالشريف أبالهب القددقم الأسلام سلمان فادس وعلماي إسلام والعملوم استركه مفحب شيعه دربن مسأله چنين استرآلكه آ بهنه موضع ازاع ومجالد خلاف است آ تست که چون شریف نسبی دفیم قندی مؤمن باشد كه` بهمة خصال تيك` برامثال و اشكال داجع باشد از علم و تقوى و ذهد وامانت و ودع وسبقت در اسلام والغاق سال وقبول إ شرايع و احكام وفضل و شجاعت وسخاوت وتراشي همة متبكرات بلزوم عسمت اوليتر باشد بمقام و دتمت اذ مؤمنى دكركه اددا اين خصال حاصل تباخد وخواجمعجش بايدكه اين حجمتدا سنکو صاحد و اکبو کیور قیست از قرآن بر خواند و اکر کر نیست از تنسیر دانابان بشتود که وارث آدم عليها لسلام شيث است جون استحقاق فاهليت دارد از ایمان وعلم وعسبت دون دکرفر زندان، و وارت اوج سام است دون کنعان، و وازت ابراهیم اسماعیل است، و وازت پیغوب یوسف است، و وازت داو د سلیمان است، دوادت وكريمايجين است دامثال اين كه حست داين البيا داعليهمالسلام هم مسمايه بودماند هم بادران هم خدمتگادان، وهم چاکران ٍ مؤمن مسلح، واين كلربا وجود قرزند وبرادر بديشان ترسيد خواجه مجس ميبايست كه آنتاعتراش مرخدای تمالی کند و بگوید که: ملك بنسبت گیرکان دادند ته پیغمبران، پس با وجود فرزند و برادر مستحق بيگانسه دا بمجر د مؤمنی نرسد، و اذ آيات

سبوقريب بابن مفسوست آنيعه أبوقواس حمداني درسيهاش كه معروف استكفته ولم تكن بين توخ وابنه دحمه ادكانت مودة مشان الديحما آنست گھتار سعلی: ر تزدیك بىش خاندان نیز کش گم دندم بی/یکان گـرفت و مردم شده ویسر نوح با بشان آبشست ومگفاصحابکهف روزی چند امال بر هستان

تأليف حبدالجليل قزويني داذي

قرآن واخبار دسول عليه السلام ابن معنى معلوم ومسو كاست، وعقبيه كردن ابن طريقت بكبركى الاجعود محض والكلام صرف لباشد، وبلال وسامان ومهيب و غير ايشان ادسحابه همه مؤمن دمقر ومعترف اعا خواجه مجيس بدين كروى وبی،توقیقی حست که شاکرد را از خطوندگار نمیشناسد، و قرق ازمیان ٍ تابع و متبوع وامام ومأموم بنداند.

وآليه جمهود فريش وا شاهد آورده است وابوطالب را _ رشيانة عنه _. در كفربر ايشان تقدُّم داده وبلاليد يليد وبوجهل براجهل برابر دانسته جدكونه وأست باعد...ا

آلیکس که امرت و تو ت و مدد کند معطنی وا بر ادای ، وسالت و انتهاد ِ دموت وانتشاع شريعت با أين؟ جماعت كه خذلان كشد أو دا والكاد كنند براو، و حِقا واندى" كنند اد دا بضرب دشتم، وابوطالب _ دشىانتمعنه _ مملوماست كه او ل [اد دا] تربیت کرد، و درحال بعثت او را نسرت و تقویت کرد، و چون از دنیا سرون مى هد فرزندان وبرادران خوددا بدين كلمات بنصرت محمده المالم السلام وسبت کرد" (شعر):

اكومي بنصر النسبي الخيس متشهدا علياً ابنى د شيخ القوم عبَّاسًا وحمزة الأسد الحامي حقيقته کو بوافدی ً لکم ً بغنی وما ملکت ً

و جغراً أن بنودوا دونه الناسا^م في تعسّى أحمد دون الشّاس أتراسا و مانند این اینات و کلمات بسیاداست بوطالباداکه دوسرت و معمت

اسلام و مسطفی علیهالسلام گفته است که دلالت و حجّت است بر سفای ایمان و تبوت اعتقاد أو؛ تا خواجه مجبَّر بداند که اورا باکفار مکَّه وسنا دید قریش

۲۰۰۶ ب: وابداد . ې پ پ پ ې ډ ران . ا- ح من ؟ ب: وتقدَّيم . ۲- برای رسیدگی بسند ایسن ادمار و وصیت ابوبلاف (ع) رجوع دود به تعلیقه ۲۸ ق. در سخ صححه والباساي - ج. حد الصول المختارة علم الهدي (ده) كه طخص والبون والمحاسن، مقبلا(ده) امت ابن مصراع چنينآمده است: لاكوتواغدى لكمامىوما وللمتنه.

کتاب طفی

¥٨

برايوى دادن النفايت بجعود حق وتفهور عدادت بسرش باشه ودوايمان إبوطالب اين خبر كفايت است كه اذ سادق عليه السلام دوايت كردماند كه كفنة دودى اسر المؤمنين عليه السلام تنسبه بود بافومى بسياد يمكى بر خاست گفت: باأمير المؤمنين أمن بالمكان المذى أنت فيه د أبوك بعداب بالناد الم فقال عليه السلام : مه فض أفله قالة والذى بمت محصّداً بالحق بيراً و تذيراً لوضفوايي في كل مدني على وجه الارض لتفعاها فيهمه أبي بعدت بالناد وابنه فسيم بين الجندة والندار ...

آوگه گفته است: ۱۹ گل دین ودولت وخلافت بنسبت بودی چنانکه مذهب کیرکان ورافشیان است بایستی که نه بوبک دا بودی ونعطی دا؛ عباس دابودی که عم تزدیکتراست بمرده که یسرعم، و اگر خود نیز چنان بودی که دافنی دعوی میکند که این کار بقرابت قربب است بایستی که حسن وحسین دا بودی که پسران فاطمه اند نه علی دا که قوابت قریب حسن وحسین داست بشرف فرزند ذادگی.

واگواذجهت این میتی دعوی میکنی؛ در درج این معنی جزعلی دیگران بودند چون پسران عباس و غیرهم، و اگی اذ جهت دامادی میکوئی؛ عثمان عفان وابوالعاسین آلی بیع نه دامادان بودند چون علیا؟ پسراکی کوئی: شرف و قتین فاطمه راست دون از آن دختران دیگر؛ بدانکه اگرچه فاطمه فاضلتر ست ر بزدگتر از دگی خواهرانش ، این شرق همه را برسول بخداست (صلم) نه بفاطه، و دگی دختران همچنان فرزندان زمول بودند چون فاطمه و دامادان همچون او^م داماد، اگر چه علی فاضلتی بودکم ابوالماس که داماد سید است برزیت بنتی دسول (سلم) و فاطمه افزنین چیراسته.

أممًا جواب إين كلمات مكر در نامعيد الزييش گفته شد كه مددهب شيعه

1- ووزنديراي تقط دو دونسخة ب م ۲ براى تحقيق دولين حديث دجوع خود ياسع محادان جاب امين الشرب (صر ۲۹) ويا يكتاب والمعبة على الخاهب في ايمان آلى طالبه تأليف سيدفخار جاب نيف (ص(۱۵) يا بعن ۲۰ جاب اول النفن. ۳ دام ح ث: ويقراب قوبت م ب: ويترابت قرين (ند هو دومورد)». ش ح : «هچنو». ۹ – م ن: داذه.

تأليف حيدالمجليل تؤويني دبنى

لمبلعت وخلافت بنسبت نيست و استنحقاقه إلمامت بدلك شرابط است كدميان كرده شد و آبن عسبت وصوصيت وعلم است كه بافقد بنكي اذين سه كانه الملمت تباشدا -راگرچه فرزندسينقدير درامام باشد اما اين خواجه كه اين مشيف كرده است نه دعومان ميكند دراول كتاب كدميستتعينج سللا دافعني بوده است انتقالي شدهاست على زعبه، قولش در دعوى اول مقبول ومسموع باشد و دردعوع وجوع سعيت حربیشت بابد. آخر ددین هدت دران دههد طویل بایستی و شایستی که این مایه بماعنته بودی که شیسه بورت و المامن بنسبت منگویند، و بعیرات الثبات مکنند تا عباس دا به فردندان و دختران و دلعادان و بنیعبان دا باند بلکه از درابط الملعت مصبت وتعشيت وكثرت علم كويند وحزكه دا اين مه منزات باشد امام المقتوج الطاعه اوجاشد اكر خويش باشد واكر للباشده تريك شاحدكه بنطك اين شبهت ساقط شود واين منف تشعلال كردد آنست كه اكر شيعه امامت بتسبت كقتنها حين على عليه السلام فردته إمهتر ستسعلى را وفاطعه را ؛ وشيعه درادلار حسن على إذاوال تابة خردد حبيمكي دعوى لعلمت مكر معاعدة، واقفر قلدات إذين العابدين الادوباقي دعوته مكتند وازيد على عليهاالسلام كمنه يسر فبوزالعابدين است و خروج كرده است بالعلمتش قبول المكتند براى فقد مسمت ومسيق وكثرت علما تاجداني كدهيمه لمامت بنسبت تكويند الاجلم وعست وتعليت فكوغد كذلك ادره بله افرائسة دين بريين وجه كه بيلن كرده شد تا اين سؤالات همه ساقط باشد واين تشبيهات كه أودده است حمه باطل.

امداً آنمچه گفتهاست که: صلی بهترست اذابوتلعامی حسّت تهاده استبر س علی، و کرم ونفسل کرده است که شخصی وا که سبد انبیا سیند اوصا خواند و

۱٫۱ م و منگانه. ۲٫۱ مارت نسخ۲ ت ب وکه باغذ یکی اذ این (ت: یکی این) پیگانهٔ امامت باشده. ۲٫۳ ب ۲٫۶ ونکرده است. ۲٫۳ شاید اصل چین یوده: وونودهای که پسرزین المایدین است علیه السلام. ۲٫۰ م ت ۲٫۰ و برای قضحصت و تصب تکوینده.

كثاب نقض

آیات یسم⁽ از قسرآنام میبید در فعایل و مناقب او متزل شده یساهد و اخیار میهند[:] دوشرف اوظاهرویاهی، خواجه اذباغش ماند آودهم^ا دوا ندارد گفتن که: این بهترست اذعامان، ترسه که سوداخی ندمجیّری باشده ویهون دوست شد که امامت بنسبت وقرابت فریم^۱ نیست بعست و علم و تبو میدّ است مستغنی باشیم از تمکرار میفایند.

اماً جواب این کلمه که گفته است که: ادین ودولت و خلافت بنسبت گفتن منح، گیر کاست کلمالی لطیف برود که هرعاقل وفاضل قبول کند او لا قالل این قول وممتقد این اعتقاد بیرون از آ لکه از خدای الی بی آ می کند و بر نمی ً قو آن انگار می کند و درین قول انبیا دا منحطی و منجرم می عناصد، بر خلقای بنی العباس طمن می دنده و بر سلاطین السلبوتی انگار می کند وازسنیتی ⁷ وجوع میکند چنانکه از وافنینی ۲ کرده است.

اولاً ما خود جعدالة دمته بدست كوديم كه نسبت نه الزشرايط امامت است اسا⁴ ازقر آن اين آبه بر تخوانند است كه چون بادمحندالى ابر اهيم خليل دا عليدالسلام كند: التي جلتك للساس اماما⁴ ابراهيم كند: د من ندر يشى ⁴ياستى كه خداى تعالى خليل داكنتى كه : ابن سنن مكوى كه اين سيرت كبركل^و است، وجون موسى عليدالسلام برطور سينا باخداى خود مناجات مى كرد كفت واجعل لي دريراً من أهلي هادون أختى⁴⁴ قديم تعالى بايستى كه كليم داكنتى كه: اين حدث مكن كه اين طريفة كبركان است، وجون ذكرينا بيدمس عليدالسلام بسناجاتكا، آمده بود و ميكنه : فعبالى من لدنك دلياً * يون مي وبرت من آل

تأليف عبدالمجليل فزوينى وتذى الم

يعقوب حق تعالى ميدايست كه اوراكتي، ذنهاد عدين معنى ذبان معينيان كه اين سنت وسيرت كبركان است، واكر انبيا إين معنى نداستند وخداى تعالى إيشاندا معلوم بنكرد هيدايست كه همست بوستى سواذ دويچه ذركا او ليت بعد كردى كه دين و دولت وملك وخلافت بنسبت خواستن طريق كبركاست. و آيت آ ديگر كه حق تعالى منت مينهديو ابيا وميكوين آل ابراهيم و آلحمران على العالدين به ندرية بعنها من بعض يندادى بغواجه وسيدماست، و آلمهدسطنى سلى الشطيعو آله ميكويد: كل حسر ونسمي نينقط يو بالذامة أكر حسى وسين برقاهم خواجه لفظى خطاست ومنابعت كبركانست على زعمه، حاشا عنه سلّى الله عليه آله.

١- آخر آیة ۵ زاد کا آیة ۶ سورة مباد که مویم. ۲- کذا در نمخ وظاهر آست که جنين باشد، وسراز دريچة ذرأة أنست تا اخاره بعالم ذرا باشدكه طعالى تغسير درتغسيرآية، وألست يريكمه بيمان آن پرداختهاند واخبار بسيارتيزمطا بن ظاهرآن دركتب احاديث فكور ۲ ـ مسيخ، دو درآيت. ۲ ـ ديل آية ۳۲ وصدر آية ۴۴ سورة مباركة استهر کا حمران. ۵۰۰ میوطی ندجامعصنین الاکبیر طبرای ومستنداد حاکم ومنن پهلی اذ حمو ، وِنِيرَ اذْكَبِيرِ مَلِيرِ إلى الْأَابِنْحِاص وَازْمَسُودِ نَقَلَ كَرَمَهُ كَمَ يَسْبِراكُومُ (حو) فرموده : • كُلّ مبب وتسبعتها يوم الذامة الأسبى وتسبىء وحكم جمعت حديث كردد أسته ومجلس (ده) درثالت بحاديابي بدوان وأنديدهي الثامن بأسماء امهائهم الا الشيط وان كل سبب و نسب متضلع يوم الذيامة الا نسب زسول الله(ص) و صهره (ص ٢٥٩ - ٢٦ جاب امين المغرب) و همچنین درمجلدهنتم بحاربایی جنوان دان کل سب و سبب منقطع (یو) التیامة] الانسب وسول اللاص) وسببه يستغذكر معزا فباو بسيارى درهريك اذاين دوياب بقطوسيب وتسب واند سرداست اما بلغظ هحسب، فقط روایتی از کنزالفوالد کراچکی (ده) باین سند تقل کودہ است (سابع بسار ص ۲۳۱ چاپ گیائی) : ومزالاتی الملی أسدين ابر اهيم عن المتكي صر بن علي عن محمد بن اصحاق البندادي عن الكديمي عن بشرين مهران هن شريك بن شبيب هن مرقدة من المستطيل بن حصين قال: خطب ممرين الخلاب الي طي بن أبريطالب عليهالسلام ابنته فاعتل عليه بمخرها وتال: الى أعددتها لابن أهى جعفره فقال عمر: انی سعت رسولات (ص) بقول: کل حب ر سب مشطع بوم اقداما ماخلاحسی رسبی، وكل بنيانتيعصبتهم لا بيهم ماخلا بني،فاطمة فانيأنا أبوهم و أنا حصبتهم، بس ابن حديث شاهد صحت عبارت حديث ندمتن أست،

۵۲

وآبيه غير آفست كه جهانيان واسملوم است كه خلفاة بنىالعياس بيقداد مرابهاي محكم بكردماند وبيكاللاا دروي وعابتكنند والخال خوددا باحتياط المام بامينات حافق ومعتمدان مشفق مأوافق سيادند تا تربيت وجه مبغرجايند تا خلافت اذ خاندان إيشان بنيقند واكر متغلبي طلب ابن كند بغونش سعىكتند خواجه انتقالي ميبايست كه ابن شنقت تكاهدانتني وايشان دا مملوم بكردى كه حين وتتعلت وخلافت يتسبت كفتن ملاهب كبو كانست تلاست اذآن بداشتندى واكر ددين همة وجوه كودوكواست ايزرعك شاهد واكه الرآفتاني ظاهر ترست بإيستي كه فراموش نكرد بودي كه نا سلطنت بغر خي با آلاً سلبوق افتاد تاالريميناً" حذا هر کجا طنلی یکماحهٔ سلجوقی باشد امیری معروف و گردنی مهیب اور ا بمدحيله وجاده وخرج وادتج بدست آاد وبطرفي اذ لملواف عالم شود ومنتظرب ميداده واكرچه طغلي بيعقل وبيطم وبيقوأت باشد هر كبي اذ عقلاكه بشتودةان امین واتابك وا معذور میدادند ومیگویند ، او سلطان بیته داود، مستشف متفق متعسب ميباستي كه ايشان والمعلوم كودى كه ترك اين طريقت كتبدكه دين و دولت وخلافت بنسبت داشتن مذعب و طريقت کبو کان است. دريغا سنلغاني که بطريق شغفت و أنساف اين حال براين وجهه ۲ برخلفا و سلاطين و امراء عرض كردندى تاخواجه والفتادى آقيبه مستبعق آست. با آنكه مفحب شيبه لينست

کتاب تقض

۱۰ با ۲۰ قالت جهالیان رزی. ۲۰ ت ب ۲ دواگر دراین همه وجه، ۲۰ ب ب ۲ دواگر دراین همه وجه، ۲۰ ب ب ت ۲ دالی بیرمان (بدون قالی). ۲۰ ب ت ۳ ب ۲ دالی بیرمان (بدون قالی). ۲۰ ب ب ت ۳ ب ۲ می دود بگردی، حرف هلن قالیک گفته داگر دیروزن از ن معروف است وجری می جد دمان خوالیک خوالیک دود در اندون آرای تامه رو فران یز باین معنی صربه کردی در دان یز گویند وجمع کردی در دان یز باین معنی صربه کردی در دان وجمع کردی دان در مان و حولی و مالی و قالیک خوالیک گفته داگر در این و قالی). ۲۰ ب ب ت ۳ ب ۳ می ت می ۲ می در مان در مان و می می توانی معروف است وجری می ترک حرف موانی و مالی معنی حرف و معنی کردی در دانین آرای تامه رو فران یز باین معنی صربه کردی در مانی و می می تحربه کردی در دانی کردی در دانی ترک مردی در مانی که مالی در تاری تامه و مولی کلنه قدمت او ک می حرفی می تعربی کلنه قدمت او ک می حرفی در این معنی حرفی می تعربی کلنه قدمت او ک معلی می تعربی کردی است. معروف است و معالی تاری در مانی در تاری تامه می تونی کلنه قدمت او کرد معلی در مانی در تاری تامه در می توانی کلنه قدمت او کرد می تعربی کردی در معنی کردی در معنی کلنه قدمت او کرد معنی در معنی تونی می تعربی کلنه قدمت او کرد معنی در معنی در معنی کردی معنی و معنی کلنه قدمت او کنه در معنی در معنی معربی کرد. در معنی کلنه قدمت او ک معلی می تعربی در معنی و کردی معنی در معربی در معنی در مع می معربی در مع می معنی در مع می مع در مع می مع در مع می در مع می مع می مع می مع می مع می مع می مع م

تاليف مينا فيطيق تزويني داني ٢٠٠

.

. . . .

که نمامت وخلافت بعلم و عسمت وصوسیت است دون نسبت ندام که جرا ادر همهٔ ابیبا و خلفا وسلاطین واسرا ورژسا و قداماتاین طریقت دواست و سابست گیرکان نیست چنون نوبت بشیعه وسه که دو بعض فر ذنهان و اولاد فاطمهٔ فرهرا با حصول سمتر طریم رونه که گفته شد دعوی امامت کنند متابست کم کانباشدایمه اطالهٔ تقر با آلی الله تعالی درین یک ضل با تعال تأسل کنی که تایب داود سلیمانهاید و وزین موسی هارون، وجاریگین یعنوب یوسف، وقالم مقام فرکن با یعیی، و متلینه مستر و درین ماکنه استیم ، وقالم مقام فرکن با یعیی و متلینهٔ استر ابادی در در جای ملکنا صنیم ، وقالم مقام فرکن با یعیی و متلینهٔ استر ابادی در حکودتهایس ش، دونه در هم که ولیس متوفقی نبود حاکم ، پس تا

۱ ـ جب: دیری ۲۰ ـ ج س: ورمیلی ۲۰ ـ کفا حریط در دونسغه و چه ورژه و در تسخ م ب ح: وکیده و متن موافق اصطلاح متداول در زمان مصنف (دم) است چنانکه پتمصیل در **تعلیقاً ۳۰ ا**ین شده ست. ۲۰ ـ سنائی (ده) گفته (ص ۱۹۶۸ دیوان او پتصحیح استاد مدرش رضوی):

اناج وانغت پادشاهی جزاکه منجر داشتن، دازیس مطانطانه شه چون نمیدادی دو جز على وعقرتش محراب، و مير دانشن، واز بربطاندین پسچرن روا دادی هنی ن_ درهبة سخ و در ذیل می ۲۳ چاپ اوک ایات دیگری نیز نقل شده است. موجوده وعد ب م ح س عيادت ينيز است دو قائم مقام معمود معمد ، يس علاه أقر و يقى (ده) در اسخهٔ خود بردوی کلمهٔ دمحموده حزف دخته و بردوی کلمهٔ «محمد» حرفید ۲۹ توشته است يعنى محمود مؤخو ومحبد مقدم است وبايد جفين خوانشه شود: ووقالمهفام محمد معموده واين تصحيح صحيح ودرمت است زيرا بشهادت فسأقو انريخ متبشا للاين ابو القاسم محفود پیر محمدین طکناه ملجوقی است که قائمهقام محمد است و جد از یدوش بشخته ماملت تشبت وجوع فوديتوازيخ يحوادثوا تصغوبا ذدهين ساله و راونتنى درداخا اصتور كتم(صح-٢)؛ والناطان شيثة لذيًّا والذين محمودين محمدين ملكتاء يمين امبر المؤمنينة آنگذه بندیل بترجنه آش بردانخه و ذکر کردهاست که سلطان منجز عنوی او دختر خونمهمانک عاتون دا بارداده است وبعد ازقوت مهملك علتون دخش وبكرش وا باو داده وجريت او و تقویت ملطنتش پرداخته است. وهمادکاتب نیز در تواریخ آل سلجوق بهمین مبادّت اورا مورځې کمرده و ابتلميل بشرح حالش پوداخته است. (وجوع شوچ بص ۱۹۹ چاپ اول) . و_ مرادقاتهی حسن استوابادی است که ذکر او مکر دا دراین کتاب آمده است و بترجمهاش درمودد دیگر ازهمینکتاب اشاره خواهیمکرد انشاءانفتعالی. ېت ح س: ودچېږي. یے ع ن ۲ بنا: دولیسی) ج س: دولیس وحاکم)،

کاب تقنی

ė۲

رة برادرش بابد كم ساحب حق است ومنشور سلطان وتوقيع إمين دارد واكن من كويم : جون امير المؤمنين على از جهان تهان شود خلافت حسن على را باشد كه بس فاطمة محمداست ومعصد ميد الالين وآخرين است وآقريندها صمه غليل آفرينش اوست خواجه آن همه فراموش كند دحلفة عدادت مرتغى دركوش كند وكويد: اين متابعت كمركان است كه ايشان ورافنيان دين ودولت دخلافت بنسبت ميكويند وهذه تعبرة عنطويلة والمعطقات العالمين.

آیکه گفته اسد: و واکر گولی: فضل بشجاعت است ذمیر و خالد چنان⁷ شجاعان بی مثل بودند چون علی، تا⁴ اختلاف بود میان سجابه بهری میکنند : علی شجاعتر است، بهر محمیککنند: ذمیر، تا آفکه که² مشقق شدند و گفتند لافارس أشجع من الزبیر، ولاداجل أهجع من علی⁷ بن أبی طالب ، وخالد لم یهز م قط⁷ بذبیر در حال سواری شجاعتر است، وعلی در حالیدادگی، وخالند کم⁷ بهزیمت لکرد، پس بابستی که هردد در خلاف و و دانت⁴ همس علی بودندیمه.

اماً جواب آست که بشرح قعلی دوبیش گفته شد وشرایط امامت همان قسم است که بیان کردهایم پس مستقنی باشیم از جواب این فعل که ما شینامتدا از شرایط سوجه نگوتیم در امامت اما گزیر عاشد از کلمتی چند مختص

۲_ ث ب از جعلة داز جهان نهان شوده تا ومحمد (- وبأيده فقط در ح م است. میده را ندارند و م در حامیه دارد لیکن بیمای وفاطمهٔ محمد است و محمده چنین وفاطمهٔ ۲- اذامتال معروفة حرب است ودركلاباميرا لمؤمنين رَّهرا امت دخترمحطولورشتهاند. طبهالسلام در حديث مشهسودي كه بحارث همممذاتي فرموده است بابن عبارت ونده شده: وخذها الك باحارث تعيرة منطربلة أنتمع منأحيبت ولله مااكتسبت إامالي مقيدهمطس اوک) و میدانی در مجمع الامثال و نیروزایادی درقاموس گفتهاند، واقصیرة الشرخوالطویلة النظة، يفرب لاختمار الكلام». ه جن: الايه ۲ ے س: وقعیتان یا γــ ب ت م: وكـى. ۾ ڪٻ ۽ ۽ تا آنگو جي: رآنگو. هـ ث: در دراشته ح من: وردّادت م مدارد، در مصباح المنير كفته: دمداوزان داله و زنماي معادله و درقاموس گفته: درازنه عادله و قابله وهووزنه و زنته و وزانه و بوزانه و بوزانته ای قِالته وحذادهو.

تأليف عبدالجليل قزويني داذي

درجواب اين كلمات

اما جواب آنیه کنته است الاس بیماماتی دغیش وخیادت دیکش علی مرتفی دک (بیروخالد همچنان شیعاع بودند که علی آنرا که اذا جماع وقر آن واخبار متواتر بهرمای نباند دهند دا خود اثری نداند قیاس چنین کندای عجب بابستی که علما ومد کر آن فریقین دربالا اسلام پر س کر اس ومنابرد کر این دو شخص بز بنجاعت کرده بودندی ددنندی اذ قنعهای اسلام عدعهد معطلی علیالسلام، با آیتی درقر آن معبید درفضل خیمات وقتال وجهاد ایشان از خدای مالی تاذل بودی، با خبری اذ معطفی علیهالسلام داد بودی که ایمان در شیامت و دقتل ادلیتراند، و بدین سنین قلیالاتهات اولیز که عقل بردی میتند در خرع امیر الیتراند، و بدین سنین قلیالاتفات اولیز که عفل بردی میتند دو خرع امیر الیتراند، و معب است که معام به بر آیکالین دینه باعتد مردی و خیتاهت امیر الیتراند، و معب است که معام به بر آیکالین دینه باعتد مردی و خیتاهت امیر الیتراند، و معب است که معام به بر آیکالین دینه باعتد مردی و خیتاهت امیر الیتراند، و معب است که معام به بر آیکالین دینه باعتد مردی و خیتاهت امیر الیتراند، و معب است که معام به بر آیکالین دینه باعتد مردی و خیتاهت امیر الیتراند، و معب است که معام به بر آیکالین دینه باعتد مردی و خیتاهت امیر الیتراند، و معب است که معام بر این که علی بردی میان و معامت امیر الیتراند و دور فراند و دین و داند و در می میندام که تون از می خول بامین جنیاد کرده و کمان برده که چناعت بین نمیدانم که خون از میگردن که باعد الی منبی این نوری و دروغ الاختان و و انداد ند که در شیامت کسی و با باطی برابر کنتد این نزوی و دروغ الاختان و از مند که در شیام است و از بیست

۱۰ ت م ب: وریا آیا بی حس ندادند. ۲ د دنسهٔ و الا فاذه. ۲ می و در این قنیه که ت: دیدین سفن قد.... (جای نظامه سفید است) ۲: دیدین سفن قلیت ب دو بلین سفن تقدیم پس گریا در نسخه ۶ قلی دا بعنی نامره و غیرداییم و در نسخه ب وقلته دا بیمای قلت ی پس گریا در نسخه ۶ قلی دا بعنی نامره و غیرداییم و در نسخه ب وقلته بیا بیکافان ی پوشیده فعالاند که در نسخه غ بر دری وقام هده بر فوقته هذه تا دلالت کند بی اینکافار اینها کلشی کالمانی ساطند و بعاشیه دهنده است اماد دانیم چری دید نیم بی میادن مدور قلی است و نصحیم نقاری دست و فقی برای دید حمل اند کا بی میادن مدور قلی است و نصحیم نیزی دانی و مناخ بر دری وقام مدور اعتاد همان خواهد اید ا تسمنای دیگری بلست آید و صحیم حارث در آن باقد سود داختان همان خواهد بود و السلام علی مزامیه الهدی ۲ معیم حارث در آن باقد سود داختان همان مواهد بود بودی که حاجت بشرح و بیان ندادد. ۵ هما نمیخ داختان ه می معیم دار معیم و از حالام م بودی که حاجت بشرح و بیان ندادد.

66

کتاب تقفي

وينجساله دافني بكريغته است خواهد كه ذبيروخالد را باعلى درشجاعت برابن كند تاددنشي بفيولا بانند وعجبتر آ مست كه كروه كوينده بوبكر فاضلتواست انحلي، وكروه كفتند عمر فاضل تراست اذعلي، ليكن بي حجت و بيشت باآمكه. اجماعات كه على اذهبة سعابه عالم تروفاضل تر وتتجاعير است بدلالات آ آيلت واخباد وغزوات اين مخوبادى هن كر تشنيدمايو كه كسي كفته باشد ددهمة است. دسول عليطانسلام: كه كسى ددشجاعت باعلى برابن است. بلدى تعامل ها دا. توخيق كراست كشلا تابكر بر عميم او دامن از دست شبعت بستاميم وديوليين دا بقوت اعتقاد ياك ان خود برابي المالة الادالتهار.

آنكه كننه است:

.4£

۲۰ گو گولی: [مامت]میزودنامالایاست،معروف،است کمعلی دستانهیدکه دواسالام آمد وقبول کرد، وبوبکی چهلسالهبود وهزین سابق بودند، وزیدهادنه هم. دو دوج هودن بودیس مرد اسینه بغلافت وبیایت ابو ت، اولی تی باشه تا؟ کودك نادسینه، ومولی که نه در دونت و؟ سنعب وعامت باشد.چواندزید حاوثهم.

امًا جواب اين فعل بوجه تأمَّل بايد كردت.

الالايهاندكه بدنعب إماميه ميفتان فرايط امامت بيستاكرچه تأكيد در املمت كند و شرايط موجبه آن سه كاند است كه از بيش بيانه كن ده ند نا عر كن داكه يك مفت ازين سه نباشد در امامت نسبيم بياند".

ات آنچه گفته است که: دبوبکو چهلیسالمه بود و علی دساله و هو دوسایتی بودنمه تسلیمانند ازطریق مجامله با آنکه روایت برین وجه وارد است که بوبکز

ستروينى (ى)است واعتلاق بىنىي اذعود ماختن وسغن بي إصل را بعبورت با اصليند آوردن است نشرصحاح الفتند وخلوالا نك واعتقه وشطقه اي انتراء وستلويلحا لي: وشطفون الفكام ويترمنتهي الأسوب الفتيد وخلوالاظته ورنطله وراخله ورافت هدوغ داء.

۱- ح ۲ من : ومقبول یه ب دقبول یه - ۲ - ح من : دینلاتل یه ۲۰۰۰ ج ت وطیع دا تدادند. ۲ - ت ب ۴ ح من : دکته. ۵۰۰ - ج، دند در زند در زند خلافت. ۶ - ح من : دکتنواز ی. ۲ - ح ت ۴ ب: دندارده.

تأليف عبداليعيل تزويني راذي ٢٧

بعدائد موضى بينجلى دون اسلام آثيرد و سيفت على دا بود بدائ مدّات پس اولى تر. باشد اكس سيفت دا منزلتى بود! أمنا «آفيد كفته ك»:

. دىرد رسيدە بىغلاقت اولىغى باغد كە كۈدك ئارسىدە.

جواب اد لبن آنست که باشاق علما دوجه متون وضع تر است او دوجه امامت و بادی امال دوقر آن معید کوداد بادسید را جمکفت و نبون یاد کرده است. آمجا که دوخق عیسی مربع حکایت میکند از قول او دوحال طنولیت اش عبدالله آنانی الکتاب و جعلتی میباله و جعلتی مبارکة آینسا کنت، و دوحق بعجی مسالمی گودد : در آیناما الحکم میبان.

یمی اکثر سه دونه وسهماله دا، نبو ت درست باشد دساله با حمول شرایط ر موجه امامت را شاید.

دجوانيا دوم آنست كه دوتر دعون خو ت انست دا باعامت غير (سول چه حاجت بود كه دسول علىمالسلام چنانكه دسول بود امام آهم [بود ددموى المامت بعدائنمهد دسالت ميرود دعلى دا آن دوزمى دسمسال بود وبمقام المامت ومنز لن نحاصت سيدمبود بالقاق است، وجون مسوم و من الأوبود وعالم ي اوهمة است بود باحكام دين و شريت، امام او باعد بعد او بيضب بلاضل، تا بنظر درين فسل جعلة شبهتها دايل باعد دهمة مقمودها حاصل والمستخذي التالذين كشاهوا أهلة ومستعقه

آنگهٔ کنند است که:

« واجماع است. اف چهاد دلیل؛ یکی اجماع است، ویکی دلیلو عل است

۱۰ ع ت ۹ ب: دینی اولیتر که کوند نادسینده. ۲۰ ع من: واولیز بردا، تله در . ۹۰ از آیهٔ ۳۰ و ۲۱ مورد مبارکه مربم. ۹۰ ـ زیل آیهٔ ۱۶ موید میاد که مربم. ۵۰ ع من: دو نصاون. ۹۰ - ۴ ت ب: دهامل شوده ع من: دهلمل آینده. ۷۰ - ح من: «که اجما ع امت ازجواد دلیل باشانو عبادت این دو-نسته بهتر است.

كتاب تقفى

۵۸

ویکی کتاب خدا است، ویکی سنت مسطقی است، پس اگر چنین بود که دافنی می گریده اجماع مهاجر واصلا کمایشان بودند حکّام بر خلق بوسند او ل بودند. دیاندان حضرت بوت بودند در هیچ کار حبّت بودی، چهپوشید، نیست که اهل حل وعقد و بنا کهادن اساس دین دقواعد اسلام ایشان بودند باجماع ایشان چه حاجت بودی که هر که بنسبت شریفتر بودی امام اعظم و سلطان اکبر ادبودی و بسی بودند که درجهٔ علی داشتنده.

اماً جوابير آين كلمات آنسن كمصبب آيد از نصان وقلّت ضلر بالخلى كه دو كليتي* قادرست چندين تكراز بكند و چندانغا بكويد كه معتميل يكعمنى باشد و درجواب بسنى شروع گرفت وجوابير همه ملزم شد.

اما آمیه کنته است: وکه اجماع مهاجو د اصار که ایشان حکمام بودند بر خلقودسد د او لربودند وناقدان حضرت موت بودنده ا و لا چون امامتخرع بادد بر اسل خواجه مکلف منیش بادد وتولیه فوعی از فروعیندادم که نقسان ایمان دکند پس این تقریر دنشنیم و تکرا و که خواجهمیکند می قابد باشد دمینی . اما آمیه گفته است که دافتان حضرت ابوت بودنده نمیدانم که اذین د نافدی ، چه خواسته است ۱ گر آن میخواهد که نقد قو آن و اخبار کردندی اتفاق است که در عهد سید علیمالسلام با با ول جبر تیل و قر آن چندادم بقیام حاجت بیشتهدیدان این آمی که در ماینه و عناقوی مجانه کو الا می رودنده و دین

64

ردا باشد که با وجود ۲ حنور سید اثبیا تأویل آیات متشابهای کردنه کا واگر آنمینیوامد که رسول درمسالع باایشان مشودت کردی: درست است، پی خواجهٔ اهل مشودت را آذناقدان بازدمی شناسد واین لفظ اجرا کردن آذمیادیم ویی علمی باشد و آنچه لازم است دراین اجرا ذبان ِ عقل بیان میکند.

و آ میهموالن کردهاست که مینیاد دین ایشان تهادهده از جنین لفظ موهم اگر احتراز کرده بودی: شایستی، که اتحاق حمهٔ مسلمانان است که بنیاد دین و قاعدهٔ اسلام بادی تعالی تعاده است قال تعالی، ان الداین عندانتمالاسلام؟، وحوانت - دین وشریعت بغیر خدای تعالی کردن اذغایت جهل و تادانی باشد و عدین اطلاق کفر معض لاذم است.

اماً آلچه حوالت باجماع کرده است، شیمهٔ اصولیهٔ اجماع دا مذکر نباشد ویکی از چهار حجت خود اجماع طاینهٔ معقد است اما فرق میان حق وباطل در عقلیان بنظر در دلیل توان دانست، وچون مستف دموی علم اخبار و آثار کند باید که انلا لکند که روز سنینه که مهاجر واصار تقریر امامت میکردند بوبکر وهم درسجد وصول بهم "بودند منیزه در آمد و گفت چه خواجی کردن" و عمر گفته نشاط هذاالشاب حتی بایمه، گوش یعلی میدارم تا بردی بیمت کنیز منیره که اوراه أدهی المرب گفتندی گفت: دنها و برعلی " بیمت کنیز اختیار کنی "که کاریاست دسان در دنی هاش تا ایتان بسقنه و قفته و بربوبکر کلا

كتاب تقفى

بوتمحاف بيمت كردند دقاط تذعرا دون بيت پوشيده باب النجد آمد و ميگفته. لاهمدلي بقوم أسوأ مصفراً هندكم، تن كم رسول الله في جنازة اين أيدينا و قطعم أمر كم قيدايينكم كأشكم لم تعلموا ماقال أبي يوم غدير خم، دانله لقد عقدله يومند. الولاء ليفطع منكم بذلك الراحبة ولكذكم قطنتم الاسباب بينكم دين تبيلكم. والله حسيماً بيننا وينكم في ينيا كو وآخر تكم.

د بومکو که اصل بود دداختیار؛ این دوز میگفت.

يا أباالمسور التي لوعلت أوك ثنارَ عنه، في هذا الأمر لما أدونه ولاطلبته؛ قان بايستني فذاك فلتي بلته والثلم تبايع في وقتك هذا وتحب أن تغلق في أمرك لواسكر هك عليه فاصرف واشداً اذاشت.

وأبوالمصن قدمي روايت ميكند اذ فافع إذ فرهرى اذ عرفة اذ عابشه كه كنن: ان علياً لم يايم الابندسة أتهم. واين حيث دونتوج أعتم است كمتنديد أحدين أعتم است كه علفي مذهب است. و سخنش بنزديك خواجه مفيول باشد كه رافنى يست! ودرجمين المستجدين كما ييل أمي] عر حديدي ؟ جمع كرده است هست. ويزديك شيبه جناعست كه على عليه السلام هو كو برأيوبكو و غير أبوبكو بامامت بعت نكود وقد عبينة جو اح كه بنزديك خواجه يكي است اذ عشرة ناجيه، [وال] جداز سه روز بيش على آهده و سكوده على أعت أولى بهذا المكان بخطك و سابقتك و قرابك ولكن اون بعا دخياله المعلون و سيزول

۱- درستهمی الارب گفتا وجازه بلکس موده و یقتم ؛ با لکس مرده و با لقتم بنمت که مرده دا یوی بودادند و با حکس آن باشد بعد موصود سنراد و دا بنیا تا بوت است. ۲- برای تحقیق در این مطب رجوع شود به تعلیقه ۲۹ (اما ترجعه خود این اهم متهور و در کتب تراجم مذکود است). ۳- محدت قص (دیه) در الکتی والاقاب گفت: والحبینی ایومیدانه محدد بن آبی ضو تحوین عداله بن صبه (معفراً) الازی الاندلی الفرطین الفاظ الشهور (تا آخر کلامش)ی. ۳- ۲- جا دادومیده و در نسخه کله دادیم بخط توزیری بدا علاوه نده و من طاق بن اصلاح قدیم است که دایو به نام این که مود این ا در ایز و بکه الده دادین قبل اعلام حذف می کرده اند. می با ح من دو گذمه.

تأليف عبدالمجليل قزوينى واذى 🛛 د و

دوانده بزو که از مهاجر و اعدار باغلار بیمت مدر بوبکر ح ضول ش که ایتان دد ضول مفرد منبع بیان کبردهایم ددین کتاب : چون جنواند. بندانده می دافنیان اول ایتان بودند که انلا [این] اجماع واین بیمت کردند واگر این است واین تنبیع که ایزمست معبش کرده است وزده جهتی است بیاید که اول در آن جماعت دسد که کیار مهاجر وانحاد بودند آمکه ددین جماعت که بعداذ پاضده اند سال انکار امامت دیمت اختیاد میکنند تا ندین پاتخسل ^میاضاف نظر کنند و بدانند کم که انگار اختیاد درماندت نه تکی است و نمتازل که ندازد تخصی معروف منبر دند با معلی خمه اعلا کردند بر آن بیت و نامانی کماند که بعادای مختلفه همه معتمان بی بنا صنی که درحق آمامت جای مرعنی است⁴ وانجاد متواز از دسول سلی ایشایید آله روایت کیزدند ویومذیان جرب که پدر خال المیزمنین خواجه است این دوذبند. حجی علی آمد واذ قریش بود و بآواز بند این بینوا میخواند¹.

مدين يينها ميخواها .

بنى هاشير لاتطمعوااالتان فيكُم فما الأمس الافيكم و اليكُم أبا حسن فاشديهاكف حانم

ولا سیّمانیم بسن مرتز الاعدی و لیس تها الا آبوحسن علی فائله بالامر الّذي بُرتَجي علي

وخزیمهٔ ثابت فداتشهادتین که محل ومرتبت او مدصحابه بدان حد بود کسه بیگواهور او انها بی غیری،سیندعلیهاتسلام حکم کودی،چون بیتیند کسه

1 = ع: دانین دوازده و هاید آمش: آن دوازده بوده است. ۲ = ح : دور نعلی . ۳ = گویا مراد از دهرد، جداگانه است تا منافات با موصوف جمع که وضول است تداخلته باعد. ۲ = اعاره باوانتر کتاب است (دمبوع خود بغیجت . ۵ وجواب آن). ۵ = ۲ + ۱۰ وقا دداین خطل. ۶ = ۲ = ۲ : در نزدیك اعل غضل نظر کند و بدانده. ۲ - ۲ - ۲ : دیداین خطل. ۶ = ۲ - ۲ : در نزدیك اعل غضل نظر کند و بدانده. مرتفی است. ۲ - این سه چت دا علمالهدی (د) در تعاذل مختان از دالیون و (ی) کرده (ی ۲ چاب افرک ه تر می اینانه او دا دوزیل امات بلاضل ایر الدوزین ترجعه جانومهم کرده این.

كتاب نقض

بر بوبكر بيعت كرداد بر آن الكاد كرد وابن بيتها مستوالا :

عن هاشير ثم منها عن أبي حسن	ماكنت أحسب هذا الأمر منعر فأ
و أعوف التياس بالآثار والسيتين	أليس أوكر من صلّى لقبلتهم
جبريل عون لەفىالمسلىرالكەن	رآخرانشاس مهدأ بالنبي د من
وليس فيالقوم مافيه منالحسن	من فيه ما فيهم ً لايمترون بـه؟
ها إن بيعتكم من أنجرن الغبُّن ِ	ماذا الـذى ردكم عنه فنعلمه
بهد خلافت با سامة ديد مينويسد كه:	. وچونبوبکر بوقحافه ندادگر ء
	فاحسان مدار

دمن أبي بكمر خليفة دسول الله الى اسامة بن ديدم اسامه بانكاد بروى جواب برين دجه مي نويسد:

من الأمير أحامة برزيد إلى عتيق برأي فتحافة: أمّاً بعد فافا أناك كتابى هذا فالحق بمكتبك فان ومول أله (مر) بعنني أمير أدبنناه أن وحاحبك في الغيل.

۲۰۰۰ این اعماد و اعلم انهدی (ده) دوخصول مختاره به زیمهٔ بن الحادث بن هیدالمطلب نسبت داده، وقاضي شرشتري(ده) درمجلس سوم مياض المؤمنين بقضل بن عياس بن عنه تسينداده، وميدطى خاز مدنى (ره) دوالدوجات الرقيمة تقلام الإمناقب خوادزمي بمعياص بزعبدالمطلب سینداده، واز نفسیر قاضی ایضاوی رئیشا بودی نقل کرده که آنها از حسان بن ثابت است، و بنقل از ابن مير در الاسابه گفته که آنها از فضل بن ماسين هيداست. ومجلس (ده) در بخار از شرح ابن ابی المدید نقل کرده که آنها وا یکی از فردندان ابولهب بن مدالسلب مروده است (ج ۴٫ ص ۶٫ چاپ گلمپانی) و در تطبقات چاپ اول ص ۳۱ ترجمهٔ این اهتار نیز ۲ ـ این مصراح در بعضی کتب مغیرہ چنین است: نقلاً از رونية(لمغا مذكور است. ٢. كذافي النسخ بس ميتواند بودكه اهاره بآن رىن ئېمانى جىيمالئاس كلهم». باشد که ابو یکر قبل اذبت دمول کرم ملم کتاب بود یعنی مکتبداد چنانکه مبطسی (ده) درائمن بحاد درخا تدادهاهن ابو بكر (ص ٢٧٢ جاب امن الضرب) كمنه، توكان [أي أبر بكر] انى،لاسلام خياطاً وفىالمجاهلية مطمالصبيان (تا آخر)» و مواد آن باشد كه تو بوو بىمكتب دارین، و اترا شایستگی امامت و خلافتحسلمین نیست. ومیتواند بودکه صحیح(بمکانلته یا «بمر کۆلەيلايكىتك» باشلومجلىي (رە) ندئامن بحار درباب دماكتب ايريكرالى جماعة يلحوهم الىاليعة، روابتي الالحنجاج طبر مي تقل كرده. ودر أن بجاي كلمة مورد بحث عبادت: وانظریم کری ولانخف، آمیده است و مجلسی (ده) آثرا چنین معنی کسرده (ص ۹۰):--ه

تأليف عبدالجليل تزويني رازي

PT

وأنا أمير عليكما كما أسَّربي وسول الله (ص) إلى آخر. .

د اگر بذکر آنیمه مهاسی واعاد گذتند ندین معنی مشئول شویغ کتابها خواهد و روزگادها بایدوما را این قند کقایت است پس درحکمی که بهری از اصحاب اقراد کنند و گروهی انکارکنند و عقل را در آن تو ، دی بلند اگر شینت دا در آن خلاف باشد حوالت نداید کردن بستالفت و خمبومت صحابه رسول، و بچون جماعتی امامت باختیاد و اجماع گوینده و جماعتی بنعی و ش ط ⁷ هست؛ این بر حساب آن جمله باید گرفتن کسه خواجه دومواضی بدلیل آورده کسه: اختلاف آستی و حمه، تا شبعت زایل باشد و مقسود حاصل.

آفكه كفته استركلا

میس چون کلا با این جماعت افتاد که ایشان را غیر دین کمتر است داختی برایشان البیس میکنند؟ و آنچه هر گز ندینماند اکنون می بینند و آشکارا غنایع خویش میگویند وبتعشب خانهمای مسلمانان میکنند؟ و بگونهٔ دیگر فرادوی اوباب دولت میدادند ومذهب رفض و اثر بیت؟ میکنند؟

اماً جواب این ضل آنست که دیدگی باد خواجهٔ نوسلمان که بهیست وینچساله دافتی اعترافداده است بر ترکان خاری وستبان اصلی متنیع میزدد د انکار میکند و میگوید: ایشان دا غم دین و اسلام کمتر استه مثالش ددین اه بمعروف چنامت که دد حکایت میآید که جهودی مسلمان شدو هم ند ساعت

- «دانظر بدرکره ای ای مرکزاد و منظلهانای المامك نه اقبی (م) من صکری دأمری ان تکون نهم، او من کولك و تبالا بوالمؤمنین (ع)، اوانطرفی أمراد و مقامك و از این بیان منی و مكانك نیز دوشن خد واماو کتیتایته هاید باین اجتاد پاشد که کتیه بعنی نشکر و میاهامت و چون ابو یکر تحت امادت اسامة بن ذید وجزه میاه املام بوده است از این دوی و کتیتایته تبیر شده است طالب تعمیل یکت اخبار و میر که اموز مربوط به بیت ابو یکر دا منظمین است مراجعه کند ذیرا این مقام گنجایش مبط بیش از این و زا نداود.

کتاب تقض

ددباذار [مسلمانات] میگذشت دمیگفت راه بسلمان باذ همی آ و بنداری که با این صده تلبیس خواجه خوددا سلمبتی ومنتصب بی همتقدش مییندادد از آ ولاد وارما و قطاة و حکام وعلما و خواجگان، وغود سیداند که مسلمت ملك د دین ایتان بهتر دانند، واگر جهان خرابشود خواجه دا از ین بس با کمی نامد "؛ بط راچه زبان اگر جهان گیرد آم"، و بنداسته است که مذهب ومقالت [اسلامیان مختلف است ویادشاه راعی رعیش با بند و داعی وا با آفتاب مشلهت کرساند که برهمه بقاع بینك و بدتافته شود، و نیك و به بدنیا بحجت " ظلمی شود و بقیامت یدید آید محق از مبطل، وهی اذشتی، دموافق از منافق، و دقیت کل نفرم ما کست و هراینظلمون"

آنكه كفنه است:

P4

⁹⁹ درباندارها مناقب خوانان گنده دهن فرا داشته ان که مامنقیت آمیر. المؤسنین میخوانیم دهمه قسیده های پس بنان، داختی و امتان او¹⁷ میخواند و جمهور روافتی جمع میشوند همه دقیمت محلبة یاك وخلفای اسلام وغاذیان دین است که میخوانند ومقات تنزیه که خدای داست جل جلاله، دسفت عست که

. ٦ ح دلالز باذاری ٢ (- ٢ - ٦ ب ح : ودبوله ومثن در دو منځ در ۹ دو ترجنطلیق امطلاح زمان تألیف امت جنا نکه در **تطبیقهٔ ۲**۹ یاد شده است. ۲ م ح یاغا قاد ورزراه ری، ۲ م ح یاغا فاه و مصراع۲. ۵ ح گویا مصراع از سناشی (ره) است. - وتقیرش گفتار حدین است در بوستان د

ن^ىلىف مېدالىچلىغۇرىنى داذى 🔹 🕫

وسولان خدای داست علیهمالسلام وضع معجزات که الا بیتلمبران خدای دا ماهد بشمر کرده میتوانند دیدهلی بوطال میبندند.

اماً جواب این ضل آست که عجب است که این خواجه بو ، بازارها متاقب خوانان دا می بند که مناقب مینوایند و فنایل خوانان دا عی بیند که بیکاروخاموش تبکند وهو کجا قصاری خماری آباند که درجهاین چد دددخنام درخضیان از بر بکرید ودرس مایه گرفته و مسلمانان دا دشتام میدهد وامنت تلاجه میکند و آنیه می ستاند " بخرابات میبرد وجنا و زنا میدهد و بر سبلت قندونان و میکند و آنیه می ستاند " بخرابات میبرد وجنا و زنا میدهد و بر سبلت قندونان و میکند و آنیه می متاند " بخرابات میبرد وجنا و زنا میدهد و بر سبلت قندونان و میکند و آنین ماعده تو نیست که فتایلی و مناقبی" دربازادها فنایل و مناقب " خوانند اما ایشان حمد تو حد وعدا و بو ک وامات و خریت خوانند واینان هده جبر و تشیه ولدنت؛ من عمل صالحاً فلنف و من آساه فطیعاً."

بايتان معهديو رمسية ومدت من معن مدين معن معرف من معينية . واماً آفيه مكتنه است كه:

دتنزیه خدای و عست ومنجزان وسولان^م برعلی میزندند این خواجه خدای را بنین منز⁵هی نداند که هر کش والعاد هوعیان که ندجهان میرود از خلق، همه قبل خدای^م داند، ورسولانوا بدین مصومی نداند که همدا متعلی و

۱۰- د: وصب است از عواجه درد. ۲۰- ح د: وتساوی وقداری ت ب: وطاری خسانییه و گویا مراد از دخصاره شواب غورش واز وقداره صاحب نمازخانه بالضاد باز است ۲۰- ت (جای دو کلمتالی) ۲ ب.: دو در سرمایهٔ تکم بیکار وغاموش نباعد وهر کجا هادی در سلما تان دا دشکام میدهد و آنچه می ستانده ۳ م توضیع - دوست هاد کرده در سلما تان دا دشکام میدهد و آنچه می ستانده ۳ م توضیع - دوست هاد در سلما تان دا دشکام میدهد و آنچه می ستانده ۳ م توضیع - دوست هاد در سلما تان دا دشکام میدهد و آنچه می ستانده ۳ م توضیع - دوست هاد در سلما تان دا دشکام می دهد و آنچه می ستانده در سلمان دا در می ستانده گذیبانده می می شود جمادت و بعمت اسانید در مدین در با تمکن و میدان (می ۲۹ می مود با مان در معاد موجها، و بعمت اسانید می تربیم در باز کام در می تاری می ۲ می می می می می می در معاد موجهان و می در مندن بیم بگوین اصطر اجر تشویشی است. ۵ م ح د: دسانمی و فضایلی ۲ ح م ح: دست می دراند ۳ می می حد داز میلی وضا خدان که دفته می می موف بیمی ۲ در می داده در از آنهٔ ۲ مود دارا که دفتها می و فضایلی ۲ ح م ح: دست می می داده در می داد آنه ۲ مود دارا که دفتهایم و می داد معت معایم می در مان می و فضایلی ۲ می می داد تمان و فضا خدان که داده می در می در می در در می در از می داده می می داده داده می می می در می در می می در می در می در می در می می در می در می در می در می می در می می در می در می می در می می در می در می در می در در می می در در در می می در می در می می در می در در می در می در می در در می در می در در می در می در در در در می در می در در می در می در در می در می در در در در می می در می در در در در می می در می در در در می در می در در در در می در در در می در می در در در در می در می در در در در می در در در در می در می در در در می در می در در در در می در می در در در در می در در می در در در می در در در می در در در در می در در در در در در در در می در د

کتاب تقض

عاصي وجايز الخطا خواند پس خلاف ٍ او ّل باوی درتذريه خدا وصبت انبيا است. نه درفضيك و منفيت ٍ مرتشي.

د آنچه کنته است که: مسجزات رسولان درحق علی اثبات می کننده.

یندادی که این قائل جان سبب که بر ¹ روز گارتیست که سنی هده است احوال این منحب سره دمیداند که گاهی بگویندا: شیخ جنید بریزی از بنداد بینام آمد، وشیخ شبلی بساعتی از کوفه بیبت العرام آمد؟ ومعروف کر می وا از میانه ¹ سنگ ططم آمد وأبوالعمن وردی را از دوخت سلام آمد، و آن پیران این معنی را بشتی منحب کر امات تام بر تهاده دنداند که از معبز بلینتر است که موسی عبران با دوجه نبوت از مصر یك هفته بعدین میرسد و معطقی که سید ابراست بچند روز از مکه میدینه میآیدا پس اگی شیمه آمامیه بوقت حاجت مام ایرای انتهاد حجت معبزی اباتات کنده بعدین میر داده داشت و ماحت سین عنی دارد از مکه میدینه میآیدا پس اگی شیمه آمامیه بوقت حاجت ماردایرای انتهاد حجت معبزی ابنات کنده بدین میر مامی و ماند. طریق بیاب داشت تا جون بدان مشرف است بدین م مقر آید شدنه، و هذه خبرة عن طویلة.

آ نکه کفته است

دومغاذیها ۲ میغوانند که علی دابفرمان ، خدای تعالی دومنجنیق تهاده بذات السلاسل انداختند تابینهایی آن قلمه وا که پنج حوّاد مرد درو بود جیغ ذن۲ بستد، وعلی در خیبر بیك دست بر کنند؟ دوی که بسمر دازجای خود بینبا بیدندی

۱ ـ ـ د: وبسی که ۲ ـ ۲ ب ع د: وکریانه ت: دیگویانه، ۲ ـ ح د: ودغته. ۲ ـ ۲ ب ح د: واذ میانه، ۵ ـ ح د: ویر ان طریقت ۵ ـ ۶ و ۲ ـ ع ت ب ۲: دیگر دنده و ونشادنده، ۸ ـ ح د: ورسیله، ۹ ـ ح دا وآست. ۱ ـ ر د: و منازیهای بادوغه، ۱ ۱ ـ ح دا ولیخ آن اندود بودندم ، ۲ ا ـ ۲ ت ب : و برگرفته.

تأليف عبداليطيل قزوينى داذى ۶۷

و بدستی' میداشت تالشکر ⁷ بدان کند میکرد دیو بکروموردشمان ودیگرمنوا به از حسد برعلی بر آن دو^رآمد و شد میکردند تاعلی خسته گردد و هیزش نقاهر گردده.

اما جواب آفکه معاذیها خواند که آنرا اسلی باشده این هم ظاهر بنفر. علی مراضی است راولاد او و چنادست که متعسبان بنی امید و مروایان بعداد قدل حسین افسیلت رمذیت علی طاقت سیداشتند جماعتی خارجیان اف بقیت سیف علی و گردمی بندونان را بهم جمع کردند تامنازیهای بدروغ و حکامات و خواند گاندا بر مر بیات " اسواق بلاد مسکن کردند تامیخواند تا دد باشد بر شیخاعت و قدل امیر المؤمنین، و هنوذ این بدعت باقی ما قد است که با تفاق باست مصطفی مدح کرد کان خواند نامند مان مکار محد تامیخواند تا دد باشد است مصطفی مدح کرد کان خواند نامند مان منازیهای را مند با در باشد است مصطفی مدح کرد کان خواند نامند مان هنگامه ما مردود با بر طاق از مناقب خوانان نمی تواند شید باید که بدان هنگامه ما مردود با بر طاق با می در مان است است آند ماند معود حامل است، آندن " ماهوم که همه حال خان و منت بر حلی آند رو کونه متور دما خال است، آندان " مرت که بان منگامه ما مردود با بر حلق متور دما خال است، آندن " ماهوم که همه حال خان و منت بر حلی آند دو کونه

۱۰- ح دو توجیبای بنسته. ۲- دو طالمک دسولهجاد طالحکردسولته ۲- ح در دو و دیگر مسابه برآن در که علی هد دست داشته. ۲- ت به وده دا لدارند. هم حد و حیثر علیه. ج ح ب ۴ و بیتم المیده. ۲- ت وی دی دینزه. ۲. دسر جامته جمع دسر بعنه است ر آن بستی چادموی است میدانمانی فدالسانهی فی الاصلهی در قسم رابع که دریان آثاد مقلی و توابع آست درباب غشم در فسل دو؟ ۲. ماین کلمه از دربه در بیاگی جعلم باع اخذ دهدامت واز استمال مسند (د) و کلام بیایمی این کلمه از دربه در بیاگی جعلم باع اخذ دهدامت واز استمال مسند (د) و کلام بیایمی مسر او در خایش که با و در دانه اند دهدامت واز استمال مسند (د) و کلام بیایمی مسر او در خایش که با : و با چکر و معلوا در عامی و ده دانه این مسند (د) و کلام بیایمی در از منگامه. (د خایش که با : و با چکر و دهدانه با جکی با بیند که این مسند (نامه دادند). دارح در (بجای موارد میان دوستاده) ورزیر طاق با جکی با پیند که این مسند رامه در را مشگامه. ۱۲ ح دو دو المنی» د ب ۲: داد منیه.

PÅ.

وحديث منجنيق وسلاسل بنزديك شيعه برآن معوالاً فكردماند ودركت حمروفان مذكود نيست وخواجه امام رشيدالدين واذى كه استاد إهل زماف خود بود دوعلم اسول؛ بدبن حديث انكاركردى و نامعتمد ونامعو ل دانستى، يس اكرشمرا براى زينت شركلمتي كوبند وخوانندكان براى دوبق خودجيزي خوانند بر آن اعتباد نباند اعتباد درين منني برقيول أضحول علما وكتب شيوخ معتمد باشد. وسجبتر ان بابد که قیاس کنند این معنی دا باد رز و باد دعهٔ حلب که بهمه حال علی به ازممر، و دوانشار از در کمتن سبت.

کتاب، تقض

الما حديث خيير ودركندن وللقر على مرضى وباذكمتن لشكر بهظفر ييش الاوفنني اميرالمؤمنين الأآن ظاهرتو است ودوشنتر ومعروفتر ومشروجوء ددتغاسير و تواديغ طوايف مسلمانان كه خواجة راقض بودة تاسبي شده ينقض و أفكلا يادكند الآآنكه شعراى عرب وعجم بانظم كردماند واخبار رسول بشرح آن معروف، وحسَّانِ ثابت که شاعر معطفیبود آن روز این حال بنظم آورده استه ويبش نسول خوانده استه ومغبول ومسموع آمده شعره

ا دداماً اقلماً الم معنى مداويا وكلان على أرمد العين يبتغي فبودك مرقباً والبورك داقيا كبيأ معياً للرسول مواله

دغاه (سولالة منه بتغلق وقالسا عطى الراية اليوبصارمة ١- ٢: «وحديث الأصلي صفية الإمر الأسل». ٢- يعنى احتماد ٢٠ - 2: الإقوليجة الإقولية : الانابناول بفحوله، ٢٠ مدرة بكسردال وتشديد وا، مقتوحه ويراء وركتم بمنى المتؤجن

است ما تند تازیانه، و عمر دورهای داشته که بآن گناهکاد ان را تنبیه می کود ومباست می نمود. هـ. ح: دَبَّ دَدَّهُ وَ بَادَوْن طَبَّهُ تُنَا دَنَادَهُ وَبَادُوْن طَبَّهُ بَ: وَنَادَبُهُ وَ بَادُوْن طِيبَهُ ح: دبا در"ه وفادوصلبه د: دبا در"ه ونادوغلته وموضوع در"ه و ابادوی حلب د؛ من نداشتم کسه چیستهٔ و مطوم میشود که قصهای مربوط به دندر کم عدی در ختم با دری سلب درکلاب هامه بوده است تظير ياشيه قول همر درفتح تهاوندكه از بالاى منير از شهرمدينه بدوساريهه كه فرمانند لشكر اسلام بوده ددتهاوندگشته: دباسارية البجل المجابي وطالبان تعقيق بنطان ذکر آن مراجه کنند از کتب تواریخ و سیر وغیرذان ازانیل کتابهای خضائل و کو امامتوغیرها. جـ ح د: ډينظمه م: ډنظېه، ۲۰ خ د: دمعروف است. ٨. خ د: دستاهه.

تأليف حدائبطيل فزوينى داذى

به ينتجاله الحون الأدايا يحب الاله والاله يعجبه فأسفى بهادرن البرية كلمها علينا وسطه الوذين المؤاخيا و ابن ابیاتی معروف است دو ذکر فتیح خیبر و سوت اسلام وظفر علی عليهالسلام، و از قول الصول صلَّى اللهُ عليهو آله معروف است كنه چون صحابه سه روز از شکست دلتنگ و نامطفی باز آمدند سید در حدور مهاجو و اصار كفت:والقلا عطينَ الرابةغداً وجلاً بعضَّهاللهُ ورسولَ وحبُّ اللهُ ورسولَه كرَّ اداً غير فر أن لابرجع حشى يقتحلة على مديد.

مىنى كلام مسطفى ابن استكه:

···· -··-

بفدای که مزفردا رایت بمردی دهم که خدای ورسول او وا دوست دارند. واوخدای ورسول دادوست دادد، و آف مردی است ایستندم الکریز من باز تنگردد از خیبر تا خدای تنالی بردست از فتع خیبر بکند ٔ اکس باجماع مسلمانان و توول آيت بدين فتع وظهور قول مصلغي وشعرشعوا خواجة توسنسي انكلاميكند بنداد کم زیبلی گیر .

اما آنچه گفتهاست که: دنیمه میگویند که: محابه را بر آن حده آمد و درآمد.وشد ظلب عجز على كردند، اين ومانند اين سخن جُهَّال وعواجادباش باشد بلکه محابه بیشتر خرم شدند وشادی کردند، واگر بهری فاحسدآمد این آمت منزل شد: ام بحمدون الشاس على ما آ تاخيات من فضله ، و حسد ديگران فلصان مرتبت على مرتض تباشد.

آنكه كتته است:

د. م: ویک پشتایت: داریک سببه ح د: ویشت داده و ب هم اصلا انداد ند. در آنندراج . گفته: ډيك پشت موافق وياريگر از يگديگره و شايد وازيك مستنه يا داز يك سبب باشد ويشت دادن يعنى كريختن، ومراد الايك بشت، الكرباشد آنست كه مانند هم وموافق يكديكر وكتأيه ازفر از شبخين استندد هر مبورت كلمه درمستدوشن نيست. 👘 ۲ م ب: وستيز غاده ت، استشمه، ۲۰ ع بناه وانکنده ب ۲۰ وکندم. ۲۰ مثلی معروف است و برای تخفيق آن دجوع شود به تعليقة ۹۰. ٥- آبة ٢٠ سودة مبادكة نساء.

كتاب نغض

ا دراختیان گویند: علی موسی الر منا^ر درییش مأمون خلیفه می،تد سورت ِ شیری بر بالشی دیبا⁷ کردمودند درحال جانورشد وقصد مأمون کرد، دایز،محالی عظیم است.

اما جواب این دعوی آست که این حدیث در کتب شیمه هست و گفته اند. وكوبند، بس اكر آخواجهانكاوبرين دعوى الرآن طريق مى كند كه درمنددر خدا سانند این ممکن نباشد اگرچه خدا دا قادر نات نگوید آخر از نفسیر و تاریخ خوانده باشد كه بارىتمالىعمارا تعبان كرد دروقت موسى عليه السلام، والزبراي مالع عليه السلام انستكي فاقعاى بيرون آودد، وآهن در دست داود عليه السلام مانند موم کرد، پس درمفدور بادمتعالی ممکن باید داشتن، واکر انکاد از آن سب مي كند كه علىموسىالأر شا⁴ دا اين قدر ومنز لن نياشد كه بير كن وحرمت ٍ اوبادى مالى جُمادى راحيوانى كند، اينمىغزىغراموش نبايست كردكه دركتب اهل سنت و جماعت مذکور است و از شیوخ متصوفه نقل افتاده است وعلما و مَدْكُران وعادفان سنَّى حمه سال برس كرسيها كويند ولاف مرزنند ك. شيخ حسين منصود الحملاج دوذي يرشيري سهمناك مختوب تفسته بود والدهايي دماندا در دست کرفته فاندسا از دروانه بنداد درآمد والاکرد شهر بکشت وأنا الحق؛ بزد، و أكر آن تغيير متعجب است كه دركتب إصعاب خواجه چنين است که حسن بصر محدد دام بادیه به دایمهٔ عدومه برسید دایمه دا می گوید : چه مىخودى: دابىعدستىبەخاڭ بادىيە آغازىد ' ومَشْتى از آن خاڭىرداشت وشينېرا کقت بستان و بخود، تا دوصحرا بود خاك بود بهبول ِ شتران مبزوج شد، چون از دست ِ رابعه بهدچن شینع آمد مغز ِ بادام و شکر ِ اسفید بود، اگر این مقدور ِ

احج وطی مومیرینما و ۲۰ وطی افرضا و ده وعلی بزمومی افرضای ۲۰ منتوزیبا و ۳-ها گوه قابلا ندر ۲۰۰۰ ۲۰ و وقاعد بالذات ۲۰۰۰ ۵۰ ع وطی موسی دنما و ۳- ۲ ب ج: وضعه سافته ۲۰ ب ۲ حد وصیمگیزی ۲۰ ب ۲۰ وآن امروح ده واین تعریف ۲۰۰۰ مها: وگفته ۲۰ در دیراهان قاطح گفته: وآغاذیدن برولن آخامین بستی قصد واداده نمودن وابتدا کردن باشده.

تأليف عبدالجليل قزريني واذى

¥1

خداست تغییر شیر بر آن وجه هم مقدور باید داشتن، و اگر حسین منصور و رابیه واآن منعل ومنز لت هست درحق وضا هم روا باید داشتن که نص آست از قیبل خدا، و معموم است از همه خطا، و اگر سه دست از مذهب بد خود بداشتن و مذهبی دگر طلب کردن که چون بیستویتیجال رافنی بود، باغد بیست وینیچسال میجیری کفایت بود ومذهبی اختیار کردن بخلاف هرده، وبا آهر مذهب در موادر باشتن که هر کنارا یك ند و بخش مرضی ورضا درسینه و دل گذارد در مودش نظر دارد راین نفسان از نفر بط مادر دارد. آهی گذته است که

داز^م معالات دگر که راضیان گویند آست که گوینده طی درجاه رفت وباجشیانجشگ کردواند^۳ جنی دا بهتیغ بیازدد داذچاه برآمدنیخ شون آلود. دخیرداد که چند جنی وشیطاندا بکشتمه وامثال این خوافات و تر حات برعلی بندند وحمهٔ دفتر حاص شان مالاحال این^۲ خوافات وجنانها باشه.

اماً جواب این کلمات برسیل اختمار آن باشد که اگراین مدعی حنوز بنداسته است کسه جنسیان مکلنه اند به شریعت و احکام قرآن چنافکه انسانه قرآن مجدیش باید گرفتن ویر خواندن که بادی تمالی ایشان ا دودکلیف تعدیم میدهد ومی گوید: سنفرغ لکه آیتها الشطلان" ویدیگرموشع می گوید: قلاً وحی الی آلته استسع نفر من الجن فقالوا افا سمنا قرآناً مجامح یعدی الی الرشد فآستا به " و بد گرموضع می گوید : یا معش الجن والانس آلیواتکم وسل منکم

Unfiled Notes Page 38

ينصون عليكم آيامي ويندرونكم لفاميومكم هذا". وابن خطاب بدقيامت باشد. و همه دلالت است بن آفکه ایشان مکلَّغااند ومعمد مسطقی وسول است از خدای بديشان. وجون مكلف باشند مغير اباشند و إز ايشان هم مؤمن باشند وهمكافر. وهم مفر دهم مذكر، وجون كتاب وشمشير بهم آمدهاست چون صلاحيت آكتاب دادند سلاحیت شمشیر وجهادهم دارند و هردو بریك حد باشند، واگر سلیمان و وزبرش آصف دوا باشد که برایشان حاکم باشند معطفی بهتر است ازسلیمانه ومرتنى يهتراسن اذآسفه وفرآن مبيد الآن حكيت كردوكفن والتياطين كل بنبار وغو أص؟ و آخرين متر تين في الاسفاد بس أكرووا باشد كعسليمان ايشان واسعبوس كند ووا بنيد داختن كه على با ايشان جهادكند، واكر مسطفى دمو تغنى جاقر آن وشمشير بر ايشان حكم كنند روا باشد، و انتلار آن جعكم انتلار فرآن و شریعت باشد، واکر استعجاب مستقد معجبر اذین دعوی از آنست که ايشان اجسامي لطيف الد تيغ برايشان تيايد و خون چكونه باشد درتن أ ايشانئه چون دعوی ٍ تاریخ دانی می کند و کتاب در آن ساخته است آخر دوقستًا دون بدر بنديده است وغغوانده است كه جبريل فيزه بركوش أسب نهاده ميقاخت چون بازکشت سبد علیهالسلام او را پرسید که کیم بودی، کفت: یا رسولات ابليس ملعون آمده بودو بربالاس أبوجهل كافر ايستاده وإبشان داغرور ظفر میداد از پیش براندم نا به کنان دریای عُمان کاه بازیس کرد و گفت: نه شما مواحلت دادمای " تا بنیامت ۱۶ بندز " گفته: آدی؛ و آن وعده واخدانی نیست اماً

كتاب نقض

۱۰- ملد آیهٔ ۲۰ (مودة الأنبا؟، ۲ – ۲: دفر دو پهرې، ۲۰ زیدی دو تاج افروس گفته: وصلاحیة الثی، منفنه کطراعیة معدر علج ولیس فی کلامهم فذاتی مند ته کط تقومه. ۲ و ث – آیهٔ ۲۰ و آیهٔ ۲۸ مورد مباوکه ص. ۶ – ث: دلامت ع (لیه به): دونون ۵. ۲ ب ث: دادد قضیاه، ۸ – ۲ یوینا گوری، ۹ – دریای همان مورف است لیکن ۲ منابع محلها الفات گفته: وصان بخم، ۲۰ نهورست و کتارهٔ بعر اعظم بخی دریای معیط نوذ ۱ دریای اعظم دا بآن سبت کرد دریای همان گویند (از کشف و متنف و مزید و کنز و تا چ ۱ الفات) ۶. ۲ – ت ج: دوماهایه ۴ به دواده بودیایه بخی دریای معیل نوز است جانبکه در تعلیقهٔ ۴۴ بیان شاند است. ۱۰ – ح دو همره ث: دانهان ۶.

فأليف حداقطيل تزويني داذي

Y۲

خواستم که ضربتی ذم تر اکه اذ ذخم وجو احت آن تابقیامت ویجود باض، این بشنید و بدریا فروشد ومن باذ گشتم، و قو آن حجید ازین خبر دادد است و گفته فلما ترامت المشال فکم علی عفیه و در تغییر تعلی سنی این مدی مذکور است وستروح که ایلیس آن روز برصودت سرافة بن مالله بن جیشهالکتامی آلمده بود تاخواجه معجس این دعوی شیعه دا بر صحت قو آن وحو کت جر ثیل قیامی می کند فا عمل ⁷ علی درجاه با جنیان دوا دارد با دست از این عرده بدادد که منافت قو آن واجعاع کرده بانده والمحدید اکندی حداثا لهفا. آنکه گفته است:

در بقول شاعی کان بد اعتقاد منسد بی ساز خساد که شعرهای رکیك

محر بلوی ملکی مار باله منصف محمد می میکند می مدیر کامی محمد و کنید کشتهاندا و دربیرانهها جمع شده می خوانند واین خواجگان رافنی کاودیش

١- اذاً به برسودة مبادكة انفال. ٢- جو هو ي تفقيه: دسرافة يزجعهم من المحابة. و فيرود آبادى كفته: دمرانة كنامة بن ماك الدلج، صحابي" و قول الجوهري" دين جمسمة وهموالساهوجداء وتربيدي دتر تلجالعو وس تجعه دهوسراقة بن مالك بن بعدم المدلجي" الكتاني" أيومغيان أسلم بعثالطائف، ونيز صاحب قاموس درتصل جيم اذياب ميم كتبه: والجنم كجفر (اليان) ومراقة بزمالك بزجعتم صحابي، ومحدث قمي (ره) درسفينة البحاد كشته: دمرائة يزمالك بن بعثم مواللي ساعت توالم قرسه لها أدادالش يرسول الفرص)» وهجلسی(ده) در سادس بحار در باب قررة بدر کیری از املی ابن الثیخ فقل کو ده که: تعلیه بن زید اتصادی روایت میکند که اذ جایرین عیشانه اتصادی شیدی کسه ميكلمته البيس درجهاد صورت متمثل غده است روز بدر درمورت سراقعين جعتم مدلجي وبقريش ميكفت: لأغالب لكماليوم من الناس والى جادلكم شما تراءت النتان لكص على عقيه (ص ۲۵۴)چاپ گیپانۍ ۲۰۰۰ حان دفتل» ۶ ب: دقتاله . ۲۰۰۰ وجمع کوده. . ۵.. ح: در دریادارهای ت (جای دو کلمه مقید) و سایر نسخ تداوند و وجه آن آنست،که ع: دبيرانها، توشنه است تدبر هان قاطع كفته: دبران يروزن وسنى وبران باشدكه تقيض آباد است، بیرانه یروژن وبعنی ویرانه است که خرابه باشده. ی حد: دکافر کیشی دربرهان گفته: «گاوریش بسنی ریش گار است که بی مقل و احتق و خام طبع باشده و در آنندزاج این شعر وا از سنالی ندمنی این کلبه نقل کرده است:

داز خمال شاعران خراسیز بی ادب و زغنان خواجگان گلدریش بی نهاده

كتاب تغفن

احمقروی عو آن¹ ابله دیداد بی نمیز، همه بردین ودینداران کیتور¹ بادلهاییپُر۔ غِبلَ دَشِشَ و کَین جمع شده وبر آن دروغها معتکف بیوده و این بهتانها وابعان خریداد شده و آن محالات وا درهیچ تاریخی واقر ی اذ هل اتفات اثری نهه.

اما جواب این کلمانتا گرچه ذیر کان وضلا وحدًا طلسنامت ویرادیرا جواب سکون و قاله الارلتات گفتماند بر سبیل اشارت کلمتی مختص گفته شود. او لا جمعها اعتقاد شعرا خبردادن که از اضال قلوب است وا لا خدای

تعالى بدان مطلّح تباهد الرفايت جهل است. و آ بيه كنته است: «شعرا مي نماذ ومنسد باعند».

Y۲

عبباست که خواجه خود ابیاداند دامصوم فکوید تاعراند چکونه معسوم می بایندنا و کدام شاعر بوده است که او بهلهو وبطر منهول نبوده است از رود کی وعنصری دمن دی دمنجیله و برهانی و غیرایدانه پس شعرای نیمه دا با ایشان قیاس بید کردن واین تهت نهادن؛ که ما درایشان دعوی عست فکردهایم. و آمیمه گفته است که دور سراندها جمع شوند و مناف خواننده یندادی بدیدهاست و منتیدهاست که مناقب خوانان دوقط ووده ویرشه تر سه وسر بلسان و مسلحگام ، وجدهانه همید داده را دهمیدان و مسلحگام ، وجدهدانه هیچ مسلمان

۱- ع د: وعر آن طبع فد غبان اللغات الفيفة حو آن بنتم (عن) و تشديد داو بعني سخت. تجريده وظالم وذير كنند ومر هنگ ديوان سلطان (از متخم وظايت و مدار وكنت)» و در كتب آندوري از ديوان قرامى وسالى وغرهما قراوان بكار فنعاست ۲۰۰ كفا عد وع» منه كموده (و باقي نسخ ندادند و چون توابسه اند وكنوده دا بخواتيد حلف كرها ند) و هز آنندواج الفر هنگ قو تك ققل كوده: وكنود با كموانيد حلف كرها ند) ۲۰ م ب: هوجره ۴۰. قط در نسخ وب است ۵۰ م بار بار بند باء رقاء بعدى مادان زخو هنگذارى خارج از حداست ۵۰ م بار م بار عمل بندم باء رقاء بعدى بالد ۴۰ م مورها به هم دوده از معان كرموان و ناقر ماي عندى تماي بكردنه بالد ۹۰ م مورها به هم دوده ورهنه از مه دور بليمان، وسبط حقق، و مد ذاهموان، ومعلمگاه (که مورها به هاه هوز در آخر كلمه است داينجا و در جاهاى ديگر اين كتاب)

لأليف حدائيليل فزوينى داذى

Y۵

منتبت و مدج آل دسول را منکن و جاحد نباشد و بشنوند و ندست دادند مگر کسی که ٔ منجس وانتقالی وتومسلمان باشد.

والما آنچه خواجگان مستقد دینداد محسن مکوم مغبل داییدی یاد کرده است [مگوفراموش کرده] که همه دود او دامثال او دیش پالان کرده آییاده بند سرایهای ایشان می گردد و بستاخیت و مکانیت کمترینهٔ ایمان را معندم خواند و خنداوند تویسد وجود در سرای که برود اگر جایی بطنیل یا بقلت دنبان درانتد درپیش تشیند و خنداوندومولاها میزند تا القمهای بنورد یا کونهای بستاندا کنون بون خبت هفیده دکینهٔ سنهٔ او معلوم خواجگان دین داد خده است و بدوانتهای دمی کند و نبان وقلم بساوی و متالب ایشان تراه وسیله کرده و برین کو به تستیف می سازد و خود دمی داند بکفت جنو ⁴ خمی د کسی عاکمی خواج دویی خبیس طبی غیار تهمت می چهرهٔ اهل دین و دولت تشیند که:

آب دریا کرو کمی ناید بدهان سکی نیالاید[.] ومثال این ناقل چنامت که گویند: زنگی درآینه نگاه کره روی ساه وزشت خودرا بآینه نسبت کرد تا از آینه بزبان حال آواز آمد که کنام روی زشت خودرا بین حوالت مساز مگر که از مادر آودهای پس این بیچامه چون. در روی خواجگان ما نگاه می کند ایمان آینهاند صورت وصف خود می بیند

اکر چه حوالت بدیشان میکند نیکان را از گفت بد بنان چه لریان: شبر: قدقیل: ان الاله ذو وک

لم يسلم الله من معادشة الخلق ولادسله فكيف أنا

1- علنه دیکی ۲ ب : ۵ که فقط. ۲ - برای تحقین مدلم ودیش بالان کردن درجوع شود به تعلیقهٔ واقد ۳ - در آنلذاج گفته: دادن بستی گفتن و مرودن نیز میآید چون حرف ذدن و حاصان ذدن. ۳ - دارانان قط در دجه. ۲ - مادی از تعلی ماد درحدیقه ۲ - درکت ادام این بست چنیز دکو هده: در مادیا ای در افرون ما من نشان افزادی فکیف انام. این دویت دوساوی از کتب اندم اخلامی حرب مذکو (مات جاری این که ماند) ماند.

آ تک کفته است:

دو درعوب منجنيتي كيجا بودا؛ بارى تعالى مى كويد: ولافلتوا بأبديكم الى الشهلكة، خوددا بنست خود در تهلكه منهيد، على بوطاف خلاف فول خدا و قر آن كرده بائد ويك مرد تنها جنگونه ممكن بائدكه دوقلمهاى دودكه در دى اند حرار آدمى بائندة و فضة ذات السلاسل خود معروف آستكه امير آن سرينه عمو ويزالماس بود بغرماني دسول، على آنجا كيا بوده.

کتاب نقش

اماً جواب این واقعه دویش گفته شد شرط اعاده نبات "، اماً مستیر: ولا تلفوا بایدیکم الی الشهلکة، مگر بنداسته است که تهلکه آمیا استعمال کنند که برفرمان خدای و رسول کنند واکر از قر آن قسم موسی وهارون خواندمبودی که دوشتس با اند خزار آمریبر فتند دوموت کر دندموسی تنها بیهیل حاجب گاه در شد^ه کسه هر جمای شیری خفته بود و ده مرد ایستاد و نهلکه نبود ، و قسم نوط چنامبر که سالها دوزمین مؤقفات " چگو نه دعوت می کرده حریك از ایساوا به اول حالت بعث حمین بوده است پس اکرعلی دا خدای تعالی و رسول بقومی بسیاد فرسنند آن تهلکه نباشد تا این آیه " از قرآن برخواند و از تغییر جداند و در آنکه روز اول بسلاسل عمر وعای دقت ایکاری نیست و در کتر جا ها ما مذکر است: اما حفت دا مند کنت و با خوابی نوت ما هد کرد

۱۰ (آیة ۱۹۵ سورةبارکة قرم. (سول آنیما بوری برا : وصوویز نفاص بود بغرمان رسول بدانجا بودی ت: وطی آنیماکی بودی ۲۰ – ح د: واغاده نیکریاشدی. ۲۰ – ۲ ح: ویاندی. ۵۰ – در آنندارج گاته: و در شدن بالفتح (قارس است) اندون غلن و داخل گردیدن پس نظیر در آملن خواهد بودکه بعنی داخل شدن است وزنماب الحیان اواهی آماه:

و در لنتهای فارسی وارد و اقهم بنهم تکلم سفن گری وادخاردر آی» و در لنتهای فارسی واشعار ضمانیز بغراوانی بکار رفته است. ۶ ـــ درستهی الارب تکت: ومؤتقات شهرهائی که بر گردانهد شدندیز توم اوط طبا السامی طالب تفسیل در فاسیر بنمسیر کلیهٔ والمؤتفکات که در دورمورد از تر آن معید یاد شده است (سورهٔ نوبه آیهٔ ۲۰) و سورهٔ الحافة آیهٔ ۹) مراجعه کند. ۲ ـ ح ح دما به.

تأليف عبدالبطيل تزويني داذى

77

و دراین شبینون بود که سورهٔ هرالعادیات تافل شد وشرح این قسه اینبامتند د باعد اسا خواجه وقتی بنصومت حسین تلیع پسی سد وقاص باعد، و روزی بعداوت علیمد آج عمروعاص باعد اندی که بهروقت جنلال زادگی خودنقاه می کند? اسا میلاك پلط وی داهند و پس ژبه و میادا فاطبه و پیدیش ، و پس ان وشوهرش بیوم تدعو کل آتاس باعلمهم؟

آنگه گفته است:

درافسیانایایی همه منافیها بدان خوانند تاعوا بالذامی و کودکاندگر طوایت دا از راه بیر ندو فرانمایند که آمچه علی کرد متدور آدمی نبود و صحابه همه دشمن علی بودند.

اساً جواب این کلمان که معناف برای فریفتن عوام و کودکان دیگر طوایف خوانده دروغی ظاهر و بیمتانی عظیم است و دلیل براین آکست کسه اگر غرض این بودی اذخواندن منافیه باستی که بتم وکلمنان و آبه وطلام مازنددان وسبزواد ودیگر خاع که الانسمه ماشند عنواندندی دمطوماست که آنجابیشتر خوانده پس غرش مناقبیان وضایلیان کسب باشد از آلیماً حوالت کرده است. که بعذهب أهل حق تقلید وتعلیم باطل است و آن مغمب باطنیان و میبتران است که قول را بهرمای باشد در داستن حق.

۱- - - دا بلیم، شد واندین ب م ندارند. - - د دا بلیم که بیروف خلالذادگی خود اظهار میکند ن دویروف بعلالذاد. - - - د دا بلیم که بیروف خلالذادگی خود اظهار میکند ن دویروف بعلالذاده خود ظاهر میکند ب م: دویروف خلالذادگی ر در دنتها از قبل برهان و آنندی دندانی دانند گتماند: دوستی گفتن از روی تعبیه و بید بست بلکه منترن است که داندی معرف اذور ندی و باعد که دو تبجه قفت نساخ بیم ر منده باعد در برهان گفته در ند بکمر او که مره معل وزیر لدویا اد و منگر ولاابالی وی قب باعد و ایتان از آل این جهت دند خوانند که منگر اهل وزیر اد ویا اد و منگر ولاابالی وی قب باعد و دند با نکر منگری انداند و ند خوانند که می از در که باعد نه و در شهای قبلی وی قب آر آن گفته که دیند می میگر و که بره است بس این خصطان بقتی دود انجانی وی داده بین - - از آبه ای سرد می در که است . - - عن دیمی غرض مناقیان و خطیان می بید. و مقدوره باعد از آنینه م و حد ه کمب مقدود به دکت مفضوره و مغرض منه وی دود.

كتاب لقض

اماً آنچه گفته است:

YA -

ه کرینده آمچه علی کرد مفدور آ دمیان نباشده هو که را افرعل وعلماندك مایه بهرهای باشد این منی نگوید و بروا^ن ندارد، آنچه علی کرده است همه از امثال آست که دگر آدمیان کردهاند وبرامثال آن قادر باشنده د آمچه آدمیان بدان وامثال آن قادر نباشند چون خلق اجسام عالم و اهرامن منصوصه ؛ علی تیز بر آن قادر نباشد وجنس آن داخل نباشد تحت مقدور بشر⁷.

وآنجه گفته است که

د کویند، صحابه حمه دشمن علی بودند، لمنت بر آن باد که [این] گوید یا بر آن کس که دروغ کوید که سحابه بهریخاوست علی بودند دیهری را بی خلاف محاد تی و خصومتی بود، و این معنی برطما پوشیده قباشد و در کت مسطور است که دوست که بود ودشمن که بود، واکر منافستی ابود خود معلوماست، وحدیث بوحنیفه ودافعی بسوختی که لابق اس است گفته آید انتشاطه اید.

. آ دیکه کنته است: « ودرهمیچ روز کار این نو ت نداشتند که اکتون کعدلیر شدهاند و مهمهٔ دهان سخن می گوینده زیرا که عبچ سوی بست از آن تر کان ²

 إ ع: وزواج ب ث: ور بدو الداؤدي ٢٠٠ ع: وتحت طلود ملدويشرو ب ٢: ولحت
 إ ع: درواج ب ث: ور بدو الداؤدي ٢٠٠ ٢٠٠ ع: وتحت طلود ملدويشرو ب ٢: ولحت
 مقدوره وشاید اصل وضعت مندود خلق ویشره بوده است. 👘 👘 ح)؛ ومناقشتی» ت: جد این عبادت: ودد اینبها بیمودد و نامناسب وغیر مربوط بنظر می آید ومناسبتى». ليكن درصة تسخ موجوداست، وشابد دومابق ضمن بطلي اشادهاي بأن شدهاست ومن بأن یی تمی برم درهرصورت فضلاخودشان لدیر و تحقیق فومایند هـ. بهـة دهان سخن ې ميارت سخ در کنیز کتابه از قدرت وآزادی بیان است که تقیهای درکار نباشد. ا اینبا بشوش است ع: دهیچ مرای نیست از ایسن تسرکانه م: ایمیچ سوالی نیست از آن نوکانه ح: دوجیع سرای نیست از ترکان که دو و ده پالاده دانشی نیستاره م ب : وزیرا که هیچ بلوکانی نیست الا که ده پانزده دانشی حاکمنده پس بنایر من مراد آنست که هیچ ناهیتی بیبت از آن نواحی که اختصاص بترکان دارد و بنابر دونسخهٔ ۲ پ منی واضحتر و روهند است زيرا دوغيات اللغات "تفته: دبلوكات بنستين و كاف عربي چند دوكه باهم تطق داشته باشد بهندی بر گه گویند (از مداد) ر درفرهنگی مشیر نوشته که: بلوکات جمع بلوك أستكه بغم اول ينعنى قصبه و ده باشد واين لغظ تركى أست.

ئأليف ميداليقيل تزوينى راذى ____

واکرد. پاتر دیرانشی حاکمهاند و، دردیوانها دبیران همهٔ ایشانیاند، واکنون چینه چنابست که درعهد ٍ متندر خلیله بوده.

اماً جواب امثال ایسن سخن خود لادم تباهد اماً کلمتی چند برطریق اشارت بردد

د کر باده خواجهٔ نوستی خصومت تو کن و تعریض المیر آن می کند و پون کویند بهیچود کاری این قوت تداخته اعده آیک کویند و چنافت که یو و لگاو مفتنده هم متناقض باشده و پون تر کان با مولت و دولت و دای پرو که ودانش تمام ایشان را بخواجکی و مصورت قول کرده اند خواجه درا می شاید د کر باده داینه مشفق بر باشد که مادن و بر تغای "عدای د کر باده اتکار می کند و واضی تمام یا شد و چون قشا و تغدیر خطا اینست که ترکان حاکمان جهان باشند و رافنیان و زیر آن و مشیران ایشان باشند بتغای خدای دها باید دادن و تعریض تاکی دن و تعییران و ایشان باشند بتغای خدای دها باید دادن و تعریض ناکردن و تعییران و ایشان باشند بتغای خدای دها باید دادن و تعریض فصل را بابنده اضافت میکردن و این تعریض ²کردن.

آفكه كفته است:

دشریح استیلای روافش در عهد. مقتدر خلیفه از سنهٔ خصی و کالامانه تا سنهٔ نابان وعشر دریو تاباکه که مقتدر را بکشتند چنان بود که وذیر مقتدر بگمسن^۲ فسان بود وسلمان خلیفه بودی ومرجع همهٔ جهان بادرکاه ^۲ خلافت بودی و این بگمسن فخران بعو آلی وشریری معروف بود ودرمذهب وفش چنان بود که

۲. سرج دهمه. ۲ – ۲ خلا وکویت و بگرینه دوموندگا میآید بنگر میرمدکه دفترین باشد درهر میروت تیریض بینتی ویکنا به سنین گفتن است که نداینیما شامسیتر بنگریومند. ۲- ۲ ب باضافه دوریکواهتکاهی، ۲ – ج می به دورین قصای م ح به ۶ وایر المسین ۵- خان در دره به موارد آینده برر و ملطان شیفته از قبل اضافه مقرب است بینی شایفه سلطان ما تد و کاره گرده و دوانسرا و دنطانیر آنها که بسیاد است. به ح ، ۶ ویدر گامه ب ۴ : دورگاره (بلون با : با : به).

كتاب تقفي

بالعاد منسوبش كردنده.

اماً جواب این کلمان آسن کمه آمیه منان داده است کمه دخلیفه را وزیری ما مبتدع بوده است مدت پیستساله انصان بناینهٔ ستبان هایدترست که وزیر عذامته باشد و خواجه بعد از دیستمیزیه انصان بناینه ستبان هایدترست که وزیر عدامته باشد و خواجه بعد از دیستدینجاه سال میداند تا خواجهٔ غایب عائم تو باشد که خلیفة حاضر، وبا داعشه باشد و از خوف قیادسته باشد که دفتش و باتقیه ومداحته کر دمیا در آنتوقیف، و بمذهب خواجه عامه مردم دوانبا شد که تشبه کند خلیفة روز گارچگونه دو باشد که تلیفه اذ کمی بتر سد که تشبه کند خلیفة روز گارچگونه دوا باشد که تلیفه اذ کمی بتر سد که تشبه کند خلیفة روز گارچگونه دو بایند که تیم ومداحته کنده وقیست و دوا آخرین آنست که داخشه باشد که وزیر شیمی مذهب است و قبول کرده باشد که دوا داشته باشد دیون خواجه دوا نمی داد و آنچه خلیفه کنده تا عالم تر جاهد که منابقه و در اختی واند از این داده روز کرد دی خلیفه بانبالت اصل و جزالت خط باند دوزیر داختی داری بوده است آناد آن کردن د کریاده احملی و باند و م حرک که این خراساف بخواند این معنی بداند.

آفکه کفته است:

دورمین اسماعیلیان پدیدآمدند، و درعراق وقیستان و دیلمان سر بر آمرد. بودند، و خوستان بالحسن قرات بر عملهای خلیر بودند، وهمهٔ جهان در معتر نیس ف او بود، ودبیران در کاهچونیسران أبوالبدان دیسران بوسطام ، دبوسها نوستی وقرابات او در پسران سنگلام همه دافنی بودند باملحد، وهمه مستولی بودند بوخلیف، وجهان درتش ف ایشان بود».

اما جواب اينموداي طبع وزوايد إحجالات آنست كه بالحسن غرات

لأليف حداليبليل قزويني واذى

٨١

متهم بود اما بسران أبوالبدل و بسران سنظام ديسران مذكلا بالحاد وزندقه متهم بودند ومعبشران بودند باول، پس ملحدشدند، اما بوسهل لوبنتی دحمة الله عليه شبعی ومنتقد بود. است وجون اين معتنف درمواضيم اين كتاب بيان كرده^ا است كه: قائم كياست كه خليفه برای آن بابد تا جهان از ظلم اهل بدعت و معلحان زاندكين كرده بود وجهان بدست ايشان بازداده وايتان داير مسلمانان مسلط كرده، و نعرداند كه اين نصان عايد است بعقد كه خليفة دوز كار بعد و معلمان راتدكين كرده بود وجهان بدست ايشان بازداده وايتان داير مسلمانان مسلط كرده، و نعرداند كه اين نصان عايد است بعقد كه خليفة دوز كار بود. واكر آميم او كرد از تمكين إيشان حالج بود برآن انكار كردن غايت بعد ، باند، و اكن ضاد بود اقراددادن بنداد خلفا مغالفت إجماع مسلمانان باشد ، و حضور اين خليفه كمتر باند انفيت معهده وبندارى چون اين ضلمى توشتاست مور مست بوده است تا معذور دانده.

. دو درعهد بس کیارق سلطان و محمد سلطان دش انهٔ عنهما أسوالغمل عنه محمد مدرجه قد مرتبه مربوبه وآن دستاه مدان از قدهکامان و

آنکه کنته است:

۱۰ م. وذكر كرده م: وباده وبید نیت كانسهٔ و م، بیردیده خواند شود ذیرا صورت كلمه صورت ویاده است. ۲ م. و بركر نده براه اید. ۲ م. م. و بركر نده برسانه و بید نیت كانسهٔ و م و او م م نیز شاید وازه خوانده شود. ۳ م. م. و بركر نده برمار او با مغف و كردا و و تار با با كرد و و نده برا بقیم گلف قارسی و شم کرد) می باشد. ودر بیاساول بتسمیع نظری: دود و وقت چاب كرده ایم. ۲ م م دوستاریندی قدر آمندارج گفته: دوستاره بالفتم آدة دحتی و كرچله و ما نه و آده در این تركیب بعنی وباره باست کاند.. و دو نسخه آباری بعش یادا دست گفته موان مازند و روز جنگ آنرا بردست كند.. و دو نسخه آباری بعش یادا دست گفته موان و منیه و دور بیگ آنرا بردست كند.. و دو نسخه آباری بعش یادا دست گفته موان در خوان گریس گفتها: دوسترانه برون سور ما این و مان دان تیز گفتا آنه و میز كی قوانهای گوینده. پس با براین كند ایده و در این باید دوسا یزیز و دستاره با ترک و بیز كی قوانهای گوینده. پس با براین كند اید و دور میان با به دوسا بردان دان تیز گفتا آنه و بیز كی قوانهای گوینده. پس با براین كند اید و دور به مان با با دور می مان دان تیز گفتا آنه و در كی قوانهای گوینده. پس با براین كند اید و دور مانه با با در مان بردان دان تیز گفتا آند و بیز كی قر فوان گینده. پس با براین كند اید و دور مانه مربع و و بوضع حران مین خوانده بندان و بیز كه قر فوان گوینده. پس با براین كند اید دستاره بندی دان و باید دور این بیند و بیز كی قوانهای گوینده. پس با براین كند و دور بینه و رو بیم خوان و دور و منه حروب و می خوانده مربع و و بوضع حران مینه كند.

كتاب نقض

بند آمای مهترین تر کی می گرفت و بدیوان می برد تا بعد ی که چون بلفنل بر اوستانی در دی بودگاذری دا از درعایش ٔ جوالتی بگرفتند و نام گاذر بویکر بود اما رافنی بود تابیش میمدالطلک بر اوستانی افتادگفت: بیری اوراد بر آریز یا بوالتی کسه قتل براد و اجب بودگفتند: ای خداوند او مردی مؤمن است یمنی دافنی است، گفت: شما گفتی آ، بویکی نام است و هر آینه بویکی کشتنی باشد تادست از و بداشتند، وجنین چنین آ بسیاد کردند تا همه دا بزاری ذاریکمتند و بوالفط. بر اوستانی را پاره پاره بکردند و بوسعه هندو را بسادی بر آوینمتند؟

اماً جواب این کلمات که ایراد کرده است و نصان درسلاطین بیکوسیرت برمز اشارت کرده که: تلازیر ومدیر مبتدع طافتنده ومیدالملك دیندادمستنددا بیدی نامپرده که منوز آنار خیرات او درخر میین مکه و مدینه ظاهر است و درمشاهد المه علوی وسادات فاطمی احسانهای او متوان است از اوقاق وضع سوختن، وخط وتوقیع اومنوز مقتدای اصحاب دولت است، ورسوم و قواعد او درخیرات و بیکیها هنوز باقی است و از بزرگی قند و وفت او هنوز قف او بیکس ندادهاند ومبدالملك مطلق او دا دانند و حکامت گازد که آورده استهاقل بیکس ندادهاند ومبدالملك مطلق او دا دانند و حکامت گازد که آورده استهاقل بیکن است از این که ملک مال و میروز باقی می و منون و فضر او میونان سخوالتهات وکند که ملك مراق و مغرب بنخص چگونه سیادند بدین جاهلی و نادانی که می گنامی دا بیم و آنکه بوبک تام باشد او دا هلا فرماید کردن که مگر درخیل خانه او هزان ابوبکی و عمر و عشان منی و شیعی

تأليف هبدالجليل قزويني داذي ٨٢

مىعتىرم مغبول.القول بانند دهنتسد غلامتر ^{نونا} داشته باشد چه حنيفی^ا چه سنىچه شیمی که آخر هنتمد نرك همه شیعی لباشند.

ومثال آدکه آورد، است که درحق بوبکر گاذرمن نیز شنیده از رئیس. شیعت و پیر مادات سید سعید فنوالد ین شمس الاسلام الحسن " رحماناله علیه گفت: وروزی دریش مبعدالملك بود، درخدمت یندم حاض بودم سیدهلی علوی رحمانالمطیه در باذر گان غریبدر آمدند یکی از حلب و دیگری انماورا الشهر، ماروا الذهری عمر نام و حنیفی" بود، وحلی طی نام و شیمی بود، هرد و برسلطان میندی قرض داشتند مجدالملك بفرمود تا ماورا مالشهری دا کمه عمر نام بود از خزانه زر نقد بندادن و علی داخوالت ساختند باشهر، مرد کی قر آن حاض بود گفت: خطوندا عجب نیست عمر دا نقد میدهد و علی دا سیما گفت: میدانم است تا جهایان بدانند که دریادشاهی و معامله تعسب دوا نباشد. و طرفه نباخد که من علی را حرمت دارم و دوست دارم دان منی از وی سندید داشتند.

و آمیمه اهل تسوف و علماء سنت را و حنیان را مراعات کردی و نعمت دادی ودیکون کردیان آمتاب ظاهر تواست وقبهٔ حسن علی کامیاس عبدالمعالم یدر خلفا آدیما مدفون است مجدالملک فرموده است ، و جهارطاق عنمان عشان بینیم هم او فرموده است که هیچ سنتی را حسیت آک نیست که ندش درنمه و میمدالملک را شب و روز درمشاهد دعاوتنا گویند و کشتن ویاره باده بکردن بروی هیچ عاری نیاشد که خلفا وسلحا و بلکه امیرا و اولیا را عملوك و دفرا را درجهان بسیاری کشتهانه چه بیچت دین آ [وهیدت] و چه برایمالوانست، و فرم دولمالط

ــــبعاب کردهایم ضبط کرده است فضلا عودهان تدیر وقضلوت نمایند ذیرا من شاهد وقصحی که عنی درتمین مراد باهند از مظان لازم المراجعه باست نیاوردم. اما اگر کلمه ووستار پنده باشد جنا نکه درسایر نسخ است ومراد افران همان باشد که در برهان گفته: ودستار بندان کتابه از سادات وصدرد وقباء وعضاء و قطاء و فضلام و مذیان و ددویتان وامثال ایتان باشد و جری از باب انسانم خواننده سنی کلمه پنهایی واضح است لیکن دداین مورد سازشی با ساین ولاحق آن ندارد فتدبرجی نین لک الام اینداه افته الی.

۱۰ ح: «ما سریه، ۲۰ م ۲ دیردای و دیا ویزیده، ۲۰ م ب ح: «گذیده. ۲۰ ب ب ۲ : دیون چنیزی ح: دیندین ریخیزی، ۵۰ عدیرمان قاطع گفته: وغیل عانه بستی ماندان و دومان باشده.

کتاب نقض

متبصل است بقبن ومشهد حسين بزعلي صلوات الله عليه

وحدیت زین الملک هنده هیچ نقسان تکند آویشتن او اعتقاد شیعه را که حو کس که کشی را بکند دیپاویز د روزی کشته شود، وتاج الد وله دیلم که او را بسان در آویشت درعهد سلطان سیدمحمود فوام الد این اموالقاسم اصابادی بفر مود تابی آویشندش قد کمک قیترلت اوسیکمیک کا قاتلک بردد بین ضراباین قدر کفایت است. آیگه گفته است:

در قتیم باسر سفن بلحسن فرات که اوستولی بود ومقتدر خلیفه کوداد بود وحکم سیده می کرد ها در خلیفه و اولیای دولت چون بودس مظفر ویلبق وتوزون و هادون بده گروه شده بودند بایکدیدگی نمی ساختند، و دو داعی رفض والعاد سربدانشندی بر آورده بودند واو وزیر بود ودود بیران تمکین بافته بودند نام یکی حسن بزدوج و نام و برگی ی پسر نز آقریکا ، و داعی از مغرب بدین دبیران می آمدنام اوبسر هلعانی: منحدی بودشنگ کر ادسالی متشه بعد، و این همه مودند که اینته ما ادعزب در معمر آقریکا ، و داعی از مغرب بدین دبیران معد هه و علامات را معدی است نسا یکوش ² تا این طاغه دا از یای بر گیریکا ² و در معنی دودند این در دون را در دلین این طاغه دا از یای بر گیریکا ² و در مند در بنداد بودند و کلا و هیت وساست مندر مان و مال بسیار اورا¹⁴ در کت شر حیاست.

اماً جواب این فسل بگوش هوش استماع کن وباید کودن که داخت دل

ىتأليف حيدا لجفيل قزوينى راذى 👘 🗠

ر تورَّت ایمان است و اگر چه آن تر آهات که آورد است درین فصل ضعف دل و . تقل جان است؟ می گوید:

ومیدسین قرارت رافضی وزیر مفتند خلیفه بود ومقتد دا سه سال بوده و مسکین قراموش کردهاست که کودك صلاحیت خلافت نداده وازیادش برفته است آن نقربین که خلافت و دولت بنسیت مذهب گیر کان است ومقتند سمساله را آلا سبت مجرد د درسمالگی صلاحیتی نتواند بود ادهام وضل وعظ واجماع است در او، ندانم مفیون چیگونه باشده : و خواجه نوشی مقتدو را بنسبت سمسالگی خلیفهی دانده برعلی ده ساله انکارمی کند، و بنداری درمهم مقتدو سماله پیدانگ و رسید گان از بنی هاشم و بی عباس همه بمرده بودند تا این حجت به وانکار درو میرگان از بنی هاش و بی عباس همه بمرده بودند تا این حجت به وانکار درو مور میرش بیاند.

و آنیده کننداست که محکم مادرش می کرد سیکمه او لا نام او لین مادرش فراموش با پست کرد که شنگ با بود ومگر میده نقبتی بودماست نمانم که اجعاع رضا داده باشد وعقل پسندد که ذنی در دست ⁷ خلافت حکم کند و آنیدای^۲ گفته است بدروغ که: فواضع مذهب دفش ذنی بود از ترکیکی مذهبه این مذهب نا که حاکم ذنی باشد پندادم چنان دفیع نباشد که باید.

و اسا این حکایت بی اصل وتزویر و تعویه و بُهتان که نهاده است و گفته و نام جماعتی ملحد وبددین وعو آن تاذه کو ده تابدانند که مصنف فاضل وعالم است وابشان وا می شنابید واست گفتهاند که : اسرابر منبسمان حکیمان دانند.

(- تدرمحيط المعيط فراقوب انمو ارد محمداند : د الحادمة ماذ بكن بهانش، صامة عصلاحيت حالى استكه بهزها بوساية آن صالح دربكوميا تنده وترغيلت اللغات محمدة وصلاحية الشيء معانى بروزن كراهيت (افتشخب) و فرييدى دنائج العروص محمدة وصلاحية الشيء معانة تطواعة معادماته وليس لي كلامم عذات محمدة كذا نظومه والماق واد معى فعل أددك نظافته و دد تواديغ ديگر غيز باين ام تعريم كرداند. - مدرون تاطير گفته وصت ماز وست مار و معاطين و باين ام تعريم عرد العاره بآست كه در من 10 - 10 هين تطريف قريم الدي و معاليز باين ام تعريم عرد العاره بآست كه در من 10 - 10 هين كارم عدن الدين.

كتاب نقض

اماً حسین روح دحماطة علیه شیعی وامامتی' بود و سفیر امام قایب بود د از سفرای اربمهبود، یکی ابوعمرو عشان بن سیدالممری، و پس تن ابو جعفر محمده وابوالحسن علی بن محمدالسَسَری[؟] والحسین بن دوح المنو بختی. دخیانهٔ عنهه حمامومن ومعتقد؟ بردند.

اماً بسرعزافیری ویسر شلستایی خودیکی است و مدهم بودهاست بطالمی وملحدی تابداند که ملحدسلحد باشد ومؤمن مؤمن و چون چهارهزارمو د ملحد دستدع بیك وقت درقوب دادالتكافه ممكن ومعترم باشند و چهان بنست و فظم و حكم ایدان بادواد باشنداین غایت نظم و غفلت باشد اندین مصطفی که بروز گاو علی و عمر اگر مبتدی دا جایی نشاندادندی طلب کردندی و بکشتندی خلیفتی که این تسكین کند تابدین غایت مگریش خدای تعالی و خلقان معذور نباشد و این خواجه هریانی که می کند با انکاداست بسند بر خدا، یا انکاداست بر بعض انباد یا انکاداست بر خلفا و ساوطین و امرا و فضاة و علما، نه بشنای خدای دشامی دهد نه بغمل و عمل خلفا و ساوطین و امرا و فضاة و علما، نه بشنای خدای دشامی دهد که اگر فنازی علقا و ساوطین و امرا داختی می باشده و درین ضل کلمانی گفته است که اگر فنازی علق باف

٢- صاحب نخبة المقال كفته ۱ .. حد: دامامی ت: درومنی ب م: درومن، (صهاده): «السرى على يزمعند وعريفتح البيز المهملة وضم البيماد كسرها اوبكسرهما على تختلاف القل، والياء النبة فالراء مكسودة كذا خبطه الشيخ اسداقة التسترى، . ۲۰۰۰)، امؤمن ومعتمد یا حاد: ومعتقد ومعتمد یا ب ت: الطومن و مستعد یا ۲ – ع ات ن. ياقوت دومعجم المبلدان گفته: وشلعفان دمز ایری، ے: دغز ایری، ب ۲: دغضایری، يفتحاوللوسكون ثانيه لرميه مفتوحة وفين معجمة وآخره نون، ناحية من نواحي واسط الحجاج ينسب البهاجماعة من الكتاب منهم أبوجغر محمدين على الشلعفاني المعروف بابن أبي العراقر ينتم البن المهملة والزاي و بعدالالف قاف مكسورة لم راء مهملة وكان بدعي أن اللاهوت حل فيه وله فيذلك مذهب طون ذكرته فيأعياد الأدباء في باب ابراهيم بن محمد بن أحمد بن أي حون صاحب كتاب التشبيهات (الى آخر ما كال)؛ وترجعة أومعرونكو أز آمست كه معتاج ج نسخ: دمتهم بوده الله ٢ - ٢: وبنا ليت وموادخا لي يودن است. سط بافد. ۹... ب ۲ ح د: دطریقی ۱. له و بح د: وعليفه اي .

تأليف عبدالجليل قزويني داذي ٨٧

او کر کنند است که: مفتد خلیه سمساله بود، و وزیر ت بلحسن فران ملحد دودانسی بود، وماددش سید حکم می راند ددخلافت وجهان دادی، اکتون باجماع حده عقلاو خاصه بعذه سعد نه مجبر سمساله خلافت وابشایه واجهاع محال است که بر سمساله منعقد شود که او را نه عقل باشد و نه علم ونه رأی و ته اجتهاد ونه أهلت، وخلافت بندیت خود مذهب کیر کان است، و دویرش بلحسن فران: می کوید : معلمه و رافشی بود حل و عفد او دندست و عرضی و مغبول باشدالیت، دیاجماع حده مسلمانان زن ناقص عقل وبی علم خود خلافت و داها مد منایده به بقول خواجه از سه سالهی مقتد تا حد ی بلوغ و کمال عقل جهان بی منایده بوده باند، دوانعاق است که درعهد مقتد جای خلیفه دیگر آ بوه بی اگر بدین از ام ووا باشد که معسال عالمی حلیفه باشد و نقا می کند حکم سدودوست مسال همان باشد تائفتیم که درمواض این کتاب نصاست که : مهدی کوباست ۶ مال همان باشد تائفتیم که درمواض این کتاب نواساست که : مهدی کوباست ۶ و و زیر ش ملحد ومادنی ناقص عقل وجهان بی خلیفه، واین نه مجدی کوباست ۶ و و زیر ش ملحد و مادنی خاص عقل وجهان بی خلیفه، واین نه مجدی که از آن مقر ی باشد و نه افزامی باشد که این کتاب نه این که دیم معتد که از و و زیر تی ملحد و مدادنی ناقص عقل وجهان بی خلیفه، واین نه مجدی که اند که از بر آن مرحد و را می افزامی باشد که دار الکار توان کی دند که مقد که از و باش کر می لایمان ی نوامی باشد که آن ال الکار توان کی دن ، فرایالمند که از بر آن مرحد و مده لوامی باشد که موجهان بی خلیفه، واین نه مجبری باشد که از

آفکه کقته است که:

دمال بی قیامی باشمس فران را در کنابها شرحهاست تا بدان حد که بیك دنسه اورا مصادره کردند دوانده بادمز ادمزار دیتار آنوی گرفتند⁴ برقراد، میرون از آنکه از سراهایش بنازن بر گرفتند تا بدان حد که هزار و سد^و وطل کافور وباحی⁴ وحف هزارانهٔ مشک بیرون زدینه وسیمینه وفرش وغیر آن کهمستهال^{یه}

۸۸ کتاب تقی بر گوفتند و چهاریای را نود قیاس ته، قدرین پنچسال کداو وزیر بود سهبار همچنین مساوره آن می کردند و سر اهایش بفارت می دادند و باز خلعتش می دادند و باس بر ملك حت می کرد و در آن مكبتها بسیلمانان می رسد چنانکه در آن وقت که بوظاهر جنایی و بوسعیدجنایی با آن اشکر بی منتها بمکه داندند و بر وزیر فه درم فان سی و هفت وار مرد دا از حاجیان بکشتند، و خلایتی خود دا در آن چاهها آ افکندند، و مد روز اند] آنگه هم ملحدان در کردند و می گفتند: «اخذنا بی می و درددان مرد دا از حاجیان بکشتند، و خلایتی خود دا در آن بی سیده مال بی رده بود [ند] آ آنگه هم ملحدان در کردند و می گفتند: «آخذنا می ورددناه بأمر، و شرح این غلبه و حادته در کتب مسطود است و مشهود، در آنلین بنیرین پس جنایی درعرفان بوقت غادت می گفت: ناودان بگیری ⁵ ملحدی آ می کرد حلالا شد تا بازده مید " دهلالا میدند باخی بگوفتند و آن ملحون یکن: حوزی این خلبه و حادته در کتب مسطود است و مشهود، در آنلین بنیرین پس جنایی درعرفان بوقت غادت می گفت: ناودان بگیری ⁵ ملحدی آ می ورد باز می از در تا بازده مید " دهلالا مین اختی بگوفتند و آن ملحون یکن: حوزی این خلبه و حادته در کتب مسطود است و مشهود، ملحدی آن بیلی ای روزی و می بازده مید " دولالا می ای حی بازی می آن و می و تعان است جواب این خمان درمت و می کن بی آن مسلمان باد که این خل و است جواب این خمان درمت د می کند بی آن خطب و ای خلب و ای خلبه و این خل و ای خوان این خل ای خمان درمت د بی کن بی آن خل این خل و خلی ای می ای خان بی خان و خان و خان و می را ای خوان این خمان درمت د می کن بی آن مسلمان باد که این خل و ای خلی و خان و خان می خان و خان و

جوابش باستقصة برخواند ونيك فهم كند واصاف بدهد

1- ح و: ويذيلم. ۲۰۰ ع: وحدى :: وحدهم ب: وحدمه م :: وحدمه م :: وحديمه م :. وحديم م :. بعنى تعريف و و داختن وي : تكيفتن است وشابد خله (صيغة بناء مرة) اسطلاحي در آن زمان براى اين عدى بوده است. ۲۰۰ ع : ووخلاين خود را هدخانها. ۲۰۰ ع : ورخلاين خود را هدخانها. ۲۰۰ ع : ورخي ندى مال ه : ورخي خود مال ؟ مرد الدي مالي و مدى ماله ع : ورخي خدم المالين منكر ورخد و : هدخانها. ۲۰۰ مالين مالي و : مالينانه مرد ماله ع : ورخي ندى مالي الانها معمد عنى دانتى بزاره و سخون ندى المالين منكله المالين مالين مالينانه معد مالي المالين معد مال ۲۰ مرا المالين المالين معد مالينانه مالين مالين مالين مالي مالين مالين مالين مالين مالين مالين المالين مالين مالي مالين مالي مالين مالي مالين مالي مالين مالين مالي مالين منكله مالينانه مورضيان گفته الد ايس وست و در مال آسرا مالي ۲۰ مالي ۲۰ مالين مالي مالين مالين مالين مالين مالين مالين مالين مالي ۲۰ مالي ۲

تابيم هدانجليل تويني داني او لا عذر بلحسن فرانتقى خواهيم اکر چه در کتب شيمه نامي ومعرقتي

اد و عملو بالحسن می المایی موانیم ۲ الرچه در صب البعی کامی ومترسی دادد و معلوم ما است که چه مذهب و اعتقاد داشت واذ بزو گی جد که بود این بلحسن فرات که وزیر خلفا بود وبخش ی شاعی وا دومدح اوقصاید استاداین ایران دومرتیهٔ دخترش می کوید آشو:

ومعتقد وشیعی بود بخلاف ِ آوکه خواجه گفته است تا معلوم باشد. اما آ تجه از کثرتِ مال ونست ِ اوحکایت کرده است وشرح داده یا مالی

حلال بود با حرام اک مالی حلال بوده است واز وجوعی صنعتی بدست آورده بروی بر آن دیالی ونکالی بنشد، و چون از و بستانند مستمتی تواب وعوش باشد اگر مؤمن ومغز اعمترف بود، واگرمالی حرام بود [کم] از مسلمانان درمد در وفادت خلاف بظلم وقیر بستد، وفرد و بال ونکال آن بیشتر یا گرد^{ن م} این خلیفه باشد که مستعلمی ¹ظالمی دا برس مسلمانان گذارد و تعکیش دهد تا مالهای مسعانان بناحق جمع می کند با بگردن آن جماعت کد اجماع کنند، و اگر

1 - ج میدند آسی تو آهم. ۲ - ح منه بودند بزدگی ۵ - ۲ - این اینامدر جلداول طبع دوم دادار اسلامف حدر دیران بحتری با این عنوان هست دو قال بو گی آبا انسین بن اقتر استین اینه (ص ۲۵۱ ع) - ۴ - حسین کاهل صیو فی که دیوان بخشی او تصمیح و چاپ شده در دیل این این گفته دومذا حدیث لیس با اصحیح دائر طی آنس (داجیج کشما لحفاء میز والالالب می (۲۰۱۰ ع) و دو دائن مفته بخشیل از آن، بحث ضدامت. - جد ج ددید تگردنه - مع رضان دین را حلال میشاود در کند از و مستول می کمی است کد امولا مرد ا استول اند (۲۰). - ۲ - دو دائن مفته بخشیل از آن، حدیث خدامت. - مید ج ددید تگردنه - مع رضان دین را حلال میشاود در کند اند گونه این دوسته به بر وصلیت است استول الد (۲). - ۲ - ۲ - ده دگداره و میارت این دوسته به بر وصلیت است.

كتاب تغمن

جماعتی کویند: امام عادل و متعذوعالم تر و شیاعتر از دعیت باید که باشد و مصوم باید از خطا و زلت، و کوتاه دست، و تعکین ظالمان و غامبان "باید که نکند و عمر باشد از قبل خدا بهر روز گاری تاظاهر و باطنتی یا کیزم باشد خواجه مسنف تعنیع زند و کوید: این مذهب و افغیان است و خلاف ⁷ اجماع مسلمانان است و خصومت صدر اول و جمهود اعظم است. اکتون یا بدانیه یلحس فرات کرد رامنی بیاید بودن و معتر ف شنا به ؟ بگتن که: خلیفه ای که آن کند میرم در منعی باشد و امام در انشاید و امام است و خلاف ⁷ اجماع مسلمانان است و و متعقی باشد و امام در انشاید است و خلاف که کم سنفش متناقش باشد و مرتبطی باشد و امام در انشایده و امام است و معود یا بدانیه یلحس فرات کرد در منعی بین می اطل نگر دد که اگر دو امامت اندامیلی یا معراست مایی می تعان میناقش است بر بینی می بعد تا بوی مشک نشود" و دیگر باده چون بلحس فرات را معاده کرده باشد و معزول کرده خلینه اورا خلصت دو باس عمل آورد این نصان ندانم که بزدیك عاقلان بختلفه و حاکم عاید بادد که ملحده دا ظالمی و این تعمان ندانم می کند یا این نصان ه معاید باشد بد از ندرست و می قالی و مالی میکن می کند یا این نشمان ه معاید باشد که ملحده دا طالمی و ای میکند ا

۱ ـ ب ۲ ع د: دمامیان» . ۲ ـ ع ث ب: ۲ و خلاف ۱ ع د: د ومغاقت. ۲۹۶۳ ـ ع ۲ ب: (ددهر دومرد): دمه». ۵ ـ سبکی تد طبقات اشافعیه دهر ح - مال عبدالر⁻ مدراکان زامد منهور مقول درفته فو سال ۲۹۵ گفته (۳ ۶ طبع فخمتین ص ۲۴۶) :

ورسکی آنه اومی ایه هندمی آن ینری طالفة میمانه علی انقرام والسا کین وکان به مسك فکان اذائر ته علی انترام آصد عمایة ندیدها علی آنته ستی لایید والحته ویتول: لا آتشع متولا بر الحته وطن هذاوری موهرین عبدالتریزه.

محصل عبادت آتكه

حکایت کردهاند که نستمی وصیت کردیز اهد مفهود صدالرسمی اکاتی نیا بودی که تدرسینی از مال او داینتیوان وصکیتان بنده ودرمیان مال مذکور مشله هم بود پس زاهـــه محکامی که مشله دا قسمت میکرد متعالی بوداغت و با آن بیلی عودداگرفت تابوی مشله را دریا بد ویگفت: من نمیشواهم اداز مشکش بهرمند شروا وناداز بویش استفاده کم مسیکی محققه و مثل این تعنیدار از همین مدالمزیز نقل کردهاند. تقارفنده کمی بند از کلام شیخ میاداخیل (د) بوم به که قبل اذابین دونتو معرا بیان این امر دا حلی کرده است، شیخ لارباب المیم تبهمیم...

تأليف عبدالجليل تووينى راذى ٩١

در داد معران در معلمگاه ۲ کموراین سألمشتيه عنماست تا خواجه معنى لمن آ را کند کمستحق گفت باعد بادست از مذهب به بدارد، ویاخود به بن وجه محنيف نکت و سوايي خود ومذهب به خود آهکاما فکند.

امًا آنيه كفته است: قبوطاهر جَنَّابي ديوسيد جَنَّابي عليهما اللعنة كه موجب دومعرفت خلافتانعالي قول يبغمبر كنند وحُسن وقُبهو أعقلي واحوالت بشريعت كردند كه أين وكن اعظماستدرملحدى، وآمدن إيشان وخرابي كعبه و کشتن سیواند هزاد هسلمان حاجی و آن حادثة عظیم دگرباد. تعیداتم این اهسان بكعابد استه وخون إين مسلمانان بكردن كيسته مرا جنان ميتمايد که نقصیر درآن جاکم روزگار و خلیفهٔ وقت عابد بوده باشد که چون متغلبی ملحدة اذمصر بيايد بهدم كعبه وخراجي دين واسلام وقتل وتهب مسلمانان وساسيان چفافکه عادت عمر خطاب وعلی مرتشی علیهالسلام بوده است بایست که خلیفه از حرم بندآ مدی و روی از بنداد بعبواز آوردی و آن ملعدان منصل درا دفع کردی و حاجیان و مسلمانان وا خلاص دادی واز آلبها روی بشام و مس تهادی وحبورالأسود وناودان باذستدى ومتغلب وإ دفع كردى والمحاد برداشتي، ومقر ًو بكردى كه وجوب معرفت را حوالت بعقل ونظر است تاخلاقت برقاعدم بودى . واجماع دافايده حاصل بودى، وبدعت وخلالتيست بودى، پس چوٽ خليفه مقتدد در بغداد در حرم بر بستر رومی و مقراضی خفته باشد ، وبر ّ و حلوا میخودن وكنيزكان ماهروى ملاذمت إو مي كنندا وخطبه وسكمه دويسيط ذمين و بلاد عالم بنام ادباشده وعلىتفي وحسنذكى عليهما السلامدمنوع دمحر ومباشند وآلكه درآن وقت متقلبان وملعدان مص بيابند عليهم لعائناه و حافتد ابن كتنه كه

۱۰ ح د: ودر ذادهر اروه دانغادند. ۲۰. ث: وسلحتگاه ۲۰. م. ج. ح ن: وحسن وقیع: ۲۰ من وقیع: ۵۰ ح د: و کمز کان ماغری ملازت میکند ۶ ح د: ووکیز کان سلمری دار میلارت میکندی میکندی میکندی در ماهن درمان ما در ماه در از قان وحلت آنها با حرف حلف چانکه درمواودی از سواشی و قطیقات بیان کردهایم.

کتب نقص

37

کرداند خواجه غطت خلفای خود فراموش کند و بعداز مالهای دوان مستیف کند وگذار ویکایت آن دا بردافشیان تم وقاشان آنهد و دشتام براضیان اگر م وساری دهد که چون نرآهر دوارندگذن که امام وخلیفه می باید از قبیل خدا ، ومسوم باید از حد قرئت وخطا، وعجاجتر وعالم و باید که هریکی از ما، چون درین قسل باصاف تأسل دود هیچ شبختی بنساند از آنچه آودده است. و المحدفت ریه العالمین.

الما ومجة ماننده است إين غليه وحادته كمه ددعهد متندد اذ أبوطاهر و بوسيد جنبامي حكايت كرده است اين نافل بدان حامته كم جون حسين على دا يطف كريلا شهيد كردد اسي المؤمنين يزيد يس خل المؤمنين معاديه مسلم بن عنبة المر كن المفارجي بقر ستادبا حسيتين ينعب را السكومي كمعدالهم زير از عوف بنى اسيد ويزيد بمك كرينة مود وآ بعا منزوى " شده واهل حجاذ بعداز قتل حسين روى بسيدالة زير داشتند يزيد آن جماعت دابا تودهزاد مرد خارجي سامى بقتال عبدالله زير فرستاده بامدته يزيد آن جماعت دابا تودهزاد مرد خارجي تردند وباذ فان قداد كردند بعدان آن معادر مرد خارجي كردند وباذ فان قداد كردند بعداد آ، فكم مشر دارمرد و كودك از از الماها جرين الا و لين " والا تعاد المتند مين بكستندو عسروس عندان عذان وابكستند در آن حادثه و از آنها روى بمك العادن يطلب عدالله في ما يا با الوهمان معمله كنند

ومدین الکاب آعداده ینال الفراد بوانی الاجل، ورداینجا بینی وزرورویال اخروی وطروشتا و ویدنی ونیوی است. ۲ – ۲ ب حد کالمان، ۳ بدین قوت درمدیم اللدان گفته وادم یفس همزه وقتح دام یا بسکون دام شهریست در تزدیکی ساری از نواحی طبر ستاین کسه صله امل آن نیفه هستند (تا آخر)». ۲ سرحیه دوجه ماننده: (بنون دآمای، ۲ نوحیه ابو طاهر جنامی و ابو معید جنامی در آینده بنتصل یاد خواهد فد. ۲ سرح د دو دو از آخر شوادی». ۲ – ب ۲ دنیا نه بنتصل یاد خواهد فد. ۲ سرح می دارین الا تبرددو فه مره گفته اند بزخاری ایه.

تأليف عبدالجليل قزويني راذي

ÂΠ.

که بابس فاطمة هرا کردند بدست کربلا ، مسلم بن عنبة المر ی علیه المعند در داد مکنه بدونج دفت و حسیس شمیش السکومی را باهیر ا نشکو کردند رآن ملمون به مکنا آمد و دربرابر کنه منجنین نهاد وقتل و نهب وغادن می کرد اسا خواجفشه بلحن فران وجنا بیان در کناب یاد کند وجنین حدثه مافر اموش کند که نباید که کردی بر جهره آل هند و بوسیان تشیند آشکه در آن میانه که آن فوم شوم مکنه بر معدالله دبیر حمار کردند و کمیه وا منگهاد کردند خبر آمد بهلاك بزیند که در دمشق خس خوده بود. بغی کید و بدوزخ دقت آن قوم باز گذشته وجون خلیفة مسلمانان این کند فرماید از ملحدان و متعالبان عمر جه طعم شاید داشتن ؟

وبعداد آمکه برونرگاد عبدالملك مروان وسيد که خليفة زونرگار شد و اجماع بروی منتخد حجاجتاي و سندالشقني را که اميس لسکل او بوديني سندش بالشکل های گراندو آلان و سياد بطلم عبدالله زيس بسکله و آن وسواي که آنها دفت اذ قنل وعيد و حرصت کمبه برداشتن و درحرماند هزاد مسلمان وا خون برينتين تايا خو کلا عبدالله زيير دايگر قتند وبدر کمبه در آويشتند، دعبدالله پس زيس بود و مادرش أسماء بنتامي، يکي الأصد مين و دفت قدر حياج بوسقه بود ، خليفة وقتن بياويشته، و سيد جيس دا حم با دفت قدر حياج بوسقه بر آديمت و کمبه بمنجنيق بين انه کو تا بوقت قدر آي خواج بوسقه مد يفه بر آديمت و کمبه بمنجنيق بين انه کو تابوقت عمادن از خوف قند آب تسميتي برد يو بر آديمت و کمبه بمنجنيق بين انه کو تابوقت عمادن از خوف قند آب سيتي برد يو د

۱۰ م د ب ۲: دار امیره. ۲۰. یعنی میادا. ۲۰ خوگردگو، یعنی اندادگردی. ۲۰ م ح د ب ۲: دارا نمیره. ۲۰. یعنی میادا. ۲۰ خوگردگو، یعنی انداد گذری. ۲۰ ح و فرگریش بنتیح مای مژان نیز بستی از هم منکان و باره شاین است. ۵۰ م م ۲۰ دورز گذار هما العالیه د: دورز گار جدا المانت. ۶ م م ح: دوریاری ب ۲: وعواییه. ۲۰ م ع ت: دورسد جیررا با دفت و قادهم ۲. ۸۰ م م : دوریاری ب ۲: وعواییه. ۲۰ م م داز خوف قدان یت: دقادهم ۲. ۱۰ منی جارت دوشن ومقهره نیست مگر اینکه مراد آن باشد که هنگام بای کمه جداز تخریب آن بیچهن نداشت مؤرنه کانی. م

اب ع ت: ووانهاینه ج ۲:۹ ب اصلا ندادند ونکایت بکس نون وقتح باه مثناة بعض کنتن دشمن وزعورتون باو ویداندیش درحن او و گوند وآزار رسایتین باوست واذا شعارستشهد بها است در کتب اهب عربی این بست:

كتاب تقفن

مرواناستا تكاوینكندا دانم كه این حوالتدا براضیان تعلقی بود ورافنیان آبه رورامین آ نجا بودند اگر حادثة او لماست اذغلت مقتدد استما گر این دو گالعاست خودیز بد وعدالمللصروان كردند اما چون اجماع بر اینان منتخد استذبان لمگه باینداشت و رافغیان اگر جه می گنداند آمنت می باید كردندا خواجه او سنی داد میان ستیان حرقی وصیتی باشده واكر دعوی تاریخ دای می كند اذ قصة ولید جدالملك كه بهذهب خواجه خاینه است واجماع بر وزكار وی بردی منتخد است بایست كه خبر دادی که مصحف باذكرد تا قالی برگیرد این آیت بر آمد كه كه و خاب كن جبار عنید ! مسحف بنهاد و بر بادان كرد واین بیتها اندا كرد ¹

> أتو عدنى بجبار عنيد فها الذلك جبار عنيد اذالاتيت ربكتيوم حشر فقلوبادب مرقفي الوليد

تاییکی کنبه خواب می کندویکی قر آن بنشانهٔ نیرمی کند اصاً این ناضی. نتربان ته بتوانند خصمان خط و رسول و امرام و قرآن و کمیه و شریعت را لعنت می کنند بحق بهوش آفکه مصنف عامنصف بدوغ وجتان کرد. است و السلام علی اشبهالهدی⁷.

آ مگه کفتهاست: فرمعلوماست که چه کردند درمهد ، نیزاد، وسَسَدٌ، وعزیز * و حاکم، وسُسَتَنْصُو * وغیرهم افالحاد بظاهر کردن ، و دربانکه ِ نماذکفتن :

-بها بعهمت افراض ديگر حدّ يت را كوچكتر از حدّ اول گرفتند تا مستجار از آن جدا شد صاحب وسائل دتر كتاب حجج دنریاب سیام از آبیواب طواف گفته : (ج ۲ جاب امربهاده سره ۲۱) ووردی جدامة مرتقها تناخیم العلامة لی افتاكرة حدیثا مرسلا حضونه أن الثاندوانكان من الكتميته بس ادباب ضل وكمال خودشان برای تحقیق این امر بكتهخه واحادیث وسیر وتوادیخ مكة منظم دجوع كنند.

۱- ع ب ۲ د: دنگذیم ۲ - ع د: دی گذاشته ب ۲: دگتاه تدارندی، ۲ - ع: دیردوزگار دی. ۲ - ع د: دیایستی که برخوانده بودی ۵ - ۵ - از آیهٔ بازدهم سردهٔ مبارکا ایرامی ۴ - برای ملاحظهٔ مآخذ (ین قسه دجوع شود و بتعلیقهٔ ۱۹۶۹ ۲۰ از آیهٔ ۲۷ سودهٔ مبارکهٔ طه. ۸ - ع: دسروی شد دستوین ۲ ب: دسرین ۵ ح هم تدادند ۲ - برای تراجم توار دیمهٔ دیزیز ماکم دستمرد جو طود پتعلیقهٔ ۱۹۶۹.

تأليف عبدالجليل أترويني راذي

أشهدان مسترد الدولية، وأشهدان عليتا ولي آنه، وصودن عايشة مديقه برديواد بمسجدها كردن، وصودت ديوان دا باوى قرين كردن كه محمد دسول اند تبود كه با او بود: ديوى بود برصودت دسول، و ديراندادهاى حص و ولايتهاى آن از كمتامه ولاعدوسيجيد ماسة تتم معجابه بطاهر هم خواندند ولاقهامى ذردند كه اين وقت آست كه باطن ظاهر خود و ندامى كردند كه : العنواعالشة وبعلها، و اكم مسلمامى خميف كنتى، حبكم تظلمته عالمة فكيف بعليها وجدتها دسول الله كنتندى نه او شيطان بودكه با افر بود نه دسول بوده.

اما جواب اين فصل:

می گوریم: باوخطایا مرابطو کن اذین کلمات کش وزندقه وبدعت وطلالت ومسطور الحاد که بغرودت درین نسل درقلم آوددم که خواندن ونیشتن[®] ودیدن آن نقسان در دجان دایمان است الم[®] چون ضرودت است برسبیل حکایت برود المهدة علی من ابتدأ به.

اد لا این آنمهٔ ملاحد واکد با الفاب داسامی یادکرد است علیه لمائن الله تشری کم همیشه بلمنت شیمت ملمون بودهاند امما آ تیمه از ایشان یادکرده است از افعال بد وبدعتها: همه بداست و ناپسندیده وکف و خلالت است، وهمه قول وفعل وعمل ایشان مینی است بر آن مسألهٔ اول که بخصومت تو حیدگفتند؛ ددر خطانشاختن بینعمر ومعلم حادق حاجت است.

1... + 7 حد: ديردبوان مسبندا به ۲ ح ع: وكانه ولام وسخل مامه ت: وركانه ولا معه ت: وركانه ولامه وسخل مامه ب : وكانه ولامه وسخل مامه ب حد : وكه تربع ب : وكانه ولامه ولامه وسخل مامه ب : وكانه ولامه وسخل مامه ب تعليقة توج. وقت السنة ت ب: وكان وقت السنة و يعيدنيست كه اصل: والان وقت السنة بودهامت. ٢ - ت ب ٢ ح د: ونوشتره ب ف ت ٢ ب ح د: والقاب ع م وتترى بعنى بيني بيني مره وقريب بعنى عنواتر است قاز الله تعالى: ولم أومانه ترى [تام ٢ م ورونه بيني مروز كانه ولامه والله تعالى: ولم أومان ولامه والله تعالى: ولم أومان مامه والله تعالى: ولام أومان مامه والله تعالى: ولام أومان مامه والله تعالى: ولام أومان مامه وريم والله تعالى: ولم أومان والله تعالى والله بيني مريم والريب يعني موروز كانه ي م وريم والله تعالى: ولام أومانه والله تعالى: ولام أومانه م موروز كانه موروز كانه منه وتريني والمها: وتريم اله تعالى: وترم أومانه م موروز كانه تعالى: وترى يونه والم تات واله تعالى: وترى يوله والم تات وترى المه توتن.

كتاب تقفي

19

اما آدمه كفته: دوربانك نماز معد راير سالت يادكردند وعلى رايولايت. خاك برس إيشان كه جكونه المام وأبودسول مقد مكردند، وملحدجه كند الا مادد اين بدعتها وتهمتها، ونام عايشه وا برديوار باسورت ديو فرين كردة؛ حيازغايت كفروضلالت وبدعت باعد صدحز ادلعتت خدا ولعنت فرشتكان ولعنت حمة يبتعمبران والمتشر همة آدميان بدان كس بادكه مفحبش ابن باشداكه ديوى بمودت رسول تواقد شدن وباعايشه ببودن؛ حاشاعتموعتها، وأبن حوالت ماشد كي بمذحبي بهتر ميدارد كه كويندآ دبارمىنعالى ديو داجو دت مليمان كر دوملك سليمان المدان ديو سيرد، وتلبيس إدله دوا داريداً جنائكه مذهب خواجه مصنَّف است و بمذهب شيعه جعمدالله لابق نيست تا جون مذهب داند هم حذهبان 1 شناسه در وجوب معرف وتلبيس ادله وغير آن و تغبير أصودت اتبيا، و آن داء ملحدان دا مېښان سودند که گفتند؛ خدای سودت ٍ سليمان بديوی داد وملکش بدو مېرد؛ الملحدان بز گفتند: صودت مصطفى بديو محداد وزنش را بومه داد، كه شيمت بحمدالله ازین و آن منز ، وحبی ا اند که خدای دا عادل دانند، و دسولان دامصوم، وفان ا ابها را باکیزه، ولطت عابشه و شوهرش دانند که کجا مترل باید کردن که شوهرش ستنعق سلوات خدا وفريشتكاندمؤمناناست، وذنش مستعق دحمت خطا، و درعايشه شيمن بيشتر اذ آن اعتقاد نكنند كه باعلى عليهالسَّلام كه المام ُّ مفترض الطاعه است اختباد حرب كرد أكراذآن توبه فكرده باسه او تابتيامت ازآن حركت كه بغي أست باجماع مؤاخفه كنند تا معلوم باشد، وغيراين تيست مذهب دو دى، ولنت حمة شيمت بهرة ملحدان ومتوالدان" وتطيعيان" است اساً

1- ع ت: وکه مذهبتی باقده ... ۲- ح د: دوما تندگی این حوالت بنذهب توبهتر میهاند که گویده ... ۳- نمخ ، دولاده و بقویته و گوینده تصحیح شد ویافعبر دوارده باید بندهب برگوند ... ۲- ع ت ۲ ب : تاثیره ... ۵- ع: دوانفه ح د: لفت عابشه توهنرش دانده ... جدح ت ح د: دوامامه و انشاود ... ۲- کذا صوریعاً دو ع ت ب لیکن در ۲ ح د: دیتقانانه ش: وتعلیانه ۴ ب : منتبایی.

تأليف عبدالجليل قزويني راذي

4Y

میدانه که این ضن دربن کتاب بیعهسب آونده است او لا بمذهب شیعت¹ اگر چه علی دانس دمسوم دیهتر از هرین از است گویند مذهب ایتان چنین است کفاکو درمیان ضول باوگه نماذ بعداز شهادتین کسی کوید: آشهمان علیآولی -ایته بونکه نمازش باطل باشد و باس باید کرفت، و نام علی در بانکه نماز بیمت است و بعتقاد کردن آ مصیت، و گوینده این در دشت و غضب خدای باشد و آخر این مصنف که بیمت و پنجسال این مذهب دعوی می کند باید این مایه بدانسه باشده در مطوم شد که غرض بدین فصل الا خصومت معطنی و عایشه نبوده است⁶ نا در ما همه کلماتی آید که بدان میجرم و ماتوم نباشیم و دیمکران که⁶ بنیکی بد پر قام در قدم ماافتد اکند اقد الحفظ الخیر.

آیگه کننداست: «و آنمیلحدان درمو می کنندکت: امتوا الغادوماحو لها" وبدعتها بظاهر کردند چون زنا ولوالمه دربازارها نهارآوجهاراً " وخبر خاندهارا وقعی نهادند ، و زنان و دختران خود وا می نکاح بدادند " و قاضی بنشاندند" تا توسیط خبروزنا و اواطه همی کند و مانند این چنانکه شرح بعنی ازین

1. - عن: واولا منعب اگرجه م به: واولا منعب وافشی: ۲ - ع ت به: وداد: د تاید: ودادد به معحف و معرف دداشتن ۲ است. ۲ - این عارت درع غیر مقرور است. ۲ - ع ت به : ورستومنده، ۵ - ت به : ونیود با نده ۵ - ع ت : ود دیگر انکه به - ع ت به : ورستومنده، ۵ - ت به : ونیود با نده ۹ - ع ت : ود دیگر انکه به به : دریگر آنکه . ۲ - ع ت : در آن طلطان که. دانتوا المان و ماحولهای ع د : والدار الحاد، و ماجراها و در این تسخه وماجراهای جزم ما بعد عمان سیاحد یخی دماجراها و بندتها و وفنه عارت : و قدرا لگاد و من اواها، اواوی در آستی که منهر اجمه کرد: جنین عارتی نیا نتم فندلا عودخان ددان به دهما براهای جرم و در آستی که منهر اجمه کرد: چنین عارتی نیا نتم فندلا عودخان ددان به دهما معان نظر سایند و در آستی که منهر اجمه کرد: جنین عارتی نیا نتم فندلا عودخان ددان به در اصال نظر سایند و نشینی فردایت. ۱ - ت : داد اطاح در آنتماج گانه : دان به نیم رای و قطای حلی که عربی است بستی کارتی الوط کردن و وفومی در معیاح الم یکم . ک می حلی از حلق باله (ه کذا کرم و اقدادی) ضالقاحت که قدی قوط التی (می) به در حلق باله (میکنا ذکرم و اطفرای). می او المانه دنه که به در این الم و مورا المان از می الم در مانه در به در الم و داخت الم و المانه در آنمانه کنه : داخت به قدم قوط التی (می) به در ماید بایه المه (میکنا و در الم در اینه الم ماخت که قد قدی قوط التی (می) به . در عار به در باله المی (می) به .

كتاب تقفى

٩٨.

مناكر ¹ درتارینها لا یامدالا نام كه ما جمع كردهایم دوباب خلاف مقندوبدادهایم این منتقلبان مسر خودرا: این دسول الله، وولی الله، والقائم بأمرانه، والسهدی بالله، والدر بزبالله، والنظامر لا عز اندین الله، والعاكم بحكمالله، والآبأمرانه، والمستنص بالله: لقب نهادند، وخواجكان احمق داخلى درعيرانى وقصتان كه بودند چون مى شنودند كه درمك وتبهامه وسر ومغرب جمعى دود شاد مى شدند، ويكديگردا تهنيت مى كردند⁴ برمز واشادن چنانكه عادن داخليان باشد^مكه حدم علامات ظهر و قائم است.

اما جواب اینقصل: اگر چنه داجب و لادّم نیست بغرودت شروع[به] کلمای برود.

امه جواب آفجه حوالت کردهاست بملاحداذشتم. غادهغارمان بسنیوستول. خدای ویوبکم بوقسافه، وبظاهر کردن مشکران وملهیگان از خمروذتا ولواطه و غیر آن: هیچ شبهتی نیست که آن معالمی بمذهب ملحدان دواست و بمدهب مجسَّران بنها والرادهٔ خداسته واکراین وحاشه این عکردندی وهگفتندی چون² ملحد بودندی.تا وبرپشت زمین ازحمهٔ اسافی بسطلان آدسترك وکلو.ویتهرست

... ۲ ب ح د: دما کیره ندر آقرب الموارد مختفه: داشتگر اسم مغول ، و مالیس فه رضیانشیزتول اوتیل ؛ دالسروت ضد ، وت : یغی من النتگر ج منگرات (ومنا کر)کتوله: فیأترن الما کرنی شناط را با تین الملوة رهم کسالی

ور جل مذكراًى داء فلن ج منكرون و ماكيره، پس ملوم شد كه ومناكيره يواء هذا ينجا منى ندارد و ومناكره بلون باء جميع منكراست مائند منكرات ليكن درساير كتب اشتمان تعريح باستعمال آن تاكنون بغاطر نداريكه دينه باشم. ۲۰ – ع ث: ووضرح بدانداميم (با رجو ذكر خرج درسايتي . ۲۰ – ۶ دميكتونله ب ۲۰ دينتونلنه. ۲۰. ح د: وميدادنه. قد الارز نسبة وح ده دداين مورد چند سطر از مبارت ماقط شد رولا تيچه عبارت اهتراض صاحب قضالته الرواضي با جواب صاحب جلى حالي الواصب يكديكر خط شد و قدين اوى نيز اكلوس مائند است زخص خواب مود بند مقر از مبارت مائند اعتراض مؤنف اوى نيز اكلمس مائند است زخص حبارت هرف ايت او كندي قديمي از اعتراض مؤنف اوى نيز اكلمس مائند است زخص حبارت هردو سنده اينت:

وبینانکه عادن رافشهان باشد که آن جماعت از همهٔ آسناف معللان از مشراد و کافر (نا آشو عبارت طابق منن)» هر عن هند دوخوده ومایر نسخ این عبارت را تدارند وسکن است اصل چنین بوده: ونه خود ملحه بوداندیه.

ئألىف عبدالجليل قزرينى داذى ____

و آختاب پرست دستاده پرست ومجومی و آ تنهی ست دمجبر و کبی و جهود و ترسا واز همهٔ اعدای خدا وابیباواولیا ملحدان بدتی و تقی تر نه وملیو ثانی و از پنجاست که شاعر - قازبان می گوید شعر:

الباغنية عن الخلق كلّهم شرور باطنهم مرك بالنّهر. دين الاباحة والتعليل دينتُهم والجحد بالرّسل والشكذيببالزير همالميوسينو ديمان فاتتسبوا مكراً وذوراً الى الأعراف من منرّ وكتابهاي كديمة أصولية امامية كردماند دونقش قاعدةملاحده لمائن-ابة عليهم المختصر ومطول آلوا نهايتي تيت ودوهمة طوايف اسلام ملحدانها

دشمن می شیدهٔ اصولیدهاند. ایما جو اب این کلمات که خلفای ملاحده درممی خمی فروختن درنا دلواطه ایما جو اب این کلمات که حلفای ملاحده درممی خمی فروختن درنا دلواطه

وغیر آن ازمنهیان شرعی طاهر کردنده آری کردند است برملحنان باد و اقوالرهان اما میهایست که ایزمعنی⁶ دربنداد ظاهر مبودی و قیراط خانه^مکه در و همهٔ منهیان رود درجهی^۲، و خمر^۵ تفروختندی، و رشا تدادندی و اجرت استدندیما تا برملاحده این طن شایستی زدن، پس خواجه میجر را از دو وجه برملاحد ایزملین نیست:

یکی برای حرمت بغلغا .

و دیگر براتجافرار بقنا وقدر و دخای خطای پس طعنه برملاحد شیعلاً رمد که خدای را عادل دمنز "وگویند، و انبیا وخطفا را مصوم ایشا آ بیمه القاب مدّحیان وسیطلان " حس یاد کرد که «برخود نهادهاند

اما انبوه القاب مد عيان ومبطاري مصرياد درده له دبر خود هدمانه

کتاب تقض

اسلام و دین رام از آن چه نقسان باشد که کافیان بنان را خدای میغوانند، و مترکان لات و عُز که را اجازان خدا میدانند، و میبلمهٔ کذاب وطلیعهٔ مدعی خودا رسول خوانند، وفرعون خودوا خداینمیغواند، و جهودان عُز بی را ، و نرسایان سیجها؛ پسرانخدا میغوانند، وغالیان علی(اخدای میدانند ومیغواننده و وحدادیت و رسالت را نقصانی قباعد ، اگر جماعتی مبتدعان و متفلیان مص خود را طالحاکم بانه، والآمر بانه تمام نهند اسلام و دبین و اعتقاد و مسلمایی را نقسای تکند

اماً عجب است که این مصنّت ٔ چون کتاب را میش فنائیم المروافنیه نام نهادهاست اسامی والقاب ملاحده دوی بیان کردن نداز آ غابت تامنعهی و نامیشدی و بداعتقادی و پیاهاتی باشده تا جگهال و عوام و او باش و کم علمان که بر خوانند ایشان را بسندیده ⁷ آید و همه و زرو و بال آن بگردن این بیجاده باشد که چنین تشنیف ساند و اگر درین مجموعه همه ذکر مذهب نیمه کرده بودی دو نفض آن یُمکن ⁴ که متروع بیتنادیاماً بعرورت نفس کرده آمد که هم خواس بر خوانند و هم عوام بدانند.

اماً آ قیه گفته است که: فتراغشیان احسق بدان آدازم که از مترب ومص متوان می شد خر می می کردنسد و پشترت بیسکدیدگل میدادند کسه مقد مهٔ کار مهدی است .

الموقديوي سره ويناني زونترناست كه آن وانفشان على ذعبه يوبكر بعد يق را باسبقت وحجرت وينلر سال ووسلت مسول وبيعت معاجو وانعاد، وعبر خط نيارا باسلابت وعمل وكوتاه دستي و وسلت رسول، وفتعهاي عالم، وعبها بعدان را

تأليف عيدالبطيني فزويني داذي

1+1

با کنرت حیا و بذل مالها وصبت بزوک و دامادی مصطفی چون می ومعموم تداشد بادامت قبول نمی کنند با چنین خصومت ادام قابعد عان وملحدان حس ومغرب و امامان زیدیان چگوندالنان کنند؛ وهو کے که اصول مذهب شیعه داند این تهمت قبول نکند تا دورغ وخط وبیاصلی ومتعصبی مصنف هرساعت درهرضل ظاهرتر باشد والحدد فنه الفالمین.

آنگه گفته است: دوبدانیجا انجامید که مقتدر خلیفه را بکشتند و چهادهزار ملحد و رافشی را بکشتنه و بیاویختند: و بهری دا آتش در ندند رباد شان بنشست وهمیشه چنین بودماست وکلار ایشان دیری آ برقداده، و باد شان فرده و دنشیند قریرا که وغل داراننده.

اما جواب این معالات و ندر هان که از سر رکاکت علی وی مایگی یاد کردماست که ندر کتابی مسلور است ونه از منشدی مذکوراست که چون خلیفترا بکشند و غوغایی بر آید ودر آن میانه تعییزی نباشد و مستحق دفاستحق وملحد وموحد در کشتن بکمان باشده، وملحدماند، باشد و مسلمان سلمان، و کلامالمدی خربسن الهذبان و باد کسی فرونشیند که مدونیته مال باشد تامذهین تهادمانند

۱- کذا در همهٔ نسخ لیکن بنظر درصد نمی آید ذیرا و خصوص ی سم است ز و خاصه می است ز و خاصه می می است ز و خاصه می است ز و خاصه می می می است ز و خاصه است ک می می می می اید در انتشار و درماند و محل است ک محت و حدوث صدار می اید در آنتشار ی ز خاص افغات نقل کرده کسه : حصح و معرف صلایت ی و محصومیته باشد در آنتشار یز خاص افغات نقل کرده کسه : منصومیت بنتج اول و تشدید باه تحتای خاص کردن و خاص همن جیزی دا؛ چرا کسه : تصرمی بینتجمد مشبه است و یای نحتایی خاص کردن و خاص همن جیزی دا؛ چرا کسه : تعرمی بینتجمد مشبه است و یای نحتایی و تری فوغاتی بری معدودیت و درقامومی و منتخب بخش و نتج هردونوشته. ۲۰ ح در داد تاست معنی . ۲۰ حدودی کنای از نات زورای جرع ای می را مداری بعد این تو در دان است . ۲۰ ح در بری ماری فعران هونای از مانی بین کر قام همی ای مساحی از معنی است از عصیدای که در دیو نش باین عنوان هونای هوی ای نقال است در طلع همیده ویت دور آن چین است:

ي يعنوك منسوع بكل لبنان ولوكان من أحداكك المسرن» دوند سراي علاظ و انعا كلام المدى مدينا الهذيان» طالب شام تعديه بديوان متنى رجوع كنه و ند والعرف الفيب في شرح ديوان أمى الفيب « درم ١٩ ٥-١٥ مذكور استوصرا ممذكور دو حكوم ش كردينه وجاري مجراى آن مياشد.

كتاب فقض

111

وبهرسی ال خطبه اذعامایشان بستانند بر دجوع وانکاریخانکه اظهرمن السمس است، مذهب شیمه تا مصطفی سلمی اینا علیه و آله از دنیا برفت و بیجوار حق تعالی شدهما دست که بود وهم بر آن نسق است که گفتند اذعدل وتوحیه ونبو ت وامامت. واین نه بادی باشد که بنشیند والحددیم علی ترادف احسانه وزواند استانه.

آنگه کفتهاست فضلی دیگر؛ بنانکه هیچلوقتی از فو قو املام خدیف رایتر ^توعاجزیر واحمق *اراز*ن فرقت کنوله حفوی واغنی قباعد هر کرینفی خود مستقل آبادند، و تیر از جعبهٔ خود لینماذند زیرا که مذهبیشان در امول ضدنشان گراپیش کن⁶ نشاید بردن، وفردعی خود قباعد ایمان دا که^م بر آن مناظی کننده.

اماً جواب این کلمات او لاآ است که چون بقول خومنتن⁴ این معیس این طابقه را از فیر قد اسلام میخواندآ نگه بخون ومال ایشانا درمواضع این کتاب اشاره می کند مخالفت قول مصطفی و شریعت باعد کسه چون اسم ا استی برایشان افتاد" ایس باعند ، و بخون است فتوی کردن و بخلاف فرمان خدا دمسطفیاندارت کردن کفروشلاك باعد¹⁴ تابقول خودش کفی خود اظهار راابات کرده باشد.

د آنیم کنته است: «شیمه مستقل مباشنه ونیرانوجیهٔ خودنیفکند^{۲۱}». از خود حساب کرده است که هر گز مستقل آنبوده است آن کس که تغی^ته بکنده گوید: دداصول مذهب بلدسی، اشیر دادم و در فروع مذهب امام شافعی: د ازعهد شافعی تا بعهد بلحسن سالها بسوده است. نداخم تااین جماعت در اسول؛

ئۇلىف مېدالچۇن ئۆرىنى راذى 💦 🕴

مذهب که داشته باشند و یا خود در اصول مذهب ایشان موقوف بوده باهد و بر فروع کلر کرده باشند تا بلحسن اهم یدید آید واکی خود آن آصول مذهب امام شافمی است حوالت کردن سِلصن اشر خطا و انکار و تلییس حق باشد. و اکتون می کردید نشسه امی کنم خود داستی حنیفی می خواند پس هر گز مستقل بوده است بنشر خود، و این از جبیه خود نیشکند آست، و مذهبی داند که از آن منصف تر ممکن باشد تا بدان کیله که بر [غیر] پیموده است باخود پیمایده و صودت خود داد الینا مذهب بیندو بداند که کماکدین کمان از و کمات کار و آنیم گفته است که : دایشان دا فرومی باشد که بر آن متاظره کنده در فعول مقد م ذکر کتب و اسماد مستقان و علما بشرح بیان کرده شد چون بر آن داقف شوند جهل و پیمایگی و چتان این قائل آ بداشد و الحمدی در العالین.

آمکا "کنداسته داکر دانسندی حفی بانفوی" درشهر آید دمجلس دارد" اگر فنیلت ومنفیت علی بوطالب وخیالتماعد بیاد گرید متم ما" که امول مذهب خویش دا شرح میدهد وتغییل خلفای داشدین می کوید خودرا درخلط افکنند وهمه بدانسجلی می شایند وست وییمت فرینهما^{دا} وما کرده درمجلس آن منالف اس می زند و شادی می ایند که اولام علی برده استه وجون جمع شوند بایکنیگی می گویند : که دیدی در حق آمیر المؤمنین علی - - م ب: دوانشاندی د: داداندی -

ه_ }ب حد ۷_ ح د: دحراله بأبوالمصن اشعري كردن: ې ې ب: واژه ۷ ـ از وجودکلمهٔ وغیری با دریگری، با ي ع ب ع د: ولينداختع. وحقريه. ۸. د: دانا بدان تخطِه که بنموده است برخود مثلی آنها دراین موده گریزی تیست. یتعایده وسایر اسخ نیزیی تشویش نیست. 💦 بات هریك اذاین دوفتره حطی بسیار شمروف است که هیچگونه ساجت بشرح ویان الدادد. ۰۱۰ نسخ: «تأویل» وبودوی لیاس و نظر تمحيح هد. () به نسخ: 30 آنچه وقطعاً اشتباء است زيرا درمايش اين را تكمَّته ۱۲- ع ت ب: (واگر دانشنانی یا تغویدی). ۲۰۰۰ - ۲۰۰۰ - د: از میلمی أستاد ۲۹- در نسخ: دسما پینی با آنکه. ۱۵- حد: دفریغه وای گريان،

كتاب تقض

جه کنت...؛ شندی که عست انبا جگونه کفت...؛ ایشان را گویند: آن شنیدی واين تشنيدي كه درجق بويكر وعمر وعثمان چكونه كغته ايشان واجه تنافى گفت د بو حنیفه د شافعی داچه منقبت گفت، هیچ می شنوی که می کوید: بو بکر منافقي بود. با عمر خالمي بود: با بوحنيفه اجتهادكه كرد نمي بايست كردن كه شرح شريعت قائم دهد، يا هيچ كن من كوينة كه على نس أبود الأقيبال خداك، وصحابه به بيعت بو بكر كافر وشال ً شدندا كو اين مي كويد كه هو افق عقيدة نواست ً پس توشاید که تشاط کنی و کردن بیغرازی چون او این هیچ سی کوید تر از مجلس وسخن اوجه بهر، است ؟! و تشاط تو از چست؟! که اگر علی بزدگ وفاضل بود ترة چه سود ازآن، تو ازعلي حماني كه جهودان از موسى، وترسايان التعيسي، الاملاحي توبا آنهماوهي كوبد حزارقوستيكه است، وهمه روز درباقادها امی کویند: دیدی که چه گفت...! واگرمسلمانی کوید: تر ا اندرین چه صیب است؛ ار بس آن محالات البشان الكارى بكند همه معزبان شوند كمه: فتنه مي الكَيْرَى، حميعتاناندكه والضيان عهد إمبرالمؤمنين علىكه اوبرمنير كوفهبود ميكفت: ألا إنْ خير هذه الامَّة بعدتيها أبو بكن ثمَّ عمو، من كفتند بايكديكُو كه: تقيَّه می کند و مداهنه می کند و زبان او خواص او داننده.

اماً جوابٍ إبن ضل نيك تأمل بويد كردن تا فايده حاصل شود. اما آنچه گفته است و يعيب فرانموده که: د شيمه بمجلس مخالفان خسود شونده او لا برقو آن افکارمی کند. وقول خدای را ود می کند. ودعوت مصطفی ياطل مىداند بدليل اين آيت كه بارى تعالى در ص فرآن حجيد" و كتاب عزيز أمي كويد محمَّد دايامر معلق: فبشرعباد * الدين ستمون الفول فيتبعون ۱۰ ـ جه هاین شنبدید و آن تشنیدیده بس منن مطابق تعییر مصطلح دو آن زمان است چنانکه در تعليقة ۲۴ بيان شده است. ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ و ديچ مي بشتوي، و ازقيل اطلاق مفرد وارادة جمع استد ۲۰ ت ۲ ب: وسفاکی: ح د: وضال ، (بغون یاء وحدت). ۲۰ ح د: دنست، دې ځت: ولمن مېښه و ښه وکلام مېدي. او چه باد تقادته اخ د: ورکتاب حمدور

الأليف عبدالجيل قزوينى داذى أحسنها بشادت دماى محمد بندكان مراكه قولهاى مغتلف بشنوند ومتابعت بهتر وحقاتر و اولیتر کنند. بس شیعه دراستماع مصوداند ومستحق ٍ قوابیاند، ومتابعت فرمان خدا ورسول وقرآن كردهاند، وخواجه درابزمنع مأثوم ومنظى ومستبحق لمنت وعقوبت، ومخالف خدا و رسول وقر آن.

5.0

ا و وجه دیگر آنکه شیعیان آ عراق از جماعتی که خودرا مثافعی منسوب آ كردياند وجبى واتشبيه وتكليف مالايطاق واذلت إنبيا واوجوب معرفت يسمع ومانند این منکرات شیعه باشند چون کوشند از خراسان مذکری دسینماست خواهند كەبشنوند تاخود مذهب اودراسول دين بمذهب اين مجبّران مانندكي دارد یا به، و دو حکب آمیر المؤمنین و آل او اعتفاد چکو نه دادد: واکر حنیغی* بالند خواهند که بدانند که کُس امی است دهمتزلی با تجاری؛ با خود مذهب بو حنيفه داند مطلق دراسون دين وفروع شريت، اين حركت و زحمت براي این یاند. آنگه حاض شوند و برمنبری که جبردسید و خصومت اهلالیت شنيده باشندهم برآلجا نوحيد واعدل واعسمت انبيا وامتاقب آل رسول شتوده دستارها می اندازند و از درخت حنظل شکر می چینند که خرق عادت وا ماند، و اکر این عالم امیرعبادی باشد مخواجبه میان درشند و برخلالت او عوام دا محديضٌ مىدهدكه آقيمه اوكويد بنثواند شنودن، واكرناج شعرى باشدبخونش فتوى كتد وشيعت تقويت وتربيت ميكنند ومالابردوستمرأ توحيد وعدل وعصمتر

دیگر آنکه نیمان، ۲۰۰۰ ب: دندست، ۲۰۰۶ ب: دنح گوی، ۵۰۰ تر م ب:«آن». ۲۰ امبرعبادی اذمنایخ دوایت مستف (ده) ب ح د: وحتلی م و ازعلمای نامی ومعروف در وعظ رتذکیر بوده است وبترجمهاش درآیناه باغصیل خواهیم ۹_ ت : وتاج ستری، (بسین مهسه) ۹: فتاج شوی، ح : وتاح شوی، (بشون هیچ نقامای در کلمهٔ ۲۰) د : دباج شوی؛ ب جای هر دو کلمه دا مفد گذاشته است و انگار تغده باکمال فعصى ومراجعه بكتب تاكنون تتوانسته است اوارا بشامند واصجع اين دوكلمه دا ايلمت

كتاب نقض

رسل و وجوب معرفت بعقل وعظ بذل ميكنند.

1.9

واکی انکار بسجلس رفتن این جماعت از آست که گوینده مخالف است؛ این طریفه درهر طایفه باشد وکندام دوشنبه باشد که درمجلس ما از ده و بیست وینیماه ویاسد منقبت خوان وعالم و بافاری از حنفیان وشفمویان کمتر باشند و میشنوده وبسنی می توسنده واین منی ظاهروشایع است واکر بحقیقت درین فسل وجوایش یاضاف تأمیل آ دود هیچ شیعتی بنماند.

او لا ۲ اگر عالم و گوینده غرب که دوشهر آید اگر نظاق تکند و بهلسر سیم. دنیا ومجامله خواجگان شیمی وامید قبول بحفور⁰ هوام وخواص شیمه در مذهب خودبنداهنه فکند، وتصب سرد نکند، وعلی را برعس فتیلتانفه وأهل. البیت وایر اسحاب نی جیم تهد، لابد شیمه مجلس اورا مایل باشند، داگر مذهب خود روی واست بگوید بمجلس وی جندان شوند که بمجلس مقیمان هیر، تا معلوم شود که مداهنه ونفاق وتقید و ریا وحب جاه ومال⁶ بعالم خواجه هایدتی است که بعوام شیمه: تا نیک بدان مدن منی.

دا تر آنته التمو مطوعی و گویندهای خوش آداز در شهر محا به از بهر خوش حده طوایف روی بویسی کنند اومی شنوند خواجه آن بعیب نکند چو تعذکر م^ه مخالف شیمه در آید که سخن خوش گویداز بر ای طراوت و اطافت سخن، ومیلی دکمه در دین واعتماد، ایشاندا نقصایی نکند، آنچه نوحید و عدل و حست انبیا ومناقب آل مسطفی باشد درجان ودل می گیرند، و آنچه بخلاف این باشد النفات

۱... ع ت ۲ ؛ و کمتر از دره رچون در ذیل عبارت و کمتر می آید جلور قطع در اینجا از طنیان تلم و انتباء سرزده است. ۲ ـ.. ع ت ب: وحقیت و عالم و حده دقیه عالمهه. ۳ ـ ع ت ب: دتلویلی، ۲ ـ.. ۲ ـ.. ۲ مو در لای و گویا تبیر بعاوان لاء که سریح ع ت ح د است برای توطه رشید جواب دیگر است که در ذیل عبارت بعتوان و دگر آنگاه برآید. رو.. ث: و یز معهوره ب ۴: دهر حضوت ح د: د و مضوره. ۲۰ . ع ت ۵ . دیاره، و متاله. ۲ - ح د: دو دی بوی نهانده هر ح ت ب: وجون بادیگری،.

نائيد عبدالجلرانزو يني دادي خود لكند خدماسفا ودعما كنز'.

الها آفته محفقه است که: «دافشیان این دوز گارهسچنانند که دافشیان عهد علی و مرضی.

بخلاف آسن که در او ک کنامیمان کرده است که این مذهبی محمد ک است وزنی تهاده است. واین المقنع کاضی آن بودهاست. واینجا گوید که ددعهد علی دافتیان بودهاده، تاهمه اقوانش درایون کتلیمتنا قشر یکدیگر بادد وباری تعالی از وی پندادی سلم حفا و تونیع کرده است. والحدیثه دب العالمین.

اما این کلمان که بدوغ بامیر المؤمنین حوالت کو دهاست که امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه گفت که: دبر بکی وعمر جداز مسطنی بهترا الد اذامت حاشا که امیر المؤمنین باوفود عست و کثرت علیه دانش مانند این سخن گوید. و بیرون از آ بکه در آثار و اخبار که از وی دوایت است این کلمات مذکود بست امیر المؤمنین (ع) از آعجا قالت و ماقط⁶ نیست مسطود نیست دامیر المؤمنین چون از قرآن و عظر د اخبار و سول داند که او بهتر است بنین کمی چه بربکر وعمروا و درمیچ کتابی از تعجا بالاغه و دارینم المهور و الد حور که یك کلمه از کلمات مذکور نیست دامیر المؤمنین معاور نیست دامیر المؤمنین چون از قرآن و عظر د اخبار و سول داند که او بهتر است بنشل و عصنت و کترت علم و دور این و سناوت و بند و دعوی کنند و گویند: او و ا بوده است، و آمیه او بدان مخصو مراست ایشان از بوده است با جماع، داین فسل بشرح در کتاب الد دیات که شینم ابوعدای از اخبرا ی مریك از حساب و دمانی تا معلوم شود کسه امیر المؤمنین دا دفضایل مریك از معام باید و دون و بعانست تا معلوم شود کسه امیر المؤمنین دا دفشایل عریك از معان به دومان و معان تو تا مواد که امیر المؤمنین دا دفتایل مریك از حصاب بادی معاد کت است، و آمیمه او امیر المؤمنین دا دفتایل مریك از معامت به دومان و معانست تا معلوم شود کسه امیر المؤمنین دا دفتایل مریك از صحاب به دومان معاد کت است، و آمیمه او امیر المؤمنین دا دفتایل مریك از معامت به دومان معاد کت است، و آمیمه او در کسه امیر المؤمنین دا دفتایل مریك از صحاب به دومان معاد کت است، و آمیمه او در کسه امیر المؤمنین دا دفتایل مریك از صحاب به دامی معاد کت است و آمیمه او در اینان

۱۰ یعنی صاف رمی آلایش را بردان و نیزه و ناصاف را فرو گذاد. ۲ ـ ع ت ب ۲: داینسنه . ۲ ـ ت ب ۲ عدد داین انشرعه ۲ ـ ع ت ب ۲: دلاز دنوغه. ۵ ـ ع: درست عوانا نیست ت ب: دار آدیبا دانه ماقط ۶ ـ ۳ ـ برای ترجمهٔ (بوحدالله بسری و کتاب دالد ترجانه او رجوع هرد پتملیقهٔ ۹۸.

1.7

۸۰۸ و وكي آفكه ـ هركه او المحل قمرتين حمن و حسين داند مانند اين سنين فكويد كه نش وجان وجكر معطفياند وسيد عليه السلام كمنه است كه: الحسن والحسين المشيء وكفته كه: هذانا المامان قاماأوقددا وأبوهماخير المهماء تامعلوم شودكه اين حديث دوغ وبهتان است وعلي بهتر است وعالم ومعسوم، وهمة معابه منتاج علم اراغ والحديث دب العالمين. المس آفكه كفته است:

درجون دربافرارها این شورهای محال خوانند ونرکل بشوند وخردندانند که آن جیست و آنها که بیش اذین برس ورمز درافش واقف بودند دانستند که چند را ازین مدفیها از رافشی ذبان بیریدند و در ساوی خاتون سیده² سلقهبت ملائشاه وحمدالله که زن استهید علی بود بوطالب منافی را ذبان بقرمود بیریدن که اندرآنبیشه کرینفه بود وهجو صحابه یالدوقد حذین رسول خدای سیتوانده. اما جواب آفته گفته است که: دن کن ندانند که مناقبیان چه خوانده.

ممکن تینت که بریشت زمین از ملحدان گذشته تو کان غازی دا ددمنی هست سخت تو از این هستند مامنصف که در هوایمای از ضول این کتاب اشاری کرده است یک تو کان عالم وعاقل اند وجهانیا نی و بلکجای مغلق تو کانه واین مایه بنداسته و حرمت مناقب خوانان که دادند از اعتقاد یا کیزه و دوستی امین المؤمنین باشد که مردان مو داندا دست تو کان دا مست. او لارش و مد احان از هست تو کان دا مست.

ا والمَّا آناميه حوالت كو دواست بدختر إ ملك شاه سلطان كه فإن اصفهبدعلى

تأليف حبدا ليطيل قزويني واذى

1-4

خیمی دمعتقه ودوازدهامامی بود علی رغیر خواجه که درین کتاب گذشاست. بمواضع که: درافنیاندا قددی و معلمی نباشده و گفته است خاکش بدهان که: درافنی و ملحد یکی استه و جایی گفته است دوافنیی دهلیز ملحدی استه پس گوید: سلطانی چون ملکناه دختر و ایرافنی داد پس بی اماشی و بیداعتقادی و بیدینی بیلکشامسلطان حوالتمی کندهو کس که دختر بنجلیز ملحدان دهد مسلمان نباشد تا این دعادی در نسو مجبّی ش بداند وسلطان عالم وعادل وهرمن باشد واصفید علی که داماد او باشد هرمن و معتقد و شیعی و امامی و واصولی، و خواجه بدان دعادی مبتدع وسکیر و معجب وضال واشتانی ومنافق، والحمد و را المالمین.

واما آفجه محقنه است ۲: «آن خاتون زبان بوطالب مناقبی نیسی دحمةان علیه بیریده داست است وانکار نشاید کردن که جنوالش دروغ که بروی کروند؟ خاتون زبان او بفرمود بریدن. وجه ماننده است این معنی بدانکه خواجه بوبکر خسر و آبادی مستی که

حرب مسیح اور این مسیمی بیش می میشود. حاکم فزوین بود اوراکمتند: حد یقك فنایلی دندمن علی وآل او تو ا لمنت کرده است. بفرمود نا در دارالسنیه کم فزوین است آن فنایل خوان سنی را پادمیاده بکردند و پادشاهان در شهرها مانند این بسیار کردهاند و کنند که از حوالت بمذهب واعتقاد نکنند⁶ ونصائی نباشد.

ات خواب یك بسه داست نباشد و یك نسه دوخ ، چون آن ناریخ پیاد داشته است كه ذبان بوطالب مناقبی وحصالهٔ علیه بیریدند پایستی كه قراموش تكردی كه همان شب علی می حق دابتوابدید وذبان در دیمز، او كرد وجالی "

۱۰ منسخ: وزهم، ومسكن است كه باعتبار ما بعد وزهم، هم دوست باشد. ۲ ب یاد یا م مصلحیت است چنی دافتهی بودن. ۳ بر و: دونشیتی واماشی». ۲ ب ت ب: ۲ بستده ع د: وابادنده. ۵ م ع: دماننده. ۳ م ع د: دنوامایشی». ۲ مداول السنه قلب تووین است چناندکه و مدینة السلام و و دادا الخلافه قلب بنداد است ومدینة شور د ودادا فهره الی خیرانشه ۸ م م تداوند. ۱۰ م ت م ب دوز دنایی اد تكنده. ۹ ع ت د: وجواب م ب م تداوند. ۱۰ م ت ش ب دوز دنایی اد

كتاب نقفي

117

یک و درست شد ونایتها سال بعداد آن تاریخ در ری دفزوین و قم وکاشان و آبه رویسا بود ا وسبز راد وجی جان واستی آباد و بالاه حاز لدوان زحد و توجد و مناقب ا وفتیک می خواند تادر آن نیکونامی آباجواد خطای شده آقیعه بتشنیع یاد کرده است آن ا اصلی لیست وندامت وحالامت آن بعدیار آخو نیوی وسد ان شاهای تعالی آ. آتکه تقفه است: د و خبیشی دیدگی بود نام او بکسید مناقبی حمین مثال خواندی از ری بتهمت الحاد بساوی گریندت و آمجا معتکف ببود رفتد محر معالی معاب م بیکودید وسرش بلقوم جون سی خوکان شد و برده.

اماً جواب این کلمان لذو و هذیان که اذ س کین و تهمت و عداون دین کفته است آنست که: چون بتهمت المعاد اذ وی بگریخت و بسلای شداه هیچ مافل قبول تکند که دربن سیسال هو^م ملحنک معروف که در حدد گیرد کوه و طبی کیلکی و دیار الموت و قبلاح طالقان تابیدیدند چون باز جستند سرش مداری یافتند یا در از م برس نیزهٔ شاه شاهان ملك ماز ندران و تنن طعه سکان که الو فیالوف از آن سکان جهنم وختازیر جمیم را آنشاه شبی بتأبید الهی طعههٔ سباع و طیور می کند ، پی ملحنان را عادت نباند که بدان و لابت محمایت شود و بکتمی کند ، پی ملحنان را عادت نباند که بدان و لابت مسمایت کود هده وه قابلان دانند که ملحد ومتهم وا بادی جای باشد که حساب کردهاند تا ملک ماذ ندران بر شم بزیلی بینیور از انتاد بست وه تحرار مرد

۱- ت ب ۲ د ج وزینا بوری . ۲ . ب ۲ : ویژهد و ترحید ما فب وضیلت م ح د: ویژهد و توحید و نفیذ ت ناقب. ۲ ـ ت ب ۲ : ویکدامی ۲ ب ع : دان ها دالله تعالی وحده. ۵ ـ منتق و ایرا اسید است. ۶ ـ ت : دومنت ۲ ـ در بر هان گفته: دقتره بنتم اول یوزن قهو، طنی است که دست و یای آدمی از کاد بازسیا ان و دو پش کچچیفود (تا آخر) ی. ۸ ـ ع ت : دومی ۲ ـ م ت : دوطیس و گیلکی » بر ای تحقین و طبی گیلکی ی نجو ع فود پتمایتلهٔ باه. ۱۰ ـ ب ت ۴ : دو نگفتی ۲ ت و دو نگفتمی و منی عبادت من ایست که اگر مینواسم مگفتم.

ملحد كه درحد ماعتبار و التفائنان بتبغ او كمنه شدند بيرون الرآن كروه كه بقتل ايدان التفان تباشد ودوعالم ازسلاملين وامراكس دا ماعدة اين فتوح نبوده است واكر بودى پوشيده معاندى تا بدانند كه حاوى و ازم فيتمالاسلام است ته قرينة الموت، والحمدية رب الماليين.

واماً بنکسید مناقبی و حمالة طید مردی مؤمن و موحد بود و در اهلیه . و آفچه تفته است که: ددر آخر عمر بنگمید را بعلت تفویند کلش بنگشته اصاف آست^م که بامتهان وصدان وساده وتزوین و باند آذریبیان دو گر ریتاع که سنیان باشد وضایل خوانانع گرطت و جنون و جنما و قالیم و بس م و لقو و فی آن باشد و میچسنی و فنایلی بدین علت دمرد است و این علت الا بسازی و نم و کلفان و آبه و ورامین و در مصلحگام کا باشد. از آلمیه خواجعار الازم است دولین معنی آفت که ملحدان الموت و اکم کشند. و آلمیه خواجعار الازم مودان وی سایان داکه دشمنان شریعت مصطفی اند عقو بت آخری و قید میکند و راین فیم ، و رافتیان داکه دشمنان شریعت مصطفی اند عقو بت آخری و قید میکند و راین قیم ، و رافتیان داکه دشمن بریعت مصطفی اند عقو بت آخری و قید میکند و راین قیم ، و رافتیان داکه دشمن بو بکر وص آند علی زممه عقوبت بدیامی کند و راین قالز می بند که داند و و می داند و در جه خدا الده و تایین نامل درجه بو بکر و عمر زیادتر و مین باشد از درجه خدای ورسول خدای و راین ناز این داکه دشمن و در معلو که دشمنان عنو معید میکند و راین ناز می درجه بو بکر و عمر زیادتر و مهتر باشد از درجه خواجه و روس خدای و موسند را بزر گوادتر می دندان داخذ و دسول که دشمنان خط و معید را به می ای می بند عقوبت درمین باشد که خدای مالك الملك است ام دستان بود کی و معر دا می مروزی عقوبت بدیایا کند و معه علا داند که بزول امر آمن و و استم می می می مروزی عقوبت بدیا کنده ده منان ماند در امان می دود ما خوامی میای می این می می در می می می به در معرف ای مالك المال که است ام دستان به می می داند

۱- ت ۶ ب ح د: «مانندی. ۲ – این عبادت ترجمه این عبادت عربی مغیور هاتر بر السه است که وفرکان لباری. ۳ – ح د: «مؤمن وموسد وستند بودی. ۴ – قط دندوعه رخاید ورخما حلیه بوده ومراد وحلی دضه یاشد. ۵ – ت ۹ بید وانسافست ح د: وانساف این است. ۴ – ۴ – ۲ داند با بجاری. ۲ – ۳ وسیلی گاه ع ح د: ندادند. بر – ث ب ۲ دهریزیه. ۹ – صدر آیگ ۳۳ ورد هرار که اندال.

کتاب تقفن

117

بهملعن عباد دارد نه بدذهب و اعتقاد، و مستنف را از مذهب بد خود فرامن نبایست کورن باری که گویند: حق مالی در آخر عموایتو بالنبی و اعلیه السلام از سی کونه علت داد که کمینه آن آبود که کومان و نده اذ فروج اندامن میرون می آمدند وبدیگر موضع فرو میشدند. دانم که اسوب بینامبر با چندین علت مدیقر دافتی نبود وضع فرو میشدند. دانم که اسوب بینامبر با چندین است بیگرمید مناقبی که بینان علت میتلا شده بس اگرایتوب بینمبر هیدشین بوبکر وعد بوده است وعلت بیماری جزای آن عداوت باننه است وافتیان را معفور باید داشتن که دراین عداوت اقتله بابیا و مرسلان کردهاند و اگر به وایتوب بینمبردا می عداوت معابه علل و امراض محکم معلحت جابز است علت انه رفته بینان از هندی و می در ان معادی در ان معاد کرده در ان مان افتو بلسید مناقبی اگر بوده است و آن قبای می باید کوده وبا دست از مذهب بد بداشتن، و زبان از بهتان و تشدیم کوناه کردن.

و بایست که این حسنت مجبو باعمید مناقبی دا درعامت القوه بایکانه" بروی ظاهر تد که حد مردم وی دیده ویکی از آن خود القوه بود پس او بادی دوستدار او یکی وعد بود می ویک بلقوه و کند دهنی او باری مناط شدی، واکو شیست که جزا برعمل گویند آنها بعدادت امیر المؤمنین و اولادی اتسهٔ طاهرین حوالت می کنده که کین وعدادت ایتان کنو است بایست که تاحییان که جزابر عماردا منکراند این را بعدادت بو بگروعمو حوالت دکودندی که شناختن ایشان بقول خواجه واجویست. اما خواجه راجون عدادت پس بوطالب بیش آید چنین تاریخها فراموش کند.

γ - ت ب م ح د: قرآموش خدیر هان گفته : دقرآمش بنیج از آن و نیم متغن فراموش است که از باد رفتن واز خاط محو خدن باشده. ۲۰ ت ب ۶ دازنده گوفه ح د: دور دنیا می گوفه. ۳۰ - ب به داین، ۴۰ خیرع: دو اگر نه ایوب،. ه - ب ۶: دیریایی و هدید صحیح و یگانه است (صغر بیگانه) و اشاندانم. ۴۰ ب ۶: دیومناری ح د: دیوسنداده. ۲۰ – ش ح د ۶: وگذف دفتی (بلون باه معندی).

تأليف ميداليطيل قزويني داذي ١١٣

۲۵۳ محمله است ۲۹ دورعهد سلطان ماشی معدمه ملکناه مدیر دانشمنجم اگر امیری کدخدایی داشتی واقعی سی رشوت بدانشمندان سنی دادی تاتر از ا محملتدی : او رافضی نیست سنی با حنفی است ، اکمون کدخدابان همه نو کان وحاجب و دربان و معابنی وفر آن بیشتر داختی اند و برمذهب رض مسأله می-گویند و منادی می کنند بی بیمی ونتیمای.

.

اما جواب این کلمان باعانی قهم باید کرد که ما ینداشتیم که دانشندان مجیر ماکنو ناست که نامشنداند، وقنوی بدوغ کنند، ورشون ستانند، پس بقول این مجبر معلوم شد که همیشه این سیرت داشته اند، وازسلف بخلف وسیده است مباوك باد و تا باد چنین باد که همه دشمنان علی مستخی خاتن و تامعند و حوام خواره و دروغ زن باشند.

اعا آنچه گفته است که: « کدخمایان ِ داختی بعلما دشون دادندی » اِلالاً بسه گنام بز رک بر علمای ِ خودگواهی داده است:

یکی دوشودستدن، ورسول علیه السلام کفته است. امن القالر اشی والمر نشی " وعلمانا خود دربن صودن بر این کرده است با آمجار یهود و رحابته صاریح هد رشود ستدن وحق باذیوشیدن، آنجا که گفت: تری کثیراً منهمیسادعون فی الانم والمدوان وا کلهمالسحت لبش ماکانوا بعملون بس باقی او مصبق بقول [خانم] م رسولان داشتندان خواجه ملون اند.

کتاب تقفن

117

خواهد و بر ترکن صلمانان تلبیس کند و حق باز یوشند وباطل ظاهر کردامند برای سیم دنیا، و کذیم ً از این عظیمتر نباشد و وزرودیال و نکل آن ناخیامت بگردن مفتیان چنین باشد و بدان تلبیس و مسداهنه و دروغ مستحق عقوبت و خذلان باشند بتول خدای که ویل یومند للمکه بین .

سيم .. بنامىتىمدى دوتقريس ^{تا}دين وسياعت ^م ملك كه چون امرا و تركمان دا درامو ردين وشريت اعتماد برقول وقليم امامان باشد خاصة بسذهبى كه مسرفت خداى راحوال بقول غير باشد و ايتنان دوامات خيات كنند و دافضى دا سنى وحنفى بركلا كنند ولا ايمان لمن لأمانة له . و الكي دراين كناب همين يك فسل است بردد مذهب وقول اين مؤلف كنايت است والحمديتري العالمين.

اماً آمیمه برامرا وترکان تشنیع زده است که کدختای وحاجب وفر آش و مطبخی و دریان رافضی دارند اگر از امرا و تو کان عادفتر و عاقلتی است بکار ایمان: باید که تصبحتی بشفت بکند، واگر ته ذبان وقام ازساوی ومثالی بزرگان دین و دولت کوناه دادن که بزبان میکه دریای بزرگ آلوده نشود ، وانمیدید رب الدالمین.

آنگه هفته است که دورمیان خمر وزمر⁶ محابهٔ باك را و زمان بینمبر وا دشنام میدهند بعنی عابشه و حضه و آمی خواهند⁷ چهاو مصوم بود و بالانش به بودنده. در جواب این قصل نیك تأسل باید كودن اكر چه تهست و بهتان است از

جواب کربر اباهد وبیچاد. کسی که تصنیفی کند باچندین داوغ و بیمتان که وزر دوبال آن ولدنت بر آنتابقیامت دو کردن ِ و^{ی م} باشدمذهب ⁽امامیهٔ قامولیهٔ خلفاً

تأليف حبدالمبقيل تزوينى واذى

110

عن الذي جنالت كه زنان دمولان خداى طاهرات ومطهر التالات كه اكر خلاف اين باشد آن همان عايدباشد با امبيام معموم عليهم السلام، وزنان لوط دلو ترا محمد زداد ناشيس نتهند بالخهود كفروتيون نفاف إيشان، ونفسير وفغاتا هما م آن كويند كه حفظ أسراد إيشان لكر دلد وبر اهداى إيفان از كفار الخهاد كردند دطايفهاى كه فن فناطمع داعليها السلام اذ زمرة مطهرات كويند عايشهدا وحضعا كه زنان دسول اند واز اسمات المردنين عمكونه قفف كنند وفض كويند...ا داكر جماعتى منافقان درعهد دسول عليمالسلام جون مسطحة برز قائم برعباد بن صدالمطلب، وحسان برنابت و عبدالله بن أبي عايشه دا تهمت بهادند حاشا عنها عقدة آيت محكواذ قرآن بيامد بيرامن نعت وى وكذب إيشان ودد آخر آين بكت كه بعنوا في الذكر با والآخرة م البرمهم تهمت وهمين بعمدالمتومنة از المام واسادسان ذابيل عد.

ومن دوهوور سنة تلاف وتلاتين وخمسمانة كتابي مغرد ساختمام درتتريد عايشه در دولت امير غاذى عباس وحمقالة عليه باشادن وتيس ومقتداى سادات وضعه سيد سعيد فغرالدين بن ضعسالد يزالمسيني قد ترمالة ووحمد ، وقاضي-القيناتسميدعمادالد بزالمحمن استرابادى وزالة قبور ساستصابر خوانده وبرينت آن ضلى غرا توهته باستحمان تمام ، و قسخة اصل جغرانة المير حباس بردند و ديكر تستتمادارد، اكر خواهد طلب كند وبخواند تااعتقاد هيمة اماميد در حق الواج رسول بدانده " تامكرزبان درحق ايتان بددوغ وجان بستان هر

۱۰- ۲ م ب و آری. ۲ م ب م ح دو اید خود با نیادی. ۳ م ع د ونبیندی ک : دمی نیندی. ۲ از آیهٔ ۱۰ سورهٔ مبارکهٔ تحویم، ۵۰- نسخ هکذا: دیون مسلح بیناتا به وسمان بین قابت وعیدالقین این احبادین میدادندقیدی و این مبارت بطور حض طلطست روستهم هدانست که در متن نوشتهم و برای نمیترا بن مادها و ثبوت وجه تصحیح سراجهه شود پیتعلیقهٔ ه.۵. ۹ از آیهٔ ۲۴ سورهٔ مبارکهٔ نور. ۲ م ع ک ب : و با این هماه ع : و با اینه. ۸ ع ح د: دور حله ۹ ع ح د: دیرخو اندهاندی که دیرخواندی. ۲ و ۲۰ م م د: بیدانده و : دنجابانده.

Unfiled Notes Page 60

کتاب تلغی

کی که عابشه دا باختصه را یا یکی [دیگر] از ذنان معطفی ودگی آنیادا برنا تهمین بهد ملحد رکافر وملمون باند وخون ومالن حلال بود از بهی آنرا که دیئوت کمته باشد دسولان داء رجنین حوالت مگر بمذهبی لایتی بر باشد که آنیا و فحق توان تهمت عشق و فسق و صیان نهند و درجهٔ زنان آنیا از درجهٔ الیا و فیعتی توان بودن یس چون داود و یوسف و محمدواعاش و فاسق ومشهم دوا دادند زعانیشان را مشهر کموان داشتن، و شیعه که آنیا دا مصوم گویند زنا تشان گا بغذف و فحتی منسوب نکند و بحداثه خواجگان دیندار ما همه مؤمن و معتقد و مستیم یاشند و اصول و فروع مذهب است آن گویند که باید، و آن از افغا جراکند که شاید و الحدث دیا العالمین

آنگاه شفته است: داگر رافضی⁶ درآنادیما افته⁴ همه دست بهم کنند و اردا بر هانند، واگر حنیفی⁷ مذهبی را یا شافعی مذهبیرا کاریحا افتد⁴ دست بهم کنند وخافهاش بیرند و کین_ی دین از وی بکشنه⁴،

اماً جواب این کلمان که : د زافنیان همپشت باشنده باید که سنبان نیز همپشت باشند واکی اینجا وزیر انند آجا امیر انند، چون سنبان حمیت¹¹ ندارند گنام رافنیان نباشد بلکه آنچه حوالن کرد. است هم تشنیع است و دوغ گوجتان که بر خواجگان عادل دینداد نهاده است که معلوم است که بهمه دوز گار جانب

۱ ـ از مواددیت که هوادانه تعلیل برآی، اقاط منتی تأکید بکار رفته است. ۲۰۰۹ ح د: دنتوانند بوده ب: ونتوان بوده، ۲۰ ح د: همتهمترم. ۲۰ ـ ۲۰ م ب ح د: وزنان ایثاردا م. ۵۰ م ب د: (دافضیه، ۴ ـ جو بیتر نسخه ع؛ وکلای افناه، ۲۰ م م ۲ م ۲ دحقیه. ۸۰ بیو نسخه ع: وکاری افناه وها پدوها افنادن بعنی اتفاق افنادن وییش آمدن سیاشد. ۲۰ کین کشیدن بعنی اتفاع است در آنندام جرای این استعمال این شعر د²

و چو اوکینه کش باشد و رهنمای اسرادان کشتی تندارند. پای و و دربهاد عجم از سکیم شرف آندین غذائی نقل کرده: وهر کس زخصم کنه بنوع دگر کند. مز گان بگر به بیدها ضرواز سامه

۱۰ ج ع در دحمایت.

تأليف عيدالجليل فزويني راذي

117

همهٔ طوایف اسلام را مراعات فرمودهای وصفت نمودهاید وسادات و شیمه وا اگر حکمی' باشد بهرهٔ أرفرو عسیم أوفی' از آن کافیهٔ است را باشد و فرق ننهند در منفترازمیان بکی ودیگریه واین سادات واسعام قلم کمامرو فرهند برسیرت سنیه وطریقت بسندیده اینان روند درهمهٔ معانی؛ والحمدیهٔ رب العالمین. آنگه گفته است:

وفصل _ بدان ای بیاد که وافنی دعلیز ملحدیماس وبلکه خوداس بر العاد است و از رفض در الحاد شوند و هو کی که سر ³ بگریبان رفض بر آورد. است غایة هافی الباب آن بوده است که بملحدی منسوب⁶ شده است و خونشان بر بنتهاند و هیچ کس دا لیافتایم که سر بگریبان است وجماعت بر آورده است که او بالعاد منعم شده است ³ بل چون در رفض غالی شدند بالحاد کنیدند او لا تاج الملك رافضی بود یاده یاده آن بکردند و آداز ۶ ملحدیش بر آست⁴ سعد الملك بود که سلطان محمدیش بر آوینمت رافنی بود آنگه گذشتند ملحد است و آوازه بر آمد که بد زگره ملافنه مینویسد، مجمالملك قدی بود که یادماران بر کردند بود آدگه گفتند : ملحد است ، در برالملك بود که یادماران بر آوینتند داختی بود آدگه گفتند : ملحد است ، در برالملك بود که بدادمای بر آوینت داختی بود آدگه گفتند : ملحد است، حاب زر این کس ربوسعد حد اد و آن خواییگان که همدار بویغ ⁴ بکشتندهم رافنی بودند و باز گذشد: جمعلمد بودند، در شهر وی

للمت كلته اند: وحكم بالاس حكماً وحكومة فضيء 👘 ٢- وأوفره و وأوفى، هرهر اسب تفضيل است ومغنى هردو نيز نيئتر و ذيادنو سياشد و دركلمات فصحا غالباً هردو باهم بكار ۲- تسخ: ورافضی، ومکر د گذشت که یا ، دوم در افضی، یا ، مصنوبت رفته استد ۲ ... ع ت: وزهریکی که سری ب: ۲وهویکی سری ۲: دوهو کس است یعی دانغی بودن. هـ ت م ب: دفاية مّاني الضبي عودراكه بملحدي منسوبه و در دح ، ده یے م ب: دشتہ باشدہ . ۲۰ ع ٹ، دو آواڈڈ ملحدی يجأى وشبوبج: ومتهمه. ير اي.لاحظة معنى وملاطقه، وجوع شود بتعليقة ٥١. i- ح^و بر آمدش، دیر نیجه و اسخ وب ت ۲) این کلیه دا آصلا اندادند ویتا ایردوسیفه وج ده نیز امنی واضح استليكن درتسخة وع، درايتهاچنا تست كه درمن هست وبقريتةضبطآن درجواب كلابويجه خبط شلماست ينفرس سدكه تام جايي باخد ويراىنظر درمشي احتماليآن وجوع شود نيؤ بهمان تعليقة ال

كتاب تقض

114

دستم خادم ، و بُانسم عبدتريه ، و بُلشم شو ًا و غيرهم كه أمير فجغرشان ْ بطاق باجكري؟ بر آوينمتحمه داضيات شتَّام؟ بودندباذ كفتند: ملحدبودند واذ * قلعهجاي ولايت دی آن^ه خواجگاندا که بزیر آوددند چون بوجعفر عیلان، و بودشا. وبكنتوح اسدآ بادى وغيرهم من الملاحدة لعنهم الله نه حمه واضى بودند واذرقش درالحاد شدند.!؟ بکی از اینها را بگو که نه راضی بود مگر جحود کنی چنانکه در دیگر جیزها جحودکتی».

المَّا جوابِ ابن فصل مشتم ْ بانساف كموش بابد داشتن و واحد بواحد ېر خواندنډالبادى أظلم؛ بدانستن كه جراب گفتەاند جنگك^و تباشد تاھرچەدروغ كفتهاست بسكونييه وآضبه تجعت است بيان كنيم ومعادشات بادكنيم والزام مغر و كتيم بتوفيق الله تعالى وبدالثقة.

اما آفچه کفته است که: د رافشین دهلیز ملحدی است ۲ سخن بای خوانان وسو آسان دبی علمان و بی امانتان است و خواجهٔ نوستی این قند بندانسته است که دهلیز آمیجا اولیتر که در وجوب معرفت باملحدان مشادله باشد که اصلی است اذ اصولر دين.

وجواب آ نچه گفته است که: دخود اساس الحاد است و از رفض در الحاد شوند وسربكريبان الحاد برآورنداء

این کلمتی است بی دون بی اصل اسا س بگریبان بی آوردن مهلتی باشداد

۱. ت ب ۲ و که امیر تهفر ستانه ت: و که محفر شانه . ۲ - ۲ : « نا جکی». ۲ - ع ت ب م: وخاچهپاوخاهريونيد ندارند. ۲۰۰۰ خ د واندو ت م ب:واندري ح د: ودري و تصحيح فبامی است. ۵ م ع ث ب ۲ واین ۵. ۹ م ع ث دمشیع ۶. ۷ ـ ب ث ۲ ه که که جواب گفته اند ناجنگ، ح: وکه گفته اند جواب داجنگه نهاشده وعبارت مثل است مرحوم دهخدا درامثال وحكم أثقته (ج ٢؛ ص ٥٨٩) :

وجواب است ای برادر این نهجنگاست کلوخ انداز را پاداش منگ است. <u>۸.</u> ت: و سختهای جوانان و ومواسان **۲** ب: و سختهای **جوانان و وموامیان ۲** ح د هم این چند کلمه وا تا درکلمهٔ: واین قدره که مبآید ندارند ومتن صریح نسخهٔ وع» است وند ما بن نيز (ص با) ابن كلمه تخدشته است رجوع شود. بتعليقة ٥ ٩ - ب ٢ ج: هتر آورنده.

فأليف مبدالبطيل قزويني داذي

آلکه زبان از دحان المحاد بدر کردن که وجوب معرفت خدای قول پیغمبر است و باچنین تهست شاید که تعرّ ش مذهب مسلمانان مکند.

وجواب آفجا المنه است كه: دهمه را بالحاد بكشتنه و از سنت و جماعت کمي را اين تهمت نبوده.

جانا ذجمال خويش آكاء ته أي اينجادويت كعدوى لاجاكر ادست كذا] يناد مىداد كه بردة خود بنست خود بزود آشكار مى كنى. او لا تاجالملك لقب مرذوان" [است] كه خميرماية العادوفتنة جهان شدو حبيب و حليف ومعاهد. صباح بود از آن حفت شخص بود که بیعت او ل کردند که ذکر شان برود درین کتاب، ومعلوم است که باد لر [به] مشبقتی ومجموع گفتی وبآ خن بملحدی کشته شده واکر احوال دِی دمذهب ِوی مستَّف نداند باید که بیرسد اذمردم ِ ودوجره^۷

تا بداند تا شبهتی بنماند. اماسمدالملكوازي وحمةالشطيه شيعيامامتي اصولىبودو چونخواجكان دولت بروىبند آمدند وتعن تشن كردندمالطان سميدمحمدين والله قبره سيروى شین ^{۱۱} شد و وی دا بر آویشت ویر آن پشیمان شد دسه روزیار نداد زوز چهارم که يرابغت بنشبت هبة فاصدان سندالملك خائف بودند شمسرازى شاعر درحضرت

شد" وباستاد و بآوازی بلند این قطمه بر سلطان خواند: ې نه افراب بملحېنه. ۲_ ح ۲ د ح: د تر ک ه ا_ ع د ع: وبلمانه. ې_ شد.... (جاي به کلبه سفيد) ب م نداوند ح د معراح دا اصلا تداوند. ۵ - حد:

ومرزبان، بست م: وموذوان، درا تندراج از فرهنگ فرنگ عل كرده كه: هر زوان با لقت بسمى ع ۲۰۰۰ ب: دحمل حياجه. ۲۰۰۰ ع: دووروجرد، ح د (برخود) : مرزيان امتناه، ور در رغو دې د درو د دغو دې ب دو در د و در د و اطلای در د و و د و د و د و د و د بياد است و درترجیهٔ السائك والدمالك وتادیخ حبیبالیو وغیرآنها بنظرمیرسد حتی دردمان حاضر غالباً درالسه بر آدیا (دروگرده اطلان میکنند اما نسبت تحقیق ایسن امر دا بمرد) بروجود واستفسار آن از ایشان برای من مطوم نشد اهل فضل خودشان تحقیق فرمایند. <u>ч-</u>А م ح: دامامی د ۲ – ع ۲ م ب؛ وترکش . وضبر بروزن کتف بستی ملول و اندوهگین ودلتنگ است. ۲۰۰۰ م ح: ومتغیره دا وستمر آخره 11- ح د: «درحامرت سلطان هدره.

کتاب نقض

11.

......

نوا حدد و بوحد بودند یاد . چو تاج اذبر می در آوبختی در آوبضت بابستیدان.هردوان . تو آن هردوان را بر آوبختی از صعده حددالمالک را خواست، و از د بوحده و زین الملک را ، سلطن بگریست وشاعردا سیم وخلف فرمود، بغرمود نا سعنالملک را بحرمتی و درتشی تمام دفن کردند پس هرعافل داند اگر و یُن الملک و حددالملک ملحد بودندی چنانکه خواجه توسشی یادکرد.است چنان شاعر معروف دوحش چنانساطان سائس مهیب چنین قطعه نیارستی گفتن ، و سلطان قبول دکردی و بس آن سله و خلب نفرمودی.

اماً مبدالدلك أبوالفندل أسعدين معشين موسى أغراد تانى فد آن الله ور حدشاى "ومنتقد ومستبصر وعائم وعادل بود الما جون درمتوون سلطت وفو ن وزارت وفرمانندى و جهاندالاى بعالى وسيد كه مادر سلطان بر كيارت را بنتاج بغواست، وكتجهاى عالم برداشت، وبرلشكرهاى وب از حد روم تا يبوذكند^ه وبلار تركستان وجين وما جين فرمانده شد وسلطان نشانى وقاج بخشى مى كرده نمرا وخواجكان دولت بروى حديد ودند وبنوغا كالشكر كشته آمد وذكر واحسان و خيران ومقتل و مدفن مجدالملك دوييش كنته شد درضلى مترد، وجهى تبود اعادت آنر، وبرادرش أنيرالملك الوالسجد معدين محسدين موسى وجعانة عليه معيدان قتل برادر عادي بود معكن و محترم بود الاقيان على وقات وقت

1. كما صريح مدوع وليكن ٢: واين عردوانه ح د: وآن عردوداه. وفاضى شونترى (د.) عد معالي المؤمنين نقلا عن كتاب النقص: ديدعو ادشان (مجلس يا زده ص26 م ٢ وجاب اسلام بال 10 وجمه اذ او بارد، ومردا اذاو ترسنه. ٢- ١- دالقر انسانى، ميمالوكه خون رميم اذ او بارد، ومردا ذاو تراوسانيه عمان براوساني است ه افتراى مجرد كذا 30 و وطن مجد الملك بود است و براى تعقيق اين امر وترجة معدالملك وجوع شود يتعليقة ٢٢. ٢ - ٢ - باريمي، ٥- ياقوت ه معجمالملك مجله: دورك ند يكن أن واسكن ته واتيم از اي والكاني حكوم ترين المروراني المالية الموالين وجوع شود يتعليقة ٢٢. ٢ - ٢ - ٢ ، ونعي، ٥- ياقوت ه معجم البلدان عليه او ركت بغمة أن أو سكن ٢ ، وفتهما از اي والكانيو حكون تنوي بلد باوراد النهر يقال له: او ذكر في موضعه.

تأليف عبدالجليل قزويني واذي ١٢٠

و رئیس المسراقین مطلق اورا موشندی، و چون منوفی شد از بزدگی ورفت قدر از خالا آم نظلی کردند بدشد مقد می علی بزموسی الر خاطیه السلام و آمیا منفون است. و دام که چنین بزرگان ملحد ومتهم تباشد الا مومن ومعتقد. و حدیث آن نرمو، که بوقیم کشته شدن از معروفان درگا، بهر که مستوق ملحد که و بهری مسلمان نامستحق که نفت سلطان ا تشیبه آش کرده اند چون در افتاد خطانونی را بسوزاند و آن سی واند نفر آبودند چهد از ایشان بشیمی منسوبه وبافیان از شهر های معبران و ولایت مشیهیان که بذکر راسامی همه کتاب مطول نود، و سدمز از لدت از خدای و از همه آمیا و اولیا وفریشتگان و حده مؤمنان بر ملحدان کشته وزنده وم ده باد که مؤثر دومع فت خاکت و و نام و مده مؤمنان بر ملحدان کشته وزنده وم ده باد که مؤثر دومع فت خذاکت و و نام و مرده که مؤمن در دومس خدای عمل و نظر بر وجه داند دو دلیل که تولید آ غلم کند.

اماً أبوالغاسم عبدويه رحمة الله عليه امولى مذهب وشبى بود يادشام وقت اورا بسبب فننه وغوغاى بر آدينمت وجون اورا معلوم شدكه طالويه خاكروب و دكران اوحذى دشفوى درحق دى خوابهاى المك ديدند ومشندان طوايف برايمان اوكواهى دادند يشيمان شد ورخصت دادكه او را درمة بل تر بي سيد عبدالمطيوالحسني وضي المحضد وفن كردند در داخل متهده وامير فبقى بغرمود تا بندارى حنارفروش كمضيه بوالقامير عبدويه كرده بود از طاق باجكى "

1- ع ت: واز حاکمه. ۲ - ت ۲ ب ع: دور نیچه و انه کنی بیش بخی (ص ۱۱۲) تحقیقی در زین باده باد شد فراجیع ان ششد. ۲ - ت ۴ ب: دسی مرده ع د: دوسیز. تلد نفس». ۲ - ع ب ت: دتو کیده. ۵ - ت ۲ ب ۲ ع د: دفوغاله ۲ - ع دفتا ید دوت م : دختا دون ۲ ب : دختا کی دون: م ح د: فاخر کوب سفیه ۲ - ع ت: دفتا ینه ... در برهان گفته: و بندار بیش او ل بروزن گلز از کچه داود خانداد و مواسید ت بصل و مکت باشد و وافرش فارجی و با نداد. ۲ - د: و دا جگی (برایک ع ۲ د: تا بانداد ای آن این فرش خارجی و با نداد. در مضعه ۱۸ ایز گذشت).

كثاب نقض

111

درآوییتند و حسنت وسنی چون آن تازیخ میداند بایست که این معنی نیز فرامونی مکردی کسه دخواب یك تسبه واست میاهد و پسك تسبه دروغ و داود شباندشی بر اییشه که مشهد وقت بودند آن طاینهبلتو "ت وخطارت محكواهیماد بر ایسان وصلاحیت " بالمنسم جدیریه وحستانه علیه، و این حصی از آفتاب ووخن تر است: والمحسنیة وب آلمالمین.

و حکم بُلقسم شو ^۱۲ هم بسیاست یادتماه حوالت توان کرد. اس^{تا} وستم خادم مسلمان بود به حنفیی⁶ معروفتر بود آنماینکه بلعامتی⁶، واورا خود بحوالت خیامت مال ترکان خاتون هلاک کرد، وعمینا بوالوفاء شیمی^{۲۰} را نه بعوالت مذهب واعتماد هلاک کردند واین معنی در روزنامه های دیوانی ظاهر است جون مطالعه کنند این شبهت وتیمت ماقط شود.

اساً آن'' جماعـتـدا که از قلمه ها بزیر آوردند پنداری که مصنَّف ازمذهب او ل ایمتان بی خبر است اشا بورضا و بلکتوج، اسداً بادی بودند ومعلوم است که

چې ک ب: وهيا ته د. ت ب <u>۹: ومی دانست</u>و ح د: وداندو. ۲۰٫۰۰ ع: دجرابه. سلی م: وسا به ح د: دوداردسیا به . ۲ ـ ح دیر تالیفته د: دیر تالیسه . ۵ ـ ت اد، ورسطارة» ح: ووظاره و ب م: وو طهادته وهطادت بروذن طهادت مصدر است اذ قبل ومطرفلان شطارةاى كان شاطرأو والارمني الماطر كفنه تداوده وهرمن أعيا أهله خيئأو يعنى فاطر کسی را گویند که از خیافت و بدگاری اوزن و بچهاش بجان آمده باشند ومراد از وصف داود مذکور باین صفت آنست که با آنکه او آدمی ظالم و مودم آذار وشوخ وییال و دورازغم مردم بود باکمال فنوت و جوانسردی بصلاحیت وحسن ایمان ابوالقاسم عبدریه گواهی داد درصورتی که از مثل او انتظار این معنی تعیرفت . 👘 مجـ صلاحیت بتحقیف یام بروژن ۷- ع: دهنو ا کراهین. حالتی را گویند که موجب صافح بودن صاحب آن میاشد. ث ب م: دېشتوع ج: وستراء ويترينة ذكرويدسايق هدميادت صاحب بحق فضايح الرواقص تعسب شد (رجوح شود بس ۱۱۸) و درآقوب الهوالاتختة ؛ والثواء اللى يشوى البعم وهوقتال للسبة كخياز ويقاله. 🔹 🗛 دراسخ: ويحقى: وياء ياء مصدريست بعني حَمَّى بودن. ٩ ــ ب م ح: دياماميم. ٢٠ تام اين شخص درما بق برده اشدوامت و گویا جزء وغیرهم) است که ند کلام صاحب بعض فضایح الروافش جلود عموم ذکرش كذفته است (وجوع شود بص ۱۱۸). ۱۱۰-ع ث: البزيه.

117

۱۰. دند برهان قاطع گفته: وسکزی بکم اول وقاف وسکزی تانی ونعتایی بعنی سکر است که نام کوهی یاهد در ذابلمان بو ساکن آنجا دا بام آن کوه سخوانند و سکزی نان سیگردنده و دستم ذال اذ آنجامت، و بعض گویند میگری بعنی سیستایی است چه سیستان سیگمان هم میگویند و آن مغلف سکر میتان است و معرف آن سیزی باشده ونام یکی اذ شرکتان نام میگویند و آن مغلف "ج ع: دفوری (بیان صربها) ک به وقومی شیه بوئیاه سکته ۳۰ ح : بورسیندالیان خوده د: سیدالیان ه ث به به بوئیاه است ۳۰ ح - ج : بورسیندالیان خوده د: سیدالیان ه ث به به وسیالا یا داخوده یمی حقی بوئن زیرا یا یا، معدوست هی هم میدن (به) مکر آیای سهل با یسند بیش حقی بوئن زیرا یا یا، معدوست هی ه معدی (یه مکر آیای مطل یا یسند یمی حقی بوئن زیرا یا یا یا، معدوست ه ه معنان (به) مکر آیای مطل یا یسند بیش نمای اورانش را هم مذهبان او در این تفض خوده است داده است معدی یا یات بیش است ته میدانی (ده) دنداوای باب یا دهم از تبر دان استری بیان آیای بیاب آماد هید عامی ازالی (ده دندایا یا با ده امید گفته است (می ۵ مانتی مانی می این این (ده) دندایان در بوع خود بعد داده است معدی یا یات بیاب آماد هی دادیم و اعلی بادند بوین ازایتان اسکدان مذهب و اعتماد کی گویند: مذهب غانی دادیم و اعتماد احده. ماد که اس دادی در واجم نیز آمامه است.

تأليف حبداليطيل قزوينى زاذى

1.11

اردشیر و حمز. ومتو د وبادار ا ومظفّی خرآ چون از کندان و سیمتان واستندان وجاجرم ً باشند پندارم واضی نبوده باشند تا این تأسل کند وضیعت ذایل شود. معارضة

کتاب نئش

اکنون بدان ای برادر که این فصل را معاومتی هست که موحدان بیمان واسان استماع * کنند ومتهمان ⁷ بوشراد بشتوند:

او لا المثقاف عمة مسلمانان است که اساس طلحدی وفاعدة باطنیمی درخیطنهٔ عراق وحدود خواسان این پنج نفر انهادند که ذکر اسامی ایشان برود وخواجه مستنف خارجی یکرم ونفسل اگر جداع مداره در آن تأمل فرما بد:

اولا رأس و رئیس ومنده م ویشوا ومتندای همهٔ ملحان درین هشادسال که رفت حسن صباح بود معبش مجبرزاده مخانه در دوده داشت درشور ری یکوی صوفی دبیر استادیدال در آن ساع بود همکار تائیالملک مستوفی حجش، نه بدر مطحگاه شدت ونه بدر زادهمران ، و مذهب و اعتقاد پدش بیران ^{(۱} طایفه را معلوم است.

دوم (آن) قوم دىدارك" ملىونېودېوالغالم دروكى " اسغانى مېيىمى، تە قىي، وتەكاشى، وتەآ يەاى" دىموت مېاح باوك قبول كر د واز دراية تشييه در

۲ و ۳ ـ در دبل صفحهٔ ۹۰ چاپ اوگ در ح د: ومادان، م: ومادير، ب: وبادار، سر في ابن الخاص واعكنه أغاره كردهايم و دراين چاپ مراجعه شود يتعليقة 🕼 . ۹_ح د: دجرجان». ۵_ح ث: وسماح». ۹_ح ث: درمتهمانی». ۷_ع ٨٠ براى ترجعة حسن صباح وجوع شود يتعليقة ٥٥. ح د: زانس ت: وظیره. ۹. ع صريحاً با هاه در آخروهمچنين سايرنسخ. -۱۰ ح بجاى عقرت ميان دومتاره: دو در شهر وی خانه داشت بدر مصلحگا، یکوی جنوبی دیرینه قبه بند زاد مهران » و این تسخه بطور قطع تحريف شده است وخلاف مقصود مؤلف واميرسا تد زير امصلحكاء وزادمهران دومحلة شبعه نشين بوده است وايراد سخن براى آنست كه صباح در اين محفاها نبودهاست وعبادت نسخة وجه وجود خانة حسندا درايزجا بين هردومطه أنبات ميكند. براى ملاحظة ۲۱ مانه بالار طخب او واعتقاد وزادمهران، وومصلحكا وترجو عفود بتعليشة 23. بدرش آن طابقه و، مطوع است ، م ، ؛ « مذهب واعتقاد بدوش، ح د: ومذهب واعتقاد بدوش دارانه، ۱۳۰۰ م ب د: معدودگری. ۱۴۰۰ ح د: ونه بند نشست ونه کاشآنی بودند

ئأليف مبدالبطيل توويني دازي 👘 🔰 ۱۲۵

بیرانةالحاد' وقته، وجون الزاحقهان بند آمد بالمون وفت وهذا أظهرمینالمشیس. سوم آن قوم ـ عطّائرأنوع بودكه مفیم در كوم بود أصل پدر پادسی،ولو احفانی كه نه شهر دافنیان است علی زعبالمستند.

چهلام قوم ـ بللتوح گورخی بود امام جماعت شهر قومین ، متر مشتادسالد، هزادان تلاح بسته، ماذ بر جناز حاکود، در دما، وفر وج حکم داند. درسها داد، مذاظر حاکرد، شاگردانش جون حسن و کیالانا پنج رادر بیك روز امیر بر نقش بازدار شان بردست عبیدوالمعالی تیمی بتهمت الحاد هلاك فرمود کردنه وهمازان این بلقترح چون محمد مسلی وغیر.

واين ابوالفتوح الحسن بن عبدالملك المعتداني اذ نسل حداث كبو⁴ بود كه ونيو بزدجرد شهرياد و قرمط بن حداث ⁵ بسرش بود كه جنف حادق عليد السلام اورابتهمت فلمه منهم كرد³ وبا²خر كلاعم مبدالغريز خليفه اين قرعط بن حداث دا بالحاد بياويخت. و اين بكفتوح حدالي از سل ايشان بود و تظاهر بمجبّر عه كردى⁴ و بآخر كلا ملحد شد تامنتيه عشود كه افرآن بني حداشت كه اسيرابوفراس داميرسيف الدولة حدالتي وخواجه امام تاصراله بن ابواتساعيل حدائي افرابيان است كه متبعى عاهردحق إيشان ميكويد¹:

وهواذل ذات الخال في حوامد وان ضجيج الخود منى لماجدي ـــــــ

کتاب نقص

۱YP

وألت آبوالهیجی بَنْ حَمَّدان بَا اَبْنَه تَمَابَه مولود کریم و والد وحمدان حمدون وحمدون حارث و حارث القیان و الدن راند اولئك أبیاب الخلافة كلّنها و ماثر أملاك البلاد الزوائد نا هیچ شبهتی بنماند که این حمدانیان همه بادشاه و عالم و عادل و شیعی بودهاند، وآن حمدانیان همه گبر ومجوسی ومشرك ومیجش وملحد، وشتّان مایین البمیر: والمی نا حمه شیمتی قرایل باشد وهمه مقمودی بحاصل.

واین بالمنوع بیلمروز کمش اذینیاه فتو کاشوشی، وشاکر داندا دراط اف مالم بشهر های معبیر آن فرستادی تا با تحر کلا که الحادش ظاهر شد و درماهدی رسوا گفت بنامه وینام وخلت ملحلان که بندمی آمد درسرای عیدابوالمعالی شیرز ادی شیمی به واجهه بروی جعیت الحاد درست کر دند و بستار آن درسرای ایالت بتروین بیکوامی خواجه امام حسن کر چی سنّی که اورا ویدش داخواجه رئیس شیمت بود و اول فتوی بخون ملاحده درخانه ایتان کردند و مداقی کسه وزیس شیمت بود و اول فتوی بخون ملاحده درخانه ایتان کردند و در محافی کسه خواجه امام عبدالحدید بن عبدالکریم که منتی بود و مجتمد⁴ بود در و اصحاب بو حینه الحادیرین بالفتوح درست خد واد دا از جوامع و محافل و درس و فتوی و درختم دینی میجهور و معنوع کردند و هنوز عوام داشیمتی می نمود تا به ایند خطب

ــهوا بالت مذکور دومتن دو آلوانتر قعیله است و قصیله مشتعل بوجهارمنه بیت است (نجو ع شود به انفرف اطلب فی هرح دیوان أمی الخلب ص ۲۲۶–۲۳۱) واشعار از دیوان امتنی تعامیع شد.

۱ ـ برای نخین در این مصراع که در حکم مثل است وجموع شود بتهلیقهٔ ۸۸ . ۲ ـ رانم در انفرین گفته (ص ۲۷۶ نسخهٔ خطی اسکندریه وص ۲۱ فهر ست آسما - انرجال المذکوری فی انقدوین) دانمسوین عبدالکریم بن الحمن بن الکرجی ایرزدحه (الی ان قال) کتاه الملاحلة با بهرسته نسع وحدرین وخصما گاه . ۳۰ ـ راضی در انقدوین (س ۲۶۶) و در فهرست (ص۲۶) گفته دومدالکریم بن المسن بن عبدالکرم بن الحمن بزرهای برا برافیم المکرجی ایرانقام (الی آخرماقال) و برای ترجعا این بدویس وجو خود یتعلیقهٔ ۵۸ . جدیدورست کردنده . هد ت م بنیز که مشیر بود و محتری جد دو که مشیر بود و معتمده.

تأليف عبدالجليل تزويني داذي

177

مردم شبی ناگاه بادخت و هنترها و فرداندان از شهر بگرینمت کونی میهاشتند که مگر برای نفی تهمت بنهری از شهرهای اسلام سربر کند و خواجه امام بو نجیب حنلی بروی تشنیمها زده دیرالماد وی حبتها انگیمته بود خبر آمد که بیر طابغه ومنتی همتاصاله را از آن سنت وجماعت برونی قسام وقبولی عظیم برالموت بردند باستقبال و آوازدهل وبونی وبشارت ونتا وپایس ش عبدالملك اوطی، بندادم این شیخ دافنی نبود و از قم و کاشان مبود واز آبه وساری و ا دُم و سبزوار وورامین ابود.

پنجم این جماعت ـ بزوجیدهٔ بود نایب حسن سبّاح از ولایت اندجه رود که ناحیهٔ مجسّران ومشیقیان بود دومهد او لین.

کتاب نقض

176

a a

خواجه امام ابوالدهالی جنو بنی سنی، و این مسدو نود ساله بود منتی طایفه بآخر کار بقدهٔ طبس کیلکی دفت ملسی، و این مسدو نود ساله بود منتی طایفه پیران خوداسان بیرسد تا بداند که جه مذهب گفت و کجا شد، ویندادم ابن پیر رافضی نیود وقعی وکلتی نبود، آحد جستاده کم ازدی بالسوت شد معلوماست که چه مذهب گفتی و کجا خانه داشتی معنوم است که رافضی نبود و اگر چه بر گار خواجه نوستی داست نیست این معادخات تا می خواند و بنی می جنباند که لمنت هفت آسمان و زمین بی همه تر از بان و میداخیان و باطنیان باد نا جرا وجوب معرفت را حوالت بسمع و پیشمبر و معلم صدق کردند.

واماً آن جماعتدا که مدعهد خلفا وسلاطین به الحاد بکشتند ذکر اسامی اینمان روز گارها وطومارات^م خواهد اماً گاریر نباعد از ذکر اسامی تنی چند معدود بعرس آیکه مستق آورده است تا داند که دگر آن از گلری خبرغباهند". او لا عبده پارس که با روز به اهوازی از مسر ومغرب سفیران الحادبودند به الموت ولئیمس مدعهد او ل سیاحی در دولت ملکتاهی سقاماته [وحمته] که هرد و رایک مانشاهان محکان امیر استه الالا بدانیر و کی بکشتند سرهای شان

سمازش ندارند از اینجاست که علامهٔ قودی نیمی (ده) ند حاشیهٔ ضخهٔ خود فوشته: دسایق گفت که پنجانی بودند رحالا ششی برای ایتان میاویید و خاید مقصودش اینست که آنها پنجانی بودند راین شخص هما گرچه در درجا⁷⁷ها نیوده ولی ششین ایتان بشداد مرود از قبل: و تا مهم کلیمه، ۵۰ ع ح ب: درودآبادی، برای ترجه معود فرورآبادی رجوع شود بتعلیقهٔ ۹۹.

تأليف عيدالجليل فزويني داذى

111

يحضرت حمدان فرسنادته يندارم دافشي تبودند

ناصرباوددى ويوصف اددستانى وتعبرويه كرمانى واردشير دو أس دامقانى كه بظاهر هددان درعهد خصومت طنتن ¹ بة بر كيارفس لطان درممة المتعلف كه يتهست . العاد كنت شدى هر يتهاد مشبقى بودند والعمدلله كه رافشى بيودند .

معمن خالدان که از قروبی بالموت وفت والد سال قاضی ومفتی ملاحده بود انتخافی است که رافنی بود سنی بوده محمد پیلود ساوی که بس میدان د کن داشتی پیر تود حاله که رئیس معمد بین ماهیار که رئیس ساوه بود ده ملحد فَتَحَ را از خاله این بیلور بدر آورد وهلاك کردیندادم این شیخ رافنی بود منتی بود و آبهای بود ساوهای بوده و سنن سهان که سالها بالموت مفتی وقاضی بود همه جهان دانند که از از کدام قبیله یسود و چه مذهب گفتی رافنی بادی بود بنیمان ناطنی که از خود و سان سهان که سالها بالموت مفتی وقاضی بود اسماعیل احمدان که از خود و سازقین بود داعیه و رسول ملاحنه بود چون المادت گذاهی تد از بیم دهندای فشی اورمیتوردی شیمی بگریخت وبالموت شد معلوم باید کرد که آندوازده جهند حدادات دو اگر تعامی بر سالمان معلوم باید کرد که آندوازده جهند حداداتند و اگر تعانه بیر سد نابداند. بااستان

۱- ب ت ؟ وطبری جد نداوند و برای ترجمة تش مراجعه خود یتعلیقه ؟؟. ۲ ... ش ب ؟: دماری ح د: در ؟؟ به نبود ماوة بود ویس معمد پلوز ماوته. ۳ - ع ت ح وسنج ب ؟: دهمچه و علامة قزویش (د) در علد به نسخه خود در زیر . کله وسنجه نوفته: کاذانی الاصل ظ تصیووت به به حاف وتداریده ب من ساده و عالمی است. ۳ - ؟ هرسازی حد: دو کمان صادی علامة قزویش (د) گفت: دکما و ظاهراً باید معرف ممال علی باشده. ۵ - ب: دیسان با کلی ه نه دیمی بلند. ۶ - ؟ ب: و حمدایی: و علامةوریش (د) گفته دو دارد در زمان با کلی ج : وثبان ناطقی د ندارد ۲ - تسخ شوش، س لیک ترجمه عال این خصور احتجمالدین (ده) فوت: است . ۲ - ؟ کده د مشتیری ه دمنگردی است که نب بعدتگر د تو دین است . ۲ - ۲ که د معتمره می در دستر ادام در می می بلند. ۲ - ۲ - ۲ که د معتمری می دهنگردی است که نب بعدتگر د تو در زمان نوان استرچن است. ع بستج: دهمذرعه جود و حجه او دختری دی و برایتر جدا حاله دوما ان می چنین آست. ع بستج: دهمذرعه جود و حجه او دختری دی و برای ترجه الدین دیم ج خود و بعلیقه گه.

کتاب نقض

180

حواص (حمدالله اورا بگفت ⁷ جمال الد بن عبدالعمد شیمی ^توحمة اللهمایی بکشت پندازم که رافنی نبود، احمدحلی حامدی بیسطامی ملحد که أمیر عادل غازی عبّاس اورابگرفت، بر شعر ^تاوظاهر است که چه مذهب داشت تاخو اجه بو الفتوح جاجر می را که او وزیر امیر عب²امی بود و حمقالله علیهما می کوید:

بنده بسطامیاست و بسیاداست 👘 حرمت با یزید بسطامی

یداست که چه مذهب داشت و از کدام شهر بود و المحمدة که داختی بود داهل طبس کیلکی دا الوف الوف که امیر روسید دحمة الله علید. خو ت خواجه عهدمعینالدین. دحمة اللهوت تجربه کردهاند یك قمی و کاشی هر گذیوده است که داخش بودنده وبر همه الموت تجربه کردهاند یك قمی و کاشی هر گر بوده کامت و اگر بودى یوشیده نماندی و این قند از ذکر اسامیر آنمالامین درین کتاب کتابت است تا خواجه مست بعادد که ملحد بود و از کمها بود د و اسا آ نومه از کتابت است عظائی معنیم است می باد که ملحد بود و از کمها بود د و اسا آ نومه از است خطائی معنیم است می باست که ذکر و در ای که داخش بودهاند و ملاطین و استان دا هلاك کرده بودند، فر اموش نکرده بودی تا بداستی که کشتن و در ا و اصحاب قام بعذهب و اعتقاد تدلیق نشارد که سلاطین اموا و دردا دا می کشتند برای استفادت ملک خوبش، و این چون مؤسدالمك د فض الملك و وخراجه قوام اند بن ایوالانه ماندی و که از اند به محد خان و می الملك و مخراجه

۱- ع دن ۲۰۰ دجر می ۲۰ دخرجی می دادجراحی و دیرای ارجدادی دجو عنود بندای تقاوی ۶۰ مرجر می ۲۰ دخرجی می دادجراحی و دیرای ارجدای درجو عنود بندای تقاورات. ۲۰ - ۵ گفته در اینجا بستی گفتاد است. ۳۰ - در ای ترجدا دی دجو عنود عمان تقایی تقاوی ۶۰ مرج ۲۰ مرجو جنود عمان تقایی تقاوی ۶۰ مرجو ۲۰ مرجو ۲۰ مرجو ۲۰ مراح ۲۰ مرجو ۲۰ مرو ۲۰ مرجو ۲۰ مرحو ۲۰ مرجو ۲۰ مرحو ۲۰ مرجو ۲۰ مرو ۲۰ مرجو ۲۰ مرجو ۲۰ مرحو ۲۰ مرجو ۲۰ مرحو ۲۰ مرحو

تأليف عبدالبطل تزويني دازى

171

که همهستی ومتسب بودند وبرای ملك دنیا کمت هدند بایست که خواجگان شیمی را درقتل باایشان بیاد کرده بودی تا شبعت زایل شدی وجماعتی از کبرای شیمه که ملحدان بکشتند بسمندن باد کرده بودی. چنانکه شیمه خواجه نظام. الملك حسن علی اسماق را وخواجه کمال سمیرمی را که سنی وشافعی هذخب بودند ملحدان شان بکشتند تا درست شدی که خواجه دشمن ملحدان است و اگر چه درود جوب معرف شربانی ایشان است.

آن خواجهٔ شهید میین انده بن کاشی چون وزیر سلطان اعظم سنجر شد رحمة این عواجهٔ شهید میین انده بن کاشی چون وزیر سلطان اعظم سنجر، و راهها برملاحده بیست وبر ایشان باجهای سنگی ایهاد و از ایشان الوف الوف را می گرفت و می کشت تا بآخر کرار در حضرت خور اسان چون او⁷ بیری عالم ر عادل شیسی بتبتر ملاحده کشته آمد آخر نه شیسی بود، وسید منتهی جر جایی را

مدرمینه است لیکن این مرد در مهمی مرده است (وجوح هود بنماتم الاسحار ص۱۸۱–۱۸۲ و آثارالوذراه ص ۱۹۶۱).

1-9 حد: و قیاس ۲. ۲. عوباً جهانظام الملك خود معروف است. ۳ - مراد دوذیر كمال (لذتين على سيرمري است كه نداليان ملاحد او را درجهاد بازار بغدادكلود زدند (سائم الاسمار می ۲۷-۲۳) ليكن دركتاب دوزادت در عهد سلاملين بزرگتم ملموتی، ترجيد او پنوازي كمال الملك على يزاحد سيرمري مشون شدهاست: (من ۱۸۱) وجون اين كتاب يعني ووزارت در عهد سلاملي بزرگت سلموتي، دلين ترين و عيكريل كتاب تعقيق در موضوع ورزارت عليان تراجم اشتاص ناجرد بآن دراجه كند. ۳ - مود بزرگتر بلك او ب ۲ درميزيان ملك او د: فير يشترمك او ج و درشير ملك او جون علي درش برا وسيكي، درانيد داج كند اسكان بنجر مي و كمر گاف بعني سيكرين استه وشاهد بر صحت اين معني تغار معدي است:

واسيريمنديكم را دو غب كليرد خواب خين زمنية منكى شي ذر نشكرى ؟ هو ح م ب: وخر امان چنرى. من ذكر حوات مال پاستدريست ويك گنند (في هذها فنة قل ميزالمك ابر تصراحه اين اقشل وزير المطان سنير تقت اباطنية و كان له في قنالهم آثار حسنة وين مالمة فرزنه انته الشهادة ي يوشيد ماناد كه مين الدين مذكور از ضاغر حصر خود بلكه از كيكامان معروف جهان بورده است براى ترمية حال او به معجالالغاب اين اقولي به كتاب او مو و بيك از (حي ۱۹۹۵ - ۲۵ و حر حوم) به حال او به معجال الغاب قار و ميزالمي ي مكان مي ويان مينا و من موجوب ۲۵ و من دهران وسخص الماني مو معانيات و ميزالمين و و بديوان سينم

کتاب نفقی

که ملحدان بساینه بکشند ، و سید اباطالب کیا بتزوین و سید حسن کیا جرجابی را که ملحدان بکشتند و از گور بر آوردند و سوختند آخر نه شیمی بودندة بايست كه ممشف ذكرهمه بمحمدت باد كرده بودى وسيد باهاشم كياب جیلاتی دا که بقول بُلفتوح کودهخر بکشتند. نه سیعی معتقد بود؛ سیند سیناد قزويني واكه ددراء فزوين شهيدكردند تعطوى حسبني شيمي بورة خواجه بكغضل بوصام زينوابادى كعطحدان اسكيدا درشهودسناست وتسعين وأربعمائة بكشنيد ته شيغي معتقد بود؛ وحمقانة عليه، هلك كرد باذو" وا يس ملك ملوك مازتندان دستمي على شهريادكه هم ملاحده أورا دوحض وخراسان بكشتند تديادشاه شيعه بودسا؛ او دا بمحمدت باد بایست کردی، و اگر بحس اسامی شریف و وضیع از شهدامه شیمه مشغول شویم دوزگار و کتب خواهد این فدر [ما دا^ه] کتابت است تاخواجه بداند که اذ مذهب شیعه تا مکحدی داهی دود است و از میجگری تا بملحدى منزلي فسزديك، والحمدية دب العالمين، و العاقبة للمنتقبن و الجنَّة للموحدين، والساد للملحدين !.

آتکه گفته است که:

145

··· فياء الدين أبر الرضا داوندي ص ٢٢٦ - ٢٢٧) و عمچنين بكتاب «رزادت درمهد سلاماين بۇرىچى سلجونى، ئۇلېف استاد نىپد عباس اقبال آشتيانى (مى ٢٥٢-٢٠٢) مراجعه فرمايند. ۱۰ یوای ترجمهٔ حال این شخص وسایر شهدای مذکور در این مورد به می ۹۷ چاپ اول. نقض وسابر صفحات آن مطابق فهرست جداكانهكه دارد مراجعه فرمايندكه درحدود امكان تبيهة فعص لازم ددآن موادد ذكرشده است. ۲۰ ب ت ۲۰ دكاهروني، ح: دكيابزوي، د: ونیردی، ویرای تحقیق ترجمهٔ وی و مید حسن کیا جرجانی و سبد بوهاشم کیا جولانی و ميد سياد نوويني و بوصام زينو ابادي وجوح شود بتعليقة 58. ٢- ت ب ح د م : واسکنده و از ملاحظة من برمياً بدکه نام جانی بوده است که ملاحده در آن سکنی داشته اند. ۲- بوای ترجمه گرد بازو دجوع شود بتعلیقهٔ ۲۶۰ وسفط اعقطورحود ة- إين جهارنذوة شريغة مأعوذ آست بعينها از مكتوى كه إمام حسن صكرى عليه السلام به على بن همين بن يا يويه قمى (ره) مرقوم فرموده/ند قاضى نود الله (ده) درمجا لس السؤمنين درمجنے پنجم درترجمة ابن با بو به قامیرده جنین گفته است: وو از چمله کتا بات شویفه که حضرت أمام حسن علية(لسلام به جناب شيخ توثنه انذ كتابتي است كه صود تش "ين است: يسملقه الرحمن الراحيم، الحدثة وبالعالمين، والغاقبة المتقين، و الجنة للموحدين، والنار النشركين (الي آخو الكتاب)،

تآليف صدالجليل فزويني داذي ادملحد کو بد که بخدای دانستن مملسی سادق بابد، ژانشی گوید که بدین شرع اعتماد نيست الاكه امامي معموم شرح دهد وبيغ الاحصوم بتشايد شنيدن که دیگر ان همه جایز النخط باشند مگرفانم که بی: خطا دوا نباشه که او معموم است چون جبر قبل ومحدّد عليهما السلام، و اوخود يديد نيست، تالونيايد وشرح . ادهد چگو ته اعتماد بوه بدین شرع۱ خاصه که مجتهدان در آن صر فی کردهاند و کو بند که: يسي از فر آن بُز عايشه بغودديس چون قائم بيابد بشرح وددستي آن الملاکند که معصوم اوست او داند زیرا که کار دین و دولت دود بسته است. وجنادکه ملحد کوید که: کارباطن داده داختی کوید: کارتیسمتادد. وداختی کوید: على همواده تشبيه كرد. پس بقول ملحد و داخلني على سر إهمة ملحدان ومداهنان" باللد. وكويند: جنفرسادق كفته است: التقيمة ديني و دين آبائي ذير اكه باطنيي كردن والمسه كردت مداهنه والفاق باشده.

177

,

ļ

اما جواب این کلمان که از سر جهل وبیعلمی و تعصب و بی دیاہی ایراد کرده است بسنی دروغ محض، بعشی بهتان صرف، که دقوف بر آن آلا ملالت طبع و کندی خاطر شیافزاید اما جون شوع برفت گریر تباشد که جوامي درخود إين أنها" افتد بتوفيق ولطف خداى تعالى.

اولاً آمَبِه كَفتهاست كه: ملحد كوبد: فبخد! دانستن معلمي صادقتهايد». سدهزار لسنت بوسلحد باد و بوسقالت و دعادی ٍ او، و بو آن کس که حذهبش در وجوب معرفت واصول دين بمفحب ملحنتان مانندكىدادند دباول دعوى مذهب خويش فواموش كرده است كه: المنَّة عراقين و خودامانات درمحافل و مجامع خلفا وسلاطين بزركه بمناظره ومحاوره بددست كردماند كه آن هردتريكي است

كه جلوق معتمله الزحضرات مصومين عليهم النلام بشيعيان دسيد است ودرجند دوابت ذيل. زن چنین است: « ولاایمان لمنلائقة له » طالب تنصبل بکتب اخبار وقه شیعه رجوع کته. ۲. ث ۴ ب: : دکه جوایی درخور آنها افتده ح: دکه درخور آنها افتده و دانهای مصدراست از پاب افعال بعدي اعلام واخبار. ۵۰۰ م. م. به دو عراسان ح د: دو خراسانلت».

کتاب نقض

كه ملحد كويد بقول معذّمي صادق [خداي دا] بشايد داستن ¹ وبمذهب خواجه چنانست كه تاييتامبر نيايندمرفت خداى واجب بادند و وجوب معرفت موقوف است بر تقوور بعث، و حسن و قبع شرعي است عقلي نيست، وامامي بزوكه از المد أصحاب خواجه مستنف برى كتابي ساخته است و آن بوالفنائل مشاط³ است براى عز آلدين عينالد وله خواد معاد در آن تاريخ كه اوبادهاه قزوين بود و آتر اد كتاب في معرفة الالهية في دونة الخواد رمشاهية ته مهاده واو ل آن كتاب بعد از نسبه وعميداً است كه لابد هو واجي دا موجي بايد، وموجب معرف خطك بيتعبرى³ است وبا فقد بعث معرفت واجي دا موجي بايد، وموجب معرف خطك بيتعبرى³ است وبا فقد بعث معرفت واجي نيا شد و اگر يشرح مذهب او مداول ان ان مناه منفول شويم بطومادات و دود كارها تمام مهاده و اگر يش مفاهب هده مسلمان از طوايف اسلام كه او بدان مخصوص استه پي جون اين خواجه كه مغاز كت كرده است با ملاحده عليم نمائي الله شايد كه مسلمانان⁶ وا ملمد نقوانه د تكويد.

امنًا آمیه گفتهاست که: وافض گوید که: وی مصوم شرع تشاید دانستن؟

۲. من ب: وقول معلمی معادق ساید داشتن و چ، و که خدا جز قبول معلمی معادق باید داشتن و حد: وخدا جز قبول معلمی معادق شاید داشتن و چ، و که خدا جز قبول معلمی معادق باید متاط و علامة تووینی (ده) بد ذیل این حبارت از نسخه خودگته و از این حبارت واضع مرحوک اعترائی معارف اصل کتاب بعض خطاجه از گافش غیر این ایوالتماثل مثلط است نه خود مرحوک آغاز کی چند مجلد از مبلندات مخلوطة دیافی المغاد را بحله است و افتی موان مرحوک آغاز کی چند مجلد از مبلندات مخلوطة دیافی المغاد را بحله است و افتی موان مرحوک آغاز کی چند مجلد از مبلندات مخلوطة دیافی المغاد را بحله است و افتی موان مرحوک آغاز کی چند مجلد از مبلندات مخلوطة دیافی المغاد را بحله است و افتی موان مرحوک آغاز کی چند مجلد از مبلندات مخلوطة دیافی المغاد را بحله است و افتی معادی موان موان غزاد می در ده) چنین محتی گفته است واورینی (ده) از این حبارت تعاده کرده ماده قروشی (ده) دوانت ویرای معلم محتولت از خاص مادی کرد این کانوا کتفاه می دیلی این که دی این المناط در دی این المناط یکی ایند که دی این المناط موانی بی محتیکه تاب محتولت از خاص می کود دین کام مالم این المانه مرحی این موانی موانی محتولت محتول محتولت محتولت از خاص دیلی موانی می از مین است امناط محتولت این موانی محتولت محتولت محتولت محتولت محتولت از خاص معاد موانین موانی مین انتی معادت مین که دی این محتولت محتولت محتولت از خاص دیلی موانی می از میناست در می است موانی در می کالای در این موضوع ددمانعه کتاب یاد خواند هد این مادانه موانی ... به موانی درمان در دی محتولت گفته در معاده کتاب یاد خواند هد این مادانه مولی... به موانی درمان در دیلی محرفته گفته: دکنا واضحیت الست می اورانی از این این در دی موانی درمان در می محرفته گفته دکتار واضحیت السر قابی ... به موانی درمانه درمانه در معرفته گفته: دکنا واضحیت الست دانستری به موانی داشه معلی... به موانی درمانه در می محرفته گفته دکتار معلی دانستری باید دانستری به دانی داشت معلی دانستری به دانستری به دانی داشت دانستری به در می محله در می موانی داشت دانستری به دانست داشت دانستری به دانستری به دانستری به دانست دانستری به دانشه دانستری به دانست دانستری باین دانستری به دانست دانستری به دانست دانستری به دانست دانستری به دانست دانست دانش دانش دانستری بر دانی موانی دانستری به دان

جواب آن دوضلی اذیین برفت که دونبول شرعیات بعد اذ بست وسول وظهور ممییزان که دال است بر سدف ادیسمسوم حاجت لبادد دومتر فتر شرعیات، و از کتاب خدای واخبار متواتر واجماع است تحصیل معاوف شرعی شاید کردن، مثال این ساله چناست که درمهد ظهور امام معموم بسکه یا بعدینه یابکوفه دواطراف عالم علماوفتها باشند که عوام افایشان شریست آموزند و اگر چه معموم نباشنده وسیت در اعلام شریست داین معنی از کتب شیعه معلوم ومفهوم است خلام عن مدف ، و بافکار مداخلی میت می دان خانم ان شریست آموزند و اگر چه معموم مدف د و اعتقاد مداخلی میت می دان خانم ان سریست آموزند و اگر چه معموم مدف د و اعتقاد امامی این است که المعاد معموم است چون معمد و جبر لبل. بلی مدف د و اعتقاد امامی این است که المعاد معموم گویند چون انبیا وملا کمه که اگر لبی معموم میاند درشرع خلل افته، و اگر مام معموم نهاند بقول وفعل وی اکتنا روا نبود، وطبیب سماد مدانیت دا بنشاید و برین فول دلایل و حجج و بینات بسیاداست عقلی وسعی درکت و مستمان شریس غول مدایل و بخواند از بینات استاداست معلی وسعی درکت و معنیات شیمه ظاهر، چون بخواند از

تأقيف عبدالجليل قزويني واذي

150

آنیها بدانند واکر نشواهد که بنوان هم برین جهل مهماند وی حیت برمذهب مسلمانان طعن می زند، دمن أساء فعلیها". و آنچه گفته است که: معذهب شیعه چنامت که قرآن بز عایشه بنورد گین چون قائم بیاید بشرح و داستی املاکنده. عیب آنست که این مزو ر انتقالی دعوع، کرد است که بیست و پنج سال رافنی بوده است واین قدربنداسته است که این نه مذهب شیعه است و کس نگفته است، واز عالمی از علمای شیعه مذکور نیست، و در کتابی از کتب ایشان مسطود نیست، و بر این اصل به که تهاده است بیرون از خطب و سول وهایمه بادی تعالی دا دروغ زن می داید که گفته است تباواد و تعالی از آنامن ترز انا الذکر و ان له

۲- من ورا از خافته ۴ ب هم اصلا الدادند و از بکار رفتن این کلمه دداین کتاب متوان حدس زدکه شاید وبای خوانانیم که در دومودد اذاین کتاب بکادید ته ومامتسلانی در توادهٔ آن در تعلیقه ی بیان کردیم اصل و صحیح آن داذاخابانی بوده است وانه هرالهالم بحقیقهٔ الاس . ۲- اذآیه ۲۶ سوده سجد وهمچنین اذآیه ۱۵ سودهٔ جانیه. ۳- برای تحقیقی مهم در این موضوع رجوع شود بتعلیقهٔ ۹۶.

کتاب نقض

لحافظونا معنى آمست كه ما فروفوستاديم قرآن وا وما فكله دارندة قر آنيم، پس عايشه جاهل باشد، ومعمد فافل، وحق تعالى دروغزان: نعوذبالله من هذا المقال. اسا آخيمه گفته است: هنا قانم بنيايد درست نشود».

یس طرفتور دورغتر وبهنانتواست بدان دلیل که بچند موضع درین کتاب اشاره کوره است که: هراغنیان بعد از مصطفی دوازده امام گویند وهمه واسمصوم دراننده وجایی گفته است که دهلی بزرگتر امامی است بنودیك راغنیانه بس اگر علی زعمه بعضی ازین کلام بز عینه بخورده بودکه امیر المؤمنین علی علیهالملام اسلا کردکه تا جصن عسکری علیهالسلام مختل و ناضی "ماندی؛ تا قالم بیامدی واملا کردی، وهرعاقل که نظر کند درین ضل، غایت بهتان و دروغ کختی " این معتق بداند.

وحدیث نفینه و باهنیمی که چم ماننده کرد. است بایستی که بدانسته بودی کم بلغلنی کدام باشد ومت کمی کدام؛ که بلغتیم مذهب حسن حساح است و بیان کرد شد که آن ملمون جعمدهب داشته بود بادل تامگر بعب السنو ۲ مشقی دا باطلی نشواندی و آن چنانست که این ملامین کویند: مداز بلطن روی دا بالموت و معر آذردن است و مولانا دا ومیدنا دا تحست کردنه ونداز ظاهر این حرکت وسکتان بروجه (کردن آیاست که آن ادریامنه البسدوعادة البلد ورمایتالاً حل در الولده خوانند نماذ منصدان و مزاد که و دهریت و فلاسفه و اباحیت اینست. و روزه باطن کویند : سی معلم ملکه داشتن است و روزهٔ ظاهر استان است از مذکل و دوزهٔ باطن کویند : سی معلم ملکه داشتن است و دوزهٔ ظاهر استان است از ملحم و ضراب و غیر آن، و ضرح هریک بدادمی اها خواجه مستف خود بهترداند

تأليف جدالجين ثرويني دارى بشرح حاجت ندارد.

اما تقید؛ وقع عضرت باشد الزنفی ود کر مؤمنان اکی مضر ت معلوم باشد واکی مطنون بتراثر حسن ت باشد الزنفی ود کر مؤمنان اکی مضر ت معلوم باشد واکی مطنون بتراثر حی کتی یا لفنلی که تفسان ایمان تکند چنامکه عصاد باس کرد دریعه . معجرت رسول صاحب شریعت و دیگی محابة اونتیمه بدان منصوص و منفر د نباشد وقد خواجه پیش الزین خود را ستی مطلق خواند و تقید همین باشد ترکان مرکب کرده است وخود را محنفی سنی، می خواند و تقید همین باشد و آن کلمه که ایراد کرده است درحق امیرا لفومتین علی علیه السلام است و امام حمد متقیان ؛ ولم شوا بالله طرفة عین و ولم بداین فی ویزاقه البته، است امام حمد متقیان ؛ ولم شول بالله طرفة عین و ولم بداین فی ویزاقه البته و نعت او این است که ، بیماه حون فی سیال الله ولایتانون او مع لالم " وهو آمام الناس بدد سول الله وافنال المهاجرین و الا صاد یوتاندالله السکتمیتاین علی دنم المتوارج و المترد دین، فذال مولامین المی مین ، والمعدید و در المالین.

آ تكه كنته است: - دفسل----از شرف الاسلام ود استهان پرسيدند كه: چه كولى درملحدى

و دافنین که گفته شما یکی کادبکنید و از میان دوبر اورستین مگوئیده. اما جواب این کلمانه آن باشد که ممکن باشد چنو بزرگی این اجرا نکردمباشد واگراذبر ای طرادت سنین تصییح عوامپرووی خودبتعسیب سنینی کمومد د کلام المدی ضرب من الهذیان تم گفته اند واین سنین وا دومعاومت سره مست: یکی آلمکه دد شهود سنه خسین و خمسمانه مرا روز آدینه بعددسهٔ

۱۰ ح د: دو دیگرصحابه واهل افیته. ۲۰ از ۲۰ ۲۹ مودهٔ مادکه ماند. ۲۰ ح د: د نوفالاسلام دا ۵ ح دوشوف الاسلام. ۲۰ حجز بیتی است اذ میلی و معددی این است: هوتشمو ای علاق وانداه ویت دوم اذخصبدمایت درمدح کانود (دیمو ع شود به دیوان منتی ص ۲۱۵ از الفرف الفلیمه. ۵ ح ح ث به: دودندهودستا تحصین مراه ح م: درما دوشهودمنا خسسانه و دودیل زین عبارت درمی ۲۰۲ بیات اول نیدهام برمارت خصین وحسانه در در استه دخصسانه قط (بدون: دحصینه) و در استفا ناك:-۰۰

177 -

كتاب تقفن

بزرگی خود نویت مجلس بود در آن سیانه بر مذهب سبتا حیان طعنی می وقت و مردم بلمنت واندرین آن قوم شوم ذیابها دواز کرده در آن میانه مجبّری منصب بر خاست و گفت: خواجه امام این قوم در مخیر العمل، سر بگرییان توبیر آوردماند، کنتم: در مخیرالعمل، سر بگرییان من پر آوردماند، اما در وجوب معرفت ذیان بدهان توبند کرده اند، پس من پیر من بر کم تأکریبان بنماند که اوس بر کند، تو را دشتوا دیراس که آن دهان باشد در آن دهان فیان باشد .

وچه ماننده است این بآ لکه ً:

144

يتون شوف الاقسة بو تسرحيسية جانى يرد ثاقة خواجه از در خانه بغواست بر داشتن دردولت " سلمان مسعود ـ نو دالله قبر ـ با حضور الاكان دين ودولت از رزرا وامر او ساه سالاران و خادمان حضرت و دهغز او نفی " از عوام " دخواس" د از

— وتعسيري قط بدور: وتعسمائه بود وجون يكى از دونسفا مزيور، را علاما تروينى رسط انه طبه مرود ملاحظه قرار دادما ند هر ماغية عابات چنين اظده فرمود اند: وكذابنى الأصل و خايد قبل از وتعسمائه عقدى از عفير عثرات يا آحاد يا هردوا اند: وكذابنى الأصل و كاب بتمريع مواند هر دوياجه درسة بانصد و نيجاء و شنى بوده است پس چگونه در سنا يانصد وى سالغ و عالل و رفيد بوده اين قابت متيد است» (آنتى كلامه دفع عامه). بانصد وى سالغ و عالل و رفيد بوده اين قابت متيد است» (آنتى كلامه دفع عامه). مدارا لياى مرور بحث در نقل او: وتعسين و خمساناته دكر كنده است و حارت مدارا لياى مرور بحث در نقل او: وتعسين و خمساناته دكر كرده است و حارت عارت او محيون معاه على ورخبانك كلامة اورين المرو قطع عارت او محيون معاه على بود جانك كلامة اورينى (در) دكر كرده است و حارت تافى (در) كه: وتعسيز و خمساناته بانت تر ازداده غد وض حادت كامى (د) دكر معلى يتجه مذاريعة حال فيخ حداليليل معنى كتاب والفني، وداد منكر طالي اي معلى يتجه از اين كتاب اين استره (د) دكر طالي اي معلى يتجه اين است واز جيد الخيل معنى كتاب والفيري (د) دكر طالين معلى يتجه از اين كتاب المورية (د) دكر طالية مورد ميت رابع اين است واز جيدا الجال معنى كرد كامي وردانه بي ومان معلى يتجه از اين كتاب اي است وارد قاي برد معنيره فرد اين كتاب اين است واز حيدا العابي منتان فريد كتاب فار مين رابي الماين. معلى يتجه من ذريعة حال ديرا ورد اينه رابت عالي منتي قراد العنه ورد ومانت كرد الحالين معلى يتبه اين است واز جيدا العالي معنى اله ورد ورد كله منه اله ورد اين كنه ورد كتاب فار مي المانه الي الي اي معنيره فرد اين كتاب اين است واز جيدا الغابي معنى اله ورد كتاب كانه والمين ورد الي الي الي اله منه وراد منه مرا معنيره ورد الين كتاب اين است واز جيدا اله وراد ورد الي منه وراد الي مينه ورا دروز اليه ورد مي مي مي مرد الي منه ورد المانه ورا در شهرور خسين وخمسمانه مرا دروز اينه ركانه عنه ورم وركاب هذ كرود اله يي در شهرور خسين وخمسمانه مرا دروز اينه ورد المانه وراد ورانه على ورسي اله ورد كتاب والفيور وريا الي الي بينه اي ورد الي الي الي الي منه ورد ورد الي الي الي الي منه ورد المانه الي الي الي ورانه ورانه مي الي مي الي ورانه ورانه ورانه مي ورانه الي ورانه واله ورانه ورانه ورانه ورانه وراد ورانه ورانه ورا

1- حد وترا دشوانراستگه تا حمان باشد در آن دمان زیان باشد ر زیان نشاید بریدن ؟ ب: وترا دشوانرتر از رستگه تا دمان باشد در آن دمان زیان باشده وقاضی شوشتری (ده) درمجالمی چین نقل کرده: وترا دشوانراستگه زیان از دهان جداسانویه. ۲۰ تصمیح از هاده قرویتی (ده) است راسم چین است ج: دورآلیچه بیانند اینست آنستگهه ب ش ؟: دورآلیمه بیانند این (یا آن) باهدگه ج د: دورآنچه مانند استگهه. ۳۰ ح ش ۲ به واز درخانهٔ نجاست اوبرداشت، ۲۰ ح د: دورتانچه مانند است که . دو دهترا کرمی

تأليف مبدالجليل تزويني راذي ٢٩

هرمذهبی وطاینهای چعنود سلطان اوتتریزمی کرداین مذهب میجتران بامذهب باطنیان بوابراست ند وجوب معرفت خداء فعولی بر خاست و گفت: مولانا چه فرق است میلان ملحنان واین حیماهتا خواجه کرم ویلندگفت:

ای خواجه فرق در دو کادگی باشد و اینجا یکادگی است و در یکادگی فرقی نباشد.

یس قول خرف الاسم باقول خرف الاسلام بر ابر بایست کردن ویداستن که از سان در فول فرنی عظیم است. او لا او گفته دوبر اددند، این گفته یک نفسند. ویمذهب خواجه وهمهٔ سلمانان درست است که رواباهد که دوبر ادرباشند یکی حالك چون عبدالله که یدر مسطنی است علی زمیدا ، و یکی عاجی چون جزء و عباس که هم مطفی اند. وبهذهب ما الالت چون بولهب، تاجی چون بوطالب، اسا دوانباشد که یک نفس دا دو حکم تهند در دوجات و خلاك دریا و فقد بلکه این قول دهمن است ویدان التفای باشد تا معلومتود که خواجه دایا باطیتان نفیست است و داختی با بقول اوبر ادری در در با این معارضه و حجت هیچ شبهت بنماند، دانست هر السالمین حمدالشا کرین.

آ نگه کلمات مکر د ایراد کرده است و گفته:

ایساسیری" بیامد و قالم" خلیفه وا بگرفت وبیر ُد ومسبوس کرد وسلطان طغرل بیگک کبیر بشکرها برد واوزا خلاص داد وبساسیری وا بگرفت وحلاف کرد وبید از آن غالم" خلیفهم کشته آمد"با

۱۰. دو کلهٔ وطی ذر صه در دوستهٔ وع به نیس و درمایس اسخ همت و طور قطع از آن دو نمهٔ ما قط شد امت بقریهٔ ذیبل عبادت و و بشعب ما ه زیرا آن دلال میکند که عبادت ماین برز همودیگران است. ۲۰ ع و هایرا نداود. ۲۰ ح د و مالاعه ۲۰ سرای ترجعهٔ بسامیری دجرع شود یتعلیقاًًًماری. ۵۰ در همهٔ نسخ و مقتلا و تصحیح قیامی است و دجر عفود بهمان تعلیقاًًماری. ۹۰ در نمخ دسخ و مقتلا و تصحیح قیامی که گذشته ۲۰ این جادت دکشته آمده نشان می دهد که قطبهٔ بسامیری یا مقتلا خلیفه بودهم. این مودد دا از ذهن خود می توشته است و توهم کرده که قطبهٔ بسامیری یا مقتلا خلیفه بودهم.

کتاب نفض

اماً جواب آست که عجب آید از ناقلی که چنانکه خواهد بعشق مذهب سنین برحی کر دانده اگر قائم^ا کرفتار شود نفسان ندانده و چون ملوك دیالم دا سلطان مصوداً بگیرد گردند دانر شومی واغنیی بوده واگر مقند کشته شودهاری وعیمی ندانده آما چون زید علی دا بکشند بر حساب نفس واغنیان گیرده ندانم که سنیان چرانصیر کردند تاقائم کرفته و آمنند]کشته آمد و خلیر لیگ که قائم آن خلاف را بشاید، اما امام کرینه تا فارم امند اعتاید. و طفرل بیگ که قائم آن خلام دهد مستوج ب شکر و تنا و دعایش بدانده اما سلطان محمد بن محمود که

→ امت که بسال سیصد ویست بقتل دسید. است واین مطلب علاوه برغلط بودن از جهت عدم الطباق زمانى بالصيلىكه الذكى يش بادكرديم از جهت ديگرهم دوست تبست وآن أينكه كالم بغل ترميده است يشهادت همة تواديخ ونص هبارت ابززاغوطي درمجمع الأداب في معجم الالقاب (ص ع26 ـــ ٢٥٤ كتاب فاء وقاف) چنين است: دانغائم باق الوجطوعبدالله بيزاقلابورباقة أحمدين الاميراسحاق بزرائمقندر جطر العباسي البغدادي الخليفة (فساق الكلام الى إن قال) و في إيامه كانت القرة و ظبة درسلان الساميري و خطب يغداد للمستحربات السمري سنة كلفلة وخرج الى العدينة ولمارجع لم يتم على فراش و كانت وقاته لاقت عشر معان سنمبع وستين و اديسانة، و اين الأثير فتركاهل التواديخ تفته: دام دعلت منة مبع ومنين واربعالة ونيعة، المنة للة الغميس توفي القائم بأمرافه ميرا لمؤمنين دخي-القرحته واسمه ميدانة ابوجشوين القادر باله أبي العامر احتذبن الأمراسحان بن المقتدر بالله إلى الفضل جغر بن المعتقد بالله أي السام أحمد و كان سبب موته أنه اصابه ماشرا فافتصد وتامنفردا فانفجر قصاده وخرجعنه دم كثيرولم يشعر فاستيقظ و قدضعف ومنطت قوته فأبقن بالموت فأحضروني العهد (الى آخرماقال)؛ وهمة مودخان بانفاق نوشنه اند كه قائم خليفة عباسي بموت عادى طيعي بد گذشته است ومتنول نيست و اين مطلب كنف ميكند كه مؤلف ديعض فضايح الروافض، له تنها عقايد شيعه وا سيدانت است بلكه اذ امورواضحة تاريخی نيز میاطلاع بودهاست. اما اينكه شيخ بزرگواد عبدالجليل دادی.. قندراقه تربته.. اعتراض يراشتاه صاحب بعض فغاثته الروافض تكرده است نصور لليترموده استكه وي درجنين تغية تاريخي ليزكه اذبه يباستغماياي تاديخياست دجادمي احتياطي وجنين الشاه فاحش ميشود والخرته مراجعه مىقرمود و اعتراض مىكود عصمنا فه وفضله و رحمته وحوله وقوته من الأشباء والزلل والخطاء والخطل.

۲- عز وجون طول دیالم ملطان محمود را ۶ م ب ث: وجون طول دیالمه و ا ملطان محمود ۶ ۲ - ع د: وجون طول دیالم ملول دیالم را ۶ - ۲ و ۳ و۲ - در همهٔ نسخ درهرسه مورد: ومقدر م ر قياماً تصحیحات يقربري كه گذشت.

تأليف هيدا لبطيل فزويني داذي

..

171

بنداد بر خلیده حسار کند. در حق وی ذبان دراز می کند. چناوکه در دفاریخ الا مام والا قام، کرده است ، وجه ماننده است این حکامت بدانکه معادیه دا به صببام حبیده خال المؤمنین خواند برای آ ککه خصو علی است. وصعت بوبکر را هر گز خال المؤمنین تقواند اکس چه برادرعایشه است [برای آ تکک] تا گرد امین المؤمنین است، و دافنیان کافر و ملحه باشند که انکار امامت بوبکر وعمی کنند امین معاویه مؤمن و مسلمان باشد واگر چه در بیست دهفت موضع تینم بر دوی علی امین المؤمنین است، و دافنیان کافر و ملحه باشند که انکار امامت بوبکر وعمی کنند اما مزید که مر حسین علی فر ماید بویدنه اگر تو به کند تو به این قبول باشد و ادشاب نا تب "باشد این و مانند این که در این کتاب یاد کرده است و بخش و خصومت اطل المیت معطنی آشکادا کرده تا بدانند که خواجه سنی است. و علی عنام فاضل و مامی منص که تقر کند درین ضل تسهتش زایل شود و فایدتن حاصل آ به، و الحدید و با المانین.

آفیکه کنته است: «باز چون عهد کریم ملکشاهی بود سفاهالهٔ [رحبته] . مظامالملك ابوعلی الحسن بزیعلی بزاسجان از سر_ عقیدت ایتهاآکه بودهمدرا

ونه جفت نمی که باکی بودند همه بد مایند و خدیدید معتر محرمه حیا (۲) حیبه حقصه بود و زینی میتر (س ۵۰۰ طبع امیزانشرب) گفته : دونال این آی ... علام میلی (د) در نامن بستاد (س ۵۰ ملع امیزانشرب) گفته : دونال این آی ... الحدید : الاماید تول: آن آننی (س) فوض اید (ای الی امیرالمونین) امز نمای به بنداند ... مرته وجاراید این بقط حصمه ایم حید قیم حید قیم حید قلیما این جامع قامیا اقت کان تعدام علی ان یقط حصمه ایم حید قیم حید و نماید مالی جامع مید قامیا کانت نبشط کمایا کماید این جسم به : موانی می مالان)... ۲۰ مع د : دوست دومت موضع -جای نیخ دسته ... ۲۰ م به : مال حواتی مع دوشاید که تابه.

کتاب تقفن

144

خواد و متمین داشتی و در^ا ری هر که دهوی دانشدندی از اینهه کردی چون حسکابابویه، وبوظال بابویه، و أبوالمعالی امامتی وحید زیادی مکی، دهلی عالم، وبونر اب دورستی، دخواجه ابوالمعالی نگاد کر ⁷ وجز اینها از دافتنان بیتام معه دا بفرمود تا بر منبرها بردند سرط برهنه کرده به ^می جرمتی و استخاف که میکردند بر اینان ومی گفتند: شمادشمانا، دینیه وسابقان اسلام است می کنید، وضار تان شاو ملحنان استه ایمان بیادرید تا اگی خواستند واکی به ⁴ ایمان می آوردند و از مقالت وض بیزادی هندند.

اماً جواب آمیه حوالت کرده است بعید سلطان عادل ملکناه خواجهٔ منصف نظام الملك قد سرایهٔ روحهما؛ حوالتی است بندوغ که اددار انجی تسویفاتی که ایشان کردماند سادان دشیده را، وخطوط و توقیوات ایشان بسان ناطق است وهنوز دارند ومی استانند و احترام و توقیروتی فیم ² سادان وعلمای شیده در آن عهد و دولت معلوم ومصو راست و اگر تسلیم افتد که این معلی کردماند و ججهت اعتقادیر علمای شیمه جغائی وقته است اعتفاد و مذهب دا نفسانی و خللی مکند و تران خود عهدی میدتو است و حادثهای نامر وقتر که در آنجو اجه دا آن حادثه قیاس می بایست کردن با آن واقدهٔ معروفتر که در آنجو که ملطان سیدمسمود⁴ بن محیشه آنادانهٔ بر ماند بری آمد، در عهد امیرغاز که تعالی رحمافق و قراک⁶ استایستنت و الم³⁴⁰ آن طایفه در اکم معتی و مقدی یا ملی سنت و جماعت بودند

۱- ع ت: «که دن. ۲ – ب ۴ خد دامامی ۲ ع : دامانتی». ۲ – ع : دلگار کرده عودنگار کن» ب، دانگار کرده. ۲ – ب ۴ خد دامامی ۲ ع د دامانتی». ۲ – ع : دلگار کرده وشام، دنتام دهند وضش گرینده ولدن کنند است دراترب الموارد گفته: داشتام کنماد الناتی، ۵ – ع : دبیریه ک ب ۴ : دویسرمنی ۲ ح : دوسرمنی ی بس منی آست که دیا ی حرشی، ۹ – کذا، ۲ – مراد از داددارات ونسویتات هطایا و بخشهای مترزیت که بتران وظیفه و دانته و شهره و بومیه جلود استراز داده میلده است و گاهی از آن یکلمه وسترینی تعیر میکنند. به ع : دورستانده شده باده است و گاهی ومیستاندی و می تواندیدو کمومی بیتانده باشد. ۲ – ت ب ۴: دورتیمه ع شیدیه در ترکیمی ۲ – ۲: دوستردن ۱ (۱۹ – دونسخ: دورتیمه یوزمام) و وقیاماً تصمیحه در در ترکیمی ۲ – ۲ - ۱ دوسرد، ۱ (۱۹ – دونسخ: دورتیمه یوزمام) و وقیاماً تصمیحه در در ترکیمی ۲ – ۲ دوسترد، ۱ (۱۹ – دونسخ: دورتیمه یوزمام) و وقیاماً تصمیحه در در ترکیمی ۲ – ۲ دوسترد از ۲ – دونسخ: دورتیمه یوزمام) و دولیاماً تصمیحه در در ترکیمی ۲ – ۲ دوسترد، ۲ (۱۹ – دونسخ: دورتیمه یوزمام) و درتیمه در می استارد. ۲ می می در می در تاریم ۲ – ۲ - دولیمه در در می دورتیمه می درمانه در در می می در می می درتیمه در می می در در می می در می در می در می در می در می در می در می در می می در می در می در می در می می در می می در می در می می در می در می در می می در می می در می می در می

تأليف عبدالجليلقزو يني داذي

177

وايدان رئيس الالمدبوسه وذ أناد بلفنا الامشاطوش ذا لالسه بو صرحيسينجاى اسرائر هذهب خواجه برسلطان و امسرا و وزير و خواجكان و خادمان ظاهر كردانيدند و درسراى اميرعياس آن دومروف وا معبوى كردند و سنيان و الناص غوغا كردند و دوآن حادثه دو سه منتن و غوغائي وا در آوينتند وبعد از بعملاى ايشان سيها كرد و عنفتها نمود؛ و قاض الفناة كبير حصن استرابادى درضالة هذه منزوى بودنابا خركار خواجه بوصرحيسينجاى بستور سادات وهدا دوقناء و رؤسا ومتددان طواف در حضرت سلطان واموا حاض تعاد وبعد ان وقتاء و رؤسا ومتددان طواف در حضرت سلطان واموا حاض تعن و معائلي كه بنظر، وحصت انبيا، وقيع تكليف مالايطانه و جزابي عمل و ماند اين بنوشند بنظر، وحصت انبيا، وقيع تكليف مالايطانه و جزابي عمل و ماند اين بنوشند وبر ايتان منه عرف كردند و دجوع كردند و ينطر خويش يطلان مند. خويش بنوره ومعمت الميا، وقيع وكليف مالايطانه و جزابي عمل و ماند اين بنوشند وبر ايتان منه عرف كردند د وجوع كردند و ينطر خويش يطلان مند. وبدانه بنوشنديروجهي كمش بعريدادم قرح آن حادنه من و اين مند و ماند اين بنوشند بنونشنديروجهي كمش بعريداد و آن حادة من الدانه موسين المان بركر وند.

عجب است که خواجه معندت فر اموش کرده است دندتینم می زند بر علمای هیمه درعهد ملکشاهی و چون این حادثهٔ معروف قیاص کند با آن حادثهٔ میبهول. باشد که شرمی بدارد و در مذهب مسلمانان طعن ترعد اکتون حال این خط³ و رجوع از مذهب ومنتقدها یاداست کنتند یا از بیم خون و مالد ونقیه کردنده

۱- مستخد دو آن، ۲- ت ب ۲ ع: و و وزرای، ۲- ع با ها فا در معاقمه، ۲- ع: دو دنیسته خود مرقوم فرمودها ند: د ناهرا نشره ایل و هلامه تورینی (نه) در ذیر کامه و نشرده در نسخه خود مرقوم فرمودها ند: د ناهرا نشره ایل دنده گوید: چون طهالهایی ب رضیافه هد _ در کتاب الا تصارحتجاوز از چندهد او بین فرمود، دو رسانا تورت به الا امیه ب پس معلوی میشود که امتصال این کلمه در این قبیل موادد اذ باب انشال سروف و معطلم بوده است و از این روی در تصحیح من مطاقب با این استم انتیارها. هم رف ری به دو سمنه اهل ری بگرفتد و د و داید اصل صحیح چنین بوده: د و نسخه اصل اط دری بگرفتد و . ۲- برای ملاحظه تعمیل و ضرح این حادثه مود و دجوع شود پیملیقهٔ یکی.

144

محال إستيكه وجوع كردندنا هوأ وباطنأ كه هنوز تقربر مذهب بلحسن إشعرا مي كنند وابن معنى ظاهر است. بنماند الا آنكه نفيه كردندوخواجه بيان كرده که تقبیه کردن وباطنبی بیکی است و تفاوتی نیست و من دوین میانه عاجزفرد.. مادسام که رافتی شاید" که نفیه کند که دهلیز ملحدانست سنی عالم متعشب د رئيس قادر قاهر چگونه شايد که تقيئه کند؛ و اين نه الزامي است که آنرا جعود وانكادتهايندكرون جنافكه مذحب مجسوان است، وشيخ بكغتوح اسفرايني ل در این عهد از حضوت ِ بنداد مهجودکردند؟ و غیر او را کسه^ه ونجها رسانیدند باری تعالی ما دا. توفیق دهاد تا درگفت وفعل ؓ آن گولیم وکتیم که عقل از من يستدد وشرع برما فغندها لعالعلى الكبير.

كتاب تقفن

واسا آنيجه بسنى إذاسامي ابزط يفه يادكرده استكه هخواجه تظام العلك ابيتان واكم حرمتي داده خلاف راستي استكه هو يك اذين جماعت الاظلم. السلالتهماياي بسيادوسلتهاى عظيم ستنعائد وعلم والعاقت واذهد ووزيج شعس الاسلام حبسبكا بابويدهمة طوايف إسلامدا معلوم است، وبوطالب بابويه ساقها واعظار ومذكر أسسلهانان بوده است واماعت وقضل أوظاهر وباهوه وامنا يتلمعالى امامتي عالهومفتي وواعظ منقرى، وخويشتن دارى إوظاهر است، وخواجه بلحس معينين ممروف ومعتبر، وخواجه على عالمها دحمةالله عليف واليدداني معروف و أعمامي مشهودبودند دربن ظايفه چون خواجه بوسعيدكه مغسر وداوى اخباربوده است ومتدبين وعالم،وخواجة فقيه عبدالر حمن تيتابودي كه بكتبدقول وقلموصانيف او الثغات بسیار است طوایف اسلام را، و خواجه احسد مذکثر، و عریک از آن بزرگان را از سلاطین و وزرا عطایا فحرمش بود. است^م و نه قومی بودماند که

د. علامة توديني (د) توشقه وظاهراً أشعري. ٢- ع جد: فانسايده. ٣- ح د: دىلىجدىست». 👘 💘 ھلامة تروينى (رە) در حاشية كلمة دامقراينى، نوننە: دىحما دكاتب ص ۲۹ وه واین اشاره بهمان بادت عماد کا تباست در توازیخ اکسلجوق که پیش نقل کردید يعنى دوص ٢٠٠ جاب اول. ٥-٢ - ٢ و كه داندادند. حدع ت ب ٢: د تا در تشنو قول».

170 فألبف عبدا تجليل الزويني راذي

خواجهای چون نظامالملک برایشان تطاول کمه که ایشان را عطایای بسیاد داده است وشنقتهای بی س نموده'، و ایوالمعالی نگارکر' مؤمن و معتقد بوده است و هر کو بشتانمی و لمانی معروف نابوده بحمدالله، اما خواجه ابونرای درریستی الدحمدالق يسرر خواجه حمن بوده وخواجه حمن يسر شيخ جعفر دوريستي مشهور ددفنون علمومست کتب و دادی اخباط بسیاد، واز بزدگان این طابغه وعلمای بزدك، درهو دوهفته نظامالملك از رى بدوريست رفتي واذخواجه جعقرسماع اخباركردى وبازكمتني اذغابت فعل وبزدكي اوبوابن خانطامي است جغم وعفت والمامتحذكون خلفة عنسلف وابن خواجدحسن كهيدو يوقراب است بانظام الملك حق خدمت وسحبت و دا لت داشته و در حق أو مدح كفته دبشتامي ولماني بهون موسوم باشدآ تر اكه قصيدهما باشد درفضائل سحابة كبادتا وازآن يكي إين است که تنهالمی کرده است بهدج خواجه نظام الملك و صفاله علیم و آن این استاد شعورتم

من قال فيك أبايكو خلى فأنا

دويتي القياب بأزض فارس مغرما

۱۰ ع: دوشلقتها ی بی مربوده شب: دوشلقتها برده م: دوشلقها سوده ۲۰ 🗧 د بالتراجيد والمشاعه المساح البادة ونگار کن و. ۳- ۲ ب ح د: د نبوده ه. دوالتنه در منتهى الارب "تفته: «دا"نه اسم است ادلال دا أي ما تدار به على حسيك قال في المريين: هوشبه جرأة عليه (فيخشر في تتراساس البلاغة كفته: وتعلان على " دلال و دائة، و دو أقرب المو الد تغته: والدائة أيضاً ما تقل بعلى صديقك والجرأة يقال: اجار در صحيح اهتار بتبط اسخه بدلها له عليه دا" له أي جرأة بيبيه وجاهته عندهه. يبجهن كثرت آنها تيرداننيم وينظر اصحبح كرديم بجهت مشوش بودن تسغهط فبالحولى ووحصية القصى ددياب بيعادمكه دوذكوشعواى وى وبيبل واصفهان ومازمن وكرمان است محقته (ج ١ ؛ ص٩٥ ، جاب دارا لفكر): والمعن بن جغر بن محمد] قاوسي". مدح الصاحب اغاما لملك بقصيدة اخترت منها قوله فيهاء

من ظله" في الروح و افريعان» وأحيا اللاد يعدله و أسانهم بساية اللاجي وافك الغانيء واكناة في ورد مع البر عانه وفالذَّس في أمن بز اظلاله وينصهم بالطل والاحتان، دولحبَّ دينَ الله يكُنَّ أهله γ_التحق محركة المحش في الكلام باذل: كلمه بالتحق.

منه بسريء وألقاء من المدمد

175

والمستعان به في كلُّ ما أمتحنا مهر النبي و ثانيه و ماجبه و ساحباً لـرسول أفة مؤنسنا قدكانشيخالا هذالدين معتمدا في الثارثي حما^ر في موضع دقنا کاتاساً و حباحیّان و أسطحا و القوم عثمان آلامن أتى بزنا ام من يقول لفازوق الهدى فذعاً" كالشبس تبهر أعلام النجوم ستا و الألمعيَّ عليٌّ في مآثره حتىالصينابنه والمجتبى حسنا اكتى عليهم واكوسي مزأدى بهم متغوعة بدها مالع واثنا أبلغ لديك فظامالملك مألكة يوم ألجزاء فقل ليأن ترى حسنا حداك ديني آلذي ألقي الاله به وجنان مييندارم كه قائل جنين قعيده را نظامالملك بنرتجاند آمکه کفنه است:

مودرمماجد شیمه اعتقاد اهلیست برتوشته که خیرالناس بعد دسولیات آبویکر السد بق.د دریضی مساجد هنوز مانند است.

اماً جواب این کلمان آ نست که اعتقاد سنیان باید که در دل اهل سنت بود چون بر دیوار مساجد شیمت بود رسم ارزد و بس قندی پندادم ندادم و علی زیم المسنف که درمواضع این کتاب یاد کردماست که: حرافتیان بو بکروعمر وا شتم کننده چس اگر بر دیوار مسجد خان نویسند چناد که سیند رئیس علی علوی کتن رحماناه علیه: حرکام که بینندمتم تانه کتند؛ و آن بگردن نویسنده باشده واگر برای بیان [این] کردهاننده کنه: خیرالتاس بعددمول القار بویک السد ین.

۱... ۲. دهنا» ۲. قي أقوب المعواري: والذع معركة الغناء النعش وانتذع ٣... مانحوذ هن قول ألى فراس الحصدائي حيث قال في سينة المشهورة: وأبلغ نديك بني اعباس مالكة لا يدتحوا ملكها ملاحها العهم ي ومناطر داريكه ابولواس تيو آثراء أذ يكى ديكر الزخيراي سابق بوى فو أكرته السب لعل

الفل خودشان مراجعه بکتب ادب فرمایند. ۴ – ث ب ۲ دوم ارزدش ح ندارد. ۵- ح د: دورا گر برای آن بیان کرده استام ۲ : دیر آن ۶ رکلماً د باشد ۵ دوستم بسینهٔ نفرد ارزشنشده است و بقرینهٔ دانریسنده که دوماین گذشت وقرینهٔ این کلمه است تسمیح شد.

تأليف عبدالمجليل تزويني داذي

1 7 Y

دلالت است بر حقی منحب منت ومجبّران، همهٔ عقلا وعلما دا معلوم است که مکنه بهتر است از ری، و کمیه بهتر است از هر سجدی که درعالم هست و همهٔ اسساب فریقین که آنجا دسینماند دیدماند که بردیوار کمیه نوشته: لااله آلا الله محت دسولهایی علی ولی الله عام علی بولایت با شهادتین متصل؛ پس آن اولی تو که دلالت حقی مذهب شیعت امامیه کند تاجون آنعانداین نیز داند ودد جواب بخواند تا دلتر تنگ نباشد بلکه حق وباطل نه برین طریق انبات کنند، امرف المق عمون أهلاً وجواب جنگه نباشدوست مسلمان هده مکردلتنگه نباشده والمعدیلهٔ دین العالمین.

آفكه كتنه است:

وخواجهاحمد خجندى. رحمة الله عليك كفت آن ملعدان باطنى عليم لما ان الله بارى سردى مى نمايند، وقبالاي و ولايتى بدست قرو كرقته اند، و راهها مى ذلك، دود بارة اعتقاد خود دجوليتى مى نمايند، دافنى بارى كيست... ا ددختر ها با مال وملك دستداند وفر مان دهند رهمه بسمادت تى كان حنفى وستى ويركات ملابت عمرى كه اين شهرها برأى سديد وهيبت مهيب او ستنما ندبستى. أميران غازى چو مدد و قاص و خالد و آيد و ميت ميب او ستما ندبستى. أميران جر آج وش حبيل بن حسنة ، وتسانيوسو يدين مقير أن كممنير برى نهاده و بوموسى كمتو زمنان واستهان بسته وعتاب بزو قرقاء وعاصه بن عدي وغيرهم

۱- ماعود اذحدیثی است که اجرالهترمنین هایما تسلام بحادت اعود همدایی فرمودهاند و مس حبادت حدیث این است: دان دیریافته لایمرف بالر جال بل یا به الحق فاصرف انحق تعوف العله، یا حادث ان اخت احسن الحدیث و الصادح به مجلعات از دچوع خرد بامانی نفید، طبع اول، ص ۲). ۲۰ خ : ۵ امد 6 ح د کلمه دا اصلاا تدادند. ۲۰ ح ۲ داین. ۲۰ حسن من وقت باف و کمر دام و باین مراخ دا اعلام انداز المراد ، دبان جوب است ویدوسمان وسوید مذکرد در کلا این نام داخته است. تعدید دام و بیا، در آخر بیرون هداد از اسما، اعلام است.

141

وز مرا تبن حو بد اعبدالته عامر که خواسان بستدند که اکر آ برانسارند کردام هر یك و نام هر یك کتابهایاید وحمه در کتب مفازی حسن از حربهای او وقوع عجم درعهد بوبکر و عدر وعشان و همه دوز گار بنی امید و بنی مردان و همهٔ روز گار آ بنی عباس چه کردماند تا بدان حد که در حدار شهری از شهر های خوز ستان درمد فی کداشکر اسلام حداری دادند ودشخوار⁶ بود سندان آن ذکر م این حو به گفته بجاه معمد که ما بر اسیری مید در دخت از با و اسیر دا بنیز مط بو گیرید و بر باروی شهر نهید آن دیگر من خود تر نیب کتم، او دا بند مرد ب بادوی شهر تهادند خود اد در شهر انکند و با یک بر زد، گر کان گفتند : عرب آمدند در دهم افتادند وجوی خون بر ایند تا عرب می گفتند شری تنها شهری برند. ام آ جواب این کلمان باضاف مطالعه کند² تا قایده حاصل شود.

امًا أتيه كفته است و حوالت كرده بخواجة خجندى؛ يتدادم كه با عقل او دانش او مانند این سختها تکقنه باشدکه این سخن جگهال است نه حدیث عالمان، و دروغ بروی نهاده است چنایکه درمواضع این کتاب سی دودغ وجتان تهاده است برخدای و بردسول وبراهل البیت وبرصحابه وبر شیعت؛ و وزدووبال آن بگردن چنین ناقل است` یس اگرخجندی گفته است خطائی موحش باشد که العامی اذآن مسلمانان کویدکه: العلمدان بادی مردی می مایند و کاری مى كننده ايزةدر بنداسته باشدكه ملحدان هرجه كنند تمويه و زرق و شعيده باشد، و راه زنند، وخون بناحق ديزند، وطريقيتشان مز وتوست، وكيتيشان باطل، ا حويه بروژن نمنيه/ست بقتيجاء وتشديد باء وغيروز آبادى الروا دجويه، بجيم ضبط كرده. ٢- حدة دجه الكرم. ٢- حة يدد كتب ومعاذى جون شرح حال هريك الركساني که دواین گفتاد آمده است درهمهٔ کتب دسترس از تواریخ اسلام و خوح بلغان بطور مبسوط مذكوراست ومانيز بطور اختصاروفند كغابت دوتطيفات جاب اول بذكر تراجم إيشان يرداختذيم (من 111- 213) هد اينجا الااين مقوله سخن فميرافيم. ج_ت ۵- - د: «دران» در برهان قاطع اغدا: ب ۲: و و همهٔ یزدگان ۵ ح ندارد. ودشخواز باغای لغذ و واومعدوله بروزن ومعنی دشوار است که مشکل باشده. 8-8

ت ب ٩: وكنده ح: وتأمل بايد كردن».

بالم واست و فقط در دو سبخة وح دو است.

تأليف عيدا لجليل كزويني دافك

وچنین احوال واقعال را بمردی و حلابت وجلادت سبت ساختن ⁽ علامت ِ^ا جهل . وتادانی باشد.

وآنيه كربد

مملحدان وجولیت می نماینده پنداری بادعوی عالمی معنی وجولیت دفتو ت منوز بندانسته اسن که درچه و که استعمال کنند که آن طرقی وخطتی است از ایمان واعتقاد مسلمانی وامانت و دیافته و ملحدان آزاین عمه بری ومیر آاند پس بیاید دیدن که درین اجراغیامت بر که باشد!!

وجواب آنچه گفته است که هرافنیان دوشهرها مرفه و آسود. نستماند با ملت و ماله اضاف آست که این خواجه که این تشییم قده است برین طایفه. پیوسته جهاد زا بیان بسته بودی ویره وولایت فرنگ و دیار ملاحده قتلویی می کردی و بك ساعت تیاسودی از دقیج مجاهدت، و آن کدام طایفه بودند که بیههادی دفتند که شیمت باایشان موافقت فکردند چس این طریفت و لاه و امرا و شیمتگان را باشد خود می کنند و شر اعدای دین از مسلمانان گفایت می کنند نموهمای، به خجندی می کند و هر اعوده می خودند و می خسبند مرفه و آسوده

وسادان وشیعت اکر مال دادند یا مذکی چنان دادند که دیگر ان. اسهٔ جواب آنهیه گفته است که: منتج دیار کبر کلن و دیار کافران درعهند عمر خطّاب بوده. جندن است ویرین قول انکادیست اساً اذ ذکر اسامی سبادزان ونیکان که

۱... ع: دینسیت ساختون م: د نسبت بدادن ». ۲... ع: دهدتره م د: «فابنده. ۳... د که آن جیزتی به با م: دکه آن خصلتی استه وطبوف بلنجتین بیمنی قسنی از چیزی وبادهای اذآن سیاهد. ۲... که می مط مدتسخ مت با م ح د لیکن م: دفتگاه (غیر مذرد و ناخوانا) وجون در آخر سطرواقع شدگیرا محوشاه است وضاید مارن چین بوده است: دیروا و ولایت فرهنج وبدالک و دیاز ملاحشه بیره است. ۵... م د: د مراتب ۴ و گریا اصل صحیح دم افشته بوده است.

چهاد کردماند وغزوان ۲ وقتحها بنست و تیم ایشان بر آمده است، همچنین است وبوده است جزاههانهٔ عزالاسلام والمسلمین خیراً. اما با همهٔ وتیها که کشیدند ربدیشان رسیده است درین غزوان از نشوددن و نخفتن وسفر دواز کردن ویشت بر خانه وعیال کردن، وقض و جانومالافدای دین وضریعت واسلام وقر آن کردن، بایست که جزا برعمل بودی میتر سم که بقیامت ماللتالدلله ایشان را معروم دها کند واین همه وضبها شایع کند و کمی وا ذخص ه اللتالدلله ایشان را معروم دها درمییشناست اما چه توان کردن که مخالفت اهل سنت وجعاعت کردن وافضی باشد تابقول میبیش ان همه دقیم که عمر برده باشد اورا جزائی نباند و مانکالدلله چون خواهد تا باخی کار بازاستاند، فری دوشتی عمر وزهی مند و اعتماد، پس مدح و تنای عمردا بر اصل میبیش که فیدتی نمیدانم.

اما آنجه كفته است:

۱۵۰

وفتحهای اسلام درعهد بو بکر وعمر وعنمان دینی ا مید ومر وادیان وعباسیان بوده است، داد عایت ناصبی و خارجی امپر المؤمنین دا ید فکر ده است نیک آمده است تا در هر ضل هر ءاذل که بر خواند سیرت و اعتقادش بداند که آ خراکر علی مرتفی بدند به حبر آن مذرات بو بکر وعد نداخت کمتر از خاند و سمند شر گمبیل پندادم تباشد اساً خاند پس و لید مکنیر ماست که دشمن معطفی است، و سدید در عمر است که سر حسین علی بریده است و شر حبیل مثیر، معاومه است در کشتن حسن علی مریده است و شر حبیل مثیر، عاومه است در چون بطی و آل علی دسد بنشی مادر آورش و ها تک ده اساً جه مودش داند که چون بطی و آل علی دسد بنشی مادن بیکی باد کردن، اما او بت چون بطی و آل علی دسد بنشی مادر آورش و ها تک داسا چه مودش داند که فر آن و اخباد اذ فناکل و منافیه ایمان مل است و عقل همهٔ عاقلان بر عست

۱- ۲: ونزایه ت: ونزالته ح د اصلاً اندازند. ۲۰ نسخ: و راففی ٤ (بدون یا ۵ مصدرایت). ۳ - در نسخ: همسیزیه و برای وجه تصحیح دیو م شود بتعلیقهٔ ۶۹. ۲۰. ح د: ومادر آوردداشی ۴ م ۰: ویفن مادرش و گویا اصل ایز در نسخهٔ ۲ ب: ومادر بش بورد و نحریف شدهاست. ۵- ت: ویلزی برم: و سالامانی و مله (بکس میهو سکون لاچرهمزه در ۲ مر) بیش پو استقال الفتانی: و مله الارض دغیام و ملان تیز بورزن حلفان بستی پواست.

> وفضل ایشان کواه است. اسا آ تیمه کنته است که:

دبتی اسید و مروانیان قنحها کردهانده داستمی گوید و آنرا الکار نتوان کرد و تفسیلش اینست که اذ آن قندها که بنی امید دا بود در اسلام آن بود که حسین علی دا با هنتادودد نفر, قرشی وفاطمی ونیمی بدشت کربلا بکشند وسرها بر سر نیزه بشام بردند واین قنحی عظیم باشده واز قنحهای مروانیان آنیه از آن باز توان گذتن یکی آن بود که هزارماه کم پنجاه ماه علی مرضی را برمنابرها و مروانیان این بود که بیان کردند.

الما آنجه گلته است که:

در هره حتو به شهر محمی سند بنتو استان منده است کنمت: موا بر سیر کانهید دبو س نیز حا بر باروی شهر تهید چنان کردند و او بننها شهر بستند».

واست می گوید اما پنداری فرامونی کرده است آن فسل که دواو ل کتاب بر سبیلی انگلابیان کردهاست که از معالات وافنیان یکم اینست که گوینده وعلی را در منجنیق تهادند و تنها در فلمهای وفت که اند هزار مرد در وی بودند واله که این منی چگو نه رواباشد...» و بیجهل وغفلت امیرا المؤمنین علیه السلام منسوب کرده و این آیت باستمهاد آودد، که: ولاطلوا بایدیکم الی الشهلکة دا ای ی باشد اما پنداری اینبها رواباشد بین کات عام و وقاص، و آنیها بیر کت معطلی و بیروی جبرایل و فرآن و مردانگی مرتبی میچو ز نباشه، و در عقل و عرف مستعیل باشد، وآن مینی اذ هیمت از محالات وی هات باید است این مینی از مستعیل باشد، وآن مینی اذ هیمت از محالات وی هات باید اما این مینی از

۱۰. ح د ۹: وبرمنا برآهکار ا است. ویومنابرومنایی و این تعییریخی و برمنا برها ومنادها ی کصوریهدونسفهٔ و چشتهاست دلیل بر جمع بستن جموع هرییاست بادوات جموع قادسی از تمیل و ایدالازی و طرکان ۶ وغیرهما که دو آن زمانها متداول بوده است ۲۰۰۰ از آیهٔ ۱۹۵ سودتمبار که بقره.

كتاب تقض

احل سنت فضيلت وكرامات بهند، وهوعاقل عالم كه درين بكخصل باستفعا تأخل كند بداند كه اين حصنت ترا با احبرالمؤمنين جسه خصومت و عدادت است..ا: ولايحبه اكمرئومن تقي"، ولاينغته الأسنافق شتي".

آفکه کفته است:

141

و چونخوارج باصلابت وسنتی بعنانه ولابات وممالك قالب شدندمه کمیابین [آبی]سفل : ویسرش بزیدین مهلب با ندبر ادر دانی چه كردند، ودوخواسان عبدالله ابن خاذم دفتیبید بزیمه كمه سموقند استده و و كیرین سوده و ولیدین عبدالله وجر ییج بن العکم داخت بن قیس و فیرهم دخوان لله علیم چه كردند تا مشوق های شد و كلمه اسلام عالی شد و كلمه كن رنگون شده.

اماً جواب آست که برینفط،انکادی نیست واسامی این مبادزان درتواریخ وآتار مشهور است اساسیدان که از آمیمایدان کردند چه فاید است مستشدا که نه پدرانش بودند و نه بر مذهب ز اعتقاد اوبودند و نه با علی وآل و فاطنه آبنی دهداوتی داشتند خدا بدان مکافات خیر کناد قیامت بهرچه کردند ان آیت لایشیم آجر المحسنین آماً جون جزا بر عمل نیست درینا و نچ و دوز کار ایشان که بلحسن أشعر بعد از آن بیامده است و گفته که: مالك الملك اگر خواهد ایشان دا بعوزخ فرسته و بدل ایشان کنار و گیر کان در بیهشت برد تا هچ فرقی نهنده از میان مؤمن مجاهد معنیم واز میان کافر معادر عامی، بکردی رافشیان قرصادی⁶

۱۰ از آحادیت سلم درمیان خاصه وهامه است که حاجت پشرچوبیان قدارد. ۲۰ برای ترجیه خال و هو حات اضغاص نامیرده پکب میروتوادیخ و توحات اسلامی مراجعه کنند و مانیز دد ذیل همین عبارت درجاب وال بانداز کالی عبارات اینان را تقل کرده ایم (دیو ع شود چس ۱۱۹ – ۱۲۶). ۳۰ ت به نگفین ۹۰ به دنیل آبه ۱۲۰ سودة مباد که نریه. ۵۰ ح داد کردی خارجیان همدان و ساری و چون نسخه علامة قروبنی (ده) اذروی همین نسخه استساخ شده بوده وساری از ساکن و انشهان و میاری به میجا بوده نه از مواطن نامینی و خارجهان در زیر کنه درماری نونت دکتا و همای میچم ساوه.

دليف عبدالجليل قروبني داذى

.

آفكه كقته است:

.....

هو دواین فتوح امیر المؤمنین علی وفر ذندانش کجا بودند که یك ده نه در مشرق و نه در مفرب استدند وخود حاض نبودند ویك علوى درین غراها او ل و آخرینوده است تا باستی که بیجاد وغزا متفول بودندی بحسدیردن بر بنی بیاس منفول بودند ومن درمن حسد کردند علی بوطالب دخوان این علیه از حرب جمل و صفین و نفروان با هیچ غزاتی نیرداخت و از فرزندان او در دین هیچ اتری بیدا نشده.

اما جواب این بی ادبی که از سر بنش وعدادن وغلو وضب وخروج دوین کلمات ظاهر کرد است از فروش و واجبات باند، از لا آ بنداسته است که از اولاد بویکرهر گر کسی جهادی وغزایی تکرد مگرمحمد بویکی که شاگرد امیر المؤمنین بود عندالسلام، و از فرزندان عس بیل کن یک زوز به جهادی ترقت، وآنچه عبدالله عامر کرد هماموام گوینده میدالت عمل کرد و او خود داهد حکود الا اهز ردد دان ملب جاه و نمت تکرد، وعشان عقان در عهد خلافت بود مالتی بداد دیگی هیچ غیزاتی نکرد و این معنی برفنلا بوشیده نیسته و از بود مالتی بداد دیگی هیچ غیزاتی نکرد و این معنی برفنلا بوشیده نیسته و از فرزندان عشان هیچکی آن اختیار نکرد و این معنی برفنلا بوشیده نیسته و از شومی بزید این حکم در بیمامیه بنداند ، و از بیمیاس خود معلوم است که مدی نیز در گان ایشان کاری کردند بنوت سلطت ومرده خود قاهر است که ملاطین ویزد گان ایشان کاری کردند بنوت سلطت ومرده خود قاهراست اسا ملاطین ویزد گان ایشان کاری کردند بنوت سلطت ومرده خود قاهراست اسا

۹۰ ع: داد؟؟ اگرگرینه وجون داگرگرینده زاید وینون دبط بظریرمد نسخ ۴ بسی د آبرا ندارند ونسخه ب نیز جای دو کلیه زا سفیدگذاشته است.

107

کاب تقض

101

جنادكه معلوم است از مودى وصلابت ومباوذت مالك اختر الشخعى وحمقانة عليه وسهل حشيف اصادى، و حسادت بنأعور همدانى، وتسمَّ خروج مختار بوعبيد تقفی که صدهزارخارجی وامو**ی** دمروانی را چگونه کشت. و مد[ّ]ت شش سال تعاماذ كوفه وجس تابلاد وى وخراسات واجاوالدو حدود إصفهال وحدودا دديبعان خطبه و سکه بنام او بود و وکوه و شعتگان و تو اپ او دربلاد اسلام ممکنن، وغزوات وفتوح محمد حنفية وحمقا لمعليه يس امس المؤمنين عليه السلام خود ظاهر وشايع است، و دو مغاذى مذكور و مسطوداسته وآليته منعمة، بوبكر كرد درحمدود شام ومصر الز قبيل اميرالمؤمنين وشهادت كه يافت در آن مجاهدت معروف است، و فصلهٔ مسیَّب بر باید خواندن تا بداند که کمتر از آن نگرد که مبارزان عهد عبری که باد کرد. است، وضعٌ ابراطیم اشتر و حربهای او وضعٌ سلیمان سر د خواعی ، و اکن بذکر آمک حویك اذین غازیان و مبارزان كردها ندحشغول شويم افدلايات بستعلة وخوارج كشتن وآثاديا اسلام ظاهر كردك روز کارهای دراز خواهد و ما را بر ای معارضه وانکار این مستنف مجبّراین قدد كفايت است، واكر خواجه كوينة اين قتال با مسلمانان بود و آن با كبركان ومشركان، بهردوزكراد قتال با جماعتي باشدكه انكام حقّ كنند آن جمله الكام توحيد كردند، اين جماهت إنكار شريعتدامام؛ وباغيان بودند وباليشان قتال واجب شد تا مطوم باشد.

اماً آ تيمه گفته است که:

دامیرالمؤمنین از حرب و غنال سنین و جعل ولیگر وان با غزائی دیگر تیرداخته.

12 مستق اضافی بدهد آن نیز غزات باشد که چون بانکار امامت علی بعد از عشبان خارجی باشند تا با یکدیگی قیاس می کند یا دست از آن بعادد یا این نیز قبول کند تاشیعت زابل هود ومقمود حاصل. 1- شه بوت حدثریمه ۲- عن هودگارها درآزه.

تأليف عبدالجليل تورينى راذى 184

د آمید از سر. نصب گذاماست که: داذ فرز ادان علی دو دین افر محبیدانشده داست می گوید آمیزا که ذکر خیران بزید باغی دمر دان طاغی دستین بزید انتس و دلید خسیر ۲ باشد باقر وصادق و کانام و دسادا چه منز لن دمر بن باشدها اما سرم باد چنین مستسددا دوز قیامت از دوی مصطفی و از آیت: قل لاأسالکم علیه أجر آا کالمود تو فی الفریی ۲ واز خیر: آیی تلاکه نیکم الشقلین ماان تسسکتم جما لن تنذوا کتاب الله دهتری تا بر قول [اد] خدا د دسول است دان بعماعتی حوالت کرد باشد که ایشان را تبان قدمی باشد و الا حسد بردن کلا ایشان باشده معه جهان را معلوم است که قصهای اسلام و برکتهای هالم د مسرعهای بزد که از امر بسر وف دیمی از منکران و حل ۲ خیهان دیمان منعیان معمنیان به معطفی معطفی و آنی اکست حدی علیه وعلیه بالسلام بوده است به به روایان غاصب بزد مطفی و آنی اکست حدی علیه وعلیه بالسلام بوده است به به روایان غاصب بزد است و به بیغایان باغی؛ اساآن دل که بیغیر آل علی سیاه هد و آن جان که که

بتأنما لمرأم بحرائي (د.) و بحاد الأتوادميشي (د.) و تقابر آنها اذ منطلات مراجعه كند. هـ م: تديير كنهاي ع د اصلا نشارند پس از قول جمع الجمع است كه ند قادس ند آن ذمائها معمول بوده است. حرب ب: توحد و وستة وجعداودد » (بقتح واه وتشديد دلد) نيز ميتوان خوات وسب اختلاف است. مراد رفع اشكال وجواب اذ هيهات است.

109

بىداون أل فاطمه نياء شد بدتيا در جارت باشد و بآخرت درخمادت ، و چون باول اسلام كه على مرتش يفتال كنتار و قلع قلاع ميان بسته بود همه اصحاب مرتبه و آسوده بودند، وعمر خطاب وغير اوبي ربيج مي بودند، على مشتى نتهاد بر سور ايمان؟ بآخر كلركه عمرميان بست بقتل كبر كان، منتى بر سرعلى نتايد نهادن كم آن كمتر ببود اذين؛ والحمديقدب الخاليين.

كتاب تقفى

آیگه گفتهاست: داو لا خود حسن خلاف بمعاومه تسلیم کرد، وحسن دا روافنی بزاری بکشند، و ذین العابدین و باقی در دونت بنی امیه از خانه بعد نیامدند وجعفر وموسی وغیر هما وحمقالتاعلیم طریق انزوا وزهد اختیار کردند، وهمه صلات زارزاق و عطایا میستدند از خلفا وبخلافت امتان مقی می بودند، و هر گز ازین سادات کسی دعوی امامت تمکرد و مخالفت خلفا دکردند، و بنرا تی سیدند به باسالی ونه بتیمینه

اماً جواب آنچه گفته است که: «حسن علی خلاف بمعادبه نسلیم کرد». از دو قسمت⁷ خالی نیانده خلافت یا حسن را بود یا تبود، اگر اورا بود مذهبی خواجه باطل شد دراختیار کهاومغتار مهاجر واضاد بود، و اگرخود خلافت اردا

۱. من به دوبدیا درخمارت باطد وبآخرت درجمارت ، حد: وبدیا و آخرت درخمارت با شدکه له فردا ندیما با خری وفردالاخترا درجرارت ، حد: وبدیا و آخرت درخمارت و وضمارت و افرطا با هم استعمال میکد نالا دردارالا کتاب آفته (می ۵): دوبدین غایت جمارتی ونهایت خسارتی قد درمیان ه ذبان افکامه باوجود این بنظر سرملکه وجمارت ، دراین مورد همحد و سعر کد و حسانت ، (بعاء مهمله نظر مه دولا مهملة مقرمه) باشد و قایبا هیرکند این فظر دا آنکه ممکن است دهمان اهل الیت علیم الطام به وجرارت و مناور بایها در دی خود نخواهند بود و آن امریست قلبی که ده هراند به وجرارت درخلک و حسد و رایشان در دار خود نخواهند بود و آن امریست قلبی که ده طرحان با ایشان همت قاهر بایشان در دن خود نخواهند بود و آن امریست قلبی که ده طرحان با ایشان معند قرار با آیاه را یسمبدون المار علی ما تاهم انه من نظامه (آیه قده سودهٔ سه الامان) وارد علبه زمین الماری کند بخشر آین در شهره در خود نخواه موان المان الفته المارینا مان با ایشان معند قرار با آیاه را یسمبدون المار علی ما تاهم انه من نظامه (آیه قده سودهٔ سه الامان) وارد علبی زمان بر در ۲۵ مو دند را دو در خود نفره در خود زمان المار المان این مان المانه مناور آیام آیاه را یسمبدون الماری علی ما تاهم از من نظام (آیا این الامان الامان الامان الامان علبه زمان بر در کان و دند را در در خود در می را در المار می مان الامان علی الامان این الامانه علبه زمان با در بان الماری خود رو دان و در شدی و را در می ما آنان از من الامانه بر ما باید زدر در ماله عرد: دا دوقسمه.

تأليف عبدالبطيل قزوينى وازى ٢٥٧

بود این تعلیم درست باشد ، و معاویه در امامن ظالم و غاصب باشد بلکه حسن علی خود تتواند که امامت بمعاویه تعلیم کند از بهی آنر! که امام معصوم باید: وحداویه جایز الخطابود، وتص باید؛ معاویه نص نبود، وعالمش امت باید؛ معاویه عالمت بتود، و شبطت باید؛ و او ببود، پس این تعلیم وا اصلی تباشد و امام خود حسن باشد با حصول این مغان: واکر چه تعرف فکند شول معطفی ملگیاتُهٔ علیه و آله که بگشته حفان امامان قاما أوقعدا، وأبوهما خیر مُعَهما.

واسًا أكيه كفته است كه:

هحسین علی را خود رواض بکشنده. جواب آست که امامت حسین از بهی آن را که روافض اورا بکشند بندادم باطل باند بی آن قیاس که عندان را نه نواسب بکشند و امامند، را بنهادت خللی نبود، بی حسین تا زنده بود امام و مماع او بود بحسول عرابط که گفته شد و بدلالت خبر دسول که بیان کرده آمده ترمیندادم که بزید تعبیدانه مرجانه و عمر سعد و حسلم عمر وباهلی ونند گان عبدی و تمریندگانلیوشن حلیف بنی امیه و خولی بزید داختی نبودند و کشند گان حسین علی ایناند که عمداموی و منفر و خارجی بودند و چونمست کنان داوار کنته است که: دواضم مذهب رض این مقلم بوده است درین روز گار حدیث تمی دانم که درمه حسین راغیان از کماآ مدند بلکه حمد حوالاتی درو گود مدین است و حد معارضات از سر عنبیت و سیان است و حرکس که چنین حوالت کند است و حد معارضات از سر عبیت توسیان است و حرکس که چنین خوالت کند ا لا کذیا .

اما جواب ابن کلمه که فدین العابدین وباقروصادق وغبر ایتان از اثنیهٔ ماصلوات له طبیحه از خانه میرون نیامدنده.

ینداد به دلالت نامستحشی نکند که خلفای نییمباس اذجهد مأمون وهارون ۱– افزاحادیتمرونه متیرماستبالتصوص زد فراتانچه تاخیریه، ومرادیاسه اشادهستین علیمالملاباند. ۲– ۲ نسبتافریسه ح د نیز اصلا ندارند. ۲– از آبانامیریه مباد که کهند.

كتاب نغض

تعميمينز وىباعلند دو دارالنهالانه وبيرون فيايندوا لاخواس وخدمتكالان إيشاندا بيبند والزين سادات هر كه نظاه ميكرد بنياميدوبني مياس بزهر يا بتيغ او را حلاك كردند چون حسين على كه با هتناد انس ذكية كفته آمد بطف كريان وجون موسى كاظم كه بغرمان ها دوونال شيد مندى بن هاهك اورا درجس زهر داده وجون على بن موسى الرضا بغود امان المأمون بزهر هلاك فرمود تا بنايند كه اكر بعنى متزوى شدند الرخوف اعدا بود و اقتدا بابيا ومصطفى كردند واين معنى نقسان علم وعست وامات المامين باشد پس امام ومنترش الطاعة واص رميسوم بادند اكر حاض باشده واكر غايب، اكر بنص ف متقول باشد و اكر معنوع؛ والحديثة دب العالمين.

آ **نگه گفته اس**ت:

۱۵۸

دوبانی وسادن وسوسی وعلی اذ پندان بخوبش شنینه بودنه که وسول گفت: این خلافت دوخاندان بنی عبّاس بیانه تابوقت ترول عیمی طیه السلام، دانستند که بز خوف رافشیان قشای خدای تعالی بنگرده واین کلرابشان را نخواهه بود که رسول خبر دادهاسته.

امًا جواب این کلمان باصاف فهم بایدکردن تا بعلان این قول ظاهرتر د.

او لا چوندمول حوالت بولدالمياس كردخوا جةنوستى دام مى باست كەردۇر اول برقول دمول كار كرد بودى و خلاف بىباس دادى و از ولدالمياس فاسلتو ومالىتراز عبدالله عباس وحدةانة عليه كس نبوده مى باست كه بقول دسول امام اوبودى و بعد از دى على بن عبدالله كه يدر خلنا است پس خواجه بادك خلاف فرمان دسول كرده است و در دنبال بنى اميه و مروايان افتاده و زبان بلعنت بود خواجه ناصى دا به عباس با يادآمد ونه ولدالعباس و به بوين خبر كار كرده بود خواجه ناصى دا به عباس با يادآمد ونه ولدالعباس و به بوين خبر كار كرده - - حاج باح ده بغرامان، ۲۰ حوداندا بعطى دىر نعى، ۲۰ - عندوالماند،

تأليف عبدالبطيل قزويني داذي

104

است که بومسلم مرغزی الزآنیکه طالبیی را نیافت بمرد ٌ خدای ال جود ٔ غاصبان اموی ومروانی و سنیانی این شغل در ولدالدیاس تقریر" کود و انشاق است که اين كلويا ولدالعبَّاس نيفتاد (لا آلكاه كه بوسمام بياحد و افر دست آن ظالمان وبنغاةبستد وطلبحي كرد تا فاطمييوا بيابد وبتشائذة تيافت كه سادقعليهالسازم بمدينه بود بومسلم بكوفه آمد وآنجا تقيمي عباسي بود، و دوپس كوچك ً ازو مانده است یکی ابوالمیا ترمنڈاح مهترین بود و دیگر ابو جعفر المنصور که او را أبوالد واليق كفتندى، وبهرى كويند: اوراابوجعتر الدواليتي كفتندى، اين حردو يسردا بياورد وابوالعبداس وا بتغلافت يشفانده و أوسه سال خلافت كود و از جهان كرانه شد وخلاقت با منصورافتاده بيست سال تمام خلافت بكرد وأند هزارتغين زکیه از آل علی وفاطمه هلاك کرد چه بزهر چه بنیغ وجه آنرا که در دیوارها کسوفتند و این مىنى ظاھراست، و زيد على را او کشت بيلڪٽول، و بدگر ٿول عبدالملك مروانه وامام بوحنيفة كوفي ردضيانة عنه . درعهد إدبود وبوحنيفهوا بادها الحاح كردكه باعامت من اعتراف ده بو ضيفه امتناع مي كرد و مي كفت: امامت زيد على داست با جعفر حادق 1؛ يا آن كس كه ايشان اختيار كنند كه ربا إيشانند يا بديشان أست. اذين سبب بوجعف منصور بوحنيفه را محبوس فرمود کردن و در آن جس زهرش دادند، و فشاری اصحاب اورا معلوم است که اورا منعود كشت بسبب دوستي وبيروى آل دسول، والاجمال اين مشيرا افلا نكتند دبوحنيفه اذبزدكان تابعين است ويختصحابي بزرك داديت است چون جابر عبدائة، وانسمالك؛ وبعد ال قتل على مرتضى چهل سال بر آمد ولادت بوسطيقه بوده است وحمه الروايت الرمحمة باقي وجعفن سادق كته وموحمه وعدلي مذهب

۱- ت ب ۲ د: قرم رزی، ۲ – ع : لابتر دخدای ت ب ۶: واز آنکه طالب را پیادی برر زفت خدای وحارت مشو تن است. ۲ – ع :: وانزخوق، ۲ – ع د: وانز وق. ۵ – ث ب: وقتیمی جامره ۲ ع د: و از بقیا حیاس ۵ وشاید صحیح: ۶ بقی حاشی ۵ بیده است یا وقتیمی حیاس ۵. ح – ث: وبوده بود و سر کرچانه. ۲ – نیخ: وصحایاته. ۸ – کذا و فتاید وهم ۲ بوده است که تحریف شدم است.

کتاب تقض

بوده است وبال معطفي تو لا كرده است وجون بوجنو منصور بر او العاج كرد كه حكومي دوامصاب صغين وجمل كه تيغ دردوى أميوالمؤمنين علي كسيدنده و دريتهاميه دمروانيان چه فتوى مي دهي، از جزافت فضل كمت، همان كورم كه موسى غليه السلام كمت جون فرعون اردا يرسيد كه: فعابال القرون الاولي ٩ كمت: علمها عندري في كتاب لا يطاريلي ولايني آيين قتوى بكرد و از آنعمه خلاس بيافت وبا وحمت و جوار خداى شده وحديث آدفنى محمد بن ادرس المطلب اينافت كما] وخويش ودوستداد وييرو آل معطفي بود عليمالسلام، و در كتاب المامي الراجاد شيعت جنين است كه او شعمي بوده و انسار وايات او در مرائي ومتاف آل دسول همه دلالت است براعتقار وى بحي آيانان واين همه خصومت الرائن روز گاران يديد آمده است كه مردم در مذهب بوحنيفه و تنخى خلاف كردند وجون بلحين اشت كه او مايوميدان كرام وصروعيد معترلي كردند وجون بلحين اشت كه وده را واعيدان كران وصروعيد معترلي ترمي كردند وجون بياحين است دودين كتاب ازين فصل اين قدر كفايت است دقر من قرعي ايو الباس مطاح بود و دوم بوجه منور المعاروف با بي الداوليق، يس خليفه ايو الباس مطاح بود و دوم بوجه منور المال بود با ي الد واليق، يس جون رسول كويد. خلافي بين المال داست بعد از على مرحني ميكره بي معترلي بون رسول كويد. خلاف بين الماله والمان بي معد منور الماله بيه منواني و مع معون يه معتران ولين مع فلون بي خليف و منه منون بي هون بي الد واليون بي و منونه معتر اي ورن رسول كويد. خلاف بي الماس داست بعد از على مورف با مي الد واليون يه مع منون

۱ و ۲۰ آین ۱۹ و ۲۶ صورة میار کنامه (با استاط دقال باز اول هردو). ۲۰ ۹ ت: در خصت:. ۲۰ و ۲۰ سورة میار کنامه (دف روم از مقاله ششم اقهوست بعد از ذکر نسب امامها فنی و سبب انتقال او یغداد گفته (ص ۲۹۴ جاپ مطبقه وحمانه بعمر سال ۱۳۲۸) : دوکان انتشاهی تدییدا فنی انتشار و ذکر له رجل یوما ساله فاجساب فیها مقارله: عاقف طی من این سال بر رضی افته عنه تقال له : أثبت لی هذا عن علی من این طالب حتی أضح عدای علی انتراب و آفرز: أخطات وادجه عن فولی الی توله. و حضر ذات یوم محلت فی بعض الطالبین انتراب و آفرز: أخطات وادجه عن فولی الی توله. و حضر ذات یوم محلت فی بعض الطالبین انتراب و آفرز: أخطات وادجه عن فولی الی توله. و حضر ذات یوم محلت فی بعض الطالبین انتراب و آفرز: اختطات وادجه عن فولی الی توله. و حضر ذات یوم محلت فی بعض الطالبین انتراب و آفرز: اختطات وادجه مان الی بازی معلی به بیانه النامی الی السامی انتراب و مقافی (رام) در تختیج المقال گفته و محمد باز دست و بیومدانه النافی مسالل)، و عرفای الی بازی معلی بیوم الی الی السیم و بین کاری و المی مرافی معلی کرده مو هد الانه الار بین محلی مان الی مان معلی موجه مان الی کرده مو مو مانی درامی و بی از آنه در معنی در خالب و بای در خالبی و را که مانی کرده به بار مرارف و مشهردارست و بینی از آنه در معنی در خالب و رای در خالبی کرده به بار مرارف و مشهردارست و بینی از آنه در معنی در خالب و رای در خالب و مانی مقل کرده به بار مرارف و مینه در آنه به در مینی از آنه در خالب و رای در خالب و رای در خالبی مانی در و بین و روم و مشهردارست و بینی از آنه در معنی در خالب و رای در خالبی و رای در خالبی و رای در خالب کرده المانه کرده به بار مرارف و مشهردارست و بینی از آنه در معنی کتاب یا دنده است و برخی و را می ترکند.

تأليف عبدالجليل قزويني والزي

191

.

مدونیجاه سال بوده است در آن مدت هی خلیفه که بوده باشد ظالم وغامب بوده باشد، وحق از است درامامت خارج بوده باشد، وکامر دین وشریعت واسلام واست مهمل رمعطل بوده باشد چنامکه الزام کرد. است نیعت دا درغیبت معدی (ع) اسا چون عداون وشتم علی ^{*} مرتغی درمیانه باشد بمذهب خواجه هر که باشد سور باشد، وبادوستی علی هرچه¹ باشد باطل باشد.

و آیچه گفته است: دخلاف در ولدالعبان بماند نا بوقت خروج عیسی علیهالسلامه.

عجباست کمپانمه "سان [است] کهخواجه نوستی دعوی نزول وخروج عیسی می کند و پدران پیدان بیدان بیردند و اونیامد ومدیدند و دونمی دارد. وضیت " در آن بطلان مذهب وقول سنت نیست " اما اکر شیعت دعوی خورج مهدی کنندیتشنیع می گویند صنعرادمد هی بسردند ومهدی نیامد تا این قولدا با آن قیامی می کند ، و رواست ⁶ که خواجه عیسی را باز نماید اگر مهدی با اوباشد آمکه غرامت بر شیعت باشد و عبیست که خواجه دا دجال و دارتا الاوش و باجوج و ما جوج و تر ول عیسی علیه السلام همه مسکن و دوست و صحیح آید اما خروج مهدی دا انکار کند هم بعداوت علی مرضی.

امًا آيچه گفته امت که:

دبانی وسیدق وانستند که بز خرف ِ دافشیان فشای خط بذگردد، واسیت از وادالمیاس بیفند، ودعوی دافشیان باطل باشد.

جوابش آن باند که این ضل داین کلماد انکار محض است بر بعث ددعوت همهٔ رسولانی خدا از آدمسفی تا بمحدً محمظتی علیهم السلام، دانکاداست بر اتر ال

۲۰۰۰ تقدّ: وهرکنه. ۲۰۰۰ ت ب وکه بعشه، ۲۰۰۰ به ویقران ویلدان اوع ۲: هادران ویلدان اوه ح ده ویلدیابدایاوی، ۲۰۰۰ ت ویشه ب دوسته ۲۶ ه ویلینه. ۵۰۰۰ ح وریفاین مذهب منیه نیست و ده وریفاین مذهب شفه مست ۶۵ ویقاین مذهب قول منت منست ۵۰۰۰ حد ح ت ب دوراست ۵.

كتاب تقض

حمد کتب و آیات امرودی و وعد و مید، چون بادی سالی عالم باند وضا داند باشد و حکم کرده که شرود هو گز ایمان لیادد؛ ابر اهیم را علیه السلام بوی فرستادن بی فاید. وزخرف باشد، و چون نشای خطی چنان باشد که فرعون بر کتر هلاك خواهد شدن فرستادن موسی با ید بیناوقلب عماعطا باشد، وفر ستادن باشد که خلاف قضای خدای طبع داشتن زخرف وباطل باعد تا لازم باشد که باشد که خلاف قضای خدای طبع داشتن زخرف وباطل باعد تا لازم باشد که و و فنا چنان است که خلافت بنی عباس دا باشد ها بوقت تر ول حسی، درباقی در دارد دعوی کردن باطل و زخرف باشده وه مام آن باشد که هدین فسل تأسل کند بطلان آن قول بی اصل بداده، وامام آن باشد که باشد اگر منعرف با شد و ایند که مدین جون فر ایما مادت حاصل باشد در وی، وهنده قصیرة من طویلة. آنگه گفته است

دمگر خواجه دافشی' اذ باقر و سادق و زینالهابدین' علیهمالسلام بهتر میداند و اوبدیشان شایستهتراست که ابتقال بخود».

اماً جواب إين كلمات آمست كه:

اعد ایتان عالمتراند اما اینان وا طاعت ایشان واجب است وجنانکه اینان دعوی کنند ایشان کر دهاند وماننده است⁷ آنچه بالزام آوردهاست بأحوال [وی] که پنداری از عهد خلافت بو بکر الی هذا الموم درحمهٔ اصحاب سنت از بن مستم فاضلتر وعالمتر ومتسب تر ومنفقتر کسی نبوده است که کتابی ساذ و آنی ا مهمی فضائع الروافتر، نام نهد پس فرامی نماید که اوعالمتو وفاضلتر از حمهٔ منفد مان⁴ و متأخران است فا چندین نشتیم و دوغ ویجان بعد از پاصد سال جمع کند درسلمانان⁶ را ملحد خواند و تومن نهد ده مگر خواجه از ابو بکر وعمر بهتر میداند و مسلمانان⁶ را ملحد خواند و تومن نهد در مگر خواجه از ابو بکر وعمر بهتر میداند

۲ ـ ح ت ۲ دیگر عواجلانقلی را به ۲ ـ ح د: داد زین الما بدین و باتر وضادق». ۲۰۰۰ ح ۲ دانما چه ماننداسته، ۲ ـ ح ت ب: دیاحوالی ه ح د: ددر دعوی وی. ۵ ـ ح ت: دیندمان». ۲ ـ ۲۰۰۰ ج: درسلمان».

تأليف عبدالجليل فزويني واذي ١٩٣

وبدیشان شایستهتر است که ایشان بنود... اکه بو بکر می گورد دوز بیعت، أقبلوی فلست بیتی کم؛ دست اذ من بداری اک که من بهتر استم اذ شدا و خواجه می گوید: او ماامتر است از علی، تاهم بو بکر دا بدوغزن داشته باشد آ و هم عداوت علی بظاهر " کرد. باشد، وعمی دوز حکم زن ذالیه می گوید: او کا علی " لهلك عمر؛ اگر علی بودی عمر هلاک شدی، خواجه می گوید: او عالیت است از علی، تا هم انکار ایشان که ایشان، و سیاس خدای داکه بدین مجتها و جوابها هو چه آدوده است باطل و منعص آر شدی، و دو است کمته است و مذهب است اعتراف کارده است علی نوع معرف آنده، و دو ای داکه بدین مجتها و جوابها هو چه آدوده است باطل و منعصل آکند، و دو ای دو ای کمته است و مذهب است اعتراف کرد. آمد تا حق از باطل جدا باشد و مسجع از سفیم؛ و المحمد می را اسالین.

آ فیگه کفته است: دوحدهٔ دافشیان لاف می دند که امیر المؤمنین چندهزار کافر بکشت واگر نه علی بودی دین داسلام پوشیده بساندی».

اما جواب آنست که: هذهب شیمه بخلاف آلست که یاد کرده است که از عهد آدم علیهاتسلام تا بعهد مصطفی صلی اقد علیه وآنه که بادی تعالی علی دا نیافی سه بود دین هدی و داد حق و جاد که مستقیم شرع⁶ داستم و قوم بوده، وقوّت این شرع د نصرت ملت معمد دا بادی تعالی بخود اشافت کرده است و گفته: هموالدی أرسل دسو له بالهدی و دین السق لیظهر حلی الذین کله ولو کره اله می کون م تا بدین حجت آن هیمت ساقط باشد و آن تهمت فایل.

اساً مذهب شیعه دوین مسأله آن است که هر بیشی وا وسیسی و ولیعهدی و خلیفتی وفائهمنامی باید که علم آن کتاب ویبان آن شریعت وفاعدتا آن سنت چترداند و از همهٔ است عالمه وعارفتر باعد اینجا دوین است کفتند: علی مُوضی

1- ت ۲ بع: وبدارید و دونزمطای استعمال زمان مسند (ده) است جنا کد در تعلیقهٔ ۲۹ یاد شده است. ۲- ع ت ۲ : د بدروغ داشته باشنمه. ۳- ت ۲ ع د: وظاهر م. ۲- ح د: و جواب آنست که بنلاف آنست که یادکردم است ماهب شبه جنانست. ۵ شمنی: دو هرچه. ۶- آیهٔ ۲۲ مورد بادکه نوبه ولیز آیهٔ ۹ مورد مارکه هف.

كتاب نغض

است بدلالت عست وكثرن علم و مجاهدت وسبقت وانفاقا و قرابت و شجاعت وتواقع همهٔ معامی وقبول همهٔ طاعات ، این است مذهب شیمه درین مماله بدین حجت نه آنكه غاقل دعوی كرده است بتهمت باشبهت ، ومنقبت علی نه تنها آست كه كافر كنت [بلكه هم] آست كه هر گر كافر نبود، و العمدية دب العالمين. آمكه كفته است: دو توبايد كه بدانی كه فضلت علی نه سيادى كلف كشتن است كه سيد كوبين وعالمين مصطفى بود وعلى وغير على طفيل اواند واگر نه حرت ومنزلت نسول بودى بوبكره عمر وعلى چون ديگر شر بان بودندى.

اماً جواب آست که: بنزدیك شیمه کمترین فنیلتی علی را كافی کمتن است واگر چه جهاد رکنی بزرگ از اُركان شریعت است اماً با شافت باعست وعلم وسیفت وقبول همهٔ شریعت اندکی باشد از بیاری.

واساً آنبه گفته است:

r#¥

معنزات بویکروعلی اندستانی است، بهبه حالدمیت چوندهای بناشد. ومطبع چون مطاع، وخواجه چون شاگرد، ومنتدی چون مقتدا. وادر آن، کس خود خلاف نکرده است از مسلمانان، و خلاف درآست که بعد از مصطفی که بهتر استه و درست کرد، آمد درین کتاب درمواضع ایک علیطیه السلام از حریکی از محابه و أهزالیت بهتراست بعلم وعصت وضحاعت وسیقت وغیرآن .

اماً آنیمه گفته است: «اگرنه رسول بودی بوبکروعس وعلی چون دیگر شنر باتان بودندی، راست است، بدان مذهب که معرفت خدای بقول رسول دانند چنین است، وبدان مذهب که معرفت بادی نمانی بمقل و نظردانند خلاف این است که گفته است، و آن لفظ در حق بوبکی و عمر اجرا کردن میادی و سفاهت باشد، و درحق آسیر المؤمنین علی کفو وشلالت وبدعت باشد که معرفت امیر المؤمنین زکتی از اوکان دین و دیانت است؛ وبعد از معطفی زینت. ملت

با ت ج: دوانفاق »۔ ۲ سانینج: دطاعت، ۲ س ع ت: د تا » وباقی تسخ دیا۔ شبعت دا تشارند. ۲ س ح ه: دین میاضیح دا تشارند.

تأليف فيدالجين فزريني داذى

.

180

وتورديدة شريعت است؛ دالحمديةُ دب العالمين.

آدگه کنته است: و رسول ما خود سه کافر را کنت وهرلشکی بوبکی و عمر بر دلم وقتوح عیم وشام تنجاعان و بیطر بثان بودند که هریك هزار کافر را کنتند چون خالد ولد و زبین عوام وهنگی مه وعمروم شبکی آب ؟.

اما جواب آنت که ماخود عکمتهایم دمذهب مایست که فضیفت بزرگتی بکانی کشتراست تا این کلجان لازم شود. ومعلوم نیست که رسول چند کافی کشت و کبه کشت وسلطان اگر خود نکند آعیه مبادزان اشکر کشند بقوت وضرن ونقنی اوباشد؛ وفتوج رد . وضم را تکراز کودن دره ضلی فایدتی نیست ریامه اسا خالد ولید و زبیر وعرگی مه وعمد و معدیکی ب وا با علی مقابله کودن در شجاعت تدریت ناصیبی و خادجی و عداون و منعتی باشد که دون بد و ا حد که آن شیر خدا و سنیر مسلقی کردن گردان آمید خالد هنوز لاف از جمیه الجاهلیة میزده و ذیر متوز نسریت کلمه اسلام آیا تنامیده بود و دگران جمیه الجاهلیة میزده و ذیر متوز نسریت کلمه اسلام آیا تله به مود و دگران بین خان میزین علی سلمانی یافتند هایستوکالدین معلمون والذین ایر ملمون آ، آفین کان مؤمناً کن کان فاسة لایستوکالدین معلمون والذین عذب قرات سائم شراب و هذا ملح آ جاج آ، قیاس علی با اوسیای بزد گوار ای کند در نف جونتیت و مام و موادن در خده دانش و ساله السین آنیک گفته است هین عداد و در معرون در معنی بین کرد و آلمید ایر کرد المانین بر موان خده المام آ در از کرد ایر کرد السید و مین در مورد در در محال موان ها المانین

بود و دونش بعد خطاب، وآمیه عمر کرد در یک آن علی کج کرد، آن عمد زمین وبلاد گبرکان دنرسایان در دولت خلافت عمربراًی وندیو وسیاستر او سندند به در [زمان] خلافت علی، واگریزعم وانداخت رافنی گونیم که خیبت

۱- سراد جنگن با اطل رده (بکسردام و نشویه دان ختوسه) است. ۲- دیره مان گفت: «گوذن بروزن ارزن معروف است و بعربی حید و عنی موانند و جسم آن گودنجاست، و ضبط ع وقوی و صاحب قدرت را نیز گویند و جمع آن گودنان است. ۲۰ اسلام قط در دو تریخه و حدیم است. ۴- افزائیه ۹ سوره برارکه زمر. ۵۰ آیهٔ ۱۸ سوره میزد که سبت. عب صلد آیهٔ ۹۲ سورهٔ میارکهٔ اطر (- ملاکه). ۲- ت ۲۰ ۲ حد و این همه.

كتاب نغض

199

در دلهای کذار دغیر کنداد از عمویشتر بود یا از طی که بر در سرایش قومان نسی بردند، و برادرش عقبل اورا رحاکر دو از وی ته اندیشید³ و بیمادیه پیرست. واست جهاردانکه تر او خلافت او بکردند، ویزر کان قریش هممعقاق او شدند تا بچندین قتال و قتل آهل قبله مبتلا شده واکر چه حق با اوبود با این جهگونه واست باشد که قیص دو روم و خافان در ترکستان اف هیت او تیادد خفت، وهمه است شریف و وضیع قاطبة ³ قسرمان او دا منقاد باشند کم می امیرالمؤمنین مطلق و خلیفه موفق ادباشد دوروق، این دونق، و مرد این می رو ای می تواند. آلا همه خلاف او کند دویتر در دوی او کشند و از و نه اندیشند⁶ وندا می کنند، آلا ان آباالحسن فدآشر از علی کفی شده.

اماً جواب این فصل که هو خصومت علی که این مستنف معینی مدیر در فصلهای گذشته بندرخی و تقیه کنته است درین فصل آخکارا بکردماست وهداون پسر، بوطالب ظاهر ساخته است و عجب اینست که نه اذ فتوای مقتیان ترسیده است ونه از نیم ترکان غازی، بدیندلیری اجرای این الفاظ درحق آمامی چون علی مرینی که باجماع آمت امام ومقنداست کرده .

اما جواب آليه گفته است:

درین مدی^۲ دا درلت نهبیلی بودیل که درلتش بر سول خدای بود وروهش بعمر بوده.

تأليف ميدا فجليل قزويني واذي ١٩٧

و عس چهارصد و چهل^ا منبر نهاده باشد و بوبکردوعالم⁷ خود منبرکه تنهاده باشد، پس خواجه نومندی می بایست که آنروز که مهاجر واصاد بخلافت بر بویکر بیمت می کردند آنجا بودی تا گفته بودی که: عمراذ بوبکر بهتر است، و این کلا بند لایفتراست، و خواجه پنداشته که درین فصل عمرنا بر علی تفییل می نهد خود بقط افتاده است وعمر دا بر دسول و بوبکر تفنیل ایماده است، وعمر خطاب مگر بندن معنی زاشی نباشد تا خواجه افتقالی هم اذ دسون بیزارباشد هم^۳ اذ بوبکر، هم اذ عمر، هم افتشان، هم اذعلی و آلش خودبری و بیزارباشد هم^۳ اذ بوبکر، هم اذ عمر، هم افتشان، هم اذعلی و آلش خودبری و بیزارباست.

اما آنىچەكىتە است:

د آنپندهمر کرد علی ده بائ^ي آن خود کيتا کرد^{وري}

راست می گوید علی را دراسلام منزلت کنها بودماستا و دونو³ کی داشته است، ابو لا روز اول که سید ایسا علیه السلام از ماندویند بماند آن نه پند علی بود که اورا با پناه گرفت و تربیت کرد، و بروز دهوت شر فریش از دن کنایت کرد، و اورا بنض وجان و مال صرت کرد، این همه بوطالب کرد نه پند علی بوده ونه قاطمهٔ اسد کرد که ماند علی بوده و روز نکاح خدیجه خطبهٔ وسول نه وطالب خواند که: المعملیهٔ الذی جسلتامن نسل ایراهیم ومن قد به اسماعیل⁶ اگرچه کافر بود حمد خلای می کرد و حمد موقوف است بر معرفت. آنگه روز بنی میدالسالد آن دعور که این علی بوده و مرفز نکاح خدیجه خطبهٔ وسول اگر که معمد در حضود حمد بنی هاشم و قریش بر خاست و گفت: یا بش هاشم با بنی میدالساند آدهو که این کالمین خفینتین علی الاسان فضیلتین فی المیزان (الی آخره) او از کسی که بر خاست و قول کرد از آن چهل گانه به علی بوده و است

۱- ح: وجهادصد وجهال رجهادی ۲۰ حالم ، قط دو ح شه است. ۲۰ - ۲ ح د: ورهم معم درین مودد وهم هدم مورد.دیگر آیند. ۲۰ - ۲) بند وجو کریم. ۵ - از خطبا میاد میاردن امت کمه ایوطالب طبهالسلام در دور ترویج بیشیر ۲۲ (هر)خدیمه سلاماینه طبها دا خوانده است وبااین طبه علمای شیمه بر اسلام ایوطالب طلام وسایر ادنه استلال کرده اند.

كتاب تغفى

182

.

مداسلام ته على دا بودا وبعد از آن جون دسول علىه السلام از مكم حجرت كرد بعدينه: آن كس كه برجابكاه او بنغت نه على أمر تنى بود كه نفى بذل كرد وجان قداكر و معطفى دا تا، دوتر بعد داست مى كوبد على كجا بود كه وليد عتبه وطعيمة عدى دا و توفل خويلد دا وكانمن أشد المشر كين وأبوقيس برادت المحابيوفريشتكان مى بينج كافر دا تعلى كشته وعلى آفيا كجا بود كه حمة المحابيوفريشتكان مى بينج كافر دا تعلى كشته وعلى آفيا كجا بود كه حمة و محينية الدرداني ما وزا در عد راعت على كشته وعلى آفيا كجا بود كه حمة المحابيوفريشتكان مى بينج تلقر دا كنامن أشد المشر كين وأبوقيس برادت و محمة عده، دور خدف على أعمر و عبدون المسلمانان نه على كقابت كردا و آن عبت الدرداني ان وزار كردانية العلى كه بود و كجابود كار إين آيت آمد كمت: الاسلام تحت قدميك، وروني أحد أكم بوديك وعم وهمة محابه بهزيت تددن ورسول دا تنه وها كردان اكرمنيت دعوى علي تواريخ مى كند بايد كه دان كمان يواريخ مى كند بايد كره ورايت تحوي دعم في تواريخ مى كند بايد كه دان كمان يورفرايت الادار بند بود كردانية تحد الكر وعن وعن واريخ مى تدن ورسول دا تنه وها كرد د اكر معيني دعوى علي تواريخ مى كند بايد كه دان كمان يد الماد بن بايد كره د الكر معيني تواريخ مى كند بايد كه

ب. زین تقدیه و تشابای دیگر مذکور در این کلما دهمه نز امور ذبت دردین اسلام استوچین اشار، بهآخذ آنها موجب تعویل است و آنها صند نرینین است از آن صرف نظر کودیم. The ع ث مجه، وطلعة م د: وضعه و صحیح همانا متن است. ۳ م منید (ده) در ناماد دردیل نور فرید گذته، وضل و وقد البت در انالمامة و الخاصة من أسماء الذين تولى أسير انتوعين طهالسلام نظم ميد دن المترکين على الناق فيا نظره ميذاك و اصطلاح، نكل من سعوه الوليدين عبة وكان تجاها جريئا وقاط قائلا تها به از جالى دو المام بن صعد من سعوه الوليدين عبة وكان تجاها جريئا وقاط قائلا تها به از جالى و المام بن صعد من سعوه الوليدين عبة وكان من داروس أهل الملان وعا وقاط قائلا تها به از جالى و المام بن صعد مار سرى النه، وكان من داروس أهل الملان وعوالتى ترن في الحظاب و قت مقهورت، وخيف دارول انه، وكان ترينى تقده و توليه وهو الذى جاد عنه عربين الحظاب و قت مقهورت، وخيف دارول ته، وكان تارينى قائمة و تعاط بر على المامي ميان معاد الماركين عدارة و الوقتهما بحيل رهذيهما بيرا ذلى الليز حتى سلى في آمرهما، ولما عرف دموانانه (مر) حضوره بندا ماليانه أن يكليه أمره نظره الغيرين والى بن خويد فته تعلمانه، (مر) حضوره بندا ماليانه أن يكليه أمره نظره، الغيرين و المي زمالى اينه درموانانه (مر) عبد المراي (الى أن قال) وأبوتيس بن الوليدين الميزية (الى آخر مانه).

تأنف مدالجليل تزرينى داذى المجا

كفنا : لعلي برأبي طالب أدبع ماهن لاحد ؛ هوا دل عربي وعجمي صلّى مع رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو صاحب لوائد في كل زخت ، وهوالذي تبنعمه يوم المهتريان بعني يوم أحد وقد فر الذاري، وهوالذي أدخله قيره.

این چهدنغنیلت عبدالله عباس می کوید غیرعلی را نبود. بنرودت خواجه نوستی را قبول باید کرد که رکی با جان دادد. وعکومه درایت کرد. است که خاند ولید آن روز هنوز با لشکر کافران سود و را، او بگوفته بود واناگاه بر مسلمانان ذر، و رتیس قوم بدر خال المؤسنین بود، و مبارز خالد ولید که بقول خواجه دسیف المته است اسا این روز که دندان زسول شکسته شد بغر ودن دانم که میف الله بود، باند ولوا و راین کافران بدست طلحة بن أی طلحه بود که بینی علی کشته آمد وسکواب بنده قوم که رایت بستدهم بنیغ علی کشته آمد ومبارزان

١- مفيد - قدس الله قريته - دركتاب آمناد ضمن ذكل فزوة احد كلته: دو درى العقمل بن عبدائم عن سمار هن عكرة من جدالله برا العباس انتخال: لطي بن أي طالب عليه الملام أو بح ما هن لاحد (الحديث بيته)يه. ٢ - باقوت درمعيد البلدان أكته: دو المهراس (يكمر أو له و سكون ثانيه و آخره مين مهملة إ فيذاذكره الميره مام مجبل احفودوى ان التي(ص)مطش يوم احدقياء، على (دغر) و فى دركته ماء من المهراس خاله وضل به الدم هن وجهه (الى أن قال) وقال سديف يزميسون بفا كرحمزة وكان دف يا فيهراس;

لانتيان عبد شمس عنادا واقعام كل وقاء وغراس الصهم أنها الطايقة واحم عنك بالسينخافة الأرجاس واذكارن علق الحسين وذيد واقتلا بجانب المهواس موحمزة بن جدالعقاب.

کتاب نقش

مکه آن روز چندکس بینیم علی هلاك شدند و جبرتهل آن روز کفت و انها نیمی المواسنة، تا رسول علیهالسلام گفت ومایمنعه من المواساة وهومنتی و آنامنه، وجه منع کند اورا المواسات بامن و او افعنست و من الزوم این همه خوددا⁷ اساعلی چه بود و کبا بوده و پنداوم که جرانیل خبرعلی دا گفت : لاقتی الاعلی ولاسیف آلا ذوالفقار که علی را این منز لت تبود وشاهرینظم آورده است مکتره که

لاسبف الاندالتقا------ وولافتي الاعلى

و درد نتج خبير كه بزر كان مى ظن بلا آمدك سيد عليه السلام بندادم اين خبر درحق غبر على كفت واقد لا عطين الرابة غداً وجلاً يعبّ الله و رسوله، ويعب الله ورسو للاكر أدا غير فر أد، لا يرجع حتى يفتجالة على يديه، اين نه در حق على آمد؛ و على دون فتح غير كه بود و كجا بود؟ متر دا نه على كشت تسائلا و روز حنيتين و درفتع مك على كه بود و كجا بود؟ متر دا نه على كشت أسنام باك مى بايست كردن آن نه على كه بود و كجا بود؟ ا وجون بام كميه ال أمنام باك مى بايست كردن آن نه على كه بود و كجا بود؟ وجون بام كميه ال أمنام باك مى بايست كردن آن نه على كه بود و كجا بود؟ و تهاد وبتان را از بام كبيه ينداخت؟ راست ميكوين على كما بود؟ وجون درهاى سرايهاى در عميد؟ بس آوردك نعى دان در كه بود كه عد معجد وهما كردك تا عباس عبدالمعليد رضي القصاب يش وسول آمد و كفت يا رسول الله سندت باب عماك و وقتحت باب ابن عملك الفاق در أبوابكم وفتيع به، وجون هم ما معدت أباب عماك و لاقتحت باب والين الله قدت أبوابكم وقتيع به، وجون هم ما معاده أبوابكم

۱۰. برای دلاحظهٔ تحقی موامات دجوع شود یتعلیقهٔ ۷۲ ۲- کذا ددچهاد نسخهٔ ع ت ب ۱ ما ح د تذارند و گویا مراد این شد، و این همه مرجلی خوده. ۳ - ع ت: وید های سرای در دسجده ح د: و چسرن مرابهای مسجد ٤ ۲ ب: د چون درهای مسجد ٤. ۲ - حدیت ند ایول اصحاب از دسجنه غیر دندانهٔ علی طبقالملام با احادیث متواتر درمیان فرقین تابید قدم است و شاع دادس فردان باین مشیناخاده میکند: و گفایش از در دیگر مهر غیر علی که باب غیر طی را بگل بر آورددنده

وگفایش از در دیگر مبور بنیر علی که باب غیر علی ایرار بگل برآوردنده ۵ـــ اغاره بحدیث شهور وسد ایراب ه است که ندمیان فریقین متواتر و نرکتب احادیث و مناقب و تراریخ و نمبر بطور نقمیل ذکر شد و با آن جلهارت امیر المؤمنین وحصت او امتلالل⊢

ئالېف مېدالجلېل قروينۍ دادې 🛛 🗤 🚽

بنواستن فاطبة فعرا آمدند معرفام كه نكاح فاطمه در بهشت باكه بستندنا و العاديات وهل أتى پندارى، درحق جهاد واغله بلى آمد اا السّا وليدكمانة و آبت فعن حاجك فيه من بعد ماجاك من العلم درحق غيرعلى آمد اا عمرائم كه سيتدالشهداء هم كه بودتا وسيدة النسّاء ذن كه بودتا وبرادر كه بودكه اذ سر ايزهاى كفّار با بالهاى مرسّع بأسمان يريداء تان ونفس و تيغ و الكفترى وجان^م از همة صحابه على دام كه يذلك كودا منزلت شي غاد و دوز غدير بهيدام كه كرا بوداء إيمان مي كفروطاعت بي معين از همة سحابه ينكر

— گردینه است و نگار قده فیز دار کشف افکر به فی نشرح شفاء انداد به هدخر این قاره از دهاه: و واحل له فی مسجند ماحل نه و سد الایواب الایا به یقل تسنی از آحادیث و بیا نات هلمای هامه رخاصه که کافی در اقبات مدهاست پرداخته است رژقهاند توقیق آنمامه رطبه و نفره بحل سیبه محمد و هترته صلوا ته طیه وطبهم.

> ۲ ... دراین باره نیکر گفته الد: (و گریا باما عالمی نیز اسین داده اند): دالام الام أ و حتی متی ا اعاقب فی حب هذا الغی، دوهل ذرجت فاطم غیره و فی غیره هل آتی مل آتی ۵ ۲ ... صدر آیا ۵۵ مورد ماد که ماتند. ۳ ... صدر آیا ۶ مورد مار کال :

۲- صند آنا هذا مودة مباد كا مانده. ۳- صند آنا ۶ مودة مباد كا كسران كه سرون با مند آنا هم مودة باد كه انده. ۳- صند آنا ۶ مودة مباد كا عمران كه سرون با به يويسون المعام على حبه (آله برويو د ، مود المعاد باد كه بره. ۳- الماد با به: دويسون المعام على حبه (آله برويو د ، مود مرد المعال. ۳- هم الماد با به: دويس المعام على حبه (آله برويو د ، مود المعاد به مدون المعار). هم معان من يشرى تنسه مود مرد المعار معاد كه بره. ۳- الماد با به: دويسون المعام على حبه (آله برويو د ، مود المعاد من من يشرى تنسه مود مرد المعاد المعار). هم المعاد بار كه بره. ۳- الماد معلوق (د) در علم الماد مرد محلوق (د) در علم الماد معلوق الدور) مع مدولة المعاد معلوق (د) در علم المور معاد علمي الردة (جع- به الماد معلوق (د) معام على حبي المعاد معلوة على محول المعاد علمي معان المعاد علمي ماد معلوق (د) معام على حبي المعاد علمي المور مع المعاد علمي المور معاد كه برو كان على (ع) كما حملت عائمة على محول الفري على المعاد على على حلي المور مع من المعاد معلوق (د) معاد معلوق والمعاد على حلي المعاد على على مول المعاد على معان المعاد على على (ع) كما حملت عائمة على محول المع معلوق المعاد على على حدي المعاد على على معان المعاد على على مول المعاد على على (ع) كما حملت عائمة على محول الفري بالمعاد والمعاد والمعان المولي المعاد على معان المعاد على معان المعاد على على معاد على المعاد المعان المعاد على على المعاد على معان المعان المعاد على عبي مار معان المعاد على عبي معاد كمان معان المعاد على على المعام المعاد على عبي المعاد المعان المعاد على معان المعاد على معان المعاد على عبي مار كمانه على معاد المعان المعاد على على على المعام المعاد على على على المعاد على على على مالمعان المعاد على على على المعاد على على على على المعان المعاد المعان المعاد على على على المعان على على على على على على على على على المعان المعاد على على المعان على على المعاد على على المعان على على المعان على على المعاد على على المعان على على المعان على على المعاد على على المعان على على المعاد على على المعاد على على المعان على على المعاد على على المعاد على على المعاد على على على على المعاد على على المعاد على على على المعاد على على

Unfiled Notes Page 88

کاب افض

۱۹۲

ٹاکرا بودا؛ خبر منزلت تبوك وتفرير اخو ت نظريابدكردن تا درحق كه بودة مطعم لحمام وسابق أسلام أقديشه بإبدكردن تاكدام شخص أستنا ابين وصد بیندین که بشرح همه کتاب مطول شود با اتساف بیاید دیدن تا اگر دگر کس کرد امبر المؤمنين مطلق آن کس باشد نه علی، داين فغايل که بيان کرد. شد همەنوع است برعمىت، ونغىيَّت بىتجىت عقل وآيات فرآن واخبار رسول.

وآفكه ادعالم است باحكام توداة وانبعيل و ذبور وحمه كتب انبيا وبقرآن يتنزين وتأويل وناسخ ومنسوخ كه بوبكي وعمر دهمة صحابه وأهقالييت را بعد از رسول رجوع با وی بوده است و حمه عیال وسائل از بوده اند تا می گفت : والله الوتنيت لي الوسادة لحكت بين أهل الشوراة بتوراتهم ، و بين أهسل الانجبل بالبيبلهم،وبينأهل الزُّبور بزبودهم، وبين أهل الفرآن بفرآتهم الماآخر. خبر كه كبر رزا از امت زهرة چنين دعوى باشد بس امير المؤمنين مطلق و اهام موفق . شتمي بائد كه منادب بالمبغين بائنه طاعن بالر معين بائده المملي لقبلتين باشد، ولم يشرك بالله طرقة عين؟ باشد، هر كر بتلا سجد، تاكرده، خبر تاخوده،

وسالشارد بحديث منزلت امتكه: بأنت منى بعنزلة هارون مزموسي الا أنه لانيي بعلوي استكه مترا تردرمان قريقين ومستغنى أذ شرح و بيان است طالب تفصيل بمجلد حديت منوقت عيقات الأنوار وجوع كند. ٢٠ ٢- اشاره بحديث الحوت استكه: ﴿ أَنْتَ الْحَرِيَّ وآن هم متواتر ومذكور دركتب فريفين احت وهده كشف الكريعانيز الراينها ابتدركفايت بعث شده است. ۲۰ عن: «وحست» ب ۲: دفر عصمت است». ۲- برأی تىمتىنى دراين حديث رجوح شود يتعليقه 🗨 👘 👘 در اين تعيوات مأخوذ أذ كلام قتير مولای ابرالبونین طیه البلام استنتجلسی (ده) در قامع بحار دریاب احوال دشید. هجري وعيلهم تعاد وقنبر كغنه (ص947): «قال الكني(د») في الرجال والغيد في الاعتصاص : ابراهيم بن الحمين العملي أنقيَّتي وفعه قال : سأل الحجاج قبر حولي من أدرية فقال: مولان مزخرب يسبقين، وطعن برصعين، وصلى الميلتين، وبابع البيغين، وهاجر الهجرتين، ولم يكفريات طرفة عين. (تا آخر حديث شريفكه مفصل است) اين حديث بسیارمعروف و دوغالبکتب ازآن دومأخذمتیر تقلیده است وبالاتر از اینسندآنستکه حضوب زيزالعا بدين عليفا لسلام درمسجد دمشق باحضور بزيد وشاميان بايزمضامين: دْنَا ابن....

تأليف عيدالجليل قزويني رازي

دروغ ناگفته، بر الد بسکته برد، سر سر آن از تنها جداکرد، او لین گواه . برصحت إدسالت، ولي آخذا و وص مصطفى و آلابلود الاعلى موتض، يس دين وا کسال ازو بود. و اسلام رونق ازویاقت نه از غیر او، تا ابن همه جواب آن باشد. که خواجه نونی آورد. است که علی کجا بود؛ وشاعر بنظم آورد. است درین فطعه أين معنى؟؛ شعر:

دمن فنسل الأقوام بوماً برأية فان علياً فنسلته المتاقب . وقول وسولافة والعق قوله والادغبت منه انوف كواذب بأفك مشى ياعلى معالتاً دماء يبدر فاستجاب لأمرء فمازال في ذات الاله يضارب فساذال بسلوهم به وكأنثه شهاب للقلم الغواتس تلقب واز آمچه على كرد از دميكي بذكه ازمديكي عمر كجا كرد؛ وقوأت آن

كهارون من موسى أخ لي وصاحب

كجا داشة؛ تا اين قصل با آن قيان مي كند وجواب جنك تباند والحمدة دب العالمين. و اماً آنچه گفته است که: دعقیل فرمان ِ علی تمی برده مگر خبر سیءارد كممحمد بوبكر فرمان يددنميبود تا اورا بندستي على عاق خواندند، وعمروا بسی پس عمان بودند که قرمان او نمی بردند و نه مذهب سنیان است که عمر

يسردا بكشت كه قرمانش نعىبرداا وخود بولهب فرمان مسطفي لعيبرده تا اين ······ ↔ من ضرب مين يدى رسول الله بيقين ، وطعن ير محين ، وهاجز الهجرتين ، وبا بع البيعين ، وصلى

للبليتن، وقاتل بيلد وحنين، ولم يكفريانة طوفة عين (تاآخر) رجوع شودَّبمتل خواردْمي ج ٢٢ ص ٢٠ چاپ نجف) وساير کتب معتبرة مربوطه باين موضوع.

۱- دسرسران، نظیر الاگردن گردنان، است که در پش گذشت (ص۱۶۵) بس مراد از دسران، سرودان وسردادان وصاحبان شوكت واقتدار است نظير عيارت وصناديده درعرمي جنانكه درموب وصناديد المقوم، و وصناديد العرب، كويند درقارمي تيز سران لشكر وسران قوم گویند وچون مقصود اذ سررگدردن ندتمیرستنف جنس بوده است پس درحکم سران و گردنان سیاشد. ۲۰۰۰ برای اطلاع براین مدهار به اعد این طعرجو عدود بتعلیقه وج.

كاب تققى

144

ضل دا با آن قیامی می کند بلکه معیل فرمان، علی بُرد و بساویه که رفتی از برای ابلاع، حجت وقتی تا فشایل و مناقب، مرعنی در شام منتش می گرداند ، دا کر بذکر ماجرای، عقیل وساویه استغول خوم کتاب دواز گردد.

اما آنچه کنتماست که : دامت جهاددانگ خلاف علی کردنده ویز دکان فرین همه مخالف او شدنده. جواب آن است که مخالفت علی با کفرو معییت است یا ایمان وطاعت است اکر مخالفت باعلی کفراست و محسیت و چهاندانگ از است ویز دکان غریش [که] عواجه انتقالی گواهی بکتر [ایتان] می دهد ایمان آن گروماند که بصرت و سول کردهانده واکر مخالفت علی داماست ایمان است دافنیان را بمخالفت اماست بویکروعمر کافر نشاید خواندن که علی امام است با جماع است بعداز همانه بادی چهانکه یویکر اماماست با جماع امت بعداز در سول علیه السان و مخالفت هو دوبو یک حداست و موافقت هر دوبر یک حد رسول علیه السان و مخالفت هر دوبو یک حداست و موافقت هر دوبر یک حد

واکر کوبد: امامن أنامول دین نیست هردویکی حکم داده واکر کوید: مغالف علی معسیت است نه کنم، همچنین باشد مخالفت امامت بویکر واجعاع است معسیت باشد دون کنم، واکر کوید: ایشان تو به کودند مجرا دداو ل کتاب بیان کو دماست که تو به رافنی دواباشد، واکر گوید: علی بر ایشاندل خوش کرد، رواباید داشتن که بویکر وعصر بر اینان دل خوش کنند. هر کلیتی دا بالین دیگر قباس می باید کردن با دست از مذهب بند بو بداهتن و با سر مذهب کنمن شدن که لکل قدیم حرمة ، داکر نه این الزامها و حجنها قبول کردن، واتسلام علی من انیم الهدی.

امیّا آ نیمه گفته است: «تا علی میپندین فتال وقتل احل قبله میتلاشده این دعوی ضلالت است که درآنندستوم کرده است که چون احل قبله باظهارشهادتین خون ومال حمایت کردهاند و بقول مسطنی صلیی الله علیه و آله، ولمامت بر اصل

تأليف ميدالعليلتوديني داذى

خواجه اذامول دين نيست پس على بعرز مسلمانان داكشته بادد شال و گورا و ميطل باد حساط هنه مع وقود صعبته و ظهود فغله ، و خواجه دا خود غرض از جسم اين كتاب بطلان فعل على دانلهار خلالت اوبوده است وبدين موضع مس حبكفت وخادجي آشكارا يكوده مباد كشواد. و امنا بعذهب مسلمانان حرب باعلى حرب است بادمعانى وسليماعى صلح استاست با معطقى ؛ بدين اشارت كه فو مود است كه: ياملى حر بنك حر مي و سلماعت است با معطقى ؛ بدين اشارت كه فو مود کردند جاحد وطاقى وباغى بودند وعلى بحق " وعالم و معلق و دامام مغتر عرالطاعة و اكر اين، ابتلامى داند كه اودا افتاد در حوب جمل و مغين و دير واند اين ابتلااو ك كردند كه د كلى است از از كان خريمته بس اول يودند، ودوز كوة تلها خلاف يكديكر قياس كند وزيان از سفاحت وي ادى در حق" أشع ومعودان ماين ميدايد يكديكر قياس كند وزيان از سفاحت وي اين در حق" أشع ومعودان لكاه ميدايد به در يكل بيند وزيان از سفاحت وي اين در حق" أشع ومعودان لكاه ميدايد

و آ تچه گفته است بر سبیل حکایت اما از فرط جی عقیده که: ولا آن لشکر بادگیم آمد: الاان آ باالمسن نداخرانه علی کافی شده وحست بر مسلمانی و منتی وصاحبحکمی باد که جواب این کلمه فهم کند. او لا دائیم که این کلمه روز حرب جمل گفته باشند یادر حرب شین، واجما عباستاز فول دسول هایمالسلام که حرکس که یکی داکلتی خواند اذ آن دو گانه بشرودن یکی کافی باشد پس قول رسول علیه السلام حکالما و خواند از آن دو گانه بشرودن یکی کافی باشد پس قول بشماند فول خواجه آنتقالی الا آ تکه علی داکلتی خوانند مسلمان می خواند باشاند. علی دکتی است از اد کان ایمان بزول دسول علیه و آله السلام که گفت یا علی جمع ایمان و بنمانه نغاق، وقول معلیه السلام. آلا ان الحق مع طی و هلی ممانحیق، بدودسه حشمادار ؟ والحمد مد دو با امالسین.

آنگه گفته است که اصفای دسول همواره این بودی که اللهم أغز هذا ۲- عنه اصفاع ۲ و ۲- مردوحدید از احادین صلع اضفوده کوردرکت فریتین ۱ست وستغی از آنکه محاج بسرایی وفرح و بیان باشند.

الدین بأحدال جلین لماًیا بی جهل ولیاً جمر؛ بارخدایا این دین را بعموعزیز کن یابابوجهل، نربرا که در دین هو دو متین بودند خدای تعالی دعای رسول اجنب کو دومهورا هدایت داد، وعموتهامت ِ جهل مرد شدآ ککه بظاهرخدای را

پرستیدند در کمیه، وعمر در دین چنان متین بود که بوجهل در کتی. اما جواب این کلمان نیك استماع باید کردن که این مستق میجر بر خود چه گواهی داد، است که مرا گمان چنان بود که معنقه عمری است چون باز دیدم خود بوجهلی است، او لا دروغ بر زمول تعاده است وعمر را در رجایی گوید: درصلابت با وجهل همبر است، دریغ سنیان بتستب دسول صلی این علیمرآله روزمقاخای کرید: عمر بوبکر برادراست، دخواجه گوید: درصلاب با بوجهل برایو است. نموذباند من هذا المقال که اگر دافتیان کننندی بکتر هان بهتر دام، وعمر خطابدا با بوجهل همیز دار او اصاحیا برایردانم و افعه الساس بهتر دام، وعمر خطابدا با بوجهل علی را در معنان که اگر دافتیان کننندی بکتر هان بهتر دام، وعمر خطابدا با بوبکر سه یو بر ایر وهمبر دهمسرد بر اندهانه و وجهان بیرجهل وا از سگی کر کین که دردانم خاکش بدهان و به چنین سخنان.

أما جواب آمید کفته که: وخدای نمالی بدعای و دول علیه السلام عسر را عدارت داد تا ایمان آدرمه ویجاد بوجهل علیه اللمة دراین صورت معذور بادد وعمر را چون بقول خواجه خدا هدایت دهد و قدرت ایمانش بیافی بند اورا در آن کسی وضلی ومترکنی تباطنه پس این نیز که بنداشته است ناصبی که منتبت است هم منتبت بیست که بند. باید که مغیر آ باشد هد قعل ایمان و ایمان کسب وفنل بند باشد نا مستحق مدم وتواب باشد، و بترك آن مستحق ف و عقاب چنافكه هذه با قدار توحید و عدالت و مگر کت باشده مذهب امل جر و تبسات چنافكه مذهب آهل توحید و عدالت بخالات آنکه مذهب اقل جمل که مانی و ایمان کسب ا - قدورهان قاطع محمد و تواب باشد، و بترك آن مستحق ف و عقاب ا - قدورهان قاطع محمد و تواب بود می در مه و المعدی در قدر با دله بین بینی جرب میگرد و گرین در ا بینه بعنی حاصی این مین با محمدی است ماه مرک باشد ا بینه بعنی حاصی آمداست.

علَى كمال العامه،

اماً آنچه گفته اسن که: وعمرتمام الآدیمین بود دواسلامه واست می گوید و دوست است و آنکادمایهٔ جهانت ناشد، ومن دو کتاب دمنتاج الر آخان نمی قنون الحکایات شرح ایدان عمریتوی بیان کودمام الملیف، ویسی از معروفان فریقین آن را دستخه کودماده و دیده ویرخواندماند.

تاليف عبد:لجليل قروينی د ذی

۱¥¥

ات اجماع دانقاق است که عمر چهلم کس است دعلی مرضی اد این کسی . بود که اسلام قبول کرد وخود می گوید؟

ستمتکم الی الاسلام طرآ غلاماً ما بلغت أوان حلّسی و آخر این سند، دا نیز منزلتی باشد، والحمدلله که ایسن مدعی خود نه عمری است ونه حیدری: مذبذبین بینونك لاالی مؤلاء ولاالی مؤلام⁷.

آ یگه گذتهاست: دوعلی دراین وقتخود کودلته ودقریش بنداعتبادتکردند پس رویق این رویق ،که در عهد امارتش و وقت خلافتش اسلام ظاهر کسرد، و شهر ها بستندو آ تشکیمها و کلیساهایرانداخت، ومنیر های آسلام بنهدید

اماً جواب این ضل که دعلی کودله بود و بعوالتنائی نبوده اورا قیاس باید کردن با عیمی بینعبر و بعیی ز کرما در شرف فضل که درضلی دیگر گفته ایم. واین وقت که حکاب می کند که دعلی کودله بوده باید داست ناخود بوعبید و عبدالر حمن و دیگران چه بودند و چه می کردند و کجابودند که کودکی هنوز بهتر از آن حالت، و از کودکی بسلمانی آمدن مگراولی و باشد و یون جوابت عیمی تباند تا هر که بقواند بداند و حدیث فضل و منتب عمر و تصحای بلادو آثار اسلام همه معلوم است و شیمه آلوا الکاو دکردانده اما این مصف و ا مسکن نیست که دراین کناب فصلی در فضل صحابه مکته باشه اما این مصف و ا مسکن نیست مجاد کن باد، اما این نیز معلوم به بست کردن که چون عبداله عامرود کر بز دکان

۱- ع ت ۶ ب دفتاح الدرجان ۲ جرای نخبق این بدند جو عشود بتعلیقهٔ ۷۶. ۲- تماه: ۲۷۴، ۷- ع ث : دیگفته است ۶ ب: دیگوینه ح: دیگفته اندی.

كتاب نقغى

144

فتسمها كردند على وعمر بمدينه بودند وشاكر دان على مرتضى در آن صحبت بودند و بمشار كن على كردند حبر أى وترييت وحم بمدولشكرا، والمحمدية دب العالمين. آنگه كفته است:

دنصل ه کی بدان ای برادر که دافش جنان فرو⁷ مهاده است که محمد دسول الله با بزرگی مرتبت او حاجب علی بدوده است و خدای که او را فرستاد وقر آن بدان بزرگواری که ایز له کرد⁷ مقصود همه آست که علی را ویانده از فرزندان او [را] که اساما بندان اند مردهان مولی وبایر خدای خود خواننده.

اماً جواب این ضل ورواست ی تعسب و می تغییه آصت که مذهب شیعة اسولیه اینست که باری تعالی جملهٔ منطوقات از الواج جعادات و حوانات همه بدوستی محمد مصلقی آفریدماست وهمه طفیل اوست وعلی مرتشی بابزدگی درجت و دفت منزلت شاکرد و خدمت کار و مقندی ونایم و فرما نبرمار اوست واکر یك طر فغالدین درسطنی علیمالسلام عاسی شود خامر ومبطل وزیالكاد باند وعلی مرتشی حاجب اوست ومبارز لشکر ووسی و خلیفه و حافظ شریت واست اوست و است مذهب واعتقان شیمه درین مسأله می تغییه وی تعسب.

وقر آن که آمده است کلام خطای است تباولا وتعالی و وحن² وتنزیل او، و معجزاست بر صلاف دعوی مسئلی، و از بسرای بیان شرصیات و اداه میادات آمده است وقسمی انبیا واخباد و آیات امرونهی و وعدووعیدوتر عیب وترغیب، و درفر آن آیاتی هست که منز ل است درامامت وحست ومنتبت و غنیلت علی و آل وی و گوئیم، انکار بسنی انکام حمه باشد درتنزیل دونتأویل؛ چناویکه مذهب

تأليف عبدالجليل قزويني واذي

174

حمة سلما عاناست حنقي وحقموى وفريدى ومعتزلى، مذهب واعتقاد شيعة اصوليان ابتست درين مسألته واكرمخالفي "بتعسّب، غيراين حوالتي كند هيچمتو جـهدشود بر شيعه، والمملطة دب المالمين.

آفکه کنته است:

و درق آن را آن بر آیتی که بیبی درگرانز له ۲ بود. است جوای خود با نام هلی کنندچنا ایکه آنجا کممی گو بدیزستل من ارسلنامن قبلك من رسلنا ۳ بفسیرش کنند که بینمبران پیشین دا باستان پیشین فرسنادیم بیرس ایمان داکه من ایشان دا بدان فرستادم تا میشر^ش شوند بولایت وامامت علی د فرزندانش، و رسول خدا نهادن می کنرد د امامت علی پنهان میداشت تا در دون خدیر خم آیت بتهدید آمد که یا ایماانز سول بلخما اکرل المیك من ربک² فی علی آ تا جنرودت اورا بریالانها برد^م.

اما جواب این کلمات آدمت که هر آیت که نه درحق علی باشد بروی بستن بدهندوتهمت وخلالت باضد واین حوالتی می اصل است مانند دینگر حوالات که کرده است وهر عاقل عالم که در آخراین آیت نظر کنداور اصلوم خود کندای وی اهانتی این مستق معجش که باری تدانی کو بد: دستل من أدسلنا من قبلك من دسلنا، بیر میای معصد از آن گروه که ما ایتان را فرستادیم بیش از تو از رولان، و معهم فرو دگذاشت تاکمی قاویل کند درحق علی، مس بگمت: آجماندان دون ال حمن آلهة یعبدون که آیالکردیم بالف استفام بسی جه لایق جزاز خدای محلوانی از اینان را پر ستندایتها جامات علی و فیرعلی چه لایق است، و درمندی این آیت محکم چه ضبعت است که آیال بار ایتا و بلی حایت به تردیم است. و درمندی این آیت محکم چه ضبعت است که آیا ایتا و بلی حاص ایتان داد

۱۰ مع در قارل حقیق، ۲ – ۲: وستالتیز، ۲۰۰ حد: د متراره، ۲ معد آیتی ۲۵ سورته مبارکه زنمرند. نی ب ت مج ۲ ب: دتا متر خونده. ۲ معدآیت ۲۵ مورته مبارکه ماقده. ۲۰۰ دفنی علی که ندتو آن معیدنیست و ندرجواب مصنف (ده) تصریح بان میشود. ۸ – ۲: دیر سر پالان برده. ۹ – دیلی آیتی ۳۵ سورته مبارکه زنمون.

۱۰ ببز استأه ع دوبلدانشکره، ۲۰ م د دفرای ۲۰ م ع د: دکانز ال کرده و میادت منزمطابق استعمال سر اسر قسیر ایر انقدر (ده) است و برای تحقیق آن دجوع هو دویتعلیقاً بالا. ۲ – ب ۲: دتری داسته ح د: د داست و چی شیه ۵. ۵۰ ح ث ۴ ب : در رئمت و منز لته ح د ندادند. ۶ – ع ث : دیر دحیه.

كثاب نقض

و آن کس که از لت و تنسیا ندگمایه بهر ، داد این حوالت جگونه دوا داد..... آبت درانبات و حداثیت و نفی عبادت امنام است و اگر این مسنّد نه دروغ محض می گورد ومی توسد بایی که حوالت بتشیر منسری کردی از اسحاب نیمه با بعالمی معتده با برادی امنی، آیت خود بامامت چه تعلقی داده و هر کس که آخر این آیت بنوات اورا خیتی بیماندو آیایی دیگر که نیمه درامامت کس که آخر این آیت بنوات اورا خیتی بیماندو آیایی دیگر که نیمه درامامت مسمان دامام تعلی آستی دانیه مختلف آن باشد که مقسران اسلام چون بلیباس سمان دامام تعلی آستی دانیه مختلف آیه باشد در حق علی با آیای که آممحاب سنت و جماعت تأویل کنند در حق آصحاب چون آیت: السادقین و المادان در آیت و الذین معه أعد او علی الکفار⁶ با آخر آیت، و غیر این، و این معنی معنی منعی می منت باشد.

اماً آفیه کفته است:

دبلغ ما الإزاليك من زيك م.

مذهب شیعه چنامیت که روفر غدیوانزله ایوده است و دوامامت علی است. واین وا انکارنتاید کردن.

اما جواب آنچه گفته است: دفن علی مه نه از قرآن است و اگر کسی اعتمادیند دکه از قرآ نست اعتمادی کنو باشد وافظی در کلام خدا آورده باشد که است.

نه از آن باشد".

14-

1- غ، ديروايتي، ٢- ٢ ح د: داين خود، ٣- ٤ ح د: دانالي ۵ ت ٢، ٢ وبندادي، وعلامة تزويني (ده) تدرحانية نسخة عوركه از نسخة ح استساغ خده ركلمه در ٢. دنالي، فسيط شدهاست وت، دظاهر ألملي، ٣ – از آبة ٢ جمورة ماركة احراب. ٢. در از بابه ٢٩ سروة مباركة فتم. ٩ – از آبة ٢٩ مورة مباركة مالده ديراي تختي ٢. در ايز آجه ٢٥ سروة مباركة فتم. ٩ – از ٦ دائزال. ٨. به بابله دانست كه در ايز آجه در بتعليقة ٢٨ ، ٢ – ع ٢ دائزال. ٩. مارت مايد ديراي نختي در ايز آجه در من الموافقوتين (ع) و نسب يعديراكم (م) آن خور دايد بها نشين خود نازل هذه است شهه است اط اليكه و ني على ٢ جره آبه نامد قيمه عين منياء دا تداوند ذير؛ بطروقط دفن على٢ در النظ قرآن نهوده است اما تأويلا بطور قطح وغين-مه

تأليف مداليليل تزويى دائى

141

و آیمه کند است که: درسول می نرمید از صحابه، ته مذهب شیمه است که وسول چگونه بترسد از کسی باتیون این حجت که باری تعالی بیان کو ده است و گفته که، الذین بیشون رحالات انه و بعنونه ولا بعنون أحداً الا انه تا بدانند که همه دود غ معض است که بر شیمه نهاده است و باری نعاتی بگته که، ألیس انه بکافی عدم و بگته که، والله یسملک من الناس پی تأخیر البیان عن وقت الخطاب بعد مر و تقاهر کرد آمامت را دیمی کرد بر أمیر المؤمنین، و بیان آیت واین احوال در تاریخ و تقیر محدث جر برطبری ² بیان دین که المعی است الاسا انه آمام الحدی مست در ادمی کرد بر أمیر المؤمنین، و بیان آیت واین احوال در الحدی مست در الدین، ته خارجی است نه انتخالی، تا خابت حاصل خود و در بیت در ایل، والحدید فرد الا المالمین.

آفکه کفته است:

دواکر رافنیان گویند: علی را درقتل کشار عرب مقاماتی سیادهست همه پحمدالله بسمجز رسول بوده است نه بعر دمه علی تنها! میشی که چوندسول بفردوس أعلی شد هشت ماه علی به معاویه در حرب بود وضیح درمیاه مزیمت می شدند نا

سراد است بدچیت آیکه آبه وقتی که مراد از آن امامت امیر المؤمنین (ع) باشد چنانکه مدعای ها شیویان است در تأویلی آن وفی عیریه باید بطورحتم باشد و از این دوی است که در بسیاری از احادیت شریفة وارده از اهلیت مصحت وطهادت طیهم اسلام وفی طی بطور اطلاق در دنبال ومن ربانه ذکرشده است ومراد همانست که گذیم بین کسانی که بشعریت قرآن قائلند میترانند چنین حاسی زنند وجنین توهمی کنند و بدون آن بهیچ وجه بیودن وفی عربه چزه تازیلی فرآن راهی نیسته

۱- صدرآیهٔ ۲۹ سودهٔ مبارکهٔ احواب ۲۰ صدرآیهٔ ۲۶ سودقبارکهٔ نمر. ۲۰۰ از آیهٔ موصورهٔ مبارکهٔ مانده. ۲۰ دنداندیمٔ معندین جریرطوریمطی داجع باین موضوع دکرکنداست، موصیتین است امرددنمبیروی. ۵۰ برای تعبیر اینز جو عشود بنشیر طبری چواص ۱۹ میلی بولای سال ۱۳ موسینا نکه گفتیم در تغییر این آیداز طوری بخش افغاد بر بینان تواسلماست، جان تکارز تاریخ او نیز (اهل تحقیق حودشان مواجعه کند. ۲۰ ح د ۵ یکز بسته.)

کتاب تغض

184

ضرورت حککمیشن کودندهلی همان علی بود که بند و حقیق اوا حد و خندقه بود امارسول درمیانه نبود وابنها که بالومی کوشیدند امل لااله الا الله بودند واکن چه حق با علی بود وابشان باغی بودنده.

اسًا جواب ابن كلمات كه فظفرهاى اسلامٍه بمنجز رسول بود نهيمردى على تنهاء بس آبتة وكفيالة المؤمنين الفتال دا الرى نباشد وابن آيت كه بادى تعالى كفت: الذَّين آمنوا وهاجروا و جاهدوا فيسبيلالة بأموالهم وأنفسهم أعظم درجة عندالله و اوليك حيالغانزون ومانند ابن آيات، و آيت : ان الله حب الله بن يقاتلون في سبيله صلماً كألُّهم بتيانٌ مرصوصٌ بي فاينه باشد، و آيت: يجاهندن في سبيل الله ولايتخافون لومةلالم " بي فايده باشد تسا درست شود كه مجاهدان را و مؤمنان را بقبول مشقبًت مناذل ومراعب است، ومعجز وسول وا خود محافكار عقابه کر د اما بمردانگی ومبارژن وشیعاعت پسر بوطالب بودکه از در دین و اسلام درممان اءدا حز بُنٌّ غالب بود الماجون حريب صفين شاهد آودده است كه در آنجا بمصلحت وقت أمام ساكتي مي كرد الآل حرب جمل يود فراموش نبايست كردكه بيحفود مصفني صلى اقتطبه وآله آنخير مردانه وامام يكانه وشبعاع فرذانهدر آضبانه بدين بهانهتيغ اذنيام جداكر دوسرها اذشتصها وادستها اذاتنها چگونه تنها کرد از شریف و وضیع" از کشته پشته کرد و آن مردان وا که مستف آوردماست که بمردی بر این بودند باعلی در یکی در آن دوز بدست کمینه كى كشته ددند تا إمير المؤملين كشنط زبير دا مي كويد: قاتل ابن سفية في النَّار ؛ اذ قول محمَّد مغتار، اذ بهن آفكه او قير خارجي بود و دشمن على بود

۱۰ حد: درختین در اندادند. ۲۰۰۰ از آیاه ۲۵ سورة میاد کا اخواب. ۲۰۰۰ آیاه ۲۰ سورة میاد کا اخواب. ۲۰۰۰ آیاه ۲۰ سورة میاد که میاد می از آیاه ۲۵ سورة میاد که صف. ۵۰۰۰ از آیا ۲۵ سورة میاد کا مناب ۲۰۰۰ میلی در می از آیاه ۲۵ سیمیه ۲۰۰۰ میلی در میلی میلی در میلی د

تالید میدالجلل تردینی دادی وینهروان پتیغ علی کشته آمد،وشاعرفادسیان^۱ درین وقت^۲ میشکی خوش می گوید شعر:

چند بر خوانی ز شهنامه حدیث روستم درجمل بنسردکاوچوندوستم جمَّالداشت

جمله مقهور آمداد از نزالفقار میردین⁷ نرانکهبار ندمیر ایشانفالفقار آجالداشت

تا بداند که بی مصطفی هم مودی مودهاست، وهم لهکی شکسته، وهم دشمن بکشته، وحرب صدّین دا قیاس بایست کردن با حرب حنین که بادی تعالی گفت: ویوم حنین اذاعیستکم کنر دیکم فلم نفین هنگم شیئاً تا با خرآید و وسول از آن خزاه ناسطنی باز گفت وفضان بوت ووسانت بود اینجه نیز آگر طی دا جستُین روزی نفتر بود نشان شجاعت وامامت اوباشد.

و آنچه کفته استاذغایت عداوت علی مرتفی که دایشان اهل لالدا لا الله بودنده قباس باید کرد بآنکه جهودان وتر سایان اهل لاآله الا الله اند الم چون دخستان رسول اصد آن گفت دا منزلتی تبادنده این جماعت الگر چه منتر ضاند بقول شهادتین چون دخستان علی اند بدلیا باض اند و بقیامت هانله: از بهی آنرا که اجعاع است حاصل است بر آمامت علی بعد از عشان دحاصل بیست بر امامت معاور به ودورامام دریك وقت دو ابانند جون علی مشعق باند جنانكه گفته است معاور به سیل باد دوم بیش را های دو ای بگرید که دانتا و امامت علی امر باد دوم بیش را هاین دا بر آن قیام با به کرد علی زعمه و کفر و معال نداست مسلمان بانند و افزیان دا بر آن قیام با به کرد علی زعمه و کفر و معال نداست

۱- ح د: دپارسیان، ۲ ب ۲ ب: ویرآن وقت م ح د اصلا آلرا ندادند ۲ ب ح د: ومیرمزی (ع هم می شیاهت بآن نیست) . ۲ از آیا ۲۵ سورة مبارکه توجه خ م ع وبا آلکه ۲ ب: دباینکه. ع ب می تخلط تخان اند قول فردرمی: هدست این سنن گفت بیشیرست، ۲ ب ح د: وآنه. ۸ ع ج: وسلما [یلدین تنعای] با تخله ت : وسلمان باشدم ح: وسلما ناتده.

کتاب تقض

که پست خودن ونکه زدن چم راست تیابد و درین ضل چون اندینه با نساف رود فایندن بعاصل ^Tید از وجوه: والمعنده رب العالمین.

آنگه گفته است:

144

دخل آخر - بدان أى برادوكه درحمة دوى زمين إذ أحل اسلام إذ المهة سلف وقبناء ومُقُريان ومغسوبان و همة أنواع علما و هر كس كه در علم ديتي ً دستي داعتهانه و يا" در زهد قدمي زدماند اختيار مذهب دفض نكردماند" مگر شير درمة مجهول كهبز ندقه وخبين مذهب وحب وياست وييروى شهوت وفسق وفيجودممر وفيودندى چوڻيوسهل نويشتى، و ابراهيم نويشتي الز أنديق، وهشامين الحكم الامامي المتبعي، وشيطان لطاف، ومحمد بن محمدين معمان الحارثي ، د أبو جعفر طوسي، وهيمام جو اليقي، وبو جعفر بابويه، ويوطالب بابويه كه ميلشان حنوز بكيركي بود، وأبوالنظاب محمدين زيتب كه جعفو صادق عليها لسلام أورا لمستحى كردتهميراند، ومنغيرة بن سميدوبيان بن سمعان كه هردورا خالدين عبدالله بیادبخت. وجماعتی اذ دبیر آن ملعون در آن اعتقاد ا وجماعتی از اهل لفت وشعر كه بزندقه وفسق وفيعودولواطهدايته معروف بودندى جوانعطيع بزاياس وحماد ال اوبة وسيدحينيكرى كه جندبلاس ورويش سياه بكردند وسالجين عبدالفدوس الْزنديق، وبشادين بُود الرقديق، وإبراهيم بن يحيى اللُّو هُري"، وعبدالسمدين عبدالأعلى نديم وليدين يزيد الماجن، ايتها همه آنها بودند كه هريك را انديار حدر ففف فدمبودند وسروروى سباه بكردهكه بيش فلطاتر اسلام درست شده بود ددعهد خلفاكه درميان خمر وزمر وفسق وفجودبوده وخود سحابة باك را وزنان

۱- منلی معروف است که درآن زمان بیار بآن تمثل سلطه است برای تعییر آن رجوع عود بعتعلیقله ۷۷ وددمی ۵۵ است ۱۹ دیوان توامی نیز جنعین آن پرداختمام قراحیم ان هند. ۲۰ - ۲ - ۳: دود علم دین. ۹۰ - ع: دواماء (واین تعیر درعربی سنی همان دیاء است که ۲۰ - ۲ - ۲ - ۲ - ۲ - ۲ - ۲ دوسلین باداختاده بن دوامانه ۱۰ - ۲ - ۲ - ۲ دوستانه الحکم. ۲۰ - ۲ - ۲ - ۲ - ۲ دوسلین باداختاده بن دوامین مداختاده: دوستا باه ۲ - ۲ ۲۰ - ۲ - ۲ : دوسروریش ۲ : دسر و دیری. ۲ - ۲ : دیودند و دوستا باه ۲ - ۲ دوستا داد.

نسون دا ب**دگن**نه بودنده.

اما جواب آست که بدان ای پرادر که دراین ضل که ایرا دکرده اس برین وجه که نوشته آمد طبع دا ملالتی پدید آمده وجان دا اذ آن نقلی ظاهر شد اذ کش دروغ دبهتانه واسامی جماعتی معتقدان دمعتدمان با گروهی که بند خد و ذهدقه منسوب بودهاند بر ابر کرده و دریك مذلك کشیده ویك بلاگی از کسوت مسلسانی بر هنه شده، و دست بروی حق باز نهاده الكلا صرف وجحود محض کرده از غابت می اماتتی و کم دینتی و صبحری مان کشیده الكلا صرف وجحود اقتاده که باری تعالی درصدف میید خود بیان کرده است و گفته و وقع اقتم مسولون و بحقیف هر کس که بقیامت و حساب ایسان دادد چندین بهتان بر مسلمانان نامه و دمی اذین آجمده آشت که مید حصیری کا در اذهمانی بهتان بر مسلمانان نامه و دمی اذین جمله آشت که مید حصیری کا داد دهندین بهتان بر ماه ان نامه و دمی اذین جمله آشت که مید حصیری کا داد دهندین بهتان بر ماه تقاد او دا تر ای اینی بست اما دوابت کرده اد کاده محف دان می که قالب خالی داعتقد او دا تر ای اینی بست اما دوابت کرده اد کاد همان شب که قالب خالی کرده بود بخوابش دیدند که دندخور و درجات جنات طواف می کرد داین بیتها مرخواند شمن .

فأليف مبدا ليطبل قزويني واذي

زعم الرّاعمون أنّ عليّاً لاينجى وليه من هنّات كذبوا والنّذي ساق اليه——المين مزير واكباً عوفات^ة

1 مع دلامجری، فیمذ کله بیم مضومه وجیم ما که وباد مکوره و راه مهمله و یا، در آخر. ۱۰ آیا ۲ مورد مارکه (العاقات. ۲۰ ۴ ع د والاآن ۹، ۲۰ این العار واین قصه عدامالی این الذیخ (ص ۲۹ جود دو بیاب نجف) و کشت الفته (ص ۱۲۹ چاپ اول) وجلد یاز دهم معاد (ص ۱۹۹ چاپ گیانی) و معالس الدوسین مجلس یازدهم یوت جهری (ص ۲۰ ۱۹۰۱) و در فراین کت بزی که ذکر آنها بقرل می انجام مد نکرد سید صبری (ص ۲۰ ۱۹۰۱) و در فراین کت بزی که ذکر آنها بقرل می انجام در کت سید صبری (ص ۲۰ ۱۹۰۱) و در فراین کت بزی که ذکر آنها بقرل می انجام در کتب مد کرد: علی نکردیم بلکه بند خد همین کتاب اکنه کردیم. می کدا در هم منه این کتاب وجون در این بیت نیست همان طور که بود یادکورم وضعیم آن میسر ترکه وید.

144

كتاب نغض

189

قدوربتی اسکنت جشته عدی ابتروا آولیاه آل علی و توالواعلی مشیکاتی وعاقل داند که قالل این سنن مشهم نباد واکا مؤمن و معتقد ومستیس نباند، و ادماد او که دلالتاست بر نبیات او بی بهایت است، وما وا این قند برای دفع این شبعت کمایت است، وانموسند بن العالمین.

اما آنچه کنند است که: هدیچ مفسر و مفری و زاهد وعالم اغتیار مذهب رفض نکردهاند. و از مذهب بد خود فراهوش کرده است که آدمی قادر نباشد که اختیار مذهب کند واغتیار مذهب هو قایفه خدا کند، واهتفادهای صحیح وستیم خدای آفریند در دلها، که ماللهانهالناست، ایمان آدم فعل خدای جددای و کنی ابلیس فعل خدای باشد، وسادت مومی و فقاوت فرعون دا حوالت بخدای باشد، و در فر ة او لید آ مدرودکافی بوده باشد و ایر اهیم مؤمن، در کفر بوجهل و ایمان مسلقی دا بدیشان تعلقی نباشد و باختیار ایشان نباشه، بی خرودت یا دست از بن مذهب نگو ساوی حاصل بیاید داختن و حوالت اختیار مفاه بیکاهان کردن، و اگر نه خطا ناگنتن و عاومتی که هم گز حیج عالم و فراهد اختیار مذهب وض نکرده است که بنده مخیر وقاعل نیست علی زعمه.

اماً بوسهل نوبغتی و ایراهیم توبغتی دیمیان معتقد معتمد بودهاند و در ایمان ایمانخلانی نیست ونکردهاند اصحاب توادیقه وبوالغطآب ومفیر. دییان

۱- درمایز کتب: دونشاده و آن بیتراست. ۲- دار آعیان الشیطه بجای دهایی : دالومی، دکر کرده وشاید آن آغرب جسواب باشد ذیرا بنا پرسایز اسخ که ما نند ش است باید گفت که منصرف شده است و اگرچه آن در شعر جایز است چنانکه این ما لک گفت: و را خطر از او تناسب صرف ذوانستج و النصروف لغلایتمرن. ۳- ت م ب: دوانشیاد مذهب ایزی ۴- ب ۲: دود دوز او که ح د : د و در از ل ۶ و مراد از همه این تیبرات عالم ذر ۲ست که ظاهر آیه ماو که والست بر بکم، و اشبار بسادیر آن دلالت میکند. ۵- ب: دانفر برده م د: دکافر باشده.

تأليف عبداليطبل تزوينى داذى المعا

سمان او ل بشیمی گفتندا پس با خرغالی و ملحد شدند؛ و مطیع اریاس وحداد واویه هم چنین بودند، اما سالع ویشار بارد واپوهاشم وعبدالاسندین عبدالاً علی او ل مبیتر وقددی ومشیعی بودند وبآ خرهم از ملحدان شدند.

وسید مرتضی، و شی افتاعی آسامی بهری درغ و آودیماست ومادا این قدد کتابت است که ملحد ملحد باشد افتر مذهب که انتقال کند و أهل آن ⁷ مذهب دا خللی نیاشد که پس نوح وزن لوط می سایکلفی بودنده و نبو ش_و ایشان را بحدنایت خللی نیست . والحدیثه به انسالمین.

آمدیم با آنکه نمیدانم که این مجبی از این وضی چه میخواهد اگر مشتان عدل خدا ومنی آن بتوحیداکه بادی تعالی دا متر و ومبی اگریند از افعال قبایح واعتیار کفرومانند این، وهمهٔ أسیادا مسوم و سادق دانند و خوانند ا و هر یک و ساحیه و و لد نفی کنند اذ فات مقد س بادی تعالی موالسه وا مسوم و می گریند، و بدر ایم و احکام همهمتر و معترف باشند، و بعت و دور و بتواب

. ۲- ع ب ث: وفیعی گفتنده م: وغیعی بودنده ح: وضاعی بودنده ریاء وغیبیی، در آخریاه مصلوبت است وتعيير متر مأخوذ ال فقت عرب است كه كوبندا وقال به أى احتقده والتقد له مليمياً و تدبن به ومنه قولهم؛ فلان يقول بالمبند وفلان لا يقول بالمعادي. ٢٠.. ع: واين، ٣- ب ٢: وآمديم بايتكه تعيدانيم ٣ - ١ * آمديم بأفكه تعيدانيم». ث ب: وسیء. ۲_ ع ث ب ۲ باضافا: درجنین داننده. ۵٫۰۰۰ م. ب ۲ ح د: دضا میت چہ تعیر متن مأخوذ از عبادت قوآن وحديث است، اماقرآن ميميد درسودة مبادكة جن فرموده آية؟: ورأنه تعالى جلدينا ما الخذ صاحبة ولا ولداً > و در سودة العام فسرموده آية ١٠٠ = ١٠٠ ه. جطواقه شركاءالجن وخلقهم وعوقوالهينين وينات بنيرعلم سيسانه وتعالى حما يصفونيه بديع المساوات والاوض أنى يكون له ولدولم تكن له صاحبة وخلق كالشيء وهو بكل شيء عليمه راما روايات، درادميه وموارد أقراد بوحداتيت بارىتعالى ونغى شريك ولن وقرذند الز اركه الآنجملة بعمى از ووايات سازمين است كلمانتهادت بايزعبارت لأكرشدهاست: وأشهد أن لاالدالااته وحدَّ لا شريك له الها و احدا أجدا صعداً فسرداً حياً قيوماً دائماً أبدة لم يشخد ماحة ولا ولدة و در دعاى مروف باقتاح مذكوداست: والحمدية الذي لم يتخذ ساحة ولاوندا، ولم يكن له شريك في التلك، ولم يكن له ولى من القل وكيره تكبيراً، الْيَغْيردُنْك من الموادد الكثيرة، بس اذملاحظة ابن قبيل موادد برمياً بدكه علما رضوان الشعليهم الجدحدي متبد بتأسى بتعبيرات قرآن وحديث دركلام خود بودهاند؛ هيئالار باب لتعيم ميمهم.

144

وعقاب مغرّ باشند. وآنچه نوابع ولواحق این است انراسول وفروع اگراین قومزا وافشی می خواند فبول افناد و همان کنند شد که شافسی مطالبی رضیافة عنه گفت چون اورا بر اضلیی ¹ مدیم کردند. قال رحمةانیم علیه¹:

كثاب نقض

او کان رضی حب آل معمد قلیمه الشغلان أتی راضی واکر بشلاف این است ما از آن مذهب واعتقاد بیز ازم، واکر جنین مذهب سلف صالح وقابین وعلما ومنسر آن وزهاد اعتیاد سکردماند مباد کشان باد هر مذهب کد بنالاف اینست، بلکه همه سلف صالح و تا بعین و علما و زهاد را این مذهب بوده است واین اعتقاد داشته اند، ودر کشب ومستقات ایشان ظاهراست بر باید گرفتن دبنواسان وبدانستن، آلاشی ذ ما انداد وطایفاقلیل که ایشاندا قددی ومدلی نبوده است و از توجدوعدل بگریفته اند واز جرا مقدید در آویشته انده وبدای نبود رامند و بوفیق خدا و هود سا این چند را که معروف را اند مید جبر، باد کردشود بتوفیق خدا و هود بنا الاعلی.

او لا بوالدلام متر که جری مذهب بود که بر قرآن دمعمد اندار کرد. وابوالمینام خود معروف است که معبرومشبهی بود آفکه قلمی شده و واضع مذهب جبرا بوافصن أشعر اول گبر بود پس مستولی شد که شاگرد بوهانم بود وداماد بوعلی جبائی ممتزلی آفکه مذهب جبراختیاد کرد. جمم سفوان معبس بود. این الکلاب "معبر ومشبهی بود، بو بکن باقلای" دأن ودلیس معبر م بود و خطبه کردماست مل¹¹¹ از جبروشنیه تا نغی توحید وعدل که بذکر آن کتاب

۱۰ ع ت ۲۰ : دینین م ۲۰ : دیمیت دنش و ظاهراً : دینین دنش م یا دیمیت دنش م. ۲۰ تحقیق سبت این بیت امام شاخی درجای دیگراز همین کتاب که در آمجا نیز از او نقل شده است خواهد آمد این امام تعالی. ۳۰ ب ۲ ع د: دو درجر ۶، ۴ م ع ت ب: دکتا بها صلول م ۲۰ دکتر بهای طوله. ۵ و ۹ و ۷ و ۸ و ۱۰ در ۱۱ م چون ترجعه و شرح حال این اشخاص صروف و در کتب دسترس افزییل الکنیز الاقاب و خطایر آن مذکور است در اینجا ما بان نمی بردازدیم. ۲۰ مل، چنی پرچنا یک در آی استمل، الافی هما.

تألف حدالجيل لازويني راذي

145

مطر ارشود وهمهٔ معبشران دارند و خوانند، حسین منسور حلایج دعوی آناالحق کرد تا خلیفداش در بنداد بر آویخت معبشر و مشبقی و صاحب کرامان بود. ابوالفتوح صدائی اوک منجش بود آنکه ملحد شد، مسعود زور آبادی که شاگرد بوالسالی جوینی بود ملحد شد معبش بود و بوقلمه شد، از منجش ی دو ملحدی شد و درخواسان معروف بود؛ اینان ومانده آینان همه معبش ومشبقی بودند و بر آن معرفه.

و این مذهب جبرهیچ عالمی فاضلی عابدی علیه اختیار عکنه مگر. مشیدوغبادی گذشتان منبسک "بی مدان بر بطسان جنگانوازدون فروش لوطی

 د حمين بن منصور خلاج است كاستانش معلوم است. ۲۰ ع: و تا خليفهش و ب م ت: وتا خلیفه شودی ح: وتا خلیفه آودای. ۲۰۰۰ مواد قلعهٔ طبس گینگی است که درسایق (ص ١٢٧ – ١٢٨) همين چاپ يابن عبادت بآن تصريح كوده است و ششم اين جماعت سعود زوراً بادی بود از فحول علمای خوامان شاگرد خواجه امام ابوالسالی جوینی متی، و این مسعود نود ماله بود مغنى طايغه به آخركاربه قلمة طبس كبلكي رفت وملحد شده و در همان مورد (ص ۱۲۵ همین چاپ) شرح حاله ابوالقتوح حمدانمی نیز جنصیل ذکو هده است . ٥- ع: « لتتبار ، (بغم لا ، ۷ ے ثام : و دوغ باذی ۽ ح: و دغل باذيء . رسکون اون وقتع قاء وسکون اون) بغبط مربح لیکن مسیح آنست که در بر هان تغیقه : دقت انبان با هنوه ونين وباي ابجد بروزن قرز تشان يعشى حريص و پرخودو شكم پرست باشه وهربان وجوعان » خوانند و گاه این لقظ را جلوین قدح و دشنام هم استعمال کننده. وقيز مخفته: ولنتباريروزن تلىكلامرد؛ حريص ويوعود وشكم برست باشد ومرديكاهل وابنه ر ادادان را نیز گویند. **و تشمیکن** بروزن قلمدان بیخی لنتیاداست که مودم حریص و پرخور و وكاهل باشد. فولتشيع باباى ابجد بروذن قلندد بسنى لتنبان استكه مودم شكم برست وير خوروهيجكاره وتمادان وكميته باشدي ودرفرهنك البعس آراي ناصري وبهازعهم والتشراج شواهد شعوى يواى اليات اين معنى بواى اين كلمه آورده اند هركه طالب باشد مراجعه كند. ۶- دربرهان مخمنه: دمنها برونن تبل بعني كاهل ويكاد. باعد وبعني بي اعتقاد وبد... اعتقاد هم هست چنانکه تخویند: قلانی وا منبلم پخیبی اعتقاد اویم واعتقادی باوندارم، وبغیم اول بسنی شکراست که انگارکتنده واز واه روشن دورباشد، و متبلی بروزن صندنی بستی کاهلی و بیکادی و بی اعتقادی و **انکار** باشاره ۲۰ م**د خد غیات الفات الفته: د**زدق با نفته دندوغ ومکو و زیا وتفاق وسوگیناتشاختن موغ، پس مواد با منافق زیاکاد است یاکسی که مرگیزوقشلهٔ برغها را می فروشد.

كتاب تغفن

14-

خداد نساد معدلکودا مروانی صودن اموی منت منتی غلام] بادة یم هس خام نادمام عام اوللک کلا مام که خدای دا عادل ندانند جزا برصل لگوینده ایمان عادیه شناسنده معادیه دا با علی برابو داننده این ضل را با آن فصل خود قیاس می کند و آنچه بدودغ یاد کرده است براستی جواب میستانده وا گرذلتی درقام ما آیه درین جواب و ذر و وبال آنهم بگردن آن کس که ایتداکرده آست دیتالا تؤاخذتا ان نسینا او أخطاعاً.

اما السامى والغاب جماعتى الابعدينان ومشهقان كه آوردماست واجب نباشد بدان النغات كردن كه سيد اجل موضى در كمتاب غرر⁰ نام هويك برده است و شرح داده بغلسفه وزندنه، وعلماء اسحاب ما آن كمتاب دا الرامام سعيد عمادالد بن حسن استر آبادى فو دالة قبوه - سماع كرده اند كه اورا الزيس قدامه مساع بود ويس فداهه دا الزسيد علم الهدتمه جون آن كمتاب مطالمه كمتند اسامى آن مشهمان⁴ بمانند كه شاعي⁴ و أمامى واصولى بحمدانة تبودماند كه شرح آن دوين⁴ كتاب احتمال مكند

اماً هشام بن الحكم شاعر واسامی¹¹¹ بود، است و اورا مشهقی خواندن غایت جهالت و معض بهتان باشد، و مؤمن طاق را مخالفان عهد او از حسد شیطان. الطاق خواندند شیعی و ممتند بورد. است. و مغید معمدٌ و معان حادثی مقدّ می

تأليف مبدا لجليل قزويتى زاذى

151

است درین طایفه: دمیاسر بوبکر باقلایی بوده است، و بوجعفر طوس میروف دمشهوداست صاحب تعاقیف دمجاود مشهد مقد سی امیرالمؤمنین؛ ویژ دکت قد و دنیع جاءوبر قول وقتوای اداعتماد تمام، ویوجعفر با بویه شنسی بر کوار واستان مماسطی و علمالهدیدا خود فعل اومز کشی او کفایت باشد تابوبکر قیصتایی سنتی که وزیر باشناه بود در مرایش سیت کوید . شمی: أتی ما أتی لاحین لیستیش یافتی منبی سینه السادات من أهل حل آلی

í

مَعْتَىالْمُرْ تَعْنَىبْنَالْمُصْطَعَىعَكَمْ ٱلهُدَى عَلَى * أَكْمَلَى * وَاحْسَرْ قَا وَاحْسَبْتَا

دأبوالعلام با بزدگی. فغل دشهرت او مرئیهٔ شریف طاهر پنداد می گوید ومناح او دیرادرش درفسیدهای که معروف است در دیوان او^م؛ شیر:

۱- ابو القتوح (ده) در دوغرالجان و دومانيتان درغان بزول سورة والدهر، "قليمه: (ج6 جاب او له صريح ۲۹، وج ۱۰ جاب دوم؟ صريح ۱۰)، دوانان اهل قله است از مدانت ومواقد که اين سوده در حق امير المؤمنين على رفاطته وحمن وحمين عليم الملوة والسلام آمد تا مثل هد هداخبار وأضارجنا لكه شاهرى قلت:

اء نا مثل شد تداخیار واهتارچه دمه مسری سب. أنا مولى تقى انزل فيه هل أتى الى شي أكنمه أكتمه الى متى؟ وصاحب گفت:

و اذا كرأنا هل أى قرآت و جوهم عس وأبو كرفيتاني دوم نيم وتفى طم الهدى قدم الفروحالو يز كلت: أتى ما أتى لاحين للصو ياقتى عنى العراق ووحالو يز كلت: حتى المرتفى ين المصطفى طلم الهدى على العلى واحسرنا واحميتاع حاجى ميرذا ابـوالحسن شعرائى قلد (دم) اين دويت دا بنين ترجعه كرده (ج دو كلفت ميد مرتفى طلم الهدى فركان يتمياكي ليست مهتر مهتران اذخالدان هل أي، دو كلفت ميد مرتفى طلم الهدى فركان يتمياكي ليست مهتر مهتران اذخالدان هل أي، كم چه مصينى استه. 24 جه مصينى استه. 34 جه مصينى استه. 34 جه دصينى استه الهدى فركان يشعار يرشعت وهشت على بلند مرتبه الموس نعجع هذ. 35 جو قال يرقى أيا أحمد الشريف اغلاه مر الموسوى و يلوى ولفيه الشريف المي الم است ٢ ه و قال يرقى أيا أحمد الشريف اغلاه مر الموسوى و يلوى ولفيه الشريف الم عن والمرضى عمه بيت اول مذكور دومت ايات اول و دوم ومرم قصينه است و حان آنها و سر

197

آودى فليت العادات كغاف مال السيف و عنبر السناف الطاهر الآيام والأ بنام وحسسالا تواب والادلم والا لاق رغتالي عود وتلكعدة و جب جبل فوى من آل عبدمانى ساوىال فى الموضى وتفاسما خطط العلى بتناصف وتعاف وريكران واكه يادكو دواست بعنى خودمطون التواين مذحب نداشتهاند و بعرى خامل ذكر و فامعروف كه يفتل و علمتان التقامي لباحد وبي ادبى كرده است دوين فعل و جواب الاحمق السكون بي خوانده آمده است وبي ين قعد قناعت افتاد كه محق مبطل قائد و نه خال مهتهى، والحمدية در العالمين. آل كنه كنته است

داینك دريسن عصرشا، تيكو سيرت مطفو الد بن بغزدين پيرۍ دا از جمله داعيان د اغضيان در آوينمت كهناماد خليفه بود دادمو دف بوديشم صحابه دلو حكم كه برروى نماذ كردى دنر كردنده.

اماً جواب ابن نمسل که حکایت کود. است از حادانهٔ فزوین و امیر مظفر الله بین؛ معلوم است، وسب آن بود که جسمی از مجبّره خصومت آن پیر نراهد خلیفه کردند وبروی بیمتان تهادند وحوالات کردند دگواهی دادند بنسب تا آن پیر زاهد. حشرمانه معالسد یقین والشمهداه والسالسین- دوسانه ملافتند بیرین

جویت چهارم انشار بیناد قاصله است دجو م شود بادیوان سقط افزندکه نام دیوان ایرافلاد است (ج۲۶ عن20–99 چاپ مصر بسال ۱۹۸۶) وطالب شرح قصیده یکتاب شرح الشویر که شرح دیوان هذکوز است براجره کند که به واضحترین بیانی شرح ضده است.

1 ... على مدروى أست و آمنتى در قرر الحكم و دور الكلم از امير المؤمنين طيبا قسلام نقل كوده است كه آن حضوت قوموده : ورب كلام جوابه السكوت و ايز قرموده: والسكوت على الاحدى اغضل جوابه و كاهى باين عبارت نيز ينقر دسيده : وقد يكون ؛ لسكوت جرا باء و در فادمى معروف است كه و جواب المهان خاموشى است a. ٣ ـ ٣ - ٣ ؟ بـ ٤ يو خوانده آمده ح: وموانده الده ٣ ـ شرحال اين شخص دولان عبارت معنف (ده) دو جواب ين معترض يادعواهد شد. ٣ ـ ماعوذ از آبه مباركة، ومن بطع اف والسول قاو تك مع الذين أنما أشطيم من اكبين واضد غير را أما انجن و حسن اوقتك دونياً (رية 4 مودة سال

نألیف مدالجل لزرینی دادی وجه که حکامت کوده است سیاست. بادشاه

اما این معنف نوستی وا فراموس تبایست کردن که این مطفر الد ین را پیدی بود سیاهسالا مراقه مقبول حنوب خیلما امیر بزد که سلامین بر نش بازداری که غازی وملحد کشی و قلمه کنای بود درصد او در قروین قاضی منسی بود. معروف مشهود از خاندان بزد که که لقبن معیی الد بن کنیتی أبوالنداح پسر قاض مش ف از خاندان بنا وعلماستی وسنی زاده اورا هم بدین بشمه که منقی الد ین البارغون خلیفه را فرمود آویختن، بدرش این قاضی را از درختی در آویخت دوستهود سنه النتین و تلایین و خسسالله و یک هفته آویخته بود وعوام الدان سنگ از آی مقابان که بنون خلیفه شاعی در حسانله فری کردند الدان سنگ از آی مقتیان که بنون خلیفه شاعی در حسانله فتوی کردند بینون این قاض سنی عالم فتوی کردنده ویدو این بادشاء بر آویخت ی مدهم سنی دارا و بختن چنان قاضی در دارانست خلی و شمانی بنکرد مانا که آویختی خلیفه قاهد مذهب شیمه دا همایی کک.

. . . .

حب مباركة نساء) است و الزاين جملة دعائية سياد بسياد عاليمضمون بلند مويه برميآيد كه بيز ذاهد معلوب جلالتي ومنوقتي ددفيعه داشته است و دومشزين دليل بر اين بداع آلست كه منتجب الدين (ده) او دا در فهرست علماء هيمه تام برده وباين عبارت معرفي كرده است : وا الشيخطيفة برأى اللجيم التوزيتر معالمه (ده) در اسل الأسل و محقق ماعاني (ده) در تقيع المقال و غير ايشان ددفير آنهما حسارت منتجب الدين دا نظر كرده ونطيفة ناميرده را ازعاماي شبه شهره داند.

و کلمهٔ وخلیفه عدتسیهٔ دجال ندآن درده بیبار شایح ومتناول بودماستهاوری ک. داخمی دنا للوین قیاعوادتووین ند حرف خام دوازده نثر را از طبای تووین بهین نام یاد کرده ویژجههٔ احواله ایشان بوداخته است و اکنون نیز این تسبیه هست لیکن نماین کترت که در زمانهای قفیم مورد است.

برای ملاحظة بیة ترجمه خلیفة عبید زاهد رجو عشود تبتعلیق**ة ۲**۸. ۱- دربرهان قاطع گفت: دانا بروزن دانا بسنی همانا و گولی دینداری نیز گفته:د.

197

كتاب تغض

وبىداز آن خواجه عراقى طاورى رئيس وحاكم مدهز ادمرد، پس امامى چون معمد طاورسى الا خافة ممرون مردى عديم المنظيرهم درمهد إين يادشاه كشته آمد وبىدانسه يوز منديان حوام بتواى علماى منتى اذكورش بر آوردى و پارىياده بكردند و درسرايش متش قكردند تا خواجه بداند كه سنيان قروين كد با خواجه زامام وقاضير خود چنان معامله كنند اكر خليفة شيمي دا بتعسب بياويز ند بديم نباند و نقسان مذهب واعتقاد شيمه نباند تا خواجه چون تعنيف كند حمة تواريخ ياد طاردكه در عرمذهبى كسى باهد كه ماند و قوا و جهاندادان رفارت نقسان مذهب واعتقاد داينشايد كه خلفا وسلاطين وامرا و ونرا و جهاندادان سنى و حنيفى وشيمى را بسي اكنيماك ديده تابين عامرا و ونرا و جهاندادان من من المعان من الميم الهيدي من كنيه عالي مامه عام من ونرا و عيان مى كنه.

آمکه کنته است:

111

ور درهیچنهری کلعافشیان آنجا غلبه دادند چون بشگری دین وغریعندا آنجا جسالی داشد ، و جسم آطل دفش وا بها نبود ، چسون قم و کاهان و آ به و ورامین وساری واکرم کنقرینهٔ الموتاست بدادکه دخیر العمل، آشکاما زند، ، و در ری درمسلمگا، و درخراسان و سیزواد جماعت تکند، ونه شرع دا قو تی باعداً ونه مسجدهایشان رانوری.

الله جواب اين فصل آست كه:

معلوم است که درشهر قم که همه شیستاند آثار اسلام دشتار دین دقو ت اعتماد چون باشد از جواسم که بالمندل^ه عراقی کوده است بیردن شهر، و آنچه

اح د: دستی و فنوی و حتی بیانه و بانی اینم و حقیقی و ا اندارد. ۲ – کذا در همهٔ ۱- حد: دستی و فنوی و حقی بیانه و بانی اینم و حقیقی و ا اندارد. ۲ – حدود تصلحگاه دینه و صریعاً و مصلحگاه بهاه در آخر ذکر فنه است. ۳ – ث م ب: و و فر عرا آخر کن اباشده ح: واین جامت می شرعز اقو کی ابا فنا بو مسجدهای ایشان دا اوری انچ. ۵۰۰ ح د م و دیو اقضل ی.

تألبف حدالجليل قزويني واذي

كمال ثابت كردماست درميان شهر ومفمودهاي باذينت ومنبرهاي بالكلف، ومناوهای دفیع، وکراسی علما ونوبت عنود مجالس وکنینانههای میل^{م آ}از كتب طوايف، ومندسه هاى معروف چو ن مندسة سعدصلب ومندسة الير الملك، ومدرسة شعيد سعيد؟ عز الدين مرتشى قد م القروحه، ومدوسة سيندامام وين الدين الميرة شرفشاه كه قاضىوحا كماست، وآن سراي مشي فاطعه يستعوسىبن جعفر عليهما الأسلام با دقاف ومدر َّنَّ وفنها والبُّ وذينت تمام وقبول أعظم، ومندسة ظهير" عبدالعزيز، و مددسة استاد بوالحسن كميج ، و مددسة شمس الدين مرضى با عُدّت و آلت و دوس، ومندسة مرتش كبيو شرف الدّين بازينت وآلت وحرمت وقبول وغيرر آن كدبذكر همه كتاب مطول شوده ومماجدييمو، ومُعْر يالا فاخر عالم بقرباعت ، و مفسَّران عالم بمنز كات و مؤوكات، والدَّة فعو و لغت و اعراب و تصريف وشعراي بزرك و فقها ومشكلهان اذ اسلاف باخلاف وسيده ، وذهاد متعبيد و حاجبان بيمر، و دوز. داران سه ماهه و أيام هريفه، و ساد كنند كان بشب، وأحل بيوتات ازعلوى ورشوى وتاذى وديالم وغيرهم، وهرسس كاه از بيند مسجد ومتاده آواز موعظت وبانك تماذمتواتي، وحرووز دومساجد كبيروصغين و مدارس معروف و درسراهای بزرگان" ختم قر آن منتاد و معهود ، و مالهای فرادان که هرسال از وجود حلال بمنابعت شريعت در وجود ذکوات و اخماس

144

کتاب تغض

145

و صدقات صوف شود بنظي اميتان و متدينان و محتسب عادف علوى كه بهرديا وسمعه در ^{رو} برددش تهاده وهمه ماله تهي مذكرات را ميان بسته، وآنيه شعار شريعت وتعهيد قواعد اسلام است از درس ومناظر و مجلس وعظ وسلته ذكر معين ومقر ن دوود وفتر حد و بركت منهد فاطعه بنت مومى بن جغر عليهم. السلام ظاهر وباهر ، و امرا و خلاطين و وزيران ستقد با آثار خيرات و انواد بركات كه ديدماند وشويده ، و اخبار كه دونشيلت في واحل قم از رسول و المه دوايت[شده] است بي نهايت سن ا اخبار كه دونشيلت في واحل قم از رسول و المه الإلى تقاصل حرماً وموسكنه، الاإن الرسول الله حرماً وهوالمدينة، الاإن لأمين المؤمنين حرماً و هوالكوفة ، الاإن حرمي وحرم ولدي بعدى تم ، الإان فم كوفتنا الصغيرة، ألاإن المجنة شابية أبواب ثلاث منها إلى قم ، شيخيايها المرأة

حي من ولدي والسبها فاطمة بنت موسى تدخل بتفاعتها شيئتنا البنيَّة بأجمعهم. وهم از وي عليهالسلام دوايت است كه كفت:

افا عمَّت البلدان الفتن و البلايا فعليكم بقم ُ وحواليها وتواحيها فان البلايا مدفوعة عنها".

۱ ــ دراء باغی کاریا نه ۲ ــ ث ب ۴: درشتیده اندم. ۲ ــ ۴ ب: وقع و کانان راهل قومه ۲ ــ گافی نورانه خوشتری (ده) درمجالس المؤمنین درجالی که اما کن شریقادا میشاود قحت عنوان تم گافته (ص ۸۳ ج ۱ چاپ اصلامه):

واخباری که تدفیلت تم واهل ^تمو از دسول (می) و انده طبیم ، اسلام دوایت شده یی نهایت است واز امام جغومادی طبعالسلام روایت است که گفت: الاای ته حرماً (آنگاه روایات را تا آخر بنی تا وصلوات آن طبیم و بر کانم، نقل کرده است) وما درتعلیقات بقل نظایر آنها خواهیم برداخت اداما اندهای ، دجوع خود **و تعلیقاً گال.** حالی زوایت اصدین محمد این حیال ماریک را تکافی (ج) نقل نده و در چند دوایت دیگر که از آنجعله دوایت اصدین محمد ین حیال است که مانداد خود اذاتی حیش زایت دیگر که از آنجعله دوایت اصدین محمد ین حیال است که مانداد خود اذاتی حیش زایت دیگر و همچنین در دوایت اصدین محمد ین حیال است که مانداد خود اذاتی حضرت نقل کرد، چند نظر این دوایت انها مارین اقیام نوایت در تادیخ تم نقل شده این حیارت چنین نقل نده دوان آلیلام مرفوع عنهاه او وسفوع هنه و در دمیند استان کتاب حمد آنها باز محمول دند ان اشام انت کالی مید آنها

تأنيف عبدالجلل تودينى داذى واز رسًا عليه السلام دوايت كو شاند كه گفت: للجنت تدانية أبواب فياب منه الاحلة قطو بي لهم تم طو بي لهم تم وسعدين سعدين الاحوص دوايت كود ازعلى بن موسى الى ضا عليه السلام يم كنت: بياسعد عند كم لناقبر ٦. فقلت له: تمم جعلت فداك، عندنا قبر فاطمة يستموسى بن جعفر، قال عليه السلام : باسعد من قارها فقد الجنة او: هومن أهل الجنة. واذ أمين المودنين عليه السلام دوايت كه كفت: سلامات على أهل قم، ورحمة الله على أهل تم وستى الله بلادهم الميت، وينز ك عليهم البركان، ديبد ل الترسية التم من ماهم در من و دقيام دونيز ك

.

عليهم بين الله ويبد والمسيسة لهم مساموم مم على و طوع و مسوع مسيود وسيم وسيام ، هم الفقهاء العلماء الفهماء، هم أهل اقد راية والولاية وحسن المسادة مسلوات الله عليهم ووحمة الله وبركانه.

و اخبار درین معنی بینهایت است و ما ۱۶ این مابه برای حجّت بر خسم کفایت است، والحدیثهٔ وب المالمین.

ودرين ناريخ كدابين تغض مي اوسم مثالي وسيدازقم كه مقطع قم أمير غارى

۱۰. ۲۰ م من وفتلائم، شن موافق نسفة ع م است ومطابق روابتی است که در تادیخ قم اذ سهل از حضر سرحا ها بداللام نظل کرده وهمچنی در آن کتاب از حضرت آبو الحسن (ع) روایت کرده است که در تاریخ قم اذ روایت کرده است که قبل از حضر سرحا می ۲۳۹ میطد روایت کرده است که قبل از حضر سرحا به والعمن (ع) چهار دهم بر مایت کرده است که قبل از حضر می ۲۳۹ میطد روایت کرده است که قبل قم در تبیه از دهم مرابع موانی کرده است که در تاریخ می ۲۳۹ میطد از حضر می ۲۳۹ میطد روایت کرده است که در تاریخ می ۲۳۹ میطد روایت کرده است که قبل قم در تریخ می ۲۳۹ میطد روایت کرده است (ع) و مصحح مطابق ورایت تاریخ می ۲۳۹ می ۲۳۹ میطد از حصره و مطابق ورایت تاریخ می ۲۳۹ می تاریخ می ۲۳۹ می ۲۳۹ میطد می در تبیه و محموم مطابق ورایت تاریخ می ۲۳۹ می تاریخ می ۲۳۹ می توریخ می تابع ورایت تاریخ می ۲۳۹ می توریخ می تاریخ می تایخ می تاریخ می تا تال تاریخ می تا تال تاریخ می تا تال تاریخ می تا تال تاریخ می تاریخ می تاریخ می تاریخ می تاریخ می تا تال تاریخ می تاریخ تاریخ می تاریخ تاریخ می تاریخ تاریخ می تاریخ می تاریخ می تاریخ می تاریخ تاین تاریخ می تال می تال تاریخ می تاریخ می تاریخ

i

i

کتاب تقفی

136

غازیمد احمادین قایمان الحرصی بقم فرستاده بود او گف بدین جارت که: < اهل قم از خطای تعالی بنزدیك ما ودیستاند و ما دا دعیشی مبارلتاند ، وتا شهر قم نامزد دیوان ما کردهاند هردوز مارا منزلتی ووتیتی پدیدآ مدماست. و ما ایستانها بقال کردهایم آم.

جون چنین یادشامی حنفی جنعب آ ملحد کش دونم وقعیان تینین تویسد ۱ لا افر سر بعیرت و حقیقت نباشد چه یادشاه با دعیت تقیق تعکند و هزل تلویسد پس اگر مستق را معلوم نیست باید که قدم برنجاند وییند و بداند تاقلم بتهمت درمساوی خط تسسلمانان آ بعنبان ولو تبعاند.

و كاخان جعدالة و منه منور و مشهور بوده است هميشه و يحمدالة هست بريست اسلام ودور شريعت وقواعد آن اذ مساجد جامع ومساجد ديكريا آلت وعدت ومعادس بزرك چون مديسة صفوية ومتجديقه وشر قيئة وعزيزية با زيستيراك وعدت واوقاف ومدرش جون سينداما بعنيه الله ين أبوالي أما فضل انه بن على الخصت عديم النظير در بلارعالم بعلم و زهده وغيراد اذ المه و قعاة وكثرت فقها ومدريان دموة عانه و عقود مجالس وترتيب علماى سلف چون قاض ابوعلى الطوس و اولادت [جون قاض جمال ابوالقتم و قاض خطين ابومنسور حرص الفظيما] و در وتعملمان ان بيرو حسيات بيعده وعدارت معهد امام دوعلى بن معشد الباقر بيرا كرز است كم حيدال بن قرصوده

وزیدی از وی برداشته است **و تو یا م**وان **به دمقناع، نداینیجا کسی است که سلسان** سنت و هایدان انسبهای یا ههری دا بیکی از ندیادیان مود واگذارکند هستایل اینکه او نیز پیوسته یا درموقع اوزم عذاکا منفس در دکاب واشت اعتیار سلطان بگذارد.

۱۰ برای شرحمال ایر ماندازین قابداز نجوع خود بتعلیقهٔ ۸۵. ۲۰۰ ع ده دفعال گرکتابهم وخابد صعیح: دینال تبلک کرده ایم یاه گرکتابهم بوده است. ۲۰۰ م ب ع: (منتصبه، ۲۰ ع : دسلمان)، ۵۰ ۲ : دوند شمیزی، ۹۰ دلیغ مریط «ترتیم» است که معد (دتیم است ۵۰ م)، دوند کرز بست مانیتر باخد. ۲۰ ما یون دو قلاب فقط در دونه توج ده است. ۸۰ ع: دیار کرز است، ۵۰ دیار کرزی م ع: ویار کرمست و نفادند.

تأليف عبدالجليل تؤوينى داذى اللا

است' در آن حدود باذینت وعدّت و آلت و دون ودود، دیرکات آلوا ۲ ۳۰ ملوك ووزوا خرینداد، وسلاطین وامرا معترف" وغیر آن ومانند این: که همهدلالت است بر سفاه ایسان ونتر هت طاعات مؤمنان ، کاشان عمرحانهٔ بالعدل والشوحید وقبول الرسالة واثبات العسمة".

اماً عمر آبه اکر چه شهری است بدودن کوچك، بحمدالله و مند بقعة بزرگوار است از شدار مسلمایی و آثار شریعت معطفوی وسنت علوی درجلمع معمود كبیر وصنیر باجسمه وجناعات دار تیب ^ش میدین وغدیر وقد وهاشود برات و ختمان قی آن متوانی، ومدنسهٔ هز الملکی و عریخاهی معمود بآلت و عدت ، مدر سان چون سیندابو معداله وسیندابو المتمع العسینی عالمان با ورح، مجالس علم و وهند متوانی، مفاهد امامزاد کان عبدالله موسی وفضل وسلیمان اولاد موسی کالم مذور و مدینی، علیاء رفته ومانده همه متبحش ومندین.

و روایت کرصاند معتمدان از سیند او لین و آخرین علیمالسلام و العلوة: لعنا أن عُورج می الس السماد مردن بارمنم بینما کافور بنم همت منها راامه طبیة تقلت یا جبرتیل ماهنه الیفهقد قفال: هذه بنمه بقال لها: آبة عرضت علیها ولایتك فقیلت فان آلله تعالی لینمانی منها وجالاً یتولونك ویتولون ند یتك فبارك الله فیها وعلی أهلها.

معنی آنست که:

مهمترانبیا کمتن: درشه معراج نظره بر پنسمایخاندا اخید نورانی که بوع خوش آن بشمه برملاً اعلی بنماغ من افتاد پرسیدم از جبرتیل که این کدام بقعه استخدگفت: این بشعلاا آبه خوانند رسالت تو و دلابت آل تو بردی عرض

1 - برای تصیل این طالب مربوطه یکنمانه دجوع خود تبلیلات دیروان داولدی و اگر تواندیم خلوصای از آنرا عد تعلقات می آدیم ان شاداندانهایی - ۲- ۲۰ هد برگان و اراکان براد (ترایه، ۲۰ - ۲: دستنده، ۲- قاضی شوشتری (نه) این کلمان دانقل کرده لیک درعاونتر تصرف نموداست دجوع خود بسیالی المؤشین تست اماکن فرمنه در حیشین ترجمهٔ آبه و دوزمین ومادی دادم و میزواندا ایز آدهین کتاب بین حیادت آن نقل کرده است. ۵-۲: ۵ ترسته. ł

ı.

۲--

کودند قبول کرد بادی تعالی از وی مودایی را آفریند که متابست بتو وفرزندان ِ نوا میان بسته دادندسبارك بادا بر آن شهر وبراهنش ولایت ومود ت ِ شما. و اگر چه اخبار ددفنیلت آبه بی تهایت است ٔ ما وا درین کتاب این قدر کتابت است.

کتاب تلفن

اماً درامین اگرچه دعی است بمنزط اذ شهرها باذساند از آثار شریست وانوار اسلام از طاعان وعبادات وملازست خیرات واحبای که آنجا ظاهر است از برکات رضی الدین آ بوسند - أسعد الله فی الد اوین - و پس ان او از بنیاد مسجد جامع وعلیه ونداز ومندسه دختیمه وقتیمه آبا اوقاق معتمداً ومدر سان عالم تدین، وقفهاه طالب مُجداً، وخیرات ایشان دوح مین مکه ومدینه ومناهد المه اذشهم عهادن و برکه فرستادن، و بودامین دره وستان خوان عام الهادن و ادرادات ورسو که همه طوابف اسلام دا باند او حلفی وستی وشیمی بی تعسب و نییز ومانند آن.

اماً سازی و ارم معلوم است که همیشه دادالطان و سریس گام ملوات ماذهدوان بوده است وغربا و باور گانان درو ایمن و دهادسلماتی از مجامع و مدارس ومستجدومجالی ظاهر داکتون خودجولت شام شاهان دسته بن علی آیندا شینمی ته. ویدش ملك ماذهدوان علی بن شهر باد – دحقانهٔ علیه قبته الاسلام است که بسالی هزادان ملحد و باطنی دا در آن حدود همتسگان میکند، و اگرچه خواجه وستی

۱- این نبیر از معنف (نه) جبیب است زیرا درباب آبه اخباد بسیاد بند نیس مد یلی بیر این عبر عبری دیگر نیز بندار میده است لیکن بری نهایت بودن اعبار در این باب چنا تکه صریع عبارت متراست مطلع تنده ؟ و دد بادهٔ سایر بلاد نیز نظایر این حدیت را نقل کرده اند مثلا داخلی در ندوین دد باره نشد یک تورین چنین چیری ذکر کرده است مسیوسیشن سیف هروی مثلا داخلی در ندوین دد باره نقط تک قاط تکه ۲۹ از اندیم الایا ۲ دار انتشیم برده و ساوه در دارالشن جنانکه باقوت در معهم المیدان و واضی نورانه (ده در مدا الی الوشین و قرار اسان در در قرار آنها باین مطلب تصریح کرده اند. ۲۰ ع ت : «رضی الله. ۳۰ ع ت: وسمه (غیر قرو داخلوانا) حود میمه د. در در مدیم. ۲۰ ح ت در معدان و قرای دان امل : دستیها و برده است جن قابل استا.

د ليف عبدالجليل تزويني رائري

1.1

آئرا قرينة الموت خوالله است:

روا ندادند وبالبتان آمد وشد نكتند.

.

اد لا – اگر قرینهٔ الموت بدانست که «خیرالعمل» ظاهر زنند خواجه مجسّرانتقالی میبایست که از حاجیان پرسیدی که باحنور امیر حاج ولتمک او بعد اعزارسنی و معیش و خارجی و تاصبی بردر کمبه که باقفاق اشرف البقاع وخیرالبلاد است حرودز بنیچبار درباقگه نساز «خیرالعمل» آشکارا فرند پس علی زعمه وقرینهٔ المونه باشد موذ باشه من موه المقال ومن شر الضلال.

دیگی آنکه ـ معلوم است که هو ملکی را اذملوك ملجوق که خوفی پدید آید بنام او آن حدده باشد و میتافد تا آمیبا چون طفرل و مسعود بن سلیمان وحصههای دما خود دیدیم، پس لازم آید بقول خواجه پنده با الموت داده باشند. سه دیگر کـ آنکه دختران اسلامین را الا یا مفهدان مادندران ندهند

یس لادم آیند که سلاطین آل سلجوق بیوند با الموت کوده باشند. جهادم-آنکه هرسانه از دارالخلاف - أجلهانه- بساری و از مردسولان

خونده و خلعتهای سیسه بر نده و دوا باشد که خلفا خلعت بالموت فرستند. بنج به آفکه ندسانی اندیاز زمولان آموا و سیاه سالادان عراق بساری شوند و تحفقها برند واز آنیها آیند و آزنده و معلوم است که ترکلان غازی که برین گونهاند که اگر نقش ملحد بر دیواز ببینند نیغ بکمند باید باملحدان این عمل دا

وجه نیکوتر است که فرینهٔ الموت آن جای اولیتر باشد که اهل آن وجوب معرفت خدامحدا حوالت بنقل وتعلیم کنند و أهل سادی وا و م وجوب معرفتد! حوالت معقل و نظر کنند تا این جمله می خوانند و جواب آن کلمه می داننده

۱- ۲۰ (وصفح حد: تصفح (بلعن وزو ریام). ۲۰ ع: صدیکره ویاقی نسخ، دویگره. ۲۰ ع ۲: دوسلو) است که ترکان هاذی بابد که اگر نقش ملحد بردیواد بیند تیغ بکنند وجه نیکوتراست که قرینا الموت آن اولیتر باشد که وجوب مترف تعنای را حوالت یعقل ونظر نکنده ومن یکمك صایر نسخ تعجم عد.

کتاب خض

تأليف عبدالمطبل قرويني داذى

1.1

ما کولی بیابان میرسود وچیزی می بست که نفس اماد بنان بینیاند ابر کنار دربا مردادی بیافت وحوش محم ا وظیور حوا بهری از وخترج کردند و بیشتر ما مده کر که کرسنه خرم شدو گفت ذخیره یك ما هه حاصل است روباهی ناگاهی از داهی بر آمد توبرهٔ حیلت بر قتر الله تعنیا بسته چون نظر تر بر کر کمه حریص و مردار مرخوب افتاد با خود گفت ا دردنا که این خرق آ این کشته تنها بشورد دمن معود م مانم آهسته بیامد و از دود بایستاد ویز بان زرآ ای ⁴ بر کر کمه تنائی برگمت دهبری نیز عجب آید که کاکا⁴ با بزرگی خطر و با کی مطاط بنداسته است که آن مطهوم که درمیانه آن آب افتاده است و فر بهتر و یکور ست و ماهیان درد همین ساعت که بدانته بر خود بنمیبیل قسمت کنند اگر امی مسلحت بینه در دا همین ساعت که بدانته بر خود بنمیبیل قسمت کنند اگر امی مسلحت بینه

داد کلیله باد خوان این قصه را و اندوان قصه طلب کن حصه راه و درسایر کتب که بذکر امثال وحکم و تصمی از زبان حیوا نامته پرداختها ند تهز اینظر دميدهامت كه ميال فحص ومراجعه بطانش داندارم هر كه طالب ياشد شودش بمراجعه يردازد. ۱- ۵ ب ۲ ع: « می جست » در برهان قاطع گفته : و جستن بغم اول بمدی طلب نمودن وجستبو كردن ويافلن استع پس بهردو وجه متن رضطه يدل محى هدست است ژورا معى ې ت پ ې: ومير کنلۍ جستن بنا بر آنچه در برهان است باهردو وجه سازش دارد. ح: «لبلي كند» ومن صريح اسطة وج: است پس از سبلار الباشن را تباعدز، خراهد بردكه بعضی برکردن ومعلو ٔ ساخترناست ومیتواند بود باحتمال بعیدکه ماضی از وییتیازیدن، پاشد بعنى بى لياذ مودن. ٣- ع: وكويدته ٣- ٢ -: دمريد، در يرهان قاطع گفته: دخوف بکس اول وتانی و سکون فا مردم مبهوت و ازکار افناده و ازکار برکه وا تحويناء وتخوبند فريسته بس بتايداتكه عربى باشد بايد بنتع شاوكس وايعوانيم تاصقت مشهه اذعرف يغرف عراةً (يفتح عاودا) باخد فيوهى تترهصباح "ثقله: دعوف الرجل عرفاً من باب تعب ضد عقله لكبره فهوخوف، و دنومنتهي الاوپ "تفته : دخوف خوفاً محركة تباه شد عقل وي از كلاسالي؛ خوف ككف تعت است الآآن». ٢٠ هـ ح: لاكه حريث الاهتراء. ٥- ٥- ٢ عد وددان، در أقرب المو ازه كفته: ورذن الرجل (كشرت). دذانة و توفهودذين وهي دؤان ولايقال دؤينة يقال ؛ فيه دذانة و دكانة وهودؤين الرأي: . ۲- دربر هان قاطع گفته: دکاکا بهردوکاف بالت کشیده پردد کلان را گویند و فلام فديمي كمدرخانهيرهند، باشده ودو آفندواج كفته: دو بهندي دافقاني بر ادر بدرد اكرينده.

ŝ

دامنانيان داند بايد كه درحق سبزوار زبان بادب جنباند وهذه قسيرة عن طويلة. والمعدية دب العالمين.

رجواب جنگ نشمر ند، وما توقيقي ألا بافة.

سندی دب ۲۰۰۰ مین. آنگ کنته است:

. دوحمة مشرق ومغرب مشحوضت باصحاب ٍ شافس ويوحفيفه، و تيغ و قلم

در دست ایشانست».

اماً جواب آاست که همت دمبارك باه دعاقل این معنی را منکر نباشناماً. مثال حمدتی انتفالی درین فعل چنان افتاده است که:

در حکایت هست⁹ کنه کی کی گوسته چند قبان دوز یا معدة خالی بطلب ۱- ۹ ت ب: ونطقا عزملنده، ۲- ج د: ونطقا من مانده طرقت غریمته ۲۰ ت ۹ ب: ومکمه، ۲۰ این حکایت در کتب قدما بناوین منتقه اثر او نظراً ذکر هذه است و از آن جدله است کتاب کلیه ودنده باب الاسد و اکور (باب شیرو گاو) و در خلفاول مشوی

ملای دومی نیز بنصیل وسطی لمام ذکر شده است متها نداین دوکتاب میتران با خو تکوش وشیع با یادنده است واز جعلة اضار اوانتر قمه درآنوما این اینات است: ودیر مکنی شویش رید از آب تفت شکل خیری ند بوش خوگوش زفتنه ویونکه خصم شویش را ندآب دید مرورا بگذاشت و اندر چه جهیده

و مأخذ نقل او کتاب کاپعودمنه است در این بیت

رور فناد اندر چهی کوکنده بود زانکه ظلمتی برسرش آینام بوده متیر خود را دید درجه و زطنی ختیش را تشناخت آندیم از هدی وحکمی نیوردا اوهلوی شویش دید لاجرم برخویش همتیری کلیده و در پنو آغاز قمه تصریح کرده است که مشأ اخذ

كناب نقض

۲-۴

اول از آن فادغ شود که این خود مدّخر^۱ است و من محکم بندگی تا بوفت فراغ تو از آن این را حراست میکنم گس که چون مسراد مثنّی یافت بطمع سر برهاشت روباه خیال آ همان مردار که برساحل بحرافتادبود بمکس⁷ مگر که تمود کو که میگوید: پتدانتمام^۳ که این بیچاده منافق است چون باذدیدم⁶ یاری مشفق و دومتی موافق است روباه را میگویند او با این باش وخس فسکن نامن از کار [آن] بیردازم که میادا که هاهیان بیا گاهند و برماراه ونند این بخت و ند برماد ته برماد، م آزدشست و بدویای بنان قرین⁴ شده نتیب و بالائی چند اعقاق اقناد ته برماده د

۱- مداخر اسم مقول است از ادتخار که بسخی دنوره کردن و آندونه انفوختن است . ۲- هزمنتهی الارب مختهه: دنجال کسماب پنداو وصورتی که ددخواب دیامه شود و با در مدادی تعلی کرده شود و آنچه دد آیته دیامه شوده و با پن منی ناظر است آنچه گفته اند: ۵- کل مایی انگین وهم اوخیال او حکومی تو مرا با فی ظلال:

پوتید، نمانادکه درقصة هذکرد درکلیاه در چاپ مرحوم امیرنظام و استاد عبدالطبع فرب چهای کلمه و خیاری کلمه و شال و ذکر شده لیکن در جاب آقای مجنی مینوی طبق تسخ صعیحهای که داشته و از رویآ نها تصحیح کرده دخیال ه ذکر شدهاست و آن بهتر است و اگر در استمال کلمه شال در این موره وجه صحتی بنظر برمد چنا تکه از امثال ایسن شعر مناقی استشمام میشود استمال کلمه خیال صحیحتر وصوایتر خواهدیدو می تردید (رجوع شود به ص ۸۷ جاب میزوی وص40 چاپ فرید و ص ۴۶ چاپ امرانام).

د این جهان برطال مرداریست کرکمان گرد و هزار هزار » جرع « جمکره» ثب « جمنگره». ۲ – ج: دینداشتم». ۵ – دینذوبین پیداینجا بیمنی تأمل و تدیر ودفت نظر است و ماعود از ذبان مریست از قبل دأهاد انظر » یا دانرجع بر آن پاک رفت پافته طالب تحقیق عودتن مراجعه بطان آن نیر ماید. حبر کذا میریماً بر آن پاک رفت پافته طالب تحقیق عودتن مراجعه بطان آن نیر ماید. حبر کذا میریماً در دوم لیکن ث: د میان قری ۶ م. د دیان قرین ۶ ح ده ندادند. دفتا د صلی خین پرده» در دوم ایک زند می دین قری ۶ م. د دیان قرین ۶ ح ده ندادند. دفتا در میها در دوم ایک زند و ماید دور ترابع می موج در اندان دفتا از منطق و میتواند و مهاند و مراح از منتخب و مراح و دور مای رفتها بعنی موج درما در آخر کرهاند و مهاند و مراح از منتخب و مراح و دور مایر لیتها بعنی موج درما در آخر کرهاند و میتواند مود که میمان و معرف دومان می رفته و موان و نوین به مود درما در آخر و با در آخر و میاند است. میمان در قرآن مید فرموره دولات داشان گفته دوراه در آخر با شده از ماند که می مود مواند مود که مینان که در قرآن مید فرموره دولات داشاند با ترام در ما در از ما در تابع که مین و دستمال است . ترکیب شده با شد بینی بنار و میدا تروزدین کی ماهدی برای ای این این در کنه باند در که می می اند و میا تا تعروز دین کی ماهدی برای ای این این مریسان در دند. ترکیب شده با شد بینی بنار و میدا ته مورزدین کی ماهدی برای ای این ایندان در کنه باند در دید می مرد.

تآليف عبدالجليل قزوبني داذي

۲۰۵

وخیال دوادداله معال کشت ووبامیر کناد' بهمعدهن کوشت فر به میخود کر ک دولت بر کشته بز بان تنتر ع ووباء وا می گوید : ای برادر فریادم وس که بیعان بر خطوم ⁵ دوباه گفت: جانامی کن دیوست که ترا همین دوخوداست که گفته اند: طلب الفاک عثر ^مکم که علاقه شد و روباه سو سلامت افغاد

کذلك همچنین ⁴ افتادماستكار این مستخدافنی بد سنی شد که گرسنه لفمهٔ حق بده است در بد بیابان تىكلیف س گردان ، مردار وضی بر کتار دربا بدیدشتملید بدینماستوبدان مدرودند، ناكاه روباء شبعت بیامدماست ودرگرداب تبه خیال جبر بده نموده این بكذاشته و از آن خود بهره بر مدانته است تا بینرودن گرید.

اكتون كەبىست مانەآن مانىدىنە اين چون كافر درويش نە دىيا د نە دىيا مدېنىيىزىين ذلك كالى ھۇلاء كالى ھۇلاء !.

اگر بوحنینه بزرگ است ترا چه ..ا و اگر شاضی بلند است ترا چه ..ا تبستالمرش تم آنشن علیه کوخوش گفتهاند که: گرسته درخواب همه خورتهای لذید خون، وتشنه همه آبهای صافی و سردآشامد، و چون بیدار شودگر منه تر

۱-۱ ح د: ویر کار دلایا. ۲ – د: ویجان درماندهایم. ۳ – و که تر اهمین ددخوداست قط درسه نسخه وی من است. ۳ – از سباق کلام مریساً مریا بدکه مل است و دلا کتب اسال هری در نظر ندادم که دیده باعم لیکن هیم خواند در در وضا اکتشاه در عرصال نحر اجانتا (الملک (ج۲ جاب بیشی؛ صر۲۷) تلا می نظام الملک محققه دو دیر است که گفته ند: الفاقت لایدی یس مل جوادت من ویا بندیل و شرع یکند و بلایداده در آن زمانها منداول بوده است رشاید در کت دیگر نیز باین در تعیی یا بیازت در یگر نیز بکار رفته باشد. ۵ – و کفالک همچنین مربع عرارت دونسمنه و ع مه است لیکن نسخه (م) و کنا لکته سیتان من ب و کنه برهمچنان و رایز نوع تعییر در کلام معندارده) فرادان دیده سیفود که معنی عرادت عسری و بیابارت ادوس بیاورد مناذ میگوند و حتی و خوان دیده سیفود که معنی حادت عسری و بیابارت ادوس بیاورد مناذ میگوند و حتی از آن قیل است. جسماد آبه ۱۹۳۳ سرزه میارکه اساد. ۲ – از اسال بیار مودف سائر برالسته است.

کتاب تغنی

8.9

ومتنعتر باعدهو كجابى آفتى متمهمي باعد بندوغ خويشتن ددفتر الاز فيكان بندد بحمدانله بدبن تفرير وانسنيف كه ساخته است هم اذ حذهب بوحنيقه است نزهم از مذهب شافعی مهیورد

> اندر همه ده جوى نه ما را ا ما لاف زنان كه ده كيائيم آنکه کنته است:

دخموصاً قاض الغضاة المام كبير ظهير الدرين شممان الزمان بوحنيفة دهماسته. جواب آنست کے آری ہست مبارلایاد اما خواجہ سنٹی درین اناتھیں مى كند وبمذهب ادتقيه بالحشى ياشد كه مدح مي كويد قاضي الفعامي واكه دو ييش تنعت سلطان سعيد مسعود نوزالة قبره بحفور أركان عالم بدرست كرده است که مذهب خواجه در وجوب معرفت با مذهب ملحدان برابر است وخط رئيس وعالم خواجه بحجت ستده وإيشاتها المذهب صدوينجاه ساله نبر افرموده و درجهان او را وبو ضيفه دا دشمني نيست از مجبران عظيمتر، تا داند كه تقيُّه ونفاق كرد. است درين أجرا ، والسَّلام .

آفکه کننه است :

درهو کو هیچ سندی را تهمت الحاد نیفتاده است.

الما جواب اين كلمه آست كه خلاف بست كه سنتي ملحد فباشد وشيعي ملحد بباشد ملحدملحد باشد بهر مذهبكه التجاكند اما عادت ملاحده آنباشد که هر کروهی خود وا برمفخبی بندند امنَّا خواجه میبایست که حسن صبَّاح ، وبُلْتتوح كود حريد بأننا بملك بعداد المنهالي، دعط أن أقرع، وبُلمالي لماس،

۲...... د دستمی و استهٔ و ع» دا همچنین میتوانهٔ دواند. پس منتبی بسخیمتنجارخواهدبودیخی بدرغ خودرا بإکان ويزرگان منسوب مازد چنانکه ذيل عبادت بيان ميکند. ۲۰ ح د م: وتعرينتن دا يرفترانه 👘 ۲۰ - د م: ده عنائيم، وشعر از سنائي است رجوح شود بدیران او (مَن ۶۹۱ بتصحیح مدرس رضوی) ؛ و واندر همه در جری نه ما را اما لاف زنان که دم عضائیم ع

ې ح ت ٢ ب : وقاضی القضادی. ال جـ ٢ ح: وبلنشا تائح.

تأليف عبدالجليل فزويني وازى ¥ · Y

و ولمنان! وسماك ، ومحسن خالدى، وابر اهم سهلوى، واحمدعلى حامد بسطامى، ويوسف با اسحاق خوذى، واسماعيل يا احمدان را قراموش فكرده بودى، وشرحي بدائش از تكرار مىقايندكه ملحد خود ملحد باشد برهرطريقه كه تمايد عليهم لمائن الله دامنة الكلاعتين.

آ نگه گفته است : قعن بقم بودم درمسجندی زفتم سکی را دیدمه .

امنًا جواب أين محالات مي دوَّك آفست كه دومساجد إبيران شده كه دو و دیواد نداده سکه وسک شکلان دوشوند اکر بنم باهه واکر باستهان، وآن تقصان ويطلان مذهب وأعشايد وعفلا أين معنى دانند".

آنیکه گفته است. دکه درجهان هو گز راقعنیی نبوده است که اورا در دین و دولت قندی یا قدمی یا جاهی یا منزلتی یا حرمتی یا نامی ً بوده است.

اسًا جواب این فصل آ ست که ندانم که بدین لفظ که را میخواهدایس بمنرورت أسامى جماعتي اذ فلون طبقات ذكر كرده شود تا شبهت برخيزد بنظر دوآن. اماً شبهتی نیست که اذین دانشیں شیعیبی⁶ دا میخواهد.

ابتدا از أبيا در كيريم _ بادىتمالى إبراحيم خليل دا بادخت درجة بوت شيعي مي كويد آفجا كه كغت : ﴿ وَانْ مَنْ شِيعَتِهِ لَابُواهِيمٌ ﴾ وَإِذْ أَهْبُنَانَ بِيسْمِنْ بيروان کليم خود را بدين لفظ ولقب ياد ميکند آضجا که گفت : دهذا من شيبنه وحفاهن عدومة معلوم است اذلفت عربكه شيعي ييرو وياور ومفتدى باشد يس اين لقب جو" الرآدم بكذر تحمه البيا دا بشايد وممة اوليادا معتمل باهد يم روى " دکران ، و از بعد دسول علیها(سلام این لفظ اجسرا کردند در پیروان و بادان

> وآنگه گفته است: من بقم بودم، تا اپنجا را نشارند. مريح) . ۴ ـ ع: (جراب اين فعل كه تدانم) .

۳- ع ث: ډيا يالۍ» (بغيط هـ ت ۲ ب، ورافعی دیدی ح: دوافضی شیعه. جد آیا ۸۲ سوزهٔ مبارکهٔ المما تات. ۷۰. از آیا ۱۵ سورهٔ مبادکه قصص، ۸۰۰ ۲ ح: وجوزه شاب: وجوم، ۲۰۰ ح د ویمردویهو ۱ نداوند.

۲•۸

و يادوان و الصادان ا لميرالموتنين على مرضى الرمهم او تا بثيامت هو كه امام منصوص ومقطوع على عسمته كفته است وكوبدا.

.

و درحالت اوک بونداست ، وسلمان ، وعشار، دمقداد ، وخزیمة، وحدّیفتر. الیمان ، وجابر ، وآبوایُتوب ، وسعد ِ عبده ، وسهل حسّیف آضاری ، و ابود ُ جانه ٔ و دینگران که بذکر ، سامی حسه کتاب مطوک شود .

واز بادران عهد امیرانمومین عبدالله عباس پس عمر مستقی پند خلفا، ومحمد بویکی مدیق که علی دوز وقات او میگوید؛ کانیه عبداً حالحاً، وکان انارلداً اصحاً» و کمیل زیاد نخمی، وأسیخ تباعهجمالك اشتر شمیر شیر خطه وحادت برآمور حمدانی ، وأعش ً وأبوالاسود الدانی ، وقنب ، ورتبدالهجری ، و میتهالشیار ، ومعدالتغنی ، و اویس قری ، وعبار یاسر که جیفین " شهید شد بتیز سلمانان علیوغ مست دخوان الله علیم أجمعین.

و درعد مرامامی اذ حسن علی تابیهدی حسن عسکری بسیاد محققان مستدبودماند چون بنیحسدان، وینینقیف وضهدام کریلاکه جان فداوتن سبیل کردند در راه خدا، وبیداز آن چون منتاد بوعبیدالتفنی، وسیس، و سلیمان، و رفاعقو حمیدین مسلم وغیرهم ـ دضالته عنهم ـ .

۱۰ ع غیر مقروم ج: وانصاره و من موافن نسخه ت است و تقیر این تعیر دراین نوع. جمع در آنزمان تر اوان بوده استملام و من موافن نسخه ت است و تقیر این تعیر دراین نوع. پر از آن است. ۲۰ معتر تر دیپا در ه در آخر حدیقا لذیعه گفته: و فصل. بعض از هرام اهل شدندا اعظاد ایست که دیپز میه تازه مهمرسیده واپتدای آن زمان شاه اسماهل است و نبیدانند که هر که امیر افزوشن طباه لسلام را می قاصله جد از رسول خدا (مر) امام و جانبین مداند شیعه استدهر که ایو بگر را عیقا میله جد از رسول خدا (مر) امام و مانبین مداند شیعه استدهر که ایو بگر را عیقا میله جد از رسول خدا (مر) امام و مانبین مداند شیعه استدهر که ایو بگر را علیقه مداند ستری و ملای در تشیع همین است و مانبین مداند شیعه استدهر مرکه ایو بگر را علیقه مداند مندی و ملای در تقیع همین است امان عن من عرفته با انتصاف این لوزنان کسکر ان صحابی آنماری جل شجاع عد من و التفتیف این خرمته با اندا می جهاد و رموده ما بدل طی دلکته. ۲۰ کذا فی انسخ و استال اقتباهی میرد که بر ای تحقیق آن درجو خدو نوم درملد دهم معار تقار این انت و درختان و طرف اشاه است. دم حد می است این میدان این را می درختا و با می معار و درختان و طرف علیم مقار است. در حد می درم در درم در میزه می داند می در من و درختان و طرف علیم می این این می می در که بر این می می در می در می این می در دهم معار در اند و تعلیق قرار در می در معار می در در می این می می در می در می در دیم میدار نقار آن کسکر می می در می در می در می این می در می می در می در می در می می در می می در می در می در می در می در می در می می در می می در می در می

نائيف ميد ليليل كرويني داذي ۲۰۹

و از رادان وتيقاناتينه جون [بو] بسير، و زيدتمام، ومحسدين يعقوب الكلينى،وعلى بن يقطين كعوزير هادون بوده سديس المعر ألى،و مُعلَّى بن خَسَيْس، ومعادية بي عمار، وجابور المجمّعي، و عمارالله عني، ومحمد بن المعتَّلت، وهينام. ! بين الحكم، وأبو جعف البصري"، [و محسدين] الحسن السقاد، و ابن ما جيلويه التمسي، وأشالهم وأعباحهم وحمالة عليهم كه فكر إسامي حمداً تها دا [به] ترتيب كتابي مفرد هست.

و از متبعوان علما متأخران جون تو بغنيان چهل مرد حدة معنت كه تأليف كتاب الآراء والد بانات كردماند بسى مطول ومنعمر ؛ دراتيات عدل وتوحيد وصحت بوت وحجت برامامت و درآنجا على أثر طبع وهيولى و در بر فلمنه و زندقه، وآفكه على حسينان قدى ماحب كتاب الشرابع سفيرامامحسن عسكر كنطيه السلام يقهد محمد بن شافان، وزكر بيابن آدمه واج جعلى الكبير الما يوى مستقسيم محمد جان المولد فرع، وتفيه التقياء عاط بافنل ونب و معمد و مع كه متنى شاعر دا دوى مدايع بسياد است كه جوى دا ذكر كوده آمد، وشيخ مساقله ما داندا مرفى كرده وض عادت اداين اسدار وده است و الخص نخواهان مدانه مدين مناعر دا در دى مدايع بسياد است كه جوى دا ذكر كوده آمد، وشيخ مساقله ما داندا مرفى كرده وض عادت اداين است (م 181)، دوقاتل حيدين سلم دو يتونه:

لاً فيرين عن أي حكيم مقارق الاعبد والمعيم . ومحدث قدى (رد) ندماً قد وحداد اورا مرضى كرده راين بيت را نيز از اوقاق نموده است پس دي وزعداد طالبان عون حضرت ميدا لشهداء معدوداست وشيخطو سى(رده) دورجال . اورا از اصحاب امام ذين الغايدين تسرده است.

۱- برای شرحهال و تراجم احوال افراد هنگور تحتیمتوان دروات و قات السه وجوع شود یتعلیملیکم. ۲- م اد معددین احسن بی تروخ صفار است که بعا ترا الدجات از تألیفات اوست و این ۲- مواد معددین احسن بی تروخ صفار است که بعا ترا الدجات از تألیفات اوست و این ۲- مادی دار عود معدن (ده) باشد باین معنی که اسم یدر دا اطلاق بریسر کرده باقد از تواجع متبعران طعای متأخران مذکور دجو عشود پتعلیماتمد. گریا اصل: دهریانه بودهاست وجهار مدین های و بعنان در فیراین کتاب بی موده و گریا اصل: دهریانه بودهاست وجهار مدین های و بعنان در فیراین کتاب بقطر است.

كتاب تغفن

811

المفيدمحمدين محمدانعمان وتسي وعالمشيعه معاص بوابكر بافلاتي معجس، وبادها اورا درمناظره مبهوت كرده؛ تا هست كه روزته مغيد درسخن بوبكر باقلاني دخلي كرد باقلابي براي خبوالت مفيد مي كويد دولك في كلَّ قديمتر فقه مفيدجواب دادکه: «مشَّلت بأداة أبيك» و باقلابی ا خجل كود، و مانند اين بسيار است که بذكر حمدكتاب بينزايد، بعد شاكره: بزركش المرتش علم الهدى متبحش در فنون علم، مستَّف ککتب بسیاد اذامول وفروح، وبرادرش سیند دشی مالم وشاعن كه از مختارات كلام امير المؤمنين تهج البلاغه بهم آوردماست و در آفجا افقول فرزدق اين بيت بلدكرده: شعر:

اذا جمعتنا ياجربر المجامع اولتك آباتي فجئني بمنلهم وبعد از آنشيخ بوجعترطوسي فقيه عالم ومتسر وسقري ومشكلمه وذيادت ازدريستمجلد درفنون علم صنيف ساخته، وأبو يتعلى الجعفري" وابويطي سلاد معتبق كتب بسياد، حمه شاكر دان مرتشاى يزاركه وخواجه مطفر حمداني وسنين المامابوالفرج حمداني، وابتدالشيخ الحسين الحمداني عالم وفاحد، والنشيخ المعتمد جعفو الدوريستى مصنب ومدرس ومذكرو فاحد والمعبول والسيد تدالغشوين المرضى التمسي كهضنل اواذكلام وخطب اومعلوم شوده والفقيه القائيني ، والمقاضى المسين، والمغيد عبدالجبادال أذي كه جهادسدشاكرد بزدكه داشته والمغيد عبدالمرحين، و أبوسعيدتيسايودى النخراعيّ، و الفقيه المغيد أميركا القروبنيّ، و الامام أبوسعيد العمداني الملقب بناصر الدين خانذ الملحدين كه نذكوه به حجت بمدد درمهنسلطانهممد . تو دائة قبر ... و السبب أبوليلي الحسيني و وزير المر دامي، وحيدرين أبي من الحاجائي" .. قدَّ مَ أَيَّةُ أَدَدَاحهم ، و السيَّد الإمامالعسين الأشتر البورجانيء والسيئد المشتكي البوجاني كه ملاحدات بكشتند، والسبد الرئيس محسدالكيسكي ، والسبد الإمام مانكديم المرضي ، و شمس الإسلام حسكابا بويه، والسيدأ بوالبر كات الحسيني بمشعد الرَّ شا، وتقيه حمزة 1- غ ت ج: داین البعرمری، م ب: داین البوزی، ۲ ... ۲۰. ح د: دالاشتر، دا تدارند.

تاليف حيدالجليل تزويني داذي

المشهدي ، ونفيه ناسروغيرهم الاعلما وزحاد، والسبيدا بوعبدالله الز "اهدالحسني" که در جنب عبدالعظیم مدفون است. ویسر زاده او سید فعلب الد بن أبوعبدالله، و السيدتاجالة بن الكبسكي ، والسيد امامتهاب الدين معمد الكبسكي ، والامام أوحداله بن الغروض ، همه علماوضلاد متبعث ان، وسيد عبدالة الجعفري الغروض ، وابنه السبيِّد على، والسبِّد المرحني [والسبني ابنا] الدَّاصي الوَّاذي"، والسَّبِيَّد المجتبي بن حمزة الحسني ، والغنيه ابوالنَّيم محمد بن عبدالوهاب السمَّان، والفقيه عبدالبجليل بزعيسي العالم، والامام الرُّ شيد عبدالبجليل بزمسعود المتكلمُ که عدیمالشظیر بود در عهد ِ خویش، دخاکریان ِ دی از سادات وعلما همهمالم د متبصركه بذكرحسه كتاب يبتزايد، والقاضي أبوعلي الطوسي بكاشات مالم وبزوكك وخالدان وى، و السيد الدَّاعي الحميني جَابَه، و ابنه السيد فريدين الدَّاعي، ف السبيدالإمام أبوالفضل الحسيني الآمي متكلم وحاكم و فقيده والسبيد الراسا أمير كالمميني" الفرويني" متديني، والسبيَّد شرقعاله بن المنتجم السَّادي، و المبينة ابومحمد الموسوي الراذي مكانة دوزكار خويش ، و المنيد الحمين السبوي برى، والسبك مهدى شرف العمالي ، و السبك الزاهد مز الأشراف الحسني"، والتسبينالعالم عزيزي بوالعراقي الحسني" القرديش، والفقية المتدين أبوالعسن على الجاسبي، والفقيه الحسين الواعظ البكر آبادي يبجرجان، والقديه المصين الدّين آبادي المجاورتي المحرمين، والنقيه ابوطالب الاسترابادي، وتجيب. الدين أبوالمكار بالراذي المتكلم، والشيخ الامام عز الدين أبومنصور أحمدين على الطبوسي، والإمام سديداند بن أبوالفاسم الأسترابادي، والسديد محمود ابن أبي المحاسن، والغنيه على المناذبي" والشيخ أبوالحسين ? حبقاته الرّ اوندي

ورث ب: والعبيري دا والحسني:. ٢- ٢- ٢ بـ ٢ والبيد مهدى وغرف المالي: ج د: ومهدى ين شرف الدين». ٢- ج د: والحميني». ٢- استاج: والسيد» وقياساً المحيح هد. به.. ت: د والبغازي م ب: د البغاري ح: دالبغاري د: د البغازلي». الإ - ح د: راير الحنزي.

کتاب نغض

117

و السديد معمود الحسم، حمدتبحر انتطباء بزركه و الشيخ الفقيه المسين الطحالي ، والفقيه ابوطالب البزوفري بشهيدأس المؤمنين، والشيخ على المشكلم الراذي، والسيف معصد العامطيري، والفقيه أبوطالب الأستر ابدي ، والفقيه الامام على ذيرك العمي، وخاندان دعوسار شم خلفاً عن سلف حمد علمة وزهاد وأهل فتوى وتفوكه والشيخ معمودين معمد السوابي سبزواد، والشيخ أبو... القام المذكر سبزوادا ، والشيخ الإمام أبوالحسن الفريد، و أبو جعفر الا مامي بمادي و خافة إيشان، والسيف يدهاء الوادسي وأقادب او، و الا مام أبو جعفر النيسابودي تربل قم بالفنل و درجة كامل.

. . . .

و از مغسران بعد از متقد مان² چون عبدالله عباس و ضحاك و معياهد ، و كذشته ازنفير معمد بافر وحسن حكرى عليهما لمام أبو جعقر طوسى است كه جند مجلدتيان كردماست درتفير قرآن، ومحمد بن مؤمن الشير اذى كه تزول. الفرآن نسبف كردماست فى شأن أميرالمؤمنين ، و بعد از آن محمد الفسال الذيبابورى كه تغيرى مقيد ساخته است، والشيخ أبو على الطيوسى حاصيد التغيير بالعريب، وخواجه امام ابو الفتوح الرازى كه يست مجلد تقير قرآن تعنيف ادست كه أشه وعلماء همة طوايف طالب وراغيا انه آن، ومحمد بن الحسين المحمدين كه معند كان وامن افزاق اس جند مجلد، وامام قطب الدين كاكى

مصنف کتب بسیاد از تفسیروفقه وکلام وجعلهٔ علوم

وغيراينان" كه بذكرهمه كتاب بيغزايد.

واتممة قوائت بيشتر عدلى مذهب باشندكه قرآن بواثبات توحيد وعدل

۱- ۲۰ دا الماحال، وشاید این در نسخه بیتر باشد. ۲۰ ت ۲۰ دالیزونوی د: دالیزوری ۲ دالیرونری. ۳۰-۲ دالصوفی ۲ دالصوفی ۲۵ دو الصلوفی ۲۰ س ۲۰ داشیخ ابوا تقاسم المذکری را ندادند وترجعهٔ دی نیز بلست نیامد. ۵- ۲ ت ۲ دابوالحین. ۲۰ سریای توجعه وشرحال مقران مذکور دیو خودیتعلیقهٔ ۸۹. ۲۰ - ت ۲ و دو مویانته. ۸- برای ملاحظة شرحال المقوا الندیوع شود بتعلیقهٔ ۹۹.

تأليف عبداليبليل قزوينى زاذى

ተነተ

منزل است به برجبرو تقییه و تعطیل، اما جماعتی که ی نبهه تیمی مذهب بوده اند عاصم است و کساگی و حمزه و باقیان اذ حجازی و شامی همه عدلی مذهب بوده اند به مجبر بودها ندار به مشبقی که در آن روز گلامذهب مجبری هنوزیافته بودند و و اقدی وعلی بر الحسین المفریی نیمی بودها ند.

و الما زهاد وعبادا واهل اشادت واهل موعظت همه عدلى مذهب بودهاند ومذهب سلف صالح كنته اند، و از جب وتشبيه تبر اكردهاند چون عمو وعبد، و واصل عطا، وحسن بسركه و شيخ بوبكر شبلى، وجنيد، و شيخ ووز كادبايزيد بسطامي، وبوسيد بوالغير. وشيمدوازين جماعتكن ليكودادنداز بهر آكمتعدلى ومعتقد بودماند، وجماعتى از آن طايفه كه بلانبهه شيمى مذهب واسولى ومعتقد بودماند مورف كرخى است، ويعي معان داذى، وطاووى المعاني، وبكهلولمجنونه ومالك ويناد، ومنصور عمار نا در حكايت آمدماست كه همان بك منمو دعماددا بناك سيدوند يكى از مريدانك اودا بغوليه ديد كه در قصور جنان طوانى ميكرد با زينت تمام، بوسيد كه منمورفصور وحور وتوريچه يافتيه. قال: بطوة اللايل از رينت تمام، برسيد كه منمورفصور وحور وتوريچه يافتيه. قال: بطوة اللايل

وغير أين جماعت كه بذكر أسامي همه كثاب مطول شود

وازائدة لدن على احدديم بودماست، وابن السكيمة ماحير املام. المنطق، وسيويه، وعمان جنى، وغير إيشان جون ادب ماهابادى و يسواعن محمديوعلى، وابن سمكة النسى، وادب عشى، وأدب بوعدالة افضل الدين الحسن ابن فادار النسى عديم النظير، وغير إيشان افضلا وفحول ادبا كعبذكر إسامى إيشان تتوان رسيد.

٢- ع ت ٢ ب : ويوت استه، ٢ - ٢ راى الاحظة ترجعة ذهاد وجاد مذكور هراينجا رجوع شود **يتعليقة ١٨. ٣ - ٢** - ٢ مراى الاحظة ترجعة الله انت مذكور دجوع شود **يتعليقة ١٩. ٢ - ٢ - ٢ - ١** اللمى ع د: وعلى ٢ - ٢ هـ ٢ ب: وافضل الدين الحين ين على ع د: همين قاداره.

كتاب تغفى

اماً از سلاطین و جهانبانالاً که خطبه وسیکه دویاد وبلاد اسلام بنام ایشان بودهاست و نو بَت وعلماً داشتهاند پنج وسه علی اختلاف مراجهماً دو در تواریخ اسامی والقاب ایشان بسلطت وفرماندهی مذکوداست وکن الدفوله است وفتی الدوله، وشاهانشاه شاخسروو بوییاناً اندباس هم، و آسگه سیف الدوله مدد ح منتبی: و دورش قمایدی بی مراست و عد بیت اذآن این است:

سبقت الماليين الى العمالى بفنل خليقة وعلمو حسّة فلاح جمكمتى لور الهديمغى ليلار فيالندارلة مُدالَّهمَّة بريد العامدون ليطفؤو. ويأبّى الله إلا أن بُشِيَّة

ومعلکت ویادشاهی عندالد وله خود معروف ومفهو واست، وخیرات میمی که فرموده است و هنوز باقی است چون مصافع (داه بادیه، و مشهد امیر۔ المؤمنین علیمالیهالسلام، ویند یادس، ویساوستان بغداد باعدت وآلت و ادقاف، وجامع عتیق بهمدان که دارالطلک سلاطین است که مشبقهان و مجبئوان از آن انتفاع می کیرند وبمکافات آن رافنیان قم و کاهان را لشت می کنند واین مایه بندانستماند که دافنی نه آن باشد که خوانندش، آن باشد که از جاده حق و

طريق مستقيم بوكشته باشد نا شافعى را بچنين رفض مدّعه كردندكه كويد: لوكان حبّ الموسى رفضاً فسانسى أرفض اليعباد

و دکرجای گفته:

414

۲ ـ مرای ملاحظة تراجم سلاطین وجهانها نان مذکور دجو طود بتعاریقهٔ ۹۴، ۲ ـ برای تحقیق درمناد اینکلام دجوع طود بتطلیقهٔ ۹۴، ۲۰ ـ دوبریان، پشی عانمانآل بویه. ۲- ۴ ب: دد وی، م د: د درمدحاوی، ۵- ۴ ب ح د: ددارد، ۶- مصافع هم جمع مصنع است (بنتج اول و تالث) بستی جای گردآماین آب بادان، وآب انباز ونظایر آن؛ چنانکه در این بیت معدی:

«سل المصامع وكيا تميم في الفلوات و قد آب بعد دائم كه دركتار قرائي» وهم جمع مصمه (بنتح ميم ونوزوين) بعنى هريناى استواد از تعروقامه وماتندآن و شاهد امت براين منى تخطار لبيد:

وبلينا رمائلي النجوع الطوالح وتبقى البجال بمدنا و المعاتمه

.

تأليف حيدالبطيل تزوينى داذى 👘 👘

لوكان رضى حُب آلمحمد فليشهد الشقلان أمى رافعى ربدكرجاى كانته لوكان نبى حُب آل معمد فذلك ذعب لمد منه أتوب واكى بذكر اشماروابيات شافعى مشفول شويم كتاب بيلزايده وشيخ بوجعفر طوسى وحمالة عليد دركتاب أسعاء الرجال آورده است

دوکان معمد بن ادرس الشاخی من آمدهابنا، واکی چه مجبس الکارکنند و دلک ایست که شافس اگرشیمی بود باری مجبس و مفهمی بود واضعری هم نبود. و زیده زن حارون ال شید ... رحمالهٔ علیها ... شیسه و معتقده بود است

وچون هارون الردیدا مذهب ادمعت یوند سو کنه خود که اورا بنو کله طلاق دهم بیشن سه، بر کاغذی اوشت که : «کُنْت فیبنت ، بدی : ویریده شدی : و بزیید فرستانه نییده انقابت محبت مرتفی وزهرا دونرش نوشت کُنتافسا - حیایا ، و آینا فسا ایده نام بدیم و بدان شکری نه، و بریده شدیم و در آن پشیمایی نه، و مدنی اندك بماند و بجوار وحمت خدا شد ، وعجب است که همه مجر ان از خیرات وی انتفاع می کردند و بیدل آن داخشیان دا است می کنند. اسا است خود بجای خود ترول می کند.

وبیدانرآن فضل بزمیتمل یادشاه بز رک صاحب خدید حشم بسیاداست و نوب وعلم وخطبه و سکه بنام اوبوده است تا درآ نار هست که بیك موقف بنام ادهز ار حاجی احرام بسته⁶ و لیسیك بزدند بنام فضل معفل بزرگ ، و ار ضیمی و منتقد . بود بلاضیه. و بومسلم مرغز^{ی تر}که بالعیاس ستکاح را از کوفه بیادرد بیتداد و بخلاف بنشاند، ولست امیرالدژمنین از جهان برداشته وخلاف از بنیا میه

۱۰ ح د: ودهد وخیر جینهٔ متکلم برای است که نقل قول هادون الرشید میکند. ۲ – ح د: ود هم تبریز کافلن بری نوشنده. ۳ – ح د: وبودیه. ۲ – برای نستین در اینکه آیا چنین طلاقی واقع شده یا نه 1 دجوع خود تعطیقاً ۵۵. ۵۰ ح ت ۲ ب: وبستم. ۵ – ت ب ۲: هموزینه. ۲ – ۲ ح د: وابوا الیاسی».

كتاب نقض

112

ومروایان فرد کشود؛ همدیمی ومعتقد بودات. وجستمان که بر ملک خود از دی بیفداد دفت تیمی بوده است. وشهر یادان وملوك ماز ندران * وامیر سیاهسالار نیا الدین ز دگی جستی معتقد وعالم و متباهد ومتحسب وستیمو وأسلاف از سرحمة المقطیم . * خلفاً عن سلف چون قارن ، وشهریار، و گرد بازه، واصفید علی ـ درحمانه علیم وعلی أسلافیم له حمد شیمی ومعتقد و ستیمو بودهاندا و خاندان صد فاة و د بیش و معتقد بین ": ومعلوم است ندل وقدون ایمان در فرماندهی وحکم، ویبو ند ایمان باسلافین آن سلجوق وخاندان دیا المان عراق فرماندهی وحکم، ویبو ند ایمان باسلافین آن سلجوق وخاندان دیا المان عراق الد وله برد واسلاق ایمان و دیا خان آن به وساوه وقروین. واسیهدان علاق ماوك ویذمان دربلاه و دیارضیتان همه شیمان و مجاهدان راه حق از غرقان و میف فنی بر آن که بشادت داد عبدالمطلب دا بنبو ت مسطقی بیش از مست بوندسال، وماند این جماعت که بذکی همه توان وسید؛ جمانیان، وجهانیان و چه ملوك و جهاندادان، وجه کوتوالان وسیمالاران درعرب و عجم همه شیمی و به مارك و معاندان حمین مگه ومدینه که بودهاند و مستدی و معانین و مستم و معه ملوك و جهاندادان، وجه كوتوالان و میهمالان درعرب و معم همه شیمی و مامانی ، وامیوان حمین مگه ومدینه که بودهاند و میند.

واکر شبعه در دوره واصحاب قلم است^۳ هم بودهاده بزرگان مشیرووزیران مُشتَهر ^ت جون علی بن بقطین که دوری حادون بود. دفشل بن سهل ذوالر ماستین

۱- ۲ ح د: دان طلع خود. ۲ - ح د موادت مان دو ستاره در اندارند. ۳ - نسخ ع ت ۶ ب.: دهشمی (بعاد حقی مهمله) ح د نیز ندارند چذانکه گلتیم پس تصحیح کیاسی است. ۴ - ث ۶ ب.: دفنادن ج: دقانون». ۵- دیس برونن ذیراست. ۹ - مهایل جند اسم خاط از اعلام عرب است در اقرار الموار گفته است: دانسهایل اسم خاط راخر کلب وائل لانه اول من ارق الشره ی درمنتهی الارب گفته: دمهایل الفاط قب حدی که شاعری است یا ایب ریمه قب لانه اول من اوق الشره اویتونه: اسم نوط فی نگراغ همیتهم ه. ۳ م ع ب: دمیتانه): ددیتانه ح د: درکتیانه ح: در در حال درز: دواسحاب قم مذکور درجوع شود بود بعتاییقه کاری.

تأليف مبدالجليل قزرينى راذى ٢٦٢

که وزیر مأمون بود، و أبوالحسن فران که وزیر متندوبود، و رئیس أبواسحاق مشکوماً که مغیر ومدیش ملك بود، و شرف الد ّین اتوش وان خاله که وزیر مستوضعود، وعزیز العضوة علی ّین عمران الکاهی آ که وزیر ومشیر ملک سلاطین بود، وغیر ایشان از وزواه علقاء بنی العباس که بذکور همه کتلب بیغرایند

و درعجم دستادبندی بعنل وعدل اذصاحب کلی بزدگتر بودیماست آبوالفاسم ابن المبالدین المباس که حنوز وزدا دا بحر مت او دصاحب نوستد، درتوقیمات و خطوط و رسوم ادهنوز مقندای اصحاب دول است، و کشیخانهٔ صاحبی بروند اوصب فرموده است⁶، درتشیع محقی بوده است که کتابی مفرد تعذیف اوست در امامتر ددانده معموم، وابیان و اشمار او که دلالت است برمذهب اومیی است و یك بیت از ادایین است که گفته است:

ارن على بن أبي طالب أمامناقي سورة المائدة فقل لمن لامك في حب خاطك في مولدك الوالدة

ويند از آن خواجه بوالفتمل عميد معروف ومشهوديقنل واصل. سيمدورد. آذاد فرموده درعهد دولت خويش، والعلاك ومحه دوع الى هنوذ بومى متسوب است و اوعيميومعتقدبودماست، وبعداز ومى پسرش خواجه يكتم بن أيميالقسل كه دزير عندالد وله شد ومتنيش وا درمدح اوضايد است و از آن جمله اين بيتها است: ومن يسحب اسم اين العبيد محسف سيسين أياب الاسا ود و الاسم

وبوالعلام حسول که وزیر ماحنشاه بودنیمی ومعتقدبوده است و درآخی

۱... ع ۲ سنگری (باسین مهدای) ح د: «تحکوی. ۲... ۲... ۲.. ب: دفر الحضرت م ع: و هذره العضیرة > د: وصدة العضرة > ۲۰.. ه ع: و کتبه (تها بلون: عانه). ب ك: و گفته ماحیه (رداید در ایندونسطه و گفته تصحیت و تحریف از دیکیه است که بعنی کا بخانه میاهد. ۲... دوده مطالی از معلات ری بوده است. ۵... ۲ ع د: دو کنجانا ماحی بردنه او تعب است. ۹ - ۲ : و برده در بر هان قاطع گفته در دن ارده بعنی اسیر نده باشد طالغ خواه دختر و خواه بس ۲ می د. و موده که در دن است و او مطل از باه است. ۲ - ۲ ب ج و اینا اختم ۲... ۲ - ۲ م. د. و مسواری ت به و مورده.

تأليف عبدالجليل لزريني واذي ۲۱۹	۲۱۸ کتاب ناشن
لوكان حبّ الوسيّ دفضاً ف أنَّى أدفـض العباد	قسيد بالى اين بينها او داست كه :
وحكيم عبدالجبا ومشكوى بارنعت ونعذل تمام كه درفن خود عديم الشظير	سيشفع لابوزبطة يوم يُبلى ححاسته التواب أبو تواب
بود؛ شاعی بود، داستاد ابومنصور ویرادرش أبوست وژیر ان مسترم بودند از آ به؛ ر	و دو پر مغربی با جزالت فشل و پسزدگی قددهم شیعی ومعتقد بوده است د این
جاه وتمكين و رفعت إيشان ازآفتاب ظاهرتراست. واعتقاد إهل آبه معلوم است	بينها او داست كه دلالت است برسغان». آهتغادش
که اً لا شیعی نباشند، و گفتهادند ساوی باشد که شیعی [باشد] و آ بی اً لا خود	قبور بېغداد دطوس د طيبة وفيسرمن دا دالغري وکړېلا
شيعى تباشده وبننداز داذىوا دومدرج إين دويرادز دذير بيست وحف تصيديمق آست	اذا ما أتاهم عادفٌ بحقوقهم برحل عنهم بالذي كان آملا
واین ایبان مسملی و داست که درحق ایشان گوید:	ورفمت [قدد]درير مغربي تا آ فيجا است كممهماد بن مردديه ندحق ويحمى كويد:
جلیل مملکت دادای گیتی ایو منصود آن دریای مفخر	جاء بك الله على فترة من يرها يسيب
هم ذای دولت وهمشیرهٔ عز ً هم نام مصطفی هم دین حیند آ	لم تألف الأبصاد من قبلها ان مطلح اللسرمن العرب
بغر" * دولت استاد بو سعد" بماقاد این چنین ٌ دولت معمّی	ويوبكر خوادزمى معروف استكه شيعى ومعتقد بوده است وفشل وفنداورا
همايون ندير أدرجو لكهندشين ^y دوخو دشيد كرم دو بعر أخض	فشلا انکاریکنند این بیتها او راست که می گوید اگر چه مصنف گفته است: شیعی
و امیں ابوالفنال عراقی ند عهد اسلطان طغرل کیں مقرب و منصرم بود،	حركز بوبكرام نبوده استه
وبادوى شهر. وى^ وبادوى قم ومسجد عتيق قم ومنادهافرمود، ومشهد وقبة ستّى	بآمُلَ مولدي و بنوجرين. فأخوالي ويحكي المرم خاله
فاطمه بنت موسى بن جغر عليها" السلام الركرد، وخيرات بي م كه بذكر. همه	فسن يك دافضياً عن تُرات 🚬 ، فاندى وافضي 🕺 عن كلاله
كتاب ييفزايد.	ومانند إين قطمه همت بديم معداني وأكه برس اربت على موسىالرضا
آ مگه وذیر شهید سعید فخر الملك اسعدین محمد بن موسی البراوستایی	عليهما السلام مي كويد:
القسی ـ ندش الله دوجه ـ با بزرگی[و] رفعت و قبول و حرمت خبران بسیاد	يا دار معتكف المرسالة يا بيت مختلف الملائك
فرموده '' جون قبَّةُ أمام الحسن بن على وزين العابدين ومحسَّد باقروجمفر سادق	أنا حالك إن لم أكن مولى ولتالعوابن حالك
عليهما لسلام ببقيع كه هرجهاد دريك حشرت منغو لافانده وعبَّاس عِدالمطَّلب آعيا	أنامع اعتمادي في الســــــــــــــــــــــــــــــــــــ
 ۱ ـ ۲: دو گفته الد ساوی باشد که شیعی لباشده. ۲ ـ ح: داد راست یه ۲۰۰۰ کذا	و ان اشتغلت بهؤلا۔۔۔۔۔۔۔۔۔۔ افضل عنادلئک وغافس مطلب ۔ دخیاله عنہ ۔ عندوفاتش می کوینہ
در تسخ ع ت ۽ ٻ ليکن ج د اندار ند. ۴. ع ت ٻ ۽ ويتر وي. هـ. ٻ ج د	وشافعی ممکلیں ــ دخیافۂ عنه ــ عندوفاتشرمی کوینۃ قالوا: ترفیشن؛ قلت: کیلا ماالرفض دینی ولا اعتبقادی
واپرسنده. و خ: دېمانامز چېزبهن ډومانامو ديزه ب: دومانا مو وديزه، ۲۰. م ت ب: وشما د وربادي دوش خولته، بر ت ۲ د ډادري شهر ري در اندارند، به ح د	لکن توالت غیر شکم خبر امام و خبر هادی
ث ب: وشما دوبادی دولی تولنده به ب ث ۱۶ دیادوی شهر دی.عدا اندازند، ۲۰۰۹ د دوبادوی شهرقوه را ندازند، ۲۰۰۰ ث ۲ ب: وطبهماه ح ده وطبهمه، ۲۰۱۱ ۴ ونسردی.	ار عن مواجع مع مع معلم المراند . ۲۰ م ؟: دادن دست المراجع مع دواین سنها از رسته ع دواری ب گفته و گرواهمند (رد) می خواسته ایرانی بنویمد موکن نشده.

,

٩.

كتاب تغض

τT·

مدفون است بعدينة وسول بكودستان بنيم، و مشهد موسى كالم ومعمد تفى به مقابر قريش هم اوفرموده است، ومشهد سيدعبدالعظيم الحدنى بشهر وى وبسى از مشاهد سادات علوى واشراف فاطمى عليهماالسلام فرموده با آلت وعدت و شبع و لوقاف كه همه دلالت است برسفاى اعتفاد او، و ددمقابل " تربت حسين ابن على عليهماالسلام مدفون است، ومعروف است كه بيك تسيدة يائى كه امير-ممو "ى بروى خواند هز ار ديناد سرخش بفرمود، ومنز لت ومرتبت اوهمه دداين كتاب احتسال عكنه، ويرادر تردتيس المراقين ابوالمجد. وحمقالة عليه - بانيكو-اعتفادى وسعادن وم و وطاعت خود معروف است.

دبعد از آن سعدالملك سعدين محسد آوى وزير معترم ومشير حضرت سلطنت بوده قريقين از المسه وعلماء ايشان ومتسوقان اودا دساحب، و مخداو دده عونته وخوانده واز وى ميادت وحلماء ايشان ومتسوقان اودا دساحب، و مخداو دده عن تنه وخوانده واز وى ميادت وحلماء ويدينع واددادستده وزير الملك ابوسعد هند دودى كه بده نهي و قلعاتى هر دوز توبت زدندى ، و مددسة قاض محسد و زان اوفرموده ويرهية ستيان تا بقيامت حست منت و نعت يافته ، واستاد على قسى، ورئيس ابواسعاق مشكوى باغنل و درجه، ويسرش جعال على مشكوى با تبالت اصل وجزالت غنل، وخواجه شرقالدتين ابوالمو معيسة قمى "كه وذير سلطان ستجر بوده وخواجه على ليكوان" كه وذير مليكان ديالم بود و خيرات بيدادفر مودن و بعدلي بوسفي آوى عكم جامع ومنادة بزو ك غرموده اس بآوه ا هود محفدا كتيدالمد بزركه بآبه، وبرادر أبوطام مهيسه او حدالد بن أبوتا ب معيسه كه وزير فادس بودين ، وبداز وى معيناك ين أبو صركاني وزير محت معيسه كه وزير فادس بودين ، وبداز وى معيناك بن أبو صركاني وزير محت

۱- ع ت ج: وو در نا بلغ، ۲۰۰ ح د: وهرروز او را سه توبت بزدندی ۲۰ منم : وو مقامت به ۲۰ گویام راد موقیت او بست و نعت براها سنبه است ذیرا دست بانتی کتابه از نظر وقلبه است ۵۰ ت ۲ ب: و بعیسه، جدت ۲ ب: دیرکران به ج: و سکر اسم د: و سکر این ایره ۲۰ ۲۰ ب ۲ د بعلوم ح د: ۱۱ بوصیله، ۸۰ حد : و رازی، ۲۰ ح : د و آبایه، ۲۰ ۰ میارت میان دوستاره بعنی از دو دهندای عبدالهمد بزرگ بآمه تا اینجا نظر در در نسخاح د دست.

تأليف عبدالجليل فزويني داذي ۲۳۱

تهديدند بنيغ الاحدة ملاحين؛ وي ادرائن بها الدين ومبعدالد بن، وآذار شير أن ابشان افعدادس ومساجد ويو نها و دباطها ومشاهد و در مطالم وصلات كه دراين كتاب احتمال فكند، وخال ابشان سنيركاتي معماد مددسة كاشان، وعيد بر كه دازع، وعيد بوالوغاء وتورالد والد وازعه وعني الدين أبو المعاس الهداي كه مشهد عبدالله موصى بن جعل فرموده است باوجان ، و شرف الدين نوشروان خالد وفرير حضرت خلافت، و عماد عادس كه وزير شد، و سني بوسعد، دمهد ب عبدالكريم در كجيني ، وشرف أبودجاء دائير الدين الحسن بن الملاه المعرمي ، حصل قريش خود اذعقد مان بوده است وسولت ومعلمت وياد مادر بن نوشروان وصلم قريش خود اذعقد مان بوده است وسولت وعملمت ويادا معرمي ، وقد عسكرين على الني وحمد است كرى عليهما السلام بسر من دائ الوفرموده است وازدفت دوجه آنجامدفون است ، وبعداذ آن كمالة ابتقسى، وونسي بوسعد مستوفى خوافي، و مكين بوالغترفي، و كيا مختص إلى اي بي الوادى هم و يسرش مادان بن بالدودين محمد بنيان من محمد من من دائي المعرمي ، است وازدفت دوجه آنجامدفون است »، وبعداذ آن كمالة ابتقسى، وونسي بوسعد معدادان بن بوالعالى بافنل دوفت ومروت وأماعت واحمد وان من المادين بوسمه معدادان بن بوالعالي والغترفين ، ورفت ومروت والمادين وين معد بنيمان معداد من مرافي على الماد ورفت ومروت ومامات ويادان مي من ماد مان معداد من مادين محمد ورب معمد ورف ورفي معد مروت ومامات وين مروسان من مادين مولين مومان معداد من من مادين محمد ورفت ومروت وأمادته ومسمان من معد بنيمان معد من من من والغش قدين ، معروت وأمادت ورفي معد بنيمان محمد من من ماد مادن

1- ع: قربورله ت⁴ (ب ح د: قریل ۲ (ت) ب د: حیدالذیزموسی. ۳ ح ع ت ب د وبارجان. ۳ ح ع: قادطیع د : دانولممی ۲ ف ب د: حیدالذیزموسی. ۳ ح ع ت ۶- ۹ ب د قاد الحسزین آبی افعلام المعری (۲: المعیری) م ت ه حسزین افعلا الجرمی ۲ د: دانصین بن العلی المرمی. ۲ – ۲ ح د: دانو تقدمان ۲ ب م میارد بیان موستارد دد دو منطح د ایست. ۴ – ۳ ح د: دانو تقدمان ۲ ب م ب میارد بیان دوستارد دد دو منطح د ایست. ۴ – ۳ ح د: دو نیز بیان ۲ ب د و بیایان ۲ ب دوستارد دد دو منطح د ایست. ۴ – ۳ ح د: و نیز بیان ۲ ب دوستارد دد دو منطح د ایست. ۴ – ۳ ح د دو نیز بیان ۲ ب دوستارد دد دو منطح د ایست. ۴ م ب ع ت است و نظر باین مورد است آنجه در دی مقط ۵ ۲ باب ماین گفتایم. دار این است دیز بیا م م در داست آنجه در دی مقط ۵ ۲ باب ماین گفتایم. دار این است و نظر باین مورد است آنجه در دی مقط ۵ ۲ باب ماین گفتایم. دار است و نظر باین مورد است آنجه در دی مقط ۵ ۲ باب ماین گفتایم. دار است و نظر باین مورد است آنجه در دی مقط ۵ ۲ باب ماین گفتایم. دار است و نظر باین مورد است آنجه در دی می مورد که دخیرم، عبارت اخرای دانش مالی.

پوشیده قمانلاکه هاون دوسمهٔ ح د درایتها این طوراسته ویسرش هماه الدین ابوالمالی باقطر و رفت واهامت [د باضافة دو مروّته] و شمیرالدّین سطه سمایان طبرسی [د: دمامان خبریه] وبعد ازّل کمال ثابت نمی، و رضیالدین أبوسعد منترفی عوری [د: دخترادیه] ویسرش خواجه هزیزالدّین سترفی که مذیر و مدیر ملک ملطان مظم اباط-الب طفراین ارسلان و افابک مطم جهان بهلوان - أهزاته أنصارهما -

كتاب نقض

111

این جماعت همه شیعی معتقد اصولی بودند بامرتبهٔ فضل و درجه و رفعت و كمال دانش واحسان واعتقاد ايشان وخيوات بى مراذ خالى وباقى، وبهمة طوايف مسلمانان رسيده الشيعي وحنفي ومشي.

و از خواجگان ورؤسا که درهداد ً اعتبار والتفات آيند ً چون أبوعيدالة. الفضل بن محمودكه رئيس أصفهان بود شيمي خَيْشٌ _ وحمقالة عليه _ وخواجه أبوصيصام الزينابادى باحرمت وعدل ومردت وخضل، وعبيد خليفه، واستاد أبور. العبيد الراذي، وخواجه اميرك شيمي دارّى؛ ومهذَّب مستوفى قمى، واستاد ناصبح الدَّين أبوجعفر كمح وخواجه على ساروقي، و تجيب أبوالهيجا آوى، و بوذر مشکوی، و ربیب محمد کلینی و رض الله بن أبوسعد و دامینی مسادر حرم خدای و رسول؛ ببیند موقف حیج باستاده عمارات مشاهد فرموده رمداری کرده

مساست، وبند اذ آن خواجه مكيناً لدين أبوالقعرتمي، وكتاب معيىالدين واذينه. علامةقزو ينى (رە) درحانبة اينجىلة دعاليه: وأمرَّاغارهماء الاستخرےك مد تها بنوان امانت در نودش بوده بخط غريف خودبامداد مرقوم فرموده افد: ونألف کتاب درعهد طفرق اخبروجهان بهلوان بوده است و در تسفعاًی که از دوی همین سند 🖅 برای وی استنساخ شده بوده درهمین مورد از ساشبه علامت نفطة مؤالگذاشته است. و ابن استفهام واستظهار بسيادمتين وقابل قبول است وديمقدمه اذآن بحث خواهد لهد انهشاء اقة تدالى.

٢- ع تدب: قحالى ٢ ع: دجانى ومالى درقاموس گذنه: ونعلاالشي = مضى ٤ زيملى درشرح آن محققة: دومنه أوله تعالى: وإن منامة الاخلافيها الذير أيمضى و الاسل، و الترون المغالية هم المواضى، وتام كتاب يرونن والاثار الياقية عن الكرون المغالية، مأخوذ از قبل این عبیر است. ۲۰۰ ح د باخافا دنخوی در اینجا. ۳۰ ع ت ۲ ب: دعده وقياساً تصحيح شله ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ حة وكه دوحلد نياينده د: وكه دومهلة علد نيايند» ويواى ملاحقة تراجم ومطالب مذكوره تحت عنوان وحواجكان ودؤماء دجوع مود بتعليقة ٩٢. ی۔ ح د: دکھیع؛ وشاید صحبح دکمیح؛ یا دکھیے، بود، امت بقربرگیکه درتطیفات باد ا بي عبارت دواستا ح د چنين است: و وصاد العاج حراهد هد ان شاءاته تعالى: المصنين إلى معد عالم وذاهد وخير، وصفى الدَّين أحمد بن أبي سعد [ح: ﴿أَنَّى معلَّهُ] هو دوبرادد بسران ابن سعد وداميني وتعاقدان ايشان بوشوا جعطى سازوقي وتبجيب الدكين ابراغهيجاء γ_ ت م ب: وزيلي محمدكاهاري ح د انداريد. و رضيالدين (تا آخر)ته

تأليف عبدالجليل فزويني رازي

111

وفرزندان وتتباخيرات واحسان بيس؛ عمادالحاج والحرمين الحسين بنأبي معد عالم و زاهد و محسن و خیسٌ ، و صغی الدّ بن أحمدبن أبی,سعد. آگد دهنهدای. فخرادد مشتوددی ، ویسرش جمال الدین عبدالسدد غازی شهید .. دحمة القعلید . و امير دبيس خرقامي، و دمخدام، على بوطاهران استادجردى، و كيا اميركا، و سيد بها الد بن بُلمز" كليني، واصبل محمد بوطيب، و دهنداى بغيادر بدان، وكمال بُلْغاسم خوابي، وعلى نستوفى خوابي ، و خواجه عبدالله حمن الواذي وزير، بدانبزدكى، داستاد بتنكير،وفرامرز، وفيروزان، وكلمروا؛ حمد عواسكان ممتبو معروف، شیمی معتبور معتقد، تاجالد ولهٔ ساور، کلمیار، و کلماور، و متو چهی اسفرستان"، وجستان وودان سلام" وغير ايفان" حمه شيعيان ومعتقد

د از سادات کبار که در خیطهٔ مراق وحددد خوداسان بودهان دراین عهد دمند آنه قريب؛ ذكربهرى برودكه بهمه نتوان دميد. .

ادلا القيب لحاهرهوموى بافضل واعتدت وجاء واحرمته وسيته أبوطاهر الجنفرى عالم و ذاهد وشاعر، آنبكه خاندان سيد بوهاشم علاءالد وله كه هنوز حكم دوآن خانه باقي است، وخاندان سيد نقيب جمال الد بن شو فشاء الحسيني

ا - ع ت: دهشوردی، م ب؛ دهسوردی، (بلون هیچ نظهای). ۲ – ث†ب <u>ح</u>د ديرالتزه ٦- ٢ ٢ ب ح د؛ دابوالقاسية. ٢- خ ت: دموايية و شايد مراد دخوافی» بوده استه رعبادت؛ دهی ستوفی خوابی» دا نسخ ب ۲ ندارند. 👘 ب ۲: وسترمتان: ح د تدادند. چه ح: وملمه: یا وسلنره (در واقع غیرمترو وتاخوانا) است). ٧- عبارت دولسغة وح دو از وآنگه دهندای فغراردو تا اینها پاین مورت است. در دهندای آبوسند سابوی، ودهندای (قطنزنسنا ح] ملکا بونس، وبیدیدالدین حسن بن موسى استا باهي: و امير رئيس خوقاني؛ و همداي على بن أبي طاهر، وكيا اميركا حسين كلبي، واحيل محمدا يوطيب، ودهمداي بختيادين بدوائد عن، وكمال ابوالنسم شوقي، رسيد بهاءالدين ابوالعز كليي، وعلى مستوفى خوليي، وخواجه هندالرحمن رازي، واستأد بنجر [د] (بلحن نشلهای)]، وقرامرژ، ونیزرزان همه عواجگان معتبرو معروف شاعن معقل وتاج الدولة ساوه، وكامورا، وكام آوربوشوجهو يوغير ايشان ٢٠٠٠ براى تواجع سادات وسايو دجال مذكور دراين اسل دجو حضود بتعليقة لي. ٩- ٢ ع د ١٠ هنا عدان ومراد از عانه در من معان خاندان و خانواد. است که بنیم الفت غرب بکاررفته زیرا که ایشان میگریند: بیت فلان بیت جلیل یغی خاندان فلان کس خاندانی بزرگن است.

کتاب انض

بآره، وسيد طباطبا الدختي باحقهان با علم و منزلت و هوصاحب شعر دسول الله - حلى الله عليه و آلمد و سيد قوام الشرف اللحميمي * باحفهان با دوجت تعام و حومت عظيم. آنكه خاندان سيد ذكى برى و بقم و بكامانه و حومت جاء و دومت او درعال ونعت وغنل ونعب، وسرق سيد أجل المرتقي ندالنغرين و وفعت او درعال ونعت وغنل ونعب، وسرق سيد أجل المرتقي ندالنغرين و خواجه نظام الملك بوسلت با وى تقرب وتي كندودند جهارسد [من] خو خذ مفر²ه دوتر كة باو² آمده و فعنل وعلم او اذكت و خطب العملوم موه، ومنو ذ عرف وغنل الغابت درخاندان با وى تقرب وتي كندودند جهارسد [من] خو خذ عرف وغنل العمل و من على دوعراق باقي است باليال وتأييد ملك الامراء السادان عالم موتني كبير شرفعالد بن سعمدين على كه دوعلم و نعد وادت نسم مك وشربداست، و درجاء و وقاد سيد سادان مشرق ومغرب است و أقول فيه ماذال النوزة في أيياً:

.

.

يتكادَ يُسْبِكُهُ عبر أفانَ واحتيم ، وكُنُ الحَظيم إذاماجاه يَسْتَلِمُ وقوام واذى نغليس اذ هيدة توجده دمناق بعديكو كودكه كلت:

۲. ح د: دالمیزی. ۲۰ جندترا (شرف المیزی د: دشرف ۱− حد: «بأ به» ي حد: و وحومت وتعكين و جاءو. المداح د: وأبو المعين، اقدين حين ۽. ع. نسخ: و چهارصد حسة طرده برایزجه صحيح دجوع شود در طبقات فتعليقة ٩٩. ۷۔ ب: ویو دول اوم. اینے م ج د: دیرون آمدی. اور مجلسی (دہ) جد از تقل تسيدة فرذهق دومجلد باذدهم بحاد (ص ٣٣ چاپ أمين الغرب) فحت عنوان ديان مراى قصيله كلته است (ص ١٣٧ ص ١١): وقوله: عرفان مفتول لاجله، شيخ محمدسماوي (ره) دود لكواكب الساوية في شرح قصيدة المرؤدق الملوية يحمن شرح ست تكته يوغر فانمصلد عرف كمعرفة وعرف وهومقلول لأجله و راحته مضاف اليه (تا آنكه كلته) والتقدير: اذاجاء اليت يسلم الرسحن بلاد الرسحن يسبكه لعرفان واستعلى ينتسم به أو بحبسه من أجل حدله وترركه به ومحصل بيت إغلاسي المست كه ومنكام كمحضرت سجاد (ع) سندا ديادت می کند ودست خود دا برای استلام بر کن می گفادد و بردوی آن دست می کند تزدیک است که رکز دست اود ۱ تگاردارد تا تبراو بدان بجوید بخی در استلام کامردم تبراز بر کن میجویند هنگام استلام آن مضرت وکن را، وکن تبواد کاستلام آن مضرت می جوید و طریق نه وتوسل یوی ژا میپوید و پیچهت فوذیاین نعبت عظمی و برکت کبری سراکنتخار بو آسمان مي مابد وبرعالم بالا نيختر ومباهات ميكنه.

تا حاج الزمان برسیدن بکار دین آولی وین کسی شوفه الدین مر مناست ویرادران او ناجالدین و أمیر شعبی الدین بوالفضل وضوی بقم، و آن تجعل ویر قد که از وی حکیت کنند دکافه و ضویان که بذکو همه کتاب میتزاید آعکه خاندان سیدا بوطاهی جنوبی افزوین از فضل او وحرمت او، ویس ش امیر شوفتا، جعفری که ورثه او زو وجواهی بیکیله قصت کردند و املاک بقرعه،

تأليف هيدانيطيل تزويني واذى

ΔYY

.

د وزیر او دهندای ای ای و خاندان او با رفت و تمکین، وخاندان کا کوان". و شیرزادان وغیرهم همه شیمی وستند، وسید تقی محمد بقزوین"، و سید علی محمدهای با حرمت و رفت بسیاد واعتقاد ایکو.

و از متدلکان و رژما و مدان دی وقروین از متقدمان چون سید بوالفاسم در کیس از کلارو کیجود بری آمده ر امیر ویادشاه ری شد از اولاد العسن بن علی علیما السلام، ویسرش سیدحسین عاد و منزلت او، وسید اسوابر اهیم، و سیدحبز : شعرابی که بُندادرازی را درمدح ایشان ضابداست که چون شخوانند بداند، ه از متأخران چون خاعدان سید علوی دلیس و حاکم، و خاهدان سید کلمل تقیب، و بر ادرش سید ابوالمبش، ودرجه ومرتبت سید کبیر شمس الدین العسنی خود بوشیده دماند از عقل و تواضع و دای درین و قبول او بیش امرا در اطولی، ویس اس اسید کیر جمال الدین علی عدر انتشی باضل وابو تن ا

۱۰ دیوان تو امن من ۲۰. ۲۰ د تا موسی گفته : و کال افله م یکیه کیلا میگیلا در مکلا و مکلا و اکثال بیشی، و للاسم الکیلة با لکس و در در محاح گفته : و و الاسم الکیلة با لکس بقال: انه است الکیلة مثل الله البلیة و الرکته و فی المثل : څخفة و در مکلة ای آن تبسیم أن تسلیم مسئل و از تسمی الله البلیة ای آور معالی مسئل می این می الله ای الکس بقال: انه و از تسمی الله البلیة ای تو معالی مسئل ی و از تسمی الله البلیة ای تو می المثل : څخفة و در مکلة ای آور معالی مسئل مسئل ی و از تسمی الله البلیة ای آور معالی مسئل ی و از تسمی الله البلیة ای تو معالی مسئل کی تشکیل می الله البلیة ای تو معالی مسئل ی یکن در یولوی آن: و کاکوان یه ۲۰ می یکوان یه ۲۰ می تو معاد می می تو و تو الکیلة البر تو و و معاد الیکن در یولوی آن: و کاکوان یه ۲۰ می یو مسئل و و رو ا و دادان ی یوزین یه در می در و یون و دارا و مادان دی و گورین یه در و یون و دارا و مادان دی و گورین یه در و یوی و ماد المون و و رو ا و دادان ی و تو و یوی الیکوان یه ۲۰ می می می می و رو ماد المون و و رو ا و دادان یوی و یوی الیکوان یه ۲۰ می و تو و مادان و رو ا و دادان یوی و یوی و یوی و مادون و یوی و یوی و یوی و مادان دی و گورین یه در و یوی و ی در و یوی و یو و یوی و یو و یوی و یو و یوی و یو و یوی و یوی و یو و یوی و یو و یوی و یو و یوی و یو و یوی و یوی و یو و یو و یوی و یو و یوی و یو و

كتاب تغفي

119

فتو^ت و كمال ومرو^ت ، وسيد هماداله بن شرف نقيب و دليس ومقبول ومحترم، و براددش عز الليين يلدشاء و أميرعلى هسردو معروف ومعتبر، وسيد عمادالله بن عبدالعظيم الحسني الفزويني أمام جيلان و ديلمان و دقيب حضرت سلطان، وجهاد او باملحدان ؛ همة طوايف وا معلوم استه وجاء وتعكين او پيش سلاطين وحمايت كردن علماء أهل سنت وجماعت دو وقايع وحوادث كه بقروين افتاد يوشيعه نيست بر فضلا وعقان وغير اينان كه بذكر عمه تتوان دسيدند.

وسادان دنبا بسابر دباسو نی دخو کت چون سینا جل ذخر اند بن دخاندان او دغیر ایمان وازسادان سبز دار چون سیند عز الد بن وی س معادالد بن داشه هام ومتبول دمم وف، وسادان چرجان چون سیندمتهی تورالد بن دواسرالد بن دسید کبی جمال الدین د غیر ، ایمان که بذکر همه کتاب مطول دوده و از سادان استر آباد چون سید نظام الدین ناصرین غفر و غیر ایمان که بذکر همه بنتوان رسید، و سیند امام صدرالدین می ضدی عنام و سند کش ، و می اددش سیند امام بدرالد بن عقبل مالم ویز دگیه و کبار سادان دو هد کش ، و می اددش سیند امام قوام الدین آن بن المار دین ایمان کت باد حدود یادی و کر مان چون سیند موال این من الدین ایمان کت باد حدود یادی و کر مان چون سیند موال این من و الغاب ایمان کتاب صول شود.

وعلوی اصلی الاامامتی وضیمی مود و تنواند بود⁷ واکر نه بادی فریدی که در حکایت است که علویی سنی اجازت دخول خواست وعلویی شیمی باادار سلطان سمید مسمود - نو ترایهٔ قبر - سلطان گفت: بیگوی: تاافرین در گانه یکی باشد تا در آرید، علویسنی الامنافق باشد. علوی سنی دا نگذاشتنده وعلوی خاص داهیافت ومقسود حاصل کرد. تا بدانی که علوی الاشیمی سره نیاشد که تین اکردن اذ

۱- ح د: وکنالمرون بو گویا این و نسانند سناست وجاوت چنین بوده است با افضل و قدت و کمال و مروت ی واقد اضام ۲۰ – ح ت : و بیلان و ابنان (ابنون و او هد و مسل در کلمه). ۲۰ – ح: وک پرفیلمه. ۲ – ت ۲ ب : و قوام افنین ۵ – ۵ – ۵ – ۵ : وین ناصر الدین همانه بدامن بلاد عراسان ۵. – ح – ح د: وطوی اصبل الا امامی و شاهی تشامه بودن ۵.

تأليف ميداليبليل قزويني زاذي ٢٢٧

يندعائمى بانند ومذهب بغروختن اذ پُرىاناقى[،] باعد نەونبالله منهما^ت. اما اذشمراهىتغد مان^{تى}كە مىشبىتىنىيەمىتغىرسىتېمرىيونمانىد ومتأخىران

اذ بادسیان وناذیان.

اوکا حسّان تابت بودکه تظاهر کود و اورا درآمیرالمؤمنین وغزوات اواشمار بسیاراست روز فتیم خیبر کوینه

و كان على أرمد الدين بيتني دواماً فلما لم ينص مداديا إلى آخرها. وبديكرجا ميكويد^ة:

یا حبثنا دوحة فی الخلد نابتهٔ ما قبلها نبتت فیالخلد من شیع و در روز غدیر خم کوید:

ینا دینم' بوم' القدیر 'نیسیم ینغم' و أسمی الرسولمنادیا تا آخی، دید کر همهٔ اعاد ادینتران رسید اگر بینفیقت گفت و اگر بینیان⁷ بیداز آن فر زدق شاعر نیسی بود که این قسیدهٔ غر آه ترحق آرین المابدین میگریده

هذا الذَّى تمرف البطنة؛ وطأته والبيت بعرفه والعل والعرم الى آخرها.

و کمیت بن زیدالاً سدی است که سید علیهالسلام درحق او گفته است. قائل الی فی البنده و هادسیات بأسرها او راست در آل مسطفی علیهمالسلام و

۱۰ من جاربرامامیه ج: فقانیه ۲۰ سنم: ۱۰ منها و مرجع ضمیر وطاقی ر و پر لفاقی و سابق الذکراست. ۳۰ سرایه الاظهرا، متقدم و متأخره، کود دجوع خود و بتعلیقهٔ ۲۰۱۴. ۳۰ منه، و خانی به به ماره است توضع مذکود دجوع کتاب بیان کرده این تامه است به محاره دو جانی سابه این خانیه این الدارد. کتاب بیان کرده این ۳۰ ماده و منافره دو خانی سابه این که دوم ۳۲۳ جاب اول اورا عدای گیرند بکشه فقاهم از این مطلب میر کرد. و این دومنه بجب خانی دیداره فقای یا میدای این کرد. معهم الملام در کتابی در باره فتخانی یا میدای از کمین از معرات معومی جانیه مالیه در کتابی دیداره قضای یا میدای از کمین از معرات معمومی معهم الملام در مالی در در مالی یکی از کمیا مایو دادست جانیه این از آن قتل این کلام بان معرور می ماهمیات تقر خدمات در مردورت من منعه برده است و آن تقل در است بازی کرده است و ماین معرفی یکی از خطعه ایرود است و مایند و مینی کرمی در مایتوار دیال کنی دو در موری یکی از خطعه مایود است جانی کرفای در ترجعه کیت در استوار دیال کنی دو در مردی یکی از خطعه ما دوده است جانی کرفای در ترجعه کیت در در در در مای یکی از خطعه مار دوده مای در در مینی ماین در ترجعه کیت در استوار دیال کنی دو در مردی یکی از خطعه ماند است جانی کرفی مایند آن تقام ایند در در در در دوری یکی از خطعه مارد در مردورت من مناح ایزی کنیت در در در در در مردی یکی از خطعه مارده ماین در در مردورت مناح مایند بنین کلامی در در این بینی راخورده مام ایره ایند.

تأليف عيدالجليل قزويني واذى کتاب نقض TTA. وجنری شاعی بوده است تا درقمیدمای می کوید: أبوفراس المحادث بن سعيد المحسدا عياست اعير وشاعر وشيعي ومعتقدكه اووا قصايد يسياداست در أميرالمؤمنين وآل از، ويكي از آن جمله اين نصيدة ميمي است -که گوید: الحقّ مهتشم والدّبن مخترم و فيي آل دسولالله مقتسم الى آخرها. و دعبل بزعلی الخُرْاعی است ـ وحمهانهٔ ـ که این قسیدهٔ نائی او واست ددهلي وآل على : مدارس آيات خلت من تلادة 👘 و منزل و حي مقفر العوصات اليرآخرها. د میگوید : والسبية اسماعيل بن معمدًا الحميري است. وحمة الله عليه كه اورا سي قصابد است در على و آل على ، وابن قسيدة بالى كه آمرا قصيدة السُدُ هُبُّهُ كُوبند . اوراست که: ها وقفت على المكان المستب [بين!الطُّوبلع فاللُّوكا من كبكب] الي آخوها. وابن ابيائة[نيز]ادرا[ست] كه ايا داكباً مو المدينة جُمَر مُ عُدافي أنطوي عاكل مبسب الي أخر هذ. وغيراين از قصايد بي.مر. دأبو نواس هاني بن هايي اكر چه مذهبش ظاهر نيست در حقَّ علي بن موسى . الرمة عليهالسلامكوبد: فيل في: أن أشو النَّا مطر ٱ اذ مرحت بالكلام البديه يتعوالد وأفي بدأي مجتنبه لك من جوهر الكلام قريضً فلعاذا تركت مدح ابن موسى و الخمال التي تجمعن فيه قلت: لا أحتدي المدح المام کان جبریل خادماً لأییه ۱۰ خال نیخ؛ وسمی».

محنة منى لأولاد الزنا 👘 بنعنهم آل النبي المصلفي ً الي آخرها. وأبوتما الطائي شبعي بودماست، وأبو بكرين الو قومي دابن حجباج البغدادي

114

و القامني التشوخي * والأديب المهابادي أديب و عالم وشاعر بي شبعت شاعي بوده أست، وإين همه شيعيان معتقد بودماند.

و كَشَيْنُ عَنُّ * كَه شاعر عبدالملك مردان بود شاعى بوده است تا در عمو مي كويد"؛ و مهيادين مردويه الكافيه إذ فرزندائر الوشروان عادل [است]

٤- ع ث ب ٢: ٤ شاعر ٢ (براء مهمله در آخر كلمه بجاى ياء در كلمة شن). ٢ – ٣: ۳_ این بیت وا من در آثار بختری نیافتم. ولماه ب ۲: وسماه ح: ومعيَّاه. ب كال السماني؟ في الأنساب: والتوعي ينتح الثاء المنفوطة من فوقها بالتنين وضم النون المنففة وفيآخرها المغاء السجعة هذه النسبة الىتنوخ وهواسم لعدة قبائل اجتمعوا قديما بالبحرين وتنعاقنوا علىالتوازر والتناصر وأفامواهناك وسموا تتوخأ والتنوخ الاقامةم فرفي الجالعووس: وتوخ كصبور ومن هد دهد أسلم. ٥٠ هد ناموس كته: اكثير بالصغير (معالمتنديد) صاحب عزاء مشهور، وهوأ بوصح كثير بن عبدالرحمن الشاعر، والعزاة (بالفتح) بنتة الملية ويهاسب المرأة هزة وهي بنت جعبل الكتانية صاحبة كثير (إلى آخرما قال)». وم. ع جای دو کلمه خالی و در سایر اسخ بلونسقینی لیکن شعری اقل تشده و گویا در اظرممنف(ده) بوده استکه فعرمودداستشهاد وا بتویمد ومونق نشته است و گمان میکنم که مرادهمان چند بيت باشدكه الركثير درباب اعتقاد مشهور و درغا لبكتب حديث وملل وتحل وتأريخ وادب وتوجعه اذ اومنقول ومذكوداست بدين ترتيب:

ولالا الحق أربعة سراء ألا إنَّ الإكتة من قريش هم الامياط ليس بهم مغاه على والثلاثة من يتيه والبط غيته كسربلاء فسيط سيخ المان و بر" وسبط لايذوق الموت حنى يثود الجيئن يقدمه اللواء ثقيب لأيرى عنا زمانأ برضوى عله عبل زماء وكيسانيه بانفاق نزاعيمه هستند زيراكه عليقة بلانصل اميرالمؤمنين وا دانند.

y_ از تعیده ایست که مشتمل بریکمد وباذده بیت است وجنوان قصیده در دیوان مهادچنین است. (ج٢٢ ص ٩ ، ٩)؛ ووقال بذكر مناقب أمير المؤمنين على بن أبي طائب صلوات افد عليه وماسي-.

كتاب تقض 17. وما الخبيئان ابن هند وابنه 👘 وان طغى خطبهما بعد وجل بمبتحين بالذي جاءا به والما تغيبا الك السبل ولايق است اين بيتها دوين موضع كه دخترك خُردا أبوالأسود الدائلي بربديمه كفت درآن حالكه يس هندشان ذر وحلوا فرستاد تا أؤ محبت ودلايت يس ابوطالب برگرداندشان⁷: نبيع عليك اسلاماً و دنيا أبالشهد المزعفر بابن عند و مولانا أميرالمؤمنينا فلا د الله ليس يكون حذا وكشاجم شاعر بمرى وسمى كشاجع لأنهكان كاتبأ وشاعرأ [وأديبا وجامعاً] ومنجماً ، و درتشيم بدين سفت است كه از ابيات اويكي ابنست . لائه سيند الأقسة حب على علو هسة آلا ذويثروتر وتعبة ميزمعيبيه حلاواهم الدأكمل الارف واستنبه بين (ليس إلى أدبب والنصب والاحبون فاسة فهم اذا خلموا ضاء

> ... به من اهدائهه و بط از دویت متن این ایت است: في المشكلات و فنافيك كنزي دان يحملون تأثرط عجزهم

۱۰. دونسخ: وخودده تدبر دهان قاطع تفته: دخر د بغم اول وسكون تا مى والد بنخى. كوچك باشدكه عدما بل بزد گذاست. ۲-۲ ب وفان، دا تدارند ح د: وبر گردد. ۳. ع ت م ب: دالله ح د: دبعا لناسه و از کتب دیگر صحیح شدو تعیل درتبلیقات باد عراهد شد انشاءاته تعالى. ٢٠ محدث قمى (ده) در هدية الاحباب تفته: وكشاجم أبراقاتح محمود بن المنين بنالسندى بزغاهك اديب از شعراء اهل بيت طيهم الملاباست، ر اوتصابدي درمدح آن محمد عليهما لسلامدارد، و اوراكشاجم ميكفنند بجهت آنکهکانب شاعرادیب جامع منجم بود پس از هر مفقی حرف اول اود ا گرفتند ومرکب کردند وكتاجمه كرديد(تا آخر ترجعة او)؛ و درا لكني را لا قاب بترجعة طال ارماه لتر يردا اختداست. ہ۔ این نظمه بعلاوة یك بیت دیگر بعداذ پنتجوم دو دیوان كشاجم موجود است وآن بیت که در دیوان هست و دراینجه نیست این است (ص ۲۱۸ دیوان طبوع او): دو طيب الاصل ليس فيه عند امتحان الاصرل تهمته.

وخواجه حسن بن جعفراك ورستي عالم دشاعربوده است و اورا درمناقب ومرائى تسايد بسياداست كه بشرح همه فتوان دسيد وبهرى ببان كوده شد واين قطعة لطبقه درجق ً رضا عليهالسلام او داست: يامعشر الأزد أرطاب مزادكم 👘 حيثوا بطوس معالماً و تسوما و اذا رأيتم قبر مولانا الرضا صلُّوا عليه و سلَّموا تسليما

تأليف عبدالجليل تزويني داذي

111

و اکس بذکر همه از شعراء تا زبان از شیعه و مُوالیان امیرالدومنین عليهالسلام مشغول شويم كتاب مطوك شود وملال افزايد وابن فعد كفايت است. الما شهراه پاوسیان ک. شیعی ومعنقد و متعصّب بودهاند هم اشادتی بردد

ببعني، او کا فردوسي طوسي شيعي بوده است و درشاهتامه درمواضع باعتقاد خود اشارت کرده است، وشاعری طوسی تفاخر میکند بفردشسی آ نجا که گفته هروزين وعالم وشاعر كه اد طوسي بود 🚽 چون نظام الملك وغز الي وفردوسي بود وفنوري جُرجاني شاعي بوده است، و در كسائي خود خلافي نيست كه همهٔ

ديوان اومعايع ومنافب مسطني وآل مصطني است عليه وعليهما لأسلام، وجدالملك بنان وحمة المعليه مؤيد بوده است بتأييد العي، ومذهب المولية شبعه درمحماية رسول غیر اینست که خواجه مصنف درین کتاب بدواشارت کرد. است. امنا اعداء على و فاطبه وا و مذكران المامت المله وا دشين دادند و لعنت كتند بي تقيب ، وظفير حمداني اكرجه سنثى بوده است اوتا مناقب بسياداست درعلى وآل على عليهمالسلام و در ديوانش سكتوب است تا مهمتش نهند بتشسع، و اسعدى قسى، وخواجه على متكلم داذى عالم وشاعر، و اميراقبالي شاعرونديم سلطان محمد رحمقالة عليه شيعي ومعتقد بوده است، وقائمي قمي، ومعيني، وبديعي، و احمدچهٔ رازى، وظهيرى،وبردى"، وشىسى، وفرقدى، وعنسرى"، ومستوفى، ومحسَّمسمَّان"

ې حاد ډېز دىء ٿ: ډىر دىء ب ډېز دىء کې حاد ؛ د_م ب ح_د: واما اذ شرامه. دېلدى. ٦٠٠ ح ت ح د: ډيمرى؟ }: ډيفرى؟ ب ونمرى؟. ٢٠ ـ گويا دېندار؟ باشد ومودنسخ بديغراراست ح: ومنان: ت: وسنان، ؟: وينبّى» ب: وسين، 1

کتاب افض

۲۳t

وسید حدیث جعفری، و خواجه نامسی، وامیر فوامی، وغیرایتان د حمایة علیهم که حمه نوحید و ذهد و موعنان ومناقب گفته اند بی حد وی اندازه، واکر بذکر همهٔ شعراء دیمی مشغول توم از مقصودبازمانیم، و خواجه سائی غز نوک کمعدیم النظیر است ده نظم و نثر و خانم الشعرایش نویسند، او را منقبت بسیاد است و اکر خود این یکی بیت است که دوختری المه کوید کلیات است :

جانب هو که باعلی نه نکوسن هر که خواه گیرمن نداد دوست هر که چون خالفیست بی در او گرفی شنه است خاله بر سر او و این جماعت داکه از طبقات الناس اسامی و القاب واتساب یاد کرد ند ممشیمی ومعتقد وستیس بودهاند، و بذکر همهٔ کبار و گزیدگان سادان شیمه بنتوان دسید و چون مصنف سمی گفته است که، دودین طابقه کسی نبوده است که او دا دردین ورولت فدری و مترانی بوده است؛ جنر ودن مجملی گفته آمد تا بدانند

۱۰ مساط مدرس رضوی در مندسهٔ حذیقه گفته (ص ۷ = ۲۰۰): و این کتاب را حکیم بنام د حدیقةالعنیقه ی ادبته و بهمین نام هم شهرت یافته است و محسدین رفته که مغذمه بر این کتاب نوشته و نصودها در آن نفذ آمه وجامع حدیقهم معرفی میکند یکی از خانهای این کتاب را و فخری نامه ی گفته که بینا بیت اقب بهرام هاه غزیوی که فخرا لداوله بوده یاین اسم نامیده داده است، و در پشت جلد نسخاه شی ایز این کتاب بنام و فخری نامه ی معرفی شده است فراجع آن شنت. ۲۰ در احراب غر ع ب م در بیت مذکور هیمتن همت اما در دو است فراجع آن شنت. ۲۰ در احراب غر ع ب م در بیت مذکور هیمتن همت اما در دو ادر آن جمله نور (آنگا، بیت اول را تقل کرداند و مارت آنها اینست: و این خود یک بیت است ییمته با نقل کرون دریت در کتاب مناقایی نداوه ذیرا در مراس کتاب بنام خودی که مقده است نقل میکند و اذرآن به دریتهاه تمیر میکنه، و گاهی بیشز از یك بیت ذکر میکند و از آن به دیما میکند و از آن به دریتهاه تعیر میکنه می معرم آقای مدرس دخوی تصحیح شدهاست (می اج) نقط یت اول کردامه ایکن تقادی دوشتر (ده) در میکند و از آن به (می اج) نقط یت اول کرده داریکن تقایی موشتر (ده) درماس کتاب و از آن به (می اج) نقط یت اول کرده داریک تخاصی موشتری (ده) درمالی المومتین در فرجه شدهاست (می اج) نقط یت اول کرده داریک تقایی موشتری (ده) درمالی المومتین در فرجه ه هدهاست منائی هرورد ایشت سوه جنین آورده است:

دجانب هر که با علی نه انکوست هر که گرباش من ندادم دومت.» وهر که چون خاك نيست بر در او گرونشه است خاق بر مىر اوم.

تأليف حبدالبطيل فزويني داذي

TTT

كه بغلاف اینست كه بنه كرده است. واگرچه درست وجماعت بزوگان از همهٔ طبقان بودهاند ما آنرا خلاف فكنیم كه دولت بغشیده است و دنیا ونعت آن بر عموم است بوجه مصلحت هركسی وا تعییمی و جومای باشد و تلك الأیتام نداولها بیناالساس، فحن قسمنا بینهم میشتهم فی الحیوة اله نیا ورضنا بستهم فوق بعش درجات .

رجون ما بیان کردیم که شیعه را هم در دین وهم مد دنیا قدمی ومنزلنی بودهاست بدلالات و حجت، مستقسمجنی می باید که محقیق بداند که مجبی اندا نه در دنیا معلی هست و نه در نیامت منزلتی و قدری که چون خدا را غالم دانند و از بیا را نامسوم، وایمان عادیت و بر اعمال اومید خزا رقواب نه، و معرف را حوالت بقول پیفسر، بس بدر جهان خاس و خال و بی قدر دبی منزل باشند³ با چنین مذهب به و اعتفاد بد، و گوئی این آیت در حق² مجبی ان منزل است خیراند نیا والا خرة ذلك هو الغسران البین² تا خواجه بداند که درین طایقه بزرگان بودهای و حساب تنها نكند ناکیچ نیاید، و خاضی تنها فرود تا خوشدل با خانه برود².

واكردو ذكراين اسامىتقديم وتأخير محدفته استانصان مكدوخوانندگان معذور دارندكه ترتيب درجنين نقل واجب نياشد وميشر نشود، ومقمور ما درين [كتاب] جواب شبعة قائل است ومقمود همة خوانندگان حاصل است، والحمدية رب المالمين.

۱۰ بسی قسمت هده وین شده مهمافرق را سناف از آدمیان ودر سایتر (ص۲۳) تقسیلی در این باب گذشت. ۲۰ ع ث: دهر کسی دا تعیب ویهره ۲۰ ساز آیا ۱۹۰ سارد میاد کنا آل عمران. ۲۰ از آیهٔ ۲۳ سارد میاز که تر عرف. ۵۰ کفا سویماً در نسخه تشهم و در سایر نسخ: داشده می آنکه و نوی بعد از همزه باشد. ۲۰ ع ع ث: دیاشده. ۲۰ ت ب دور ذکر آن آیت ۵۰ ۸۰ ع ت: واه در حقه ۲۰ قبل آیا ۱۱ سارد م سار که حج. ۱۰ ت: دوروده ع د نمازند.

كتاب نققن

۲rt

T تكه مخته است: «و قضيحت الدلشان كه ابشان بدان منفر داندد' آست که همه دشمتان منحابة دسول وسلف مالج و زنان دسول باشند، وهمه [را] اهل اسلام درحم کنند سکر رافنیان که از همه بیزاری کنند و گویند: سی وسه حزار صحابه وتابمين كبلاو حجرمحاى لاصول وميتهدان لاءحق چون بوحنيغه وشاقمي ومالك واحمد حنبل ومصدحس وبوبوسف قاضى، وأثمنة تفسير چون مقاتل. دسميدين جُبَيْس، ومُتُحَاك، وسُدى، وغيرهم، والمه قر التجول ناقع وابن كثير وابن عامروحمزه وکسائی وعامم وبوعمرو وغیرهم، و از زهاد چون جنَّبَد، و يايزيد يسطامي «شبيلي، وشقيق بلخي، وعطا، وابر اهيم خوَّ أم، وغير هم ْ بدوزخ شوند أبد الآبدين كه همةمنافق بودند وبامامت فالم ايسان نداشته الد. و افر اهل.. الببيت جماعتى كه خروج كردهاند أمامان ٍ زيديان كه مجتهد بودند چون زيد على، ويسمير فريد، وقاسم وسَنَّى، و محمَّدين القاسم الحسني، وعبدالله بن الحسن، و براددش ابراهیم، و محمدین عبدالله نفس فرک ، و بسمبی بن المحسن العادی ، و التباس إبومحمد الحسن بن على والداعي المهدي؟ واشباء إينان إذ اولاد إسول حده بمنزلة كفاراند كه ابنان همه بنصوميت على ايمان لداشته لله وامامت امير المؤمنين على وفرز تداعش تابقالم همه چون دسالت دسول است، وتعليل است و اجتهاد بنهادند وخواهي كمسمنت اين بداي در كتاب يونغالمبالي كه مرتناي بقداد کرده است نگاه کن که او می گوید که: ایمان فلان وفلان وهمهٔ اجتلام و کبراء صحابه نه طوَّعی بوده نه کُرْهی بلکه همه طُبِّمی بوده است زیرا که ايشان در كتب اوايل خوانده بودند كه اين دولت با قس يَش افند بسبب محمد حاشمي، وهر کې که بدونزديکتر بود اذيس او؛ دياست جمهودأعظم آنکس کند

۱- ت ب: ومترندی. ۲۰٫۰۰۰ : و سعرمهای وسوله ۲: احرمهای وسوله ح د ندارند. ۲۰٫۰۰۰ ح ج د: و اوصد حنیان و اندازند. ۲۰٫۰۰۰ ۲: وو معمدحمن و انداز لد چد: وو معمد حسن خیانی عن ۵٫۰۰۰ از نسخه ح جارت: دو از زاهاده تا او قویرهم که میآید ماقل شدواست. و برای اشامه بتراجم آنان رجوع شود پتعلیقه ۲۰٫۴. ۹٫۰۰ میارای اشاره بتراجم این سادات رجوع شود پتعلیقه ۲۰٫۴. ۲۰٫۰ ۲: و مرخص بدادی.

تأليف عبدالجليل اوربني رازي

110

بدین مب یدو شنافتند، ومانها بنل کردند، و دختر ان را بدوباز بستند، تا الزیس اورمراد رسیدند و بر آمت مسلط شدند، مادر بس که او بشیناد بچه مراد وسیداندا بشوردن یا بیوشیدن¹ یا بناهای عالی یا گذیجائی که بنهادند یا بشهوتهائی که براندند...اتا سیرت بو بکر ظاهر است که چه خورد وجه پوشید سیرت پسندید ایشان که هر بنه از آفتاب ظاهر تر است، و کتاب فالمُقْضيع فی الا پمامة، کهممند ب مسان الحادثی کرده است چند طمن بر اجالای آ صحابه ذوطات و بیند اقتر به عمر را بر شهرده است.

اما جوابر جنين قسل برأسل ونفل يرمغز جكونه توان توشتن با جندين حوالا يتعدّحال وبُهتان وإتهوافك كه بتشنيع برين طايفه نهادماست و الراين آيت و صنى آن بى خبر مانده كه بادى تعالى كفت دويل يومئذ للمكذ بين ته وقال تعالى و منى آن بى خبر مانده كه بادى تعالى كفت دويل يومئذ للمكذ بين ته وقال تعالى مويل لكل أفاك أتيبه و حرك ك و تلاى دوناى تعالى عالم أست كه برين وجه نه كمان برد كه اين مذهب غيسه است و خطاى تعالى عالم أست كه برين وجه نه مذهب المتبان المولى است، واكر اخباري يا جفوبي يا غالمي چيز مكود و نقلى نادرست افتد؛ بر اصولي من من غايت بي المانتي و ماسلماني باشد و بن وردن جوابي كافي شاغى بي نشيه و مستسبرود با حجت ودلاك ومعاد خدان المانيان بارى تعالى توفيق دفيق حد مسلمانان كرداناد تا دوقول وقام آن آدند كه بنيامت از عهم بدتواند آحدن أنه الما در التديو.

اما جواب آشکه د صطبهٔ بزدگه و سلف صالح و زنان دسول را درست ندادند وبدگوینمه درضول منقدم برفته است. د از تکرار بی قایله ملال خیزد وله مذهب اسولیان است چنانکه صود ر نزول جرایز داشتن برخدای تعالی نه

175

مذهب منیان است. اماً شبعت یست که شیعهٔ اصولیهٔ موتیت هریك اذین جماعت بالدازه گوینده گوینده علی بهتر است از بوبکر، وحسن اذعم، وحسین اذعشان، وفاظمه از عایشه ، وخدیجه از حصه، وصادقاق ابو حنیفه، وکاظم اذشافهی، وامامت بوبکروعم اختیار خلق گوینده وامامت علی و اولادتی می دادند اذ فعل خدا، وماقلان طاقند که این تعدشنی بوبکروعمی باشه، ونه دشتام دیدگفتن سحابه و تابین، واکر خلاف این حوالتی حست بر حقوبه و غلام است نه بر اصولیان. والسلام علی مناقب الهدی، لاعلی من کفرونولی.

كتاب نقض

وحديت بوحنيفتوشافتى درضون إين كتاب برفن كه ضعايتاندا چگو نه داند و گويند، وتوحيد وعندلمذهب بوحنيفه وطافتى بوداست، وبو حب آهل ـ البيت گشته آمدهاند؛ و در دگر فقها همچيتن، اما يكى اذاين فقها كه خواجه بنشنيم آورده است مالك است استاد شافتى كه خواجه كنته است، دافنياناورا كافى دانند؛ و ندانند، اما در مذهب و تعنيف خواجه سنى تأمل بايد كردن تا خود بچند موضع مالك را كافى خوانده است و دافسته كه جون كويد : دخير العمل [كنتن] و دست فرو گذاشتن نشان ملحدان استه و علماه طواقف دانند كه اين حر درمذهب مالك را كافى خواند، است و دافسته كه جون كويد : كاه بيتين مصرّت مالك را كافى خواند، است و دافسته كه جون كويد : دانند كه اين حر درمذهب مالك است وانكار اين جمعود معض استه پي خواجه مكته، وجون قول او درمالك و كيش دوجة اوجنين باند در دكى فقها چگونه دلينده، وجون قول او درمالك باست وانكار اين خوين باند در دكى فقها جگونه

و معلوم همهٔ علما وفغلا است که فقهاء فریقین دا دومالک تفریسان با یکدیگو خلاف بسیاداست وهرچه دوین مخالفت ابشان وا با یکدیگو لازم است و ایشان درحق یکدیگراجراکنند این طایفه وا چون در فروع با ابشان خلاف

ار تسغة ب دارنیها ازدازهایشه کاویالین جرا نمی بایسته که بندورت بیاشدناخص است. ۲- ع: دولاه بس از قبل این شورستنهاد به درمیواست: ۵- داری این با سار مطرطها و لیس طبقه با حکوالدالامه ۲- ع: دیاکیرو ایرجه ب س ح د نشازند. ۲- م ح د: دسائل.

تأليف عبداللجليل فزريني راذي

۲۳¥

باشد همان اجرا کنند کافر وضال فگویند؛ منطی گویند، تا این را یا آن قیاس میکند وزبان طعن بریند میدادد.

وعبعبتر اینست که خواجهستمی بلت همهٔ شاعیان عالموا داختی خواند و کافرداند وطیع دارد که ایتان اورا مؤمن دانند ومسلمان خوانند واین تستای محال است که گویند: وقتی تاصیبی میجر قاضی بوترراب بن روَّ بَعْ القرریش دا کنت: خواجه ما شما ناکافردایم، شیخ جواب دادکه: ای مرد از آبه تا بساوه هم چندان راه است که از مازه تا بآبه یعنی جنانکه دای هشتی نه ذیادت نه نقسان. ویکی از فقها که خواجه آورده است از هیچهدان احمد حنیل است که

بعدادت امیرالمؤمنین تظاهر کرده است تا علی بن حشوم دوایت کوده است که درمحفل احمد حنبل ضایل امیرالمؤمنین می گفتم ضربونی وطوددی، مرا بزدند دیرالمدند، در سب عدادت احمد حنبل با آمیرالمؤمنین آن بود که جدش دا ندانشدیه درمذات تهردان کشته بود. پس اکر شیعه مجتمدان را که اعداء علی می ضی باشند دوست ندادند ودرآن موافقت خدای و رسول وجیریل کرده باشند پندادم که بر ایشان ملامتی نباشد که مذهب شیعه امامیه اسولیه این است که هر کس که خدای دا عادل ندانده و ابیا را مسوم، ومسطنی دا بالفراده، وازنار

كتاب تقض

177

المامت على و اولادش كند الرحسن على تا يقائم مهدى خال ومبتدع و "كمراه باشد وهر كس كه قداند تعييرا " واجب اباشد.

امامنه آنادا که گفته است همه موحد وعدلی بوده ادنه میبر وحشیتی، و حدیث آنسه قوالت؛ عاصم و حمزه و کسالی؛ شاعی آ بودهاننه وباقی عدلی مذهب. و ذکر زُهگادومُبناد برفت؛ و جهی نبود اعادة آن که اطنام، برفت درسیرت

د اعتقاد ایشان که مُتبتان نوحیه وصل بودهامه ومُنکران جبروعتیبه. ام^تاآ بیه گفته است کد دایشان بامامت علی وقائم ایمان نداشتنده بخلاف

آست که دعوی میکند که همهٔ بزدگان اصحاب واجلا تابعین ومنسران و فقها ومأقريان وعبباد بدين إحليالبيت اعتقادها شتعاعدورايشان تناكلته تاشلبي سنتي امام لقب درتغسير خود مي آورد درتغسير اين آيه كه: البظهر، على الدّين كله، مركوبه: فلاالسُدّي: ذلك عند خروج المهديّ ولايبقي أحدُّ الادخل فىالاسلام أوأدك البعزية. مى كوبد: اين آنكاه باشد كه مهدى خروج كند وبر يشت زمين يك كس بنماند الاكه دراسلام آيد، وباجزيه قبول كند. وهم أبواسحاق محمد بن أحمد الشعلبي مسكويد كه: كلبي كغت لايبقي دين الاظهر عليه الإسلام ۱۰ - ۵: «تبین»): دیتین» ب ح د نندوند ع: «تعیر» وتعییر بعدی عیناك امودن وسرؤنش ۱۰ - ۵: «تبین»): دیتین» ب ح د نندوند ع: «تعیر» وتعییر بعدی عیناك امودن وسرؤنش كردن وملامت ذده كردا تبليزاست يعنى كسى كه تظاهر بخلاف معقدات شيعه الداشته باخد أورا سرز نش تکنند. ۲۰ - ۲۰ وشیعی» ۲۰ - ۲۰ ۲۰ و گفته اندې ب نداود. ۲۰ - ۲ ح ٢: وتُعالى ٢: وتفادي ب تدارد وتصميح قياسي است وظلاً أصل وتطيء بوده است زُبوا صاحب تغییر ولغیی؟ است نه تعالی. ۵۰۰ ۵۰۰ مـــ ۵ د: داما) نسته ۲: داما ؟ نسته. ۲۰۰ این تصریح باسم در اینیه نمی است براینکه مراد از صاحب تغییر مورد بحث نملی است محمدت قصى (زه) درهدية الاحباب "قفته: دالطي ايرامحان احدين محمد ين ابراهيم النيسا بردي محدث مقسر مشهور صاحب تغمير كبيرمسمي بكشف البيان وكتاب الرزئين في تصفي الأبياء طبهمالسلام قال العلامة المجلسي (ره): وهو ننشمه أواقلة كصبه كثيراً مآينتن من أحادتا، والذا داجعنا الى كتابه أكثر من سالرا لكتب، تولى سنة ٢٣٧ (تلز)ه. و دوحق تعاليي درهمان كتاب بيش اذاين "تشته: «الغالي أبرسمودمدانسك بن معتدين اساعل النيابودي ادب التري ماحد يتبة النعر في معامن أهل الحدرة وقائلة، ومترالادب، وغيرها، وقاتش درجلود منة ٢٢٩ (تكطَّ) طالب تفضيل به والكني والاقتاب يا سايرىقملات دجرع كند.

تأليف هيدالجليل قزويني داذي

175

وسيكون ذلك في عبدالدهدي . وهم اوميكويد درتنسير كد قال المضادين الأسود: سمت وسول الله صلى التمعليه و آلمه يقول، لايتبقي على ظهر الأدش بيت ً من مدّ تر أو دَبَر الاادخاء لذكلما الاسلام إما بعز عربز اوبذلر أدليل ؛ وذلك عند خروج المهدى . و مانند اين أخباد رآ ثار درممت خان اصحاب الحديث وسنيان منمة بسياد است كه همه دلالت است بر خروج مهدى عليه السلام وهمه معتقدا قند أونا^{تا} مكر خواجه حصنف انتقالي كه موافقت معبدان وخلاجيان عراق كردماس وخلاف مي كند.

واعتقاد هیمه درحق ⁵ هاده می^تادومی کمیتران چنین بنایت یکو باهدو چون منصل خواهد که بداند کتاب ۵ ملتاح الو احات، که ما جمع کردهایم در فنون حکایات سی باره کاغذ است؟، مطالمه باید کردن تا فایندت حاصل هود و شپهت ذایل کردد

1- ابرالتقوح وازی(د)، دوتسوراین[ایه(آیه ۳۲سوره بار که برامه) گفته: ومضران در او تبلان کردند (تا آنکه گفته) و بسیدی گفت: عندخروج مهلی باند علیه السلام که هما دینها یکی شود و هیچ کس تماند که انداملام آید اما جلوح واما بکره، با بر گردن نهدجزیه را در این درمایت مقارب است [با درایت قبلی] برای آنکه از ول عیی از آسمان با خروج مهدی علیه السلام یکیجای باشدیهانگه هداشهارستان دینوانف آمداست، واین قول روایت محروداند از باتر وصادق وجمله آطرالیت علیهم السلام. کلی گلی علیه اطراح که بید باشد مخور و مواهادیردن، و قیات بر نشیارد تا این باشده مقداد اسرد دوایت کرد از دسرل(مر) که از گلت: ولایتی ملی تلهراند را این باشده مقداد اسرد دوایت کرد از دسرل(مر) آوبلل دلیل، ماان برم قبیعهم آش من آهاد فیروزایه و اما آریدانهم قدینون به و گفت: بر یا پنی دلیل، ما خدای امالی ایشان را جرفین اسلام عورکند تابطرع اسمارد و ازاهل آن هری رویتان و را ما دوای ای ای ای دان باشار معرار کند الم دادیرد داری بره و گفت: بر یا پنی دلیل، ما خدای ای ای ای ایشان را جرفین اسلام عورکند تابطرع ایمارداد و ازاهل آن هری در بان موریز گردند، و ای ای داری کند اینان از کارین ته معن من در ای بره داری دوان ای مورز آن هری در بان موریز گردند، و ای حسین ای تله کند و از مانی کند اسره دادیرد داده دادیزد دادی دورد و ازاهل آن هری در باز موریز گردند، و ای دادی کند ای ایندان در تا گونی ته در دور داده در ای بره دارید و ازاهل آن هری در بان موریز گردند، و انا دلیل کند اینان داخت ته تری کنه اسلام اسم دادی دادیزد و از انها آن هری در بان موریز گردند، و انا دلیل کند اینان در تا گونی ته دست در ای معنوبی.

وطیرمی (ده) ددمجماطیان نظیراین داگفتاسته وجرجانی (ده) درجلاه الالهان وملاقحاقه (ده) درمتهج الضافقن ایز آنرا ذکر کردهاند وهمچنین غالیمغسران دیگرشیعد ۲۰٫۴ ح د: ومتقدند آملن اورای ب: نداند. ۲۰۰ مت ومی ماد غضامته ۴: وین ما وشناسته ب ح د ندادند، ومراد از عبارت من مرفی وهناماندن حجم کتاب است چنان که اکترین میگویم: فلان کتاب ده کرامی یا بیستفریه یا صد ورق است، ونظایر آن.

كتاب نقض

17.

العبا أثمة فريديان كه اسامي ايشان دوين فعل يادكرده است همه اهل سلاح و سداد وعقبت و وزع بودماند و آمر آن بمعردف ؛ وتاحیات از مشکو ، وشیعه ددايشان اعتقلا يسكوداونداسا المامشان لدافند يغقد اعصمت ومسيست، وغلبةالنظن چنان است که دعوی امامت مطلق نکردهاند وبهری وا دصلوات الدعلیه، نوبسند ويهري را رحمتدر شوان"، وشيعه را با ايشان چندان خلاف تيست كه بسيانجي آ مجبّران حاجت باشد اماً عجبتر اينست كه بيشتران را خلفاء خواجه كشنهاك بغوارى وزارىچون زيديعلى كه عبدالملك مروان كشت، وبعيبي زيد زاكه هم إيتان كشتند. واذين عجبتر أنست كه دكر باده خواجه سنَّى بخصومت والهنيان شقفت میبرد برجماعتی که « خیرالعمل » زدماند بآشکارا، وهنوز نابعانیشان الاخير العمل» ذلك، وعلم اسفيد دانشهاند؛ وحتول دارند، و در عمال دستها قروب كذائتهانده وخلافت ولدالعباس دا حميشه منكر بودماتد كه درامامت نسى خفي كفتهاند، و خواجه در مواضع ایسن كتاب بیان كرده است كه این جمله مذهب الملحدان است، يا ابن اجرا المي بالمستأ ايا أن شفقت خطاست. زهيم تر آخست كه المتازدا أمامان خواجه كشند وخواجهمني تبز أستاندا ملحدخواته، ومُجي م ومشهم واغشيان وا داند و آ نيكه ايشان وا مجتهدانداند باختيار د خيرالعمل »، و دایت سفید. و در نماذ دست فروگذاشتن، وجون ایشان کنند اجتهاد خواند. و چون مالك كند حق باشد، اساجون شيعت كنند ملحدي باشد؛ تاهر عاقل منصف که این قسل با این جواب بغواند بی!مانتی و نامسلمانی چنین مصنّف بداند.

اماً آنچه کنته است که دشیمه امامت دوازد، چون وسالت وسول دانند^ه. دعوبی بی حجت است و سخنی بی بیشته او کا بعذهب شیعت اسولیه دوجهٔ نیون و وسالت دوجهٔ أعظم است و مرتبت اکبر، و رسول مطاع است و امامزا طاعن ۱- ع : «آمران مرون». ۲۰ - ۲۰ وبعنی دا - دخی انه عنه ۲۰ - میانیم، یحی دا

تأليف حدالجليل فزوينى داذى ٢٢١

وی واجباست، و سول مقتداست وعلی وغیر علی مقتدی، وصاحب کتاب وشر بعت وهمواج وقبو ت معطفی است که أضل الا دبیا است. پس بدین شرح شبهتی پنماند که امام را درجهٔ قبو آن فباشد.

و دوین شیعتی نیست که شیعت امامت و ریاست عقلا واجب دانند، و امام را در حمد ورز کاری مسوم و منصوص و مقطوع علی تسمت گویند، و اگر طاعت السه بر است واجب دانند اقتدا ددین سناله بعقل و فرآن کردهانده اسا عقل: وجوب ویاست بعلت جواذ خطا، واخذ معالم شریعت، و نفی علت حاجت، و البات عسمت و صوحیت، و درمعالم أعلم الذاس بعد وسول قد اسا فرض طاعت: اقتدا بقر آست آلبها کماری تعالی گفته با أبتها الذین آمنوا اطبعوالله و أطبعوا الفات کرده ند می شیعتی و نقیتی، و حرکن را که خلاف این دوجت و فنیک نعات که بیان می دود علی نیمی و نقیتی، و حرکن را که خلاف این داند حال که داند می شیعت و تعلیت، تا از جعفی حادق علیما تسلام روایت کرده اعد که دیان حرک خلوف امات ماکند آ مکه ماد تعالی و زنا، معنی آست کا و سالت آ می که خلوف امام ماکند آ مکه ماد کند و آخذه معنی آست کا است آ مست که می که خلوف امام ماکند آ مکه ماند کند و آخذه است رین وجه:

قاضی شوشتری(ده) درمبلی زنیم از میخانی المؤهنین مفازتر جه دنواجه بعض بن معددین وسی بز جغرا بو معد دور سز، لادی محققه (ج ۱ چاس اسلامیه ۲۰ ۲۸۷) : والشواجه حسن بن جغر دور منی خف مدتی شیخ جغر مذکوره و دد تعلی بخون غضل و کمال مشهور است گاهی رنگتن عمر حل می فرمود و این خطف از جطة اشتاد فقات خطر اور سن دیش الوصی علامه میرونه (تاکتر دور سن) و در این حضون کلام هدایت انجام اسام جغر مادق علیا المرم است کانه سراه کن خان خانه الامر میلی از دنام بی بر ایر است مر آنکس دار که خلونی امر دامه ماکند آنکه مناز کند یا آنکه دفا کنده.

177

مس بنعن الوسی علامة مدوفة كتبت علی جبهات أولادالترنا من لم بلوال من الانام ولیه مدید اما جواب آنیه کند است كه: مرتفی بنداد در كتاب عیون المیوالی میگوید (تا آخر)». بیواده افقلت علم دفلو تعطب بنداستماست كماین كتابی است مبنی بر بیواده افقلت علم دفلو تعطب بنداستماست كماین كتابی است مبنی بر و بیشتر آخت كه نه مذهب ومعتقد سید وشیعه است واین فعل اگر كنته است برطریور نقل است نه بدهم واعتقاد، تا داند كه مذهب واعتقاد دگرباشد ونفل د حکایت دگر. اما جواب آنیه كفته است كه:

كتاب نقض

دسعابه در کتب اوایلخوانده بودند که محمد خاشمی تو ت یابد و دولت اورا شود^و (تا آخر ضل)ه.

بر خواجه میبش عیبی است عظیم که بامعاب این کمان برد، ومعلوم است که بوجهل ویولهپ قرشی و ولید مغیرة مخزومی وعبداند ایم " وا حبار یهود و دهایته صادی کمک پیشتر خوانده بودند پس بایستی که این میل ایمان کردندی نه بو بکروعمر که معلوم است اذتواریخ سماح که عس آن ووز که تمام الا ریمین شد نیخ کشینه بود ومی آمد تا محمد دا هلاك کند پس اگراذ کتب اوایل این

1- ابزهور آشوب (ده) هدمتاقی این دویت دا بنون تبین دسترفی کائل آن یادگرده است (ج ۲ جاب هنتا می ۱۱۷). ۲ - ند بنهی کتب این مصراح چنین ذکر هده: ومن لیرو(امر) ابزیتمیادای. ۲ - چی: دالکهه، ۲ ب ۲ ، ومنهی چی: دمین ۵ ، ح د: دشخبه، ب ک ۲ ب: دباغذه، ۲ ، حث: دونما ینه چ ب ج: ورها به تماری دهانه جسع دهان است بفتج داء ومنی آن بالله کند، در دمیت آست که عوف وششت باغذ و جمع آن بصریح علمای قفت رادب ودهایی و دها بد و دها نون ۵ میاشد و مرا با یا درها به بادارمه ذکور در بیش می در آست که صحیح بیورداست وقر آن نادرست. است.

ناليف حبدالبطيل قزوينى ولأى

177

معنی دا خوابده بودی پیشترین کمی او بودی که آمدی و گذاشتی که چهلم باشد که چهلم را آن قریت ومنزلت نباشد درسیقن که دوم دسوم دا، دنا چند حجت بلیغ بندینه از قراقت وطهه وقو ت محمده اسلام ⁽ نباورد پس بخلاف ایتست که خوابهه سنی حکایت کرده است.

و دیگر آیکه اگر صحابه از کشی اوایل خوانده بودندی شرف و دفت معدیداهم خوانده بودندی که قریب تر آ از همهٔ خلایق بمحدیدمسطفی امیر المؤد نین علی باشد بنفی دیوسلت و بقر بت دیقر ایت دسبقت دناسلام دیفتل دوسطم و درجه واقاق، وعالیش ⁶ بهمهٔ خرایع ومعاور کتبه پس امامت علی دا بعد از رسول هم مقر ومترف بودندی بدان طریق که خواجه آورده استه پس معلوم شد که سبب إسلام صحابه نه نظر بوده است در کتب اوایل.

اماً آنچه از سیرن بنوبکروعدو دیگرمعتابه یادکرده است مجعلی است [که] منسل آنوا هم خلاف نکرده اند شیمت الادرجهٔ محلافت وامامت که شیمه انکار کنند در ایسان که درجهٔ امامت نداشتند و آن بلغد² حست وضوحیت و کترت علم است، اساً محابهٔ وسونشان دانند و از درجهٔ خودشان بدنگذدانند. اسا آنیه گفته است که:

همجمند المعاني حارثي در كتاب آوردماست؛ در كتاب والمفسح في الاسلماء المجلاء مسجامه را طبقها لارد است وعمر را فقبها كلقهه.

خود بنهایی راستی است ونه هرچه در کتاب مسطوریات دلالت مذهب و عقیده کند چر استنف کنب جاحظ سنتی برنگیرد وندگرد که مرضای مسورد! چه میگوید از مساوی و مثالب ، و این مصنف نه بر سبیل حکایت از مسلمانان حرب صفین وجمل باذ گنته است مطلق که مصر ح می گنتنده الا [ن آباالحسن

یا ح در وایمانید ۲۰ ح ته دندگار آنیمه ۲۰ ح ت داری در ایاب دقرابتدانه. ۲- ح : در تقییل رذهنه د: در نقشل رذهنه. ۵- ت ب : در هامه و هاید دهامم در این دو نمخه سمرف واهارم سیاهد. ۶- نمخه : دهنده.

كتاب نقض

TŤŤ

قدأشرك، وخودكنته استعطلق كه: على مبتلاشديقتال وقتل اهل قبله، وابن لغب بدتراست إقحر لقب كهجوالت كندا بمغيد وغير مغيد، وتعيير طايغة خواجه كعامام اشاعره بود وآن بوجعفر مشاط است دركتب خودمي آورد درحق على عليه الأسلام از قول حضه دختر عمر كه درحق على كفت هو كبير البطن، دفيق السافين، أدلج الرأس، واكر اهل سنت على وا بدين الفاب واضي تباشد غيمه تيز بدانيهه حوالت كرده است هم داخي تباشند كه كتاب دلالت مذهب واعتقاد دا بنشايد. و عجب استكه خواجه سنثى را لقب بديمس اذمغيد سخنش آمده است ولقيهاكه مجبران كمراد اقبيا خداى را نهادهاند ومصطفاى مختار را؛ سخش نمى آيد، تا آدم والظالم خواعده سليمان والمغيل، يوسف والمشهم، بمقوب و! كور، هاود ر! فاسق، موسىدا عاسى، مصطغى دا عاشق و دل أذ كفر شسته وكافربيته؛ ومانند إين كه يُلفنانل! مشاط دركتنب قرلة الانبياء بيان كوده است وبرس كرسيها به کودی وافضبان قم میگویند وسنیان نعر. میزنند وبرمصطفای عاشق کافریبیه صلواتهم فرستنده ومنكر خواجهميمير فراموتن كردماست كمبلغما تلاا كفتند كه: درتز وبیچ علی وفاظمه کلمتی بگو، گفت: درواندای را بکلی دادند، چند بنی عظمت نداشت، خاکش بدهان که چنین سخن کوید، ولمنت بر آن باد که این اعتقاد دادد که درعالم از دور آدم تابسُنْقَرَ صْ عالم چنين عروسي نبوده است ونياشد کيما بوداد وكرا بوداد لالمرب البالمين، خطيباناحيل وميتر دوح الاسن، بدرون سيدالموسلين، دامادخير الوسيمين، عروسميدة مما العالمين، عقدخانه خلدبرين، مَهو نامه قو آن مبين، اكمركود وكرنثي بشنو و يبين مرج البعرين يلتغيان، يينهما برؤخ لايبغيان، يخبأي آلاء ديكماتكذبات، بخرج منهما اللؤلؤ والمرجان،

۱- ۲ ب: ۵ کندم ح د: دیکند: ۲ – ۲ ب: دارتیج ج: دارلیمه د: داولیمه و مشهور در این امر د أصلح ۵ است. ۲ – ح د: د خواجه نومش ۲ ، ۲ – ۲ ح د: دایرا انفیالی. ۵ – ب ت ۲: داورده استه. ح – ح د: دکا انتراض پس دنترغی مذکور درمتن صدرمینی است بعنی انتراض. ۲ – برای ملاحظهٔ در اجراع و تعلیهٔ او مراجعه شرد پتعوانهٔ ۱۹۹۵.

تأليف حيدالجنيل فزويتى داذى

170

فيأى آلاء وبكما ومكة بالمسعيد جبير من المحتمد ودنسي إين آية جنين مى كويدكه مراداز حرج البعرين على وفاطعه عليهما السلاماته ديشهما برزخه معطني حلوات التقطيع (لمات دواللو لؤوالس جان: حسن وحسين اندعليه االسلام مجاين خير يمنو كه زورج الذور من النور، معيش ان اين حمه كويند وشايد، اما شيمه برطويق نقل آنيه در كتاب آودند كفرو العاد ووفض باشد... يا آمكه مذهب شيمه كنو الله عدد مكتاب آودند كفرو العاد ووفض باشد... يا آمكه مذهب الذوب و ال كياتر المعاصى، والعديد في العالين.

آیکه گفته است که:

داز سبد عليهالأ-لام مي آرند كه كفت ان أنه ليؤيند هذا الله بن برجل. لاخلاق له في الآخرة اذين عمروا ميخواهد ^م كه أورا دوقمع كبر كان دستي تمام بود.

امل جواب آدمت که این خبران اخبار آحاد است وانزدیك شیمه مقبول ومدروف نیسته و اگر دسولطیهانسلام گفته باتید تأویلش ددغیر صرادلیتر از اظههٔ روزگاریا مؤلمهٔ قلوب یا غیرایشان.

آنکه کفته است:

،و كوبند: رسولخداى بى دأى وتدبير م بوبكرجيج كارى نكر دى دمسلمان

۱- کاناصر بعاد هدهر دونستهٔ وج ده وظاهر آنسه که دآیات با ندا. ۲۰ مهادت میان دوستاره دونسخ و خ ماج بیه نیست. ۳۰ ع عن ح ب دکتر همانه عاددهم و پس از قبل بعل بعنی از کل عنواهد بود نظیر ضرین زیاد ارضه با جد دالا بیرالقعر آکثره. ۳۰ - در زمینه و نطان و زنها، درآخر کلمه) وضلان بقتع خاه وقاف در ² مر بعنی حظ و نصب و بیره است و در کتاب وست بتاور قده و امتعال عنده است. ۵۰ موطی در جامع صفیرا بن روایت دا نیاور دولیکن از کتیر طور ای از این صو و رایت کودکه : دان ² فتامالی لی یدالا لام بر جال ماهم من آهامه، و نیزاز کتیر طور ای از این صو و روایت کودکه که : دان ² فتامالی لی یدالا لام این این این این این این این می دولیات کودکه : دان ² فتامالی لی یدالا لام این این این این این این می در ماده این این می و روایت کودکه : دان ² فتامالی لی یدالا لام ۲۰ ح ث : دوبر آی به ۲۰ ح : داندگیره ومواد اذ و ندگیره با ایر آن سیخواهد واردا ادومیکند. ۲۰ ح عن دوبر آی به ۲۰ ح : داندگیره ومواد اذ و ندگیره با ایر آن سیخواهد واردا ادوم میکند ۲۰ ح ع می در بیاند لیک این کامه در همین نسخه ایز در میواب دومری و مالاح و دامت. ۲۰ م ع در مواب داخله دوم و ماد از داد تر ماد بان در میواب داد و ماد ماد ادوم ۲۰ ح ع در این می می در این کرم در مانه در همین نسخه ایز در میلوراب دومری و باد شده است.

كتاب لقض

179

وکافر مشغواند فضل اورا، وکفار عهد رسول شکامت رسول وا او^ا کردندی، و اورا حرمت داشتندیک^ا از مکادم اکلافر وی».

اماً جواب این کلمات آنست که سیدهایه السلام مرچه کردی بنستودی خدای کردی ونزول قرآن وقول جیرئیل، نه بقول بوبکرومیر، بدلان قوله تعالی: وماینطق عن الهوی * ان هوا لادحی پوحی * هلسه شدیدانشوی و اگر از آن وای ودسیرمشودن وا میخواهد که: وشاورهم فی الا مر * بوحموم است در حق * همه صعابه، میپازیست دوین فنیلت نه بوبکراز بولد، نهمشان ازسلمان.

اماً آمیه کفار مکه بوبکردا دوست داشتندی از مکارم اخلاق وی، همهٔ عقلا دانند که این سقت منقصت است نه منقبت که مؤمن آن رفیع قند باشد که کلو انتردوست نداد نه ومکارم اخلاق بامؤمنان معمود است باکلو ان مذموماست" نمینی که بادی تعالی امیرالمؤمنین علی دا مدح کرد و گفت: اذلهٔ علیالمؤمنین اُعز آم علیالکافرین"، پس جون مستشمناقیت اذمنقست بازنداند مگر معذورباغد" ویندادم بوبکران جنین تر کیه دمز کی رجنین داخی نواشد.

آنكه كقته است:

دو گویند: بوبکردا بدان' بنادبرد که از ش ِ اوایمن نبود، وبوبکرباوی

t

تأليف مبتدالبطيل قزويني داذي ۲۴۷

میشددشانمبیکرد ودیشهٔ دستادمیانداخت، ویر وایتی جاودی میرینت تامش کان براتر، آنبروند، ویرون، بدرکندسول اودایا خود درعریتی ایردیبود اوداینست تکاه میداشت تا بشگریزد، و آذین کونه بیتانها بروی تهنده.

اماً جواب این کلمان آنس که این معنی نه مذهب علماه شیمت اس و اوباش وعوام گویند برطریق مزاج وبرزعم معندن اگر رسول علیمالسلام شب غاد از بوبکرمی ترسید از عمروعشان هم میترسید پس بایست که هرسه دا باخود بیرده بودی و آخر بوبکر غیبدان تبود، ویاچنا که پنهان دگران میدفت خود پنهان بوبکریرفتی، و دفتن معمله دبردن بوبکریرفرمان خدای تمالی نبود نا این شیمت زایل باشد

و مآنیه دیشه دستار میانداخت عالم الا سرار گواه است که بسمیر من شاعی تر سیده است الا اذین تقل که این سنّی کرده است و حدیث گاورم: ندام که بوبکردد آن نیم ضب تاریك درمکه بیانتماق و عزم⁶ آن همه گاورم از کیماآورد تا بدانی که حوالات بمحالات است، و آنیه حکایت کرده است از دوذر بدد درهریش؛ نامقولمینماید که خالی بست از گرینتن، با میتر مید که بلدیند گریزد با بکترار سکه اکر می نر سید که با مدینه کریزد پس خللی تکرده که ند روز احد هم از گرینتگان بود که گرینتن، بوبکر دمور بی طرف نیست که بدان عنباعی تبودنه که بنگریزده و با خود بدینه ای رها کرده که تا مدت م بدان عنباعی تودنه که بنگریزده و با خود بدینه ای رها کرده کرده که و می حراست اوت با بستی کردنه و اگر می تر مید که با مکه گریزد به گر و خاص خودیکرینتی که بیوسته رسول اورا بنست تفاشت نابعایی که این حوالت

Unfiled Notes Page 126

کتاب انقض

بوشیعت هم دروغ است حق تعالی این ناقل کذ اب را بدنیا و آخرت مکافات کند بدین دروغها و بهتانها و تشنیع که بوشیعت زده است بسته وفضله. آوگه گفته است:

ه گویند: بوسنیان بانغافتن اذ بویکی بهتر بودکه او برونر بی سُولاً در شام درامارت پسرتر بزید سنیان اشکراسلام را حشه میکرد وندا میزدکه: با سرایة افترب، ویك چشم او آن روز كورش بكردند، و بویکر را چنین مقام پسندیده کجا بود...؟ومعهذا كله اورا كه این منقب باستشهاد می آورند كافی و منافق مانند».

اماً جواب ابن كلمات آنسن كه:

178

از مذهب شیمت معلوم است که بوستیان را وزنش هند عشیمهٔ را ویندش متخردا ویسرش مُعاویه را ویسر ذاهاش بذرید غیمیپروا جگویند از نفرین و لغت وشیمت حسن وحسین را علیهماالسلام تغنیل تهند بر بوبکر وهمهٔ محابه.

۲ ــ ۵: دیا تفاقه ب: دیا بغان: (بدون نقطه بردوی نین دفاف). ۲ ــ ۲ ـ درستهی الأدب كَفت: وبرموكوالقتح وادين است بناحة شام، واموضعي است ومنه بوم البرمولية. ٣- حث مصدراست يقالبنه: لاحله على ألامر 🛥 حضه عليه وتذبعله واليه، يسي حث مرادف بالتحريض است که بهشی ترغیب شدید و تحریص اکیداست، و گویا وجود ناء در این قبیل کلمات از قيل تاء درايتال كلمة وأنزفته است كه يدتغبيرا بواغترح كثيراً و دراين كتاب قليلابكار رفته است و اتای بنای توع ویڈی مرد' هم تیست، وکیفیت تحریض ایوسقیان لشکر انسلام وا بر جنگ باکفار دربرموك درترجمهٔ هندمن قریب یاد خواهد شد. ۷_ ب ت د و هېة و ايزالا ليردر استاطابه كفته: وهند بنت حبة بن صدشمس بزجفمناف قرشية الهاضية امراق أبي سَلَّان برَّحرب وهي ذا معاوية (الى أَنْقَال) وشهدت احداً كافرة (الى أَرْقَال) وشهدت البرمول وحرضت على كالدالوم؛ معذوجها أبىستبان (الى آخر ماقال)، تواين ذهر بد شر اشتقاق مفته: (حدهم) دومن وجال بني صنتمس متبتوشية ابتاديمة تلايوم بدركافرين و قدم تعسير اسمهما، و ذيو تخفته (ص٢٥): ونعتبة خلة وكان أبولهب يكنى أباعتبة و اشتقاق هذاالاسم من المنب من تولُّهم؛ عا نبت فلاناً فأعتبني أي استرضيته فأرضاني، والاسم العتاب و انستية والسعاد العتبه وقووى درتهذب الإسماء الفته: دعبة بزريبة الكافرين كور في المهذب في فعل المبادرة ثله حمزة بن عدا لمطلب رضي الله عنه يوم بتدكافراً، الزيافات تخذشته صريحا برآمد كهعنيه بغسم عين وسكون ناء وباء مغتوح بعدازآن وبهاء درآخر استد

تأليف مبدالجليل فزويني رائري

وبوسفیان را تغنیلی نتهتد برمحابه. [فکه کفته است:

د و در کتاب علی بن مجاهد الکذ اب آورده است و او از دوافض متقد م بوده است و کتاب را دمناقب آمیر المؤمنین و مثال بالمنافقین ، نام نهادهاست در آن حکایت کند که لیانالمقبه چهادره نن بودند که برای دسول آمدند و عماد جمازه دسولمی کشیده حق بعد می زانده واین چهادمه تن دوها بر پیخته بودند چوندزدان سر آوطهر آن دوسه های شمسر میش از استخوان خوما کرده بجنبانیدند و دریای داقه دسول او کندند بر مید و دسول را بیو کند حذ بخته منافقان دا میناخت وجون دسول دا وفان زدیانه دسیده به بر بالین وسول تشته بودند و آن

۲_دربرهان درمتهى الارب گفته: وبيرجماز شتر سيار تيزوربوجمازه مؤنث». قاطع "تفته: ديخن: برونن ريخن بعنى يبيلن وشده. 👘 ۲۰ ياقوت ند معجم. ألداد الفته: دسريضم مين وتشديد راء ديمي است از دهات دي، وكته الدكه: تاحيه ایست از تواحی دی که برچندین دیه منتش است؛ وصعانی وغیر اولیز آنوا از دهات دی شىردەاند و ازاين تمير برميآيد كە دردان اين دە مورف بودەاند. 👘 قۇ وينى ئار آگاز الملاد گفته: وتهران دیسه بزدگیست از دهات دی و اهل آن خانه دی زیردستی دارت والكر دشمني فصدابثان كند درخا تعماي مذكود متحمن ميشوند ليكن وتنى كه دشمتان شان برمیگردند از زیرزمینها بیرون میآیند ویقش وغادت و واهز تی میپردازند (تا آخر کلام او که کاشف از شرارت وخبالت (یشان است)ی. ویوای تحقیق دریاره و سر" » و و طهران » وجوع شود بتعليقةً في ٩٠ . ف. درغبات المنات كمَّته: ودبه بالنَّتح وتشديد صحيح، وبغسمَ خطامت بمعنى ظرف چرمیزکه از چرم خام باشد اکثر درآن روغن برکتند (از منتخب و الطابف وبهادعهم)،. وتبز تخفته : (دبه دریای بیلی افکندن بستی نتم نگیزی (از سراج)). ی در بر هان گفته: «دبه درز بر پایشتر افکندن کنایه از بر تکب شدن بأمر خطیر دوسر بر خاش. آرردن وفته الگېختن وا لېز گوينده. 👘 ۲ - ت ۴ ب ح د (دواين مورد ومورد آينده): دانکندند، و دینکند، در بر هان قاطع گفته: داوکند باکاف نادسی بروزن وسنی افکند باشدكه ماضي إفكنتن والداختن استء والوكنان بروزن ومني إفكنتن والظاختن باشته و او کنید باکاف فارسی بروژن وسنی افکند است که ازا نکندن و انداختن باشده ملک المعراء (ره) ضمن ذكر اصطلاحات ولغات تادرة تاريخ سيستان كفقه (ص ١٢ طدامه ١٤ كد يجاي افكند: مال: وخطبة آل عمروباركنداد ومفرد خطبه كودند بنام محمود حن ٥٣٥١.

171

كتاب نقض

۲ġ -

بو بکروعمهای بودنددیگر انه دوسول طلبه السلام دوسیهادمحسیکفت نقشهٔ دا جَبِشَنَ ا اساسة، دا سامهٔ ذیند را بحرب ودمیان نامزد کرده بودتریرا که میدامس که چون او از دنیا بندشود اینتان چه کنند و قبول لکردنه تا رسول میگفت: حَفَقُوا لَبُلْلَةَ الْمَعْمِةَ، داین جنین بهتان بورآن بزرگان تهادهانده.

اماً جواب این کلمات آست که او ۷۲ علی مجاهد نبود علی مجاهد بود. و کوی معباه بند معلمگاه بیندش بازخوانند که رازیبود و علی افری بر قنه بود بندتم، وبا احمد حنبل باوی آمد ومد می بری بماند ومفحب حنبل ³ کفتی و آمیده اورا کذاب خوانند عب نماشدی شیمت که حمقاط سنت خلیفة او آین را از و گذالمدالمی ابوالمتباس تتا حوانند وسفاحی بنتر است که کذابی، واکر آن خلل مذحب سنیان بست این بیز نتسان مذحب شیمت نکت دحدیث کتاب که آورده آست تا کتاب نه این است در آن کتاب یامی است که کذابی الموامنین و مناب المنافقین، خواننده و حدیث لیاتی است که آفرا و این مناقب آمیر الموامنین و مناب المنافقین، خوانده و حدیث لیلة المقیه صروف است و شیمتی بیست در آن

۲_ تالاکه اویه ازمیاهد نیود طیمجاهد ۱_ غ؛ و که او اړه ت ب؛ و که او پهه. بودو کوی مجاهره ب: وکه از به از مجاهد ابود وکوی بلدمجاهرمصامتگاهه م: وکه او ۲ ته على بن مجاهد نبودركوي بدرمجاهد مصلحكاً، برده ح: وكه او لاعلى" بنمجاهد تعطى" بزمجاهد بدرتصلحكاء بودكه اورا يبترش بازخواننده عبارت اسخ يسيارملوش ولاهترار وتامازگار است وبطن قری صحیم عسامیت که درمتن ملاحظه بشود و پر ای تحقیق درباره وطي بن مجاهد، رجو عشود بتعليقة به ٢٠ ١٠ الزاين عبادت صريحاً برساً يذكه هد دي کریی بوده که آنرا وکری مجاهره مبخواندهاند (بعبینه اسه لاعل از باب مفاطه از مادک وج و رو براء مهدله درآخر کلمه) و این کوی درستهٔ مصلحگاه بوده است که از مطععای بسیاربزر که ومعروف ری بوده است، وبظن متاخم بعلم موادآ است که دکوی مجاهرم براه مهمله منموب بشخص بوددكه معروف بكلب بوده وغايد مجاهر بمعاصى هم بوده است اذ وجاعريا تعتاوة اويالبصية اوخيرهمان بيناتكه در حديث تبوى وازد است: ولاغية لقاسق او مجاهر» واز مقابلة مصنف (د.) كذابي اورة باسفاحي ابوالعام معلوم ميشودكه اين نسبت کلب را بارقبرل داشته است، در این سورت با بد بگر نیم که مراد وطی بن مجاهله مذکور در کتب دجان بست بلکه غیرادستا گرچه دردازی بوده اند و تحقق این امردد تعلیقه ۱۹۹ ذكر مواهد هد اذشاءاتة تعالى. ٢٠ م. مراداز وسنبل، احمد بن منبل أست از قبيل الحلاق وحسن ميمندي، و ادادة يسوش أحمد، وابن اظلاق در كتب قدماء بسيار هايم بوده است.

تأليف عبدالجليل الزويني واذى

Tài

که جماعتی منافقان بادسول علیمالسان آن غدر کو دند اسا آن جماعت عبدالله ایمی اسلول بود اوزیدین لعیت وجد بن قیسی وظیراه ایشان در نفاق، وعمار نافعدار، وحذیفه خدمتگار، بر بوبکووعمر وعتمان این حوالت نکنده و آنچه حوالت کوده استبدان عست که گفت: وجون دزدان سود طهران رویها پریینته بودنده تزوین و ویتان است، و در آنکه حذیفه منافقان را شناخت خلاف بیست اسا مؤمن منافق تباشد، ومنافق مؤمن ندود.

دحدیث تر تیب وتیتهیز الشکو اسلام واسامهٔ زید؛ عواجه نوستی است د از مذهب ستی اصلی خبر ندادد تشییر جریز ⁷ طبر می بر باد گرفتن دیر خواندن که دسول دوحالت حیات خویش بو بکروص وا دو حکم اسامهٔ زید کرده بود و ادرا برایشان امیر کرده و ادرا بحرب دوم فر ستادبر امی مطالبت خون جعنی طیار و میدانهٔ و واحه و چون دسول را تب مرک کر فن آن لفظ مکر دمیکرد، ایشان را بعد از مسطنی برطوی مرتش امیر می داند م رسد که علی از همه قاملتر و عالمتر و متر، بندالات و آیات که از پیش بیان کرده شده و در آنکه داشتر برمیدو درول بیندن می والت است بر مجز خدامی و فغلت جو تبک اورا

TOT

خبر عدادند. وهيچعاقل اين باورندازدبان ولر آين : أليس الفيكان عيده ، واكن چه ريچ والم وحوادث وقتل برانييا رواست تاماقل عالم جون اين جواب برخواند وی را درين مسأله هيچ شبقتي بنماند، والحمدله رب العالمين.

كتاب نقفى

آعك كنته است: «دركتاب تأييد النبوة وتسديد الامامة كه يونسبن صيدائل حمن النعشي الموافض كرده است هر خبرى كه وسول درحق يكى از صحابه كفته است اوآموا تأويلي تهد: تما اندوان خبر كه وسول كفته است: مان الصيطان ليفي من ظل عمره كويد: اين ندخير: وسول است كه شيطان خود اذ وسول بنبي كريزداذ عمر چكونه بكريزدة».

اماً جواب إين كلمات آ مست كه اذ غايت جهل اين معنّف يكى اينست كه ذكر شخصى كرده است وكفته است: قمى، آ نكه گفته است: واضى، وبداند⁷ كه چون قمى بكتنى مستفى باشى⁶ اذ ذكر مذهب⁷ كه در حكايت آمده است كمو دىماسفهاي ريكي را پرسيد كه از كدام هوى كه ـ كفت، مناذ شهر دندان كنان، مرد قرو ماند گفت : معنى مفهوم نيست، مرد گفت: معنى آ نست كه : چون من كوم: اذقه، كوشى: آمايس چون ذكر فم برفت ذكر مذهب بى فايده باشد كه قمى آ لاشيمى باشد والا رافنيش نخوانده.

الما آمید کنده است که: « اخباری که درحق محابه است آنرا تأدیل خطاکنده آنگه گفت که: «یومی عبدالمر حین گفته است که: این خبر، » خبر مصطفی است، بیچاره کسی که تعذیف کند و آنگاه خبراز تأدیل ^م باذ نشناسه که تأدیل آنباشد که لفظ خبر مقبول باشد و درمنی افوال مفتلف شود پس این خبر، ا که رسول در حق عمر گفته است سبب نزدلی است چون مفهوم شود شیمی و

 إ- زمر: آبة عجه. ٢- ع: دواتگودنجه. ٣- دد آثاري كه درترجمة يونس بن جدالرحمن اذ او نثل كردند جنين كتابي دا تام بردهانده وهمچني دد فعادس كنب شونه دينه نميشود. ٣- ع ح د: كذا درنسخ و هايد و نداشته » بوده است. ۵- م ح د: وياددم ن ب نداوند ح ع : داز مذهبي ديگره يعني از مذهبي جبر مذهب تشيم. ٧- ح د: و گفته مجاد و گفته استه. ٨- ح د: وتأويل اذ خبره.

تأليف عيدالجليل قزويني داذي ٢٥٣

سند را در آن شبهتی بنماندا و آن چنان بود که درمهد او ل اسلام عمرییش دسول آمد و گفت: یا دسول الله شیطان مرا در نماذ وسوسه میکند دمن بناء دادم با سایهٔ نوبدین که: النجان آلی ظلک مزدسوسته، وسول علیمال لام گفت: چون چنین است: ان الشیطان لیفر من ظل عمر، ناخبر داست باند دشیطان دوسایهٔ مسطنی کو ریفته بانند وعمر درینامتهنداه بانند و خواجه سنی از خبر وتأویلش نه آگاه،ٔ والحمدیهٔ دب آلدالسین.

آلکه کنته است «دود جواب حسائل علی أبوالمعوان استر آبادی ممتز لی متید عبدالجلیل داذی داختی گفته است درجواب مسائلی که معتز له را باروافنی خلاف استه دودانبات امامت معتز له وا با ماموافقت باشد وبا دافنی خلاف باشد و علی بوالقعران خبری با اسناد بیاورده است چنانکه دافنی آن را انکارنتوان کو دن که جعفر مادق را پرسیداند که: چگویی در بو یکی وعمر ؟ گفت: دکانلاله امامین سیدین کمیرین أناناله قبر حماء واین قول جعفر است اما تاویلش این است که از داماین ؟ آن امامان خواست که : دقائیلو آ اثنه الکفر » و دکتر جای : دوجعلناهم آنته آ بدعوان الی الشاره و از دسیدین کمیرین این جماعتدا ک دانالمین استاد عرکی النا " ودآناناله قبر حماء از بین دوره دوره دوان خواسته است " » دانالمین این جماعتدا که دانالمین استان او کیرالنا " و دوآناناله تو معای از دوست و بینان بی برهان او لا حکی اما جواب این ضل بی آصل و صخن بادرست و بینان بی برهان او لا حکینی

۱- ح د: واسانده. ۲- ح ت ۲: والجانه وخاید صحح این جهار نسخه ولیجانه بوده است بدون همزه زیرا والجانته دوست نمیتراند بود مگر چیههٔ معهول تا منی بخین باشاد که مز طبقار خدام سایه تو، درمیوری که در ولیجانه منی آست که منیتا هدام خدم و والجانت بز بیمیزمینی است و نزدیکتر صورت کلسات نسخا نامیده است. ۳- ت ۲- دن ۲- دفرموده، ۲- ۲ حد: والاسا یه و بطریطنخ خلطات. ۵- ۲ به: دفتراند کردی ح د: ۲- و این تحقیق در این خدیت دجو خود پتطبیقا 111. ۲- ۴ ب: دفتراند کردی ح د: در اول آن)، ۲- صند آبه ۲۲ سورة ماو که تومیا نظ قط ها توان به نوریم است در اول آن)، ۲- صند آبه ۲۲ سورة ماو که تعمیم، ۱۰- از آبه ۲۶ سوری ماد کار که احزاب. ۲۰ مرای محقق در این حدیت دجو حدود پتطبیقهٔ ۲۲۴.

کتاب تقض

خوش کفت که همبو زماه؟ دوستانی وادختر کی بنالید اوراکشند: ترا آب دختر بطبیب دیهه باید نمود و هکل حال با عجوزه تمکر او فتاد عمبوزه از جهل و خر افت دیدهای از پوست خیر برداشت و پارمای از غایط مختر درو کرد و بشهر آمد و بچامم برد و بر بیری آمام مغری عرض کرد . امام بنراست بدانست که چهنتاده است می کوید: خانه دا از ۲ چهار کونه مهوافتاده است:

اوَلَ آمَكُه بِيمَادِسْتَانَهُ بَايَد دَفْتُنَ؛ بْجَامِع آمَدُه أست.

دوب آفکه بطبیب یهودی بایستامود؛ بتافعی مُقَرّی موده

سیوم. آنکه بول عادتیاهد نه غا یط. چهارم. آنکه درشیشه کنند نه در دبتْه.

Yet

مستنف توسیسی را چند مهوافتاده است درین دعوکه: در از آرکند از از مراد در مدین سرا در از مرا

اد کر آن تکه علی بوانشهر انڈیدی بودندمیتز لی، وازمیتز لی تازیدیسانتی دور است.

دوب آغیده گفته است که: مجسره دا بامنز له دوامامت موافقت است؛ نیست که منالفتی نمام است، اگرچه باول منّع مرّ باشنداماً دو آخر مجسرها خلاف کنند وخلاف در آغر خلاف باشد در اول خاص درامامت، وهمهٔ شیوخ معتوله علی را بر بو بکر وعمر تفضیل تینددوعلم وسقت خلاف مذهب خواجه اما بسیددشید _ قد کمانه روحه _ دو آن کتاب این خبر و د میکند بر علی آبوالقعم ان ۱۰ دوقه ملی که او تشنیع زدماست که امامیه بو بکر و عمر دا دوستانه او دو به گویند خواجه امام بر شیو

۲۰۰۰ د: وکه مکابئی عنونی است. ۲۰۰ ت ب ۲ حد: محجودی: وصیدین دا موارد T ینده و وصبوری از اوصاف عاصه زان است بعشی ویرزند پس تاء و حجود » قاء تأنیث نیت. ۳- کنایه از پیطاب ویول است. ۳- ت ۴ ب: واقاده ح د تدارلد. ۵-ح د: وزر پیری مقری امامه ۴- ح د: ودندافته. ۲۰۰ ۲ ب ج: فاذه ما ندارلد. ۲۰۰ حیوی اختلاف کنده به داخت محید داخت ما ما تحالی مح ما ندارلد. مینها انتلاف کنده به دانت محید ما تخلاف ح د: واما تعریبی دا علاف م د ۱۰ منتها انتلاف کنده و داد تدرمیتها اختلاف ح د: واما تعریبی دا علاف م د ۱۰ منتها انتلاف (د) در ترجم دندها اختلاف ح د: واما تعریبی دا علاف م د ۱۰ ۱۳۵۰ ما است. از باین ما الحوالی از ای گاه ما توران می داده این آی. ۱۳۵۰ ما است. است. محیوی است. و می منتر واما تعریبی از ما خلاف م د ۱۰ ۱۳۵۰ ما است. این می مقدی این می ماند می داده این می می این این ما بنا می داد.

تأليف عيدالجليل تزويني دازي

Yoò

ـدصفائلةعليه . مى كويد فيديهايشان رابد كويند بلمان حبّت كه درقلان كتاب بلمان استاد فريديه دوايت كويداند اين خي افر حادق عليمالسلام⁴ جرين وجه م اين تأويل^{*} كه بيان كوده است، وهو كس كه تقتير على جواللعران بخوالديداند كه خواجهامام دشيد دوآن نقل ته بادى است ومه خاكى وله مستقد آن، بلكه دو كود است^{*} برشيخ على بوالقعران، وهو كس كه بانساق جرخواند نامنعني اين مستقد بداند كه هو جه كفته است همه دروغ وبهتان وتسعب وكذب است. والحديثة دب العالمين.

آفكه كغنه است:

وداین انبونی درکتاب انوا-حدة آ آودد، است از ابوجیر از جعنرالسادق علیه!تسلام که اوکنت، اطلبعشمان فغالدسولرالله سلیمایة علیعوآله: همناالطالع من أهل،الثار این فرونگرنده از اهله دوزخ استه.

اماً جوابر این کلمان که حوالت کرده است به داین ابرقیه و بکتاب او داین ماید بنداشته است که مندیس و مسحلاً بن مانند غو آس باشد که بندیا فرو شد⁹ هرچه بیستش افند بس آدد و دلالت مذهب او لباشده تا در کتب اخیار از مخالف ومؤالف از هر کونه ای آورید از مناقب و مسادی: و باعتقاد محدث تعدلتی اساده داین خبرخود معروف نیسته و چون مذهب خواجه میجتر ناصبی چنانست که نیات و ملالت خلابق بستیت خلای تعالی تعالی دارد که مالک الملک است

تا اگرخواهد بوجهل دفرعون را بیهشت برد بقیامته ومحمّد دموسی بدوزم؛

با ـ و هلیه السلامی فقط عل ح د است. ۲۰۰ ج ۵ دو این تأویل دای. ۲۰ ـ ح ت م ب. و ده کرده اند به ۲۰ ـ شیخ علاقهرست و نجاشی در دیجان در آثاریر قی نام کتابی بندرای د الواحلفتی یاد نکرده اند و همچنین سایر علمای ما رضواری اند علیمه و این دلیل بر آنست که این نسبت یاد هدوغ است. ۵ م ع شم ب: «کرده اند». ح م م د: وهودیه پس وهدی در ش (باشع شیر) مانف و هوده است چنانکه در این بیت:

د داستی موجب زضای تغداست کمی ندیدم که گرشد. (زره راست » ینی گم شود. γ ـــ و با نما ناه ورای.

کتاب تقض

و کس دا بروی اعتراض نرسد که مانك المملك اوست، پس باید که درعتمان د غیر وی این طریق هم با منیئت خدای گذادد که قطع نتوان کردن برعجات و حلاله غیرا لابقیامت که آن بقیامت تعلق داده، و گرنه دست اذمذهب بد تامخول بداشتن، داعتماد برایمان وطاعت کردن والحملته رب العالمین.

آ نگه کنته است: « وهم ایزالبونی در کتاب آورده است که: وقب عمرالی آثان فنکجها معنی آ نکه عمر روزی بخری برایستامه بود؟

جواب آست که مانند این الناظ اجراکردن در حق معابد حوال کردن بخود وبغیرا لای نفسی وی حسبی وی امانی قباشد وساحت عمر از مانند این افعل سگر آمنز ، داشتن اولی ی، اگر چه خواجه خود امیا را م معموم تعالنه پس چون خط وزلت ومعاصی و کیائر دفواحتی در کباد اییا ومرسلان دوادار ند ندائم تا چرا عمر را جنین معموم ومعظر می دانند، بندادی هم بخصومت راغنیان باشد با آخود درجه عمر بعذهب نامییان بیشتر ووفیمتراست از درجه بیعمیران مرسل و آن حوالت خودنه مذهب شیعت است، و گر^ه مادای مانند این گوید و نوید درعهده اوباند.

آفکه کفته است:

۲۵۶

وره از کورند که: وکل عمریتمو د علی جُددان جیرانه معنی آنست که عمر بر بام خویشتن ² آمدی و دوسرای همایگان خود بخیات می نگریدی م اما جواب این الغاظ آنست که: معمنصی شیعت است، و اگر گفته اند بر ایراست با آدکه مذهب مُجبش ان صلباست که علماء میجران ^م برسر کرسیها بناغی باز میگرید که داود الذین علیه السلام بر بام دفت ذن اود با دومان سرای خوش سر شانه می کرد، داود در سی او لگاه کرد و بر وی عاشق شد، و معمد است م به دوکن م جاد و میکرد. از سن م بده و مده میکرد، داود در سی او لگاه کرد و بر وی عاشق شد، و معمد است م به دوکنی م دو میچکرد. مرا م د ندادند و بیتراند بردکه بری ایشانه برده م دوند دید استاده. در م عن دو داختر بیتراند بردکه بری میراندادند. اسم عنده بری با م در بانه.

تأليف حداكميل تزويني داذي ٢٥٢

معطفی م حلی اید علی وآلد م رفن فرند حادثه فنده دد میدندم. همه مسلمانان در جوعم بز و گذر نیست از در جه داود و مسلمی علیها السلام، اکو خواجه نامسی تابید که در حق ابنیا دوا دارد علی ذعمه اسیمیان نیز در حق عم روا دارند، و اگر آخواجه دا سخت آید باید که دست از آن بداند که عمر اگرچه دفیم قدر است بندجه انبیا باری نیست جتا دکه دد فعل او اد بیان کو ده شده وافقالسمین. T تکه محفقه است: دو این بایویه النسی الراضی در کتاب آورد ماست که متها ما کردند و او در حیطی علی بود که مادرش آسمه بنت عمیس زن علی بود. علی اورا گفت: مصراب پدرت باز شافه و بتی زر بی بر کمی و با وام پدرت و علی بود. از کتب شیمه امولیه، و کر حست از آن ساه بنت عمیس زن علی بود. از کتب شیمه امولیه، و کر حست از ای ای کردن و باز نمودن و ما از کتب شیمه امولیه، و کر حست از ای باید کردن و باز نمودن و در آخر این بازداد و آندا شرحتا داده است پی بایست که مصد بودی و در آخر این بازداد و آندا شرحتا داده است پی بایست که مصد بویکر از آن تر که را بان بازداد و آندا شرحتا داده است به باید که در با بودی و با زمان می در بازداد و آندا شرحتا داده است به باید که در به از محابه بیماری تر که در بازداد و آندا شرحتا داده است پی بایست که مصد بویکر از آن تر که در بازداد و آندا شرحتا داده است به مادن ما بودی در دین بر که در این مان می در در بین که در بود. بدرش بکردی تا جاد ای حال مادن حاب به بازدی

و دیگر آفکه علی غیب نداند چه دانست که بتی جایی پنهان است وگر بوده باشد برسیبل گنج وذخیره باشد نه اذجهت ِ عادت وسجد، و بیدمبر مگر خبر داده باشد علی را والهٔ أعلم.

د مذهب شیعت در حق صحابه کفر و شرك نیست آست که باوجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام بویکر دا و غیر بوبکر دا استحفاقه امامت نیست بقتم شرایط موجه؛ اما بر ایشان مانند این حوالت درا نیاشد، واین معنی نتجان مرتبهٔ مسطقی باشد سکیانشاهیه وآله که باتردل وحروفو آن وجر تیل دسولدا آتکادا بنکند که بنی در سبندگاه است پس علی عالمتر باشد اذسطفی نسوذباند.

٤ ع ب: ٤على دغمه (براسمهمللوغين معجمه) جعم تشارد. ٢- ع ؟ ب ح: ٤اگرى
 و همچنين است امروز در غالب موارد از نظاير اين. ٣- يعني ظليكاران او.

كتاب نفغى

YΔλ

و هو کس این فعل برخواند کد این این مشتشم بداند انشاءاللہ آ تحکه کفته است: « و مرمض بفداد در کتاب آوردماست که: علی دختر که بعلو داد اذ بيم داد كه عمر سوكند خودده بودكه اكريمن ندهي حبيرة فاطمه بسرت فرود آورما و بهری گوبند که: دختی بدو نرسید که خدای تعالی دانست که آن وصلت پسندیده نیست. و مرتضی گویند عایفه عمر وا حریص بکرد بر آنډصلت؛ زیراکه هایشمعی خواست که همر وا برعلی بیازارد دعمروا می کغت: اًم كلثوم دختن فاطمه بنت تسولالة دا بخواه على دغم على كه سخت بعمال است و على فرَّهو. الدائد كه دختر بنو للحد وعلى قبول فكود، عمر اين شكامت با عباس عبدالمطلُّب كردو كفت: •اكر دختر بمن لنحد" كواء براتكيزم كه على زنا کرده است، علی گفت: گواهان از کجا آدم؛ ... عمر گفت: من حاکم و والیام حکم کتم و کسی آندا فسخ تنواند کردن آ لگه ترا سنگمار کتم، علی این معنی باعباس بگفته عباس گفته الحبيس برادد دختر بدوده که اکراين مش بکند. او را که منام کنده ـ و نه دخترت بهتر است و معظمتر است از خلافت که میرد. است، على كفت: من بارى دخا قدهم كه كبش بنىعدى" با ميش بنىهاشم" وصلت کنده مباس گفت: اکرنو بندهی من بندم که مرا برتو ولایت است و بردخترت مرا ولايت باغد، و دختر رضا ندأد وعباس بيامد وبيرمناك دختر إورا بعمرداد. یس خواجه دافنی اینچه میگوید اکر داست میگوید بعز افرآنکه عمر فالمي وغاسبابند، عمر بيش وافضيخود سهل است الم كلثوم بنت على دوخانة عمى بحرام بوده باشد و زيدين عمر از وى بحرام آمد. باشد، و عبّاس قو اد. أباشد

۱- امروز مغانی رسیم المطاکنوی در این قبل اضافه ما یالی عالوه می کنند ما تند مساویه می و میسای مریم و نظایر آنها. ۲۰ ث ب ۲: و شمی دهی ج. ۲۰ ث م بی: و بین نمی دهد ۵. ۲۰ م ح ب ۲ ث: و که میش بنی عامی باکبش بیی هاشم و حد دقیس بنی۔ علی با کبش بنی هاشمه و این بستی تفط غلط است زیرا و میش و و دکیش یا با کلش ا معلی نیست و مرادقا قل توحد است. ۵ م ۲ ب: و آنیمه ۲ حد داین که. عب کشافی اکستر پس تاء و قواده بر ای مافته خواهد بود چانکه در ملام.

تأليف عبدالجليل قزويني داذي

و على با قدام منزلتين كمتر از جولاهي ٰ باشد و به بي حميتي تن دو داده باشد چنانکه مذهب اهل رفض است که علی وا بهمه عجزی و صفات نفص و عسان وبيهمتري وبمطعنه وانفاق منسوب كنندكه ابن مسنى با حيوا جولاهها والمددس ند اذ.. و زیراه پاسیان ، و فرخ دربان: و اسکندهٔ مغنست بنشاید کردن^ه که د خترش بی دشای وی بیرند و میدادند و او تن میزند" و میگویند تشما دانید. و مال و مبلات و ارزاق از عس میستاند. و کوید : جعل سادق را از این وسلت يرسيدند كمت تلك فرج غمبوها، وهو كزيدوغزن تو اذ وافني هيچكس تباهده، الماً جواب إين فسل مطوك برين وجه كه ابواد افتاده است آنست كه: على بهتر ليست الاصطفى، و نه بر ابور مصطفى حست، و دختر على بهتر ليست ال دختر مصطفى، وعبر بالفاق سنبان بيمتر است اذ عثمان عمّان، و شبعت الكاد مکنند که سید ملیهالسلام در دختر بعثمان داد، پس چون آن روا باهد و بود. است؛ این تیز دوا باشد، و هن نفسان که اینجا باشد آنجا باشد، و هرمسلحت که آ تیجا بوده باشد اینجا ثیز در این مناکست بوده باشد، و مسطفی بشرمان خدای تمالی داد و علی عالمتر نبود الا مصطفی، تا این فصل با آن فصل قیاس می کنند. ومىدانند كهاين مستنف يشتر بهتان عهاد استبرين طايفع يسترددوغ كقته است. و آمیه زیادت است برین فصل آمست که:

درتوارينهوآ ثارهست كمعصطفىدخش خويش را بيس بولهبداد، قدختر محلاا

۱- و جولام یووزن روباه باشنه دا گویند و. ۲۰۰۰ و «نیم» د وغیر». ۲۰۰۰ در Tricing گفته: وجولا رجولاها ر بولاه و بولاه همه بعنی باقله است. ۲۰۰۰ ع د: و دسکندو. ۵۰۰ یعنی این مرادا باینمان سبت سیتوان داد تا جدمه بایر اطورش طیعالیلام ۲۰۰۰ و روز هان گفته: و دن زن باذای هوز یرزن کر گذن بعش عاموش موهالیلام تعدن و معرو تحمل کرد: و آسودن یاشا، و زنز ند ماموش شوند ه که فاط است، و بعنی اهر هم هست یعنی عامرش یاشه و زنز ند یعنی خاموش شوند ». که داخل است، و بعنی اهر هم هست یعنی عامرش یاشه و زنز ند یعنی خاموش شوند ». که داخل است، و بعنی اهر هم هست یعنی عامرش یاشه و زنز ند یعنی خاموش شود ». که حرف دو داذاند و بریاد های در و فصورها که در معار نمین است یاسی کند و بداند این معنه که.

141

____کتاب نقض

19-

بریسع بن عاص داد تا بدان. که انبیا و انسه دختران داده بکسانی که درجت و مرتبت باشان نداشته اند و نقصان مرتبه ایتان بوده است. و الفاظی که این معتقد نامیتمد درحق علی وحیاس اجراکردماست همه فسق و کف وطفیاست که عمر و عباس و غیر ایتان دا معلوم بوده است که اگر ومگران از کفر با اسلام آمدند علی همیشه مؤمن بود، و گو دگران دا بکفر ومعسیت منسوب کردند علی اذهمه معامی همیشه منز ، و میر آبود. بسیست آن خیر که دسول ـ صلی انهٔ علیه و آنه ـ کشت انتی لا آخاف علیه آن پر جع کافر آ بعد ایمان ، ولازانیا بعد احصان ، بس امیر المؤمنین از آمیمه عمر گفت با دقت نشد و عمر ماما^ت که خود فکشه باند و اگر برای رفت ، جنان پیوند ^۳ آن کلمه گفته باند دودنیا شد که نه معموم بود.

و آنیه درین ضل بعر تعای بنداد دش اند منه و بیعفر سادق سلوان اند علیه، و بیعت امامیه کنتر انه عده هم حوالت کردماست همه دروغ و بهتانست. و نتاج برخای علی دفته و عیکی در آن توسط مسیب بود، و عمر بدان دغیت محصود است، وعاقلان مانند که چون دختر مسطنی زن عثمان باشد نفاض ومیز لن در آن عشان را باشد نه مصطفی وا ؟ تا دونر وفان آن دختر سید علیه السلام میگوید : نمهالختن القیر، وکر دختر مرتش ذن عمر باشد تفاخر و مزید آن عمو وا باشد نه علی را که بنی عاش دگراند و بنی عدی آ دگرانده و مرتبه بوطالب دگرست و مرتبه خطاب دکر، و علی آ مینی دگر است و عمر دکر، و وزد و وبال این کلست بدون که بسیند مرعنی و بنیعت حوالت کردهاست همه بگردن است به محله و المندن و المانین.

آ مکه گفته است [در]ضلی مطول که: زیندین عبر ازام کلثوم بنت علی بود،

نآلیف حیدالعبلیارتودینی داری و مشام دفت و سعت گوفته.

جواب آستکه: شیمت منکو باشندآنو او موضع نزاع نیسته و ازنگراد برقایده الاملال نیفزاید.

171

آنکه شمنه است که: • و بزرگان دین نسبحت کردماند و گفتهاند که: بر راغنی اعتماد مکن که او دعوی دوستی علی کند و همچنان باند که جهود در دعوی دوستی موسی.

الماجواب این کلمان تامعتول آست که عجب است که این نمیحت وقول بزرگان دین که بخواجه توسنی وسیدماست که دادار اضابان صحبت تشاید کردن ریر اینان اعتماد نباید کردنه پندادی این سفن جادون الثر شید و سامون خلیفه سیمبیود تا بیشودت علی یقطین و فنل بن سهل ندالثر باستین جندامی اعتماد کرده بودند در نریب خلافت و امیر المؤمنیتی ، و این خبر بندادی بسلمان و می میدالملك قمی اعتماد کرده بود، و سلطان بز کیادق نرسیدمود تا بر گفت مملکتاه تر سید بود تا دختن خود دا خاتون سلم ³ وا با مفهیدعلی خیمی میداد، و معودت در نریب استان کرده بود، و سلطان بز کیادق نرسیدمود تا بر گفت مسئون دقیق ابو استاقد کرده بود، و سلطان بز کیادق نرسیدمود تا بر گفت منبع دیکنته بودند و خیافت کرده ناه ⁶ بر نرف بوطاخی و ذیر فعی ⁵ و بر معین اند منابع علی این اعتماد کرده و دان خاتون سلم از این خبر منداد می و مین مینیو نگفته بودند و خیافت کرده ناه ا⁶ بر نرف بوطاخی و ذیر فعی ⁵ و بر معین این علی بین اسطاق تر میده بود که سر هم سیان بود تا بیا مین مین مرضی قمی میداد ⁴ و دختر امی نر نرغاه⁶ جعفری دا بر ای بسر آن ایس میند مرخلی قمی میداد ⁴ و دختر امین نر غاما⁶ جعفری دا بر این بر منا ایس مین می خواست از و سلطان معود دار نین می گانه بود تا بر تما در این مین می خواست از و سلطان می می میکانه بود تا بر که و نر مید دختی دا

۱- ۱ حاد دعلی بزینطیزی ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ حاد وجندان ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ دورتر تیب خلافت آمو السومنینی حاد بعرض آی: دو بسترشد علیفه هم تر سید تا برقول وزیر تو تیر زان خالد شیمی که وزیر بود و یوگون او احتداد کرده بود. ۲۰۰ ۲ حام حاد داملمه (با عین مهدله): ۲۰۰ حاد یوان او داد. ۲۰۰ حاد دیر شرف الدین ابوطاهو مهیسه و زید تمن. ۲۰ حاد یوشتر شویش داد. ۲۰۰ م حاد داداد. ۲۰ حاد داوی ملترهامه.

کتاب خض

191

رئیس صدقة شاعی می خواست^{یو} و وقنی دختر سلطان محمود را بداه رستم علی شهریار میداد²، پنداری که خلفا وسلاطین وامرا و وزرای عالم حمه جاهل بودند بدین خبر الا این صن^ت که از وافضی در نامبی گریخته است وبدان میماند که از حمد منیتان عالمتر وفاضل ترومتمشیق است. وهر کمی که این جواب بر خواند برامانتی دی بداند.

وقیاس کردن شیمترا در مودّن و محبّن علی مرتفی با جهودانه پندادی مذهب بد خود فراموش کردماست که جنهودان ماند که متابعت سامری کردند و مومیوهازون را رها کردند و روی بگوساله کردند تا میجنی بقوم سامری ماند، و درین معنی قسلی مفرد بیاید دو آخر کتاب اناماطانی.

آنته مخته است : مضل بدانکه در ² بعنی اذفرامان قر آنیتول وولفنی⁷. علی بن ابراهیم بن هاشم که اذ دوافض متقدم بودماست میگوید در تأویل ابن آیت که: دبنا أدفاالذین أنسلانامن المجن والاس مجملهما تحت أقدامنا لیکو نا من الاسفلین⁶ این دو کمی وا از دوزخیان اذ است محصد که حوالت بدیستان می کنند⁵ یکی بوبکراست ویکی عمر کهبنای خلافت بظلم ایشان توادند. اما جواب این کلمات آنست که: بو هیچ داعشدند و دانا بوشید مداند که

بهتان و زور و کذب اسن که حوالت کرده اسن از جند وجه: یکی _ آفکه گفته است که : د این حوالت اضلال دوزخیان کنند که

یسی - این طنه سب یک می این ایران و از او آن آین عوامی اینزی مین ترویی می این کار از است محمد بادنده و از او آن آین معلوماست که باری تعالی از کافران حکایت میکند در سورة السبحدة : وقال الذین کفروا رینا أو نا المذین أشالاتا من البعن والا نس، در دوزخ گویند آنها که بدنیا کافر بوده باشند: ویناه بروردگار ماه

۲۰. عن ب عادت میان هوستاریداندادند. ۲۰ ح د باشاط وطله مازندران پیداینیا. ۲۰ د نسخ ع ت ب ۲۰ دیدانکه. ۲۰. ح: دیدانرای یواند که بخش از دوافش قرآن را بروایت دیگر گزینده. ۵ - نابل آیا ۲۹ مورهٔ ماد کا وضلت = سبنده و صدرآن: ووقال الدین کنروایه. ۲۰ ع ح وین آن در کس که دوز نیانند از امت محمد که سوالت اضلال بدینان میکنده. ۲۰ ع ح: ویدرموره الزمره.

تأليف عيدالجليل تزويني واذى ٢٩٣

أرنا، بمانها، البذين؛ آن دومنتص را، أضالانا؛ كه مادا كمواه كودند، من العين ؛ از جنبيان، والانعر؛ بولوعظه كفت: و از آدميان، پس نه از امت معمدً باشنده كانوان باشند كه اين خواهش كنند. وعلى ذعم مصنف اكر بوبكر وعمو اضلالي كردند در خلافت با اهت معمد كرده باشند نه با كانوان، وآيت حكايت است از قول كانوان.

دیگر آنگه ـ منهوم است از آیت که یکی جنّی است ویکی اسی، ویویکر و عمر هردو انسیاند.

یس آیت را بنام ایشان تأویل کردن و فلسیردادن جهل و خطا باشد و کر مقد را شیدت را با کسی خصومت باشد تقسیر آیت قی آن بوجهی لکنند که در اجراء نفذوبیان معنی منتخل باشد تامعلوم شود که این مستف از آیت و تغسیر وتأویلش بی خبر بوده است دحوالت بدروغ کردهاسته و برشیت آن حجت باشد که در تغسیر محمدباق علیه السلام، ودرتفسیر الحسن المسکری باشد علیمالسلام، و در تقسیر شیخ بوجهتی طوسی، و محمد فشال ایشابوری، و ابوعلی طیرسی، و خواجه ابوالفترح رازی باشد دحه ایت طیع کمه مع وف و معتب و معشداند و این قول خطا است و حوالتی بدوغ است.

و این معتقو میجل در مواضع این کتاب آورده است که: هنیمیان بوبکل د عمی و عشان دا دوست تداوند و پنهان ³ ایشان دا است کننده و از مذخب بد خود فراموش کرد که هزاوماه کم پنجاه ماه درعهد خلفاء بنی اسیه و مروانیان نهاداً جهاداً ظاهراً علی دؤوس الملا بر سر متبر حالمین المؤمنین علی علیهالسلامنا است میکردند بر منبر حالی که خطبه بنام بوبکر و عمر و عندان می کردند

۱۰۰ – ۲۰ دارید ۲۰ – ۲۰ – ۲۰ دملد رایه وشاید وشاید و دادنده بنای دهندای بکار می بردالد. ۲۰ – ۲۰ – ۲۰ دو دو بر خرمت آن حجت باشد که در نصبر خیخ برجغری پس از تخییر امام معدد بافر و امام حمن صکری نامی برده است و از اینکه معنف (ده) از تعمیر حلی بن ابراهیم نام برده است برمآید که آثرا در عداد ما بر نفامیر معنفان شیه بشمارنسی آیرده است با آزاد هادادکتب اشبار بشادمی آورده است . ۲۰ – ۲ ح: دونهای به

Unfiled Notes Page 134

کتاب تقض

تابحیت نیاودر که خوارج بودند که خلفان نواسب بودند و خوارج برعشان تنا فکر بندا یوی ناصیبانی ومجبر ای هز ادماه بر بو بکی وعمی وعشان خطبه خوانند و تناگویند و بر علی موضی بر آن منبرها لعنت آشکاداکنند شاید که آنها دا [ک] علی زعمهم محابط پنهان بدگویند تنتیم تو تند که بنشی محابه معیت است و بنمنی و لعنت علی کفر، و خواجه کافر بدین الزام شاید که مسلمان دا بدعوی بی حجت دافتی و ملحد نخواند، وهر کس که باصاف این فعل بر خواند بطلان دعوی این مجبر بداند، و گی بتهان او برکی وعمو دا لعنت کردن ملحدی بالند با شکادا برسر حتبرها علی دا لعنت کردن پندادم ته مسلمانی با تده والحدد مقد دیا آلمالمین.

آنگه محمقه است : « ردیمگر گویند: مراد از (نین) سوده دوانتین، محمد . است و دزینون، علی است.

اها جواب این دعوی آنست که بیاید بختودن بر شخصی که نمینیف سازد و از قرآن و نفسیر قرآن^{*} بدین صفتا جنبی و بیگانه باشد او لاً مذهب منسران و قول اهار اعادت در معنی^ه این دو کلمه معلوم است که بهری گشتماند: ان آنه

تأليف عيدالجليل قزويتي واذى

تعالى أفسم بنينكم الذي تأكلون، و بزيتونكم الذي تصرونه معنى آفت كه: بارعتمالى سو گندياد مى كند بدين البير كه شما مىخوديد، و بدين زينون كه شما مىافتاريد، و بهرى گفتند كه: سو گند مىخود بدو كوه كه درشام است كه يكى را بين خوانند، ويكى وا زيتون خوانند؛ بقرينة وطود سينين .

و دونسوز شینجهدالوهاب حتقی می آورد که، مراد ازدتین، بوبک است، و مراد از طریتون، عمر است، و «طور سینین، عثمان است، و همذا البلد الامین، علی است، ودربستی ازتفاسیر أطلالیت (ع) آوردهاند که مراد از دنین، سو گند [است] بحسن علی، د مراد از طریتون، سو گند بحسین علی، و هلور سینین، قاطمة از عرا، وهمذا البلد الامین، بقیت المسه طاهرین انند پی اگر این حمد که گفتهاند روا و مجوز باند و مغبول باند درجق تر بوبکی و عمر و عنمان اگر مستقی در کتابی آوردهاند که، مراد از هین، سو گند است بمحسد معطنی که حضاتها است و مراد از طریتون، سو گند است بعد و معان اگر مستقی در کتابی آوردهاند که، مراد از هین، سو گند است بمعد و معطنی که

۱۰] الفتوع (ده) در تدرير موده ماد كلوو التين الفته: وقد است با تجرو ذرين، عبدالد عباس تتحفت وحسن وعكرملوعطا ومقائل وكلمي كله: مواد إين البجيرامت كه مامي تعوديم، و این زیترن که از او دومَن س گیریمه و اور منهج الصادقین در تنسیر علین آبه مختله: د وگفته اند که مراد به تین و ذیتون، منبت آنهاست که دو کود است در ادخی مقدسه باشت سوبانی یکیدا دطود تبناه گویند و یکید؛ دطور ذیتاه وهریك سبد یکی از انیا(ع) بوده (ناآنکه گفته) و از عبداله عسر منقول است که: چهارکوه است که بنزد خدای تعالی مقدس است اول ـ طور سیناه که بقعایست که موضع مناجات موسی است. دوم ـ. طور فرینا که يت العقدس است، سيم ـ طور تبنا كه دمشق است. جهادم ـ طود تيمانا كه مكه است. ياقوت در معجهالبلدان "فعه: داليزوالويتون جلان بالمام... وفيل: النين جبال ماين حلوان الى همذان، والزيتون جبال بالشام... في قبيل: التين مسجد نوح طبه السلام، والزيتون الميت المقلس... في قيل: النين مسجد دملن، فالدِّيل: التين عب بمكة بقرغ سبله في بلدح ، ﴿ والتين و احداثتيليز،المذكور ههنا وهوجل ينجدنيني أسد (تا آخركلام او). ٢٠ ع: ۳. بد تسیر برهان ندتشیر اینآیه نزچند حدیث که از اینهایویه و غیراو وحنيفي يه. اذ حضرت صادق عليه السلام دوابت شده عبادت چنين است: وقال: اقتين والزيتون المسن والحمين، و طور سينين على طيه السلام، و هذا البلدالامين الاثمة عليهم السلام، ≿-† د: وروا و مجوز است و درحق کوهها و اعیان تین و زیترن و درحتیه.

195

*98

كتاب نقض

199

است خواجه ناسبی را غریب دینیم نباید شناختن وقبول باید کردنم. اما خواجه تاسبی را هر جملهای باکار راست باشد الا جملهای کمعلی درمیان آن باشدو گرچه بعد از عشان باشد.

آنگه تخمته است: دو میگویند؛ آن اشکر لی و لوالدیك ٔ باری تعالی گفت: شکر من کرارید و شکر محمد و علی که طاعتیفان با طاعت من برابراسن که رسول علی واکفت: آنا دانشابوا هذه الاست.

اها چواب این دنتوی آنست که مذهب خیمت آنست که غرض از آبت مادر و پندر نسبیاند اما اگر خواجهٔ نوستی را طرفه می نماید که شیمت گریند که طاعت رسول والمام چون طاعت خداست باید که قر آن بر گیرد و از سورند التساء بر خواند که بادی نمالی گفت: با ایدها الذین آمنوا أطبسوا التموالل سول واولی الأمر منکم آیس خدای تعالی بر ابر کر دماست حر سطاعت با همدیگر، اگر علی بن ابراهیم بن هاشم بر ابر می کند حکر دافنی تباشد.

و کمی خواجه ووا دارد که ازین اولی الامر وقتی بزید خیسی را خواهد، و وقتی ولید پلیددا خواهد، و وقتی مروان سستایمان و اگرمن گویم که: مراد از اولی الامر علی مرعنی است که سید اوسیا است، و صن مبتیماست، و حسین شهید بکر بلاست⁶ و زین الدابدین است که زین اعتیاست، و محمد باقر است که وارت علم ⁷ انبیاست و صادق است که سیدالعلمااست، ویا کاظم و وضاست، ویا تقی و نقی و عسکری که خلاسگان آل مبالند ⁷ خواجه مستق سنی گوید که: دروغ است و خطاست، و امام جاهل و جایز الخطا وواست، پس آل پیت که شاهی وا دو

تأليف عبدالمبطيل قزوينى داذى ٢٩٧

نسیدمای اداست بی کمان شد که دوستی این مستق و قاللان این معنی دواست همه بهذیری چونذال بی باعد مرد زودینم وشی و گولی نه موابست خطاست بی کمان گفتن تو باذ کماید که ترا بدل اللا غضب و دهندی آل عباست آتکه تخته است: «و هماد می تو ید: و نسکن لهم نی الارض ؟ مانسکین دهیم ایشان را یعنی بوقت خروع قائم شیمندا تا جهالداری کنند و قائم یادشاهی کند و نری فرمون و حامان و جنودهما یعنی یوبک و حس دا میگویده و دلیل بیاینکه دراینجا یوبک و عمان و جنودهما یعنی یوبک و عس دا میگویده و دلیل نیز باینکه دراینجا یوبک و عمان و مندی گود آصت که جون عثمان دا بکمتند علی خطبهای سیک مدین و حامان و حنود می آو در آصت که جون عثمان دا بکمتند علی خطبهای سیک فرعون و حامان و حنود گود آفت که جون عثمان دا بکمتند علی فرویرد بزمین و این سخن را اند آن دوز بر فرد اکنون قادون دا یعنی عنهان دا اما جواب این فصل آگرچه برسیدر حکیت نوشه آمد اذ قرار معناه اما جواب این فصل آگرچه برسیدر حکیت نوشته آمد اذ قول مست

است که یسی توبه و استغاد بیابه کردن اذ گفتن و نوشتن چنین المناظ. اسا آفیه انکاد کرده است بی خروع فائم بابد که توادیخ ببیند اذ اصحاب الحدیث که از است محمد هر کس که تزول عیمی دا متر "است خروج مهدتخدا مذکر نیست و آن جمهود اصحاب شافیی اند خلفاً عن سلفه، د شیمت هر دو دا متر آنده واصحاب و حنیف بهری هر دورا مذکرانده این مذهبی نواست که خواجه متر آنده واصحاب و حنیف بهری هر دورا مذکرانده این مذهبی نواست که خواجه است. درین کتاب در مواضع بزول عیمی افرار کرده است و خروج مهدی وا انکار کر دماست تا ندشافی باند و نه حنیفی " و نه ضیمی، پس شیمت این تمکین را حوالت کنند بوفت خروج مهدی و نزول عیمی از آسمان، و خواجه از قرآن میتواند که اخر جنا لهم دابد منالاً دش"، ویروامیدارد" و خروج دجال جایز میتواند که:

۱- ۲ - ۲ د هوچ نیدیزی ۵ شا دجو نیدیزی ۵ ۲۰ سامند آیهٔ ۶ سورهٔ میاد که قصی. ۳- ع ت: دوانندین سخن آندوزه ۲۰ - ت ۲ ب ح د: وحظی ۵ ـ ۱۰ ـ ۲ گهٔ ۸۲ سورهٔ ماد که نسل. ۲۰ ـ ۲۰ - ۲۰ : نداوند.

198

میدادد و بر خروج مهدی از عدادت وعدادت بندش علی مرتش المادمیکند. و تغسیر فرعون و هامان از فر آن خود فرعون و هامادست، و از تناهر کلام امیر المومنین همایشان باشند، واما آقیمه گفتهاند که: دشیعت گویند معنی آن کلام سلمان در عهد خلافتر عمو از دنیا برفت، و بوذد درعهد عنمان که او را از مدینه بند کرده بودند، و علی خطبه بعد از قتل عثمان میکرد پس مرد کان چگوته معنی کلام زندگان دانند، وچون غیر بوذذ و سلمان و مقداد ندانند که غرش علی از آن کلام کیست علی بر ابوره بین هاشم جه دانست و سر کلام مردوز هلی ندانم بعد از باعدسال که با خواجه بگفته تا بدانی که هر چه گفته است همه دروغ و بهنان است بنگان مذهب شیت.

كتاب نقفى

آ للله محمّة است: « وحميتين الدوين آيت كه: وعداقة الذين آمنوا منكم وعملواالسالحات ليستنقلنهم في الأرض؛ الاينة تابآ خر، كفتهاست: بدين امامان شيمت وا حيفواحد كه در آخرالترمان قائم بيايد و حمة ذمين اورا مسلّم شود».

جواب این کلمات آفت که این بک حوال و تغییر این یک آیت درست است و مذهب شیعت خلفاً عن ملف جناف که دوخلافت الساطاه بین است و در خروج مهدی است و در تفاسی آوردماند وی آن معول کو دماند بدانیل و حجت و مذهب اینست که چون مهدی علیه السلام بیابد دین همین باشد وشر بعد کتاب و تمکلیف بدل مشود و او خلیفه باشد از قبل یا خدای واقتما کو ده باشد بشر بعت جدش معطفی و تفسیر این آیت چون باضاف تأسل کند اذ وجوه دلالت است بر خورج و بر امامت مهدی علیه السلام:

وجه اول _ آنست که باری تعالی گفت: وعدالله، و وعد باتغاف احل وضع

۱- تا یونور پیمهنورای ۲۰ - ع ت: داین نامند دنوغ از ۲ و داین نامندند دوفگر را چ ح د: و ای هنت دروغون: ب: و ای نامنمت دیوغگر و ا چ و گویا شیه است بنش مروف دروغگردا حافظه تباشنو. ۲۰ - ح د: «جیست». ۲۰ - آیکن مورد بارکه نور. ۵۰ - ع ت ۲ ب: (روجه).

پخلاف تله باشد، و زعمه بحاض دوست باشد و وعد دلالت باشدیرغیبت موعودی د امام غایب دو امت غیر مهدی نیست که دیگرانسه که درایشان دعوی میکنند حاض و ظاهراند.

وجد دوم سآمکه کنت الذین آمنوا، وعده مؤمنان دا میدعد و باشاق لنظ مومنی^{ما} در شیت مستعملتو است از بعر آمکه حنیفی^۲ خود دا موحد خواند. وعنموی خوددا سنی کوبنه وضیت خوددا مؤمن خواند، آمکه گفت: آن مؤمنانی که عمل حالم کنند وجون حوالت عمل بدیشان کرد مجس که عمل را حوالت بغنای کند خادج باعد از آیت که بهمه حالت خدای داستگوتو استان دجبران. آمکه کمت: نیستعلنتهم فی الا دمن که بطیفه کند ایشان دا، و خدای

تعالی در آیت حوالت خلافت بنویستن کرد، و معبس حوالت خلافت بنیود کرد، و قول شیعت است که موافق قول خداست میارك و معالی که امام و خلیفه نص کویند از قبل خداعتهالی، ومعبقران امامت از فروعدایند، واختیار خلق کویند. آ نگه گفت: فی الارش، وارش لفظ جنس است باید که همازمین داخل بادد.

و ازعهد مسطقی تا بعهدما همهٔ زمین خلیطان نداشتند نه عمر و نه علی الابهری. و همهٔ زمین می باید تا آیت را فایده حاصل یاشد.

آنگه گفت: کما استخلف الدین من قبلهم چنانکه بخلیفه ^۳ کرد آنها را که پیش از اینان بودندیمنی آدم و داده و حاوون و علی ، و این معنی که حوالت ِ خلافت کنند اکا مذهب شیعت نیست.

آمکه گفت: ولیمکنن کهدینهماهدی اوضی لهم، و ممکن کند ایشان دا از دینی که برای ایشان پسندید، است^ت، و شمکن کسی دا وعد دهند که ممکن تباشد، وامروز آلا اگر * دیمت و اهام ایشان نیست که ممکن نماند، دیمگرانحسه

(- ع ت ب: دند مؤدنی م) : د مؤتنی ، ۲ - غبر تسفط ع و حفی ه. ۲ - ۲ - ۲ : و خطیفه ع ج: و تظیف ه. ۴ - غیر ع: و نظیفه. د - ع م: داره) ب : واین ه. جسع ف ج: و سندیدانده) ب : و مندیده ه (بلمون داسته). ۲ - ع ت ب: والا اگره (کرکی محمی : و الا مگر ه بوده ذیرا بنای مصف (ده) بر تأکید قط هری با منی فارسی آست الاقیل وحتی نام) ؟ ج: والا شیعه.

کتاب نتض

14.

بر سر کار خوداند پس اکرنه مهدی و أتباع اد باعند آیت بی قایده باشد. آلگدگذته ولییبند" لتشهم من بعد خوفهم أمناً، و بند کند" ایشان دا از پس خوف و ترس ایشان ایمنی، و اعتمالی است که فریقین ایمن و مرفساند که خلیفه و سلطان از ایشانند و این طایفه و مهدی علیه السلام خاندماند از اعداء و آیت دا جنرودت فایسای باید.

آیگه گفت: بىلىدىنى؛ همة جهان مرا عبادت كنند، لايشور كون مى بىنا، و الباذ دگير لد با من هيچه د اين مىنى ددعهدعم وطى و تا اين روزگاد نبوده است كه همه جهان خداى دا عبادت كردند وهرك تباوددنا پس درآخوالنزمان باشد ددعه خروج مهدى وتروز ميسى جنافكه در تفاسير اسطاب الحديث وشيعت مذكود و مسلوداست پس مذهب و اعتقاد شيعت معلوماست درسيب تزول آيته و مخالف توسيسان انتقالى و معجش انلابالى مذهب درست باطل و فايل تباشد و الحديث ري العالين.

آنته شفته است: هوصینین منافریل این آیت میگوید: قانوا: دینا آستنا انتشین و أحییتنا انتشین فاعتر شا بذتوبتا فهل الیخوج من سبیل؟؛ بادخدایا ما دا دوبار بسیرانیدی و دوباد باذ زنده کردانیدی این آفتوقت کویند که وجت باند و مهدی خروج کند و قومی دا زنده کننده م

اما جواب این شبهت آفت که این مستق اکردموی مذهب شاخی میکند باید که مؤال گود دا بدین سر⁵ منگر قباشد تا اد را در تفسیر این آیت شبهتی بنماند که دوبار زندگی باشد و دوبار مردگی باعده ویا خودباید که دستافمذهب و مؤال گور بدادد و آیت تا بن رجمت برشیمت انکار میکند، و ما بحمدانهٔ انکار

1 - ع ما جرب: و کنند ۲. ۲ - ح: و مغذی دا حیادت کنند و شراد نیاورده باشند ۲. ۲۰- آیا او سور قیار که طومن = هافر. ۲ - ح: و بازنده ۲ جن ب ح: د و زنند ۲. ۲۰- م ب ح: و کند ۹. ه - کذا در نسخ ح ت ۲ ب لیکن ح نداوند و گسان میکم که مسرف وسرای یه باشد و یا یعنی طوف وجانب باشاد که وسره باین سنی آمنده است.

كأليف عبدةلجليل قزويني زاذى

111

المى كنيم كه چون مهدى خروج كند وعيسى نزول كند بارى تعالى بدهاى إيشان جماهتی را از هر اهمّتی باز زنده کند چنانکه بیان کرده است و گفته که: ویوم مصر من كل المة فوجاً ممن بكة ب بآياته، وابن حدر باعد كه بيتر ازقيامت باشدكه اجداع استكه ووز قياستحمة خلابق بلا ذندة كند بارىتمالى جفاقكه گفت: يوم يبعثهمانة جميماً" تا فرق از ميان دو آيت ظاهر بادد و فايدت حاصل، و از مقدور بارمحتمالی بدیعداشتن احیاء موتی غابت ٍ سُلالت و جهالت باشد که بروزگاد موسی و عیسی و عزیر و ایراهیم کرده است. و قرآن بهمه ناطق است اكر درعهد دولت فردّ من واليب مسطفى بكند دورماند ماذمقدور قادرالدات، نه اذ حرمت سيدالسادات و الكادر اين در مقدود خداى افكاد بعث ونشود قيامت بائد وخواجهزا مبارك بادفاستيي ، ورجعت درمهد خلهور مهدى عليمالسلام مذهب شیعت العامیت است بیشبهت، امنا آن حوالت که کوده است که دیونیکو و عمر دا زنده كنند، بمذهب شيت امير المؤمنين بهتر است از مهدى، و على دعم المست اکر ایشان حقی بنست فروگرفتند از آن علیبود وعلی زند. بود وایشان زند. بودند چون على كه بهتر است درحال حيات انتفام فكشيد مهدى كه يندجه ازو كمتر است التفام جكونه كشدة؛ و شبعت الرآن مبر االده والحمدة دب العالمين. آفته محققه است: واعدين آيت افزايند اذ قرآن كه خداى تعالى ميكويد: ماذاأتر لدبكم فيطي ففريغا [من] المحمد كذَّبتم، وفريغاً مفتلو تهم بكر بلام م. اما جواب اینحوالت تلادست و اشارت بیاطل و نقل می اسل آنست که

۱۰ عز ۱۰ بازلمه حزة وزلمه. ۲ حمل آیا ۸۲ سورة مباو که نسل. ۳۰ عز دیاز ندی و معلوم سیدو که وباع چنا نکه گاهی معنفت وبادی و وباشده میباهد گاهی هم منتخ ویازی یکارمیرود مانند این مورد ونظایر آن. ۳ حسند آیا ۶ و ۱۸ سورة مباو تکه میدادند. ۵- یاء دوم وظسفی یاء مصدریت است و انکار نیامترا از مقاید فلاسلمنتسردن کویا بسلت ۱۱ انکار ایشان میباهد حشر جسمالی دا. ۴- مراد آیا ۲۷ سورة میاو تکه نعام است که: ۲ و اذا قول لهم ماذا آنول دیگم قانوا آسا طور الاو کین. ۲۰ مراد لایل آیا ۲۸ سورة ۱۹ مراد تکه فر ماست که دفتر مقاکد آسم و قانیان میتوند آیا ۲۷ سورة میاو تکه نعام است که: ۲ مراد که فر ماست که دفتر مقاکد آسا هر الاو کین. ۲۰ مراد لایل آیا ۲۸ سورة ۱۹ میاد که فر ماست که دفتر مقاکد آسا هر الاو کین. ربنا أمتنا

کتاب نقص

بربن؛ جه که بیان کردهاست هرعاقل عالمداند که خود نه بر نظم واسلوب قر آمست و رکاکت در کلیه ظاهراست ویاریختمالی حافظ قرآ نست و فصحا ویلفاوعالم قادر نباشند که در وی فریادت و نتسانی کنند که اگر دریك آیت دواباشد در همهٔ آیات و سور رواباشد پس با چندین خصمان که قر آن را هستند بایستی که از کثرت صرف ايشان قرآن براسل اول بنمانده بودى، وهوعاقل منعف كه بشنود باور نداده. الله اكر ابن حوالت درتفسير كويد؛ ووا باشد كه شيعت كويند درحق آل محسَّد است، و تقديرش چنين است، و در محذوفي مقدر كويد: الحمديَّة، و ما تند اين از قول ابراهم عليهالسلام كه: هذا رسي، و حذف كودماست الف استقهام را اذیرای اختصار کلام، اما دراصل قرآن زیادت و نقصان دواداشتن بدعت وضلالت بائد ونه مذهب إصوليان است وكر غالبي يا حقوبي خبري الفل كند مانندآن باللدكه كرامية دراسحاب بوحنيفه، ومشبعه الدراسحاب شافعي،وبرشيعت حجمت نباشد وآليمه اين را بر رشن كند آنست كه بادئ تعالى بلغظ ماضي يادكرده است: قالواأ الفير الأو لمن وابن حوالت بعود وصادى وبستر كالنص بستانه بامت محسد. آمكه كف: ففريقاً كمذبتم وفريغاً تفتلونه تا حمشيعت اذبن حوالت مبر ا باند وهم صحاباتر ول از آن منز "، وهو آيت مانند إين كه آودده استر كقته كه: دروزيادتي كرحائد، جوابش همايتست كه گفته شده وتكرادبي فايدها ترك اوليش. آفتاه تخته است: در درستی این آیت که خدای تعالی میگوید: ألقیافی

جهنتم کل کمار عنیه که دم عرب واصطلاح ایتان جنان باند که بیشتر مخاطبه بادو کس کند چنانکه گویند: قطابیك ، و اشریاعنفه، و خلیلی ، و نظیر تی بسیاد است پس الفیا حمان مدنی دادد و مقسران بعنی کفتند: خطاب با دو ذباعیه است که دوزخیان را میگر ند، دافش گویند خطاب بامحساست وعلی است که بر شغیر

۲... ۲: وجوزی خانوجری که ۲۰۰ حنانوشیده. ۲۰ ت ۲ ب حاد دونی که ۲۰ ـ آیا ۲۷ سوزقبار که ق. ۲۰۰ حد معلو مطلع لا به امرقا قیس :ست که نختین قصیده از مطلات میع است. وقانیک مزدگری حیب ومتول بستاذ اقوی بیز الدخول فحوط .

تأليف عبداليطيل قزويتي داذي ٢٧٣

دوزخ باستد و بوبكر وعس را و انباع ایناندا در دوزخ می اندازند، و امامان را از فرزندان ری همه همچنین كوبند با اعدام خود، و رسول خود در میانه نه. ای **جواب آنت كه** : در منی هانقیاه عادت عرب جنان باند كه اگر چه متاظب یكی باشدیرای فصاحت نظم كلام دقیام و دخليلی و مانند این كوبند بر این معنی انكادی نیسته و آنمیه خطاب با دو ز باییه است در تفاسیر. شیت این منی حت و این اگر دواباشد كه دوز باییه باشد هردا باشد كه دو دكن مسلمانی باشنده اساموالت بستامه اكردن نعمذم شیعت است. و مجلسات از شخصی كه دوم ی دوستی بوبكر وعس كندو چندینی قلم بساوی ایشان بر اندو كر چه بر سیدا نقل و حكایت نوشته است در تعادی مانی باشد جوالت دوغ بر مسلمان ا

و اما آنیه در انسی[های] نیست آوددهاند درمعنی این آیت آست که کوینده بو حنینه و ابولیلی جیادن آ سلیمانی اعمش وقتند و مدآن مرضی که در آنمنو فی هداورا گفتند: مادراحدینی کن او گفت أقعه وی، آسید و ی، مرا با واست گیرید، و راست بنشاید: حمینان کردند، خبری جند دوایت کرد آلمکه از حسن برعلی علیهماالسلام وایت کرد که او درمعنی این آیت گفت که: أقتیالی جهت کل گفتار عنید قال علیمالسلام الکافن بعد که دسوالیه، والجاحد حق آبی علی بن أی طالب آ، مراداز دکافره آکست که الکار وسالت جدم کرد ا دسول معناک، و حراد از دعنید، آکست که جعود کرد در حق بندم علی بوطالبه وراوی خبر بو حنیفه است دبولیلی. ومعلوماست که دجاحدین، قوم جمل و مقین بودادی کم با علی حوب کردند، و هر جاحد که حق علی را بود " در اول و آخر بودند که با علی حوب کردند، و هر جاحد که حق علی را بود " در اول و آخر

1- حدیواصعا به. ۲- و بویسا دی بر تا ب اینان ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ ع حدار محفه، ۲۰۰۰ ع در ودر میادنه. ۲۰۰۰ می برای ملاحظه این قضیه دجوع هود بتعلیقهٔ ۲۱۹. ۲۰۰۰ می در میادی می بیست بکه بعنوان دوایت مسئل دیگر نقل شدهاست و م در مایقه بینامی اینکمسنه (د) این داخت. ۲۰۰۰ حد تک کردا ان جدم شده ماینه موجود دا نقل سودیم فراجع ان شند. ۲۰۰۰ ح دو که مکرد سال جدم شده ۲۰۰۰ ماین دو بیمنده ای آکرد، ۲۰۰۰ حد و جامدترین قوم آهار جدل ۵ ده ورجاحد قوم اطلح ملی ۲۰۱۰ تا دوده ».

کتاب اقفن

t¥†

هم این ⁽ حکم دادد: و بنمیین حواف نیست نه^ت با بوبکر و نه بعمر، شیعت آناین حوافت مبر آاند و برفتم مسئله که چون معترف است که دواباشد که مخاطب یکی بادد وه قفاه گوینده چرا دوانباشد که مخاطب علی تنهاباشد و هافتیه گوینده که بیخلاف اد قسیم جهشم است بلکه خود مخاطب دوتناعد وخطاب بادولت ^۳ محمد است و علی کده آلفیانی جهشم، تا اوکافراندا بدونخ میفرستد، و این بناه و معاددان و جاحدان را و میشراندا، والحمدید دیه آلمالمین.

آنکه محمقه است: دو کوینده خلفا والمه و شهیدان و غازبان اسلام وعلما و زُحَدَدکه نه رافشی بودمباشند همه را در دونرخ اندازنده و موانیان خوددا اذ غالیان درافشیان دربهشت میفرستند آکر چه غماذ وخماد و بی نماذ بودمباشند ازتم وکاهان و آودو ساری و سیزوار و اُرَّمَ و ری، و باید که بولای علی وبازده امام تو لا کرده باشنده و تبر آکرده باشند از سید یق و فادوق و از همهٔ معتابه و اتمهٔ دین.

اما جواب این کلطات مکور که در مواضع این کتاب بیان کرد است آست که: حوالت بدوغ ونقل بی اصل را بنزدیك علما جواب لازم و واجب میست و برسبیل جمله^ه جواب مسلکت آست که: مجات و هلاك خلایق بشهر و دیه و بیشه تعلقی نبارد اگر خدای برد بدوزع و گر فرشنگان، اگر محمد اگر علی، آنجماعت اجی ورستگاد باشندیتیامت که خدای معالی دا یکی گوشندریکی دانندییچون وچگونه، قدیم اذلی سوسوف بستات کمال، فادر المات معالم المذات حی آند آن میرا افضل دادادن کتر و بدمت و خلالت منز ما تحقا می واید که انبیا خدای در همه مادق و معموم مانند، و آنها دا بدوزخ فر مندکان ا

تاليف عبدالجليل قزويني داذي

YYA

توسيد وعدل باشنده و حوالت همد خلالت اذ كل و ضاد و معامى بقعل و ادادت ومدين خداى كويند، وموجيد دمس فت خداىت مللى قول إدبيا داننده و محمد دا سينعتكافته كوينده وعلى را قتال و مسلمان كش وحسود دانند و خوانند جنامكه مستقى دومواضير اين كتاب اجراكرده است، و اوبيا دا فامتصوم شامنده و جزا برعمل: باطل داننده اينها دا بدوز مجر مد و اينان را لير لد تا برين وجه حساب مىكند تا مقمود حاصل دود، پس بقمى و آدى وساوى و قاعى و اسفاهاى تعلق مىكند تا مقمود حاصل دود، پس بقمى و آدى وساوى و قاعى و اسفاهاى تعلق برعمل: بيان قيامت بايدان درست و بعمل اسانه باشده و كماه مؤمن عاصى خود مىكند قا مقمود حاصل دون بس بقمى و آدى وساوى و قاعى و اسفاهاى تعلق و معن در مدى نه بين و بعمل المان باشده و كماه مؤمن عاصى الموق مروف است كه يا بتوبه، يا بغاعت البيا، يا بنغتل خود يمامرند يادى المالى " و كى ته بقد مصيت هاب بلرمايه و با بهشت في مند كه مؤمن خاله دومقوب دور خيزماند "ب خلاف مذهى أمل و وعده واضعت اله مريم ماضي دومقوب و

آلگاه مخمته است: هو گویند: شرع موقوف است بقاتمه و او مغتر من الطاعه است و علی نعی بود وشریك رسول بود همیتون هادون که شریك موسی بوده. اما جواب این کلمات از سر علم و انسانی و دیات قیم باید کردن تا عیچ شهتی بنمانه او لا در فسول گذشته برفت مستنعی که شریعت موقوف نیست بر ظهور قاتم که او امام است نه بینمبین است، و نه صاحب کتاب و شریعت است؛ ولایی بعدالصطفی بیلانی قوله نمانی، و لکن وسول الله و خانها النبیتین ^م.

اما ۲ فیخ مجمعه است بندوینم که: حمل دا شویك مسعلق کوینده سط که آن مذحب شیسه نیست پلکه گویند: او شاکر دیمعلق و ومی او دخلیفهٔ او بعد اذاوسین، و دسول دا در دساف شویک انبان کردن کک است با آشکه دکرانبیاما

۱۹ ب ح د: او عمل، ۲۰۰ ح د: دو گاه چون من عامی». ۲ – ع: دینقبل عندای بیامرزد باری تعالی که برد دینقبل عندای بیامرزد باری تعالی 2 ب: دینقبل عندای بیامرزد باری تعالی 2 ب: دینقبل عندای بیامرزد باری تعالی 2 ب: دینقبل عندای بیامرزد بارزد تعالی 2 ب: دینقبل معای بیامرزد بارزد تعالی 2 ب: دینقبل معای که بیامرزد بارزد بارزد بارزد بارزد بارزد بیامرزد بارزد بارزد بی بیامرزد بارزد معای که بیامرزد بارزد بارزد بارزد بارزد بارزد بارزد بارزد بیامرزد بارزد که بیامرزد بارزد که بیامرزد بارزد که بیامرزد بارزد تعالی 2 ب: دینقبل معالی که بیامرزد بارزد که بیامرزد بیامرزد بیامرزد که بیامرزد بیامرزد که بیامرزد بارزد که بیامرزد بارزد که بیامرزد که که بیامرزد که بیامرز که بیامرزد که بیامرزد مومرزد که بیامرزد که بیامرزد ک

Unfiled Notes Page 140

۱۰ حدد دهنیزی ۲ – ع ت ۲ با این دند و الدادند ۲ – کذا صریحاً بدر و غالیکن حدد دوتری ۲ به دیا دوسته ح عد دیادو استه و صحیح همانا شن است. ۲ – غود ویفرسندی ۵ – یعنی برسیل اجدال. ۶ – عد ویشه و معلوم تیست که مراد دیشته بستریتنگر استوبایشه یاء قادمی زیراغالباء قادمی معاقطه را مدادین سخه بصورتیاء موجده میتوسند پس مراد پشه است که بعنی حرفه و صحت میاهد.

کتاب نقص

t V#

شریك بوده است جنالكه هادرن شریك موسی بود بدلات فوله نمالی: د آش كه فی أمركا پس اگر شیعت گویند كه: علی شریك و سول است، پندارم كه ایشان دا آن لازم بیاید كه خواجه ناصی دا؛ كه مذهبتن جنان است كه هو بكر نمام النبو . است پس اگر بویكر تمام النبو ، باند دفاجاد است كه چهاد نبو ت ناضی باشد دخللی نكند مسلمانی دا، اگر [شیعت] گویند كه: هلی شریك است بحكم اماست بعداز دسول مگر نسالی دكنده بلكه شیعت هر گر دورسالت شریك اتبات واجوا نكر دهاند و خواجه آن دوی كرده است و همسال می گوید برسر منبو، و آن نجر دگر كه آودرمان و دورغ بر وسول بهاده كه مكنت : لو كنت سعداً جلیلا لا مقدمت موجوانی آن چند كونه خط باشد: معنی و عبادت و اجراء آن چند كونه خط باشد:

یکی - آفکه گویند اکر من خدابودهی، واین روانباند که گوید. دکر- آفکه مگر خدای همالی تداسته باشد آنچه محمد (س) از ضیلت عمر میدانست، این و مانداین از اخبار آحاد که موهم خطا باشد و بیش از این روا تداوم گفتن که هرعافل وفاشل که بغواند خودبداند پی آنوا که این دعوی باشد دوبوبکر و عمر، باید که برعلی آن اکار عکند، یا دست از همه بدارد که محمد و سوانهٔ (س) هم مستغنی است از شریك وسالت، هم منز ، است از تمامت نبوک، هم میر آ است از دوعوی تعنای سعدانیت ، واتسده و ب العالمین. TSP شخط است ، دوعباسات که خران و دوامین، و کفشگران دو عایش ؟

٤- آیا چو سورلدار کا طد. چرح: دوهما ادم. چر : یزمبادت در نظرم بست که در کجا نظر شدهاست لیکن توریک با است آنچه سیوطی درجامع صغیر نظر کردهاست از بیغاری و مند احمد از این الزییر، و نیز از بیغاری از این عبام، دلو کنت متخذاً من امتی علیلا دون دری لا نخذت آبا بکر خلیلا ولکن آختی وصاحی و نیز از سند احمد وسن ترمذی و مستدراد حاکم نظر کرده که پیشیر (حر) فرموده: داوکان بعدی نی کان عمری المحالیه با توجه باینکه عبارت متروحت او تراست بدلاظی که صنت (ده) بادکردهاست. چرح د: و معدیت، شرح عجزان، ه حرح شند: ده با بره ایز میارد این برادها ترم حد دیرها نشری.

نأليف هيدالبجليل قزويني داذي

YYY

وعو انان فرجا، و کلار گوان آآده، وجو لاهکان آقاسان، و کیا کان سادعوا در ۲۰ هزا و خربند گان سبزوار در قد⁶ معمد وعلی دادند و بهشت برند که اینان شیمت آل معمد نده و معابه و بزرگان و امامان دا بعدون برند تلک ادآشسه خبزی تر. اما جواباین کلمات از وجوه مختصد و این مستقسمیها مین که از خطر د نظر این ما بعداد متهاشد که، ان الحق لایمو و مانل جالوا نساال جال یمو فون بالحق فاعرف الحق در که این جماعت بهشت خوند طرفه تر آمت که گذانسبر دکه لوان الم عجمید در که این جماعت بهشت خوند طرفه تر آمت که گذانسبر دکه لوان ال

.

۹۰۰۹ ب: وکلاگران، وطاید صعیح ر_ عبارشعیاردوستارددردواسخه وح،د» ایست. وكليكران، بودداست دوآ تندداج الفته: وكلكار وكليكر بالكس باومساده ودديرهان قاطع محقته؛ كلبكر يكسراوك ولانى بتعتائى دسيده وكلف فادس متنوح يرأى قرشتذده ۳_ م به: دجولاهان، دند بر هان گفته : دجولاء بروزن گلکارو با زاگوینده. روبا. بافند را گویند ومتکبوت را نیزگفته اند وجولاهك بروزن روباهك منکبوشترا گویند ا به حاد بجای میارت میان دو ستارهه. ر صغیر جرلاه ایز هست که باضد باشده. هو کاخان، یخی بند از وموانان تمه. هو کاخان، یخی بند از وموانان تمه. طی5زند [پاوبداونند]. ۹ – [پام۲ سورة مبارکة النجم. ۲ – بولی است اذ سویتی ماثور از آمیر المؤمنین طبقالسلام و همین قست تقریباً جادی مجرای نظر شده است وگویا در کتب مولی مصن فض کاشانی وهمچنین در کتب مولی اسماعیل خراجوشی اصفهانی نيز حمين هارت را ديندا) والعلا معالمراجعه تدارم ودراوايل أمالي غيد (ده) ضمن حديثي همت از امرالمؤمنين (ع)كه بحارث ممداني فرموده (ص٢٤ س٧جاب نجف): دان دين الله لايدرف بالرجال بل بآية العن فاعرف العن تعرف أهله، وكمان سيكم كه حسن بن على بن شبينيز برتعف العول فستى اذهبيز عبادت واانقل كرده است ددهرصودت عبادت جزئي اذ اسادیت ماثوره است و بظریمی آید که درجای دیگراین کتاب نیز این جارت ذکر شده است و ځايد در آنجا موده نقلش دا ذكر كرده باشيم. يكي از نويسندگان نفل كرده استاكه اين عبارت وا امیرالمنؤمنین علیهآندلام هنگانهمرکت مجنگ بصوه درجواب سائلی که او برسیده ۲یا میشود متل طلحهو زیر وعایشه بریاطل باشند که ما با آنها بجنگیم آآن خضرت فرموده است که: وحقَّ وباطل وا مزانی است که اصال اشخاص وا با آن بأید سنجد تو تعقبت حقَّ وباطل را بشناس تا آنگا، اهل آنها را بشناسی، آنگا، نویسندامنارالیه گنه: وطعمین این کلام دا در کتاب دعلی و فرزندانش، نقل کرده ومنایش بسیاد اذبیان حکیمانهٔ آن حضرت تموده است، پس تباید در آن کتاب مأخذ تقل این کلام ذکر شده باشد فراجع ان نشت. ٨. ع: وادان، في دار غياث اللغات "تفته: دار بالنمم طاخاى از صحرائيان كه اذشباطين وكتيزان سليمان بوجود آمدند وبنعنى روستائي ومرد احمق مستعمل استه ودرساير لغامة ایز بقریب باین کلام تصریح کردداند.

اللهف عبدالجليل تزويني واذي كتاب تقض YYX وحوالت کرد،است' تعذیم وتعسب و ذور وبهتان است و وزر و ویال آن بیگردن خوزمتان،و كادان طوى، وخران ادديل، وكي كبريان فزوين،دمشبقةهمدان، وی باشد و بادیتمالی ما را بیتواب مؤاخذت نکند که غرش ما از این جواب و خربندگان ساد، و دباغان نهاوند ، و صَّاعان أستهان و خارجيان كرمًا. نغي تهمت است و دفع شبهت؛ والمحمديةُ رب العالمين. وكلان آملٌ، وخران إهوان وزندان دركند، وقد أن ْ بالاسكران، همه يبهشت آفته کفته است: « و کویند: ن والغلم، فسیاست بسمسد و علی. دوند ا برای آنکه کفروفسادوسیان بنشیشتر ادادت خدای مالی کوبنده دهلیدا جواب آست که مذهب شيعت در تغمير اين قسم آست که باري اللي فَتَال كويند، و مسلفي دا كافريچه واشكم شكافته و عاشق دانند، و بوبكر وعمر وا سوکند میخورد بلوح و قلم بدلالت آنکه گفت ومایسطوون، و اینسود، بمکّه تهامالنبو ، خوانند، د' دافتيان را لمنت كنند و كافي خوانند همه بهشت شوند، منزل بود. است. والرَّ لين سودتي بقول بهرئ؟ مُنسَّران كه بمسطفي آمد فاقرأٌ ، و سلمان ويوندومقداد وعساور خزيمه وحذيفه وجاير وابوأيلوب و محمله بويكي بود و سورة الفلم " بمنباذ دافراً» منزل شد ابتداء بعثت، پس بیمکونه قسم باشد بعلی و مالك اختر و عبدالله عباس و غير ايشان همه بدوزخ دوند از بهر آعكه مشكو طبعالملام؛ وبيان كردمند كدقسماست بلوجوقلم بقرينة، ومايسطرون، وكفته الله اختيار إمامت بوبكر وصو اله الاين كلماندا بآن شبهات قياس مي كند وبحقيقت نون آن ماهی است که مداد نمین برو است". و گفتماند: ماهیر یونس است. و بدائدكه ببهشت مؤمني رود مطيم خداعلاا اكرجه رومي وحبشي باشده وبدوزخ وجهها كفتهاندكه اين موشع احمال حمه نكند وشرف و منقبت أعلى مرتشى المتكران علل وتوحيد وصمت انبيا وأثمة وشريعت روند وكرجه مكثي وتيهامي بنزدیك خدای تمالی بیش اذین است که خواجه ناصبی گمان میبرد که اکثر * و قرش باشند. اینست مذهب و اعتقاد شیعت اسولیه، و آلیته خلاف این نقل مفسران طوايف إسلام دا مذهب اينست كه دوالعاديات قسم است بسيُّم عن كب ۱. ۲ ب: دکر گیران، جد ندادند و گی اذقیل اضافة مغت بسوی موصوف باشد یعنی گیران على مرتضى، وكركوبند: درحق مجاهداضت بالفاق است على مرتشى سر همة گر، ود گر، یخی بر بداد، در آفتادراج از فاصو خصوی نقل کوده: «گر نشواهی دنج گر اذ گر گنان بر میز کن، ود گر گنان، دداین سراح بسخی کسامی است که مرض جرب داشته باقتد محاهطانست، با آ فكمعلوماست كه بارىتمالى دوقر آن كريم بسيارى الجمادات زیرا دِگریه منفف دِگیریه است چنانکه در شرمگین و غیر آن بنقر می رسد و تفصیل بکتب سوكند يادكرنه است جون والتَّين'' و النَّجم، و الشمس، و الشَّحي، و العسر؛ فقت محول و موکول است. ۲۰۰۰ و د و تباعان، و بياع از کلمهٔ بيع وهينهٔ نسبت است و مانندآن، اگرچه بائتوجه درآن^{۱۱} آمد. است که بهر موضع محدوقی هست بآن مانند بقال و عاد و در منتهی آلارب اشته: واع کشداد بیاکننده و دلال خرید و فروختن. ۲۰۰۰ ت: وکوه ب ۲: وکوه گیلوین ومراداز وکرد همانا وکرج است. و تقدير ش بينانست كه: و رب الشمس، ودي المنحى، و رب المص، يس اكر بأمير... ۷ ـ دونسخارج د از ایشیا تاوند ان پالانگرانه را ندادند. کارا صریحاً در اسخ المؤمنين على مرتشى با تشاردست إد وبا وفود عست وشرف منز لتداد سوكند ح ث ب م و معنى أن روشن نشد ومعتمل است كه جسم قد" باشد بغم قاف بمعنى يلفدنده يادكند خواجه خارجى(ا طرفهنهايدهاشتن. اممَّا نونغرالقلم ته درو منزل است⁷⁷. ولجوج كه بخواهدسخن خودرا بركرسي نشاند خواه درست خواه فادرستا جنانكه اكتون درمیان حرام مستعمل است، و یا جسع تد باشد بختع قاف واز سانی آن دفتندای وفتنه انگیزه ا م ع ت م ب: « کرده اند م ۲ ... ح د: « یکردن مند». ۲. - - د: « بد ه. است، و بعيداً معتمل استكه مصحف ومحرف وقديديان، باشدكه بمعنى بيرونن لشكر اذ ېــــ ح د: وينغى اذه. دیمه تقسیر این آیهه، اهل حرقه مانند پارددوز و بیظار و کاسهگر و آهنگر و درزی و مانند آن می باشد چنانکه ی جو: ومورد ن والقلم، ۲۰ م: ویرداشته ح د: ویوست، ۲۰ ۴. او شرکته درکتب لفت گفته اند. ج. ح ت: دبیغت زوند، عنه پیشت وندی. ۷. خ ت ح د: ووسيقت ٥٠ به ع ت ٢ ب. وكه اكرته ٢٠ - ١ - ح د باضافة: دو الرئينون. ۸... م ج: ۱۹ آن، و متن صحیحتر و نزدیکتر بتمیرهر بست، درکتب الف ې بېږ کې. كمتهاند: وقاس الشي بغيره و على غيره = قداره على مثاله مواءكان واو يا اويا ليام.

444

هــــــې ب: ومورة اقرأه،

Unfiled Notes Page 142

کتاب انفض

اينست جواب إين كلمات برسبيل اختمار، والعمدة ربَّ العالمين.

۲۸-

FBP گفته است: د وبلنتوح¹ علی عالم در تغییری که کرد. است بیاورد. است تأویل این آیت که: و اذاوقعالتول علیهم أخر جنافهم دایته ^من/لادش فکلهمم ان الذال می کانیا بآیاتنا لایوفنون⁷ و گفته است: از دوایته الادش، بادی تعالی علی ما میخواهد که دودنیا خدای تعالی اورا بافر زنده کند⁷ تا همهٔ عدا اورا بینند و بند ایمان آورند و ایمانیمان سود عدارنه.

اما جواب این فصل آفت که چون دعوی کرده است و حوالت بیبری معروف چونشیغ بلقتوح - دحمة الفعلیه و نفیر او که قسمتهای بیم و میعد " است آنرا در طوایف اسلام ، و نظاه و باه در بلاه عالم ، آن تغیر در بیش قاضی وقت و بادشاه و دوزگار حاض باید کردن و نفس این آیت بدیدن اگر بدین وجه است که باد^ه کردماست یا ذکر علی ومهدی و دوستان و دشنان [ایمان]² در آ مجااست میش² مه دعادی این معنف راستاست و حم³ حوالات و دعاوی [اد] دست است پس اگر نه و صاحب تغییر وجوه و اقوال در شرح آیت بگفته است و با خرگفته باشد کند بنده با هکته الاک که: آیت دور جستاست دور قیات این مدتجی دا خبر کنده تا دروغ برعلما و کتب بنده دمسلوم شود که حمه حوالات

۱... ۲۰ و و آبوالقنوم ع د: وکه ایوالقنوم. ۲۰ آبار ۵ مورهٔ مارکهٔ نمل. ۳۰ ع ت م ب: دبازنده. ۲۰ ع د: ویعدام (با تشدید داد). ۵ ه ح د: واگر برین رجه است که حوالته. ۶ – ع د: ویوه و درمایو سخ نیست. ۲ ع: دو همه و همهه (بنگوار). ۸ – ایوالفتو (د) در تحسیر آیه بعداذ آمکه اخباری درتمین مواد تز ودایه اظرین اصحاب ماک تکنند: دایه کایت است از صاحبالزمان طیدانسازم که مهدی است (تا آخر گفتار او).

و درتغسیرآیهٔ ۹۳ که تانی آیت گذشته است یخیرآیهٔ ۹ویوم تعشر من کل امة نوبهٔ نهم بوزعرزیه گفته: دواصحاب ما باین آیت تسلک کردند در صحت وجعت و گفتد: خدای تعانی درایزآیه گفته: روزی باشد که ما ذرنده کنیم اذ هر گردهی جماعتردا، و این نه روز تجامت باشد برای[کنه روز قیامت همهٔ خلایق را حشرکنند (ناآخر گفتار او)».

لألف مبدانجل قزويني راذي 💦

و دعاوی وی زود و جنامسته و پلفتوح از آن منز ً است، و شیمت از آن میں ا، والمصنف دب العالمین.

آقته محمقه است: دو زُدارة بن أعبَّن الم آضي كنته است كه: از صادق پرسدند تأویل این آیت: قیومند لایعد معذابه حده ولایو تو دانه احد ، این در شأن کیست - کلت: دوشان بوبکر است که بازی تعالی می کود: بقیامت بوبکر دا عذابی آکند درعاد بایش دا مادبز دسید علیه السلام دعا کرد حالی نیانند و اورا کتت [جون] این یای بوجائی تعریکه ترا نباشده بدد آید: جون بر حتی تعاد بدد آمده واز آند در با نگافتاد که: أقیلویی افیلویی، وجنین خرافاتها و جهانها که ایتان دا فران است.

اما جواب النجعلة آنت كا: ابن نقل برین وجه در هیچ كتابى اذ كنير اموليان شيمت مسطودنيست وسادقعليه السلام از آن بزر كوانتر است كه تشير. قر آن خطا كويد، واز آن عالمتر است كه سبب لزول هر آيت بداند، اكتون بداند كه اين آيت از سورة الفجر است كه بادى تعالى ميگويد، كلابل لانكر مون اليشيم واين نه مقت بوبكر است كه از خدمت سر "همة بتيمان كون بود. آنكه كفت ولا-تحاضون على طعام المسكين" واين نيز نهم صف بوبكر است كه معلوم است كه بذلر مال كرد. آنكه كفت: وتا كلون التراك أكلال لما"، واين هد معت يوبكر

۱– ۲۰ ۵۵ و ۶۲ سورۀ میار که فجر. ۲ – نسخ و دخاب ۹. ۲ – ح د: دیر شیر دسول.ه. ۴ – از وجود دچون ۶ یا دا گره دز اینجا چاره نیست تا حارت دوست یا شد. ۵. ح د: دنه تر ا باشده. ۶ – ۲ ب: وخواقتها ج د: دخواقات و مثر که تس تعریح دو نسخه و عرف است که از مایر نسخ محیحتر و مثل تر هست دوساً این استمال ذمان دست یا شد و وجوا مرها و دو مجایهاه. ۲ – ع: دیتا نهای د داید اصل: دیتا تهای یه بوده است. ۸ د د ا و ۱۱ – ۲ یا ۲ و ۱۸ و ۱۸ و ۱۸ و ۱۸ مود مار که فجر. ۲ – در می در که تعری اینجا بعنی یزدگ و سرداد و دؤس و یزتر و میتر است چانکه دو کتر الد ته تعویل یا د شده است.

كثاب تقض

است که اومتتعدو قائم بودماست در نقد آ لمکه کفت: دنجو ناالمال حباً جماً ، داین م نه صفت بو بکراست که نعد خمب خواجه است که از آموددت د مکسب او گلیمی بدانده پس این آیت وعید است در مقوبت آن جماعت که این مغات دادند که بیان کرده نده داین ناقل بدین دور غستمت عقاب خدای است و جنانمی نداید که این صنف که در او کر کتاب دعوی کرده است که بیست وین پیمال این مذهب حادثه است پندازی حمه دور غراست غالی د اخباری و حفوی بوده است که شبه تمای غازه و آخبار و م د قیاب عالی د اخباری و حفوی بوده است که شبه تمای است، والحمد شرف و المالسن، و حربت که آورده است و نه مذهب آمولیان شیعت دونقها را کرده است و گفته دو خفته دفت، خدای است که صحاب را و المه و ا که : فوبل نهم مساکنت آبدیم و دیل نهم معایک بون .

آلگه "آلفته آلفته آلعت: او درین(فت که من این میموعه می نوشم جامس بخط قسی تسساخ بگرفتنه دو دست کودکی دانشی داریز آیت بنوشته بود: ماکان علی" آبا آسن. من وجالکه" قسی، نساخ بگرینین و خان ومانش بکندنده.

اما جواب این کلمان در او ل بوجه کوش باینداشتن تا قایند حاصل شود. اما جواب این کلمان در او ل بوجه کوش باینداشتن تا قایند حاصل شود. کوداک دا بر ضن چمکونه منسوب کنندا، که کفر و ایسان موقوف باشد بر بلوغ و کمال هل، وخواجه ناصبی که پاضنحالست که دنایمان علی آین أیی طالب طعن می زند که او هنتساله بود و آیمان هفتساله درست باشد، پس ندایم که بااین مذهب به چمکونه کوداد دا دافنی هاید خواندن ? دی کناهان دا لقب و تهمت بد تعادن تا وزرو و بالش بیعتر باشد.

۱۰۲۶ ۲۰ میرو مبارکه نیم. ۲- وازه عند در وجه است. ۲- ویل آیه ۲۹ سوره مبارکه بقره. ۳- صدر آیه-۳ سوره مبارکه اختراب ایست: وماکان محمد آبا آحد من رجالکم، پس در عبارت متن تصرف خده ر انظ وعلی بجای و محمد و گذاشته شده است وازا بزجهت مورد اعتراض در کلام و اضاف الروافض قرار گرفته است وجو استما است که مصنف (د) طاده است. ۵- ع ت: دیر دفض، هر ح ث ۲ ب: وخواند.

تأليف عبدالجليل تزويني داذي ٢٨٣

و اماً آ تچه گفتهاست که: دیسته بود که: ماکن علی ؓ أبا أحدیمن دخالکم، اکر بودماشه از چندوجه خالی نیست:

وجه اوک. آلکه سهوالنام باند و بر تویسنده و زری و وبالی باند خاصه بمذهب خواجه که سهو وغلط برهمهٔ اثبیا وانسه ورا دارد.

وجهوب آن باشد که بینها ومیطی بیشتهباشد پیرمستین ِ ملامت باشد. وجون تو به بکند ایمانش(ا نصافی باشد، خاصه بمذهب ِ خواجه که جهارو زلیّت در آلیه و خلفا روا دارد.

وجه میوم ــ آن باشد که باعتفاد نبشته باشد پس ملحد وکافی و خال باشد چر مذهب که تظاهر کنند و از هر که باشنه وحنکم او حکم میجگرایی داند' که خواستند که نشعنه' قر آن آورند علیهم لمانیالله.

وبا خودغیر کاتب بنصوحت وتسبَّ ددمیان تبشته باشد پس آنطنت دعتوبت عایدباشد بامنیش دونکاتب مُمَنْحَفْ⁷ ".

آمديم بالسل مسأله بنقى تهمت:

الالاً اين منتق دعوى مى كند كه يستدينيهمال اين مشجر داشته است و داند كه بناء مذهب شيت يرعنذونو حيداست و براتبات يو ته بعداز آن مذهب آلست كه امامان المقتر مز الطاعه دوازندماند بعداز مسطقى عليه وعليهم السلام يكى بعد اذيكى، و أجماع است كه شيعت بازده امام وا اذ فرزندان على بن أبى طالب دانند اول إيشان المصريين على وآخر شان مهدى بن الحسن الوكى م و معه درا مصوم و مقتر مز الطاعه داننده و امامت درين است درغير إيشان دواندادند وقبول

۱- دادن قابلدىدۇسىقاخ د. ٣- قىرى (؟ يادى "قىند، رالتىقىقا نلىرىنى، ئىبلى، و د أن قولدغاغرىغىرا قىتغىرىلىد قاعر آخىرىنى بېچى، بىرماغال » د.ند ئان الھروس "قىتىد؛ ووالاسم اغلىف د وغلهما الىناغلى درجىما قانىغىلافقا تغرى لدىك قالوا، خانئى جرىرا قرزدت ي پس مراد آلمانىت كە خوامىتند يا قرآن سارخەكتند و يىنوال و يىلد نعود تقىرى براى آن بياردىد. ٣- مىمىن يىزىلو آن، ٣- حد (بىچاى دوردانىما تارىنيا) : داين تكدنا ئىتە كە امامان، د. د. اين جارت تقيرمادلى امت كە دورادا يا كات كاشت (مىر ۶ مى)).

كتاب تغض

444

لکنند از بهر قد مقات موجه، پس بالبن اعتقاد و مذهب جگونه نوسند که: علی چدر حج مردکه نبوده استه...!

و دیگر ـ آلکه شیت همه سال ما لاف ذند دنداخر آدوند که علی مرتبی شوهو فاطمة ذهر السته دیدر حسن وحسین است، وامامت است نابقیامت دولسل ادباقی است، وسادات عالم که مینج دیده تاصیبانند از فرز ندان علی ادم، وهر که ته از فرز ندان علی باشد گویند، علوی باشد ونشاید خواند، پس بدین دلالات و حجتها معلومت که این معنی بده ه بشیت امامیه اصولیه لایق تباش که توسته و باعتقاد کنند که: ماکان علی آباراحد من دجالکم؛ که این معنی مضافت ا اجماع وقی آن باشد برین وجه که بیان کرده شد، والحمد که با العالمین، وصلی الله علی محسب و آله المسومین من أولاد أمیر المؤمنین.

آقامه محفه است: د وجون اغنی دا چنین مغسر ای آ باشند تقسیر این جاس وضحاله وسدی ومقاول و جنبیر " و حاکم و قلایسی دا چه کنده و نسیر هشام و کلی ومجاهد دا کجا بردهه.

اما جواب این کلمات آفت که او لا معدایت می در سیایت سا برز عمر مسطقی است، ویدد خلفاست، وشاگرد وییرو علی مرمنی است، وهواخواه علی وآل علی بوده است، دبا بنی امید وبامادیه ویز بند باعبدانه فریس خسوستهای عظیم کرده است، وضول غی او بامبالفت گذنه، ویراقوال دافعال بد اینان منکر بوده، ومناظرات ومحاودات اود وی معنی دو کتب مخالف دموالف ظاهر است، پس نامسی که خودرا بر عبدانه عیاس بنده چنان باشد که جهودان خود دا بر عز بر بندند و تر سایان که خودرا بر عبمی بنده و بعدانه علی عبدانی قبال را در جو دنیبی و تشیی بیزار است، و از معاویه و یزید دور، واختیار دوامات و امنکر، و مولای علی

۱- ۲ ب: ومخالف عد: وتعلق ۲ - ۲ - ۲ : و مقدران ۲ - ۲ - ۲ : ۶ کن جیر ۲ س تق از موارد ذکر تام بند واداده پسراست از قبل اطلاق حقیل براحمد برختی ب وحت میشدی براحمد برحسن میشندی و درموارد بسیاری اذابی کتاب ایز نظائرش آمده است. ۲ - ۲ - ۲ دیندندی پس مواد از دناصی به اسم جسم است که مراد نامیان باشند.

تأليف ميداليطيل قزويني دادَى مرتشا است وآل وى المسلمة هدى.

اما دگرمفسران را که بادکردماست؛ اگر شیمی نبودماند حمه عدلیانهاند بادی جبری دمشیهی وناسی واشتری هم بودماند که بروزگار آیشان خار تشیه و خصل^{یا} جبراز شووستان بدعت سر بوئیاورده بود تا ایشاقرا از خود نیمواند، و بداند که هر کس که تفسیر شان بخواند اعتماد و مذحبتان بماند که ته جبری بودماند نه قددی، و نه جنهسی نه اشتری، و نه مشیقی و نه خارجی.

و گر تيعت إمامية خواهند كه از مفسوان خود لانى زنده از جماعتى نامستير المعروف از قند كه خواجه آوردماست؛ از تفسير محمد باقى لاف زنده وازقول جغر مادقه واز نفسير حسن عسكرى عليهمالسلام وبسداذ آن از تفسير شيخ كبير ابو جعق طومى، و تغسير شيخ شهيد محمد فشال و از تقسير خواجه يوعلى طبر مى، و تغسير شيخ بلفتوح دازى دحمةالله عليم؛ وغيرهم، همه متدين و عالم، أو لينان همه مصوم، و آخرينان همه عالم و امين ومعتمد، حيج نه معجنً و دامية و نه منالى و نه أخارى و نه حقوى والمحمد حسب الشاكر كرين.

T تلقه محلفته است ، ودمصدًد بن معان الأحول⁷ در كتابي آورده است كه امامان همه غیبدانان باشند و در گوو همه غیب دانند تا بدانحد كه اگر كسی بزیارت ایشان شود بدانند كه موافق كیسته ومنافق كیسته و عدد نامها و گامها همه دانند، وحسین بزیلی وشهیدان كر بلا پیش انقیامت جهاد مدسال فانمشونده و پزید و این زیاد و قاتلان ایشان همه ذنده شونده تا حسین وشهیدان ایدان وا بكند و بیامت بدوزخ فی ستنه.

اها جواب این کلمات که خالی است اذسنی، و دوراست اذعقل، وبر خلاف

۱- ج: دحسلته (بنداء معمله) فدير هان (دراند مديمه) گفته وتعمله يقتع اول و ثاني ر سكون كان شعن وخاها او وخادي باشد سه گذشته و در منتهي الاتي ار حرف حاجه مهمله گفته، وحمله محر كه خصله كه خاد مه يلو باشدم تيماست حمكه يكي، ودر كلام امير انترنين حليه السلام معن كه: دوانة لان أيت على حملته المعان سهدا او اجر في الافلا سعفدا أحب الى (تاآخر). ۲- ح د: دوب العالمين. ۳- مرادهم من المانى است.

کتاب نقض

YAP

نقل و هرع؛ آست که از مس قرآن و اجماع صلمانان معلوم است که غب الا خدای تعالی نداند و حوسلمالس و أخفی ، ولا سلماند الا الله ، و قال الله تعالی ولا یظهر علی غیبه احدا وقال : وعنده مناعهالنیب لا یسلما الاحو ، و مسلفی صلی الله علیه وآله با جلال و وفت و درج قبوت در مسجد مدینه ذنده ندانستی که بر بازار چه می کند و احوالهای دگر تا جبر بیل نیامدی معلوم وی نددی پس المه که درجهٔ ایسا ندادند در خالف خواسان و بنداد و حجاز و کر بلا خفته بر المه که درجهٔ ایسا ندادند در خالف خواسان و بنداد و حجاز و کر بلا خفته مه از عقد درواست و مازند که احوال جهانیان بر چه حد است این معنی مه از عقد دوراست و مازند که احوال جهانیان بر چه حد آست این معنی بر بریایه بستند این معنی گفته ان و بحدایهٔ از ایسان بسی نمانده اند و اصولیان شیت از ایشان و از چنین دعاوی بر آ کر ده اند و بر خلاف و بطلان این دعاوی تعنین کرده و حجت الگیفته تا هیچهشیمی مجس خارجی وا طعنی بنداند.

وحديث زندهندن حسين دشهداى كربلابديه مذهب محققان شيعت خود آست كه هم در آن حال كه كمتشدند زنده شدند بدلالت قرآن كه ولا محسين الذين قتلوا في سيل الله أمواءاً بل احياء عندم بهم برزقون الافرحين بما آتاهم الممن فضله ، وجود تأويلات آيت [را] اين موضع احتمال لكند بتون خواهند رجوع باعاسر وكتب شيعت مي كندنا شبعند إلى مي شود ومصود بحاصل مي آيند

١- ذَلْ آيَةً ٧ موردً مباركة عاد وسند آن: هو ان تجهز با قدل قائد (بعام الآية). ٧- اذ ٢ يق ٥ و مودة مباركة العل و صن ٢ يه جزن : د قل لا يعلم من في المعاوات والارم ما الايب الا الذي. ٩- اذ آية ٩ مورة مباركة المعام. ٥- ٢ ٢ مو : د قراصان». ٩- كذا ٩- صد ٦ يه ٥ مورة مباركة العام. ٥- ٢ ٢ مع د : د خراصان». ٩- كذا بد حق د النام و معاد و معام العام. ٩- موادة است كه النياء و الله عليهم المعام بد تر حقيان العل هوجه بوده شمت ٩- موادة است كه النياء و الله عليهم العام بر و مياني كله بغر المداد الما قراب الما التر عندان تعالى بغراهدكه بوسيلة وحي يا القهام يا مواد الله مورد و براى المتقيان و معايم قراميد بالايم موق عليات النام و معالم المورد بير و مياني كله بغر المداد مناني و ما ايشان الما يك و معليم قراميد بالارم و معالم قراميد بالارم و معالم قان بير كماني مود و براى المتقيان و معرع شود يتعليمة ٩٢٩ و و دو دنعان تقرام هو عليات النام بير كماني مود و براى المتقيان و معايم قراميد بالارم و معالم قراميد بالارم و معام قراميد و معالم قراميد و معالم المراحية عرب عرب ٢ معالم بالارامين عالم عن دورين المان مع و معالم قراميد مو عليات النام مع مو معان المراحيم المراحيم و معاد الما مورم و مود عملية قراميد و دو دينام تقرم و معالم الم من معالمين من و معالم المارم موراميد المارم و معاد آنه مورم و مواد المان الما كمان و معالم قراميد بالم من معالمين من و معانيان موراميد المارم و مود آية ١ مراميد مواد معانيا تي درامي مابيد كرى دومام مراميد مورومين معانيا المارم موسيره معان مراحيم المارم مورد آية ١ مرم مود معاد كم المعران. إمام تكر كرده المرامي موادين المارم موسيره معانيا المارم المارم موروم المارم المارم موروم معانيا المارم المارم موروم عرامي المارم موروم المارم موروم مع موروم موروم موروم موروم مارم موروم موروم

تأليف هبشالبطيل كزوينى زاذى ٢٨٧

اسا آخیه کنند است که هیش افتیاس یزید و زیادا وخوارج باز زنده کنند و بکشند اسلی تداود او از جعلهٔ خرافات و تر آمان باشد و با امول راست پست بلکه بقیامت زنده خوند و جزام اعدال بد خود بستانند ویا فرعون و قادرتابد درمقوبت دونت فیساند اما این مدنی تیاس بایستی کردن با آن غیر بددوغ که ناسیان مجل از متمود عمان روایت کردماند که داخی گفته هرشپی مرغی بزد که بکنار دویای عامان آید و بولؤلؤم وا از حلق بر آرد و زنده شود و بستفادتیادیاره کند وینای عامان آید و بولؤلؤم وا از حلق بر آرد و زنده شود بی حسین بردیلی متمان آید و بولؤلؤم وا از حلق بر آرد و زنده شود از را توریع بین بردیلی عامان آید و بولؤلؤم وا از حلق بر آرد و زنده شود بی حسین بردیلی میترد است اذهمی و بولؤلؤم بین است از کشنده حسین اگر آنجواست این دوایاید داختر، و کر عدست از هردو بداختن، وعقوب عامان را حوالت بقیامت کردن تاموافق قدوند و باند و الحملیق دیم آندامین. بیست تا چنادکه می خواهند می گرداند، والحملیق دیم آندامین.

آنته مخفته است: دو کویند: جغن مادقدا پوسیدند که بیتوین ^{۲۰} قوم کنام باشنده او گفت سه کس باشند اکا کس کدیموی خمایی کودباند و خدا یکی است و آن کس که دعوی تیو ^{ان} کو دمیاند بدوغ چون مسیلهٔ کلاً آب وغیر و نخه و آن کس که دعوی امامت کردمیاند چون یو یکی و عمر وغیر ایشان از دیگر امامان: الی یومنا هذای.

کتاب نقض

144

العا جواب اين كلمات آنست كه: يسكن كه اين خبراذ أخبار آحاد باشد وبمذهب ما اجباب علم وعمل تكده واكر ' جنان است كه صادق عليه السلام كفته باشد و او معسوم است و خطا نكريد در فرعون وهامان و درضر ود و كتمان راست باشد، و درمسيلمه وطليحه دغير هما كه دعوى تبوت كردهاند بدورغ، وكذلك در أشت خلال هر كن كه نهجة دعوى امامت كردميا شد چون معاويه ويزيد ومروان و يزيد ياقص ووليد ماجز ' وغير هم كه مي استحقاق دعوى وطلب امامت كردهاند، و آنها باشند كه معانيت قر آن د قول معطني عليه السلام كردهانده ويني دروري على هو تعني كشيده باشد، وحسن را ذهر داده وحسين واكشته و قر آن وا بشمانة تير كرده وكشته كند دها أنا ذاك جبار عبيه، و سنكه منجتيق در كميه انداخته ابتست مذهب شيمت مي تقيه وقصب كه در هر قصل بيان كرده مي شون والعمدية رب العالمين.

آنته محققه است: حبد البیا دمنید (زی در کتاب خود آودد است که: عم حالد ولید دا بغرستاد تا دستا دور گی دن علی کرد و اور ابز ورب قیفه کشید، و گفته بود: اگر نباید سرش بی گیر، خالد بیامد عمودی بردوش، و علی اسداعی بود عماد این باید سرش بی گیر، خالد بیامد عمودی بردوش، و علی اسداعی بود عمود افزوی بسته ودر گردنش کرد وبز پیشت⁴ و او شقاعت کرد و علی اور اخلاص داد، و دسول افر این حال خبر دادمبود که: بیره بزید افر دوزی که علی او ا بینید عمایه سرع بور بسته باده و افر ایندگونه بیتانهای بی سرویش نهند و گویند گر اما حواب این کلمان آست که: او لاسماه بیست که انکار و نه جب مسته افرین ضول از کدام و جه است ؟ اگر افرآ نست که عمالجراد مفید و حقیا ایشای

۱٫ ت ب ۲؛ دواگرچه ع: دوگرچه، ۲٫ ب ۲ ت یامانهٔ مه تو دیگرقبل از معادیه. ۲٫ مداع بخم هی بعضی ومرد دیماست بخی ند دسر کانوطاً کنون یا نمانهٔ ملوب بکارمی بر ند. ۲٫ در فیات الفات گفت: دهما به یکسر نومی از جامه که بدان سربند نده. ۵٫ در مرطان گفت: دیستخن بروزن ریختن بعضی پیونیت یاهده. ۹٫ دوگوینده قط دردونسخه ح د.

تأليف عبدالجليل فزويني دازي ۲۸۹

بیت ستیفه دا منک بوده است کافهٔ طیعت خلفاً عزسلف بیت سقیف دا منکر بودهاند، و امامت می کویند دون اختیاد، و امام دا معسوم کویند نه جایز النط، و لمامت اف اصول دین کویند نه افغروج، و کو⁷ تعجب افرآست که علی دمبر فت وقبول لمیکرد چونبدذهب خواجه افزه وعماست واختیاد است را دروی اثر است: عجب آباهد که علی نیز بامنز لت او طمع داشته باند که آخر ددختل ودرجه کمتر افزویک بود، و دفتن خاله باجاذت عمر بطلب علی معروف و مذکوداست، وعمود در گردن خالد کردن افزه ت صلابت علی مو تفیدود دباشد و خالد وامت از اودا است بشیغ مقید عبدالیمین ر حصانه اشت و این معنی که حوالت کرده است بشیغ مقید عبدالیمین ر حصانه اختیاد است و این معنی که حوالت کرده حکایت جایی تو نته باشد که نعقل اودا منکر است و دره باشد که بر سبیل حکایت جایی تو نته باشد که نعقل اودا منکر است و این معنی که حوالت کرده

آنته محفته است: دوخالدراخود دستن دارند ورسول ادرا سینمانهٔ لشرداد است. و آنعقامات که اور ابودماست در حرب اعل در د و مسیله کذ آب و جنگ با بنی حقیفه و حروب عام و غیر آن و مش کان و آمیه او کرد خود کدام کس کردا و او بود شمیر خدای و مبارز دین، و بهلوان اسلام، وعر که که رسول قوم دا بتر سانیدی گفتی: سردا⁰ حق تهد و الا أبت علیکم سفانه، بس جول داختی خالد سیف الشطان باند نه سیفانه همچنانکه وسول شواند.

اطاً جواب ابن كلمات سره فهم بايد كردن و باصاف سماع كردن تا غيار تهمت كفت ابن ممشق معنمف مجبس مديواذجهر، اهل استماع بيبان جوش زايل شود" والتوفيق مناقةالعلي الكبير.

الما آنچه کننداست کند مخالدرا خود دشمن تر دارنده: ندارند، و گرددستن ندارند پندارم نتسان کند کند که ندامام است جون بو یکردعس که طاعت ایشان

كتاب تقفى

لازم دادندا بلكه خالديكي است اذآ حاد منحابه، يندش وليد منغيره بود مخزومي كافر بودكه مكنه بمسطفي عليهالسلام چون حلقة ميم كوده بود" و منكر بعث و دسالت بود و برقر آن فسوس داشته و برسحابه استهزا کرد. اکر چه مستق ادرا درین کتاب «ریحان فریش» خوانده است.

وآ لیخه تلفته است که: د رسول علیهالسلام خالد را سیفانته لقب داده بود». طرفه تيست اذاعتفاد مصنف مجيس كندشمن تركسي على أمرتضيوا عمروبن الماس است خواجه ناسبی او را درشید حنسالاً منَّه لقب داده است چنافکه در روایت ِ فراوى مست يس كر خالدا بداون على سيف الله معواند طرفه باشد، ودلالت بوخادجي مصنَّف يكي اينست كه چندين منقبت درين فسل بكفته است بدوغ. وبواست؛ درهمهٔ کتاب مُشرر عشير آن امير المؤمنين را فكنته است، اما مكو خاله محتاج باشد بنز کیهٔ چنین مصنف، امیر المؤمنین را که خدای و فر آن وجبر ئیل او البياء "كذشته مدالح باشتد وفشايل ومثاقب او درتوراة مسطودباشده و درانيجيل

۲_ ت ۲ ب: و که مکه را بیمیطنی: ح د: و که تکهبر تمیطنی: ا- جد: ولازم بالدي. ۲. این تعبیر کتابه الانفسین و محاصره کردن است ویرای شرح دیان این کتابه و شخصیل این تفسيق رجو عدود بتعليقة ٦١٩. ٢٠. دربرهان كفته: وضوس بعني بازى وتلوافت وسخره ولاغ باشده پس مراد از فسومهداشتن اهانت و بیاعتالی کردن و بسخرگی وهزل تلقی تمودن است، روليد مرتضير والاكلينان المستهزلين، (آياة ٢٥ مور تحجر) اذجملة ومستهزلين، مر" فی شغماست. ۵۰۰ در نسخه وزیسان اقریش، وقریش الف و لاع نبیذیرد قال الله تعالی: ولا پلات قريش، و مفسران درنفسير آية: وندني ومن طقت وجيداً، اين قلب دا در حقّ وليد ياد کردهاند و در تغییر بعضی آیات دیگرنیز. ۲۰۰ م. ح: دهر اوی؛ د: دهر داوی؛ محد ک صي (ده) بد الكني والالغاب گلته: ونراوي بنيم فاء سبت است به فراوه، وآن شهر كيست از ماوراء خوارزم که آنرا عبدانه بن طاهر درخلافت مأمون خليفة عباسي ساخت و مراد از فرارى كمال الدين إبوجدانة محمدين لقضلين احمد تيثا بوري فيعمدك راحظ استكه ىد من او يكنه الد: والفراوي ألف وقوى. حمدالة مستوفى هر قاريخ كر عده ضين ذكر يزركان اهلحديث كفته (ص ٢٠٧ چاپ طهران باهتمام دكتر عبدالمسين نواقي): ومحمد اين نشل بن أحمد أبوعدا لذا لترارى الصاعدي كان عديم المثل في دواة الحديث، وترجمة أورا سبکی درطبقات و این الجوذی در منتظم وصفدی در الواقی بالوفیات و بروکلمن درتکمله آوردهاند، ر اما اینکه مراد اذروایت اوچیست و درکجاست؟ اطلاعی از آن بدست نیامد.

151 تأليف حدالطيل تزويني داذي

. مذکور باشد، و از آن بعضی درزیور باشد، و در آیات و سور قر آن مشهور باشده خواجه اکر لکوید و نتویسد معذور باشد.

و آقچه گفته است که: دآنچه خالد را بود خود که را بوده است، ، لاشك نغبته کرده است و کرچه بخینوا مذکر است وتغینه[دا] باطنیی دانه، واز آن علی *د*ا مىخواهد ، ارْكُلْ معلوم همة علماء مسلماتان است كه فتحهاى إسلام وغزوات بزوك درمهد مسطفي حمه بنييغ وقوأت باذوان إمام عُمام بودكه دين و أسلام بوجود اد بتمام بوده بادل برعرش خدایش قام بود. د بر در کعبه برددش محمَّدا سنقامپود: وولادیش در بیتالعرام بود، و ذکویش در رکوح وقیام بود، وتقتعائی در صلوم وسيام بود، أسدانة على أعدائه الخالين، د سيف رسول إنَّه على البعاحدين والناكثين والمادقين. خناى را ولىبود، ومصطفى را وسىبود، و دينروش يعتدا سولي. پس اکر درمهد خلافت شیخین بهرن خالد ولید بحرب عجم نرفت از آن بود که حوالت احکام شریست و دجوع مشت کمیان و بیان معنیان وحد ا ر وش وجنایات بویکر و عمر از او پرسیدندی و او را ملازمت روشهٔ نیو ت وأجب بود تأ خللي بشريعت (اه ليابه كه آنكلوكه بخالدو امتال مخالمه برآيد امیرالمؤمنین(ا بدانالاننات کمتر باشد، کلر او پیکار عُمر و باشد بردر مدینه که أجلاء صحابه وكثبرا ومهاجر والتعار واجانها بحلقها لاسيد باشد وبلغت القلوب المناجر ومظهونها فألظنو تاجمنا للثابتلي المؤمنون وذلزلوا ذلزالا شديدأ يس اكن عمن نوفد بحرب عيم معذورياهد؛ على معذورتر. - يهون* اصل تباهد مثابت. عمردا بنشاينه تااين جعله بغواك وبدانه كه بسواب است وبتوفيق ملك ومتابعاست. **آنگه الفته است: او چون عس بوبکر را می گفت: خالدرا از حروب ِشام**

۱ - ح د : و بردوش معدلش » و برای تحقیق در این انسیلت و در فضیلت تا لی آن وجوع حود بتعليقة ١٢٠. ٢- ح د: (جون» وا تداوند. ٢- ح د: «رفت». ٢- ادوش جمع ادش است بفتح هدوه بمنی دید جراحات . ومیرمیدندی م نداود. ع- ح د: وبطری. مبارکة احزاب. ٨- ٢ د: د کهچون،

۵ - ع : د بوسیلاند ، ح د : ۷ ـ نیل آیة ۱۰ وتمام آیا ۱۱ سودة

157

مىزول بىكن در آن وقت كه او مالك توبر. وا بكنته بود وخلاف بود در آفكه او از جعله مرعد آن بود با از جعله مىلماندا - راغا عمر آن بود كه خالندا مىزول كنند،و بوعيدهد! بامير سياء شام كننده بو بكر گفت: ١٧ تحد سيفاسل الشطى أعداله. من شمشيرى كه خداى بودشنان خود كنيده باند با غلاف فكنم يعنى خالد وا مىزول فكنم، وجنين كلرى بهرز، گولى دافغى باطل فنوده.

كتاب تقفن

اما **جوانباین فصل ن**یك نیك^{نا} فهم باید كردن. از لا در آنكه «بوبكر را عمر گفت كه: خالندا نترل كن، چندخطاست بقولخواجه:

یکی. آنکه پنداری که بیش از دافضیان خالد آرا که خدای بر گزیده باشد، و رسولش دسیفایته خواندهباشد، # و امامی چون بومکر که دکن او ّل است در امامت او را قبول داشته باشد * و بامیری نصب کرده باشد عمر گزید: معزولش بکن، عصر بقولخواجه ناصبی مخالفت خدای ورسول وامام کرده باشد، واین خفائی عظیم⁶ باشد⁴ که برعمر دو! میدارد تا خالد را قضیلتی بگویده و بر بهتر از خالد کش متوجه کند.

دیگو[آنکه مگرچون قتل مالکتین نویره از خالد واقع آبد عمر آنخبر فواموش کرده باشد که: دخالد سیف انی لاینطو، که خواجه دراین کتاب آورده است با این خبر بنصنف رسیده است اساعمر نشیده است. و چون خالد مسفرانی لاینطو، باشد قتل مالله بسواب باشد اما عمر منطوراشد بقول مستق نامس.

و آفچه محمته است که: صحابه را خلاف بود در آ مکاماللم نوبر مسلمان بود یا مرتد + بایستی که مصابه را این خلاق نبودی که آن علی مرتضی بود که مبتلا شد بغتال و قتل اهل قبله، ومسلمان کش باشد، خاند روانباشد که مسلمان کشد که او سیف آنه لایکتری است و با خود بسذهب خواجه مجبر رواباشد که مسلفی

۱۰ فیومی گفته: (عدانه غدا مزیاب خرب و کل جعلته فی غده، نوجعلت لغضدا، واغدته اغداد اغذه. ۲ ح د: دنیانه: (بلون تکراز). ۲ ح ع: وکه خانده. ۳ ح میارت میان دوستاره نظر دروز نسخه حد است. در ع ب: دخطای عظیم،. ور ث ب ح: (است).

تأليف هيدا لجليل قروبني داذي

rar

خود دروغ گفته باشد که بمذهب خواجه دروغ و نرلت بر امیها رواباشد، وبا این کلمه خودشیطان برز کان ا مسطفی تهادمباشد چنانکه کلمهٔ «تلکالغرانیتی[لملیع] چنانکه مذهب مجبر ماست اندی که شمنین خاند بخط نگذدد.

ب معزول کند این ای ما سواب بود کی قد در آی سند که خالد ا از امیری شام معزول کند این ای ما سواب بود با خطام ا کی مواب بود بو یکی دا ترك آن کردن خطامند. و اگر صواب تبود چگو نه نید که رای عمر خطا باشد؛ و اگر قول اد رواباشد که در بهری احوال بو یکی قبول مکند اگر داختیان بیز قبول نکند معذدر باشد و کفی والحاد نباشد مگر مسلما نان تقل بو جه میکند و میداند^{و م}که می چه کفت است همه می اسل است و بی فایند، والحسدیت و ب العالمین.

آیته محمنه است که: دبوطالب بابو به در کتاب خود آورده است که: طلحه عایفه دا دوستداشت و زیبرام سلمه، د ایشان نیز این ^ب هردو را دوستداشتند^م و مش صد می بودند مرکک وسولردا، و می گفتند، از او برعیم و بزن ⁽ هسران خوبتی ⁽ باشیم از قریش، خدای مرادشان در نحرشان شکست ⁽ بدین آیت که: ولا تیکموااز داجمین بعده آبداً^(د) که شماد ایست که زنان پیدیس دا بعد از وی بازی کنیده.

الماً جواب إين كلمان كتر وشلال وبدعت و دورغ وجثان ولتو وتعسّب وعين زيدة، و ماية العال تعوذبالله متعاسليك فيم بايد كردنه.

ادكا حديثوار لعنت خداى والعنت الحل ذمين و آسمان و همة فرمشگان

با ب ب ح د: هذیان م تدادد ۲۰ به برای شرح ویان آن دجو خود تیتلیتگا ۲۲۰. ۲۰ یکذا وروع م لیکن ت: وآمایی م ح د: هرگفته الده م تدارد. ۲۰ ع ش: دیا بزرگی و قدر و رأی م ب ح د: ویا بزرگی قدر و رأی . هـ دستور باشد و کم و العاد تراهده قط در وج. هر ح: دردراین بای قصل قصلا وعلم وه سلمانان تظریروجه بکند بدانده. ۲۰ ع ت ب: ووایشان وایان . ۸ ج: هو ایزهره ایز طنعه و فریر را دوست میداشنده. ۲۰ ث ب ۲ دوریزی ۲ ۵ ویزی ۲ ۵ ویزه ۲ مانده. دختوره. ۱۱ ع ت ب: ویز سر شکست. ۲۰ . از آیا ۲۴ صورة مارک از احب

كتاب نقض

144

د آممیان وجنسیان بر آن کمی باد که این مذهب دادد واین باعتقاد کند که غبار فواحش بردامن زنان رسولان ⁷ خدای نشیند برعموم، و خموص بردامن زنان مصلمی که استهان المؤمنین اند و باشناف آن بر آن کمی باد که چنین تسنیفساند و دروغ برعلمای شیعه نهد، وبر آن کمی که برواداد چنین تهمت برزنان رسول نهادن کمادران مؤمنان اندوبر آن کمی که دراین باب تقیامی کنده بر آن تاممته د که چنین درونی بر مسلمانان نهد و توسد و گوید، و بروا دادد بر عوام و غافاین⁷ تلیس کردن بعن محمد و آله السلامی بن.

اما جواب این دعوی آست که شیخ بو طالب بابویه روسمانهٔ علیه . بزرگ ومندیش بوده است اسا معلوماست که آن درجه نداشت در علم که تعتیف سازد پس اگی این مسئل یا غیر وی افعیشی، کتابی باذعمایند هر حوالت که در این کتاب کرده است بر شیمت امامیده راست باشد و تعنیمها همه برجای خود، و کرده و عاجز باشد معلومود «که هر چه گفته است بیشتر جاکست ودروغ ولغو و نعسب اذمن نامنعنی و معیشی وناصیبی.

دیگر آنکه معلوماست که عایشه وسول دا علیه السلام از جان هریز دوستش^۲ داشته است و طلحه مو دی بود دمیم الغافله، و آن کس وا که مسفوقهٔ دوعالم در کشار باشد که خورشید تابان از جمال وی بر شلکآید دیدماش بر چوطلحه چگونه آیده حاشا عنها و عنه مالی انقاطبه و آله.

و حدیث ام سلمه _ رضیایهٔ عنها _ مسنف بحساب کورش است که شیمت الا عست کهدروی دعویمنکننددیگر همهٔ خطال محمودمدروی گوینده و گذشته از خدمجةالکبوی که مادر فاطمهٔ ذهرا است و سینمهٔ ساء العرب است. و خیرتساء

2 - A - A -

تأليف مبدالبطيل تزوينى داذى 👘 🐴

وسول این است. ام سلمه را از هر یکی از دیگر زنان وسول هدسترا دارند، واگر این مجبو مصنف واست. میگوید که بیست پنجسال این مذهب بتقلید داشته است با متی که داشتی اعتقاد ۲ شیمه درام سلمه، وطلمه وزیر را خود ز همی و اباشد که دیند بجایی کشند که آغتاب کستاخ در حجز ثابشان نیجه، واین نه مند طلحه و نیر است که ایشان چون امام را کشته خواهند دود تباهد که دسول دا مرد. خواهند

اما آخیه انتخابه همایندوام سلمترسد مر گیرسولمی کردندمی گفتند: بزن همسران خود باشیم غایت دورغ استه و آگر دموی تاریخدای میکند بایست که دانسی که عایفه از بنی تیم آست و ام سلسه از بنی منزوم و عایفه بنتهٔی. بکرین آیی قحافة بن عامر بن عمر و بن کمب بن سدین نیم آین دان از از قریش است، و محمد مصطفی سر عمقور نیان است، و ام سلماذ بنی منزوم است ام. سلمة بنتا میدبرالفیر تین عداد بن عمر و بن منز وم بی چگونه گویند تا سعد بیر دوما بز تان همسران خود باشیم تا بداند که از جند کو د دارین الفضر به سامه عیان کرد، استه و نیون نیک باسان تا آست، و ام سلماذ بنی منزوم است ام. بیرد و ما بز تان همسران خود باشیم تا بداند که از جند کو د دارین الفضر به تان عیان کرد، استه و نیون نیک باسان تا مل و دو باید دیدن تا خود جنین حوالت بین می تعلقی می محمد و اعشق کو به برزن زید حادثه، اکر ماینده اگرید؛ وجون خواجند بین محمد و اعشق کو به برزن زید حادثه، اکر مایندا گوید؛ است، و هر کس از فرینین که خواهد که اعتقاد نیمه دامیته هرد و اعتان کن مسطفی بداند با ید که دکتاب فی تاره ماعته در دارینده امی مرد اعزان کار در ماینده از می می این که مان این ایم مایند و ایم مایند و اعتوان کن و معد قانی انفران مید حسن اس آر به دیدان ماینده ماینده مار خوانده ا منابع در مایندی این که ماز این زیر ماند که ماینده ماینده منازن را و مان کن در ماینده این مایند با ماین که ماینده که ماینده ماینده ماینده ماینده ما منابع ماینده این که دکتاب فی تاریه عالمانه که ماد دود این المینی گران در حیای تعلیه می می کیرد و بخوان و باداندی می درمانده مان می المیند آمدیند از می ماندی را و می در این که ماینده ما می در المیند المینده ا

۱ـ درهمهٔ نسخ بیک تاه کمانی الغن، ۲۰ ع ت ب ۶، وک اعتقادی ۲۰ همهٔ نسخ: وتعییم، ۲۰ ع ح دد وتعیم، ۵۰ ح د: وسر همهٔ قرشی»، ۲۰ ع ت: وکتایی ۲ ب ندارند. ۲ منتجبانات این (ده) در ترجماست، (ده) هنگام تعاد مؤقاتش این کتاب برا بهمین نام بادکرده است. ۲۰ ع ۵: والحنی ۲ ب ندارند.

تأليف عبدالبطيل قزويني داذى

بقوله، وبعداز آن نامسی شده است و کتاب برین وجه که دلالت است بر نسبدجیر وخروج او¹ ساختد

و دیتل آتکه چون مؤمنان بعد از مسطق هدتنس بوده باشند چنامکه حوالت کرده است بعر نشی - وحمالة علیه - پس سرتش با جزالت فنل وتبالت اسل عبدالشعباس راه وجابر عبدانة اضار تعاد، وجواً موجدا، وخبانب بین الا دن آداء و حذیفة یمای را، و خزیده قابت را فدالشهادتین ، و سهذ حنیف اضارت را ومحصد بو بکر صدیق را و ماند اینان گردهی کثیر وجسی غفر که یا ثفاق بنس امامت علی گفتند واقار امامت یوبکر کردند همه را سرت گفته باشد که اینها ته از آن هفت گاماند که خواجه آودوماست و غیر این جماعت از جایالی که اندار اختیار کردند روز سقید بنیساعد که فاکر اسامی ایشان دوضلی مذر بیاید د آخیار کردن روز سقید بنیساعد که فاکر اسامی ایشان دوضلی مدر بیاید د بر علمای این طایفه دوما دا از چنین نقل وبال ونکال انتاماه حاصل نیاید.

آنگه محقه است: د ابو جعنی انطوسی در کتاب السدد والمندوم وبادرد است که مقیّب درمی بندهای بود که جونبو اؤلؤه عمردا یکشت او برغیر بگریست و چون سهیب که برعد بگر بدجنباند پش زاختی نگر که عمر جه بد بود. باند اما جواب این کلمان بوجه فه باید کردند او لا آین او ناسب کهن داختی از کتابهای حکایت میکند که بیشر شیعه ندیدماند دعنوانده دیدایه ای ماند که از متابهای حکایت میکند که بیشر شیعه ندیدماند دعنوانده دیدایه ای ماند که از متابهای حکایت میکند که بیشر شیعه ندیدماند دو تخوانده دیدایه ای ماند که از میز دروجه گفته است که مهیب بدیندهای بود که بر کشتن چون او خواجهای بر مجر در گریه قنامت کند که زنان و بیگانگان این قد خود کنند بعنی اگر

١- مواداذ دخودجهندا يتباغروج الذين است. ٢- حد: دهت كسريد ٢- سائروي (ده) در توضيح الاشتاء "قوتها : و خواب يقتع الخاء المجمعة و تشديدانياء الموحدة اين الارت بالراء اليهيئة والتاء المثاة القوقائية المتندية كأهد بدين محماي 7- ٣- در دونسفة ح د بلغافة وكه بشرودت جواب برطرين نقل وحكات نوشته مع آيد واقتهدة على الطاب [في د] لكن في ح [اقتاب] ع- ش-ح د: و چكونه بد باند...ام. کتاب تفض

449

راء تباود و نیافته است، والصدیة دیم الارضین والسماوان وصلی انه علی سید البو یکان، وعلی آلمالطاهر بن وأزواجه الطاهران، اسمیهات المؤمنین والمؤمنات. آقتله گفته است: دو در کتاب الارشاد که مرتشی بغداد کرد، است آورد. است که: اوده آلاناس [بعد سول الله(می)] آلاسیمة؛ افزیس رسول خدای همه صحابه مرتد شده الاحفت نفس: سلمان، ویوند، وعساد و خالدسید، ویود جانه آ وعقداد. ویلال.

کها جواب این کلعات 7 نسب که اگر بندست باشد که مرتشی بدخی اید عدم کتابی کرده است که آنوا «ادشاد» خوانند این حوالت داست باشد و این دعوی متوجه، و کرده معلومتود دوغزیی مستق از وجوه :

الا کتاب هالارشاد فی مدر فة حیج التمالی العبادة تسنیف شیخ المفید مسمد بن محسّد بن تساند العارش است مدحمة الله علیف، ودر دیلار عالم هیچ فقید و متعلم وعالم نبشد كه نسخه آن كتاب ندارد؛ بر بابنه كرفتن و بغواندند اكر این كلمات درین كتاب است دعوی آنمد "عی قبول كردن، و كرد مه دعادی وى برین قیاس می كردن كه همه دروغ و بهتان است، و منعب شیمت آ ست كه كس مرتد مند " و ارتداد بعدهب شیمت بعداد نبوت ایمان دوا نباشد پس چون و سول علیه السلام بكذشت همه همان بودنه كه بودنه، و مرتفی كه دلیل كوید كه ارتداد معال است لاستحالة جسم الاستحاقین " چكونه كوره كرد مانداز كار به موان دسمال است نیشخیم كند تافید ماسل آید، و مدن و كارین عادت نبود كه مردمان اشتالی نیشخیم كند تافیده حاصل آید، و بدان روز گار این عادت نبود كه مردمان اشتالی سود واین عادت آین دوز كار است كه معنف بیست و پنجسال راضی بوده باشد

۲- عد: وایا بند ت ۲ ب: وتباورده در برهان تقفیه: ویاود بنیج واو بروزن آمد بستی یابد است که افریافتر باشد چه در قارسی بای ایجد بواو تبدیل سیابد وهمچنین برهکسی . ۲- محدث قمی(ده) در الکمی و الاقاب آشننه: وابردجانه بالنسم" والتخفیف هوسما ۵ بالکس و التخفیفایت فرشه بالقتحات این لوزان کسکر ان صحابی انصادی. مستف (ده) دریا بنیا نظر بستی واقعی ارتداد داشت که کمرباشد و اگرنه انتجار دراین مشمون بوفرخیه بیادر فیرقابی انکار است. ۲۰ برای تحقیق در این حقیق جو خود و بعد بقیقیه ۲۹.

Unfiled Notes Page 151

كتاب تقض

نیك بندهای بودی و منفق خدمتگاری وصادق دوستی جان برمیان بسی جنانکه منذار بوعبید نفتی ـ وضیالهٔ عند ـ قانل خواجه را طلب کردی ویینک آوردی ویکمشی که کلوبندگان بیك مطالبت خون خواجه باشدهمجر د کریه که آن کار پر متاران و زنان باشد تا خواجه معنی کلمات بزدگان بداندآ نگه طعن زند ونقل کنده پس معنی اینست نه آ تکه خواجه بطین وتعتیم باد کرد استه واللهٔ أعلم. TTA تعتیم که ایت: د و گویند که: عسردویرشکم فاطسه ذر کرد کی را در

شکم او کشت که رسول اورا محمن نام تهاده بوده.

114

اما جواب آست که این خیرست درست، وبرین وجه نقل کردهاند، و در کتب شیمی وسنی مذکوروبسطوراسته امثا خیر مسطفی است که: الما الا عمال بالنیات ، اگریتر مرعم آن باشد که علی وا بدوبردتابست کندبر خلاف بویکی نه آن بوده باشد که جنین مقط شوداوز بسکن که خود نماند که قاطمه دنینر دراستاده است ، اگر چنین باشد آن را قذل خطأ گویند، و اگی عدا کرده باشد هم نه مصوم است حاکم خداست در آن نماه د درین فعل بین ادین تتوان گفت واقداً علم بأعمال جاند و بستان هم و بر اگرهم.

. آفته معته است: در کویند: عدر دشمان فاطمهٔ زمرا دا مدم کردند که بر

1... حامینمشهور نیریستزگه در کتب مترهٔ فویتین تل عدد است از آنجمله بخادی در کتاب بندالوحی در پاب اوله و در کتاب حق در پاب شمره و در کتاب ماقیهالاعماد پاب ۲۹۹۵ و کتاب طلاق باب ۹۱۹ و کتاب ایمان باب ۹۱۹ و کتاب حول پاب اوله و معلم در کتاب امادت پاپ ۱۹۵۵ و آبی دارد در کتاب ایمان باب ۹۱۹ و این مایی در کتاب طهادت باب ۹۵۹ و طلاق پاپ ۹۲۹ و کتاب ایمان باب ۹۱۹ و این مایته هر کتاب قدایاب ۹۶۰ و کتاب کتاب جهاد زیر درمایی کتب خواهد بود.

و از طريق نيه خيخ المكافئة وزلية ب ودياب نيت و وزاما لى از ومولاكم؟ (ص) عل كرده است وياين مضمون وزاساوي ويتجزيز المكاده هداست و الأكلزت عهرت مستقى اذ وكرمنذ وعرح وبيان است وقاض، بقضاص نيز ومشهاب الاشياد ذكر كرده است وتحويا اولين سويت آمكتاب است. ۲۰ م ب سوت علف وي وا تدارند وطايد دوه مسوت از وجعه است که افادة تعلى بكند.

نأليف عبدا فيطيل قزويني داذى

744

دسول خلای بکرید گفتندیما آواز بولس توالیم عنودن، و کرینڈرافان معالات رالحنی مشغول عویم کتاب دواز شودہ

ایا چواب آفت که: در کتب شینتاین منی آوروماند امامین نگویند که عمروهشان تنها منع کردنده چنین آوردماند که یعنی از سحابهٔ دسول منع کردند اگراین منم یقند گردند مستمق علامت باشند بدنیا و آخرت

و دیگر آلکه فاطمه درفیت پدرش جزع وفزع بس کرد وهمرو عشان رفیر ایشان شاکردان و عدمتگاران پندفاطمه بودند دوا باشد که دلیفان بروی سوخته باشد ردانداشته باشند که خاتون دوهالم دختر سید و لد آدم جندای جزع دفزع کند و دیچهای گران بر نشی خودنده داز سید علیه السلام هنویده باشند که فاطمه بینمه می آذاها فقد آذای و از بر آن کونه تواند شنویدن که کافسلمای وهفقت دور باشد که [چون] درمیانهٔ ماکمترینه کدائی میرد فرزندانش بروی کریه و تو حکنند همسایکان و دوستان آیشان را مت کنند و گویند: ما آذاذ و تالهٔ قسابرین وجه تتوایم هنودن، محمود باشد پس اگر صحایهٔ دسول دختر مهتر. [عالم] دا منی بکردند از توحه و گریه؛ از آن بود که هاذت تداختند که جگر گوش دسول خدای ذادی کند و بر خود خوادی کند ما این وجه ادلی رمیدانیم اگر خواجه سنی بردیکروجه حمل کند ادنا که دکل آنام پر شم بانی.

T تشکیم است که وحسکادیا پو یه گفت: من هیچ شب نصبه تا سنباد لنت بیماذ⁴ جبل نکتم، و دماد جبل . و شی اندهند . امین و کلادار ⁴ وسول بود بر أعمال بین و تعلیم شرعیات، و رسول علیه السلام درحق او گفته بود: أعلمكم بالحالال ۱- ب ۲: و چندان، ۲- ۲- ۲ ب ح د: و دنیده، ۳- جندید سلم الصلود نبو بست که سنی و نبوی آنوا نقل کردهاند. ۲- ب ۲ و د: و دنیده، ۲- د: و دنیون، ۵- ۲

د: ودورَ باغذکه اگری، عبر ح د: ودخترسیده ۲۰ ع د یتر عه ت ۲ ب ح ا ویتر عه ت ۲ ب ح ا ویتر خم که در سیسم الاستان گفته: وکارا نام یر شع سافیه و یروی: یتضع سافیه آی یتحلیه. ۸ ـ در منهی الارب گفته: وماذین جل با فضو ...(زمعدانان). ۲ – م ح دا وکاردانه.

کتاب نقض

والحوام معاذین جبل، نسیشاید که بائاف برییر دانشمند وافضی باذگردد تا اورا چند بارنست بشکند فکیف بر آنها که خلافت وامامت کردنده.

اما جواب این کلمات همانست که درمواضع گفته آمد که دروغ و بینان اس و وزروو بال بگردن آن کس که گوید و دو ا دارد دروغی^ا بر بیر تحذ المدعالم قد م تهادن کمسیرت و طریقت شمس الاسلام حسک د حمانال علید حمد عامان فر بغین را معاد معلوم باعد از عقت نفس و گوته د فالی و بال نفسی و نسیدانم که این لفظ خود نیست که تو نی دومذل این دعوی مسوع با عده مانند آن در و غاست که بر خواجه بلفتوح نهاده است دومند را آیة و اداف القول طیم آخر خاله داست بدان مسیدی و البته او راخی دو در نفسی او نه بانده و مانند آن در و غاست که بر خواجه و البته او راخی دو در نفسی او نه جانان است و کر جوانت با صحاب خبر کند همه اعلی حسک با عند م مسوع با شده و بین حوال با صحاب خبر کند همه خواهیم که بدورغ بعلمای او حوالت کنیم تو این اسا آن کس زا که بقیامت و بعت مواقع محمد ایند و مانا که دواندارد رکه حوالت بندوغ که ² بطنای دومن م مده و زنده.

اما آنچه دو آخر قصل مخته است که دو سول مذیه السلام گفته أشد کم بالحلال و المر امه منذ بن جبل، دانم که این خبر صحابه دا گفته با ند د حوالت کلخد میم خطاب بدیمان باشد می مداد عالمتر باشد از قول دسول بلفظ خبر بعلال وحرام هم از بوبکروهم از عمر که سیند دوخ نگوید، وتقدیم مفتول ددیمال برفاشلتر قبیح است وبدقصب خواجه امام دا بیان حلال وحرام باید پس مکاذ اولی تر با شد بقول وسول باهاست از بوبکروهمو، داجهاع مهاجر وا تعاد باتیو این خبر برامامت

٤- حد: دودوغه وخابد بهتر یافتد. ۲۰ ث ۲ ب ح د: دو کوتاه ذبانی ۲۰ ت ۲ م ت ب ۴ ح د: دفتینده. ۲ م غر نسخه ع: دایوا انتوجه. هد درماین ذکر این مطلب عدادو که تغییر گردیلد استرجوع شودجهنمه ۲۹٫۰ می ع ت ب ۴: دکتنده. ۲ م ث: دفعاب است بدیشانه. ۸ م تا باد امل وقاضله بودهاست زیر ادا ثبات فیم لاذم نیست که دو دلل این مورد به بیغا اسم هفتیل نیاز باشد.

تاليف حيدالمجليل قزويتي واذي ٢٠١

بوبکر نهجیرت باند که چون وسول بالف مبالفه ⁴ کویدوبکاق ومیه جمع مخاطب مُماذ⁷اولی تو بانند بامامت، وتر³ی اولی دولمامت ووانیاشه، وگی دیندادی که این خبر بههاجروانسادنرسیند بانند، المآجنواجة توسنی وسینده بانند تالادمآیند که او عالمتروعاونتربانند از همهٔ مهاجروانساد.

وچون باسان درین نسل تأسل دود فایندن حاصل آ به وشبهت فایل شود. والحمد فی رب الدانمین.

آنته تفته تفته است: «وبداوی منصود واخدان رفض آن بوده است تا محابه وتابسین را خاتن ونامعتمد بکنند تا اعتماد انشرع بر خیز د زیرا که چون ناقلین منافق و بعدین و نامعتمد باشند بر تقل ایشان و بر فول ایفان اعتمادی بنداند، و از اینجا گفته اندا که: رافضی دهلیز ملحدی است زیرا که چون سیدقد اح هنو بقرب اینتاده بود و مصر و افریقیه دو دست خلقای آل عبای بود سیدقد اح منو شکل طبیبانمی کشت دو نوعی دهد دو دست خلقای آل عبای بود سیدقد اح منو شکل طبیبانمی کشت دو افضی دهلیز ملحدی است زیرا که چون مید قد اح منو شکل طبیبانمی کشت دو و افزیقه دو دست خلقای آل عبای بود سیدقد اح بر و مردم را بالحادیمون میکردی شخصی بادی اختر اورافض کو نه نام اوبوز کر با شیره فروتریکی و بود کشافتادن بزدیك امیرا حمدین عبدالغریز بن داخت بن آبید که العجلی و اولیس اصفاحان و کی مود و کر پایکان شخصی از مقی بانامی احدیبا گذشتام او محسد بن الحمن جهار بختان المو و ف به محمدیده ای دو دو این بر بود در الحاد، دسکتری بود محب و ضالی مول و محتلی از قوی و و او دا پیش

1- حد: وبا آن باللغة. ۲- ع: وجمع معاظم وسلام. ۲- ۲- ۲: وحاصل. ۲- ع ث ۲ ب: و گنته استه. در ت ب مج: واصفهان با وضعيتين درموره آينده). در حاقوت در معهم البلدان گفته: و کرج يقت او آن و کا يه و آخره جيم و مي فاريت و آهليا يسونها کره (الي ث قال) و عيمدينة بين صفان واصفهان في تصف الطرين والي حفان آقرب (تا آخر کلام) او ايم. ۷- ع ت ب: دردتوريه ، ۸. درمشيم الارب گفته: و قصال کشاد در آخر مردمان باصلحامه، و قط دخل است باين معنيم. ۲- در برهان گفته: و قصال کشاد در آخر مردمان باصلحامه، و قط دخل است باين معنيم. ۲- در برهان گفته: و يقسم آول وقاني مجهول بروزن خول بخشي بايد و روزي باشد، و بعض داست و درست هم آمدامت، و يقنع آول بعني ترمرو بيم باشدي بي معني مهيب و و مشازي نشاد . ۱- ح و مخالي و متيم ميون يا ايم و مخال بعني منگير و خود وسند است، و معال بعني خيله گر و عارت اشراي و مكره است.

كتاب نقض

8.8

امیر احمد حرمتی بودنمای مسید قد اح را عادن بودی که ددمیان سخن بر سبیل طبیبی استفهای ملحظانه گفتی قدم عرب ومساوی ایتان کردته ورسول محداتین چون نام بودی گفتی": آن شتربان حاجتین کرد و چنان کرد ، این محسد دندان اودا بفناخته و [این] سفاسین محمد دندان و سعید قد"اح و بوزکریا شیره فروش سخن درمیان تهادند و دعونتالحاد را نمهید می کردند.

۱- عاد وطبيته ومناسبتراست ليكن درماين سيد قد اح دا بغزان وطبيرى مديلى كرده است و وزغاف الغات گذاه وطبيت بالكمر وحوف ثالتكه باء موحده است مقدرح بسنى مزاح و خوش طبي وخلالخلف، اذ منتخبه). ۲- ع ت ب ۶ و و دسول خلق را ۷) يودى و گذرى، ۳- ع: دونيزى ۲+ ح د: دوس آن هرسه ليزيته ۲+ ا مو شملكوهم بيده رطر ايدرى براى وحمامتحالدهاء عاديازجارماند و خلايري، بيني بهين جر شملكوهم بيده رطر زيادا كييند. ۲- ۷- ۲۰ و دايرهاي مد، ۲- ۱ ۲ و دينا شهادادى و گواميم آست كه وها ج و كلمايعنى است. مانتوهايدي و كندند. ۲- ۲ ۲ و دينا شهادادى و گواميم آست كه وها ج و كلمايعنى است. مانتوهايدي كندند.

كأليف حداليطيل تزويني واذي

8.5

وبادان اورا بخان و ناستبد کرد. باش منسود خود بیامی واهنماد از شرع او برخیزد که از ایشان بدینها مییه چون ایشان ظالم وخان ومنافق بود. باشند قول ایشان دهل ایشان حیت بیاشد واوخرد بیز همیناناباشد که اینها؛ که گذشاند:

عن المرء لاتسأل وأبسر قرينه فان القرين بالقرائن بقندي كه چون ابن كردته ابطال سخن. او كرده باشى تزيراكه چون بكشى كه شرع دوخليه است تا فاتم آل محمد بيايد و شرع دا فوك دهد باطن وتقيندا و تكرده باشى، وتقرير كرده كه امام مصوم ومنصوس بايد تاغرع اذاو بشنوي. سيد قد أح اين معلى از محمد دندان قبول كرد و بنصوت رفض تسهيد الحاد مى كرد تاهمة مغرب دا در دعوت خود آورد وتا امروز حفوز مصردر دست فرزندان سيد ند آج بانده استه وخود دا فرزندان وسول تام اعادهانده وامام ورامان سيد ند آل جمانده استه وخود دا فرزندان وسول تام اعادهانده وامام

۲− ۲-۲ وسائن. ۲− ۲۰ ۲۰ وبادیهای ۲۰ کفاندر اسخ لیکن در جامع انفراهد بد. از ذکر این بیت:

و أذا كمت في قوانصاحب بنيادهم ولا تصحب الأدوى قتردي مع أيردي في كه ا يؤهفا بردمنني هذياب دايم هذاموري كه و يكتبها الأسم بالأضافة ع آمرا عقل كوده است تكته: ولم يسم كالله وقيله:

و عن المرم لا سال وسل عزیم ینه فکل ² قرین با لمانان مهنده مولی محمد صالح روخی (ده) ند شرح ایس نقره از کلام امیر المؤمنین علیه اسلام: د قادن أهل الثیر تکن منهم و باین أهل الشر ²ین عنهم ع که از جسلة وصیت علیملی است که بامام حسن (ع) کوده (ص ۹ ترضر باب المخاد از کشب آن حضرت اذریط پر تیریز بصحیح بامام حسن (ع) گوده (ص ۹ ترضر باب المخاد از کشب آن حضرت اذریط پر تیریز بصحیح ادریت تعلق درمناص گذاشته آنگاه بیت دا مطابق قال صاحب جامع الخواهد کنی کرده بیز کلما قدیمندی که بجایی آن دمتنایی یاد کرده نمست بناف، ندهرصورت شعر عربیاری از کتب ادب بناز رسید و جاری مجوای مثل میا عند و نظیر آست این علق فرانسری:

Jen'ai jamais en une Peine qu' une heure de lecture n'ai dissipée. Montesquieu

یحی تو اول بگو با کبان ذیستی پس آنگه بگریم که توکیستی ۳- قمیو میریدرمتصباع⁶قدقدادهان خفیتاخطیمن بابیدمی اداسترنه وأظهرته، ونطنه خفیتهمم الخاد وکسرها وجند ی بالهمزة اینمام.

Unfiled Notes Page 154

کتاب تقض

حق دانند ملعدان ابشان را ، وكوينند از فرزندان الساعيل بيزجفو سادقايم . العاجواب لين فصول و معادشات اين كلمات مؤمن مستيسويك يك بيجان سساح كند تاشبه تحرمت وبطلان حرمت على وبعات حرمتهم ذايل شود، وفايده ازآن وجوابي آن بعاصل آليد ان شاءالة تعالى وبه الثقة و منعالسونة.

اولا حکایت واضعان الحاد علیم لمان الله تشریک از اول تا بآخر معلوم ومنهوم است که که بودند و از کیما بودند واثقاق کیما کردند، واول بر چمتقاله بودنده اسلمی چرعددین کتاب بواشمی که حاجت بودبر فندید کر حمه روزگارها خواهد. اسا درین جواب کلمانی شانی روشن بردد انتشاءالله

او لا: سعید قد اح خود در کتب توادیخ مذکودیست واصل العاد میدون این المالغذ اعامت بیمری گفتند، این میدیس میمون قد اح بودوییشتر ان چنین آوردهاند که سعید خودیست میمون سالم است، آمکه درین سالم که پند میمون ملمون است خلاف است بیمری گفتند خلام مصریان بود، بیمری کویند، ادیب بود قلمه خوانده بود و این پسرش میمون برمامن زندنه پرورش سالته بود، و این میمون شوم درجهان می کنت تا تمهید دعوت الحاد کند هر کجا که برسد که دلایت حنیفیان بود قراردگرفت وهر کجا که دلایت شعه بود آدام فگرفت که داست که دعوت از با این ده گرد، در فکید، چون بحدود عهادته و کر روگر باذکان آدآن جنه دسیده وجهل و کرمایگی و کم یفینی سنیتیان⁶ بداست آمیا توقف کرد وقرارگرفت.

و این محمد نشان , علیه اللعا , مشر اندا دمیرد بند تر و او مشبقی قبودندی اما خود ملحدبودند و از دهی بودند از حدود بهاوند، و در خدمت امیر احیدین

تأليف حدالبطيل كزويني واذي

- -----

. . .

۳-۵

عبدالغربز گستاخی داشت، و امیراحمد درین وقت بکر ." می بود اما حاکم بود بر فادان دورین وقت بود که احددین موسی بن محمدالتقی را علیهالسلام توازش کرد. بود ومال وتعمت وخیلمت فوستاه تا اوس کن قم شد و آنجا مدفون است دروتبه موسوبان، ورضوبان قم همه از عسل رمحاند، تا معلوم شود که سپرت اهیر احددین عبدالغریز چگونه بوده است در آل معطنی علیههالسلام.

و این بودتم یا ـ علیهاللمنة ـ او الا کوفی بود اصلتی از چنا کادانان بود وشیره فروش،بود شیر فروش بود که مادرش در آن صدود کاوو کو سنند داشتی و از از کودکی شیر دماست کودانیدی و فروختی، چی خواجه دربیشه وشهر او هردو درغلط است ویدرش ا بوسابر المنجم، خواندندی که دعوی بعوم کردی ومادرش زنگی جادد بوداصلتی از با بل نامش عبالانه کاهنه، ولادتش بدهی از نواحی ری که دعبالانا باده خواند.

یس این هر سعلمون بیگر م بود لف بهمافتادنه که دشتان توحید خدای بودند که در جالو لراست، ومنکران بعث و تشور بودند که دکن آخراست، ورسالت وامامت موقوف است بر اتبات عدل و توحید خدای، و دو تر ترب هم قواعد اسل بودندایتان داکنها بودای عدر دعلی بوده آقگه بایک بیگر این سعلمون بنششند بس بنهان از همهٔ جهان وانداخت کردند که هریکی بولایتی دیگر شوند و دعوی دیگر کند مگر اسم توحید و اور شریت و آثار مسلمانی منقطع و مضعط

1- ۶ بـ: دچان گاریان ج: دجاه کاریان د: دماه گاریان، ۲- ۶ بـ ۶: د درید وشهر او هردو فلط کرده است. ۲- هده از رینی (ده) در آخر شهر ایرا فترح ضمز یکر دوضی تعبیرات واصللاحات وافنات تادره آن نسیره گفته (ج ۵ چاپ اوک، ص ۵۵۵) وانداعت اسماً بستی مکروتوطه: ومکر (۱۰ مکر کردند یخی کفاد چی امرا لیل، ومکر ایشان نهجا تدیر و انداعت تل میسی بود و لی آنگه بودکه محی دا برامند د داشت کردند (۲۰ می ۲۵۰) به ونیز د ایمان چون دسول دا بدیدند و سفن او بشیدند داشتند از دست نیخان است و کید دخشان ایمان است و انداعت جهردان است. ۲- م د دومی دیگر. ۲۰.

۱- ۹ ع: دحاصلیه ج تری بنتیهٔ آدار و سکو تا متو او دامندوحه و افت مقبوره در آخر بستن بلدیکه پر دیگری آمدند نال اندامه ایی د تو ار سانا رسلا تری به دقمنیتهی الار ب گفته : دجا قدا تری بان یک پس دیگری آمدند با سفر تن و پر بنان، و آسلها و تری (تا آخر کلام ای) . ۲- ح ت ب: دکه بوده ۲۰ ساله د قریا دگانه م ب ح د: دوگر با یگانه ۵ – ۵ – م ب ح د: د مشیهان به.

کاب *ان*ض

کو مانند خاله برسر اینمان و بوسر همهملحندان کهبادی تعالی بحنفر شریعتواسلام وعد کرد است تا بقیامت: لیظهره علی الد مین کله . پس آ تکه گفتند: یکی از ما بعدد خوداسان و مادرامالذهی شودو آ نجا دعوی کند. گفتند که لایق قباشد که آ بجا غلبه اسحاب بو حنینه گوفی دادند دایشان وجوب معرفت خدای تعالی بعقل ونظر گویند و منکر تعلیم وتقلیدباشند؛ از آن تا امید حدند. و گفتند: بولایت و جوب معرفت بعقل ونظر گوینده قامام معموم داند، و منکر تعلیم و تقلید یا شد به ایشان هم در دکیرد کنند: موامام معموم داند، و منکر تعلیم و تقلید یا شد سخین ماهم مقبول نباشد که آنجاغلبه زیدیان دادند و ایشان بعدل و تو حدود دیلمان و معرف اذ طریق نظر دانند دون خبر.

آ لگه انتقاق کردند انتقاقیقان برین افتاد که معمد دندان - علیهاللمنه هم در آن حدور می باشد باسفهان و ولایت همدنان و کر . و تهاوند و هر و گرد که همه مدیشه بودنده و حقیایی که امروز هستند در اسفهان و همدان آن وقت نبودند و غلبه مشبقه داشتند و آن ملمون آ تجا قرار کرفت و می کشت و می گفت خدای تمالی جسم است و شکل و صودت دارد، و صعودوتر دل کند، و چوت بر عر ش مقیم باشد بازی بشر قدارد وبایی بغرب، و خابه این چند کوم ا احد است، و هر شب آدینه بر نیزی بشر قدارد و بایی بغرب، و خابه این چند کوم ا احد است، و هر شب آدینه بر خری در اعلف بابد، ویش از اعلان سبع با عرش شود - تعالی و تقد آس عما تقول المعیشیة و المعیش و علو آکبین آ.

۱ ـ از آیا ۲۹ سرزا مبار که تو ۲۸ سرزا مبار که تنیمه و مسورتمبار که صد. ۲ ـ ت ۲ ب ج: وخو اسان ۲ ب ۲ ب ۲ سرزا مبار که تنمادند. ۲ ـ ح د دچند برا ی ۲ ۲ ب ج: وچون کرده ومن صحیح و وجنده دز این قبل موادد بستی مطلق الدانه وهنداد است و در تغییرا بواتش ح (ده) رهمچنین هرسایو کتب مؤقفه در آن زمان جلود کترت دز این معنی استمبال هده است برای ملاحظهٔ خواهد آن دجو عشود بتعلیقهٔ ۲۲۴ . ۵ ـ برای تحقین در این موضوع وجوع خرد بتعلیقهٔ ۵۲.

ناليف عبدالجابل انزويني داذى

۲.۷

و این دوملدون اورا کنتند چون دموت و برین وجه دراین حدد منتش شود این که آن خدای باشد که معمد کنته استه و مسلما نان دعوی می کنتده دهنمی و خللی از بن عظیمتر تیاشد و آ تجاماند و دعوی برین وجه کرد که گنتمند، وهنوز در آن حدوداین مذهب ظاهراست. پس اکر محمد دندان بذاتم کنتم، وامام محسوم دارستی، و تقیی همذهب او بودی بایستی که بقم و بقاغان بودی ۱۹ بکتر " و گریای کمان، آ دیکه میمون بن سالم القد آج . علیه اللمنت . کفت من بولایت منر میرون مرافر

که آ قعا دسیده ام و طریقه وسیرن آنتموم مهتردام که ایندان را بالحاد میلی باهد و وجوب حصرفت بقول پینمبر گویند، وعقل ونظری بائر داند، ددعوت برین وجه کردن گیرم که این همهمه تو حید خداکناست وحم انکار زسالت حصطفی که چون گویم که: خداکدا بی قول زسول بنشاید دانستن، وصدق رسول خود می فعل خداک معلوم نشود، موقوف باشد بر یکذیدگر ومردم عوام در آن سر گشته ومنحوش باغنده و مقصود ما حاصل شود: برین قرار یرفت و دعوت کرد و آن بست هنوذ آ فجا باقی است.

اماً دهوی خلافت که مسنف آوده است که هنوز دونسل او باقیماند است بایستی که خلاف ینی عباس ددبنداد از آن غافل مبودند، وچنین کاری مستلم در دست مبشطیلان و بی دینان وستهمان وها مکردندی چنامکه عمرینم گیر کی از جهان بکنده بر خلیفه بانند دفع آن کردن و بین سلالت بر کندن که مستف ددین کتاب بر مهدی تشنیم می زند که جو ا بددیاید از قرصم بدع و ضلالات آ مکنده امر بسم وف اگر اینجا قیز بکردی دوابودی که خلیفهٔ بحق دوبندادند به ملحمان و متقلبان مسرد موی خلاف می کنند تا این تحقیم کند که مستف تعنیم بر کهمی زند تحقیقها با سرفصل: جو نه مستدن دان افراد بر آن حدود بیتاد آن سرام از ان بوز کریا که بیالات و آگفتند: قرا بجانی فرستان و حدود خونستان آ بایند تعن بوز کریا که بیالات و آ

۲ ـــ ۲ ب: لاندأسل ادی ۲ ـ ح د: وکه بور ایایده، ۲ ــ ح د: وبلعت وضلالته ۲ ــ ح د: ویوزگریای باغیلانه و در عرن ۲۰ گذشت که دمیالانه نام ما ندوبرزگریایاست. ۵ ـ ح نام ب وخورستانه.

کاب فض

 $\tau \cdot \lambda$

كه ولايت خوارج است واين طريفة سيوم كه هدم شريعت محمد است آغاز کردن و می گفتن که: محسد صلتیانه علیه وآله بحق آمد، وجد از وی بوبکر صديق وعمر فادوق خليفتان بعق بودند، و ددقول وفعل إيشان خللي وزللي نبود الما عنمان عقان مستحل " وبي امانت بوده ومالهاي مسلمانان شايم كرده وغنيمت بيت المال برخومتان خود صرف كود، و دسوم وقواعد آن دوخليفه دا دِعايت تكرده وبدعتها نهاده وغلامانخريده وياى اذحدود شريعت بندتهاده وعلى بوطالب همچنین قدال و کذاب بود، و دوحروب جعل وصفین ونیروان سیمسلمانان وا وكدت، وخوتهاى بناحق وبغت، وطلعه وزير داكشت، وما أم المؤمنين قتال كر د ومساوى آن داماد دو كانة بيغبير آغاز كردن، ولست إيتان آشكادابكردن تا بحدى كممردم درايشان بداعتقادشوند، وإيشان واكافروضال ومنظل دانته، واين كلمدد آن حدودبو ذافان تخوارج بهادن كه: وحرالتَّالشيخين، ولمناللة الشنين* تامن كەمحمد دندانم مشبىھە دا افخرىق توجيد بركردانم تا ازخداى بركردند. وتوكه ميمون قداحي ولابت مصرومغربيدا، وآن مايه كه بتواني از ده وسالت حهجور گردان که رکن دوم است، ومن که بوذکریمای شیرفروشم مردم آن ولايت را الرطويقة المامت تغرت أفكنم تاابين هرسه فاعدمكم طريق دبين وجادة حق است مضمحل وباطل كردد، وهو سه سر بكريبان إسلام بر آ وديه باشيم وايشيعة " ما تقرير كرديم همانكارباشد برقو آن، وهم انكارباشد برقبله واخبار^م وصحابه كه

۲- حزا و وادین خرفهٔ شوم ». ۲۰ اسم قاط است اذ ا نسخل المدی ، ینی حلال ماست و حزای فرایهٔ شوم ». ۲۰ اسم قاط است اذ ا نسخل المدی ، ینی حلال ماست و السادة تقین المسر " و العال مدوا له عنه بنتع الميم والبين و لهذا ترد" الواو نی و السادة تقین المسر ، و اعلی مدفقه بنتع الميم والبين و لهذا ترد" الواو نی المدهم المديم المديم ماست ماست ماست و و السادة تقین المسر ، و اعلیا مدوا له عنه بنتع الميم والبين و لهذا ترد" الواو نی المدهم مدفقا و مدهم المديم والبين و لهذا ترد" الواو نی المدهم تقدیم المديم مدفقا و مدهم المديم و المداو مدور مدور ماست المدور مدفقا و ماست ماله و مدور ماست ، ۲۰ و تولی المدور بالمدهم مدفقا و مدور مدور عای مدور ماست ، المدور محکن و مدور ماست ، ترد و تولی المدور با قدم مدور ماست ، ترد و تولی المدور بالمدهم مدفقا و مدور مدور ماست ، ۲۰ و تولی نمای مدور مدور ماست ، ترد و تولی المدور بالمدهم مدور مدور مدور و دور بالمدور بالمدور بالمدور بالمدور المدور المدور بالمدور بالمدهم مدور مدور و دور بالمدور بالدور بالمدور بالمدوور بالمدور بالمدوور بالمدوور بالمدوور بالمدوور بالمد

تأقيف حشالينيل قزويني داذى

6-4

یون نیری " بیناد بردگاه درختهای کوچك که بدوستند" باشد ناجاد بینند. این بودآمدن و رفتن اینان واتماق ومذهب وانداخت آن سه ملمون، نه آ تکه خواجه مستی بیان کردالت سخنان و کیك می مغز بعشق مذهب جبروهوی و تصبیگری که همهٔ عاقلانداند که شناخترو دوستی ویبروی علی وعد و موفوف است بر عدل خدای و بر توحید او، و بر دسالت معطفی و بر عست او، و بعدالته واد بری، ونه بود این ونه میزوار، ونه ساری و بلادهاز دوران تاهیج شهت بساند درمذهب وفراد و وقاعدت ایشان، و دو فراعت من ویدوت تاید که مادق کدام است درمذهب وفراد وقاعدت ایشان، و دون فیامت مذوق و بدید آید که صادق کدام است درمذهب که بری ایمان ماز و مان و میشیک کرام، کلا سیملمون کم کلا سیملمون که

سوق تری اذا ایجلی القبار آ فرس محتک آم حداد ویعمدالله دیاخودیدلیل وحجت حق ظاهر استردیاهی دیاطل منیحل ویست. فصلی دیگر مقرد بیان کرده شود بر سبیل آیتدا

درشرح أسامی واشعان العاد و داعیكان ایشان كه از ابتداد حالت تا انها دراطرانی جهان خاسته اند مستخرج از كتب ومصنقات سنیان كه هریك را نام ولقب وضل چه بوده استه واسامی آن مواضع كه ایتان خاسته اند تا این مصنف معیشراحوال ایشان بیداند ومعلوم معیشران شوه كه ما ازاحوال آن ملاعین مدایر "

۱- دوتری ع: دلیری ۲۰ ۲۰ ع د: دنتینه ۲۰ ب ۲ ع: درانقاق طفیه. ۲۰ ۲ ت بو دومری دا تدارند. ۵۰ ع د: دوشایه ۶۰ بنی نشستن دکتا به اذ ۲۰ ۲ ت است. ۲۰ ۲ تو ۵ مورد ماز که تبار ۸ سیدانی درمیم الاشال آفته: د مون تری وینچلی افیاد أثر س تحتک ام حداد

یغیرب لمین ینهی عن شی، و فیا می مطی مغروف است و ندمتامی آبان تعلیل میشود که مارق غانل از هاقیت کاراست و وخامت آنرا نمی داند. ویر تجاجت خود اصرار بیروند و از نمیجمت ناصحان اعراض میکند، انتد قول میو المؤرش علیه السلام که فرموده، هرویه آیستر الطلامی. به حد دو بیکت باطلی. ، دم دند آنند او تحکیه و تعاون به بیکترین میترد، و محمود میر دورد دارنده را بین و ماطلی. بین محکوم کن خاصت میش میترد، و دورد دورد دورا زنده را بین عامی محمد بند خاصت بینی کمی که دولت و بین اورا میرد داده باند و از ایر بیکت باشت و بینام میآی که میش کامشد بینی کمی که دولت و میزه است. داده باند و از ایر بیکت باشت و بینام میآی که که دولت و بیکت اورا میشد داده باند و از ایر بیکت باشت و بینام میآی که که دولت و بیکت اورا میشد.

كتاب تقغن

ی خبر بساشیم و تقنی کیش، وقواعد نامحمود (بستان بر بینطابغه واجب تراست داذ آنچه علماه شیعه " شرح دلیماند بتفسیل؛ این مبصلی است از آن، و متمود، ما و همهٔ خواهندگانهاز وی حاصل است، والسلام علی النبی المصطفی، وعلی آله آلعدتمالهدی.

فصل

بداعکه اول داعی این جماعت را نرید آمواذی بود⁷ که اورا بسواد کوفه فرستادند بدهی که آلرا بابقورا^{نه} خوانند بدعون کر رمی مهموران^م از فرزندان بهرام گود، ودرین دسردی بود افالالای کسری تام دی قو مید⁴ کمفور میطیاندا بود جماعتی در آن حدود در دعوت این قرید احوازی وقی مط آمدند علیهمااللمند. داعی دوستان آبو سید جنگایی "بود که اورا بوانی بعرین فی شادند گفتند بقطیف" منزل کن: آنجا شدو دوکایی" بگرفت ونخما می فرختود حوت الحاد

۲_ - - - د: داد آنکه برطمایشمه . ۳_ ځاد و به: (بز پده ۱- حد: دیرمجبردی. ح د: و بريد و درجامع التواديخ قسمت اسماعيليان وقاطعيان وازاديان و داعيان و زفيقان باهتمام محمدتقى دانش پزو، ومحمد مدرسي زنجاني، چاپ بنگاه ترجعه ونشر كتاب چنين ياد شابه (ص،)؛ والزدفاة بجانب عراق زيد اهوازي فرمنادند ويبحرين وبلاديمن أيوسيد الجنابي و اوبشهر قطيف أقامت تعود و ايوزكرياي اصفهانيدا اذقيبة بنيكلاب دودموت آورد؛ ر بساعلت و مراقبت ايشان (شهر) هجر ولحما و تمامت بلاد مواحل عمان ويصره بگرفت و او ساهر خلبته معتقد عباسی بوده. ۲۰ ع ت به: تابودی». 20 وبايتوران م: وبالتوراء وهايد معرف و مصحف وبالبوراء استكه ياقوت درمعهم البلدان كمته : يدى ناحية بالحيرة من ارضرالعراق؛ يا وبالليا، كه نيز او كمَّنه : وناحية من نواحى الكرنة». ٦- ح: د مجهولان :، ٢- اين الأثير ذلاباب تخفته: داقرعلى يكسوانقاف وسكون الراء وكسرالييم وفىآخرها فآء مهتلة هذهالنبية ألى الملغب التلسوم الذي يعرف القائلون به بالفراسلة تسبُّوا إلى رجل من سواد الكونة يقال له : قرمط، و قبل: مسلان بن ارمط، وظهروا وطبت شوكتهم، و أخبادهم متقعاة في التراديخ». ٨- فير ۱۰ ع : ۹ _ ۴ ح ب د و داعی دوع ایشان ۶ . سبغة ع: (أبوالقتوح و. داخشامي، ت: وجالي، م ب ح: واخشاى، و درمتهي الأرب تحده: وجابه شهريست معالين خارك از آن شهر است گروه قراطان ، ۱۱ .. ت ۲ ب: «بو قلیف». ۱۲ .. ت ۴ ب ح د: ډو دکاني و در غیاث(قفات گفنه: و دکان بالغم وتشدید کاف سرب،دکان که پنخفیف است از دسالة حوبات ومداد ومتخب وكتز ومؤيد والد خيابان توشته كه دكان بتشديدكافهـــ

میکرد. وبقطیف مردی بود سَنْبُسَرْ * نام با سه پسرحسن وعلی وحمدان؛ (بشان بنمون إين ملمون در آمدنده و از جاب بمن غريبي آمد كه تام او [يو] زكرينا بود و بد کتان بوسعید بنشست وبا او الفت؟ کوفت و اودا نیز بدعوت مد آورد، و [بو] ذكريمًا (أ يبنَّني كلاب فرستاد بنموت الحاد؛ تا چهارضهموادجمع كرد وبوسعيد را بموعدى معلوم بخواندآت ملعون بايسران مستنبس واتباع ايشان از قطيف بيرون آمدند وجمعى وا بكشتند وبسيادى دا بأسيرى ببردند ومالهاى عالم ببردنده دربن میانه خادمی بود از آن ابوطاهر جنابی؛ بوسمید اورا هلاك كرد" بهداذ آن مودى بوسيد نام او ذكريمًا و استهائي از فرزندان بهرام كون اورا مقتداكردى ودعوبهاى بزركه كودند جون نكاح بنات واخوات ونكاح غلامالنه ویکی دا از یسوان سندین بزنی کرد و آن پلید بوسم ذنان بر آمد و مودمان كنتندى: هذه امرأة البرب اخاكشان بدهانه بعد الرآن بوطاهر تا تمودند كه بوسعيد قصد قتلي اومي كند ابوطاهن ابتداكرد ويرا بكشت ولشكرها جمع كرد وبخالة كعبه آمدوخوابي عظيم كردو حبوالأسودبكند واذآنها بلحسابر دوبسيادى مسلمانان و جاجبان را بکفت و از آنجا نشکرهای گران آورد و بعراق آمد بطلب فتل ذلاً بله مصطفى وفو زندان على آنتي وحدن زكي، در واه ستكي برسينة آن ملمون آمد وبندوذخ دفت، وبعد اذ وى يكى برخاست نام وى [ابن]حوضه، م. و مُنْفِف آن هودومبعيحه و دو كان يو او محض خلط است وقباس بقينا ركه در اصل دناربو د

تأليف عبدالجليل قزويني زاذى

ب والمنظمة ان فرنومسميم و هر قان براى معنى عنداست وعام بدينار كه تراحل مادربرد بشدينه لون بيجامت زيرا كه قيامى در قيان پش نيبرود مگر درمورت آماناناقله، ونزيهاز هيم نوشته كه دكان بتشديد است و قارميان بتغفيلخوانقد و نوفتنو خوانف آن قرارگرده خطاسته نگارنده گويد: مرکب بودند كانچنانكه صاحب فيات اذ مويات وغير آنانقل كرده معل آثامل است زيرا هاد؟ و درك دره رمي همت ومشتقات اذ آن نيزاذ قيل دكه وغيره هست پس او باب فضل خودهان پستقين آن بودانوند.

. . ـ ـ م م ح ـ د توسوم و ندتام المروس گفته و سنير يوونن جغراذ اعلام رجال است به. ۲ ـ م د وايشان راه. ۲ ـ م: دالف» درافرب السواره گفته: دافته (کطم) ألفاً ـ انس به رأحيه والاسم الاقلة به ۲ ـ براى ترجعة بوسيد حسنجنامى و بوطاهر جنامى دجو م شود يتعليتهالم14.

*11

کتاپ تقض

211

وبكي ديكرتام وى على بن النضل دندامي، و درآن حدودطريق قر أسط دا بظاهر مي كرد، وبعد الا آن ابن حوشب دعوى نبو ت كرد وجنان صود كه شريعت عقوبت ا است وراوخو مديني آشكارا كود، وشتم انبيا مي كود، وعلى بن الفضل عليداللعنة دهوی خدائم, کرد، و اباحت آشکاد اکرد، مردان و زنان و کودکان دا بهم جسم می کرد، وخوبشتن را رب العز آه نام تهادلعتهاله، وبعد از آن یکی بر خاست نام وی عیسی، وبیغداد یکی بر خاست ازشا کردان دی نام وی این نفیس، ویکی دیگر حلاتى و رأى وتدبير آشكاراكردند وشعبده ونير نجان مى ماختند، خليفة وقن را معلوم شد ایشان را خلاك فرمود ، و بعد از آن از شهر حرات مردى بر خاست ازين قوم و دعوى كود كه مرده فندكتم، ويمكى ديمكو انداعيكان ملاحده نامش دنیکی و دیگری نامش ولید؛ و اصل همه کبر کی بود، وبعد از آن بیری بود اورا بوحاتم والایخواندندی برخاست واورا منعم خواندند و در ری وطبرستان شهرت وقو تي تمام بافت، و در حباحات كشاده كرد، ومناكحت وتزويج بر خلاف شريعت بنهاد: وجماعتي دا از دام بيرد، وبعد از آن در حدود جيجون از کتار آبس دى برخالت ادرا بلمس بستى خواندند مدر دف بلزدكى، ديزى أسلاح ويلاسائي برآمد و الرس کير کې مردم را بالحاددغو متعيکرد. امير خوراسان⁴ الوجين متسودخبر بافت اودا هلاك فرموده و درسوادكوفه كقتند يكي برخاست اندم وى لاكريتاين محمد الترندماني برطريق قبر مبط ادعوت كردوبر جاجبات زد وقومي وا علاك كرد، ومالهاى بسياد بيرد، تابردست علويي " هلاك شد، و ازدياد سبستان يكي برخاست نام اواسحاق خنسفوخ مم برين طويق امير خلف سيستاني وى را حلاك كرد، و درمسابو دمجمدمويذي عليه اللمنة بيدا آمد بدعوت الحاد. استاداستاق فاهدرجمةالة عليه ابوالحمن سيمجود رابر آن داشت كه وى داينكال ٢٥٦ - بواىترجداً بن حوشبوعلى بن الففل دجو عشود بتعليقة ١٢٦، ٣- ح: دونيكى، ۲ ح د: وأبر الحنن ملى إ. فـ ت ٢ ب ح د: وخر اسان إ. د: مونېکۍ. نوب و بالا بدائري و د: «دنداني» . الاب ت و ب ح د: «طوي» . الاب ت د وحشقر م » ۲ ب: « طبغوس» م: «این نبوم» د: «ین نبوم» برای توجه او وجوعشود بتعلیقهٔ ۱۳۴۰.

تأليف عبدالجليل قزويني داذى

*17

هلاك كود، و در زمين بخادا درايام نوحينمنمور بوسميد طلك بر خاست مردى بود مُمكَّن در آندولت وليكن كيش كبر كي داشت دعوت العادكرد وفتوى كرد باستحلال محادم وتعطيل شرايع، عبدالملك بزنوح بز منصود بقرمود ناآن ملمون داهلاك كردند، ودرطالقان خودامان على قلانسي بديد آمددرا يامسيكتكين يدر سلطان محمودتو دالله قبره وتبعى بسياد بدست آودد وجون أمير سبكتكين آقجا وسيد امام محسَّدين الهيسم' وحمةالله عليه آميها بودآن حال باذمود وفتوى كرد تاامین سبکتکین آن ملمون وخواص اورا بردوختها کرد. وجماعت دا همه هلاك كرد، وباياًم ملطان،حمود رحمهالله أبوبكراسحاق وى را برآن معنى تحريضها کر د تا اد مطالبت کرد این جماعت را تا دراطر اف و اکتافیالم این ٔ جماعت ِ شوم دا میگرفتند و میکشتند، و در آن عهد ایشان دا شو کتی وقو تی ایتماند نا بمهدر سلطان سعيد ملكشاء توأدانة قبرءكه اين قوم شوم درديار فأهستان ظاهر شدنده وسمان؟ انداختند و تمهيد الحاد مي كردند جد اذ وفات سلطان ملكشاه خبت عقابد آن ملعو نان ظاهر شد که جمعي وا از مسلمانان هلاك كردند، ومنبر ها ومىجدىعاى بلاد كيلانة حددد دبلمان مىمو خند وير ان⁴مى كردند، ودرولاين طيس وقاين جمعي بسياداز سادان فاطمى والحلاك كردننه والمام آن وقت والقعد كردند، وحسن سباح عليه اللعنة درجدود الموت بديدآمد، وقسة او دراو ل کتاب بر فته است که آن معلون از کجا آمد، وچون ساخته و همعهدان ٍ او که بودند؛ وجهی نبود اعادت آت، وچون خبر اوبفزوین و دی فاش شدازدی خواجه بالمحمد وعفراني وحمةالله عليه كه وتيس أصخاب بوحنيفه بود حشرا الكيفت

۱. برای ملاحقة ترجمة حالیا ین مالم رجو عضود بتعلیقهٔ ۲۹۸۸. ۳. ح ع ۴ به داذین یا یادنزاین. ۴ – ع ت: دنو کنی ووکی ۲ به کند دو عامات دونت ای مه ع ۲ به داذین ه – ۴ به دوبران ۲ ح د: دنراب. ۴ – ع ف: دواما آن وقت ای تسلم ع د: دواما وقت را تسنه ۴ به دواما آن وقت که این تصدیم ۲ به در آنندایج گفته: وحشو بالتحریك نوج و در مراح ترابع روابا فنا آوردین رو مین و کردن و کنید بن و داخش و انگیخت و فرستادن برجزی مسلمان مربع هم مه مایم انگیزد برانظ در منی و مربع جون بیدان مدیع توماهات کم طبعه انگیزد برانظ دخی حشریه

كتاب نقض

217

و روى بدان حدود آورد وجون از خليفه وبادشاء مددى نيافت نامظفر باز كشت. وخواجهحسين حمدائي كه مقتداى شيعت بودبقز وين، فتوى كرد بخون علاحده، وتركان واصحاب حكم والتعريض كرد برقتل إيتان، وخواجه بُلْفاسم كرجى سنی اورا مدید کرد. وحسن سیناح بقوستان تا خواجه اسکندیر زاهد را بکشنند. وبلقاسم كرجي، و زين الاسلام، وامير احمديل دا شهيد كودند وچون ملاحدتمالم حسن سبناح والمغتدا ساختند ومتابعت كردند بربن وجدكه معلوم أست نا أذ غفلت خلفاء بقدادكار إوقواتككرفت تابدين حدكه معلوم است، واندشير ملمون " کېدې کړ د کوه پديد آمداز آن نومبود، وامير داد حبش يا درخو راسان فر اکارهاي باطل داشت، و این اددشیر دراسل براعتقاد کمیر کمی بود از قسبهٔ بوزجان ً بود و دربن عهد معتاد کس را اذملاحده برداد کردنده دجون معلوم شد که انتقاقعاین ملاعين باصريان جكونه افتاد بسيغوائد سلمانان زا حاصل آمدخواجه مستنف وهم مذهبانش بشانندكه متنهم كبست. الألخود مذهب إسماعيليان مسروديكو بقاع دا بنياد براين است كه المام ذيادت اذ حقت نشايد بر حساب كواكب وخفتهٔ ابنام وامثال آلغاذ سباعيات، كنتند: او لحلي است، دوم حسن، سيوم حمين، چهارم ا زیر المابدین، پنجمباقی،شتم سادقه، آنگه دعوی در محمد اسماعیل کردند که پسرزادهٔ صادق بود و اورا حفتم دانند، و آمده است که جعفن سادق ترا مولائی بود اذ يارسي بيمكان بردست ادينني جعفو مسلمان شده بود نامش فرَّخ بن طيساب" با محمّدين اسماعيل بمكتب متسته بود آنكه نام وى باتاذى كردندوقتى مباركش

۱۰. برای اطلاع بر حشرا انگینتن آیرمسد ذخترانم دجو عضرد پتعلیقه ۱۹۴۹، ۲۰ ترجمهٔ این سانتر بنصبل درسا بین گذشت و دداینجا تر چیزی تر منامیشرد رجو عضود پتعلیقه ۹۴۰. ۳۰. تاجایی ادد غیر دیگر درساین (مر۱۹۲۹) گذشت ریز دیاری ترجمه طهر کی است دریان تعدیر و موان از آن تا بیشا بورجهار مترل است و تا مرات عشی متراده. ۵ ح مید و نورجه و بغیری توبادی و حیسون در تعریبان همانا فقر نج که در اسم خاج 2 حیات رست نیز هایتی توبادی و تعمیری در تعریبان همانا فقر نج به دفیسانته ح دقیان ی رست نیز هایتی تعمیم عد دست بنظر براید. حوم ۹ به و فیسانته ح دقیان م در حیایی این این تعمیم عد دست بنظر براید. حم ۹ به و فیسانته ح ۶ و طبان به د و طیسانه. ۲ ب ع حاج ۲ به دیایا ذی مح دما دادی.

تأليف حيدالبيليل تووينى راذى 🛛 🔰

خواندند، و وقتى بيون، وقد اج وبرا السباهادندىدى بقد جالمام بنظار، جنامكه كودكان يكديكروا اله بهند، وجون اوبا معمد اسماعيلى بود بعد اذ محمد قومى از آن فاسداعتادان كه بودندد آندون كار بدوتو لاكر دند كه طبعى دخاطرى تيكوداشت، وجوناد بعرد وادي سريسرى يديد آمد نام ادحيداله بن سالم بن ميدون كرد وطريق تنويت آشكاراكر دوكفت خدا دواست، قصدش كردند بكريت كرد وطريق تنويت آشكاراكر دوكفت خدا دواست، قصدش كردند بكريت بيد بار حسى شديان بني عقبل منزلكر فت دافوم برائرش بيامدند از آمينا بكريت بيد بار حسى شدائل بني عقبل منزلكر فت دافوم برائرش بيامدند از آمينا بكريت مد دار در عبدالله بي ميداله درمني قد وشيده دستى داخت از آمينا بدين دوفت وكفت، من فاطيم علوك دوبين معروف كفت وبر آن دياد مستولى كمت اورا قام خواندندى، وكرومي اندا مادين كه اتباع او بودند خاكر غان بدهان دوفت وكفت، من فاطيم علوك وبدين معروف كفت وبر آن دياد مستولى كمت اورا قام خواندندى، وكرومى انده دارى دوم ديم درف كي وتار ميدان الموانيد اورا قام خواندندى، وكرومى الده دران دوى دعوى خداي او دودند. خاكر غان بدهان در دين بي زيد بين ماد دار معران المون كه اتباع او دودند. خاكر عان بدهان اورا قام خواندندى، وكرومى اند خان دين ديم دي خلائي او دودند. خاكر غان بدهان در در تري بيندى المود من الار دوى دموى خدائى كردند داكر معان بدهان در تر بير كار مارجه كتا ي ساخت نام آن وبالا كير وطوى وبالاعظم اورا يس ى

 إ... وذاعرس كانته: ووصكر بلد بغوزستانه و دونا يجافروس كلنه: وين تسترو رامهم و دفو معرب لشكرى وياتوت در مسجم اللدان كلنه: وصكر مكرم بغس الميمو سكره الكاف ونتح المراح الحديثي بعونة بي المعارف بن نعو يو معاري محمدة (الى آخرما قال). ٢- ع المحاوت الحديثي بعونة بي المعارف بن نعو يو معارين محمدة (الى آخرما قال). ٢- م تا: وصكرتي بلداعة وحديكي بافته و معارين محمدة (الى آخرما قال). ٢- م تا: وصكرتي بلداعة و دو ينكي بافته و معارين محمدة (الى آخرما قال). ٢- م معر بلدان و معرفي المعارف بن نعو يو معارين محمدة (الى آخرما قال). ٢- م معر بلدان و معرفي المعارين بافته و دو تنكي بافته م به و تمكين مافته بلون نقبط معر بلدان و معرفي و معرفي بافت و دومي ملاحية بلغانه معهد محمد عليفه است كه بعنى معرفي و مدر كانه بيافل جاني المعرفي و على معرفة معهد محمد عليفه است كه بعنى معرفي و معرفي المعارين المعرفي الارب تحفينه و معارفة دوري كرده. معرفي و معارين الميان مترى الغرق المنفري معرفة مو و ركنب قال الازهرى المعامية ماعنوية و معرفي المعرفي المعرفي الكنوب عنه و معارفة دوري المعامية بعرفي الدارس ماعيونة من معارين الميان من الغرق المنفرة الموق و معارفة دوري على خرق: وأما المعنوة المعرفي الما لمعنو المي معرفي المعرفي المور و معرفي الكرفي معرفي المور الموالي الموالي المعرفي الموالي الموالي الموالي المعرفي المعرفي المعرفي المعرفي المعرفي المي و مكرة مور و روغلي المي المعرفي الموالي الموالي الموالي الموالي المعرفي المعرفي المي و كلم و مي معرفي المور و معرفي المغرفي والمور مي معرف المور و الموس معرف الم كرفي رو داع عرى دالكري المعني مع من ح و معام منه مع را معن المعرفي الموالي الموالي الموم مي في مور مل المور مي المور مي المور مي مي منه مور مل الموو مي مي و معاري مي والمور مي والم

کتاب تغنی

715

آمد نام المحمد؛ بنيابتر بدر بنشت، الزين معمد دويس ماند أحمد و حمين؛ ببهای يدونشت، و انوی پس ی بعادنام وی سعيد؛ او يز بنيابتر بدر بنشت آ مگه عبدالله بن سعيدوادرا يس ی آمد اسماعيل بن عبدالله، آ مگه يس ی مصد بن اساعيل، کنيت او ابو تعميم ، وير عمر وانو يقيه مستول گذته و فسادهای عليم انوی تو له کرد، و در تغيير . دين و منت کوشنده و از يس بونيم مصد بن و معمد بن و فنالات درعهد او ظاهر شد، و بعد از آن المستعلى بالهان قتب بود و تاهن و ادين المستنصر بالله از اولاو بوتيم بود، و در آثار هست که مقتد خليفاً معددی را از نين خود بجاني معرض مناد تا از سادات اس بيب علوان حسب خطهای معروف ميكنديا طل است و معدور حلي و فاطعاند و نيب ايسان بيد بن دعوی که تر خود بجاني معرضان از اولاد على و فاطعاند و نيب ايسان بيدين دعوی که ميكنديا طل است و دمين و حدور و حلي و فاطعاند و نيب ايسان بيدين دعوی که حجز چون مكه ومدينه و دهدور حلي بكندند و خطوط جمله سادان و علو بان بيدند هم درين معنى و آن را بعبوال بر سلاطين آل سليمو فير ساد هد تن را از ار واحيم اما اورا زدند گانى ماعندي كه مقتد خليف سادان و ملو بان ميكنديا طل است و دمين و دمين و حدور حليفيند و خطوط جمله سادان و معو بان ار واحيم اما اورا زدند گانى ماعدت كر د كه اين خطول عمله سادان و مين اين وراسان مي مدين ميدن را در ايسوال بر سلاطين از سيب خلو ميان در مين مود اين معلي از در بيمان و در از بيموال در مايين و معلو بان مود و اين ما اورا در دين کار مين ماين معلين اعتمان در ميان و رواحيم اما اورا در مين مي ماين در ماين ميان در مي و در بين ماين در ميان و رواحيم اما اورا در کار ماعين را در در كار اين بار ماين در اين ميان در مي و در مان خود مان مند .

اين جماعت وا مطحه خوانند والحادكترى" بود جنانكه حقوتمالى گفت: ان الذين يلحدون فى آيانتا"، و ندوا الذين يلحدون فــىأســانه". و درندين، خوانندمان" از آمجا كدبوقت كششامب ولهر اسب كه ملوك آش بيرستان بودند

۱۰ ع ت ب ۲: «تهریمیم». ۲۰ این الایرو کامل التواریخ نبت معضرددست کردن را استشهادنامه ترتیبادان دا بعوقاد در نطیفا عباسی، داده است، درهرصورت علمای نسابه و دانشندان ما منظرو معلق در نب و تاریخ بر آنند که نب قاطیان صرمیخ است و ایشان علوی و قاطمی هستند و قیام علیفا هماسی کاتا میزی رز بشتهادنامه و محضرددست کردن بتر ش علوی و قاطمی هستند و قیام علیفا هماسی کاتا میزی رز بنتهادنامه و محضردد این است و یوانی اینکه نب اینا اینماد رق است یو کنب و مقدمات بی اماس و یرو ندماذی است و یوانی بعث منتصر دنداین وضوع دست و تنه بر گذاش دی اماس و یرو ندماذی است و یوانی و مکون قانی بیشی کتم است که نفیش داست یا دند . ۲۰ مطر آیا ۲۰ موز قاران قصلت (= همیمند). ۵ از آیا ۲۰ مار و دار مواد که آهران. ۲۰ ع د و موانداندان».

نألبف عبدالجليل تزويني داري

. . ..

مردی بدید آمد نام او زردشت؛ دعوی بیشمبری کرد و کتابی جسم کرد آلیا «زند ویازند» خواندند، مردی بود بعد از وی نامش مانی؛ از بسروی دعویها کرد و بدوخدانحدیگفتند یکی تو دورکی ظلمت پس بتسبت زند این جماعت دا هزیدیتی» خوانند، و دقیر "میلیتان» خوانند بنسیت آن قیر "مط" که هر خداده شد، وایشان خوشتن دا داماندی، خوانند بدومنی:

يمكي-آنكه هوظاهري وإباطتي كويندر

دیگر-کنتند: ما دا باهماسرادیباشد که دیگران را بر آن الهلاع نباشد. ودسیمیه خوانندشان که بانمیهٔ هفت گویند بایتول ایشان آن المیه که بعد از محسّد اسماعیل دعوی میکنند باهل باشد.

وداساعیلی، خود معلوم است که جرا خوانندتانه و درج اسامی داخوان ایشان دا کتب بسیاداست و طومادات باید اسا این مایه از خلاصه اجوال ایشان درین نفش یاد کرد. شد تا خواجه معناف یاصبی که بر شیمت تشییع وده است تهمت مگر باضان تأسلی یکند و بداند که اصول و قواعد الحاد چه بود. است و ملخدان اول و آخراذ کجابودماند، و بحدیلیه ومنه یکی اذین معلومان نه قعیم بود است و نه قاشی، وند آوی و نه رازی، و نه دواسینی و نه از ساوی و مقوان نه قعیم و مد است و نه قاشی، و نه آوی و نه رازی، و نه و داسینی می از بن معلومان نه قعیم و ده ان بالا ماز ندران، و نه از دیاری که بشیمت انتاعویم معروف و منسوب است کردماند، و حوالت معرفت خدای بتقلید و تعلیم و قول پیشبر و معلیم مادق کردماند. کردماند، و حوالت معرفت خدای بتقلی و معلیم و قول پیشبر و معلیم مادق کردماند. می حیث و کلمان یو به جمعت و نظر و تعکر کردماند، چنامکه اسل مذهب خواجه معناف می حیث و کلمانت یو آن شیمت بالی باطل و معنیمل کردیم و آندواوی مد می حیث و کلمانت یو آن شیمت بالیل باطل و معنیمل کردیم و اندواوی معنافی عار کردانده و مان ماند بنی شیمت بالیل باطل و معنیم می و معاوم و ماند می می اند کرداند و مان می می آل می من آل می می اند ماند ماند مند می می اند کردیم اند می حیث و کلمانت یو آن شیمت بالیل باطل و منیمل کردیم و اندوماوی علیم می اند کردانده از می می آل می می آل ها میند می می آل ه

T ته تغتهاست: «وبدانای بر ادر که داخش، نغشیل نهدعلی دا بر ملالکه دانیا».

ال بخ این شرا به دن دن

کتاب خص

414

اما جواب آست که: مذهب شیعت اسونیه آست که هریک از امیباه کبار بهتراند از امیرانشومنین علیمالسلام که ایشان هم می اند وهم مصوبه و ایشان اسماب وحی خداونداند و او را این درجه نیست اما مذحبشان چنمانست که امیرانشومنین بهتراست از هریک از ملاککه از بهر کنرت واب وقبول مشقت و آلکه طاعت او راجب است بعداز مصطفی بر مکلشانه واجماع شیعت است بر آن، و دراخبار هست آمیه این شبعت را فایل گرداند چنانکه دسول علیمالسلام کنت : مثل المؤمن عنداله کمثل ملک مقرب، وان المؤمن أعظم عنداله من ملك مقرب، و مانند این اخبار بسیاد است بی چون مؤمنی بهتریا داد از فر غنهای امیرانشومنین اولی ترکه عن است از قبل عدا و مصوم است از همه خطا.

آنکه محفظهاست: دو چون بگذی که: علی می جود بامامت از قبل خدای جنادکه دسول اس بود برسالت ومعموم است همچون او و از میان حیج دو قرقی نباند در مسمت و مسیّت، وطاعت حرد و اجب باند شرم دادی گفتن و خود از س ترسی بزنند کنمسرّ ح بگوتی که: رسالت از میان حردو بشر کت استه. اما جواب این کلمات آفت که: شبهتی بست که جنادکممسطنی نس است

ا کوم عندالهٔ موتوجل من ملک متر تبه واین مضمون مدیسیاری از کتب معتسله ومعتبرة دیگر مذکور است.

فأليف حيدالببليل الزويني داذي

بر سالت، ومعموم است اذ هعه ذلت بمذهب شیستهٔ امیر المؤمنین عن است بامامت و مسموماست اذ همه نهمه اما در جنّد مول علیه السلام دکر است کلا سول مقند است و علی مقندی، و رسول مطاع است و علی معلیم، و او ساحب کتاب وقبله وسنت و در بحت است و علی را این درجت نیست، واین فرقی در شن است، و درجه قبو ت و در بحت رسالت در حتی بزدگته است و زیاد تست اذ همهٔ مناذل و درجان، وهی که علی را با وسول در وسالت و تهو من شریان داند کافر و مبطل و ضال و گمراه و مبتد ع باشد و مذهب بشعت اینست.

اما حدیث آنجا محقنه است که داگر گوئی که اورا بارسول شرکت است سوت بز نندا ، عیصباست که خواجه صندپنجاسال است که علی وژوس الملا میکوید که: دبو بکو تشما مو تناسته دسر شنمیز ننده واینجا بنا گفته سرمیز نندا؛ تابعالد که با چذان قاعده این حوالت درانباند، والحمدان مب العالمین.

آنگهٔ گفتهاست: و ر رسول خدای را و سلوات ای علیه ، موسی، رطن را همین موسی:۱۳

اما جواب این کامه آست که بختایش آید بر منعمی که تعنیف کند و از اند این مایه نداند که معنی صلوات از خدای دحمت باشده و از ملاکک استفاد و از مؤمنان دعاء وبادی تعالی دوتی آن عزیز بر کمینه مسلمایی که اورا حسینی دمد صلوات می ترسند آجا که کفت : « الذین انا أسایتهم حسینا قالوا اشاقه والا الیه واجمون مج أولناك علیهم صلوات من دیم و دحمت و رسلوان شهاقنامن نكرد ² دحمت بر سراهاده و بدیكر موضع بر عموم عموم همیشومنان و اكفت : هوا الذي یسلی علیكم و ملاكکته لیغر جكم من انطال الی الدوره چی اگر رواباند که خدای تعالی بر ها سلوان فرسته؛ دواباشد که ما و حمد مؤمنان بر علی و آل او از معمومان صلوان فرسته؛

۱- ع ت: وسرت باد بزنندی. ۲ - ع: وصلوقی. ۲ - آیا ۱۵۶ وصاد آیا ۱۵۶ سورة مباركه بفره. ۲- ع ت ۲ بن: وانيكشی. ۵- صاد آیا ۳۳ سورتیباركهٔ اخزاب.

*14

١- بايد دانست كه اين عقبله الكرية اكتون غرب بتقريباً، ليكن درتقتيم قولى بوده در ميان علماى نيمة الثاهتريه .. دفعوانانة عليهم – غيخ بزد گواد نتيف قد سرافة دو حد در كتاب فرينداوالل المقالات تمتحنوان القولنى الغاهلة بن الائمة والالياء عليهم الملام الرآن بعت كرده است (رجوع شود بعن ٨، جاب تبريز بصحيح مرحوم جرندايم) وما بو در تعليفات ابن كتاب در جالي بقل ابن كلام پرداختمام دجوع هود بتعليمافه ۲۹۲ (من بوج جاب امن القررب) گفته: وصوبقا ارضا بلام ماده عليه الملام من آباته طبهم الملك ع الل قال دسوارانه (من): مثل المؤمن عندانه كمثل ملك عقرف وان " المؤمن حداثة حر وجل أعلم مزملك، وليس شيء أحب الموان عندانه كمثل ملك عقرف وان " المؤمن حداثة حر وجل قال قال دسوارانه (من): مثل المق متران تألي او مؤمنة تالية. ويمنه يها الامسان والعمان والمه، و الموان الموان بحرف في الماء كما يعرف وان المؤمن والمانه و در من قال قال دسوارانه (من): من أبلومن عندانة مرزون تألي اومونة تالية. ويمانه يها الامسان قال قال دسوارانه (من): مان المؤمن عندانة كمثل ملك مقرف وان " المؤمن حداثة حر وجل العمان مراباته (من): مان آلمون ليرف في والماء كما يوانه المون و والده، و العن قال قال دسوارانة (من): مانه المون ليرف في والماء كما يعرف والمه و الموا والمه و والده، و النه المان مالك، والمانه (من): مان المؤمن عدائة مرزون تاك المورنة المام ووالماه و والده، و اله مال المانه و المان من المانه و والده، و العان و المان المان والمانه والمانه والمانه و والمانه و المان المان و والمان و من المان من المان من المانه و ماله من المانه و والمانه و المان منه منا المانه من المانه و والمانه و والمانه و والمانه و الماني المان والماني الماني والماني من المانه و والمانه و منه الماني والماني الماني والماني والماني والماني والماني الماني والماني و منه والماني والموني والماني وا

کتاب نقض

71.

واکوشیعیت [دد] آلمت و امتناع از آنت که: د شیعه علی وا با مسطنی علیهالسلام در سلوان ابرایر کردمانده نقسان دراختیار خواجه بیشتراست که فری ایدوریان ومدور پیاسیان داوجلدانه کندام وصلی وسن تاب واکه بس عدر حمقانهٔ علیه گرده، وبوبکر مدایق وعمر خطاب وعلی آمر تغی وا حمان لفظ کو بد که ایشان داد وجون، بصلوه آیشان وا بادسول مشاو کنیاشد اولی تراز آدکه اینان وا در لفظ رحمت با این جماعت برابر که پس اگرچه صلوان وا معتی وحمت است از برای اظهار غذیلت آ دسول و امام ، شیعه لفظ صلوات اجرا کند تا میاینتی باده، واین معنی جون از قرآن درست دید نقصانی مکنده والحمدید وبالعالمین.

. . . .

آتله مخفه است: دو رسول را معبر کوئی رعلی وا همممبر کوئی الله الماجولباین کلمه آفست که می بایس آ خواجه توسی در این دعری مذهب خود قر اموش یکی ده بودی که درجند مواضع در این کتاب بتشنیم یاد کرده است که: دروافش امام را معجز گریند چنانکه پیفمبردام واین را فضیحت تام نهاده است. از لا نه مذهب همبر ان عالم اینت که درجعه خلافت عمی خطاب بدینه زار تمای با صوبت پدید آمدواهل مدینه از خوف آن با نفیر دفر باد پیش عمر آمدند، عمر در آم بی گرفت واز خانه بیردن آمد و بحضو وجمهور اصحاب در تم بر آورد و زمین را بهبیت رسیم میگوید: ساکن شو اگر نه دماد از تو بر آدم با هالی از حالی از هیس عمری نمین جماد ماکن شد ومردم ایمن عدند.

واین از معجز بلیغتر است با عموددین منزلت زیادت از بیفمبر است بلکه شریک خالق اکبراست که آن خدای تعالی بودکه زمین و آسمان را تهدید کرد قازلها وللاً دش انتیاطوعاً او کرماً قالتاأتیناطالدین ٔ چی اکرداید که عمود حکم بر زمین جداد باخالق الا کبر همبر 'باشد کوئی: چرانمی تاید کهمرتغی باصطفی

۱۹۲۱ ع ت: وصلوقه ۲۰ ع ۲ ت ب: واظهار برفضیلته. ۲۰ ومیا بست، قط در دونسفة ح د. ۵۰ ع ۲ دموضمه ومتن موافق اصطلاح قدیم است اذقبیل هرجواهر. در آنها ۱۱ سورتمبار کافصلت = حم مجدة. همراه وقرین وظهر باند و بستی بر ابرشلن ومقابل نشستن هم بنظر آسمه است.

تأليف عبدالجليل تزوينى داذى

411

در ابلاغ حجمًت بسمجز بو ابن باشد ۲۱ تا این شبعت در تحر مجترئی بماننه و عمر . خود قدسی ا دارد.

.

عبشرایواست که مذهب همهٔ معبوان چناست و در کتبر اسعایاسان مکتوب است و بر سر کو سی خود بظاهر لاف زنند که: بو بکر طاهران " بیاشنید هم بینی " نماذ کرد داست و هم بأ بهر با آ تکه یان جمود و دمکان دریك وقت معالیاست بنزدیك همه عقلا، و کوید اخی له " همدایی افروشه" کرم درمیان بست بهمدانیه بر فات باذ کرد دهانش می سوخت از کر می که بود، و ماند این تر هات" که همه کرامات اولیا خواند، و معجز از این بلیمش چگونه باندا! و جرمت بدین عطمت که دا باندا؟

يىراكى ئىيمەككوينىد: چۈنامامىيجماعتى اذاخلېش كۈملالات رىىدودھوى امامت كند وايشان بر آن انكاركنندىبارىتمالى از براى مىرىن شريمت مىمىلىتىدا" بردست وى حجتى تلاھر كىرداند براى دوم مىكران بتريمت ونغويت الملام

1- قدم بمنى مقام ومنزلت است دراينجا؛ درأقرب الموارد گلته: والقدم (بنتحتين) السابقة في الامر خير آكان أم شراً يقال: لفلان في كذا قدم صنق أوقدم سوده. ٢- واصحا بان ٢ جمع الجمع است واين استعمال در قديم معمول بوده است. ۲۰۰۰ بر اي شرح حال أبو يكر طاهران دجوع مود بتعليقة ٩٣٣، ٢٠ - ٩ منى الروذن الى كه آخر آن بعودت ياء توشه بستود جالى است درمكة مظمه كه حاجيان درآنجا قرباني كنند. ٥- ترجمة حاليا بن شخص درست ی۔ دربرهان گلته: وافروشه جنم مطوم نشد و در تطبقات چاپ اول سختانی گفته ایم. اول وشيئ نشاهدارتام حلوالي است وآن خان باغد كهآود وووغن را باهم بياميزند وبلحت سافند تا دانه گردد آنگاه دربانلی کنند وعسل در آندیز ند و بر بالای آسی نهند تا نبك بود وسخت شود. و بعنى تكويند: تان خودشى است در كيلان وآن چنان باخد كه زودة تخب مرغ واز درشیو خام ریزند و نیك برهم ذنند و بربالای آتش تهند تأسیر مانند دلمه بسته شود وبعد از آن شیرینی داخل آن سازند ونان را تریدکنند یا خشکه بز او در آن دیزند وبا تاخش خورند. وحواري محدم دلد شده ولوزينعرانيز افروهه گوينده، ٢٠٠٠ شم يعلاوة درمهملات. ×. ورا» برای تأکیدتملیل منفاد از کلمهٔ دیرای، است که در تدیم بیاد ستمل بوده است ما نند واز بهرايزدا و واز جيت آن راء جانكه در تليغة ١٣. ياد شده است. ٩٠ دد نيخ: ويرداعي، وبطووقطع معرف (بردع، ياديران ودع؛ است كه برأىمتن اختبادكرديم وند درعربی بیش شیع است و بطو گیری و دفع، تدمینی می مسب به برای من اعتیاد دودیم و دوع درعربی بیش شیع است و بطو گیری و دفع، تد**مینیهی الارب گفته، درده، هنه = رده!** مازداد و امد است می از است. بازداشت اورا وردکود و باز ایستانید از چیزینه.

کتاب تقض

بر آن انكلادواقباشد كردن' مقلاً وشرعاً.

511

و آ فچه المقامت بطعنه که دمیمز علی چونندیز سولدانند خطائی عظیم است که مدینز بردعوی امامت آ غیر معیز باشد بردعوی فو ّت ورسالته وعلی و ا منزلت دسول نباشد چنانکه بیان گرده شد.

آتگه گفته است: هرعلویالی که از فر زندان علی اند از حسن علی تا سهدی همه دا سنز ان رسول دانده.

ایها جواب این کلمان آفت کا مذهب شیمهٔ اصولیه چنافس که معمد دبولهای چتر است از هوریك الرأییا از موسلان دادلوالترمان، دیهتر است از هر یك از ملائكه كر دیران آدمتی بان درحالیان دیراین دعوى،دلیل اجماع است، دعلی دسی است داست است ادست، اسا كویند امیر المؤمنین طی بعد انتصافی بهتر است از هریك از است اد، دحسن بعد از وى همچنین، دهریك از ألسه تا به مهدى هیین حكم دادند كه كنته شده و درا نباند كه كسی بهتر باهد از ایشان از بهر آن دا⁴ كه هدیم مقبول بر فاضل درعفل فیچ است.

· آنگه کفته است: «آنکه کوالی همدسول وهم امام فرستادگان خدای بودند بندانه آن بکاری دگرواین بکاری دگریکی بادا «رسالت ویکی بشوید اماس».

اما جواب این معنی آنس که: بس طرفه آمده است سنت را که امام بیدازدسول فرستادهٔ خدا باند و آن ازغایت بیءلمی وسس و بغش امیر المؤمنین است و از قرآن این آیت پنتوانده است که بادی تعالی بوقت مسلمت غرایی را بقابول فرسندچنانکه گفت: فضمتایهٔ غراباً بست فیالا دس... الایت^{فام} اگر برای تقریرامامت و نبوت خلافت، علی حرضی دا بقسم جسم تاکنین فمادقین بلوستد بس مستبندهاشه، وجون قیاسی باصاف و نظری بوجه بکنداین تبهت فابل باشد.

ا ـ حد دبران الكلاكرين دوالياشله. ۲۰ معه دامنه وطروقطغ شعرف ونصفت واماسيته است. ۲۰ ح: هوكروبيانه ۲۰ ـ آندواند جمع مواداة تعليل است. ۵- اذ آنه ۲۱ مونة مالله.

ئأليف هيدالمجايل قزوبتي راذي ٢٢٣

آنکه محمّنه است: دو معتد دسول الله نبی شایست که با بنو أعمام و أعمام ساعتی در اها دسالت وابلیا معیش مواسات کند جدگوده شایست که علی مرتغی با عسبت و هادان وقو آن وضیاعت واستیلا، بنو هاشم وضعف بو بکر وقذت قبیلهٔ بنی نیم فادد کمی عدد بنی عدی و دیمه این عمام وضعف بو بکر وقذت قبیلهٔ اها جواب این تلمات آفت که: علما و مقالا جدگود قیاس کند دومورت معتد را با علی و کذار قریش دا با صحابهٔ دسول که ایشان الکلا و صناعیت می کردند و آستام وأوثانا عبادت می کرد در آن جنان حالت توقف مسین و بی فرمانی باشد، و اینبا هتر آن بودند بتر عد خداعتوق آن قبول گردند و دسولدا و بی فرمانی باشد، و اینبا ه هر آن بودند بتر چند خدایتوق ان می گردند و دسولدا بود در خلاف که می استیا اختیار نوشد اولی بر بود، دور کتاب دهوا تقاقالسسانه آ که در مذهبی جوابیه کرده است آیباید خواعدن تا مکون و سکون و توق قاف علی بود در خلاف که می استیا اختیار نوشد اولی تر بود، دور کتاب دهوا تقاقالسسانه آ بداند که جرا بوداین بر آن قیای کندنا شیمت حاصل باید: بلکندمو لعلیه الساله و در حالت اول هم توقف کرده می تا داری بی توانی کنده و قان مکون و می کرد متا نعی در حالت اول هم توقف کرده می تا می می در حاله تا می می در و تو آف علی در حالت اول هم توقف کرده می گذار در می که می می می در حالت و توق آف علی در حالت اول هم توقف کرده می کند، دولی تا و می قافت السانه ایماند کر دکه آین میزن ه ده که، موقاط ال المش کین کافی ه یا شیمی بنداند.

درو تد این عمران منا ما مرحود معدو مین حد به به به به TBBB است: همل دوسال درمی بویک اندی که دو این اندی کرده و د سال در دیال می خواند ایشان دا، ودد تدیرها با ایشان می بود، و از قیدار ایشان حک می نده. اما جواب این فصل اینست که: دوابات که بنداز مسطنی امراللومشین با فتل وصبت دوماؤ اقتدا یکسی کند که درست شده است که بنده مفتول بر فاضل قینم سده داکر کرده باشنده می باشده گزالی کرفت می او دکسین که بروی ست خود وابکاروتی که او از قروسیم معلوم است و در آعبادها نیس که

٤- ٩ ب ديا ايشان، ٢ - ٦ - ٥ : ٤ يا ايشان ندسازد ٢. ٢ - ٢ - كنابي ياين ۲ قد مانغذ موتجوده يتلومن ترسيله است. ٢ - كذا دونستنجيس بيني مؤلف آن. ٢ - ٦ - ٢ و سورته الكافرون. ٦ - ١ [3] فع ٣ نورت مباركة موية.

. . . .

تأليف عداقيليل تووينى دائى 🛛 🛪

مُبطلان میدهند باظالمان مناکمت ومجالست میکند، این بدانچه ماند؛ و آن بدین چه ماند؛!».

اما جواب این قصل نیك تأسل باید كردن نامعلوم شود كه هدو یك بنگر نیك ماننده است، وهرچه وسول كرد امام همیونان كرد، اما چون قلم بست حسومان باشد نقتر هرون فرنته چون مودت شیطان باشد، اگر وسول جان فدا كرد امام دومیترو خیر، اجان فدا كرد، اگرا وزخم دشتان خودد این نیز زخم دشتان خوده، اگرا ورستان دشمن شدنداین را اهل جعل وسفین و تهروان همه دوستی نبوذند و دشمن شدند، اگر آنجا خوبش بیكانه شد اینجا بر زغم مصنف نه مقدل مر معاوماً وف، اگر مسطنی دونداد عبدالمطلب خودد ا بر قبایل عرش كرد علی روز بیمت نوری خود را بیند "سو كند معروف بر مهاجر دانساز عرش كرد علی دوز بیمت نوری خود را بیند" سو كند معروف بر مهاجر دانساز

کنت بالیام یوم افتروی وکان امیر المؤمنین علیه السلام ادفعهم موتاً فغال: بایعتم أبابکو و أنا کنت أحق بها منه فرضیت لکم کما دضیتم لا فسکم لقرب عهد کم بسانته الاوتان، نم بایعتم عمرو آنا کنت أحق بها منه فرضیت لکم

۱- دو محکوم و در هاهی بنیان نسخه بدل: وقلوم توخته هده: ۲- ۹ بنا دو در خیر ۹ ۲- ۹ بنا، ورخوارج نهروانه. ۲- ۹ با دنور دماویه چه: ویش ماویه ۶- ف ت ۹ بن ، ورخوارج نهروانه. ۲- ۹ با دنور دماویه چه: ویش ماویه ۶- ف ت ۲- سو گندها جهل بوده است و گرها نظر بروایت مدون (د.) است که در تصال تحتخوان داحتجاج امیر الفرمنین مقراحات و حلامه علیه علی ایی بگریلات و ادجین نسافه قل گرده میس گفته است داختیا جامی الفرمنین طه السلام میل ه مداختمال لطی اکاس بورا الفرویه راحادیت احتجاج بور الفرمنین طه السلام میلیه علی ایی بگریلات و ادجین نسافه قل گرده راحادیت احتجاج بور الفرونین طه الفرانین مقرا الفروی معلور است طالب تحقیق بآنها رسی گفته احتجاج بور الفرونین در مالم میلیه مدی کور و معلور است طالب تحقیق بآنها رسی مین اعزادیت داری در داده از آن دوریات از آبروتر نفارد نمازی در مالم معلی نشت مراجعه کند و چند دورایت از آن دوریات از آبروتر نفارد نه کرد و معلور است طالب تحقیق بآنها مین معاد در در با در داویت هری است که میلی مراحل ماندادیکه درجای از کمی مان تامن معاد در درجام دوری داختی در مالم می می مروف است در معادی دره ا نور معاد در درجام دوری و درجاج امیر الفرانس طرف الفرو با برفران از کمی میز بور قصدید دقل کرده است (درجو خرد بعی ۲۲ ۲۳ ۲۵۶ جاب اسن الفرب) به می نخی زماد دار در داردن در درج در دور مارد نوری از می تان ماند می می جه جابی است از می الفری با بره در این دار در داردن در درجون دار خواری دارد تاری تان شده است اط می الغرب به به می دره با دار در داردن درون دارد خواری دارد تاری مروز تامی ۲۲ ۲۳ ۲۳ ۲۳ ۲۳ ۲۳ ۲۰ مینا شده این اط می خود مان می درما در درون دارد در درون دارد مورد دارد تو تارد نفادی تان شده است اط خواری دارد موری است می می دره ا دارد در داردن درون دارد در درون دارد در درون دارد در دارد دارد مارد است می می در در مارد با در درون دارد درون از درون دارد درون دارد درون دارد درون دارد درون دارد درون دارد موری دارد درون درون دارد درون درون دارد درون دارد درون دارد دارد درون دارد درون دارد درون دارد درو دارد درون دارد درون دارد درون دارد د ***

اد ایشان دا امیرالمؤمنین خوانده و اکن خوانده باشد ددخل زما علیه السلام ومأمون تأدیلی با حجّت بگفته ایم که بروی عیمی تباشد، وندیی ودای أمیرالمؤمنین ددامود شریت وفقوح تعود خود معلوم است که او در آن اصل بوده باشد وایشان طفیل او که اوعالش وفاضلتی بود اذ حریف وحد ها که ددیات از قیبل خدای درسول زده باشد نه از قیبل بویکی وعمی بحیت آیما: هزالما فطون الحدوانیا ا او اولی تراست بدانکه معموم است وعالمتی از همیک از است.

کتاب نقض

333 گفته است: «ای عجب علی قویتر بنیحانم بود، دراسلام پیشرد، حق ظاهرتر، دیتبم بیشتر،دیتبغ نیزتر، دمسوم چوندسول علیهااتسلام چراطلب حقّ خود نکردی^ته.

اما جواب آفت ۲۵ : چنیزاست، اماامامعالمتر است ومصوباست، دستامت اوچترداند، چنانکهبایست وشایست بهردوزگاری کرد. و کمی را بر وی اعتراض برسد که حمانا اعتراض است را براختیار خود باشد نه بر بس خدای، والسلام علی من انبسع الهدی.

آنته تلفته است : عدمود از در گامی آ آمده معدد بر سالت، علی بامامت. آن یکی که دسول است جان فدا کرده از خم خودده از آن دشینان، از شهر بر انده دوستان بیگانه شده بیگانه آ شنا گنده، خود دا بر قبایل عرض کرده، حیج قول فبول تا کرده، زخم بر دوی آمدهستنگی و دندان خودهه یای آ بله شده، بنار کر منته، شب داه کرده، روز بشب آ دوده، ادام امات و تبلیغ دسالت کرده، این بیکی دا که امام است قوم بیشر، وقبیله بسیاوی، درخانه من بزده آ مندور بر های نهاد، با اعدا دست در تا حه کرده، بنج در مستنگی خون از و نیامده ، باطار ا بدق می گرید، بادی

۱۰۰ از آیا۱۱۴ مودة میارکه تویند ۲۰ ع ت ۲ ب: وای عصیحلی قویتر، بنی فاشم بیشر، حقاظ هرتر، بنیمتریز تر،اومحصوم چون رسول هایمانسلامی. ۲۰ م ب بنداز در گاه المهی، ۲۰ م ب: دقتراده». نه ع: دینیمدم مستکشتون الروه ش: دینیمدرستگ خون الاره ۴ ب: دهیچردستگ الروه ح د: دینیم در ۴ مین از وی د.

کاب تقفی

حاوضيتهلاً نفسكه تقرب عهد كمبعبادةالاً وتان، ثم تورينون أن تبايعوا عثمان وأعاأ حقًّ بعامله فرخيت لكم مادشيتملا تقسكم وسأحتج عليكم بحجة لايتنكر إها إعربيتكم ولاحجميْكم ولاكاتبكم ولاأمير كم، فقال المُزبير: قل: يا أباالحمن ولاتقل هجراً، فقال: ويحك يا ذبين أومثلي يقولاالهجر` ثمَّ قال عليهاللسلام: ا`نشد كمباللةأفيكم أحد آخى سولياتة ممدغيرى؛ قالوا: اللهم لا،قال: فا نشد كم باقدأفيكم أحدقد م النتمى عشرة صدقة وناجى وسولياقة حيث فالباقية قدأموا بيزيدى نجواكم سدقة غيري: قالوا: الملهم لا، قال: قا تشد كهابة أفيكمأحد له ذوجة مثل ذوجتهي قالحمة: فالوا: اللهم لا، قال: فا عدد كم باله أفيكم من له ابنان مثلا ابني ا قالوا: اللهم لا، قال: فا مند كم بالمأفيكم من غسل سول المحفور يتقالوا : اللهم لا، قلل: أسلكم خير ي من فالله النَّبِيَّ : أستحتَّى بمنز له هارون من موسى (الألَّ لا بِي بعدي؛ قالوا:لا، قال أفيكم من قالفيه: قمن كنت مؤلاء فهذا على مولاء غير يه قالوا: لا، قال: أفينكم من نام على فراش دسول التَّغيري، قالوا: لا،قال: أنيكم من سلَّم عليه جبرتيل وميكانيل وإسرافيل وتلاثة آلاف منالملائكة يوم بدرغبرية فالوادلا، قال: أفيكم منمسح رسول الله عينيه وأعطاه واينه يوم خيبر غيرى؛ فالموا: لاءتم قال: أفيكممن أدمحا لزكوة في، كوعه غيري، قالوا:لا، ثمَّ قال: أ تمند كمهافة أفيكماً حدهرف المُتَّاسخ والمنسوخ غرى؛ قالوا: اللهم َ لاءم قال: أفيكم أحدأةحبالله عنهما لز جرأها البيت غيرنا؟ قالوا: لاءتم قال: أفيكم أحدبادن عسردين عبدود غيرى قالوا: لاءقال: 1 لشد كم بالله أسلمون أن الله جمع هذا كلماني؛ فقالوا: اللُّهم ۖ تَسم، قال: فاسمعدوا و كفي بالله ئېدا ينې دېنکم.

جون این حجدتها وغیراین با یتهل سوکند که درکتب مسلو راست عرض کرد آمکه زیاد غلام بوندغنادی وضیالتماضه برخاست و گفت الله آکبر، الله أکبر افتتنوا بالذ ^تبا و دسوا الآخر ته أثر وا للوجل بخشاه وأنکروا حقد تم قاله من أحب الاله تم الذبینا فسیق بأن یعمی حلیا ۲-۱ : همیراد ۲۰۰۰ الماره بایا نعری است (۱۲۸۵ موده بارکا موادله).

تأليف حيشا لجليل قزويني والأى

حواجه مجبس ينداركه آفيا بوده است؛ بيت:

جبله كفتندهاىعلى الادراكين البود 🛛 سيد إ سادات عسرى قبلة اهل تلقا حرجه كفتىداست كتتى دا ابوالدومنين. لالباد أن كو بكقتاد تو در كوبد كه لا واين بيتها خراجهمبدالملك بنانداس وحمقاله عليه. ومجبر أحول بيخبر است که علی مرتضی بوغوم انکارمی کرد واظهاد وابلاغ حجت برجماعت وحقی خويش. الماجون كوش باذ ندادند" يتدارم مجرم ومنتطى اوتباشد تا أمامت إدرا بررسانت ٍ مسطفى قياس ميكند اوكا ً و آخراً وظاهراً وبالهناء تا أكرادرا زخم بر روی آمد این را بر س آمده اگر اوبوقت مجز بنارگریخت این بوقت عجز دمنج درخانه بشست. اكراد از مكَّه بعدينه آمد ابن انعدينه يكوفه آمد، وقبيله همان بودند بيشتر تشدنده اكرعلى دوخانه تن بزدا ته محمديناه با بوطالب داد، اكن این منشود برطاق تهاد بر ذعم مصنف، او گفت: ایکم دینکم ولی دین ^م، اگر او در حالت اوک بده صحابی قداعت کود این دوز اوک بسلمان وبوند و دوانده صحابی فناعت كرد. اكرايز بادل قتال لكردنه سيدباد ل سلح كردا كرمسطني بآخر قتال كردكه قرآن بيامدكه: فاقتلوا المش كين " تعطى بقول مصطفى بآخرقتال كرد واختيادةال كرد: ما على أمَّك تقاتل بمدينالتاً كثين والقاسطين والمادقين ، أكر امامصلم کرد از رسول آموخت اکر جنگ کرد از او دید. اگر این دستمین ظفر ميافت اودرحنين ظهر نيافت اكر اوروز فتجمك ظفر يافت اودوز جمل ظفر بافت اكر ادمواسات كردير اعتمطنت [وباسماكاللهم" نوشت أين فيزمواسات كرد ودوخاله

÷

است م به: ورحق همیا هوه بجای یاه بکار وقتهاست یخی بعقی خویش ۲۰۰ م. وباز تشارکانه. ۲۰۰ م. ویرمالت ع دا د از وسالت به ۲۰۰ ندیرهای گفته: وترزندن باذلی هو د یوون کرکدن بعض عاموش بودن وخاموش شلن ومیروتستان کردن و آسودی باهد. وتریزن وترزندخاموش شونله که فاطراستم. ۲۰۰ یا جمودقیار که و هامه است که یفتیر (مر) بابر الطرفین (م) فرموده است. ۲۰۰ هرب تدجاهیت و باستگفافهم و را بجای وسم اقدار حمن افرجیم بکار میردند.

227

وفن تاغیر متمو ف شداذ برای معلمت] واکی اوسال و مه تجر دل مش کلن شد این نیز روز و شبخان و بدند جبل ان مدتم این را بر آن قیاس سیاید کی دن تاهیچ شبه نی بنماند با چندینی تحجت و بینت، والحدیث التاسر لا ولیا ته والقامر علی أعداله. آیت محققه است: دونینی که چون تو بن خلاف جدوسید در حرب سنین میلی ساعت سیمز ادمرد کشته شدند، وصداله عبلس اورا می گفت: مسلمت در آن است که این عاملان عواق و فام و آقد بیمان ² معو ومتوب بر اعدال خودتان³ علی می گفت که: نمکم که نباید که بعد از آن اگر خواهی معزول شان بکتی، علی می گفت که: نمکم که نباید که ایشان جودی دوعد خلاف می بی که من بدان ماخوذ باش تا بندگر ما خود بابت ⁴ امارت حست یا نده این عباق می گفت لاجرم کاربر تو در اذ شود.

کتاب نقض

لعا جواب این کلمان آنت که: طرفه افتاده است سنتن یا جماعتی که اگر امامی جعفظ معلجتی وقتی دوتس ف توقفی کندیبی حمیتی ومداهنه وینااهلی منسوب کننده و گروقش برای نصرت اسلام وقو ت وین خدای عمشیو بر گیرد ویاط ناه ویفاة قنال کند بمسلمان کشتن اورا حوالت کنند و گویند: بقتل وقتال اهل فیله بتلاند" چناو که این مجتر مدین دربن کتاب آوردهاست وامیو المؤمنین علی بن أبی طالب بستابت معطفی ملی این علیه و آله بهروفتی آغیه معلحت بوده است وشریعت افتخا کرده است آن داکارفی موده است آ تبا که علم وقوق ها باید

۱۰ حیایت میان دوقلاب فقط در دونسنهٔ وج، ده است. ۲۰ م بح د: وسان وماده ۲۰ سر ای تعقیق در تنا به امیر اندونیوز (ع) سفیر خانم (ص) دجو عدود بعد ایشآه ۲۴٫۳۰، ۲۰ مربح ب ح د: دیا چندیزی، ۵۰ دوشا ۲۰ فقط در حد، ۶ ح ح د ۲: در ادر با یجان، ۳. شداده پیدیزان ب: داذه با بیجان»، ۲۰ ح: دو احمال خرز سان، ۸۰ ح د: دستحن، در آنداد اج گفته: دیا بت جنع با و سکون فوقانی لایتی رمزاوادی و بسخی لاین و سزاواد نیز آمده و این مصد و جلی است بسخی لایتی ا میر خسره گردند:

ناخن از انگشت چوند تر شود با بت انشاختن از سر شود و با مخلاح اهل دفاتر (تاکفریانات او که مقصل است)ه. به عث: وسخنیه. ۱۰۰۰ ع ش ا ب: ویطی بوده.

تأليف حدائيطيل فزوينى ونذى

کردن: کردهاست و آنجا که حرب و خصومت باست کردنه کرده است، و شبهتی بنماند در تار امپرالمؤمنین با قرل رسول علیه السلام که از گفته باشد: ویا علی حربان حربی وسلمانسلمی، تاهر کس باصاف تأسل کند فابندت تمام بیادد! اما آفجه ندرین فصل تفته است که: و چون کارباوی افتده تمی دانم که بحق با وی افتاد یا براطل: اگر بحق با وی افتاد طلب خون عثمان از وی کردن باطل باشد، و اهل جمل وصفین همه مبطل باشد، و گرخود علی مبطل بود دگر باد اجعاع حجت تباشد و او خود امامت دا بنداید که خصومت عاینه ومعاویه کرد باشد نا درین کلمات اندیشه کند خواجه تا چه لاقم آید والسلام.

آ تله محمنه است: او کر بعد از دسول خلاطت علی را بودی با بوبکر همان کردی که با سادید، که بنزدیك توبوبکر همان وسادید همان، و آنباع بوبکر ومعاویه بکی اند، بلکه معادیه بهمه چیز از بوبکر پیشربود هم بسیاه، وهم بقیله هم بماله وهم بنسبت، وهم بجوانی، وجناعکه با اسحاب جعل کرد که بیك روز بیستعزاد از آن أفاشل الناس کننه آمدند، وجونطلحادترین کننه آمدند این معه از بهن حق خود بایستی که آن دوز با بوبکر و عمر وعنان همین حرب بی آدارش و حق خود بایستی که آن دوز بوبکر و عمر وعنان همین حرب این دوز همان علی بودبلکه آن دوز قوبتر بود که بوبکر بخلاف بنست قربرا که علی جواش بود دیمه، دسول تردیکتر بودند، وهر چه در حق علی دسول کنه بود بند و بین دوست از همان بودبلکه آن دوز قوبتر بود که بوبکر بخلاف بنست قربرا که علی جواش بود دیمه بودبلکه آن دوز قوبتر بود که بوبکر بخلاف بنست قربرا که بقار سین دوست از هماستابدرا دربنی گوش ویش دیمه بودی، و تامی سال بر آمد بی کلاها قراموش نده بوده.

اهاجواباين كلطاتكه بايستي كه با بوبكر دعمرهمان كردى كه باحماديه

۱۰۰۰ ۲ ب ح د: ونایند تما بی بایده. ۲۰۰۰ ح ۲ ث ب: داز آن ناضل مد: دانامن مد: دانامن مد: دانامن که زیر (بلون داذه). ۳۰۰۰ در در هان گفته : دین گوش بخم اول رکس ثانی معروف است که زیر نرمه گوش باشد و کتابه از طاعت دانتیاد و صنع و ادب تمام بودوستن شیدن دا نیز گوینده و مرد در اینجا آنست که در مرامی و مسمع ایشان بود بیجهت قرب عهد ایشان بودن بیمبر : کرم (ص).

كتاب نغض

کرده آ نست که لازم نیست از وجوهٔ:

یکی آنکه ۔آن دوذاین قر 'عنداشت کهاین دوز؛ قباس معلق که بلو'ل بسنت بغاد می گرینخت وبا شور کلوتینم ولشکو می آورد وقتع مکلّه می کرد، پس بایست که فتم ملّه معطقی دوزاد ک بکردی تا شبیتی بنماند.

دیسگی آ لمک اگریو بکروعیریاوی حمال کردندی که معاویه کرد اذانگار فشل، ویرغ دروی او کشیدن، ومال مسلما فان سستهلك کردن، ویرمنعا ظلم کردن [اویم با ایشان حمال می کرد که با معاونه کرد] چون لکردنه تکرد.

وعجبتر آنست که امیرالمؤمنین دوونتی که باجماع آمت خلیفه بود با پنماة وطعاة حرب کرد، خواجمعیجل بعد از پاستسال تعنیف ساخته است وتشنیع می زندبرعلی: پس تعونهای آگر بابو بکروعمر حرب وخصومت کر دوبودی خواجه اورا کانی وسطل خواندی، و گرچه درحرب جعل وصلین تقییمی کند که ترسد که سرش بنیغ بزنند آن وقت خود بنتیکه حاجت بودیمه ز فان وقلم در میدان عدادت ادافکندی وترهمتهایهادی و بهتانها گفتی، اما خودهلی عالمتراؤهمهٔ بهان بود جوای سلم ونوقشه و جای حرب و خصومت.

و اما آفته محمّنه است که دنیز دیك تو بو بكر همان و معاومه همانه بل هما دست اسا مسلحت باد قات نمانق دادد .

و آنچه تلفته است که: د بروز حرب حجل بیدت هزادمود کشته آمدند » عجب است که فراموش کرده است آن دعوی که دراو ل این کتاب گفته است که: داکر علی را مردانگی ظاهر شدور بعد و دمول از بر کات معجز دسول بود علی السلام و بعد از دسول عاجز و درمانده بود و هیچ ظفری نیافته آخراینجا اعتراف داده است که بیست هزادنا کنین را بیلتردز هلاک کرد و از مفض علی وعدادت اوابشاندا دازآفاضل الناسی خوانده است و دی دانم که از افاضل الناس چگو نه باشد تجاعتی

۱ ـ ح د: داذچند وجه»، ۲ ـ ۴ ب ح د: دزبان». ۲ ـ ترجعة اين كلام حكيمانه استكه: دالامودمرهونة بأوقاتهاء.

تالیت میدانجلل فررینی دازی ۲۳۱

که تیغ در ووی امام کنند و اورا د نشام دهند که بادگ می زدند که الالی ن آباالمصن تدأش آن علی مدیر له ند تا این همه مسلمان و بهشتی باشند و از افاضل النساس باشند، اما آنها که گویند: امام سی آست دوننا ختیار، بدین قند کافر و ملمه و را فغنی باشند، ای مسلمانان اگر منگر اماست بو بکر دافتی باشد مشکر امامت علی چرا سنی و بهشتی باشد؟ نه هو دو بریك حد آست که آمیه دافتیان را لازم است در انکار امامت بو بکر وعمر، طلحه و دبیر و عایفه دا هم چندان لازم است ند انگار امامت علی، نقاجماع بر هرد تر حاصل است! یا آن دعوی کنکند یادست الاین خیریفت بداند که هرد و دعوی بهم و است نیایتد چناه که گفته اند؛ دست و جوز از ختیره م هر در بردن باید بهم"

آلگه همته است: «وخود امامت وخلافت بیشتر بندتادیاز بست نیست": او ل – امام اعظم بدان کادمی باید این است را ناسمق بغداردد سی وساند، وداد واصاف شعیف از قوی پستاند.

دوم ــ بنان باید تاحق خوبشتن برخومیتین نیگاه بتواند داشتن، پس بتول دافش علی خلافت را نشایسته اند ^{تا} زیرا که نهحق خود برخود نیگاه بتوانست داشتن، نهحق ^ت غیری بوی توانست دساییدن، ونه فو تد آن داشته است که سد^{*} نهود اسلام کنده دچو ندافشی اودا باسیر محتما جزی تعلقومی دمعودمی دمر حومی⁶ فرانهاده است که عمرددبر شکیم ذشق تواند ندن، و بوبکر حق ادبتواند بردنه

۲۹۱ ع ت: «باشانه (نازهر ندموارد)، ۲۰ ع ت: ونه اجعا عردتاه، ۲۰ - در یرهان گفته: وغنیره بارای قرشت بروزن منیله خمچه را گو بندکه خم کوچك باغد و کوزهٔ کوچك مرتنگ را نیز گفته انده پس مراد ندایانها همان کوزه کوچك مر تنگ است که تصت خالی را بتهایی بآن داخل کردن مدکن است لیکن اگر دست را پر از جوزکند بیرون آودهن مدکن نیست چنانکه حکیم تاصر خمرو نیز بآن چنین اشاده کرده است:

در عنوره بماند وردست برای گوز بنگذار گوز و دست بر آورن عنوره ۵۰ نمیدانم مصراح از کبت و بقرینهٔ آمیده نقل شد گمان میرودکه از قاصرعسرو باشد. ۶۰ ح دا دیار بماه است، ینی هرط امامت بیش از دوامر نیست. ۲۷ ح د: شایسته نباهدم. ۸۰ همرسومی قاط در دع شام.

کتاب تغض

وخالندستار در گردن اوتوانه کردند وعنمان چوب برس اوتواند ندن ، ومعادیه بااوحوب تواند کردن، وظلمعنوزیر باد آن همه نرشتهاتوانند کردن، پس اوبدین عجز وبدین حرمت امامت و نامات جمهور اعظم چگونه نواند کردنه و خود خدای امالی آن کردا بقائه هام دمول چون کنده ودمول آن کردا بو می وخلینهٔ تحویش چگونه کندها که بقول رافنی شایسته ولایق نباند، لخوفه دعجزه من الا عدام پر این ناوان هم خدای داست او لا ، وهم دسولش را تا نیه ، وهم علی داست تالنا، که من بزر دفرمان خدای بجای نباورد یا مداهنه کرده.

اما جواب این کلمات برین وجه که ایرا د اندا بگوش هوش بابه شنودن تا فایده حاصل شود انتشاءالله، او لا معلوم است که دوجه خدای دوجه وحدائیت است وهند ومانند وشریك معمو و است، وجنین دخوف ومداهنه دوخی خدای رواباشد که خدای قاهر وفادو ز ند وعان معانی همکن باشددایشان. او لا چگونه رواباشد که خدای قاهر وفادو ز ند وعالم مییند ومیداند که موسی که که فرستان رواباشد که خدای قاهر وفادو ز ند وعالم مییند ومیداند که موسی که که فرستان رواباشد که خدای قاهر وفادو ز ند وعالم مییند ومیداند که موسی که که فرستان رواباشد که خدای قاهر وفادو ز ند وعالم مییند ومی داند که موسی که که فرستان رواباشد که خدای قاهر وفادو ز ند وعالم مییند ومی داند که موسی که که میتان رواباشد که خدای معلوق عاجز دعوی خدایی می کند که ذانا و بگم الا علی ، می کند و خلیل دا با تش می باندان ددر آنتر قدمی کنده وجون ذکر یای بی گذاه در امی کشند، وجور جس معمو دا بدان حال وفکل می کنده تأخیر می کنده وجون از خون بعلی میسیمی آیند اودا بدان حال وفکل می کنده تاخیر می کنده جهودان دون بطلب مسیمی آیند اودا بسینهان ایغان با سمان می گریزاند . وجون معمد مصلفی که سید همه خلو قات استادای دعوت می کند خلانه . وجون می کند و خلیل دا به میند مانده دو از سندان می می کنده وجون در کریای بی گذاه وجود از خون بعلی میسیمی آیند اودا بسینهان ایغان باسمان می گریزاند . وجود می کنده دعانی می گریزاند .

1 حج دیچوب بسران در درتراند بستری ۵ م کذا بنون تکران دنده ۴ ب: دلنگه چوب برمران تواند ذرن م. ۲- صدرآیهٔ ۲ سرده مبارکهٔ قصص. ۳- ذیل آیهٔ ۲۴ سورهٔ مبارکهٔ الکلامات. ۳- ع: دیدان حالت و تکاسته و گویا محوضو نگایته میباشد. ۵- مل- یکس میم وسکونلام دیهتره ندآخریشی بر. ۳- ت ح: دمیترد».

تأليف هيدالجليل تزويني زازي

که سیف الله لایستعلی است سکلای ز ۱۹قه بخواری وجفا بریشتش می نهد، وبرجهل سنىگ بويايش مىزىد ومجروح مىكند، ويند خال المؤمنين سنىگ بول ودندان اومىزىد، وچون مكّيان بكشتن اوجمعمىشوىد، اورا بشب تاريك پنهاناز خلق بغادمي كريزانده وخداىتعالى بدانيا يدتاحقير حقودان نكاء دارد وأقبياه خوددا نصرت دهد ومظفر گرداند. چون نکند مانا" که بر آن اصل وقاعد. که خواجه مبجش آودده است ته ادخدايي دا شايسته باشد ته انبيايش سلاحيت دسالت داشته باشتده وآمکه بدین عاجزی باشد خدایی را چگونه بشاید؛ وآ یکه بدین خالفی بالله ودرماند كي؛ وسالندا جكونه شايد؛ بي اكرته وآن توقف براي معلمت بود امامت درجة سيوم است كه امام مخلوق است قوآت خالق نداند، و دلي است دفعت نبى تدادد، اين توقَّف نيز براى مصلحت باشد، وكر عجز باشد كه خالددستار در گردن علی کند: وخود نکرد، عجز آ نجا بیشتر باشد که پندر خالدسلای باقه بر يشت دسول لهدة وتهاده وأكر عجز باشدكه عثمان جوب برس اورددة وتزده وخود کیا قوات و ذهر، آن داشت، عبز آنیا بیشتر باشد که بوسفیانسنگ بر دندان رجول ذللة والدرايس اكر على باآن عجزامامت جمهود اعظم واجتشايد محمد بالين عجز وسالت جين واض وا حكونه بشايدة، و اكرعبزوتوقيق بسلحت؛ انتسان المامت على كند، عجز وتوقف حمة البيا دراد ل يعتت؛ نقصان رسالت إيشان کندریس این تاران او از خدای دا باشد که آنو اکه از حدیثه و مکه و بیت المقد می بشب ينهان بيابد كريختن؛ دسالت قرمايد، وتانياً موسى وعيسى و محمد وا باغد که چون دانند که بکادی قیام نثوانند کردن؛ قبول کنند، وثالثاً جبر ئیل را باشد

۱- دلر هنتهی الارب عققه: دسلی (غنج مین) با قصر پوسی که بردوی بچه در کنیده ذاید وآندا بادس یادی خواننده و در پر هان گفته: وارند بقتح الت و سکرن کاف یچه دارد اگریند عنوماً و بیری مذیبه خواننده و یومنی نازای که برسروروی بچکنتر پیچیده است و آثرا بیری دسانهمی گویند خصوصاً و برای اطلاح بر این موضوع جو بخود بعد یقطیقاً ۲۰ حتور ان بینی صاحبان حق ذیرا وور و بعض صاحب و دارنده است. بسخی دهساناه میاند.

Unfiled Notes Page 169

كثاب تذغن

rrf.

که تقریر کندا آنکی را که اطلیت نداد، پس بقول خواجهٔ داختی بده منس شده هیچرک ازین آنبیا لایق بوت و رسالت نبودماند نشوفهم وعجزهم وجیتهم و کرده درین مودن دواست: آنجا که درجه کمتر است دواباید داشت، ودست اذین ماریفه بد در چیت دودهب نامیتول بناشتن.

اما جواب دوم برین ضل آست که: امام برای آن می باید تاحق خطارا از افوبا بستاند لازم آید برقول خواجه انتقالی که تا صر خطاب از جهان برقته است هیچ کس امامت و دهامت بحق تکرده است زیرا که معلوم است حدید عفار . دونشا دا که تا امامت بروانیان وامو بان ومباسیان انتاد تا الویومنا عذا حق خطا از آفوبا بازنستدند، وندحق صلمانان بسلمانان دسایدنده و دحق خود برخود نگاه داشتند، از لا معلوم است که دوعهد این خلفا دوبیشتر ادقات راهم باین بوده است، وصلمانان زمبور، و خراجها دیاجها تعلقا دوبیشتر ادقات راهم باین از کم توانستنده کرده خواجه دوبه این خلفا دوبیشتر ادقات راهم باین از کم واستنده کردن و خراجها دیاجها تواجها تعاده و خس و در مر باین از کم توانستنده کردن ایس این دادف و توی خلفا یامنح میتوانستنده کردن باین از کم توانستنده کردن [پس] بنولخواجه میبرد استحقاق واهایت زمامت دامامت [را] بنشایسته باینده و این خطا او ل خدای کرده باید که علوان دراما و دامات [را] بنشایسته باینده و این خطا او ل خدای کرده باید زمامت در دارین خانوی نده و این است او لا محمد و این خلفا دونی دقاق داما و دامات [را] بنشایسته باینده و این خلفا او ل خدای کرده باید که میتران در میکن خلافت کند. و تانیا سلمانان این که این که ایم باید که های زمامت در امامت ترای بیناینده و این استا او ل خدای کرده باید که ها بران و ا معام مامت میتور دوانیا سلمانان را باشد که اجماع کنند می کمی که اهلیت زمامت در امامت تران در تانیا سلمانان را باشد که اجماع کنند می که اهلیت زمامت در امامت ترای در تانیا میده در که امامت کسی را داید باند که حق خود بر در اما آیچه مختله است: دکه امامت کسی را داید باند که حق خود بر

تأليف عبدالجليل قزويني داذي

770

و د گربقاع که منتقابان و مد میان دادند، [آیا] حقی هست یا انه اگر دو هیچ جای حقی ندادند پس امام بنداد باشند نه اهام همه عالم، ومذهب خواجه درین وجعبرین قسستقبای تشکه میآیدا ، وجون امام همه عالم، ومذهب خواجه درین و معرودین دطاقب حق⁷ باشد هم لنفسهم و هم لوعیتهم، پس انتقاق است که این حق هر کر نگاه نداشته اند و ضایع مانعاست و حد د شنباست، ومالهای مسلمانان که دیر آن حدود مستهلک می شود، و خونهای مظلومان که در آن بقاع هد در میشود: همه بگردن ایفان باشد و حاجز و منهو دومنلوب و مرحوم و معروم باشد میشود: همه بگردن ایفان باشد و حاجز و منهو دومنلوب و مرحوم و معروم باشد میشود: همه بگردن ایفان باشد و حاجز و منهو دومنلوب و مرحوم و معروم باشد مامامت دا بنشایند و این همان سودتست که دهام برای آن بیای مقد السلام خواجه مامامت دا بنشایند و این همان سودتست که دهام برای آن بیاید که سند⁴ نور امام کنده ای دامان مده هرگز که دینده است و که مشود ماست که لشکری از دارانداند و دوی بروم و المون تهاد و طلب نفر و سری که دیس بقول خواجه خواجه که مذهب کریده است حمه ضدیف و مغلوبهانه، و حقها خایم، و مسلمانان در یو و دیم بیایی ایم دامان معمه مین و مناو بانه، و حقها خایم، و مسلمان در یو و دیم بینه الدین ماست معمه میدی و مغلوبهانه، و میام در می این و دیم و در مین المین است می می در مناو به می می می خواجه امان در یو و دیم بین می این داشت می می د مغلوبهانه، و حقها خایم، و مسلمانان و دیم و دیم بین می ای در داشت می می در معلوبهانه، و می می نور شد این دارانی و دیم و دیم بینه از در در مینه می شود و مغلوبهانه، و مینه می در مناور معرفی که در در معرود بینه المان می می می در مغلوبهانه، و حقها خایم، خار تراست. و دیم و دیم بینه المان می می در مغلوبهانه، و می ایم در کار عس و دیم و در می در می در مناه دانه می در معلوبانه، و می در می نور می در در در کار عس و در کر و در در می در مناور است و حقه المان در می ای در کار عس و در گر گری دند. ساز می سخی در می در این کند حکم ای دار کاند

باشد، آخراکرجموعی تاریخدایی میکندید. باشد و بوشته وخوانده وداعته باشد *حادثهٔ مرج بامسترشد، وحادثهٔ معمد شاه با خلیفهٔ بنداد"، و مخالف وخصومت سران بِقداد نیاراند" تا آنلاف تو ننده" کموفت بودماست که شحنهٔ بنداد بدالگی

1- ح: وفیا بتگا، استه و در برمان گفت: وقیا تنگ عذن کتابه از بیطانت دلدن و تنگی ماذی باشد به ۲۰ ح: و هفیاه ع شه: وحقا به ۲۰ حد ث باضافان: و علی به ۲۰ ح وصله را ندارد. در از موادری است که جسمین والی و دسی آن که وتامه باشد شده است. مجرح : دو ترکی ۲۰ ح ث ۴: واحداده و گویا معرف وبغدادی است. بر ع من: و و مصومت براز یلذاده و کذانسنگام لیکن بدون هیچ تغادی. ۲۰ ح (بجای عبارت میان دوستاره): و حادثها باسترشد و حمار کردن بنداد تا اصاف بنمدی د: ورحادایا آمچه گفت با مستردنه، و حمار کردن بنداد تا اصاف بنمدی د: ورحادایا آمچه

YT P

باقر آب دادانملاقه سامت لكرداندا وبدین جوابهای شافی همه قایدتها بحمداند حاصل است، وهمه شبهتها فرایل، والحدد شعلی آلائه و سلّی الله علی أبیانه داولیاند. آلائه محققه است هو حسن بن علی وا هم داوان است كه فرمان مؤمنان نبر و خلافت بساویه فروخت و مال بسته، وهر دوز بخدمت معاویه میرفت واردار آرادزان میگرفته و همچنین هریك افرانسه علی بن الحسین و باقی و سادق و كانلم و رشا تابحسن عسكری همدها میانند درخدای ورسول كه درخانه هابشسته اند، واز خلفا مال استدماند، دودی خلافت نكر دماند، وبا دستان خدای مال مجاهدت تكر دماند آرامان منصوص از قربل خدای ساه.

کتاب افض

اماً جواب این کلمان: او آرآ بوه کفتهاست و که حسین علی خلافت بساویه فروخت.

مذهب خواجه آنتكه اهنما اختيار است است بس دكوباده چون نر. واشتان باخر بدونر وختافناد، چه كري اهامت حمن رابود بابر وخت يانبودش: اكر حمن را نبود؛ بيم باطل باشد وخلاف معاومه دا اصلى بنماند، وكر حمن را بود يا نص بود بااختيار، اكر تص بود بنتوان قر وختن كه وحى منفط بود وص مصوم بايد وابن خطا است ومعسبت است، وكرامات اختيار بود اذ قيس أست اختيار اهامت معاويه بنولخواجه انتقالى هم باطل وبي اسل است وحمن را خود امت دون كرد وكر باده نوابغ مي المي بيمانك موجى منفط بود وص اختيار اهامت معاويه بنولخواجه انتقالى هم باطل وبي اسل است وحمن را خود بي اجازت است كمانيه فروختن و اهمت اين اجازت تكردنه، بس على الوجو اختيار اهامت معاويه بنولخواجه انتقالى هم باطل وبي اسل است وحمن را خود بي ادي آجراكرده است كه: وحمن هردوز بخدهت معاويه ميرفته آرى آيت قال اسالكم عليه أجراً الالمودة في الغويه است كه داختي ماديه فرستاده بود. و رسول عليه السلام درحق معاويه كنه بوده است كه: التي تارك في التقالي

1 ح د: تنگرده. ۲ ـ تار غیانه اللغات گفته: دند هرب داند ان بعنی وظه ور از ب و نوز پنجسکسل است: ۳ ـ ۳ ـ ۳ : دستو هم انده ح د: و نموض بودند ه. ۳ ـ دن بر هان گفت: داشتان بقس اول بروزن همان گراهی باشد که بدان دخت میشویند وبعد از طعام مورهن نیز بنان دست شویند: و آنرا بوری فاسول خواننده. ۳ ـ ث: دیا بادت امت بهایله. ح ـ از آیهٔ ۲۳ سوره هان که شوری.

تأليف عبدالجليل فزويني واذي

777

النير ، وكربادى تعلى بنمر قوآن طاعت بوسنيان جاحل، ومدوبة بلغى، ويزيد خيمير، وعمر وعام عامى، ومروانداند، وعبدالملك خمار، و وليديليد بر خلقان بواجب كرده استه لابد حسن على دا عليهالسلام بخدمت معاويه ايد دفتن، يس اكونه، وآيانندوحق حسن وبندش ومادوش وبرادوش منزل است وطاعت إيشان براست واجباست، معاويه وغير معاويه وا بخدمت ابشان مايدوفتن، وطاعت إيتان وإجباست كماولوالا مرمسوم والمدة منمو مهانده والمعدية وب العالمين.

وجواب آفجه درحق هر بان ازالد مصومین مخته است همین است که کندمند، و آمیدایشان از بنی امید در وایان متانند آن داعطایا وارزاق نخواند حقر ایشان بود که بنسب بنست قرو گرفته بودند بدان طریق که توانند بانستانند و در آن نقسان عسمت وامامت باشد دو توقف ایشان دردفت عجز دسملحت وقت بر حد گریفتن آمیدایاند از اوطان خویش، دو قف معطفی درمیده بخت در فتن اویها زومانند آن، وچون آن هیچ تعمان بوت درسان تکرده باشد این نیز نشان امند جست ایشان بهندی بره جعودی که بیان کرده شده الحسید در المالین. آلکه شفته است: هرهروف ایو جعوال کمور جغی مادق دار بخواندی و ا

سر سیاست و سلطنت اورا تهدید ووعید کردی و کنتی که من می آشد و که جعاعتی ازاهار حشووشلال بر تومیآیند ومیخواهند که تو برما خروجی کنی، او گفتی، من عبیکنم و خلیفه تولی.

یها جواب این کلمات اگر بود. باشد: آنست که العق ابو جعفرامامت بی گران خرید. بود کمبومسلم مرغزی طلب حقودان می کرد نیافت او را و بر اددش ابوالسبا مسفا حرا بدین کاربنساند. خودنه اجعلی بودیر آن ونه قراری، و بر کش از ابو-خیفهٔ کونی در آن روز گار کمی کبودیر آن امامت مشکر بود ویست تکرد

۱۰ مالوه بعدیت شریف تو یسلم انصدور است که جناحتی از نزرگان طعارما ـ دشو ان افد علیهم ـ بترایز آن حکم کرده اند رقبل آن این است: وکتاب اف وحرتی أهل بیش ما ان تسکم بیدال انفقار ا بدا، و انهما لا یفزخان حتی برداطی انصوض، ۲۰۰ حت (بجای: ورجو اب آنیمه تاوگفته استه): و آنتگا گفته است ٤. ۲۰ حز: وکسی».

کتاب اقض

877

اد، اا بالجام آندفت باشخصي چون بوحنينه الذجر وريم كه در كتيحة كوداست. الها آفيته بوجعفر المنصودصادق را عليه السلام تهديد كرد وصادق بمصلحت وقت جوابي ترمداد تا آتش غشر ادبششنده بندادم دلالت تباشد برحقي بوجعف ونه برباطلي جنغر سادفهقياس برقصةموسيعليهالسلام كهدرحالت دعوت واظهار مبوآت و ابلاغ معجز، فرعون ِ طاغی اورا میگوید: أم تر بلُّك فینا ولیداً ولبنت فينا منعمرك سنين؛ وفعلتغطتك التي فعلت وأنتمن الكافرين"، معنى آ تست كه: تونهای؟ که ما ترا از کوچکی وطفلی بپرووانپدیموسالهای ٍ دواز پیش ما بودی. وتو كردى آنيمه كردى وتو اذ جدلة كافراني.

دموسى عليه السلام تدبرين سنعن انكادكرد ونه تصومت وعدادت فرعون برامح مسلحت وقت اظهادكرد، وجواب از آن الرمثر دادكه خواجه اذسادق حكايت كرده است بدورغ. چه كفت: فعلتها اذاً و أناعن الفالين،" كردم چنين وعن از جملة كمراهاتم و نعوذبالله أكرصادق مانند. اين كفته بودى كه خواجة انتقالي مدبر بنست افزاد کردی، پس اگر رواباغد که موسی عمرانه کلیم سیحانه با سمجز وكتاب وشريعت ودرجة ببوآت ومنزانت وسالت بافرعون طاغي وكلفر درحالت غضب إدماعته إين سغن كويددنبوك إدرانتصابي تباشد دواباعد كمصادق عليه السلام با شخصی که اندهزادفاطمی را در دیوارکرفته باشد، وبالمامی چون بوحنیفدروا داردچانانمعاملة بي.مجامله كردن سخني نرم كويدبوجه مصلحت، پس اكر آيجا تهديد وتشديد دلالت بود برحقتي غرعوت، وترمى ومجامله دلالت بود بربطلان ادعوها إهرسي، اينجا ليز الهديد ووعيد دلالت باشد برحضي بوجعفر، وترمي وسغن ساكن وجواب برين وجه دلالت باشدبر بطلان ٍ جعفر، ودوبن فصل اينقدر كفايت

۲ ـ ح د : ډکه نو نهآنۍ». ۱- آیة ۱۸ و ۱۹ مورة مباركة خمراه. 4T_γ . ۲ سودهٔ مباد کهٔ شیراه. 🦳 ۲۰ ندر آنندز اج گفته: ودست افزار بقدیم زای معبسه برزای مهمله آفتي که کار دست بدان کنند وبا افراد کفش را گوینده رمراد در اینجا آاست که آثرا دستآویز اعتراض و بهانهٔ یاذعوامت و ومیلهٔ سعله کردن ترازمیشاد ونقل میبالس بیکود.

تأليف عبدالجليل قزويني واذى

است عاقل منتسبف" وا: والحديثة وب العالمين.

آنائه تفته است: د ر موسی کاظم همچنین با هادرانال آنید عهدها بست وسو کندها خورد برین وجه.

اها جواب آفست که: خواجه بعد از چهارسنسال باز می ماید^{: در س}نیف بیکوعهدی امامان خویش، آدی اکر حسزر علی با معادیه بعهد وفا کرد معاویه اورا بزهر بردست جمعتبنت أشمث بمشودت مرقان بتعبير ايسونيه ملاك كرده و اکر کاظم عهدی کرد بدان وفاکرد و حاوون اگرشید از میدفائی او را بردست سندىبن شاهك حلاك فرمودة تااينان همه سابر ومظلوم وشهيد باشند وأيشان همه متعدًى وظالم وغاصب؛ والعاقبةللمتغين المايوني المصابرون أجوهه بغير حسابٌ. آنتمه تفتنه است. دوعلى بزموسيالوضا با مأمون حمين كود، و الندرآن سمت نامه كه بخط مأمون است نهاده است، وخطر ً على بن موسىعليه السلام بو آ تبعانوشته است واورا امير المؤمنين خوانده، وكفته: رضيالة عنك، ونفسى فدالك،

وجعلني وقايتك من كل سوم، بس اكر خلافت والمامت ابشان والبودى جرا دوا دائتند كعظالماندا ابررحمعتقي بكتنده خلافت إيشاناقو أددهنده أمير العؤمنين خواشد، غود کفتندی؛ حق وا ماست و بیت تکردندی ودعوی بکردندی؛ اکر شان

میلمد وسر فی بیکند. ۲۰۰۰ ع ت ب ۲ وامداء بنت جعلمه واین اسخ جلود تعلیم ظل است و پر اطابق دو ایات بسیارو کتب سیرونوادیخ متمادقا ال امام حمن مجتبی (ع) فانش جعله بنت اشمت برقیس بوده است و ندآینده نیز در همین کتاب باین مطّب تصریح عواهد خِد باین عیارت: دوسمن را (ع) جمد زهرداد بنت اشمادی تیس (تا آعر)، وشاید داستادی يتشتهمله يعمونى وبعلقيت أنعشته ياشدكه دوتليبطتيك يم وتأعير كلعات وتنويش وتغطواب تسخكا تباتصور كرددكه فاخصابتت جعلمة دوست تيست ودوستحماتا واسعاء بتت جعلمة است واشعت معرف دامساء، بوده استواخته الم . . . برای اطلاع برسال ایسونیه جوع شود بتعليقة ٩٣٦٠. ٥- ٢: دهلاك كرده ، ٢- ديل آية ٢ مور تهاد كالعراف. ٧- ديل آيد و مورد باوكلامر. المـ ح: دواهماسته شم: ومأراسته حه: دحقهاستهودو برهان قاطع گفته: وواگاهی بجای باگانته میشود چنالکه میگویند: واتومیگویم بخی با توه.

بکشتندی شهیدبودندی جنانکه زکریگارا که در درختش بریدند، وجر جیس را که بدان زاری عذایسی کردند، ویعمی را که بدان^۱ خواری بکشتند وهیچکس ازین مصومان حوّدا نیوشیدند^ته.

کتاب نقض

اها جواب اين فصل چون باصاف فهم كنند همه فوايد ازوحام ليشود وهمه شبعتها ذايل كردد انشاءالله اساآ تيه وضا عليه السلام با سأمون ساز كادى كود د خط نوشت وعهديست تصه فرأموس تبايست كردن تا شيمت حاصل فياهدى، او لا مأمون اودا جنوانده گفت: آین حق تو است ومن دد خواهم کردن و نو اولیتر ی بدينكار بقرامة وعلم وعست، جنادكه معروف است ازكفت و خط إو. يس اكر وضا عليهالسلام بلغظي تيكو تواضعي كند تا باحق خود رسد؛ اذعرف وعقل دور تباشد واذاسل وفغل وعقل أوبديع تباشد وآقيمه وضاعليه السقزم اورا امير المؤمنين خواندماست نقعانی نکند درجهٔ وضا را نمی یتی که باری تعالی در قد آن بتان را خدا وإلهميخوا لدجنا تكعد آخر * قدأفلم كفت: [ومزيدعمعالله الها آخر؛الاية * و درجام، دیکر کفت:] الَّذين بيملون معاللَةُ إلها آخر * اكر خداى رواياشد كه بتان وا إله خواهد، رشا را روا باشد كه مأمون را امير المؤمنين خواند و تقصان ا العامت او تباشد، و امير المؤمنين آن باشد كه باشد ته آ فكه خوانندش. وخداى آن باشد كعباشد نهآ فكه خوانندش، تابريكدينكر * قياس مي كند تاشبهت زايل شود. وهميضين حكايت ميكند اذبوسف بيغمبو عليهالسلام كه درآن زندان كافرانيرا يخدام ميخواند بدين لفظ كه: ياصاحبي السجن أأدباب متفر أقون خير ام الشالواحد الفهتار" معنى آنست كه خدايان پر اكنده بهتراند يا آنخدادند كه يكى است.

چممى كومدخواجةانتقالىدرين كلمه يوسف عليه السلام آنهادا كدخداتي رائشليتد

TT1

تأليف عبدالجليل فزويني راذي

خدای مینواند ندبوت ادرا نشان می کندونه بنانقول خداتی برایشان دوست میشود، اکرهلی موسیالل خاماً موندا امیر المؤمنین خواند نه عسمت ادرا خلل باشد و ندماً مون امیر المؤمنین شود، تا آدم اباین قباس می کند تا شبعت خادجی زایل می شود و الفاظی دکر برطریق تواضع که بر شا حوالت کرده است چون مأمون اوراا کرام کند و شفت تماید و خدمتهای بی انداز، کند و درحق⁴ او کلمانی اجراکند که ماند آن کمی ² شکنته باشد، او لا دختاق خواند و کویند الهأعلم حید یجعل رسالت و شرق و فضل دنبات اسل او برملا فوم⁴ شرح دهد، اگر و منا برطریق تواضع دکم مکافات آن کلمات کوید نه نقسان مرتبه دها باشد و تا برطریق درجهٔ مآمون.

و آنچه محمده است: دبابست که این کلر کنند تا اگر کشته شوندشهید باشند چون نرکر یا و جرجیس و بحمی ۶.

عجب استاله معنّى المقالى كه دعوى علم تواريخ ميكند اين صه منتيد است كه يون مسطنى علىمالسلام بنستودى واجازت بادى معالى بامس كان مكنه صلح مى كرد دوز حديبيه، سهيل بن عمر و بيتى دسول آمد تا عهد بنده دسول عليه السلام امير المؤمنين (ابندانند ومى كويند اكتب ياعلى البسهالالوحين المرحيم مهيل عمر و حى كويند بدين داخلى نبائم، بنويس باسعك الملهم كه اكرما اعتراف دهم بندائه وحمان دو حيه خود دين تو فيول كردمانيم، سيتعليه السلام مى كويند المعراعلى ماكتيت ، واكتب باسك المقامي و عيمان كرد كمهيل عبر وخواست آلكمسيد كنن بنويس كد هذا ماعترى عليه معتد دول اله، وعلى عليه السلام بنوشت، سهيل عرومي كويد: اكر ماعتراف دهم بوسالت تو : خلاقى بندائه مله

1- ع دم؛ وطودت ۲- ج د: ۵ کنی ۲، ۲- از آیة ۱۲۴ سورتمباد که انعام. ۲- ملاً قوم بینی اشراف وسوشناسان اینان. ۵۰ وجعمحما بیناستمال بینی وذیادتی ۲ دا در جای دیگر از تعلیقات کتاب گفته ایم. ۶- دو تو هان گفته: «دستودن بر وژن فقوری رشت و اجازت میاشنه. ۲- ع دم ت: وصالیم و متن موافق دوایات است که از آنجمله روایت تغییر مجمع اییان است.

۱- ع: دبدین». ۲- شعب ۴: دحتودانیوشانیدنده ع: دیازنیوشیدنده. ۳- ع: دگویده. ۲- در نسخهها: داول». ۵- از آیهٔ ۱۱۷ مورهٔ مبارکهٔ هوشور: است که ماقیل آخرین آیهٔ آزسوره میاشد. ۲۰ هم صدر آیهٔ ۱۶ مورهٔ مبارکهٔ حجر. ۲- ح د: دیا یکدیگری. به. آیهٔ ۳۹ سورهٔ مبارکه موسف.

دىك مع	40		
--------	----	--	--

TTT.

بريزمى كثيم كەبنويسى كە:محمدبزعبدالله، كلت: بستروبنويس، اميرالمؤمنيز امتناعی بکرد و گفت: نه وابش لرسول الله؛ علی دغم أنقك، تارسول بقرمود تابستر تد د بنو سند كه: هذا ماقاض عليه محمدين عبدالله: يس يريز قول كه مصنف التقالي آدردماست می بایست که دسول علیه السلام با تو ت وشو کت اوا نکار نگرده بودی برسهیل، مرد، وبرهبهٔ کفاًد، و نام خدای اذخدالی محو نفرمودی و نامخود از دسالت بنستردى تا اكر كشتهشدى غهيدبودى چون زكريا و يسمى وجرجيس تا این ضل دا با سلح دخا و مأمون فیاس می کند که مأمون را امیرالمؤمنین خواندن سهل، است که نام خدای و رسول در کتابت از خدایی و رسالت معو کردن، و هر نقسان که دو آنسودت نبو تر مصطفی وا هست دو این سودت امامت دمارام،دانه، بس اکن دسول عليه السلام درعهد باكلو أن دواست که نام خداي از خدابىمحوفرمايدكردنه ونامخود ازرسالت بسترد، وواباشدكه رشا درعهد مأمون ادراأمبر المؤمنين خواندوبو يستحز عيجنعاني تكنده كرآن تفيعومداهنداست اين ايز تغييله حداهنه استه اكر آن مسلحت استراين نيز مسلمت باشد، و آلبداخداى خداى باشد نه بُتان، ومسطقي برحق باشد ته ايشان، و ايتجا المام وضا باشد نه دكران. الاعجب تر ايتستكه: اكريكي لاين المه بكربلا با حتادواند على ذكيتُه كشته آبد ودرجة مهادت بباودا خواجه استي كويد: نيزي وصلكه كرد وخودرا بخودهلاك كرد"، و آنر اباقتل جرجيس ويعجي قياس فكند و آمريقتل دا شاب ْ تائب

بخودهلاک کرد ، و آنوا باقتل جر جیس ویسی قیاس تکند و آمر بقتل وا شاب تائی دانده کشنده ا مسلمان خواننه و کردیگری چون و شا بادشه می ساند و سلمی کند بسملحت امت و رویت این را بنداهنه دبی حبیشی و بنا اهلی منسوب ساند آخرایشان و ا از دست تو چه باید کردن و چه شاید کرد...اه اگر کودندای بیین

۱۰... ۲۰ کتبت ۵ د تکتبت ۲۰۰۴ م د. ویافته ب ت دیافته داری هان آفته: دیاود بخت و او برونن آمد بعنی یا بندست که از یافتن باغد چه در فارسی یای ایجد بواو تبدیل میابد و همچنین برعکس.۶۰ ۲۰ ع ت م ب: دو شواجعه (با و او طفن). ۲۰ ع وتبری (براه مهمله) و براد از نیزی حبطه و متاب و تندی است که نوعاً متهی به ملاکت میشود. ۵۰ ع د: وخود دا تبکا انداخت و هلال شده.

تاليف عبدالمجليل فزوبنى داذى ٢٢٢

حسين آن كرد كه جرجيس وبعنيى وذكرما، يا حمن على وصلدته وكاتم ودنها حمان كردن كه لوط وشعيب وهود واوميا، وقاتم آن ميكند كممصطلى كرد درغاد ويونى در دريا، وهمه اقتدابابيا كردند وحق ايفانوا بود، ودخاعليه السلابهالين حمد معالدت ومجاملت سلامت هم ليافن تاحيث بلينتر باشده أما جه تقصان كه اين جماعت اولاد مصطفى اللارائم هدى، وفر زندان زمن، وقايبان مرتشى الستان علم، مقتيان أحكام شربت، متوليان دين، بر كريدكان خدا، حمومان اذهمه زلت وتهمت وخيا، ذرية بعنها من بعض واقة سميع علماً.

آلاته محمته است: و و.از هده عبیتی آمینکه قائم مهدی خلیفة وقت است وصاحبالز مانستومی گریزد، واین تتحها که در جهانمی باشد. ا نااندریزوفت که از جاب شام فتمی آسی وسید، بدولت واقبال سلطان هالم که کافر فرعیه غلبه کوچلایدیاد بس دشمن ناختن کر دندوانت و افزار سلطان هالم که کافر فرعیه غلبه کوچلایدیاد بس دشمن ناختن کر دندوانت از کافر بینی یاوردند و چهل فرستگه که قائم کردی، افدرسردابه تومی زندتا کی. ۱۹ وباخود دست باکافران بازیمی بایست نهاد تا اوبیاید پس جهان دود بود باشه و بدین ام که درسره به توه که استر بر باید چیند، پس اورا بر هسلمان دور مسلمانی چه حشستاه و ازدی چه داست و موت استها پس چون چنیزاست ما بدانستیم که دوافن را متصود نه دوستی علی است بلکه مقدود همه دشمنی بوبکر است و عمو استه.

ایما جواب این کلمات بانساف و دیانت، بی تحسب و عدادت قهم باید کردن کیلا بکیل تا فاینده حاصل شود.

۱۰ ب ن م ح د: دوی ۲۰ ـ الا آیا ۲۳ سورهٔ جاد کاتالعدران. ۲۰ ع ت ب ۴: وقتیحه، ۲۰ سنی (فتیحیزی تنفیت نون) بعنی بلند و روغن است و در اینجا بعنی طایان و مهم و بار تکویتریتاتول صنف (درص۲۹ ۴، مرد) اوتعمی شیم اماشتری بنظر موسد کما بن کلمه حتی بشهمین و تشدید نون باشد. ۵۰ ح د: ویا زردنده و گویا ایز مونسته مسیح تر باشد بقربهٔ استعمال آن درموارد دیگر کتاب. ۶۰ مراد فتع بلدهٔ حاد ماست و برای اطلاح بران دجوع خود بتعلیقهٔ ۱۳۴۷. L

کتاب نغض

244

اماً آمچه کفتهامت که: دقائم غایب وصعبو ست و کس اورا دمیمینده قیاس باید کردن باضاف بر خلفاء خود که همینه درخانه ما: دمتز وی دمحجو به بودماند. و مرد بوده است که در بنداد همتادسال نرنده بوده است و جس ساست و هر کتر ته مستظهر ^و دادینهاست ونه بندانتردا، وهی کو ته بر ای فتسمی وظفر که وقسم دشینی و قلم قلاعی بدد نیاهماند.

اساً آنیه حکایت کو دماست که قنع سنی افسام بر آمد اذا تابه علی کو چك وض او حسو همانه علی الکتر تزالستو کین و گفته که داین بابست که قائم کی دی، و می ادبی و همبسری کرد داجرا القاظی درحق مهدی علیه السلام که دلالت است همه خبت هندستسند. او لا درست است حدیث قنع و آن قبسه اسا خواجه که دعوی بسیرت و داناتی می کند باید که از هرطوفی که قنمی بر آید خبر می دارد، و بعب مذهب خارجی باز یو شاده، و عجب است که از شما تا بری این خبر می دارد، اسا از پنجادفر سنگی دی ی خبر است که ملاحده و تعلیمیان که معرفت خدای از خریق مسمع و قول بینمبن انبات کند قلمه ای ساخته بودند نامش معورین آنهاده دخیر معاکنتام بر آنجابرده، و صلاحهای گران دودی جسم کی ده، و مرانا جندگی وا عینقیا بر مسلمان منتمی "کرد، حفظ دا اذهبه ان محوره گرداید ما در در ته و رال عینها بر مسلمانان منتمی "کرد، حفظ دا اذهبه ان محوره گرداید ما در در ته و رال سنه قالات و خسین و خسساله قافامای که از مغر حیاز از کمت با عدن و رالت می و بر که و ساز همه حنینیان " نیکو اعتقاد و سنیان عدلی نه جبری؛ اید هرا مرد اندادانانیم و قران و بلخ و بخانا و خوازه و بالاد آندی و با بدرقه امیر

۱- ت ح د: ودر ما تعا ، ترری م ب: ویر خانه ای خود مزوری. ۲ مسئلیر لذ پ ابوا ادباس احمد خلیفة عباسی بسر مقدی عبدالله پسر معمد ذخیره است که بعال. ۲۷ متولد امد و سال ۲۱ مرحه است ۲ – ع ب تغذ قبری م : د مویر ع ج: د مهرودل مح د: دمهره دف و برای تعتبن دارد جه تصحیح دسی خشود پتملیفاهها. ۲ – منص بعنی ت گول است و ده مربی و فادسی بسیار یکار دفت مضوط با کلمه عین وسعدی گوید: وستحی فود عین آن تعدست که باشد بهلوی بیماز مست » ۵ – ۲ دهنمان محد ده حقی مذهب ه.

شیبتون آدودند و چهارصد هزاردینادصامت وناطق سردند و چهارصدوهشادواند مسلمان حاجی دفیر حاجی را نعید کردند آ و چُنان چندبار کندرهی سال می کردند و میبود، راهها مخوف، مسلمانان بینان ومال بینطو، تا بتآیید الهی ویر کت مسطنی و مرتضی شخصی شعی امامتی با قبال صاحب الزمان مهدی بین المسین المسکری (ع) اذ خاز ندوان بر آمد با عندک و آلت و ساز و قوت و شو کت وضرت که کری میکران از هیبت شاه کوم " میکرد" فتح ونانوش بهی حر کت زمین بوم میکرد نا آن قلما بینا بید الهی بستد و آن کلاب چهشم و ختازی چهم برا طعمهٔ سگان و گرگان کرد، و ردی رابت با حدود استر آباد و گرگان کرد، همه بدولت آن

تاليف هبدالجليل تزويني وازي

اغاذى اينامج اتابك مىرفتند تا بسطام، چون بدرقه بازكشت ملحدان ازمهريان

TYO

خاهتیم میمونانقای خیسته پیر آمکر کش ملحد کشی و چونافلمبیتند طعدانانا چوی بکشت و بهری دا خدته و بشته بری و صندان فی متاد و همه کوتوال نشاند مؤمن معتقد و نخیره فرستاد و آیادان کرد، و آناطریق از خوف آنمالاعین ایس وساکن دوسلمانان ایمن می آیند و می خوندین اگر اضافت این قتم می بایت که امیرا امود بنداد تن میز ند تاکاد و بگر ان کی این فیل خواجه معبر اسلام است، واو در بنداد تن میز ند تاکاد و بگر ان می کنند پس بقول خواجه معبر اسلام بر باید چیدن و خوندمان مسلمانان خانم می کردن تا آمکه که او بدو آیند و تر م که آمکه که او بدر آید جهاندود بر ده با دست و مقاول به معبر و نامیمی دا چختی استا و چه معوقت کرده استا بی دامنیم خواجه معبر و تامیمی دا مقصود نه دوستی جامیافت و فرخش بنش وعمادن فاطمیانست می و آمر آمیه

۱۰ حدای اطلاع بترجسهٔ اینانیم انالیک دجو عثود پتطلیقهٔ ۹۹۵. ۲ – کذا صریعاً درچهادنسخهٔ عث ب م لیکن حده اذمهرمدی. ۲ – برای اطلاح و اینشینون وکن وفادت حاجیان دجوع شود پتطلیقهٔ ۹۴۵. ۳ ب ب ۵ کوئی عدهارده، هه گویا کنایه اذنواد کردن و کوچندن است اند بهاد عجم گفته: وکوسودین مرادف کوچ بو کشیدن و کنایه اذکرچ کردن نیز باشد چنانکه خواجهتای گذته: بهنشوسان بو کشیدیم کوس مح و هشو شد اذگرد ما آ بنوس،

Unfiled Notes Page 175

کتاب تقفی

علی کو چك کرد بغرودت بايست که قائم کنده اينيمه شاه غازی کرد بايست که خليفة بندادكردى كه أكر قائم خائف وغايب است خليفه بارى حاض وأيمن است و خطبه و سکه بنام ادست نا فرق بودی میان حاض وغایب. تر سان سنی و رانسی. و لکومی تا چرا باید که خطبه وسکه دوشرق وغرب بنام ٍ خلبفهٔ سنس باشد وجهاد بالملمدان شامتيمي كندا وكركولي: على كوجهك بنيابت خليقهم كند، كذلك شاء غازىبنيابت قاتهمى كندا ناعيبهشبعث بنماند وابن بو آنغياس مى كنده بلكه تعجنين است و يرحدتملوك وجهاتداران ومسلعاتان واجبست اذترك وتازى وشيعي وسنسي محرت دين خداى كردن بقدر طافت بغلاف آليعه خواجه مبعبس طعن ذره است در مهدى عليه السلام، و باكردكوه فريادته اذ اين خواست كردنه اکر نه ختوای خواجگان معبس بفرانکین نحمت کردی و جمدالله حنونه انهیم تيغ شاه دو دأم خوداسان ذهره عداوند كه وتيمى بمسلمانى وساعته وحديث الخابك علی کوچك بحمداللہ خود غاذی و معتقد است اماً مصنَّف خود علی بزرگہ را چنان درست هم ندارد. تدانم على كو چاندرالز كجاند ستحادد؛ خودندارد اساً بندوغ لاف مي زند وعالمالس والغضات داند كه بوبكروعمو كه مدد ادارانه وبوحثيفه وشافعي كه بزدكان آخرند اذجأنين تعليف داخي باشند و اذجأتين معشف تبرآ کنده که بیشتر لغو و حدد بان و کذب و طامات و تر حات و بنغض وعداوت استه و وزرو وبال آن تابغیامت در گردن این مستنف بسانه ان شامانهٔ تعالی.

آنته تخته است: دوآن جماعت که مذهبدفن تهادند چنا بکه کنتیم ملحدان بودند، سر بگریبان وفتریز آود مندعوت برفن کردندی، آمگاه دالحاد کشیدندی، و میلیشان بکیش گبر کی بود، کینهٔ دین میخواستند از سحابه و تا بسین و غاذیان . اسلام ودر و سول طعن تهی یاد سندذدن که کم قبول امی کود، در یادان و زنایش

۲ ب ت ۹: وآنچه ح د: واینکه. ۲ ب یرای اطلاح بز حست بغرانگین وجوع خود بتعلیقهٔ ۱۴۹. ۳- قد یو هان قاطع گفته: و طامات با سیم بروزن حاجات اقوال پراکنده وهذیان وسخن هرز، وارامین وی اصارنا گوینده.

تأليف عهدالجليل فزريني داذي

لمعناندند تا بدین غُمران^ا را بشودکنند وموینعای کونا گون آغلزیندن کودند^۲ که: بوفاطمه ظلم کودند، و حسن را یزهو بیکشند، و حسین را بشنیگی در کویلا سربیریدنده برچوب کودند، وفرزندانش را ببردگی بیردنده و واویلاه و واحزناه در دوزهاشودا دربینند تا عوام التراص کویند مگرچنین است،

اما جواب این کلمات آنستکه محمد الله و منه و بیر ک معطقی و آلنی الساهدی در قسل بینین بدست کر دیم که واضعان الحاد همدمیتی ان و مدبیهان بودن و معرض خدای میدر ² کلتند ند بنظر ، و از ولایت مدبیهان بودن و دعوت الساد کر دند و مبلیمان بش سالی بود، و نه فندیم البات کردندچون تر سایان، و کینهٔ متدبیان ایشان دا جعلین و جعل و نهروان کشته بود، و از خون آن طناته بناه مندبیان ایشان دا جعلین و جعل و نهروان کشته بود، و از خون آن طناته بناه مندبیان ایشان دا جعلین و جعل و نهروان کشته بود، و از خون آن طناته بناه مندبیان ایشان دا جعلین و جعل و نهروان کشته بود، و از خون آن طناته بناه مندبیان و منات دکتره سوم مندکران امامته که خوار بیمانه و بر حمین نفرین کننده ویزیندا امیر المؤمنین داننه و خرح تمام و نته است چنافکه هر کس که د کربلا و گریه و قده ها عنودا، دوجواب آن خط مواد کمتن حمین و نوحه د کربلا و گریه و قده ها عنودا، دوجواب آن خط که از بیما بیمان بی معنین دنو و میکن و دستند که بیم مندگران از ماست که این برد و نو حد که بینواند بناند که بر ما حیونی داننه و خرح تمام و نته است چنافکه هر کس که د کربلا و گریه و قدمة عاشردا، دوجواب آن خط که از بیما این معلی محمن و معلین و بوسید بینواند بنده مدین می میکندی بست و میمان بیمانه بیمند معنانی، و مین

۱۰. ۲۰ ۹ ب: وهمرانه (بین مهمله) وضران درمتن بنین مجمعه بعنی گرل واحسق ونادان و بی نجو به است در آفریخا نوارد گفته: وضر (بنتیج کس وضم تخین مجمعه) بینی بی تیو به و مادان وایله است ه جمع اضاف ودومتهی الارب گفته: وضر بنتیج مرد تا آذیود گلل ویتلت و بحر کنه پس در متن بالف و اون قارمی جمع سته شاه است. ۲۰ ح د: وتا بدین دسیل جدمی بطلان (دومتهایه) و جهالهرا با تحرد کردند و تشاهای گردا گیان آغاز تهادنده و در برهان گفته: وصیه شم آول و تالی میهای و در مانتی و بیانه درصت کردند آخیود گلل ویتلت و در برهان گفته: وصیه شم آول و تالی میهای و در مانتین و بیانه درصت کردن است. ۲۰ سب ج ح: دوستهان (بدون با معاد از دست آفیز مانتین و بیانه درصت کردن است مرحد آقیان کامه و دسته بین و با معاد از دادن آفیز مانتین و بیانه درصت کردن است محمد اقیان کامه و دستیه و انده به داند هاد). ۳ ب به ویبیری (بیجم). شم مرصور نظا و نارغ به هینه اسم قان عالمه خبط صریع و در بزیر با تحریه (بیجم). مرصور انتی و نظا و نارغ به هینه اسم منول ایزدورت است است با تکریم بیزی (بیتم). تکاردنده قرالت آن بینا ه معاد از درت آست با تکریم و بیانه در منت کردن است نظا و نارغ به مینان ماند و نامه خبط صریع و در بزیر بازی را خلی ای مانی و بیانه در مند کردند تکارد قرالت آن بینا معادی این در مند است ای میش بیگریم تکارد قرالت آن بینا از معند از درمت آست ای میشی بیش بیش ای در ای نارغ در این مانی که بیش بی می میش و بیزه در ای در مینا که در ای مانی در مانه میش بیش بیش و نانه در در مانه در مانه در مانه در مانه در مانه کردن ای گذاشه در اینه مانه در مانه در مانه در میش بیش بیش و میشان در مانه در مانه در ای میش بیش در مانه در بردن در مانه در در مانه در برد مانه در مانی در مانه در مانی در مانه مانه در مانه در مانی در مانه در مانی در مانه در

كتاب انقفن

اوسيا على مرتضى النشاءالله، والحمديلة وب العالمين.

TYÁ

Tibe Barb است: دواین همه بدیشان خود دافتیان کردند که دوی دوریتی و بیروی ایشان می کردند، و آن شیم تامان راضی لفیان که درسیام علی بودند فرمانش نمی بردند و بر او اعتراضها می کردند، و تعشیر می سود موفولتردا در می کردند، و بنقیه و مداهنه مندو بشرمی کردند و کر گفتی: بیالید تا بحریر عام شویم اگر تابستان گفتی؛ گفتندی: کرم است، و گر زمستان بودی؛ گفتندی: سرد است، و گر درمسانه بودندی با یکدیگر خصومت می کردند و چون جهودان بر یکدیگر حدد می بردند قاادرا از افعال ایشان مالا بگر فت دیر منبر کوقه می گفت بیکدیگر حدد می بردند قاادرا از افعال ایشان مالا بگر فت دیر منبر کوقه می گفت است از دیر در این و ند مردان آ، تجمع کم دید به دیر شام مودند و آن بر معتر دین از ایشان معون می خواند، افی می کردند و فرمانش نمی بردند ق از از درد دل می گفت در مانین م اشته کم این خود به خوان بر آندن آندو رفته می آورد ندو آن از از درد دل می گفت در مایند آنه آنی کردند و فرمانش نمی بردند ه از از درد دل می گفت در ماین م نشانه کردند و فرمانش نمی بردند ه از از درد دل می گفت در مایند آنه آنی کردند و فرمانش نمی بردند ه از از درد دل می گفت در مایند آنه کران بخت حده می باز خدانی مرد افتی این داده است از آیس آن می مرد نشان که در مانه و دند بر مایم و داد آنی مرد داده است از در دل می گفت در مایند آن بود که می علیم دو افنی اورا ای گذت از گفت فرزن درب آلکمه، بر منم بندای کمه از دست و جوز روافنی و همینان بود که آن مرد مردان و شه سوار میدان، مراد و جه ان گفت داخی بدید به ای که

برو نند جمع شود، وچون دستی بر ویخشانی تابدیدشود، جری می گفتند مردی هارد و رأی ندارد. و بهری گفتند ایمان واس گیر ⁷ که کافر شدی که حکمین بکردی، بهری خوارج شدند، بهری غالی، بهری غرابی⁶، چری حلولی، بهری شتمام ولمان وعیاب شدند تااواذ حده نیز ازی می جست و بغی جامیدکی هم از دوافنی است در آنوب الموارد گفته وضاع ها الای وطاب زنه دلمنتهی الارب شخته محمن خالیاد هواری کی بقاریه احماع خاط الای وطاب زنه دلمنتهی الارب شخته است دوا آشاه از جال ولارجالد. مجد دیتر ادم تالیازی به می می در می والد آن خاطی د خاره و در می الارب گفته در منتی تا توانه، می می حد و باس ترو م در می کمی داقی در می هم منتی ایما الزاری به می می در می در می الارب شور خاطی د خاره و در می الارب گفته در می تا توانه از می الارب می در می در می در می در می در می در می باند که شرحتی باد شده است در تعلیات در موع شرد بیتعلیقه ۱۹۲۰.

تاليف حبدا لجليل قزويتى راذى 🛛 🗛 ۳

شب توذوه ها ومعنان او را بکنت و این مهش اهامی است و بزرگتی مصومی بیتوردواض، که همایشان بکشتیدش، ندیوبک کشت ونهمیر ونعشمان ونه طلحه و نه ذییر، ندما ونه پندان ها، ونه سلطانان ما ونه پندان ایشان، اکر ندایی که اورا که کشت؛ عبدالرحین ملجمش کشن، که هرداغشی بود از کوفند وخنمشگار علی بود وهر چه باهمهٔ اهل بیت دفته است بندست کنم که شما راضیان کردهاید وهمه مستوجب لشت ومذلت ومذمناید.

العاجوات این کلمات باعالی از حمة دل وجان ساع باید کردن، وما دا بهت ددعامدی بکردن که دوجواب این کتاب هم^ا تقر"ب بندای کردمایم وهم تیر گذیسطنی در بنی، دامید میداریم بر حمت و آمرزش دوزجزا، ان آللهٔ لایشیم آخرالمحسنین⁷.

اساً آمید کند است که داون صدیدینان خود رانسیان کردنده عجب آید عقل عفلا را از قائلی که دراول کتاب ضلی مطول درین پردازد که: واضان رفض فیلان دفیلان بودنده و بدیگر موضع کرید: ذیکی بود، وجای دیگر کرید: ابزالمقشجود، وایز صدیدشنیم وجتان فراموش کند و گوید: راختیان درسیاه علی بودند وقر ماش مدیر دند تاحد فضلاو مقلان بادشاه ورمیشوقامی و مقینی، و خواس و عوام، حنینی د دنصوی وشیعی بدانند که منفن او گش بآخر می مانند و آخر تر ناقتی اول است.

و آفچه محمّته است که دفومان علی نمی بردنده و بتابستان می گفتند: کرم استه دیزمستان می گفتند: سرداست تااورا اذایشان ملال بگرفت(تاآخوضل)» آری هست وجنّاعس که حکایت کرده است وامیرالمؤهنین داومنزلت اورا جُین وتضیروانکاردغافرایشان خللی فکند که دوعهد ِ همهٔ ایسا و دولشکر

۱ و ۲ – خ ت ۲ : دهمه (درهردی ورد) لیکن درح د حارت چنین است: و کعیزین کلسات و همهٔ کتاب تقریب بیندای تعالی ومصطفی و مرتضی کو دیم. ۲ – دیل آیة - ۱ : مورد ۲ جارکهٔ تو به ۲ – ج د: دو عاص و مام و حقی. ۲ – خ ت ب: و سی کو دند.

كتاب القض

۳۵۰

ايشان مانند إبن دبيش اذاين بودعاعد وكمنته وكرده وقرآن مبيد اذآن حسه احكايت مي كنده اهاً ميهايست كه مصنت وتوناصبي اذبواي حرمت مهاجروانسار این نسل را انکارتکرده بودی وبرایشان نشنیع ترده بودی که دافشیان عهدیملی درين احوالهاقتدا يمهاجر وانتعار كرده بودندكه بارسول عليهالأسلام همان معامله کردماند وسید علیهالسلام از دست و قول وعمل اسفان هم چنان متشکی بوده است ونالان که علی از دست این واضنیان، وقر آن از آن جمله حکایت می کند. او لا کروهی بز فان محصد وا می گفتند؛ ما با توا به: وبندل باوی تبودند ددشمن وى بودند ما آيت آمد اذ خداى ممالي كه: اذاجامك المنافقون قالوا مشهد إلك الرسوليانة وانة بملم المالتان سوله والة يشهدان المنافقين لكاذبون ، بديتكر موضع چون،مازبريا وكملاني ميكردند. وزكا باكرامىيدادند، وبرمحمد(س) الكار مرك دند؛ و او تذكيل مرشد ناآيت آمد كه: ولايأتون السلوة الا و هم كسالي ولايننغون الادهم كارهون"، وجون وسول درتابستان عزم غز اكردى مي كفتندى: ما بكرماكر بشمنين تتوانيم زدن تاكم يتعي آمد كه:قل نارجهنم أشد حر آلوكانوا الفقهون، وچون لیشکی بمدینه می آمد می گفتند خدای و دسولش ما را بدوغ مى فريبند و كيست كعطاف عمر وداودة عابر سوائي إيشان آيت مي آمد كه: ماوعدنا الله ورسوله الافروراً?، وجونتوسول عزم مساقى كردى عذرها بدوغ مي نهادندى که: ما را عبال است وخانهجا خرابیاست؛ توانیم آمدن؛ تا باری تعالی می گفته يتولون إن يبوتناعودة وماهي بمودة أن يريدون الافرادام، وجون امير المؤمنين عليه السلام تنهاساذ وعدَّت و آلت برمي كرفت وتنهاييش مرومي دفت أيشان دو خالدها تشبته ودر خاندها وشهر بسته هنوز وسول وأ باور نمىدأشتند ومىترسيدند

۱- ۲ ح د: دار باری. ۲۰۰ بستین آنه مورتبارکا والداناقتون. ۲۰۰ ۲ و و کسالت ی حد نداد ند. ۲۰۰ دیل آنه ۲۵ صورت مارکا افترید. ۵۰ دیل آنه ۱۸ سورگیارکا افترید. ۵۰ دیل آنه ۲۲ سورت مارکا الاسواب. ۲۰۰ دیل آنه ۲۲ سوده مارکا ۱۲سواب. ۸۰ حد: ومی برگرفته. ۹۰ حد: دوجون امیر المؤمنین علم بتهایی بر میگرفت ویشری.

تأليف هدالجليل قرويني واذي

701

بدين صفت كعقر آن حكايت مي كند كه: و إذ ذاغت الا بصادو باشت القلوب المناجر د تظنُّون باتة الطَّنوا * حنائك ابْتَلِيَّ المؤمنون و ذارلوا ذار الأشديداً * و در ديكر آ م كفتٌ: عفائةً عنك لم أذنت لهم حتى سبين لك الدين صدقوا وتعلم الكاذبين دبه كروقت كه برقول و وعنة مسطني ايمن نعي بودند وباد بز فان مدد مى كرداند بدلير خلاف ادانا آيت مى آمدد يقولون لئن دجمنا الى المدينة ليشرجن الأعز منها الأذل"، وبديكو آيت درآن مهت وشبهت قومي جنين حكايت مي كند كەبۋادتابت قلوبھمۇھىرقى دىبىھىرىترد دەن^ە وبديىكرموضع كە الكادمى كردىنە وير تكاسل طبع أصرادهم كودانه تينين حكايت كرد الرآن قوم بديين عبارت كه: فان دجمك ابقالي طائفة منهم فاستأذنوك للغروج فقل أن تخرجوا معياً بدأ ولن تقاتلوا معى عدداً الملكم وشيئم بالقعود أول مراقم فاقعدها معالمغالفين وماتند إبن آيات که از قوم عهد دسول حکایت کرده است بادی تعالی، پس اکر آن قوم که با امير المؤمنين جناله ماملة كردند فافض بودند؛ ابن جماعت كه با سيدالمرسلين این معاملت کردند؛ نمی دانه دانغی بودند پانبودنده ، اکر دانشیان نبودند دانشیان ِ عهد على اقتدا بديشان كردند كه با نسول همان كردند. و كرايشان خود نيز وافغى بودندة اين نافضيي خود مذحبي باشدكه درعهدرسول وعلى بوده باشتترير حملُمناهب تقد مداند وايشان وا قدم سبقتهاست؛ دوايشان طعن نشايد ندن، وكو خواجه سنتى كويدد ايشان منافق بودك وتقصافي فكند كه دراشكر اوا منافقان باشدد نبو ّت مصطفى داء اين جماعت نيز كه خواجه اذيشان حكايت كرده است هم منافق بودند وامير المؤمنين والنقسامي فكندكه دولشكر إومنافقان باشنديس آ تجامؤ منائد كربودنده منافغان دكر، اينجانيز شيعيان معتقد كرباشند ومنافقان

ا سد نایی آیا ۲۰ و تسام آیانی ۱۹ سودهٔ ساز کاه اختراب، ۲۰۰ م د: دو دیگرچای گلیمی ب م : دو دیگر آیت فرمود ۵. ۲۰۰ آیانی ۲۳ سودهٔ مباد کاه توبه. ۲۰۰ صدر آیانی ۲ سودهٔ ساز کاه السانقون، ۵۰ د نایل آیانی ۲۵ سودهٔ مباد کاه النوبار ۲۰۰ آیانی ۲۸ سودهٔ ساز کاه النوبار ۲۰۰ آگر عبادت چنین میبود: و که در اسکر مضطی منافقان باشند نیون اورا به بهترمیبود.

۳۵Ŧ

دکی تا بایکدیگر قیامی کنند نا هم⁵ مقصودها ساند وهم⁵ شبهن زائل. اما آفچه محقه است که : عبدالر حسز ملجم الداه الصدافش اور ایکشت که کونی بود وخود شاگر د اربود ، نیک ماننده است این ⁷ حادثه بدادکه بولؤلؤه فیروزی بود، سی خطاب را یکشت که از آنتر لایت بود که لشکر عمر سنده بوده و اومق آب بود بعد وخصتگار عمر بوده بعت کوده بود بغلاف بر عمر، و در بعنی نواریخ هست که: این بولؤلؤفی و زمام بود و غلام مغیر : بن شبه بود و کان نیس الیا تواریخ هست که: این بولؤلؤفی و زمام بود و غلام مغیر : بن شبه بود و کان نیس الیا تواریخ هست که: این بولؤلؤفی و زمام بود و غلام مغیر : بن شبه بود و کان نیس الیا تواریخ هست که: این بولؤلؤفی و زمام بود و غلام مغیر : بن شبه بود و کان می الیا تواریخ هست که: این بولؤلؤفی و دام بود و خلام مغیر : بن شبه بود و کان می الیا تواریخ هست که: این بولؤلؤفی و دام بود و خلام مغیر : بن شبه بود و کان می الیا تواریخ های بود به در مان که معدازین می منه مرافنی بود بولؤلؤفر دری ⁶ بود. این و بقار مند و در مانی که معدازین هست متو جه شود که صفت کیست و بکه شوند در مواضی و مواقنی که انگذر می در اینی داشد.

كتاب نقض

و اما آنچه مختله است کله: «بهری ازلتکن علی بروی انکارمی کردند که مردی دارد ورأی تداود، حکین چواکردی: ایمان با سر گیر کم کلفن ندی. سیمانالله چدماننداست این سخن بیمت شودی که چون عمد خطاب حوالتوا شادن درامامت بدان شش شخص کرد وبر دوقست بنهاد ومهاجر واصاد در آنس گشته ومتر دشدند و کبرای مهاجر داجلاد اصاد ذرائها دراز کرده بختهای سخن: یکی می گفت: هذه این گفت یکی می کفت: حیل کرد یکیمی گفت: هادا هرم بیاید...ا مرده انداد اجگوینده اردز یکی گونی، اماست سی تیت، اختیاد دار استاب بویک

او ۲- ح ده هعه (در فردومودد). ۳- ح ب ت: «آن ته ۲- ح ب ت: فارادی كذا صويماً) ب: ومروزى ح د: «ناصبى ٤ ومراد اذ كلمة مذكود جالى استكه بولۇلوة. با نيمانسوب: مندوار بايد فغار خودهان نظر بنعند و نماين كتله. ٥- ٢ ب: فغيرونرى ح د: وتاميي در ميشا ايدارد كرداست: در أيت في بعض الكتب أن أبا لولوته كان علام المغيرة ين شبة مسم فيروز الفارسى أصله من تهازند فأصرته السروع وأسرد المعلمون من الروم راذ لك لما فنام مىي نهاوندانى العدينة منة ٢ (كا) كان أبيرلؤلوة لايلتى منم صغر آالاسم رامه ويكى (تا آخر كلام او). حـ (كذاصر يحاحق قدر نستة دوم) جد «از سرقيرة.

فأليف هيدالجليل فزويني داذى

کنیم امروند کرداد کوئیم اختیاده اجماع پست: امامت بشودی است! و مهندانکه روز حکمین علی وا می گفتند ده چندان روز بیمت شودی عمر را می گفتند، اما ما درانداویم که ذبانده ظم بر چنان افغا خبتبا نیم که مستخد حق آمیر المؤمنین اجرا کرده است، و کرچه این فرچمر را ذیادت از آن می گفتند که ایتان علی را گفتند پس اگرانکار مهاجر واصار عمر وا دوبیت شودی خللی نکند، انکار اهل حکمیت فضار ومنفیت علی را فرانی " مدارد، این را بر آن آ فیاس می کند ناقایدت حاصل می آید

و آفچه گفته است که: عطی بزرگتر امامی بود بنزدیك وراضی و اورا م ایشان بكشتند در بو قدهم مام و مقان، نه بو بكی تركشت نه عمر له عنمان تعظیمه ته زیر ۳ كذلك عمر خطاب بزرگتر امامی است بنزدیك خواجه و اورا بولؤلؤ فروزی بكشت تهردور آنمام و سعالاً و له آواورا نعملی كشت و نمصن د ته حسین، نهسلمان نه بودن نعما نه بدران ما.

الماآنین انتخابیت انتخابیت د نمالمعاتی کشت نام بین، دگریاد، بحساب کودی است این دوشخص بیامدند نا او را بکشتد اما ظفر ایافتند و کشت شداند، و گر دست یافتندی تقصیر نکردندی تاعذ اینان باری نخواهد. این است جواب معادشات این کلسات که ایر اد افتاد نا هر کس که بوجه بر خواند مقصود از آن بداند. و مستحق گفت و مذمت آمکه هست خود همت بعداون علی و آل علی، ولایسیت اکستون آهی ولاینغنات اکسافن ختی سم و المحدیند با الدالین.

آنگه گفتهاست: د و چون بهنگای حسن بود دوافش تیر بردانش ندند،

۱- ح: وزیادترید. ۲- ح د: دانین دا بدان ». ۳- ع ب ث ج: ولوندی، و این معان کلمه است که اند کی بیش بنکر او گذشت و تعنینی آن برخوانند گان معول شد. ۳- بر ای تعییندد باد تا دریغ قلل صروجی عشودیتعلیقهٔ ۹۴۴. ۵- مگر ادانا دمند که این حدیث از احادیث معروف قطبی الصفور و معلم الورد از خاتم الانیا ، (مر) است و در کتب قریقین یأسانید صحیحه و معترم یاد شده است رمنی اش تردیک به است که قودرمی گفته: و ایاهد بجز می یاد دشماش که یزدان بسوار به از تر تشنی ع

كتاب نغض

و طنسه الذيرش كشيدند، و روايش بديدند، و حدة والفنيان بكريختند وادرا در مساف تنها رها كردند كه: چراباساديه صلح كردى؟ ومنعتادهم خوددا مى كذت آلتوفت كه حسن بزنهار او شدمبود كه معاويه اذشام مى آمد و حدن مىدانست كه روافض بااوهمان كنند كه بايدرش كردند، منعتار بوعبيد عشق را مى كنت: بيا ناسوش بيريم و بيش معاديه بريم تا مادا ندملك خود نسيب كند كاف حسن و بلحسن خيرى تا نيايد، عشق كفت: وبلكاما ما با بيرة رسول خداى اين معاملت چون كنيما، هنتاد بزد كه شيعياست بنزديك دافضيان، اين وماند اين كردماند و بوده است.

اما جواب اين كلمات باك ليكخيم وبايد كردن تاشبهني بنماند، أولا آ نيه حوالت كرده است بروزكار حسن على وصلح او با خال المؤمنين خواجه وفراد و خذلان ِ قوم، نمیدانم که آن نفسان عاید میداند بحسن ِ علی یا بقوم که با اد خيانت كردندة اكرعايتميداند بحسن كهامام حق استجر احلع كرد با مبطلي؟ باکی دیست وماننده است بدان صلح که دسول خطای صلّی انهٔ علیه وآله کرد با يدر خالمالمؤمنين آفكه كمعنو ذمسلمان مشدمود وقر آنبدان تاطق است كه قأقموا اليهم عهدهم الى مدَّتهم،" واجماع: بر آناتكاولكند، يس أكر مهدوسلحبابوسقيان وبا دكر كلفران همان رسالت مسطفي فكند مهدوسلج حسزعلى بايسر بوسنيان و دکر باغیان نقصان امامت او نکند که نه حسن علی برابر رسول هست ونه معاویه شريفتراز بوسفيان، وكرحوالت نقمان بشيعة حمن على كرده است كه يشت براد کو دند و بگرینتند و اووا مجروع در معر که رحاکودند. شك نیست در آنکه هسه وخدافت كريداماً ذبانعدايتان دوازنمى شايد كردن، يندادى اقتدا بسعابة ۱- درهفتهی الارب گفته: دطف (بندر کمروض اول و بکرطاء وفتحاء و بیکس آن تحسرونی است» پس مراد ڈیرانداڈ وفرش است. ۲۰۰۰ نسخ: «بومبیله»۔ ۲۰۰۰ 🕫 وتا ارما را ازملك خود تعيين دهده. ۲۰ م. وكه از حسن بل حسين چنرى، ح: وكه لأحمن خيرى د: «چيزى». ٢- ٢ د: «بالخم» (بلون تكرار «باله»). ٤- اذآبة ٣ مودة مباركة براءة وبراى تعقيقاًن رجوع شود فتعليقة ١٢٣٣.

ناليف عبدالجليل لاويني راذي

700

رسول كودند أنعها بوداندار كدونو ا حد باختيرا الموسلين معين معامله كردند وكر جدافني بودندة نسول دا در معاف مجروع بكذاشتند افتاده بوسفيان قالب آهد، همه بكرينتند جناك يكي بنعاند اما آنها داكه با رسول آن كردند حيع نتايد كنتن كه جمهور يزرك دمندرا دل بودند اما ايتها كه با حسن على اين كردندايشان دا لنت عايد كردن كه دافنيان بودنده است توقيعا إلالليلاً منهم اين كردندايشان دا لنت عايد كردن كه دافنيان بودنده دسول معروع درمعان المتامه تنها؛ همه بكرينتند چنانكه قرآن خبرهاده است توقيعا إلالليلاً منهم اجماع است كه الاهلي مرتفي بنمانده بود؛ ويهرى كفتند سهار حدًني العادى م اجماع است كه الاهلي مرتفي بنمانده بود؛ ويهرى كفتند سهار حدًا ي قاد لاهم اجعاع است كه الاهلي مرتفي بنمانده بود؛ ويهرى كفتند سهار حدًا ي في قرف المنه وه دور حق [ين دافنيان كماز حسن بن على بو كفتند سهار حدًا ي في قو قدر يو قيم يو منذ لابر أن حاله بكذا شنده وبكري بتعتداين آيت آمد كه؛ و مرز يو قيم يو منذ لابر أ لامذي كر ما معروا الاته و كريد و تعاد يو قيم يو منذ لابر أ لامذي كمان حمان بنا عام كم الالكه الم حرف مع مودا له (الاية) بي خواجه نوستي آنها داكه اذ حسن بو كنتند دافنى مى خواند ندام كه اله ما داك اذ مسطنى بو كفتند جه مي خوانده الا م يغمنيه ميزا أنه (الاية) بي خواجه نوستي آنها داكه اذ مسطنى بو منافن مى خواند ندام كه الاماك المعاد الماك الم عم خوابين كه يو كنتند به من خوانداكه الا داخل مي معمد به اذ حسن بود، اما ذبان نكاه بايد دانتين كه ايشان مند إوكر م دافني مي خواند ندام م داخل كه از معاطنى بو كفتند به مي خواندا كه م مواد معام كه اله ال كه اذ مسطنى بو كنتند به مي خوابيا كه يو آخر نه معمد به اذ حسن بود، اما ذبان نكاه بايد دانتين كه ايشان مند إوكر م مور ايشها لده وسوض إيشان هم داخلة قال المن مي كردن كه باكى باشد اما آنيه برمنتار بوضيا بيوان هم دافنيان دالدن من كردن كه باكم باشد اما آم مي منهار بوض ايشان ه در ماني درما المن مي كردن كه م باك من كه من اما آله بي مي منتار بوض ايشان ه مو دافتيان دالد من مي كردن كه باكى باشد

کفته بیا تا سرق بیریم وتبصاوبه فرستیمه عجب نباشه افتانلی وناقلی که دهوی علم تواویتم کند واین مایه نداند که منتشاد را امیوالمؤمنین دردوز کار طنولیت دها کرد باشد وتشاکفته و بنصرت وهنه داده وجسمت قول آکامحموم اوسد مزار خارجی وباغی را از اعدام آل

۱۰ الآلة ۲۲۶ مورثة مواركة بقره است ليكنآ بد دوبارة بزيامر البل است و همچنين نظير اعتمير است در همان مورد اين عبارت قدرغه وزم تو ليتم الاظيلا منكرم واين نيز درحن بني. امرا ليل است (رجوع شود ياية ۸۲) پس گويا ممت (رد) تفنية واقمه درآمد درا كد در خارج با اين آبه منطق است دودهن شود تمور كرده كه دراين فزوه بوده است. ۲ – آية ۱۶ سروته مار كه أظال و ذيل آن اينست: دوماراه جهنم وبشي المعيري. ۳ – ح: وكه آخر ته محمد ونه حني. ۳ بد همة نسخ: دير عيده و توحيح قياسي است.

۲۵۶

بانى بردم بدرا چنين حوالت كند وتروير وتمويه؟، وسبب تزول آن فسه هر كس که داندسختاردا مشهم نغواندوم جرم نداند، و آن جنان بود که چون آن امام مصوم وسيبد مظلوم ضبن عليه السلاء بتزديك سعد ثقفي آمدكه عم مختاد بودرسعد برسو مدل والى بود از قبشل معاربه وبامعاويه دمى وقدمى دنياوى داشتى متعاو _رحمةالله عليه _ ازسقاء عقيدت ومودمود ت بر حسن بن على بترسيد كه ابايد كه عمم د ربعی بسبد دساند، کریان وضناك بیش شریك اعورحادثی شعی آمد و می کوید: ای عم می ترسم که عمم رمجی بدین سید دساند که فیلهٔ متصان دامام مؤمناناست و واوت علم انبيا واساسان است، وأى تودرين انديشه جيستة شريك المور _ وحسةالشعليه _ ازد حاة عالم أوزير كان دنيا وكارشناسان جهان بود، كغت: ای پسر برادر دأی من درین کار آ نست که تونتها پنهان پش عمّت شوی و گوئی: اكوما حسن على دا حلاك كتيهمادا بيش معاديه قدرى وجاهى باشدواز ملك ادنسيبي باشده كمعمت الكربادغدرى دردل دارد اذبيج توتمي بارد كماوصلابت ورجوليست موداند واعتقاد ٍ تو دوحق آل على معلوم إوست تاخود عمست چەسو° دارداناگر. خیانتی بدل دارد ما را معلوم شود و بهمه حال چادمای سازیم و این سید را از دست اوبجها بير، مختاد وحدة المحليه - بيامد واين معنى دوس وا? عسش بكف، عبتمي خود معتبد ومعتفد بود جواب چنان دادكه نبشته است ومختاد إيمن كمتت ومعلمتن القلب شد و اذين معنى برمغتاد عيبي فعادى نبود اذ غامت حميت بود و از فرط شفقت وصفاء اعتقاديا كبره، وابن مصنف چون حوالتي كند بايستي كه اول وآخر رغرض از آنشناختی تا شبهت زایل بودی، این بود احوال حسنوقوم

كتاب نقض

۱- ع شد دوبندی. ۲- حد: دو بوی بخی حوالت کو نی نزویر و شوبه است ». ۲- این کلامانشنا هاست وبرای نصین آیدجو خدوبتهنایقهٔ ۲۰۱۵، ۲- ع: ۵ کمباداصشی». ۵- در برهان قاطع گفته بورینتج اول وسکون ثانی سروضاست و بهری دأس قویندوبستی فکروسیال ومیلومتواهش هم آمده است برا گرجارت وجلار سرداد دسی بود حاجت با ین نوجه سی افکاد. ۲- ب ت می دنیاه. در فیرهان گفته: دو اگاهی بجای با گفته میشود چانکه می گویند و اتومی گورم بنی با تره.

تأليف عبدالجليل فزريني رازئ

TOY

ار که گفته آمد نابداند که نمبی حسن علی ملامتی حت درصلح وتوقف، و[نه بر] قوم او، چوناقتدا بر وزرا حد کرده باشند در آن گرینشن و بددلی؛ هرمذری که آنجا فهند؛ اینجا باشد، و حق حمیشه حق باشد و گرچه نسینی آ تماینه، و باطل همیشه باطلوباشد و گرچه قو تی دارد، ان آالباطرل کان ز هوفا^۲

آلئه مختاست ، ويونوقت حسين برعلى بود ردافض نامه بر نامه داشتند، و اورا بهزار مكر ودستان از حباذ بكو فه كشيدند، وجنادكم عاديدوافض باشد كه دوس كارى از ندو چون خوقى از سلطان بدينان دسده مسر خوش كير ندو، جامب سلطان ايستند، همدايا يرغيق ، با يكديكي داست معر سعد، و شبت ريش سلطان ايستند، معدايا يرغيق ، با يكديكي داست معر سعد، و شبت ريش الني يوعي ، و عمرون المجاج التربيدي ، و شمر ذكالهوض الشبابي " و منان بن أس المنحى، و خولي ترزيدالا مبعي – عليم لعانوانة – وغير هم، اينان همه دو الم تبايل كوففيودند كه فاتلان حسين برعلى بودند، او ل بنامه يكوفه كنيدند هم يونند و مسلم عنيل را از حسين درخواستند، وحمين ماسلم از ابن مناه مر همه براويست كردند، هرده هزادمرد راغني، از بنوي آن هزارعهد وسو كند كه خوددند كه باحسين غدر نكند، وينفي ومال مواسات كنند وسلم دا بدين امان و زنهار بخويتين قبول كردند، ودرسر دعوت ويست مي كردند، ودر س قرا آمدن و زنهار بخويتين قبول كردند، ودرس و دو تو يست مي كردند، ودر س قرا آمدن و زنهار بخويتين قبول كردند، و دو مر س عراق وخو در سان قرا آمدن

۱- ۴ مست د: همیضه. ۲۰ د داراً یهٔ ۲۱ مودهٔ ماد که امرا. ۲۰ فی ورز آبادی گفته: دوشت بالشعریك بلالام بزدیمی تا یمی و ترییدی دند مستخفه: دو بی هماین حصینی شیمی زیدامی زید بی زیاج بزدیر می تا یمی (انحر کلا او) پی معلی تمد که بویر بوعی، تعب دجار قرینی زمینین است و دیمی بکسردا، و سکون به است. دو تر ایم هم که طالب با امد بانها مراجعه کند. ۲۰ می و دو ادیم خطر انتصار کار کار بی کلاب دا میصادد گفته (مر۲۹) : دومن دجال المدین احسالفیاب کان میدا کال) دو مه دادانه شیخ می در انده کند. ۲۰ می و در این داشته الفیاب کان میدا کال) دو مه دادانه شیخ (مر۲۹) : دومن دجاله المدین احسالفیاب کان میدا (الی آن کال) دو مه دادانه شیخها ، دومر خوا (تا آخر گفتاد ای و در میتهی الارب کان میدا ضاب ککتاب قومیا ست از دیر ساز دادی انده کالاب بزدیده، وضایی شیوب است بوی. دم ج دکتوراسان حکاب از مون در صاله است که درمیزدیده مولیا می سود با سیری. دم ج دومرا امن حکاب دختر سان و مصیحه مند است که درمیزدیده مولیا می سود با سیری. دم ج دومرا می در مان در مان می در مینان و معیم معامی که درمیزدیده مولیا می سیری کال بزدین دم ج دومرا معان تو در مان این و معیم می درمان در به ای درمیزی در می می کال بزد در مان خوا می درم دان درمان در مان و معیم می می که درمیزدیده مولیا می سیری کال بزدین در می درمان درمان درم دان تو می می می درمان درمان درمان درم درمین می مولیا درمین کال بزد می در می درم دان درم دان تو در مان مورا می می می درمان در می درم دانه می کال بزد. در می درم دانه درم دان می درمان درمان درمان درمان درمان درم درم دانم درم دانم درمان درمان کال بزد. در می درم دانم درمان می درمان درمان درمان درمان درمان درمان درمان کار بزدیم درمان درمان کار باز می کال بزد.

كتاب نغض

که پسریمیش بود دادیبود، و او کودکی غَسْرا بیست و دوساله بود و درسیاست و بایا کی وفظاظت و تدبیر یادشاهی بنایت کمال بود، جاسوسها کرد تا از بن حال آگامده، رئیسان وفضریا تهدید کرد همه سوگندان بندو نجمی خوددند آن همه عهدها که کرد ببودند و زنهادها باجگی گوشهٔ نخرا و تبیر تعسطنی بایک سوانهادند مسلم بز عقیل را بنست او با زدادند تا اورا و خانه خدایش اهایی عرو شمادته بشومی را نضیان کردن ایشان را بزدند و اذ بام کوشک هرد و از بیوانسا ختند سرط اذ تر جدا کرده کودکان روافش دس در بای مسلم بستند واز آنجا که یادار بودیا . بافان است همه زوز ناگناسه می کشیدند و آن همه نامه ها که فشتند و بیت بافان است همه زوز ناگناسه می کشیدند و آن مهم نامه ها که ای شتند و بیت

--از) بیوزستان تیبر میکند و آن اینکه دو صل داعیان العاد (ص ۶۷ قسمت ۲ ع سفر ۲) گفت: و آمدیم پامر نسل چون محمد دنداندا از ادبر آن حنود یشادان و طران اند بوز گویای عپلایدرا گفتد: از ایجاب ارستان و حدود خوذستان [در اصل: عورستان]یا بدرتش کمولاً یت خوارج است و گریا در جای دیگر نیز آمین تعیر بار رفته استنده صورت چون میداند و الی بصره رکز نه بود رقد و حکومت اور بدترش زیاد گویا حدود خوذستان از ایزارمی گرفته است محف (م) ایز طور قبیر کرده است، ادراب فضل خودهان استیش طرایت.

۱- مدونه بعد بعد بندار ندود خدی بعضی تیم به است. ۲۰ خاطف بعنی نظر فقت فر ی و سنگذاری و بند با بغیر گردشه و سرم بعضی تیم به است. ۲۰ مدونه دور جاسوس بر گذاشته. ۲۰ حد: دور نهاد که باجگر گردشه و گریا صعیمان نسخ و پریداند یا دور دانده بدانده بدانده بوده است. ۲۰ ح دور زیاد که باجگر گردشه و گریا صعیمان نسخ و پریداند یا دور دانده بدانده بدانده بدانده بوده است. ۲۰ ح دور زیاد که باخلر کردشه و گریا صعیمان نسخ و پریداند یا دور دانده بوده است. ۲۰ ح دور زیاد که باجگر گردشه و گریا صعیمان نسخ و پریداند یا دور دانده بوده است. ۲۰ ح دور زیاد که باخلر و حلی اصعیمان نسخ و پریداند یا دور دانده بوده است. ۲۰ منه و دان و ماه استفذ بیدانهای ایناند بازاری بوده و شابلمرون و مفهور مدمان مود خان بادند چنانک دور ماد در در ایان که ایم در فی در این و گول حداثه بینا از پر استی در شمر مرد فیر دور آیتهما بیران بادرین ما الموت تاخیری ه دان که مناز این میلود. در مان و گرای در مادن در این و گول حداثه بینا از پر استی در فیر می ۲۵۹).

ار مطاب در دکت لاندیزه بنس قاتل بین است). و تطبری در وقایع سنهٔ «نوزع برا من ۲۹۳۳) آورده: هراشرف به (ای،سلم) علی موضع افجزادین الیوم نضر بن حقه را تیم جند دراسه و براز گفت: در اخرج بهاییم. حی انهیزالی، مان من المودکان بیاع فه افترم (الی أنقال:) فقال میدافدین ذیبر الاسدی فی قله مسلمین حقیل ومانی بن هردة المراحی و بقال فافه افترذدن:

وفان كنت (كا آخريت گذشته بضبسهٔ حضنديگر)».

ومنیهٔ (ده) ددارندادگانه: ووآشر نوا به علی موضع العذاتین الورافشر بستمنه را بع جسده رأستیورد بادهٔ های گفت: وفاخر بیمالی منی التقیی بیمکاتاً مزالمرق کان بیاح فیهانشتم پس باید حبارت «بیرز با افاق» درمن ترجمه کلمهای باخذ که در یکی از کشهماتال را درشده است وما آنر ا بیدانکردیم ویااشتهاهی دوی داده است اهل تحقیق خود هان بشخیق آن بیرداز تد. هر ح ت م ب : دوار آنری.

1

508

کتاب غا

و رجزها مي گفتند وشعر ما مي خواندند.

تعن دختنا السدوحشى المظهر " [بكل بمبوب شديد الأسر] مكولى: تا بوبكر كعب بودة وعدو عنمان كجا بودندة مهاجرة العاد كمبا بودندة بوحنية وشافمى ومصدحن كجا بودندة تابعين وتبّع فرجين و زُحاد وعبَّا و كيابودندة ما ويدان ما كجابوديماتك وتعان وقتهاى ما كبا بودندة كه ميا ذريان خون مي تهيد .ا؟ هد نافنيان بودند و شما يرمنوال و منهاج المثانيد با دكران چون مي تهيد .ا؟ هد نافنيان بودند و شما يرمنوال و منهاج المثانيد و ازايشان بهتر ندايد، او لا عمروين العجاج كه ميسنة الشكر كوفه داشت اوبود كه درحوب سفين طلابداد على بود و درسي بودمطاع دولشكر على، وعسر سند كه درحوب سفين طلابيداد على بود و درسي بودمطاع دولشكر على، وعسر سند كه امير مياه سالار مود دون حديث با يس عش هاشم الموقادين عشبة بن ما ير و دوارا ويدتن را على مي سالت بمعاوية في ساحين بو يعان حين وضوء على بود دوارا ويدن را على مي سالت بماديه دونريا (كه خطينان)

۱۰ خوالافعى دلاهقتل التحسين (ج منمو٢٩ جاب مجنه) محمّة: وقال: ثمّ الأعدين سدارادي: من تقلب المسين فيوطة فرسة فالتدب له عشرة تفرمتهم اسماق العفرمي و منهم الاعتس بن مرتد العضرمي" القاتل في ذلك:

معنی وضعنا المدر بعداغلیر یکل یعرب شدید الاس حتی عصینالله دب الاس بسنما مع الحسین الطو الداسوا حسیناً بعیرانهم حتی رضوا صده وظهره ضلل مزدلك فعال: هذا امرالامیرعیدالله. محدث قمی (رم) گفته (ص ۲۳۶۸ منتهی الامال جانی اصلامید): واز ایو صروزاهد حدیث کنند که گفت: چون بنس این مانو کودیم یافتم ایشاندا که جماگی اولاد زنا بردهانده.

واین جماعت را متنادبشدیدترین عقاب بقی رصاعده است. ۲۰ ع؛ وکه شعادات ۲۰ خاطرا وامیررساهمالار، ونداین مورد نسخ ت ب م بعدود مه چهارسفر شوش ومنیا. حسن. ۲۰ عن: وصاحبوصتوی توصاحبخرخا، د: وصاحبقیقه بوم ادمنز ضآنست که درجنگا مقبن حقیرهای داکه امیرا فنومتین علیه اکسلام با آب آن وضو میگونه میدنداست درماملاح خدروزی آغا بدار آن حضرت بودیواین خلمت بر افتخاد باوم حول وشوهی بوده است و مصفل (د) این دعوی دان نیزین واتر از تکذیب کوده است چنانکه عن قریب خواهن آمد.

تأليف حدالجليل قزوينى واذى

علی بودند تا دواحل نام تقریر کنند که معاویه خلاف را تشاید ومهاجر واصارزا برعلی بیعت می گوفتنده و خولیر برزیز ید که سی حسین بشام مرد صاحب سلاح علی بوده وسنان اس نخص که انباذ بود با نسر در کشتن حسین، بر ادرزاده مالک استر بوده و کی هر یکی را از رؤساه قانلان حسین بر شعار م دراز شوده علی البسله حمد وافنیان بودند پیشانیها سیاه بکرده چنانکه اینها؛ که مانماز شب می کنیم . پس آلهه شعا کردید با دیگران نچون می تهیده معه که ما عذر بزید و فراد نمی خواهیم، حمد قاصان وظالمان بودند ماچه کنیم؟ وما داچه گداه است؟! گی کردید و خانقر سول بودند شا وافنیان بردیده او حد و فراد وارده است؟! گی

اها جو ابآ قابه برسیدل تطویل در حق حسین علی شرح داده است بهری داست وبهرى دروغ، وآنيه فوم كوفه باوىكردند اذهمة انواع، وشهادت حسين بر آن وجه؛ بيشتر چنان است كه شريخداده است ومبحان القالعظيم شأنه؛ چه ماننده است اينيعة "كوفيان ودافنيان با حسين، على كردند بدانيهه سكنيان وعديان از مهاجر واصاد بيش اذآن باعشان عفان كردند، جمع كنندة قر آن، داماد سيدر پيغمبوان، تو آن قومٍدا هر دم كەخواھى مى تە، دهر لقب كەخواھى مىدە، كە بىد از صور خطاب بيران مهاجر، كبراء اصاد، اجالاء قبائل ورؤساء ايشان چه تيمي چه عَدَ وَى، چه مروانى چه امَّوى، همه متَّفق الألفاظ والأقوال تدندكه امام بعتى بعد إذ عمر خطاب اختيادامت عثمان عفَّان است، بادمول عجرت كود، بد دختر با رسول وصلت کرد، او را بعهد و بیمان بیعت کردند، راست چون اطلعت بروی قرار کرفت همانجداهت که بیعت کرده بودند وعهد بسته، بر گشتند دعهد وبيمان بشكستند وادلين كسي اذاحت وسحابه كعمخالفت عتمان كودهيدالي حمن عوف بودكه عثمانجمتهي مي استحقاق از مال زكلة بيكي از بني حكم بخشيد، عبدالوحين بنعوف الزهر بحسيسو دبزمنخو مقادا بقرستادوبا وستدبر مستحقان د تنادد. ۲۰ - درخالسها عندوایت: دایلی». ۲۰ - میوز یکسوم وسکون مین وقتح وقاد ویراد دارآعراست: ومیترمه بنتر میم وزاء وسکون عاء ویسم وهاء در آغویوی زمیزمه است.

1791

كتاب تغغن

1771

فكلة قسمت كودا فضبة مفتار عشمان همه احتسال بكند اما آوردمانه كهجون قوم جمع آمداد؛طلحه که اذجعلةعشرةناجيهاستبنزديك ٍ خواجه، برددس اى=تمان^٢ باحضور آ قومباعبُد يس " س كممي كغت عشمان اذ بالاميكويدة هذاطلحة كماتري، اللهما كفنيدش ملائدهمل على مؤلاهوا البهم، آ بكه بياد بن عياض * كه از محابة دسول بودبيامدوباعثمان سخنان سخنا يكفت شتصي الفلامان عثمان تيرى يزدد نيادين عياض الم "يكشت الصاد" جمع آمدند كه كشند وا بدست ما بالدد، عدمان كف: لما كن لا قتل رجلاً سر بي " اذين سبب آتش دوسواي عثمان نهادنه وسه روز آب بو وی بستند" چنالکه کوفیان بر حسین علی، وهنمان از طلحهوذ بیروعایشه فریاد می کرد و آب می خواست. آبش ندادند، اماً زنهازایشان را رافش مشاید خواندن امیر المؤمنین علی یہون فریاد، مشمان شنید وییپار کی او دید بیامد ومی کوید: ايتَّهاالتَّاس انْ هذا الَّذي تُمنعونَلايَشيهُ أَسَ المؤمنين ولاالكافرين؛ لاتقطعواعن الرجل الماء فان الروم والفوس لتؤسر فتطمع وتسقى، كوش باعلى تكردند نامبيان سنگین دل. وقطره آب بدان پیر تدادند. اما صحابهٔ وسول وزمان رسول دا داخنی نشابد خوالدن: آ لکه محمد بوبکی سد بق بدبوارس ای عمردین حزم الا مساری فروهده وكنالةبين بشرا وابن حمرانه وعمروبن حسيقاا المغراعي وجماعتيهاذ احل بيعت اول، وعثمان بنزديك ِ ذعن بائله قرآن ميخواند، سرش ٬٬ بريسحف

بريدند²⁴ و كربا حسين چنان معامله باخر رافضان كردند باعدان چنين معامله ١ - ٢ - ١ - و كربا حسين چنان معامله باخر رافضان كردند باعدان چنين معامله ٢ - هدس برون ذيراز اسا ماعلام است. هـ ليادوعاهم هرديرون كتاب ازاملامها بع دريان هرساست. ۹- عارت ميان دوستانه اندو نسخة جناطان است. ۲- جد: ومهاجر و انساره ۱۰۰ - اين دوريد دراختان خسينه كرديلاية بكاري كلين كتاب ازاملامها بع و انساره خري ديشري كاري تيكترة و هو الذهرب شمان بالسود بقرل له الولد بيروية الا آن خير اكاس بد نلاله حليل المجلي المجمع الذي معارية الا آن

وهومن بين تبجب». ١١ - دوقاموس گفته: وحمق ككف و عمروين المعنق مسعايي ك. ١٢- سائغ نسفة د تا اينجابود. ١٣- من ترجعة اين حادث طورست كه دد وقضلتقل مشان آوزدنه (ج ديجاب اولهم ١٢٦١): دودكوممعدين معرأن مجدالز معن بزميدالمويز سلاله من خذالز سمين برمعدد أن معدين أي بكر تعود طي مصان بن دادعدويز موجومه كنانة اين بشرسه

تأليف عبدالجليل قزويني داذي

197

باول ناسبیان کردند تا خواجه مجرّ حال عثمان با حالر حسین قیاس می کند تا شبعت بر خیزده همه ناسبیان بودند سبلتها بسوهان بکرده چنان که این جماعت که می کوینده ماسنیان زاهدیم، آن بیر بزر گوادشیخ المهاجرین قالا محاد می گفت: اکتسلمانان آدمن جه خیافت دیدماید ندشما مر آبتلافت بنفانساید و بر من بست ستدهایدای طلحه، اکاربین، اکتفیدالر حمن، اکتفالانهای فلان فعاد البته التلات لیکردند، چون وافتیان کوفه، وچون معمد بو بکر باغتیمی کنر بیالین التلات لیکردند، چون وافتیان کوفه، وچون معمد بو بکر باغتیمی کنر بیالین من خبر ندازم، آن می گفت: من بیمت میکردم چنان که کوفتان بعان آنمی گفت مین خبر ندازم، آن می گفت: من بیمت میکردم چنان که کوفتان بعان آخی گفت حسین علی ناچنان امامی وصحایی در حرم دسول کشته آمد، ذنان ویره گیان او چون برد کان فودوغ چه اسی ومناحی ودر بند، بینان گلمی کردنده مهاجریان واصاریان اگی چه کوفی و داختی نبودند مر بر مسخف می بریدنده و دند تسی معمد بن جری الطیری سنی آیاید وندن که کودکان معنه مهاجریان

مسين عليه وسودان بين حدران، وممروبين أحمن فرجدرا عنمان هندامر أنها قلا وهو يتر أالمعحل في مودة البثر تما تقدّمهم معمد بن أبي بكر ناعد بلدية مشان تفال، قد أخر الثانة ياصل، نقال عشان، نست بنطل ولكن صداقة وامير المؤدنين، قال محمد، ما أضى متلتمعاوية وفلان وللان، فقال منان، يا بين أعيد دي عنانه لجنى تماكن أبيرك ليتوض على ما تبض متلتمعاوية وفلان وللان، أبي تعمل هذه الاحمال أنكرها طبلكه و ما اويد بك أهد من قيض على نوبك قال عثمان، قال علمان، استصر الله طبك وأستين به ثم طن جيئه بمنتص في ينده و رفع كتابة بن بلرساناتس كانت في ينه فوجاً بها في أصل الان عضان فعضت حتى دخلت في حقيقة ثم على الحين مقامه.

۱- دورهان گلت: وفوریشم او ترونایی مورف بر وزن موردام ولایتی است معروف نزدینگ پندیمار، و غرچه بنتج او تل وجیم فارسی ولایت غرچمنان و مردم آسجا دا نیز گویند و آن ولایتی است مشهورند خراسان» وباقوت گلته ویشم او تك وسكون نا به و آخره ها، جبال و ولایت پینهرا، وغز نه (کا تحر آسیه گلته)، و بیز گلته: ونود جنگ با اضم "م" السكون واشح افراء واقیجم الساكنة و الکاف قریة من الصندمن نواحی اختیمن ثم من نواحی مسرکنه و لیز گذانه: وغور چ (تا ركه گفته) و اهل هرا، یسونها غورة ترینه طی باب مدینه قرار، حسین مراد تاریخ خبریست كه فضایهای ما كور درمتن بغرح و سط كافی در آنجا محران واشل متران ها معکل مو مراد تاریخ خبریست كه فضایهای ها كور درمتن بغرح و مط كافی در آنجا محران و متران و متران و مترانه و وینانه می مراد تاریخ خبریست كه فضایهای ها كور درمتن بغرح و مط كافی در آنجا محرانه و متران و متران و متران و مترانه و مترانه و متران و مترانه و مترانه و مترانه و مترانه و مترانه و مترانه مي مانه مي مترانه و مترانه و مترانه و مي گفته و مي متران و مترانه و مترانه و مترانه و مترانه و مترانه و مترانه و مي گفته و مي مترانه و مي گردنه و مي مترانه و مترانه مي مترانه و مترانه و مترانه و مترانه و متران و مترانه و متران و متران و مترانه و مترانه و مترانه و مترانه و مترانه و متران و متران و متران و مترانه و متران

464

از آن خواری کی دلد که کودکان کو فد با سلم بن عفیل دهایی مین عروم دمی آورد کمعفت ووز ارها فکردند که دفنش کنند، خواجه معیش فگوید: تا این روز فرین الدابدین دباقی وصادق کجابودنده هرمن طاقه دهنام حکم دنیخ مفید دست مدی و بو جغن بابویه د بو جعفی طوسی ده مسکابا بو یه دیوا استاعیل او عبدالیم او مفید کجا بودنده دافشیان قم وقا شاند آده دورامین و قوسین آدمادی دار م کجا بودنده ما و بعدان ما کجا بودیم که خواجه بندازیا مستمال ز کان آینم بریوانت در افشیان دراز بنگرده است: عشان دا تو کنتی، دشمن بو بکروعمو من باشم آن آیمیه ما خارجیان کردید گناه بردیم گمان چگونه می توده اگر تعالی که کرد بیا تا بگویم همان جماعت که اختیاد و بیمن کردند بر گفتند و بکمتند بی قبان باید بگویم خست حسین دا با قسم عثمان برین وجه تا هیچ مجبر را شبهتی مداند.

كتاب تقفى

ق **آنچلایادتاستابو آنتیمبزاید ک**ردن او لا آن کوفیان آخریا حسین علی جماعتی بداندن چون مسلم عوسجه، وز حَسِّن قَسِّن بَسِکی، وحبیب متعلَّم ° دابو-تُسلمهٔ ساندی، وعدانهٔ عَسْبَر کلبی، با چهل کس نفسهای زکیِّه حدہ مؤمنان

عشاریهان کوراست امادر نشیرطیری آز این اموریوزی بنظرم ترسید با 7 نکه بنظانش مراجعه کرد) وجنعی از بزرگان ایز دهوی تقی این طالب را ده مرامر نشیرمذکر دکردند پس به نظریر سدکه مراد هادیخ طیریه است نماشیرطیزی؛ اما اشتباه از خود مستن (ده) است یا از مستسخان کتاب؛ خدا عالم است یعقیات حال.

١- آنچه طبرى ذكر كرده مه روز است وغابد كلما دهفته معوف وصحف اطمعه است وبااز تاديخ دبكر نقل شدهاست درهر صورت ماجارت تاريخ غيرى دا در اين باستر تقلبات نقل كرديم فراجعان ششته ٢٠ ـ يو اسماحيل مطرم نشدكه كيسته ٢٠ ـ كذا در نميغ ع² ٢ - اليكن ح د ندار نفو معتمل است كمحموق دقوصى بيادقر ميدين كه معرب كر ما مناهان است باشد ٢٠ ـ ٢ - ٢ ح د نوزبان ٥٠ ـ ٢ ـ ما روى در توضيح الاشتياء گفته و هيميا بن مظاهر الاسدى بغدم اليم و اعتبام افقاء و كرما تهاه و في الفلامة : اين مظهر تقده و هيما بن افقاء المجمعة و تقديد الهاد، والر ام أعترا و قتل مظاهره منكور دقوارم المعين كريلاه و يظهر متظاهر الاسدى بغدم اليماد، والر ام أعترا و قتل مظاهره منكور دقارم المعين كريلاه و يظهر متقالتو في حركة انهاء مرمظهر نكن صرحابين داده بكسر الهاء و فزال ، قي الصحاح، المقام بقتح الهاه مشدة "الرجل الشديد الظهرو المظهر بكسرا انهاء امم دونال (انتهى)».

تأليف جدافجليل قزويني داذي ۲۶۵

معتقد شیبان مستبس که جانهافدای کردند تنها درمبیل خدای کردند، عجبتن این است که از چندان مهاجر واضاد که عثمان از همه فریادمی کردینه نیزیدش نرسیده نه بیوی، نه بستگی، نه بشمیری، تاحسین علیمانسلام اگر چه کمته هد کشتن اوجون کشتن امیران بود، و کشتن عثمان جون کشترز اسر انابود، پس هنوز رافنیان کوفه دفا بهتر لا کردند که سنیان مکه ومدینه، واین ضل دا انگار کردن ماید جعود باشه، و دلیل بر آفکه آن قوم که حسین بن علی دا کشتند بچهازا خانای ساد مدیم ما داشتند آست که از آن روز تا الی بومناها شاه مها نوا ک کشتد گان عثمان مذهب خواجه مستف دارند آست که هیچستی زهره نداند که ایمان دا کافرداند یا است کند، پس چون من کشنده حسین دا کافردانم و خواجه کشته کان عثمان مذهب و مسلمان داند پی همهٔ فوابد از وی بعامل و خواجه کشته عثمان و حسین و مسلمان داند پی همهٔ فوابد از وی معامل آید.

ایها آفچه محمله است: ۵ کشتد کان حسین همه خدمت بدتن علی مرتش کرده بودنده کذلك کشندگان عشان خدمت بوبیكروعمو کوده بودندویکی خود محمد بوبیكراست بمان وجه که بیان کوده شد

اما آفجه محقد است: حسنان انی برادرذاد مالك اختر بود وصاحب وخود علی بود بسفین ، بعساب كورتر است كه شر حبیل بن مند كه دوابت كر ده است از صافه بزرسی كه گذر: در آنجر بیدد بساحب وضود ماحب عطیر أمبر المومنین بود، و كرمی عابد كه پس نوح النبی كافر باشد و بعذ هم خواجه بعد حمایی كافر باشد، اكر مالك اشتر داكه صندیو. شیر خداك بود بر ادر ذادهاى خادجی باشد ش بس تقمان مكند نیستدا، و مسنف را فرآمون تباید كردن كه این جماعت كه آن روز از حسین علی بر گشتند و باعیدانه كمراه بادشد به جون آمبر آلمو آلی مین این بویسد تفقی سیمی در حمانه علیه خروج كرد بطلی خون حسین آل حسین این بویسد تفقی سیمی در حمانه علیه خروج كرد بطلی خون حسین آل حسین در دا ما جونی در معان علیه روم با به كردن كه این جماعت كه آن در این این بود مین و مین و میرون در مان مین این این میزه است زیر اعتره و مدین در مالی بودن حسین و شروی به در این با تستی دار است زیر اعتر قدامین

499

ييشتر آنجماعت بودند كه اذعيدالله بزمر جاندي كشتندو بالمختار يادند بندباقيان خود علف تيخ منتازشدند وحمد را بندكات جهنتم بردند، تقطع دابر القوم الذين ظلموا والحددله نب العالمين " .

اما آفجه محمله است: وكنندگان حسين على شامى بودنده موجنين است كه امول كلاهمه شامى ويسرى بودنده وبهرى حياتكا، وبهرى كونى كه بنيش السيف أسيرالمؤمنين بودند اولا هم معد دقاس آهمت كه معطقى حلى الله عليه وآله از فعلى بداو يدتريزا خبر عادمبوده ومولد ميداندين مرجانة طاغيه عمروف است كه هفت معروف الرقرين دوبد تريزاده وى كردند قر معذد بنا يروسفيان بر آمد دادرا خود هزياد بن استه عوانده وى كردند قر معذد بنا يروسفيان ابن مد دادرا خود هزياد بن استه عوانده وى كردند قر معذو بنا يروسفيان و بد قمد دادرا خود هزياد بن استه عوانده وى كردند قر معذو بنا يروسفيان ابن عمر دادرا خود هزياد بن استه عوانده وى كردند قر معذو بنا ميروسفيان و دهند بن مر تعبدى حاص من خالد المؤمنين خارجى ذاده ومعمد اشت نه بعريس است كه حسن على داكشته ومعمد الده آمين دنه معلم علوان داختين بوده است كه حسن على داكشته ومعمد العد كير دنه معلم علوان معترا معد به است كه حسن على داكشته ومعمد العد كير دنه معلم علوال المؤمنين بوده در من امير المؤمنين، حلال معن العد كير دنه معلم علوان معترا مع خارجي

تأليف مبداليطل قروبنى داذى معالية ماليساري

وماتند این همه شامی وخلوجی، متولی عمومعد، أمیرعبیدانه بوراه، سلطان یزید پلید، کالبحر کالسفینة کالعلاج واسامی همه پوشیده نیست برما؛ امثا کتاب در از شودوملال خیزد خواشدگان را، واین فند کتابت است.

اما آنجه مختلفه است که دین به مراق وخونستان بهیدانمشر جانه دادمبوده چون سلطان پسر زاره هند باشد، ولمیریسور مرجانه باشد؛ قسمت چنین باشد که عراق وخونستان بدبیدایش مرجانه دست و پس فاطمهٔ معمومهٔ داکه پندش تود دیده آفرینش است جندانی ترسد از همهٔ عالم که دراو ایمن ومرهٔ بینشیند، تلك افاقسه ضیری".

و اجماآ لیها تنفعه است که: ۵ کمند کان حسین علی شیمت بودند، و نداسته است کمشیمت ادینی همدان و بنی تقیف و بنی مو اندینی مذحج و بنی خزاعه بودند که هر کرده بر گمتند و به عهد و بیمان بشکستنده چون سلیمان مس د خزاعی و مسیّت بن تسبّه و زهیر فین بیعلی، و حبیب مظاهر، و دفاعة بن شد اد دسلم ابن عوسیة الا سدی ، و ابو شمامة الساندی و معدالتم بن عمیر الکلی ، و حو بن بزید. دست التی ام و کنانه بی عنیق، و سیف بن مالك، وعد و بوقای فی و مدالش حمن

— مسلمين على گفته ولنامسم مسلمين عليل مجيره عيدانداني الكونة رمنا تنه الذي قائمة وما
تنه بالدين على گفته ولنامسم مسلمين عليل مجيره عيدانداني الكونة رمنا تنه الذي قائمة وما
تند به الدين قار و النامرغوجين دلارالمتقادهي انتهى الى دلا هايي و من مرود نفتطها ناخذت
الشيمة تخذيذ الديني و النامرغوجين دلارالمتقادهم من عبدالله و توا موابا لكسان، قادها ين
د زياد مولي له بقال لمعقل تقال له عند تلائة الان حدهم و اطب مسلم ين على (أبي ما قادي).

898

كتاب تقض

ዮዎአ

این میدوید ومانند ایشان که دیندادان بودند بدلیل وحجت مینهمت وشیعت، نه چنافکمستاناتانس خارجی، وخولی بز بعماً بون، وزرعتمنو بت مطعون، وشمر پیم ملمون، ومر 5 منفذ کل، اینان ومانند اینان مشتی اوبا توضیف کناتاناشراد. دین بدوخیا بتر وخته، در دبیر ستان کتر لوح بدعت آمو خته، علیه ملمنانهٔ والملاککة والسامی أجمعین .

اما آفجه محمنه است مصنف افتقالی که: داکر ماآن روز بودمایی^۵ متابعت حسین علی کردمانی⁶، وعذر خواسته است، اصافیاین است که بر قو لواعتقاد وظلم وتصنیفش پدیداد است² که بعد از یاعد سال کرده است و بر خلال قادگی خود دلیل افکرخته است که متا بعت حسین فاطسه کردی یا ستابعت بزید معاویه انسا الا عمال بالنینگ² ویوم ندعو کل آغان بامامهم².

وستأدت جاوداني يافتغاند وشرححال وترجعة هريك دوكتب وجال ومقاتل وسيرو فرياوات بتمصيل مذكوداست طالبان بمظان هريلة دجوع كتند. 💦 ٢- هذر بوهان قاطع كفته د لايس بكسراوك وثانى مجهولوسين بى نقطه علنى استكمآنوا بعربى برص خواتند وكتابه از مىرد) خىيىن و دخل ھم ھىت ويست بروزن كيت شخصي استكه عك برص وجدام دامته بالده واينكه شعردا باين وصف متصف كرده مأخوذ اذكتب سيرومقاتل است معلى (د.) دد عاشر بحاد اذ مناقب عوادذمي انقل كرده كه محمد بن عمره بن الحسن از بدوش نقل كوده كه قال: كنامع الحين ينهر كربلا فظر الى شعرين ذى الجرشن وكان أبرص قتال:الة اكبراته كبرصدقاقة ورسولة قال رسول المرض): كأنى أنظر الى كلب اجتم يلغ في دماء الها_ بيتي، ونيز الله كي قبل الزاين لقل كرده: ﴿ فَتَوَلُّ الْبِهِ شَمَرٍ وَكَانَ أَبِرِصَ فَضَرَّبُهُ بِمَ جله وألقاء على قاد ثم أحد بلعينه فقالته انسسين عليه السلام؛ أتت الكلب الابقع الذي رأيته في منامى (تاآخر)، وهردودوایت درطاسر بحاد (ص۵۰ ۲ چاپ امیزالفوب موجود است، وهمچنین در ص ۲۴ ج ۲ مقتل العمين عوادزمي جاب نجف) و درکتب ديگرنيزگويا تظير اين هست. ۳- دو برهان قاطع گفته: ددوغها با فين تشاوار برونن شودبا آش ماسندرماستانه را كويندى ويجاى اين كلمعددوسخة حد: و بدنيا ، و در نسخب ، ت: ويدوغ، بادشد، است. ۲- دیل آیهٔ ۱۶۱ سودهٔ ساد کهٔ بتره. ۵- ع: ۲۰۱۱ بودی تکویا کاتب جون دیودمانی بوا نفهسیا، حروف آنرا بس پیش کرده و بعدومانشد کوزند آورده است. ۵- عنه ۱ کردمانیم به محمية ٢ كوماني، ح د: ٢ اكثر من آنروز بودس متابعت حسين على (ع) كردس، ٩- • • ٠ وازاعقاد و قول وقلمش يداست. ۸_حدیت بسیار مروقی است که مستقی از شوح ویان در احتیار آنست. ۹۰ صلار آیهٔ ۷۹ سورهٔ اسراه = بنی اسرا گیل.

تأليف عبدالبطيل قزويني داذى

T93

وچوناین صدحات گفته آمد واین جوابات برین وجوه ایرادافتاد شبهات نابل وباطل ومضمحل کشت.

فصلىكه ههمتر است در خانستياين برسبيل ابتدا ايراد افتدبتوفيق خدا و بن كان مسطقى و آل إدائمة هدى: او لا اين تقرير كه اين مستنف كرده است از حکایات والزامات برمذهبی مفر و توان کردن که خود وا قاعل ومکتسب قعل التوركو يعدونيك وبداخود واحوالت بخودسازه، ومدح ودم الانواب وعقاب براعمال ييوندكند. وجز ابراعمال كوبند تاكوفيان داشايدكه فم كند بر آفكه با حسين على كردند ازدكت عهد وغدوو خذلاته ومكيان ومدنيان زا مُبعَّر مِتواك داستن وكقتوريدان مخاطبة كه باعثمان كردنده وعتمان وحمييزرا درجاتي باشد بقبول الم وصبر بربلا وترول شهادت. بمذهب الخواجه سنتي چدكافر چدمؤمن. چه ملحدچه موحد، چەموانغى چەمنانى، چەتاسى چەراتىنى، چەشيمى چەمنىمى، ھمە مېجېس وسكوما قدمير آاقد از قعل نيك وجده قدرت موجبه خداعة أفريده استه مكلف وا درافعال البتَّه اختيارى بيست، كافرفادر نيست كه مِن تهرسند، بوجهل تتواند كه ايمان آورد، ملحد چگونه تواند كه مؤمن شودكه خدايش بر آن داشته است. و بستا چتان داند. است و او مفهود است ، بخلاف مل و خواست خدای نتواند كردنه على واخداكهمي كشده عبدالرحمن ملجم درميانه جانهاسته عمر فاخداى مي كند بولۇلۇ در ميانه بھاند است، قتل حسين برخا دقيناى خداست يس با اين مذحب كمستنف دارد شايدكه فعلهاى بزدكترا بردافشيان حوالت فكنده إمتاندا منْبِعْن م نشواند. وعبب است كهجونرنا و لواطه كه خواجه كند عمه فعل خداى باشد اما آنيبه واغنيان كنند همه فعل ايشان باشد وعجبتن آعست كه دكرباده الز مذهب بدخود فراموش كرده است كه بادى تعالى ما الثالطات استها كرخواهد این داختیان را بااین همه شتامی ولمانی وعیامی علی دعمه * همه دایبهشت فرسند د_ ح ت: وغدایته ۲۰۰۰ م ب: ویرمذهبیه حد: و که بندهبته ۲۰۰۰ مجبر بعینهٔ

۱_ حث: وغنایی. ۲۰۰۰ ک به دورملغیه حد؛ و که بندهیده. ۲۰۰ مجروعیه اسم مقبول از پاب افعال بینی مجود. ۲۰ ـ ع ب ۲: وطی رغمه براه مهنه وغین ـــ

كتاب نقض

۳γ۰

وخواجه افتقالی دابابهین صنیف که برای زاد قیامت کرده است وباین مذهب او که اختیاد کردهاست بعدز خفرسنده که جزابر عمل تیست وادماللتالسللتاست و ندر من تشاعوندل من تشاه بیدنتالفیو او آنرا کنمذهب واحتناطین باعدوا لباشد که ددمذهب سلمانان طمن زنده باید که بعشیت افکند تناخود خدای چه خواهده و بقیامت به باهده رگر نه خواجه را ایلید که افعال خیر و ش را بسکناف و جوع کند باید که مذهب نوا دست بداند و با سر مذهب او این شود و می کویندمی موسد، تا خلاف ساخل باهد و خبهت زیار و و فاق حاصل والسد فد الذی به حداقالهذا .

داما آنید درین فسل و در دگر سواخم بر طریق تشنیم یاد کو دهاست کند داین طایفه دون عادود اظهاد جزع و نترع کننده و دسم تعزیت دا اقامت کنده ومصیت شهدای کر بلانانه کردانندیر منی ها، وقسه گرینده وطهاسر بر هنه کننده وعوام جامه جاك کننده و زنان روی خواخند و مومه گزینده واین معنی دا بنهمت و بعد مندوب کرده و نامر خی داسته اذغابت بخش آلدرسول، و از فرط عطاون الالا بتوله او لا معلوم همه جهانیان است که پردکان و معتیران المه فریتین مله این مندی دا وایت کردهانه و این طریفت گاه داشته، او لا تحد فریتین مله این مند را دوایت کردهانه و این طریفت گاه داشته، او لا تحد فریتین اصل است و منده به بعد نبود این طریفت گاه داشته، او لا تحد فره کنه که کنده امال است و منده به دم نبود این طریفت گاه داشته، او لا تحد شاهی که ا مرازی بسیاداست و یکی از آن قسیده است که می گوده:

أبكى الصيون وأرثى [منه] صِحبتا من أهل بيت رسول الله معباحا مستعجمه ومن صحبت راست وباد و معرود متعلق بما قبل است بعنى شبته بشياط خواجه فتام رامان وحباب است و ند واقع چنان نيست.

۱- مأشوذ از این آبة مباد که است. وظل الله ما النا لملك توتي الملك من تشاه و ترع الملك من تشاه، و ترع من تشاه، و ترع من تشاه، و ترع من تشاه، و ترك من تشاه، و تلهم من تشاه، و ترك من تشاه، و و تكله و منه و تر دوم مناح الرك من تشاه، و ترك من تشاه، و ت منهم، و ترك منه، و ترك من تشاه، و ترك من ترك من تشاه، و ترك منه، و ترك من تشاه، و ترك من تشاه، و ت و ترك من تشاه، و ترك من تشاه، و ترك من تشاه، و ترك من تشاه، و ترك منه، و ترك من تشاه، و تراكم من تشاه، و ترك من من تما ممان منه، و ترك

تأليف حبدالبطيل قزويني داذى

144

۲۰ تا تعدید بادبالنتی وما بو کمال ودیگر ضینعای که میگوید: تأویب همی قالغوان کثیب و أرق نومی قالر فاد هیچیا تا آخر بدهمه اید ادستیستنی که بر چناناماتی دگران فادونهاخته و مراتی شهدای کر بلاکه اسعاب بو حدینه دشاخی داحت بی عددوی اهایتاست. پی آگ عیپاستاو کر برو حنینه است و برشاخی و بر اسعاب ایمان: آعکه برما. آسکه بون فروی آیی معلوم است ۲۰ متواجه بومنصورماشاده آیستهان که دومذهب سنت دو عهد خود مقتد بوده است هرسال این روز این تنزیت با تقوب و او حد و غربو داشته اند ۲۵ و هر باهد دیده و حاصته باشد و اتکالالکند.

و آ یکه بنداد که مدینة السلام ومشق داد التلافه است خواجه علی غزلوی حنینی دادند که این تعزیت چکونه دادتی ا تابعد می که بر وز عاهودا دد لعنتر سنیا تیان مباللتی می کردسانلی بر خاست و کفت: معاوبه داجیکوئی باند کفت: ایمسلما دان از علی می بو سد که معاوبه داجیکوئی آخو دانی که علی معاوبه را جه کوید تا وامیو می دونه کم دوز گارو خواجه مدنی دسلطان سندن بوداود ا در حضرت المقتنی لامرافته پر مید ند این دوز که فردا عافود ا خواست بودن که چه گوی در معاومه جواب ندادتاما ال سه باد تکر از کر دباوسیو کفت ای خواجه مقالی منهم می پر سما ا می دادتی که کنام معاوبه دا می کوئی و این معاوبه دا که پدتری دندان حصفی بیکست، ومادرش جگر حدوم بخانیده و این معاوبه دا که بودتی دندان حصفی بیکست، ومادرش جگر حدوم بخانیده و او پستخانه باد تیا و در روی علی کشیده دوس ش سر حسین بر ید این مسلمانان حما این معاوبه دا چه در در روی علی کشیده دوس ش سر حسین بر ید این مسلمانان خما این معاوبه دا چه

۱۰. برای مارسله بنه ادمار دجوع خرد بتعلیقهٔ ۹۴۸. ۲۰ حمارت ما ین دوستاده در دو نستهٔ و ج د ب چنین است : و که عنواجه ایرمصود پادشاه امفهان (د و این پادشاه اصفهایی) که ملعب اهل سنت داشت در عهد خود که متند ابوده، هرسال ایزدیز کنزیت داشته و بوطی و حدن و حدین طبقه انسلام آفرین کرده، و بر چ بد وحیدانه دواسفهان. نشت کمکاراکرده و کذلك قرضالا سلام مدواله چندی، ویرادرش جدال الدین این تو به با توب و روحه و خربی داشته اند.

۳ و۶ وی. برایشرحال ترجنهٔ ایوننمبودماهانه، وغوامه طیطریوری منفی، دامیرهانی رجوع شود پتعلیقهٔ ۱۳۹۹.

ť٧Ŧ

کوئید ۲ مودم درحنر ت ِ خلافت حنینی و سنّی و شاخمی زفان^۱ بلعنت و نفرین بر گفودند، این ومانند ِ این بسیاد است^ت ونفزیت حسین هرموسم عاشورا بینداد .تازمباعد با نوحه وفریاد.

کاب نفض

و اما بهمدان اکر چـه مشبئهه را غلبه باشد برای حضور دایت سلطان الشكرتركان ، هرسال مجدالد بن مذكر حمداني درموسم عاشورا ابن تعزيت جفتي داددكه فميان داعبب آيده وخواجه امام فيعهبكمعالى بنأبي القاسميتزارى بنيسا بودع باآنكه حنيغي مذهببود ابن تعزيت يغايت كمال داشتي ودستاد بكرفتي وبوحه کردی و خاله پاشیدی وفن یاد از حد " بیرون کردی، و بری که از ا مهات ِ بلاد عالماست معلوم أست كه شينجابو الفتوح عس آبادي وخواجه محمودحد أدى حنيفی د غیرایشان در کلروانسو ای کوشك و مساجد بزر که دوز عاشورا چند ...کردهاندا! از ذکر تعزیت ولعنت اظالمان، و درین ووزگار آنیته حوسال خواجه العام شرفبالاتمة أبسونص الهسنجاني كند دراه عاشورا بعضور المرا واتركان وخواجگان وحتود احتیقیان معروف، و حسه مواققت نمایند وبادی کنند، و این فستخود بوجهي كويد كندكر انخودندانند ونيادند كقتن، وخواجه امام يومنسور - حفده که دراسجاب شافعی معتبی ومتقد م است بوقت حضور ا و بری دیدند که روز عاشودا این فسه بر چه طریق گفت وحسین را بر عثمان دوجه وتفشیل اهاد ، ر دمعاديه راباغي خوالد درجامع سرهنگ، وقاضيعمدة ساويي حنيقي "كمساحب سخز و معروف است در جامع طغرل باحضور بيستخزار آدمي اين تسه بنوعي کفت و این تعزیت جفتی داشت از سربو هنه کو دن وجامه دویدن که مایند آن انكرده بودند، ومستنَّف كتاب اكثر دادى است ديدم باشد وشتودة ، و خواجه تاج

۱- ۲ ۲ ب ح د: وزبانه ۲۰۰۰ وبیاد است قط در دوتسفه حد. ۲ و ۲ و ۵ و۶ د۲ د ۸ برای تراجم این ایردگان دجوع خود بتعلیمهٔ ۱۵۰۰ ۹- ح ۵: وقدم دستی، ۱۱- ۲ ب ۲: داشمری وترجنهٔ ناج اهری دا یاست تیاودهام.

سرعان حنيفي ليسابووي دوقر عضودا بمداز مباز درجامع عتيق ديدندكه يجه

تأليف هيدانجليل قزوينى داذى

.

. ..

TYT

مبالمت كرد درسنة خمس وخمسين وخمسماته باجادت قاضى باحضور كبرأ دامرام پس اگر این بدعت بودی جنانکه خواجه مجبّراتقالی گفته است ، چنان مفتی وخصت ندادى وجنين اثمة دوانداستندى. واكر خواجه التقالي بمجلس حنيقيات وشيميان ترفته باشد آخربمجلس شهاب مشاطأ وفنه باشدكه اوحرسال كهعاه مهم و درآيد ابتداكند بمقتل عنمان وعلى. و روز عاشورا بمقتل حسين على آوردٍ بما سال بيراد بعضور خانونان إميران و خانون أمير أجل ايسن قسَّه بوجهي كفتكه بسي مردم جامعها جاك كردته و خاك پاشيداد و عالم س برهنه شد وزاریها کردند که حاضرانسی گفتند: زیادت از آن بود که برعفرانجای کنند شیعت، وکی این علما و قُطاء این معنی بتقیقه و مداهنه میکنند از بس در کان و خوف سلطان ؟ موافقت راضیان باشد، و گر باعثقاد می کنند خلاف ايشان وا، خواجه وانقسان باشد ايسان وا، والا دوبلاد خوارج و مشبقه كه ووا ددادند. کردن دگر حمة حدیقیان و شفعویان و شیعت این سنت دا متابعت کشنده. یس خواجه پنداری از بن هرسه مذهب بیز از است و خارجی است ، پس بارند که بخوذستان و لرستان شود که خارجیانند تا نبیند ونشنود که تعمیب که ادداست كررا بيت وتعزيت حمين على دائنتن متاجت قول خدا است: قلاأسألكم عليه أجراً ١٧ المودَّة في الفربيِّ وموافقت قول مصطفى است كه كُفت : من بكي على-الحسن إوأيكي أونباكي واجبت لعالجناته الاحركوبنده واحمتنونده دوارحمت خداي باشد ومنكرش الامنافق ومبتدع وضال وكمواء نباشد ومحاوجي وامبنض فاطمه و آلت وعلى واولادش، والحمدية بن أكثرهم لا يعقلون .

۱۰ دار مارت: و گفته استجنان کا اینجا نظ در دو نسخه حدت. ۲- این عبارت مربع است دراینکه نونف بعض نصا الووانفر غهاب مناط نیست چنانکه اساد قلب عباس اقبال آشتی استخنال داده است چانکه در تعلیفات ص۲۳ تصریح بآن گفته است، و این مطلب در ترجیه نهاب مناط میسوطاً تعقیق خواهد شد، و برای ترجیدلحیاب مناط وجوع خرد تعلیقه ۱۹۵۱ - ۳- حد: دوسر عام ده کردنده ۳- ح ع ت با ۶: در تعزین جاده ع د : در تعرین گذه و و برای تبعیق در نعران جا ۵ وجوع خرد با تعر معان تعلیم ۲۵ ۲۰ سوده باز که قروب ... ۲۰ از اعادی مسلم تعلی العدود دانتر دانی ۳ سازی ۲۰ سوده باز که قروب ... ۲۰ از اعادی مسلم تعلی العدود است برای ۲ میآن. ۲۰ مد دایل آیهٔ جو سرده مارکهٔ عکبوت (با این تصرف که بجای جود در آبه دند) میتان.

کتاب تقض

آلکه محمد است: و و این روافض هو یک را اذبنی علی ⁴ فرا آب می کردند چون زیدبیزعلی ، و یسی یوزید ، ومحمدین میدالد ، و ایراهیم بین صدالد السنی بیاخمری والحدین بین طریقه وقامه دسی ویسی یو مادی و دصد بین الفامه ساحب ماالدان و یسی یون مالسنی و ماند ایشان را که انگشت بدانشماد و امی کردند که مااین کنیم و این کنیم، علوی از بیر آنرا خواستی که یهری از دنیا دورسده بیکردی دوافش چون آداز شبطه اسیان سلطان بشیدندی سر خوشتن کر فنندی و بیماده و ابندت و از شرک کنیم، علوی ماز بین ایشان منرور شدی خروجی بیکردی دوافش چون آداز شبطه اسیان سلطان بشیدندی سر خوشتن کر فنندی و بیماده و ابندت وادادندی ، علوی کرفتار شدی غلغاء آلمباس با ایشان همان مادا. نبینی چون تعنین بود مادا اعدین چه گناما رافنی و اکما سنتر بود که مادا. نبینی چون ذیدین علی بن الحسین خروج کرد و یامیر عراق یو مفین میر الثنی که از قبل های مین الحسین خروج کرد و یامیر عراق یو مفینی مر و میه از در بر او بیمت بیک دنده فراین مادا و خون این میر ماتی و مادن مادا. نبینی چون ذیدین علی بن الحسین خروج کرد و یامیر عراق یو مفینی در مادا. نبینی چون ذیدین علی بن الحسین خروج کرد و یامیر عراق یو مفینی در مادا. نبینی چون ذیدین می از المادی و د ، دافینان کوفه او را فر آ آب کردند موسنه احدی و مینی دوانه، خروج کرد حوامیز در شه از آن و دو مینوریکم موسنه احدی و مین و مانه، خروج کرد حی امیز در زمان و دید و دو ماده این موسنه احدی و دیدین و مانه، خروج کرد حوامیز در زمه از آن و دو مادی در و می می می می می می ای کردند می می دو این و در زمانه در در و ماهان در و مین می خور مین

تائيف مبدالبطيل تزريني ولذي 🔰 ۳۷۵

ویس¹ مالدند مهمتر حان صرین خزیمه ، دیگران همه کفتی بزمین فروشدند، زیدعلی از اسر خزیمه برسید که: باسیحان الله آن قوم کجا شدند. او گفته از تو پر سیدند که: چکولی در بو یک وعمر ا. کفتی: من کواخی دهم کمید مزین المابدین تو "لاکی دی بدیشان و گفتی، بر حمها الله کانا امامین عدلین ^تیدین سبب تر ادحا کی دند ، زید گفت : صدق رسول الله حما الر وافنی ^تلهم خزی فی الدنیا والآخرة ، تر محرک چون برزید علی دست باقند بری بر بیمایش آمد و کمته نده و پنهان در جوشی دفتش کردند تا مر وافنان بنداننده هردافنیان دختمونی کردند تا او دا بر توادد و بر آویشند، و زمنی ا بست وا⁴ حادث تا زن آ بست دا دستها لگار بر تهاده بیر دند ، همه دافنیان کردند مع وا⁹ علیهم باحسن هم باحسین هم وا⁴ اولاد او ، حریك [دا] وافنی کونی کنت ، و هم بازینطی این بی وفانی [ایمان کردند] و باهی رک از اصل بین دسول خیای هم باحسن هم باحسین م وا⁴

اما جواب این فصل مستضی بگوش هوش مماع باید کردن تاجونشیمت زایل شود همهٔ فاینت از وحاصل هود.

او ۷ آنچه از بیدای المظلوم – طوان افتاعلید - حکیت کرده است واز دیگران سادات - دخیرانت هنم – شیمهٔ اصولیه ایشان را منتر مزالطامه تکوینده وخروج از هرایط موجه ندانند در امامت، و[در]امر بسیروف وایه المنک تنها بلفکر و حضر شاجت نباشد که بانه کین و حصول شرایط مفرد توان کردن ویر آحاد التای واجب است؛ و چون کشته هدند خدایشان برصبر و براام و قبول معققت توابهای عظیره عد داداست، و لا محسون آنه خافلا عمایه مدار استال موتانسا یزخی هم تیوم تفضی فیمالاً ساز و مستف حوالت قتل ایشان بین السال

۱- ۲ م یه ودویسته ع دا وبچادسنه. ۲- ظیراین حبارت دمای گذشت (۵۹٫۳۵) ۳- ع ت به دوم افروانفیله و گویا اصل د و هم افراغضه ، در این سه نمه بوده است. ۴ و ۵ و ع. ب ت ۲ ع د: ویای (در هرمه مورد). ۷- ع ت ب: دیگوش و موشیه-۲. مریعی عروج بسین وقام بشمیروا که ذیدیه افرایط امامت میشمارند شیمان (تامتریان ۲. از افترایط امامت نمیزسارند. ۹- آیة ۲۲ مودة ماد که ایراهیم.

۱۰ مسخ: «اذنبی وطی». ۲۰ سه برای ترجید امادات مذکور دیدر عرد ویعلی قد ۱۹۸۹. ۲۰ م خ د : «صروء و برای مرفی ایر حراق ویومت بن ممری دیدر ع شود ویتعلیقه ۱۹۳۰. ۲۰ در آقوب العوادت محفه: «انهزاهز سریك البانزا والمروب ا قامی، ولی السان اقتن التی تهز الناس، وفیالاساس، فلان شهدانهزاهز و هی، المروب وانشنا النالی تهزهز ی و دن آن تعلقه از معراهز بكسرها در دایم و مكون زای تعلقه از در اعر، درموید اقتصاد در بجب امات اس توقعادامه چنیش و مركون زای تعلقه از در من عصم درمان النكر بهم دست و در کار الله بعنی تعام او شنه الدك مسم تسه یادند و دریاد حجم هزاهز جنیدن یه درمد و در کار الله بعنی تعام توقعا الدك مسم تسه یادند و دریاد حجم هزاهز جنیدن یه درمه و در کار الله بعنی تعام توقعا الدك مسم تسه یادند و دریاد حجم مزاهز جنیدن یه درمه و در کار الله بعنی تعام توقعا الدك مسم تشه یادند و دریاد حجم مزاهز جنیدن

كتاب تقفن

كردماست ويعتنر أثرين حادات را خود عبدالماك وهمام و وليد ويزيد كمتند كه مروالهماند تا هاند كه نداعشه است كه آخرين خليفة ايشان عمر بن عبدالتزيز بوده است د ، او لين خليفة عباسيان بلعباس سفاح ، و عدر اسامي خدة خلفا و القاب إيشان مادد كتاب د البراهين في اهامة أمير المؤمنين ، بيان كردهايم در تازيخ سنة سبع وثلاثين وخسسائه.

واما آنجاممته است ۲۰ دایدان بترود روافنی مقرودندندی ، بایست که نشوند که کامل وعاقل وبالنم و عالم و فاضل بودند ، و گر زیدین علی علیمالسلام نشانست که او لین بود بعدانری دگران بایست که بدو اعتبار گی ند والسیدمن وعظ بغیر آیس این غرامت و عالم و فاضل بودند ، و گر زیدین علی علیمالسلام و کر مستشاین فسل برای بدعهدی روافنی آوردماست که بازیدعلی وقانگردند، و کر مستشاین فسل برای بعدعهدی روافنی آوردماست که بازیدعلی وقانگردند، و مستشاین فسل برای بعدعهدی روافنی آوردماست که بازیدعلی وقانگردند، و مستشاین فسل برای بعدعهدی روافنی آوردماست که بازیدعلی وقانگردند، و مستشاین فسل برای بعدعهدی روافنی آوردماست که بازیدعلی وقانگردند، و مستشاین فسل برای بعدعهدی روافنی آوردماست که بازیده وداند، ودر و و مستقارین وقانگرد مامه و تیز که از بزرگان مهاجر ند ومعقارند دوامامت و می توزیعت دودی با آن درجات و فیم ندیدی که چه کردند ... ایامدند و بعیلی و افسون ام المؤمنین وا که جفت با کیزه دسول بود و دختر. بویک مد آین و مودن ام آله توزین که به تاخون عندان طلب کنیم که او راعلی برطالبق مو بود فرا آب کردند که بیا نخون عندان طلب کنیم که او راعلی برطالبق مو مو

تأليف عبدالمجليل تزويني راذي

كشتن وكشتد كاناديهون معمد بوبكر ومالك اشتر درلشكر علىاند وخمومت ديوينه با ياد او دادند وجندافكه عايشه امتناع وافكار مي كود ايشان غرووزيادت حي كردند كه: تام تو بدين حر كت درجهان بماند، وخون عثمان بدانيزو كي حَمد مَنود، وعلى واولادي وافياعش تابقيامت خر مي عكنند ولاف تر شد، حر جند که عایشه انکاریش کرد ذبیر عوامبعدادت علی تکرادیش کردآنگه چون دل عايشه الوم كودند و اودا فوا آب كودند. چنانكه روافش كوفه زيدين على را. وعايشه مي گفت: ييك ذن وشما دومود اين كاربو نيايد كه على امام است دخداوند شمشپروقو د ولشکراست، وعالمتورجهانیان است بعلوم دینی و احکام شرعی، دو افتادند والمعاجر والساد والأأبنا المهاجرين لاوآلين والأساوالمتقد مين الند. حرارسواروبياده جمع كردند وسوكند خوددند وتهددييمان بستندأ كه هميتت وحمربان باشند تاش اعلى الاستلمانان كفايت كننده وخون عثمان كه ايشانش كشته بودند افعلى يسكتاه باذخواهتده وبدبين مكى ودستان فن رسول دا عليد السلام كه بارى تعالى كلفته بود: وقون في بيو تكن ولاتير جن نبر ج المجاهلية الاولى* بودى تلبيس كردند و اذ خانداش ميرون آوردند و درهودج متاندند وبرخلاف طبع اوبيصاف وقتال على آوردند، و رسول خير داده كه: ياعلي حريك حربي وسلمك سلمي"، وچوناشكرها بهردسيدند بدر بصرماني شهو دستةست" دِثلاثين " من الهجرة ا ۵۰۰ ع ت: وجرمها ح: وشما وبراد از وسمه با وتسغة ح خوديني و دا از يزوگي زدن ساعدمده، گفته

> ب د مراودا دسد کبریا و منی محکملکش تدیم استودانش ضی،

۲- ح: فنشيندند، ۲۹۳ خوردنده و دينتده تطوير منفع وج هست. ۵- صلد Tak ۲۹ سور فعارت ۲۹ سواب. ۹- از احاديث شرائر نديان عاصوها مه است. ۲۷- ندر نيخ ۱۹ سور فعارت که احزاب. ۹- از احاديث شرائر نديان عاصوها مه است. ۲۷- ندر است دورنيخ هجرى واقترشه باطان همشور خين وارياب تراجم وسير، اوي عبدالامير ندر المي معان الفتهه: دقال الواقشي، قل خمان يوم) انجمع المان ايان خت من شها لحجة يوم الشية سنة عمس والالتين، وقادتيان، انه قاريرم الميمة القابين ميتامن من الحجة وقديرى دلاك ما الواقس أيضاً، وقال المتدر من أيه من أمي حمان التهدي، قان حمان في والدي ميا الم ما الواقس أيضاً، وقال المتدر من أيه من أمي حمان التهدي، قان حمان في الحجة وقديرى دلاك من الواقدى أيضاً، وقال المتدر من أيه من أمي حمان التهدي، قان حمان في وسط ايام م ما الواقدى أيضاً، وقال المتدر من أيه من أمي حمان التهدي، قان حمان في وسط ايام مـ

كتاب نغض

ΨYA

وأمبيرالمؤمنين را ينجله وهقت حال بود اين روز؛ و ده حالش بود كه مصطفى را وحي آمد وبيست وسنسالش بود كمصطفى هجرت كرد فدسال داخنعت مسطفي بمدينه بود وجو تسبيدعليه السلام اذجهان محان شد بيست وجهاد سالداءه ماه خلافت بوبكر وعمر وعثمان بود، ومدَّت خلافت امير المؤمنين يتيهسال وچندماء بود،أو لين قتالي وى دا اين بود بندريس، با مللمه وزييروقوم ايشان، و درشب نوندهم مار وممتان شربت يافت و اودا شمت وسه سال بود بعد ت عمر مصلقي صلى الله عليه وآله چهل سال از هجوت وفنه، آ ککه چون آن حردد لشکر بهم دسیدند آن شیر غر ان آ المام متثقيات، مباوز حيدان إيمان تيم القيام بيرون كرديخا تكه درتو أويتعد كود است، اشجاد اشخاص تا کثین بیاد نیخ لوذان کود. دست تعو مبادذان در آنتبافاد ارزان کرد، راستچونشیههٔ دکُدگ آن پُردل بگوشها دسیدچون بو گئندخت خزان همه دوبای ویشتند بیشتر کشته هددند اندکتران بگریختنده شتر که هودج داشت در آن میانه بماند دشرح نسبه درین کتاب منسل بنتوان کفت ندانم [چه] اتر كرد[كه]لشكرمنهزم، مردانكر يخته، طلحهوز بير كشته، النسته اشتر بيفتاد و حودج بر زمين آمد، اميرالمؤمنين عليهالسلام عبدالله عباروا ومحمد بوبكردار رضيالتهمنهما ربغرموده بود تلمحافظت اشتروهودع ميكنند تا فاأهلي وبیکماندای را چشم بروی نیابد، این هردوشخص ببررهودج وسیدند پکی عبداللہ عبالريسرعم تعطفي وحميشهشا كردوهوا خواء مرتضي ويدو خلفاه ومحمديويكو صديق دا يس، صدينه دا برادر، على را خدمتكار وفردند وجاكر، چونآوان

 «الاشريزى وفنقال أيداً فيل مذا ماتمه: ووكل عثمان بالمدينة يريا الجمائشان عشرة اوسيع مشرة نفسين في المجلستنصيروللاتين من الهيرة، ذكره العدائلى عن أي مشرعن نافجه و تظير اين تعريج وإهما مورعان وادياب سيروتراجم داد تفهس خلافتطير المؤمنين افاو اعر مالهى يؤيج آغاز فعله وجنائة جعل درسالمى دخش واقع فعاه استبادون هيچنهه واختلاقي.

۲... جند دیشیاه ومشتمه ۲ – در آنند راج گفته: وفر آن با لفیم و تشغید درم قارسی است با نگی وفر باد کنان وآواز گران ومیسیدیر آدنده؛ فاآخر)». ۲۰ – ج: دوانند کهترانه ج: - اندکانه د: دوانندیز آن.

تأليف عبدالبطيل اترويني داذى

144

این حدود شمس بیکوش عایشه دسید ایشان را بعید خو م وایس شد و کمدی این حؤلامالقوم به این قوم کجاشدانده عهدتویسان وسو کند را چه کردنده چرا مرا در این صحراء بیگانه رها کردنده .. والحق بدان میماند که کوفیان با فرید علی کردند، اسا اگرایشان داختی بودند که چنان کردند اینان بادی ستیان بودند چنین چواکردند. ۲۱ معصله بوبکردصدایه عباس - دختیانه طهما - می کویند: دل خوش داد، اسا بدایکهایشان برایدو کاد¹ مهد بیکستند و از نوبی کمنتده یکی- آمکه اینان را تجان قدی نباشد که چیتمون بدید به و بشروتون

بمقرعة ، وآخردبدى كه يريد ً با امامى چون عثمان عثَّان جه كردندا؟

دوم آنست که ایفان را گنتند که: ترا درستی آ میرالدؤمنین طی و در فشیلت او سی اخیاد از دمول روایت است د این کلمات را بتومنسوب کردند که تو گفتهایندرمتی آد؟:

افاماالتبر" حلك على المحك" بيش غيث من غير عك فتيناالنين والذهم المعنى على على " بيننا عبه المحك" اذين دو وجه توا رها كردند كه اينها ناصبيا اندمل رايترس نمادند ماينه كفت: آه درست شه مراكه آن واقعه است كه رسولهما خبرداده است وايرقوم تكنيناك كه سبد عليه السلام كفته است و اين حادته را با حادته ذريسالي و التماسيلين و الساوقيين خواجه مستف بايد كه اين حادته را با حادته ذريسالي قياس كند كه مابق است براك، پس راغتيان از ناصبيان آمو خنند كه اوكرايفان كردند تا اگرغم و اكنت داسيند و كرغشان و اكنتين دها كشيند و كربا عاينه خيامت كرديد شماكرديد نكولى تا دينام ولعت و خرين دكران

۱۹- ۲- ۲۰ ۲۰ : داما بلدان برآن دوگانه ۲۰۰۰ در برهان قاطع گفته: دو بر و بروزن حریر روز پیش از دیروز باشد که روز حال دوز سیم استج. ۲۰۰۰ بر ای تحقیق در مسعت است این دویت مام؟ المؤمنین هایند دجر عشود پتعلیقگون]. ۲۰ – سمّ: دانشرم و تجمیع قیامی است بدلیل مدادرای و مانعد موجوده. ۲۰۰۵ از اخاصات ترین اقریقین است و احلی در آن شهریه نکوده است.

Unfiled Notes Page 192

تقن

کتاب تقن

741

جست!! ما کلیا بودیه! او لینان و آخرینان ما کلیا بودند !! حرودف جماعتی از تو بیابند و بزدگی را فراآب کنند و مفرور گردانند و بآخر با بکنندش و با بگریزند. و این عادت تواست و اسلاف تو که پنجندمیمون و بد بدیتم و منترقون بیفره.

ا وکې خواجه مصنع را این فسل طرفه می آید ازین نزدیلکټر د دوشنټر. باذيناج كه حمائكار تتواند كودن، باشد كه دست اذ سر كلّ ما بداود وآن آست كه معروف ومشهوراست كه سالهاست كه بغضل وعقل مسترشد خليغتي ببودهاست و درجهد اوجماعي از للمعتمدان خوارج منسي لقب خواستند كه خاندان عباسياندا حرمت فاموس بودادند باتقاق بيش الاميدد آمدند وبتذريج مي كفتند: أين سلطنت وجهاندادي وجهانياتي المشرق تامغر بخلفاويندان ترابو دماست، وهاوون دمأمون دا دادالسلك بسرو وخوراسات بودى وسرير كاء بيقداد، و دوهرشهرى اذ بلادر عالَم متولى زبونبودى يترمود (ايشان، وتركان دا سولتى وقو تى وشو كتى تبوديواين ازروز کار قائم خليفهيديد آمد که ساسيري اورا بگرفت يرد که خترل بزو که يرقت دادراياد آوردون كان قوات كرقتند، وكر ملكناه دمحمد ويركياد فوسنجو دا قو تی بود مسمود را بادی آن قو ت نیست که او بلهووطرب مشغول است ولشکرر اوهمه بدل وجان باتواند كه امير المؤمنين وقت وخليفة ووقركادى واين چندائي باشد که راین عالی تو از بنداد دوی بهمدان نهد بهرمتزلی که برسی اشکر تو ييشتر باعد ولشكر مسعود الدلاش وحببت فرر تو خود كغابت باشد، بدين فريب وغرورجتان بزركوارى وافواآب كودند ومفرود بكودند جنافكه اسحاب جعل و روافض کوفه کردند تا مسترشد خلیفه لشکرها جمع کرد و رومه از بنداد به

۱۰ حد ویلومازی پس مراد بهتوموده همان وتوموده و وقوماندی است. ۲۰ دوسته: د متدر ۶ وقیاماً تصحیح شد نوضیح آنکه بسامیری تائم دا گرفته است لیکن چون شتول ومنتقده بوده است وصفف (د.) بندی مراجعه بیآعد ر با اکتفا بآمید دردفن داشته نوشته است از این دری واقعهٔ متول یامجومی خطا شده واین تعیت غلط پدید آمد است چنانگه بتعمیل در ساین بیان کوردم (۲۹۵۰–۱۲۰).

تأليف مبدالبطيل قوويني راذي ٢٨٩

هدان نهاد جاسرسان سلطان خبر آوردن که خلیفه آمد او خود سلطانی سا کن وعادل و کاردان بود و رمیت دوسته مشووت درین کار با امیران وخوا جمکان کرد همه گفتند او خلاف بقوت نومی کند و گی نه جد تبودی این دول واین اسهاز خاندان ایشان بیفتاده بود واین کارخود ایشان دا باستعقاق تیبت که در نشگی بو هزاد بوصلم هستند اورا بر داد و دریگری بنشان تا با به تودر چهان بداند وروز گار تو تاریخی کردد عین اندو له خواوز مناه بارداند و کریگر بود گفت و کریادهاه به خواهد که این معنی بنویستن کنایت کندس تنها بر دم باقبال بو و آن مشی بازازی خواه که این معنی بنویستن کنایت کندس تنها بر دم باقبال بو و آن مشی بازازی خواه گه خاد جراحه، تامیر قال، سام رای ای کر سندایش ، عنولی کارد د را جد مط

۱- دن برهان قاطع (در کافقادسی) گفته: دگربز بشم اول ونا لنبروذن هرمز ماد. محلدا كويتداد بمدى دليروشجا عوذبرك ودانا ويزدك همآمده است جه كربزى بمعى دليرى وعاظى ويزدكى ودأنائي باشله وبيايد دانست كمعكمتاذا دوطر فبعست يكى افراط وديكرى تقريطه طرفناقراط والكربزى وطرف تفريط والتمودموانند ومعراب آنجر بزباشد ويكبر تالت مم ينفر آمده استه و در T فندواج از منعخب اللغات فقل كرده: دجريز بغم جيمويا فريبندة خيت بواين معركب كريزاست وجويزه يغتمطوك وكالت قريبندكي وباذندكىء ومقابل آديلاهت است ووسط هردوحكسته جناعهه دوعلم اخلاق سيزشده وطالب تخلق بطور ۲_ کڈا میں یہا در تغصيل بكتب اخلاقاكه طماي اسلام تألبف تسودهاند مراجعه كند. در نسخة ع ت ليكن ب م: د اش : (بلون دونقطة مثناة معانيه) وشايد مراد د كرستةاش ؛ است توضيحآنكه واشء يفتح هنزه والشديد شين درحربي بنعنى فأن خلك است پس مراد آنستکه موصوف باین مغتان قدرفتیر وی چیز است که برای خوددنش نان خشك ندارد . تا چەرسد بنازىرە وتاۋە، ويەبدا مجتىل استەكە مەرف (كوسە دىش ، باھد ھرجندكە بد استصال آن حزارتی باشد زیراکه وکوسه کم دیش را می گویند پس حاجتی یلفظ دریش، ۳- کذا در ع لیکن ۵۰ ونقولی» ۲ ب: وهولی ۲ (یدون هیچ نقطهای) تيلو آهاد يود. و شاید مراد همان باشد که اکثون مردم وناخولاه یقین معجمه یا وناقولاه اذ آن تعییر نیکنند ومراد ايتان حياه گرو دروخگروخته باذ و دور از صنق ومغاست و در آنندراج گفته: دندرای بغمتین و کسر لام فارسی است و اینمی تعنق و غور (از خات۲ظفات و فرهنگ انجسن · آرا)» بس شایندر او تعنق دربندی وتباهکاری باشدیعی بقایت درجاآن وسیدهاست، ومیتواند بودكه تتولى شبوب بتونقركم باشد ازوتقل أموقود تتونلا أي تسدسيه، والقبل وأقداؤ باه و إيضاً الثل يسكون اللين و كسرها ولدالترنية فسادسيه و درهرصودت يش اذاين مقداد متالی انظرمن نیرسد.

كتاب تقفن

TAT.

بادد که چندان که شبعهٔ اسب ترکان بشنوند البت سرخویش گیرند که قاعد ايشان برين است يجتمعون بدبدبة، ويتترقون بمقوعة، أميرين تقش بالزياد * مقدَّمةُ الشكن بغداد بود وخوارتمشاه مفدامة لشكر سلطان بودبس اج بيكديكر يبوستند وآن درددالقمديودلسنة تلاثين وخممماتة"، راستجون شيهة اسب سلطان بشنيدند جنادكه فاعدة ايشامست بالافضيان كوقعموا ففت كردندهمه بكريختند وجناءكه المثان زبد على دا نتها بكذاهتند ايتان ناصيان بيوقا موكبة خليفه ددمسافكاء رها کردند لاس خویش کرفتند سبندی بدان بزار کواری اسیر فغریب فعنجیر فرد ماند در آن حالت ِ ناامیدی مهلهل را می کوید ؛ أین حؤلاء الفوم ـ کما شدند اينان». وزيرم، كويد: هؤلاء يالمولاي يجتمعون بديدية ويفتر قون بمقرعة، وكن يرين خارجيان بدعهد ببوفا أعتمادى يودى يدرائن درخانه متزوى ببودندى بيرون آمدندى وسد تتور اسلام كردندى كه خليفه براى اين بابدكه حق مسلمانان بديشان وساندرحق آخود برخود كاحازد نعجون قائم وانضيان كه درخانه باشد الما جون باستبدى اين خارجيان وضف يقين أينان يدرأت والمعلوم بودباقائم مواقفت كردند وتسر في تمي كردند، بنامت مسترشد واسودي ببود وملامت فاينتى لكرد درخيمه اي برسم معبوسان مي بود فيشتردست مي خاليندير آن جماعت كه اورا مغرود بكرده بودند وفواآب كرده لعنت ونفرين مي كرد داتم كه إيشان بادى

۱- حد: وبازداری زمرادهمان امیرمدوف است که دونمان سلاجته سیارمهم وشاخص برده د و در توانیخ معتماده از وی بغوان و بر نقش بازدار » نام بردهالد و طر برهان قاطع گفته: د بازیار پایای حقی بروزن آ بیار برزیگروزداهت کننده را گریندومیه شکاروسیاد را نیز گفته انده و در تطبقاً پنجاه و هفتم با لد کی از ترجعاوی اعاد کردیهو در ای برنال و ساز می تفکه و نمود می قاوند ۲۰ سراد موضع است در نزدیکی مندان حروف به د دای مرگنه و می مادت مادکات مرید و این الایر در کار اکترار بخا ادای موضع به درای مرگنه و می مادت مادکات در در در کار اکترار بخا ادای موضع به دولد برج تعر د نوی سی این ای ماد در در در کار اکترار بخا ادای موضع به دولد برج تعر د نوی مرگنه ایست در الیک معرف (۱۹۷) بیادات و تقریم صوف به دولد برج تعر کرد و نوی آبال و نما در این برگنه در عامر دمیان سال پانمادوست و تو به بر مرج مادر دنی (۲ آخر کلا) وزیا خوان این برگنه در عامر دمیان سال پانمادوست و تو به برده است به می در مدان (کاتر کلا) و نما جو این برگنه در عامر دمیان سال پانمادوست و تو به برده است به می در مدان (کاتر کلا) و نما جو این برگنه در عامر دمیان سال پانمادوست و تو به برده است به درمان (کاتر کلا) و نما جا این برگنه در عامر دمیان سال پانمادوست و تو به دود است به می مرعم در دندن (کاتر کلا) و نما جه این برگنه در عامر دمیان سال پانمادوست و تو مه برده است به می می مداری ایز برد این می در دمیان.

ئالىف ھىدا لىجلىل ئۆرىنى دازى 🐂

ا دافضی نبودند و مُستر شد در آن خیبه می کفته آخرمن چه کردم که اینان از من بر كشتندة كفتند ابناندا ظن جنان بودكه ولعنت على بازجايكاه خواهي تهادن جو ن ازاهتقاد با كيز . دسير ت بيكو ى تو بدا ستند كه دوا بدارى؛ از تو بر كشنند وعهد وبيعان بشكستند كه ايتان دشعتان علىاند كسى زا متابعت كلند كه على زا دشمن داود، و آن سيد درآن نسبة وبلا ومعنت مي بود تا تا كاه بردست ملاحدة ملامين شهيدة آمدكه مؤثر دومعرفت خداىقول يبتعبر كويته وجون درجة شهادت بيافت بآذد بيجان؛ بس أغمدهون استحقر شظاهو، همه أذهومي ناصبيا ناوخان جيان که باد و آخریا المله و خلفا چنین معامله کردند. و آنچه بعد اذ آن با پسرش رائد كودك خودمعلومت كه بذكر آن همه كتاب مطوك شدأ وخواجة انتقالي مى بايست كه چون احوال تريدعلى و آن سلاك دانسته بود اترين احوال ايز بيكانه ابودی وبا یکدیگرقیاس کردی و بدانستی که با ول وآ خردافشیان این معالی از المسبان آموخته بودند واقتدا بإيشان كردند اذلكت يبعت وكشتن إمام وبر كشن؛ تا دلشېنگرفتي. وييز مي بايست که باخېم بقاضي وفتي که ديند است وشتيده که كويندكه: حساب خانه باحساب باذادراست لبابده وبحمدانة ومنهكه با دجود اين جوابها ومعادشات آن شبهات دا خطرى والرى بنباتد وهرعاقل عالممنعغ كه بخواند سرمبدانده والنصدية كماهوأهله وسليءالله علىخير خلفه محسد المسطفي والاكرمين منآله

آنگه کفنه است : د و چون نوبت خلافت بیأمون دسید و مُندل بن سهل ندالریاستین وزیر برمامون چنان مستولیبود کعدست خلیفهر بستهبود ومأمون

اب ح دوبایگاه خوده. ۲ – ح: وخونه و خد بنتج شین منفف دخوده است چنانکه هداین بیت: وراستی موجب دخیای شداست کسی لدینم که گم شداز دهراسته بخی گم خوده و خواهد بسیاد برای این تنغیف درکتب حست، و یرای ملاحظا قسا مستره و داشد و کیب قلرآن در دجه ع خود بتعلیقهٔ ۱۹۹۹.

كتاب اقض

۱۰ دیرپر هانگانلج شمن سانی دونه گفته: ورصف عد باند همچوبکنا و دوزاستا ». ۲۰ مینی برآن داشت. ۳۰ برای تعقیق: ورصف عد باند همچوبکنا و دوزاستا ». ۲۰ مینی برآن داشت. ۳۰ برای تعقیق: تیر نیاس ساه بمیز دجوع خود بتعلیق ۲۹۷۹. از کنش نیاده دوارینجام اد نظر وهنای است. ۵۰ م ع: ۵ آشیناه دونرهنگی انجس آزای نامری گفت داوستم بانوقانی بتعالی کنید آسین جاه دا گویند پس طوم میشود که با منفت هم اذ آخریز بینی آسین یکوبرود. ۹۰ می گزاهان بکلام حضرت دفا طیعال ۲۹ است که دومه دامه دون آسین هاه دا گویند پس طوم میشود میا داری معتقده دادکور است منی معنق شرف جوجا گاهی در مواق بیدان معتقد در کب معتده مذکور است منی معنق شرف جوجای در مواق (می ۱۹۷۶ چاپ یولای) گفته: دوری کتاب قول اعداد اذی کینده مین مورم مواق (می ۱۹۶۶ چاپ یولای) گفته: دوری کتاب قول اعداد اذی کینهای پردسی دفته از این آماین را دانشگندم در میزونه مالیم دان بازی این مالیم دان موام مقود این آماین را دانشگندم در میزونه مالیم دان بازی مین شرف جوجای در مواق بیدان مین آن دان را معنی در میزونه مالیم دان بازی دولی مالیم دانه میا در مواق را در مالیک میزی دان منظر در میزونه مالیم دان بازی دانی در مواق را در بازینام دان را دانه در در میزونه داری دانشگندم در میزونه مالیم دان بازی میزی اعداد ای کرده در مواق میدان مینی دان را در میزونه بین داریم میزی دولی کت موام دانه در مواق را در بازیند میزی دان را میزی دادی مید در میزونه را دار بازیند میزی دان را میزی دادی با میزی دولی کت مینی در کرداست و مانی دادی کتاب الایشام نشان (می ۱۹۵۰ – ۲۹ میزی اندان کرده ایر).

تةليف عيدالجليل الزويني داذي

445

همه کردم و بدوستدار شمایش کردم واین سخن ومآجرا درمروبود اکنون بیا تا اورا بکشیم [تو اکر این کارکتی] دولت بنودی، سینه شرق وغرب چون مهرشوم استدددست مناعلي موسىالي ماكفنا لعنت برنو بادمن دانستم كهكلو شمار إضيان ته خدائی باشد هوالی باشد مرا این کین نیست مردمه این عمرمن و مُنعبر من با من وتبادات من آن کرد که بدرانش بایدرانمز نکردند من بلاغدد کنم کفرانو الممت کنم؟! این ازمانسزد وخدایتمالیاین کی رواداود، وتر اکمپدرت کلینگریا] کر دی در آ تشکدهای کبر کان بدینیجا دسانید که کلید ملك مشوق ومغرب دردست تونهاد وخاتم خلافت روى ذمين درانكشت توكود اين دواداري كهكني والديشي مرا خود بينعملي؟ برتواست جه جشهايد داشتن؟؛ چوٽ قبول فكود فضلسهل الزونالميد شدكبر كتروافضيي وخماسترنفس دامنش كرغت برقت ومأموندا كغته چندادكه مزائديشه ميكنم ابننام اذين خانه بخواهد اقتادنه وبوجود اينعلومه مردم من الطاعت توجرون خواهند کردن، و ولدالعبَّاس خود همه دشين شدند، و دربنداد ماتر خلافت بداشتند والدخز ادمرد الرابن عسان توبر ابر احيبين معدى بيعت بكردند اينكاد والسروبئن فيست واعلوبان جهان بكندند ونيزمىاشنومكه این علوی حجازی قصد تو میکند و درس میت دا بر تو بیردن خواهد آدردن[°] و اولياء دولت تا علم وزهد وسير ت اوبينيند تو درجشم ابشان خوادشدى مأمون كمت: چكنم كهجهانبر كردانيدم،كمت: اوراشريتيدهيم وكوثيم: اوبسرديمأمون راضی شد، فضل سهل و افضی اورا ز هر داد، و دکریاده در آفاق خبر دادند تا لباسها و دايات سياه كودند وعلويان دا معز دل كردند.

الماجوابا بن كلمات محالات در حات بي مغز وقش بي أب كماؤس المالغي

۱- ح: دنباره. ۲۰ ع ت به دکتگریه ح: دگنگریه در برهانقاطع گفت: وگنگر بکسراول و ثانی بتحانی دسیله و گاف فارسی بنتوح برای قرضت زده گلکاروبا را گوینده ۳- ت ب: دنی نعتی و با دنه نعتیم. ۲۰ م ب: دداشته ح: در اکسنی نعتی بر تونیست از توجه بیشماید داشتریه. ۵۰ خ ت ۴ ب: دخواهند آردنونه. ۶۰. ح: دمی بنند توند چنمازیدان خوارما آیه.

كثاب نغض

ኘልዖ

ایرا دکرده است اکرچه کری لکند^ا چون شروعی برفت فرو تتوان گذاشتن پس بنرورت کذمانی لایق و مستکت برود بتوفیق بادی جل جلاله. او لا معلومست که از از آن این فسل تا آخر می معددلالت است بقول این خواجه بروفور دیانت وغایت امات و مست دخاطیه السلام، و حجبت الگینفته است بر جل دیردهانتی و تامستمدته د سست اعتقادی مأمون، و گرفتلا و عقلام اهل سنت بر معانی. این کلمات که درین فسل آورد. است واقف شوك غرفز معنت بدانند و اعتقادش معلوم کنند که برچه وجه است.

امتا آمیم دراو او ضل حکایت کو ده است بامبالغت افقشل و دوجان وولست وقو ن وشو کمترومو لت وحوست و وقادو تعکین وفر مان فشل سهل؛ عصباست که دراو ال کتاب آورده است که دانشنبان وا حرکتی قدی ومتر نشی بعوده است و آن تقریر قراموش کو ده است و از سر نخف بغشل وحر نیت حریله معترف شده تا جائی میگودد: جلحسن فرات حاکم بودین مقتد خلیفه و جهان اوداشت، و مآمون خلیفدا با جزالت فضل و نبالت اسل و کترت حقل و آن حسه علم وعط در ملك و خلافت به جماد عماماند، کو ده و کلید جهانیاتی و خانم ملك و خلافت دست خلافت به و اودا واضی خوانده و جمعاطة تعانی علی رقم حست ها خود دوقعلی مغرد بیان کردیم که حدیده بی گاد ملك در عرب و عجم بوشیعت بگشته است و تکراد اسلمی

۱. ددهمهٔ تسبّع وکری به ام مسط شده است و بهین ترتیب در کلمات قدما بکاردفته است ستاکی گفته (ص ۹۳۱ حدیقه بتحسیم آقای مددین دخوی): وزاد ماندست مرد ذی دنیا کمکنه جست را کری دنیاج در بهاد عجم و آنداراج شفتهاند: و کرایهٔ قلان چیز نمیکند یمی لاین مراقب آن نسبت میرزا مادن گفته: بهورده چند معنت عالم نران کشید. هالم کرای این همه معنت نمیکند

یکوری به دست م کران کید. میغی گرچندارد صدبار دل زجانان اینعا کرای گفتن کی میکند بیعانم

مېرۇا ھائىيە گىلىە: چھان كرايىد دىلىن ئىمىكند ھائىب چوخچىسرۇگرىيانىرون سادىريوق

تالیت عبدالیلیل تروینی دادی ایمان شرط باشد دملال افزاید وییچانه منطق مع بادی مال که چون تخایا فند همه بازیهای سرمیند دیا حریق چابال اسیر باشدوینداسته است کمه کس کمدر خواب دشمن دار بیفکند نسیرش آن باشد که هر گز بر فخیز د و در فسلی گفته است که: اشان دا ان بودی، وبندالریاستین فشل مشرف شده تا آن قول نیز خطا باشد.

اسًا آتيمه حوالت بغضل سهل كرده است بيشتر دروغ محض است وبيمتان بى اصل الاتغلب اوبر مأمون عليقه كه انتفاق است بر آ تكممأمون عالم وعاقل وفاضل بود و در رأی وندبیر وجهانداری دستی تمام داشت و کی اورا در رسا علیهالسلام اعتقادى يديدآمد الزآن بودكه دراحوالرآخرت الديشه داشت و الراخبار رسول و ازآیات فرآن بدانسته بود که حق با آلمصطفی است وتظریر وجه کرده واهل حقروا بنداسته و وخا داعليمالسلام بخو يشتن بخواند وتمكين كردته بقول دكرانه و ولاين خود بروی مقرد می کود وضل سهل که مدد می کرد از آن کرد که خدمتكارومشير بوداورا، يس اكرحمه بقول فضل كودجرا جوند كربانه برخلاف آن گذت انکار نکرد و کردنش بنزدا که تقلید اده بادیر خلاف یکدیگر قبول كردن غابت جهل باشد بي حجت وبينت كه آميه فضل ينهان حمه جهان وشا را كويد: بيا تا مأمون دا بهلاك كنيم بهمه حال يا دخا با مأمون اقل كرده باعد يا حمضل كنته باعد، اكر دخا كفت بايست كسأمون فضل مرج موسمة مخالن المسمددا هلاك كردى ته رشاى مىسوم منز "م مبر " دا، دفشل خود محالست كه آن فصل با مأمون بيارد كفتن وجون ايشانحيج دونكفتند مأمون غيب تدانست نداقم كه خواجه ممنشق اذآن مر کجا خبردادته است که حیج ندانست الافضل و رضاعلیهاتسلام والقليد كرنبود، وكر القلى بود چون بامأمون هل كرد يغمل بد فضل چكو نه دوا داشت که دسا را هلاك کند و ازين آيت بس بيگانه افتاده بوده است که: ولاترو وازرة وزرا خرى درين كلمات بيك تأمل بايد كردن تافايدت برخبزد

۱- قاضی هوهنری (د.) این تسلیل دا از این کتاب فراگوفته و درمجالس المؤمنین بکار برده است فراجع اینشند. ۲- ح: دواگوبوده ۳- آبام ۱۸ سوده مبادکه قاطر.

كثاب نقض

واماً آنجه حوالت کرده است از تغییر کسوت و رایات و لدانسیاس که مأمون فرمود بغول فشل سهل، اكر حق بود برشيعت تشتيع تبايد زدن و والضمي خواندن و مبتدع شناختن، وكر آن تغيير باطل وبدعت است بفول خواجه مأمون درآن مدان مبطل و دافشی ومبتدع بوده باشد با باجتهاه خود یا بتقلید فنل، و مجسبت که آن خبر که مستق درین کتاب آورده است که دسول علیهالسلام گفته است که: خلافت در ولدالعیاس بماند تا بغیامت، مأمون بافضل او این خبر درجني خود بنشتيده بودكه مكرمست عالمتر استكه شنيده است و دانسته بركر خبرمتواتر استمأمون جهدكردهاست بتقليد فغل وافغي تافعناي خداكتين كرداند وقول دسول رابكرداند وامامت بر دخاتش بن كند، واين عمه يادلالت باشدين جهل والدانى مأمون وبرفضل ودائش مستغه ياته وآن خبر بندوغ آورده است ومأمون عالمتن باشد ومستنف الزسو جهل وتعصب آفزده باشد، تأسل مي بايد كودن تاكدام وجه اولىتر است دوين باب، وچون خواجهمنكر است كموت مياه و وايت مياه تا وآنواكه بامامت وشاكويد والفني فعبتدع وبيراء داند مأمون خليفهزا اين هو سه داميته باشد، ترجون وضا عليهالتسلام دواندادد مأمون راكشتن و غدو كردن. ومأمون بتعليد بي حيث فنل مهل دوا دادد كه چنان سيدى وا بي جرام وبي كتاء زهر دهد وبكند درحق او درست باشد اين آيت: ومن يقتل مؤمناً متعدداً فجزاؤه جهتم خالدأفيها" و اين حوالات كه مستف ٍ سنى بمأمون خليفه كرده است از المخالفت فول مصطفى وخلف وعدوخلاف عهداو تقطي سوكندا وتسكين وذير غاصب مبتدع خالم، وشكمتن پيمان وكشنن دخا حمه دلالت است بر ظالمي دغامبي، دغير آن که درقلم آوردن نقصان عقل و دین کند و امام چنین ندانم که مقبول شرع و دينيا شدة وجعدالة يقول خواجه على بن موسى الرحا عليه السلام مبر أ ومنز . وبی گذاه ومطلوم بوده است، وچون باتساف تأمیّل دود معلوم شود که هر چه گفته است همعدروغ وبهتان ومحال و میاسل،است که فر اهم آووده است. وندانسته است ۱۰ مند آیهٔ ۹۳ مودهٔ مارکهٔ تساه.

تأليف عبدالبطيل تزوينى واذى 👘 ۴۸۰

که بر فی سیاد بن بادان بست کند و دیمت در آ میمان باشد که حیق نباشد و سر که آسیا عرش باشد که آب بدست نیاید، و بادی نعالی ما دا مدد کرد تا هر شیعت که آورد. است بسمیت باطل کر دانید به با انکمتفهوم و معلوم استاذ کند و آناد تو اریخ و تفلیلی یوست که مأمون خود خواست که دخا دا بیاورد و اماست بر دی عرض کر دوماقل داند که حیج وزیر عدا ز هر مآن نباشد که خلیفهای دا بدان بر رگواری و فاضلی گوید که: دست از ملك و خلافت مورون [و] مکتب بداد و بدیگر که میناد که اگر ماند و این بنقلی با بنطق معلوم شود و دیر و غیر دیر دا بخون بر خطر بند و چون جاد و فضل دعلم و عفت و دود و اجاب دها و آن در بر اجون مر خطر تد بنو دو دان ما دا ز هر دادندور ده و اجاب دها و آن در بر اجون و ما متوان که دخا دا مامون کمت و کس دیگفت تا این مدت که: فضل سهای کمت ! لا این خواجه که دافض بود ماست و سنی شده است و می که جنان کر بز در کمی فضل بند بر خود خدن داوین قدر د دو بر این کنمات که دفتار سهای کمت ! لا این مواجه که دافض بود ماست و سنی شده است و می که که جنان کر بز دگذیر فضل بند بر خود خدن داوین قد د در جواب این کنمات که دفتان است لیماک من معلی من منیه به دو خان ما دا ز می دیشت ده است و می که که جنان که بر در کند بر فسل بند بر خود خدن داوین قدر در دو او این کنمات که داست ایمان کمت ! بند بر خود خدن داوین قدر در جواب این کنمات کاناین است لیماک من مطلک من می منبخ و مند ماین می می من من من منا

آنگه محمقه است: در کراین خاتم که دعوی میکنیدیاید باوم این کنید که به قائمتان بهتراست از علی وحسن وحسین وعلی موسیالگرضا که بددست کردم کهباهریکی چه کردیدیس ظالمان اطرا لبیت بعضیفت ساایدو همه ملمون دملموم اید آلیکه هروقت چون علوبی خورج میکرد وافضی را دریس او می باست ایستادن وتیغ خوددن مسئله قائم بنهادند تا از دست علوبان برستند اکتون چون نگاه کمی هر چه بر آل وسول رفته است خود سر آوین آزرافضیان خاسته است و می گو جمع اهل وض را جمالی نبوده است و نباشده.

۱- ح الا یک باران تمام بوده. ۲۰ م : و که سامون از خود خواست و ع ش ب: «مأمون را ازخودخاست (بنون واو بودخاست م لیکن دونسخام: وخواست ه (با واو) ح ومأمون از خود خواست ه دا هم ندارد ذیرا دو اینجا ساقط راشاده دارد. ۳ سر فضل بن سهل پیش از حضرت رضا بختن دسینه و بوای تعقیق آن زجسو ع شود. بتعلیقهٔ ۸۵۴ . ۳- از آبهٔ ۲۷ سورة مبارکه اتفال.

كتاب لقفى

الما جواب اين كالمات مكر دوتر حات مزد د ولفية خاممتني عوام ناتمام دور از علم، بعيد از حجمّت، معراً از معنى كه: دبا قالم آن كنيد كه باعلى وحسن وحسين ورشاكردينه آنست كغ البادى أظلمه حمه اذ تامبيان آموختند كه باعس وعثمان وعايشه وطلحه وزبيرويزيد وعبيدانة وبا مقتدد ومسترشد واداشد كردك اذ کشتن ویر گفتن وسفالفت عهدویسان وخذلان و دروغ وافسوس چنانکه بیان كردشد بتغصيل، واين سنت سيسة فاسبيان تهادهاندة ومن سن سنة أسبسة أضليه وزدها و وزدمن عمل بهاالي يوم الغيامة " تا اين نيز كه دعوى ميكند بدروغ كه واغنيان آخر كردماند وزودوبالش عمهبكردن ناسبيان باشد ازآن إوكين بلكه عدالو حمز ملجم انباذ بر كامن عبدالله وعمروبن بكر التميمي بود دواختياد قتل امير المؤمنين وحرسه خارجي بودند اذ بقيت تيغ امير المؤمنين، حرسه اذ الهروان بجسته متولى آلنامر قطام خارجيه، مشير اشعت قيس ناصبي كهن، شريك ددقنل أمير المؤمنين عليه السلام باعبدالر حمن ملجم لعنه الله يكى شبيب بن مبعس م ويكي وردان بن مجالد هي مدمجبر وخارجي عليهم لمنة الله ولمنة الكلاعتين، وحسن على دا ذهر جنده بنت اشعث بن قيس داد پندش حليف ِبني امينه، بر ادرش مصدّ ي أشعت نديم عبيدالله، بمشروت مروان والنه، بردست اكسُوليه؟ كنيز للعبدالله عمر خطاب، ذهرمعاديدفرسناده الدمشق، دأىءممر دعام فده ، فتوتحشر حسيل كرده بحضود بوهريره تادينهي بايدكرفتن باستقصاء بخواندن تا شبهتي بتماندكه امتت برفرستنده وآدنده ودهنده وستبير ومدبئي إيشان باد وبرآ فكه عذر إيشان خواهد

۱۰ ازاحادیت مسلماً بین افریقین است به اودی که احدی در آن خدده نکرده است. ۲ مسلم ... وبكرين عبداقه ويرك بروزن صردائب حجاج بنعبدانة تسمىضارب مناويه است درشم قل ابرالیزمنی طیالسلا؛ وبرای شرح این صلابوع شود بتعلیقله (۱. ۳۰۰ درتاج تفروس گفته: اوشیب ین بیرة معرکة خالا عبدالوحمن بن ملیم ـــ نشالة تعالی ـــ فی ۲ أمير المؤمنين ويصوب السلبين على بن أبي طالب ـ كرم الد وجهه ودضي عند. ٢٠ تحققي درباب ابنونیه درساین گلشته رجو مفردیمن ۳۳۹. ۲۰۰ میروعاص درسال ۲۴ هجری مرده پس این نسبت الاحسنف (ره) بوی مبنی بر اشتباه است. ۹ ـ شرحیل بروژن خوعبیل ينئى بغم فيزوقتع زاء وسكرن أمهبله وكسرباء موحلموبلام درآخر الأاصباء اعلاماست

تأليف عبدالجليل تزويني داذي امدا فرُفان بادب مي بآيد جنبانيدن كه همه بادادت ورضا وفضائغ خداى بوده است

741

وابين آيت را اترى بيست كه: وماالة بويدظلماً للعباد وحسين على وا عليه السلام علىدغم أنغسالمصنئف سلطان وقت فرمود كشتن بزيد معاويه بسكينة زوذر بعزكه أقرباى بزركه إدراكشته بود بموضرآن، وآن لفظ بزركواراميرالمؤمنين يزيد صببست که بخواجه انتقالی [نقل] لیفتانه است که :

> جزع الخردجين وقعالا سل ليت أشياخي بمدر شهدوا ثم قالوا يا يزيد لا تدل لأهلوا واستهلوا طربآ

تا شبهتی بنماند در آن، امیر بزید پسرنادهٔ هند جگر خواده، سیاهسالار عبيطاني، مادرش مرجاده، زهن نسب، زهن حسب، زهن خاله، متوالى لشكر عمر سعد وقرامر. مهاجر وصحابي صول، واحد عشر بيت دخوان]، قائل شعر مأبون، سالب سنان مطمون، همه خوارج مشتى تابا كراده منكران توحيدوعدل خداء دشمنان مصطفى ومرتشىء ذينالمابدين أندست عبدالملك وحشاجعنزوى وكوتاء دسته باقر درعهد عمر صدالذيز درمانده وممتحن، جعفر صادقاة دستربو جعفر منصو ددقاتيقي عامیز و فرومانند کهاند [حزار] نفس ً ذکتٍ از اولاد علی ٌ وفاطمه در دبوادها داشته المامي جون بوحنيفه دا بكشته، موسى كاظم اندست حادون الرشيد مطرود ومهجور و معمروم تا بآخر کار بدست مندی بن شاهك مقتول و مسموم، فرماينده فتل رخا مأمون بافكور زهر آلوده تفي وتقي از دست معتمم ومستعين ومستعان درمانده، وزکی همچنین آدامه، وشرح اسحال ایشاو اکتب پسیاد است درین کتاب ۱۰ سوردهافر: آیتا ۲۰. ۲۰۰ مد: وترسیله است؛ شعره رایزدویت از اساد این دیرمیاست از عقره ميفر داست ويعتد فبوان خود معروف است و درجدييه فرير ددختي واقع شله است 100 L P ويواى تحبق ابتكامسندواين يعت بالمستى دافته بكتب سير وتواديخ دجوح شود. وى الدنسى وب وولنس حد وكميندين مواده . ٥٠ ع ٤٠ واذاولاداولاد (بتكراد). ع عنودفنه بغبط صريح فتحة يرورىدال وبلون الف حدة ودوخته ومتن مطابق سه تحق وت م ب است وسيراند بودكه مصحف ومحرف وهفته، باعد در برهان كله، وهشتن بكس اوک و سکون ثانی وقتح فوقانی و نون ساکن بعنی گذاشن و فروگذاشتن و رحاکون و آويخن باشدي

كتاب تقضى

ذکر همه احتمال نکند پس اگرمهدی غیباست از آست که خالف امت چون خوفش زایل دود ظاهر شود بالغان همه اصحاب المدین: دونفسیرها ظاهر است. دوتاویتها مشهود، دوعتل مقرر ، دونی آن مذکور، دونقل واخبارسطور، وچون خواجه تروز عیسی دا معترف است خورج مهدی دا چرا مذکر است؛ که از است هر کهانی از کردهم دوافر از کرد، و آنکه انکار کرد هر دو [دا] انکار کرد، خواجه مستنف بنه بیمه افراد کرد ویك بیمه انکار کردیس بیسی شهاافراد کردن ترسائی باشد و خرامی از پس است خواجه دا، که بست و نیج سال دافشی بوده است ر دو میانه نامسی شده، و آخر دعوی ترسائی میکند.

۱ ـ گویا مرادندخری، انتیاب بیلامی بابللخر پزیز است. ۲۰ ـ ح ث ب ۲۰ دور انقی یا ۲۰ ـ ح ث: دکه خطارا از خانه ج: دکه علقا از خانه . ۲۰ ـ ۳: دمر وتن، .

تأليف عبدالبطيل تؤويني واذي

و اذميان آ فكه خليفه حاضراست وأهل شام وكيلان اذو معرومانده اين حضور باز يس تراست اذ آن غيبت، وكر نه تيتم وقوت وصوت سلاطين آلسلجوق وامرا وتركان غاذى يودى عسر همالتم على الكفرة والملحدين؛ بودى آنيمه بودى، نا چون اين جواب ومعادضات برخواند احوال إين مذهب كه كوفته است بداندكه جنان قوى وسره فيست والحصدية دب العالمين.

آلگه گفته است : «این رافشیان صه دغل داران اند».

اما جواب این کلمه آفت که: بدین هد دعیاد و معیاد که خواجه دادد از جرد و تبیه و قدر و تصویه [و] قدر آ هدل و تو حید و بو ن و امامت الادخل نباند، اسا چون بعذهب خواجه تلییس ادله دواست روایاید داشتن که این دخل نیست سره است اسا خدای تعالی بعودن [دخل] بدومی نباید و آنچه او را نسره می نماید دخل است اسا جون خواجه سربگریبان بعث بر کند که یوم تبلی السرائر باند بیند که عدلو تو حدعلوی باشد جرد و نشبیه اموی که: العدل والتو حید علویان و البیر والتشبیه آمویان و چونس بگریبان بعث بر کند که یوم تبلی السرائر باند و البیر والتشبیه آمویان و چونس بگریبان بعث بر کند که یوم تبلی السرائر باند که بیند که عدلو تو حدعلوی باشد و جرونس بگریبان بعث بر کند به اند و التو حید علویان و و جوب معرفت بسع کنته، و تلیس ادله دوادانته؛ و دیک فالت و این راجیز النطا باند که خدای تعالی دا دنز ، داخته باشه و دمولایا صادق و این و النه و ا باند که خدای تعالی دا دنز ، داخته باشه و دمولایا صادق و اینی و النه و دو کلیف مالا بطاق تبیح، و اصده شر دوادانته؛ و دکلیف مالا بشاد که و و کلیف مالا بطاق تبیح، و اصده شده و دمولایا صادق و این و النه دو در کلیف مالا بطاق تبیح، و اصده شده و دمولایا حادق و این ، والنه و النه دو و و کلیف مالا بطاق تبیح، و العدیش بر و جه دلیل از جهت عقل، د تلیسی اطمعمال، دو کلیف مالا بیان آن دوز که دمول علیه السان بسجد قبا اماز آدینه کره و جبر تیل این نداز آورده بود و خواند این این از میگفت سید علیه السان

Unfiled Notes Page 199

241

4

كتاب تغفى

414

شادمانه میندجبراییل گفت: درامت توجماعتی خواهند بودن وایشانوا افلی یاشد و آن لقب دافنیی " است این تماذ مکند، و از فضل جمعه" وجماعت معروم باشند و متان ایشان آنبود که این جلت تر ابناشایست نسبت کنندواشاوت [کرد]بعایفه" رسول علیه السلام گفته ألا لاجمعانه شمایم».

اهاچواب [بنسوی که] هرمنسف که پاکسان بخواند وفیم کند هم! هیهنش بر خیزد وهم^ه منسود خود بیابد، و دروغ و کِدْب دبدنعلی وقلّسترامات این ناقل مداند ان شا-ایم.

او لاً - شیر خوداز جملهٔ اخبادآ حاد است وهیچرادی معتدندادد ودر کتب معتده مذکر دوسطور نیست وبعذهب ما اخباد آ حاد ایجاب علموصل مکند و از مذهب شدت اسولیهٔ این مسأله معلوم دمنهوم است.

دوم آ دَعَة اذ كَنها مسلم است كه شيعت ماز آدينه اكنند كه معلوماست اذمذهب بو حنيفه كمدوشهو محمنعقدباعد كمع سنتى الاستاف مُحدَّش فتوسنتاع⁷ دد آن شهر باشند كريكي دربايد و حوب سافط باشده و بمذهب شافعي بايد كه جهل على حاضر باهند تادماز آدينه واجب باشد و كل كمتر ازيو: عددباعند واجب ياشده و بمذهب اهل البيت عليهم السلام جناست كه چون هفت شعص ما باشد نماز آدينه دور كمت واجب باشد بعد اذ خطبه، پس اماز آدينه دو جوب بمذهب شيعت علي كند است از آدكه يعنمب فريقين، وكروا باشد كه بافند غر بالكرى و درزن كم إو دينه آدينه ماقط باشد اكرديمه كويند با فقد غر بالكرى و درزن كم

۱- ع ت ب ج: و دانشی : (یک بام). ۲ - ع ج: وجیع ۲ - ت : وراغارت است بطیشه. ۲ رو ع ک م ب: ومده (دد فردرودد) چ هم ندار اند ج محترفتو مناع ع پیشه دان و منتظران. ۲ - ودر باید ینی اگریکی خارج شود باین منی که یکی از ماحیان حرفه در آن شهر نیافند. ۸ . م م ب: وهف کسی، ۹ - م ب: ددد ذن گریه ج: دسرد نگری در بو همان آفتها، ودر ن بردن بردن بعنی سول باغد و کسی دا نیز گویند که حله بردوزنده و دو آنداد اج گفته: ودر اصل در زدن بود بستی در زبند بنوزای سجه، بلغرای معجد حلی کردندی.

تأليف عبدالبطيل فزوينى داذى

فریضه بیدماعتسافطباطد با آنقیاس می باید کردن ویک کامل باید کردن افاقایعت حاصل آید و بحدمالله ومنه درحمه شهرحای شیعت این نماذ برقراد وقاعده حست ومیکنند با تحلیه واقامت و ضرایط چنانکه در دوجامع قم، وبدوجامع بآوه، ویک جامع بقاشان،ومسجد جامع بودامین. و درهمهٔ بلادشام^۲ و دیاد ماذندران؛ وانکار این غایت چهل باعد.

و آ بید گفته است کد هرسول دما کرد که: ألا لاجمعالهٔ شمایه، و بمذهب بعنی فقها اقل مجمع مداست، و بزدیك میس ی دواسته می خدای تعالی پنداری دعای و سول جاب فکر دماست و بسمل فبول تينا ده است که دره جامس اذ غیست و سادان از بنده معار داد او در هر مجلس از دوسه هزارتا پا نسدو بیشتر و کمش جمع میشوند، و رسول دعا بر آن وجه کرده پس قسمتی بیاید کردن تا خود آن او لیش باشد که گوئیم: و سول آن دها نکر دماست، یا آ مکه گوئیم: و سول دها کرده است و خدای اجاب تکرده است. و جمع شیمه بر خلاف در خواست و دهای و سول می آید که گوئیم: و سول آن دها نکر دماست، یا آ مکه گوئیم: و معای و سول می آید که گوئیم: و سول منز ماست از مانند این دها، و نکرده است و کمای و سول می آید که گوئیم: و سول منز ماست از مانند این دها، و نکرده است و کی خواجهٔ انتقالی را بر خلاف این می باید؛ فتوی می یاید کردن و و سول را خاتی و درو فرد و نامقبول می دانس، و حمع شیم می دند و معل دانمان و دهای و مون خواجهٔ

و آمیه کنند وجرایل علیه السلامی دانندان باشند » هجست که جبرتیل و دسول این مسأله اساستند که بیچاده دافتیان⁴ در اختیاد مذهب رفض مکر ندمجر ^قباشندو خدای الی ایشانداقندت وافضی در آفرید باشد دیتهر رافنی کوده وایشان⁵ بر خلاف ادادت وقدت موجبه قوانند که ستی باشند تادسول وجرایل این تشنیم پردد سرای خطای بکرده بودندی و دافتیان بی گناه دا لبنت تکرده و هندام نادامه بودندی که فشای اذلی سر نبشت ایشان

ŝ

710

546

کرد. باشد خدای ، و رام دعای دسول غلط بودمیاشد بر بن اسل و بر بن فاعدت و آیت هولاتوروازد: وزرأخری۲» بهر نما تمدد باشد.

كتاب تقض

واسا آنجه كغنداست كهددرسول داجير تسل كفت تشان إيشان آن باشد كهاين جفت ترا ناشابست کوبنده دلیل بربطلان این فول آست که دسول این ً دوز که درمسجد قبا الماذمي كرد هنوز درمدينه اشتح بود و واقعة عايشه و دروغ منافغان بروی بعداذ آن بود یس چون رسول ازجبرایل شنویده بودکه: هر که عایشدرا فاشايست كويد مبطل ودافضي باشدة بعداذآن جون منافقان دووغ برعايشةتهادند رآن حادثه بمدينه بود بعد اذ حجرت وبعد اذ وجوب تماز آدينه، و رسول گرم ً شد د اورا باخالة بددش فرستاد بسربايستي كه جير ٿيل را باورداشته بودى وقبول انکر دی وکٹرم تشدی و اورا با خانهٔ بوبکر نفرستادی که جبر ٹیل گفته بود که: الاافتيان باشتد كه إدرا ناشايست كويند و دورغ كويند و دوستش ندادند» و اذين معلوم شودكه خواجه انتقالى ددوغ كفته است دييش الاحادثه جبرقيل خود ذهره نداود که دسول را خبر کند و خود نداند که علم غیب الا خدای نداند و شیعت اعايشه دا ونه هيچزي دا از زنان معطى ودكر ابيا اين تهمت عهند وهمةمؤمنين؟ ا ومؤمنات را ددست دادند و نیکو کوبند و خدای بغشل خویش دافشیانی ا مذملت الكند، و دعاى رسول مستجاب باشد، وخواجة انتقالي درهمه نقلهاكاذب وبدقعل و بېامات است که در او ل کتاب تقریر کرده است که: مدهب دفش حدویتجاه سالست تاکه بنهادماست ودرین فسلمی کوید: ۹] نها که درعهد دسول دروغ بر عایشه انهادند وافضيات بودند ، پس مبادك باد كه وافضي مذهبي محدث نيست دكرباده

۱۰ ـ آباد المودنمبار کفاظر (و دوتیر آن مورد نیز از قرآن مبید هست). ۲۰ ـ عد: داری. ۲۰ ـ حد: دودنعشم شدی و دربرهان قاطع گفت: وگرم بغم اول وسکون نانی و سم بعنی غم واندوه وز مستسخت و گرفتگی دار ودانگیری،اشده زود اتندر اج گفت: وشاهد این معنی قول حکیم فرهرمی است (غلا اذبهادعجم وفرهنگ ناصری): زچنگال شیران همه دشت غراج دو دید برو هلیرازناغ و گرم». ۲۰ ـ عن: دوهمهٔ طردن چه هم ندارند.

تأليف عبدالجليل فزويني راذي

111

نابدایی که هر چه کنته است و بینته است همه محضر دود خود بهناست و بدین حیقها شده ا او حده باطل و مضمحل کویند والحدیق رب العالمین ، والعاقبة ظلمت ین . **آتکه مخته است: و فصل آخو ب بدان اع**یر ادر که مذهب دافنی جناعای ماند که آن خانه چهار حد دادد ، حد اول با جهودی دارد زیرا که بزیوبی به جهودانمانند، و بهمه چیزی جعود کننده چون جهودی دارد زیرا که بزیوبی به با هم سخن کویند چون ایشانه و لعنت شناد ایشانه باشد چون جهوهانه و چون با هم سخن کویند چون ایشانه و لعنت شناد ایشانه باشد چون جهوهانه و چون با هم سخن کویند و دو آندانه و دهن محمد و سبی باشنده و بدان دوستی با می محمد و آن دعوی کننده درموسی و هادون و بنی اس الیل، و از ایشان آن نظ کنند که ایشان نکمه باشد، همچنین داختی او در دوستی ایشان مذلت کنند و اذایشان دوارت کنند آن به ایشان دگنه باشد و در دوستی ایشان مذلت می دو دادشت می شونده و بو یکرو عمر تا با همهٔ بزدگانی دین شتم می کند و و یوستی کند .

اما جواب این فصل که گفته است که : « مذهب رافش بناندای ماند که یهید حد دارد ، خود قبامی نادرست و مشابهتی بی اصل است و بدرس کشیم ان شامایت کهمذهب که جیهود وی ساما ندمتو است اساً بنقد جو ای مسکمت آ تست که نقلا وی فارا معلوماست که حدود خانه بیرون از خانه باند و نفسان و خلل حدودهاید و راجع لباند با اصل خانه، مقد و را آ اگر بینمبری معموم را چون نوح ولوط و محمد علیه السلام حدود خانه با جهود دگیروکافروتر سا باند بندادم بزدیک

۱- ۷- ۲۰۰۰ و منهیهٔ ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ دارا آنها ۲۲ اسوده مبار کاآمراف، ۲۰۰۰ جد: دوانفسان ۶ و در این قبل موادد مراد شخص نبست بلکه طایفه است چنانکه مگر از اشاده کردهایه، ۲۰۰۰ ح د پاضا نه این عبادت: دوما فرزندان دا حسن وحسین نام تهیم و دافشیان از ششمی ایو بگر و صروحتان هر گزایین مه نام فرزندان کود تنهنده ویتر پنجو استخدارده) اذایی اعتر اش چنانکه عوامدآمد برمی آید که آن از نسخ ع ث ۲ ب ماقط شدهاست ویوقیت کردن بعض بلاگتن و میتا ایرا ختراف بران. ۵۰۰ دو تک کدام مذهبیه. ۲۰۰۰ مدینا نیر فر و در آینده بقط و مقدران محبیه اسم متعول که در مایو موارد کتاب نیزهست اشاره خواهد عد. و در اینده بقط و مقدران محبیه اسم متعول که در سایو موارد کتاب نیزهست انداره خواهد عد.

۴٩٨

عاقلان ابتان دا منه تیم اباند و همان جهودی و تر سالی دهش کی هاید باشد با بو ت ورسالت و عصمت، دردجه اوج ولوط و هیسی دموسی علیته السلام، و باید که سرای بی واما بوهده مؤمنان از بن سفات مذمومه خالی باشد که او حاکم سراست به حاکم حدود، و گردد حوالی سرای مؤشی حطیع چی چهار حدود، خمر خود ند و زنا کنند و کلاهای بد وانثایت کنند و آن مؤمن در آن میانه منکرو کلاه باشد عفلا و شرعاً بر دهیچمتوجه نفود و ایمان آورا نقسالی و خللی تکند، بلکه ممدوح و شاب باشد که در آن میانه ایمان دارد و طاعت خدای بوای آورا تا علی نمیز مند اگر حدود سرای شیت با این جهار مواح ماست که بیان کرده است معلوم شود که شیت دا از آن بحد دانی نیاد در ان میانه و امن که بیان کرده است معلوم شود که شیت دا از آن بحد دانی نهاد داره و ماعت ده این کرده است معلوم شود که شیت دا از آن بحد دانی نیاد در آن میانه و اهر دان شین فرت و در بیان خالف اسائه الشار بین " وتا آخر خل که ما چوفیق عدای و باقدار مسطنی بینار مینی خلی و در داخله از خارج و مایت که مان و در بیان شیت در بیمار مینی خلی و دان آن میانه ایمان در آن میانه دامه می مو خدان شیت دا این آخالف اسائه الشار بین " وتا آخر خمان که ما چوفیق عدای و باقدار مسطنی بیمار مینی نظر در داخله از خارج، و شرح و بر با جمینی ماند مایم موانی کرده بیمار مینی ایم در داخله از خارج، و شرح و مرب بیسی ماین کردم تا دلش بیت که عالی دان مایت.

اما آنچه مختامت که : دحد اول با جمو دی دار در برا کم بر بولی بیمهود انما نند جواب آ نس که مدلوم نیس که از بن بر بری چهمی خو اهده در بادار ها و محافل شیستردا حر شی نباشده هم نظلاداند که بخلاف اینست و همیشه بخلاف این بو دهاست و بو شیس نیست که در هم نواند که بخلاف اینست و همیشه بخلاف این بو دهاست و بو شیس و پدر شهر بالای هم عماما و تماء و آمه نم فین نشسته اند و هم سلاطین و پادشاه ان ایشان دا معترم و مکرم داشته اند، و اسه بی نیسته اند و همه ملاطین و پادشاه ها و بتد بیم که فروتی آلی در سبز واد نه مید آبو محمد و خدم ایشان معلو مست و بتد بیم که فروتی آلی در سبز واد نه مید آبو می مدان و الی و نست و آلیت محترم بی بودماست و در نما می ؟ و ناسرالد این، و بوداند ای و سید منهی می اند تری و بید میتر به و در نمان و در نما می ؟ و ناسرالد این، و بوداند ای و می معینه می می می می و بیم میان چون سید ه در نمان این و در مامن ؟ و ناسرالد این، و بوداند ای م

۱- ۵ : دوطاعت خدای:تعالی میکند. ۲ - دیل یا تو موده میارکانسل. ۳ - ترجعة این سیدیزو تواد ویلد والانبادش دوساین گذشت وجوع شود بسفسط ۲۷.

تالف مدائبتها تزويني داذي

244

واكتو نسبتداجل جمال الدين وسيدمشيدا لدين تدهميشه وفيع قدومة بول القول بودها لدوحستنده باستر أباديهو نسيد نطاباك ين وجز اذوعسادات أذماشيات وباقيات چونسيد مدرالد بن سمر قندى، و كمال الد من استر ابادى، ومعين الد ين دغير إيشان تمحمه يهمه ووز كاويادشاه وممترم ومعظم بودماند وهستنده ملوك مازندان جون شهريادوقادن؟ وكردباؤد واصبهبد؟ على وشاء شهيندسته على درجهاندادى وقلعف كشالى ولشكر كشفى ودشمن كشى وفشل وبذل وعفل وعدلد قتل أذ آفتاب سعر وفتر أند و مقبول حضرت سلاطين وخويشان آلہ سليموڤ هستند، و آن خاندان ال آفتاب معروف تراند بر قرادو فاعدت عمر حالته بيقائد وسادات ساد كمسد المحسن فواولاد او درف الدرين وتاج الدين وقطب الدرين وبها والدين معه باعلم وفضل وشرف ونسب عالى ومالدجاء كهبودها لندهم تندهما تايوشيده لمانته وخو أجهامام بوجعفر أماهى وخالنمان او، و کذلك در همهٔ اطراف جهان اذ ملوك وسامات وعلما و وذيوان، و دوههر دى كه از أسمات بالارعالم است دوعهد مرتشاى م كه بود كه بروى طلب تقد م يادستي كودنة ومعلوم استكه علماى فريغين هن آدينه بسلام مرمغي وفتندى و از وی عطا سندندی، وسلطان مدومت انزوای او بسر ای اورفت، ونظامالسلک با مظبت حرسالهاندباد بسرای اددفنی، و دانم که چنین سیند ذبو ن نباشد، و درمهد سيدكلمل المسنى كرا قهره بودى كه بروى ذيادني طلب كندنا و در عهد سيد هنس الدرين وليس شيعت سكر مستنف ديده باعد كعدوهم أمعاقل وميعامع مالهاى دواز اذاصحاب بوحشفه وشافعي كمربو بالاي إوتنفست وتتواست نصتن كهعمادالدين

1... حد: ووغیرایشان همهروز گلابالاهامسترمه. ۲... ع ت ۲: دوتارون. ۲... ۲... حد: و وغیرایشان همهروز گلابالاهامسترمه. ۲... ع دی ترفر و بود، مراد از آن چهاد و تو استف ح د لیت و برفرض وجود، مراد از آن چهاد و تول فی سیل الله عرامد بود. د... ۲. دو الحمن م جد: وسیله بی تحسین. ۲... ح ت ۲. دو الحمن م جد: و برفرض و جود، مراد از آن چهاد و تول فی میران هم و تول فی میران هم و تول می در حد در است و گرفاد باد می در مراد از آن چهاد و تول فی می دو تول می دو تول می در مراد از آن چهاد و تول فی میران هم و تول فی میران هم دو تول می در حد در است و گرفاد باد می در مراد از آن چهاد و تول فی میران هرا می دو تول می در حد در مراح در در مراح در از است و تول کام و تول باد می دو تول می و تول می در مراد و تول می در مراد و تول می در مراد و این در مراد و این در مراد و این در مراد و تول می در مراد و تول می دو تول می در مراد و این در مراد و تول می در مراد و تول می در مراد و تول می در مراد و این در مراد می در مراد و تعاد ی بود است و تول می آن در مراد می در مراد در از مراد و تول می آن در مراد و تعاد ی بود است و تول می آن در مراد و این در این در مراد در این در مراد و این در مراد و این در مراد مراد و این در مراد مراد و تعاد ی بود است و تول می آن در مراد و این در این در مراد و این در مراد و این در مراد و تول می آن در مراد و این در مراد و تول می آن در مراد و این در مراد و این در مراد و تول می آن... در مراد و این در مراد و این در مراد و تول می آن در مراد و تول می آن در مراد و تول می آن در مراد و این در مراد و تول می آن و تول می آن و تول می آن و تول می آند و تول می آن و تول می آن و تول و ت مرد و تول و

کیر آخود منزوی بود و قاضی السانة ظهیر الدین آ به گرجاب نسمتی و رؤسا والد و خواجه مصنف داند که بادی آ جگو ندند گافی کردند، وسید آجل شرف. الدین مر نشی اذ تعد بیت ودرسالگی که از مکتب ومدر سه بدر آمدنا الی بو مناهذا کدا ز در میر و ماست دربلاد یماق د خور اسان ودر هر دخر تناز سادات و علوا شنا قد د و استاف مهتر ان که بردی تقد مجویند او طلب و فعت کنند ^وو اجوایی و کود کی در مجافل ملوك و اسله قاضی حسن استر ابادی و عماد محمد و ز آن بودی هیشه! و برد تفاخی کردندی و در همه عراق همین حساب باید کردن تا معلوم شود که و بینه غالب و محترم و بز دکوار بودماند تا بحد ی که قاصر الد بین ابو اسماعیل ایر منصور مانده از دو آن حضرت خواجه قوام اند بین و ذیر حاضر بودی خواجه امام ایر منصور مانده از دو آن حضرت فواجه قوام اند بین و ذیر حاضر بودی خواجه امام ایر منصور مانده از دو آن حضرت فواجه قوام اند بین و ذیر حاضر بودی خواجه امام و روزین و جام چگونه بجهردان مانده کی داشته انده تا آن دعوی با این حرمت در و مردین می با ایر مانده کی داشته انده تا تا آن دعوی با این حرمت در و موجر ش به بند.

و کو از بین زبونی آن میخواهد که خواجه ای با مصلحی دربازادی می گذرد سواسی بی عقلی بی ادبیی یا سفاهتی بکند !وجواب ندهد آنر ا زبونی هی خواند هم از غربت جهارد کمالر بی دانشی است و نشمان بخل که بنداسته است که حلود فی وتتی و سکو ندصلاحیت دخومتین دادی سی متخطی بقت پیشمبر انست وطی بقت امامان و صفت مؤمنادست نه سرمایهٔ جهودانست چنانکه بادی نمالی حکایت کرد !ذ احوال سید او لیزو آخرین حلی الله علیه وآله هر چند که جنادید فریتی و کفان ترکه به چون بعد خالد دلید که سیف الله است، و بدن صرد حاص که دهید هذالا مه است بخول

۱- مراد عاداللاين ابومحدحن امتر آبادی فاضی دی است که شرح حالش وقعیل در سایتریادشدهاست وجوع شرد بهی ۱۹۰۰ ۲۰۰ گریام اد ظهر اقد بی بسرحنادالدین ابومعد حسناستر آبادی سایتی اذ کر است که بر ای اطلاع بر ترجمهٔ حالش وجوع شود و یتعلیقهٔ ۸۹ ۲۰ ع ش ۹ ب دیار ۵۰ ۲وی کفا جیفاً جمع دو هردو مودودهه سنخ. و ترخمهٔ ابومعود ماهاده در صفحاً ۲۹۳ گذشت.

تألبف عبدالجليل قزويتم داذي

4+5

خواجة تاسبي، وغير ايشان سلاكا ناقه بريشت عزيزش مينهادند و سنكه برياى مبادكشمي زدند وبوجهل ثيرمودكه بوجهليانش بشيو دادند وخواجه بشيرمودى دراول کتاب وسغش کرده شاعر وساحرش میخواند و او آزغایت کرم بالین جغا وتيهمي كشيد وصبومي كودوهر جندجا بيشتر كردند ساكن تودحليه تردبأردباوتر بود و مي كف: اللهم اهد هؤلاء القومةاديم لايملمون َّ بس باست كه جهودان ِ آن روز کار اورا از خوبشتن دانستندی که این زبونی بود چنانکه جهودان را السورندهادت باشد، وجنافكه خواجه مجس بشبعه استهز اكندآن قوم شومبمخسد مسطفى استهزامي كردندة بتسلى دلحزين اوآيتهم آمدكه ولغداستهزى مرسل من قبلك" وإيشان صبر وحلم" من كردند، واصير كماصبر اولوالعزم من الر"سل،" بس بقول خواجة وافضى بنة منى شده همة اتبيا ذيون بودما لاجون جهودانه وجبرتيل مسطفى (ص) را خبر مي داد كه نواغتداكن باين معاني بااتيباً، وطايقه اى باشند كهاقتدا بدو كنند درطيقت همُ شيمتك وشيمة أهل بينك، بارخدايا صفت آت قوم اذ است من كه درين طريقهمتا بعت من كنند چه باشدة تا آيت مي آيد: واذا خاطبهم الجاهلون فالوا سلاماً"، پس خواجه دگریاده کوداست و حلم وفروننی و میریر بلا وسکوت وسكون بوجفاكه بدليل وحجت درست كرده شدكه اقتد است باقوال و افعال معطفي، و بهمهٔ اتبيا و اوليا بسيرت وزبو تي جهودان مانند کي مي کند يا اکر ۱- درمتنهیالارب گذه: دسلی بالقصر پرستی که بردوی بچه در کشینجز اینو آترا جادمی یاداد خوانند، واسلامجمع، در بر هان قاطع تفته: ديارك بفتع ثالث ومكونكف بجدان را گریند صوماً و بعربیمثیمه عوانند، و بوستی نازارکه برمروروی بچاشتر بیجده است و آنر ا بوری ملا میگویند خصوصاًع. ۲ ـ ع: د اور ۱ ع حد: دو آن خضرت. ۲ ـ ودو د لاحمل تظائراين سير واللهم اهدقومي فانهم لايطمون اذيشير اكرم(ص) سلماست. آية ١٠ سودة سادكة انعام، وهمچنين صدرآية ٣٣ سورة سادكة وعد، وصدرآية ٧٩ سورة بباركة البياء. في ع: وعلى؛ وما يرتسخ عبارت دوايشان صبروحلم مي كردنديوا ندادند. تر صدرآیة ۲۵ سورة مباركة اختاف. ۷ ـ ح د: دیانیای. د. آیة ۲۰ سورة مباركة فرقان. 👘 به کذا میریط دراسته و لیکن ت م ب: و ماننده نظر جد هم اصلا اندازند.

کتاب نفض

¥+¥

بای خوالکی' بیادی،یاخربندای بدنسبی یاسو امی بکسیبی،مقندالی ٔ دا دشنامی ٔ دهد و اوائنانی دکنده آن اقتدا باغد بسمطنی و بهمهٔ اسیاواولیا، بز بوای و بیهودی ماننده بیست ٔ ولاغل ٔ بدین حجت لال خود واین گفتهای بد همه بروبقیامت و بال وسیب بتال شود وذلك هوالخصران المبین ٔ .

ایما آنچه الفته است که: «شید حمد نش بدوغ کنند چنا لکه جهودان از مومی وهارون ه دگر باده از مذهب به وداویان تامینده و از ورو میچس آن گین وواضعان مذهب خودی خبر بوده است که اندهز از شهر بندوغ بر مسخت جبر وقند و تشبیه نقل کر مطاعاذا بو بکر وه در وحداد الله عبر واز بزدگان محایه که آن بز رگان ا آگاهی نبود ماسته تا این اخباد ددست منشد با آن نادرست نامیند بی باحل که در جبر و نشبیه و قدره و البات رؤید و سود و از ول خدایتمالی نقل کر دهاند معار خمی کند تادان رئین که دمان از مانیا حترال کند که بنایت ملو کند ا و مر و منبیه و قدره و البات رؤید و سود و از ول خدایتمالی نقل کر دهاند و مر و منبان نهند بعد و غرض جمعور کتابا حتمال کند که بنایت ملو کند ا و مر و منبان نه تعدو فر محض است و بیتان بی اصل که سیادی از قیمت بر زیمان را بو بکر و عبر و مندان مام عهده ان در بلاز می از و مواسان و بلکه از معروفان شیعت از راویان آلت بودهاند که ماسان برده و معاویه بود ماست جنا که از بد البختی و می رو مندان ها مهده ان در بلاز می از و معاونه بود مان در وان شیعت از راویان آلت بودهاند که ماست این و معاونه بود ماست جنا که از بی دان است و می می در مان م و می رو مندان دام مهده ان در بلاز می و معاونه بود ماست جنا که از با دان و از بر البختی و می رو مندان دان مینده در می مورد ماست و مان و مانه و دندان دان و بی می ا و می رو می این می مواند که داست برده و معاونه بود است جنا که بی داند از مان موان دان و با که از معروفان می و می از ماند می میند از و باکه از ماندان دان و بر بک

بطرمیرمد. پس استنهادیرمد های دارکورینام پندجا برجعفی میاهد که بزید است. بطرمیرمد پس

تأليف حيدالبطيل لؤوينى دانى 🛛 👘

وشمان مام تهاده و بوبکر و متمان بعالی "کو بلا دریش بر ادر دان الحسین بن علی علیه السلام شهید شدانده و عمر علی دا خود نسل و در آست بسیاداسته و اگر اغلب حسین و معصد و دملی و حسن و معنو و معدو و عدید و بیت بسیاداسته و اگر اغلب این نام تهند از عرف و طبیعت آددیان مدروف و معهود است که در مباحات از بوری یو شق آن بیمتر خودنه و بیمتر پوشند که در سر داد تلدو بلستان ما یل اس باشد که در مباحات آمرونهی تباشد کمرا؛ تا اگر مقد را در دهس راه ابتد که آن یکی اندیز یکی داد و بیشتر خودند و آن دگر حلوا بیمتر خودنه دوانباشد که تو رفیو یو شق آن بیمتر خودنه و بیمتر پوشند که در سر داد تلدو بلستان ما یل اس باشد که در مباحات آمرونهی تباشد کمرا؛ تا اگر مقد را در دهس راه ا باشتد که آن یکی از یز یکی داد و بیشتر خوده و آن دگر حلوا بیمتر خودنه دوانباشد که تو یک معنوره و یو آن در که و معاور می ایس را باشت که تو یکی از یز یکی دار بیما می و شمند برد، دوفع آ و فیز کنده که تو چرا سیکان زن بینواهه و گر کمی مانند این گوید و کند عاقلان از دوسنده ندادند از بهر م آن یا که این جمله از معاد اس دو مونو و یکند عاقلان از دوسنده نمادند از بهر م و مرکس آن اختیار کند که دوستر دادن که دان این برم داد طبع و دادند مرد ا و مو کی آن اختیار کند که دوستر دادن کندان که ه دان اختیار کردن از جمله

٢- درمنتهي الأرب كفته: د سكياج بالكسرسرب است وآن والراجدة وهبيغاتهم نان نورش است که اذمر کلو گوشت وادو به خوشبور نبات تر تیب دهند و گاهی میوا عشگار ا هم الداؤنلية فلا يورهان تلفته وسكيا بكسر اول وباي ابيد بأقت كشيله نا) آشي است كه ازمر که گوشت وبلنودومیرهٔ خشک پزندوآن چنانست که گذم دا مدیلنورکند و مدسرکه بخيسا اند وتصلك كتنوهروقت كه عواهظ صوف كتند ووجه تسعيفاش سركه يأست جعومك بمنی سرکه ودباء آش دا گوینده. ۲۰ ح ده دآن یك این راه ۲۰ – ۲۰ این کلمدرسخ عت م ب ورفعه (براه مهمله وفاء وعين) فبط شلموردرد استَهُ وعاده هم ايستو بظرندمت نمی،آید اما و رقع عاکه درمتن بنظر میرسد درهری مستعمل و درست است چنانکه میگویند، وقد فلان في فلان وتوما ووفية=سبه والبه جنائكه منى غمز تيز در عربي نزديك بأنست زيرا كُويَدَ: و عَدْرَه عَدْرا أَنْ أَحَادَالِهِ بِعِنْ أَوْ حَاجِيهِ وَلِسْ فِهِ لَجْزَةُ وَلاَحْتَرَة أَى حِي ومردوحیارت از مصباح المنیر فیومی است و انگر حادث سابق ویقاضی و ضعته برده تعیبود میترانستیم ورفعه دا بستی ورضه الی القاضی، بگیریم وستی هم مناسب مقام مُشدلیکن با رجودان ذكررفع دوياره بيمورد ونامناسينامت فندير. ىلى غىزكرنن بىخىتىبجۇلى وبارگرلی دربارهٔ کسی درفارسی ایز بکاورفته است فردوسی گفته:

مراضر کردند کان پرستن 👘 معهر نمی وعلی شد کهنه:

کتاب نقض____

8-8

واساً آنیمدور تنوقه وقاهان در گرمواند تایر بو بکر وعمو وعثمان بر فر زندان کمتر تهند؛ شبهتی بست، و آن اسب بزولی هست و آن تصببت که معنف انتقالی دا معلوم نیست بناین همدوعوی، و کر معلومست مگی بعدادت امیر الدومنین بازمی بودند و آنچنان بود که آن معنی محتم که خواجه دا بود در تعد سلطان ملکما هر یک راد رحمة الشطیعا که قتوی کرد که فاط معدا علتی بود که اورا الا بعلی نتایستدادن کمرت کلمة تخرج من أفواهم اینیولون الاکذباً که آن ناملت بود حست و مهاوت بود کمسومه و الا بعمعوم چگو نه شایندادنه آن بیر داشتند بستی منتعب چنین قتوی کرد به ترکان بتلیس بر بیتان که این داختیان از خاب بخش معتابه می شونده و تا الا بعمعوم چگو نه شایندادنه آن بیر داشتند بستی معتابه می شونده و تام بسران دا بو بکر وعمر وعثمان بر می تعده و فرنداز ا بنیت ۲- ۲ به دعم دن دو دادیان ده بورای مواد را مو تکی می می نا به رعود کتر به د م ح به ۲ به دکه نو

تأليف عبدالبليل قزويني واذى

۹-۵

ایمان کافی وملمد و حرامز ادم می خواند و نامیدان می بود و اشادت بغو زندان خود می کنند و نی خدان صحابة بزر گوادانده این تشنیع بر شیمت می ذد بطیع ناموس و بازارچه ودانگانه تا جماعتی اذ شیمت که فو زندان دا بتیو الو صحابه و افتدا به امیر المؤمنین علی، بود کر وعد دعمان تعاد بودند نشوت بر ند وجون حال بدین ا انجامید شیمت این حال رفت کر دند بر خواجه علی عالم، و فقیه بلمعانی امامتی، مانگد یود خی آی ایمان گفتند: جو نعر دین اختیا دیر ماه تشیمی زند تر از این تبر الم مانگد یود خی آن ایمان گفتند: جو نعر دین اختیا دیر ماه تشیمی زند تر او باین تر امام ا بیر کان گفت و فتوای بیر داد مند منی این طریقت ذایل ند و منعا ماه می ناشد و وزرو و بال آن بگردن خواجه مفتی و معند اعتیا می و ماه ماه داد باید که بر نیمت بتر ای اختیار این اسامی تعنیم این ماه خواب داد باید دو او در دو بال آن بگردن خواجه مفتی و معند اعتیا می داد با بد و و در و و بال آن بگردن خواجه مفتی و معند اعتیا می دامی دام خواب داد و بالد که بر نیمت بتر ای اختیار این اسامی تشیم بر تعد و مانو و مانو و باش در اسامی دو مانی باشد مندی این طریقت دایل دو ماه ماه باش دو با ام ایم دو باند و باشد این اسامی تعالی و مانو دند باند دو در دو بالد آن برگردن خواجه مفتی و معد تعد می دو باند و ماه و مام و مانو دو ار معد تر امام ایم در ماند مندی این طریقت دایل دو الد داد باید

اماً آنچه گفته است که «وافنی را عادت باشد که بیشتریجان تهد چون جهودان، اضاف اینست که هر سلمان حنفی وشقوی وشیعی که باصاف واستنما درین مجموعه که این خواجه کرده است نظر کند وتا بآخریز خواند بداند که البت هیچ درونی نگفته است وهیچ جتایی شهادماست! وجون درست شود که جهاز دانگ از آنچه گفته است ونوشته است دروغ وجان وتهمت و تعسب وعمادت وبخی است مقندی اوباشد بجهودانه و اوبهشمانند کی دارد بایشان، و گرچه وافنی بوده است و اکون سنی شده است آماف ایست که مذهیز جهودان وملعدان همس

كتاب تقض

4.9

مىداند خداى تعالى مكافاتش كتاد بهرجه كفته است وتوشته إن أخذه أليمنديد' اساآ فيه كفته است و دروغ بردسول عليه السلام تهاده است كه كفته ديهود حنسالاً منَّة السَّرافشة، بيرون" إذ آ لكه خطاى تعالى والله كه وسول منز". إست إذ مانند اين گفتن، ددرهيچ کتابي مسطود تيست، داز هيچمند تي مذکور نيست، ديبچار م خود را صيب كرده است الرآن خبر بي شبعت كه رسول عليه السلام كغته است: حن كذب على منتحداً فليتبدواً مقعده من النباد"، ومعادضه كردها قد إين خبر را كه الااخباد آحاد أست بخبرى متواتر كغدر حتى مذهب مصنف مداخرا يرفصل ببايد ان شاءالله تعالى وكرددست شود آن خبر كه آوردماستدر حق وواقض باشدنه در حق شيمت كه قائلان عدل وتوحيد ومقر أن بنبو ت و امامت، ومعتر فان بكتاب وستمت وشريستاند و داختی الدآن باشد كه خوانندش، آن باشد كه باشد كه ترك ماد. ووى دا بسى زنگى خوانند، وسياحا بسىكافور دما توفيقى الابالة عليه تو كَمْلتْ. آفکه کفته است، دوجد دوم این خانه با کبری است زیرا که همچنافکه کېران يزدان داهرمن کوينه دامتغاد کردهانه که هر چه تيکي وخر مي دراحتيت الافعل يزدانست وهرجه ذشتي وبدى وامضرأت است اذا فعل اهرمنست، وافضي

4

ı.

حمين كويد كه خداكتتر وجل خالق خير وتفع وتيكي است وخواهان آتست، وهو چەشر وزيانىت اتقعل شىطانىت بىر كتھما"، ومدهب حق آكست كە خدامىشالى خالق خير دش است دمريد همة أشياء است، و اوست ناقع وضار ، [فرينندة حركات وسكتات ادست، ودرخلق العال كر" بادعش بك تبست، وجنا تكه كبر كان خودرا حولاى آل ساسان دانند دافنيان خودوا مولاي علومان دانند، وحمينا فكه كبركان

۱ ـ دَيْلَ آيةُ ۱۰۱ سورة جاركة هود. ۲۰، ع ث ۲ ب: دو يورون، ۲۰ ـ ح د دي نصيب، ومراد اذمتن آست که موددا بانصب وبهر سنداذ حديث نيوى آيندومشمول آن گردانيده است. ۲- از احادبشمنوانو، قيما بين التوغين أست كه علما بشرح مبسوط بذكر تواتر آن برداخته ند. وبرای افاده بسواددآن نجوع هودینتعلیقهٔ ۱۹۶۰ هـ ع: دازاخبار آمادآماده (بنکرار دارانی افاده بسواددآن نجوع هودینتعلیقهٔ ۱۹۶۰ هم ملل ماتریانته این همراع دوبومکس تهند تام دَنكى كافردم. ﴿ إِذَا يَهُ بِالمُودِ تَعَبَّدُ مُودودَيل أَنَ إِينَاسَتَ وَوَالَيهِ السِّيم. باست و: و که حد دوم این خانه با کبرگان دادده. ۱۰ سع د : دبشر کت ماید ۱۱ س ې ب: وکمۍ ۽

تأليف فبدالجليل فزويني داذي

ملک بنسبت و یغر ^{*}یزدان دانند، واضیان خلافت بنسبت دانند، ونص³²گویند بجای فر بزدائي، وهمينا فكه كبركان ازهمة محابه عمروا دشمن تر داوند واقضي عمروا دشين تر دادديستي كبر كي دهمينا تكه كبر كان كويند كيخبر وبنس ددبآسمان ید وزنده است ویزین آید و کیش کی کانه کنده واضی کوید: قائم زنده است بيايد ومذهب وثفن وا قو ت دهد، وجهان بكيرد، و مَدَالفَقَاريا خود دادد، تا همة حسلماتان ا بدأن يكشده.

اسًا جواب اين طاسًات نامتناسب وتُر حات ناموذون واشادات نووعبادات الدروغ كه ازس السب وبنغض إبرادكرده است برسبيل اختصار آفست كه ظاهر ميشودكه بيستدينيهمالكه بقوله برين مذهب بوده است اصول إين مذهب بحمدالة المانسته است و از فروع بیگانه بوده است و ازآن بگریخته است که جاحل بوده است او لاشك بيست كه حذحب يحبركان اينست كه يزدان حطبو عاست بوخير والبشه ش تتواند کردن، والورمز،مطبو عاست برش والبته خیر نتواند کردن وقادزماشد برخير، بخلاف آن مودن که از مذهب ِشيت اصوليه معلومست که بادىتعالى قادر است برسایی اجناس مقدورات [الی] مالانهایتانه هرچه سمنت مقدوری او دارد، وقادراست لذانه، ويرخير قادراست ويرشر أقادراست، وهمهُ مفنورات بأجمع " مقدوداوست، اسْأَجونْ عالماست بقيم قيائح ومستغنى أست أذفعل قيائح، وعالماست كه ممتثنى است الافعل قبالج؟ اختيار قعل قبيح لكند تاحاصل ليايد برحفت شعر، وعفل يعتلا وآيات عدل الدفرآن ومذهب انبيا همه برسخت مذهب شيعت كواء

۲_ ع شېب:« اقتماد». جد شایره دراینجا و_ ع ث م ب; ودشمن». ۲- كذا و مسيع و باجمعها ، است ند أقرب الموادد بمفته: بيعنى جنيع امت. وأجمع من ألفاظ التوكيد بوكنه بهكل ما يصح التمراقه حسا اوحكما تقول: جاءالقوم وجاقوا بأجنبهموبأجمعهم بتتعاليهم وتغمم والباء ذاللة. واعلم أنَّ أجمع لايقع في تراكيب الكلام الانتوكدا فلايجيء مبتدرا ولاعبرا ولاناحلا يخلاف غيرمعن أغاظ التركيد فانه يكون استأمرته و توكيدا اشوى ملل نفسه وعيته وكله و هومبنوح من العبوف بالوذين وهبها لغية مؤتله جساء ج أجسرن ۽.

7.7

کتاب تقض

4•*

است که: بادی تعالی قادداست بو قبیم جناف که قادراست بر حسن اما اختیار فعل قبیح دکند ازین وجوه که گفته شد و همچنین مذهب تیمت اصول اینست که فاعل مکلف فادداست بر قبل حسن وقادراست بر فدل قبیع: و مغیر است کی خواهد ایمان آورد وطاعت کند، و گر خواهد کافر باشد و معین کند، و قدر دست الم است مدین دا، و مکلف مغیر است بر خیر و ش ، وزیك و بد، و كن و ایمان قادر است. بی این سأله بنان آن قبان است که خواجه کرده است که: بزدان معلوع است بر خیر ؛ وقاد دست برش ، واهر من مطبوع است بر تر و بر خیر قادد است، و مذهب بر خیر ؛ وقاد دست برش ، واهر من مطبوع است بر تر و بر خیر قادد است، و مذهب بر خیر ؛ وقاد دست برش ، واهر من مطبوع است بر تر و بر خیر قادد ایست، و مذهب بر خیر ؛ وقاد دست برش ، واهر من مطبوع است بر تر و بر خیر قادد ایست ، و مذهب بر خیر ؛ وقاد دامت بر ایمان و طاعت و م گر کتر نتواند آوردن و معمیت معلوع باشد از قبل خدای بر ایمان و طاعت ، ه گر کتر نتواند آوردن و معمیت اختیار ایمان و طاعت تتواند که ایمان آورنده و این بنده که گفر و عامی است و فرعون و بو جهل هر گر تو اند که ایمان آورنده و ملمان و بوذرومند اد را بقی خدای بر ایمان داشت نعف اینان اینداند که درین اختیار میش می بر کیر کی درین مورده و معاقل که بر اعنان تا می درین اختیار در ین اختیار میش میگیر کی درین مورده و مو ماقل که بر ایمان گندانكه و که درین اختیار میم راند کی درین مورده و می ماقد که بر میش می می مود بن اختیار میش می می درین مودنه و ماقد که بر ایمان کندانكه و درین اختیار میش می درین مورده و می ماند کی در اینی ایندانكه ایمان اختیار میم راند که بر کیر کی درین مودنه و می ماند که بر اختیار

و آن شبعت دوم که تلیس کو دماست برعوام که دشیت منعت وستی زیاد خدای نداننده بخلاف آست، منافس که از قطر خدای تعالی باشد چون اسول نمه وفروع نصف وخلق هنه اجرام و همه اعراض منصوصه همه از قطل خدای تعالی دانند، ومعن ت بسیارچون بیمادی ومو که و طلق موذیات همه اگر چه در آن لطف واعتبادوأعواض باشد همه از قطر خدای نعالی دانند وطاعت و مصیت را حوالت کنند بیند کانو مکلفان تاخدای تعالی نافعو هاد باند، وبنده بر خیر وش قادراست بخلاف بردان واهر من، وجون مذهب مجموان درست شد که بگیر کی ماننده تواست درین صورت این قند کانیا سالی مافیدو می وانده و بخیر وش ماننده تواست درین مودت این قعد کانیات است و تعام والمدیش در که بگیر کی

واماً [جواب] آلیه کننه است که: «حمیدادکه گیرکان مولای آل ساسان ۱۰ گذاهریهآددستم جنسبلیکندونسنهٔ ۱۰ «افراض» (بنیزمیمه) ۲۰ «را شراض» (بیزمیمه).

تأليف عبدالبطيل قزويني واذى ٢٠٩

باشند رافنیان مولای علویان باشند ، آیست که عجب آید از کسی که دعوی مسلمانی کند و نماید که از علم بهرمای دارد و سر بگر بیان استی بر آورد است آ مگمطویان و آل و ند بست فاطعه وا بآل ساسان قیامی کند، ونداند که در به اجرا سبد ولنوآدم والسلمانة عليه آله باساسان كبر برابو كوده بانت وحقيقت إينست که غرض این مستق انتقالی این بود. است از جمع این کتاب تا جائی بواطن و اسراد کیشرملاحدہ دا ظاہر کندہ وجائی بوہز محمد وعلی دا با ساسان گیر برابر کند ، و چون عردو را کافر بچه و ناپالتزاده داند این معنی هم روا دارد ، وكر بقرآن إيمان دانشي بدين أيت مقر بودى كه بارى بعالى محمد وا صلى ال عليلا أله من كويد : قل لاأسالكم عليه أجراً إكالمودة في القربي"، علويان را و فاطعیان دا بال حاسان کبربر ایر تکردی، وشیعت و اجاع ایشان دایا کبر کان برابر لكردته وكر بمحسّد عبدالله عليهالسلام معترف بودى اين خبر وا الكار الكردى كه: مَنْذَلُ أَهْلَ بِنِّي كَمَنْتَلْ مَنْيَنَة نُوحٍ مِن رَكِهاتِها وَ مِن تَعَلَّف عنهاغر قادكر باجماع إمستوقول صحابة كباد داضي يوديداز آن تابعين بزدكوار المخالفت إبن حديث بروا نداشتي كه بانتفاق و اجماع از ساحب شريعت روايت كرداند كه كفت: النتجوم أمان لا حل السمام، وأحل يتي أمان لا متي " يس شيعت اكر خود 1 مولاي سادات منشرش الطَّاعة مصوم متسوص داند متابعت قرآن فاخباد متواتر كرده باشده مانندكي كردن ايشان رابآل ساسان كبر آفتاب يرست الاغايت حرام فادكى تبماصلي وبنديني وكم اعتقادى نباشد تا معلوم فغلا ومقلا شود که درین فصل این ناقل را چه لازم است دریغا نیکانی که در رخت ^ه ایشان جناعت حسبت بودى تااين مجموعه باستنسابخوا تدعدى ومطالعت كردندى وسكتنندى كه برخلاف قرآن وعقل واخباد مصطغى فتوى كردن الاغايت بدعت وخلاف نباعد

۱- اذ آیا ۲۲ سودة مبارکة شوری. کتابهای سطل نوشته صده است. ۳۲ حدیث مواثر معروفی است که هدیاب آن کتابهای سطل نوشته صده است. ۳۳ حد: دواگر با چما مع امت وقول مصایه کیار و تا بین بودگوادراضی بودی. ۳۹ از احادیث قطمی الصلوراست که قویتین خاصه وعامه یقل آن یوداختماند. ۵۰ حب ۴: وکه دوخت ۵ (یك رام).

میوذبای متها، و درین الزام خواجه دا مذهب خود فراسوش تبابست کردن که تا بوده است خودزا مولای آل هیامی دانشه است ونه آیتی از قرآن جعیت دارد در آن متابعت وموالات ونه خیری اذاخبار متوانر، پس هگرانتما بگیر کلایاشد بموالات آلمسامان، تاجون با بادشآرده یا دست از آن اجرا وتشنیع بداند، یا این متابعت دها کند.

امتا آمیه گنته است که «دافنیان چون گیر کانملک بنمیت گوینده پنداری د کر بادمدذهب بدرخود قراموش کردهاست که خلاف وسلطنت الابنسبت دیکته است و آن در نیور عباسیان دوا نمی دارد، و این خود سلجوقیان دا است با تنماقه و گر گیر کان غیر آیزدانی گردند فعمبیران همهٔ ایمان مؤهنان بهدایت سبحانی کویند؛ دهمهٔ کفر گافران باضلال در آبی، پس مذهب گیر کن خواجه دادد نشیم بر د کر آن چیکو نه می زندنا و بحدالهٔ مادو فعول مند بهدای دو حیت دوست کردیم که امام بعلم و صوست و شجاعت و محمد است نه بدیران و خود بی دهمت است چون بخوا بادید باقند این خصالهامات نامند کی جمورت سیب آویز کوا بایند تا این خیف دایا باغد داین مادونه خواجهٔ انتقالی حاسل.

باسانه این عبها راین بستارین مدوسان درمان مرمون مود با استای مسان وجواب آمیه گفته است که دوداختیان عمر دا دشمن دادند چون گبر کانهاین دهوی کمهن است وجعدالله هر گزیندست نبوده است و گر گبر کان عمر دا دشمن دارند که ملك انابشان بستد چون بدینها داد وبیگفت: دواماند که اینان نیزش دشمن دارند که الاسان عبدالاحسان ، وجون جواب این شبعت و ظهر این تهست درضول این کتاب برفت بدالال وحجت، وجهی نبود امادت آن

اماً جواب آین ه کند است که: همسینان که گیرکان گریند که کیخسر و رندس هاسمان رفته (نده است که: همسینان که گیرکان گریند که کیخسر و ۱- بنار سرسه که: وضعاحته داراینه اخذ زیرا درمواضع مکرداین کتاب شرایط روید امات دا هام وحست وضوحیت از ارداده استو بس، وضعاحت از لواز عصب یا صوحیت میباشد ۲ - ع: هو گرمزده ۳ - نیب یعنی صاحب نسب. ۲ - از اسال مناوله است.

تأليف عبدالبطيل قزويني رازي

ذایل کردانده لیکمانندماست این طریقت ود موکنه مذهب اهل سنت وجماعت خلطا عن سلف بو بنا بت بعید و دوداست از مذهب شیمت ؛ بدان دلیل که مذهب اهل سنت وجماعت بیناست که عیسی پیدمبر حلوذ زنده است با سمان دقته است و با خوز خان بز مین آید و حق ظاهر گرداند و با طل ذایل گرداند پس دندین صودت با این اقرار وقتی دهولی کرد و دیگذشت که ؛ با سمان شدا خود ابتدای خروجش ابتدای بعوت امامت باشد، پس مذهب گبر کان ه شیه تر است از آدکه شیمت نگذشته که : قائم امامت باشد، پس مذهب گبر کان ه دین سر و بین می برد. بهتر می ماند این زول عیسی و حیات ان و گرداند که عیسی دا که خریمتش منسوخ شده است و حکم کتاب او زایل، بز مین آید؛ هم و اشایدداخت که اذ قرز ندان مسافتی شخصی مهدی امات باشد از غیبت ظاهر خرد و دو قرت و ضرت می مت جد ش کند که هر کس که تر ول عیسی را مقرر آست خروج مهدی دا هنگر نیست.

د آیچه کنته است که: هندانشاد مرتشی بر گیرد وصلمانان همه وا بکند، هم از غایت نااصافی وبدیقینی است که او لاکافر وملحد وضال و کسراه ومنافق را بکند، دعالم جداد وانسان بیلارید، و از جوروظلم وهدوان خالی گرداند، چناهکه خدای ورسول والمسلومحابه خبرداده انده و خواجه چون دو ضول این کتاب علی را که بهتر است اذقائم ومسلمان کرش، می خواند عبب قباند که قائم دامسلمان کرش داند، اما تیتر هردوا لایحق نگند و المحمد فی در الدالمین.

آنگه آغته است خاکش بدهان:

دوجد سيوم اين خانه بالملحدى دارد فريرا كه بشيما وود تار "مانند كي كردماند سلحدان:

اولات برمسلماتان كيتورا باهند.

دوم - ملحدان بنزیز معر کویند داختیان بقائم گویند. سیوم - ملحد لاف از علی وَ آل علی زُلْنَه دَوَاضی لاف اژ علی وَ آلعلی زَنَّه. ۱- عن: ومی اسایدم حد ندارند ۲۰ - معاد بکسرمین جامهٔ دَوَتی که یَدْن بیمید ودانار (بکسردان) جامهٔ بیرزی برخلاف عبار. ۲۰ - ت م ب ح د: وکینمودی.

411

411

وعلى و آلىعلى از راقضي وملحد بيزارند.

جعادم ـ والمغنى وايترسيبه داده وملعه وايترسييه داده

پنجهـ [ملحد]كويد: بوین شرع اعتمادی نیست، عزیز مصر شرح آن داند. رافنی كوید: غائم شرح آن داند كه مصوم است.

کتاب نقض

ششهسعلمندم بوبكروعبروهمتمسمابه وساغ كند ورافض هبرن كند واسل مذهب رافني خود ابنست.

مغتهم ملحدرا درجیج فراهدی و امامی اعتفادهان اباشد صماعتفاد شان در غولی خوکی بی نماذی کوهی مشکدلی باشد، وراضی را همین سیرت باشدهر کر ایشانیا درهیج قاضی امامی فراهدی معلمی اعتفاد شان باشد، اعتفاد شاندر خماری مفسدی حو آنی باشد، اندی تیر آکنند از سلف مالچ قط، وراضی خیر العمل فرند درباتگ نماز، وملحد همین کند.

> حتم - وافنی انگیتری در دست داست دارد وملحد حمین کند. تهم ملحد پنج تکبیر کند برمرده، رافنیجم این کند.

دهم. ملحندوتمازدستقر کذاودوراغنی هدین کندوملجدیهفتامام بگوید از بطن علی، د راغنی دوانده کوید، وداغنی علی وأثبیهٔ دکردا دصلوات المتعلیه میسد و کوید، وملحدهمین کند؛ همه دا دسلوات الله علیه، توسد، ونام امامان در نداز گویند، آغکه ملحد وضوهم چنان کند که واغنی،

اساً جواب این کلمان وضول که انس جهل وی علی و خیام ایر ادکرد. است بتوفیق خطای تعالی ویر کلن مسطقی و آکش برود ان شاءالی تعالی و به الثقة. اساً جواب آن کلمت که حد سیوم این خانه باملحدی دادی چون از ین فصل قارغ شویم خانه خواجه بادی تعالیم که کجاست و چگونه است که یندادی مست است داء با خانه تسی داند، و بعد تی ووشن کردانیم که سرافر نشگ مذهب افر آن خانه ید نتواند کردن.

تأليف حيدا لجليل فزويني واذى

114

اماً آمچه کنته است: داد لاکه رافتیان برمسلمانان کینود! باشند چون ملحدان، جوابش آست که هرمسلمان که این کتاب که این مدهم ساخته است باستنمام تمام برخواندیداند که بر آل معملی تخلفاًمن سلف چمکونه کین وعدادن ظاهر کردانیده است ویر شیت آل رسوله پس بکینودی؟ بعلحدان خواجه بهتر مهماند؟ تا عمل خود برد کران نبند.

اماً جواباً تهمه گفتهاست که: تعلحدان خوددا برعزیز مسریند ندرافتیان خوددا بر قائم بندنده بس طرفه نیست ملحدان خود ازامت مسطفی خاریجاند اما در خیطهٔ اسلام تعذیدیان طایفهایماند خودرا بر امامان خود دستهاند چونادکه المیه کذشتهٔ ایشان، و آنها گذشتند، واهل سنت وجماعت خود را بر خلفائی بنتهاند اگر اهامیان باهامت قائم گویند تشیه باین دوطایفه اولیتر باند که بعلاحده که از خطبه بعداند تاکینه وری * خواجهٔ انتقالی معلومتر شود واین تشیه باطل یاشد داین شیمت زایل.

د کل آفکه املیان منفرداند که بامام غایب می گویند و دیگران که بامام ظاهر گویند بیکدینگر بهتر مانند دردعوی تالیك تأسل کند که چهلازمش می آید و آیچه گفته است معلوم شود که مستور خطا است و دروغ سو تی.

داماً آنهه گفته است که: هرافنی لاف از علی و آل ملی زند وملحد همین کنه قیام باید کردن برمذهب خویش که نیلتماننده امت بمذهب خوارج علیهم امان الله که ایشان همه لاف از بویکر وعمر زندیس بو بکر وعمراز خوارج بیزار ند و لاق ایشان باطل، علی و آلرعلی تیز از ملاحد بیزادند ولاقی ملاحده باطل، و گرشیعت درین لاف با ملاحده بر ایر اند سنیان همه با خوارج بر ایراند در آن

۱- ۵ ۲ ب ح د: و کینور ۶. ۲ کذا صریعاً عد تسخ ح ۲ ۲ ب. ۲ - ۵ د: دیس کینوری وصداوت در شواجه بینتر استه. ۲ - کذا دردها تسخ پس مطرم میترد که پس دند دون گاهی با تحرقط و کینه ملحن میشود آنگاه باید و کینوره گفته و گاهی هم با تحرقط و کینه ملحن میشود رانگاه باید و کیتوره گفت و در آننداج تصویع کرده که و کینوره بستی و کینیوره است.

لاف، وملحد دخوارج بكي اندداستخاق لمنت دعفوبت.

111

اما جواب آمیه کنته است که: د رافنی وایت سنید دادد دملحد همچنین دادده پندادم دلالت مانند کی تکند که اقتافست که رسول هردد وایت داشته است سیید بعلی داد وسیه بعباس، و آلوعلی سنید دارند هنوه و آل عباس هنونر سیاه حارت و گریدانکه دارت سییدسلحد بر کرفت یاطل شدهبسنسه دستبقه همهسیاه داد ان دارند ازعیار وقیمتش بنگاهده وقر آن اگر چهزیاد نه خوانند از حقی پنشود. در دان دارند ازعیار وقیمتش بنگاهده وقر آن اگر چهزیاد نه خوانند از حقی پنشود. دارندن که حل اگر معلحدان بر گیر ند مذهب حق و اخللی لکنه، و ملحدی را دارندن که حق و اگر ملحدان بر گیر ند مذهب حق و اخللی لکنه، و ملحدی را دارندن که حق و اگر مبطلی اختیار کند این حق باطل نشود، وهمه شریت نا برین قباس می باید کردن تا این شبعت زائل شود، وزایت خود نه از اصول مذهب است و دند از فر وه بلکه علامت و توان ایکر وساز سیاماست و معاجت بدان دلالا

واما آ بچه کنند است که: مدلحد کوید برین شرع اعتمادی نیست شرح آن عزیز مسر دهد داخشی کوید: شرع خریعت قائم داند که منصوم است هر دو حوالت بددوغ کرده است او لا ملحد خودیدرع ایمان نداد و کر برای خرورت دعوی شریعت کند عزیز معوش ظاهر است چرا خود دا متهم کرداند که: من شریت میهای، ومذهب شیعت خود معلوم است درین مسأله و از پیش بیان کرده شد که امام ند از برای بیان شریعت می باید که از دسول و اتمه و کتاب داجماع معلوم هنده است و در آن خللی نیست وزیادت از بن عگویند شیعت که: ا کر دو مسأله ای فتهای شیعت داخلافی بنید آ بعوصنه شود بر ایشانه برامام داجر باشد که ایشان در بیان آن معلوم فرما بدوعام بوجود دوس ف امام لطنه سکتان آ وغیرا بین بست بیان آن معلوم فرما بدوعام بوجود دوس ف امام لطنه سکتان آ وغیرا بین بست

۱- ع ت م ب: وعلامات. ۲ - اشاره بقاعدة متروف درمیان متکلمان شیعه است که: ووجوده نظف رتصرفه لطق آخروهد مه منام.

ناليف هبدالمجليل توويني رازى

110

که بیان کرد، شد واین تشیبه که کرده است باطل تو است اذ همه باطلی¹. واما آ میه گفته است که: هماهندان بو بکر وهمر وصحابه وسلف سافی وادوست تدارین چنافکه دافنیان، بحمدالله بعماب کورتو است، و بتشیب محطی تر، و بحوالت جاهل تر باو لا ملحد فنی صالع کنده دقید آ مقالم گویده و بعث و تر سُل دا مشکر یا شد و میدوعشود دا محال داعد ا، و بشریعت محمد تکایمان نداد ²، پس چنان یدیداداست بزرگتر می داند و دوستند کون دافنی نوسنی بو یکر و مسروا اذ خدای و رسول بزرگتر می داند و دوستند می دادندی نوسنی بو یکر و مسروا اذ خدای و رسول بزرگتر می داند و دوستند می دارد کو بی دافنی نوسنی به مرک و عدود ی بی آی این ملحد با این اعتقاد صحابه دا دهمن می دادد کو بی داد که چون با صول ایمان نداد اگر بقروع نداده همان حکم داده و دیندانه که بو یکر و عمر و حمد صحابه از دوستی ملحد بز ادند تا خواجه که در و د یا سنی کر منعه است این و کالت در باقی تعه دوست بو یک و مردار ایر تو حید خدای و نین صطفی تر سیم ته یه .

واماً آینه گذته است که اقاصل مذهب دافنی حمین است که صحابه وا دشمن داد تده خطای موحق است، او لا اصل مذهب دافنی حمیدانم خواجه بهتر داند که بیست و نیج سال باعش اف عود دافنی بوده است اسا اخل مذهب عیشه آسولیهٔ امامیه اافنی عشریه آست که آسمان و زمین و هر چه درمیان آسمان در مین است از جمادان و حیوانان حیج بوده است اذ آجسام عالم و از أعراض متعوصه: همه خدای تعالی آقی بده است، و صالع عالم خدامت دقدیم است و لافدیم سوا، و مماکن مبه من الما و موجودات ، با از قوتمالی، فارد ممالن حمل ایشان از معلومان و معدومان و موجودات ، با از قوتمالی، فارد ممالن حمل ایشان از معلومان و معدومان موجودی می بدایت سیم و سیر، و معدول جملهٔ مدد کامی ختی است ها جن بر و دوا نه مرب ده هماها مانه کلاه از همه معیقات من و ماند و در این معام و مان و معانی مان و مکان و مهموت و دون این معرف می آن کلام باوست از او ل تا آخر همه مد قد و می

۱- ۲ ب: دوراطلی، ۲ و۲. ع ۲ ۲ دداننده و دندارنده (بسیط جیس)، ۲. ع ث ۴ ب د: دنهده. ۵- ۲ د: داز سلومات و موجودات به.

کتاب تقض

415

است، خداىتمالى[دا] بدين چئىم سرچنافكەدىكر جيز ما[دا]يىينىد بىشايدىدىد ئەبدىياد ئەبآخرت، رھر چەجۋاڭدات اوست دمو جوداستىغمە مىعدىشاست، واوقدىم وبافي هست و الألى استه كغروظلم وطغيان ومصيت تخواهد و تيافريند و دوست تدادد. ازد و از فاعلش راشی تباشده بنعبرات از از آرم تا مسحسد صلی اللہ علیه وعليهم حماصادق والمين، قواش حمد حجَّت است، فعلش حمه حق، وجداؤو تعامام الشَّ ومصوم على مرتشى است نص أذغبتك خدامه؛ معصوم أذ همة خطاء وبعد اذ ومه تا بقيامت امامآن باشدكه موسوف باشدبرين سغت، وبعث وتشورودعد دوعيددتواب وعقاب و تغمَّل و أعواض حق است، وسؤال كود دوست، وتكليف مالايمُطاق قبيح است، وجزاى مكلفان براعمال ايشاقمت، اين مجملياست الالصول مذهب شيعت ِ اماميةاسولية النيعشرية نعد شنام وبنغريبو بكروعد وعثمان كه خواجة انتقالي يغتواي خواجكان سنى لفب معمر مذهب بتعصب وخصومت وتعييج عوام دادياش و وأذالة النباس ددين كتاب بيان كرده است كهشتم وعدادت بوبكروهمو يندادم فجات آخرتنا بتشابده وكراين بيجاره يبعث وتشود وقيامت وحماب وتوابيد عقاب إيمان دائش حقاكه اكربا مالهاى عالموجاه دنيا اختيار جنين تصنيغي نكردى كه هر کس که مؤمنی یا مسلمانی دا ملحد یا کافر خواند بفول دسول او بادی یاشد. اكراين نياند.

اماً جوابی آنچه گفته است که: «وعقه ملحددا درزاهدان وامامان اعتقادی تباشد ورافنی راهم نباشد سگر درخشاری مقر بدی عو آنی متسنیمی». حقا که

تأليف جدالجليل تزوينى داذى ٢١٧

عقل بر چنین سخن می خندد کهاین بیپواد که این صنیف ساخته است اختیار مذهبی کود است که اگر دد خدای دعوی کند خدای ظالم کفر آفریز فاسق [ددست] زماخواد را خدای داند که کفر ومعاصی همه بارادن و مشیت او باشده وید میرش آن باکار مذهب راست باشد که فاسق وعاشق باشده والمام حرچون که باشد¹ داند و گر اندی که اختیار بوهریره و بوعیده باشده فرانر آئی، زاهدانش و علاقائش ه کجا لت انبالی " باشد سست ایمانی عربیسانی، بزننم مالی شخلام بادهای، از جهان آوار مای منابی، تعده برای کی وتعانی، بزننم مالی شخلام بادهای، از جهان سیلان گوختی قان و سیمانی کی وتعان داندار دروزه بگر بخته بیش کار کوی می ا

۱- ت ۲ ب: وهمچنین باشده ح د: وهر چه باشدی. ۲۰ ح د: داگر طوداندوا گر نداند. مراد از متنآاست که: داگرچه جاهل باشده. ۲۰۰۰ داندی کهه بعنی همینکه. ۲۰۰۴ ب: وهركجا الواليء ح: وهركجاست اينالي، د: وهركجاست اينالي، ومعى ولت الوان، در سابق بتعميل كذهت (ص ١٨٩). ٥- ٢- ٢- ٢ الرابح مالي ٢ " ٢ الرابح مالي ٢ ب: وبر مع مالی و حدد وزیج مالی و گویا مرادامردیاز است و تعییر کتابه از آنست چنانکه وغلام باره، در نفرة آينده سريح بدآنست و محسل است كه ومالي، بلام تباشد يلكه بنون باشد تافرينة نغرات سابق قرار كميرد لبكن نثوانستم بيابهم كه بييست فتخطن، ويبغ نيست كه وبرنيج مانىء باشد يعنى كوروشى زبوا دويرهانوا نيسنآ واآمندكه ويرتيج يتعتبنآن باشدكه سب کوری یا تاریکی دسته خود دا بردیواریا جاتی سافد تاراه یابده ورمان، سمنی مثلوماتند وتظهر آنست وباءهم باء وحلت مياشد بعلى كوروشي وحو شذداي ومهولي. 🚽 🕈 🖕 م ب: ديركردي سندلان، دريرهان تاطع گفته: دسيلان بلتجاول وثاني بودڏن دستي سولان است و آن کوهی باشد نودیك باددبیل، و در سولان گفته: وسولان جنع او ك و الني بروش همدان تام کوهیست در آذریا یجان نزدیك بازدبیل زیبوسته مردم عدایرست ومرتنف پیش از اسلام وبعداذاسلام درآنجاساكن بوده وهستندومنانآ نجاوا اذجملة اماكن متبركميدا ستغالد جنانكه قسم بدان باد سيكردهانده و ياقوت درمعهم الملقان كمنه: وسبلان خِتْح اوله وتأنيه و الحرمتونجل عليم شرف علىمدينة اودبيل مزأوض آذد يبعان، وفي عداالجل عداقري ومشاهد كثيرة للما لحيزيو الثرجفي دأمدحسيفأ وشناءأ وحم يعتقدون أندمن معالمة نصا لحيزو الاماكن أنبيادكة التزارقه ودرباب سيلازحديثى تبز بخاتمالانيباء تسبتدادها ندهركه طاقيدآن باهد بعجائب المخلوقات ذكريا بن مصدقوريني مراجعة كند. 💫 - وزمعجم البلدان كلمه: ومجاس بكس --

417

دررستمودی ناشسته چونمولی درفاری پنهان شدمیرین وسم دقاعده فاهنمجس آن در ستبهیان بسلامش مردوند و دست در وی می مالند و با بنزید وبودی داده وعوام و حرب هان می نمایند که این سیرت ⁷ دبلی وجنید وبا بنزید وبودی داده وعود العرامی⁷ تا کنتند بر فلان کوه قاهدی هستمباراته واقد ماهیان وجند سالست که آبجااسته امیر بیادن خوکی بی نمازی دا دینسنگلها اذبن دو آومنته ⁶ بهون بر خلاف شریع معانی باد خوکی بی نمازی دا دینسنگلها اذبن دو آومنته مهداند بر خلاف شریع معانی باده و مشکی بی نمازی دو این مانه ماین وجند سالست که آبجااسته امیر بیادن و خوکی بی نمازی دا دینسنگلها اذبن دو آومنته ⁶ بهون بر خلاف شریع معانی باده و در از کومتی بزیر الداختند و کلت زاهد معنیان ایمان واعتداد اگر معادی و مانت و این منه و ماه دو ماه و منته ⁶ بهون ایمان واعتداد اگر مایده بی خواجه با این منب و اعتقاد و اختیاد ای دو مر ² من مذہبی دیک که خدای دا منز و دانده ورسول دا ظاهر و مطهن و اهم دا می و معنوب و دالم وقتیه دا یا له نفی و مستور که بنوا در داره دو معنی و دامی دو و دو منی بدلیل دارد دنی منه و آو دو بنده در دانده و در مو داره دو منواری داده دو می و در عن به دین در دو منه و داره دارد دارس دو دو من و دهم در دانده در دو دا ماه دو منه دو دامی دو در من منام در می مندی داده در می خواجه با این منه و داختا دو اختیاد داره دو می و دو منه می دو داره و منه دای یا در می دو امنده در دو در دا ماهر دو ماهما در من می دو منه و دای و منه دای یا دنده در مانده در دو منه در دو می دو می دو می در دامی دو می دو می در دامی در در دو دو منه بینه بنداید .

(3) تم گفتاداد). ۲ - ع خ ۲ با بترکناین شهرت ۲ - ع خ ۲ با دالسرم، ع ح د به با در السرم، ع ح د به به السرم، ع ح د و نس تمی، اسو قابلار مرابی از امرای هدون ذمان سلاجة است بر ای ترجیه از دجوع خ د به بین ای ترجیه ای ترکیه به از در ترکیه ای ترکیه ترکیه ای ترکیه ترکیه ای ترکیه ترکیه ای ترکیه ای ترکیه ترکیه ترکیه ای ترکیه ترکیه ترکیه ترکیه ای ترکیه ترکیه ای ترکیه ترکیم ترکیه ترک ترکیه ترکیم ترکی ترکیم ترکی ترکیم تر

تاليف عداليليل قزويتي *داذي*

اسلام بعيث تهيئيهت، ايمان باخلاص عنبعاريت، مداذ بنطيقت نهيميوان، اين مذهب يا مذهب معيشى بمحك عقل وشرع بريايد زدن تا خود سره كذام است وناسره كدامه حق كنام وياطل كنامة والمعدة على الإيمان والاسلام. والأسلام على أنشين. والإمام

اما آبچد کند است که د دافنی دد باز خیرالعمل زند و دملعد هم چنین کنده جو اب آفست که مسائلی و کلمانی که بنصوص فریعت و بفرط دیات تعلق دادد وفقهاوعلماه طوایف وجه فقه وسب تر ول آن دانندودد کنب مذکود و مسطور با هدیچون عوام د چهالدو آن آدینشن و بر منبر و در حلقه ذکر قتوای خطا کردن از هایت جهزوی علمی باعد او لا آشاق است که کلمه دخیر العمل، دربا تمک قدار و خلافت او هو نیمانی کنداند تا " بروز کار مع خطاب تر از کردن که صر گفت: میون صردم می اشتوند که نعاز دخیر الا عمال است و در در حلقه دخیر العمل، دربا تمک قدان میون صردم می اشتوند که نعاز دخیر الا عمال است و در زمین چین جه بوبک تفاقل می کند و تکامل می ندارندو تقسیر می کنند تر از این افتل کنیم قاص دقت نیم در ندر در کوه و رون درجع و جها در نیم می مندوند در می امان می ما در مند تشری کلمه دخیر العمل به کنده می تعاقل می کند و تکامل می ندارندو تقسیر می کنند تر از این افتل کنیم قاص دم می جنین نیم در می اعتوادی ، و باقیان کنند، می بود تاجه در این الو کنیم کندن و تکامل می کندند این بوده است با خیرادمان می در اندی که نماز مونی می می بود تاجه در این کنیم می می میند و رون درجع و بیما تعاقل می کند و تکامل می ندارندو تقسیر می کند تر از این الفتل کنیم قامل به می معند نیم در می اعلی در می می در می اندی کند تر از این الفتل کنیم قام دم می می می این بوده است با خیراده و مین از تر از و دود تاجه در امیر المود کندند این بود است اعلی در می در الدی نماز دقات بردك حد بود معاویه کند. فرقی با باسیان مادی این در الدی می از آن عدول کرده معاو مکنه و فرقی بر سنت مسطنی به اندمانده این و می از آن معوان کودماند.

دستور دادها تذکه : و رأمامز کان من انتقواء حمانة المساء طنقاً لدینه،مغا قدّا طی هواه،سطیها لاس مولاه تقاموا به نظامه براین الراحادیت معروف درمان شیمیان است وجز وحدیت منصلی است کمانز تحمیر امام حمن صکری طبال العالم مانوراست و تگارنده بتعمیل آمرا دردایل میزان الملل نقل، و اعتبار آمرا سیان حلمای اعلام شیمورضوان افضایهم – اثبات کرده و مطالب بسیار مفیلی در این باره نقل نموده است رجوع خودجی ۲۳۹ – ۲۵۲).

الدوراسية: وود. ٢- حت: وو از عهد يو بكومي تحويته، ٢- ح ت ب ٢: دوله

915

دو الاله الم الم الم الم الم الدين هدان و أبهر (الى أوقال) و لاكوان معاجر الم الم الم الم الم الم الم الم ال من ذات الديجان والمعروف ماصلومتهم. بر ت: لاكز ليه) ب: لاكر لي، ع د. اداراند.

۱- در انبعین آرای ناصری گفت: و شویط و عربطه بستی قازیزو نک است چهبط مرغایی خوبمعنی بزوگ است چنی خر بط قاذوبط پادسی است و در پادسی طا تبامله و قابط است: و خربت بستی آبله و آسش ومود بزوگ جنا کوچك هظ مولوی گفت: خوبتی ناگله از خر خانهای مروین آورد چون طعانمای

77.4

وأماً ملحدها خود مذهبي شواندبودت، الراصول وفروع مذاهب مسلمانات اقرهر جامى چیزى اختیار كردماند وبدذدینه وآن ته دلالت كمال ملحدان باشد. ونه دلالت نقسان موحد إن؛ موحد موجد بإشد وكرچه نه دخير السمل، كويد ونەدخىر من النَّوم، وملحدملحد باشد وكرير وزى حفيمدياد حردو بكريد، واين كلمات تعتصان شيعت باشدونه تقنيل سنت وكرمصت كوداست وتدينه است ومتواعماست بايدكه يبرسد وطلب كندتا بداعدكه ذيدبا تطايفه اعاعد ازسلماغان اد اذ است محمد که بعدل و توحید خدای و بعست ابیا معترف باشند، وبعد از مصطفی المام بحق علی مرتغی وا دانند، وض خض کوبند و مصوم دانند علی را وحسن وحسينادا، وبعداذ ذين المابدين امامت دوليد على عليه السلام دعوى كنتد. وبيشتر فقه إيشان ففه بوحنيغه باشه وابتنان را فيز اجتهادى باشد موافق مذهب فريقين، و قياس دومسائل نقربعات دوا دادند بعلاف المذخب شيغت، و دوشهر وي مدرسه های معروف دارند، و فقهای بسیاربرین مذهب، و دریلاد عالم چوټ جیال جيلان وبلاد ديلمان وبمز وطائف وكوفه ومكمه كه حرم خدا است اين مذهب الخلعرومعروفست والبشه دومذعب تنبئه تكننده وادوادى سادات بسيادند اذنتيبان ورئيسان كعابين مذهب دارنه ومقبول الشهادة والعدالة بودماند يبش قاضي المتيناة المحمن الاستر آبادى وحمةالتمعليه _ چنافكه سيدامام أبوالفتم ونكي ودرييش قاضيظهير الدين جنادكه خواجه امام بوجمق كيل كه بربالاى همة اصحاب يوحليفه مشيند درحضرت مجلي حكم ومُعَلِّد له مرَّز كلَّيُّ باشد با اين همه در باتنک بماز وقامت٬ خیر السمل زنند، ووالی وقاضی وبادشاء دانند، وعلما وا معلوم

٤- ع: داذامول و فر حسلتان د. ۲- ج: دا گرهزاد باداین کلما تداد. ۲- ع: د ویساد اندتیان م : دونقیان د. ۲- برای تر میلوا بواقنو تکی دجر خرد بتعلیقهٔ ۹۶۹. ۵- ۲ ب.: د گیلکی م ح: د گیلی د. چ- برای تحقیق دیاد ۵ و معل و مزکی ۵ دجو م دود بتعلیقهٔ ۹۶۲. ۲- در غیاف الفات انقتاد دامات بنا میموری است بستی قد و اشارت است باین کلمه که بو تساسا دود دامام در تکیر گویند: قدقات اضاو ته جنی قامتدا بر اقامه در مقابل ادان اطلاق میکند چانک در دسین جا.

تأليف مبدالجليل قزويني داذى

213

باند، وبه نقسان عدائرتشان کند و ند کی دا ذهر ، باند که در ایشان طعنی ذند در اسلم ایشان ندامام اسحاب فریفین باند همین بطنوی باند شجاع عالم فراهد که خروج کند، واحل کو فه بیشتر این مذهب دارند و اذ کو فه تابیدداد که دادالخلافه است بسیاوتیسته وامیر مکعسیدی حضی است این مذهب دارد، وییرون آ هکه خیرالعمل زند، آشکارا ند تعافدست بظاهر فرو گذارند، وعلم مقیدداوند ویی وان آ این جدله ملحدی است و ملحدی خودهین است بابستی که خلیفه بنداد الحاد اذ کو نه برداشتی که حرم خداست معذور باشد خلیله که وها کمد کهدو هر م خدای ملحدی آشکارا بند، وسلطانان عالم بابستی که از حدود جیلان وجاف و باسان برداشتیدی که جدگونه شاید که ملطان ممکن، و ملحدی ظاهر باشده و مادن برداشتیدی که جدگونه شاید که ملطان ممکن، و ملحدی ظاهر باشده و امیرا تابه مذکتر و مسترفین " کندما" وجاولی " وامی خاک مندی خاص باشده و امیرا تابه تشتر و سرتشی که بیمار دو اولی ؟ وامی خاک که از حدود جیلان وجاف و باسان تشور و سرتشی " کندما" وجاولی " وامی خاک بیمان و امیرا تابع ان با بابی بابیتی که بیرملحدی از دورانت و این و ندی و انده و امان

۲۰ گویا مراد امیرفجقراست که درسایت نیز نام اوبرده شده است وجوع شود یتعلیقهٔ ۳۴. ۲- بهند افراز امرای بعروف مذبوقی در آن زمان بنام وسنفره موسوم بودهااند اذ آن جمله هستاذ منقرصاحب زادجان، ومنفر حزيزى، ومنقر السلوك، و منقرهمذا مى، ومنقروجه السبح المظنوا لدين، واستقو (سنقود) الكبن يكى الأملونة تعديم ايغود؛ وغير ايتان واين كلمه دراصلتركي است در برهان گفته: دستقر بغسم" او گوفاف وسکون ثانی ورای بی تقطه بسخی هنقاداست و آن مرغى باششتكارى از جنس چرخ، كويند: بسيارزانده مى باشدو ييوسته يادشاهان بدان شكاركتندى و درآنندراج گفته: دستقریضم اول وقاف پر تلمایست شکاری مثل باذ که درمندوستان بر اسلة حرادت نوید واین ترکی است از نظایف، و تام یکی از بادشاهان ترادونام یکی ازغلامان به ۲. وكفجل مطوع تشدكه صفت سنفر است يانام بدر او كه بحذف دا بن، لأكرشده أحت. ۲. گو یامو ادو جاولی جاند از موالی آند یا یجان است که از امیر از سروف بوده استد. ۵۰ مراد ابیرفازی عباس والی دی بوده است . دستانه علیه . که از امرای پیاز شیط ع وزعیت پروز وشيعي وديندازيوده ويدمتوز ستبع بالمدعةمسعود سلجوقي دريقداديقل رسيدامت واذملاحظ آنید دراین کتاب در موارد مخطفه یادفند است برمیآید که وی بسیاد خدمت کرده است. حد مراد حسام الدَّين اينانج والى دى است كه از امراى طام زمان سلاطين سلاجته است و جریان اموداودرغالب تواویخ بتغییل مذکور است. 💦 ۷ ـ ۲ ب: فونگنه ح: دابورنه وكوياموادداوين كتونى است ٨- ٢ : وكف، ٢- ٢ : ويود ايد توبودا بوا فوسند -

بكر دو كه دوسه ديه دا جعمع باند كه بندارى كه راضيان اين شماريتيد پنهان داد ندريوان هيد مكنند و آشكارا كنند اين جمله، وقاضيمي جون حص استر آبادى كه دد مشر قومنو برماند داشا شرايستى كعمز كور ملحد ندارد (چون ظهير الد ين تكميتى مسلمانان است بارى اين مداخته مكردى. پس معلوم شد كه خليفه وسلمان دامير انخا بندوقا شى معاملو معارف اين در ماحمان، وملحدى نه بد خير العمل، در مار انخا بندوقا شى معاملو معارف اين دين يا بلند كه نفى سانم كنند، وعالم قديم داند، وه مرفت خداى بقول وصول حوالت كنده وحمه دانند كه «خير العمل» در دست قد معاملو معارف بدان باشد كه نفى سانم كنند، وعالم قديم ودايت سنيد، و دست قرو گذاشتن، بدان باشد كه نفى سانم كنند، وعالم قديم ودايت سنيد، و دست قرو گذاشتن دلالت ملحدى مكند پس اكر به وخواجهانتمانى اسلام وغينا تو حكام عالم بايد كه بينى مادهدان از خليفه و سلاملين وامر او وتين جر كير دوجهان داست بين ميدان در ديم ماني و معاني ومار قا فاضل معن بداند، بارحدايا توخيق وغيق كردان و از هست بخود مادا بهره ده ما آن كه اين ضل وجوابش باستهما بر خوان و جل و بي امانتى و مبعني "و متمه بريراين مست بداند، بارحدايا توخيق وغيق كردان و از هست بخود مادا بهره ده تا آن گوتيم و كنيم و توسيم كه جيلمت برما ملامت نياند و بدنيا برما خوامت نهاده: إن أن اسالهادي الحافظ الميمن.

كتاب نقض

اما آنچه مخته است ۹۲ دملحان ایکشتری بست واست دادید و داقنیان هم بنست داست داوننه وافوفود چهل وکثرت تنفس بنطانسته است که ایگشتری داشتن فریعنه و واجب نیست: سنت است، اگر کسی هر گر تعادد دین و اعتقاد

معجم البلدان کلت: وفر ذاد بقتع آو که وتقدید لایه وقدمه کم ترای و آخره قال بنده من قری ا لرگی و در کتاب متطلقالها به نیز از این قریه بلنظ وفر (اده تبیر شدامت و گریا مراهمان وفر حز آده فطی است که درشسال فریمطهر لاو آلم است ودز اساد روایات از واویان شدوب باین مورد بعنوان وفر زادی تعییر شده است چنانکه در منگل خواوزمی هرموارد بسیار و اقم شقه است؛ وما باین موارد اخان خواهیم کرد انخارات در تقلیقهٔ ۱۹۶۴.

۲۰۰ چا: «برانداوده، ۲۰ استخ: «ککله وقياساً تصحيح هد. ۲۰ ع ت: ويدى،سمايتى» ح د هزندارند. ۲۰ ع ت ب ۲: ديداه ح د هم اندارنديس تسجيحانلرى،است.

تأليف عبدالجليل قزويني داذي

777

ومذهب را انتصابی نباعد فکیف که در کینیئی آسکه در کدامدست دادند چگونه دلالت المحاد داسلام باشدا، آمدیم با فایندت سنین؛ آسکه در کدامدست دادند چگونه بنیر کنملومهد، است که بنست چپ باینداشتن و خبر. «کل مجتهد مسیمه داست است؛ ما تیز بنجرع، که از جعنی صادقحطیه السلام دوایت کرده اند روایا ند که او از دکر اند اقتدا کردهایم بدان خبر که فرمود که: علامات شیمنتا خس گفت: علامات فیمیان ما پنج است تعقیر الجبین؛ بیشاعی بر هندادند در سجند، والشتنش مادین فیمیان ما پنج است تعقیر الجبین؛ بیشاعی بر هندادند در سجند، والشتنش و متهیدان کردهایم بدان خبر که فرمود که: علامات شیمنتا خس گفت: و در از در کر اند اقتدا کردهایم الاحداد در داردان که آخر کمتر نباشد بر اجتماد و متهیدان کر بلادر یادند و ساوة الاحداد دارد در دارد در سجند، والشتنش روزی از قریفه دست و استداد ند، در باد تالا دیمین؛ ویستم معذر بادت حسین روزی از قریفه دست و منافله جای آرنده و الجهر بسم اعالی صن الر حیه و در درداز در سهاقه باند کورند و گرچه قرائ عرم عوانند ددموانسی که تر بهای خواندن پی این اجتماد جمیز مادفاست و دست معند معطنی من می در باده و می بین علیمی موضی و سیرت المه هدی اک رخواجه انتقالی محدی الی و می و روز و مند می معند و تد در به در بانه و می بین علیمی موضی و سیرت المه هدی اک رو خواجه انتقالی معن ال

۱۰ مینی برقنون براجتهاد رامتخراج احکام الاکتاب وسن و باین جهت با کند و بری آورده است. ۲۰ ع شاه داینج الدم. ۳۰ مینی دریایند و در دو نست با کند و یری آدرده و فهدای کر پلارده. ۳۰ منیخ طوسی (د) ندتهای بدر کتاب تزادند باب دفتل زیادت اقتصین مایدالسلامی گفته (ج ۲ چاپ اوله ص ۲۷): دو ردی عن أی معملاً لحسن المسکری (ع) أنه قارد علامات المؤمن معمر ملوة الاحدی و افتصین و زیادة الا بعری و اقتحتم نی کنته (س ۵۵): دوروی عراقی معملاً الاحدی و افتصین و زیادة الا بعری و اقتحم نی کنته (س ۵۵): دوروی عراقی معملاً الاحدی و افتصین و زیادة الا بعری و اقتحم نی (العدیت) و رضیح شراعانی (د) ندوسا لا راحدی از معاصل آنه خان معامل ماه مغر (ع): و باب ایر بهادر مراه (د) ندوسا لا در کتاب علوی ادریاب آمتواب آیادة الدمی (د) د عراز العدیت) و رضیح شراعانی (د) ندوسا لا در کتاب علوی از دیاب آمتواب المترم فی (این مراز و بعاد (ح) ۲ می ۲۸) ای نهین جارت اذ این مالور و رادی الا بحی (د)، در مراز و بعاد (ح) ۲ می ۲۰ ۲) آر ایمین جارت اذ این مالور و رادی ای قاده دوران و راده الا مین مادی می المامی (د) این قادیت و و معاج غذای (د) اینور راد یا کار اعتیار در حال مراز و بعاد (ح) ای ۲) آر ایمین جارت اذ این مالوری (د) بر گرده است و میشی (د)، در مراز و بناد (ح) ای تای آدی مادی که مرجهام او لاحدیت) یه می گویانست و رادی به مینون در داختال می می زیاد ماد (د) این و مامی مادی اذ این مالوری (د) بایل کرده مالفت از ماما مان مینون داد بخلال مکمی چنا که درجهام او لاحین و الحدیت) یه می گویانست و رادی به میزان داد بخلال مکس چنا که درجهام او لاحی می و الحدین به می گویانست و رادی به مینوان داد بخلال مکس چنا که درجهام او لاحی می می زند نسب آنرا بامام مایز میزان داد بخلال مکسی چنا که درجهام از می می زند این ای مان ایم ای مانی می می داند این در به مادی می باد می در می در می می می می زماند این ایم مای این می می داد در بخالا می مین ای داد می می زند نسب آنرا می در داده در می می در این در در می می در در می داند در می در در می می در در می می در در می می در می می دادن در می در در می در در می در در می در در می می در در می در در می در در می در در می در می می در در می درم در می می در در در می در در در

كثاب تقفى

فرمان وراباشد، وکرچون ملحمان بترویر از حکمی شوعی در آویز ند دست بیاید داشتن؛ پس باید که همهٔ مسلمانان دست از قرآن خواندن ونداز کردن واظهار کلمهٔ شهادتین بدارند از بهر آنر اکه ملحدان بدان نظاهر کردهاند تا این جمله بداند وحقیقت چهل خوش بداند!

و آنیمه گفته است که: مدلحه برموده بنی کندوز افنهینج کنده جواب باصاف فهم باید کردن افاید حاصل خود و تسهین زایل او لا از رسول و اهل بیت و صحابه معلوست که تکبیر دو تعافر مرده بنج کرده دو شیمت از خود تعاده اما و است بادی متفقاند که رسول علیه السلام روز احد بر حدز معناد تکبیر کرد و سبب آن بود که هربادی که فارغ تد جبرتیل آمد که ملالکه ذمر مای رسید لد سید نماز باسر گرفتی، تاصحابه می شهردند تا جندان اعادت نماز کرد که تکبیر معتاد شد؛ اکنون اگر تکبیر جهادباد مدهناد محلول آمادت نماز کرد که تعکیر با سر گیردهم بادینج تکبیر جهادباد مدهناد محلول آمد که چون چهارمه باد با سر گیردهم بادینج تکبیر حماد اد مدهناد محل باند که چون چهارم باند با سر گیرده ماذرا، دهبمانه اگر معاد کند مت در باد باند که چون چهارم باند با می گیرده ماذرا، دهبمانه اگر معاد کند مت در باد باند برمان او ل بقیای آخر باطل بنماند (لاآ تکه ه درازینج باند بداد ان در اسل او ل بقیای آخر باطل بنماند (لاحسان داست که چهاره باد در ساند، بود کند بادن و لانمیان بنماند (لاحسان داست که چهاره باد درست مقاد محلین باند لازمان و لانمیان

دیمگی-آفکه بعذهب خواجه نهقیامی دوشریعت رواست اگرقیامی تکبیری قرائض نماذ موده است دوشیانو وذی پنچ است؛ تکبیرینچ باید کود، اگر برعد صحابه وخلفااست رسول دا نیز بر حساب باید کو تش تاینچیاشد، اگر قیامی بر او کان شریعت است پنچاست⁷ اگر خواجه قیامی برین عدد کو ده است الشهٔ ما کر ده اند ۱-ر د: وسفر؟ کده. ۲- ت ب] ج: وهنای ۲۰ مراد مضمون احادت معتره وارده بارق فریتین است که: وین الاسلام علی عمره، وشاع باین منی اعاده میکند دو آمیا. که گفت:

وبه پنج ارکان شرع وجفت الخیم بنه جوخ و ده و دوبرج دیگری

تأليف عبدالجليل فزويني راذى

774

دمجتهد بودهاندا و کل مجتهد معیب؛ بلکهمذهبچنامت که نص است از قیبتل خدای، و تکبیرینچ است بدین دلالات واشادات، والحمدید دن العالمین.

وددین سالهای تردین کود کی را ملحدان از را و بگو فتند از ری معروف زادهای وبالسون بردن بندی می دنیمها کنید و خرجها کرد و ملحدی کر که دا بخرید و بنوستاد [با] کسان امین جمال الدین قیماز ۲ وآن مسلمان بچه را بعداز موسال بری باز آوردند روزی حکایت آن ملامین مزاد که می کرد اذا تواع، گفت: مردهاکندای نمازدفن کردندمن از یکی پرسیده جرا نمازش تکردید ققیه سودن بود گفت: آن شماجا دسم بو که گویند: مرده زندن و ابو ۲ این بگت و بیسان شد و گفت: نمازش بناه در کرده اند بی خواجعمت دا معادن که رو دو ملحدان نماز برمرده خودنکنند، درست و نشور اینان نشارند، و آن بدترین هردواست که موجب دومی فت خدای اقوال اینا گریند؛ می خود نه تکیرینچ کنند و نه چهاد و الحمد قرب العالمین.

وامنًا آميه كنته است: فملحد دونماذ دستغر وكذارد ورافض همين كنده جواب اين فصل باستغطا برفندجهي نبود اعادت آب كردن. امنَّا دقتي ملحدان(را باسيرىدودوذ كاد اميرعمادالد ولديلقفشت بغزوين آوودمبودند بالملمدى أزآن ۲ - ع: ديوده، ۲ - ع شعر: دخمار، ۲ع: معاريد: دجمال برمر، دجمال الدين اياتشت بن قيناذ حرامي استاكه حاجب أبوشجاع معندين معمودين معمدين بلكشاه يوده أستنجئا نكه داونلى دواحة الصفود درترجمة وي كلفه (ص ٢٥٩): احجاب توالامير للمأجب ايتقضتين قيمازه وعمادكاتب درتواديخ آلصليموق نام اورا چئين برده (ص ٢٢٨): بوكانقدأنقذ الى البللتمحدين محمود جمال الداين ايقشت بنقايماذ الحرامىء مرحوم محبد اقبال در ديل صفجات واحدًا أصفور كلمة: وابين كلمه واللفشت، در دومورد الزابين كتاب بتقديم قاف برقاء یادشده است چنانکه در (ص ۲۵۹ و ۲۰ ۲)، و دریك مورد بتقدیم فاء برقاف ص (۲۶۵) چنانکه درتواریخ للاجله عمادکانب نیز مانند مورد سوم بتقدیم نام برقاف یادشده است و ۲- ۲؛ وقلبه صورتي بوديز بان خود مىچنىناستامردرمخف اينكلموتغشت واقشتى. گفت که آن بشهر شماچنین دسم بود که گویند: موده زنده و ابوده. لا_ ځې ب: ويځا تاور (براو) کردمانده حد: ودرخانه نبازش کرده بم پس وبه بستی ودره ر ودره برای تأکید آن باد شده است از قبل فول معدى:

و بلدیهٔ در متآفع بیشماد است اگر خواهی سلامت در کنار است. ۵- برای شرح حال امیر عناط للوله بانتشت وجوع شود و پتعلیقهٔ 1598، می جنم، بواسلمغازی.

47F

اسيران' اين ماجري'مي كردند المه عر معطايفه در آنميانه كغت: حسن-ساحدا برسيدندكه چون دراسول مذهب كه وجوب معرفت است بسجبره افتدا كردى درفروع جواهمان طريقت لكاه تناشتي تكفت خواستم كه ازهر مذهبي اختياري بالمدس أ، وفيز در شيعت قلك عندى بود كمان بردم كه درى بين آورند خوديشيمانم كه مزارجبرىعى آيندا ويكي شيعي نعي آينه وجون بُلْقتوح كود خراد قزوين بالموتئد جنالكمعروفست بزدكمبدملح واكفته سماخطا كرديد هواختيار] رايت اسقيد، وخيرالعمل، و دست فروكذائنين كه اكر بعكس اين بودى من سبادى دا بشما فرستادهي تارسولي كه از قيبّل عين الدّدله خوادزمشاه بالموت رفته بود بالرآمد وبعينه اين حكايتحي كود بريزوجه وملحد اكررايت سييدداده و کر سیاہ: ملحدباشد، و کر دخیر ٌمن النَّوم؛ ذلك و کرخیر العمل؛ ملحد باشد، وكردست فروكذارد وكردربندة ملحد بائد. وسنتي وشيعي بقعل ملاحده أكوده تباشند آکه اصل المحاد بروجوب معرفت است بسمع، این دگرفرع است وبخووع التقامى باعددوين معنىء ومعلوم أست كه سيتعطيه النملام دونماؤدست فراوكذاشتي وصحابةاو لين همچنين. وعببست كه خواجه انتقالي كه داغني بُند است ٌ دستُي شده است مالك را تمي شناسد كه بعد الماحين بوحنيفه وشافعي اذ مالك بزركش فقيدوما حبرمذحب نيستارصلحز المالكي ددغام وبلاد مغرب حستند باقبول دحرمت ومبجلس و درم وفتوعه ومصنت درين کتاب اورا بسواضع بعد از ذکر بوحنيفه وشافعي ازكباز مجتهدان خوانده ابست ومعلوم همة علما وففهاء فريقين أستكه مذهب او دست فرو گذاشتن است که استاد شافی استخواجه توسنی می بایست كهيبهمت حرمت مالك فكفتي كهجرستخرو كذاشتن درساذ ملحدهماستهومالك مجنهد را بحرمت شاخبي ملحد تشواندي كه اكرخواجه وا با دالضيان خصومتي ومداوتي حست بامالك ومالكيان وذيديان ومبتهدان عداوت عيست. يس الكريدست افرو كذاشتن دلاقت ملحدى باشد زيد وجمة ذيديان ومالك وحمة مالكيان بقول ۲- عیدتاطحنان آن اسیان ۲۵ میتا طحدان آن اسیان ۲۰ میتا ایکن بدون تطهیر واج.
 ۲- عید ومی آیدی ۲۰ ع: و آلوده نباشندی و باشندی ۲۰ میتا و بوده می تفکرند.

تأليف جدانلجليل قزوينى راذى

* * *

خواجه که چهادشاد رز¹ استناسنی شدماست؛ ملحدباشنده وباجماع میتلوایش اسلامهر کمی که این جماعت را ملحدواند وخواند؛ ملحد و بندین و بماعتقاد باشد که ملحدی تعبیست قرو گذاشتن است، بنمان است که وجوب معرفت خدا وا حوالت بسمع وقول پیشبر ان کنند.

و اما آنچه آنده است که: صلحدان بهن امام کویند ازاد لاد علی، ورافنیان بعدازده کویند از ادلاد علی، اد لا تشیبهی نادرستاست که هفت نه دوازده باشده ومعصوم نه جایز المطا باشده وملحد نه مسلمان باشه، وبیدهم امامییه آمامت از اصول دریزاست وضلیم باطل است، وبیدهم رشیه امایز مانه غاب است، وبیدهم ملاحد فنهمانی امام بیمس ظاه راست، وبیدهم رشیه امایز مانه غاب است، وبیدهم شیمت مدحد که امام بیمس ظاه راست، وبیدهم رشیه امایز مانه غاب است، وبیدهم شیمت مدحد که امام بیمس ظاه راست، وبیدهم ملی داد لاد ولی است نه بیدهم شیمت عقلی است، و کی شیهت در آست که دموی آشیه دیداد لاد ولی است نه بیدهم خواجه علی است، و کی شیهت در آست که دموی آشیه دیداد لاد ولی است نه بیدهم خواجه مانند کی و تشیبهی آحسل نیست از بین دیمود و دیگون در عباسیاست و بحندانهٔ مانند کی و تشیبهی آحسل نیست از بین دیمود که بیان کر دهند و سدهز از لست بر هم ماحمان باد رفاق وغربه و دیر آن جماعت که مذهبتان در اصول بیدهم ماحدان مانده وبر آدکس که مسلمان ان را ملحد خوانه به بی محسر رآله أجمعین.

واما آنچه متمنه است که دسلحدان علی داون زندانش دا تابی استامیل مسلوات الله علیه موسند و کویند؛ وراغنیان علی دا تابقائم مسلوات الشطیه، کویند ویسنده بیان این فسلوجواب آلکه سلوة چه باشده ویر که باشد، و جعستی داده بیش کنند عد وجهی مود اعادت آن کردنه و کر خواجه سنی دا شاید که عمر خطانه، دا بافنل و تقد مراد دو اسلام؛ و قو تحوسلات وسیقت و هم ت اودندین، امی المؤمنین خواند و نویسده و بعد از آن بکود مو دافنیان یزید خسیر " و مروان داند، و حفام عاقبام، ویزید ناقم، دولید ماجن خما در دما دا هم ایر المؤسنین خواند و نویسه استام، ویزید دافن ، دولید ماجن خمار دما دا هم المؤسنین خواند و به می در ایک منه در با در ده مواند و به مایر المؤسنین خواند و و بسه در ایک منه در داند، و مایر ایم المؤسنین خواند و به می در ایک منه در کاریم مند دیس با ساکن و داه در آخر) بعنی دائم الماره می در اسان است

تعليكات تقض

414

د از على دعس شرم مداود و دواداده، وفرقى تنهد نااجرا، أمير المؤمنيني "ميان عسر مصلح، ويزيد مغند، وعلى معسوم ومودان منطى [بكسان كند] وعادل ونقالم وسادق وفاسق، حمد أمير المؤمنين باشند بنزديك خواجه، چه آفكه بامحسد در دوباقر وباندو چه آلكمس بريدة حسينش بر كناز باشد، أكر دافنيان على وذين المابدين دوباقر وسادق را علوات الله [عليه] كويند چممسومانند از همه خطا، متسومانند از فيبكر خدا"، عالمان اند بشرايع داحكام، با اين فصل "كه كمت شدقياس ميبايد كردن تاخود غوامتبر كه بيشر استا هر آدكس كه برعلى دفر دهانش صلوات فرستدينا وكدير معاطى، ويابر آنكس كه يز مدخص خوارد دا أمير المؤسنين خوان جناوكم واخدا، على الكشر [وايم وز فان يس من أبير بعمى داختين

واماً جواب آ تیمه گفته است: دام آمامان در نداز خوانده پنداری درمد ت دافتی هم نداز نکرده است که آخرا گریك نماز کرده بودی یادیده دانیته بودی که در ندازه گر نام السه عنوانند، ومذهب فیعت آست که اگر تام المه بدین بزرگوادی کمی در نداذ بنواند نمازش باطل باند اسا چون نماز بکرده باند وسلام بداده در تنقیب دعوانی که هست وخوانند در آن میانه تام المه سنت است وسلام بداده در تنقیب دعوانی که هست وخوانند در آن میانه تام المه سنت است مودن دادعا گریندار بخواند نمازش باطل باند اسا چون نماز بکرده باند مرون در خصاب و می از در مای تباند، دونسای تکند، و بنماذ خود تداخی دنداره مودن دادعا گریندار جمله؛ دخسای نکند، اگر نام المه ظاهرین برند پندادم جم تصابی تکدنایار از برگر یادمد تحر میجش ترمیداند که تام این آلمه بر می خدادی معلو داست بدورتو رانتراغیدار در که است در تقاب بنج نداز معهو داست کر خواجه کورو کریت باید بیدید داند آکه آمیز دن از آلمه می معمد وطی آمال معسان خوانند که خود دنداداستان که داللهم می علی معمد دولی آلمه می

تأليف عدالبطيل فزويني زازي

774

نه المعميدة ابتانندكه هم قرزندانند و همخويتاننده الرابراهيم همإيتانندتا خواجه را اين تبهتمكر زايل شودكه بي نام إيشان باتقاق إمن تعينان تعاميسته وبي مهر ايشان دين بنظام يست؛ والمعدقة رب العالمين.

واما آفته محمد مركر وضوعكند معلمد وضوع جنان كند كه واضى، خداى عالم است كه ملحد حركر وضوعكند مكر بريا و اذييم نوملحدان كه دره مذهبى اين نوان عقيلهانداً نوستى نوشيمى نوختينى، حييزا اصلى باشد كه آمجا بنرورن يا على يا باشد، ومذهب درست: وبكورى خواجه انتقالى شيعت وضو بمواقف قر آن كنند خلفاً عن سلف ريدين آيت كه بارى تعالى كفت باأيها الله ين آمنوا إذا قستهالى الصلوة فاعدلوا وجوحكم وأيديكم إلى المرافق واسحوا بر ؤوسكم وأرجلكم إلى الكميين ، دوأسان منسوله، و دومسو حد موافق آيت وفر مان خطاكه اكر ملحد بهم جنين كند براي ملحد و مدرمسو حد موافق آيت وفر مان خطاكه اكر ملحد موجنين كند براى ملحد وفعل ملحد دست از حق بنتا يداشت بوابي إين شيهات ومداد شات إين كلمان بتوفيق خداى معالى وهو حسبنا ونها لوكيل⁴. شيهات ومداد شات إين كلمان بتوفيق خداى عمالى وهو حسبنا ونها لوكيل⁶. هر جنين كند براك ملحد وكريه معان دوحد أجهادم اين خانه واحتاد وسيرت ⁷ شيهات ومداد شات إين كلمان بتوفيق خداى عمالى وهو حسبنا ونها لوكيل⁶. هر جنين الا الماد وزيرا كه دهرى كريد، معمد حكيمى بودوسختني هما درز بود، وهما

امیها همچنین حکما بودند، و دموز محمد علی ماست، وعلی دا «آساس النبو ته خوانند و کرچه بندای وانیها ایمان ندادند؛ علی وا دوست دادند، وداختی کوید: سخور محمد دو روی داشت ظاهر وباطن؛ روی ظاهروا آ بویکروعمرو دیگران

۱۰ - ونه المعدلة فقط درو استفاح ده وده ما بر نسخ بعاز دوطی المعمدان و کها بعانده. ۲- کذاؤ در متهی الارب گفته: وعقبالا کسفیته وَن کریمۀ معدده، گر این قریله و مهتر قویم وشتر گرامی، و گرامی از هرچتری یه می یکنایه بکارد قد جنی این نوان در هر مذهبی استرام دارند و بر خاطر اینان دیگر ان سرحت ظاهر مذهبی دا نگاه میداوند سین مامدان می طید و یا حقی تقاهر توسطند بریا و ضوری گیرند. ۲۰ - عزه تناطق تا آختی در دادیا دی می نمبید و ماطی ما تش در داده ح دنداوند. ۲۰ - مند آیا خود و نام ماند. ۵ ماند. ۵ ما سوره می این کارا کسفران است و تابع خود و قام ماند. ۵ میداو می طود و یا معلی جرح حم ۲ مید دو دومیرت عربدهم نداوند. ۲۰ - ۲ مید آند. جرح م ۲ مید دو دومیرت عربدهم نداوند.

کاب شد

کفت. و روی باطن وا^ر علی کفت که^تا این اغلال ِ مبادات و شرعیات از خواص[.] ساقط است رافضی بعینه حدین کوید که با علی حده آن کفت که از دیگران ینهان داشته.

اماً جواب این کلمات آ مست که دیگر باده از س تا اصافی وعدادت علی دینفر شیت بدوغ حوالت کرده است دیر عوام تلبیس کرده دخواسته که باطل بحق هانماید آ وحق یاطل ذایل کرداند دیاد تن مالی بنادت دادماست و گذته است کنر دینمت دشر لفو شلالت والحاد ومذابذت و مسادیت و تقییه وجبر و قسلیل وقدد معیشه ایکوساز و منهسان و قابل و مردود ومنموم بوده است، وعدل و تو حید، و مست اقباه و رضت ادلیاده رست هاشم، ودولت محصدی، و دین حقیق، ونور عفل و دیر حین من حی تو بینه و مودون و نظاهر وبام بوده است، وعدل و تو حید، معل و قلی دیر ایلوش رست هاشم، ودولت محصدی، و دین حقیق، ونور عفل و دیر حینی، دند و دون و نظاهر وبام بوده است، لیمالک من هلک عن بینه و محصی من حی توسینه ، والا و مدون الماست.

اد لاً سلوم همهٔ فنلاوعلما و مسلمانان بیکواعتقادست که سر همهٔ دهریان حکماه او لهودند و رؤش مزاد که چون أرسطاطالیی و بقراطیس وزودشت خوه و بهراومد می که دهریی نهادند و متر دلتر " خوتم وین و مهاد بز (کواد " و امثالر

۱۰. ۹ ب حد دیا یی دواء ددتن بعنی دیاه میا شد. ۲۰ حد: در گرینده وأفلالیمی دواه میا شد. ۲۰ حد: در گرینده وأفلالیمی دواه میا شد. ۲۰ حد: در گرینده وأفلالیمی دوام است. ۲۰ حد: در گرینده وأفلالیمی ۲۰ ما در در آنماییم. ۲۰ ما در تاریخی ما در در ما ما ما در ما در ما در ما در

تأليل مبدائيليل تزويني رازي

444

ایتان که بهر محالم قدیم گفتند، دبیری بعلة الا دلی، دبیری بالر طبیع وحیّولی، وطیع وحیو لی عبادت است اذند کم اول که مجس ان باست محمّدانیات کنند وقرقی بیست سان این و آن، و کروهی افایتان بسه قدیم گفتنده دایتان کنند وقرقی ایتانند و بسو منعین محرو بیان کرد شود ان شاماله تمالی که دهری وجبری یا ایتانند و بسو منعن بقرح بیان کرد شود ان شاماله تمالی که دهری وجبری یا ن مذهب است بعد ایم باذ کرده، و آ تیه حقیقت است از لین میبری و قدریه از لسل ایلیر مغبون ملون بو دماست که او لا تشبیه کرد جوه خود از مقتری مدیمی و گذشتا تا عیر منه علقتی من از و خلقته مزملین اسر منه بیان خده وجو کم آدم جرا آم داسیده تکردی که در آن و خلقته من طین " سر مشبیتیان خده وجو که تعند جرا آم داسیده تکرده، و آ می هرسان تا در این میبین که دهری وجو کمتنده مراجعه گذاهست، بدین کلمه ر مجبر ان مولین " سر مشبیتیان خده وجون کمتنده مراجعه گذاهست، بدین کلمه ر مجبر ان مولین آم ایلی اخوا الما به بیان خده موان که تعد مقرد معلوم شود که کردهاند، و آن و درسانه ایلیس الی اخوا ما المیبی تا که اید که درین کتاب شرح آن همه میت را دو خلقته موان ایل ایلی می اور الما به متنا و می تواند کردی که درین کتاب شرح آن همه میستی دنود پس مجبران است محمده مه بابلیس اکم اکنه در معرف ایند ا

از طعای فهر لیتا بورد بوده بورویر دنرتر د قباد پدر انوغیر ران مکانتی حاصل کرده در تحسط مال گنچ قباه را بورها با وملاندان پخش کرد مردم اورا منا بست کردند افعاندا: انصاف نام گرفت از مالدادان گرفت و بیغلسان دادحی زنان متعددا تغسیم کرد در ایس بردنویس و حاکیو مسکرم یکی شدند در ساطنت آیی نماند وقباد تا چاران بیم مردم با دو موافق کرد و انوشیروان بای اور نوابیم اورا در با خطاص شاه برداد کرد و همه دا بکشت چنا نکه قردوسی گلته: انگون بخت دا زنده برداد کرد و ذان پس بکشش بادان تبر و آن برای قادس نیز آمله افراضیکی گلته:

ايقظم حساسي بود باد عيس فطيم عرق من كند ناد مودان - المحلفا در دو اسفة م سو دولسنة وج بغيط عدريع باوضع عبد برروى باء موسد و جزابيروى ذاى منقوطه وضعه بررويلا بوها، در آخر كلمه وباالحاق ورار، در آخر آن. - با حف دقاليما زصدر آن بجهندكر مغي آن كه وتحقت باخد. است مدر آية به مسورة ساركا حجر. اب ح ت م به ورسالة الجس خوانند الي اخوانه المجرة.

کتاب تقفی

و رضا ومشيئت وارادت بادى تعالى كنند تا اقتدا بابليس درست كرده باشند كه: [قال] ربٍّ بما أخويتني؛ تابارى بداغ عميم ﴿ خويش اورا وإيثان را بدنيابتقد يستكماد لغنت كرده است وبقيامت همه واجتذابهاليم وسموم وحبيم وعيد فرموده قال سبحانه دنعالي: لأحلاً نَ جَهَنْمِعْنَكَ وَعَمَّنَ تَبْعَكَ مَنْهِمَ جَمَعِينَ ، بِسَخُواجِه وَا که چهارحد ٌ خانهٔ مذهبش با ابلسور طاغیرمجبس باشد ٌ [و] فعل خدای وا منکر بالنداد] خليفة او ليزدا دشمن، تعر ض مذهب إهل توجيدشابد كه فكندخواجه منكر منبسه مجس، دشمز خليفة أخريز: ولا ينفسه الامتافق شلى .

اسا آ بچه گفته است که: «دهر بان علیهم لعائن انتخابی و اداساس النابو ته کویند». العلت بردهريان بادكه نبو ترمعطني را باساس حاجت نسبت اسانيك مانندماست قول دهريان درين كلمت بقول مجبوان كهبوبكر را دنمام الثيواته كومند وبهمه حالنبو أت ناقص بودهباشد تابو بكر أيمان آوردن؛ آ تكه تمامت مباهد، دعم چنين واديان خواجه بددوغ نقل كردداند المصطقىء دركتب مسطود كرده كه سيدغلبه السلام كفت: ماأبطاً عنىالوحي الاظننت أتمترل علىصر * تاحم خداى را ساهى داند وهمحمد والدكمان، وهم عمر والمائدة وسول دانستهباشد؛ پس دهر مي بمعيس ي بهترماند بتقادب إين الفاظ الآآمكه براضبي، وخواجة نوسنتي يندارى چون اين تشنيع مىزده استآن خبرفراموشكرده بوده است وبيچاده ممنتف توستني اين مايه بندامته است كه حركس كه ددخوابيدد آب ديدا چوبيدادشود سروجامه 1 - - د: وبدل عليم، ۲ - آية ۸۶ سودة مبادكة ص. ۳ - ح د: ويكى بوده. اجــ درهمة السخ والعرف؛ ودراتاموس كلمته: الاوالعر أفت ماعندان الطبت متى عرفت ، ودر تاجـ المروس درشرح همين فقره گفته: دومنه الحديث: تعرَّف الى أنَّه في الرَّحا، يعرقك في الندَّي و درصحاح گفته: وتعر قشماعندفلان أى تطلبت حتى عرفت؛ و درمنتهى الارب گفته: «تعر افت ماعنداد خواستم و جستم جیزی را چندانکه شناختم آنوا. ونیز انعراف معرفت جستن، و در صراح اللغه كانته وتعرف معرفت جستن ويسروهم فمعط موادد بكادر فتزعد اين كتاب بمعنى بي كيري وتعقيب جيزيست تاسا يبىدرآن بدست آورند ردروا دم نزديك يسفى تعر تفراست بنعوى فليغتر وشاید درآن زمان بستی انفاد بکارمرانه است یا وجود این تعرض، در این موارد مرا د را روهتر حین می کند و بنگر میرمد که اعلی صحیحهان بودهاست. این حدیث صلعت الصفور بنویست که سنی وشیعه درنقل آن مفتراند. این مرای فخیز هربارهٔ این مدین كه بغبشة ما شعبان مغلل و موضوع استدجوع شودبتعليقة 1916 .

تاليف عبدالجليل قزوينى داذى

وريش بليد باشد تا چون اين فسل تمام بخواند بداند كه: بداك أو كتاوفوك تغم. وإماآ أبعه كفته است كه: • دهريان على دا دوست دادند، او لا خودندادند که دوستی علی فرعاست بر دوستی خدای ومسطفی، هر که ایشانی! دوست دارد على بدوستى إيشان واضى نباشد، المَّا بقول خواجه مصنَّف دهرى بعتراست كه ومما بدان حجت که دهری بیدین علی وا دوست میدارد و خواجه کتابی بدین ېزېرېچې بېکوده است همه مېلء او عداوت علي و اولادش، وعلي وا دشمن ميداند تا از دهربان کمتر باشد.

اماً جواب آنيه گفته است که: د شريعت وا ظاهري وباطني هست ، اين مذهب باطنيان وسباحيا ستانه مذهب مسلماتانه وايسانرا أذبنيجا باطني كويند وبيان إين مسأله و دكر مماثل كه رد است بر ملاحده و بواطنه و دهرية وغُلاة وغيرابتان اذ اجناف مبسطلان خواجه امام سعيد وشيد وازى فد مايقووجه. در کتاب فصول بیان کرده است بوجهی روشن، بر بابد کرفتن وبرخواندن تااین شبهت ذايل شود ، و بحددالة مذهب شيعت اذآن ووشنتر است كه بيعتين تهست شهر شود.

۲- ميدانى درمجمع الامثال گفته: ويدان أو كتا و فوك نفخ قال ۱- ۲ ب حدد در بششیه. المفصل : أمله أن دجلا كان فيجزيرة من جزائر البحر فأواد أن يعبر على ذق فدتفتح فيه ظميمسن احكامه حنى اذا تودط البحر فخرجت منه الريح فترق، فنما غشيهالموت استماث يرجل قالله : يداك (المثل) يشرب لمزيجي على فسه الجزي.

حفض گلته که: اصل این،ش آست که مردی درجزیرمای الاجزایر دریا بوده است پس عواسته که بردوی شیکی که آثرا دمیشه و بر باذکرده بوده است سواد شده وخوددا بساحلی برماند جون سرخیك د؛ فتوانمته بوده كه دوست بینده در وسط دریا یاد خبك تخارج شده ومرد مشرف برغرق ميشوددر آن حال بسردى استغاثته يكند و اذاو بارى ميخواهد وعندياسخ این حیارت را میگوید که مثل شده است بعنی نبینه را بنخس و د؛ خود پریاد کردی ویدست مود سر آنر ابستی دیگر چنبیخواهی...؟ ومراد اینکه این بلادا خودت برسرخود آوردی، واین متاردا درجابی بکار میبرند که انسان بنست خود بلا وهلاللارا برسرخود بیاورد. بايزمش درنوهتجاتآندوره بسياد نعش شنماست مثلا ابوالقتوح(ده) ددنقسيرخود درموارد بسیار بآن تسلّ جسته است وجریان میارت گذشته را نیزنقل کردهاست.

Unfiled Notes Page 219

كثأب تقض

و اما آفته آهنه است: علىعلومى دانست كه ديكر سمايه الدانستنديا رسول با وی اس ادی گفت که با دیسکوان شکفت از مسعابه و اهل بیته هم طوفه تباید دائنين وافكاد فرآن ته طريق علما ودينداران باشدكه رسول خداى بابعض از دْنَانِ خَوِيش سَرْ هَا كَفْتُهَ اسْتْ بِنْهَا فِي وَكَفْتُهُ كَهُ: كُمْ وَا مُكُولُبُهُ، جِنَا لَكَعْنِ آنْ بيان مي كند : و الاأس التبي الي بعض أزواجه حديثًا و با أمير المؤمنين هم كفته است و آية النمجوى ظاهر است يا أينها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرَّمول. فقدَّموا بين يدي نجواكم سدقة و على بوطالب عليهالسلام مخصوص آهد بدين. درجه ، ده درم بداد و ده سر ً بکرد ؛ و آ به منسوخ شده تا دگران طمع بردارند؛ و الاعلى بر آن عمل فكرد. و در آنچه شك است كه على عليهالسلام عالمتر و عارفتر و فاضلتر است الا همة معمايه و از همه اهل بيت ؛ چنالكه شيك الرَّ همةً فرزندان آدم درعهد اد فاخلتر بود است، و کذللتسام واسماعیل وهارون وپوشم وشمعون، على عالمتن اذهمة امت بمنز لات و مؤد لات بأحكام شريعت، و بيان عبادات ومعاملات ومو ازين وتسكاح وطلاق وعتاق وحمة شرعيات؛ بياته قوله تعالى: وما يعلم تأويلها لااتفرال واستون في العلم" وقال النَّنبي صلى اتفعليه و آله: أنامدينة العلم و علىٌّ بابها" و قال أمير المؤمنين عليهاالسلام ؛ علَّمني دسولهالله ألف يابع من العلم فتح لي كلَّ جاب ألفَ باب و درين شبعت بيست؛ وكر أذين أسراد اين می خواهد این مصنف نوستی: حقَّ است و درست است. و کو اذین اسراد آن مىخواهد كه هر مسألة شرعى دا ظاهرى و باطنى هست ؛ آن مذهب باطنيان است که وجوب معرفت خدای تعالی از طریق سمع اثبات کنند و هس جای تشابی داده می آیند تا خواجه فراموش نکند مذهب ملحدان که بکارش باید^ا

۱۰ ع ت: دیا دیگری صحابه، ۲۰ مند آیا موم موده باد که تحریم، ۳ مدر آیا ۲۱ سودا مباد که مجادنه، ۲۰ از آمام موره ماد که آلحمران، ۵۰ از آمادین مىلم دربان نریشن است، وصاحب عقات پائ بالمادعاندا بیان این حدیث شویف اختصاص دادهاست. ۳ از آمادیش است که سی وشیعی باتل آن در کتب خود مادرت کرده انه. ۲۰ ب ث ۲ دیکارش میآینه ۲ دیکارش اسی آیده.

تأليف مبدالمطيل فزويني داذي

والحمدية دب العالمين 37\$ كفته است كه: دوكر نيغ رقلم بد

۵۳ همنه است که: دوگر نیغ و قلم بنست رافنیان بودی همه مندسه ها خراب کرده بودندی، و منبرها برگرفته و مسلمانی را لگذاشتندی که شریتی آب خوردی.

اما جواب این کلمات آنست که : جون پرد؛ شرم درید، شد امید اساف بريده شد كه در او ل اين فسل دعوى علم غيب كرده است كه هر كر هيچ بيندير وامام المكرده است، وجون كويد: «اكن قلم وتيغ بنست ردالض بودى يك كسرا زنده رها فكردندى» بانتقاق دعوى علم غبب كرده باشد و الاكافرى و ملحدى تباشد که این دعوی یا دد کردن که: لابعلمالتیب الاافتا، که دو آندیاد وبلاد که فلم وتيبغ در دست شيعتناست چون،مكه ومدينه وحلب وحس ان وبخرين وبلاد سازندران؛ پندارم که عدل و انسانی ظاهر، است و بخون ومال مسلمانان نه فتوی کردماند. وله بغادت برداشتهاند، وباذر کانان حنیغی و شقعوی که آیند و کویند بخلاف اين تمايندكه خواجهمىفرماينه وبسالى دوهزار كاديز خواجكان شيمي و سادات علوی دربسیط عالم بیشتر آورند که همه منفعت مسلمانان باشد بندادم که بقطرمای وشریتی مشابقه ایکننده و حدیث مدرسه و منبر باعماف تأمل باید كردن كه خواجكان وملوك شيعت بسياري مدادس كردماند دمساجد دراسلامه ومينبوها نهاده وجوامخ ساخته كه درفعول ييشين درج ابزبرفن واعادت شرط لیست. پس عاقل دالا که آ فکس که مدرسه کنندیده ایکند، و آ فکس که سِنْبَسَ فروزد منسبس معودد وهردباطي ومدرساى ومنبرى كه زفيس وعاليتر وليكوس است همه خواجگان ٍ شيمت کردماند چون متجدالملك و زين الملك که مددسهٔ وز ابيان كردماست، و شرف الدين توشروات خالد، ودياطها عممين الدين ومددسة حفى الدين ومجدالدين وغيرآن كه دوشنتر است الآفتاب وتكرار ملال أفزايد

1+ مأخوذ اذاين؟ية شريفه است: «قللايطم من في السماوات بالارض الليب الاالة (؟ية 24 صورة مباركة لمل).

Unfiled Notes Page 220

کتاب تقض

YTP

على زغم المستنف الانتقالي ، والحمدية وب المالمين.

تكافئخته است: فضلى مرمونر كه اعتقاد رافتيان ايتست كه: اين مالها وخراجها نمى بايد كه بكل كيا، وكافر كيا، وقنّقل إيليس، وشويتييل، وكشيو ُ ج بسر كه وهنهُ دونه وسد؛ مى بايد كه بعلويان باعلم وزهد رست.

امه جواب اقل آنستکه: مسنف انتقالی پندادی دگرباده فراموش کرده است آن کلفه که صخن برمز یا دهریان دانند یا دافنیان گرینده واینبها سخن برمزگفته است قام دهری باند و هم داختی بقوله وجواب این کلمات گفته دو تابدانند که خواجه کدا اذعلو بان دوسترمی دادداد لا کل کیایز و گمیدملو ناست و کافر کیا پسرتی، و قفل ابلیس الموت، و تعوید پیل بوجهد له مزد کی فعند که و کافر کیا پسرتی، و قفل ابلیس الموت، و تعوید پیل بوجهد له مذه کی فعند که و کافر کیا پسرتی، و قفل ابلیس الموت، و تعوید پیل بوجهد له مذه کی فعند که و کافر کیا پسرتی، و قفل ابلیس الموت، و تعوید پیل بوجهد له مذه کی فعند که و کافر کیا پسرتی، و قفل ابلیس الموت، و تعوید پیل بوجهد له مذه کی فعند که و معد در با منه و می این کعمال مسلمان و قمت جهان بدین ملحدان و مال باید که بعالم و قراهد دسد؛ هم در عقل لیکواست و می درش ع مقبول، پس اگر خواجه انقالی دا می بید که بعلمدان دسد و بدادان تر سه قرمان او داست کل طایر بیطیر مع شکله ، والی موین ایم ".

آنگه مخته است بوطریق استهزا: ۹ و نسکی این علومان دایی که باشد کنشگر آن دوغایش، و دیآغان آده، وعو انان قم، و کند دهنان دواسین، و کیاکلن ساری و از منم.

اما جواب این المات آفت که چون قلم بنست دستی باعدمدی معیم ی منبیهی بنیش میشنی انتقالی عقلدی مقد می میتر تکان از بن بیش نکند که گفته اند ۲- در برمان گفته و کند ویند و اول و سکون تانی و تال بواد کنیده طرفی و اگریند ماند من بردگی که آنرا از گل سازند و پراذ عاد کند و مرب آن کندرج یادند و بقم اول هم پاین من و مع بعنی غرق یا بانی آمند استه. ۲- من و میش استه در اخال و مکم و معاد آنرا از فایسامه تل کرد است و دو واقع فرجها آست این معر اع مرون دکند همیش با همیش بردازی که جادی میرای مل سایته. ۲- حلیت متر بیار مرون دکند همیش با جادی با خاص.

تأليف عبدالمطيل قزويني واذى

777

وخالي الخودبود و پرال عشنينوست ... پس لاکوزهآن تراود کاتند اوست» و پابانقط گفته:

و گردایرهٔ کسوره را گرهو اسازند از کورهممان برون تر اورکه دیرسته ۱۳ درب قلیمان از دروازدها و محلات مروف دی بوده است و این کو بریه رازی در تو پای عود با پرتش این القیه درسانتصر ایلدان از آنجا در این بیت چنین نام میرد:

دوكم برودة من مستشرق حسن الى المغين بهامن بأب باطانه دراصلخرى وابزمونل نيز ايزنام آمده وجود گوناگون از ليل داماه و دباسطاقه و ـــ

کاب نفض

و کرم، گبریان اورین واجلاف حدان و کلان آمارهای ستانه و خوان مزدنان. و خربندگان ساوه ومشبقیان آسفاهانه و گاوان آغریجان، وی نخسان ابهر، و ناکسان زنجان ایشان باغند نهایتان؛ فیالیت بینی و بینك بعدالمشرقین نبش الفرین تامر کس که این برخواند این بزیداند که جواب جنگ نباشدوالمعدید کماهوآمله .

آتلته محمده است: دو اکمون که رواض بالد و ملك اند وعلوبان با اموال واملاك از بر كان فتوح عمو ی است واز آخاب ودشتن است که هر گز هیچ نه در ابتداء اسلام تا با کتون بك دیه نستدند، دیك غزاة تکردند، اگر از از گر گیری علی - دخوان الله علیه – از حرب جعل وصغین وتوران با هیچ غزاتی می داخت وحصن درخانه بنست و [خلاف] بمعاویه تسلیم کرد، دحسین داولاد حسین در میچنز ای بودند از زین العابدین در آئی تا آخر استان که دوافش خود دابر فتراك ایشان بندند هر گز یك نزانه تكردند، و آخیه بودایشانی ا؛ از ارزاق وعطایا بود که خاماء آل حسان بدینان می دادند وسافان و مانه ای از از از از مخرا ایشان بندند هر گز یك نزانه تكردند، و آخیه بودایشانی ا؛ از ارزاق وعطایا بود که خاماء آل حسان بینان می دادند وسافان دسول خدای ویند ایشان علی مرتش بور این همه فسمت اسلام و کلمت حق که عالی هندوایت غرف که نگون شد به بو بر کروعم وعندان و در گان و گذاشت کان ایشان شده مها جروانها روم بودند آل حیاس و نیان و بندگان و گذاشت قران ایشان شده مها جروانه از دست بردند و دفاز بان اسلام ای بادل و نمیت کان ایشان شده مها جروانه از در به به دفاز بان ای محمد قلوبان بادال و نمت دو در ایکانی، و بشکر آن را معدانه در خامه دارد با می در کان و گذاشت کان ایشان شده مها جروانه از دیچ بودند دفاز بان اسلام تا می ها و باد کان دند در ایکانی، و بشکر آن را معان می می می در ما مدهند دی

بىرىش ھامىدەتىد^ى».

278

۱۰ کفار ۳۰ ذیلی آیتم برم سوره مبارکه زخرف و صدر آن این حتی نظیها ما تان یالیت (الایة). ۳۰ کنا، دونسخ وظاهر و آری. ۴۰ سورشیاه نماندکه جوزیمبارت این ضل ند دونسخه وجه مه تقیر و حقت و انتصارتقل شده بود واضاده مجرو فردان نو جلول می انجاب از ذکر همشآنها دریارتری صرف نظر کردیم. ۵۰ ع ف توریندازشانیه ب ۲: و جدان ایشانیه عرف دوریارتفانی. ۳۰ جی: بوریکرانتی، ۴۰ از شواهد الحاق وها به بعنی از انعال درآن زمان است چنانکه در اطبقه ۲۰۰۲ مین آن برداختمام.

تاليف عبدالبطيل لمزويني واذى ۳۳۹

ایها جواب این کلمات: مکر رون حان مزور کدوره ضلی بخرودت تافه می گرداند تا عداون علی و آل.قاط معمناعف ومنتی و مکر دباشد بر ای روشنائی گرورو زادقیامت و تجان آخرت که بدانسته است آن علماء بزرگ معبّر النوبیر الی که اصول مذهب خوارج دانند که عداون علی جهاد اکبر است، و دشمتر رفاطمه سرمایهٔ اعظم است؛ مباد کش باد این فتوی که اذ بهشت خر م بچنین اعتقاد نجات توان یافتن.

اما آنچه مخته است که: دروالض با مال و مللتانده وطویان اموال واملال دارند بی کان قتوح عمری، آری گیر که هست، اسا کو دنیست، باید که ببیند که این تعمت درین دیاد وبلاد مشترك است از میان مسلمانان ومش کان، وجهودان در مؤمنان، ومو حدان و ملحدان، دهلو بان ور منیان ، دتر کان داخیکان، پس خواجهٔ نوسنی نمیدانم که تاختن چرا بدر سرای علویان آدرده است خاص ما مگرتا بنانند که منواجه دا گر ضمومتی هست با علویان و تیمیانست که بندوغ می گوید خدا و محمدی خاکتن بعرا بدر سرای علویان و تیمیانست که بندوغ می گوید خدا و محمدی خاکتن بعران که اذیبر زبان این مثل منت با می که بندوغ می گوید خدا و محمدی خاکتن بعران که اذیبر زبان این مثل منتیده است که معاییند بران میدان کر امی اندوعان که از بر زبان می مناب است که بندوغ می گوید مورون و مکتب ایشافست که اگر از بر کن عمر بودی همهٔ علومان دا بودی نه بندای کر امی اندوعان که مالی و ملکی داوند بکب دست دو مهتر باشند از دورون و مکتب ایشافست که اگر از بر کن عمر بودی همهٔ علومان دار بودی نه مورون و مکتب ایشافست که اگر از بر کن عمر بودی همهٔ علومان دا بودی نه در گر دن اسبداد، بس منت خدایدا باشد که نه نمان نمیماده و همی که مایند دارد این و دومنا بستیم فوق بعنی در جان "عود آنیا شکر ترمی کند که آفر بدماست و داده و میان بیند که می فرد این می داده و می در مان و در مردن اسبداد، بس منت خدایدا باشد که نه می داده و می می در است و معانین و داده و مای با منتی می در جان " عود آنیا شکر ترمی کند که آفر بدهاست و داده و مان و می منا و در است که بافریده است و بدامه.

۱ ـ وزشیتیه در زبان طبری دوریمایی وسیدماشدی، بکار میرود و برای تعییرکان رجوعیشود پتعلیقهٔ ۱۹۶۴ - ۲۰ – ۲۰ ب ح د: وتسی باینه، ۲۰۰۰ از آبهٔ ۲۲ سودهٔ میلزکهٔ زشون. ۲۰ – آیهٔ ۱۱ سودگیاد که والفیسی.

و باحاق به و وباب ماطاق درضخ میداشتد، ۱۰۰ گویا از اماکن ومعلات دی. بوده وشاید ډیابه امدینه که درمخی ازجابهای سا اللوممالك از دروبیزی بشماررانداست معرب بدوههرستانه فذکوریاخد واقد العالم.

كتاب تقفى

و آخیه محفته است که: مطویاندا فنسی بود. است از اول تا با خر، داست می گویدفنسهای دین وضو تهای اسلام بغیب و حنیین دا حد دیدود خندقد مک وصلاسل وغیر آن نه بینغ و بازدی پد علومان بودماست حیدو کو ار، وکی پدرشان باول از حالت که بندالنقار جهان بکشود واسلام ظاهر کود مشتی بر سر ا مید و مروان می نهد ایشان نیز اگر بطنین غزایی کودند و خوده کو ذکی دند باید که منت بر سر علومان نهنده و از غزوات بنی است معلوم است که معاوید با علی کود بیست والد معاف، و بزید با حسین علی کود بدشت کر بان و هستام عبدالطلک کود با ذیدهای مکرغزواتی که خواجه می گوید اینست: و گر ته حیج روزی ایمکری بروم نفر ساده و وقتی که خواجه می گوید اینست: و گر ته حیج

و آفجه محمد است که: دعلی از حرب جمل وسقین ونهروان بازنیر داخت واست می کوبد و آن را خود قنال هاند با اهل حقّ و مسلمانانه و علی را خود بدان مانوم و میتلی داند و کشاهکان وحدیث حسن وحسین؛ چون اصل معاویه ویزید قالب باشند یفریت حسن وحسین اگر جهاد فکشه معذود باشند که چون واعی نباشند وعیشی را هم بشتایند.

و آفچه مخته است که: دجهان بومک وعمر دعمان گشودند وطویان بامال و تعمت شدند و لدت بعوم ها می دهنده او لا خود نه چنیز است بو بکر خود آلا حرب برد و نکرد، وعندان هیچ غزایی نکرد، و درغزوان و حروب عمر خطاب شبهتی نیست اما بعداز آن از آل بو بکر و از آل عمان و از آل عمل هر گزدیچ کم با دید نیامد بهیچ نومی نه بعلم و نه بعال و نه بجهاد و غزاة مگر عبدالله عمر دحمه الله ک مردی خومتن داد بود و از وی دمیچی بکمی نرسید، وعلومان بیشتی کردند از حمه، و کر بادی تعالی دو جهان برای مسطقی صلی الله علیدا آل بیافی به و گفت لولاك لماخلقت الاغلاك و نیز خواجه میشفی خود در او آر کتاب اعتر اف

 ۱- حدد «تا بستخد» ت ب: «تا ب با شنده ؛ : ۵ تا ب (بدن هیچ تطعای) باشده. ۲۰ یعنی پدید ۳۰ حدیثی مشهود است.

تأليف عبدالجليل قزوينى داذى

441

دادماست وبگفته است که: «اکی نه بر کان معطقی بودی بو بکر وعمر چون دیگر بدربان بودندی اکتر نعخالفت قول خویشتن و خلاف مذهب نباید کردن، اگر بو بکی وعمر وعشان وهمه اجر والعاد شاید که بطفیل معطفی شریعت بالاند، و بیر کان عرضی دلیا و نعمت یاوند؟ و بقیامت نجات و شفاعت و بهشت یادند؟ دمشوت که جد و پند ایشانند و بدین همه نسمت دلیاوی و دینی منتی بر عمر ومشمان نشهند اگر عمر نیز درعهد خلافت خومتی ولایتی کشاید که در آن ولایت هنوز گیر و ترسا و جهوداند بیرون اذ معلمانی شاید که منتی بر سر علویان نند و جندیدنی منت برسادان نباید نه هادن خدایت و عست و نعرت و معقی دراست بقوام عربت ، و مرضی داست بیفت و عست و نصرت و حدیث لعت بی ادبی و بیتان مدینان در مواضح گفته آماد و تکرار دان از اید.

و آفجه محققه است که : ^هماننسال بر منبوهای اسلام علی دالمند می کودند. اصاف ایندت که چون مسلمان خواجه معتنف باشد آن منبو که بر وی علی دالمنت کنند آنر ا منبور اسلام خواند که اسلام بدوستی علی اسلام بلند د آ تبه که علی دا لنت کنند منبور بدعت و کفر دخلال باشد. د آ تبه گفته است: دو تا می علیان این کین باذخواستنده عجبت که ایشان بسر عمان علی ان منتی بر سر کم علیاد نهادته و تدانم که خواجه انتقالی بعداذ چهار سدسال کیست ۱ و این مت بر سری که می تهد دهی ماند بدانم د که ایشان بسر عمان علی ان منتی بر سر برادی دقاب خارجی گفته است که: قطو باتر انه معز بود دق دخومه و خود از خری دسیم بی داند که ماید هر هزی و اصل هر شیخاتی ایسانند، و از عمت خوی دسیم ایشان قرآندیل ³ است داختار بی نهایت دشتر ایشان قرار اند مال و معالی و ایند، و از عمت و دمنت بر ایشان قرآن بای ³ است داختار بی نهایت دشت ایشان قرار او در مان ایند، او از عمت

۱ د ۲ و ۳ – ۲۰ ب حد د یابت ۶ (ددهر سه مودد). ۳ – ۴ ب دو چندین متری حد: درچنینست. ۵. کذا ددهنهٔ سخ لیکن از تصریحمنف (د.) باین اعتراض واعتراض Tینده ظاهر میشودکه متن ایندو اعتراض از سخ ساتقذشته است زیرا چنین قولی از معتوض دوسایق تگذشته است. ۳ – نسخ، وملاح است.

Unfiled Notes Page 223

كثاب تقض

ايتان بنظم آوردماند؛ شاعرى ميكويد :

111

الیکم کل میگرمتم تؤول اذا ماقیل: جد کم الرسول کفاکم من مدیع الخلق طُر آ اذا مداقیل: امیکم البتول مادانتاکه جد بزرگوادسیندالمرسلین باهنه ویندخیر الوسیتین، ومادر میشد نساء المالدین باهد اگر گذالی انتقالیم مقسدی بوجهلیمی ایشانوا بی هنر ویرزهره خواند دیزلشت وجها ونازین باشد.

وجواب آفزه گفته است: دینی اُ مید و مروایان اولوالاً مر بودنده اکتبا دسوائی که آیجا باشد که خداوند. امر و فرمان بنی اُمید و بنی مرقان باشد خوش می گویند

انی مرب اذا کان الفراب دلیل قوم معل الها لکینا ^ت

آنگه تخفته است: مواً بیرالمواسین خود باسه گرومحرب کرد او لاباکانر ان آنگه که در خدمت رسول بود، دوم با اسماب جسل و ایشان منطیان بودند،

د بر عايشه پوشيد، کردند و حق باعلي بوده.

۱۰ این وییت درموارد کنیره از کتب متنده نقل شدهاست ایکن ماسفانه در هیچیك از آنها فاش ایبات را نام نیردهاند بلکه جنران وانشده (جمینهٔ مجهول) یا قول یاد کردهاند وجوع شود بروضة الواعظین قال (ص ۱۳۴) و تاریخ میتی (ص ۴۵) و حاقب اینهیو اشوب (ج۲ ص۱۹۴ چاپ اول). ۲۰ این خبر از اطال معروفه است ایکن بعارات منطقه اقل شده است نکلا جایر آنیه در خاطرم هست در تاریخ و صلا، و کشکول شیخ بهاتی باین عبارت است:

و اذا کان افراب دلیل قرم فتاروس المبتوص له مقبله واین هم مروی درکتب ادب فادس اذعموی درکتر جنهٔ آنست: هرک دا دهیری کلاغ کند می گمان دل بلخمه داغ کند

مرى دار ديىرى ندى كى كنان مى مدان دى بعد دى معان مى معا ومراد از ورخما، گردمان گر گان است پس غمر جمد غمان يت مربى است ورور بعنى كنيا عنى اليسيارتى فى كل فى مطار خمين يت دار جو ما مثال مطاوع قال كرده است در من مى باينجادت (ترجواع شود پجلد اول، فصل جارا با از باب مادى، عى ٢٩): ورمن يكن افتراب له دليلا يم موجه على جينا الكلاب يه

تأليف عبدالجليل قروبني داذي

اها جواب این تذهات آست که خواجه دربن کتاب بچند موضع نفی تقیه کرده است و انکارها نموده و تفیته وا با باطینیی بر ابر کرده واینجا تقیته صرف می کند ہی بقول او باطنی باند که چون علی بر حق باند لادمش آید که مایشد برباطل باشده وكرعايشه برحق بودهاست لالمش آيدكه على برباطل بوده است، و چون نیاددگذن و نیادد نوشتن ناچار انیشه کرده باشد علی دغمه، وکر کوید: برهایشه پوشیده داشتند باعلم وعقل ودانش عایشه چگونه کاری بدین.مظمی که خون دينشن على باشد بتوان يوشيدنة وكر بوشيدند ألا طلحه وزبين نيوشيده باشند پس ايشان بارى بخون چون عليي فتوى كنند ورخمت دهند وسمي كنند. مبطل باشند وهردو ازعشر والدأ تدائم تا تقيته أست كه خواجه كردماست بالدريس اکر طلحه و زیر که بخون علی مرتض که خلیفهٔ آخرین است ومغتار است است؛ فتوى كنند ورخا دحند ميطل و شال الباشند أبن قدر باهد كه سنطى باشند اين جماعت كه الكلار امامت بويكر كتندكه خليفة اوك است مكركافر ودافش الباشند؛ هم مخطى باشنده بس در حقٍّ منكران إمامت بوبكر كتاب برين صف ندانه که روا باشد کردن بانه، ومحال است که طلحه وزبیر تا مذکران المامت ِ على نباشند تيم در روى ِ او كشند تاخواجه هردوحال با يكديكو قياس مي كند. تاامحاب جعل دا مُبْطيل وشال وحالاتهم داند بانه: دانشيان دا ليزناج مي داند وكرنه حبشي بياوردكه امامت بوبكر اوليتر است البامامت على، مكربوبكر تص ومعصوم است وعلى اختباد و جايز الخطا، تااين طريقت سر. فيهم كند وتقيه يا لكند تا باطنين لازم نيايد. و يا چون تقيُّه مي كند مدجايكا. شيمتردابتقيُّه كردن تهمت انهد، وهو كوركه بالصاف درين فصل المثل كند فأبدت همة كناب يحاصل آيد إلاشا الله تعالى.

آنگه گفته است: دوعايشه وطلحه وزيير او به بكردنده.

۱- ع ث ۶ ب: وانتران پزشینه جنوتوان بوشیدنی د در اینجا ورتی ساقط دادد. ۲- ح وعشرة میتروه واین عبادت اشاره بکلامی معروف است که مضمون آن مشتمل براهاریهشت بودن ده نقر است که آنان رز در میان اهل سنت و جماعت وحشرة میشره گویند وآن کلام از د شبعه از موضوعات ومنتظات است.

کتاب نقض

اما جواب این کلمت آنست که این نوستی سلب دا کوبند: جگونه معلوم خواجه عدكه جوثغبار معاف بنشبت حردددا كمتديافتند وجوثييغميرى بعداذ آلكه واقمه افتاد بخواجه نيامدوجبرتيل يندادم بچنين قوم كمتر آيد وغيب خود ددانند واكرجابز باشدا كه برقا دادندكه طلحه وزبير فترحالت نزع افر عدادت وخصومت على تويه كردند ونجات بافتند يس بكرم وتنشذل برين أسل جايزبايد دادتن كه هدام حكم ومؤمن طاق ومحمد بعمان مغيد، ويوضي شبدالس حمن، ويوجعفو بابويه، وحسَّكا ويوطالب، وعبدالجيَّادمقيد، وعلى عالم، وبُلسعالي أنغَّاش وبوتراب دوديستي، دعلىباسكسك وعلى زيرك، وبلمحاسن ميثات، وقفيه بلحسن وبلمالي واذى ومائد إيثان همه درحال نزع أذعداوت بوبكروعم توبه كرده باشند وتجاديهافته وراغني تباشنديس فربان وقلم فكامبايد داشتن أذ مساوىومنائب المتان، وابير صورتدا با توبة طلحه وذبيرقيان مي كردن، وكرنه برغيب سخن تاكنتن چون اين جماعت داكه دشمز عمر وبو بكرميداند ولمتت ميكند ابتناندا فيزكه دشمثان على بودند وبنيغ اوكشته شدندحمايت ناكردن؛ تا شيعتا بشاندا بد مي كويند كه خواب بكانيمه واست تباند ويك نيمه دروغ؛ اكر تاستست همه رامشت، وگرجایز است همه جایزاست، وگرمحال است همهمجال، ودحمت بر مىلمانى بادكه باضاف مىخواند ومىداند.

آنگەسمىتە است: دوعلى كىفتە أناوطامەة والىز بىراد جوأن تكون من الىدىن قال.انە ئىمالى,دىز عنا مافىمىدورھم مىزىل أخواغا على سر د متغابلىن⁶.

اماً جوابواین کلمان آغیت که متز . باند آمیرالمؤمنین علیهالسلام از چنین سخن که تیغیر گیرد وجماعتی وا می کشد ومی گومد: امیدادم کهیقیامت

ایشان را خلاص باشد وند سنین أمیرا لمؤطنین است وهذهب چناندت که حرب با 1- ع شد دوبر تبویز باشد ۴ ب ندارند ۲۰ سخ: دهدالرحس بونسی. ۲۰ شم ب ع از این دیلمانی، تا دیلمانی، آیند دا ندارند و عبارت شعمراً دوسما وج است در نسخه دوم تیز در تبوایلتورق اشاده دادد. ۲۰ قط درنسخه وج هست بهمین مورت. می آیه ۲۷ سردته از که حج".

تأليف حيداليليل تزويني داذى

774

أمير المؤمنين حربت با معطنى بدين دلالت كه ادرا كفتا : لحسك لحسي، و د مك دمي، وحر بك حر بي، وسيلمك سيلمي، وما دا دراحوال اصعاب جعل ومغنين وتهروان اين قدر كفايت است كه هده دا حالك دايم ومذهب بنيمت بعما ومغنين وتهروان اين قدر كفايت است كه هده دا حالك دايم ومذهب بنيمت وجاحدان مور خود ولدخوض كرده باشد وايشان ناجى ورستكار توندهم جنين روا بايد داشتن كه بوبكر وعمر بقيامت دل بر وافتيان قم و آبه وقاتان و در معلمكاه وفير هم خوش يكتند وهمه ناجى باشد وايشان ناجى ورستكار توندهم جنين روا از حمايت قاسطين وناكثين ومادفي باشد وايشان قم و آبه وقاتان و در معلمكاه از حمايت قاسطين وناكثين ومادفين بدادد نابعدادت على همه بدون جنوب دست قرآن خبرداده است ومعطنى عليه السلاميان كرده بي شبهتي ؛ والسلام على النبي سيت الموسلين و آله المعمومين

آفگه آلفته است: «وعلی گفت: إخواننا بنواعلینا = برادرانسااسبرما باغی شدند بستی اهلجمل وسفین».

اما جواب آنت که اگردرست شود که این لفظ علی گفته است هم دلال تبعان ایشان فکند که بادی تعالی سی کافران را بر ادران پیغمبر ان خوانده است آ بجا که گفته والی عاد أخاهم هوداً والی شود أخاهم صالحاً واذکر أخاهد ^م ومانند این تااین شبعت خواجه انتقالی سر مایه نجات بخاة فکم کافر بدو نها بد بماند و گرچه خدایش بر ادر هرد وصالح خواند، وخاوجی بدوزخ شود و گرچه علیش برادر خواند، و هات آلد ین آ منوا موا چندایی منز ان باشد که دتم گفر دانه از دبال باشد، هم چنین متولت «خواندا» هم سره بودی اگر دفتولیناه از دبال

۱- از احادیث تحقی وسلم التعلور در آبان فریتین است. ۲۰ صدر در آیه: یکی آیهٔ ۲۵ سرد (در آیه: یکی آیهٔ ۲۵ سرده ساز که آموز نده ودیگری آیهٔ ۲۷ سرده ساز که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده ساز که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده ساز که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود. ۳۰ صدر در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود. ۳۰ صدر تر آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود در آیه؛ یکی آیهٔ ۲۰ سرده باد که هود. ۳۰ صدر آیه ۲۰ سرده باد که شده ایه از آنه محفود احتان از داد و آکه را مدر امار یکن آنهٔ نیفره و بانهم آسوانه مدر از آنه محفود از اداد و آکه را مدر امار یکی آیهٔ آسام و نیز ۲۰ سازه ای و نیز در مدر از مانه محفود از ادام محفود از از محفود از ادام محفود از ادام محفود از ادام محفود از از ادام محفود از از ادام محفود از از محفود از این محفود از از محفود از ادام محفود از این محفود از ادام محفود از محفود ادام محفود از محفود محفود از محفود از محفود از محفود از محفود از محفود

كثاب نقض

172

مبودى؛ پس بىنزلت آن آمدكه خداىتمالى كفتهان الدّين آمنوا ثم كفروا، تا^ا خواجه چون اين حجت بشودبنان ثهت مترورنشود كه حمامي قيامت لهبحكم شماست: بحكم خلياست، ووقيت كل تغريرما كسبت وهم لايظلمون⁷. فعط.

اماً بدان ای بوادر که این قطی است میتدا بمدادهٔ آن قطل که خواجهٔ او سنتی آوردهاست کنمدهب رافنی بنامه ایمامد که آنرا چهار در باشدوما بنوشتیم و جواب گفته شده این قطل بیدلر آن او شته آمد تا حرکس می خواند میداند؛ والحددقدر بالمالسن.

اولا بدان ای برادر که مذهب این مستق انتقالی توسیشی دافتی بده سنی عده ماننده است بسرائی که اساسش اذ جین است، وضادش اذ تشیبه، و دیواوش همه اذ قد داست، وسنقهایش اذ بنش آل مصطفی است، و درش در کوی چفا و تعصب و موا است، و در آن سرای چهاوصله است یك سفته صفت جهودی دادد، و دوم صفته صفت تر سالی، وسیو بسفته صفت گیر کی، وجهار بسفته صفت ملحدی دارد اگر حدود سرای منتال باشد چنان که او خود دردافشی گفته است آن نقصان نکند که اندون سرای بدین مختلی باعد چنانکه بیان کوه شود.

او لا آن سنداش که سفت جهودی دادد آست که جهودان گفتند: موسی دهارون دوبر ادرالدفر ستاد کان خطای: یکی ای استدیکی وزیر ، گفتند: موسی دا قبول کو دیم اسا از هارون بر گذشند و اورا تنها رها کردند تااواین شکایت چون موسی از میثانیگاه باز آمد برین وجه که قرآن خبر میدهد می گیرد؟ که: بابن ام ان الفوم استنسفونی و کاروا یفتلو ندی کذلك مجبران و خوارج است دسول دا گفتند: قبول کردیم و برادون ووسیشورا قبول نکردند و اذوبر گشتند؛ و با خرش بگشتند، و به چیز جهودان مشابهت کردند:

۲- ۵ ب: دامای ۲- زیل ۲ موده مار که آلحد ان. ۲- ۲ ب: دیکرد. ۲ د: وکرد» ۲- از آیهٔ ۱۵۰ موده مارکهٔ اعراف.

٠,

تاليف حبداليغيل تزويني داذي

448

ارك بدانكه جهودان موسى راكتند، خداى را بمجاهره بدامك تابدين چشم سرس بينيم فقالوا أردالله جهرتا تابدين كافر شدند و صامقه بديشان فرود آمده اين ميبران هم چنين دهوى كردند در خداى رؤيتر مجاهره وبخلاف آلكه حنيقيانا مى كريند كه: دؤيتى معقول است واذطريق علم اتبات مى كنند جغالكه أمين المؤمنين عليمالسلام كند: لأعبد وبالم لمأدم وميبره ومشبقه مى كويند بينيم ختايرا بدين جغيرس! دهما بيتى اذين عظيف بر باشد.

دوم ما تلد کی ایشان بیهوداست که هر آیت که انرموراة موسی بر ایشان خواند گنتند: موسی اذ قبرکی خوش می گوید واین نه کلام خداست تا بازمحتمالی ایشانر ایتکانهای مختلف عقوبت کرد چذامکه گفت : فأدسلتا علیهم الطوفان والیجراد وانقدش والمتفادع والدم آیات معسالات ؟ کذللت مذهب میبورانهاین است چنین است که روا باشد که باری تعالی محدیق قول کذآب کند، یاوسول بغلاف قول خدای هر چه خواهد کوید، وتلبیس ادله روا داوند ناباطل بستی بیا تماید وحق بیاطل عرض کند.

سیوم ــ آست که ایشان گفتند: موسی را قبول کردیم وهاوون را تنواهیم تا هردوه انگار وحدالیت کرد.باشند وههانکار دسالت دههانکار دلامت

اساسانستهای کهمنت ترسالی،داددآ است کهترسایان بسه قدیم گفتند؛ افنوم. الاُ به وافنو بالابن، وافنو بردج الندی و[چون]از آن کلام خواستند گفتند^ه؛ اگر

سه قدیم تباعد نقسان خدای باعد کذلک میمبران امت نه قدیم آباد کردندنان ۱۰ از آبهٔ ۱۹۴ مود؛ مارکهٔ سام. ۲۰ ماردمرونی است که درکتب حبوه از امیرا امار نیزیز مج) امل کرده اله از آن جمله تعج انجاز منه رسمامن برقی و توجید معلوق و امالی او واستجاج طیرس وغیر آن و نقل قسمتی ازموارد

آن در دنیل معرب ورد از جاب اول الحاره کرده ایم (۲۵ می ۲۹ می و مصون حدیث این کنی نظم کرده اند؛ داین چنین گلتند سالادان ره نحن اسم تعد انها لم تردی.

۲- ۲۳ ۱۳۳ سودة مبادكة اعراف. ۲۰ مديني چون ديگران اذفائلان اين تو لَدليل خواسند. ايمان دومام استدلال گفتند.

کتاب تغض

وقددت وعلم وحيات واداده وأدداك وكلام وسمع وبعرء حرته قديم كقتند تاسهباز مانندگی دادند بتر سایان، وفر آن بیامد که خدای،مالی یکیاست نه سهاست و نه نه است؛ إنها هو إله وأحدًا. و مشابهت دارند بنساري كه بسه خداي كقنند لقد كفرالدين قالوا إن اغتثالت ثلاثة". ومشابعت دارند بطباسه كه بيعادادكان كفتند. و دو آوسه و چهار نه باشد، دمیجبر، نه قدیم اتبات کودند تا چرسه کرد. مشابهت كرديباشند وبتأسل درين كلمات فابتت حاصل شود.

و اما آن سُعَه که سفت کبر کی دادد آنست که گبر کان گفتند: بزدان مطبوع استبرخين وهركز شرأ تتواند كودن، وإهرمن مطبوع استبرش أوعركز خير تتواند كردن؛ كذلك مجبَّر، واحذهب اينست كه: مؤمن مطيع مطبوعات یرایمان و طاعت ؛ وهو گز کفی و معمیت نشواند کردن ، و کافر عاصی سُجْسِّر ومقهور است برکفی ومعمیت؛ وهو کز طاعت تتواند کردن، ونیلشمانند کی دارد اين طريف بكبر كي د اذ اينجاست كه دسوتحلم المعطيعة آله كفته است: قدد مُد مذالاً منة مجرسية".

و صفية جهارم كه صفت ملحدى داود آنست كه ملحد هو جب و مؤتس در مبوقت بادى تعالى قول بيدمير كويد والاعقل وتظرموا اكتد و مجبره دا بعبته

١. از آية ٢٥ مودة ماوكة تحل. ٢- صنو آية ٢٧ مودة مادكة مانده. ٢- كويا اليزدو ازطرف منفىآية مباركة ورقاليانة لاتنخفوا الهين اثنين انما هوالعواحديركه التبنيت رور بودن اله باعد مأخوذ است و اگرته تصریحی یا ایمائی به این در نشده است. ۷- صفوق(و فن)در کتاب التوحيد در باب قضا وقدر درحديث ۹۰ گفته (ص ۳۸٫۳ چاپخفاری): وحدثنا على بن أحمد بن محدوين عمر ان الدفاق رحماض قال: حدثنا محديناً في عبدانه الكرني قال: حدث موسى بن عمران الشغى عن صما لحسين بن يزيد النوضي عن على بن ما لم عن أبي عبداند عليه افسلام قال: سألته عن الرقي أندفع من القدر شيئاك فقال: هي من القدر، وتال طبالسلام: ارالتدرية مبعوس هذهالامة وهم الذين أدادوا أن يصغوا اقد بعدله لأعرجوه من سلطانه، وفيهم تزلت هذه الآية: ديو) يسعبون في النار على وجوههم ذوقوا مس سفرهة تا کل شین، خطناه جدرو.

وتبؤ قبل اذاين حديث حديث متصلىكه برعبارت: وتلك مقالة هبدة الاوثان وخصماء الرحمن وقدرية هذهالامة ومجوسهاء مثنمل آست نقل كرده كه دوموقعش دواضيحت بنجم بآن إغاره خواهلشد ازشاءالذتالي.

كأليف عبداليبل تزوينى داذى

مذعب اينست كه نفى عفل دنظر كنند وحسن وقبعوا حوالتبشريعت وقول يبقبني کنند و تا پیفمبر دعوت لکند معرفت خدای و معارف عقلی هیچ معلوم نشود. وواجب باعد، وعقل ونظروا الرعه باعد، ودرعهد سلطان سميدمسودين محمدين ملكتاما وحسالةعليما بنهي ومحاجا وإيتر سلطان دربن سأله ودوسائلي د کې که ميبين بدان منفرد است ماجواهاي بسياد دفت دو پيش اندن سلطان ويحضون اركان دولت ويحضون المشتمعيراق وخوداسان والزحذهب خواجهابين . معنى درستشد وعلما ورؤساوآن طايفه بغط خريش بنوشتند و تير آكردنه از أمذحب بتقيبه وخوف سلطان وجوع كردند وكواءكر فتند وتستغتهاى آنتددعالم منتشو شدهومفتي ووؤكاد قاضي المصن الاسترابادي وحمقالة عليه بصحت تأتين عقل ونظى وردأ تسليم وتقليد قسول غراء مشبع توشته ومفتسات فادبا ترسراى خواجه بوضي هستجامي بقادت بربغته ودوحال خواص ملطان فلامان أمير.. عبا وخاذى وفتند وبسيلايوا بكرفتند وسمفوغاتي فزوينى وا درآ وينعتند ودرآن حالها خرجدد ونستنتى اذآ تترجوع بمدينة السلام بدادا لخلافه فرستا ندآ وبكفتوح السقوايتيردا اذ حضرت خلافت مهجود كردند، وبيبرانه سربا اسفرائين فرستادند و خواجه عز المالك" وذير سلطانبود بسبب مذهب اشاعر. وا مددى كرد البتَّ حيير ميسي فند و بدد از مصادره و حبس وتيس الاقمة و بالغنايل امام سنيان . ورجوع اذ مذهب صدينجاء سانه ، و خطفها بلمنت واضع مذهب كه باز دادند ونسختها باطراف فرستادن واثمة خوداسان ومادرا التنهي حنيتيان همه بغواندند و این خبو فاش و منتشر شد آنگه چون دو سال بر آمد برین حادثه دکر باره

۱- متجب بدمتیان کی بامر ادفته انگرز از وغوط گران و شود شیان مستند و جاد مدیگر معنا تی که مرادف ياقريب بمعنى اوباش باشتمرا داست، ومنتن باعزمتني دولنتحرى بكادار فتهاست ودر سينهاج: ومقتنان، بقاف أزباب تعبل ومتن موالن اسخة وده است. 👘 ٢ ع ٢، وير بقائ بم: دوفتنه ح: دفارت کردند، و گویاه پر فتده مخف ویرو بدندهاست یغی سادوب کردند ۲۰۰ این نقره را دو نسخهٔ دے دہ تدار ند باینمنی که هرچه داشت بفارت بردند . ۲- برای ترجمة وعز المثلثان زجوع شود بتعليفة ۱۹۷۰.

Unfiled Notes Page 227

کتاب نقص

10-

المذكوشها الحف وكوى كوفتندكه: آلادجوع وكيتبت اذخوف سلطان واذ ييم تيغ تركان بود معشف ابن كتاب ميبايست كه ايشاندا باز نمودهبودى كه اين تغيمه است وتقيئه مذهب دافعياناست وبعينه تغيمه وباطنيى يكىاست وزبونى الريقت جهودانست وازوا تباشد كه رؤسا والسة احل سنت اقتدا بروافض كندد دوتغيٍّ؛ وبېچودان مشابعت نمايند دو دېولى، وچندانكه حوكت وسيكدى كردند البسهآب ويعته باكوز مرف وخشت اذقالب بينتاد بازجاى خوش لينتادكه جمدان در حضرت اشرف انور مسعودی با حضور ملکان بزرک محمد شاه و ملکشاه آن قاعده دا هدم کرده بودند، و آن طريقت بيران کرده بودند، و: آن آوازه از شرق تا بغرب برسیده بود، و خواجه ابو نس از آنیجا بینداد رفت و در دارالخلاقه ودر جوامع و در مدارس بغداد تمهيد اين قاهده بكردكه عظر بروجه مؤشر است در طريق معرفتر باری سالی ، و قول دسول در شرعيات و عيامات ومعاملات و توابع و لواحق آن بكار بايده وأنبيا معمومانده وجزا برعمل استه و خطها يستد، و إذ آلجا باسفهان رفت كه دارالسنية والبمباعة است و يصنون علماء بزرگه و سُفتيات مشير اين قسل على نؤوس السلاً بر سر ختبر آخاذ کرد ویمناظره و محاوره تقریر کرد که حق اینست و باطل آنسته وجماعتی از منسدان و عامده که در آن غوغا کردند مانشها یافتند از خواجگان جیشی که مشيران ملك ومدبر ان ِ دولت بودند چون نيم الد بن رشيد جامدداد هشرف الد بن کرد بازد؛ و جمال اثبال، وخواجه بلال مسعود که همه حنیقیان ٍ معتمد بنودند^ه وباری تعالی توحید و موحدان دا صرت کرد که گفته است: وکان حقاً علینا

۱- مراد و گرفتها به است ورسه انتخط قدیم چنین بوده است. ۲- ۲ و کتب ۲ ح. (کتب ده هد معنا جانبنی گتفه و کتب کتبا می اب قال، وکتیه بالکس و کتابی او الاسم الکتابی لایها صاحه کالحبادة (الی ارتلال) و علق الکتب والکتاب علی المکتریت. ۲- خ می معافی معادی مربود. ۲- حیوم عامی ۲ م و دو موفایی ۱ یوضفای. ۵- این معانی حادان مربود است که در سابق (م ۱۹۳ – ۱۹۲۴) بان الماده علم است پش برای د کتر این تعمیل یتعلیقی ۶۹ وجوع کنند و این بتر جد قامی صدغالد می سادی دجوع هود که خواهدآمد.

تأليف هبدالجليل كزويني راذي

101

سرالمؤمنين ثابيكباركي استيصال جبروقند وتشبيه بكردت وهمة المتأطو أيغد مسلما فان متفق الألفاظ والفتادى برين جمع شداد كه مؤشّر درمعرفت بادى تعالى عظر است و تعليم و تقليد باطل است كه آن طريقت ملحدان و باطنيان است ، وبعد إذآن هم درحيات سلطان مسعود بروزكاور العيرعيَّاس غازى علوين أز بلخ برى آمدجلال الدين لف كه عزم سنر حجاز داشت محترم إزاهل فشل، ووذى كه مرابس اكتسيدفش الدين دحمه المدنوب معملس بودامير حاجبي افآ تزامير جاس بيامد با جماعتي تركان، ورشي الدَّين بوسمدد (اميني وحكين الدَّين بُلْغَش قمي در ميطس بودنه سيدفيتواله إن واكتتندة اميرمى فوما يه كه: علما ومتكلمان مذهب حود را ببادريد كه سيندجلال الدين خوداساني بالمام أهل ستعتب للماكل مشال در وجوب معرفت ستمن خواهدكف، مامجلس بآخر آورديم و علما درخدمت سينضى الدين بسراى إدالت رفتند وقاشى ظهير الدين وخواجه بوسر هستيانى ويبيباك يزبلهكلام متكلمواكه متبعث بوددوهماصولين بناظر عاختيار كردنه و علوی ستین کفت تا بحدی که امرا و همهٔ ترکان بدانستند که حق اینست که: معرفت بارىتمالى بنقل وتظردا تندته بتعليم وخبر، دكر باد، خطّها تاذه كردند قامير بدوالدين تشقلق إبشائدا بتيمادعمىداشت الطريق حمايت نه ألاطريق مذهب بهون مسأله بآخر رمید برخاست و گغت: برباطلی بیش اذین یاری نتوان کرد. وسيد بكمسين وككر متشرى حاض بود دوحالها بن آيت برخواند، وقل جامالحق وزهق الباطل ان الباطل كانذهوقا وجماعت برخاستنديو ون آمدنه وابن مجملي است اذآرَن جنبسًا. بعدادً آلغزويتيان مي كفتند: خوازيابند چنداد واصفعان ودى وحمدان تقريرمذهب أعتزال ودفش كردلاة مردىآن باشدكه بقزوين أين تخرير کشد. و این معنی نقل میافناد با خواجه بونس هستجای، و سبر می کرد تا در دوز کار اینانیم اتابال که السهٔ حنیفاندا بوقت فتودی که از شهر دی بر بایست

١- وازالية بالإسوارة ماذكا زدي. ليسع: وصلمان، ٢- ع ٢٠ يناوجما إقاليانه، ف- ع داسي ت ٢ بنا وطوا معراصوليزه ع د: ودر علوا أصوله. ٩- لغ ٨٠ منزدة مازكة الأسراء. باورب براى ترجمة اميرما مروايا نيم اتا بك دجر عدو ويعقيقه في ١٩٩٩.

كتاب ننفن

YAY

خاستند هر چندادیکه خواجه بو صردا گفتند، اختیار کدام جاب خواهی کردنه می گفته اختیار فرین، هر چند که منع بیشتر کر دند حریص قربود وقایدت نداشت و چتر وین دفت بعد از استنبال و قبول و ی ول اوروس ای پادنده منفر الد این نوبت معلی تعادنه اودا، بر سر منبر با حضود امید و ترزیر و قامی و تریس سنت و رقساوعلما و عبادان و بزر کان از خواص و حوام این ماجو می از او گذابا خر کدونته بود از غلابی کردند که هیجایی کنند چون بیرون آمدند گفتند: درس ای می در بود و قابدت با امامان بیگفتی که چه می باید کردنه این سنن بگوش خواجه بو نصر و استی و با ستی با از امرود و آمدند در جامع قواب می در منه با محک مقدان و تعلیمان و موام در آن از مرد و بطلان تعلیم و تعلید بقایت دستی در خواجه بواند و بسلامت با آمد و اندیشه بد خواجه در بعر متبر خواجه به اند تا با بای که: آمد و اندیشه بد خواجه در بعر میجر خواجه به اند تا با بای که:

کاری که دحدگذشت بافری بود یه یهوده سنین بدین درازی نبود پس خواجه که در اسلی بدین بزرگی بمذهدان ما تندگی دادد شابد که مسلمانان را مذهدنخواند و نفوسد و بداند که بیان کر ده آمد که خواجه رس ایش چگو نه است تا خواجه نوستی انتقالی چون درین کلمان تأسل کده بداند که از بادان بگر مغته است و درداو بدان آویغته است چنا یکه مثل است و کردم از بادان حذر در تاردان آویغته ۲ بیچاره تارافنی بود حد حای س ایش حفه با کش و الحاد بود علی رغبه، چون میچی شد داخلی سر ایش حمه از کش و بست و الحاد

اب حد: ووطعا اذخوامورعوائه در آغلواج گفته وهار بتدینیا، درامن بینی قضی که جامه وسلاح منصوص درجنگ همراه داشته باشد ومنفی کارها یکند مثل عمرعار و بط از آن بسجاذ بعنی نوتنون واستادکار استمال یافته (تا آخر کلام او) ع. ۲۰ م : در معالی کننده بنتوشجالی کننده د: وعوایفوظ میکردند که باسیعانی چکده و گویا صحیحور نمخ در مه چنین برده است، و که باهستجانی چهکنده و هیجان در انت بخی شوریش و شورا لیلن روز انگیخت دین (انگیخته حلن (بخی متعنی ولازم) آمد است ومواد در اینجا فورش کردن و تقع بریامودن و قوط براه اندانشن است. ۲۰ در استان و حکم مرحوره خط آمده :-

تأليف مبدالجشيل تؤوينى واذى المحمد المحمد

است از حوس بر آوود، على زعمه ، و در جامافتانه " بعضيفت، وهذ قسيرة عزطويلة و صلى الله على معصف وآله الطبيبين، ولعنالله على اليهود والعجوس والدهرينة والعلحدين والعجيرين.

. . . .

آنکه مختبه استه دفسل - وبدان کمدندمی شهر تباید دانتن به حک درقم دقاشان^۳ وسیز داروییشایوریانید و از محلقهای وی [یه] مسلحگاه وزادهمدان باند باید که دافتی باشد، مذهب حقیاید داشتر، تیم هوی^۳ بودن نه^ه از بهر آنرا که در وی غالب داغتی اندان بهتر بود اگرچه بعد بسیاداننه.

اما جوابراین ضل آست که این معنی آ یک را بر سه گذین که بنظر معترف باشد، وعقل را اثری کوید، ومکلف دا دو قبول و در دمذهب مغیر ماند، خواجه را که مذهب چنانست که موقت خدای بقول پینمبر موان حاصل کودن، ونیز مکلف قادر ومفتاد پست و می وهنی " اذلیت اگر خطای سر نوشت دو ند یا ادل " واغنی بنوشته باشد، خود شواند که مشی باشد؛ بنیم تعلقی نداده، و گرسو نوشت سنیی باشد؛ خود شواند که دافشی باشد، وچون ایمان حاف خدای باشد آتر اکه ایمان دهد خود کتر تواند که داختی باشد، وچون ایمان حاف خدای باشد آتر اکه ایمان مومن تواند بودن. پس با این مذهب که خواجه دادد نه مؤمن دا با به ماند مدخ توان گردونه کافی را بین مذهب که خواجه دادد نه مؤمن دا با به ماند مدخ توان کردونه کافی را بیکتر می وان کردن، به رواباشد که سنی را دها وتنا گوید،

مسواز بادان بناو دان گرینخن مثل است در کیمیای سامنت گفته: هر که از شهوت طعام بگریزد واندرشهوت دیاافتد چنان باشدکه از بادان حذرکند بناودان افتد نظامی گفته: کنون درخطوهای جان آمدیم ز بادان سوی تاردان آمدیم،

۱۰ عب ۴: وطیر فعده (یرا مهلمونین معبعات این مورد دانشا در دماین). ۲- ظهر واز جاله در آمدور بوماد افلادات کا کند (سال وسلم معتد این مورد دانشان مذکور است. ۲- ت ۲. ب م ح: وکاهانه، ۲- ع ح: تنازند و مراد از دادر ۲ او آنه عالم ند. است و مراد از جر ح: سر توشت ۵. ۲- ح: تنازند و مراد از دادر ۲ او آنه عالم ند. است و مراد از سر توشت آ است که در آن دوز دو فع قضار قدر برای هز هنتسی شین شده است ۸- ح ت ب دو هاین.

÷ · .

کتاب تقفن

191

ادنه دوا باشدكه رافشي وانكوحش ومذمت كويدكهقاعل همه خداي است وبتده بمنزلت جمادته استه پس بر بنطريفت ومذهب كه خواجه داود جنگونه رواباشه کتاب ساختن بر نفض (وافض، باید که کتاب بر دد خدای ساختی واوادت خدای که داختی دا او دانشیآقریده است. و دشنام ونترین وانکار برمذهب دانشی هم روانباشد جوناهمة بازلدت وقدونهوستيت خداى تعالىباهد راغشى بيهادهبيكناه باعد بمذهب بدير فسطله تملق الدارد بهدامت واضلال تدليق دارد از آن خداى تعالى، يس خواجه بايد كه يا دست الامدهب مُجيِّري بدادد ودواضيٍّ دا بمدَّحب واختيار دفض لكوحش مي كند" وكرنه ميجس ميباند و رافضي دا بيكتاه ميداند وتشنيع برخداى مىزدن كه رفض آفريده است وبدان كيله برخود يسايدة تا دلش بتگیرد نه هر که ساوی ومزدغانی وهمدایی وهر و کودی م ونهاوندی باشد واچب کند که مجبر دمشیعی وقددی باشد.

وآفجه مخته است که: دیمدد بسیادامتباد نیسته جو تس که آبجا که سلمان وبوذر ومقدادوهما ووجابر وبوايلوب وخنز يشمه وزيدابر امامت على متنفق شدند آن قلت دا ندرى باشد واعتباد بركثرت مهاجر واصار باشد واينبعاكه واذيان بيشتر شيمي باشند بوكثرت اعتمادى و التغاني لباعدتا بيچلاة مدبر هرچه باول حي گويد بآخريباطل مي کند واين خود مذهب واعتقاد شيمت است که اعتماد نه بو کثرت وقلت است برعقل ونظر ومعرفت است؛ مُحقٍّ محقٌّ باشد و کرچه بکی باشد، ومُبْطل مبطل باشد و كرچه مدحز ا دياشند؛ إن المعق لا يعرف بالرجال دانما الرجال يمرفون بالحق".

Tتکه کفته است: د و کرچه بحمدان شرق وغرب مشحون است بامنحاب

ال ع ب: وتقص حد: ديلغيه. ٢٠ ب: وسانشتنه. ٢٠ ع: وزوانغي». ٢- حد: وتكتفه الد مأخوذ الاطل وكما تكول الكال است. الدرب: ويرو كردى من البروجر دى د: ویز دجردی... ۷ ... مراد اسامهین ژباد است زیرا زیاد در جنگه مرته شهید شانه است در زمان يغير اكرم، بس اطلاق از قبل ذكرتام بدروآرادة يسراست ماتند جرير طيري. ۸.. عبارتی است مأخوذ از حدیثی مورف چنانکه درصفحاً ۲۷۷ بتغییل بان قد.

تأليف حبدا لجليل اووينى واذى بوستتيفه شافمي، خليفه وسلطان وامرا وتشاء والمه وققها وزهباد ومتسوقه اذاهل سنتشد بعماعت است وحق ووهن است ونقاص، ملاقعت سواد إعظم بايد كردت، واز

آن مذهب که ند روی داود پر هیز باید کردن که آن مین نفاق است. الماجو آب ابن كلمات (است كه: مذهب بو حنيفة دفا في ظاهر است امًّا ايشان هر دوموحد وعدلي بودماند وبمحبَّث إهل بيت ممروف ومفهور، أكرخواجه همان مذهب دادددست المعجس مى ومشبهى بيايد داختن؛ وعداوت آل مصطفى وهاكردن فمرحباً بالوقاق، وكرنه بنام يوحنيقه وهافعي دهل الذلالد

و ایما آنوبه الفته است: درستاز مذهبی بیاید داشتن کهدوروی دارد، حقا که داست می گوید اگر کود آنیست حر گز شنیده است که شیعت مذهب خود دا حواقت بدو كس كردماند.. ٢ همينه بيك خدا كقتماند، وبيك وسول، وبيك اهام، اما مذحب دو دوی آن باشد که لاف ازشاخمی زند ومذحب اشمر کافد، قاین عین نفاق بإهدكه اكر اصول مذهب شافعي سره است؛ التجا ببوالعمن أشعو كودن خطا باغده و گرمذهب غانعی دزآمول دوست نیست؛ دست از فروعش بیاید داختن، پس مذهب دو روی خواجه ممنَّف دارد او لا کو بنه مذهب شافی دادم أمَّا خريفت ـ اشعرى كويو، دوم شود را حتفى سنى مىخوان جون شتر مرغ وخريط، وباول خودراقني بودهاست آنكه زيديحدده اكنون مجبر هنه وترديك استكه مشرائه شود چون زغن سالیماد سالی ان، چون خربط روزی تر روزی خشک چنانکه كشت: مرزغن را" بخش سالي مادكي سالي نرى، پس ند مذهبي فانتقالي ومنافق حتيقی سنّی وشاغبی اشعری خواجه است تا بنست خویش در دهن خویش نهاده

است وهو كس كة سوء بخواك نيك بدائد والمعدية دب العالمين.

<u>ب. نیم</u> و دو سرحیا به ۲۰ ع جد: و دخل و در آنند اج کته : و دخل زن - دخا ال دو است کا ر (فرمنگ خارمی) به ۲۰ محینه از کر کر کرد بد زما گر کرم ۲۰ خان ان مراضم به به ندانشم به در حدث بر در در مدری به ۲۰ مدیر مان کنه : و خدر به اطال مسلی برون هر رست قاز در محینه در آن دا ندر جله هم غوانند بر وادن هما در آخر (تا کمر کد) او) به . نب من مد داخله در است که در مدار محمد مان محمد منابع ا وزغن را» (پنون لنظ دمر») و دوبورهان کشته: دوغن بودن جمن کوشت دیا و غلبواج يائد تحوينه؛ عش ماءتر وشش ماء مادميباشه، وببغي تحوينه: بنتسال ترويك سالماته مياغده.

Unfiled Notes Page 230

کتاب تقفن

آنکه تخته است: دوههٔ شرق وغرب اسماس سنت دادنده. کما چواب آفت که: مگر درتواریخ منواند است وندیده است و از جیر ان و سیتاحان و سالق ان منتیده است که از متداریك درم که ذمین است پنجوافکک و سیتاحان و مسالق ان منتیده است که از متداریك درم که ذمین است پنجوافکک و سیتاحان و معلوم دمادی و مذکر ان بو حیدوعند و بو تناذیر اهمذوسو فسطانیت جنافکه افسای آبلاد روم و فر هنچ آ و هند و تر کستان و چین و ماچین و فیر آن تا سد آ با حریج مأجوع و محدود دیاد سومانت، و یک تسو سلمان است و آ نکه صلمان بر هماندو است در انده است و باند که و دوسطون سا ست و آنکه مسلمان معمد ا باست خود بن خوانده است و بیا خانه و می سا خنه تا کی دا زخی.

۱۰ حید «منسو» ۹: دسه طعوج» در دهان قاطع کفته: وضو بقت اول وقانی بوا و کشید متدافزورزن چهارجوباشد وبان حصه از سینتو چهارحمة سر استادان بقال وصوب آن طعوج است» پس بنج دانگ وسه نسو بیستوسه قست از یسنتوجهارقست خواهدیود. ۲۰ ح د دعبارت براین نحواست): وکه از شش دانگ زمین پنج دانگ و ا اهل کتروغر کن ویدت وضلالت دارند» (دوضلالت است»)، ویدیهی است که مبار متحصف (د) راحوض کردهاست چانگده آب حاصان این دو نسخه است که تبر دیداده اند. ۲۰ حدده از اصل کتروغر کن ویدت حود دفر نگ ه دانیدین آدای ناصری گفته دفرنج بضواول وقانی سوب غرنگ است و آنرا آخر نجه ایز گویند در نشکر کشی اسکنداذ حصر ویو نان روید الگیری گفته: زمت و دفر ایک بخش اسکنداذ حصر ویو نان روید الگیری گفته:

تأليف حبدالجليل قرويني رازي

YAY

ġ

نباشد که بخون ومال بهری از است فتوی کند وجعه درحمایت شهادتین وشریعت و کتاب وقبلهٔ مصطفی اند است متوی کند وجعه درحمایت شهادتین وفلاسف وملاحله وبواطنه وتناسخین و صالوینه آ همه خان تاند از هفتادوسه کروه میتوای درست، آمکه ازین هقتادوسه کروه سه کروه معروفتر اند؛ حتیفی وشیعی وشعوی آ فکه آن هفتاد گافه خوددا برین سه گانه بسته انداز می جماسی: چنافکه نجازیه و معتوله وبادوجالیان و کر آمیه و با اسحاقیته وغیرایتان [را] از مذهب بو حنیفه خوانند از بهر آفکه هفته بو حنیه کاد بسته در میروند را داد در دفتر و منیک بو و معتره وباده می آن می و دسته کاد و معروفتر اندان و مایی در معروفتر و منافکه می بو حنیفه خوانند از بهر آفکه هفته بو حنیه کاد کند ، وطریفت او دادند دونو وع مذهب. و معین و داشاع دو منابه هو کندید یک و دهمیت و دوست و دختانه ومالک و قی

۱۹۲۹ زخوان الدعليهم - نقل كرده إيمطاقي الحقيق بأنجاد جوعفر مايد (ص١٩٢ - ٥٠٢).

۱- قال الفيروذا بادى: دلتاسخ الأذمنة تداولها او انقر اض ثرن بعد آخرومنه التاسخية، وزيدى درهو ح آن گفته: يتوهى طائفة تقول بتناسخ الارواح وأن لابعت وهو مجاز، وشهر ستاني درملل و محل ضمن ذکر کیتویه گلمته (ج ۲ طبع مصر بتصحیح شیخ احمد تهمی مدمد می ۹۷) : وواقتام خيقعنهم فالوابتام خالارواح في الاجمادوالا تقالهن نمخص الى شخص ومايلتي من الراحة والعب واللعقو التعب تبركب علىما أسلتهوا وهوفي بدن آخرجو المعلى ذلك (الى آخرماقال) ه وميلمرتغى داذى (ده) درتيصرة العوا) درياب تواؤدهم تحنحوان ودرمقالات اهلتاسخه بتعبل بيانطابد تناسفيان يرداخه است يكى اذماخرين وكتابى مقصل بنام دتداسخ وتساسخ وتراسخ وتفاسخ تأليف كرده است فراجع انشتت و دركتب سقول و ظلفه تيز الرابن عقيده یعت مقصل کرده اند. ۲۰۰۰ کذا فی وح شب» ۲: وتصریه» و در استفاح د ایز انداراند وظاهرا البستاكه مخرق والصحف وديعانياته باشديدليل ايذكه بحثاز فرقاغير املامي است که همه خارجاند از هفتادوسه فرقه وديحانيه نبز از فرق،فيراسلامي است باتفاق اوباب ملل وتحلء شهرستاني كلتهه والديمانية اصحاب ديمان أثبتوا أملين نورة وظلاماء فالنوريغل الخير قُصَداً و اخْتِاراً و الظلام يقبل الترطيعاً و اضطراداً (إلى آخرمانال في فرق السجوس (ج ٨ ص ۲۰۸۰)، وسید مرتضای زاری در تبصرة العوام در باب درم ضمن ذکر فرق میبوس گفته: و قومی دیگر از ایشان دیمانبهاند گویند نورزنده است و ظلمت مرده (تا آخریبان مفصل او)یواما نصبریه چونایتان ازفرق منتجه از غلاة هستند وآنان نیز از فرق سلمین در همادند نسیتوان کلسة متن را با ایشان تطبیق کرد پس این کلمه جلوز قطع محرف وسمحف ۳- قبر وز آبادی مخته: دمدان بن کلاب کرمان متکلم، وذبيدي ددشرح عبادت كتمته: وصداغهين كلاب مذكورازقيبلةتميم واذاهل جسره بوده و او دليس ويزدكتر ــــ

کتاب نقض

YAA

آن خود را الرجملة شافعي خواند دير فقه اركار كنند على خلاف قبه بينهم. دامًا زيدية واخبار يدوفشونيه وكسابيه وماند إيشان والاحساب شيعه شمر ندوكرجه زيدية دربعتني از فروع مذهبوامام بوحنيفه دادند مكرا بنو سه مسألة فقهي كه با شيمت باشند چون خير الممل، و دمت درتماذ فرو گذاشتن، وعلَّم سفيدداشتن، یس هر طاینهای را ازین طوایف بولایتی و زمینی وبقعهای غلبهای و کثرتی هست بينافكه يمن وطائف ومكمة [دا] كه دادالطك اسلام است وكوفة [دا] كه حرم المبر المؤمنين است وإكثر بلاد جيلان وجبال ديلمان ويعلى ال بلادمنوب [1] حمه زيديان دارند وخطبه وسكته بتام انملة خودكنند فالحميي عالم فاخد شجاعكه خروج كردهباشده والبترة برخليقه فسلطان خطبه تشوا تندفسكم تنهندهكر بكوفه كەقرىب باست بىدارالملك خلافت، دىمىڭە ھرسال يىكبار كە ھالھائ بسيادىستانىد وخليتها برسدا وقيناه وققها وعلمايتان همعفتوى برآنسدهم كننده آنكه اذبلاد خود اسان اذ نيسابو دتا اوژ كند وسمر قندو حدود بلاديش كستان وغز بين وماورا النهي همه حتيفي مذهب باغند بالترقك وبتوحيد وعدل خداى وبسمست البياكويند و يمنز لن اهل البيت مُتَن وبغمال معابد معترف ومُتَن الاجراب عمل كويتدا وبخواد فم ممتز ليان عدلي مذحب باشند وبققه اقتدا بامام بوحتيفه كنند وادر أصول مذهب اهل البيت دارند مكردر درمسألة المامت و وعيدكه خلاف كنند وكرچه دربلادر

۱. ح ن: دومنگره. ۲. ح : دور بکمفر مال به کیان ما لهای بسیاد رسد و خطتها بط تنده ۳. ساهی بیگ دیر قاموس الاعلام محفقه: دارز کند یا اوز جند نام قسبه است در داد دا انهر درخطه فرفانه که آبهای جاری بسیادر باغ و باغوه فراوان دادد و در کتب هری جلور مدور ح صوفی شده است، و یافوت در معجم الیادان گفته: داوز کند آخر مدن فرخانه معالی در ارانحرب (الی آخر مالال)، و گردیا اصل مسیح آن داوز کند یا ذاه سه نخطه است ذیرا داول بر کی آخر هرچز دستیمی آنیه آست و وکنده نیز مهمان انت بستی دیوروسا و آبادی است و چون این دیو آیند و آباری می های است و کنده نیز میمان انت بستی دیوروسا و آبادی است و جون این دیو آیند و آبار در معهای اصل می در در دیو باین انت بستی دیوروسا و آبادی است و جون ایند و آبادی دستیمی الیه و آخر هر های اصلامی بوده این اخبار آبار داول کار کنده نامیده این .

عر المحنيفي باهتدخلبه آ نجادادند، آ تكه بلادر آ ندبيجان تا بدر دوم حمدان، دباصفهان رساد، دوروین دمانند آن همه شاهمی مذحب باشند بهری مشیعی، بهری اشعری، بهر، کالاً بی، بهری حنبلی، آفکه درحدود ِ لرستان ددیار خونستان وکتر .* و کر پایکان وهرو کرد' وتهاوند و آن حدود اطل مشبقه ومجسمه باشنده و در حدودهام يبغثر بزيديان واسماعيليان باشنده وبيان وهرج وتغسيل همة بلاد عائم ىدېن كتابميسر تشود، آلىكە دردلايت حلب دخر اتلاكو قلاكرخ وبنداددمشاهد المقومشهد وشاوقيوقاشان وآوموسيز واووكن كانتواستر ابادودهمتان وجربادقان وهمة بلاد مازندران وبعتي اذ دياتر طبرستان و دي وتواحير بسيانات وي وبعض از نزوین دنواحیر آن، ویسنی از خرقان همه شیعیراسولی وامامتی ٔ باشند، پس عالم بششيده استبرين كونه كه بيان كردهد وبهرولا بتىطايته اىغلبدار لندخطبه وسكته مختلف است واحكام وفتادى يرمذهب خوه كنند وهرجا قوأت آن طايفلاا باشد که آن مذهب دادند ویادشاه افایشان باشد و غیر ایشان زبون باشند تا اکر بآذربيجان زبون باشند شيعتانه وتيغ وقلم بنست غاضىمذحبان باشدمهماز ندران شافعيان زيون باشند د تيم و قلم بنست شيعيان باشد"* ، وكي بولايت مفيقه حديفيان كوتاه دستد كوتامذبان باشندة دوهمة بلاد خوراسان مبير مدستبه فذبون و بېمحل پاشتد، وکر بساده برمذهب شافعي حکم کنند وبرۍ برمذهب بوحدينه حكموفتوى كنندة بتم وقاشان وآبه همه فتلاى وحكومات برمذهب سادق باقر باشد وقاضي علوى باشيعي باشدجنانكه فاضي بوابر اهيم بابويي ينبعاسال بقم برمذهب اهلالييت حكمراعد وفتوى بوشتةواكتون بيستمالست كه سيدذين الدين اهيرة شرففاه است حاكم ومفتى، وكذلك درهمة بلارشيت باحنور مُغْطَعان بزرك

كاليف عيدالجلبل اوريني راذي

۱۰ م دورو کرد عن دورو جردند تلویز دجرد . ۳ ع : وجز مایتان مد: دونو بایتان ۴: دور بایتان ۴: دور بایتان ۴: دور دجر مادقان و هاید صحیح دداین تسخ گو بایکان ۶ بوده حد: وحدود گو نگانه. ۳۰. ب ۲ ع: دامامی ۳ ۲ بینی تسبت خده بیتایی که درص ۳۴ گذشت. ۵ ع ح ۵ ۲ ب بجای عبارت میان دوستان : درخ وقلم بندست خونه باخشه .

طایندکلایه است ازاهل سنترجها من رقیهایین اورمیتر له مناظراتی دوزمان مأمون دوریداده و بندازسال دویست وجهل درگذشته است (تا آخر کلام او)» **و در همتهی الارب گذشه: «و** عبداقه بن کلاب بغیمکانی وتندید لام بروزن زنارمنگلی بوده.

کتاب نقض

¥9.

و ترکف باشو کت این طریقت ظاهراست تا بداند که آن تقریر نه از سر دانش وعليواضاف كرداست كمعشرق ومغرب برين كونهاست كهيبان كرده شداوخواجه مصنيف إز در مذهب لاف تتواغد ذدن كه مذهب تنافعي نه مذهب بوحتيفه است. ومذهب بوحنيفه نعمذهب شاقعياست، اذاصون مذهب بوحنيفه و ازقروع مذهب [شافمي] كه مسالل ايشاندا با هم خلاف است دفتوى بر آن مذهب بخلاف فتوى است بر این مذهب، ومسجدهای جامع جدا وفقه وا خلافی نامتهاده، اکر مخالفت وخلاف تبودى دومذهب تبودى امن همه هست و باشد. اما جتمومت دافتيان اين دومذهب يكي است تابعذهب شافعي بي تصماقته سازدرست تباشده بعذهب بوحنيفه بورديسماني مدراو ل فالتحدود كر سودتها نداز دواباشد، وقول «آمين» در آخر دالحمد» او واجب کوبد، داین بدعت داند، ومانند این مسائل که بذکر صه کتاب مطو ل شود، و گراهنماد برین خبر است که؛ کل مجتهد مصب ، باید که هفتادوسهما حب سذهب همه مجتهد ومصيب وتاجى باشند كه تفاوتي تباشد جون علما باشند همه مجتهدان باشتد، تاخواجه بداند كهميسني تتواند بودن وهم حنفي، بدوادو آوينتن غابت يفاقدونا باشدوعين تفيدباشده ومانتداست كارمستف التفالي بدانكمر دعزا کفتند: اذ کجائی کافت: از ما ورامین کقتند: العق سر وریش رنگینداری که الادوجاىبائي، الحق محتشيم دى استادال بمير الثرافني بده، آ فكه بمراد فريدى شده، بىداز آن مبيش شده وتعشيف برين وجه بكرده پس ازستى رجوع تعييارد کردن وحرمت حنفیان میدادد اکتون خودرا ازمیانه دحنفی سنگی، میخواند وخودبتدانسته است كه بسيادييشه تنكك ووزى باشد؛ هذبذين بينذلك لاالى قولاء ولاالي هؤلاء? ولمنت يرحمة مناقفان باد.

آمكه كقتهاست: الاخداى تعالى درمحكم كتاب خويش مي كويد: هو الذي

• ۲ کلیهٔ دنه نظر دردونسخفوجری است آنواهم بد از کا بستامل توغه اند . ۲ ب ح د : ووبلومذهب ۶ ۲ م ع ت بند ولارمانورایزم ۶: دادمان ورایزم . ۴ م ع ت ۶ بند ویارد کردن ۵ د د ع ع م مید و میدانند ۶ . ۹ صدر آیهٔ ۴۴ سوزهٔ مبارکهٔ نسام. ۲ ب ت م ب د وکم.

تأليف حيدالجليل تزويني راذي

أدسل زمونه بالهدى ودين المق ليظهره على الدّين كلّه` درين ظاهروا مىستايد. ته باطن وتقيّه را بم

اما جوابراين كلمات آقست كه تقينه تفسان إيمان واسلام فكند هركه كه خواجه معنى تغيله بدائد؛ وآن چنان باشد كه دنجي بمؤمني خواهد وسيدن بنفس يابسال يابد كرمؤمنان؛ اين مؤمن كلمتي بكويد كه بدان خلاص ياود و در دين وشريعت وخصت أست وشيعت بدين مخصوص و منفرد تباشده همة طوايف يوقت اتردل مضربت الرسور شرودت أين مايه بوخصت عقل براى دفع مضوات بكنند جنالكه عماديا س كه قسة اددريش بيان كردمند كه تغيثه كود وسعابه زبان بالكاد آبرد دداد کردند داد افشر مساوی آن که بدغم مش ت از خدای ورسول تر ۱ کرد. بود المميدادست ددمدينه آمدن تا آيت آمد كلاواست تفيته كردن"، وعسّاد مؤمن ومعذور استدايمات بى خلالست كه: من كش بالله من بعدايما له الامن الكره وقلبه مطمئن" بالإيمان و اتبيا در وقت نزول شدائد وخوف بغول وقعل تقدُّه كردماند ومعذور بودهاند چون يومفحليهاالسلام كه برادرانش كفتتد، بندة ما است كفت: آري بندمامه وابراهيم عليه السلام كه كفتند: بتانر اتو شكستي القاله: بل قمله كبير هم هذا " الماين عين تقيبه است، وكربذكر تقيبة اتبيا واوليا مشغول شويم اين كتاب مطوك شوه داين خواجة نوسنى كه تقبُّ وا باطنين من خواند وبراهل تِقبَّ الكادمي كند ته پیش اذین سنسی مطلق بودی واکنون بنفی خودرا حنفی سنسی می خواند و کردر بافراديا دولشكر كاءكويند: خواجه اشعرين الكويد: من مشيام باحنفى، وتقيه حمين باشد كه بوقت خوف وتزول مشرأت از مذهب خود تبوأ با انكار كند يس اكرنقية يعينهباطنبي استهم خواجعوا ميادكياد بدين الزام باطنبي نوكه بمذهب

۱۰ صلامه است (آنه ۳۳ مورد مبلز کانویه و آبهٔ ۲۸ مورد باز کا قتح = کال و آبهٔ ۲ مورد میار کامف). ۲ – ۲ ب: ویایده جد: خلاصی از آن بلیه انشار دیوایده). ۲ – ع ۳ : وزبان با کلام. ۲ – وقیه کردن فقط در ح د. ۵ – صلا آبهٔ ها ۲۰ مورد میار کاسل. ۳ - ح ث ب ۲ : ویون بوست طبه السلام بر ادران ه ۲ – از آبهٔ ۳ و مورد میار که سیا.

كتاب تقفى

474

من تقينه بوقت حاجت مسلماني ومعتقد يحاست ومنابعت إلبيا وموافقت إولياء والسلام على من اجتمالي دي

آنته المقته المعت: عدد مدر والفنيان بينادست كاحمة است كالى العسكر ايشان واين بسينه ملحد تناست كه ملحدان خون لا دخواستة همة مسلما تان حلال دافنده الماجوات اين كلمات بهتان و كذب ومهمت بندوغ اكر چه كر الكند كلمتى بنرورت برود وكر چه كواچه مسيئر بتقية منسوب كند وبادى تعالى عالم است كه در بن ضل تفيد او تتماست او لاغيت اذين حقتان دوطا بفه هيچ واكل تعالى عالم است كه نموانده و زير اكه همه مقر الله بنداى دوسول واذ است ومول كند وبادى تعالى عالم است كه بيشتر مواضع دول آن جهودان وترسايان دا اهل كتاب مى خوان وهيت الين از درياست "كروا كافر ندانند و دعوانند" وكرد كران دا" ناجى تعالند طر قفيست از درياست "كروا كافر ندانند و دعوانند" وكرد كران دا" ناجى تعالند طر قفيست بهمدحال ناجى خوددا دانند خون ومال جهودان بمذهب غيمه حلال ليست ومقالد اينان دوانيست چناد كمدو كتب فقه حنقول است وهر كم يك مخواند محتر اين قول بداعد.

اساً آمیم کنته است این مستقی از خود حکامت کرده است چون دونصول متدم میان کرده است کد همر کمی که دست دونماز فر و گذارد. و خیر السل ژند وانگذیتری دردست داست دارد، دهلم سنیندارد ملحدباشده داجماع است که ملحد بدتر است از کافر ! پس خواجه انتقالی جهاددانگه از است محملها منسر تح کافر خوانده است و آن همه زیدبادند از مهد زینه علی تالی بومناهدا، و همه مالکیانند از مهد مالک الریومناه نا که همه خیر العمل زدهاند و مطهر سنینتاشته اند. و دست

ب از آیة ۷۷ مورة مبارکة مله. ۲۰ ت ۶ ب: وبخون». ۲۰ در برهان گلمه: خواسته بانانیمندوله بروزن راست ذر ومال واسباب وجمعیت وسامان وملك واملاك وآلچه دلمغراه باشنه وأبوتمومراهی دوتصاب گلمنه

جرفی خواست مازی وتالدی چرف عواست مازی وتالدی چرچه به وجیج کدام رایح در هیچ بکی را به ایس ح در وکافرندانند و نعیانندی جرچه به افزاین آیسته ۲۰۰ و مرطابقه اینه دگران را به به ح شد و هرطابقه اینه

تاليف هدائجليل قزويتى راذى

دوندازی و کذاشته الد، وانیکشری اور دست واست داشته آبی چهاندالیکه اذاشت معمندود تشایف بشدر بع کلو خوالاحاست و بدوغ کوید: «دافشیان هماست و اکل داشده بی حبر دوبر شدها کافر و ملحد آن باشد کعمد اما کان اخوالده و آنچه حوالت کر دماست بر وی لاز بودنو چه و فیمت اصولیه از آنمنز حوم به و است محمد حده مسلمان، وون حفظ و حمایت خفادتین و شریعت آورو خون و مالشان بر یک یک یک حراب قالحلیدال لاه فاذا قالوه ما معمولتی دماحم و آموالهما والاصد شرب المالیین. آلیک کفته است، هو دعوی می کنند که حسن عسکری و ایس و کامده سقف خالعتکانته شد و او را بر دنده و از بن محالتر سختی باشد که یکی را بر ته و کس دندان که کوا به دسته است ا

اماجواب این کلمات آنست که: خواجة توسنتی را اگراین مسه عبب آمد است و دومقددر خدای سخیم ولایق نمیداند، یامسطفی را وآلش را این قدرومنز لت تىيىنناسدە چونىدھوى فىنل وعلم تواديىم مىكند بايدكە كرم وتغسّل كندوبىلماء اهلست وجماعت دودو كتابي كه خواجه امام محمد دبن معمد الفر اوعالسني كرده است که آدرا عطیبالقلوبه مخوانند و در دوم ضل از آن کتاب بخواند " که امامستَّت وجناعت كردماست در آن ضلمي كويد كه: جون ثابت البُتاني وحمة الله عليه إز جهان كناره شد وكالبدش بخاك سيردند وباذ كشتند جمعيءو يدأن يير اذ رهى دردسيدند كيبروا دوقيد حيات تيافتنددلتنكهوغمكين بسرتريت تابت البنابي آمدندوسرتربت باذكردنداليته كالبديشية درخاك يافتند أينحال برايشانعشتيه شد بند زوایهٔ شیخ آمدند باتگه نه کردند دختر کی حفت ساله درپس پرده بود ياقىكە زد و كغت: پندارم* پير زا در خاك طلبيديد ونيافتيد، مىچىپىتنى شد ودىيم بوده وياه ولون ژايلهم. ٢٠ حد: (كردهم. ٣- نسخ: والأوهام. ٢- كاتب بلى ند كشف اللكون أتقنه يوطب القلوب لمحسلين محمل يزطى الغزيمي جمع فيه أدبعين حلية وشرحه بالتارمية في سنتشمسائة به الله من ويعلواللون . عرب منه وقا سنا تشيباني البروز آبادي تحققه والبانة بألغم عي تنهم قا بساليا في تارثا بسائهما ومصولة معروف استويران تعقيق دوحديك؛ وظائلا أوعداً و در حكابت متقول اذوطيبا فلوب وترجعاتا بت بنامي دجو عشود بتعليقة بهجود. ٧- حدد داذ داهى دور رسيدانيه. بر ع ت ميد ويندارى.

كتاب تغضى

494

مطابق کست. کنتند: جان بندچه دانستری دخترك می کوید: چهلسال پیدم در نساز سعر این آیریمی خواند که: وب لاندی فرداً وأقت خیر انوارثین دانستم که دهای اووندای او رد فکرده باشند و اورا درخاك رها دکنند که جای مردان دوشهٔ یا کست نمسیانهٔ خاکست، مربدان دها کردند وباد گشتند.

آ لکه کننهاست: داکر کوبند: چون هست چر اآ مکارا نشود؟ کوبنده سیمد

وسیز دهم د² ملال ذادهمی بایند⁴، و قامی نداود و دولت دودست دشتن است، پس چون ۱- دارا آیا ۸۸ مود تباوت کا انباس ۲- ب ت ب : دود ابات کا کا انباس ۲- ت ب : دود ابات کا کا بنایا سرده باشته ح د: دو این بط باید که کا بسلیا می موددا از خال بر ندم ۲- از آیا ۱۵۸ مرد قبار که نسام ... ۵- این حلب یشی تعقیل انبا سراله، از ده بهود زمین بین بکه عیله جناعی از قادمای علمای قیم - دفتوان آه علیهما است که معنف (ده) نیز از آن جماعت است جنانکه بتعمیل در تعلیقاً ۲۳ یا یاد عداست... ۲ - ت ۲ ب ح د: می باید...

تأليف مبدالجليل قزويني داذي 🔰 🕫

همهٔ جهان حرام زاد کانند ودایستگی تبعیت ٔ وصرت اونداد دستداد افتیان حراب . زادهاید بقول شماه .

الها جواب این فلمنصف نیدهاند در آمیه گذت که: دجرا آشکادا ندوده آنست که تکرار بسینرملال افزایدود مواضع این کتاب بیان کرده که خرج مهدی علیه السلابه وقوف است بر ترول حسی مرجم سلوات اعطید حرکه که اواز آسمان بر مین آیداین افغیت بدر آیده، وگراویا بداین نیز ایابد این جواب آلکی است که حیات داتر ول عسی دا مقر است چنا تکه مسنف کتاب، واما جواب آقاف که منگراند نوول عیمی دا؛ در دگر کتب بیان کردهایم که درین کتاب خلاف با مجبر اعت نه با ایشان.

واماً آنید کنداست که دسیسندسیزدمحلالداد می بایند تا اوخروج کند با آمکه بیستویتیجسال دعوی کوده است که این مذهب داشته است باری تعالی عالم است که بلکردز بعضیفت این مذهب نداشته است اگر نه این مایه از مذهب نیست بداشته بودی که نگویند که: موقوف است ظهور امام برین عدد؛ و در حیج کنایی از گذیب شیستمد کود بست بلکه دراخبادوتواریخ و آثار دملاحم آوردماند که ا اطر اف عالم جیج دقته باشد بر وی عهدبندند و بست او گ ایشان دریادت که از بداده است که از هر ولایی وقاحیتی چند نفی باشند بعد اهل بد که با مسلمی بودنده واین تعشر طی است از شرایط ظهور امام و در کنی آذار کان خروج که از بودنده واین تعشر طی است از شرایط ظهور امام و دو کنی آذار کان خروج او و توقف او بسماحی است از شرایط ظهور امام و دو کنی آذار کان خروج اور معقد معتمد معروف بامامت دو وکانده منتظر خروج او؛ تاجان درما و فرزند فدای او کنند واین عدد از جمله علامات ظهوراست نه از شرایط خروج است و مذهبا اینیت واعتقاد اینست که گذشه شد درین مینی.

اما **آنجه محمد است که**: داین مدوسلال دارم می بایند دلیل کند که راغنیان این مایه حلال داره نیستنده ای ناجو انمر د نامند می باعتماد این مایه از مذهب ۱- ع دنیمنه ت: دبیمته جا: دیسته. ۲۰۰۰ ۲۰ جه حد دد با بنه.

Unfiled Notes Page 235

كتاب تقفن

489

شيعت بنداصتهاى كه شيسة جهودان والحوامذاده ندانند وترسا وكبروا اكريجه كافردانند حرامذاده نخواتنده وخداىتعالى عالم استكه شيمتكافران متبير ستدا حرامذاده ندائك وتشوالنده وحمدوا حلال لااده داللدالدى كمأشبه تكاحى وفتهباشد ميان مادرويدر هانة ودركت شيعه اين مسأله أظهر من المعمى استه وغر موشيت از آن اصل آنباهد تاجون اين جماعتايمان أور سياكسبت باهند كه كفر بايمان برخيزد حرامزادكي بهيجذا يلنشود تاعركافي كهمؤمن شودحلالذانه باشتدخللي نكند وهيجمخالف خودوا حرامؤ أدمندانند وتكاحهاهمه أمرضي أشرع ومقبول حكم يس بالمين طريفت ومذهب جكوته شيمتحملا احرام قاده دانند ومنتظر سيصلا اندا حلالذاده باشند...؟ وهيچ عاقل را دينماى كه بسرامزادكى برخود اعتراف دهد وخلفسلف خود واحرامز المدانند...؛ تاا انظار عددى كنند محلالذاد كالالة وعاقل جنين كلمات چكونه قبول كندةا وغرمزرماكه حمه را حلال ذاده دانيم چون شبع ابكاح دفته باشديا يجاب وقبول آنست ثا همة مسطيه چون إيسان آودند ومؤمن شواند يالتزاده باهند تا اين تزوير^ وتمويه كه برطريق تشنيع وشبهت آورده است بدين حبيت ووشن باطل ومشمحل باشد وخروجقاكم موقوق استبر مصلحت بادى تعالى نه بر انتظار عدد، ومهلما تانخمه حلال فادها ندهاین معنی کمی الادم باشد که گوید: عقد فاسغان درست مباشد وضيقى عظيمتراذ شركتياشد كه إن الشوك تظليمطيم'، وكافر ومشرك تايافة اده باشند كعاشما المشر كونانجص لاوجون عبدالله وعبدالمطلب كافر ومشر الاباغند و آمده ۲۰ كه ماد زمحم داست بنت وهب كافره ومشر كه باشد، و آن

تأليف عبدالجليل كزويني داذي

177

كى كه خطيب وكواه باعديدان عندكافر ومنس ك باشد نبص باشد نا جار فاستان باشد بالانداق، وهذه فاسقان بمذهب خواجه باطل باعدة بي سيايد ديد تا خود درين اجر اجدازم آيدا، ومحدد داكمسيد الالين و آخرين است بمذهب خواجه مستق انتقالى اصل ووصل برجه بودمباشدا تا آليه بي حجت درشيد سورت بسته است بمذهب خواجه در كه لاز باستا، لعوف باقد من خبت اعتقاده كه ومول خداى طاهر ومعطى ومعسوم بنى وبالكاسل وه تومن زاده است تا بادم صلو التا أشطيه تاجون اين فسل باستقعا بر خواهديا دست از مذهب مسلمانان بدارد ياسنكه در آبكيت شده بدخود بيندازد والمددية در العالمين كه في معمده بالتواده معتقد حلال لادها تد بيد خود بيندازد والمدينة در العالمين كه في معمده بالتواده معتقد حلال لادها تد مدين ومعرش اسي المؤمنين، وحرام الده آن باشد كه ياخذ مين مي مديمينه در ديف آدكه هده دلد وسينه اين در الانترانية من مي و الكم الموات بين معنى بي موادينه در يومن في ولايت المانين بادر من منه مانه تا به در معتقد معتقد حلال لادها تد بدر خور بيندازد و المدينين من مي المانين كه بي معمد من من من من من من معتقد معتقد من در د فكيف آدكه هده دلد و سينه اي من و المواني بادر مان كه بي موسيني مان مان مان من مانه الماني

آلکه کنند است: هرگراین خاتم حسن واسام وقن است وحدهٔ شرایط کمال دووجود اوست کمال حره در ذن کردن است که دصول کنند است: الشکاح سنتی، فین دغبین سنتی فلید منی، واکرزن داردو کنین کلن مادد: از آندقت بازفر زندان می آردفر زندانش بادی کیجااندا و گرزن وفرزند ندادد خود ناخص است وحاجز زند برسنت جد است.

کتاب تفض

458

مبالات ومباهان کرده دومواضع سیادوستتر آن ایتان همه تجرید تقرید طلب کردهاند باید که همه ناقص بوده باشند تا معلوم تبود که اصلی خطالست وقولی فادرست. آمدیم با این فسل که سنت است و که می گوید که ذن ندادرد: دادد ذن و کنیز ا سیاد، اسا از جاهلی گفته است که: و که آن مرد دوتر زندانسته و ماسمعنا چذا کس نگته است، که فرزند بادی بیادی تعالی مسلق داددا کر مصلحت نداند دادن. بر امام بندادم حرجی نبادد که اذائیا و مرسلان بسی بوده اند که فرزند نداشته اند بر امام بندادم حرجی نباده که اذائیا و مرسلان بسی بوده اند که فرزند نداشته اند بر و بجری دا همه فرینه بوده است، وجری دا همه مادینه، وجری دا یه وجری دا خود نبوده است کماقال این تعالی: به باسی شاه اذائا و به اندانده اند کود * او یز و جهم ذکر انا دانا آفیجه ای مزیشاه عقیماً تاخوا جه آن چیز که باشاق است و مقلا من فعال این باند قان بر حساب مهدی و مقان ترست می گیرد تا بست بو

کور تر باشد، وروا دادیم که امام زن داده وفی زند داده وضعی بیست بر آن. **آتکه منعه است:** دوعب تر آنکه این حوز تا سلام و حریم دین وسد تینو واصاف ضعفا اذ اقو باستدنه وحقهای خدای تعالی تکاهداشتن؛ داختی می گوید که: هعه بندست، وجهان در توقف است سبب او، ویداز های آدینه آنوقت واجب ولاز مهی خود که او کند و از قبیل او کنند پس این امام حی تاملق قادر تو اتارا چه عذر استریش خدای ادائی که این همه شه شل بگذاشته است بعذ یوسیده که راغنی می هد که: تاصران ادارد، این داست تنور تیم بندش باز باید نهادن چنان که بوبک می هد که دا هم کرد با گیو کلن حجم، وعشان کرد وی گوازی، این.

است دکرباده این کلمات مکی در مکد و مرد و ترامغی د که بماده بیبادان گفته است دکرباده اینسن بر سبیل اختصار که: شک نیست که بمذهب شیمت امامت از اصول دیامن است اسا حظ حوز تا سلام و فگاهداشت حرم دین وسد تمود بعد مذاهب السه دا باید کردنه وجون خلفا که حاض اند و ظاهر اند و خطبه و سکته بنام ایتانست دکردماند هر گز : و نمی کننده تا اگر ولایت مس است متفاران مص اساد از این این مرده ماد که تسرم، و همچنین از آیا ۲۰ سوده ماد که مؤدنون. آیا ۲۰ و صند آیه دن سرده ماد که شود.

تأليف حبدالبطيل فزويني داذى

494

بدست فر و کرفته الدوخطيه وسکه بنام خودبکرد، ومسلما تان آن حدود دوشد ت و محندت اند تاهم حق خلفا ضا بعاست؛ و هم حق ضعفا، * واکر ولايت کيلان است اسپیده علمان قرو گرفته اند و امامی بنشانده و خطبه و سکته بنام او کرد. و آ تبجا نیز حق خلفا وحق ضعاضایماست * وجال کوهستان مباحیان و ملحدان بدست فروكر فتعاعده خطبه وسكه بنابر يزار ملعو لتحسباح ملعون بكردماند و در آنجدودهم حتى خلفا ضابع است وهم حق مسفا دردم وفر هنج خودمعلومست كه كليميا وناقوس وخمرخانه ظاهراست، وكوشت خوك بحلال كردمانده دامام حى " الطق قادر توانا در حرم نشبته، وأمام جعق وخليفه اوست شمشير بدهش باذبايد تهادن وبعذديو سيدة الصبيان مغرود ناشدن وأذحر ميدرآ مدن ومتفليات مصرير داشتن والموت از ملحدات و کیلان ازمد عیان، وروم از متیر ستان پالنساختن وخطیعها وسكمحابتام خودبكردت ومنبر عابنهادن جنافكهعمر كردباعجم وكبر كانته بوبكر بالعل درد وروسيان، وعنمان و دكر غاذيان، پس اكر باوجود إمار حاضرايين همه حست ومسلمانان وتبعو والتدوحضها ضايع وتوقف وتأخير إدنقصان نعي كندة أحوال مهدى غايب دا برين قياس مىبايد كردن وشرم مىداشتن وانساف مىدادنه يس قياس بوبكر وعمر باعلى كننداكر ابتان كردنداد كرد،وقياس حال مهدىباستر شد ومستظهر ومقتفي كننده آتمينه إيشان فكردنديا حضور وظهوره إز مهدى طمع نباید داشتن، واگرامام دواست که این معنی دکند با مهدی نیزمجامله می کودن وتشييم نازدن؛ كه چون وقت باشد آيد وكنده وكركويد: سلاطين از قيبل ايشان مي كننه نشاى خطاست كه كرده است كه آن وقت كه سلاطين واقو تي تمامتر باشدمشحنكم بتداد باخلفا مساعدت تروده وآميته بندكان آل سلجوق كنند

مییت⁹ و تواب ومحمدت آن بدیشان داجع باشد، تا چون این قسل بر خواند غیت ₁ - جارت بیان توسانه قط در دو^ز سنهٔ ح د است لکن اذجارت معنف (ده) برمی آید کمپنین عبارتی درسایق بودهاسته ۲۰ ح د: دو جال و کوهستانه، ۲۰ ث ب: دو سنجه ۲: دو منجه عوده دو کوفر نگته، ۲۰ - والا ساختریه قط دردو نبخهٔ دح ده است. ۵- ع ت ب ۲: دومینه، ح د هم ندارند.

کتاب نقض

44+

برمهدی بغیبت لکند^ا کهموقوفت علی زمم ^تمینی بر تزول عیمی که خواب یك بسه داست باخد دیك نیمه دروغ، و کر مسلم شود که ا مرا وتر کلن فایمانو حضرت خلافتاد، بقسم ملاحده عالم، و اومسندتی است از حی کنه؛ کذلك شاهفاهان شرف الموك، ویدوترملک هاذ ندواندوالاف ایشان^{تا} حمه فایمان مهدی نمانده ویست دهنت هز اد ملحد رشم آداده که اونیز با وجود چنین شحشگان در توقیف معذود است والحددی در العالمین.

T تشه مختفاست: دواز صباب کلاها کمدر مهد بنی ا میدهما، بین المدسین دست. بن علی الباقر باسولت امویان د ثایا کی دقتها دی حصابی در کر امیران عراق دوجمتر. صادقد موسی کانلم وعلی بن موسی دیس تردد معد مبال اسال با استیلا و هشمت عباسیان مین بست که نظاهر باشند در کشوف، و آن ما مان تا بیدر قائم بقول و افنی همه از قائم بهتر بودند چوندولت آمویان تا چیز شد و دونت صالب ان منصف بذوقت تعملک هدی ال واد بلمان افتاد و صود دمنی با طلبیان بغود کرد نده خود ما بو قائم رافتیان لافسی زدند کماین همدند مات ظهور قائم استا آن روز که معد، بنفر من⁷ که خود را المهدی بق نام تهاد مرد در مسر شد و جوه را کانی به او با اند رافت مید بر حمد دعلی ولی آنه ، تو شه ه الامام المهتدی با شهر مد" بن دسول آنه ا بر توشته قرم از رابان جهان بگرفته " دورد که مقتد و قائم و می در مانی و در ملک هد" بن دسول آنه ا

وستمكلی امیران وافض، امیران ویلموغیردیلم باطنی ودافش، وسومتواعد دفش آشتارا، اذعاشورا ولیلةالمیلاد وروز قتل عثبان كه عیداعظم خوانند وجانه كنند كه غدین غم آست وتو لا وقبر آ آضكارا؛ امیران تنام همشیمی ویطیعه ویلیمه ویتران وهتجر ولیخسا وبسر یتن ودارین و حطب وحر آن همه امیران عیم، دییران همه باطنی ووافقی، ومسلم بن قریش و بعدان مقلد " دایتهای سفید پر بامهای قس ذده وهر روز منتظر خروج قالم، و درعه یکریم سلطان معمندی . قد سیاللادوسه مدفقه حله وسر عال [آبه]

تاليف عبدالجليل لزويتي داذي

و از ری ما خوراسان این دینبه فرازدن کوفته بودند که مهدی آل محمد نایم قائم است درمصر خد وقتل اعداکرد و روافض ددتم وقاضان وآ به هو کمجا بودند تهنیتها می کودند که تایم قائم با وایت سفید د دمصر شد وقتل کرد کنون کلر کلر شیمت آل محمد است، وهویان چند مسلمان را بنست شهاده که بکشند چون کلر بدین جانسیدآ خواین مرد که امام وقت است از که می گریزده از که پنهانستا

۱- ح ت ب ۹: ويليمه بع ندارند يافرن درمسم البلنان گفته: واليليمة با قليم لوالكس وجمعها اليلايع واليليمة واليلحاء واحد (الى إن قال) وهي ارض واصة بين واصل واليمرة (الى العرماقال)». ۲- درمتهى الامب گفته: ودارين موضعي است ياجاى درآمدن در كنتى است يمورين في ياقو تحديمتهم البلدان تختله: ودارين فرضة المرين يجلب المها المسلمين الهايد والسبة المهادادى قال القرزدي. كان تريكة من ماميزن ودارى الذكى من الميام

كان تريكة من مامنون ودادى الذكى منافشام وفي كتاب ميف، ان السلمين التحدوا الى دادين البحر مع العلام بن المحضر مع الجذوراذلك التقليع باذن الد جعبة بشتون على على دملة ديلة و قوتها ما ميدرا اختاق الابل، وادما بيز الساحل و دادين سيرة بوى وليلة لمغر المحرق بعنى المعالات كانفوا و قطوا و سيوا فيليمنهم القادس متقالات و الراجل أثنين (الى آخر ماقال) و قال أيضاً: والدادين هو دينى المادين سليد (الى آخر ماتال)». ٣ – مرادشو شاقل في التي أدندادين هو دينى المادين سليد است جو خود جمل ٢ ٢ ريت غليماتك ٣ – جود ويلدش است كه المعاصر ٢٢ بي ميش و يدرش سله و بندان بنقلد تيز الاماري من قرب الدوما من عن قربية و اين خاندان بحد كر دمايم. ٥ – ٣ دو العمان الدوما موه. جو اليه يقريناً اين خص مرغى سرعاب آبه درجاى ديگر كتاب گذه افروده شد.

کتاب نقض

آندوز که دشتان تویتر بودند و امامان از دیهتر بودند می نایست که آهکارا باغند اکنون که دشتن سیف است و درست فوی و روافض و اکنرینه بایستی که آشکارا بودی تاحد های شدای تعالی میرا ندی و حقوق بغداو ندان حق می دسانیدی، اکنون فرانش گویاتر می باست و دستش گیرافر و حکمت روانش بکترین اتباع و قدت اعداء و چنین محال بر عاقل سنیسر بوشیده نماند و لایو احمقان راضی پیش نشود أعاناایة وارا کم من الشادانه و انبحانه.

اما جواب این کلمات که دگرباده از سریشتر اهل بیت مسطقی ازمانیان وباقیان ظاهر کردمات وعدادت امیر المؤمنین شیر خط وامیهید شریت مسطقی آشکادا کرده وعقلا وفضلاء عالم دا برخت عقیدت مجتر امه و کینڈ سینۀ مشبشیاته الملا عداده انشاءای که بوجهی بردد که هیچ عافل عالم منصف ما تهمتی بتمانلاص کی که از سریمیرت بخواند اورا شبقی بنماند.

او لا آمید گفته است که دو بن الما بدین و باقی درعه دعاصیان بنی نمیشو حیطاح ظالم ظاهر بودند و دکر انشامه درعهد عصاء بنی مروان و درعهد دکر خلفا آشکار ا بودند چرا این امام غایب است».

جواب آست که معلمت اینان دوعیت ناجاد در ظهور بود باند؛ ومعلمت مهدی واب آست که معلمت اینان دوعیت ناجاد در طوامام، و کس را باشد که اعتراض کند ومانند است این قسّه با حوال پیشمبران خدای تعالی چنافکه تو حطیه السلام با کنرت اعدا ظاهر بوده است و بای دوز از اعدا ظایب نشده است که معلمت نوح در ظهور بوده است و ادر س علیه السلام از برای اعدا ظایب نده است دوی در زمین و وقت آخر با سمانه و ته خدای عاجز بوده است و ته ادر س ا است معلمت وقت اوغیت بوده است نه نقور و دهمین ایر اهم در حالت او ک ظایب بوده و حالف بوده است، داستانه و معین برا برا می مدالت و داد و در و معالف بوده است، داستان و معرود ا در ساعیل را البت قیبتی بوده است و دواود و سایسانوزا هی گز غیبتی نوده است و موسی را علیه السلام فیست بوده است، هم او ل - است بیل بنا دولی

فأليف مبدالبطيل ازويني رازي

ΫYT

حالت همهدمیانهٔ کلا، وضعیب وارموبدا غیبت تبوده است وبادی تعالی سی وز کرید وجر جیسی دا با تحصل منتقت ورویع اعدا وضرب وقتل؛ سبر فرمود، است وغیبت مسلحت بوده است، ومعطفی را بادفت ردوجت ومنز لتر بزر کنا؛ مسلحت غیبت بوده است و بنار دفته ومکنه دها کرده و بعدینه آمده، وخدای تعالی عاجز تیست وازبیا مخطی وعاصی ایشندام امسلحت هروفت و هرییفه برد کر باشد پس اکر کو دو کر ایست نوازینم و تفاسیو بیاید خواندن وقیامی اشته ما از اول تا آخر بر احوال اینا کمچتر اینه از اند از آردانی می کردن تا تلهور بافر وسادق وغیبت مهدی عیب باشد. و بعداذین حجت افکار این حالت کردن از غامت جهل وی غردی باشد.

وجدوم - آمست که السعبد من وعظ بغیره تجون مهدیموا علیه السلام معلوم است که امویان ومر وایین وعیاسیان بایدرانتی چه معامله کردند از کشتن بتیم وزهر وسلب وعب وغادت ومانند آن پس خالف است واز خوف اعدا غایب است. وجه سیوم - آمست که رواباشد که وجه مصلحت دوظهور ایشان وغیبت او آست که ایشان هریک تابیان داشتندند یه سنها من بعش آواین امام آخرین وغیبت عترت و حافظ کاب هرید است و عس اوسب امان اکست استفایب است تا چون

خوف ذايل شود الاظاهر شود جنانكه اجماع و كتاب بر خروج وظهود إدهيم. ١- ع: دهارض... ٢- مقيدة معتن (د) آست كه انيا عليهمالماكم بطوركلى الاوميا طيم الملاما لفاره سنتو تضيارا يون الملارسا في تخشت (ص. ١ مو تعليقة ١٩٣٩ - ٣- سيدان مر معام الامال تقتام سيارص ١ ٢ يها بايران ان الميلمز عقب بيرانية والمبند اعتر سالمان غير سيزا لمكروه فيجتب الوقر عني ستله قلي ان أو كمين قالدالمتمر شدين معار المعاد في يشرا الميما به الملام فراقتي علمي قال المحادي في أنهم من المحرد المو تعليقه بيره، ومن أصحابه الملام فراقتي عليم وفال: مالكم حياري كأ تكم مكارى، ان المعيد من وعظ بغيره، ومن لم يجر الملى بقسماني تكان غيره: فذه يعن قوله أستالام.

و در کلمات مأثوره اذعائهالا بیا و اذ ومیش امیرالدونیزعلیها السلام نیزورج شد است و هر کلمات سایرمصومین طبیههالسلام نیز بنفرمبرسدآیا دراین مواردجنوان تشل یکر وقته یادرکلام بیغبراکرم (من) جنوان اصالت بکاررفته است وقول نظول ازصاحب میسم الاسال اصار ندارد او باب دقت خودشان تحقیق فومایند. ۹- صدر آبة ۹۳ مورد مبارکه آل عمران. _____

است وبدلیل اول ستغنی بودیم الرین مدوجه دکر؛ امنا برای تاکیددا کفته آمد. وزیاده الخسخیر.

کتاب تشقن

و اما آ فیه گفته است: که دیمذهب ورالحق چناست که پددان قائم هریك چتراند از دعه دکرباده جساب کودتر است وفتوعهاید که بر آن مذهب بدخود می کند وفتوای مذهب بنیست چون امی ناندوتو قدامه آمبینحب شیمه جنالست که امیر المومذین علی بهتر است ازین هریك از یانرده مسوم و دلالت تول دسولست که کشت: هذان امامان قاما اوقسط و آبوهما می منهماء واین د گرانو اتفادی نیست ومعلوم نشدهاست تغذیل جری بر دیکری ناآن آ صورت که نموده است بداند که یاطل است.

و آنچه محققه است که دجون دولت امو بان با چیز شدد دولت میآسیان خصف پذیر قدم عجب است که درمواندم این کتاب آورد، است که آن مذهر و اغنی باشد که ذبون و ضفیدیر باشه مدفعر سنت همیشه قوی باشد و میزوضف تهذیر د واپنجابندف مذهب و قسان کار خلفا معترف می شود مباد افیاد وجوح و گرباده با دروغ و تعلید اول.

اما آنچه محمنه است که : دورعهد امیران دیلمان شمی چرا ظاهر نشدوقو ت مددنه وسر خاب که بداهد آورده لسته سب آذبوده باشد که امام ترسیده باشد که ملوك وبالم وسدفة وسر خاب واضی باوی مسان کند که امیران سنی و ناسیان ⁶ عالم باستر ند وراخد کردند از نیخ دوری کشیدت برگر فتر و بشنگاه تبادت بکردن و چون اسیران از بین صله بدان سحله بیردن و برا خر کارغافل شدن و آن دوسید محت بردایش غلبدارند، و خاندان عیاسیان بیکاون و ملطت معروق و مشهوراست بی رو روایش غلبدارند، و خاندان عیاسیان بیکاون و ملطت معروق و مشهوراست بی ا- این مردد یکی اذان موادد است که دوادا تغلی برای افاذ معنی کا کید یکاون است و روایش غلبدارند، و خاندان عیاسیان بیکاوف و ملطت معروق و مشهوراست بی رو دوایش غلبدارند، و خاندان میاسیان بیکاوفت و ملطت معروق و مشهوراست بی و بنالالت و دولالت در من بعنی دول است ۲۰ ح د دوران این می می می است و روایش ی بیران مود بیکی اذات مواد است که دوراد تغلی و این داند. و را بدالالت و دولالت در من بعنی دول است ۲۰ ح د دوران دی می می دود است و روزن گیراه مزان رجای که ند و می می آمیرا می این می دان دان می می می در است و روزن گراه من از رمان که در می می آمان می اینده.

تأليف حبدالمجليل كزوينى رازى

مهدی عالمیتواست دانسته باشد که شیمت بادی همان کنند که اهل مشت با اینان کردند تا بدین معارضهٔ باحجت مگوساکت شود. وغیبت امام مسلحت است من قبستی ایک وظهورش بوغت خویش بیارفن ایک.

واما آفیه اتفته است که دست ملمون ظاهر خد درایان سفیددرسر ونواسی بردند آمامنت بر ممدد و معدد یان دنیز اد دنیز ارمان و همهٔ ملمدان یا د یا و اراعتان و و لایشنان که شیمت خود محایفرسول و ا بادر جهٔ ایمان و سبتی دوصلت و همین و متر وعضته دقبول شریعته و کتاب و سنت قبول امی کنند بامات بر ای تقد عسمت متهمان در اعتقاد که معرفت خدای دا حوالت بسمع کنند اینت هایت معال و کترت علم؛ آرمیمتابت یز ادر ممدد ملون خواهند کردن مطبو واندود بست متهمان در اعتقاد که معرفت خدای دا حوالت بسمع کنند اینت هایت معال و اینت مایفدالار داخلال ... از و المده الکتال و مادد مکردن مطبو واندود بست جوابی ملاحده و در تعبه ایشان کردهایم که از قروبن بما فر مدادن شرح اسامی و اینت مایفدالار و خلال ... از و المده آلکبیر المتعال و مادد معتمون که پارسال در و القاب داندار این مطبو بان و مد عان داندایم چون بخواند بدانده ، دورین کتاب میم ماهادری درین و وقد است و کرار می فاید ملالافزاید اما عقلاو فعلا ر معیم اید که مده مدی معان داند یا برای دومین هو دیانی و کتاب ممکن در بنداد نصب مدی معان داند بار این دومی هو دیا جندانی شرح و کتاب ممکن در بنداد نصب مدی مند و معان داند یا برای و خدین دو کنان و معلو دانی مدین ممکن در بنداد نصب مدی منان دومی این می ملاو این اید مان می مینوان به ملاده این ممکن در بنداد نصب می مند و معان داند بار و ت مده می می این این مده مدین ممکن در بنداد نصب و معان داند به می می می مانه این می معدو د ممکن در بنداد نصب مدی می می مند و معان داند این و می می مان می می در منه می مان در بنداد می معدو می معنو و ت می می در بنداد می می مارد می کرین در بندار برای و برای و دار قیامت دا، یا بر ای ت در می مایم این می دار باید که ای می مارد با برای و ماه بایان کند یا برای در می می بای اینه دار باید که به در باید در می می می در به ای در باید در می می باید این می در باید در در در باین کند می مام می باین ای برای و در باید در باید در باید در باید در باید در باید که در بی می می بیکن در باید و در با برای در باید در باید در در بی نه بای در باید که

۱- ع ت م ب : و ساکن ع (بنون ند آخر کنده). ۲۰ م : و بودند و ج و بود . ۲۰ محسول است که اصلا و (بنون ند آخر کنده). ۲۰ م : و بودند و ج و بود . ۲۰ محسول است که اصلا و رولا یا تشاوین ده باشد تا با و (را باحیه تو افق و تبیا تس داشته با دار و این . بکمر اول و سکون تا کی تو نوش تر به منی ایت باغتم اون است یخی تر افز بخانکه گورند؛ ایت محرول و سکون تا کی تو نوش نوش نوش می کوک کند تو خسین است گفته انده. ۲۰ م ت به و معدی مدهری به به ۲۰ و ۲۰ م من م جه: د بنگویند و ح د دوند نفر منده ده مدارینها یک ورش مغط دادد.

کاب تقفن

فايدى زيادت حاصل بند كعفيت وخوف (ا، سلمانان دا مى كند نفو دمى كند راهها تابين مى دارند، چندين هز ادسنى وتاسى ددعالم باوجود خلفا واولو الأمر ابن تمكين كردن كه كارى بدان بى اصلى تابدين حدّ بيابد، وجون ابن طاغيميليه قوم دابود، بند كه ددممرفت خداى دوجوب آن بسمع قبول تعلم وتقلد مذهب معد دوناراد، اشتد كه ددممرفت خداى دوجوب آن بسمع قبول تعلم وتقلد مذهب وجوب معرفت بسمع برابرست، و آلبه دكر باده تشتيع زده است بر خلفا چون در انتنده اكر ياهنا دان مجبران عالم اند كه اصل مذهبيان بااصل مذهب او در وجوب معرفت بسمع برابرست، و آلبعه دكر باده تشتيع زده است بر خلفا چون در انتنده اكر ياهناد دانند خواجه جرا منع مى كند و حاضا كه باهنانه، و كر باشنده و كر ديدافقيده دانست مي مركند و حاضا كه باهنانه، و كر باشده و كر ديدافقيد مذهب وافيانست به دكر باده منتيع زده است بر خلفا چون مقد دو قر مى مى رسيدند ؛ امام تر منده مى كند و حاضا كه باهنانه، و كر باشده و كر ديدافقيه مذهب وافيانست و كرمداخته مى كردند؛ مداهنه ته طريقا سياست، داين عيدعاد كه دوست و منعاي ما كردا كه و حاضا كه باهتاند داشته سياست، داين عيدواد كه ديست و منهاي امر من مى كند و حاضا كه باهتاد داشته بيب او منابر مى تريدند ؛ امام تر منده مى كردند؛ مداه دامنه، و كر بيب او منابر من ديد و در كه منه مى كند و حاضا كه باهتان داشته مى كردند؛ مداهنه مى مريدند بيب او منابع است تايك بواند و منهاي من مي قال ماني داشته، و كر مين مي كردند دور از آلفت كه خواجه انتال مي والم مي كند كند كه حقها

اما آفجه محمدی آمدنای که دهیست دو اطراف دبلاد بدارت می ذدند و مهنیت می کردند که مهدی آمدنای قائم دوسر شده خاکش بدهان که شیمت خودهمدی، قائم دا کویند و اورا در فیبت تاب تکفتند و گر مجران تعلیمی بکدیدگر دا بنهود ملحد مس تهنیت می کردندمو خدان شیمی اصولی کمدؤ تر دومعر فت خدای تعالی اعلام بروجه گویند در دلیل علی الوجه الذی بدل بشاوت و تهنیت کمتر کنند، و آ تیه به مرام عموده است و بندوغ بشیمت حوالت کرده است که: هایتان پنداخته ان که تهرور آن دایات بدعن و ضلافت مقدشه قائم استه بس اجعلانه و فافلانه سخنی بیون قتل نقس ذکر به موضوع حوالت کرده است که: هایتان پنداخته اند که است که آنار ظهور دومند آمان خروع آن مصوم منصوص دا علاماتی و اماواتی است چون قتل نقس ذکر بر موضوع مشانی و فیر آن معناد و انه طلات که در کتاب مالار شاد است ه دندامی،

تأليف حبدالبطيل تزويني راذي

فرمم فة حسيم لله على العبادة مذكور ومنهو ورسطو واست كه مقد مان و آنار آن حال باشد وتغديل آن دو كتاب الغيبة مشروح است چون بخواند هيچ دبهتى بنماند وجعن كورتر استه كرباده كه شمتر متح است چون بخواند هيچ دبهتى بنماند از حكه و كنيه كويند كه حرم خط و قبله اجبا است، و مولود كاه سيد اوميا است كه يديد آيد، وصيح مريم اذ آسان بز مين آيده و آوازد آيت: وقل جاه العق و وقع الباطل آ از آسمان خنتين آيد، وناسر تي دب العالمين وجبر ثيل امين آيد، و آن محمد عن عست علوى شباعت تيغير كير و وعالم بكشايد؛ او كه مس بيران و آن محمد عن معلون شباعت تيغير كير و وعالم بكشايد؛ او كه مس بيران كند، كسوت دين بعط عدل و العاف معطر كند، كبر كى وترسانى وجهودى از عالم برداد، قلماهاى باطنيان بكند، غام حبواز جهر شعل ذايل كرداند كني و كليبيا خراب كند، وايت مصريان اكر جد مقيد است سوزه، دين يكى شود با الحباس كه بنى اعماره الاستدادان ومواسات كند، معلا بنى عينامهار هواليا كر ي بال عاري معديك المان والد معلم من معان تكدر معلو اله ي منود مالير دارد، قلماهاى باطنيان بكند، غار جبراز جهر شعد ذايل كرداند كني مود بين على معار وايت معريان اكر جه مقيد است بوزه، دين يكى شود با الحباس كه بنى اعمار والمعدادان و مواسات كند، معلا بنى عين أميلاً هواليا أ تو كان غاذى باهند كه جهاندان الميان و ماسات كند، معلا بنى عنامهار هو اليا أ تركن غاذى باهند كه جهاندان الميان و معه دامي كند بوزه ويايد و معالى اليان بالي مياري مورع معدكما بنمان تركم يوقو و معد دامي مين و يايد و داختر ميان و معدانها تركن غاذى باهند كه جهاندان الميان و مواسات كنده معلا بنى عناميان ها الين تركن غاذى بعد ميان كه يوقو و معه داده است .

و وديمة من س آل محمد ... خُسُتُنْهَا وجُدِلْتَ مَن أَمَنَاهَا قانا وأيت الكوكبين تقارباً ... بالجدى عند مباحها و مسائها فهناك يطلب ثار آل معمد ... طلاّجا بالشرك مس أعدائها

۱- مراداد مادید(د) استونام کتاب سعا است کمور من تمیر بآنشد استو تداود بیای است که در آخر کتاب، و مخون بوتان و ذکر طلامات قیام الفاتر هوا العلایم است. ۲- گریا مرادقیب نسانی است و سیزماند کمفیت طرمی تصندشد باهد. ۲- معذر آیا به سورتبار کنالاسر ۱. ۲- ۲ ب ج: قویر لانه. ۵- در برهان قاطع گفته: دکش بخم اول و کمر تائی و سکرن شین تعلیماد منطق کشت است که آنشگانه و سید بهردان باشده. ۹- معدو بینی است از نفتل این جاس و بر ای تحقق آن دجوع هود بتعلیمگه ۱۹۹۲. ۲- ب ح ث ب ۲ دور حزی. ۲- ح ای تحقیق زاد او زیاده او تمین حمل تقل آن درجوع خود میله ۲۹.

كتاب نقض

PYA -

یس تو کان فازی را مسطقی برای این دعاکود است تا بآخر زمان مسرت مهدی کنند و حقیقاظاهو کر دانند، وباطلها بست ، واین منی افطریق عقل و نقل برمؤمز عاقل مستبعر پوشینه نماند وا کا حقی خریطی ناسبیی انکار فکند ویر باطل امر از دکند نوفیانی من شرکانسایل ومقانة الجیتال.

وعبب استكه اينخواجة توسني كهاين تعنيف كرداست ديرقاتم غايب تشييرزده وشيمتدا بمصادره بكرفته كهعالم خرابشده حقهاتيست كشته بدعتها آ شکاداشد. جرا^۲ بنیاید که امام برامحاین کادبابده بنداد محفر اموش کرده است که [دد] عهد دولت ملكشاه وحمة المعطيه كذابي أذميان حجب الإدى بكريخت اوراحسن حبيّاح كَـل كفتندعليه اللعنه ودوجهان مي كثت وتمهيد دعوت الحاد مي كود به مشافهت وبمكانبت اذرى باصفهان وجمدان وحمة بلادتهستان، ويسبديا ويكرومص وشام وآن حدود دعوت مي كرد تابالموت آمد وبدكر وحيله وزد وسيم وليرنك آل حدود بمند وقلمه مبسكر كرد ودعوتهمي كرد كه بخداكلا انسن يبقمبر محصادق بابد، وعقل ونظروا البشَّه الرك فيست، جون خبر وفقن أو بالموت ـ خرَّ بهالله ـ شایم دفاش شد سلطان بدانست تا کالملک مستوفی همکار اوبود و دکران پوشیده مىماشتند وسلطان ببيكارهاى دوم و اوژكند وخصومت باضلون كنجه وطلب فتح فلمة اومشغول شد⁶ با آن تمييز داخت كه آنمود را پيش از آنكه مادشود⁶ بمالدتا فتنعقوى مى كنت وامام سنتظهر درآن تعافل مى كو لا بآ خو كاو خواجه نظام الملك المن برعلي بن اسحاف وحمة أشعليه . كمستى معلم مشغو بود تعميض منعسب يتيغ دلاحده شهيد آمد وسلطان بمدعى تزديك باجوار خداعاشد، وتركل عالم درى يتش آورده بطل سلطنت جهاندادى، وقركلابالموت عرداختند واز دادالخلافه

۱٫۰٫۰ د: ۱٫۰۰ نیست نمایند ۲٫۰ ۲۰ ۲۰ و د، وجرا این امام نیاید و و جوا ی فقط در ۳ د. ۲٫۰ ۲٫۰ د: ۱٫۰ سمن کردی ۲٫۰٫۰ ۲ ش۲ ب: لاتاج النین. ۵٫۰ برای منطق ایزوقایی رجو عثود بتعلیقهٔ ۱۲۷۳ ۲۰ ۲۰ برای نماین دراین مادت دجو جنود بتعلیقهٔ ۱۲۷۶ ۱۹و٫۰ درمایق باین درمطلب تصریح شاه است.

تاليف حبدالبطيل تزويني دائى

174

....

ابن كاربزد كصهم عظمدد توقف ميداشتند تا ألعلمون قومشدو كرجه لاطين را غيرسلطنت باشد المبه دخلفا دا بهمه دوزكادبايدكه غيردين وشريعت باشد بيمون تنش كشته آمدوسلطنت بربر كبادت سلطان قرادمي كرفت دكرباده دوهوالي يديد آمد وچند مماف برفت علىالجمله تاسلطنت بكلِّي بيمناذعت باسلطان محمَّد.. رحمهانئم اقتاد وسلطان سنجرملك يود خراسان بروى مقرد دجون كاربدين حد الجاميدالحاد قو ت كر فتدبو دوسياح قوى شده در آن حدود وسلاحها دن غير معا يرقلمدها برده، وداهها بكرفته، چون زين الاسلام` كشته آمد وقسدامير احمديل" مي كر دىنسلطان،محمد،بكليدل دوخر اين الموت وقمع ملاحد،بست ولشكوحاي كوان باسادها وآلتهاى وافرفرستاد واميران بزدك دسيهسالادان آبا عدتتدا يرين ثلمة الموت فرستاد وسبتاح كآل هنوز درقيد حيات بود وآنبناصبورآ بادها" ېحكم بكردند وحسن وحسادين آن ملاعين چون وادى چېنم كردند تا يستانند وشي آنمخاديل الرمسلمانان كغابت كنند چون بآخرى كرسيد سلغان سينمحمدوا . بو والتقرر بروشة دخاى خطاير دندو آن ملاحين بشادت زدند امير على باد كردى بود با مشکیرس مهترین فرزندان سلطان محمد دا چگرفت و بسنود شام دقت، وقواجه سافىسلبوق را بركوفت و دوى بقارس تهاد، وملائطتول درحكم إثابك اوشتکین شیر گیربود امابادی نبود، عماداند دله پلفنشت پسر بزد که شیر کبر دا بكرفت وبقلعاى فرستاد وعالم متزازل شدء و هنوز بيستداندسال بودكه سبتاح كل مبجر بالموت وفته بود عهدى قريب، با إبن همه لشكرها وعد تهاوساذ چكويد

۱۰ مرای ترجعه حال وی رجوع شود بتعلیقه (۲۵). ۲۰ مدخطی اذجامع افتراندیخ تحت تقوان وذکر جماحی که بر دست قدانیان اینان با یک جسن میاح که اورا ومیدنام میشوانند کشته قداداره گفته است و تفر ۲۹ مح کار استدیل کردی همشیر ۵ سلفان محمد سکتاهی بردست عبدالمللشراذی و گویند بردست چهارد فیزیامی ندممرم سنتمتر و حسسانه و نیز در آنجا گفته: و تفره قل آنستورا صدیل بده تا یکارمرافه بدست قدانی در ۲۵ م. ۲۰ ع: وسیمه از ان ۲ میرای تعقیق در و مبرر آباد و فیره رو بحوع شرد بتعلیقهٔ ۱۹۶۶. ۵۰ د. ۲ میرای تعقیق در هم تقارند. ۲ من م ب دو تا عرب و با عرب دینارید.

كتاب تقض

41.

خواجەسنىغاسىتى تەچنانايىتر بودى كەلمام مىتظى كە تەبھتر بودازھىر خطاب تيغ بدوش باذنهادي د اذبنداد بيرون آمدي كه هر كزميروا چنديني سيايولشكو وآفتدسلاح وعدات كجابودوآ فيعاوبا فلسن فشكر وعدت باكبركان [بسياد]بكرد اينبا ملحدان الدكي بكردى كهعنو فالموجد لنبعس أتتها بودكهملاحدة مدابير ستدندا وادقا درمانك وبلمان سلمانان واعتندوباليس اميرعلى حسامي واشترهمه خالفان سلماة ندائتندتاعالم الرملحدان بالاشدى وجون سباج صب حيان نيستخد بودندىمصرومس بالنوا جمعط بودتها أيخصبعالم ميل ، الرامير الاستى،جهان ير ازنر كان غازى مىدمواقق ومشقق؛ در خاندر قتن وخفتن وبنو كالين كارمعظم بكقتن نمىدانم كه بوجه حمل كنندة يندادكه قانم بددل وبي لشكر است بكريخته است يا خودنيست دافشيان همه دروغمي كوبند تاابن كلابدينجا برسيدكه ملاحدم جهان ببكر فتند بسخواجة توستمي بعداذ متنادسال تسنيفهمي كند وكتاءبافاته ودافشان ميتهد آخرفرقي بايد مبالاغاي وحاضر، ومبال ممكّن وخالفه يس أكوابن غفلت وتأخير وتفسير دا اينبعا نتسانىوعيبي نيست آعجا نيزهم تباشد كه اتباع بيشنر بودند ازمدقة حله و از سرخاب آوم چون بيرون نيامد بايكديگر قياس مي بايد كردن وذبان بريده كشيده ميبايدداشتن كمعمالج المموخلفا بهتردانند، آندوز كه حَشَرٌ * والمكر الأهدينة بمجم بإيدفن ستادن جنا تكه عمر خطاب؛ خودفر ستنده وآن دوز که توقف باید کردن تا ممروجبال نهستان ملحدان بدست فرد گیر ند چون مستظهرو مسترشد؛ نوقفهمی باید کردن، و آن دود که صادقاد باقر دا ظاهر بايستابودن؛ مى باشده، و آن روز كه مهدى را غايب بايد بودن؛ مى باشد كعصلحت السه دائند ندهاسه، وجون خواجه تشنيع برمهدى زند ماجواب درموسك دربان ۱ - دربرهان قاطع گفته: «لبه سوباسين بي تعله بروزن دخته گر تام كوهي است در ولايت مازندان نزدیك بَكُرد كردی. ۲۰ ع ت ۲ ب: و هدند ۲ ع د تدارند. ۲۰ ع: ودره د: دنره در ۲ س ما م اس است كه اول دردست سلمانان برده ریط ملاحده شمرف مازنددان نزدیك بگرد کوه. خلداند ویتراندیودکه صحیح: وذکره برد، باشد ۲۰ پر برای تعقیق هزیاداقامهٔ وبالبری وترجما امریخی حسامی وجوح شرویتعلیقهٔ ۱۹۷۷. ۵۰ کذا درصله نبخ وستی وحتری (بقتر حاء وقین) در ماین گذشت وجوع شود (بعن ۳۱۱۰). ۴۰۰ حود وباقر ومادقیه.

تأليف عبدالمجليل قزويتي داذي ٢٨١

ا تتوانيم كفتن كه البعنس معالجنس وهو كس كه بالصاف اين ضل باجوايش عيك برخواند ان شاءاته كه اورا حيج شبقي بنماند، والحمدة دب السالمين.

Tiberation است: دنسیمت اول بر اینان آست که از میان همهٔ قر فراسلام بینش محابه وتکثیر و تنلیل سلف سالم از صحابه و تامین و زنان وسول در هاد . وصباد و متمو قد متروف باشد وبدین منفردانده.

اما جواب این قصل: بدان ای برادر که این حسنت انتقالی بعدازین همه - تشنیمهای بددوغ دحوالات محالات آخر این کتاب بر تصدقان فضیحت بنهاده است بسنی داست، دیستی ددوغ است، دهست که صورت شبهت داددونه میون نصول او گست. مسافل خلافی ³ است اذ ایسول وفر وجمدهمین فقها^ه بهری دانسته است، و اذ - بهری سیکانه داجنبی بوده است، اساً بیشرودت همدوا جواب بروجه خویش بتوفیق خدای تعالی بگذه آید ان داداند.

ایه جواب این قضیحت اول آفست که: این تندیم، درو نجاست کندر واند این کتاب تکراد کرده است دیهان نهاده وجوابهای مدیم با حجت و دلیل گفته آمده است، جون بنواند بدانند که شیمت اسولیه بحداله بدین تهمت متیم بودهاند وهر معماددا دادبین داکه محماک درسول دوستدانندانند فیول کردهاند شیمت مربعه باشنده و متسو نه بردیا دا دوست دادند، وزنان معطل دا ها مهانت الموشین دانند، وهر کس که ذنان معطق دا طعنی دند، مبند ع و خال و کراهن دانند، واسا حدیث معیتهان که در مواضع این کتاب بر نیمت تغذیم ذده است زوایتان یکی احد حنیل است اذابتان که معیقه مسیباست بنده حرفاج مشی، محمد بین احدیث بعوب افیون جای قاضی هوان دوایت کرده است معید بن عبدالتابه وی که گفت از علی بن حشن مندو به کفت حضر بوده در معید بن عبدالتابوروی که گفت از علی بن حشن مینوده که گفت حضر بوده د

. بر از اطال است با بزمورت ، والجنس الی انجنس بیل. ۲۰ ح دندمالته ۲۰ ح . تاج درشهت چندرشیفه، ۲۰ مام دخلانه، ۵۰ حد: دواصرا، طعیمکامانداه، . ج - جد: دوره صدا بدرا بیزند ایجند (دهشمه ابدرا بین که و در رها بزراسه الوهر جو اهر، است کمتر قطرنا اول بشرح و بیان آن پر داختم. ۲۰۰ و که قط در دو نسخه وج، ده است.

- -- ---

Unfiled Notes Page 243

كثاب تقض

YAY

مبجلس احمد حنبل اذ وى شتويدم. كه كفت لايكون السرجلسنياً حتى بغض علياً قليلاً ، من كلتم: لايكون السرجل سنياً حتى يعم علياً كثيراً. لا من شبعت ميست كه شبعت مجتهدان جنين دا دفست نداد لد پس اكر مجتمع دوست على باشد دوستتر دار ندجنانكه بوجنيفه وشافعى؛ وكر نه ندار ند پس اكر مجتمع داست على باشد واما المفاقلست از مختلفادور كروه از امت مصطفى عليه السلام دشمن لرامير المومنين على دا خارجيان و فاسيان و معبترانند كه اورا قتال و مسلمان كش و خس خواره على دا خارجيان دو فاطمه دا بد كويند. و حق فرزندان اورا منتكي با شند و محبت خوانده و فاطمه دا بد كويند. و حق فرزندان اورا منتكي با شند و منبت من داكه اين مذهب داده، دشمن داود و لدان كننده و هر كمى كه اين كتاب من أو له الى آخر مير خواند بداند كه اين مستند از آن قوم است كه مبالنتها كردماست درمدادو على موتنى و خصومت آلش المة هدى، والسلام على من البيم الهدى .

آنکه محمّته است : هو قضیعت دوم آ نست اینان دا که با منتز له موافق کو داندوسفان خدایداانکار کر دعاند داود اخالق لم بز لی بودان و لم بز می بوسیع و یعین ام بزای، و سنگلم ام بزای، و سرید لم بزای نگویند، کویند، سمیع و سیر است بستی عالم دقاده : و علم و تدر تدا خود منتک ر ایانند، و کویند، مرید افعال خویشن است تصرید اضال ما، و بیناست بشی ط و جود می ثبات و مسیع است بش طر وجود مسعو عان، و هم چنین ، و منگلم است یمنی خالق کلام است، و داذة آ سگه بود که در ذق آ فریند ، و مدر ای آ نگه بود کمعدد ان آ فرینده و مده میام ر حق آ سگه بود که ه در بین مناح کار بود معینه * الق عدازت و عالم و متکلم و قاد و حقی و سیع و بسیر بود محف اد و منگر دوده و ادیینده و امتوا بود نه جاسه و آ لمه ای کره خلو قانه و بیر بود مصف او بنگی دوده و ادیینده و امتوا بود نه جاسه و آ لمه اگر مخلو قانه بود و کی بود، و مواده منگلم بوده.

تأليف عبدالجليل لؤريني راذي ۲۸۳

اما جواب آلمت که، اکر خیستوا در بعر محسائل مطلبات بدلیل دسیت با معتر له موافقتی می نماید آن موافقت از عقل ونظر باشد نه موافقت زیدید و معتو له باشد با آویک خواجه دا در انبات رؤیت معاهده با مشبقه و میسیمه وافقت است، و در اتبات بللم و کفر با کسالاید و جهمید موافقت است تاهسان این موافقت بداند مسکر کمال آن موافقت قبول کنده و کر این اسول همه مذهب معتو له است خواجه می بایست که کتاب دا نام دیستی فنالج المعتر نه بر تهاده بودی که متبو عایشاند تایدیدای خلاف است در ایبر دن از کر این اسول همه مند به معتو له است خواجه تایدیدای دا نام دیستی فنالج المعتر نه بر تهاده بودی که متبو عایشاند خدای خلاف است و شیست دایبر دن از آن در امامت تا نظهار عدادت معلوم شود آمدیم با جواب شیه می که آمد و دانه است که

«مقان خداعدا منكوبا شده برسب به من من من آكمه او لا بدانند كه مفان مي معقم است مقان واجم است وسفان جايزاست بر آكمه او لا بدانند كه مفان مي معقم است مقان واجم است وصفان جايزاست ومفان مستعيل است اسابارى تعالى ما صفان واجم قادر تعاسه، وحسى، وموجودى، و الا مدهم شده البات وجوب إين سفات معلوم است لميز لولايز الدلايجوز خروجه عنها والما آنيه تفعه است كه دوار عنان بادى تعالى نف وقالى است يعلم ورا التى والما آنيه تفعه است كه دوار عنان بادى تعالى نف وقالى است يعلم ورا التى والما آنيه تفعه است كه دوار عنان بادى تعالى ورازق ومر مده تكثم لم يز ل ين اجراكردن، و آنواكه اذ لفت عرب واصطلاح متكلمان وحدد و حقايق معققان الدلتمايه بهرماى بادن جنين سخن لكويه اسامه ميزا المتي المعقول وتاهم وع باشت جنين باشده اساعسنا إين كتاب معذور است كه اين شسان عايد است بواضع مذهبتى كه يون خواست كه يفي مفان جنين الذ والي داختي الاير بي وجم است بواضع مذهبتى كه يون خواست كه ين مفان خداي تعالى قال الى دام يراب ير

۲- کلما وزنسخ رینظریورسل که معرف وجانا تکنه باخل. ۲- حث جو: دهم ۲ هم اصلا الدارد. ۲- ت ۲ ب ح د باشیانه واولا آنچه گفته است و این اخیافه دو استهٔ ع خط خوفوده است. ۲- ج یو یواولاه، ۵- ح د و که ضفات خطه. ۴- ع به: تمست ه. ۲- ع ت به (ویزوی ۴: ویزوک).

٤- برای تحقیق در این مطلب دجوع خود بعملیفقه ۲۸. ۲- دیل آیه ۳۷ سودهٔ مباد که طبه. ۲- ع ت: در نگاءه. ۲- ع ت ب: ۲: در بعبو است همچنیزی و مزمو افزیدو نسخهٔ وحده است که در دستاست فرو ا در بیناست بشرطو جود مرایا ته جن همین مخی است و هیچگو نه موجبی بر ای تکوار دارست. شد ع ت ب ۴: آفزیدی. ج- ج: دندگاه، ۲- حه: دو همیشه م.

کتاب نخص

444

باشد که مدافل خلق آفریدمبند وموجود باشد خلق دوان بس قدیم باشد، پس فرق تباشد میان خالق و خلق دراذل و «لاقدیم سواه" مسال باشد وسلوم است که فاطل قدیم باید که رفعل خد می" دادد بقدیم اوقای که آل اعلیت باشد، وواز ل ورز تاریخ معده باشد و دال که چگو ندواباشد که درازل دوز تا معده پس دوز تاخوابد و مرز دقد، داین خالق فاحش است و حد مه دوجود از سیان زالق و رز ق و موز دق، داین خالق فاحش است و حد مه موجود اندین اس قدیم باشد، دااز ته میچ محمدت قباشد می آگران خالتی دراز فی آن می خواهد که درازل فادیم د میچ محمدت قباشد می مانی و درازش آن می خواهد که درازل فادیم دااز میچ محمدت قباشد می آگران خالتی دراز فی آن می خواهد که درازل فادیم د موج محمدت قباشه می مانی و در قالی می افت دالیت میچ محمدت قباش است و معه موجود اندر و دارل قادیم ده دالیت میچ محمدت قباش و در قادی می مانی و درازش آن می خواهد که درازل فادیم ده میچ محمدت قباشه می مانی و در تالی و دارش می خواهد که درازل قادیم ده میچ محمدت قباشه می مانی و در تالی و درازش آن می خواهد که درازل قادیم ده موج محمدت قباشه می مانی و در تالی و درازش که مواد و در اند و این معلیان قاد دام در فاد که مانی آن می می موده اماد و او ا موده است. اما دخالق آن که گور تند که علق آفریند، و هرازق آفیه که گه می ند که مود در در ماند و می قادر کان که مای آفی آن می می و ماد که این که و ماد در در در سانده و مت که می قدر قادی آفیه این آفیه ایم که بازی تعالی که گوند که در در در سانده و مت که می قدر آمان کان می می آن آلی ای می می و راز می آن می تکنده و هر می آفین دا مغان ی اضال گورند نه معان راجم در در و می در ال مسال باشد که این منان دا مغان ی اضال گورند نه می می و راجم و در می در ان در ال مسال

اماً در آدکه احل عدل ازبادی تعالی غیر سفات مستعمله کنند؛ شبعی نیست جون کیفیت وابینت؛ ومانند این، اماسیمی وجیری بخلاق آست که حوالت کرده است که انعذه احل غنل معروف است که بادی تعالی دنینمالهبزل سمیع وجیر بود اماسامی ومیمری کمیشر وط است بوجود مسموطان ومیمر انتوزلایز ال اتبات کنند که معنی صبیع وجیر آنباشد که حاصل باشدیر صنتی که اگر منسوعی ومیمری باشد که 'در آن حالت شتر دویند واین در لهزل دوانیاشده ومددالت میم ' آن باشد که در آن حالت شنو و بیند ومعدك ها حدا و فایم آیتر طروجود مدد کلن

۱- ح ۲ ب: دکنداولتا(بواو). ۲ ح د وتاقدیمازلی». ۳ ح: دقدیمه زیری. ۲ ح: دالته وهیچیزه. ۵ ح دنباشده داندادد. ۴ کفا در نسخ وتناهراً دکته زاید است وی مورد.

تأليف عبدالجليل تزوينى داذى 🛛 ۴۸۵

. . . .

¹ آما جواب این کلمات آنست که شیمت امامیه نفی دؤیت مجاهره کند چناهکه جهودان از مومی خواستند که اُدنانک جهو^{ره م}ا بنوبت عاجل سوخته شدند فأخذتههالماعفه^و وظ_{عم} آن دؤیت کنند که سببره ومشیقه انبات می کند کهبین چنت_ا سرخدای دا بیبنیم اما دؤیت بدان وجه که ذات مِمالی دا بیبندنه

ام ح: دلیزه و گویهٔ همین عدست. است. ۲۰ . گویا این و که هم هداینجا ذاید است مانند آنوه اندکی پیش گفشت. ۳۰ م ع: دخله و ما بر نسخ کمانی المتن و احتمال اینکه واصل وهدته- بوده است بشم عین و تشدید دان و تام در آخر بروز ملت منی است بادل سیت فرویسترخی عرصفها گذشتا و میقنی و آخری ۳ ۲۰ ح د: چانکه داندی چون و یند میچگونه. وی و عرب از آیه ۱۹۵۲ مودهٔ سار که سام.

كتاب انفض

t AP

بيعتم سوله درجانه در مكان نه در مفايل نه در حكم مقابل ، نه حال در مقابل، رؤيتى اذ طريق علم چنانكه ميمانند موافق في آن وقول سلق سالع بر آنتوجه كه بوحنيفه و عاضى بستايت اميرا المؤمنين اتبات كردهاند قلل طيفالسلام : لأمد دينالم أده لهتر مالمون بمشاهنة الميان لكن رأمه الفلوب بمقاتق الايمان، معروف بالآيات مشهور بالدلالات، لايفان بالكن رأمه الفلوب بمقاتق الإيمان درينا شيت بريووجه كنند كفعلى عرضي مديناكه بخانكه بأحسن المص وابن الكلاب

آنگه محمنه است: «وفضیحت چهادم آفت»؛ دافنی کوید: خدای تبالی خالو همهٔ انبا نیست و آنباکه می گوید: انهٔ خالق کل شیم آیاین «کل ّ بسنی «بعش» است وخودرا باخدای تعالی درخلق افعالی آخریك وابادداند و کویند": کفر وابدان بتونیق وخذلان او نیست و همه بماست و خدای را اندر آن سنیتی

۱۰ مجلسی (ده) در مجلد دو مجاود در باب نقی اثر قریة از امالی صدوق و تو حید او مسندا و از احتجاج طیر می هو سلا نقل کوده که مدافتین سان از بدرش دوایت کرده که محضورا بر جنز معدد باز طیه السلام هر قباب هدم موردی از خوارج بز بعضور آن مضر تدرید و عرض کرد: یا با بختر چه پیزد ایرمنش میکنی؟ فرمود: خدای دا، هر ضداداشت او را دیده ایگ فرمود: فرز ها ایرین بشاهدة الهان برز آنه اقلوب بخانی الا بیان لا پروزی حکمه ذلك و لا یدرد ایل امرام، و لایشه با قامی، موسوف بالایات، معروف با املامات، لا پجود فی حکمه ذلك اهذا انه الاه.

رادیگوبد: پس آن مود بیرون رفتیومیکند: افتاعلم حیث یبعلودسا تنه (طالب سند حدیث بیاب مذکورش ۱۱۲ چاپ امین انفیری رجوع کند).

وشيه بايزمضمون را مغنوق (.ه) يدترميد وامالي، وميدخم (له) در يدخم (له) درتهيج الملاقه و ديگران نيز تقل كردهاند وميلس (ره) بيزودهمان باب از يعاد اذار شادشان قبار احتياج طيرمي نقل كرد كه اهارمير نقل كردهاند كمردى بحضروا مير المؤمنين آمد وعرضكرد؛ يا امير المؤمنين خبريده بين از خطاى، پس امير المؤمنين اورا فرمود؛ بازميانكام وكره العيون بنشاهند الهان ولكن زائما لقلوب بحقاق الإسان، هرون بالد الالا تستعوت بانملامات، لا يقامي القامي، ولا بلدار بالموالي، بين آن برد برگشت ندسانتي كه ميكنه: اها علم حيث بينوا رمايا لامي بالاري . آية ۴ 9 مورة باركة ذهر. جمر ع بك بن وخطن الافعالي . ۴ مشير و ميلا كنما آية ۴ 9 مورة باركة ذهر. جمر ع بن بن وخطن الافعالي .

معالمنير باعتبارطايفه وقرقه أست. ٢٠٠ ع د: وهمه اذ ماست.».

وارادتي فيست دبرين قول معطلي خوانندشان وسورةالمفاتحة با بزركي خطر آن همهدليل استبرموانقت إهل سنت وتكذب إهلر فدووتعطيل؛ فريرا كهاد لرسوره دبسهایته است والله ذایی بود که او را پرستند و سزادار عبادت باشد. دالو حمنه بتشاينده جون احمان محسن بتقدير ادباشد ودوذي بكسبر خود باشد أو دحمن بر حقيقت بباشده دالر حيبة مهريان وبخشا بشكر باشد چونكارهمه بماست دهريك اذ ما خود وحيم خود باشيم. آفكه «الحمدية» سياس ومنتَّت خدايوا برهمه چيز؛ بر آمچه ما کنیم و اودا الارآن منبی نباشد. اوب گلمالمین؛ پرونه کار مانسیان» يس بقول دافني وتعرى همانا" هريك بروزدكار خود باشيم. دمالكيوم الدّين؟ الكرمالك انعال ورقاب مالباشد أورا أينأسم حضيفي تباشد. «أسالتعبد» ترأيرستيم: هوايتاك يستعين، دبرعبادت تواستعان وياوره أذ توخواهيم، أكركاربعاست أذد استعادت ويادى خواستن چنمعنى داردة فاحدنا السراط المستقيمة مادا هدايت كن برابرداست؛ اکرهندایت نه ازدست وماکنیم هر چه بایندکنیم و آنچه تبایدنکنیم؛ چرا ازد هدایت باید خواستن و از شلافت احتراز خواستن؛ دسراطالفین أسمت عليهمه واوآ يانكه توخداىبر أيشان نسبت كردماي دغير المغطوب عليهمه تعازجنلة جهودان كعدرسخط تواندهوا الشالين، ونه اذجعلة ترسايان كمراء آنكه ختم فرمود بهدآمين يعنى اسمع ادب واستبعبه أيز حمددليل است برصحت مذهب حق وبطلان عقيدت قدرى وواقض كه حمه خود وا وآفريدة خود وا سنتراف آفريدة خدای راننده.

ناليف عبدالجليل فزويني داذى

اما جواب آنچه تنفته است. د واغنی کوید خدای تدایی خالی خالی هده آشیا نیست، درین معنی شبخی وانکاری ایست که مذهب شیمه وکافته أهل عدل خلفاً من سلق بدلیل و حببت آست که قباییم آسرها ونشایم وفساد و کفرومعاصی وطنیانه هیچ فعل خدای تعالی نباشده و کرچه باری تعالی قادراست بر همه: فکند، ودوانیا عد

۔ ۱ - چ ت: وضای رئایلومایدنغن ومانامایافد بقرینا مورد آیند. ۲ - ع ت دهمای ح د: ومای ۲ - ج د دادان جال بهردانه.

Unfiled Notes Page 246

کتاب نفض

YAX

که اختیاداین افعال یا بهری از آن کند که متر ، ومبر "ا است از آفریدن آن: اذآانكه عالماست يقيبوهمة قبايهم، ومستغنى است اذفعل همة قبايهم، وعالماست كه مستغنى استاذآت بسيروا تباشد كماختيار فعل فبيح كندوا بن افجعلة فأشياه الست وفاعل آن غير خدا است * پس اکر ' ماکوئيم: بادي مالي منز " ومبر " ا ومتعالى است اذ ضل قبيح وادادة آن؛ آثر ا ضيحت مي خواند؛ ماقبول كرديم، وخلاف إين كتمن؛ وحمة فباجرا اذكغر دونا وناشايست بغداى تعالى حوالت كردن مج خواجه ستردا مبادلتهاد تابسذهب إوخالق همة أشياخداكمباشد، وما بحمدانة خردوا فاغل دانيم وخوانيم الما اجراء خالفي الادرفديم سالى نكنيم كه خالق همة أجسام عالم فأعراض مخموصه ادستدلا يدخل جشماتحت مقدودالقدر؛ ومتاد كتلازم نباشد چون دوفعل را بدوفاعل حوالت کنند، مشارکت خواجه مجبّدرا لازم است که دربكافعل كويد: حدود آن تعلق بتعداته از د وكبش تعلق بينده؛ و وجود هريك بي آن دکرمحال باشد تا مقدور واحد صحيح داند بين القادرين، ونداند که برين اصل لازم شودكه فعلى اذوجهي دواباشدكه موجودباشد وهمان فعل درآن حال معدوم باشدة بس خواجه دعوى شركت خداى ديراست كه كردهامت وبمذهب مسلمانان حوالت مي كند. وجون اين حجنت معلوم شود آن شبعت كه آورده است. فأمل ماشد التشاءألله.

و آفچه شبهت کو دراست که الله خالق کل سی، و بابد که جاله آ پیخالق همهٔ أشیاء خدای باشد آخران لقت وقر آن بایستی که این مایه بدانسته بودی که • کل'، بسمنی دبسلی، آیدچنانکه باری تعالی در تسابر اهم گفت: تم أجماعلی کل' جبل منهن جز •ا⁶ و دانیم که کوه طبرك² آنجا نبود. و در قصهٔ بلقیس می گوید:

تاليف عبدالجليل توويني راذى

144

واوتيت من كل شي" ، ودايم كم بلقيورا عمه يوزى نبود، بي وخالق كل شي . وا معنى آن باشد كاهر آمييز كه نصان الهيت اوتكند از المال حسن جون علق آسمان وزمين وعوش وكرس وجنّى واسى وملائكه واصول وفروع تم ومانند آن: همه اذ ضل اوباشد تبارلاده الى، ومنز هومتمالى است اذ ضل كن وضادوز لان وماتند آن: تعالى الله عمّالهول المجشوة وتقد م عمّانطن المشبقة علو آكبيراً. واكر آياتي آنه مأكبد إين دلائل است بر شعاديم كتاب مطول شود و اذ مقسود باز مايم وجادا درجواب اين خلائل است بر شعاديم كتاب الموتية والسدينة وب العالمين

و اعام تبع محملة است 4: وكويند ايمان و كل بتوفيق وخذلان إو بيست يك نيمه اذين دعوى داست است 2: وكويند ايمان و كل بتوفيق وخذلان إو بيست اعل عدل درين مماله اينست كه إيمان وطاعان وحدة خيران وحدة حسات بتوفيق ولطف دحدايت وتسكين بادى تعالى حاصل آيد وتا اين جدله بنكند تكليف فكند مكلف دا، اما كن وعدامى بخذلان غديم تعالى تكوليم كمنز ماست تباولتو تعالى اذا آسكه خذلان وسلي توفيق كند تابند كافي شود و آفكه بندرا عنوبن كند.

اماً آنهه کقهاست: دیرین وجعایشان رامعطانی خواند، بصاب کورتواست ویگریاده وینداد معمنی تعطیل ندانده است که معطانی مشکر بعث رسل وشریعتد ا کویند و آن طایفهٔ خاط ذکر آان قلیل العده؛ و از جعلهٔ دهریا تند که گویند:

ومناظير الابدر تواديخ وبالخصر من تواديخ سلاجة نام آن بودشد، است ورياقوت دو هيچهم. البلدان عققة وطير الابقتحاد ته وثانيه والراء و آخره كلف تقط على زقر حييل بقرب مدينة الرى على يعين القاصد الى خزاسان وعن يساده جنل الرئ الاعظم وهو مصل بخراب الرئى خور آبها السلطان طفرل بيزاد سلان... فى منة ۵۵۸ (آنيكاه بشرح تعتريب آلمة تاميرده برداشته است يتعميل)ى.

) ... از آیڈ ۲۴ سورڈ مبار کا 'مل)، ۲۰۰ ع ث ۲۰ مرد ور گر آیتی ۲۰ از قبل استعال دواداء اضل است برای افادہ منی تأکیدچنا تکہ مکر کریآن اشاد، کردیا ہم: ۲۰۰ دخاط ذکری بنی خرصورف وگشام.

Unfiled Notes Page 247

کتاب تقض

¥4-

شريعت نامعقولى است. تبول لغايند كردنة ومذهب ايشان بغلاف مذهب براهمه باشد و از يلتوجهمسللى بمجرَّرى المقابهت داود كممطلله نفىشريعت كنند من قبل الله ومجبَّر مندا ورسولدا معزول كنند اذ بعنى احكام؛ وبرأى واجتهاد بخويش كويند تاخواجه بناند كه معطلى كيست".

واما آنیه مخته است که: مسورعالفانیمه دلالت است برسیمست، مذهب اهل، سنت و جساعت، وبغلان، مذهب قددورخش وتعطیل».

جواب آست که پنداری خوش آمده است باخود درخواب کمتی گرفتن که چون بفتدی ریجی اسان بر خیز داسا باخم دشغو ادل گا باده کمتی گرفتن . که چون بفتدی ریجی اسان بر خیز داسا باخم دشغو ادل گا باده کمتی گرفتن مذهب اهل عدل وتوحیده وبطلان مذهب اهل جرد تشبیه جنالکه بعد اذین قسل بتوفیق خدای بیان کرده خود انشاط اید اما ابتداهر وع اقتد در بیان سور اقالاتمة که برد است ا بر مذهب معبد، و مدیمه او لا وبسمالله تا باذی مود الاناست بر أسول بم، وجون نعت کرده باعد ستمتی شکر وعبادت باعد وخواجه چون اسم مین مستی باعد نام فرعون عیز فرعون باهده وچون کلام قدیم باعد و خواجه چون قر آن چون قرعون و ابلیس وقادون وه مان همه قدیم باغند و خواجه چون قر آن چون قرعون و ابلیس وقادون وه مان همه قدیم باغند و خدای قدیم باهد و تا کون نده ندیم گفته استدین سودن به سند واز دهم به با هده باید کردن نا فاید گفتر آماسو از خود که دوقدیم مرفق بیست برین اص مانا

۱- در نسخ و هشیهی و بقریندگیل میارد بدی: ورمجره مداور مول را مدول کننده تصمیح ند و اگرچه فالم معنف (ده) اذ هره بندوان واهل جبرو تشیهه تبیر میکند کانه هردودا در حکم پائطا بنه میداند. ۲- دراین مودد جای تستی از مارت پس ویش بود بنظر درست و جا بجا کردیم لیکن تسامیارت اذخود معنف(ده) است. ۳- ۲- ۲ ندارند در بر های قاطع محمد؛ دمدخواد باخای شند و واو معنوله بروند وستی دفوار است که حکم باشده. ۲- ح ه وکنار در زبان فارسی، بیار بکار دفته استوان ترایت ۳ دست که حکم باشده. ۲- ح ه وکنار در زبان فارسی، بیار بکار دفته استوان ترایت ۳ دست که حکم باشده. ۲- ح ه وکنار در زبان فارسی، بیار بکار دفته استوان آن جمله است. ۲- ۵ دست و و همت و بعنی گذه و گذار در زبان فارسی، بیار بکار دفته استوان آن جمله است.

تأليف مبدالجليل قزويني رازي

خدای وفرعوت.

واها معنیردد حمز،» پرورنده باشد و مذهب ما جحمدالله آنست که تعمت دواست بندیا:

251

یکی - لاز ۱ است چون آلت داعمنا واسباییدهمه از فعل خداست تبارللوتمالی چون دستادیا و دکر جوالاحه وغیر خدای بر آن فارد اباشد.

دفته توع آننست سعد تم ابند وآن خلق حدة مشتهیاست اذ نستهای مغتلف که بدین اصنا وآلان واسباب بدان توسل ککند وآن حده مم از قعل خداست بادك وتعالى : وغیز وى بن آنقاد باعد پس دحمان بن حقیقت بینشایشگر خداست بادك وتعالى : وغیز وى بن آنقاد باعد پس دحمان بن حقیقت بینشایشگر مسک تاكن كس، و اذ مود تامان وقت اوست این كلده که واقد خیرال از قین * واما هر حیم ، مهریان و آمر زندمباغد؛ واتعاق است كه کس بقیامت دحیم خود نتواند بودن اما مكلف چون ایمان آورد بغط خوین، وطاعت كند باختیار خود نتواند بودن اما مكلف چون ایمان آورد بغط خوین، وطاعت كند ستجوز ذم خود نتواند بودن اما مكلف چون ایمان آورد بغط خوین، وطاعت كند ستجوز ذم خود تواند بودن اما مكلف چون ایمان آورد بغط خوین، وطاعت كند و اختیار خوین، مستحق مدح و تواد باعده وجون اختیار كفره مصیت كند مستجوز ذم معتل بادد؛ وفاعل ومغیر باعد تاوجود عل دا ازی ی باعده و بعت دسل وا تر ال است بر اصل باعد، وأمروعی ودهد و دعید حق و د دست باعده و دكل با قایمت باعده وتراب وعقاب برافعال مكلف باعده وجوز ایمان و در کل باعد و در دار الی معرف بر عمل المان و المان مكلف باعده و باعد مین باعده و معین كند مستحق و معیت مست بر اصل باعد، وامروعی ودهد و دعید حق و دو باعد بنیا باعده و دو آن می معیت معان موا تا والد معرف باعده و دوعان محیز باعد تاوجود علق دا ازی ی باعده و دو آن می از می و المان و ایمان معمد و معیت و دو معین و دو باعد و دو این می باعد و دو معین کند می و دو معید مین و دو معین و معیت و معیت و معیت و معیت و معیت و دو معید می و دو معید و معین و دو معین و دو المان و المان

> ۲۰۰۰ این شعر فردوسی بنا بر آنجه در نسخمتمده ذکر شاه است:

s که من شهر علم علیم قدست درست این سخن گفت بیشبر سن، ۲- حدد وسلو یک درسایق مکرد بادند که وصور ی در شونگذید بستی وسلو ی بکلر فتاست.

۲- کاما درمهٔ نسخ، و بقرینهٔ سیاقی و کو آن در دوسه طرید بانشوجه یعنی و آلات م بنظر مهرسه که مجمع و آلات، بوده باشد. ۲. کاما دولسخ و مراد اذ توضع مشی آن درمهارت معتف (د.) ملوم سنوده وضاید آن اصطلاحی بوده کلامی که براین قبل نیم غیر لازمه اطلاق میشده است فتلم. ۳-۲ م: تؤسطی. ۳- د دیر هان قاطع گفته: و باشه بروزن ماشه جا توریستخاری از جنس ند دویشم، و کرچکتر از باذ باشه و معر آب آن باشتی است. هد فیل آیهٔ ۱ (آخرین آیهٔ) مورد میار که جمعه است.

Unfiled Notes Page 248

نتض

تبليقات تقض

¥4Y

وبتر ایر کترومسیت، و خدای ندالی که از حمال احمین است و خیر الغافرین است بقیامت اگر ذلکتی باشد با ایمان بیخند وعفو کند، و عندتو به اسفاط عقاب کند، و شقاعت اقبیا دراسقاط عقاب وزیادتی در جامتغیول کند، که اوحم فافواست و هم غفور، هم داحم است و هم وحیم، موافق مذهب احل عدل و تو حید؛ ومخالف مذهب احل جبرو تشبیه.

آدگه گفت تباوك وشانی نالصدان را العالمین سیاس دست خداکند ا بندان آسمان وزمین نمانیهما و مابینهما و خلقت ما از خالتر تیره و نطغهٔ مردم، ویر وریدن ما و خلق هنتهیارت اغذه ادما کول دستر و ب قطب رومنکوح کمسب قوام حیات و معاق و داحت دنیا است و بر نمیتهای دینی چون آفریدن عقل و بست دساردانز الر و أطاق، و بهت و تواند هم بر نفی و حیات تایی آبندی سیاس برین جمله که اتقافت کتربیرای اعلام معالم شریعت، و کیفت شکر نمت و بیان آطافت و میادتاتو فیق و أطاق، و بهت و تواند هم باغی و حیات تایی آبندی سیاس برین جمله که اتقافت کتربیرای اعدار خدایت تارکه تعالی ، موافق مذهب اعلی و حیات کو مند مدهم مجبّ ان و منبهیان که معهٔ معامی دا بر خدایته ای می و تا مند و تواند که منده معبّر آن کند و قیمات تعالی و منده باعلی ⁶ میدن اعلان و و حید بقاف بقی بر خذلان دفتیان ⁵ و کن و ایمان دارد و بند محبّر می و مقاور باشد و تتواند که خلاف آن کند و قیمات بقدل خود بندها بعد زخاب فرستده و مسافان دادد که بندو بین خدای بر چنیز نست ستحق شکر و دهمیدایش این ماند و اند کند که بندواند خلاف آن کند و قیمات بقدل خود بنده ام بعن می و مندو این و مندو می و اند کند که بندو بند منافته باشد کمان ام خصوات خاص دا بر خدای مندن و مستاه خان دادد که و معنی درم آله المین ، که گفته است و و دفانده که چون درست کرده آمد که فاعل خود باشیم حاشا که این مذهب بی مند و مدو داخلی و قدری ما هری گرده و معنه و مند که فاعل خود باشیم حاشا که این مذهب بی می باد در که چون درست کرده آمد که فاعل اساب و آکن و راستا ه مه خدای است و دوند و فوت دا زومی دوست کرده آمد که فاعل

تأليف عبدالجليل قزويني داذي

از ضل اوست تبادلاتوسالی که اصول وقروع نعمت اینست ومارا الاصر فی بیست ویرورد گاوخداست، وروزنددهنده ومدیش ومفدگرومسواره وغیر اوبر آن قادریست وهوآفندالغادربردأسترالغالقین وخیرالیرادقین و ریمالمالمین.

ومعنى معالك *يو*مجالدين» كا تفته *است*اكه: و مذهبٍ واغتى جناعت كه او مالك ٍ أنشال و أعدال ماجانت.

جواب آفت که اگر از معنی همالنه قاعل میخواهد : تباشد، و یك قط بدو فاعل محال است و بنده قاعل ضل خوداست، و مغیر و مفتاداست، و قطل غیر عدا به كرى، حوالت كردن نامعقول است، و بنعل خود بند، دا بكر فتن نه عدل است و بادى تعالى منز مدسر آاستان قط قبیم وظلم، و كر أاز صالك محاكم و عالم میخواهد؛ هست، با فعال ما همه عالم است، و حاكم است دوز قیامت كه سطیع دا بر طاعت تو اب دهد، دعاسی دای معیان عقاب كند، و مؤمنان دا با یمان اید در بهش بدارد. و كافر اندا بكتر باید در دوز خيدارد، كمالكی حكم است و حاكمی عدل لا يطلم الذات و بكتر باید در دوز خيدارد، كمالكی حكم است و حاكمی عدله لا يطلم الذات و بكتر باید در دوز خيدارد، كمالكی حكم است و حاكمی عدله لا يطلم الذات م و تكن الناس آفسم بطلمون و لا يتان عدله و محمه ؟

اماً درمعنی دایناندسد، مصنف تشیه بکر دماست بکریمند چون خو انک که باد آبگینه دادد دوحل^ه باشد چون بیتناد در شوره آنجا نه باد بماند ونه خو زنه خو بنده که اگر فعل ماخلق خدا باشد علی زعمه دایناندسد، گفتن خطا باشد. و گرعبادت از فعل ما باشد دگر باده مذهب خواجه خطاباشد.

وامناً معنى الماك تعين جون بنده دوخات از خداى استعاق خواهدتا حادث كند دليل باشد كه بنده نيز فاعل حضاد است كه آلت از خداى خواهد: وقفل اوكند.

اسا معنى داهدنا السراط المستقيم، كه مازا حدايت كن وشماى زاء واست

۱- ۲ حد: دوا گرد. ۲ - فارآ به ۲ مودنه باز کنایونسی: وصدوآن: دان آغد. ۳ و ۶ سر گویا هردوه توجه نهین تمیر در ها دیت آهل بیت هست خلیم السلام وارد است. ۵- فارهمنتهی الاوب مختله: درسل مسر که گل تلک کمستور دیر آن درمانده یمی بعضی شوند گل سیاشد بوجه بایتو. ۶- ح د: دونه هوبنده دا تداوند.

كتاب نقفي

حقّت و درسته وبمذهب الماعدلماست بدنيا تكليف واعلام وقدرت وحمة اصول نعبت وقروع محست وسنت وسل واعلام شريعت وانزال كتب همه الاقيل خداست بارالاوتعالى، ويشامتراه بيهنت نمودته وبتريما الح هقاب كودن وبنغل و حوالت اين هدايت بدو كنيم وحمة ابيا هم بينين كر دمانه وتا آخر سووه بهمة المناظ و كلمات و نعت سوجود دموهود معترف بودهام ومذهب ماست و دوجوار محمد لطف وهدايت بعداكتيم وحمة ابيا هم بينين كر دمانه وتا آخر سووه بهمة المناظ و كلمات و نعت سوجود دموهود معترف بودهام ومذهب ماست و دوجوار محمد لطف وهدايت بعداكتيم و معرة ابيا هم بينين كر دمانه وتا آخر سووه بهمة معليم السلام. اسا ايمان وهاعت بعندان خانه ما معتمي ماست و دوجوار معدولات و معددتات، و كفر دمعيت داحوالت بجهل و تقدا است باسياواولي است: ما تواب وعناب دامرونهي و درع وعقل ويعند و معان الهذا عامي تا فاديم باند فين شاخليقين ومنداده فليكم والمسديقا الذي حمانا لهذا دماكت المودين اياند فين شاخليقين ومنداده فليكم والمسديقا الذي حمانا لهذا تقد دي منا لولا أن هدانا الم

آ تكه محمنه است: «وفضيحت بنجم آنست كه: رافنى بتشاوقدرا بدان ندارد وهمهٔ قر آنديدين ناطق است، ورسو لمطيه السلام كمتماست: القدوخيره وشر معن الله.

> اب جرد دومذهب و یاه درمن بعدی موافق و بکام بودنستانظیرقول فردسی: داگر جز بکام من آینه جواب من وگر فرمیدان و افراسیاب و افر ابیان معروف است که جاری سجرای امثال میاشد:

ډند گردندلوهندی نوبر تاطرمراگردی جهان را جمله آوردی بکام ای بهان آن او و نظیر آست گفتاردیکتری:

دیا کار یکام دل میبروح شود یاملک بلن لیملک زوحشونه استاد عبدالعظیم قریب در دمتور زبان فارمی هنگامی که سامی وب ه را می همارد "کلفته است: دیازدهم بستی مواقع چانکه دراین بیت:

ونفی در آلئیزل با دها گذاخت مرا کماین چنین بسراد دلماتوساخت مراع ۲ ـ حد: وحاصل، ودر قدیمدد این تبیل ضارد با می آودندا ند. ۳ ـ ۳ ـ حدتا ذخرین نظریه ارود ایل به مراد از دخل منظر بناب و ند بر ندل استومیتو ا ندبود که محرف به ایل، با ند. ۳ ـ از آیا ۹ مود ۴ مار که کمک . ۵۰ ـ نوایهٔ ۳ مودة مبارکه اعراف.

ناليف عبدالجليل قزويني داذي

اما جواب این شبعت آنست که اگرازین قناد قند آن مینواهد که شیمت کویند: باری تعالی فاهل دمرید وخواهان کفر وقیایع دممامی نیست، این مذهب شیمت است دمذهب حدة أهل عدل اینست، دقر آن جسمت این مذهب قاطق است، واغبار رسول سلیمان علیه د آله دهمه آلمه بر سحت این مذهب قاده است، وحقل بر تنزیه باری تعالی کواهست ولایت تا القیم، ولایر بدالفنالمه ولایر بدالکفر و العسیان، تنز مدباراز دتمالی حمایت ولایت القیم، وزنی عملو آ کبر آ تاده اخبار و آثار می آیدر برین وجه در اثبات فناد قندود الهی جبر وتشبیه که بیان کرده شد تا هیچ ضیعتی جهاند ان شاهایت.

حد كما الأخالا مابأوحدالة بين أبوعيدا فالحسين بين أبي الحسين بين أبي الغنس الفزريتي مساعاً وقراحاً، قال: حداثتا الشيخ الفقيد أبو الحسن بين علي بن الحسن المباسبي تريل المركباء قال: حداثتا الشيخ الفقيد أبو محمد عبدالل حمن بن أحد بن وأربيما ثلاثا بودي دحدالة هليه المارة من لنظام الري في مسجد سنة آست وسبين وأربيما ثلاثا فال: أخبر نا السيد أبو طاص معمد بن أحد الموجدي بقراحتي عليد في وأربيما ثلاثا فال: أخبر نا السيد أبو طاص معمد بن أحد الموجدي بقراحتي عليد في وأربيما ثلاثا فال: أخبر نا السيد أبو طاص معمد بن أحد الموجدي بقراحتي عليد في وأربيما ثلاثا فال: أخبر نا السيد أبو طاص معمد بن أحد الموجدي بقراحتي عليد في والد جد ثنا بين الماسية أبو طاص المعامين أحد المقليم قراحة حليه فال: حد ثنا عال الحدين بن على بن ومبالت الن قال: حد ثنا بو مبداله معد وين معادة السدين عاد السادم غلب المرف قال في الد حد ثنا معام وين معادي معاد بن معادي بن أبي طالب عليد السادم غلب المرف قال في المربي المؤمنين أخير تامو علي منا الي المنام المنتي من الله ويقديدة قال الد من بالمار مارالمام والمن من أخير تامي الي المام المنام من الله ويقديدة قال الد من بالمار من أمل المام والم من المن المام المنام . من الم ولا مطنا والي أحداث المار من من الى والم منام في معادي منا الي المام أبشنام من الله ويقديدة قال الد من مالم المرام والم من من من منا من المام أبشنام من مام ولا مطنا والي أدرام المار بالمانه والم من من هم وند ه فال المام أبشنام مو ما كم ولا مطنا والي أدرام المار ماري من من من من هو في من المالي مام منام مو ما كم ولا مطنا والي أدرام الم ألمان منام من من من من الم الماني . مو ما كم ولا مطنا والي أدرام المار الم من الم من من من من الم وندره فنا المالي المار منام . مو ما كم ولا مطنا والي أدرام الم ألم المام من من من وندره فنا المالي الم من منام من منا من المالي المام . مو ما كم ولا مطنا والي أدرام المار المام من الم وندره منا ال المامي . مو ما من من المان الملنا مار ماركمة ألى منام من منه وندره منا ال الماني . مو ما من من المار الماري المار ماركم ألمان ماله وندره منا المالي المار منام . مو مال من منام المار ماركم المار مالم من من من من المالي مالي منام من الم منام . مو مالي مالي مالي من مالي من مالي مالي من مالي من مالي منام م

۱- ح ت: دآورده م ب: داو آوردهه. (- ۲۰ قانوایه و گویانمبیر بتندیرتاهل است بعد از تیز ، وحلف آن گویا گذشنده: دانتر اه تبادلی و امالی. (- ۲۰ ح: دو فریستیم. ۲- درقادرس گفته، ورخاله و خواله و تاله و کمسکن و دیوروشمرو کتان وحدز فرجهینة اسدام وسلمه پرمخله کمخم صحاعی ته.

كتاب نقض

199

أحسب عنائى عالى إذامن الاجرة قال له على عليه السلام : يا أخار هل السام لملك المنت قناماً لازما، وفدراً حاتما، فلو كلن كذلك لبطل الشواب والنقاب، وسفط الوعد والوعيد، والاموس الله والنشي وماكان المحسن أولى بتواب الاحسان من المسرى، ولا المسى أدلى بقوبة الذ تبعن المحسن، تلاصفالة عبدة الارتان وحزب الشيطان وخصاء الرحين وقد بقالاً منة ومجوسها، ان اللهم وحل أمر تغييراً، وفهي تعذيراً وكلف بسيراً ولي كذلك عسيراً، لم يقلع حكر حاء ولم يتمان ورال في مع المرباً، وكلف بسيراً ولي كذلك عسيراً، لم يقلع حكر حاء ولم يتمان وحزب الشيطان الا تبياء فعاً، ولم يكذلك عسيراً، لم يقلع حكر حاء ولم يتمان والا وما وما يتهما الا تبياء فعاً، ولم يكذلك عسيراً، لم يقلع حكر حاء ولم الساد ال في وفعي تعذيراً الا تبياء فعاً، ولم يكذلك عسيراً، لم يقلع منكر حاء ولم يقواب على تعريرا بن الا تبياء فعارة ولم يكذون كفروا فوما للذاذين كفروا من الشاد ". جون المي تعريرا بن ما طلام : ذلك من الذكرين كفروا فوما للذاي كن كورا من الشاد ". جون المي تعريرا بن فقال عليه السلام : الا مرمن الله بذلك والحكم فيه تم تان وكان أمر الم قدوراً ما داراً المواب الا مروزاً لم معماناة أميرا لمورا من الناد ". جون المورا بن فقال عليه السلام : الا مرمن الله بذلك والحكم فيه تم تان وكان من قدراً معدوداً ما الذلك المامي في حاصر وراً لما معماناً أبعرال والمو من وتوبل رويه يقار المعادوراً مندوداً فال نقال المامي في حاصر وراً لم معن اله يقال والدي فال نقال المامي في حاصر وراً الم معمانة أبعرا.

أمت الامام الذي نرجو جامعة يوم المدآب من الرحس وضوانا أوضحت من ديننا ماكان ملتيساً جزاك ويلك بالاحسان إحسانا متى يُشككنا بالأرب فلامغه ينفى لديك له شرحاً و تبياناً

۱ میارت دوایت احتجاج دواین موددچنین است: و مقاد افتاسیسانی، واف ماآدی لهین الاجر شیایه و در ضول متناوه چنین است: و مقاد النامی: هندانه نامی آست. منائی اذا بیااسر: انیز منین وما آخلیان لی اجرا فی معین اذا کانامة تضاحلی وقد دلی یسی آنچه در من در مقام قضل یا نامه است نه درمنام مؤالکندس، ۲۰ دو نسخ باضا فوهنه. ۳۰ فی آیلام مورد نام کرکش، وصدر کا باشت و ماعلتا الساء والاد فردیو منها مالای یس کالا ایرا للومین عام است به درمنام مؤالکندس، ۲۰ دو نسخ باضا فوهنه. ۳۰ فی ۲۹ - ثری عام است به درمنام مؤالکندس، ۲۰ دو نسخ باضا فوهنه. ۳۰ فی ۲۹ - ثری عام الحاج دولانای اینده تا و باطلاما خود و منیس از همین آیشار کا است ۲۹ - در دسیم فاد الفار اینده و در در ماله تا و ماله کاری مونیه اطلاع یس کال ۲۹ - در دسیم فاد الفار اینده این در در ماله می در ماله در ماله اینده می آیشار کا است ۲۰ - در دسیم فاقو اقار بعد اینده . ۲۰ در در مولیان مخاطر اینده این اینده . ۲۰ - در ماله مؤو اقار بعد اینده . ۲۰ در در مولیان می ماله در می در ماله در اینده . ۲۰ - در ماله مؤو الامی در اینده . ۲۰ - در ماله مؤو الامی در اینده . ۲۰ - در ماله مؤو الامی در اینده . ۲۰ - در ماله در ماله در اینده . ۲۰ - در ماله می در اینده . ۲۰ - در می می در اینده . ۲۰ - در می در آن در ماله در مولی در ماله در در می در می در مین از می در می در می در ماله در می در ماله در ماله در می در می در می در می در ماله در می در ماله در می در

ونهی النگرای مقال منک متضع وزاد خاالطم والایمان ایتمانام ... پوشیددندا نادکمه در اینها با منتزی الخاط و کلمات این مدیست شریف واین ایمات اشاره تکروهم بر ای آست که در تعقیقات بسوارد نقل آن اه اره کودهایم هر که طالب تعقیق در آن با قد رجو کند بتعلیقاته ۱۹۸۹.

تأليف عبدالبليل فزويتى واذى 🛛 🛶

ما کنت له کبها فسقاً و عسبانا فليس معذره في فعل فاحنة فيها عبدن اذأ يا قبوم شيفانا كبلا ولاخباللا ناعبه أرقسه قبل البيان له خلماً و عددانا ولا أحد ولإشاء الفسوق ولا طىالتذيقال أعلن ذنك إعلانا ادى بعب دقد صحت عزيمته بذالاأحمدعن ذي العرش أرسانا ولن عنل لئن فساك بحبلهم بعد الشبي على الخبر مولانا علمي الفداء لغير التطق كلهم و أول النباس سديقاً وإيمانا أخىالتمبي كعولى المؤمنين معأ و بطل بنت وسولالله سينتخا 👘 أكرم به وجا سر آ و إعلانا وشرح ويبانه إبين كلمت منثور ومنظوم هركس كه بداند اودا درقمناوقند

۱۰ - - - - : وندرژیت مجاهره بیشم مرجعاً تکه مشیه و میسه کرده انده و این نسخه بهتر است زیر ا میاد نسیز که مشیل پرود و است درصاند کلاچتا ای از اندما چایست چانکه واقع است. چیت ب ۲: دو در تشیه کلاچه - - - تا: دورا را ندرین ممأله و سائل اصول دیانات ۶ ۲ می: دو مانداین مساله و سائل اصول دیانات ۵: دوراد ا ندرین مسائل واصول دیانات.

وبوعائم، وبلني، وبسرى؛ كردنه تا هو چه بعقل دانند؛ بنظر بروجه ميدانيم كه آليندايست دوشن درآ تيد بسمع داننداذ معطفي وآلش والاسحابة يز كوار وستمدان تاجين؛ بنمن ميدانيم بي شبهت، خدائي عالم بدهادل، وسولى صادق وامين، المامى تس ومسوم وما آناكم الرسول خذذه وماتها كم عندة اتهوا والمحدثة وب العالمين T نتقة تقته است: دوصور درشام خطبهاى مى كرد كفت: لاهادي لما المذلك ولاستار آلما حديث؛ كبرى حاض بودكفته التم أعدل من آن يُعمل أحداً؛ عمر كمت: لولاعهدك النوب عنفك.

کتاب تقض

۱ ــ از آبهٔ ۷ سورهٔ میار که میتر. ۲۰ ووج ـ کندا دو نسخ و محیط دوم دومورده ولسنه میباشلوا گرچین تقلیفه باشدیاید توجه فیود وجهی که دونقا ترش دوکت ادب بیان کردهانند. ۳ ـ از آبهٔ ۹۳ سورهٔ میار که نسل. ۵۰ ـ ۲۵ دارید:

تأليف عبدا ليبليل تزويني زاذى

شاید که با باغیان صلح کنده و کرمسلمان شده بودی اورا بسیست جواب ادی نه چنربت، و کر محللی انشاده است مکراز هذباشد نه از اسل.

TBT گفته است: از کویند: ماشاطهٔگان ومالم بطلمپیکن؛ نمیبایدگفتن، که نهوچه خدای تبالی خواهند بیاشد، مراد خواجه دافش،بیاشد ومراد خدای ایاشد۱۱.نا خدایما بسیز منسوب کرده باشنه.

اما جواب این کلمات آفت که او لا مذهب شیت وهمهٔ اهلرعدل هرین مسأله سره فهم باید کردن ناشبهن برخیزد ان ها الله تمالی.

بدائته بده ميا وبدندميكاف أطرعدل جناعت كه بارى مال قادداس مرآ دكه هم كقاردا ببجز وقهر بر إيمان دارد، وهم عاميان را بقهر بر اطاعت خود دنود، وايمان ضرورى كرداندناهم بنرورت بدائد كه عالم محدث است وسامع عالم يكى است موسوف جفات كماله اما آن ايمان و آن مامت سايمان وطاعتى باشد حقيقى وبر آن ثواب دادن عبت باشد ومستحق مدح ليانند بر آن، وبسقية مرتمن ومطيعى درحق أيشان البات تتوان كردن، منانش جناست كه احل قيامت مرتمن وروعهم خلفان عالم وهمة كافران دينا خدا كدان ما نش جناست كه احل قيامت بين وروعهم خلفان عالم وهمة كافران دينا خداك را ما تن جناست كه احل قيامت درس اى تمكمان مسرفت ضرورى باشد يسايمان برحقيقت آن باشد كه ممك درس اى تمكيف بنظر بروجه ديدوليل بمشقت حاصل كند بنعلي بنوين ته مالك مراحل اكر خداي مروعة ماوري باشد يسايمان برحقيقت آن باشد كه ممك واصل اكر خداي مويش مؤمن ومعيامة ومانيا توانيد توانين الموجميل بنده باحصول آلت وقدرت وتمكين وتوفيق اختياد وتادك الما يخوهما مي باشد كه بنده باحصول آلت وقدرت وتمكين وتوفيق اختياد ومادى را مالى نسالى بنده باحصول آلت وقدرت وتمكين وتوفيق اختياد ومكانه خداي مراكر جمع موادي كه منان عالمي خوش مؤمن ومايه مان وتادي اي تمكه مما مي اندو كر مقد بينا مين ومش تي آن بدايا وقيام حيايه مان مان دود بر وحيا وي الما ور تعام كنده ممك

۱- ع: دخیلتی». ۲ - سخ: دندا دربند، وجلود قلع اصل دنداو» بود، است.

Unfiled Notes Page 252

کاب تقق

٥...

خواجة سنَّى خداى،تدالى مقد وأ' از فرعون وبوجهل باكفر مبخواهداً يا إيمان؛ -اکر کفرمی خواهد خود مرادیاوحاصلیت موشیدا باعما وبدربینا فرستادن، واز فرعون مُجْبَر متهوداسان طلب كردن عبن باشدكه له خداىتعالى ميخواحد وتمخودفي هونه قاددهستأبر ابمانه دهم جنين محمد دباعليما لسلامهاقر آندندا لفقاد ببوجهل وغير او از كفاوقرستادن م عبت باشد كه ايشان انواضد كه ايمان آداد^ه ولاخداى خواهداذايتان كهايمان آوردد يساكر ميخواهد انكلر خواجه جيسته وكرنمي خواهد فرستادن بيغمبر جيستة وجون خداى از فرعون وبوجهل كفر ميخواحد تكوني موسى بمحد جمعيخواهندة اكرهم كفرميجو اهد تقديده خسومت چیست؛و کو ایماناسی خواهدمخالفت خدای ازدسولانچگونه دواباشد؛؛ و کو تیا* أيليس الافرعون وبوجهل كفرمي خواهد ياابمانه اكرايمان مينغواهد محالست که اوس کافرانست چی بنماند اک آنکه ایلیس از ایشان واد همهٔ کافران کغر ميخواحدد خداى بمذهب خواجه هم كفرميخواهد ويبغبي الاهمه إيماللميغوراهند آمداينجا" آنكهابليس آن ميخواهدكه خداى: وآن كفراست، وموسى ومحمد خلاف آن ميخواعند كه خدامه: وآن ايمانسته زهى مذهب و اعتقاد وطريقه كه ابليس مطيع خداى باشد وموسى ومحمد وابراهم عاسى باشند بنماند الا آفكه خدای و همهٔ انبیا و همهٔ مؤمنان از همهٔ کقاد ایمان میخواهند تا بعثت دسل والتزال كتباو لمعرونهي حق باشنده والبليس وبوجهل وافرعون بوخلاف لداده خدای کفر می خواهند ومشبت خدایتمالی وا تقمانی تباشد که منفعت ومبتر ت ۱- ع ت ۲ ب: دمندر ح د: د تقديراً و درسابن در چندمورد: ومقدورا و دراين قبل موارد ۲و۲ ومیشو اهلی درهر درمورد مصلا. كلشت ومراد آستكه برسيل تقدير وفرض ۵- ث: دیادنده جب: دآورنده حد: دآورده. جولا۔ : ېي ت ې پرج دو واسېچه وميخواهده (بالصاليومي) بكلمة وخواهده درهمة سخدد اين درمو دور تظاير آناكه اغاره بآنها بطومىة تجاحه) يسرا يتكه برخى إذهره تإميكويندكه امثاله وميخواهده بتدكتب قلسا متصلا بنظر

ترسیدامت اساسی تدارد. کرے ع شهب: «گوئی» پس گویا دیگوئی» پستن هزینداری» یا دیسی می باشد. به ح دد و دیگره. ۱۰۰۰ ح د: داینها لاقچآیا، که دیراد با بر صه اسخ اینست که: ولازمهٔ این حقیدآنست که.

تأليف جدالجين تزويني راذي

6+3

بروی دوابست و اومرید ایدان وطاعت است، و کار ماست همهٔ منبسّحات را از کنی وغیر آن، پس همان الله کان ومانه بیت آلم یکن، مقید باید گفتن ندمطلق؛ و تقدیرش چنان باشد که: مات الله من ضل نفسه کان، و ماله مناً من فعل نفسه لمویکن، و اتفاق است که همهٔ مسلمانان می گویند: لامر و لا مراط ا و باراد احکمه ، و اتفاق اس که کفارو عصام معدود آمر خدای می کنند از ایمان وطاعت این کلمت و او آن . کلمت قیاس می کند تا شبعت بر خیزد چنا دکه مذهب اهل عدل است وعفل بو آن . کواد است؛ بغلاف آ دکمه خدب امل جواست که دوست که بادی تعالی مرید . کن وقایت نیست و اقسمه در با المالمین.

آنگا محمده است دهو فضیحت ششهم آفست که دو افش تو فیق و خذلان بشگویند و دونو آن است که: وما نوفیتی الاباشاً و خود آنرا اشتاسند می که ایسان آورد کویند: خودموفق آست. ومی کهنیاورد کو بند بخودی خودمحذول است خداکار خود هیچ توفیقی و فطفی و خذلاتی نیست در ایسان دؤمن کر کفر، وطاعت مطیع، وضان عاسی،

اماً جواب این کلمان بر سیل اختماد آست که بیچاد معتق می ایت که از رژوم مسائل امولی وفروعی خصر خود! کاه بودی خاصه که بیستهینج سال دافنی بودهاست علی زعمه نادعاوی ادبر اسل مذهب خص بودی اماً یندادی باوی تبالی توفیقش نداده است و خذلانش کرده است و لوی گذا، است او کا مذهب شیمانسولیه و مذهب حداقال عدل خلقاً عن سلف این بوده استدابنست که: بی نوفیق و لطف باری تعالی هیچنده اختبار ایمان بوطاعت تتواند کردن و خود و اجب نباشدی

۱۲- مذکنو افزاید ۱۹ سورهٔ نیاو که رعد است که: و و نذا قراداقه بلوم موءة فلامرد که م ۲- منابور افزاید ۲۰۰۹ سورهٔ یونسکه باین میارد: است: توازیم داد بنیو قلاراد تلفایه اما هربود نییر دو ادادین و ادامته و کلمات یزو گمان هست. ۲- م: ادوانی و بطور حتم خط است زیراکه بعدت ما از ونوفش و خذلان منون در کب احادین و کلام و فیر آنهاست و از مواقف و مغالفت سختی دومیان تبست تا احتمال صحتی در کار بانداند.

:	
	۵۰۲ _ کتاب نقش
ا داختیار نبک وید آن عایا	او لا صب ادله و از احت علت، واتبان دلالت. وفعل آلت که بدان ایمان آرند
بآحذكر كهيفه كرده اس	وطاعت کنند نامش ب شو به بنیان بطاعت، و دورشو بد عند آن از محسیت، حمه از
باشد، اما كغر واسان واخ	فعل خداىتعالى باشد وكربادىتعالى آلت بندهد وتوفيق ولعلف درباب تكليف
که بیان کرده هد داین	عقلى دشرعى بنكندالبتيه وقوع أيسان وطاعت محال باشد، وتيز واجب تباشديو مكلف
وفايده حاصل شد زياده ه	اختياد آن كردنه وآن يونعنل استوتمكين ونسب إدكت، واذ احترعكت مغلر
اساً درمىنى خەلا	آلت، واتبات، دلالت، آلک چون دلودینه ویشت دسل و [بیان] شرعیات وان ال
عدل دوانباشد که بادی:	کت و غیراین؛ حمه الطاف است و از فیمسکر خطاعتمالی باعثه اسا مذهب شیدة
، المب کند تاہو کر ایمان	اصوليه وهمة اهل عدل جناعست كه وواباشد كه بارىتمالى ابن همه مكند وبنده
بدوفرستدكه ايسان آره	اختياد إيمان وطاعت نكند كه حكلت بايدكه منعيس باشتندترك وقعل تالستحقاق
خذلان كندوتوفيق ولطة	مدح ونم " واجع باهدياوى" ، وتواب وعقاب عايدياشدين اختيارتسل وترك ازو؛ إميَّا
وكتاب وثيغ بغرستد و	شاکراً وإما كفوداً، خلفكم فعنكم كافر ومذكم مؤمنٌ، ومانند إين آيان بسياد
برد، بارىسالى متر . وم	است که همه دلالت است بر آلکه مکلف قاعل ومنیش ومختاد است در قدل: اکر
مبيس باطل باشد بهتران	خواهد ایسان آورد وطاعت کنده و گرخواهه کقر آورد ومعصبت کند؛ تا تکلیف
با همة مكذفان وبريك	براصل باشد، وبعثت دسل و انزال کتب حق باشته وثواب وعفاب عاید باشد بغمل
اختيار بندماهدتا بارى	واختياد مكلفه وعيجعا فلراين وجه دا الكادنتواند كردن والاحكر بيصود معص
المجبر تدالمشبعةعلو آ	امًا بتوفيق خداى وبالخاف حاجت باشد وآلت إفعال نيك وبد خداكاتهالي دهده
رب العالمين حمدالشا ا	وبقددت ايسان كفرتوان كرد* ، وبتندت كتر ايسان توان كرد اذ بهر آ تر ا كه قندت
ا تته تغنه است:	آلت است ددفعل؛ مثالثی چنانست که: آخنگری نیشدای بکند ویددو کری ٔ دهد
دیگر هند که آفرا مه	عاقلان دانند که بدان تیشههم در مسجد شاید تر اشیدن وهم طنبوده ^۷ شاید کردن؛
ا خودرا دهیچار باشهای ا	۱ - ح د: «داجع بری باشد». ۲ - ذیل آیا موع مبار کهٔ الدهر. ۲ - از آیا درم
	ا میں اور کا تلکی ہے جاتا ہے۔ جاتا ہے جاتا ہے جاتا ہے جاتا ہے۔ سورڈ بارکڈلٹان ہے جاتا ہے کہ

,

انوی عدانجل تودی مانی تری مدانی تری می کند، وهاید باعد واختیار بیك وید آن عاید باشد با درو گو ' كه اختیار فعل می كند، وهاید باعد با هنگر كه بیده كرده است. پس قدوتوالطاف و تسكین د تو فیق همه اف بل خدای باشد، اسا كفر وابعان واختیار طاعت و معمیت همه اف لو مكملان باشد برین وجه که بیان كرده شد و این مسأله را شواهد و تطایر بسیاراست اسا كتاب معلو ل خود و فایده حاصل شد نراده ملال افر اید. اسا درمنی خلان چنانست كه بیان كرده است بده هد زنده و همه اهار مدل دون اندو كر مادی تا ما استان كرده است بده هد زند هد و تو فی هده مدل دون اندو کر مادی تا استان ما خلان كند و اطف افراد افر كه دو تو نو فین

عدل دوانباند که بادی تعالی بندهای دا خذلان کند ولطف آذماذ گیرد و توفیق سلب کند ناهی گزایمان نتواند آوردن ا آعکه محمدها با کتاب وعلی دا با شمنی بدون سند که ایمان آرو گر نه بدنیا کفته این خوی و بقیامت در دوزخ ابد بسانی خذلان کند توفیق ولطف باز گیرد آ سکه تکلیف کند بر خلاف اداده و در ولوامام و کتاب و نیخ بغرستد و گویده ایمان آرو تکذارد که ایمان آورد آسکه بدوز خش برد، بادی سالی متز و وستالی است اذین و مانند این، و حنوز که مذهب خواجه میر، باطل باعد بیش از آدکه خدای تعالی خانه باعد این، و حنوز که مذهب خواجهٔ با همهٔ مکذهان و بریان حد تک تاحیف و میل از قدل او دور باعده وایمان کر با ختیار بنده بادی تا باری تعالی خان ده و کش آفرین با شد تعالی ان تول المجسر تعالی شریا می این می این که مان در باده مایمان کر المجسر تعالی شریا حد از کیم دانی در و کش آفرین با شد تعالی و المعند المجسر تعالی شریا می این که منده ای مان در و کش آفرین با شد تعالی و المعند المجسر تعالی شریا حد کند تاحیف و میل از قدل او دور باعده و ایمان و کفر المجسر تعالی می مان این که منده که در این در مان در و کش المجسر معالی می ماند مان می ماند مان مندن این که مان در را المان می اختیار در المان می مند المی می ماند مان این معمد که مانه در و کش آفرین با شد تعالی المانه می انه در در با المالین حمد المانی که در از معنی این که مان در را که منده می مند المانه می انه در در با الماندین حمد المان که در بان

آنکه محمد است: هفتریحت هفتم آفت که رافنی کوید که خدای داستی دیگر هست که آنرا صفت حالت گویند، وخدای بدان سند مخالف است مخالف عودرا وهیچنر بنده ای کوید میری آن سفت نداخته است و ندا نند و برین قول لازم آ بد

مجینیه: وطنیوزوطنیوره بالفهم سازمتروف، واییزمتر کیاتوتیره است که اشتخانیست (تا آخر کلام او)ه.

۱- ب ۲: وبادوردگری ج د: دیدوردگری. ۲... کذا دردمانسخ رگویا مصحف وسمر ف دستابرویه با وساوی است. ۲... ۲ بس د: ولوغتهای به.

• •

4

ł

كتاب نفغن

که ملالکه و رسل جنت أخص باریتمانی جاهل بودماند واین صفت بر ایشان يوشيده بودماست.

اما جواب این دعوی بك نیسه داست ویك نیسمودوغ كه از سر جهل ویی. علمى والدالى كرده است آدست كه مى بايست كه دوآن بيستوينج سلاكه واغنيي دعوى كرده است حفيفت إبن بالتعسأله بدانسته بودى كه چكونه استه وبرچه وجه اثبات كنند تا مكراين شبهت نبودى وبرين دجه تشيعنز دى اماً بادىتمالى توقيق داد والطاق فريادتي كرامت كرد تا الزعهدة إين شبهت بشمامة كماله بيرون آمديم بيركات معطفى وانسة حدى عليه وعليهما لسلام.

الاهذهب معققان شيعة اصوليته جون علمالهدى مراشاى يغداد وشيخ کبین بوجنفن و همهٔ محققات اصوف موافقت اکثر اهل عدل را جُنابست؟ كهبادىتمالى موصوف است يصقني كمآ نوا صفت حالت كوبند ومخالفت تايت است میان قدیم وجواهر وأعراض بدان سفت. و آن سفت خدای است که غیر قدیم و آن سفت ومثل آن سفت وقبيل آن سفت نيست وبارى مال بدان سفت در كون يعلومي آيد" دون منان، اوبعه كه مقتضيات است وآن سفت معه بيضبوان حاضته وهمة فريشتگان؟ خداىتعالى دا بر آن؟ سفت شناسند، وهمة ائسة و اولما وعلما مارى نعالیدا بر آن* سفتدانند و افراهلوعدن کس خلاف تکوده است درین معنی وگی خلافيهست دراجراء عباوت است و درين معنى كتب ساخته انده ومغردات باحجت . ودليل أثبات كرددوتمنيغهاء ساخته استاكه بارتنتمالي بتغلاف همة خلايت است د أدبهيج نعاند، وحيج بدوتماند؛ ليس كمثله شيءٌ وحوالسميحاليتمبير؟ بس أكر مذهب شيعت بر آن وجه بودى كه خواجهٔ انتقالي آورده است كه آن صفت " نه

۱- ع شب ۲: دمغان. ۲- برای مختیق در کلمهٔ دزیادتی، جرع شود بتعلیقهٔ ۱۹۷۹. ٣- ع ٩ ب: (ملغب چاانستاه با وجود ذکر بلغب دریش. ٢- بر ای تحقیق درمقت حالت وجو عشود بتعليقة ١٨١. ٥- ٢٦ بح ٥: ودركون حذوم مي آيدم ٢- ٢٠ ٢ ۷ و ۸- ع د: دیدان» (در هردرمورد). ۲۰- ذیل آیهٔ ۱۱ ب ح د: و فرفتگانه. مرر ا مبار کا شوری. ١٠- ع شام ب: ومقامته.

تأليف مبدالبطيل تزويني رازي البياداندونعالاتكه حيج عاقل قبول فكندكه عقل مثبتان إبن صقت يبتتر وكلملتي

<u>0.</u>2

بيست اذ عقول البيا وملائكه، بس همة البيادملاتكه والمهَّ وعلما خداى را بدان صفت دانند وآن سغت الهبت است که مغتضای صفات ادبعه است وعلماد شیعت دا خلافي فيستد بايكديكر مكرموام دا اذقلت علم كفند كوتي بائد وكرنه منبتان ونافيان حمه ناجي الد وخدامينا. بغلاف خلقان كويند ومعدوم ملوم دانند وكرجه شيء لكومند براعه ايهام خطادا باشد، اينست مذهب شيعت درين مدأله، وزيادت برين دركت بي تهايت است وما دا بجواب اين طاغي درين مسأله اين قدر كفايت است؛ والحديقة دب العالمين.

آنکه گفته است: ووفضیحت هشتیمآفست که: بسنی از دواض دا مذهب آستدكه معددمات را فأشياه كويند بس بقول إيشان درازل باخداى سالى أشياء بودماست وبرين مشاد كمدلاذمآ يد وووافش الدرين بدوكروه باشندبهرى مشبت دېهرى تاقى».

اماجواب ايزشيهت آفت كه: خلافى يست كهمتكلما تستعققان شيستارا مذحب ابنست خلفا عنسلف كه بادى تعالى عالمهاست لنف ولذاته لاعن علمة ولاعن حاجة ، وجونام يزلحاصل بودهاست برين صفت أعنى عالمي لابُد الارًا غيرة ات إلك خودهملوما تى باشدهم حال باشد كممعلومات كمغير ذات مأرى تمالى باشدهو جود باشد يس معدد مباشد ومعددم [د!] الرينجا دشيء، كريند" د الرمسطلم معتبر ان إهل لغت معلوم است که کویند: هذاشی موجود، وهذاشی، معدوم، واین لفظی مشتمل است هردومعنى دائم ومذهب اهل عدل همه اينست ونافي وسُتبت دا ددمعنى أين اجرا خلافي نبوده است. ومشاركت خواجه المعرى والاذم است كه ذات بارىتمال وا شدهاست جنانکه در تعلیقه ۱۲ سایش برداخته ایم ۲۰۰ م ب. : «در و گروهی، ۲۰۰ ثب: وستکمان محققان م : وستکلمان وستقان م : وستقان و منگمان است ادم در اینبا در مدود ۵- ابوالعتوح وازی (ده) ددننسر دان زارن اساعة شی معظیم. دوورق مقطردارد. است مشتبل هردو بعنی داه بهتر می بود.

کتاب تقفن

6.9

قديم ازلى كويدا آ فكم هشتقديم وكرياوى دداذل انبات كندا بى معددم موجود نباشد، اما قديم مثل قديم باشد و درممااللى معينه كه الماع ٥ وى را با يكديكى خلاف است معلوم است چون عمعت انبيا وزلات انبيا و وجوب معرفت وغير آن، يس خواجة انتقالى چون برمذهب معلمانان يدروغ ممنيع ذلك بايد كه مذهب بدخود فر اموش وكند كه اكر بدونيمه است عالم وخيلي، خواجه داست، و كر مشاركت لازماست خواجه واست كه همت قديم را با ذات قدما تبات كند والبات ذر ماه آيت آذر شعب خواجه معلوماست كه همه وجودكو يتدانيان كند جالتك در درما ضع اين كتاب بيان كردهايم والمعنعة دب العالمين.

Tib محفهاست: فخصیحتایم مدعب داعتماد أهل حق آست که بر که از درخت بنیفتدا لابغرمان خداکنتمالی وخداکناست صغیّت معد آبر دمسُع لیے اعیا، وخانق أجسام داعراض اوست، د داغنی کوید: خداک دانعالی اندین أعیا محص فی وسنمی دقدبیری ایست، وهر قطی را جاعل بدن خداع⁰ اطافت کننده. اما جواب این کلمات آست که خلاق نیست کمدخص شیداماور به کشرانه

الله مجواب این ملعا معا که طور ایست تعلما موجد می مناصب میداد موجد میراند عدده درین سأله بقلاف منحو مجنود وقدریه ومندیه و الماعر و کنادید است و نیمه علق همه أجسام و أعراض منصو مه و ا حوالت بندای تعالی کنند اسا کشر بوجهار. ودعوی فرعون، وغر ور قادون، و ذای زادیان واواطه انوطیان کند [کذبان] و فسق فاسفان حوالت بنمل و مشید وادادت خدای تعالی و کننده بادی تعالی وا منز ، و میرا دانند از اضال ضابع و قباح جناو که دومواضع این کتاب بیان کرد شد بتوفیق خدای، ومذهب خواجه انتقالی مینافست که فاعل کفر و دفا و اواطه همه خدااست و منتخب و دی کناد خرابای و جعد اقدار باد و سوسی خصر فر و ش

۲و۲ ع ت م ب : وگریندی و کنندی. ۲۰ ع : و خودهٔ اولیه یه ۲۰ ت ب ح. وصلای تعالی را به ۵۰ ت م ب : وتعاله، ج فورمی درصیاح المیر گفته: ولاط الرجل یلوطلواطة بالهاه هکذا ذکره الفارایی فعل اقتاحتهٔ کساطها قرم لوط التی (ع)ته. ۲۰. ت: ورشیر ومغنیم م ب : وصوفی، و در تستط ح بجای چهار تقره گذشه: وو تعاد باز سب

تأليف عبداللجليل قزويني واذى

همه منز دو مبر الله درین هردومذهب تأسل باید کرون تاخود منحق کیست ومبطل کیستا: والحمنط دبر العالمین حمدالشا کرین.

اماً آلت وقدرت وقوت همه از افعال خدااست بمذهب ما، وبندهٔ ممکلف مخیس است دراختیار طاعت ومعسیت: تا توازیو عقاب ومدح وذم بر اصل باعده وامر وتھی و کتاب وشریست و بست رسل بر فاعلهٔ حکمت و میرسیکت باعد.

آلقه محفقه است: «وغضيمت عهم - روانش کو بند"؛ قدرت قبل الغل است و کورنده خداماد کقدت بیانورد و آلکه اس کردبته ل، وکار واماست ، ومذهب اهل حق آقست کهقدت واقعلست " خدامات قالی بیابه " می آفریند قدل و حو کت وسکون می آفریند وبنده باختیار کسپ آن می کنده وبدین سپداختی دا مغو شه گویند ی.

اهاجواب این کلمات کامتقول و هبهتهای بادرست که این مستقی مندی آوردماست برسبیل اختسار آضت که از لاهر عاقلی ومالمی مستقد " داند که قدرن چون بمنزلهٔ آلتاست باید که قبل اقصل باشد که درشاهد معلوم ومسور " است که

--وشعولوزش ومانند اینان؟ و بنلویوسن که وسومی؟ بعنی خیشی و کرمو باشد فازچشتهی-الازپ گلفته: وسوس محر که دوافتادن کرمك درجیزی وا نفل من مسع بقلل: ساس المفام موماً و کذا سوس بافتهریك وسیس میهولاویساز کنمفنین گوسته، ونیز سوس پساویی است که دیمرز دوماین گذشت معرف وصحت وسوسانه یاشد جمع ومومی، بستی مذکور

۱۰ - و دورافضی شدم ب : ورافشی به ۲۰ - م: وگویده، ۳ - ح: ویا، است. ۴ - ح: ویا، است. ۴ - ح: ویا، است. ۴ - ح: ویا کی دورانه ۲ : ویا می مند دوما دم باشد خان در هان قاطع ۲ نه: دهانه ح: ویا ی ی ورکار با ماست . ۴ ایندست که دوا به با سنی دیاره با شد فالع و هانگانها داشه ۲ به: دهانه ح: ویا ی با سنی ای به در هان قاطع ۲ نه: دوا به با سنی دیاره با شد فالع و هانگانها داشه ۲ به: دهانه ح: ویا ی با سنی دیاره با شد فالع و هانگانها در ویا به در مان در مان قاطع ۲ نه: دوا به بسکون بای به مست . ۲ به: دهانه ح: ویا ی با سنی دیاره با شد فالع و هانگانها در دیاب بسکون بای است که دوله به با سنی ای در مان کار مانتی با در مانتی با در مان در مانه در با ماست . ۲ به در مانه در مانه در در مانه در دوله در مانت در مانت که در مانتی مانت در مانت در مانتی مانه در مان در مان مانت در مانتی ماست . ۲ مانت در مانتی ماست . ۲ مانتی در مان مانتی ماست . ۲ مانت در مان در دانه مانتی در مان مانتی مانها می موده ای مانتی مانتی مانتی مانتی مانتی در مانتی مانه مانتی در مانتی مانتی مانه مانتی در مان مانتی مانتی مانتی مانه در دانه مانتی در مانتی مانه مانتی مانه مانتی در در مانتی مانتی مانته مانتی در مان در مانتی مانتی مانتی مانتی مانتی مانتی مانتی مانه مانتی در مانتی مانه مانتی در مانتی در دانه مانتی در مانی در دانه مانتی در مانتی م مانت دولتی مانتی مانتی

۵۰¥

کتاب نقض

3.4

آلت برفعل دوهرصناعت بابند که متفدم باشد چنان که بیشه بردویاید که متفدم باشد وقلم بر کیشین ومانند این، و آلشدوا باشد که از قطرغیر باشد واین وجهی معقول وصلوم است ویلک آلت هزاوفعل منیتلف شاید کوه، وجون قدرت از قطر خطه است و قطی که واقع آید از آن قدرت از قطر ما باشد نه ممتنع باشد که قدرت قبل الغدل باشد خلاق مذخب میجیرم.

اما آفتی محققه است ۲۵ دخدای حو کنو سکون می آفریند وبنده باختیار کسبر آن می کنده عافلی دابر چنین مخند آید که تعیمانم که وفوع حو کت وسکوندا حوال باختیار خط است یا حوالتش بکسیر ما است ! اگر هم اختیار خدای می باید وهم کسیر مادویك فعل، پس مشار کت خواجه [را] لازم استبرین اطلاقه و گربی کسیر بنده وفوع فعل از خدای معیج است حوالت واضافتر آن بینده وجهی نامعقول باشد و کر نه ومشار کت دوانیست وبنده وافعلی هسته همیه خواجه میبر * یا طاروقالد باشد. ومغو ضعمیبر م باشد که یای نیمه فعل دا بخود تنوین کنند و مشار کت هم ایشان با لازم باشد که مای نیمه فعل دا بخود رسیل اختمار اینست جوابی این خبصه و در کتب شیعه بحدایه مذکر و و مسطود است.

۲ نکه ممتنه است: وقضیحت باذدهم و افضی بوطالیدا باظهور کنی تسوّین کوید: وعلیهالسلام توبسده و کوید: حمة اجداد وسول مؤمن بودند وماایشاندا کوئیم: درمولیلیهالسلام کننه است: (ایت باطالی فی سُحاماج من السّاد، بوطالیدا

تأليف عبدالجليل قزويني راذي

0.1

شیر عدایج در آعتی نند دیده و تعصم بن الحسن در موطناً این سال آورد داست که الایر شالد لم القافر و المالغ المسلم او این باستهاد آورد داست که علی بن الحسین و اسلمة بن زید گفتند : جون بوطالب بسر د رسول میرا اثن بعنیل و طالب داد دون جعقر و منظی : زیرا که آن دو گانه کافر بودنده بو یک و عمو را باخت دانده و عکس را با و دفتر بیتان در دین خدای و تناهای رسول مرا بشان را کافر دانده و عکس را با ت که آخذای تعالی او را بعمة کرامت مخصوص کر دایده است و اجماع آست است بیر بزدگی و جاه او آدادا ضعیف و آی خواننده و چون عبدالنظل بدر و و و ایتها بیساس کرد ⁶ معما² که او کمتر بود بسال از یا نود بسر که او را بودند ایز آن آی با و و قاد، خواجد افنی او را ضیف در آی در انده بین که او را بودند این را کافر و وقاد، خواجد اغنی او را ضیف در آمی را مین و از کرامت و جلال را در دی مندان بود خلافت در خاندان او تواد تو تو است که دا در این را می را می با در دودنده این

۱- طريحى(دە) درمجمع المحرين مفته: دا نفسفا منعسمتين دسكود مهمة مارق من المهاء علي وجه الأرض ما يسلخ الكعبين به وابين الاثير درتها به كلفه : وفي حديث أبي طا لب : وجلائه في غموامتعن الناد فأخرجته الميضعضاح، وفي دواية: انه في ضعضاح من ناديتني عنه دماهه. المحضاح في الاصل مادؤيهن المداء على وجه الارض ما يدلغ الكتبين فاستعاد دالناره يس مطوعهند كه افظ دتنك دد من بضم تا وتون است در آفتد داج مختله : دتنك بفستين وكاف عربي كلمة نارسي. است بمعنى بازيك وكمواندز ونازيو لطيف (ازمدادو شكرستان وبهاد صعم) . ٢- محدث قمى(دە)درالكنى والالقاب تحت عنوان دائشيبانى كفته: دىمىدىن المس البيانى مولاهم ماحب أي سنبقة وامام أهل الرأى أصله دمشتي كديماً بوها لدر اق فوللمحدد يو مط منة ٢٠ وتشأبا لكوخوستسع يهامن أبى حنيفة والثورى ومسعرين كشابمهو كتبهحن ما للتوالاوزاعي وأبي يوصف القاضى ومكن بتدآدة وانعلف اليه الثاس ومسعوا متعالعديت والرأى ظباعو جعادون الى الموى الغرجة الاولى عرج مه نمات بالرى منة ١٨٩ تاله الغليب الغدادى، في تترمعجم. المطبوعات (ج ٢- ص١١٦٣) "فقته: دوطاً الأمام معمدين العس الثيناي وبهامله التطيق الممجدهلي موطأ الامام محمدلعبدالحي اللكتوي دون تاريخ صرووره وني الهند سنة ۱۲۹۲)» واین شخص اذ مناهیرنقهای اهلسنت ومقاعوایشان است وترجعهٔ حالش بتقصیل يسياديسبوط دركتب تراجم وتواديخ ومبر مذكور است. 🛛 🔫 ع: ديآ تكته الإسع: ديزدگى جاه او». ٥- ٢: دومايتها عاس كرده ب: دوميتها بعاس كرده ح: دومايت ۲- نمخ: (بجز ابلة). ب- برای تحقیق در يعياس داده. 🛛 👳 يعني با آنگه. و در که اقط در استاد ح. اين كلا؛ رجوع مود بتطليقة ١٨٢.

کتاب نقص

٥١٠

که از ایتدا تا اشها بالتحربه نتوانستند کشادن رأیهای قومی داعتماند... تا بدانی جهل رافتنی».

اماً جواب این کلمات که بی ملم از سر غفلت وجهل ونا اصافی ایراد کرده است آمسن که:

اد لاکنته است: _ دیوطانم دا با ظهور کش مؤمن کویند وعلیهاتسلام نویمنده اس دانم که ظهور کنمر بوطالب خواجه را از کجا معلوم شده است از آلجا که چون رسول علیماتسلام طفل از مادووپس بمانه و همهٔ أحمامش از وی نیر آ کودندبوطالب ادرا بن گرفتدبخانه برد وتر بیت کرد وخدمت کرد تابزدگ شه از علامات ظهور کفرش میگریمکی این باشد

دوم_آ دکه چوندرول دعون کردتوم را بدین داملابوشریت وحماًاهنام وخو بدان اذری بیر اکردند بوطالب میان اسرت بیستدش کفار قریش وسنادید مکه ظاهراً ویاطناً از وعدقع می کرد تا ادبقوت بوطالب دعوی می کردهٔ مگر دوم علامات از ظهور کفتر بوطالب این باشد.

سیوع _ چون علی افتدابیمطفی کرد درنداز امامهمیدهمأموم علی؛ مد تی برین دفت تابوطالبدوزی جعفر را می گوید: یا جعفی سیل ۲ جنّاح ابن عسك؛ نا او نیز افتداکرد، مگر علامترسیوم اذ ظهو بر کفر بوطالب بنزدیك خواجه این باشد. چهادم _ در آن دفت که نامه می نوسد بوطالب با هل حبشه بدین حبارت در

حق معطفی میتوسد اینان آ عز او نیکو: تَمَلَّهُ مَلَیِكَ الْجَبَشُ أَنْ مُحَمَّمًا لَبِي كَمَوْ سُ وَ الْمُسَبِعِ إِبْنِ مَنْ يُمَ

۱۰ میان بندی کدراست. ۲۰ دنول یک بکتر ماد و مکن لام امرحاض است اذ توصل یسل کرهد یدید. ۲۰۰ قصر و قاصف کله وایزات مذکرد درمتن آخرین کله نسخه وریه است و بقه کتاب یخن از دو کلمه وخزاه بیکری تا آخر کتاب از آن ساط است و از این دروی در این مورد از جاب او گ نقص این جارت: و (علان و گریسوی) - تدییتریز و محرح-ترین نسخه کتاب (کامی مقده (یفی ۵۵۵) تا یا حرکتاب باشد از آن سافط است. بر به کتاب که از او گراین مقده (یفی ۵۵۵) تا یا حرکتاب باشد از آن سافط است.

تأليف عبدالجليل قرويني رازي

٥11

أتن بيمدى مبتل الذي أتنبايه منكل باميراللم يتهدى وتبتعيم و التكم تشلوله في كيتا بيكم يعيد تو حديد لاحدين الترجيم فلافتجملوا يلم بدا و استلموا فاين طريق الحق ليني بدس بعظلم مكن اذ علامات الكني بوطال بنزديك خواجه يكي اين باهد ينجم ودون درحال حيات ودياست وحرمت خويش درحتور جمهور

فريش فرذندان خويش دا مي كويد:

ان عليباً وَ جَعَرَ المُتَتَى عِنْدَمَنْهِ التَّرَمَانِ وَ الكُرْبِي وَاللَهُ لا أَحْدَارُ النَّبِي وَلاً يَنْخَذَلُهُ مِنْ بَنِي ذَارِحَسَبِ لاتَخْذَلالاللَّمَا البُنَ عَمَّكَمَا أَحَيى لا مِتْهِينِ بَيْنَجِمْ وَآبَى مُكُراذ علامات كُنر يوطال بنزدينت خواجة مجبريكي إين باعد.

شقم ـ بس مىرونست كه درحالت آنكه براهين واظهار معبنران نبو"ت مىمىلىك متواترىمىشد بوطالب از آن خوشى درحضونه كبراة مىكله اين كلمان مى كويد درحق سيلىمليمالسلام والسلوة:

وأَبَيْعَى يُسْتَسْفَى الْعَمَامُ بِوَ جَعْهِدِ الْاَسِيَامِي عَمِيْهَ لِللاَدَامِيلِ يعلون به الهلاك مِنْ آلد هاشير القهمُ عيندَهُ في عِصْبَة وا قواضلي مكريكي اذ علامات كني بوطالب بنزديك خواجة سُنْي إين باشد.

هفتم .. افرا قناب معروفتراست که درحالت ترع که بوطالب بیموار خدای می وف وصایتش آین بوده است که " درحضور قورش و بنی هادم اعدا کرده است: ا دصی نیس (النبی النقیشر مشقید) " حسایتا ابنی و شییتم الفتوش عباسا تا آخر این اییان که دراد لرکتاب یاد کردارم بچای حاجت می مگراز علامات کشی بوطالب یکی این باعد بنزدیای خواجه اعتالی.

مان کوربوطاب بدی این باشد بنزدین خواجه اتحالی. هشتم ـ انغاق همهٔ مسلماناست که تا بوطالب درقب حیان بود سید را از

· · · ·

۱ ـ ح: داذ علامته ۲ ـ ۲ ـ ۲ د ومینش ». ۲ ـ د که تنبا درح. ۲ ـ د چوخ کود بعی ۲۷.

Unfiled Notes Page 258

کتاب نقض

617

مكة حجرت نباست كردته، جونما آن سيد كبيرا از جانز جهان جدائد وبروضة وضايحندا تدسيد حجرت كرد ومكريكي اذ ظهور كنر يوطالبا بتزديك خواجه اين باشد ومكر آن غبر خواجه ترسيده است كه جبرانيا عيدالله (مطفريدا بدين عبارت بشادت داد وكنت: ان الشمر أوجل حر "جعلي الناد صلبا آتر لك، ويطنا حملك، وتدينا أدخمك دوجوراً كفلك واين خبرد لالتاست برايمان عيدالله والنا و حليمه و يوطالب تا شبهتي بنماند، وكريتمديد وتحمير. دلالت ³ أيمان يوطالب مشغول شويم كتاب اذ حد المجت بدر شود واين قدد براى دفير آن شيعت كقامت است ودلالت رايمان بوطالبي عامت است⁴.

اما معارضاتای هست این کلمه دا؛ عجب بست کدافنی بوطالب دا با چندین منز فت دمؤمنه کو بد، دملیه السلام، تو بسدطو فنتر ²آ است که نامبی از دکا کت عقل ویدادهی معاد بعدا با اظهار خصومت علی ² موضی که با جماع است امام است دعدادت الا² و بغی بوادامام حق داند دأمیر المؤمنین خواند، آنجا نمون معطقی کافریست داینجا مدادن مرضی آمبر المؤمنینی است درید حسین کشن أمیر المؤمنین است در بن قیام میکن تا بدانی که همه از چیست؛ از عدادت و مضی علیت.

اما جواب آفجه شفته است کلا درمول علیهالسلام کنت که: هب معراج بوطالب دا دیدم در آنش تنك، حاشا که گفته است وخیری بیاصل است وحدیثی بی نقل نادرست، نمیدانهم نابوطالب تد دون جوابود؛ اگر بسبب کفر بود بر خلاف مذهب خواجهٔ مجسی است که چون جزا بر عمل نیست وردایاشد که بوجهل کلی

۱۰. یخی از موارد ظهور هذامات کفر بوطالب طیه الدلام یز هم خواجة نامین. ۲- وی در دارنا در طهور هذامات کفر بوطالب طیه الدلام یز هم خواجة نامین. ۲- وی م در در از جا و در مگره مایزیوا این بچند کلمه در سند. ۳- م ی در دانیای ۲- م در پرامون ایمان این در در می دادا در ۲۰ - ۲۰ و ی در دادا در تالیا آن در حوم شود. ایرطالب طیمالسلام - بعنی گذشت (می ۱۹۰۰ - ۲۰ - ۲۰) و بر ای تکمیل آن در حوم شود. پر می می دادا در می دادا در مایزیوا این پرمان این بود مادور می دادا در می دوابد مادور می دادا در می دادا در می دادا در می می دادا در می دادا در می دادا در می دادا در می دوابد این و با اظهاد هداوت او.

تأليف حدالبطيل توويني وازن

514

بقیامت بیهتنشود و بلظام اطیع می کنا، بدوزخ شوه و آن همه بعثیت وازادهٔ مالنثالملن تعلق دادد ندام تا بیش اذ قیامت بوطالبدا چکونه بددزخ بردماند ویسکین که بوطالب خودمومن باشداما خدایش بدوز شخر ستاده باشد کممالندالملله است پس بو آمل خواجه مجس بیهشتدفن دلالت تباشد بر ایمان، و بدوزخ و قتن دلالتقابند بو کنر، وجزابو عمار محال است، و خداکنها للنه است پس آن خبر و ا اصلی باشد، و کر بوطالب بدوز شاهند لالت باشد بو کتر اد، حوالش آن خبر و ا خدای باشد، و روز باشد که بقیامت او و ایهشت بو ته و بینل ا وسلمان و بوذر را بدوز خ فرستند پس خواجه دامین را با دست از اصل مذهب بیاید داشتن، با چنین محالات و از کردن تاجهاو باو در دامت و خدای نواند در مانت ، یا چنین

والما آنچه کنداست که: ممحمد بن حمن درمو طالم آورده است که: معتومن میران کافر نگیرد، وکافر میران مؤمن بگیرد، اصل سا آدبر جای خود است. بستاری

۱- ۲۵ - ۲۰ د بنام، و الايندو ، ۵ بو هانقاطع كفته و بلام باعيز مي تغطه يروفز فر جام تام پسر با عود است که او زاهدی بوده مستجاب الدعوم در زمان موسی (ع) عاقبت ایمانش بباد رقت وبعذف الف نيز آمده است كه بلعم باشده يس تصحيح قباسي استومرا داذ وبلفاسم، يغبرخاتم صلىات طيلوآله وسلم "ست ومطبق بالسخة وح، است كه در آن بجاى وبلقاسم، كلسة ويغبر بلاكرو فبطشده استجنا تكهبآن تسريح شدو كأبيشمى كغداين قصحيحوا آبكه فرينة ناين اسم درعبادت متن ډبوجهل، است که درمقابل وبلغاس، فرازدارد چنانکه کريند: دلکل موسی فرمون، و گویا اختیار دبلغاسم، ند مبارت متن برایمقابله با دبوجهل، برای ايست كه هردوكية معد ريكلية وأبوه هستند وهريك درافادة بعني مراد واضحتر وسروكز. ٢- چلبي دو كشف الظنون تحتمنوان والوطأ، مخفته (٢٢ جاب توكيه؛ ص ٨ ٢٩ ٢٢)، وولاماً معمدين العسن الشياعي موطاً كتب فيه على مذهبه دواية عن الاما إما لك، وأجابها والذماد والنغبه الاما والخطابي (أبوسليمان حمدين محمد البسني المتوفي منة بوبرج تمازو تمانين وللاتعانة) والخصه أبوالحمن على بن محمدين خلف الظابسي وهوالمشهود ببلخص الموطأ مثتمل علىخمسمالة وعشرين حديثا متصل الامناد، واقتصرعلى دوابة أبي عبداقه حبدالرحمن بنافقامم المعرى من دواية أبي معيدمحنون بن معيد عناقال: وهي عندي آثر-الروايات بالتقديم لان ابن انقاسم مشتهو بالاختصاص فيصعبة ما للثمح طولها، وحسن المتابة بستابت، معماكان فيه منائقهم والعلم والموزح وبيلامته من التكثير في النقل حن فيرما لك {الى آخر کلامه)» و درماین نیز بموطأ شیانی اشاره کودیم.

تطيقات تقض

417

فقها داهم این مذهب است واصاهده با هل البیت وشیمه ته چنیز است که: بده هم ما کافر میر ان مؤمن لیگیرد، امامؤمن میر ان کافی گیرد که آ مها [چون] کفر است ما نماست، وایندها جون ایماست منعی تواند بودن، وعلی میران بو طالب کر فت و بوطالب خود مؤمن بود اما در وغ که بوعلی الحسین و پر اسامه ذرید تهاده است ظاهر ست معروفت که: میران بوطالب بر الافر اوقسمتمی کر دند اسب کفت: تین و در ع او بعلی دهید فریادت از قسمت همیتان کر دند و بچنگانا اخباد عاقل عالم التفات مکند و بوطالب قرشی که مربی مصلفی باشد، و ناصر دین خدا باهده و بعد علی مرضی باشد، بقول خواج التقالی کافر نشود، والحدید فر دی العالمین.

الاما حدیث بوبکروعمردرمواضع برفت^۲ که حوالات چنین بر شیمهٔ امولی^ته بی اصل وی منز است وایشانر ا صحابه ویادان دسول دانند دمذهب همین است که پایندمنز لت دمرتبت علی ندادند، دهر حوالت که بیش افاینست دو خاست بدس ماین^ت مجبری دا بنشایند.

دامه آفته تخمنه است که وصاور ا با آن کو امن که خدای سالی اور ا بدان مخصوص کو دانیدهاست داجداع است بو آی سدیند جام آبز رکاد، وافنیان اورا ضیف رای داننده بر حرمت داننده بخلاف آست که حوالت کو دهاست که ناصیبان و میچش ان اورا کم فندوضیف رای دی حرمت دانند؛ ودلیل بر بن آست که اگی عباس را قندی ورز شیفه اورا باغر بت و فر ایت معزول نکی دعدی، وغیر وی ایامامت مشفول تکردندی بی آگی امامت از قبیلی خداست و خدای بو بکی دا فرموه! عباس را خدای تعان ایی وی در میف رای داخته مارد در خور وی ایامامت عباس را خدای تعان بی و تعیف رای داخته با خدایت و خدای بو بکی دا فرموه! باست است ایشان عباس را خدین رای وی تعروا دیدای دو کر حوالت اساما

۱ - - : دقست کردندی ۲ - ع: دند مواضع این کتاب برفته ۲ - - : دکمایتی . ۲ - ددست : وجایی و بقریند عادت مؤلف سترض : دواجها عامت است بر وزرگی وجاه او ی تصحیح شد ۵ - ع: دیا امامته ح: دیر امامته.

تآليف عبدالجليل فزويني داذي

نوستی کنام عود بردیگران نده وجواب جنگ نداند والسلام. و آنچه مخفته است که: داز بزرکی قدروقو تدریزه عباس وا بود که پدرش و سایت بند کرد از همهٔ فرزندان، درین سودت و سایت و سول فر اموش نبایس کردن که با حضور عباس و همهٔ خودهان مصحابه از مهاجر وانسار بعلی کرد⁷ اگر عباس بو سایت عبدالمطلب به تراذ همهٔ فرزندان باعد مگرعلی مرتفی بنخصیص و سایت سیند او لین و آخرین بهتراذ همهٔ فرزندان باعد مگرعلی مرتفی بنخصیص یا این حجت بقول خود قبول کند یا آن بدلالت نیاورد که خواب بنای تیمه داست داشد و بای بعه دودغ.

اما آفجه محمده است که: دآل عباس تا بنیامت راعیرامتاند و آل بوطال یالتد به تندها ادعاد الم تستجیر فاصنع ما هنت "بواعیر دعیت دخکام امت آن جماعت باشد که ملتر ش الطاعه باشد مصومان از خطاء من " هریك از قبل خداعة این حکم تا کیا بودهاست و بنی علی اگردیمی بنستدند عیمی اماند که همهٔ جهان بتین حکم تا کیا بودهاست و بنی علی اگردیمی بنستدند عیمی اماند که همهٔ جهان بتین بید خان کماد هده دعیت و فعرع باس ایمان از بیم تین علی آوردند شکر آن خدا کارا که علی آمرینی از بیم تین کمی ² ایمان نیاورده و در قصه بند در بود است ایمان حیاس و تشدید بیر بوطال بروی دو مرعیل در آن دافعه و دو بالمالین اعاد آن ا تا نفسیل علی بر عباس و خیر عباس خام هو دو الحمد به در آلمالین حسال کریز

آفکه مخمته است: در از پدران ِ دسول خداکه سالی یکی قسّی؟؟ بود پندر

۱- ورای در نه نام تیست. ۲- ح: دومیت بعلی مرتغی کردی. ۲- تحقیق این مثل درما بن گلشت (دجو عذود بعن ۲۹ و تعلیقا۲۵). ۲- نظر برعایت سجع بایستی کلماً و تعلیقی در این تسلیموادد بلین باد در اخد اینکن در فال استان این موارد بلکه دو مقاتها یالی در آخر کلملا تعلیق در فال است و منصوصاً نستان ج بنظر میرسد پس گویا نومی از تعلیل دد این تسیر مظور برده است. ۵- در ای در دو باسته ح ب نیست. ۲- ع ب: دکس به ۲- این در باد در اشتقاق گفته (صیفا): دایز قسی ؟ و قسی ؟ مقیر - ب.

Unfiled Notes Page 260

619

عبِنْدِ مِنَافَ، جِهَادِ بِس دانت بِمَى، عَبْدُ المُرُّحا، دِبِكَم عِبْدَمَافَ؛ نام دوبَ، وَخَتْرَ بَسْمَةُ بَن مَدْدِ كَه الاجتاز دِمولَ بودته عَبُرَلَ " دا اوصب كودا؛ وهيل دا مَعْبَلَ حَتَرَ يَسْمَهُ كَمَنْدَى، مؤمن فردَنداندا اخافت چون وابت كندا؛ وموعن هُبُلُ دا چون صب كندا؛ وبوطالبِدا نامِعَبَد مِنَاف بودنديكُو لَهَبَ داخانز مَه، وعدالتُسطَلُب الخربودة.

كتاب تتغن

اماً جواب این کلمات بعضی درست وجنی نادرست بلکیك گوش باینداشتن تا بتوفیق خدای سالی گفته شود انشاءان مالی وبدالشته والهمونة.

اما آنچه محمنه است که: «قُسَى چدمَبْدُمَنَاف بود وجهادیسرداشتداسامی ایشان مغاف بود بیتانه بیجاده اگردعوی علم تواریخ می کندبایستی که از معالی

— خاص واسم زياد انداسي غمباً (له تمامن تو ماتان في بني عذو قبال : قمال بل يقمو
نمار والناحية الفصوى وانقاصة واحد وهي البياء (الي آخرافال)» ودومنتهي الأرب
نماذ والناحية الفصوى وانقاصة واحد وهي البياء (الي آخرافال)» ودومنتهي الأرب
عمله والناحية الفصوى وانقاصة واحد وهي البياء (الي آخرافال)» ودومنتهي الأرب
عمله والناحية الفصوى وانقاصة واحد وهي البياء (الي آخرافال)» ودومنتهي الأرب
عمله والناحية الفصوى وانقاصة واحد وهي البياء (الي آخرافال)» ودومنتهي الأرب
عمله والناحية الفصوى وانقاصة واحد وهي البياء (الي آخرافال)» ودومنتهي الأرب
عمله والناحية الفصوى وانقاصة واحد وهي البياء (الي آخرافال)» ودومنتهي الأرب
عمله والناحية الفصوى وانقاصة واحد وهي البياء (الي آخرافال)» ودومنتهي الأرب
عمله والناحية الفرية المناحية والمناحية والمان المالية المالية ودومنتها والناحية والناحية المالية والمالية والناحية المالية والمالية والمالية والمالية والمالية والمالية والمالية المالية المالية المالية المالية والمالية والمالية المالية والمالية والمالية المالية والمالية والمالية والمالية والمالية والمالية المالية والمالية المالية والمالية المالية والمالية والمالية المالية والمالية والي المالية والي المالية والوالة والي المالية والية المالية والي المالية والمالية المالية والية والمالية المالية المالية والمالية المالية والمالية والمالية المالية المالية والولة والمالية والمالية والمالية والية المالية.
مر المالية مالية المالية المالية المالية المالية المالية والية المالية والمالية والمالية والمالية المالية الماليليا الماليي المالية الماليية المالية المالية المالية المالية

دقاضی دین وسول، خاذنگذیج بنول از قامع کیش هیل. ماحی نقش وثن؛ ۲- ۲: دومؤمن فرزندان(داد(ح: دفرزندان خوددا؛) چون اضافه بیتکندگا.

تأليف مبدالجليل اوريني رازى

aty

اسام وسبب ترول آن بى خبر نبودى او لا أصل درين باب آفت كه اعتقاد بدلدتيت وعلم تعلق دادد دباسم، وباجراه الفاظ كفر وايمان ثابت بساند و آخر خوانده باشد و ديندوشنيداز تولويتم واقتال يو حكمهم ى از فبايل دابنى كيلاب، و بنى كليّتُ و بنى سُيَسْ و بنى شبّه واعتال ين خواند كما سما مذ مد من ومنفست است و نكويد تاعاقادي فرزندان خود و اكتلب و كليت بد تسيّر وضبّ حكومه نهده يس معلوم شد كما يشان دراختياد اسامى تبتم و ضعوقال بو داندو دماندو دمانده باعندا يس معلوم نيز دراجراء نام اصنام اجداد ومعلقى تبتم وضع وقال بو دماندو ند تتم اعتقادها دماندا ينعا ما يك فهم كنه.

اما آفته ایتان اختیاراین اسامی کردند سب آن بود که فرامند وطناز روزگار ایشان در کتب می خواندند که نودی دریست این قبیله است که بوجود وظهور او ادیان وملل مبد گر شود، و کیشها باطل کردن و کتب و شرایع منسوخ شود. برت ویت پر ستی زابل شود، طلب می کردند که قدموقیل آن نود کندیز و گان اجتداد معطفی این اسامی معاق بیشان اختیاد می کردند تابدان شبعت آن نو دستقطع توده واین مستی أظهر من العص است و قیز آفتها بشان علمه فضلا بودندانستند که اسم غیر مستی است که مند وزونیم است که این مذهب اعدانه که اسم عین مستی است بی باجرام اسامی حیج لازم نیابد و کفر وایمان مکنس بر بنده است ویاختیار وی است ناآن شهد زاد ای شود

وإماآ فجهخو يعاهبل ساخت عجب است كعدد تواديغ بنديده است كه خز يشمه

۱ - درقلموس گفت: دنیبر بریماسر کز بیرا بوقیله و درستهی الا رب گفت: «نمبر بن عام کز بیر یدوقیلداییت از تیمی واین عنب درخصول فضریه گفته (ص ۶۶ نسخه جاعی): دو از بنی نمبر ایوسیه الشاعروفید بن حضین الراحی المثاحر از بزرگان بنی نمبر بود: و اذایشان آلوناب که ماراد حران بودنده به در درمنتهی الارب گفته: وتیم صو که یهدو ویدوان، واحد و جمع در وی یک ان است قال انقاطانی: اناکنا لکم تبه، اقباع جمع. و قسع در وی یک ان است قال انقاطانی: اناکنا لکم تبه، اقباع جمع. مسی در تعلیقائیم گذشت (ص ۲۳۰۹ مجلد، وتعیق اینکه آبا اسم غیرمسی است وباهین مسی در تعلیقائیم گذشت (ص ۲۳۰۹ مجلد تعلیقات).

کتاب تقفی

61A

از زساد وعباد دوز کاربود ونوم دا از بت برمتی سنیمی کرد ومی گفت: این بتان يندان شبا ساختهان ايشان بروى انكاركردندكه اين اشكال وسود خدا اذآسمان فرستاده استه برعكس ايشان آن صودت بساخت وكروهي بدأن فريغته شدند دبرای حجت بدیشان نمود که این ساختهٔ خلق است نهساختهٔ حق است، و دوز عبدآن تمثال بيادند وبرانهميزقوم بسوخت وكروهي بسيادوآن جماعت از يت پرستی رجوع کردند فعومن شدند و افرا جاهل حدل و محرقها خواندندی، و بك دلالت بر ايمان خزيمه آنست كعاسم ملحت تغرين بر آن بت تهادنه نام مدرج دعا که هبل مشتق است از هیول، وعرب در دشنام کویند: هبلتك اکماك، و بتأمال مملومهدد كه صبع عاقلنام مذمنت ونفرين برمعبود ننهد تاآن شبهت بدين حجت فايل شود وخواجه انتقالي بشبهت اجداد خيرالمرسلين راكافر نخواند.

اما حديث عبد المطلب عليه الملاجاز تشمة إبرحة أحيباح وازدوادر معلومست المائاد، وبوطالبدا على دغم المصنف تامعيزان بود" وعجبست كه معداليز أي برا

۱- از امناع این الکلی افراهند است که: درکان اولمن نصب هیلخریدة بن مدرکة بن الیاس بن مضروكان يظليله: هبل خزيمة وكانت تغيرب عنده التداحه ٢ - ع ب ٢، وجاهل الهبل، ح: دهاجل الهبل؟ رهمةًا يزصود تسخطط استخير ادهبل بعد لمتحرب هر كو الف ولا إنسى بذير د وشايدصحيح وجاعل هبله يوده يعنى نصب كنندبوقر اودهندة آن دركم مر إدبا شدليكن وصوقها و دددنبال آن با این منیمنا ظات داد دنتامل. ۲۰ مع ابر میم دود برهان قاطع گفته: دابر هه ختیج او ک وثالث وراجع نابمسر كردنا اصحاب فبل استه ودرقاموس كقته: وابرهة بن الصباح صاحبها لقيل المذكورفي القرآن: وابن عنبه در فصول فخو به كفته: «داز سيريز آلذي أسبح ونام او الحادث بزمالك يزذيد بزاللوث والايانهماي أعبسيء بلومنسوب إست وازتسل اوابرمة بز العجاح ملك تهامة ونيز تتخنه (ص ١٠ ١-١١) : واز حبشه آن قوم كه يو طك يمن تغلب كردند و او ل ايشان ادباط و از بزدگ زادگان حبشه بود وابرهة الاشوم اردا بکشت وجد ازاویادشاهی يمن كردو اوست آلكه فصل كلبة حرام كردوفيل دا آوردتا كعبه واخواب كند (تا آخر تختار او)). ۲- کذا وقطند و عه و درباقی نسخ بست پس اهل فضل خودشان نعبق فرمایند. ۲۰-اینکه مصنف (ده) گفته: دابوطالب(ع) را نام عمران بود، برخلاف نحقيق ويرخلاف قول مختار معروف ودميان فرقة خاماميه است، وركتاب شريف وحجة اللااهب الى إيدانا عن طالب تاحاديث سباری بوصحت این مدعا تقل کرده، ودربرخی الآتها با این بیت عبدالمطلب در وصایت بوی دربارة بينمبراگرم (ص) استدلال بر آن شدهاست:

بنواخبة بطأيه قبرده دارمیک یا مدمان بندی

تاليف هيدا لجليل تزويني راذي 611

الماشافت عنز كالفرم بدائد اساعبدالقرا باشافت المتعتومن ندائد، وآسنه والعافكه خوالدتاد كرباره خوابيك نيمه داست مىبنطاددويك نيمه دروخه ودلالت برايمان اسول مسطقي اذقر آن ابن آيه كغابت است كه: وتقلّبك في الساجدين و الأجماع المامية خود ظاهراست ونقى كغرت طبع اذ تيناست شرك معلوبه وسيت بالتذاده وسبيس دروغزن وسبندع، والحمدية دب العالمين.

آنته تفته است: وفضيحت وازه هم ما بعد اجنا لكه كمتيم داخني كافر دالد ومرربساوی شنیدم از دانشی که مجلسمی کردگفت: جبر تیل آمد بسید گفت: این زنا^{یه} را طلاق دیه.

امًا جِوابِ ابن مقالٌ بيمغز للدرست آست كه او لا بمذهب شيعه ذِنان وسول حبه امميات المؤمنين اند ومؤمنات وعابشات انده واما بمذهب خواجه امام الختبارست وامتكن الماست اختيار والراقض مهداك والحالك ميشاسده بمذهب شيعه إمام تس أست إيشان نيز متكر تعور وا خلاجي وهالك داننده مذهب ابتست واعتقاد أينست.

وآلیه گفت: دمن بساری بودمه بقول خود برخود بیتم ملحدی اقراد داده

هـ طالب تحقيق بمواضع لأكربلدومأندأميرالطمنين(ح) دركتب محيرة شيعة مراجعه كندكه بادفت كادل يبادا ين سلب برداختماند ومائيز دروكشف الكر بذنى شرجهماء الندبة ودخر اين نفره وأقام وليه على بن أبي طالبه بنعميل بتحقيق لين مطلب بردانجه إيم وتقنا الفاطيعه وتشره.

۲_ آیهٔ ۲۱۹ مورهٔ میارکهٔ شمراه رأبوانشتوح(ره) بعداد نقل اقوال (ب. ع: ورايته<u>ه.</u> در تفسير آيه گذنه: ورامىحاب ما باين آيه تعسك كردند در آفكه بندان زمول طبة اللام مؤمن بودندكه خداي تعافى كلمت، من مي يتم كرديلين تودد بشت صاجدان، و بمثل اين مظب ساير مقىران ومتكلمان شيعه تعدريح كردهاللد - ٢- كذا درهر يتهاد اسخة و ٢٢ بح ومحسل است كه ونفىء مبعرف ومصحف كلمة ونفسء باشتر يشي خوداين امركه طبع لوخلي ونفسه اذخرك نفرت دادد درائبات مدمای ماکانی است وا**خاطم بستینةال**عال. 👘 ۲۰۰ تسخ: «بسیاری: وحصا تمريف وتصحيف هدهاست و درجواب شيخ مبدالجليل (ده) براين اعتراض دليل فرينة تصميح دينه ميشود. 👘 ۲۰ ج) ب: وعايشه، وقرينا تصبيح تصريح شيخ علاليطيل(له) . است با بن تعبير درائقل كلام مترض. 👘 جه نسخ: ومعالى وتصحيح تظرى وقيامي لست.

i

کتاب تقض

۵۳۰

است بدان حجد که دوار ار کناب دوضلی مطلق گفته است که: مسادی وار م قرینهٔ السوت است و چون بر سالت ترفته بودب اری وبا کر اهش بوده بودند پس باختیار خوبش بقریدهٔ الموت دقته باده اوینم ملمدی بر خود معترف تندسیاشد. وفرق قیاشد میان زیملحد و تمام ملحد تادست از آن بدادد یالین الزام قبول کند. و آنهه حوالت کر دهاست بدالم که گفت: داین زنان طالاقده او لا چنان عالم بر خود خندیده باشد که ذن مصطفی را فزنانه عنواندنا غایت چهل باشد، و چون خدای گویند خلاق ده و مصطفی اجماع است که تداد این حوالت ضلاف باشد به معطفی که فرمان خدای تعالی این آیت کرده باشد که بادی تعالی قرم مستم کودو کرد دنده ماستان این آیت کرده باشد که بادی تعالی فرمود است مصی دیمان طلقکن ایلی آخت کرده باشان چهن از اینان بدهم و آن معان بر شرده که هستی انکار تواند کرد دند شیم، تاخواجه بحداب کودتر یا شدواین بر شرده که هستی الحدواند کردنده شد.

آنگه محمنهاست: وفضیحتسیزدهیم راضی گوید:علیوبازده آمام قاصل اوهریك بیتر بودند از جبرتبل، و گرعلی خواستی. زیر آ ایر شدى، و آفتاب وا از بهرعلی ود گردند نا ادرا نماز قائن نشود، و رسول وا این گرامت نكردند كه وسولوالماذ فوت نشبقنا باذكرد تابنامی كه وافشی دوجه علیمعظمتن از دوجهٔ رسول میدانده.

اما جواب این مهملات^ی برسیل اختمار آست که شبعی نیست که شیمه اسیادانسهٔ مفتر شالط اعدا اذملال کمیهتر دانند و در پن مشی کتب مطو لومیتشر کردماند و دلالات عقلی وسمی الگیخته، وماندلیل اینست که ملاک که مصوراند

۱۰۰ ع ۲ بنا الاوده ۲ ا الآلهٔ همودهٔ میاد که تحریم. ۲ ع ۲ و بالانعم ۵. ۲ - دانسخ، «ذیر» و در بر هان قاطع گفته: «زیرینم اول و ثانی و مکونداه قرش به منی بالا باشناکه درمایل بالین است و بعری فوق گرینده و هایشامل: «بر ابر» بودمو تحریت شده است. ۵ ع ۲: دمعملات م بد دیجملات.

تأليف عبدالجليل تزويني راذى ۵۳۱

والعمه ممصوم؛ ويهترى در كثرت توأب باشد وتوأب درقبول تكلف، وتكليف م جندماقش باشدتواب بر آن بيشتر باشد جون انمة باكثرت سهوت وجود مشتهيات مصوم باشند بهتراژ ملائکه باشند. و دکر آنکه ملالکه متعبّد نباشند بتکالیف شرعي بريزوجه، وتواب درجات إمير المؤمنين درعبادات مباعدات مطوم است و ادمغترش الطّاعةاست اذينجا كويند كه: ادرا وحريك اذائية وا درجات ستتر وتواب افزدنتراست عنداغةتعالى از هريك اذملالكه؛ والمقاق إست است واجماع السحاب لحديث. ووراة معتمد وناقلان اميزووايت كردماز وجوء متغنلقه الامسطفي مذّىالة عليهوآله كهكغنه الالدؤمن أكرم علىالله تعالى من ملك مقرآب؛ يس اکرشاید که از آخاد مؤمنان یکی بهترو کرامی ترباشد بنزدیك خدای تعالی از فرشتة مقرب فلممتنع باشدكه امير حمة مؤمنان وحريك إز امامان بهتر باشند از فرئندامه و درین کتاب برین نبهت این حجلت کفایت است. وعجبت که خواجهٔ معناف از علمای اهلستین بر س کرسی متنوبده است که: چون عمر خطاب دا وقات رميد و دفنش كردند درحال فر شتكان بدو آمدند تا سؤال كنند عمر بجمت وكريبان فرشتة سؤالبكرفت وفرشته واكفت: من بلكة خداى موكيست: فرشته بكفت وبالاكشته جون بمقارمعلوم خودبر سيد تداآمد بوى كه: شماندا نستيد كه عمر آن شخص است که فر شتگان ابا وی اعتقاد درست بیا بد کردن نه اور ابان شتگان. یس تاعمر بهتر نباشد اذ فرشتگانه ایشانها با وی اعتقاد درست نباید کردن بقول خواجه وجون ميشايدكه عمر بدذهب خواجة نامبي يهتر باشد ازهمة فرشتكان اكر سيمه كويند: على مرتضى وآلش المأحدي حريك بهتراند الايك فرشته بدليل وحجب بمعذود شان بايده اشته ومالهدست ازمذهب بديد اشتن والمصديقادب العالمين. . و اما آفچه محفقه است که: د مذهب شیمه چنادست که اگرهای خواستی

زیر ایر فدیمه سندی محل وی فاعدت وی اسل است، علی آدمی است برین تریب ونر کیب که دینگران، هر آنیده مقدور بشر باند مثل آن مقدور ادباشه آیس اگر ۱۰ ع: معبلاسته ۲۰ - ۲ ع جب وعقدر دواباشده

Unfiled Notes Page 263

کتاب نقض

Å٢٢

خدای تعالی بر ای معجز وسواریا برای صون اصلام دقتومت شریعت اددا بکرامتی منصوص کر داند که برشود یا فروشود بیش از معتاد و معهود؛ ندایاید داشتن دد مشدور بادی تعالی که مالك السالکاست، و ندشمپ خواجهستی است کمپیر ش قالی سجاده برسر آب ندیا افکند و بروی ممکن شد وعبره کرد¹ اگر آن ددخق از مذهب بدرخود دقاعت این از ولی خط و دوسی معطنی قبول باید کردن؛ یادست یا مذهب ختم خود داشتی مکر خوددا دسوا امکردی دافکار فندل و منتب برتشی یک دی و افسه شاهی کمال سمته هاینا.

اما آنچه محمّته است که: «گویندا قتاب از بهر علی باز گردیده درستاس ومذهب همه نیمداست خلفاً عن سلف پر وایت اغات و نظر ، آمنا، ودر همهٔ کنب داخبار اسماب المدین مسطودست، و از سعد کان معشد مذ کو واست، و مرا از چندمخص و محد متو و ایت استرد مرا با دس کر دهاندهٔ بتازی سینداسماعیل بن محمد الحمیری در قسندای آورده است!

رُدَّت عليه الشمس لمَّافاته وقت الصلوة وفندنت للمترب

د کرید کر اخباد واصار دوین منی منتول شوم کتامی منرداید وما را این فند کفایت است، و کر خواجه نوستی را می باید که صحت این دعوی بداند باید که کتاب هر اسمالد این فرمواسهالیترین طلب کند که دیرامام عبادی دحمالله علیه جمع کرده است درآخبار، و این خبر بدین اساد ببیند و بخواند اذ آن امام اصحاب سنت ناعبیش باید:

أخبر فالامير الإسام بومنصور المطفر المبادي كالد أخبر فالسينم بوالقاسم سهل بن إبر اهيم المسجدي قال: أخبر فا الأستاذ أبو مودان محسك بن على الخبازي

۱- بنیجوز کو برای تحقق دراین مطب (جو جغرو پتعلیقهٔ۹۸۴). ۲- افاده بطو کان این تصیده درمایی شد (مر،۲۷) و مدیستدیگر این تسید نیز که مربوط بر د شمس دیگر است در جواب نفیدت پنجا دوسه (کرخواهد شد انشاء افتامانی). ۳- برای تحقیق در بادگاین حدیث (بر گشتر) آنات برای امیر المؤمنین طبقه الملام) وجوع خود پتعلیقهٔ ۱۸۵۹.

فأليف عبدالجليل توريني رازي

517

.

قال حداثنا أبوطاهر محسدين أعى القدل قالد أخبر تأبو بكر محسدين المساق بن خزيمة قال: حداثنا أحددين داودالواسطى "قال: حداثنا اسماق بن يوسف" قال: حداثنا مبدالملكين أي سليمان عن فقيل بن مرزوق عن براهيم بن الحصن عن فاطمة بنت الحسين عن أسماء بنت عسس قالم: كان وسول الله بوحى اليه در أسه في حجر على أظم بعل العمر حتى غربتا لشمس فقال وسول الله مالي عليه وآلد مليت يا على "وقال: لا، فقال وسول الله الناكان على "في طاعتك برطامة وسولك فاود على المات على أنهم ان كان على "في المات بدها غربت.

یس مجبری بدین بزرگی و درستی اذامامی سنتی بندان معروفی از راویاتی .

۱- گیما مراددخید معدادین اسماقین خزیما آیندا مرویجه استذیرا سبکی در ترجمهٔ وی از داویار او این شخص داچنین ام برده (ص ۲۱۱ چ ۳ چاپ اول): ورحقیدمحمدین افضل ابزمحمدین اسحاقیه و ایز در آن ترجمه هست (ص ۱۳۵): و تال محمدین افضل: کان بیدی آبو بکر لایدخرنینا جهدهای ینقمطی آهار اطلم (تا آخر) ۲۰ و ترجما این شخص دوطیقت سبکی (ج۲ ص ۲۰۱۰–۱۳۵۵) و در الوالی با لوقیات مغذی (ج۲؛ صو۱۹ ایکمادی گفته: در اسان اطبوان (ج ها ص ۱۵۹) در داویل جماحمدین مزیمه شیخ اطحاری گفته:

وللنده وأوم إيضاًما يُتّبم بهذا اثاراين خزينة و اينغريم؛ ثامًا اينتزيمة كالارقن فهواما إلالنة ابريكر معددن اسحاق ينتزينة الحافظ القيم المثهور ماحب المانيت قديسب الى جدمتى اوك الرواية وهو المثهورهان الاول وقدا محدين خريم (الى آخرمائاك)م.

وايزالعاد حتلي دوهذات الذهب (ج٢؟ ص ٢٩ تو ١٣٣٢) ترجعة اورا تل كردهاست وردهي نيز در المرجع المرده اذات الذهب (ج٢؟ ص ٢٩ تو ١٣٣٢) ترجعة اورا تل كردهاست نيز خودش ابد وسيد كي كنه). ٣٠ اين حجو در نسان المواني گنته (ج ٢٩ ص ١٢٠) : وسعي من ذهر قال ابن حيان في الثقات: حديثه يقيه حديث الثقات وهو الذي يقال له أحمد بن وسعي من ذهر قال ابن حيان في الثقات: حديثه يقيه حديث الثقات وهو الذي يقال له أحمد بن دوارد يوزيادالفي مسعرا بن حيثة وغره بقرب. ٢٠ اين حجو در نشان الوامش الاديق دوارد يوزيادالفي مسعرا بن حيثة وغره بقرب. ٢٠ اين حجو در نفري المهلي المروف (ج ١ جاب معرا من ٣٤): و اسعاق بن بودف بن مردام المنزومي الوامش المروف المروفي الحاسين الماسة، مان صنة خمس و دسي و له قدائون و دسيم و يريه و جو جسيم و المسعاح الازي هوان يوسف تفاته. ٢٠ هـ جاب: وسليم و اين معبو در غرب المهلي المروف والمساق الازن هوان يوسف تفاته. ٢٠ هـ جاب: وسليم و اين معبو در غرب الميذي به منوي له قرما مراي يوسف تفاته. ٢٠ هـ جاب: وسليم و اين معبو در غرب المي المروف منول له أوما مراي المات مان معت قدس و ايرين / خت خ ج و يوادي الوالي المتروم منول له قرما مراي عربيات معر و الازي بين المهلة و مكون الم و الوالي المتروم

کتاب نقض

677

بدین معتمدی اکر خواجهٔ نوستی قبول دکند یس خللی وتصافی میاهد و در آناد واخبادوانداد الهل البیت بی تعاییت استذکر این خبر ؛ اسادرین کتابیاین قد کفایت است. و عجست درافظ خبر چناست که آغناب بدعای معظنی باذ کشت وینداری خواجه بعدادی علی ته خدایرا قادرمی داند بر دجوع، نه معطنی را ساحب معجز می شناسته و کر می داید که بوقت حجت برای حجت اذ برای اعدابدعای معطنی ماد بر آسان باشار بنان سید بندیم شود و دگر باده با مه آید عجبت که دوا بست که برای مرابت رولی خدا بدعای معطنی آغذاب بعداذ غروب طلوع کند؟ و مرکن که انکار کند بر خده او معطنی کرده باند نه بر منز لت علی آمرین ؛ وما توفقی الابایت.

آتکه عجبتو آنکه خواجه وسنی دوامی داد که چونتمر خطاب دا روزه تباه شود آیه قرآن جمکم ووزه بعداز نماز خفتن تابوض منج منسوخ کنند برای قنیلت عمری دعای معطنی و آیه قاضح بیاید که: و کلوا وشر بوا حتی تبیین لکم الغیط الا یش من الغیط الا سود من الفجر تم آفسوا السیام الی اللیل ۲ ا روز عمر وا نفسایی باعد اما ازعدادت مادر آورده چون بعلی رسد روا باعد که بدعای است که خواجه در حق عمر اثبات می کند که آیتی منسوخ کنند و تاسفی بیاید روتا بیامت حکمتی برجای باعد تا خواجه یا دست از آن بدیتر تا علی قبول کند باجندینی حجت و دولات وینت تا دلی شکیر داما چمود کمیخواهد که بر بغیر علی بسیرد برای تعالی شر جبر و قددو خارجی از منال کنایت کند بنه وجود.

ایما آفچههمخته است.»: درسولدانماز فالت شده دروغی.محض/ستدیمدخمب ماروانیانداما بمذهب خواجه چون بینمسرعاشق وفاسق.می:تاید اگر نماذقر،فالت

۱- الآية ۱۸۴ سودةبلاكة يتره ويراى تصيل شان تزول آيه مراجعه شود يتعليقة 189 . ۲- ع ب: ومادرآوده (بلونهاه عد آعر).

تاليف عبدالجليل لورينى ززي

شود هم رواياشد.

و آ فیه مختله است که: همنز لت علی بهتر دانندازمنز لت رسول ازمند. ب ه معلوم است که علی را مقتدی و شاکر د مصلفی دانند اماً بعد از مصلفی اور ا بهتر از همهٔ اهل البیت واصحاب و آمنن دانند بدلالت آ دیکه می است از قبل خدابامامت. ومعموماست از همهٔ خطار زلت، وعالمتر است با حکامتر بست از همهٔ است؛ والحمدیهٔ دیم العالمین.

آنگه محمنه است؛ هفتیحت چهاردهم، داختیق ام سیما را کدرمورف وفوالت فو آن سنین گفتهاند حمعراکافردانند زیرا که گویندا؛ کسرا بر ساکه دوقر آن وفوالت خو فی کند الاقائم ساید وفر آن بدرستی املاکند ومؤمناندا دشخوادباشد این فراموش کردن و آن حفظ کردنه.

اما جوابر جنین سنن کر بعه کرا نکند که دوخ و چنان این حوالت هد عقلاوضلا دا معلومات امتا چون شروعی بر قنه است بر سیسل اشادن کلسی برود. اعتسبحالنالی جیابر دواستد از مندین دادن عالم سالها از سر علم و دیامت در کتاب خدای تعالی دیج برد دواستدولج معانی کرده از حروف و کلمان ووقوف مسلمانان ایشار ایکدام حجت گافوداند با خوانده دیا نصاف آن بر آن حرامزاده که چنین بر آن باد که ایشان دا کلو داند یا خوانده دیا نصاف آن بر آن حرامزاده که چنین دود نخ بر مسلمانان چو، با آیک المقاق است که یشترین ایشان خود شیم مذهباند، وابن کو فیان و مدینان و میآن و بسی بان جناعکه این کتر و ناف از حرمین انده وابن العلام ابو عود وست، دابو بکر عامم است کوفی است و از ین بقاع میجر و خارجی بی سند الامودنان یا دیا جریان در دادی بان مین و دانو بان خود شیم مذهباند مالعلام ابو عود وست، دابو بکر عامم است کوفی است و از ین بقاع میجر و خارجی مدل اند نه معلوم شود و با تو نی خوانده مده عدل اند نه مجر و دستی منه خارجی انده وان را بر المؤمن خود میم ه ماه مدی اند و این با در اندی ان موانده و ان را می الم قود مین خود میم منانده و این مدین این معلوم شده ما در مدی انده و در وان از مین ایش مند و داند بان کتو در می مندی انده و این عدل اند نه میم بر و مشیمی نه خارجی انده و دان این ایر المونین چون مام مراه

(2) اجت (میں)، (3) جا (3) بید (3) جا جا جا جا (2) میں: (3) مجنبان (3) جا (3) جا (3) جا (3) جا (4) کا (4) جا (4) کا (4) جا (4) کا (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج (4) جا (4) ج

Unfiled Notes Page 265

كتاب انفن

ATP

يتبعه خود مفتداى شيستاند درقرائته و بارىتمالى ايشاندا احل ذكر ميخواند درسول عليدالسلام كننداست كه: أهل القر آن أحليانة و خاصّته وامثال اين اخبار بى تهايت ومقسّر اناحل البيت چون شيغ بو جعفو طومى ومحمّدانتّال و بوعلى طبر سى درينغ بلقتوح عالم داذى همه حوالات واخادات درين ياب درتفاسي حوالت بدينان كرد دوايشان دابر حدت دتناياد كردهاند و چعشهت بعاده " شيعدا دووجو و قر الث با آذكه " يره ركلشى از طريق لفت دو دامول لا يل معلو مندها تدها دوقتات قاحقان وشبقى دا مدخلنه، دبارىتهالى كفته كه اقاصون آلنا الذكر وافاند لما فقاق يس كجا "آدميان حس تى كنند دوعاون" دميني كلمات وحوف خللى كند".

اما آفچه تفنه است خاکش بدحان که: دگویند تاقائم بنیایدقر آنشاید خوالدن که خطا باشده. الاسبحانالة نه دواد لركتاب دعوى كرد. است که بيست وينبهمال اينمذهب دائنته است اكرددوغ فكقته بودى بايستى كه اذهذهب شيعت ابزمایه بدانسته بودی که از مصطفی تا بحسن عسکری امامان (ا همه عالمتراز المن كويند ابن طايفه، ومنز لت حبج امام فروتر ندانند العنز لت قائم عليهالسلام. وامير المؤمنين را خود بهتو ازو وهريك اذ السه داننده پس اكردو وجوم آيات وقرانت وكلمات وحروف قرآن خللي بودى أذ قبل قرأء بالحواستي بودن سادق وباقرتا جصن عسكرى درست باذكرده بودندي تاشيعت تبا توقف وانتظاد نبايستي کردن چنانکه همهٔ علوم فقه وشریعت و تخمیر (ایان کردهاند تا موقوف تیست 1 - دستنو اندود دستاد مهمتصلا توشته المد واین امراد علی آناد را که میگویند امثال و میخو اهد ی در كتب قدما مصلا، بنظر ترسيده است لكله بسيكند. ٢٠ - ١٢ مال ابن الالير في الثهاية: وقيه: أهل القرآن همأهلالة وشاصتان مغظة اقترآن الطعلون بهعمأوليا ماله والسختصون بهاختصاص أهل الاسان بهه والمديث نظه السوطي في الجامع الصغير عن مثيغة أبي القاسم بن حلد عن على عليهالسلام ونقابا لمنارى في كثورُ العقائل عناكتسائي، و در دونسمنة م بي: وعالصته، بعباي ۲- ع چب: دوجه دیسه دندانده، ۲-ع: دیآ نکه. ۵-۲. با ۲. ع چب: دوجه دیسه دندانده، ۲-ع: دیآ نکه. ۵-۲. با وعاميتهم بأوشدواستد و. در برهان قاطع "لفته: «كجا بغم اول و تاني بالف به سورة مباركة حجر. ۶ كشيده مختصرهر كحامت»: ۲ م ب در درعبارت، ۲ ح ، دیس کنیا آدمیان تسرقی کنند که درمیارات وسنی کلیات و حروف قرآمی خالی انکنده د نیز هکذا بیش اینکه درآن بجاى ونكندو كلمة وكندو بادشنداست. پس وكجاء دراسطة ح بعني كي الكارى است

در بر هان مفته: دوايز كبا بعنى كو بنتع كاف كه كلمة الكاداست وكدامجا ممعست.

تألیف میدالجلیل اتروینی داندی نه دقای مایدالسلام، تاهافلان هانند که همهٔ حد الام مدیده

بحمدانة برظهود وحفودقائم عليه السلام، نامافلان بدانند كه همهٔ حوالات يدوغ كردهاست وهمهٔ بهتا نهاساط نهاده فاعتفاد شيمه برصحَّت قر آن وصدق قر التحسنقيم است و تا^سكور ولال مي باشد بديين حجَّت، لاياً تيمالباطل من يين بديه ولامن خلفه تنزيل من حكيم حميد ⁷.

آلکه محمّنهاست: هرفتمیحت پالرد هیم. بگذیم کمده گزدرو نجزن ترویجا حد تراز دافنی دیگری نباشد کویند ندانقتار علی از آسمان آوردند، او لاندانقار نام ینه استد آن بینان منبئه بن المحماج ود بنتیمت بروز بند بر سولالتاد، آل اصیف الشرع، گنند رسول بعلی داد، آنیه از آسمان جریل آورد آن بود که چون جهاد فریخه کردند جبر للمی آمد تینی حمایل کرده ودره رفز وی جبر ئیل حسینین کردی سلاح پوشیده آمدی تارسول بدانستی که نزامی فرماید امامتصود دافنی مدهد معبرات رسول خناک باشت مود نده تا با استی که نزامی فرماید امامتصو مرحلی داه وفنبلتی اورا انبات کنند تر بر دسول خناکته الی . مرحلی داه وفنبلتی اورا انبات کنند تر بر دسول خناکته الی .

اما جواب این قصل موجز آنست که دروغزن و جاحد آن طابقه باشند که خدایر ا ظالم گویند، دوسول را هاشن، وامام را مُخطئ؛ و آن نامییان میبرّراند چنابکه بدلالل درمواضم درست کرده شد.

اماً آنچه کنته که کویند: هنوالففار علی از آسان آوردنده کویندوداغیار آوردهانده اماً شیده و غیر شیده هرممجزات که دوعه وسول انجان کنند آنرا معجز وسول گویند نه معجز علی کویند ونه کرامن بوبکر، وخواجه ناصبی وا طریق تباید داشتن که از آسان ثیثی بعماغی آووند⁶ که از آسان بعماغی بهتر از تیخ چیزها آوردند از لاقی آن معیند دوم مرتج برمان، میومهیو تبعثتی، چهارم طبیع جدتی واجعاع وارد است. بن معجله واخیادمتواتر؛ تیخ دا همان حکم باشد آست و فائه (بلون واو داولتان). ۲-۲۰ ۲۳ سولیه از کامی او اور داولتان). ۱- میمان هره براکنه و همرای تخته ه است یا ومجواتیه که مربع دو بادی میمان هره براکنه و همران کنده ۲ می است یکی از دود داولتان). ۲ مینه عاصه است یکی از دود داولتان این کنده ۲ می است یکی از دود داولتان این کنده ۲ می است یکی از دود داولتان این کنده

كتاب تفض

ð۲۸.

وعلى تابع وحقتدى استحو المتراين كرامت بمصطفى بالتدنه بعلى، وجون مي كويد دنەدوالفقاربود، هر نېغي که خواهي مي گير، درين منازعتي تيست دانم که خواجهٔ الوسنشي إقكاد فكندكه حامل تيغ علىبود ته غيرعلى، وخبر الافنى الاعلىولاسيف الاندالتقارء اذ احدّت کس اتلاد مکرده است حکّر این حصنتُها ، و تیخ وا شرف ازعلى است تدهلي وا اذتيخ، اكر اذ آسمان آوردند وكر اذ ذمين.

وعجبستكه خواجه انتقالي اذ مذكران عامنمف خود تغنوره استكه چون` دِدْ، عمروا وصف كنند يكي مي كويد: اذ يوست ناقة صالح بود، وديكري می کوید: از جلد کبش ابراهیم بود، و دیگری می کوید: از پوست کوسندان شنب بود، و سردانه که آن بوست که فکاه میداشت دوسه هزارسال؟! اگر آن وواست وجابز ومسوأرة ابن نيز همدوا بابد داشتن، كه تيغي كه مرتغي برامح نمرت شريعت منطفي بدان حسنهاى بدعن كشود و كردن كردتان زد، وقواعد ا اسلابيدات معددكردا نيدخدة بحتسالى الأآسمان بمعطني فرستاده بادست افرآن بداشتن يا الكاراين تكردن. اما قصة جبر (وتهمت سب اكرچه ينهان كنند ميان باشد، و درستي يس بوطالب از محض إيمان باشد، والحمدة كماحو أحله.

آفته تفته است: «فضيحت شافزهم _ رافني على دا اذهبة ابيا بهتر داند وكويد: حرجهمة انبيا دانمتند علىهمه دانست بتنهائي. ومن بادافضي درين باب مناظره کردم والمحنى گفت: على وا بنسلى که وسول تهادى چه حاجت بود که آن خداكه وسولدا فشلاتهاد علىوا فشلاتهاده

اها آفجه محفقة است بتغناية اذشيعه درمواضم كتاب؛ وبالغيد فغرياه كرده جواب دادمام بوجه خويش، اما آنچه تعلى دا بهتر اذائبيا داننده اذ كتب شيمة المولية معلوم استاكه إيشائدا مذعب تيست وتبودهاست كهعدجة العير المؤمنين چون درجة ابياست. و درجه ومرتبة ابيا زيادت كويند از درجنومرتبة ملائيكه ۱- مبارت دونبرلانتی الاعلی (تا) مکتر این مصنف و در دونسخهٔ حد د نیست. ۲۰ - ع ب ۴: در که در زمانه اف جه در مدیر مرکز این مصنف و در دونسخهٔ حد در زمانه از از در در زمانه از از اور رکه در ارسانی چون». ۲۰ ح ۴ ب: دکتریم». ۲۰ ع ۴ ب: دوتر بهد وقراعده. ۵- ع: دفشهٔ خبره ح د: دفشهٔ جبره. ۲۰ ع ۴ ب: داخ جراب آنجه. ۲۰ - ۲۰ جورجواب وکه در وصافی چون».

تأليف عبد فجليل ترويني دازي

والسه، حريك اذ إنبية دا فنيلت بيشتردانند اذ فشيلت ومنقبت إمير المؤمنين كه درجة ولىدون درجة سي باشد، وهرمنز لت كه ولى وا جاشد سي را باشد، ودرجاتي که نیر دا باشد. چون کتاب وشریعت وتعمیل دسالت با منتقت دعوت دغیر آن المام دا نباشد، وبهر ي از حشوبته و اخبادينه دا دوسلف مذهب بوده است كه على بهتراست ازبهرى اقبياكه غيراولوالعزمان ومرسلانات وآن مذهبي مردوداست والمقبو فاستدستني بي دليل وبي فايده، ونه مذهب إصو ليا في شيعه است". أسامذهب اسوليه چذافيت كه همچنانكه مسطفي بهتراست الافريكي الااتبيا؛ على مرضى بهتراست اذ هريكي إذ اوصيابقول وسول عليهالمسلام كه اووا باجماع باوفات كغته است كه: ياعلي أناسيدالا نبياء وأعرب دالا وصياء. و إز اوسابهتر باشد كه انبيا الباشنداتا اين شبهت ذايل بالند و اين مراد حاصل بي تقيه و مداهنه؛ والحمدية وب العالمين.

اعا جواب آفجه تغته است: «كوبند: هر جمعمهٔ انبيادانشند عليه السلام على يتنهائي داعت ، هم دروغ كفته است ما" ابن الحلاق نكنيم درامير المؤمنين عليمالسلام؛ متيد كوتيم، اين لغظ كوتيم: بعد اذ مصطفى عليمالسلام هرجه امت بدان مستاج باشند إنراسول وفروع وتفاسير كتب و منزلات كه أهل إديان وسلل رجوع كنند وعلم بغايبات كه بيكانكان اسلام وا دلالتباشد بحق وغير آفنه بابد که امام عالم باند بکفیت آن که اگر تداند خلل بدین و شریعت محمدی، زاء ياود^م، وإمام بايد كمبدين علومعالمتربائد إذ اهل زمانة خويش تافرق باشدميان حجت ومحجوع عليه مجددين مسأله مذهبشيمة اماميهاينست كه بيانه كردمند: والحبدية دب العالمين.

واعا آفجه محقته است از سر ناسبی دعدادت آل مصطفی که: دمن باداختین ۲- ۲ دومند دهونه عب: دیامند و دهونه، ۲۰ درساین بعثی دراین یاده گذشت دجوع عدود بتعليقة ١٢٣، ٣- حد: واز لوميا بهترباند از انها عترباشد، ٢- مع: ولغة، ٥- ب ج: ديابده جددون منه: ومعجوج اليه واين از قت عرب لم

Unfiled Notes Page 267

- -- --

کتاب تغض

مسأله می کنتم دانشی گذته علی را بنشیلی که رسول نهادی چه حاجت بودی که آن خدا که دسولدا فضل تهاد علی را فنیلت داد، مذهب شیعه در بن مسأله ته این صودت دادر او لا کمی المؤمنین علی علیه السلام سیّد اوسیاست، و امام انفیا است درمنموس از قبل خداست، دمعموم از همه ذلت و خطاست، و تامش بر هرش خداست درمدوسمه اتمه هداست؛ اسا شاکود و خدمتگار مصطفی است، و اومقتدی است درمدول بروی و اجبست چون عاض خدای، و گریو سیل تفدین اندانها به دوسطفی درمدول بروی و اجبست چون عاض خدای، و گریو سیل تفدین اندانها به دوسطفی درمد بروی و اجبست چون علی تا دون می طاعت از در و لعامید شده است نام عامی شودهم عاض مردد دیند، این سورت جنین است امامذه بر شیما است نام یناست که امامت او تشریر ولایت او وفر من طاعت از از قربی خداست نارك و تعالی، دو مسطقی علیه السلوة و السلام تعلقی عدارد، و امامند دوجایست عامتی ار خدانی، و جه مقلی علیه السلوة و السلام تعلقی عدارد، و امامتد دوجایست عامتی ار خدانی دوسم مناخی می دادی می که با این ناصی مناظره کرده است خان می ساخی و مندی که منحی شیعت و طریقه اصولیان اینست که بیان کو دمند و المحدیت را المانی .

Tibe تعنه است: فضیحت هفدهم . حمة اهل اسلام را امید بسمیدین عبدالقین عبدالمطلب باند دامید بتفاعت او دارند مکی راضی که دلیشان درقائم بیشه باشد امید بدودارنده محمد آخرین اورادانند و گویند: او بهترین خلق استه. اسا جواب این محال اکر چه کری آیکند که دروغی محض و بهتای بی اصل است وحمد عفلا کذب این دحوی دانند چون ایشان را معرفتی حاصل باقد با صول مذاحب آما اشادتی برود.

اد لاآ بچه گفته است که دهمهٔ مسلما فان امید بسخسانیز میه افترداد ننه بریش ناصبیی خوبش محند بدماست که مطلق این کلمت دو انبا شد کنتن که مؤمنان مسلما فان باید که امید بر حست عمای نمایی دادند که منم بر حقیقت اوسته دو احم دو از ق

۱- حد: «د آذوا معد آنوانومان دانند». ۲- ح د: «کرا». ۲- ح د: «کاههٔ مثلا بذانند امبول ملعب را».

دغافراوست تبادلتدىمالى. آلگە بايدگنتن كە: عاميان اسّت اميددادىد بىشاعت. مىتمىدە ئايىندىدە بودى، اما خدايش سلېرتوفېق كوده است قا حمة كلمات خطا

671

تأنيف حبدالبليلآويني واذي

اجراکرده است. ابما آکوده است. ابما آفچه مخته است که: دواقشیان را همه امید بقام باشده ویشتی بنماذ دیست کمدروغ کوند او لا شیمه جزا بر عمل کوینده و تواب بر ایمان هاعت تا آن قاعده باطل باشد که خواجه آورده استدیرون از آفکه از مذهب شیت معلوم است که مصطفی دا ستی انه علیه و آله دخیر النخلال أجمعین ، دانده و د سید الملالکة والنییین محویند، علی دا تو بهتر انقام دانده و چون قام معامام د کروا دعوی کنند تا آن دروغ دولم مجبی آن بعاند پس اورا چکونه بهتریز خلق کوینده و تقل تادوست کردن، باد خدایه توقید ده از همه: گفته بده آلیم وقول وظم الا جواب دیکره ایم اقتیات الرفیم الغزید.

تا تکه مخته است: هفضبحت هو دهم اسافتهاما مدامعیز کوید کوید: دوا باشد که امام بهتراذ بیدمبر باشد که جبر ایل داسطهٔ خط است بدد، و ادجه واست اذ جبر ایل، دچو نسمت داسطهٔ خطست بامام، باید که امام بهتر باشد افرسول، واین معنی مقالهٔ بوجعفر بابویه قمی دهمهٔ بابویبا مست.

اماً جواب این کلمات حشوبی اصل که دکر باده انس نصبه خنوت ایر اد کرده است آفست کندبهت نیست در آ فکه شیست المهدا عند دعوی اصامت فافکار قوم مسینز ان کویند وهر یک دا أظهر من المعمس جودماست ، واحل ذماته ایشان دیدماند و منالف وموالف ، ورایت کرده که دال بوده است بر سنده دعوی هر یلته وشیست دوا داوند که ماده پردا مندعوی معیزی باشتمن قبل این این مالی و کرچه در از عل موادد بساد بازیرده است جانکه ابوالفتر (ده) بر دونسرغود این میروا بیار بازیر وماست. ۲۰ ح ده وه معرف میانا ظهر منالشه سرانت (ده) کند و حذه دا بیار بازیر وماست. ۲۰ ح ده وه معرف میانا ظهر منالشماست. ه. جه دورمان در موانو،

کتاب نقض

077

مد می نمیشمبر باشد و تعامام جنان کمریم عمران وا صفوات المعطیها بود که در خت ختل تاذه وسیز وبادور شده و از فرمین سخت آب پدید آمد ، و طفل در کاهو او ماواد آمد ، تاطهادت و عسمت مریم معلوم شد قوم : کذلك اگر بعد از رسول با فرجهد و سول امام دعوى حقى دسول و کتاب و شريعت او کند و جماعتى بيگانگان بر آن انكار کنند دو اباشد بلکه و اجب باشد که بادى نمالى مدجزى ظاهر کرداند تا آن شبعت بر خیزد و از پنجاست که شیعت المه و اصحاب معجزات کویند و دلالات قاطعات بر بن حضى سیادست و ما و ا این قدر براى دفع شبعت این ناصبى انتقالى نومستى کفایت است.

وعجبت که خواجه توسنتی را فراموش شده است که همه ال علمه میچیوان بو سر منبوط لاف می زنند و در کتب می نویسند و بکوری رافضیان بسوام " وجهال می آموزند که بیری از ولایت معر بنزدیک عمر خطاب آمد که هر سال که " دود نیل فوت گیرد دختری دا بوی اندازند تا ساکن گر دواسال نوبت منست و در همهٔ جهاندختر کی دادم دتوامام جهانی اگر سرا از بین معنت بو های توانی، عمر حالی " نامه نوشت برود تیل که: بابنه که ساکن شوی و بگذری و گرده بیایم وترا ختلک گر دام حالی چون تامه عمر بنیل آمد ساکن شوی دی دانی است. خواجهٔ نامی دوم روی خداتی کند آ سکه بنه می باز گوید که : بیم ماه است خواجهٔ

۱۰ وبدید آمد تقط درح ده وامور مذکوره اشاره است بسفسون آیا، شور یغه که در سور تجار کا مریم است: و فاجه ها استفاعی الی جذ جالت قالت یا لیتی ست قبل هذا و کنت نسبات بایت قالته قالت یا مرت حکما آلا تعزیمی تسجیل دیک تخلصریا هو و عزی ایله یجذ ج الشفلا تسافل طباعد طبا مرت حکما آلا تعزیمی دقرق میآ (آیا ۲۳ و ۲۹ دو زمان کالی یو موادن هرمی می جوی کو بطنات و مقسوان گذاشاند: جوی آبدا یرای آن همری من توانده اند که جریان داند و آن قبل است از دسری بیری که که مندی بعدی یجری می باشد. ۲ سافان مؤل مقرر حصی عباد اسلامات دن معان مور قمار کامزیم که: و فاقا درت ایفال ایک تکلم من کام فی المد حیق کال اتی عبدالله آمانی الکتاب حیثی یی بی و جعلنی (ا آمر آیات از آیا ۲ ۲۳ مور مذکوره) که ۲۰ می در که عسماله. ۲ می جانی از آیا تو می این ۲۵ در حالته ۲۵ در که در دو استه کا می بست. ۲۰ چ ب: و در حالته

تأليف عبشا لبطيل تزوينى واذى

STT

تاوواباشدكه عمريجا بزالغطه وابرذمين ووودفرمانا باشدامة ووالباشدكمموتغي مصوم را بوقترحاجت برای حجت معجز باشد تاخواجه باآن قول با حجت قبول کند ویا دست ازین دعوی بی حجنت بدارد؛ واین خودآسانست آن عجبتر است که خواجهٔ مجیّر مشبقی همه روز میان دربسته باشد و بدورغ می کوید: شیل وجنید و بو یکو طاهران وفلان بهمانی وجمان آخرقانی را کر امات بودهٔ ست وهريك واكراماتي شرح دهدكه بليغتراذ دمسجز باشدكهبكي بساعتي الزابهر بمکه وسد، و دکری چهل شباد وژ طعام معودد. وآن دکروا از درخت ام غیلان خوما بدیدآیند یکی از حددان حلوای کرم بسکه برد. وآن دیگری را کمبه آ از بالاى خانداش طراف مى كند چنا كمعردم مى بينند" كه آن كعبه است، دمانند این درجماعتی پیران نامعموم روا دارند اماً اکر شیمت درجماعتی معمومان از خطا منصوصان از قبل خدا" فرزندان فاطمة الزهرا" همه أذ تسل معطفي اولاد س تعلى دعوى بدليل كنندكه اصحاب معجزات ويشات بودانه والغلى باشده بادى یا دست از آن کرامات و دعاوی پندوغ بیاید داشتن وابن تشنیع بندوغ می زدن، یا این سادات دایا این پیران مفایل کردن واین حجست قبول کردن، وعاقل چون الصاف بدهد بداند که فرقی نیست میان این مجزات و آن کرامات؛ خلاف دراسم الست و دوهپاونته تا خواجه ناصبی بدان عوام را درشبهت می افکند.

وامة جواب آفجه در آخر فصل مخته است كه: « كويند: ادام بهتراست از

رسول ، جمعت و دليل درمواضع وفعول إين كتاب بيان كوده شد كه نه مذهب

۱۰ ح د: وکه صوحیایز المظا مرودنیل فرمانروایا شده و دیرزمین که درمن هست شاد م نقسه ایست که دربارهٔ اسکان ذاتر که وزمین لرزه ای بعمر نسبت می دهند که درت اش و ا برزمین زده و گفت که: ساکن شو بمرزمین ساکن شده و درجایی دیگر آذایین کتاب ذکر شده است. ۲- ح: دیرای حاجت ۲- ۲ ب: دونلان بیمان ۵ ح: در فلان و بیمانت. ۲- ح ۲ می: دوآن دیگری کنبه و ای. ۵- ح د: و از بالای بیری. ۲- ح د: « مرد ۲ همه بینده. ۲- ح ب: «خدای ۲. ۸- ۲ ب ح د: وفاضه فرم ای.

Unfiled Notes Page 269

تطبقات نقفى

شيعت است بحمدالله ومنسَّد و آنيچه حوالت کوده است بشيخ کبيريوجعفر بابويه وشي أتأعنه وأدخاه ودكريني بابويه وحمهم الأكه دامام بهتر است از رسول بر اي آنكه دسول وأسطه أست ميان خنباى وامام ، خود دنيانسته است كه شيئم بوجعفر با جزالت فغل اداين فتوى لكندكه لازمآ يدكه هريك از استبرين اصل بهتي از دسول و امام باشند و حاشا که هیچ عالمی از علماه شیعت این معنی کفته باشد و دلالات بسياد برغت كه وسول اذامامبهتر است والحمدة رب العالمين على تبوت اعتقادنا خلفاًعنملف.

آنگه مخته است: «فضیعت توله هب دانش، کوید علی دا شدای تعالی نام تهادماست اشتقاق اذنام خود، و بیش اذاو کس علی نام نبود. و این هم از آن دروعها است که وافشیان واخود ها نهند" و باحمقی باورشان می کنند" که اگر على ا خدائه نامتهاد مكر جرئيل ببوطالب آمد كه پسر متاوا على نام ته زير اكه على دمساله بودكه رسول را وسالت آمد، وكل او را خداى على نام نهاد على َّين ا میدهمین خلف دا که نام تهاده که پنجامسان از علی بزر کش بود و پندش.دا بوعلی كبيت بود؛ و على بن اب دا خود على كثب، و على بن بكرين واللين وبيعة بن نیزاد را نام که علی بر نهاد که بهشتمند ویسه^ه سالییش ازعلیبود وچنین در کتب ِ اساب عرب بسياداست كه على نام بودماند اماً برقول ٍ دانشي اعتمادى نباشده. اما [در] جواب اين فصل ليك تأسل بايد كردن عاظيدت حاصل شود وشبعت

فايل كردد الاماالة. او لا منعب جنانست كه اين اسم خطاى تعالى برعلي مرتسى نهاد دینساذ آ نکه خدامحالین نام بر وی نهاد کمردا این نام نبود اماً بیچارشافنی بندة ناصبى شديدا ببايد دانستن كه مااذاين اول كي مخواهيم تااين شبهت دريس

۱-۱ ب حد: در صدارة با در صفارة طبع . ۲ مد: «كسي دا يه ۲ م ب دوبو خو د نهند ، حد: وبخودها تهندو ودهايشايد دراينموددنيز الزوهانهادن يواهدا ذليل وها كبر بونظاير آن ك ىدى تەلبىقە 144 بىلىمىل يانا تازىدىانىتېم. ، ، مىمىرىلىدىب) يەتاجىمى باورغازىمى كىلىم دە: «دېا مىتى بارد كىلىم، ، ، ، دو يىلىغانلىدىلىماغ جىسىچىرىمونت. ، جەمب، كىلامالالىن او گرمیخواهیم ، حد: و که ما از این از ک کو امیخواهیم ، پوشیده نماظان که کلمتو که ، در ...

المبجر في بماند بدليل وحجبت؛ الزيناوال به حالت وجود و ولادت على خواجبه، ازین اول آن حالت خواهیم که باری تعالی نه آدم آفریده بود ونه فدیت آدم دا. هرش و بهشت دا پیافرید و تام علی برسافر عرش وی در بهشت نقش کرد: و کی خواجه مبعبس خواهدكه بداند بايدكه صحيحين دراخبار ودكركتب أصحاب المحديث كه معتمداست بركيره وبنحواند أعجاكه محرا وفايتمي كندادعطيه، اذجابيه بن عبدالله الانصارى از دسول سلم بالتأعليه وآله كه: چون از معراج باز آمد يصور مهاجر واصار كذت كع مكتوب على باب الجنة: لااله إلاالته سعمة. رسول الله، على أخو دسول الله قبل أن ينعلق السمادات والأرض بألفى عام معنى آمست که خدائی بیست اکالله، وسمیت دسولاوست، وعلی برادر دسول خداست: واين بيش اذ خلق وآفريتش آسمانها وزمين توشته اندوتغربر كردهاند بدوهزاد سالہ تامکرناسیں وا معلوم شودکہ این اسم سابق است هم برعلی اکمیں ہو ہم ہو على بكر والل؛ وشيعت إذآ نسبقت نفحالت ولادت خواهندة حالت تغربور أمامت واخو تخواهند تاآنشبهت ذاط شود وعميتين دوايت كرده استيونس بن عبيد الرسيد جببرعن أبى المعمراء ساحب وسولالة قالد قالدسول اله صلى اله عليه وآله: رأيت ليلة السري بي منبئة على ساق العرش أن غرست جنَّة عدن [يدى]، محمد مقوتى منخلقي أبدئه بعلى أمعني آنستاكه مبدكفته جونامر ابآسمان

كأليف عبدالبطيل قزويتي داذي

676

مسمرامر استثوعه هرجه يرده بصورت وكيء لوشاهده وددايتها ايز بهمز صورت استابس میتواند بودکه مراد از لاکیه نداین مرزد لاکی، زمانی باشد که بستیچهوقت استیخالکه اکنون نیزبکار میبریم و هیان منی مراد باشدکه تعیر اذآن درعری بکلیهٔ چسّیء میکنند دوبوهان يخفته: وكى جنع الكوسكون تالى بسنى كدام وجعوف ميامد، وأين توجيه وتبعثهوتكلف براىآكست كه مراد اذاين استها إطلب توضيح وتيان واستنساداذ ابها إذمانى است تداستقهام از ا بهام شخصي.

۱۰. ح: دسب ۲ ب دسب ح: دسب د: دسب دامین و سبح ازدوی، است. ۲- برای تمثین دواین حدیث وماعد آن دجو عدود بتعلیقان ۱۸۷۴. ۳- برای تحقق دراين حديث دجوع خود بتعليقة AAA

Unfiled Notes Page 270

۵TŤ

کاب تقض

67F

بردند شبر معراج برساقرعرش نوشته ديدم كه، معمد دوست وبر كزيدة مست اذ خلق من، مؤمد كردانيده ادرابعلى. خواجة قاصبي هي بايد كه بداند كماين نه على بن اسبه است ونه على بن بكرست: على مرضى است پس نامش اذ ينتجا سايق كو بندنيمت نه دروجود دولادت اما خواجه چنانكه دواسلام وامامت جماعتى را مي حجت خواهد كبر وك سيقت نهد اينجايز مي خواهد كمدراجر او نام دكرى دا جو محصايق كر داند خود نداند كه سابق ادست وساقاس آوجساً و فدما وعلماً واساناً واسلاماً: پس تيمت چون كويند كه: اين قام اول ادوا بود حوالت بعدان حالت كنند خواجه مجبر دا حوالت باساب عربت: حوالت شيمت بعر ش خداد بنقش جناند الملاحت تايدين حجت لابند د و آن جه محال باد كم مي مي الملاحت تايدين حجت لابند د و آن جه معي باورشان كنند .

اماً آمچه کنته است که : استفافتان ملی از نام خداست ، اگر کو دو کر نیست و از لفت اند کرمایه بهرمدارد ویا شنیده است از کسی کفتی آن خوانده واسامی حسنای خدای دیدماست داند که خدای بال نام معلی ماست وقر آن برین " معنی کوام است تا انکار این اشتفاف تکنه، و گر شبعت از ینجاست که جبر قبل بیوطالب نیامد او چداست که این نام اختیاز کر ده او لا انفاقست که نام محصّ خدای تعالی اختیار کرده است و بیش از محصّد این نام بدود و بر اصل خواجه انتقالی بیداند هم کافی است و جبر قبل بدو اند باید که بیدو جد و مطالب و طالب محصّ خدایت ها کردندا؟ آخرا گروش آن داند باید که بعدو جد محمق مندی داکه خیر خلق اند کردندا؟ آخرا گروش آن داند باید که بعدو جد محمق ماک بر خلو اند

۱۹ – جد: وجنة المآری است. ۲ – ۲ – ۲: وضود تهنده بد: وراخود تهلده ج د: ویاخودتونده. ۲ – ۲ – ۲: فرآخو بلی یاورتان کنده، و از عبادت متن برمی آباد که مستف (ده) ، در اینج نیز مطابق سیرهٔ جذبه نمود درسراسر کتاب بین عبادت متر فی یام انف وصله آن جراب وی دا داده است جنا نکه او گته برد: دو این هم از آن ندوغهاست که دانشهان و اخرد ها تهند و از خرجلی باورتان کننده وها بد که کلمه واحتی، در گذشته که در نسخه خ محو قدم است محوف وصحف وخرجلی، سیاهد. ۲ – جد: اگر کردو کرنه و از قدت تدقیامه بهره د (دی، اکسی کمقر آنخو اندوا سامی حسن[دخرحتیم] تندی اگر کردو کرنه و از قدت تدقیمایه بهره.

تأليف عدا فعليل تزويني واذي

574

است اکم چه کافر داند از مادر موسی عمر آن کمتر نداند که بازی تعالی می گوید: و او حینا الی ام موسی آن آدشد به فان خفت علیه فائلیمنی الیم ولا تعانی ولاتمز نی اناراد در الیك و جاعلوه من المرسلین ¹ زنی کافره دا بعد هم خواجه عند حاجت در یك آیعدوالمرمی کند، و دونهی، و دوخبر می دهد، و دود بنارت بی واسطه فر شتمای و بی فلبری تا خللی بعد کمی از احکام الهی راه نیاد؟ چوا دوا باشد که عیدانه و بی فلبری تا خللی بعد کمی از احکام الهی دره نیاد؟ چوا دوا باشد که عیدانه و بی فلبری تا خللی بعد کمی از احکام الهی دره نیاد؟ چوا دوا باشد که عیدانه و بی فلبری معده کمد درمی دور می دورت یا درخوا می یا بتوی دیگر که این دو تامیز و که ضاح معدود درجه ایشان بیشتر از دوجه مادر موسی، و محمد کمستشم تر میز و خط منید و اییات ² در اعلام اسم علی خود منهود است ² اسا این حجت بلینتی است که بیان کرده شد

د گر آ مکه ندهند خواجه چنامت کدقر آن قدیماست وقائم استبذات مقد سی خدای، ویش از بشتر محمد (ص) جیچ پیمبری تبامند است واین آیت از قو آست از قصه داود وسلیمان که بادی امالی گفت: وجفان کالیتواب و قدور واسیات اعملوا آلداود شکر اوقلیل من عبادی الشکو د^م پی جنه این کلمات پیش از جشتر مسطقی بهتصد آسال امرؤ التی باشغاق در شعری آوود است¹:

۱۰ آنهٔ ۷ موزهٔ مبارک فصص. ۲. ۹ ب ح د: دراه لباید. ۲. ح ب: وتا بخاطری به ۲: داده (می تقامات) ح ددد خاطری د: درداه لباید. ۳. کیهٔ ددیگر به نظ در نسخه ۲: درمه (می تقامات) ح ددد خاطری د: درداخطرو. ۳۰ کیهٔ ددیگر به نظ در نسخه دوه است. ۵..): دومت اود. ۳۰ ح ب در دالیات و ح دم نداد ند. ۲. مرای واضور داریات است. ۲۰ مان من معادیب و تعالی و مورد استنهاد: در جان کالیو ف واضور داریات است. ۳۰ که اس میها در نسخه و بطور نظح و مین دو ذکر این تاریخ واضور داریات است. ۳۰ که اس میها در نسخه و بطور نظح و مین دو ذکر این تاریخ واضور داریات است. ۳۰ که اس میها در نسخه و بطور نظح و مین دو ذکر این تاریخ واضور داریات است. ۳۰ که اس میها در نسخه و بطور نظح و مین دو ذکر این تاریخ واضور داریات است و منتا آن با از طرف مند (مه یود است یا از ناحیهٔ منت مان و نسخه بردادان: وبا از طرفیارین و بهت که استه انیم، در صورت وی ای محقق این موضو و بحو عفرد بعملیقه ۱۹۹۰ ۱۰ در دو نسخه ع ده نظ میناوی دا آزیه مبارک که معتمل پریت اوی است از و ذکر بکرده اند. ىدۇ منىيەت

كتاب نغض 67A وجفان كالجوابي و قـدور راسيات مولع بالشات دامر ڈالتیس دھین ا كرشايد كهام ؤالقيس با انتغافافتد كه بيش اذبعت مسطفى وتزول في آن پای[به درشیری]ورد شرفه نباشد وروا باشد که اشفاق افتد که امیسه و یکریسران خودرا نامی تهند که آن نام خدای از چو دلی خویش اختیار کردهباهد وبردتر بهشت عَدَّن وبرساق عرش مبعيد لبشته باشد تابدين حجت آن شبعث خارديدة مجبسوش شود بلکه آن هردوشخص که آن نام اختیار کودند وغیرایشان در کتب خوانده بودند و از انبیاه پیشین شنویده بسمعرهل که این نام شیر خدا دوصی آ خب الادرااسة وادرانام تعتنهاعلى است، درتوداة إيليا است، درسمادات منغى أست، رداباشد که آن اختیادبرای طلب آنشرف کرده باشنه وانتهٔمطه. واختیار ناوعلی يش از خلق آسمان وزمين از بك طريق د كردد است برمذهب مجسران: و آن آنست که اسم دوامی باشد بیش از خلق آسمان در مین و کرچه مسمّی بعدال آنست بددحز ارساله تابداند كهاسمغير مسمى است تاازدجوه أبن فصل دلالت باشدين بطلان مذهب مجبرات وناسبيات؛ والحدد أرب العالمين.

¥لكه محفته است: «فضيحت بيستهر داختيان دا جندنة باست ادكاً مراضى، لقبر خاص استايشان ا درسول خير داده است چنا تكه دراد ل اين مجموعه كغته ايم ا وبنواميته إينهادا مترابى كلتند ذيراكه بابوتراب كويند، ومرقانيان سب أطى کردندی و برمودهٔ مشتبه کردندی تا مردمان ندانند که بدان بوتراپ علی وا م خواهند وسبباً محه خواندشان زير اكمتابر عبدالله ببابودند كه او برعلى اعتراضها كردى كهجراتو لابشيخينمي كتية سيوت إيشان بسكرداني وصغو ضعام كويندذيراكه كويند: خداى تعالى دوقيامت كارها بعلى مفوض كرداند والإين سبب

۱۰ آشاره بآن حدیث موضوع است که درمی ۱۲-۱۳ همین کتاب و تعلیقهٔ ۱۱ شلیقات (می γ_ددان∌ فط درحد. ` ۳ سبرای ****_ ٥٠ تطبقات) بقصیل بیانآن پرداختیم.** تحقيق دربارة ومفوضه وجوعفود بتعليقه ١٩،١

تأليف حدالبطيل قزويني دائى

679

علىرا فسبمالنا والجنبة كوبندة خداتهم كوبد: يعذ بعزيشاء وينفر لمزيشا ا من آمرزم آیر اکه خواهم، قعن عذاب کنم آتر اکه خواهم؛ وافض کوید: علی کنده بوبكر وعمروهمة متحابه وتابعين را بندذخ فرستد، وكفشكران درهايش وكلات كرانآآ بمدجو لاهكان قمدسفيهان ودامين دابيهشت فرستند ودحلو ليمخوا تندشان زيراكه ووحإله كويند دوعلىشد واذين بودكه خلق اذكردادها وعلبي لوهاجز بودند واین بودهاست اعتقاد پور بنان؟ قمی وعلی متکلّم رازی؛ و دراشمادومناقب این معنی گفته اند. و «انداعشری» کویندشان، زیرا که بدوازد، امام کویند؛ چنانکه ملحديهت امام كويد. و دامامتي، حكويند شاندير اكه بامامان كويند ودحشوىه كوبندشان زيراكه مذهبشان همه حشوبابندكه آشكارا بنتوان كفتن. ودقطعي، كويتنخان فريرا كدبر دفاؤدمامام قطع كنند. ما كوتيم: آفخداست كديكي است تدونشايت وسولاتصدهر أدمىشاينده امام اكردواؤ دمميشايد جر اسير ددنمي شاينية ومغبَّرا يي، كويندشان " زير اكه كويندعلي بمحسنها تشمين بود كففر اب بغر إب". ودخطایی، کویندهان" زیراکه اغلب مفالتر ابوالخطاب کویند که او از پس جفرمىشدى ومى كفتى: توخدايى،وجملر اورا مىداندى ولعنت مى كردى. اما جواب این فصل مطول بهری داست وبیشترددوغ واجب است بشرح

بيال كردن تا حيچ شبهتي بنماند بتوفيق خطاي. اما آفچه مخفته است: «رافضيان»را چند لقب است» بايستی كدرانستی إذعقل

٢- از آبة ٩٠ سودة مبادكة ما تده. ٢- ٢ و غالش باب: وفايش ح دهم تدادند. ۳- ۲ ب: و گلاگران، حد هم تداوند وشاید مراد گلیگران میاشد در آندراج گفته و گلیگر بكركاف فارمى وزاء مهمله درآش ككلاامت اليرالدين الصيكني نقته: چو آغاب ومهترصد گلیگرو بزدود ، زبانه هست بدرائسرای تر بعبار

۴... خ: دنودتیانه ۲: دلوطیانه ب: دلوتیانهٔ ح د: دیا بوییانه وتصمیح قیامی است بقرینا ۵- ۲ حدد دامامی، جودور و ۲ ۲. دشان دداین مايرموارد و ذيلعبارت. مود بتعليقة ١٣٢.

;

:

T

ſ	Ļ	5	

وعُن ف كه لف بدنتمان مرتبه وخلل دين واعتفاد فكدكه قول دشتناترا س اترى نبائد بدان حجت كه باجماع مملمانان بهترين همة مخلوقان معمد مسطفی(ص) است ادوا سنادیدقریش و کفار مک انتبهای بدنهادند جون شاعرش خواندىدوكاھن، وساجر،وكذاب، ويتىم بوطالب،ودرويش،جمجنون؛دمانندراين تا آيان⁷آمد كه:اين نه چنين است "كهشمامي كو تيد:محمد المين است، وصادق، ورسول ويهي، و يشير، وتذير، و حراج منينٌ وطهروطاهي، وحاش، و شقيع، وطه، ويس⁶ وجم، ومز مُكْل،ومد كُمَّر، وتود، وهدى، ومرسل، وحامد، ومخمود، وأحمد؛ وامثال ابن که لقب مصطفی آن باشد که خدای تعالی تهدنه آنکه کفّارواعداء اسلام پس اكرچەتاسىيان اين طايغه را لقب بدىھند اقتداءاً جىنادىد مكەچنانكە برشمردە است دين واعتقاد ومذهب إيشان وا خللي نكنده القب إين طايفه آن باشه كه خداى المالي تهاديات درقر آنجنتادواندجا مؤمنيتان ميخواند وبمؤمني خطاب مي كند ولفب دومشان مثل مصطفى تهاده است آن روز كه على دا بشادت داد وكفت: «أنا شبعر تالهدى، وعلى " أصلها،وفاطمةفرعها، والحسنوالحسين تسر ها،دشيعتنا أوراقها". بدكروفن كمتناباعلى أمن وشيعتك همالغانز ونءامير المؤمتين كقت اولتك شيعتي حقباً. حسين `` على دود طف كغن: وشيعتنافي النباص كرم شيعة \` و اذ حريك از السه ما تند إين مذكو راست وموحد دمعتقد؛ ومانند إين القاب. بس النب شبت آن باشد که خدا ومسطغی وامامان نهند نه آشکه ناصبیان و خادجیان نهند، وبعد ازین شرحی برود در جواب هر کلمتی که این انتقالی بوجهلی آورده است انشاءاة تعالى.

1- حدد ومغلوقات. ۲- م ب: دتا آیات قرآمی. ۲- ح د: «که اونه اینسته. ۳- درنمخ، دو سراج و شیره. ۵- درنمخ، وطعیه. ۳- نمخ، «اقتدام. ۲- دقع» قط درمدنسته دج م بهاست. ۸- بوی مغنی دراین حدیث جرح شود **ینعلینهٔ ۱۹۴**. ۹- ح د: دو در آن وقته. ۱۰ - ۲ - ۲ • دو حضرتحسینه. ۱۱- ۲ با طباله مجر یت نیز باین صورت، دومینشنا یوم اقیامة بشمره برای ملاحظة مأخذ این میت دجوع شود بتعلینهٔ ۱۹۴۴.

تأليف عبدالجليل فزويني دازي

۵f۱

اما جواب آفید محمله است که دادگ دافتیداند خوانده یندادی بنداد بند است که این لقب این طابفدا چون افتاده است او لا روز او ل که نوح یا بالسلام دوستینه میدفت آن محمله دنس کمستاست او کر دند آن قوم کفاد اینان دادا فنی به خواندند و این لقب بر مؤمنان آن دوز افتاره و بعداز آن دو معهد مریند بیری اعداد آن پیشبر شبت و پیروان او دا دافتی خواندند که بذ کر حمه کتاب مطو لنود. و ددین است بنی سقیان و بنی امید شیمتر علی دا و آل علی دا علیم السلام بدین السه معمومین او دان ماهند که کند تلقیوهم وافعة کمالقیت قر فازه می السه معمومین او دار ماند که کند تلقیوهم وافعة کمالقیت قر فازهم فی السه معمومین او دار ماند که کند تلقیوهم وافعة کمالقیت قر فازهم فی السه معلومین از ماند که کند القیوم وافعة کمالقیت قر فازهم فی و معهو داند المان و الماره المتال المان المان و معاونه المان و داند منی و منوا السر و معهود المان و ماند المان المانه و معاری الا مالان می داند المان و منوا السر

و آمنداست که چون درمهد منصور خلیفه قاضی سو از معبر کواهی سب حمیریم شیمی قبول تکرید کفت: تو دافشی، سبید حسیری این بینهادوجاه او بگفت

أبوك ابن حادق عنزالنسبي وأنت ابن بنت أبي المحمد ومعن على دغمك المرافنون لأحسل التفلاك والمتك

قاضی،تکابت با منصود کرد سند حمیر عدا خبر دادند این قسیده تا آخرددین معنی بر منصود خواند:

. . . .

با أمينانة با منصوريا خبرالولاة ان سوادين عبدالله من شرّالقناة وبيان كردهند درين كتاب كهشافعي مطّلبي بينييز والضي تفاغر كردماست آصاكه كذير

لوكان رفعناً حبّ آل محمد في فليشهد الشفلان أنني وافعني

کتاب تقفن

641

یس شیمت را بحسایاته ومند از چنین وفنی عیم وعادی تیست. واسا آیچه گفتهاست: وینوامیه اینها را «ترایی» خواندند» رواباشد که امیرالمومنین را این کنیت مسطنی تهاد مللی الله علیه و آن خبری شایع ومد کوداست و دراخبار معهوداست وضعرا بنظم آوددهاند تا یکی می گویدا: انا وجعیع من فوق الشراب قدام تراب معل آیی تراب و دیگری از شیرا درآخرقطعای همیزین معنی می گویدا: فعاحب الشراببالولکن حیناه لحب آیی تراب

داین نفاخری عظیم است ولقب مدح است که شیعت را د توایی ، خوانند ، وای سا نامبی خارجی مجس مقیقی که بغیامت فریادهی کند: بالیتنی کنت تواباً یعنی توابیناً علی قول بعض المغس بن .

داماً آنیم گفته امن که دخلفام بنی مروان خواسندی که طیرا لمدن کند از عرام بیوشید سمی بدین لغظ دگر بارم خلفای خویش بخلال قراد کمی کواهی داده است که علی دا لمنت لا خلال قرادگان مکنند بمذهب خوانچه، وخوانچه دراو گرکتاب شرح داده است که نقب کردن جینه الحاد است مباد کش باد که خلفایش از عوام نقبه کر دماند.

اماً آمیمه گفته است: دیرای اقتدامبیدای سبأ اینها را هسبانی، خوانند، بیپاره معتنف مجبو خواندی بی دادد که آن ملمون رأس ورایس تواصب بوده است ویرقول وقعل علی مرعنی مذکر؛ چنانکه مستقد پس آن اولیش که مستقد کتاب اقتدا بعد کند باظهار عمادت علی کعدرین کتاب کرده استداین حوالت بنیمه لیق بیست. واساآ نیزه گذشه است که: «اینها را هموضامه همچند که حوالت قست آنش

یشیامت بعلی کننده میگر نمی داند که بر مزاجر ا چه لازم است ... ۱۱ ۱۹۳۰ - برای تسقین هداین مطبر جوجهود بتعلیقاته ۲۵۵ . ۲۰ – ۲۰ دهم این منی ۲۰ : و بنین مغربی ح د: در داشمریگوینه ۲ هم اصلاته این بیت و نه ماذلش تا یعنی میانت دو دیگری از خطراه را تا آخرندارد ۲۰ – آخرین آیهٔ مورد میاد که نیاه. ۵ – برای آستین هداین موضوع وجوجنرد بتعلیقاته ۱۹۶۰.

تأليف عبدالبطيل قزوينى داذى 🛛 🚓

اولا اجماع استست که بادعهتمانی دا فرشتگان همتند در دنیا و درقیامت كه حوالت إدراق عباد، وحصور إعمال مكلمةان، وحساب قطرات أمطاوهما لند إين بديشانست وفرشتنكان وحمتناتنه وذبانية دوذع كه امودى مغوص است بديشانه وشريعت وكتاب بدنيا ملو ش است بالبيا واولياء بس اين أ مجبر مدير از عظمت وسلطنت خداىتدالى بي غبر است" قر آلا مجيد مكر نخو اتده است كه امودهظام در دنيا وآخرت بارى تعالى تغويض كوده است بملائكه والبيا والمسَّه وعلما؛ جون أمر بمعروف ونهى المتسكر، وهيچ جاى مشادكت لأوم تيست أولاق سيكاليل يبسايد،" حساب قطرات اسرافيل فكالدالد، اعمال كرام الكانيين نويسند، الرواج بمعكم عز واليل باشده وحمة اهل قبله" اثبات اين احوال" مي كنند وكبردا مفو ّضي " لاذم ليست ا [امنا] اكر آتش دوزخ بقيامت بدلالت إين خبر معروف كه همة محد ثان وأصحاب العديت بأسانيه يترست دوايت كردماند اذ مسطفي سلميافة عليهو آله كه كفت: يا على الملك قسيبالناد، وادلك تقرع باب الجنة وتدخلها بلاحماب، بحكم امير مؤمنان باشد مشاركت باخداى تعالى لاذم آيد..اا" وشيمت مغو َّشه باشند..اا" بلكه وقسيم، درخبر بمعنى مُقاسم است كالشريك بمعنى المشارك، والمُشْعِيم بمعنى المُقتاحِم؛ و درین منی (۱ آخادو آثار بسیادست (۱ وشعر ا بالظم کودمان ومثنبتی شاعر درین معنى كفته است":

أباحسن لوكان حبثك مدخيل جقنم كان الفواز عيد محمدما

544

و سَمَعْهُ يَحَافُ النَّارَ مَنْ كَانَ مُوقِبًا بِنَانَةَ أَمينَ السُوْمِنِينَ تَعْسِبُهُ وجدگونه نسنیف کند کسی که ندازمنغی بد خود خبر دارد، ونه از مذهب یك مسل ان آگا، باند، نعش ف داند ندس ما بنداند که نشانته افتا فعامی تا از سر يُعْمَر على مرتفى قلم درميدان هذا با افتند ويندارد كه كس يست كه آن عدار خداى ندار با مراد ما در دوزخ زيابه باشد لو آحة للبشر * عليها نسمة عدن خذو، فنلو ، خداى فرمايدا ما در دوزخ زيابه باشد لو آحة للبشر * عليها نسمة مدور مان من من كنند مي اگر اميرالمؤمنين قسيم اد باند حمان حماي داد كه دوفر مان من منى كنند مي اگر اميرالمؤمنين قسيم اد باند حمان حكم دارد ا آن شيعتها بدين حجتها زايل باند اما از جاى اضاف منو شد معبر ماند كه جمع قرآن قديم أ دا نفوينى كردند بعشان ، وامامت را كه در كراعظم است تقوينى كردند باحيار امند و شريت دا نفرينى كردند بقيام و اجتهاد وقعاء و خداي تعالى دا معزول كردند اذين سه ندل اعظم تا بدرستى مغو منه باشد دو خواجمعيبس مايد كه لقب خود برديكى كه ند

کتاب تقفی

۱- ۹ ۹ با : وکسی که از مذهب بدخود خبراندارد:. ۲- ۵ د: وزنه شرع شامد:. ۳- ۵ د: وو نه اشتغاق معانی دانده. ۳- ۵ د: وکه آن غوم قوخ طبع حشورای ۵- کذا دونسخ وشاید اصل ونتر تول به بوده است. ۳- آیه ۹۹ و ۳۰ سورة مبار که مدتر. ۳- آیه ۲۰ سوره مبار کذاندافتر ۸- ۲: و کند و ح د: دیاشد و کندم ۹- ح د: دانصاف داه. ۱۰ - گویا انظ واندم ه داینجا بنابر اعتماد خصم آوده غلم والا قیمه قرآن دا و محدته می دانند وجای این بحث ینصل دد کنیک کام است و در ایند والا قیمه قرآن دا و محدته می دانند وجای این بحث ینصل دد کنیک کام است و در ایند والا قیمه قرآن دا و محدته می دانند وجای این بحث ینصل دد کنیک کام است و در ایند والا قیمه قرآن دا و محدته می دانند وجای این بحث ینصل دد کنیک کام است و در اینه واد در آیت دلیل است بر صنوت آن برای آمکه و محدت ی قرآ و اجرا کرد و راطلایه و در محمدته اینهی قدیم باقد دارگرآن قدیم بردی وخدای گفتی و محمدته ایند و ترا برا آفتر (ده) و محمدته نیفی قدیم باقد دارگرآن قدیم بردی وخدای گفتی و محمدته اینده و ایز کرد این راده و در شیر و در ما بانیم م دن کر ماز ار حمن محمدته از آزاد قدیم آمان که در زیره ایندی (ده) در تغییر و در ما بازیم م در در بالای قدری محمدته و در اینده قد ندیم باشده دار آنگه آزرا (یه بی دری کره محمداست آزادی قدیم ایند قدیم ایند قدیم باشد دار آنگه آزرا (یم در دادن کره مرد می ت م در تر ایند قدیم می در که مارد که خدم ایند در آمید می در بالان قول آن کری که قرآن دا تدیم گفت و طالب تعمیل به وارد آیند جو مکند. ۲. مدانی مرد بیم باین قول آن کی که قرآن دا تدیم گفت و طالب تعمیل می در آمیند می مکند.

تأليف حبدالبطيل تزويني وازى

afa

_____

اماً آعیه گفته است که: ⁴ دکویند علی محابه و تابیین دا بدوز خ فرسد. و کفشگر ان در عایش داسامی حو شهر ومردم ³ بدتی باد کرده که ایتاندا بیهنت برد، حابا که این مذهب شیعت باشد او لاعلی بیهنت آنها دا³ فرسند که خدای فرماید و از اهل توحید وعدل باشند مقر ان بنبو تبه معترفان بامامته که شرایع قبول کرده باشند از هر شهر که باشند و میبیشه که کنند، و بدوز تم آنهادافرسند که مشکران این آمول و فروع باشند اگر چه بزد که صورت ⁶ و محترم دیدار باشند، ان آکر مکم متدانه افکام ⁹ والذین آمتواوعدلوا الاصالحات ⁴ بیشه و شهر تعلیم ندارد حواظ میداکان اسلون⁴.

وامدًا آلیه گفته است که: داینها دا مطولی، خواند که گویند: ووج الا درعلی شد، المنت بر آن باد که دروغ گوید کمح گز کس بشیمت ابن حوالت نکرده است و مگو "بخواجه لایقتر بودماست که درحق قدیم نعالی حیات قدیم اتبان کند که شیمت خدای تعالی را نه درح البان کنند و ته حیات قدیم، و گر مسنف معتر درح دانستی واز مذهب خیم آگاه بودی این حوالت مگو نکر دکه و تیخ مدالملك بنان " مستقد و خواجه علی متکلم مستیمر و حمالت علیما از آن عالمترو و دروغ و تهمت این مسنف مجل خوانت ماید کردنه وانسلاواتو از ایشان ظاهر ست علیه و آله و و درحق المات می منابع السلام و درحق علماه معتمد د علیه و آله و درحق المنه مجلس چون درحق خدای تعالی و دسول – سلسانه علیه و آله و درحق المنه مصومین " علیم السلام و درحق علماه معتمد در مواضو این کتاب مسطور است آک درحق میدالملك بنان وعلیم متکام و درحقانه

کتا*ب ا*قض

عليهما _ باشد نقصامي الكند

418

واساً آمیده کفته است که: داینها را دانتاعوی مح خواننده داست است واین نفر مدح است شیمت را نه نفر اخم.

واماً آلیم گفتهاست که فاینها بدهانده امام کویند چنادکه ملحدان بهفت امام گوینده قیاسی بد ست که هفت ندوانده باشده و ملمه خود عداکته املکر ست اماستد کزیسیوم است اما پنداری مسنف اذ علماه خود نشوده است که وفایت کر دماند از دسول علیه السلام که گفت الامامة من بعدی تلاتون سنة و بعدها الارمادة معنی آنست که گفت: امامت اذ پس من سیسال باشده دبعد اذ آن فابل شود دامیری باشد یعنی بوبکرد عمر دعمان دهلی امام باشده دبعد اذ آن امیران باشند پس گر خواجه که امام چهلا گوید مذهبش باطبا یعیان بر ایو باشد که تیم علیه طبح گویند بچرا مذهب دوازده امامیان با هفت امامیان بر ایو باشد که آنیا عدد متعانل آست و اینجا عده مختلفه با این الزام قبول کند یا دست از آن بدادد.

امناً آ بچه کننه است که طینها دا «قطمی» گویند که برددانده آمام قطع کنند، (بس کننه است که) آنخداست که یکی شایه دیگر چیز ها ذیادت و تتمان بذیرباشد^ه چرا آمام سیزده نشایند.:؟؟ بیچاده میچش از عفل وفر آن وشریت بس بیگانه داختیراقنادهاست بایه کمدرین خصومتصلاح بر کیرد ویندر سرای خدای

۲۰۰ ج د: دیلواذهه، همه ۲۰ تابنیوده ب ن: دنیدیره، عواقصان پذیردیاشته (رتجویا دال دراین بسخه اختباط زیاد شدهاست).

تالېت مېداليليل تورينۍ دارې ۲۷

تعالی شود و گویند آن تولی که یکی شائی و دونشالی، چرا بنیاد آسلام بوینیج تهادی ؛ (کرپنج می شایندچر) شش نشاینها؛ چرا زوزة ماه زمینان برسی روزنهادی؛ اکرسی روز میشاید چرا جهل روز نشایدا؛ تعاذر شام اکرسه و کعت میشاید چر)چھارىشايدا؛ درشبانروزىاكرھلىمر كىتغرىپىنەمىشايدچراھردە تىمىشايى... قر آن چرا صدر چهادده سوده استجرا صدر بیست نمی شایدا؛ شدهٔ عید آچرا خفت روز على شايد...؛ أينَّام التَّشريق ۖ جوا جهارووز لمي شايند.!؛ أبن وماتند أين همه حمدود ومشروع است ذيراكه نعور خداست نعاختياتر مجبوبان، كذلك أمامض است نهاختیان، چندان شاید که خدایتهالی فرماید نه چندانکه مجبس ان زایاید. آلمکه مجبش دستاذ مذهب بد خودچکونه بدارد و کوده : ناجیان مطلق در سحا به ده النساند دوازده نشایند تا حسن وحسین کاجی تباشند. اسًا طلحهوذبیردا از میانهبد میوان افکندن تا-وراخ دومبیس ی نباشد اکر چه شهیر علی مرتشیاند چون اين اعداد همه چنين مي بايند امام فيز على نقم المجسَّرة والخوارج همينتين ددازده مي بايد كه باسايد متتلفهمنقول استاذ دسول عليه الملام كه كفت: الأثميَّة من مديم انتامش. وقالملبه السلام : عندأنستي كمند نقبا مبني اسرائيل أ ومانتناين اخباد بسيارست "كه لمام دوافدهاست ادكهم على و آخرهم المهدئ والحمدية رب البالين.

با ا لکه بعصاب د کر باده کو تر است در نقسین قطمی، و نعی داند که شیستنا ما حده¹¹ دقطمی تحوا تند کر بند؛ ان اسماعیل ها بر یده الد¹⁴ و تبسّع . دومی کاظم شده ا و باد عالم ا شریق تعیق هدفیل این که نباد اصلام بر ینج است، در ا د از دشته عمله جیستا و باد ها م تعریق می در این اینکه تاجان سط در مسابه چه اشنامی همتند دجوع شود تعلیقایه ۲۹، ۲۰ سریز ده هندامه یا نه مسیده. ۵ م م ، در تعریک می ترکه از تو معلیقایه ۲۹، ۲۰ سریز ده هندامه یا نه مسیده. ۵ م م ، در تعریک می ترکه از تعلیقایه ۲۹، ۲۰ سریز ده هندامه یا نه مسیده. ۵ م م ، در تعریک می ترکه از تعلیقا در از اعدام الار است که دیا آنکمیتری دوستا است کام ۲۰ سریز در این الداری در از عام الار این (می) است و در معند امی تعوین می می می تعری المدور ما می تعریز و با کاندار ند ۱۰ ده دوماند این اعلام است. ۱ م در در فریتی ما مندنده می از در استاق و میسی دونده م برده و معندوده و یکی از در ار در استمال اضافا دوما می در استاق و می ترکه می از می از در می در استمال اضافا دوما می در الم معنی و در می می در می تعود و یکی از مراد د استمال اضافا دوما می در در معلق و محسی دونده می برده و معندوده و یکی از مراد د استمال اضافا دوما می در در معلق و محسی در در معلق و بر اینام در از می از می دوم دی می از می در در معلق استمال اضافا دوما می در در معلق و محسی در در معلق و محسی در در معلق دورده و یکی از مراد در استمال اضافا دوما ما در داد معنی افغال چنا تک در در تو می خود در می در در معلق دورد و یکی از مراد در است. از می می در می معنار می می در معلق می در می در می در می معنار می می در در معلق و محسی در می می در می می در می می در در می در در می در می در می در می در در می در در می در در می

544

و درجهد سلطان سعید مسعود – و حمة الله علیه .. از قلمهٔ ارزنگ ا بانگ میزدند دشیمندا دقطمی می خواندند بس دراجر اد این اقب موافقت بواطنمباولشیادیها نکه دروجوب معرف، ویا چندینی حجت ان دادالله که شبعتی بنماند.

كناب تلقى

و اما آفجه مختلف محته: فإينه الا غرابي خوانده ماسعت بعد في آبان الا و لين ماهو كو تعنويدمايم واين مجتى مديوا كو داست مى كويد كه: يست وينجسال اين مذهب داشته است بتقليده بايستى كه اين مايه اذ مذهب شيعت بعاسته بودى كه شيعان دا حين بايد كمه معد وعلى دا باجر تيل وميكاليل بر اير كنده خود مثلى ازين على تر نيافتند ناخير الا بيا وخير الاوميا دا بعد غر أبها نده كنده وامير المؤمنين دا عليه السلام بادى سبحانه وتعالى دوص في قر آن با سيد او لين واحرين بر ايرى داده است آعجا كه كفت وأنف فا فضكم و وسول عليه السلا اودا باخود بر ادرى داده است آعجا كه گفت أخت منى و أفاستك و روز هواخان كفت أمت في أخى د امير المؤمنين مى كويد بقاض ، معمد التربي آخى ومهرى ؟

تأليف هيدالبطيل فزويني داذى

511

دبدگروقن می کوید: وأنامن أحمد كالنو من المنوه، والذراع من المند ! اما خطابی وبوالغطاب را كجه بادى برابر نوان كردن كم شيمت اين-الغطاب ارا بابسيارى منزلت بامامت قبول نبى كنند براى فقد عست وصوصت پنداد متيم بوالنطاب كمتر كيانند كه شيمت ذراعتفاد ومذهباقتدا بابوالغطاب واين الغطاب كمتر الاكنده اقتدا بنداى وبسطنى وبسر نفى كنند تا أ فكممحمد بن عثمان المعرى - وضي الماعنه - تاماى توقت بعهدى حمن عسكرى عليه السلام جند ممكل دروى، وامام همه را جواب توقت بعودى بأبوالغطاب رسيد اين كلمه نومة بود :

اماً أبوالخطآب،محمَّدين[أبي] ذينسالاً جدع فهوملتون وأصحابه مليونون فلاتبيالس أهل مقالتهم قانى منهم بوي" و 1 يابي عليهم السلام منهم بُن آًه".

يس چون امام شيمة درحق أيشان جنين وسد شيمة دا خطابي روانياشد خواندن. والحمدية رب المالمين.

۱۰. درای تعلیق در این حنیك دجوع ضود بتعطیقهٔ ۲۰۴. ۲- ع ۲ ب ن : ، کجا باور توان كوده. ۲- ع ع د این الخطاب ، دا تدارد ح د: یه خطاب و و مراد از د این الخطاب ، عمر است . ۲- حاصانه بتوفیع غرینی است كه آنرا صدوق (د،) در كمال الذين در باب توقيعات جنين نقل كوده ، د حدثنا محمد بن محمد بن حماء الكلينی . درضاغت المحری" درضی الفتمه - أن بوصل لی كتابا قدماك ف عن سائل أشكلت علی این شمان المحری" درضی الفتمه - أن بوصل لی كتابا قدماك ف عن سائل أشكلت علی اورد الترقیع منط ، مولانا صاحب افرمان . حیه السلام - أما ماماك (الی أن قالن) وأما ابوالخطاب محمدین أی زیب الاجدع فعامن و أسحابه ماوتون فلا تجانی أما ماقلت النقیع المقال در ترجد محمدین مقلاص كه عنها السلام - أما ماماك (الی أن قالن) وأما تشميع مري و آبائی . حليم السلام ، منهم بر آ، (الدويت) ، و يحقق ها مقافی (ده) در النقیع المقال در ترجد محمدین مقلاص كه عمينا ايرا الحناب ین اير زيب باشد القيته داخله (الی قالن الخرع) . معيد الفتان و معمود ماه ماوتون فلا تجانی ألما ماقلت مايتوجه المقال در ترجد محمدین مقلاص كه عمينا ايرا الحناب ین اير زيب باشد الفتينه مايتوجه الفرد و اللمن من دعوی الدوه و خرهاه وجمع معيش الاغتما، على مالى مايتوجه بافذ و واللمن من دعوی الدوه و خرهاه وجمع معيش الاغتما، مالى مالى النام على مايتوجه بافذ و واللمن من دعوی الدوه و خرهاه وجمع معيش الاغتما، مالى المالك و الناس مايتوجه بافذ و واللمن من دعوی الدوه و خرهاه و وجمع معيش الاغتما، و المالكة و الناس مايتوجه بافذ و واللمن من دعوی الدوه معروز و الده عليه و معليم المالاة و المالكة و الناس مايتوجه بين و مايته و الخطابية مدويرين (ابه عليه و معليم المالاة و المالاكة و الناس به معان و رائله منابي برجما حال او اين احد حاور كرمان و ملمان و مايم و ماير و رائله و ماي ميره و المالى و رائله منه و كمان و ماير و مالكان ماير المالي و ماينان و مالمانه و ماير و ماينه و المانه و ماير و مالمالي و مالي ماير و ماله و مايره و المالي ماير و مالمالي و ماله و ماير و ماله و ماير و ماله و مايم و ماير و مايم المالي و مالي و مالمانه و ماير و مالمان و ماير و ماله و ماله و ماله و ماله و المالي و ماله و ماير و ماله و ماله

كتاب تقفر	
-----------	--

فصل: بدائکه مبعبَّر، را بهند لقب است لايق بي شبهت. او ل. مېجبر شان خوانند که کويند: خداېسالي انسال بدونيك بغير در شد کان آفریند.

دوم قدويتان خوانند كه كويند: همة كفرومعاصي وبدعتها وشلالتها بقينا وقدد خداكاتعالى باشد

سبوم مشبهى خوانندشان كه كرينده خدافلاا بدين چشم س بيينيم چنافكه ماونتب يتهاددم چهارم - نامبيشان خواشد كه نسب المامدا حوالت بخود كننده، وبعداوس

آل مسطقي نظاهر كنند

۵۵۰

ينجب جَهْمي خواندشان كه درمذهب متابعت جَهْم صَفُوان كنند؟ . ششب کیالابی خواندشان که ندمسائلی متابعت این الکیالاب کنند.

حفتم مفانيشان خواند كه كويند: حشت قديم قائم است بذات بارى تعالى. حثتمه مباقيلي خوانندشان كه درجين وقدر وعداوت على مذهب يو يكرر باقلانی دارند.

نهم ـ خلاجیشان خوانده که علی را دشمن دارند و از سیرترکان حثیقی ً کویند که: علی دا دوست دادیم چنانکه این مبیس ددین کتاب عدادت علی دا ببالاكرده استه

دهم .. كبر شان خوانند بفول ِ سول كه كفت: قندينَّة هذها لامَّة مجوسها؟ ياددهم اشعريشان خواند وكرچه درسمه سلطان ممود . تور الله قبره . امامانشان وجوع كرده بودند وخطها بافدادة و از مذهب بيزادشنماما آنبتقيه بود رکر چه تغیبه مذهب ملحدانست.

ددازدهم - خودظاهراست كەوجوب معرفت خداى بعالى سمع كويند چون ۱- ن حادث مران دوستاده دا تدادد. ۲۷ ب ۲۵ جد و حفق ۲۰ ۳۰ در ما بق بیان این پرداختدایم (رجوع شود جفحهٔ ۲۹۷). ۳۰ این مطلب درساین بسطی تسام گذشته است (رجوع شود بعضهٔ ۱۹۲۶ و ۱۹۲۱ و ۱۵۰-۲۵۷ و پتعلیقهٔ ۶۹).

تأليف حبدالجليل تزويني واذي باطنیان؛ د آنراکه چندینی لفب بانند شاید که مسلمانان را جندینی لقب شهد. سیاس خدای را که ما را مسکّن کرد تا از عهدهٔ این جوابها بند آمدیم وهرالقاند على مايشاء.

الته معدداست: وفضيحت بيست ويكم _ بكفته إبم كه: رافني الماد آدينه و الماذ عيد بمملى كاء مسلمانان لكنند وكويند: موفوف أست بآمدنزقائم، وغزو مکنند تا امام بیاید. وجون بجامع شوند پیش از آنکه خطیب برمنبرشود^ا نماز پیشین و دیگر بهم بکنند، و هرزه می نشینند تا خطیب محطبه بکند؟ وجون نماذر جماعت كنده ايفان نيز بددوغمواظتى بكننه وبازكردته وخود لكويندكه ما چون پدينجا نماز بجماعت سي کنيم بچه کار آهدهايم؛ و کوينده اکر خو کې برين منبر شود اولى تر؛ زير اكه خطبه بنام دوانده امام ليسته.

اهاجو اباين كلمات باساف فهمبايد كردن تافا ينمحاسل شودو شبهت فأيل باشد **لما آنچه گفته است که : د نماذ ججامع ومسالای مسلمانان نکنند » معلوم** است كهدوهمة شهرهاى إسلام جامع دوسه باشد مثلاً شهر اعظم دوعالم يكى ركاست وددو تجامعي بروده محسنان آن اشمر محسفعبانه ومسجنطه للاستان آن حنيفيان معض بىخبامة"، ومساجد يتبيتر سه كانه كه ديالم شيمه كردماند كويند: يكى از ۱_م ب ز: وزرده، ۲۰٫۲ ب ز: ونطبه بنوانده، ۲۰٫۰ ز: وزبوز نداز جنده. ۲٫۰ م ن: وزایل درده. ۲٫۰۰ م د: واز غیراهامه و در ادا است کاه از جناشه و های اطلمه ۷.. دروده یکی از معلات بزر ک دی برداست چنانکه مکر د م... دردروه فط در ن. دومتن وتدليقات بآن تعريح شلمامت . ٨- مراد وجامع طغراء است كه در دى يوده است بقرينة صدرعبارت وددهمة ههرهاى اصلام جامع دوسه باشلته وجوينة ديل آن واذاين سه كانه جامع مطبانان» بسرمبریط مطرع هدکه درشهر ری جامعی بنا) وجامع طنرلته برده است چناککه درمغمط ۲۷۷ نیز بایزجارت داوقانی عدیشماوین حقی که صاحب سخن و معروف است در چامع طفرل با حضور بیست هزار آدمی این قصه بنوهی گفت، بیودن آن در دی تصریح شدهاست پس اینکه یکی ازتضلای معاصر وجامع طفران مسابق اللکورا بقزیط قاضی عمله که از اهل ساویودد بیدامه طوار اموجود در ساوه منطق کو دواست پسوزداست فیرا قاضی همده میار وکثیرا اسفر بوده ودر بلاد بزرگ دیگریز وعظ می کرده استخلاره براینکه این سب سیاد و سیر سب بود وید برد و در میترو در این و دست می تود. حسل برندازن میریح کلام مؤلف کتاب است و مراجبه بترجیه قاضی صیدةالدین ساره ای که و توپا مراد از وحیفیان محض ی عبارت محفیاتی میافته که خودزا در تسمیه وحقی منیه ه

کتاب تقض

آن حنيفياني' است كه مذهب نبساد كويتداكنون سيدانم كه اين مستق ياميي أزينسه كانفجاهم مسلمانان كدامدا ميخواهدا كرهر سفاست حنيفيان هركز يجامع روده نماؤ تكنند واقتدا باماح اشعريان تكننده واشاعره الفاقست كعبمساجد حنفيان» جماعت نكنده، وعلماءهو دوطابغه فنوعمي كنند كه [در]بماز حريك در جماعت بدان دكر اقتدا ودانباشد كردن بس اكربا اين طريقه آنهر دومسلمانند ومىلمانى بدوقسمتحى شايد؛ بمەقسمتەم شايد، وير شيمتىجر جى تباشد كمور تماز جماعت اقتدا بكسي فكنند بس اكر مسلماني وجماعت يكي است و دوميست اين تثنيع كه برشيعت مىزند چرا بر آن جماعتاز ند، وچون اين كلمان مفهومشود. آن ئېيىن زايل باشد بىمىداقة ومىلىكە تمازىر جاكەكنىد سازياشد چونىشرايىل حاصل باشده وهرطايغه ايدود نبال دكران وواندازند كردنه ومعلوماست كهنماز جماعت بظهور إمام تعلق عداده اهما تماز آدينه وعيدها يبترياذين بيان كرده هد كه بمذهب بوحثيفه اكريك بيشدور درشهر تباشد وجوب ساقط باشده و بمذهب شافعي تاجهل نفس بباشند واجب نياشده بمذهب شيعت نيز جنانست كه امام مصوم بايدكه حاضرباشد ياقائهمقام إدنا تماز آدينه واجب باشد، وكربمذهب فريقين بى شرط واجب بباشد وخللى نكند، بمذهب نيعت نيزاكر * وجوب آن موقوق باشد برشرطی! همنتصانی نکند.

واماً جواب آنیه کنداست که: متزو² رواندادند کودن بی وجود وظهود امام آنرا نیز حسین حکم باشد که گفته شد. اما نسیدام که کدام وقت بودماست که اذاستهان جماعتی بنزای روم وفتند که اهار قاشان نوفتند، و از ساوه کی دفتند جسترتی سی تسوده اند جانکه در موارد بیاد اذکتاب بآن تعریح عنداست وجوع خود به خان ۲۵۵ و ۲۹ و ۱۹ دوموارد چشار دیگر.

۲ سام ده هغها ایره دادان آن سابلی سامه انداد ۲ ع هان دمی نواند مهمین و بخوانند. ۲ – مې : داگر هرمه باشده ح د: دا گره مه معت عفیان ۵. ۲ رود و نداز نگذارنده ن: دهر گر معاصم پروده انداز نگذارنده. (بلون په ميدارنون اول). ۲ – مې ن: دروانباشد و شاید کردن ۵. بر ن : و نداز جمعه . ۲۰ ح د : دومونه ح هم هچ باشدا از داگره و هچونه ندارد. ۹ – م ب د هزود ۵.

تأليف حدالبليل تزوينى داذى

83¥

ì

که از آوم نونتنده و از گریایگان کی دفتند که اهل فم نونتنده و چون این قاجده بست و لاه و سلاطین خود نمی کنند اسانیم با غزای ملحدان ما از قودین اگر ده سنی بردند با کشرت عدد کمتران ینج شیمی نیاشند در آن صحب، و برین قیاس می بابد کردن. و درحمهٔ بسیط آنمین و دایرهٔ مسلمایی کدام سنی،است که با ملحدان آن کرده است که شام شاهان الب استهین علی بن شهریادشیمی از غلمه گذادن وملحد گرفتن وقتل وضب ومانند آن که أظهر من الشدس است عا معلوم شود که شیمت غزا با کفارداعداه دین جنگی ته کنند.

واماً آلیه کنند: وماذ بیشین و دیگر تها کنند؛ دوستاست چون بیشنداز مخالف باشد دومذهب؛ اقتدا دوانیاشد، وجون حنفی اقتدا بیشوی و کند، وداخمی حذب اقتدا بعنی دواندارد؛ حساب شیمت همیرین قیام باشد ساز تنها بکند. وحدیت آلیهد گویند خطبه بنام دوانده امام باید، بدیم نیست اگر بعد می خواجه بنام سیان در وان ویزید و ولید ¹باید، که بعذهب شیمت بنام زین المابدین وسادق دباقر وکلنم آباد "، قیاسی " بکند اگر بخش واسلمقابل اینان باشند بدین قد معایفه دیکد وبداند که خدای تعالی دیا اتن برای این معسومان آفر بد و دین داعتماد وطاعت می ولا و حبر آینان " مقبول بست " المحدیثوب العالین.

آنکه منه است: هفتیست بیت ودوم داخی تاجالس ودادرد آن مستعه خواند و گومد طلاق بخوند گوید بر نفت کندشای مرد وزن^{۲۱} شرطست یی کراهیی، قاین جنین طلاق هو گزمه کن مکرد واینست بینه ابا حتی مطلق . ۱- کذا هدهمانیخ، وظریرمدکه جنین باشدی: داین قاطه است که دانه وملاطین هم

کنده، ۲- ۲ ب و بو آی ملحدان. ۲- ۱۰ نه و و دوم بسوط ۲ ب در آندوا بر از تریدا قضاد، نقل کرده: و الب بغتین و سکون موصله بعنی بهادد و دلیر وقبل بسکون دوم است و در لفات وصاف آمله است: السادسلان نامیادها، مفهور سلجوتی است ومنوی آن خیر ترک گفتها جاست جعدتر کری الب بعض شجا می وارد سلام دیر با یک مواظ قر به بریال دار با شده. ق ۲ ب ن : و به اغضا می مجدن نیکرار و با یک مود (یجل - ۷ م با شده. ق ۲ ب ن : و به اغضا می ۲ می ن نیکرار و با یک مود (یجل - ۷ م با شده : و مان به دار و کاظم به ۲ م ن و با شده . ۹ م ب : وقیا می مود اس نداز ند. ۱ م ۲ ب ح د داشاره. ۲ م ۱۰ از ایک وقیا هد شعب شده و اصول معتقدات ایکان آست که اعمال و طاحات مکافن بخون و لا یت خضو ات معدومین علیم المالام بعن و دارده اما ۲ قول نیست. ۲ ۱ م ن : که و ضای عود وزن ه. 66Y

كتاب نتفى

466

Ĺ.

اما جواب این کلمات با تصب بندوغ بسینه مانندنمآ ککه آوردماستهرود براستی دحجت اما بینهسب:

الالالكاح مُشْعَبَّه خداى فرموده است وآية قرآن بدان ناطق است آ فبعاكه ى مودىنىداى بارك وتعالى: فمااستېنىتم بىمنىن قا تو خن^تا جورهن⁴ يىنى مەر^رەن وابن نكاح سنتمه است وأجماع اماميته برين است واجماع شبعت حجت است كه حميشه قول مقطوع على صبته داخل بوده است دراقوال إيشانه و درعهد رسول عليها السلام عكاح مُتَعْمَه ظاهر بودماست، و درابنام خلافت بو بكر معمول عليه بوده است، وعيدالله ذبيريا دفت فلدش اذ نكاح متعذاده استه و دوايتاً بر عمر خطَّاب بود که کویند: او درخانهٔ خواهرش رفت غسل می کرد عمر گفت: شوهر تداری وابدام حيفت ليست اذ چەددىقىل مى آ رىخ كىت: مىنىمى كى دەمەممىر مىملىمىتىدىدى كىنى: مصلحت آمست که بر نکاح دوام بر ویم و ازین نکاح مُتحمَّه منمی بکنیم، بیامد وین منبر آمدو كفته متعتان كانتاعلى عهدد مول الدمعط لتين أناا حر مهمادا عاقب طيهما منيمة النسباء، ومنيقةالحج^{ام}. دومتعه كه درعهدرسو لسطلال بودماست من هر دربخرام کردم وبر آن عقاب کنم یکی متعةً ذيالست و یکی متعةً حج دآن حج انتسع است که بیش فقهاآ برا تطواف القندم، خوانند. وچون درست شد که نکاح سنه درمهد رسول حلال يوعد انت مذهب شيعت آاست كه مسطقي را با جلال وقدوا وهر تبت نهو ّن نيست كه حلال جعوام كند" بدلالت إين آيت: با أيُّحًا الُّنبي لم تَحرُّ ما أحل الله لك تبتنى مرضاة أذواجك كمجون مسطفىزا لباشد فير مسطفىزانباشد که تغییرمددش ع مسطفی کند، و کر کندمُبَّدع ۲ باشد، و کر بمذهبربو حنیفه

طواف الفند برواست ومنعالفت عمد درمن مسأله مذهب اورا انتماعى تمى كند بمنحس المراقب الفند برواست ومنعالفت عمد درمن مسأله مذهب اورا انتمارد. ۲ ـ ۲ ب د وواجعا حضه امت كه عايمه در المراقب عسام، ۲ م د واز جه مى آدى ت د واز جعف مى آدى، ۲ ميز واز جه در على لمكن الم حد د وضل جواميكن الم. هم من الدى من الدى مع من اين حديد رسو هرد و يتعليقان ۲۰۴ . و ح ب د حدم مشتم عب د هم منه، ۲ من مرد ماركة لغريم . ۲ . كذا مد ممانية، بن اذ وابعنه جامت بعن وابتهمه بعن وديد مع مين ويند مع است كار مد مناسبة، بن از وابعنه جامت منه، بعن وديد مع من ويند مع است كه بندت تقاد باطد.

تالېف مېدالمبلېل قزوينې رازې 🗴 ده ۵

دیت نظام منده رواب ومخالف عس درین سا لعقسان مذهب فیعت کند که مسائل خلاف میان بو حنیفه وشافی که مطالف یکدیگراست، بهمه حال اسناد هر خبری آیبوبکر وعمر وعنداند د کر سعابه باعدوجون دریا صحکم دو خبر سقتلف الدوسعای دوابت کنند "بنر ورت [یکی] خلاف آن دریگر باعد و مذاهبره انتسابی بیسته اکر فیمت در سائلی ^۵ شرحیا اندا با میں المؤمنین وصاد قوباقر⁹ کنند نفسابی لکند و لکاج منعه بی ضبعت بندهب غیمت حق ⁸ د درست است و حلال است عقدی می کواه دست است بدهب غیمت این تکاج می کوادر ستاست تا آن قیاس می کنده می کواه دست است بدهب خیمت این تکاج می کوادر ستاست تا آن قیاس می کنده از خبار آحد که آورد ماند بندهب مالیجاب علیه عمل ماند در لکاح بی کواه، وخیری از اخبار آحد که آوردماند بدهب مالیجاب علیه عمل تکند والدهمد قدر با المالین از اخبار آحد که آوردماند بدهب مالیجاب علیه عمل تکند والدهد قدر با کردندی

i

مرد وزن شرطسته این پیچاده که بیستدینیم سال دعوی می کند که دافنی بوده است پیرون از آمکه اذاصول مذهب دیست پاخذ مجبر مجنداد داد فروع هم "بسمدانه آکامیست. از لا آکر طلاق خود نه دیکی خود نه برانته اما اکم به طلاق باند و هزاد" بخود نه ریفته از کا باید که بدانه که طلاق کدامها شد، بانظ استباد بیست شرایطی هست آلوا : چون حاصل باهد برافتده و کی باشه بر فیتنه هد کتب فتمی شیت بیا ید دیدن کا این شبعت ذارل خود و دمنای زن از ش ایط طلاق بیست که اکم مو د بهزادفی سنگ از زن غاب باشه و میمام و دمنای زن طلاقده مد برافتد چون شرایط حاصل باشد و دمنای زن از ش ایط طلاق دهد برافتد چون

940

آن المحمكنانستيوما اكونيستيو، لاجرء بمعلاق باشداً احكام شرعى بسياداست كمه آلواشوايطى حست يتون حيخ وجهاد ومانند. آن: اكو شرايط حاصل باشدداجب باشد: اينجا نيز اكو شرايط حاصل باشد واقع آيد والسلام.

كتاب فقض

اما[جواب]آن تعصبونیادی که از سریدیایتی کرد است و گفته که: «اینستابا حقی مطلق آنت که با اباحتی مطلق آن بهترما ند کمد دکمست از سر جهل بی خوبتشن طا ولا وفاق بر زبان بر الله دوشیا ، باعداد از ن حلال دا از خانه بد کندوبی عد تبدیگر کندهدواوتی باد بدارد و بهتر از وباز ستا نده و خواجماتی باخانه آوی، میگر و تغذیل خواجه تا میریای که قیاسی کند تا خود اباحتی مطلق اینستیا آ تککون باید کنیا گیز مباشد و خصومتی تباشد و مرد میگر ه آمیاند و دو گوا محاض باشد تا طلاق واقی میداندی باید و نصومتی تباشد و مرد میگر ماند که حاص با شد تا طلاق واقی میداند است و می و میداند و مرد میگر می مطلق اینستیا آ تکه گفته است: ها شمین به سیست و سیوم داخشی بر مدینیم تکیس کنده

اماً جواب اینقبل درنسول مانند مبترح و بسط گفتهام وتکرار الا مالالیتزاید. آنگه گفته است: «قضیحت بیست وچهاوم - راضی بهمه چیزی بجهودان مشابهت کرده باشدترینه بنیراست درتبانی وزی؛ ایشان باسه کرده باشند، وجهود مجدمین بیروی کند، واضی هرچنین کنده.

اما جواب آنست که بجهوان منابعت آن ا²باند که دو بت مجاهر مکویند^۲، و از حاوون است می اکنند^۵، و الاری بر کردند^۱، وحمه جهان دانند که مانونیچ است دشیت دا نوافلی ومندوبانی حست که غیر ایشانرا نیست وینچ وقت سهوقت بیاشد و کتب شیعت از شرح اوقات و حقد امات و مغاونان تعاذ میل^{۲۰} است و کر شیعت بروز آدینه جمع کنندمیان پیشین د و سگر، یاعندض ودن جمع کنندمیان بهاز شام و خطت که باختیادنا چهادر کمت ناطق نماذ شام و دور کمت سلوه غفیله با درجه بیکنند بعد از فریند شام ابته ا نکنند بزینه خطن؛ به بشب آدینه و نو

۱- چب ن این ویسی و ا نشارند ۲۰۰ د و د ولاجر با طلاق نیاهدی ۲۰۰ حد واذ سر مول وییخودی تا ولام وقاف برزیاند اند درست باشده. ۲۰۰ چب ن: وبامدادی ا ندادند. ۵۰ ی د واسط تنده ند وباز معاننده چب وازو بازستانده حد: وازو بازش ستاندی: ۲۰ می چش آزان را، نظریاً نک گوینده قرقه و طابقه را از اده کرده است. ۲ و بر و ۱۰ ج د: وگویده و و کنده و ویر گردده. ۱۰ منج: دملاً م.

تاليف عبدالعلي تزويني دازي

بد کو اوفات، اقتدا در آن بر سول کو دند لا قه صلتی القطیعو آله جمع بین الطقی والعمو بعد فه، وجمع بین العفر، والعقاء بعز دلفة؛ علی مادوله کشی من السعابة. رضی لله عنهم - وجمع میان ظهر وعمو دونر آ دینه برای آن کنند که بست و کعت افغلهٔ آدینه پیش از قورضهٔ ظهر استومیان دونماز فورسنه سنتی نیست که فاصلهٔ است. و ایما آ فجه همته است که: هسبند بر بم دوی کشده بینداری دو آن مدت که که

می گوید: «دافنی بودی بلاساز نکردهاست اگر عنداد است که بعذهب شیمن زایب است نعاذ برهفت اعنا کردن کما گریکی بگذارد؟ نفسان نعاذ تم باشده و بعدهب بهری علماه شیمت اگر باختیادتر آن کند تغاذ ش باطل باشده بیشانی، و کفر هزده دسته وسر هرده ژناو، و دوسر الگشتان مهین بایها، پس خلاف آنست که مجده بر نیم دوی کنده اینست جواب این مبتد عبر سبیل اختصاد؛ والمعده وب المالسین. TSP بخته است: «فضیحت بیست و نینچه واضی در نداز دست فرو گذارد بعناجت ؟ علحدان خلاف ایمت که جوی دست فریز هم بدازند، و بهری او مشین بعناجت ؟ علحدان خلاف ایمت که جوی دست فریز هم بدازند، و بهری او مشین

برهم افکننده دبهری کم باستند^و وزنم بدنبال دستاد بربندند. چون آویمتنگان، وبیشترسربرهنه نماز کننده. اما**جواب این کل**مات: آقچه مختله است که: دودنمازدست فرو گذارندهاقند!

بعسطنیاست وبامیرالدؤمتین وبعدالت علیوملیهالسلام، ویون تواجه بدینان ایمان تدادد با کی پست مذهب حدة زیدیان عالم است که طایندایست از مسلمانان وجون خواجه ایشانوامیتدجداند مذهب مالك است که بزد کترین استادیماست شاخی را، و از بوشینه وشاخی گذشته بزد کترا از وساحب مقالی بیست آیمه ادرا

۱۰ ب: اشبهتهی ؟: وشبهه». ۲ ع د: وافضاه. ۲. مراد آست که ترام کط قرینادیار صارت. ۲ - ع ح: دستا بهت (بلون باد). ۵ - ۹ ب زم حاد ۵ آستزی تلا بر هان قاطع گفته: داور سیبا فرانی بستایی کنیده و بسم زده آستی جامد (گوینده پس مطوع مشود که داومستینه بنون ندر آخر کلمه نیز بستی داومستیم . (بمپید آخر آست) چنانکه در برهان بآن تصریح کردزی ندر نسخاع جمر احت اما چنون شیط شده است. جزب ۹ ن ح د: در باستدی ۲ - ح د: ها قانه ای انده ۲ م - ۹ ب ن کلمه دنوا جاه دا اندازند.

99A

کتاب نقض

446

فامحایش دا درین فعللالم استشیت دا همانلام است. فتجیتوا ینکه خواجه ناسی بیداز هستسال هنونر بندانسته است که ملحدان بنداز وروزه ایدان عدادن ویمانیم عالممتر فی اهتده اماردیما نه کتاب هرجاکتا بعاز او بسلمالی فرامی در اید تاهمکاری نگاه داشته باشد که دووجوب معرفت که موقوق گویندهی دو بیتمشت دست باشد: والمعدش نیب العالمین.

و 7 تیج مخته است که: صرب هنه تماذ کننده باجتهاد مادق وباقر ا نداست و کل میتهد سیب ، درست است، اگر اجتهاد حنبل ددنبل موابست باقر ومادقدا با ایشان قیاسی بکند اگر نه دست اذمذهب بد خود بدارد که بیست خوددنونای زدن بهم داست نیاید؟ .

اما آفته مخته است کاه دوستار محتالختاک کننده افتدا است بسطنی واند هدی، و کی خواجه بدیشاندسترف لیست آخرداند وضیعه باند که خلیفاً خواجه عد بعداد دره منازی محتالسنك بریند وجدا شماه و المه که در داد الخلافه بودهاند و هستند همه این سنت فگاهداشه اند و جمله قبایل عرب تربیت این قاعد کی دهاند و درین دباریز و گترین منتی در اصحاب بو حنینه در عراق فیمنان قاض کی دهاند و درین دباریز و گترین منتی در اصحاب بو حنینه در عراق فیمنان قاض عمادالد بین حسن است ابندی بودهمینه این سنت فگاهداشتی و در جامع مسلمان که خطبه و دماز کردی بادان منا بد خطا باشد و اورا بی هام تبندادم که هنادسال بو عملی متواتر مدادس بنماید و اختیار بدهت بیکنده بورا کر کرده است بود نیم حملی متواتر مدادس بنماید و اختیار بدهت بیکنده بورا کر کرده است بود نیم حملی می از مدار که بوییری بدان مشیری، بدی معتوالحال

تأليف عبدالجليل قزويني واذى

واما آنجه مختاست منه ۲ مریرحنه نداز کنند > آدی بینجب اطرالیین وواست وهاید کردن و دوین هسایی عیست مذهبدا؛ والحمده در الدالمین. آتته مختله است: هفضیعت بیست مشعبدا؛ والحمده در الدافتد اید ملحدان و دیر علم سیاه کند و آن رایت ر دنفراست، وخلاف لیست کعرایت وسول دود بعدساء بود، و دایت علی دوجعل و سقین سیاه و دستاری که وسول خانای بعباس داد سیاهیود؛ وفردنداسی بتبر که میدادند و بی آن لودرایته اولباسها ساختند و هوزدادند بعمدانه، وهر کتابندی بود چون متندع آ بعد ولدا دایل ساختند و هوزدادند بعدهانه، وهر کتابندینی بود چون متندع آ بعد و تنه و بایک خوش دوه وزدادند بعدانه، وهر کتابندینی و و چون متندع آ بعد و تنه وابایه خر مدین، وساحب الراقی ه در بس، و علوی مندی و ماحب المدش آ و آنها که در² مرتبع رو ده وزدادند بعد و مرد و دور که در مدی و ماحب المدش آ و آنها که در² میتر و دول در بند خروج کردند و در کردیه بردهمود و اقد می در اقتدها مکنفی برمنعو دخلینه ⁶ یرون آمدند همه درا علمهاء سند بود ⁸ و درافنی تیز اقتدا بدین از کنده.

کها جواب این کلمات که از سر ناانسانی و میدیانتی و عداون علی "مرتشی اظهار کرده است وضول " دفته دا تکرار کرده است برسبیلر اختصار گوش پاید داشتن تاشبهت زایل شود،

۱- ح و: دیا بخیاد باقر وصادق علیهما السلام. ۲ ح د: دل خودند، ودیست خودین وزانی زدن بیم راست تواید، علی است نمووف و برای معتبی آن رجوع شود بتعطیقه ۹۷ ۲۰ ع : ونشیمی (بامانهٔ بالی دیگر). ۲۰ ح د: دور آن و نیستان، ورش صحیح است زیر ا - مراده ای معم است. ۵ – ترجمهٔ وقادی عمادالدین حمز امتر آبادی، ند تعلیقه ۸ بنتسمل - تمام بادند فر اجعها ان شت. ۲ – ح د: و خواجه ناصی، ع ۲ ب ن و خواجه دانداد اد.

کتاب تقفی

69-

بیدر خود کردند، و سبز بعشان عقان داد ملوك و سلاطین اقتدا بعد کردند وسفید وزود روز نشو مک از سعن عبان اصاری بازستد و با میرا لمؤمنین علی داد پس ای نامنسف اکی اقتدا بیش روشمان بعث و خلال مداند شیمت او چرا اقتدا با میرا امؤمنین دا الحادخوانی تا و گر ملاحده اقتدا کنند بحکی آذا حکام شریت با حل اسلام دست از آن سنت بنداید داشتن که ملحد بر این موحد ندود دو و و حد با خیرا در این ملحد نبانده و علی دقعه آدید بان در بین و حالف و بلاد کیلان و در با مان دارند اخوانی حال دو مده از در بان محد می این موحد مود دور و حد و در با مان در این سفید دارند و سال ماحد می این محد می داد دو سرها در بیش دارند بخان دارند اخوانی حال دانده دارند و با دار محد می ما در بیش داشتن عملمدی باشد.

واساً آمید کفته است که «وروز جعل وصفینی» « وایت علی موضی سیاه بود، ومشکر ان رایت سیادالهم وزراغنی وملحد می خواند، آنها که در « تجسل وصفین انکار آندرایت وصاحب رایت کر دندگویم چه بودنده اگر مسلمان بودندیدانستی که انکار رایت سیام باعلی صلمانی "است انکار رایت سیام می وجود علی امروز مگر ملحدی نباشد تاصند یا صبی ماآن طریقه دا دست بدارد یا این الوام قبول کندته بدانه که که را ملحد دراختی دانسته است.

تأليف حدالجنيل تزوينىداذى

دعون می کودند که وجوب معرفت خدای تعالی موفوف است بر بستر زمن و هظ و نظر د: اش کنیست، وی دسول خدای و اینتوان دانستن؛ و خودد اجب نبانند. آنگه کفتو ت گرفتند و قوم دا بیست آوردنده ظلیر علّم و دعوی کو دندیس اساس مذهب و قواعد کیش ایشان بیاید دیدن که در اصول مذهب کیست ، و بیش اذ آنگه عامه خدای دورد اگیر د دزدنتاید که خانه خدای داکیود اگر شیمه خواجه را در [موافقت] اصول باملاحده مناذهت تکنند کرم باید کورن و بستا بهت علّم که از فروع هم نیست از آسین بیان و دولتس منازعت باید کودن ، ایست جواب دان اعل بالسواب، و هو دوبت الوهای.

آنگه محنه است: «فضرحت بیست ترهفتهم دافش چون تکبیر تالاحرام بندد سه کام فرایش بهد، داین بدمن جز ایشان دا نیست.

اما جواب این کلمت آنت که خودوا چگودستی نام عد آ نکی کسنت از بدمت بازنداند. ۵ مذهب اهل البیت جناست که فاصله ای بکند میان با یک که ما وفاست تا ضول منصل شود وفرق ظاهر کو دد وآن فاصله با سجنمای باشد با دعائی با فنمی که بیش تهند بکباد، و کو دومد ت وافشی نماذ کو دمیودی این ما بعدانستی و کو بانگ نماذ مکننده رکز این قدم فواپیش تنهندواین از مذهب شیع آمولیه معلوم است.

T تله مخته است: فضیحت بیست و هشته دانش چون تداذیکندستها م کر^ت بر زانو⁷ مرزند بدستن سه خلیفه بو بکر دهمر وعنمان دسی الله عنهم. الهاجواب این در فیغ و بهتان آ نست که نمی دام ناخود دست بر زانو درناد! بدشتن چه مناسبت است ! و بو بکی و عمر و عنمان دا چه نقسان باشد که کسی ⁴ دست برزانو زنده! و علی داچه هسان باشد که خارجی عز از بار سر در و اوز دند از ¹ دست خود بکبار بر زانو زنند اسا مه بار بگویند: اهما کبر، و سب تر و داش آ است که معتمدان اذار کردهاند اذ مسطفی صلی ایله علیه و آله که : و وزی سلام نماذ بیشین <u>۲</u> - در و که در است . ۳ - دان مقدور دوست فرمند است. ۳ - مد: دست در برزانو به همان کمی .

6#\

كثاب تغفى

697

باز داد^ا جرئیل را دیدگفته انداکبر، جبرتیل گفت: جفواذ حیفه باز دسید. سیدگفت: انداکبر، درحال آواز آمدکه فاطعه بحسین بزعلی بادینهاد گفت: انداکبر، جبرتیلگفت: خدایتم،فرمایدکه بعدالو فریفهای این مهادست می کویا: انداکبر، اینسنت شد وهنوز درشیم باقی است اگرچه خواجهستی است پنداری نهبستن مسطفی است که سنت را بنمت خواندن نه علامت سنیی باشد پس اینسه باد انداکبرگفتن نشان دوستی جبرتیل وحسین وجعفر است نه علامت دشتی یو بکر وعسرست، والحدید و با اطالمین.

آنه محققه است، هضیعت بیستونیم. واغنی چون کر بدوری بیك دست شوید دمغالفت علی کر دماند اندرین پر مُتَ^{مه} که ادو خو چنان کرد که ما کنیم. اما جواب این شبعت اولا آست که نه خواجه هفتاد سالست که استیبا بیا تحست کند با حصول مین بیاست: و دواست اگر شیت باقتدا بر سول دائمه روی بیک دست شویند مگر نسان و خواباند، وجون حق تعالی دو می آیه گفت: با با میا الذین آمنوا اذا قدتم الی السلوة فاضلوا و جوحکم دادیدیکم، الایة و از با جهاد اینین میا حد ملک نسان و منوباند، وجون حق تعالی دو می آیه گفت: با می آمنوا اذا قدتم الی السلوة فاضلوا و جوحکم دادیدیکم، الایة و از با جهاد اینین معاور معلوم میست که بیلادست با جد دست ، اگر بخشی فقهادا بر سد که بریک دست با خباد موال به کنده بر دست ما دفته باقر ایر سد که حملت کنند بریک دست با خباد موال به کنده بر دست ما دفته باقر را بر سد که حملت کنند می خود سست مان که بدخیم بدان دست دوی عود آمامه این به به فاعد ایست که بدستی که کونشوند می مان دست دوی تونند آمامه این به به که اگر کود بیست قدار گر به دود خوابایت که نمام بدید ما گر چه روی بیک دست شوید کس به لیکن بعد اذ آن سه کون شه افسا و با می کند و با فراذ کروش در آورد

۱۰ می تواند و بوع خود این انده میچه. این حدید ا افاین کتاب نقل کرد، اند وجوع خود بیتان این می کرد. اند وجوع خود بیتان این می کرد. اند وجوع خود بیتان این می کرد. اند وجوع خود و می تواند کردی داند و بیتان این می کرد. اند وجوع خود و می تواند می کرد. اند و جوع خود و می خود و خواند و می خود و می خود و خود و خود و خود و می کند و خود و خود

تأليف عبدالبطيل قزويني واذي

یس کریه یائیمه دافنی است دیال نیم ناصی، چنانکه خواجه مستّف که بست دینچسالدافنی بودهاست داکنون سنّی استپس مذهب کربه دددخوم کُبست بیائندستشویدچون الفنیان، دافساد بازکندچون ناصبیان، و گرمنش بنیمه ناصبین معافی عادم خواجه باید که بنیمه دافشیتر معافیدادد؛ تامر حباً بالوفاق باشعدین با

و اما آ لینه گفته است که: دعلی وخوچنین کر دکه ما می کنیمه از دو وجه دروغ است: یکی آلکه اگر علی چنین کر دهبودی خواجه تکر دی کهدوجهان چهدوستر

يغني المصرا المعربي تعلي يتعنين المرده بودي حواجه فلمردي فللاجهان يحدوس داده ناميني المغالفت على.

وجهدهوم _ آسکه وسی "سول بر خلاف قر آن وضو دکته وبادی تعالی وضو ته چنان فی مودمات که تاصبیان کنند قال سبحانه و تعالی: یادی الدین آمنوا انه تسته الی السلوة فاضلوا وجو هکچرایدیکم الی الس افتواست و ایر ژوسکم و ارجلکم الی الکمپین^۱ دورضو برین وجعدداست الاشیت نکنند و حذا أظهرمن الشمس وأنو د من التمر علی رضم المسنف، و آخر داختی دوو خواقتدا بگر به کرده است که ستوده معالمی است و یا کیز ماست؛ ناصبی بدتر که دوو خواقتدا بگر به کرده است که ستوده دو بد وست شوید تاجو نی آن دانه از دن بیگانه تباده، دا اصدیقدی آلمامین.

آنگه مخته است: «فضیحت سی ام- داخنی تر او ساکت و کو بد: بیگار^۲

عمرست ودماذ چاشت رواندارد ورسول دوفشیلت نماذ چاشتبسی کفته استه. اما جواب این کلمات افرآ نست که : اکس از تواویح کافلهٔ سام رمنان

۱- صادر آیهٔ ۶ صورهٔ مباد کهٔ ما نده. ۲- ددیرها قاطع گفته: ویتخاد بالانی مجهولیوگان فادسی بروزن بیراد کار فرمودن بیدود بود یعنی کادفرما یند و مزد ندهند ۶ و میتران ویتخادی خواند زیرا ددخیر ۶ می نشامهادا طوری گذاشته که دور نیست این طورخیواند و هیتگان بانتم او آروگان فارسی بروزن نیزاو بنگه وجدان دا گویند (برهان فاطم) مهی گویامراد گویند کلام آ بست که دانشی اگر نماز تر اور بنگته مثل آمست کم بیگا دصر و نه دو نده با تو میتران میتر آ دست که از ویگار بعد اینها بد عستادا ده شامه می کمانه، است ۲ می میتران میتراند و میتران آ دست که از ویگار بعد اینه با ده میتاداد مشاه است که بیگا دصر و نه دو با او جنگه میکنو نظاهر آ دست که از ویگار بعد اینه با ده میتاد اود شاه است که بیگا دصر و نه و با او جنگه میکنو نظاهر آ دست که از ویگار بیدار اینه است که در میتران میتران میتران می میتران میتراند. ۲ در میتران میتران می میتران میتران

Unfiled Notes Page 284

تىلىقات ئقض

599

مىخواهد اذمذهب شيعت معروف است و درهمة كتب فقيهان احل البيت مذكور؛ ومسطوواست كه هزادو كعت نماذ نافله دوشبها وروزهاى مارومشان كتند زيادت بو الوافل دكوشهوداً بتر تيبي كغدر كتبحست واينمعنى يوشيده ليست يسددوغ محضاست كهتراديح فكننده وكل آلتميخواحدكه بجماعت فكننده راستاستاين حوالت؛ اما ببايد دادستن كه اجماع امتست وادغاق همة فقها كه درعهد مصطفى عليهالمطوة دالسلام تواديح جماعت تكودهاند ونهبر بنءجه [كم] مي كتند، ودر عهد خلافت بوبکر هم فکر دماند و نداد از زوز کار خلافت عمر هم نکر دماند؛ بعد از آن عمر فرموده است، ونماذ حکمی وامری شرعی است وخواجه درین کتاب بيسيادى مواضع برشيمت تشنيع بددوغ ذده است كه ايشان حاشا عنهم على دا يهتر از رسول دانند وما جدست كرديم كه درجه ولايت كمترست از درجه نبو ك يس الينجا دربن مسأله درمت شدكه بمذهب ناصبيان عمر بهتر است اذ مصطفى كمجون متعظفىتها عليعالسلام بادرجة أعظم ومرتبة أكبرتوسدكه حكسى افراحكام شريست بكرداند كه خطاب اين باشد كه: ولونقو ل علينا بعض الا قاويل * لا خذا منه باليمين * ثم لفظمنا منه الوتين؟ و دخستش نباشد كه درضربعث چيزى نونهد كه عاب این آیدکه: لیسلك مزالاً موشیمی 🖣 آقیکه عمروا باشد که متعه وحبر تعتسع أحرام كنده ويكبار تراويح بجماعت كه درعهد معطفي وبوبكن تبوده بائد بقهده پس بعدَهم خواجه عمريهتر باشد از معمَّدمصطفي، تذآبيه بدروغ برشيعه حوالت كردماست براستاد بحجت فرلادة كردن مجبس ترباشده وعمر بنز ديك خواجة ناصبي بهش باشد اذ مصطفى. وشيعت نافلة علم دمضان جميدالله عز اور كعت كتنداسًا . المنبت بجماعت فكتند نه اذ براى آفكه يسكادمواست؛ اذبراى آفكه فاكردنش منابعت بيغبر است.

واگفانی افتانی اینانی با تاسیبی دزاین مسأله مناظرمای می کرده دومیانه گفت: --) بسن جادشهان وستازده اندازند. ۲- جب: ومقیوری نیزندارد. ۲- آیهٔ ۲۴ وهیویه سودخیاری فالسافتر ۲- صدرآیا، پرسودتیاری فالعسران. ۵- ع: بستسیم.

تأليف عيدةلجليل لنرويتي دلاى

حركه تراويم رمنان بجماعت تكند ملحد باشد. ادرا كنتم: مسطفى كردة. گفت مه، كفتم: بوبكو كردند كفت نه: كفتم: پس لازم آبد اين اجرا در حق بيغمبر وسد يتماكير، متعبر فر وماند آلمكه كفتم: پس لازم آبد اين اجرا در حق بيغمبر فرينه است باجماع مسلمانانه - گفت: خلفه وكت، كلتم: كه فرموده است. گفت: خداء گفتم: كه آوردماسته كفت: حصلفى، گفتم: اگر مغد داست. سلب ياقروينى هفتادسال عسر تى بر آبد و اين خلفه وكتم فرميد استيرساوي موه من دمعتقدبانده الما تنها كار ادم باعد مسلمان باشد ياملحمت كفته مسلمان وه مومن دمعتقدبانده كفتم: اكسمحان باشد ياملحمت كفته، مسلمان بجماعت نكردهبانده الما تنها كار ادم باعد مسلمان باشد ياملحمت كفته مسلمان بخشاعت نكردهبانده الما تنها كار ادم باعد مسلمان باشد ياملحمت كفته مسلمان بند مامن دمين دمعتقدبانده كفتم: اكسمحان باشد ياملحمت كفته مسلمان بخشاعت نكردهبانده الما تنها كار ادم باعد مسلمان باشد ياملحمت كفته مسلمان بخشاعت نكردهبانده الما تنها كار ادم باعد مسلمان باشد ياملحمت كفته مسلمان بخشاعت نكردهبانده الما تنها كار ادم باعد مسلمان باشد ياملحمت كفته مسلمان بخشاعت الكرمي مي جماعت آن مى كندهومن و مسلمانت اكريك مام كسمان مكند مامحدباشد، اله بيواده نوينه، عمرداني، عمر وز بيترا فرمعطنى مي شامي. فارك جماعت فرينة خداعدا مسلمانهم غواني، تان لا الماف رميد ور مان مارك من من مندي مندانهمي خواني، تان لها الماف رخود همدوا بيترا مارك من منابي، اله مندي بيمان كنت وبر مغنيان بالماف رخمين كرد منامي، المدين مندي فافله وسند بيمان كنت وبر مغنيان بالماف فرخو د هرين كود مارك مندي مندي مندي مندي مانده مندي بيمان درعيد معطفى بغرمودماند تا اگر

شیمت فکنند مأتوم وبزهکافیاشند ممدوح وستو آیا ومحمود باشند. و حدیث نماز چاشن؛ بمذهب اهارالیت فکننه جنادکه نامیبان نماز

رسول واعرابي وتعادر بياست. بعدمير بسمير بين مين منت بيان منت ميريان مريون رسول واعرابي وتعادر على دفاطمه ونعاذ جعفر وغيرآن انستتها هو كر مكنند منصومت رافشيانه غيعت نيز نعاذر چاشت تكنند مخصومت ناصبيان؛ والسلامعلى من اشيم الهدي.

آنگاه مختنه است: **«ق**ضیحت سی *ویکم»* راضی گوید:بر خدامی نمالی واجبست که امامزاها دادد^۲ درهر زمانه ای که اگر امام ها ندارد^ه اخلال بواجب کرده باشد

كتاب تقفر

اما کولیم: خدایتعالی برماچیزها بواجب کند و کمیرا نباشد که بر خدای مالی چیزها بواجب کند پس اکربر خدای:مالی واجبت بقول ٍ شما که امامها دارد ّ اكتون جونسيمدسالهي آمدكه امامتدجهان بديدار بيمت ومرسمعشطي اندها امام يس خود اين تادانابر خداىتنالىباشد كه آغراكه بامام كردهاست تقويت وتمشيت اد سي كند ياصبن خداى است ياهجن امام. درين دافو في نيست وظالما نو اقهري"، اما جهاب این کلمات قشبهات اکر چهدرضول دابواب گذشته بیان کرده

مد کرير نباشد که درين موضع نيز اشارتي بردد انشاطله تعالى.

امهٔ آفچه تفته است که: دیر خدای سالی واجیست که امام هادارد^ه، این وجوب برحد دجوبي نباشد كه درمكلفان استعمال كنفد ونه كسيب خداىتعالى جيزي بواجب تواند کردن، وگفتن که: از خلفان کمیرا باشد که بر خدایتمالی چیزی بواجب کند؛ کفرمحض استه ومذهب ِ هیچ مسلماتی نیست، تا آن شبهت که این متبعهي آوردماست زابل باشته اسامعني اين وجوب آن باشد كهجون خداى حكيم بندگان خود دا تکلیفی کند وآن تکلیف بتمامنیاشد آلا بلطفی که من قیسًل اللہ دمن فعل الأمبا تدبر فديم نسالي باشد كه آن الحف بكند تا آن مكليف عبث تباشد وخلل ددحكمت بارىتعالى فكندمللا يهون مكلف دا فكاليف شرعي كند بايدكه كتاب ورسول بغرستد، وچونكارفرمايدآلت آنكاربدهد، وجون مكلَّف باوجود إمام محصوم مأطاع بطاعت نزديك باشد وازمحيت دور باشديايد كمامام نعب كند تااخلال بواجب تكرنمان كمقبيع استجنانكه تكليف مالايطاقه وافاينت اذلفظ وداجبه درينموضع اينباشد نهآ نكه كسيرا باشدكه چېزى بر خداىتمالى بواجې كند". ــدرسابق گذشت که درزمان مصنف (ره) افزودن وهاه برسر برندی از اضال متداول بوده است وجرع دود بتعليقة ١٢٣.

۱ - ع: وهما م ج بن همانا دندويتوا تديو كموهما مصحف ومعرف ها مالا دكمير اول الحال مى افرودها اللوظاهر آلين در متناست. ٢٠ م مين وامامها دادده مدادا ما بقر ادادده. ٣٠ م: ومفطرا ندياما يهب ن: ومفطرا ند ها اما إي. ح د: دومردم مفطر ومنتاجد بامام، پسمىكن جے عد: دوطا لمان توی *اندو*، یعنی تھری حست است که دهاو بمنی دیدو بکارد شه باشد. ن- م: دامامها دادده حد: دامامار اداده. ۲۰ - این تعقیق معنی درجوب علی الله است که درکتب منکلمان بخوان دینجب طیاند از فط کذاء مذکوراست

نافيف جدالجايل تزريني داذى واماً آ کیه گفته است که: صیصنسال است که امامنسب نکردماست، بخلاف آست كه كفته است امام آفريدماست باوىتعالى وصب كرده، وسكلفاندابوجود او الهایزم کرد. و چون ظاهردیست خوالت نشمان آن عابدست بمکدفانی که اورا منکراند و معرفت او جحاصل نکرده اند ومثال مسأله بیکی اینست که: بادیتمالی چون همهٔ کفار عالم با تکالیف عقلی وشرعی کوده است. آفیته آلت است ایشاندا بدأده است درباب تكليف جون عقل ودكر آلت، جون كفَّاداستعمال عقل الكنند وءقل و دکر آلت درمنامی و کفر خرج ومرف کنند این عبز عایدقائند بخدائه ونه بقل و آلت؛ عايدباشدبكفاد؛ كذلك درين مسأله، چون خداى تعالى اماميباقريد ومسب كردواماما خنياد عصمت كردمنع اواذمس فماذكترت إعداد تتسير مكلفان باشد این تصان وعجز نه عاید باشد بخدای تعالی، و نه بامام علیغالسلام، عایدیاشد بمكلفان وآنيه مبتوع است اذمر فلبس الاعبياعليهما اسلام بودمان كمعنوع بودهات ازنس فمدمنع ازنس ف چون للمان نبو ت نكند كمدرجة اكبر ست تسان المامتهم تكند كهدرجة كمترسته اينمتجواب إين شبهات برسبيل اختصار تدالحمدقة دب المالمين. آنیه شده است: «فضیحت سی ده دم. دانش تحسات با برد کی خطرش

تخواند وبيعاى آن بچيز هاى دكر خوانده. اماجواب این دعوی بدروغ آنست که کنب فقهی امامید - کشرانتمعددهم.

بربايدكرفتن ونحيات بديدن وبغواندن تاسلوم شودكه تحيات خواشه وببعاى سميتات حيج دکر نشواند ودواندارن خواندن، وکر کلماتی زيادت ونشان در

۱- این کالاممحمل استدلال معروق شیعه است براعتر اض عامه که امام محایب چه فاید مدارد؟ ر ۱۰ جواب علماى شعد مصوان القعليهم .. اذ تيبل مفيدو علم الهندي وشيخ الطا يغدو ساير بزد كان هدا مست كمتو اجعلومى (ده) باين عبادت تقل سيكند الاوجود وللذ موتعد فه لخف آخر اوعدمه منا يومتكلمان شىمەنىللەم. يىلى بارىمى بىلى بىلەر يەلەت بەلغى اختراخى مەخا قاناسى بوداختەا تە جانىكەت كىيىغان مەكەر استىغىزاد لەدەقبواجەيە. ھىلەب ياست دىم ارىنجا استىدلال بو قىچو داھام مىليە السلام يروبَجى كه موددتيول حَمة مسلمانان امت وجوع هود بتعليقة ٢٠٠٢. ٢- ٥: ووآنجه امام معلوع احمدته.

4PY

کتاب نقض

آن تعجان باندوتفدم و قاخیر میدوالفاظ، قاس باید کودن با آلکه سمیان مذهب بو حتیفه به برفاعنت آن سیاست که منفوبان خوانند، وفرق ظاهرست، و گردو تعیاستمی شاید مگر سهم شاید، و جعفر مادقد تر مجنودی باشد اذ میشهدانا الآست که بداخب اطرالیین در محیات آنچه و اجبست کلمان شهادنین است و سلوان بر معطفی د آلش، و د گرالفاظ و کلمان منت است دفرق میان واجب و مندوب آلیه ظاهر است؛ معالفت بشتر آذین نیست در بن دعوی؛ والسلام علی الذبی محمد و آله. دود بیش نیش ماه و معان منت است دفرق میان واجب و مندوب آلیه قاهر است؛ معالفت بشتر آذین نیست در بن دعوی؛ والسلام علی الذبی محمد و آله. دود بیش نیش ماه و معان بکند، وجهون دوردز بعدمانده باشدافطان کند، و بس معینین کنند و جعدولدود دادند، وعید بای دوردز بعدمانده باشدافطان کند، و بست اما جواب این کلمات: اول آست که مجبر آن گویند که: واجب نیست خداعدا دادنین تا پیفسر بنیا بد افتدا آ بست این معی مذهب معرافت و مخترین در این حکمات از این مندی و معان که این معی مندی باست و معریان می این معروانین تا معروان که این معی مندی معروان تا معروان تا معروان و معروانی معروان و کرد این مند و معان بست این حوان و ایست و معروانی این معاد و میگر دا این مندی و معان که این معی مندی است و معروانی معروان و کرد این معروان که این می مدهم و معان تعنی و معروانی تا معنی مندی و این تعلب و معروانی است که کرده است.

اما جواب آفجه هد روز بیشتی از دمعنان روز. در گیرند، بعساب کورتی است که ز هادوعباد شیمه بدوماه بیشتی از دمعنان روز. در گیرند امانه بنیت مام دمعنان روز. هادند و کنیر فتهای اینان در احتیاط این ساله وعدد رؤیت هلال دعد شهود آبراختلاف اجوال آغلیومن الشمس است و بجعدول و نیجوم ومانند این هر گرمعترف بودهاند و آنو امتکر باشند و روز. عید گشایند از در در معنی مذهبی مو گرمعترف بودهاند و آنو امتکر باشند و روز. عید گشایند از در در معنی مذهبی مو گرمعترف بودهاند و آنو امتکر باشند و روز. عید گشایند از در معنی مذهبی مو گرمعترف و آذابتان بی نمانده اند و گرجائی باشند این معنی مذهبی اینان بو دماست و آذابتان بی نمانده اند و گرجائی باشند این معنی مذهبی اینان بو دماست و آذابتان بی نمانده اند و گرجائی باشند این معنی مذهبی مودان کاماه اعد تعذیب بی معانده اند و گرجائی باشند این معنی مذهبی در معانلی که این میکی از آست و ایشان ا قدم وقعی کر دماند و نظام نیاد اند کر دن منداو به مندر دا که بهزیونو در دنیم است (م) در ماین باد معاره ماند منداو به دهند دا که بهزیونو در دنیم معنی (م) در ماین و دند است. ۲۰ ماند د معند و به در دار که بهزیونو در دند می میزان از می در و در داری باد در ماند مند منداو به دهند دا که بهزیونو در دنیم است معنی (م) در در در میگرایند. د تعام در ماین در داندان . ماند و مایند «ماین هد (داند).

تآليف عيدالجليل قزويني راذى

و نيادند گفتن، وحكراين انتقاني جائي در كتب اخباد پلديندياشد، ومعلوم است كه تعديدها اصولياست: والحديثة دب العالمين.

واساً آمیه گفته است. همخالفت آلجاس زاعید باندون بیش کننده دکر باده بحساب کودتر استایین معنی هفتا لفت شریعت معطفی باعد بایستی کمعیاسیاندا بر معطفی تقدیم وتر جیح ندادی که حاجب شریعت معطفی است صلّی انقطید آله اعایشان، اسا خواسته است که بتعمیه ا بادتهاید که دکر اندا بهتر از دمولمی داند وجهه حال امامزانه جتراز کافریعه باعد علی زعم المستشه والسلام.

آنگه محمّنه است: «قضیحت سی وجهادم.. راضی قبله را هم مخالفت کند وادستچی چفسد⁷ یعنی که قائم درسردایه است بساهر »: وری قر اآ تبعا کنده.

اماً جواب این معال⁴ آنست که قائم خود دوس دابه بست ولادتگاهش آن سردابه است وادورعالم روشن است ، وضاس اهل عراق دونساذ حکمی شرعی است که اگر این طلت مرد به بودی شیمیان عام و بمن وطائف بایستی که همین کردندی واین کود بخت نامتشمیف اگر قیام می کندیاید کمانی کر نفی بنزدیک شیمه بهتر اذقائم است و کتبه ولادقگاه اوست اگر دوی بکعبه کنند اولیتره بلکه کتبه قبلهٔ وسول است وروی بدو آوردن مأمور شریعت است و بیاس حکمی متفول است اذائمنهٔ طاهرین و آن محال هاو چه که آذس بنفی آل مسطنی آورده است یا باید

کتاب نفض

وبياصل استة والمصدية رب العالمين.

۵Υ۰

آ لقه محمداست: وفضيحت سى وبنجهما كراذ هداستان برسد كه: بهنرين شما كنام قوم بودها ندش ترسايان كويندة حواريان عيسى، جهودان كريندة آنها كه با موسى بدريا حبره كردنده كجران كويند: مجاوران زددشت: جنر دافشيان كه كويند: بدترين استناصحابان محمدانه وزنان محمد كمامامت على دا منكراند. ما كوتيم: سيان على دايهان تعادى آبود وفشل بكديكر دا انكاد مكر دهدود دموافقة. المحابة عنر بايد كردن كه ايتان با يكديكر حكونه بودنه.

اما جواب این کلهان آست که این بیپاده دوانداشته است که داستی بکو بد درین کتاب یااضانی بدهند د گر باده جمعاب کو دتو است اگواذ جهودان پر سند کد: از موسی پر گوننده دراست او که بهتر است گویند: بر ادرش هادون ما گر گویند: بعداز موسی که بهتر است گویند: دسیش ندمون ما گواذ تر سایان پر سند که: بعداز عیسی که بهتر است گویند: دسیش شمون ما گواذ تر سایان پر سند که: بعداز عیسی که بهتر است گویند: دسیش شمون ما گواذ تر سایان بر مند که دیدامت ایراهیم بعدازد که بهتر است گویند: اساعیل واستاق اگر به کان مایشان ایز مصابه بودهاند امانتا کرد چون خواجه باغد، بیگانه چون بر اند باغده محمایی چون دسی تبدانده شمایتر آن مایشه دیکاهداعتهاند و گویند آبیدان بستان دواست علی بهتراست که براد به محمد می مون واحد آند مسلم و خلیفه است چون شموند آن که حصن وحسین که استاعیل واست و زمون دان بیپاره تامی را همان نه بهت که آورده است خان دید دیریان جانی باغد علی بهتر بیند و اند علی بهتر معاون به به تراه دست که دید تر دید تر مان بون به عرف مون دان بیپاره تامی را همان به به در از محمد مین که استاعیل واست ای دسول ان ها

تاليف حيداليطيل فزويني داذى

671

است دینی؛ شیعت بی مینبهت از ایشان تبر اکننده وهو که را همچنی و موالاست؛ بدیشان تو لاکننده بکتایت اشادت چه حاجتاست، اینست جواب این دیهت بر سپیل اختمار با دلیل و حجت؛ والحمد به قدیم المالمین.

آنگه تملمته است: «فضيحت سی محشهم. وافنی هر روز حد طلاق بيتورد؛ وينهان تبديد تكاحمی كنده وخدای می گويد: فانطلقها فلاهحل له من بعد حتّی تذکيع زرجاً غيره اطفی بآية في آن وحکم خدای عالی استخاف كنده.

- محتفد المحركة الكبر كرونه بند كه سنك وطير رماند ان معين كرد باشند وفرزندان وأعص الادب مرديا ألعل يستقرب با من ويقان اواز الارب باشند از آبا مداونته مدينه الملين المزعر د سرايا الارتا مركزا او) عطر يحي (ده) نديم جمع الابحرين تقتيد : وفي مدينه العادق (ع) مع آياك من المدن بن طي (ع) قال، مثل أمير الدوني (ع) من سن قولند سواما الا (م) ؛ الى مع آياك من المدن بن طي (ع) قال، مثل أمير الدوني (ع) من الا قالمي من قولند سواما الا (م) ؛ الى مع المدن بكم وقالمهم، لا يادون كاب الله ولا يفاد تهم بردها على رسوار الا (م) ، الى تا استهم عديم موقاتهم، لا يادون كاب الله ولا القوم عن بردها على رسول الا (م) ، سوف.

وفي حديث آختر وقامستلز، ومزمترة الني(س)؟ قال: أصماب العاد، ومزامن. الاهر اي حكامته تلب: النزة والدائر جل وذريته مزمنيه ولذلاقتصيت ندية معدمزهاي (ع) و ناطمة (ع) هترة محد(ص) كالتناب: قاشالاين الاعرامي: ضامتي قول أي يكرفي المقيقة: محريتيزة رمول الف(ص)؟ قال: أوادية لك إلدائه وبيضته، وهرة محدة (عر) لاسحانة والدقاطمة، كذا في مامي الاخوار

فرعيتيعني الإعلام؛ وذكرمحدين بمرائعياني في كنابه من تعليمزان الأعرابي أعتمال: الفترة البلدراليفة وهم طيهم الملام بلنة الأسلام ويضه وأصوله والمترة مسترة علية يتغذانف منتط جمره يعتدى بالالاضل علية الأسلام ورضه وأصوله والمترة مسترة المناورة ومعظهم الملام الشعرة المعظر معالي ورزوا ولعلوا والملدي والمترة مسترة الكياري الثانية وهم طيهم الملام من ين بن عاهم و بن أي مالا بالاعلى المسك الكيارة الفاضية والفترة الذير الرائعة الغذية وطعوم عليهم الملالاتي، أمن من منه الكيارة والفقى والمترة الذير الرائعة الغذية وطعوم عليم الملالاتي، أمن منها منذ قلم المكرار والفقى والمترة الذير كان الالادي من ين بن عام و بن إلى مالار تعارف معهم الملام جدالة وحو بكما أن الربع جندات والعترة والمتري والماليرة ولم عليهم الملام مؤلما الماعد المترة وركانهم والمتكم، والمترة المعرق والفروم والمع المالاتي المتولي والمعلم الملام مؤلما الماعد المقرقة وكانهم منهم الملام ترقي والمارة والمرب والمون الموالية المعلي وم مؤلم الماعة المرة والمكرة من عزة المربي الموالية ومع عليهم الملام و مواحد المناصون والمرة الرهذ ومع عليم الملام ومار واليات المولية المين ينابي من والماليم مؤلما الماعة المرام والمكنه، و حترة المرام واليالي ومع دولياته (من المالان الماليم و مادة المناصون والمرة الرهذ ومع عليم الملام وهذ دولياته (من واليات المولية المعلين و مادة المناصون والمكن من عرة الرمالي ومع عليم الملام وما دولياته (من المرة موليا المعون و مادة المناصون و المرة المعلم ومع عليم الملام وهذ دولياته (من واليات المولية ومع ماليم الماليم و مادة المناصون و المرة المعلم من عليم المام ودهمائه والمكان عرف المريز وليون ورولياتي مولياته (من ودرالي عليه المام و مولية المالية منهم عليم منامي من عن علم بنامي كه دامت براي ودولياتي ومعاليم عرب عرب عرب عرب المولياتي الماليم

۱ - صلد آیة ۲۳۰ سردة مباد که بقره.

Unfiled Notes Page 288

کتاب تلغی

ó٧٢

اما جوابایی کلمات آفت که: معروف ومشهوراست از مذهب شیست این مسأله که چون طلاق وافع باشد؛ بر حکم آیت قر آن وسنت مسطقی کلر کند؛ ودر فسول رفته این بیان برفته است شرط دبود اعادت کر دنه واین خواجه ناصبی که^ا این کتاب ساخته است انشاق است که پندش بقول اوداختی بوده است وجون هر دور فسطلاق خوده باشد ورجعتی ناصل وع کرده باشد و حلمه بیای نیاورده باشد در ولانت خواجه بقول خواجه نظر باشد این خود الزامی خاص آست بروی ولا عنی آنه منه.

افا آقیم عام است پرهلهیش؛ نه مذهب خواجه جنانست که اگرمر هنه از ترش غایب شود وخیرش نینده وندانند؛ ورایاند که ذنش را بتوهر دهند، مرد زنده بی طلاق ترنش را بشوهر دهند ورایاند اسا طلاق رجی را مراجعت بشریعت ورایاند..۱۶ دحمت بر کمی باد که اصاف اذهذهب خود وصلمانان بندد نانبهت وخصومت ترایل باشد ومتمود حاصل؛ والحده در العالمین.

Tith تخده است؛ دوفضیحت می وهفنیم داختی ترینهٔ خوادع باند زیرا که خوارج دو خلیفه حق دا دوست ندادند عندان وعلی دا، دوافنی سدا، دوست ندادد وبوجعتر مشاطر در حستانی طلبه . گفتی: جواب داختی باید که خارجی دهد قابعوض بوبکروعد علی دا لغت می کند وحسن وحسین دا؛ واز اینجاست که شاعر گفت: سبو ا علیهٔ کما سبوا عثیقکم کسکور و ایساناً بایمان

اما جواب اول که عققه است. دراختی قریند خارجی باشده آست که معیش والسبی کمود خواریجاند ایرقرینه، و گرعلی زمیه راضی در خلیفه اختیار خلورا درستاندارد ناسبی دوازده خلیفه ص خدای معموم مطهر را دشین دارد چنادکه درضوش این کتاب بشریض ویتصریح بیان کرده است پس شش بادخارجی باشد بدین حساب.

۱- دکته فلط در در نسفهٔ دجادت ویاید هم باشد. ۲– چب ن: دچنه و گویا مراد عدت یا محل است بدلالت آبهٔ طلاق نذکور در کلام متو قریر بقرینه منی انظ دچامه که بر ایام معهودی اطلاق می کند که ها ریاضت در آن ایام کمچهار دوزباند با سال از امر در می بر دازند. ۲- کذا در همهٔ است لیکن از انقل معنف(ده) حمین کلام را در جو اب بر می آبد که اعن دخارجی م بوده است. ۲- یعنی تو اصب بقرینهٔ دخوارج.

تألف حدالجين تزويني داذي

فحر آخله معادمة ومثال كثر است كم آوددماست كه ظاهرست كه خوارج على وعنمان دا لعنت كتند واز شيعت لعنت ظاهر بست دعوى است بدروغ بر إيشان. و آميه گفته استاذ قوار بوجنم مشاط؛ اكر راستاست واو گفته است خطائى عظيم است و بدان مى ماند كم بلعنت على واضى بوده است و قوادسته است كردن حواك بغوارج كر دمامت دسكونتى دلالتي دضاست دحوالت دلالت ادادت و آمكى حواك بغوارج كر دمامت دسكونتى دلالتي دضاست دحوالت دلالت ادادت و آمكى كه بلغت على داختى باشد خود دانى كه جهانت و كه باشد اما جون بعذهب خواجه خداى واضى است بقتل ولمت و دشنام همة انبيا؛ اكر مشاط راضى باشد بلعت على ؛ يس عجب باشد وبت المذهب منه مهم انبيا؛ اكر مشاط راضى باشد كه حوالت بخوارج كر دماست ميان خادجى و داسي فرقى تست اسم است كه معتلك است اعتقاد بكي است جزاء اعتماد حود قياست كير نه ونكال خود بآخرنت بينند، و مراحه اكم مي رامي المند مي دندانم

آفته محمنه است: هو فضیحت می و هشتهم داخی کوید: شریعت می باید دباجتهادنشاید. واز معموم شایدشنیدن: زیرا کدی گران جایز التطاباشند. وامر وز معموم جز صاحب المزمان نیست پس برین فول این همه احکام باطل است و بر هیچ خبری اذا خباداعتمادنیست ذیر اکه مانه ^و از معموم می شویم و آفکی ^{به} که روایت کرد و می کند جایز التطالان پس بر قول دافنی خروس هم معموم باید تا بوقت خود باتک کند.

اما جواب این کلمات اول آند که شبهتی نیست در آن که شرید سی بابد از قول خدای درسولش؛ وهر آمیه نه از قول خدای وقول رسول باشد البت بر آن عمل دوانباشد کردن بسذهب اهل البیت وجون دریا سخکم از احکام عبادان بر آن عمل دوانباشد کردن بسذهب اهل البیت وجون دریا سخکم از احلام عبادان بر این شمیل درمانباشد کند (بعرن البنین ویشویا امیرین ورداد از وجوین در حیا کلام بین ترین مکت کند (بعرن البنین ویشویا امیرین ورداد از وجوین امیر المؤمن وحشان است که دامان بین بندر (م) هم مند بین عوار جایز جوین در عرا در مین دوشنان است که دامان در نین دادند . جری جوری درمانه می بین ، دریا کند همه نم . ۲۰ مین کندی که در مدر داندان بین در مین درمانه بین ، در با که همه نم . ۲۰ مین کمانی که . در ح ده ویکن بین

5v7

.....

كتاب انقفى

674

يامعاملات وغيريآن دوقول مختلف بائندا و دواجتهاد منفادت؛ يا حرندحق باشدا یا هودوباطل، یا یکی حق و دیگری باطل، محال است که هودوخق باشد که تقاوت واختلاف ظاهر ستحثلا بوحنيفه كويد وآمين، در آخر بالحمد، تبايد كفين يا داسميه،" نه اذقر آنست، وشافعي بخلاف إبن كويد كه: • آمين، قاجيست كفتن، و دسمیه، از عرسودی است از فر آن؛ و امثال این که بذکر همه بنتوان دسید ومانندآن كه عروج ثدم اذاعناموجم وضواست بمنحب بوحنيفه وبمذهب شافعي از براقش وضو بيست، وهر "عاقل عالمدا ندكه اين دوقو لمنتقلف استداد آن دوكا به" یکی باشد که وسول بر آن عمل کردمانند وقول دوم مخالف آن باشد که وسول کر ده باشد، وجون مقتدای اصل دسول باشد بقول وفعل اوقیامی باید کردن پس بشرورت بكي قول درست باشد وكرخبر، كلَّ معينهد مصيب؛ رأسنست ففها را بربكديكر درمسائل شرعي انكلاكر دنججو دمحض باشدور افنيا لتزامبتد عخواندن كنو بالد ومغالفت قول دسول باشد كه"؛ كلّ مبتهد مسيب؛ ومكن " سادق وباقل " دراجتهادتا كمتر اذديكران فباشند وجون دوبك حكم اقوال بسياد باشد وخواجه برخبر وكل مجتهد مصيب كاركند همه حق باشدآ لگه برمالكيمه وذيديك انكار مشايد كردن كه دست درنمازفر وكذارند، وشيعه را واقضى وملحد نشايدخوانده. بنماند الاآ فكه مصطفى عليه السلام واعرهويك حكم المأحكام شريعت يك قول بودوبائد ممن اذقبل خداماتعالى وكربمصلحتي بكشته باشد" لابد آيتي نامخ بيامده باشدو دكرى متسوختده يسرحمة شرايع نص باشد وبراجتهاد وقياس خود عمل روانباشه كردن بمذهب إعلىالبيت عليهمالسلام: وما آثاكم الرسول فخذوه ومانها كمتنهفانتهوا"،ومااختلفتم فيعمنشي وفحكمه الىالله"، وخواجه مصنف او ۲و۲ - ع ۲ ب ن: دياشند» (در عرسه مورد). ۲۰- يعنى ويسماقة الرحمن الرسيم كمن. ج_ع: در مردوه، γ_. ع ح د: دواز درگانه. ۸_ ع م ده دینر چه. هـ ۲ ب سب این ماد دیس به است با دو شوده این ما ما ماد و مود موجه ۲۰۰ م ۲. این دو بیندا اصل ۲۰۰ و ۲۰۰ منظ در حد ۲۰۰ م ۲۰۱ باین کاکمکش ۱۱ م حد دیایم و صارفی ۲۰۱ - ۲۰۱ دورند به رام باین میکشیم و ۲۰۱ مود ۲۰۱۲ - مادورگر صلوفی یکته باغذیه ۲۰۱ از آیا ۲ سود قدار کا حکر ۲۰۰ ماد آية . ٦ سودة مباركة شودى.

تأليف حدالجليل قزوينى داذى

۵Ya

چون درضول گذشته بر عبت بدروغ طمزنده است که: دعلی دا شریلی مسطعی داننده بایست که درین مسأله بدانستی که خواجه بو بوسف و بوداود دا شریلی خدای میداند که چون بادی تعالی در یك حکم یك قول گوید و بر آن عمل فرماید دایشان را بغلاقی آن اجتهادی باشد لاغلی همه عسیب باشند و حکومکی واعمال منتلف، همه شركاه خدای باشند در اعلام شریعت، و چون این قول داعتقاد تولید؟ فسادها میکند مذهب سادة در باقر آست که شریعت همه عمل است انقبل خدای بیان قر آن در جرایل وقول قر آن دقول معطفی، عبر راها وقیاس و اجتماد احمد حتبل ومالك وتوری در دادم؟ والحسنی زبر العالمین

واماً آن حوالتی بدوغ است که شبت گوینده شریت داخکا الااد مسومان قبول تفاید کردنه مذهب چناست که اخباد چون متواتر یاشد ایجاب علم دهمل کند^م ویلکه بستی فقهاه شیمت بر اخباد آحاد رخمت داده اللاصل کردن و کر چه معصوم دامام نمانه فایب باند چون میند باند با الت مسوم وبا دسول، و درین پامام چیست دخیریت مسطنی منتیر و متبد کاندود، چون امام ظاهر شود همان گوید که از پددانتی باخبار منواتر منفول است، و حقیقت مذهب اینست تدرین ساله کو معمولیان کر دهنده دانده دانی آن منتی تواتر است در ویات آن کر باند و خللی مکند و تواتر خبر دطریق آن منتل تشود.

اما آنچه مختله است ۲۵ دنزدیك راغنی خرص كه بانگ كند م مسوم باینه یلی چنین است وچنین گیر بدان دلالت که اگرخروسی باعد كه بی دقت با نگ كندیپر زنیدرخان گرید: موباستاین را بیا ید كمتن ایپر زن عارف توباهد كه نامسی، از گرید": خروس كه نه بوقت" خواندیا ید كشتن موناسی نداند كه منسی

 1- مین: وقتریك عندایتهالی، - - ع ۲ م ن: ولامك وهمه، ۲۰۰۰ سخ: وتولدی ۲۰ مین: وقتریك عندایتهالی، - - ع ۲ م ن: ولامك وهمه، ۲۰۰۰ سخ: وتولدی ۲۰ م ین و تا فقه، ۲۰۰۰ م و تكنده، ۵: وكنده[بنونتشاه]. ۲۰۰۰ ح د: ویدان: دلیلی. ۲۰ م ین: وجه او گرید كه اگره، ۱۰۱۰ ح ۴ مین: و خورمی له یو قصه.

447

كمعالم دمصوم تباشديا مامتش قبول نبايد' كردن، اينست جواب اين شيهات برسييل. مجامله واختمار، والسلام على الشبي المعتقار، وعلى آله الأبوراد.

كثاب تتفى

Tiba تخته است: هفضیحت می وقیهه آست که از مفتاهدا ندفر قه از فرق اسلام مذهبی واهی تر ومقالتی و کیلئتر از مذهب وافنی نیست که بنای مذهبیتان بر شمر کهاومفازیها باشد، وفلان کر علوبی بخواب یدامات کیسوها در بر افکنده وهمه کو بیر ستباشند وهمچون ختر کان که لمیت بیادایند داختی کودخانه بیاداید دمنیش می کند و بغویشتنه ه تعادهاند" که حقوا ایتا است و شاعر مست دا که کوید: علی - صاوات ایشعلیه - دعاوتر ضعیکنند و تقریب.

اها جواب این کلمات خدای تعالی می داند که کوی نکند توشنن ورون گار عزیز خابع کو دن اسا جون خرورت ند اشارتی برود.

اما جواب آفیه محفقه است که: دمتالتی واهی تراز دفض بیت وازیزدفن بچمه حالشیت دامیخواهد عیبست که عدلوتو حید ونفر بر بو آن واعتراف بامامت باعصت واهی در کیك است وجبر وتشبه و کفردا حوالت بستیت خدای کردنه ومعامی و شلالاتدا بر قترالتو فنه او دمای خدای ستن، دانیها داهمه کفر جده عامی محقق، و شریعت داچون گوشت فر بان بقست بکردنه مذهبی دوست و سرماست. ا و داد فی الطنبود نشد تا با ملحدان دورجوب معرفت موافقت کردن این مذهبی سر، است و آن و کیك و تامی و بینش بنماذ نیست که دروغ گوده و چنین قیای کند مگر از قرآن کریم این آیت بنخوا ندماست تا بعاد شی کمحف عداست و باطل جبر فالسبحا به و الی این آی بالدد و الاحسان و اینه دین التر یی وینی عن الستا و الدنک و البی ⁶ و درجواب این کلمت این آیت کفابت است.

اما آفچه الفته است که: دینای مذهبشان بر شعر کهاومغاذیهای دکیك باشده.

٤- حدد (نشاینه). ۲- ۲ ب ن ع دا در بخویندن تهادما نه و متریکی دیگر اندوا دوست که دهای را بأول قول در آوردهاند جنا تکه در تشقیقه ۲۳ ، یخصیل بیان شد. ۳- ح د: و یا یا. ۲- میدادی آور درمجمع الاسال از اسال مولدین شمرده است. ۵- صدر آیهٔ ۲۰ مورد میداد که تعل.

تأليف مبداليطيل قزويني داذي ٢٧٧

ار لا کوربخت ا گروتتی بتغلید نیمی بودماست با ستی که تنیده بودی که بعنعب نبست منهی است شعر گفتن تا بعدهم معتقان شیمت چون خواجه امام دشد متکلم وغیر اورا مذهب است که دره اجامت که انست شعر منظوم گویند و نه اجبا به دند همه عمر معطفی (ص) نیم پیتدا حوالت کنند بعد که گفت : ستبدی لل الا با ما کنت جاهلا و بقیت شعر نه بر نظم شعر گفت ناشاع جامت و باند و بادی تعالی بر سبیل معت اورا گفت: و ماهو بقولت اعر فلیلا ما نؤمنون او حدة علماه شیمت منظوم او دکه جغر بن محمد السادق (ع) گفت : چون بو در نیا می شعر متوانید که تفصان و دود مکتند: به اگر چه شعر حق باشد کفت: و ان کان حقاً . پس معلوم شد که بناء مذهب شیعه بر عرباشد.

اما آفچه محمنه است که: • بر شعرهای دکیلکه عجبت که چون در بازارها آن شعرهای غر "اشتواند که:

حدیق² که ما مسلمامی او فر قسیم و دو ترکناتیم کوجا ادمار وابیان بزرگ در چشمش آید چون شعر کسائی، واسعدی، وعبدالملک بنان معتقد، وخواجه علی منگلم، واحدچه، وخواجه ناصح، وامیر. قوامی، وقائمی، دمینی، که هربیتی دا بهاجهایی سزد و تو حیدوز حدومنافیدا دشمن ندارد مگر فلسقیی اباحتی خارجی، ابنست جواب بوجه بی خصوت. ا**بما جواب آفته کشت که : «نلان ک** علوم دارشواب دیساست گیسوها

دد بر افکنمه بندانسته است که دریشتر بناع که تر بتهای سادانست خوابسنیان دیدهاددچنافکهیاد کوسبوسافی شاه گونان دیمیزدقا وفاری جس دخوشتان

۱- مدرینی استیاز ملفتاطر فقین جدیکری که از ملفا تحسیماست و ذیل آن این سنه و ویآ تیك بالا عبار من لم تورده و نفسیلی عد موضوع این سند تعلیقات جاب اول نوشته ایم (ز جو علوه پی ۲۹۹ ـ ۲۹۵). ۲۰. آیه ۹ سور ۵ مبار که اضافه ۲۰ - ۴ با ۵۰ دفرموده ۳۰ م ح د: دیاشیده ودرمن در قبل اول ویا شی ۵ دابیجای دیا شیده یکار برده است ما تندیخ ۱۰ و از تشویح(ده) در سرا سر تغییر خودچنا نکندز تعیقات موشنامیم. به ع ب می دوستدافته ح: و شکر قدی د: ویکر ایزده. ۲۰ - ۴ مان ۲ میزدانمی داد بود تایم. ۲۰

.....

كتاب نقفى

444

اماعیبست که بنای مذهب خودفو اموش کو دماست که هر سال خبر می بنان گی بر آید که غلان یقعه فراهدی پدید آمدماست میجگران قُصح ۱ از ولایات بزیادت آن مُسْع ⁷ میشوند یا بکوه سندلان ^۳ باند یا سومهٔ جوا^۳ یا یاددبیل، چون برسند فرین ^۴ کلا دیمهی دا بینند درین غادی، سبلت درافشده پیش کناد⁷ تا سرزانو، آب بر خویمتن بحرام کرده سنگلها از بین در آونبخته از فعاذ و دوزه یگرینخته، ذبان چسته، در

ا ـــ ح ان: وماجه از: ومستحه ب: ومنحه ج: وجهالته د: ومعال ودر بر هان گاندومخ" جمع" او گ درعربي بمعنىمتز استخوان ردماغ وخالص هرجيز باضد بارجوداينكه لفظ دواسخة عن لامع است گمان تریب بیتین که درمربی از آن به وتان متاعم بطمه تعیر میکنند آست کهاین کلمه وقع و باعد دوعيات الغان تغته: دمم بالقم وتشديد بمنى ساده وخالص و درشتوجة كار (الاستنغب)» و در منتهی/الارب کفته: «تح بالغم بی آمیخ از زنتی و جوانبردی و ساد، و بی آمیخ اذ عربیزی یقال: زجل قع و عربی کنم ، و احراب أفساح، وعبد قع "ئی محض محالص، و درشت وبنخوی ازمردم وجزآن، وخربوگا پرمغزونارسیده ومیتواند بود که ممنف (ده) نظر بقارب ومخه باومغه که نونکر \$آیشد یادشدامت ومخه را دوایشجا آورده باهد وتعبير بآثرا يرتديير يلفظ وقبحه ترجيح داده باشد واندالعا لم بحقيقة الحال JP -- Y برهان گفته: ومغ بغم أو لآلش برست فا تحرينه . ۲۰۰۰ ح د: د سيلان ۲۰ ۴ - ۲ ب ن: وحرايا حاد: وجمومة شرولانه ويظربياً يذكه مراد ومومعمران باغدكه اكتون همت والز توابع نومن ورغت میباشد لیکن صحت این احتمال میتی بر آست که وجومه مراہ زمان تأليف كتاب نقنى موجوديرده ويهمين اسم ناميده هذه باغد واينمعني بأيد تحقيق هود و هر جد درمجنرافیان رزمآرا (ص ۱۸۰) گفته: محمومندمرا نام یکی از بخشهایشهرستان نومن: حميجنين نام شهركوجك موكز بخش اسنته آنكتاه بتفعيل بذكر تحموصبات آن يونداخته است هر که طالب باعد مراجعه کند. ۵۰ برای تحقیق دربادهٔ «ازین» رجو عضود بشعلیقهٔ ۲۰۴۰. جر وپیش کتاری را در کتب نغت یاه نگردماند ویترینهٔ مقام برمیآید که مراد موهای اطراف مودت است که از بس در از شله تا بسوزانو زمینه است. ۲۰ ۲۰ وسنگلها یا ۱۰ سنگلها تر ه ودرهردو: واز تن درآويخته ن: وسنكبا ازين درآويخته و در حاشيه سخه بدل وسنكباهرا بمرردت ومنكاباه نوشه است ح د: ډوشكلها ازبر آويخته وشايد وسنكلها، بمني ونگلها، باعد ندبر هانقاطع محفته: وزنكل بشماوك ومم كاف ناوسى وسكون ثانى ولام زنك و درای وجلاجل رزنگونه را گوینده واین معنی با از تن درآویخن مناسبت دارد وشاینداین امراز علامات دراویش ومرتاخین آن زمان بودهاست وزنگله بو کلاه توختن و زنگله دریای داختن دراغمار آمده وأولى الأ أسباب مسخركي معرفي شده هوكه طالب باشد بهادعهم و آمتنداج ونظاير آنها مراجعة كتلومحتمل استكة مرادآن باشدكه دوتتيجة ذاط نكرهن موى تن وطهارت تكرفن با باى لجاست بعيشه بسرها بتذبج منعجر شدهاست وشايد در يعنى ـــه

كمبچى نشستها قياسى بيايد كردن تا خود آن خواب بېغىر استيا اين بيداد عمد. ١٢ وې خور كارچون ملاليشان خيزد بكندش هان كه تاكنتن ادليتو .

واما آ فچه الفته است اله: «كوربوست باشند، هنوز بهنو اذ آن دليس كش. الما آ فيه الفته است كه: وجو لدختر كان كه أحبت بياداً ينددافني كو رخاله منقستي كندومي آدابده او لاخير البقاع در عالم كعبهاست و آهرسال خليفة بمنداد كموجها فرستد منغش مى كند ومى آدايد اولا بتدادى ييرون الآا تكه ازهريت اجنبى اقتادماست اذ عرفىدعادت حم بيكما تداست اكر خليفه كسوتها تغرستد كعبعرا هماندونيدكاراوباشد اين ممشق بابستي كعرسولي بداد الخلافه فرستادى كه اين رسهد آلين دختر كافست كعلمبت آدايندمكر اين مسيحت موعبودى. آلكه أشوف. المناذل بعداذ كعبه دوشة مسطفي است. سلنياته على ساكنها ـ از بيروتش يسقك وزعفو الترعود وعنبر وحبير والواع طيب بحثاقست كعديواد إصل ظاهر نيست بايست كه اين بيچاد معبر فتواى مطلق بكردى كه اين سم وآنين دختر كاست ديدهت وقاهدت وافشيادست؛ تافكردندى. واين همه آوازة نيكنامي جمالهالدين موصلي ودشي الدين بوسعد وداميني دداملواف عالمه از بواكترزينت كعبه وحلية دوشة مسطفىهاست...ةا وهمةعلماويتقلا وفضلاء طوابق اسلاما يشالاهرا بدأل محمدت ميكند که کمبه و مطیرة معطفی در زرونقر ، ومشك می گیر لد پس این نامبی بایستی که كمىبموصل فوستادى وبكفتي كه: اين:ىسېردختركانست كه لعبت[فايند. وچون بو كمبدوروضةممطفي⁶ عارى وحيني نيست حليدوز ينت بشكر برهيمة المعسطقي حرجي تباشد كه مشاهد سادات علوى ومقابر اشراف فاطمى ازخلوس أعتقادس ها دوغنان

ه- ایمجمعای محلی از این آمر تعییریه وسنگلی میکرده اند چنانکه این امر در گرمنندها مفاهده میشود در در میوزت اهار نشوان خوشان تعمق و تدمیر کنند.

۱- ذبان بستن ودر کنج نشستن ازصفات معروف بلکه از اصطلاحات مشهود صوفیان و گوشم. انشینان بوده است معادی گفته:

ولایان دینه بکتیبی تششته مه تهکم به اذکسی کابلاذیانش الارسکم، ۲۰ ۵: وکته ع ۴ ب میچهای دالاادند ۲۰ ۹ ب ناخاناد وکتابت داآداینه دداینها. ۲۰ - برای ترجداعیال الذین دسلی درضی الاین بوصلودامینی دیور شود بتعلیقهگره ۲. ۵۰ ب ویرک به وسطیرة مصطبی ن: (برکتبه و سطیره و دوضة مصطبی».

کاب تقض

44.1

آسمان كشيده دادند، ويزدوجواهرويرد.هاي فيمتي وقناويل مككَّلُل، وشموع مسور، وخادمان مشهر أمؤد ب آواسته كردماته اقتدا أ بكمبة خداى ووضفمسطقي تا بعد كاكة 18 كو تجمل خزانة منهد مقد م أمير المؤمنين على عليه السلام برحماب گیرند * درهیچ خرانهٔ ملکی وسلطانی چندایی باشداز کوری خوارج وبهرمشهديحمثل آن مدسلاطين عالم دملوك وجهافيا نان دنياجون بدانامتاهدوسند از قرط اعتفاد با کیز ه آستانه را بوسه دهند نفر ب بندای را و تبر که بسطنی [را] د بقول الأصبي خادجي خلل نكند. اما چون باصنسال همه تاصبيان دا حميت " ابوده است که کلمهای" بی تکلف درسر تربت منمان شهیدزدند از حمداین طعن مىذنند وكرابن مصنف يكعبه وعدينه ترميدهاستجب استكه كووخا شلطان كېير حديد طغول د د حمه الله د بر كه نديند است با چنديني ذينت و آلت بعداز حد سال، وبمرود باصفهان كودخانة سلاطين ساخيه همه بالمتدعد ت، وجمدان كورخانة طغول دوم. و از آن سلطان مسمود ومعسَّدشاء با بر کها وسازهای شاهانه تا مکر نكفتي كه: درافتي ذينت كودخانه كندچون دختر كان، كە يىزىلىن استىر خداي ومصطفى وهمة خلفاوهمة الاطين ؛ آلكه برنيعت كودبغتا اكرمي تايدكه خالة مانى وايوان كمر تعوقص ليلي آراسته باشدجو التنايد كه مشاهد فرقندان مسطفي وذهراآ داستهباشده اينشبهت زايل باشدوآ فكس كهبنتواند ديدن كودومي حاصل.

نأنيف عبدالجليل قزويني داذي

والحمدارة رب العالمين.

و اما جواب آفجه مبا خودشترها تهاداند که خوبا اینانسته این کلمه درهمهٔ طوایف بربك حداست و آن کیست که خوبشتن را هالك دانست وخسم خود را تاجیخواند، اما بحثیفت آست که آگر خدای برهمهٔ علقان رحست کند مندر آبر جهود و کمروتر ا؛ حرگز برمجبر رحمت نکند که مجبره را خصومت باخدای ورسولوامام استرد با این سه خصر قبعات یا قتن محال باشده قویل لمن شفائه خصافی وضیات آخر متدین امن آنر است که بری معالی اشده قویل لمن شفائه حقا و سید ملیه السلام گفت: باعلی آندن شیمتای ممالاز ون توام مرهنان کفته

اقول للنَّار حين نوقف المسموم: فديه لاتقربي الرَّجلا فديمه لانـقربيه ان أنه حبلاً بعجل الوصي متُصلاً

و اما آفچه دناع ست را دعا کننده آدی چنیز است شیعت مؤمن مستردا دوستر دادند کنمجیس نماذ کن دا که مبیس نماذمی کندومی گوید: خدایممی کنده مؤمن خدرمی خورد ومی گوید: من می خودم، پس چنان خسر خواد، چتر اذچنین نماذ کن باشد که آدم نسبتر عمل بقود کر دد گفت: و بداخلدنا آشستا "ایلیس حوالت کشر بخدای کرد که: رب بماأغویتنی" پس شاعر مؤمن مست دا دراعتقاد اقتدا بآدم است، دراهد مجیس دا آفتد! با بلیس؛ یوم ندهو کل آ نام باهامهم" اینست جواب این شهات بر سییل اختصار؛ و الحددی دب العالمین.

۱- ۹- وبانتویشتن تهادها نده ح د: ویقویشتانهاده و دنینط بق ع بن است و مطابق استمال توروزوها ماست بر سر اضال جنانک هرتمایق ۲۹ و بان شد ۲۰ ح د: همتر از ۲۹ حذ، دهقد اربه ب ۳۰ یون تا مصر این معروف است. ۴۰ از آیام ۲۹ مور شارا دکاتانال استوها جنقیتی در این بارد در تطبقات چانیاول پر داخته ایم هارشت فر اجتها. ۵- در احادیت منوف بیار که بطرق شیعه و اط من دو ایت شده استحسن. ۴۰ این دو بیت از قطعاییت معروف و مطلع آن این بیت است.

وباحارهمدانینیستیونی من مؤمن او خانق قبلانه وبرای تحقیق در آندجو خودیتفقیقهه ۲، ۲– از آیام۳ سوزگیارکا اعراف، ۸–از ۲ یا ۹ برسوره بازنگا حجر، ۹– صدر آیه ۲۱ سورگیارکه اسراء.

كتاب نقض

ΔAY.

آنکه مخته است : «و تضیحت چهلم داخشی بیشتر عو آنباشد ودد شهر هایی که بدیشان موسوم است جون تم وقاشان و آیه وسیز وار و در زادمهر ان و در مسلحگاه حرکز طهردین نخواند مگر تازی واشعار عرب حیج وافشی کر د علم دین تگرد فقیهانشان معمدس قد حجمتال خواند، وزاهد اشایی دازیشای سیاه باشد و بیشانسیاه باشد اذ آیکه کرماوه با کرماوه شویند و یهون کشیش و دم آب بازارند، و سیمای مسلمانی توزیاشه بیشانی ایشانسیاه باشدومو آنی خصاری از تو دیل علماء جنمانی خطر" دارد که خیچامامی ندارد، هن گز آمریسروق و تهی از منگر دکته و رواندارند.

اها جواب این کلمان که دگر باره از سر بیدانشی وتنسب یاد کرده است. بشرورن مختصر گفته هود بتوفیتی خدای:

اما آفجه محمده است: دراضی بیشتر مو آن باشد⁷⁷، دروغ این کذمان عقلا بشرودن دانند که اگر بریك محلّمدد یاسمعو آن باشد⁷⁷، دروغ این کذمان عقلا خوبش کار⁷⁷ باشند وهو آی بدخب تعلیمی تدادد دره مذهبی چنانکه عالم باشد جاهل باشد، درچنانکه مصلح باشد مضّد باشده وجنانکه بیکان باشند مو آدان باشند، واین معنی خاص نیست عام است، استامجست می دانم که عو آنی وبدکاری بقط ورضای خداست با از ضل ماست اگر باز فعل واختیاد مکلقاست دگر باد

داختی بایدشدن و دست از معبئویوناصبی بداشتریس اکر باواند ومشیت خدای است سلاح بر پاید کرفتن و چون عمرود بستاف خدای شدن و دست از قاشیان و

۱۰ حد دو آناذ باغندم بن وموادیافتاه. ۲ م م بن: وبایشانه. ۳ م حد: وکامانه ۲ م مین دو در از مهرانه حد: دو مسلمتگاه و آنادمهران،. ۵ ح م بن عرود سلمتگاه، ۳ م مین دو فقهای ایشانه. ۲ م م بن د و و نعاد ایشانه. ۲ م بویافتاده. ۲ م حد دگر ما به اگر ما به. ۱۰ - حدد موانی دخاوی ۲ ۱ م خطر در اینها بستی قلدومتر اساسته بعض ملمورش کمانلا کمتوا مرمنوف باغلام عامر در این و سام در منها داند اجمع کردهاست از خطر نیز در اکسوده جهل بر تراین و سام دان خطر بازار گان ۲ م سام می داند. از سام می در این و سام دان خطر بازار گان

ان مطرعود خطر زیرا کصوده بهل بر تیند گریترسه از خطر بازار گان ۱۲ - حد دکته بیشر موانان وانفی باشند ، ۱۲ - ع ۲ ب ج: د حجب باشد بانی م. ۱۲ - ح د. دخوش کاره و دور برهان گفته: دخو بش بکسراول و کانی معلوله بروزن بیش (تا ۲ نکه گفته) و بعضی خوب و نیانعم آماد استم.

قىيلانا بىداشتى كە پندارى كە بغىل خدا ايشان ماخوذ ىباخدى دېغىلى كە خداى كندداغتيانلا، دشنامدادن خرىعلى دا حىقى وجاهلى باضدىغ ايىن ھىد عو أبى عدلى بېتراز دىعالم مېچىر كەھو آن شيمى قىل بىد خود دا حوالت بخود ھى كندە تعالم نام مېچىر ھىد زلا تىرىساسى دا حوالت بىنداكىمى كندآ لىگەشيىى دا باختياد مىنجى جغا ھىكند.

تأليف عبدالجليل تزويني واذي

وایما آنچه حوالت عواقان بقروقاعان کردملست مگریاسقهان ویهمدان کم ماعند دیدگر بلاد اهل جبروتشبیه".

ورید تهیه مست که « علم دین میتوانند » پوشیده نیست اسوال مدارس ورید سان و متعلیمان دوبان شیمه و بی ضروریگ دلالت کلتن از مغل و عرف مدودست و منشیکی ش چی عقلی منسوب و تاذی و اغمار عرب ؟ جون آلت است دود کر علوم ؟ بهر طایفه خوانده دهر کس که نشوانده اقص العلم دعلی خشیم اشده این تشنیع دارنشاید. و راها آفچه محفقه است : و علماء شیم دوس قدح و مثال خوانده ساخامهم و بعضیقت جرین نشذیف امای و دیاند معنگ بین بنست که قدح و مثال و ما مشکواست

المآمرون الثنام بالمبر کوتنمون آنفسکم یندادی منعوانده است. ایما آلچه مخته است: ویسنانیشان سیادباشده بیپولامنداند که از کش میمود باشد. وسیمای مسلمالی گفته است: منورباشده وابشانی ایشانی سیادباشده صبیست که در فسول گذشته عللم سیاد را مدح گوید و نم علم سفید کند وجون بیپشانی رسد سلیدرا منز لشتهدوسیاه را مدمنت کوید بادی شالی بچنین مسنف را بخویشتن مدیشول گرداناد.

و آنچه کنتهاست که: تعلماء شیمت امریموروف.ویه از مذکر نکننه مگر کورست وتدینماستعقود معالم،دربلاد شیمه وامریموروف.ویه از مذکر انتیمسب تمکین ظاهرست و گرمقه را انکنندیادی چنگ وجغاله تز ننه، دورد وشطر نیم بازدند

۱- ۲ ب واذقم وكاهانيون: والاقاضان وقرم حد: واذقعبان و كاشا كيانه، ۲- يخى يائحوان هناني ، ۲- ميشر تضريدانتورنه) نديشمر قالموام نديام بچهاد دهم هنگام نكر فرق ششگانه شاهيان گفته (ص,له) جام عماس اقبال آشترافري): دفر قافزاياذ اصماب شافين ميهي باشنانوند تشريطو كنندترا هوار همدارنو كره و يورو بود و اصفهان و يز د و هرات رسانم رشيراز و طور آنه. ۲- چين: ويديدهداست، ۵- صفرا يام ۲ مور شيار كانوره، ۶- چ ن: ديشانه، ايشانه.

ŧ

444

.

کتاب نقض

544

وخمر وفقاً عندورندچنانکه علماء خواجه که خورداند تو بریگو الایوشیدهنماند باری نمالی توفیق خیرات طاعات کر امت کناد مارا دهمة مؤمنان دابلغنی ورحمت. آتقه مخفته است: فخضیحت چهل تریکم - داخی بر ای¹ یکدیگر کو اهی بعارت دهند و در دی قاضی⁷ حسن استرابادی کو اهی داختیان تنها قبول تکردی

الا باقومی که داختی نبودندی. اما جواب این کلمات آ نست که قبول و اداد شهادت بمذهب تعلق ندارد بامانت تعلق دادد هر کس که بموض وعادیت دهد مستحق تنم و عقوب و لفت باشد هر مذهب که ذاند اما بمذهب شیمت لایق نیست که ایتان جزا بر عمل گویند، او بشیامت ایمانداد ده، و خدای تعالی داعاط دانند گویند، بمذهبی لایق تر باشد گواهی بیدوغ دادن که جزا بر عمل تگویند، و درقیامت بادگی در طل^ی باشد و خدای ترا بزار دانند، و گویند: مالشالمانه "است که ممکن باشد که خوابانی مستد اینهست. بر ده و معاجاتی مالیه المانه "است که ممکن باشد که خوابانی مستد اینهست. بر ده و معاجاتی مالیه داردوز خره، این قیاس بیاید کردن تا این شهت بی خونو.

تاليف عبدا لجليق قزويني واذى

676

ديوشيدينيست كه عمادالدّين حسن سادات وشيعت زاجكونه مكرّم ومحتر بداشتي ويدعوي بيمعني مرد عاقل التفات نكندا والجمدة دي الماليين.

آنگه تلفته است: دفتنیحت چهل و عوممدافنی برمیلی داذ⁷ و کوئین ویشمین ویوستین کمازنکند مخالفت حالحان استدان ولو حکی یاشانه ای بند و بر آناسجند کند مشابهت بت پرستانوا، و کی نماذکاه پلید باشد روا داوندهگر جای بیشانی.

اما جواب آنست که بلی مذخر شیمه اینست که بر کو تویشه یوست سیده روانا تند کردن داجماع امامید است و اجماع اینان حجت است بدلان قول مقطوع علی عسمته که داخل است در اقوال ایشان، و اجماع غیر آمامید دا نیست این مش، و طریقهٔ اختباط ویرانت زمتن در آفت که بر مندگ و کل وجوب و حسیر و بود با کشند که بمذهب همه ققها در بن دوجس سیده و می در بد کردن. و هانه از جوبست او بمذهب هماققها برین دوجس سیده داید کردن.

ه حدید منابعت بینیو ستانه خاکم بر سر کهچنین قیام کند بستیوست بربت سجده نکندوی بیات ارد و سجده کند، و شیعت سبعه بر لوجوشانه کنند این بدان کی مانده ایستیو ستان مشابعت آن داود که او لا گوید: خدایو ابدیده سر پینم چناه که بشیر ستان بیندا بینند، و نه گفدیم اثبات کنند، و چون از بکی در گذشت بتیوستی باشد نه خدافتیوستی.

كواهى

کتاب افض

٥Å۶

دماز گاه با کیزماندیس اگر دکرمواضی از انجاستی خطاعندمانده با کی ماند^۳ وخواجه ناصبی باید که این مسألدا بر ابر کند با آ مکه مذهب کبار فقها ^۱ آست که اگرمنی بر جامد باشد و عنطن شود وبنست بر مالندو بندوید؛ با آن جامد ماز روایاند کردنه وبسندمی خواجمعنی خود یالتوطاه سته و بنیم خودهٔ جهودوتی سا و کافی روادارد وضو کردنه و آ تحکی که مذهبی جرین گونه باشنشاید که پرمذهب د کر آن طنه نو بد وشرمی بدارد.

آ تكه گفته است: «فضيحت چهلوسيوم. داغنى شير العدارزند بستايهت سلسمان دا⁷، و «زندرهاى إيشان نعشرعراً حرمتيانند ونه دين(ا دوتق».

کما چواپ دخیرالممل، درضول گذشته مشیع برفت که در عهد معطفی زدماند و مذهب زیدید اینست، وملاحده چونخداسول باخواجه مشارکت کردند و با کی بود اگردر دوسالهٔ فروهی ۴ بنیده مفابهت کردند هم با کی نباشد که ملحد ملحدباند باهرشماری که باند.

المَّ آ نبيه كفته است كه: قددشهر هاى شيمه شريعتذا ووقعي نباشده واست. می کوید در قم خدایر ا برعرش نششانند، و درقاشان رسول دا سینه تشکافند، و در آ ده مصطفروا مشركة لادتنوا تنده وبدر معلحكاه فكوبندة تابيقس بتيايد واجب نباشه خدايرا دانستن، وبارًا وسارى عادت تباشد كه با ملحدان سلح كننده وباستراباد براىخر خداىكامتهنده بسبزوار ذنادلواطهير شا وتغناي خداى لكوينده حمهجاي الباب ٍ عدل ونوحيد كننده وبريعثت وسل و حسمت المنه دلالت كويند، وبأدكان شريعت معترف باغند، وبردأى " وقياس واجتهاد بشكويند، حاكم خدايرا هاننده ۱. کذا ددنیخ وگویا صحیح: (سجله گاه باشد ومادراین موضوع در تطبقات چاپ اول يعتى كودهايم فمن ها وقليراجع ص ٢٣٩. ٢- كلداند تسخ ع ٢ ب لا وشايد اصل دمو أضع بود (بنون يا، تد آغر كلده). ٢٠ عبادت حد چنين استنديس اكرموضع [طادموضعي،]دا فيبامتي نتشك شلمه بأخذ بالكى نبود الأموضيع سجودكه ياكيوه بإيادة وهبازت أيزينو نسخه در هـ حد باضافا: وكه افادة مراد واضعتر است. ۲۰ ع د: ومتَّعب بسياد اذ فتها 2. آن کس داکه باد آیگینه بود باید سنگ بربارکس نزند که مرمایهٔ جهل و احمقی باشد». جرورا و نشط در درنستا وحده است. ۲۰ حد؛ د تحتالاه، باس حد: و فروح » ·وشايد در اصل: افرعي، بوده است كه بيتر بتقرمياً يد. ٩- ح دتارو بدرماستگاه زيره ودراستة نكلبة وريه واجدأ اضانه كرديائد ه۱ – حد (برأى).

تأليف عبدالجليل قروبني داذي

6AY

هارع معطنى را، اكربا اين همه حجّت اسلام ا ووهى نباشد كومباش، بلكندون دين و شريت اينست، و خلاف إين بنت و تهمت و كين است، و نصوعت خواجه نه با آن و اينست با أميرالمؤمنين است؛ ولايتجه الا مؤمن فني ولايتشه الا منافق شفى له منتن رافنيات فم و دوامين است ، كلام غير الموسلين است ؛ والمصنية ديه العالمين.

آنگه منهنهاست؛ فضیحت چهل و پنجیم بربذمب روافش کوشت خرواستر ^{تا} حلالست؛ وهی گزنشورنده وفتقاع حراماست؛ وهمه درمسبندها^{تا} خوونده ومکنده حلالست ینهان^ه کنند تابدای که کامر دوافش بندانی کارمسلمادان باشده.

اماً جواب این تلمات آفت که: بهذهب فیده این دو کوشت مکروه است واماً عواجه می تابست که با گوشت مادوموش بر ابری کردی⁹ که بهذهب خواجه حلالاست دستنین چیزها تفنیم مذهب را بنداید که درهر مذهبی مانند این باشد. واماً آفیه گفته: «نقاع حرام استه هست و درمسیده اختودن خطاست معلامیت محر اباست والادر مسیده استاننده بتدر کنیه آباشه مزانش مال مسلمانان بظلم ستدن هم حر اباست والادر مسیده استاننده بتدر کنیه آباشه مزانش مال مسلمانان فقاع که ندمسجه خودند حلالتشود و نه بیشعب یا سبیان پین کمو چنانلادی سرام است وهمهٔ عالمان زندنده و حمد حرام است و همهٔ قتها خودنده و بناه مایزین مرام است و مه قالمان زندنده و خمر حرام است و همهٔ قتها خودنده و بناه مایزی مرام است و مه قدامان زندنده و مرام است و همهٔ قتها خودنده و بناه می کنده و خلال است و مه فیران و فراهدان کننده حرام حلال عود اگرچه نظاه رکنده و خلال

۱- مکر نتراً آگر دهایم که این جدیر عسام المدورد در کند ها معرفا عدار کو داست. ۲- کذا تد تسخ ع ۲ ب ن پس المنفیست با جو ایش از تسط ما قط خداست ورد نسخ عود وقدیست جهل ریچاری و دور نسخه د با امالاً با یلیور قرجای مید گذاشته کا اضاد با تند که در ایز با سلمی هست. ۳- ۴ ب ن ح د: و به قدم دو انفی گو مت استری. ۳- ح د: ور گور و قاع که مست. ۳- ۴ ب ن ح د: و به قدم دو انفی گو مت استری. ۳- ح د: ور گور و قاع که مرا است ده ها مسجلهای هے ج دیکان که ۳ ج ک بند دو ایر کردی می د: ور ایر کنده. ۳- ج: و بت کندر کمیت ۸ مراح مین حود دو داخان این (داری اما در اور شاهد) ر ظاهر آست که و داما دیم محمد و سعر نخه ها هر، می اه، که بستای مطر میراست و برای تسخین در تاریخ و مود پیملیشگه ۲۹.

کتاب تقفی

044

باشده خمر حرابدانند؛ وخورند، ظلم حرابدانند؛ وكنند، زنادلواطه حرام كويند؛ وكتنده وابمذهب حمة طوايف إنسلام تماذ واجب داعته وبسيادى عوام باعتدكه دماد دکنند، وخموخودند، ناخواجه ممتنَّف بداند که دانستن د کریاشد و کردن دكر، واعتبار درين احوال بعلما باشد نه بعام تعمردم: و بحمدالله ومنه علما ومند ينان شيعه هركز فمُفَّاع بغورند و دوا ندارند ، اينست جواب اين كلمات و شبهات ! والعمدية وب العالمين.

آتته مخته است: دفضيحت جهل دششه دلفني كودهايوسند وكويد: اين علو كالست، درسيرت واعمال متوفى تذكر دكه أهل تغرب وشغاعت وتهبادت هست یاند، واز بهر زبارت،طوی که نه ناظه حست ونه سنگ و نه فریضه؛ هزار فریضهٔ مکتوبه وهاکند و کورخانه ها می نگادد و حج کمیه وهاکنند و بزیاوت طوس شوند ومي كويند: آفذيارت بهلتادجير الكانته استاء.

اها جواب این کلمات پندادی این خواجه مست بوده است یا خمار فده که این ضل نبشته است که چون در ضول پیشین بیان کرده است و شرح داده است حديث كمود وكورخانه، پس تكر ار دا قايدت تباشد.

امما آ فينه تفته است: دشيمه بزيارت علو كاشو تد ودرعلم وعمل او تكام تكنند، بیجانه کسی که چندین حق وا" انکار کند و ندانه که اهل ری بزیادت سید عبدالعظيم شوته وبزيارت السيندأ بوعبدالله الأبيض وبزيادت السيد حمزة الموسوى که درف وضب وجزالت فنل و کمال عنت أسان ظاهرست، واهل قمز يادت فاطمه بنت موسى بن جعفر كه ملوك وامراء عالم حنيقي وشفعوى فيزيادت آن تربت تقرأب تماينده واهل قاشان بزيارت على بن محمد الباقر كه مدفون أست بيار. کر میں ماجندان حبیث وبر هان که آنجا ظاهر شده است، واهل آده بزیادت فغل

۱۰ ح د: دیرایر است برای ملاحظة تغیر این تبست دجرع شود بتعلیقة ۲۱۱. ۲۰ - ۲ ب ن: وروتنه. ۲۰ حديد كه حديث حقيد او ن: وحقيد اوند دو. ۲۰ م ب ن: وحفى وشافعي. ۵ - م دندیاد کرست، ندوبا کرسب، برای تحقیق درمدنن امام زاد،طی بین معمد الباتردر باز کر مذرجوع شود بتطیقات دیوان دلوندی (ص۲۷۱–۲۷۹) که بندسیل تما) شخصی آین مطلب در آنجا پر دخته ایم.

تأليف عيدالبطيل تزويني وازي

وصليمان شودد فرزندان إلمام موسىبنجعف الكاظم، وبزيارت اوجان كه عبداقة بنموسى مدفونست، المجل قزوين ستسى وشيعي بتقرآب بزيادت ابوعبدالله العسين ابزالر ضائوند وكذلك بريزقيا ترمىبايد كردن تاخود علم وعمل وعقت وشرف حاصل هست يانه!! و باستحقاق هست يانه؟! ومخصوص فيستند شيعه بديوزدغين، نه سنيان بزيادت ابراهيم خواص وغراوي دونده وحنقيان بزيادت محمد صب شيباني ، وزيادت مالحان سنت است ومندوبه اليه پس اكر برهيج طايفه ايمعيب دعار بيست جرا برشيعه عيب است؛ امنًا خواجه را خصومت ما درآوردماست هم باعلى هم با آلعلى؛ تاطاعت فشيحت خواند، و⁷ سنت بدعت داند، و⁷ حجت شبهت^ه د.ای^۳ سنی مشبقی، وشادیاش ایناسبی خارجی. و «جواب کودخانه تکاشتن، بكفتهايم متشبع؛ وجهى تبود اعادت كردن.

و آفچه هفته است که: دوبارت طو بردا بر حج کعبه تر جیح نهند» دردهی محض است که حج کعبقعباد که باحسول ِ شرایط واجبست، در کنی است ازادکان ِ خمس، وقاد كش مستحقَّ ذم وعقو بشباهد، وزيناوت إدخا وغير وخا الدائمة هدى جون الله فباشد سنت است و كر هزاد باد كسي بزيادت دخا شود عليه السلام يك حيج الزكودن أو بنيفتد جونع جبباشد، ومذهب واعتقاد شيعت أينست. وخواجه ناسبی مکرفر اموش کردماست که شیوخ متقدم وییوان معتشم ازاضای بلاد^م شام و حجاد و مغرب بامحافز اد' در کرده'' حزاد فرسندگه م پیمایند تا بز بارت شيخ بايزيديسطامي دسنديا بزيادت ييرمحمدالمقدسي بابزيادت بوبكر طاهران و ابراهيم خو آمن؛ آن بنعت " نيست و تشنيع دا بنشابد امنَّا شيعه چون بطوس ۱ و۲- خواص سال ۲۹۱ درجامع وی درگذشته، وشیبانی نیز سال ۱۸۹ دردی مرده، اما دارادىدا موادراد (محمدين التآسم باشد وخوا، ومحمدين النفل، وفات ومدفن هيجائدا ولارویکا، سومرد وصلتی مسمید میدوسد و معدی معنی معنی و معنی و معنی و معنی میرد تعدید انجک در کتابودات المل فضل خودهان تعیین ایناند. ۳ و ۲۹ ح و او حط دوا تدادد (در هردیورد)، در سرح با مانه : دونانه به دومین جا. حرج به مین دونمی ۲۷ - 20: دیک حیج اسلام می ۲۸ ح م ۲۰ و از اضمی بلاد می ۱۹ می افزاد با معنی پایرش و ککش است (برمان)، ۲۰۰۰ ح مه دو دورای میکننده ، ۱۱ - ع

ب ن: ويدعه،

كتاب تنغن

۵٩-

روندېزيادت پارقاندام منطقى، تاب دفرۇندىمىتنى، جىگر كوشە زىرا، على بن موسىاللىشا؛ برايشان ھاد باشد. اوخواجە ناھېي بتشنيم يادكند، خىاى كقايت است دوزر قيامت ندآنموقف معاسبه.

اما آفته العند است و کویندیزیارت وضا مقابل ا هنداد حج استه اکسنی الف المشف فه خبر ا عایشهٔ صد یقه دوایت کوده استا؛ قبول باید کردن کعبر آن سنی غرامت باشد یسی که قول صد یقه بیت السد یق و ه کند اسا یندار محبر ای آن نامذبولست که درحق و مناسب سر علی م ستی، پس خبر حقست و عایشه در استکوی و داسی جاحد، وزیار مدا تواب هفتا احج مست حاصل؛ بقول معسقی، و هز از فردارت و منابیك حج قاجب دو کی در اسا ه قرار حج و آله گفته است ؟ رضا و مر سی بستی قبول مکنند چنامکه و سول مشی الله علیه و آله گفته است ؟ از آن عبد آجبالله بین السام تم آلف عام تم آلف عام متی میشر می مراف و مایشه از ای شر میدری بستی قبول مکنند چنامکه و سول مشی الله علیه و آله گفته است ؟ از ای شر میدری محبت اطرائی می آلف عام تم آلف عام می ماند دامل، عارف مالی من از ای شر میدری محبت اطرائی در آلف عام تم آلف عام می ماند رامل ی ماه می می می می می فر از آست که علیه آ از الدور تو الدی می و جنا تک ه عام کنداست:

کر حامتهای انتلین جمله تو داری و اندر دان از بنش علی نیمسیندان فرداکه بر آرند حساب حمدعالم حمرام تو باشد برم حاویه هامان اینست مذهب طایفهٔ منعهٔ که کندمند؛ والحمدیق رب العالمین.

آنهمیمنه است: «فضیعت چهل صفتیه راننی دوز عادورا خاله برس کند از دست کردهٔ بدان خود داختیان سلف در کوفه، جنانکه گفتیم حسین دا بنامه بنوانه تله آسکه بکشتنه، وعلماء بد ایشان بردیدی تحونه ومنتل بدو خود است نفتیمی گوینه وتشتیع بر خود داملاف خود می زنند ولغتی مشکر ها می کنند

۱ ـ ـ ع ۵ ب ن: دورنگیر بنده حده دینیا می است ۲ ـ ۲ ـ ناحد : و آخر این خبر نمیم. ۳ ـ ب م ن: دورنگیر بنده حد: ویر ایر نباشده. چنهایهآه۹۹ . خب اذآیهٔ ۲۳ سودهٔ مبادکهٔ شودی. ۶ ـ ح د: دو متمای ایشان در دیری.

تأليف عبدالبطيل نزويني واذي ١٩٥

وزنکان موید کویا تو حدها می کنند و عالمان دافنی مویداد می خوانندا و زن ومرد بهم ودشد، باشند عفرت می کنند مونان ذالای ا آدامت می کنند وییر دافتمنددافنیس برهنه بکندواختی لمنت بر خوشتن می کنندقاین همدود شرع تهی است و در ول گفته است لاعزاء فوقانلات ⁴ وجامه دویدن و خالتی یا هیدن و وو حه کردن خوداد ما کیرست ، این باشد عادت ⁴ رافنیان و کر توزیت بایستی داشتن بر معطفی اولیتر موصر وضائله دعادت ⁴ رافنیان و کر توزیت بایستی داشتن این بز رگانرا بعق بکشند حسین ⁴ دا باظلم کشتند، ای کسی شون تعی کنند⁴ مین باری جنگی کرد و قومی دا کشت و آمنه بود تا مدین میان قارتر بود بگتمام کنرافنی کر د شرع اورا اعتفادی نباند چگونه بر آن منهایج باغداد. این بر رگانرا یس و بین شرع اورا اعتفادی نباند چگونه بر آن منهایج باغداد. این این میزی کرده است و معنو منده ⁴ که د کرباره این ماند ماید امن جوانی این مواک باین مودای مند و معنو منده ⁴ که د کرباره این ماند ماید کمتر بین حرک داند معادت علیه و معنو منده ⁴ که د کرباره این ماند ماید کار مین بود آلان می کرده است و معنو منده ⁴ که د کرباره این ماند ماید کار مین مورد آنده دومان ماید مند و منو مند ماند مو داند ماید کند د کنتر مین مای داشت ماید مند مند و معنو منده آن مناید این ماند ماید که کند کمتر مین علیه داشتن ماید قداره در مواصلی مای این ماید ماید مای که کند که در مای که ماند ماید که که داند از کان میم موزیند ایند ماید میند ماید در مای در مواصلی مایست که گذاند این

قیاتون المتاکر فی نثاط ویاتون المعلوة وهم کسالی. وریچل منکر آی دادفطن چ منگرون وطاکیر می سطومیشود که در فارسی ومناکیر ید. در مندیومناکری که جمع منگر مندی امرقیح است بکارمی پرده الله ویچارت دیگر و مناکیری یا بیننی منگرات استعمال کرده الله و گویا درجای دیگر ایز باین مطلب اشاده کرده ایم. ۲۰ – عد و مادت ، ۲۰ – در نسخه و میکی عنه ، ۱۰ – غ: و که حمین به ۲۰۱۰ – د: بره فوز کنده ۲۰ – دیمی به بختی و منهی عنه ، است از قبیل اطلاق خطق بر منطوق و اقط بین در ده آسخ بالف نوشت دفته است که بیاه او شنه دود چالکه در من گذاشیم. لیکن در همآسخ بالف نوشت هاست. ۲۰ – ع د دارین سودای طبع حشوی مقضیه.

Ę

کتاب نقض

611

من بكي على الحمين إوأبكي وجبت له الجنة معنى آست كه: هو كس كه يرحمين البزعلى عليه السلام بكريد باكسي وابردى بكرياند واجبست اودا بهشتة تاحم علماداخل باشندوهم مستمعان ودأعلى النواصب والخوارج وشيمه بدين جزع وفزع المتصوص فيستنددوهمة بلاد إصحاب شافعي وبلاد إصحاب بوحنيقه فحول علما جوت محمد منصو ربوامير عبادى رخواجه علىغز توى بوصد حجندى بوابو منصو دماشاده ومبدد ومدداني، وخواجه بونسر همنيجاتي، وشيتع بوالضنائل مشاط، وأبومتمو وحفد، وقاخى ساده، وسسعانيان، وخواجه أبوالمعالى جويتى ويز ادى وعلماء وقته وماقيان از فريقين درموسم عاشورا اين تعزيت باجزع وتوحتوزارى داشتهاك وبرشهداء كربلاكريسته وايزمعني اذآ فنابخاهر ترست وكرخواجداتتقالي دا بابت نيست بايد كه بولايت لرستان وخادجيان شود كه اينست آفيا بدعت دانند كه بر على وحسين لعثت كنندوبر معاويه وبزيدصلوات أفوستند اكر تعدربلاد إسلام أكل كوروكر نيست ميننود وميبنه كهجنيفي وستسيوشيعي آن نعز ستدادند. و آفچه دنعزين عمروبو بكروعثمان ندادننه اذآ نستكه ظلم أبنجا سريحتر است وشهادت اينبجا بليغتراست واخباد واردست وكرخواجه برعتمان توحه نكند اذآن نكند که کنندگان او مهاجر و اصارند اینچا کفندگان حمین مردانی و سفیاتی وأموكالد شيعت دليرس باشند. فحديث آنجه لأنان دمردان بهم برشد باشند".

تألبف مدالجليل قزويني واذى

دوهمة مبعالى برين لوع ياشد ويسترعلما طاعت باشد اكر مُفسدى درآن مياند معميتي كند مستعق لنت وعقوبت باشد وعايد نباشد بسلما وصلحاء واين فسل وا دونصول ماتقد مجوا بهاكة شكرف أمطو لاباحجت بكفته ايم چون باو لرآن خواعد. باشتد بآخر مستغنى باشندة فالمعدقة وب العالمين.

تلائاتمند است: هفتنیعت جهل و همتم معملوا بداسلام کنام معاینی ویزدگی برآید! بعدار حم کنند و گویند: ما مذعب ایشان دارم جز دافنی که اقدمهیز ادی جویدو گوید: همهر باطل بودندو کفتگو آن ددغایت وجو لاهان را ورامین، وغلان ساده ۵ ، وعو انان فم و غربند کان سبز داد. دسر هنگان آیه جد از پاهدسالحق بندیدناند. معابه یا ایک که معاوران حترت بوی ونافدان دین بودهاند ومعاهدان اسلام: حقیندیساند. بو جعفر طوی، وبو جفر بابویه، دمرتنی علوی دوبومهان او بختی منیع، و عبدالیجار مغید چهاد دی. وطی زیز از هندی آ

۲۰۰۰ مترادف است با دیره چه درنادسی باو و او پهم تبدیل می یابنده.

وپېدا مېراند بودکه همحف وستری دظېرگارۍ پاشد دېرهان گفته: وظېمه څنج اول وجيم فارسي وسکردلام ووستای ورند راو پاش را گوينده اما ډستار دلله کماسم جاکی استمارم:ند که کمپاست. ۶- ناح د: ووستا وگه. ۷- گذاهرچهاد سخه ح م ب نا-م

Unfiled Notes Page 299

كتاب تقض

41Y

خاصگان ⁴ خدا اند وآنهاع علی بوطالب اند، سد یتو اکبر وفادوق اعظم تابسی و ب مزادس د از اسماب دسول خدای که نام وستن هریای در وزاد واقیه بل و زبود مذکودست وعلامت اینان بوسوف؛ هده خال و مشت هریای در وزاد بگر خوا جگال دانشی: تلك اذا آسمه شیزی بیناتک جهودان کویند، همهٔ است معید دردد زخ باشند مسا^ع که در تونا، ستوست معید میخواند و جهود می کنند که اهل چشت مالیم که جهودان کنده بناروکنده دهانیم که عدای دوبا از برای سایشکافت و دستین ما را بآب غرقه کوده.

اما جواب این کلمات نیا فیم باید کردن تافایست حاصل شود. اولا آفیه گفته است که: «همهٔطوایف چوننام سحامی دیزد کمی بر آید تر حم کنند مگردافتی که از همه بیزادیجویده این جوالتی است بندر ژوتیمش می اصل: که شیعت صحابهٔ نسولدا تر حمیم کننده دیراهل بیت صلوة گفرستند؛ دان مذهب شیعت این معلوم است.

اماً آنچه دکرباره تکرار کرد. است بیقایدت که: همه هالله باشتمسکر کشکران در غایش (۲ آخر) که مسلمانان را⁹ بساوی یادکرد. استه باده جواب گفتیم که: نجان وهلاله بنهرومسلم وییشه تعلق ندارد هر کمی که مؤمن وصلیع باشد بهفت شود و کرچه جولاحه و کفتکر باشده و بی ایمان و تی طاح مستمور عوزخ باشد کرچه امیرورد وروبر محتصم باشده و کو مدباداین هیهت

و تَرْضَعَهُ حَدَّمَ الدَّارَليُو كُوبًا كَلمَةً ومَنْدَى مَعْمَدَ وَمَعَرَفَ وَلَمِيهَ مَي بِأَعْلَقَهُ ا بَصَرِيحٍ

۲ مناح دهونمامیگان. ۲ – ۲ ب ح ده دو علامات. ۳ – ۲۹۹ مورد جار کارانیم، واستعمالیان در این تیمار دارد نظر با استیا که آیه مارک حکومال جاری و اید اکر ده است. ۳ – وسعای بینی تزالنکه. ۵ – خ ده ویشونده و متن که ستا بن هرچهان استان عجب ن است و اینکشان برزاینکه کمه افتار آینه در استان عرک در ساین گذشته (س۲۹۸ سفر ع) میست و و مختلف می در نیز و مجتبع و با انداز ند.

تأليف عيدا فجليل قزويني داذى

بیاورد جوابش همین است که کنته شد. وحلود که تاجی سلمان وبوند باشد ومنداد و حسّاو و مانند ایشان بهتراتر آمکه به قداد بازان در کند و معّالان باطان و خریند کان ساده دستشنان اسلهاندو خران لار، و کمنکان برو کرد، و کمرکان قروبین یا و مانند اینان تا این ضل ایا می می کند وبداند که عبات و حلاله تماشق به موریشه و دبه نداور؛ بایمان و ملیان تماش دارد و اتسلام.

اما جوان آ مهم کننداست که عصبابی که صحابهٔ یا که مجاوران حضن بوت بودند حقیقندبنداند امنا بوجفو طومی و بوجفو با بدید (راسماء علمابرده) که مداذ یا نصدسال بدیدند، من انکاو امی کنم که صحابه حق تدیدند اما این در بر خواجهٔ اسی است که کویندعیدالله عبدالمطلب بوطال یا نور مسطقی ومجاورت آن توریندیداند"، و آن مصبر ان قبول تکردنده وا یعان صه یا آن قر بتدقرا بت بدوزخ دوندا ماروسیانفروش و دانده ای و حلاج کم که از بد هم یا آن قر بتدقرا بت باجی ایدو همه بهشت شوند اگر آنصب استاین صبتر است؛ تا خواجه دکر باده بداند که [قبعات و هلاك] بشهر ویشه تعلق نداد و قیامی بیکند تا خود علمالهدی واین دوبو جعنی دودهند و قبر ایتان با علمام نواسیمقابل هستند یا نده و چون بهتراند مجاهلتی بکند کندسیت حریف کمتر بهتر.

واماً آ بچه کنند است که: دنام ممحابه درتورا، داخیل بوده استه دگر باره این دعوی قوست خواجدرا که آوزوجی کند ، هماسال انگارمی کند که فام[هرایم

اسم جدیر کنده بیشیط لنجای سیساً بردی نقل و دالیه بهان نیز هکار الیکن بدون ضبط مد کور. اما ج د بدر کنده و اصلا ندادند. ۲ حک کذا صریحاً در جهاوتسفط ع ۲ ب ذه و دونیسنهٔ ح ذ نیز این دو کلمهٔ و رهالان باطان در ادارند و گویا صحیح دورمالان باطان میاشد بخی نیل ابدازان صلهٔ باطان. ۲ ح عن دو و کیکا و کره ان اورویزی به: هو کیکا گور کان قرویزی م د نیز (بیای مهارت میان در ساره)، دقیار بازل و ضرید گان اورویزی به: و گاگان پروگرد و گریا بگان به ۲۰ م ده دو با آن قصل. ه ح د ذه نیا سیاورت تر مسیقی آن در ندیدانده. ۲ حی م نه اطور بولامه در اینها. ۲ م می مواه در ان ادارند. مربع می بیشی می بینه به م ده دو با آن قصل. ۲ م م دانه ان ادارند می می می بیشی از در می بینه به م ده دو با آن قصل. ۲ م می مواد ندان مربع می دو دو بعدانه دو میکنه چه دادی دوری توامی از دو می کنه ی با دو که نوامه دار از دو می کنه ی با دو که نور مهری نویست که خواجه آزدو میکنه چه دادی دوری توامی او آن دو می تد که نواجه دا آر دو می کنه ی با دومان

<u>614</u>

كتاب نقغى

414

البیت دوانباشد که برعرش خدای باشه، وندورکتب انبیا؛ اماً نام معطبه دو کتب اثبات می کند اگرشرمی بیناشتی مگردست اذ تعنای معالبداشتی، وباسی صلح کودی وباطل بگذاشتی.

.

امه آنچه کفته است که: دمشابهت دادند بجهودانخ گویند: ما مهشت شویم د دیگران نشونده ...

جوابش آلت که معلومیت هم عقلا را که بیشت با بتقیل خداخود با بایما تحطاعت خودش با بنامات با بدهمنانی والسدهدی وقسمتیش از بن نیست وجعدالله ومت ناصیان وخارجاندا از بن میچ سیب نیست او لا جندل خداچ کو نه طبع داده آ تکن که خدای دا بدینا ظالم و کن آفر بن خوانده استه وطاعت خود چگونه امید دادد که جزا بر عمل مگوید؛ و دوداداو که با جز ارساله طاعت مرد واطلع باند و باخراساله معیت مرد راجی باند؛ که خدایتهای مالك الطلاع استه و متفاعت آنیبا چگونه امید دارد که بر هریکی بعصیتی کر آن گواهی داده استاز اگر با بسیج مربع علیم السلام، و بناعه؛ که خدایتهای مالك الطلاع استه آمه با بسیج مربع علیم السلام، و بناعت معطقی چگو نداد که اوراکلز بیمه خوانده است و بدومادرش دا پیتر از فر مون دهامان بداز خ فرمانده اوراکلز دوادا شکم آشکانت داد کن و مجلمات شر گو بستماست و برزن زید حاد تعاقیا و داده این این از کن و تجلمات زش گو بستماست و برزن زید حاد تعاقیا بیندین ⁶ تهت باد کرده چنانکه این مستن معجر درین کتاب کو می جوانداند بیندین ⁶ تهت باد کرده چنانکه این مستن معجر درین کتاب کو می جوان خواجه تابی داد آن می خود خواندی فراخی جای میست و میتواند به در خون که قست بیندین از می می داد آن فراخی جای میش میت در باین کاره که قست بیندین ⁶ تهت باد کرده چنانکه این مستن معجر درین باید که جزا بور حان که قست در در این مد که خواهد بودنه باید که قست آکمی باند که جز ایر علی کو مد

۱- ح) بنان: فارستادهانده، ۲- ب داشگوم و در آنندراج گفت: داشگوم بکسزاوی و نقع. ثالت (فارسی) بستی شکوه شاهری درهبو گفت: اشکسش آمد قراخ اور ا زجان مادرش عور پشتی دارد. از بنت پلد آن بادلجام (افغار اذفر منگفا نجمن آدان امری) ۲۰ - ج م ب ز : دیست اکنه چندویشت ۲۰ - ج ۲ ب ناد داشار ندی. ۵ - ع : دیم نیش ۲۰ - ح م با یک . دو که بستیم یکی داندادد. ۲ - ح د باضافاد دآور بده. ۸ - ح : دو جو بی بای ۲۰۰۰ دکته بستیم یکی داندادد. ۲ - ح د باضافاد دآور بده. ۸ - ح : دو جی بیای ۲۰۰۰ دکته بستیم یکی داندادد. ۲۰۰۰ می است . ۲۰۰۰ م با یک . ۲۰۰۰ می می دانداد . ۲۰۰۰ م با یک . ۲۰۰۰ م بند . ۲۰۰۰ م با یک . ۲۰۰۰ م م . ۲۰۰۰ م م . ۲۰۰۰ م .

تأليف عبدالجليل قزويني واذى

ATY

وتشتكروا دارد، وبتفاعت انبيا والمسة معترف الدا والااحل توحيد وعدلونيو ت والمامت باشداً، والمعنفات العالمين. آلته محقه است: «فضيحت جهل وفهم. واغنى وجهودالاتواب آمين سوروم

باشد رافنی دونیاز دوا نداد گفتن، وجهودان از آمین طیره کند . اها جوابراین می ادبی آنت او لا ای خر مجبر از توابر آمین آن مبتدع معر ومباعد که توابردمدیت گوید، و درخت آن ناسی باعد که جزی درقر آن افزاید که نه از قر آن باعد، وبا جهودان مجبر ان بر ایر باشد که خدای او قریت مجلوره اثبان کند و تواب آمین و دومه دعاه از لاتیت آمین المؤمنین را تباشد و ان النهای دهوالمو مین کند همه دعاه از لاتیت آمین گردند، و دهای که معلور کند و آمین که مرضی کند همه دعاه از لاتیت آمین گردند، و دهای که معلقی کند و آمینی که مرضی کند همه دوبران و داندارت گفتن؛ از آنت که توهم شیمت بدان منصوم، اما در آخی ه الحده که دواندارت گفتن؛ از آنت که از از الحده است، وجهری از کرام قام درین مداله موافت کرداند شیمت را و قول اطحه است، وجهری از کند که مرضی باند.

ت ت ت ت منه است : «و فضيحت ينجاهم - داخن اخباد بدوغ ددايت كند از داويان منهم ويو جعفر بابويه در كتاب خود آ درده است از سعد جدائة از معمد بن الحسن المقاداز جعفر السادق وابن همه داويان سبهول وسلمو ناند كه جعل كنت از يدرايش كه: سيد سلوات الله عليه دوزى دوس اي ام سلمه وفت جبر ليل آ مدودين آدود سيد عايدالسلام كفت: با انم سلمة اسمتى و آشهك بينتو و كواه بان كه على قاضي دين همنست، وحاصل لواي منست، وعلى عالمتن حمالت سيست.

علفات تقغن

614

و اوست که دوقیامت منبری بنهند از بود برواست عرش تا اوبر آمیها شیند وهر که را خواهد بیشت [میفرستد] وعر که را خواهد بدوزخ میفرستد'، ومنادی درقيامت ندا مي كند كه الا، معشر الخلايق اينست على؛ دولرخ وبهشت درقر مان إو کردیم تا حرچه خواهد می کند وعلی ماحب البعنیَّة، وعلی ماحیهٔ لندَّاد، واو ل آنهادا بدوزم فيستدكه درامامت بالامتازعت كرده باشنعو بثياد ظلم تهاده متابعان خوددا ببهشت فرسند که درآخر زمان باشند وابشان را دافش خوانند. و ازین معنى بسى خرافات وتر أحات باستادهاى دروغ آوردند و آن و وانارا هر كز اتسة دين واصحاب الحديث تركيه فكتند ونام ايشان نبى ند، و دبروغ الآك ووايات كيكه فروميهاود الآلآمادريمركك والغنيان بنشينادهقل واخود استعمال فكنند كعاكن جنين سخني رسول بحضرد إأم سلمه وغين الأكفته بودي جون دسول الادارديا بر فتدحمايه درخلافت سغن كنتند جنائكه اذآقتاب روشنتر است كه مهاجريان والمعاويان تيغ بكشيد ندلا كتننده مااوليتريم بخلافت كهجان فداكردهايم ددنسوت اه، دیگری گفت: مشگالاً مداء دستکمالوزواء پیش،از مهاجریان امیرواژانسازیان وزير، نا بوبكر" كفت كه: رسول كفته است: الالسَّة من قريش، أنسادينان قبول كردند وطمع اذخلاقت رداشتند اكررسول علىها اص كوده بودى بدين عظيمي كعراضي المعق دعوى مى كندوزيان او وابن عباس ديوندوسلمان وعساو كعواضى ایشانوا بگواهی می آود آکاه بودندی این روز کنتندی: این جدمشناه است نه رسول این مرددا عن کرده است.ا؛ واین کفته از شمادر جعمنالهت می کنید. اوآخی نىكى يدين دوشتى خىمېنھان ياتر كردند^ە دخمەاتر بوبكر وعمر ترسان شدىدە وخدايورا ··· كىر آزار المنشقداست يعتى جماطي بنتح دال كه بمعنى والإباطة خوانده الدوجماعتى ديكر بكبر دالكه يعنى دوش وآلين وكرش بياشد قرالت نموده الدوتفعهل اين بطقب در غافى علم الهذي و درمزرج تجريد ويتعاد الاتواد مذكوراست وتيز بطورمبسوط دو وكشف الكرية فريفوج بجاءالندبة، درموح ايز نقره: ورأات لتغيي دينيه بادغدماست وقتا القلالسامه وطيعه

المناح ب ن: الاهركراً عواهد الزيب بنورُحَ فرستك ؟: الاهركة واعواهد بلورُحَ قرستكم ۲. غبر نسخه ن: دروايات». ۲. ۹ ب ن: ديس ابويكو». ۲... د بلوزخ الله درع د. ه. ح د: وهمه باز گردیدنده (بدون کلمة دبنهاره).

وتشرديني ومعدد وحتر تعميلوات المعليه وعليهم.

باليف مدالجليل كزويش داذى

611

وقول دجولدافر اموش كردند وكلبردى آفتاجبر انددد ساقيس بوقحافة ليدمى ويسر خطاب عدد ويحمه بتر سيدندا وآنيمه بوجعفر بابو يدوبوجعفر طوسيس كشته وشيطان طاقع يوتس عبدال خمود افشى بديد تدبعداذ الاسال صحابة بالتنديد تدكاديا يديدندوباذيو شيدندة اوبيز على وعيا ودحدة بنى حاشم عاجز شدند الزام سلمه وديسكو ال این کواهی بازکرفتند؛ دهمهٔ عقلا دا جنود دافتی معلوم شنه است که هرچه مى كوريد دور نجمي كويندهمه دعوى باطلست؛ ووايت دورغ، قول بي حجبت كهنه عِمْل قَبُولُكُنْد وتَعَقَّر آنَ قُرَايَدُونُونَ.

اما جواب این فصل مطول پر شبهت با تعسُّب که بعلوم سیاد حاجت دادد واجباست برسييلي إطثاب يبان كردن بمجمَّت و دليل تاهمة شبعت برخيز دوفوايد بحابدل آيد على دغم " همة خاد جيان أن شاءانة تعالى.

اما جواب آفجه محفقه است كه: دعيمت اخبار بدرو غدوايت كند أذ دادمان يعتبهم جنانكم محمدين المصن المعفارة خاكش بدعانكه درين معنى ألرخود ومفحب بديخودحكايت كردهاست كميشتر اخبادش بي معوال باهددا كشر وادياتش المستمد؛ چنانكه دادى خواجة تاسبى بكى قيس بزأ بى حادم⁴ است كه اين خبر دد تشبیه دوایت کرده است. بندوخ از دسول علیه السلام که گفت: سترون دیسکم كماترون الفسرابلة البدد لاتشامون في دؤيته، داين قيس بن [أبي] حاذم ناسبي بيرون از آ تكەمطەر باستىمروقاست بىغادىچى دەشىنىرىلى كەاۋوىشنىداند كەكەت، عا على دا ديدم كه قوم كوفه دا بتتال معاويه دعوت مي كرد كينة وي هنوز دردل بشبيتٌ و تيز ديوانه بوده است ايونقيس بن [ابي] حافرم الخارجي تا جعدٌ ي كه المنباعيل بن[أبي] خالد روابت مي كند كه روزي مراكفت: دو درم بمن ده كفته: فاآترا جكتي كفت: تاصالى بشرم وبدان سكاندا إز شهر بدركتم يس خواجدا این دونتره دو استان در بستد ۲- ۲ ب نوبیدان ۵:۵ ن و بداناند.
 ۲- ۲ ب
 ز خ د: وظی زخیم ا (یوای معجبة وحین مهمله).
 ۲- - ح د: دکتند».
 ۲- ۲ - ۲
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 ۲۰
 م- برای تعقیق این سلیت و ترجعهٔ دادی آن قیسین [این] سازم ميس بن اذي رجوع خود يتعليقة ٢١٦. ٢- ٢- ٢ ب ن: فقيرين المانين:

کتاب تلقی

که داویان بدین بزدگواریماشندشاید که برمحسبین المسین السقادسومین مستقد ومعتمد علی تر تعامل بزبان سنگ آب در بالیلد عود، و کر داویان هست دا استاد بجعفی باشد داویان خواجعد الستادیوهریم، و آشی ، وابو عیده، ویعامی ووقامی ا باشد بعدوغ وزاست قیاسی بکند تا خود داویان والسه شیعت را با ایشان برایو نتاید کردن با ماه فشتان مایین محصد ومحسب .

واماً آن خبر کارد کوماست وصحب مود، که اذام سلمه دوایت کودال د گر بادم محداب کو دقواست کداد او باز خبر بیشتر سنی و حندی اندود کتب فریغین نظام تواست که در کتب شیمت، او لا دادی این خبر قاشی بو بکوا حمد بن کل این خلف است سنی بوده است که او دوایت کرده است اذ قام بن العباس الممشری که عدلی مذهب بوده است که او دوایت کرده است اذ اسماعل بن عباد که او دوایت کرده است اذ تر بلنه و خریانه از دکر تابین محیی الفتر از السمدی دوایت کرده است از تر بلنه و خریانه از منعود و منصود از ابراهیم [وابراهیم] که عدلی مذهب بوده است که او دوایت کرده است اذ اسماعل بن عباد که او دوایت کرده است از تر بلنه و خریانه از منعود و منصود از ابراهیم [وابراهیم] از علقه [و علقه] از عبدالله عباس بسد خلفا که گفت : خریج وسول آن از آست که نامی آورده است این واویان برین وجه از مسطنی دو حق علی از آست که دامن که بذکر خبر و معنی. آن کتاب بینز اید و داوی عایقه می ناد و ایت کرده است در وایت کرده و کی چهاد مواز مورا وادی عایته می ناید است که مندود است این واویان بین و دوان درمول کنته است می مردد نیست: ام سلمه خاند تر منگر مان کتاب بینز اید و دویا مود می می ناد و دوایت کی دماند که بذکر خبر و معنی. آن کتاب بینز اید و دوای عین می می است و در می مرده نیست از مسلمه خاند تر می وز دخیر دا وادی عایته می ناید و در می مردد نیست: ام سلمه خاند تر و در کتی از سیاری از وادی می می ایم در می و به ان مرده باشد که اورا با علی وفاه ه و آل اینان خصوشی وحدایی به ورد است به دان مرده باشد که اورا با علی وفاه م و آل اینان خصوشی وحدایی مرده است در این مرده باشد که اورا با علی وفاه م و آل اینان خصوشی و معاوی به وده است

1- ح د بجای قبری ندسای در ای در اینجا- ۲- مراد از دو من ید صروعاهیه و مراداز ووقامی پند صدیرا بی وقامی است. ۳- ما شوناز معراج میر و فی است بایی حادت فشتان بین معمد و معدیج جاری میر ای مثل تشماست. ۲- ح: دکمتنی بودهاستواری شیخ است. داشه ۳- برای ملاحظانی دو اینجل لها دجو عشود بیتمانیقام ۲۹. ۲۰ محمد: عفر موده. ۸- گذا در نسخ دشتی دیچل فرا اداست خانگان در ما اف کر آیة تسامای دخطت آرجین آف حدیث و من افکار آی آی محمد: و من افکار آی تسامای

وب ويردوده فقط در نسخة ن.

تأليف هبدالجليل فزريني راذي

7-3

واخباد درامامت دولایت وفر شرطاعت وقر بند قر ابتر صفاوت وضاریا خو نتیمناف امیر المؤمنین بیش از آفست که سنی وحنی وشیعی دوایت کرصاند که بگت مندهز ارخارجی دناسی وسندع پنهاند باطل متود باید کمانچانش می آیدیکتیطنهٔ ساده و همدان و قروین واسفهان دو که داختی تباشند و از داوران بیشی معتمد بشنود تابداند که ندساخته بوجعنی بایو به و [بته] انداخته و بوجعنی طوسی است که محتو ادلمت بر دشمان سه موضی، و دو بوجعنی دود میدباد اخته است است می است که مدی دو در کتب آلسه مسطور، ندخی افات دو تر ماست مه مانکستی و کردان

۱- در تسلمهٔ ان در زیر و گذشه نوشه شده و صفد و بنی و گذشه بسنی گفت میاکنو بیزا ال بود که بسنی دگفته با دکتاره باط چنا که مکر ز بآن اشاده کر دنام. ۲۰ م ب ن: دکه جانش، ۲۰ ما اظارت بسنی ماعت و موضوع است چنا تکه درما تیزیان کر دنام. ۲۰ مرا داذمه مرتضی امیرا اطرائیز طبه اسلام و قلم اله تعزید سیار تشهید ازی ما می سطیناست. ۱۰ در اذ اذ دور بر جنوع معلوق و شیخ اضا فیام سنه در از دانو در شید می الی ما می سطیناست. ۲۰ در ای از امیرا مشایت از گذشته است ۵ مده و اعزاد در منید می در دید مداقیهای است در اله از دور بیمر معلوق و شیخ اطاره نظام اله در ان و منابع شیخ مید و مؤد مدافیهای است ۲۰ در اله الی ای آنگ گفته است در مده و اعزاد در سنه در می در تاریم ایمانی در اله الین آنگ گفته است دونی مدور اختی گوید که تدور فرمو در می در سال الم کرد. یو شیده دقافاد کا افرهاد دانوا داست با ساعت کرد کا مطرط رفتا احراط بر از ب یو شیده دقافاد کا از ماد دسته اختیار است است از می کود که تدور فرمو در در در در از اخری از از می از از است و شیده دقافاد کا از ماد دست ام دانو در مانو در مانو در می در می در از اخری از است رو شیده دقافاد کا از ماد در انده از است از می گوید که تدور فرو در مید در از اخری ای در این رو شیده دقافاد کا از ماد در ام در است داده در است از می گوید که تدور فرو در می در در کا است در از اند می که دانه در می در در از اند می کود.

نده دوترام استجو بعد آخراطد دونسنغ ع ۲ بین نیست، وقط در دونسها ع د هستیکن از ملاحظه کلمات کتاب برمی آید که صعیع میارت دونسها ع د است و تخصیی دلیل ایر این هلما ملاحظه شمار معای نشاییم است ذیرا کعور نمخ ع ۲ بین عده نشایع به تورده ویکر به شارا ترنیماز ونفیستیونیاهم، به ونفیست پنجا، وینیم مردکه است ویلا تر الا این هلیل تدورد نکام خون مدانیقل (د) است که در آغاز جواب عرض گفته است. ور راجه است [جواب] برسیل اطناب گفن تا همه شبیت برخیزد و نواند حاصل آیده د صور یکه اگر نسخ دع ۲ بن ده درست باشد جواب معلی داد، تقده است و تعلقه گفار حصف (ده) لاز مواهد آمد.

فرو شنتر و قاطعتر آزاین دیدلیل ید گور تصریح بینا دصریح مند (دی) است که در حکم ص " پر مدعای بر بر است آن اینکه در مان چنی می ا جدین یاپ (ومی ۲۹ چاپ در صول شیم بای در اندور دک اذ جاجر اشدا با انکریت بر پر یکرو قبول تر کی کارتان مند قول شیم بای کرده بر دن کتاب جون بینو اند به انتر و اگر این ساخات از چهاد است و ع ۲ بن دی از کتاب نقص باعد این دول دوست متجاهد بردنرو ا صول مندانها ی مندین گست وجود در در نصاح و ها مت در داری می گرد. انفر این این این انکه این مندین کست و برجود در دو نصاح و ما مت و در اسخ و م ؟ ب بن یو یوای این انکه این مندین کست و برجود در دو است و در است و در اسخ و م ؟ بین یو یوای این ساخات مندین کست و بود در دو نصاح و م است و داری می گرد. اندا یا یو انکه اندین می سال این ما کتا گفارده شده است چنانکه بادهد و از جبله واردی که انداختان ایر می آیه که کنیخ س

Unfiled Notes Page 303

÷..

مليقات لقفي

P + 7

دهمهٔ استعاب المخدود ترکیه کردم که مادربتی که باسیبان نفیناد خود متبارد استدمال نکنند که إمام سی می بایده و از قر آن بو نخوانند که [لامنهوم إماستدا تفایده و از اخبار بیینند که إمام بایه که عالمتر باضه با حکام شریت اذ همهٔ آست. اما جواب آنچه اشته است که: د جون دسول [ملیه السلام] از دنیا برفت مسابه دو خلافت سخن گذاند جنادکه از آختاب قاهر تر است و اگردسول بر علی من کر دمبودی چر اسمایه که دون بیمتا بو بکر خاص بو دستار نکادی که دیکه دندگذاند. حوز با علم است در سول بروی می کرده این جه مشغله است.

أو لا ديكر يارد جساب كودتراست وبأحوار رود سنية جاحلا، كه اكر داستى تكفتي حتر ودن جواب اين شبعه كنته شودداذ كنيد آثار اذ آختاب ددهندر است بروايتهاى ميمتلك مناسبة آبيه دوايت كريمانيه الناجي بم جعفر الهرمروالى كردهى اذ أسباني و معتندان معروف كه چون دوسقينة بني باعد برايو بكر بيمت كردند و قد أشعاب الاحاب وقاسادو كبر اعامل البث بسراى إمير البومكر بيمت كردند و قد أشعاب الاحاب وقاسادو كبر اعامل البث بسراى إمير البومكر بيمت كردند و قد المعاد المعان معروف كه چون دوسقينة المير البومكر بيمت كردند و قد المعاد و المعاد المعاد و كبر اعامل البث بسراى المقرمنين عليه السلام بموان دومان المعاد الرجل المعاد البري كن حضا أمت أولي به من هذا الرجل معواستندة بسم بسيده آمدتنا بودك برمنبر بوداية و المي الاطن (م) دستند باحضور الدمز ارمرد و اكار كردند بريعت أبو بكر و اوت كسيكه مي خاست و رسخن كفت عالدين سيدين عامي بودكه جد از حمد د تناى خدا و الاكر كسيكه مي خاستند ماداذ بالدين سيدين عامي بودكه جد از حمد د تناى خداد (ي الاحد الم المعاد ماداذ بيد كفت .

. بسبوح م ب نه يكسان هستك والبلنسنة ومآحة برداخته عندانة يكي ايزينورنانس وتحسان سريزوديك مبنغ ومع المسل وماغل سانسنة ذيكم بلغا في أغالنا مبستيته العال.

۱۰- به در تکنندی، ۲۰- ده در تکنی م هو قطبه ادارد. ۲۰- ته دکرده ۲۰ آب ترجه یا تر زند ده بری اوروایت کرده از امنامه. به مر ادار در نش هر اینبا جداعت است چذابکه دو نومیم است. جسیهای دنانی الرجول ما عدد هر نواسته حد نمانی گذاشته اند. ۲۰- حد و تر له یو شهیده نماکان که اشاده بنسطه بدایهای این در است خد متن خبر موجد خطریل - بازطال است یکملال آردیشودرند تسمیم ما خضر جو دماز قبار جالد برقی و حساله دندون (ده). - ۲۰ اکما می کچه دیوای استی فدامل این مقلب و جو عشو تعقیقه ۲۹۸۴.

تألبت ميدالبطيل ويتى واذى

باً بابتكر التوزاة والمطل مانفة ما لمدلي مين وسول الله [س] ما عليت أن النتي معلق الله تعلي والدي قال لنابوم بنى ش تشلا وقد قذل على (م) عدة عين رجاليم وادلي النجدة وينهم، معامير الناس اوسيتكم يو سية قناحقط عذ طروع إليكم سيرًا قلا تعتيمو، الإ وإن مليتكم يو منية من معنه وقليت في ولا بولك اصلم جين تيل (م) عن ربي، ألا و إن لم تعملتك وتعليم ولا بول ولا يواز وورو لا بنتسرو، الإ اعتد تنشم في الحكمة بن بمنه وقليت في ولا بولك اصلم جين تيل (م) اعتراد وتر، الا وران لم تعملتك وتعليم ولا بول وزور والا بناسرون اعتد لنشم في المحكمة من معني معين على ولا بول المات من من المع اعتد المار وتون الامري والتالي والماسي المتي المعلم قدن المعلم مم الواد تون الامري والتالي والم من ما من المتي الماليم من المتي وحقيظ فيهم وسيتي قاحلون من من منه اللهم قدن المات بيا في المار يش قاحر سه المعندة التي عن منه الله والا والا ترام المع المنهم المنا المتي وحقيظ فيهم وسيتي قاحلون من منه المالي المن المتي و المالية قد من المعادة التي عن منه الا الا والا الا من المع الم

كلابي بالين مبالنه كه أهل معنى ومعرف تفييوش دانتيه و در آثامهمن اذ قول با حببت اذ كلام معطني. سلى لله عليه وآل بكنت رد بربيت إيوبكر: اما يندارى خواجداسيي [چون]آنيمه بكارش آيديست كمتركداند تاعمن خطاب برخاست وكلت:

ا مكت باخاليد فلنست مين أخل المستمو رق. t او صروا جواب داد: . بذر اسكت أثنت يما بن المنسلة برفتو الله ما لك في قد يشتر مشتشخر.

تا عمريلكمت.

بعد از دی ایوند خفاری بن خامن وحمد گفت بعدا وتنا کفت بی مسلقی: ۱- لیروند بای مدانون وریدی هدتاج المردی گلماند: و(دیر نظار ککتاب) قیله من کنانه دم بنو نظار ماطلین خسرةین کر روند مالاوسا بیداز (ایرند) جند بینجاده (الطاری) در من آهچه روند تشاع دکر ولات مزانه وجو هری در مصلح محمده هر بنوازین کانه در هد آی ندا اغاری، در مدیمی الاوب علیه: وظار تکتاب بدر قیله است؛ از کانه سر

\$14·

کاب تقن

يامقائير قن يُشروقه عَيلَمَهُمُ مَعَلَمُهُمَّ الحَيار كُمُ أَنَّ الشَّي (م) قال: الاشمر مين بمعدى ليعلي بنين أيها لب ثم تُوللحسّن تم اللحسين نم المعتبي نم الكلاكية مين لاكله المصينين قتر كثم هو للما وتعبد تم أمر الا والمسينين وتكذلك قر كتم الاسم التي كقرات المعدة تعبيا فها فقيل قد وقون عمادة يتشهوها حد أو التعمل بالتشار والمعدة مبالقاة ومشاقلل من وقون ويالة أمر كم لاجزاء عاقد قد مت الميديكم، وإن أله البش يظلام

بىداذ آ ئىسلمان قادسى (دە)ير خاست وبىداذ ھىد ختاىتمالى رتناي مىطقى با راز باند كەن:

اً إِنَّا بَابِتَكُور إلى حَنْ فَسَنِد آحَمَ كَ ذَا آوَ لَ بِلَ الْقَتَاءَ وَإِلَى حَنْ تَبْتَر عَ إِذَا سَبِلْتَ عَمَالا تَعْلَمُ وَ فِي القَوْمَ مَنْ هُوَ آهَمَ مَنْكَ وَ آقَرَ بَ بورَ سُول الفَقُوا بَهُ مِنْكَ ؟ قَدَمَ النَّبَنُ فَى حَيَّابِهِ وَأَدْعَزَ النَّبِكُمُ مَعْنَهُ وَعَامِهِ فَنَبَدَ ثَمْ قَوْلَ وَ قَنَاسَيْتُمُ وَ مَسِيتُهُ مَعْمَا عَلِي مِعْفُولَكُمُ الامر وَقَدَ أَفْقَدَ تَعْمَدُ كَا مَدَ مَنَا مَدَعْمَ وَالدَّعْنَ مَعْمَا عَلَي مُوالاً مَعْنَا عَلَي مَعْفُول يَدَد الاقَاعِ فَنَ سَعَدَ مَا مَعْنَ مَا مَعْنَ وَالَهُ وَ مَعْنَا عَلَي مُوالاً مَعْنَ مَا مَ

ا تاخواجه ناسبییداند که ایکار کردند وحق اظهار کردند. این کلاومهاجی واصاداست، واضیان فم وکاشان نساختهاند وحق باهلی بوده است همیشه. بر بیدانزآن مقدادین اسودالکنندها برخاست وگفت:

تأوين ميناليل توونى دارى والما بابكر راد بنع على تخليب الدالل م يبينك موايك على تحقيت ال والا د د حذا الا من إلى من هو آحق مع مينك خلا تقذر رد بد قيله ولا تقر د له قد يقل من هو ما حق ما تقليل تضميع المتلك ولي و قدير الى آخر توك او قد عليت ان قد عليت ان قيل ماجمله الم د د موله له قيان د لك حيد الكامي المين ما معله ملك في آجير ويك . د فو ونصت مادرم ك عنسيان نشياد كلام با اين ما لين ما لله تقاهر بوده د اتم كه مستر داخيان و داين ما ما به د مومل على المالم با ما به

بعداندی بر بدتهٔ الاسلی۔ وحمالت برخامت وجد از حد و تنای عدا وسطفی گذت:

ياة بابسكورا تسبيل الم قندستين المعليف الناالشي (م) المراط النا تسبيل على شيل وإرش والمؤمنين في حيالي فسلسنا علية والمشن متعلما واللبي (م) يتنه لل وجعه فق حاليا يره المن طلقة المشه لا يزر عشق علقوا عسيلتم الحي فيكم وقد مسيب ماسيستا وتراثيت ماداً بنا والسلام.

، ناسبی مبطل باید بداند که این کلام با این حیث که روز بیمت در یوی. ابو بکی گفته اند کلام واقشیان سازی وا دُمَّ بیست تا ایکاو نکندهماوت علی مرضی عاهر فکند.

وبعداد ومحد الوياس وحده اللي خاست بعد از حيدوتناي خداد مسطق كذن: باستشف قش يشي قد عمل لمشم آن آ هل بينت بتبيتكم آ قش ب بر سُول الله (مر) قداية سنتكم فن دُواهذا الامر الي من هو آ حق بي منتكم و لا فرقد وا على أ وباوكم فتنقل بوا خاموين.

یندادم کلامی جنین ته کلام حسکا و بوطالب با بویه است که بعداز پاعثهٔ سال گفته باشند روز از ک گفتهاند که ابویک بینبردفن آما حق باحیددیود ۱- دناموس کلمه: دادیم علی کلملنه آی انك ضیف فانه عمالا نمایته.

.......

÷

۴۰۴ آنگوکت:

کتاب نقن

P+7

بعد از آن قبی بن سدین عُباده ـ رحمةالمُطیه ـ بر خامت وبعد از حمد جدا و ندود مسؤلی گفت:

يا أبابتكر التوابة والطن ماقتدم لينكي حين وسول الله (م). والدود حذالا من إلى من حوا آحق بو مينك والالكن اوك من على متعشقا فياطل بيتيه بوالادد حدا الاس إليتهم، متعيدة توبيك وتتيل. اوذارك وتتلق متعشدا (م) وتعودان منك آحب التي مين أن تلغه

کلامی مطوک کلام سخت که این موضع اختمال آن لکنه وهرج آن حصه بر امامت مرتفی(ع) حجب است ودلالت دانکاوبر بیمته پندادم ۵۰ کلام زدادعفالی ودیطان السطاق ویو ضریعه الگرحین است، کلام مهاجر وانساواست. بیداد آن خزیمة ثابت تداشله هادین پزشخاست و گفت:

متاعير الناس [تستئم العلمون آن النيسي (س) قبيل عقادتي وشعدي والم إفر وابتي تغيير محقولان بلى فاعلم وران النيس (س) قبيل عقادتي وشعدي وسول المراص الذاعل بينى فيكم اكالنيس وافقيت موضم ولا تتعد موضع فالمكم إن التقاط شيئرهم سلكتم عربي النالا لاء الم مسيعة م يقول ابتيل تحكم اكترون في بتن السرائيل [خلطته عليتكم] اكتما علقت وعيل تحكم القول وستن إلى مناجاد وريد.

پندایم خواجه انتقالی گواهم خویسه قبول کندا اگرچه بیزوغ گفته که: دقاشی حسن استرایادی گواهم شیعه قبول تکوینیه مسطقی (س) که قاضی دنیا وآخری است گواهی خویسهٔ شاهی بکوری خواجه تامین تنها قبولس کند تالین شبهت قابل شود.

وبد ازآن اکمه بن کعب برخاست و ککت: معاشر آلناس إلی لا حظ کم بسا کنیرآماد حظ کم به و سول آغ⁽س)

تأليف حدائيطيل تزوينى زاذى

, 8 1 Y

ولالتسميتون منتها لا التحيس ما ستيمتهم مين تيبيتكم (بن)، ارشكهدو) ملتى المي اشهدة على وسول القراص التي تابية والحقوة اقيف في هذا التلكان. و كف عيلي في كفت و هو يتغلول العلواء الميكم من تبيعت تعليمتي فيكم. فقد شوه ولا تتنقد شوه والمستموالة فالطبو الاقيات فكم إن أستشموه و تخلقه المبتقة عليك عسيق والدف العلم الين مالنه كه ولا لعاست و تبعيلي

> . على وإنكاراست. براجتماد؛ مسحابه اذاك غافل ببودماند. بعد اذ وی شهلهین حکست السادی بر خامت و گفتند.

يَّاصَادَى النَّاسُ سَدَيْتُ وَتَسُولَنَاهُ (م) يَعْوَلُ: عَلَى لَمَانَكُمْ عَينَ يَسَعُدُهُ وَتَخْلِقَتُنَى عَكَمُ ، فِقَلِكَ أَوْ حَانِي جَبَنَ تَوْلُ عَنْ وَتَبْهُ الْأَلَّ عَيْنَ حَوَالذَّابِ، عَنْ حَوْضَيهُ وَتَوْرُ مَا لَقَيامَ وَحُوقَتْهِمُ النَّارِةِ الْجَنَيَةِ بِهَا الْعَامِةِ عَلَيْ الْبُينَةُ مَنْ آجَيْهُ وَتَوْرِكُهُ وَبُدَا حَولُ النَّامِ مَنْ أَجْبَبَهُ وَتَعْدِهُ

کلیمی بدین دیستی ومباغه بر قسیر امیزالمؤمنین(ع) دانگارغیر او دو مصبح مهاجر وانسام گنداند تا خواجه انتقالی بداند که مفجب تیمه کی است عماحقه مهرسفوان دیمانداختانی و آنه دندیون بندهی خارجیان دانیسان است. بددار آن آبو آله بهتم بین التکهان سرحمه ایم بر خاست و گفت

يا مُعَامَدٍ لَلنَّاس المُعَدَّ وَاعَلَى آلَتَي أَعْهَدُ عَلَى وَسُولَ إَنَّهُ (م) أَنَّى حمقة وهو يقول: من كفت مولا وقتي في هو لاء قتيلي مولا.

اصادیان چون این کلام از تأسول (م) بطیدند کننده یدین نظر خلافتی میخواهده فریش کننده موالات میخواهده دسول (م) از آن خلاق آگاهده باساد از حجره بعد آمد دست علی در مست کرفته و گفته

مَمَاعَنَ الشَّاسِ إِنَّ صَلِينًا فَيَكُمْ بَخَالَتُمَامَا السَادِمَةِ فِي الْسَعَادُ الْخَدِ فَعَلَى فيكم كالتَّسُرُوْق الفَلك بِعَامَة مُنتَ اللَّهُ مَا يَدْ مَعَلَى المَاسَكَةُ فَتَعَلَيْهُ مَا يَعْلَمُهُ فيكم : يذالكَ أَدْ سَالَي جَسَرِ بِلَ مَنْ وَجَي وَالْحَدَانَةُ مَعْلَى الْحَلُمُ مَا يَعْلَمُ الْحَلُمُ الْحَلُ 1- فراك وطيع بعودت حرف جو آيرا من الحك باه منكم دانت بلاد الا دينا است

کتاب نقش

P+4

الشعادان و الارتقين مين الكبن. 9 الإنس والسلاكته قسّن أقرّ يو واكمت كان مؤسفة عوّ تجربا ليستة يوم القيباسة بوتسّ التكرّ والبست مُ كان كليراً وحوقيهالناويوم القيباسة. (إلى آخره).

این کلام رسول است صلی الله علیحرا له ناقل أبوالهینم که در حنور أبوبكر وعمر وهمهٔ مهاجر واصار میگوید بدلالت تعشی علی (ع) د امامت آن حضرت مه کلاچ افضال استاذ قود کلتال نا خواجه جاند که تسمی تیان بوده فلایو شیده بنمان. بیداذ آن أبوابلوب أصاری بر خامت وجداز حدی خداوتنای مصفی کمت:

باسك شير الناس أقلول المتقوالة في أعلى بنيار تسبيكم فلانطل موحمً فقف سيستهما آصة القلطاليين عاداً جلط يعيم سر أوضاء قال إن الذين [بنّا كذون أموال المينامي اظلما [عما] بنّا كذلون عي بطويهم ساداً ومسيستكون سيراً؟

چون سنن بدین موضع دسید توجه دفریو دگریه از أطل مسجد بر خامت ویکباداذ سجه بر ون آمداد بوبکر متعیر بر منبو بنا ندا بو عیدة جر اج با جماعتی بیامد وابو بکر نا بنانه خود بر دونا مدواز قتنه و آخوب بود. دوز سوم عندان بن عثان باصدم د. دمنیر تبر شعبه باصدم د. دمعاذ جبل با مسمر و مسلح مستمد تذلل شمنی ها کشید بامدند مستق کتاب جون دعوی تاریتدایی میکند با بستی که از بن واقعه بی خبر نیودی دیا آن جمع ایوه عبو خطاب دست ایو بکر گرفته بسید آدرد و تقدید کرد بر آن جماعت که بری ⁷ آنهمه حیثها امکینته بودند تا دمگر بانه خالد سید هاص برخاس و کتا:

یامکس از قبال با با می هد دو انا انم بیعد می نفز آمو تنا او انه لو کا آنی املام آن آملاعة (مامی او جنب مین جیما و عذاو ی او آلنس بین می مداد آ سک کفت: - از آن آملاه آمای می می می می می او توان کام داران با با از داست ، در کام مود از ا دو مود مدر ایرا که انامند تقالین باند بیجن طبع و کرد داست – – آن در مود مارک ساد می است.

تاليف عبدالجليل فزويني داذي

المنذئة لهيدا أمير المنو منين في جهاء اعداليك. أمير الترمنين براى سملمت وفند وإيلاغ حيث قرب بوته مسلقى (س) تحتوف اذ دسملن دين والابت طنور من كان ويهود دميو رويصلاى اودا بشاعد وساركن كرمايد وعد آن كارالتنه بليرا كود كابادكر كادهم ما كني ومير نمودند وساركن كرمايد وعد آن كارالتنه بليرا كود كابادكر كادهم ما كني ومير نمودند كابذكر صد كتاب معلو لشور اكر جد همه حقربود كه كامتند انبر المؤسنين (ع) كابذكر صد كتاب معلو لشور اكر جد همه حقربود كه كامتند انبر المؤسنين (ع) كابذكر صد كتاب معلو لشور اكر جد همه حقربود كه كامتند انبر المؤسنين (ع) معد ما بنداند ايتان والطلعت الا واجر بود فرماني بردند و بنستند . اما أو ان انطور حقي دولمن مدان وديني خوارج وباطره دمين حواطر ميانا حقيا توريت معدال ليرتعني على اورار دليلي وكرواعي علي ماقلان است كه عاقل داند كر قريلة بانوستي كليف وجهان خطله مكلمان دوا باطر من الا روينان كو قرائ بر معني معلى اورار دليلي وكرواعي علي ماقلان است كه عاقل داند كم قرائ بر تعتي يعلى اورار دليلو علي وراوي ويوان ماني الموندين المؤمنين قرائ بر من من منابي معلى الورار دليله وركواعي علي ماقلان است كه عاند كراند كر قرائي بر تعلي منه معلون معلو مكنوان وروانه بردند و بنا معانات الم من خلير بالد مند كه من من من المؤسيون ميوان كونان كونا قرائ المونين كريا الموني منه كوران والميان من من من من الا ميرا المونان كونان كونان كونان كه

دوم - حجت فران است که آبانتیغ آف بو سر علی (ع) منزل است. میرد - انتباد مسطنی است که بیان کوده شد

جهادم - اجملع شيدة محيقة است و ندين كتاب همة دانالد فرح الوائعاد والمتلاعلي موضوعا حداسة بوالملت آن جماعت بخلاف أعمله محمد أحمق كود

أولا درآن خلبة مورفة. أدال اين كلمه ميكويد:

أها، و الضراغة، تشمينها ابن أبي فنطقة و إينه ليملم أن مُحمَّى مِنْهَا سَمَانِ الشَّطْبِرِمِنَ الرَّحْنُ

يعنيها بورمكريو احتر خلاقة مدوني ميدوادوداند. كلمن آسيايي خلافة داخلم. 1- سرج وما كتيه (بلاله): دو دلكن بخريدونية، دورا سري). ٢٠ مارة تعتبق دوبيرامين اين حديث مدير مرتبع بوجلية بالمراجع. ٣- دو دوخلاعة الماد- ٣- طور كمعت مريسة و است كريمان المالي ميترانيم مخوانيه . ٥٠.. و اسطخت شامه سنكمه كانبش مين المين المرتب مذكور و است و براى اشادة اجنائي بآن زمو منود بعطيقة ٣٨٨.

۶-۹

کتاب اقض

810

چون وبن بعم وسيعسكو بدنتيا عرب المبادو تيست تبل لها لي حياز به إذ المدتم الآخر بسد و معاد و بر عمر [قاد مدان آمك در حالت زند كابي قيله مى كند وروز وقان بعد مى ميادد و بر عمر [قاد مد كند كه: جمّلها في جماعة ز عمّ آلم احد هم قيلية و للشو ركم من الكوم ورعاز كجا الل أن قام قاليت القو م با ختباد إستانة بندادى كه بعداذ باعد سال حلاجا الل أن قام قاليت القو م بر اختباد إستانة بندادى كه بعداذ باعد سال حلاجا على أن قام قاليت القو م بر اختباد إستانة بندادى كه بعداذ باعد سال حلاجا على أن قام قاليت القو م م اختباد إستانة بندادى كه بعداذ باعد سال حلاجا على أن قام قاليت القو م م اختباد إستانة بندادى كه بعداذ باعد سال حلاجا على من عن باعد آن خط م اختباد إستانة بندادى كه بعداذ باعد سال حلاجا على أمن عن المتدويديد م عظر (ع) وحباس دسلنان و بوندومها جرد العاد شوالمند ديدن ونديد تعد. [بلكه عفلاداند كه مدينين است] كه مراجعا حك م وخلاف على من عن من عن آن خط م مسلمان و بوندومنداد و خزريد و العاد شوالمند ان الما باعده وهر حجت كه م مسلمان و بوندومنداد و خزريد و الماد المار المان معلى أمن عن أورا المونين است وحوليا اين منبغى الحقر يد و در سن معاند ازا المعد في دوس المونين است وحوليا اين منبغى خادجى هين الد و الم سينان الدي آمير المونين است مع مي دور العالين است و الم مين است و] الما تحمي روب العالين المعن و غذه مند معد مي باده المال مين المونين است كه من روب العالين است و نفين عين الم مان است و] معال قرين الموالي أمير المونين المان من و منه مي خادجى هين است و إمام مين است و] معال من شته اى آلوينه منه مورت على تا في في منكان يز مادت الاي المي المونين المي المين المين المين المين المونين م من ماني منه مي خادجى مينها و منكان يز مادت الات و المالين المان مي المونين و المالين مالي قر شته اى آلوينه مي مع من مان على المي مين المي مي المين المين المين المين المي المي المي المين مي المين مي المالي المي المالين المي المي مي المالين مالي قر شته اى آلوينه مي مي مان على من من كان ي يادت المونون و عندن

ļ

سمالی فرشته ای آفرینه برمورن ^۲ علی تا فرشتگان بزیادت اونوند ازشوقردیند علی پس بدین قول ملاحکه هم سودن پرست باشند وهم علی پرست، وبا سنعسک آن نکردهاند که با علی، وفرشتگان بسعسد نیازمندتر تد که بعلی ۲. ج**واب این کلمان آنست که**: این معنی در أغباداست وشیسه آوددهاند که:

چون خداکتمالی نام محمدٌندعلی درعرش بملالکه تمود و فضلو ایشان با ملالکه بگذن فرشتگان بدیدار ایشان آ دؤدمند شدند بار محتمالی گفت که: من محمدٌدا بیارم که ۱- در سمباح المیز گفت: وافاله آه مز تعادلو نه من مؤرمه و بنه الافالة فی انسعلامها رفتم المقد وقا لولا مزیاب باع لغة و استاله الین غافانه و از اینجاست که در آنشرا با ضریسانی دقرار :

(بَغْتِعْ قَافَ رَسَكُونَ بِاد) گفته: وزیر آنداختن بیمه (تا آنکه گفته): دوتِوَانة با قاء مثله. ۲۰-۲۰- مدینه میادمیادماروف معلم المدورتیویست بطودی که حاجت بیان تعادد. ویغنورت به ا

تأليف هيدالبطيل فزويني داذى

شما اورا بینید که وسول ویر کزیده من است اماً علی امام ودلیمه یادمت دوجهٔ معراج در اردفر شته ای بیافرید به سودت علی و این طرفه بود و محصندا متر لت بیشتر باشد که علی دا، و خواجه اصبی چون این طعن زند باید مذهب به خود قراموش تکند که مذهبتراین است که: چون مصطفی را بسر ایج برد دو د قراموش از آسمان پنجم آواز بشنگین شتسی بگوش اور سید از جبر لیل پر سید که: این چه آواز است. جبر ئیل گفت: این آواز تعلین را بو بکر سه یواست که میرود، مصطفی عجب دو د جبر ئیل گفت: یا دسول الله تعجب منه ای نو هنوز امش به من تا معلی اور بکر هر شیاب باشنه بی بقول تا سبی کند. دان ابوبکر بیند دوجه از هصطفی (سر) به تربیا شد:

يكي _ آ تكه اوهر شبدآ تبعا باشد واين درهمة عمر دوباويا سهبار دفته.

دوم آ فکه معطقی باجرایل و برای باسمان چهارم وسیند باشد وابوبکی پیاده اسمان پنجم این مقالت و مذهب زیاده از آست که دافشیان کویند، ایشان گفتند: فر شندایست بر صورت علی: واین سو تراسته ناصیبان کویند: أبوبکر حرشیا آمجا استه تا آن با این قیاس کند با دست از مذهب به بداد و جنین مُحالات فکویده وجونایون محالمی کوید و دوامی داده بر شیمه تشنیع تر ند، أهافاالممن ش التواس والفوارج جیما استدین و المتالین بسمت و دعن تا الطاعرین.

تایی محمدهاست و وقت بنجاه و دوم ؟ کمک اختی کو بسود و النسی، و دائم عشرج و دائم تر کیده و دلا بلاف قریتر، حو چه ادو سوده است ده کرد نماذ نشوانند وجامعی که در دست اینان است [و] میگویند: خط آمیر الدؤمنین است بیجاد سوده نوشته، و جامعی که در کنید طغر لتهانه و بخط مرضی علمالهدی بیمادهم بیجاد سوده نوشته، اکتون انسه وجه بیرون بست؛ یا آمیر الدؤمنین است آمیم خواجه داختی داخته، یا داختی دوم می گودد، یا خود آن مسجد نیخه این چهاد آمیر المومنین علی است. [اها] جواب این شبکه آفت: که شکی ست که مدهم شیمه این چهاد

917 ناليف عداليليل تزوينى راذى کتاب تنفی 211. دو کانه محال است که خداورسول (س) دأتمت عالمتر اند از ناصبیان؛ ومساحف سورم بمورت بمعتى دوسوره است، أمَّا آقيمه كفته عدونماز بغو الاده دروض محض همه درست است، اساخواجه دروغ می کوید و «آمین» نه از «الحدد» است» اگر إاستكهانهم در فرايض وغم در نوافل خواقد اما فاسله تكنند بتسميه كه حردر حمت وشايد كه تنويسند؛ اين قير دوسوده است و ښايد كه جهارسوده نويسند كه بحكوبك سودماست أساً «رجامير أمير النؤمتين و درجامير موضى علوالهدى" [از قرائت دکی باشد وکتابت دکر؛ و اکر روا باشد' که خواجه ناصبی صلا پنجاء بهن آفتاً بقلعدة جهادسوده نوشته كه كتابت ديكراستدفراءت ديكن دليلبر اين سال است که به دوخ وتقبیه لافسی ژند ومذلعب دا چکودی داخشیان مکی میخواند. آنست که باتغاقب فنو ا وعلما وفقها سوره أنغال رسور، توبه بکی است و درفر آن ومیکوید: مذهب ابوجنیفه وشاقعیریکیست؛ اکر جوامع ا ومدارس و منابردقتها دوتويستد فاصلعبس خي وشوج آيات ظاهراست وابن هردويك سودماست اذسبع وعلما [1] كه منتلف ومخالفته يكي داند وآن دومذهب وا يكي خوانتخنيت طو لالانهم بر ونهما واحدة لا تُنهما نز لنا جمعياً في مغاذي رسول التَّ(س)؛ روايت ا بيستميس دوسوده بكي خواعدن نيز فنيحت لبائدتا ابن دليل وججحا بأآنشبهها است كعظ عطيت السبيع المطو لحكان المتوداة (الخبر) وإين مقتصوره است؛ بقوء، قبای کند. وآلعبراته وسودقالتئساء والباقت والأتمام والآعراف ومنتمسونة الأتقالياست **[تلاهمانية [است]: الفضيحت إينجاه وسيوع. [الكامر على بغداد در كتاب** باتوبه از سبعطول"، تاهم خبر دسول(س) درست باشد، وهمقول قر" ا وعلما حقيقة" ماانفرديه الامامية آورده بشرحي كد لواطه بازن حلالعباح باشده يس أكرمسأله وعلى بزالحسين الواقدى وغير او دركت آوردماند كه ابن حردوبك سوده است جنين است ورافقى دامت ميكو بدسطفي (ص) اين معامله بدين وجه با خديجه كرده واکی چه دونوسند تا بداند که قرالت د کریاشد و کتابت دیگر؛ واین مهران از بائد بن بتكردرمذهبي كه أنبيا والمتعرا الوطية" داننديهكونه خواهدبود..... مكريات معتبر استشنى استانعا اضي قولش حجت باشدد كتاب والمقاطع واللبياديه اما جواب اين تشنيع اولاً آستكه معلوم است افعذهب شيعة اسوليه دد وقوف آورده که: سورة دوالمنحى» و «ألم تشريخ» بلتمسورد است، بر گيردوبينواند كه استاد مذحب إيشان بسادة وباقو وأقسة مسومين عليهم السلام باشد تلأمير المؤمين تا بداند، داين سودتيدانعانند. است كمنفعب خواجه تاسبي جنانست كهدآميز، مُسْنَى مسطق (م) وجبر تبل (ج) ازقول خداى تعالى، ومنسوب نباشد بس تغريراً بو-از خامه دفانسه، است وتارك آن ملحد ودافش است با این همه درهیچ مستغی جعفر وإبن معتبى البت مددهب فقيهي ومفتيي است ازابن طاخه كعدإنيا نا لنساء فيخبر النوشقة الد دمصحفي منعط عثمان بن عفَّان درجامع دمشق هست بر سر تر بت أم كلتوم الموضع المنصوص جائزك وهمة متقديمان وققهاى شيعه براين اندكه معظوداست و درآخر الحمدة «آمين» ننوشته است اكنون از ساوجه خالي تيست؛ يا خدا ويا مكروه استدفاعلش را مأتوم ومنتطى ندانند أما آ مجمعو نشى(ومن) منفرداست ومسطني وعثمانه وعسة سحابه تدانستهاند آقيمه خواجه تاسيي دانستهم يا مسحنها درين مسأله وبزركي است اذكيباد علماي شيعه، ومقتداست دراين طائفه دوقو لست اهمه بخطا توشقه الله، با خود «آمين» نه از «الحدد» است؛ پس درست شد که آن در آن: بهری گفته اند ازعلماء که: مذهب مرتغی در آن کتاب زیاد کرده اندوخیات ۰ـ. در. هودو استهه: دو در جامع علی موسی الرضاع و دلیل بر تصحیح آنساناکه نام حضوت رضا (ع) درمیان ایست پخلاف علم الهدی (ره). ۲۰۰۰ یعنی با قاصلهای بخط سرخی. ۱- د: دو ؟گرگوروا باشلنه. ۲- اصل (یخینچه د) ۲۰ گرجامعه. ۲-۲۰ دخلال ٣- در اصل در وايتى ٥. ٣- ملؤل جسم وطولى ٥ استمو نت أطول كال الطريعي (د٥) قن مجنع. البحرين في دنتي، 2 عطيت السبع الطول مكان التوراة، واعطيت المائتين بكان الأنبجيل، واعطيا هـ. اصل: دممبرم (ع)م ۴ ـ اصل (ینی حه د): د لزاطی ۹۰ ومياح ي. المتانى مكانا لزبون ونضلتها لمقصل وطيرسي (د.) نيز همين دا دد فن جهادم اذتو وهنتكانة جار اصل: درواست، بیغی دجائز د مقدماً مجمع اليان تقل كرده است: وهمچنين ما يرمضر أن وعلما في حديث 👘 ٢٠٠٠ (ومعنحف).

- -..

كتاب تقفى

914

سودمستشر شده وجهر می کنته النه مذهب مو تعنی استا (رض) بند الدی آیایی ووجو هی که در کتاب فالانساره آودده است وعلد مرتضی دا درین مسأله بشواهیم که درست ضود از آیت قو آن که است ورعیت وا وواست کردنه و دنیل گوئیم که بر دسول واله مصومین ' کردن این ودانیا شد تا آن شبعه که درخد یجه گیر که ور سول باطل باشد از لا معلوماست که این فعل وا جیایست ومندوب الید هم نیستواز جعلهٔ مباحات تباشد که اگر باشد اکثر مباحات را کله باشن جنادکه در ما کولان می توسط [آلا وان" لکل آماموم إماماً بقندی به وستیمی و بنودهاسه؛ آلا وان" امامکم قعا کتنی آمن دنیا ماه بر مناحت به وستیمی و بنودهاسه؛ آلا وان امامکم قعا کتنی آمن دنیا ماه و براماماً بقندی به وستیمی و بنودهاسه؛ آلا وان کتان دفز احجامعای قیمتی اگر چه مباح است نیو شیده اند، و از ما کولان عان کتمین دورمن واهگین نموده کماقال (ع):

وَكُوْ عَبْتُ لاهْتُنَا بَتْ الطَّرْقِ إلى مُسَعَّى هذا العَسَلَ، وَكَبَابِ هذا العَسَلَ، وَكَبَابِ هذا القَسَ الْقَسْعَ، وَ فَسَالِيج هذا الْقَنَرِ أَوَ لِكَنْ هَيْهَاتَ أَنْ يُتَلَبِعَن هواى [وَيَقَوَ هُ لَنَ جَعَمَ إِلَ جَعَمَ إِلَى لَنَعْبَرُ الأَطْحِينَةِ ، وَلَكَنْ بِالنِّحِيانِ اللَّهِ الذَّا الْيَسَامَةِ مِنْ الْحَسَمَ -لَهُ فِي الْعُرَضِ وَلاَعَهُ وَلَاَسَةٍ إِلَى

یس علی موسنی فان کندمین دودخن وانگیین که بانشافوههٔ أسّت حالل ومباح است نضودد نکاح بدینوجه که دودی ذیاده لذّمی ابود ٔ چگو نه کند، و دد شریمت اسلام بسیادچیز هاست که بروسول و إمام حلال است أمّا بو وهیت واشّت حواماست، دیسیادی هست که بروهیت داشت باست آمابور سول و إمام حوام بست.

الماً آیچه خاص دسول را حلال است وبرغیر وی حرام است: یکی ــ نُه دُنداست.یکچا، داین برهمهٔ أَمَّت حرام است.

دوب زنى مؤمنه كه نغمير خودنا بر دسول دمد بروى حلال است وبرغير وى حرام بنبي " قول آن آ بنيا كه كفنه، فتامراًة مؤمنة إن وحين نفسها للشي " ، ومسوم ۱- اصل: وانه تسميم به ۲۰ - د: ديود.

ومال کموردسولا وا وخصت است وأمَّت را وخصت بیست.

و دیگر أخداس است ستقسمت أو لین که مردسول و إمام را حکال است و بر است درمیات حرام.

تأليف عداليطيل تزويني واذي

و دیگر تعاذرد مواشمی منصوصه جناعکه أبوالمتعام ودایت کرده اذ جویریه که در خدمت امیر المؤمنین (ع) بزمینر بابل می کندتیم و فتر تعاذر دیگر در آمد مادا فرمود که: شمافر بنهٔ کنید که این فعین صدت است که أهل آن اختماع تعالی عذاب کر ددد دمتار این ڈمین دسول فرام داندان کر دندستودی بست جویریه کویده مرا دد خاطر افتاد که این چه حدیث بود من نماز دکتم تا خود حال چهود ۲ حمینان می دفتیم تا آفتاب تعام فر و دند چون از آن بد شدیم آمیر المؤمنین (ع) دست بدها برداشت و چون دهاندام شد آفتاب بجای نماز دیگر آمد تا آن حض عدار یو قت بگزارد یس مرا گفته با جویریة نسب الشیطان باله دیو با توان کر کا و بدان الدیمة فرقاسه شد، من در حال تو به کرم و گفتم، آمید آمک و صی محمد حمد ال الدیمة رواسد شد، من در حال تو به کرم و گفتم، آمید آمک و صی محمد حقاً. و مید است محمد مدین گره، و گفتم، آمک آمک و صی محمد ا حقاً. و مید المیا می این ا

دو َعَالَتِهُ فَنَدُرُدَعَ بِعِالِمِكَ مَنَّةً الْحَرْى فَادِمَادِ ذَّتَ لِيحَاقَ مُعْرِدٍ. وإلا ليبوكُتج أوالله مين بتعدي والير دراها تأويل أمر مُعْجَعِيهِ وأمثال ابين كه به كرهه كتاب مطول هود

واما آلميه بروعيته واحمت حلالا اس دير رسول وإمام حرام: أو كد ذكرة ومدندهاس نقوله (مر): لا تعط المعدقة لي ولالا حل بيني، وخدام احل كتاب كو نهمذ بوحيا يمان [باشد] چون لينيان ومغو خان بر همة أستدوعيت حلال است في قوله تعالى: وطعام الذين أدتوا المكتاب حل أكم و إجماع است كه مسيني (مر) وألمت (ع) هر كر نقود دماند، واذ ميناعات سياد است كه أمتد اسا كه - دوكه دمولدان، ٢- ج: ذكه نعاز ترينه، ٢- دوامل: د بنقداده و (لا دال). مع عمل الم اذ عامد وعاص ترا بدونته وبرطن عصون آدمان كو داند و دو فال بك مما عمل الم اذ عامد وعاص ترا بدونته وبرطن عصون آدمان كرداند و دو فال بكم الماست جنين است: وكال: انالا تعل الماله قاله. حر اذ آبة ه مودة مارك ما تد

914

كتاب تلغى

+17

است کردن آن چون حبطی عضانت و کتابی؛ وا جرت آن حلالیاند بنتوای شریعت، دوسول دامام دا دوانباشد کردن اذیبا کلاکت سنت ونفریت است؛ خواجه ناصبی دسولرامین دامیرالمؤمنین را درحه آحوال دافعال به در سنته داشت قیاس عکند پس انگراین خوع انعنا کحت و میلست دواباشد است در میتیدا بقول مرضی (نعنی)، دسول و امام دا دواباشد تا دیمگریاد، تقشیع دومعرسیبش بیاند و آن دوسید معموم ازین خوجوالت معون باشند.

و دیگر مگر خواجه تعیماند که بهنمه مانک که استادیتافعی استخابد کردن؛ پس بمذهب مالله الام آید که أبو بکروعمر دهمهٔ سمنا بدیا زمان این مطاطه کرده بنشندم جوام چندادم جنگ تبتند که زمانیشان در جه خدیجه مدانشتندرایشان منز این محمد.

اماً آنهم بر دسول والمام الحفظ لوالمداجوا كروم تداعيته كه چون تزدينكى باذن حلال رواباشد جايز نيستيزنا خوالدن كه زنا آخوالمستعال كنند كه عنا كمت حرام باشد كذلك لوالحه تاحمچنين اين بيجادان شرع توهرف آكاد ببود، وجوصنيف وتشنيعهم معذود باشد، وجون دسول (ص) دا بيرون اذخذجته فان جود طلد اكر اشارت بعد فرنان كردى موداخى درتاميين ومجترى المعندى، اينست جوالب اين شبهه برطريق اختماد.

ا تىكە كىنەلىسە، ھۇمىجەتىنىداد مېچەرى آ يىكىدانىي كۈيىدىدويىقىدە ز^{ەتە} دقىنىكە^م وير ھادى ھە بلىداسە دىا آ بەلدازىمايد كورىلەردانباشدە.

[املًا] جواب این کلمه آنت که بدنعب أطرالیت بواله مصومین علیهاال الارین جدله بالانیستده اینها نداز کردندوانیند و اجداع لیتان حیات

۱- و و استادی (با سین مهمله). ۲ – ح: ورافوالی. ۳ – همگره نقط دونسههٔ د. ۲ – د: وسیعه. ۵: ۶ – در مرحان کاطبع گفته: وکند ز خسم ایر آ. و دادا، بید بیروزن تعویز . نام جانوری است شیبه بیرو باه (تا آخر کافتم او) می قییز گفته: و هلک بندم آول، و . تالی و ملکرد کاف نام جانوری باعد بیار موی که از پرستش بوسین سازند (تا اکتر کافم او) ع . ۲ – د و مصوری.

تأليف عبدالبطيل تزويني رازي 🔰 ۴۱۷

است بدلالتی که سان کوده شد ولاوجه لاعادته، وطريقة اإحتياط [و] بر التريست . دوترانه است .

آنگه مخته مست: «فضیحت پنجله و پنجهه دافنی گوید که: دودخوموی . دست بانچی متایدشکستن که وضوباطل کند وایشانابدین سوداً مفردانده .

المطبوع التي شبعت آفت كه: ابن بيهاد، يستدينيهمال داختي بوده است وهم نيوده است ديست سال است تاسنتي است وهم تيت الولا بايست. كه داندتي كه مذهب منتني است ودهر كتاب المنفر داست كه موى باذيس شكستن دواباعد دومنو باطل نكند كريمه بوجغر كويد: الاليش آن باعد كمهاز عنكند، المامذهب برعني ايتست كه كقتهم ديا بكي نياهد دود اباشد جون كتاب بركير كه دجنو المدايين بيت ساقط بارد، دالمحدية دو العالمين.

· · · · · · · · · · · • فضيحت ينجه و نشهه : راضي دوجوب بلعرد، در كفن

۱- ئوشىدە ئمائاد كەلىزجارت: ووفرىغة اخباط وبرا ئىتلىت درنراۋاستە)خويزمارت فستحويوه الا تواسطة لاح ته استاكه الأنسخ لاع ۾ ب نء ماقيا خلداست بدلاكي كه ال سابق(ص ۶۰۱) بان کردیم و اذاینها بعدتمام سخ مطالب متردا دادند. وبقس برخی اذاین اسخ كەھلگام چاپ لوگ كتاب القص در «دەستىداختم ورېتسام يوردن استغة وجه در ارئ مررد» برهمان چاپ نیز نمبریح کردهام (س ۵۵۵): دربوشیده فعاناد : از این جله (ینی د از انبار است باسنادنة كور)تاجملةووطريغة احتباطير المتخمت درتو لفاست وكهجد آخواهد آمد ومشتبل برنتية جراب ابن نغيعت است بافضيعت بتجاهويكم وينجاه و دومويتجادوسوم ويتجادينهارم وجهولههاى آنها الانسخ قديمه ساقط عشم است وغرائن قويهكه مفيدخلن متاشم بعلم است دلالت بیکند که انسخه نونویس متصرف قبها که مجتوی ایر مطالب عاقطه از اسخ اندینه است صحیح و درست است اگرچه تصرفی درادان مطلب و یان خبارت بکار دفته باشد و از **جطهٔ آن تُحرّائن عمريح** مصنف (ده)؛ است که من در اينجا جواب دا برسيل اطلاب عواهم داد، و ازآنجمله آفکه اگراین عبارت تباشد ذیل مبارت سترش بلاجواب غواهد ماند، والآآنجعلة اتعاد اسلوب است ميان ابن عبادت و حبادت سراسر كتاب، عذاماعتلى واات أظم بالمواب وقيز ذكر صغلا حانجاب بتاجندن ساقلات دنسخ كدينه واشراك وجرد من ددننام نسخ ديگر کتاب بنصيل تمريح کرندايم تمز أراد ملاحظتها اظير اجها. ٢٠٠ کذا درچهار اسخة ح و ب ن (با ح د تذارند.

Unfiled Notes Page 311

کتاب نقض

يىچە تا فرشتە بداندكە زالى**نى أست**.

£18

اماجواب این هبعت اینست که چنین است وجرید کین با موده در کرد مهادن سنت هما انبیا است وسنت معاطی است و سبب بهادن له آست که این¹ تاسبی آورده است، سبب آست که چون آدم رااز بیشت بز مین فرستادله جیر تیل دا کشت از آن درختر خوما که من در زمور آن خشمی وانسسمی درجوب بیادر تا مرا از سیبراو راحتی باشده بیاورد وبنهاد و درخت بادورشد و آمه درسایهٔ آن شستی ومیوه از وخودیدی، وجون از دنیا بر فتخت کا فر مود که دو یوبک از و در کنن آمم میبیند ¹؛ چنان کردند و آدم یوب خرما درده ی فر ندان خودرا کشی، مدمعت کم این میکنما است بس جور شدن سنت آدم و حوا شده آن کست ممانی انده آن که سنت معطفی و مرتشی و خواجه اکر سنی است چواتی آمی کندا اینست وجه وسب، ند آدکه خواجه انتخابی آورده است و العدیدهٔ دین الدانس.

TTB محققه است: « قضیحت بنجاه و هفتم مرمنی بندادد کتاب السنفرد آورد است که روزه روزشك تغییلتی تمام دادد واین بسینه مغالفت وسول خداست که گفت: من سام یومالشك فندسی آباالماسه.

اها جواب این شبعت آفت کماین موسلمان چون موالتی کندیا کتابی یا شخصی چول بینند وبناند وبنالال آن باهد که ذکر کرد. باند [باید که] شروده باند او لامذهب همه شیه ومذهب مرتفی چنانست که دوز شاک بنیت شک دوره داشتن حرام است و از مذهب و کتب شیعه این منبی معلوم قدمو دست⁹ تاجان میبتر تریی آید برباید گوفتن وبنواندان تالین شبعه تذایل باهنه وحوالت بکتاب دالمنفرد» کردن بندوخ غایت جهلونادایی باشد اسامذهب شیعت جناست

۱- ۹ ب زه واین داندارند و ح د زیز اصل این میارت دا ندارند. ۲۰۰ ۹ ب زموندای کالی. ۲۰- ۹ ب ز ح د: واز آن درخت. ۳- ۹ - ۶ ب ز: دیویده ۵۰- ع ۹ ب ز: دو بکتابتری یا و کابتری. ۹ ح میارت ح د چنین است و صوافتر کند بکتابی یا شخصی هر گاه بیند که بخلان آست که ذکر کردماید کاخر می بدارد. ۲- ز: ومتصورت.

تاليف عبدالجليل تزويني رازي

که روز دلک بنیت شعبان بروند باید بودن تاشک ساقط باشد و هنوز که روزی بنیت شعباندون دادند اولیتر باشد که روزی از دستان پشور تو چنایک معیر ان تا قاعده است که صالیك روز ان از کرما و دستان بخود دند بکودی دافتیان داخیار بان تا قاعده است که دو روز از آخیر ماه دستان بخود ند بکودی معیر ان ه ولدت بر هر ددباد که روئه تمام باید داختن. وآن خبر که از رسول طیعاتسلام آورده است بهمه حال تأویلش برین وجه کردماند که: من مام یوم الشك بنیت آنشان تقد حص اباالقاسم. و دلیل برین آنست که اگر نه چنین بودی و باشد می که از رسول وامامان واسحابان ومؤ متان است که اگر نه چنین بودی و باشد می که از رسول روزه باشایند و دسولم خلاف اینست که یو شده او بیس چون روز بنان بنیت شمبان روزه دادند دوایل دولی رختی بیدی و جمیاند که بیت شک روزه منان باید که دوز منان روزه دادند دوایل دولی می خرید بن و جمیاند که بیت شک روزه منان باید داختن بینانکه مذهب اها حق است و المحد قرد المایین.

کاکه مخته است: «قضیمت پنجاه و هفته- راغنی بـر هیچ درغویشی" د-مــــلکندمر تشید کتاب «المنفرد» آدوره است که مـدفه بهیچ درغویشی" ندایند دادن الا بدانکس که تو گابهلی زیانده معسوم کنده.

اما جوابا يوغبهت آفت که خواجعفاط خوادمات، اين قنوى تعدر مدقة سنت است؛ بعذهب شيمت بستال بوه (اف شايد دادن بلكه بعنالغان اسلام مردا باشد دادن است ؛ بعذهب شيمت بستال بوه (اف شايد دادن بلكه بعنالغان اسلام مردا باشد دادن است ، كرة داجب الابعمت دان حق تح مالم وظاهر ميتر ، باشند و از هفت منت ، كما ياشند نفايددادن كه مؤلفة قلوب را ياغيت امام حكم منسوخ است ا - ع ما به دهر كرى: دهر كرام. ع لكن مه به دهر تورين عد دكه ظاهره المتي ده ده ده دهر دهم. ع لكن مه به دهر من باغد و براى مكم ساله بكب حديد و نقد رجر عدد. من من (ده) امناف سنحان ذكرة دا به وهت مندم مير كرد با آنكه بانغاق ملمانان هنت مند دامت عراى آنمادت كه من و الو قائل بهم دا درخيت امام يا داري انانان ه من معند دامت عراى آنماد من در ايز قائل بهم دا درخيت امام يا داري انانان من دركوة خادج دامت است در مورد يك اين قوى بر مغاف دارد جانك در كب نفه به ميران يان عدامات و مانيز در طيفاته مين ان درمو ديم كرد. يان عدامات و مانيز در طيفتا اينا ورف ري معاف دارد جانان در كم ظاهر بسيكان يان عدامات و مانيز در طيفتا الماد من الم وضام كرد. يان عدامات و مانيز در طيفتا اينه و ان در ميم كرد. يان عدامات و مانيز در طيفتا الماد و ان در در طيم كرد.

--- ..

£14

کاب نقض

£4 •

یسی: گرمرضی و رحمتانهٔ علیه . گفته باشد درو کود گفته باشدند درصدقه. آنگه تخته مست، هیضنیعت پنجاه نوقهم رسول زکوة بر بنی هاشم بحرام^ا کرده است. داختی مخالفت فر مان رسول کند و گوید: زکوة بینی علی شاید دادن. و گوید: هرحصه پیزی اذا تواع تجادات در اجات و کسب خصر است بخلاف شرع. رسیمی لذ بهر فاتم دند بر زمین باید کردن تا چون بیاید بر گیرد اگر که بامامت می می ندامنافر من کابی دست می کنند تا چون بیاید بعدهند و این مخالفت است. است و گیج نهادت چی است.

اها جواب اولی که: درسولعلیه السلام: کوتهر بنی هاشم جوام کر دمامته خطائمی عظیم است که خدافت الی کرده است که حلال کننده و حرام کنده خداست کمعنام الذات است وصالح شناسه ومغالفت قول رسول آن کرده باشد که غد کی که رسول علیه السلام بناطمه وهد باذستاند و در آن ضرف کند تاخواجه مجس

بواعاً آفته محمله من المن من من من من كه ذكرة من علم شايد طدنه هم خطاست و دروغ است كه بمذهب شيمت چنافست كه ذكوة وصدقه بوبنى طائم حيائه است بدلالت اين خبر كه: دروزى خرما آوره بودند تارسول بو فتو ا خرج كند حمين على كبوچك بود يمكي بنداشت و در دهان تهاد، سيد كفت نه مست در كرد و از دهان على بدد كشيد و گفت: الاسمان المستفة الى ولا لا حل بينى، بس ز كوة وصدقه الا ينجا بوينى عاشها أسر حم " جو اماست و كرچه فرزندان بولته با شنديس سيدل

ﻪ--اين تبير يوسخن اين مستشانلا كوتما عوذاذة، آندمجيدا ست كهمنداى تمالى دوسولة . مبادكة توبه بزميوده (آية .ح): «السا انبعدغات للغراء والساكين والماملين عليها والدؤقة كلوبهم (تا آخر آيه)» وبراى تسبقيرمه تعرود دولدؤقة تلويهمه وجوع شود يتعليقة ٣٤٠.

٤- ۹ ب ن ح دد دهرا؟ ٤- ٣- يعني جواب قست اول اعتراض ٣- ۴ ب ن: دگفت نه و اندادند. ۳- ج ۵: دیآسرهای تذریمنیچی الارپ مخفقه: دأسر با قضح رسن و دوال وینه: هند قله بأسر، بیش این برتراست با دوال بیش این همتر است بوغیاس حقّائلك بیرمنیچ وسراد آست که همه و همگنی تطبی دیرجملته و روسفا فیرهای.

تأليف عبدا لجليل الزويني داذي

تغدین ناآلندوغ و کوبلا، دومتر معبش تم بناند اماً چری فقهاد منعت میتد خرودت و خصت دادهاند که چون بنی هاشم از اخمام معنوع ومعوج باشند بقد حاجت کود بدیشان شایددادن و معمقتان بنیمه بر آن صدن لکتنده تحدیث خسس چنامست که موشته است دبیان کوده و شرح آن این کتاب احتسار فکند دانگانتماز قرآن واخبار واجماج شیعت در کتب مسطورست بیابند دمدن و نیتواننده تا خنیت قرآن واخبار

آنله محته است : « قضیعت شصنیم . بکتمایم که: داختیان : بعد بیزی مشابه تداد ند به دای تعالی مرز . و سلوی مرفی ساد جهودان بیدل آن سی ویدن می خوامند، خدای تعالی می کند: بدتر می خواجد و بهترد می کنیده آمک کمت: ضربت علیم الذکتوالسکه کلاراضی هم جنین است صوار مدلک می کنیده کمت: ضربت علیم الذکتوالسکه کلاراضی هم جنین است صوار مدلک می کنیده کمت: مربت علیم الذکتوالسکه کالاراضی مع جنین است صوار مدلک می کنید محمد دار می شوند و بکوشد؛ و سول خدا در در سر و دو است و علی حد دون. گر منه خر بنده ای بتر سند و گورند، و سول خدا در در سر و دو است و علی حد دون. گر منه بودی و دهند مه دروغ گورند، اگر چه بادل جزی داشتند اما. خدای تعالی خر مابر دوخته " حمد دروغ گورند، اگر چه بادل جزی داشتند، اما. خدای تعالی دنیا بطقیل آخرن در بر ایمان نهاد و در دیا ذهد اختیاو کی دند وازوجه ماور خورداند، داشته و صالحا می برادادنه، وجا کر ان و بند کال داشتند، که حمد میم خورداند، داشتی به

الماجواب اين كلمات بشرح آفت كالمختلاات: ديكتيه" مجول يكفن ديوفن

۱- ن: واعتدا الغوردة، ودعت رياسلوب صبح عربي إ دوند في آن: ومنتشروون، سينانك دن متناست واين استسال قداين قبل موارددو كتي لديمه مانند والتقفي و تهميرا بها قتن حريم). ويظاير آنها بطور فرود بكار دفته وسوم آن ذمان يودماست و براى تسقين هذآبند جو هنود المعاملة ۲۷۸. ۲۷- د: ورافضي، ۲۰- الذاكية ۶۱ دسود عمار كه يقرف ۲۳- مواد الدها نشمي جون جنرماست اذاين يروينظها را جمع آورده است. ۵- جه: يودهنام سيتود و بگوش نيورد (وافنان ماير جملعادار اين مقربة آورده است). ۲۰- هم بايد ن ب حد دهسته. ۲۷- ۲ن دوست ج: دوسته و زويند و براي كمان يك بايد). و و بست از برا مادر مي وجله در آخرا بستي وسيري است. ۸- ج دوير گنه. ۲- ح د: دوسته بوده. ۲۰- ۱، ديگر بيتي، وسيريهاست. ۸- ج دوير گنه. ۲- ح دور محد بوده. ۲۰- ۲۰ در تيم آخري بيتي، وسيريهاست. ۸- ج دوير گنه.

- -- ----

1

2Y1

کتاب اقض

588

دگریاده نکراریین اینه کردن از غایت بیعلمی و کمال احمقی باشدوما واجواب خرودن است.

اما آفجه محمد مو دافنی مداجت بجهودان دارد ، محمداند و منه ما بدست کردیمدونسول و ابواب این کتاب کسجر و ناسی دا مدابستاستاند جو بگر کانو جهودان و رسایان براهادن شر طیست کمچون بنو اند بسجت و دلیل بداند اما آفجه محمد است ندین صوفت که و جهودان ار گرمن و سلوی کردند و سر دیباز خواستند، بهتر رها کردند یدن طلب کردند سیمان الله المطم چما نده رشا ناملنا اشدا کر و دامی و سنوت که و جهودان ار گرمن و سلوی کردند ر برا ناشلنا اشدا و مشهیان دراین صودت مجهودان او گرمنا بستر آدم که ر بنا ناملنا اشدا و مشهیان در این صودت جمهودان او گرمنا بستر آدم که ر بنا ناملنا اشدا و مشهیان در این صودت جمهودان او گرمنا بستر ر بنا ناملنا اشدا و مشهیان در این صودت جمهودان او گرمنا بستر ر بیا ناشدا و حول کردند و منابست را خیاد کردند که ، درب بعا آفرینی ر بنا منده و کان بچه شکم شدند را اختیاد کردند و امام نمر مصوم را تر ای کردند و اختیار و جایز النطاط کردند و عرب منا که از قول خدای و مسطق بودرها کردند و بقیاس حتیل و دنیل داخی بالذی ه موخو⁴ تا اکر ایشان را از دید که ای تران مالی ترا آشتیدلو تالذی هوادی بالذی هو خیر⁶ تا اکر ایشان را از دید این ایمان داده دا این از از دین بعر کردند.

اما جواب آفجه مدال وسکنت اختیار کردنده کودس و می بیند که در هر طابقه ای و مذهبی هم غالب باشد و هم مغلوب هم در نویش آباند. و هم تواقکره و هم دلین باشد و هم بد دل ، این منصوص نباشد بدنجی و طریقتی ؛ عام است دو همه طوایف باشد تا اگرشیسان براوه و مزدغان گریون باشد؛ همه مجبوران ۱۰۰۰ بربان ع د: ودرسته ۲۰ م ۲۰ م نه: ودر مردت. ۲۰ افتا ۲۰ مرد به

بیار کالموافق ۲۰ سال آلیه ۲۹ سود کا مارک حجر ۵۰ از آیه ۶۱ ۳ سود تواد که قبر ۲۰ ۲۰ ۳۰ می تو ده دوریش، ۲۰ ۲۰ ۲ ب ح ده دو قانه ده دوره عانه، در بره هان قاطع ۲۰۰۰ می توان را دانی بادر سی) بر ردن بهلو ان کا تهریت در میسانه و را قوت هندجم البله ان ۲۰۰۰ می تواند این شهر این مرد و نوست از نواحی ری که جماحی از اعل علود ایر ردن داده ات و ۲۰۰۰ می زن در ماده است، و نیز مودنان هم کر بیکی است از عهر مای توستان و آنرا سالتی ب

تأليف حبدالبطيل قزوبني راذى

917

وماصبیان دوبلاد مازنندان ژبون` باشند و امثال آن شود معلوم است؟ و بدلیری وجو أدجعه مغاخرتاست كه ملحدان وكافران بيشتر دلير ومثهود باشند وإين تشتيم مذهب واعتقاد وأبتشابنه وعاقل بهوت تأسل كند بناعة والسلامعلى النسي وآله T37 تخته است: دور كتابالمبعث كهوافدى ساختهاست بچندطريق آورده است كه: هريك از وجود صحابه كه از دنيا بر نند الإيشان چه بماند وسميدين کعب التر ظی کوید: من شنیدم از أمیر المؤمنین علی که دراو ل من سنگ پر شکم بسته بودمي اذكرسنكيء واكتون ددعهد عمردتلاده حزاردينا دعطاياى بمن است وعمر چندمز رعدوديه بطعمة اوكر دمبوداذ آل جمله يكرينك برددوممر وشي المعنه چون وفانش رسيدهشتادهز ازدينا ال الروكيماند يغرمود تا بابيت المال بردند وهنتسد . درم وام بماند فرادنداندابكنت: تا باز دادند، وعبدالرحمن عوفدا مه مزارشتن اروانه، و یاسد شتر کلروانی و پنج حزارویاسد میش و بززایند، و دویست مادیان در کله، وبنجاء شتر آب کشیدندی کشتهای اورا؛ بیرون از دکرمالها، وچهاوزن داشت و یادده پس و دختر، شمور یك فات هشتاه هزار دینار بر آمد، و پنجامعزان ديناد وسايت كرد بيرون تمركت ؟ تا بغازيان إسلام دهند با متدرينجا السب سبیکی، و حزار و پاصد شتر از بهر سیل، و آنیه از عثمان عدّان باز ماند عزار ا حزاددم بود و دویست وینبجام حزاردیناد، و صنویتیجام اسب، و دوجزارشتر، واین حمفتوغا فيفادت كردندمو آلجه الذبير بمالدينبها دجهادهز اردوم وبمصر واسكندريه

→در کتاب میجم السفر یا دکرده وتاع برده است.» و مراد هداینجا همان جهر کوچک است.که از تواجهادی بوده است.

۱- حد: وخوانو فرديديد ۲۰. ۲۰. ۲۵ فاتسته ۲۰. حد: واند زايتكمه ودديرها بقاطع ضن ماكن والاواله ير وزيزير والده گفته: ودنومي از شرم مستجد ۲۰. حد: م دن و يرون از تركنكه ۵- قد غيات اللفات اعقمه وسيل بستي داه وطريق بستي وقف يز آمدور بعني آب تر بريك مدده اختما وقد كننده ودر اندراج گفته: وقار سائزم قدما بستي مطلو فق استمال كننده، چيز كاما فدهو ماله ۲۰ حد فدمنچي الاكرب الفقه خوخاه بالتيم والمداملج بوديو برآورد واوكن كام فكش ما بال بسر شي گر دند و مكن استشيه بشه كمچنه ضعف گويلن تن اندو مكس وي بست كام فكس ما برا سر شي گر دند و مكن استشيه بشه كمچنه ضعف گويلن تن اندو مكس وي بسته اندو با منح را ما براي مكن و مكن استشيه بشه كمچنه ضعف گريلن تن اندو مكس وي بسته ما

كتاب تقض

979

د و دوينت ي.

. ومكه ومدينه و كو فعشياع بياد في بعاند بيهارمز اددم، وآنهيه ال طلحه بعاند ضياع دهقار بهتاد هز ادوندابي آمدود هز از حوار درم وباصدهو اندر مخه، ويهاد معمر ادوينار نقده و بناه اوددي بديگر كانبود تا كليز كن حكايت كر د كه وون ك معمر ادوينار نقده و بناه دند بنادي و هو دوز دوست تزرا طام الانه دود يست ويست بنده، و بهارسد شتر آب كش بعالت يا گوسند و گاو بيامه دور آنهه از هزارهزار درم، ادرا غلم ملك بود، و دورست هز اردينا د مرتباد تاويزي و تاميه از خوارهزار درم، ادرا غلم ملك بود، و دورست هز اردينا د مرتباد تاويزي و تاميه از ميان ميان بين الا ترك بياند ينجاه و دورست من اردينان بود ترا تيه از مناز حافيزي الا ترك بيناند بينا مواز در دورست ترزا معام اردي و تاميه از ميان حافيزي آن مياند و بينا درمينان محمد و آنهم از ميان حافيزي ميان مياند و ميان مختله ميان ميان ميان مرينان محمد و تاميمه از ميان حافيزي مياند و مياند مياند ميان درم و معزار ميان ويان مياه بود دا آنيه از بناب بياند جهادسد و ميان درمينا درم و معزار ميان درمينان محمله بود دا آنيه مزار وزياد متاح . و آنيه اذ منامين مخله بياند بعدهز ادوينا دير ميان ميامه در آنيه از درم مزار وزياد متاح . و آنيه الاسان معان مختله بياند بيان ميان در ميان الد بر از مينياد متار . مرا كو مند در آنيه از مينان درمينا درم بر آند با معروز اورياد ميان درينا دير آمين و ان ميان درمينا درم ميان درم بر آند با معروز اورياد ميان درمينا درم ار كو مند در آنيه از مينا درم ميان درم بر آند با معروز اورياد ميان درينا درم ازم آمي باند معروز اوريام ميان ميان درم ازمينا درم ميو ميان بيمينا بيمان درم بر آند با معروز اوريم درم ميان درينا درمينا درم بر آن ميان درم ميان درم بر آند با معروز اوريم درمانه کنه ، ميان ميان درم ميان درمان درم ميو ميامينا درم بر آند معان ميان درم درم ميان درم درم الميان ميان درم ميان درم درم ميان درم در آند ميان درم ميان درم مياند .

ببوز أن يكون من النرغاء الموت والجلة لكتره العلم وصباحهم. - دورستهی الارب گفته: وعقار كسماب زين وآب ومانند أن ومنه مالداد و لاهادة أی شیم، و گول كه مواهی داخت گرداند و مهترین گیا، ومنز له و مدخت خوما ورنگته مرخ دیخت و اسب خانه يقال: بيت كثير العالم و ير گز يك كرخت و اصباب كه جو دوخت و آن استمال كنت و لافتندم، و نيز درستهی الارب گفته وضيه با قضم آبه و زمين ومانند آن و برارير آهد از غله و برآن... وضيع كنت و ضياح كرجال و ضيات جسمه. و دورينان (در اينها بين مهله ضياشاه است و درماين بين مجمع قبران و در و دورينان (در اينها بين مهله ضياشاه است و درماين بين مجمع قبران و در و دورينان (در اينها بين مهله فيشاه است و درماين بين مجمع قبران و در و دورينان (در اينها بين مهله فيشاه است و درماين بين مجمع قبرا خشه و از و درين بين مجمع قبران است و درماين بين مجمع قبران و درماين و درماين اين است است از مربع المام و درماين الم و در تعالم الام كرمان و ميان و مينه (ميان الم الار مين الم و درماين الم و درماين الم الم و درماين الم كرمان و درمايز الم اين المات الم و درماين و نين مجمع قبران ميره اين و درمايز الم الم الم الم الم الم و درماين المه و مينه . و الارم الم الم الم الم الم الم الم الم و درماين الم الم و مينه . و ميانه مينه . و مالم الم الم الم الم الم الم و رفته الخد و مينه . و ميانه . و ميانه . و مالم الم الم الم الم الم الم و مينه . و ميانه . و ميانه

تأليف عبدالمجليل قزويني رازي

\$¥4

از مقاودیاصده زاددوم نقد و پهلها دادیتان و آمید از سلی برامید بساندیو از هزاندیناد وصده زاددیناد * سامت و عاطق بر آمد. و آنچه از حکی برنامید بساندیو از بباند اورا صدوبیت سال بود یک سرایش معاویه در مکه بینجه هزاددیناد بخرید. از در ده، وز کوه مانش چهل هزاد ریناد بود. و آمیه از حو بطب بن مبدالمر گ بهاند و اورا صدوبیت سال بود نمیت و ادویناد بود و و طب بن مبدالمر گ و مال اس مالله و زندان اورا قیام تبود، هاذ فر زندان بو یک باسخان دهرد مت اینان چندانی بهاند که حدث مو دو و و بقیان آمی بختند آو از عبدالمیز عرب اینان چندانی بهاند که حدث مو دو و و رئیان آمی میشند و از دیدانه بن مین اینان چندانی بهاند که حدث مو دو دو رئیان آمی میشند آو از عبدالمیز عس و بن اینان چندانی بهاند که حدث مود و دور بقیان آمی میشند آو از عبدالمین عس و بن این مده بودنان ندام ها دو مویش از ^م هزار و بودهز او درم و یام دو او مان است. این معه بودنان ندام ها دو مویش آو در مانده یکونه بود دو او دی او مان است. بر کان سید را دین و آخرین آفتان الخلاق جمین مه از از قیامت یا مانی از مینه مورند در سید بود و در خوانی داخته دو می می مورد می دو مود بین و به از مونه او دی او دی او میناه به باده بر کان سید را دو در آخرین آفتان الخلاق جمین موده از مینه به از از مینه بان که را

اما جواب این ترهات وخراقات و طامیات مطوَّل که ته بموضع خویش. ۱- ن عبارت میان دوستارد را تدارد. ۲- ع : و البدالیزی . ۲- ح: ویتبان و ن: دېټيانه ح: ډېکياله د: ديکيانه عرمنتهي الارپ منته: دليان کند ادکيان که ترانوي يك یله باشده و درغیا**ت اللغات کشته: دک**ان باقتح ویاء فارسی مندد تراذوی کلات که بدان. هیزم وغباش وجز آن میستیجند ورژن کنند و بهتدی تلک گویند (از کشف و برهان، و دوسراج بتخفيف باء فارسى تيز آمله) وتعن هبارت برهانا يتست: 1كيان بروذن ومعلى تجاذاست وآن ترازوئیست که بلدیله دارد وجینی بلهٔ دیگرسنگ از شاهین آن آویز ند ویلغت دومی فسطایی گوینده و دفادوس و غیر آن نیز تصریح کردهاند که آن هوی نیست بلکه مو تب است. ۲-۴ ب ن: وبيكثيدندو ح د: ويستجدنده و تترغيات الثانات كفته: دستن بالقم وبقتع يز بسنی سنجیدن است (از مدادر برهان)، ۵۰ م ده دهزاده (بررباه تداول،کلمه). ب ن ح د: وكادرويش، و كلمتودد مويش مدر اينجانيز باعيز بعد الغبط مدماست، وتدسست ن تيز ومرحوبيش، بوده و بعداً بتمر ان کی وترویش، مندهاست. ۷ م ب ن ح د: دبالیشانه. در و هان کلیته: ونا کلنهایست که کاهن آثر ا بجلن باو کاهن بجلن به استعمال میکنند جانكاً بيكرينا: فا أو كمن وظ أورفت، وقاً أو سود؛ ويا أوداد. سمَّى باأو كمَّت، وبا أورفت. رباو تمود، وباو دادي. ٨-٢ بن ن: ٩ كوده، ٩- در برهان كلته وطامات با ميم بروزن حاجات اقوال بواكنده و هذيان وسخن هرزه واداجت ويهاصل با كويند و يعنى مبعدها شدور زباديس فعاحد مدادتما شدهدو ورغيا ثالغات مختلجو دوسراج نوغته كعب

. ,.

کاب تقن

این خارجی بیان کرد، است مستقصی بر در انخا افتامالی: اما جواب آفجه شفته است که: «افشیان گویند: رسول خدای درویش بود» آست که ابزرمعاق او ل می بایست که با معطنی کند علیه السلام که اجماع إست است که بلفظ بی مو او خویش کنته است الفتر فخری، و از بادی مالی در عویمی را بساجت بخواسته است: اللهم آ حینی مسکیناً وامنتی سکیناً، واحش لی فرز مرة المساکین و آیچه هاینه گفت داد علی بندیکم میتمان قط ، وماعیم آلم مسبر بالا بیر متوالیات قذ ؟ دمینی آست که دونه میم در تعالی فرز می آلم مسبر بالا بیز مد ؟ دود فرید الحدیث هست که دونه حجو تد صول پر ویز نی آمید که آل المدینا علی مرفق آلمانی علیه افراف لمین منا الاقر قر ها، معنی آلمت که : مسطنی از هدینه بیرون آمد بر خری منسته به خود دو دایل ماده ادر کلیمی بروی اندا جنه که آن کلیما لاینش مانده بود. واس المؤمنین از فعه مسطنی دون

مسطامات بيم ورتداما بيات نداملزه مى استهتد بدميم وفاد سياريندغين امتمال كنند بسني. اتوال پر اكند و سختان عراصل و پريشانكه بخي صوليان براي گرم باذار خودگويده. ار بالا بر و بعده الدوينمه (و كلمتنزندا يتوانيز بين مهله خطفداست). ۲۰ دونها با اين الاثير و بعده الدوين وردف الواطين و بحاو ساير كتب نقل دش عدم است و مايز در اين الاثير و بعده الدوين وردف الواطين و بحاو ساير كتب نقل دش عدم است و مايز در اين بالا بر و بعده الدوين وردف الواطين و بحاو ساير كتب نقل دفر عدم است و مايز در اين بالاثير و بعده الدوين المرون گرداند الماكن دان المركن و مايم المعان المنت براي من برين بين وردن گرد و ندر المان گنه : برون من مدخل بروين بالمدكه الدويز است و هرچيز سوداخ را گريند همرام. ۲۰ ، ۲۰ ه ديران من در ديران الازير حليت ال غرب المنيت ايو معدالما مي مكنه : وادن المعدالا تان الموانا المي و المواني براي مي الدارين كرد و است در الموري معرفي المعدالا تان الموانا الموره با المورين بالمدكم المي موان الدارين كرد و است در الموري است كه برام مايز مي معرف الائير حليت ال الدارين كرد و الموري و المعداني مي گنه : وادم مي الموري است كه بيال ۲۰ مرد و المور و الاثير حليت در الدارين كرد و الموران مي موري مي مي موري المي مي موري الموري است كه ري المواني و مي مواني مي مي مي المين و مي الموري مي گنه : وادم مي الموري است كه بيال ۲۰ مرد و المواني الموري الموري الموري الموري الموري الموري الموري الموري الموري و الموري و الموري و الموري الموري الموري الموري الموري الموري الموري الموري الموري و الموري و الموري و الموري الموري الموري الموري و الموري و الموري الموري و موري و الموري و الموري الموري الموري

. تکاولوه کی بد: منیدیت دا دونر بیدالمدیت مردی که بدید ترد آباد هنچاب خده است بسال ۱۳۸۷ همت ۱۹۹۷ موجاد بند تکرم و بطور خلی هد آلجاهست وجود نفوست ایندو دون جنوبی مردر بصندسی با حیله گشته و دیشاسری تهایا این ترک هدیس تیختی ایندامد زادی دسمود مصلحاً می جاب عداست در دیل جفته ۶ که من منیت در آل منعه مذکور است این حادث مذکوراست دودایا انهوری افر طند مودا فتر صند افره التنداید. و دون جنوبی کنیدو کتاب انتقال حضری افر طند مودا فتر صند الاکرد است ایند می دود جنوبی کنیده مندی در این کر کرد التنداید. و دود جنوبی کنیدو کتاب انتقال حضری در این کر کرده و می آندا اکر اینو است (دجر چنور بیداد دانساد مع افترد، عزیا مودام دان ۱۳۷۹ میری و بخیری به ۲۰٫۵۰ است (دجر چنور بیداد دانساد مع افترد، عزیا می ماه ۱۳۷۷ میری می ۲۰٫۵۰)

فاليف عبدالجليل تزويغي داذى

جارت كرد: وكانمايه السلام بر كمبالحداد المادتية بدر ف خلفه، وامتالها بن حكامات كه در آثارهمت پنداد ىعمه دروغ است مبارك باد يقول خواجه ناميي كه آن الاليتر كه نوا مكر باهد، واملاً بيست جو "خوددن على باخشت كندن عمر قياس بايد كردن اكر بعدومتى بود اكر يتواضع، اكر يقناعت كه خواجه همه دون بتفا عرغمن ابر سر دافنيان مرز لد. واملاحكايت بعاد دختن غير البشو با كليم جبو بكر قياس بيا بد كردن كه بدوش قرو كرفته بود، وخواجه پاهمنصال است كه از آن فقر وكليم ها لاف مرز لد عابجون حكات على وفاطمه كند قسته بو بكر وعمر فراهوش تكند. اما آلهه كفته است كه وفاطمه كند قسته بو بكر وعمر فراهوش تكند.

۱- ۲ دوبرست جو ۲، ۲۰ ن کلیهٔ وصریدا ندارد. ۳۰ ن میان سیان دوستان دا. اطارد ۴۰ دوبرستهی الارب شفته: وضیع با افتح آب وزین و مانتد آن و سیادی آ. از ظاه در بز آن ضیعه یاه معفر آنه و ضیاح جمع آسته. ۵- ب ۲ ن، د که قداد را از متر معطی، - حرح د دوبر میگر نه زیادی چوی بیل دمانی، ۲۰ سع یاضافا، دو تویسیمانانه از نایا کی این معر یکی اینت که مثل امیر المؤدین دا چنیا برای الفاظ کند. ۲۵ دو طبقه و دو نایتی قدر تعین را با جلال قدر دهست و دامند و فرض طاح از دنیا این تعریف بیدی دو تا بیلی کردن و ساخ مورد دامند و فرض طاحن از دنیا (د: وجهس مدارده). ۲۰ ب ن، و کاملی بلا آر در دامد و . (د: وجهس مدارده). ۲۰ ب ن، و کاملی بلا آر دومبره، ۲۰ ب جن ن، و که افتریامه.

PTY

عليقات تقض

اسلام آمدیپرهندن مغدمدم بود، چونمقتولمند هندمین بودان بر سام " بسیاد، وقتی کوید: زهدش بدین سفت بود وفتی با فارونش بمال مقابله کند نمی دانم که کدام کیر مزهد با نتسم#

و آنچه اذ عبدالتر حمن عوضحايت كرده است بفايت تامعقول دامعلوم است الكريمه اورا نعمت بسياد بوده است آخونه تا بدين حدّواذ غايت جهل دمي على كفته كنه تُسْن بك ذن اذ چهار؛ هتنادهزا ديناد بوده وبدامت كه تعنى اذتر كه سيب عن جهاد باشد كر بود مبادك بادوالد بودشمن محسد يندادى آن خبر يتواجه ناهيمي لوسيده است كه دسول عليه السلام كفت؟ فقراء استن يدخلون البيت قبل الأغيناء بتمسيانقتامة والته بساكه عبدالتر حمن بدين حماب درعوصات بماند تالذ عهيش حساب بدرآيد.

داماً آمچه از عثمان روایت کرده است درست است که امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین روایت کرده است ⁴ در خطبة شقیفینیک از قصنه عثمان [و] چنین می گوید: دقام معه ینوأیه ⁵ بخشمون مال الله خضم الا بل نیتا الریم، مالر خدای معطفی بریتسان وفتر احسا کین خرج کردی محقق و مکند ما چار بسیرا شبازماند واین به ضیلت است منتصر است که خواجه تاسی آود رماست دو حقر خلفاه را ندین کما کمان بردیم "کمایشان بستا بست معطفی و دگر امیاتی لو دنیا در خان اکر چنین تعامیم که فاردن مالهای علیم جمع کردند تا از ایشان با نماند؛ آگر چنین بو چمار افراد. و در زمین حمان در مانداین.

واساً آنچه انطلحه دوایت [کردم] استبنایت دوونجاست اساغر من مصنف آست کهچون دداد کر کتاب بگفته است که زیبر ازعلی شجاعتربود خواستهاست که برمز ددآخر کتاب بگوید که: طلحه از مسطفی سنیتربود که چون درعرب

۱- ن « قهواهنتی». ۲- ۲ بن ن « ویرماً» ح د: وعف مزیود اذ بسیادی پشه»، و سنی « یوسایه و « یوسایه و، بلست نیاوزد) وشاید کلمه معرف شده است. ۲- این مدینه در ان شادافقلوجویلمی(ده) ودرفیر آن نیز «رویست. ۲- ح: ودوست» ۵ - ۲ میدن: « ویزین فومود مح: « چیزی میان کود» ۲- سنخ: « بنوامیاً» واز قهیم المیافتقصوییمشد. ۲- ح د: وحال خدا و معطقی بر قفر او ایتا و وساکین شرح سیابست کردن. ۲- ح د: «می بردیم.

تأليف عبدالمجليل فزويني راذي

274

کسی گوید: کسی از اوستیتر نبودهاست؛ معطفی چون از عرب است داخل باشد، واین اجرا اگر باعتقاد کند کفر معض باشد. اسا خواجه بتعصب باعلی وبا آلتعلی لاف میزند. اگر نه چرا از میدانهٔ جواد و از استیاه بنی هاشم نه حکایتی کردهاست و نه هوجق ایمان اشادتی کرده است از بختیر جعق طیاده و از سخاوهای حسن و حسین طبیعا السلام اثری نیاوده است از خابت باخض حیدر کر از و نموذ باند من مفالة الا شی از والتجار.

اماً آنهمازعمروبن العاصر شرير دوابت کردمات وادر ابيغنورعلى «رحمانة عليمه نوشته است عجب قباشد که عمروعاص که بعتابعت معاويه ومخاصت على هز ارحق پاطل کند وهزادباطل بحق هاتمايند و اورا مالي وحالى باشد ديشن النال ماله، ويشن العال حالة، يوميحمى عليها فى نادجهتم فتکوى بهاجباهم و جنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لا نتسکم فندقوا ما کشم تکنزون .

اماً آمیه از ابوهریره دوایت کرداستهم عیب نباشد خواجه ناسی، خوامه بانده وعنوده که درعهد خلافت بوبکر⁶ بوهریره سوادین.ستری بودر سرای عاینه مد بقه بگذشت آواز بای استر بگوش عایشه آمدگفت: من الس کبات گفتند بوهریره است، عایشه گفت: بوهریره بدانجار سید که سوادمی گذرد این کلمه قل افتاد بده فروه آمد وعایت واکفت: آری من می واندخیر دوستی امامت علی اذ خلق بازیر دیده از آن عملوماست که با معاونه دفت⁶ و باعلی خصومتها کرد.

۱۰ ح در واز تعمت جغر طوار و حلای حدن و حسن علیها السلام اثری نباودده. ۲ - جد: ورو را ندادند. ۲۰ ۳ م ع د دستاجت. ۲۰ ۳ - ۳ د واز سا تده ح د د معن نمایده و هن یکی دیگر از موارد آردن و دام است و سریعنی اضل جنا تکه در تعلیق تعلیما ۴ گذشت. ۲ - آیت ۵ م مورد میار که تو به ۲ م - میدمر تعنی اضل جنا تکه در تعلیق تعلیما و گذشت. ۲ - آیت ماینه بگذشت های مرد که: و گری تکه: دورد یا بعله قیمتی با یدادگار باب بست هاینه بگذشت های برغرفهای بودگفت: نوه را بعله قیمتی با یدادگار باب بست ماینه بگذشت های برغرفهای بودگفت: نوه را بعله قیمتی با یدادگار به و در گذشت: از که باشد که بده نمان می مین عقد دقا آیو هریم میشید. مرد با بعله باز تکنید و گفت ای منی ماه میشیای که بعد نمان می با در مان کرد از ایو هریم و بیشه م باز مینید و گذشت ماینه مون بینید خاموش دند و هرچیوه بنداد. ۲ - ۲ : ه که ابو هریم محد در کار بوه مروره ... ۲ - منی بیش معاویه دفت.

تقضى	کتاب	

، بوقت حسن که نرم ژمانانه بدعودت بوهریره و عبر دعاس وشرحبیل بود^ا ، پس . عبب نباشد که از بشان مالی پازماند. اهما عاقل داند که آن ندمال باهد وبال دنکال . باشده وبدان مفاخرت نمودن غایت جهالت وطلال باشد.

اما حديث انس بنمالك بارىسالى داند كه دروغ معض است كه دوشد أت فقروددويشي بمرد نادد آثار هست كه در آخر عمرش بالتجاع بحجاجين يوسف المُتَعَمَّى آمدٌ وا نَسَ أَدْمُمُشَرَانٍ أَ مَحَابِهِ وَدِجونَ مِحَمَّا جَمَعِهُ مِنْ قَمَى دَاهَت يروى فرو كذاشته؛ باد در آمد وبرداشت، تابيناشده بود وبكر كن `` بردوش ظاهر شده، حجاج پرسيد: اين جيست، كغت دون شودي،على أد من كواهي خواست باز پوشیدم و گفتم: مرا بیاد نیسته مرا نفرین کرد و گفت: اگردوغ می کولی بارىسالى ترا استحان كناديدلشي كه هركه كه خواهي كه باذيوشي ظاهرشود حبماج اورا قبول فكرد وهيج بدونداد و درويش ومعتاج مُرد تا أكرهمة دعاوى مستفادز حق مالدادان چنانست كادر حق أفرى بس همه ادروغست كريعشى واست المت، مبادلاباداكر بحلالحاشتند حماب قيامتدوقوف ددع صائباشد، وكربحوام داشتند خود مقاب اشد؛ في حَلاليها حساب دفي حراميها عقاب، بتزديك أحل حق ا _ درسای گذیم که این استثاره اگر درست باشد باید کسانی که طرف شود میاشند زنده برده باغند أما شرحيل دا بطور تصبل بيان كرديم در تعليقة دماء لما صروعاص؛ اوليؤقبل اذ اين تاريخ موده بوده است وتصحبارت ابن الأثير در اسدافنايه درترجمة عمروعاص ايزامت: در استعله معاوية على معرالي انمات منة ثلاث واديمين، وقبل: منة سيع و ازيعين، وقبل: تسان واربعين، وقيل: مئة استدى وعمسينة الأول أصبحه يس بنا يوقول الخير ميتواند عمروحاص ايعمب تاريخ مرف فود قراد كرفه باعد والمالعالم. ٢- فرممتهي الأدب محفته: والتجاع بطبآت وطف ومقعت وليكوثي شدن ويقاله عؤلاء قوم متجعونه وامراد امتطاء وطلب مالی وصلائی کردن است. ۲۰ – ۲۰ دنود حجاج بزیوسف ثقی دفته. ۲۰ – دحمرانه جمع مصراست بضم ميم وقتح هين وميم مشلد (بشيغة اسممغمول اذباب تغيل) يعنى يبرمونان وسالموددگان. ۵۰ ن دیرتی بوا تداده ۲۰۰۶ ب: دیردری و سی تیز آثر ا تدادند. ۷- درخیات(لغان گفته: دبرس بغنشین، مرضی است که دافهای میاه یا مید ازاندام يديدآيند (از ستخب) و در عنتهي الارب تغته: ديرس يسي اندام از ضاد مزاجه. ۸. ج د: دعلی مرتضی، ۹۰ د: دیلتی برس کندروقت، ۱۰ ـ دهمه انتقاد جد.

ناليف عبدالمبليلترونبرواذي ٢٩ جنين است كداز مسطفى(س) اذ مال دنيا هيچ بادتماند الا از منقولاي اذ آلت وسلاح و كمنوت خاص، وازهلي مرضى(ع) آن شب كمادوا دفن كردند بامداد حمن علي عليمالسلام معنيوبي آمد و كفت: ماممان المعمدة لقدت قبض في هذه الطبلة و جل قط بنسبيقه

يامماسي المشيعة لملة عين مي حيدالليه و جل على يستميلهما و جل على بند يستمعه الادالون بعمل والم يداد كما الآخيروان يعمل وماخلك صقراء ولا بتبغاء الاستيمانيانة وراهس أوادا أن يتعقرون يها خادماً لأطليم.

بيتتراد هنسددم أبود. وضيلت ابيا داد لا بر فر اعتلاما طلبان بكى اينس كه ني مى كويد اللهم أحير نوي مسكنا، وولى مى كويد يا سفراه ويا بيغناه غر تى غير ى دوريندا شم كه قادون دون وقس ومو خاقان تر كمتان باشد كه بمال تفاخر كنند نداستم كمسحابة دسول بالا ول چنين آيت كه: [اعلموا] انساالسيوة الد تيالب ولهو فرينة وتفاخر بينكرد تكاثر في الأمو الوالا ولاد كوماند إين بيكو به جمع حطام درخاوف دليا كند الاويندارى خواجه اسمي آن حديث نشاو مده است كه بوند بهماي مسلمان من عناك يافته ومسطن بنادة على آمد طعام دليا تيافت و آن خير وا يندارى مناك يافته ومسطن بنادة على آمد طعام دليا تيافت و آن خير وا يندارى منك يافت ومسطن بنادة على آمد طعام دليا يافته بوند گفته من از ايشان مستم سيد كفت يا بادار آلك قوت أنكرة و آيام الائو لا، قالطياه المالاب آلك قوت يكو تحيث و قال لا، سيد كند أون يكردارى الا كفت: حادم، كفت كه توال دستكان ابني بيندادى عمر وعنان و عبدالار من

۱۰- د دوازه دا تنادند. ۲۰- : داز آلت ملاح ب: داز آلت ملاح. ۲۰- ع بن : داین نیم ح د: داینکه. ۲۰- : داز آلت ملاح بیانلطای نمورد ایت مذکوره میتر آذاین نبود. د. ۲۰- ع ۲ بن ا دافته (مینهٔ مرد). ۲۰- محد آیهٔ - ۳۰- در مارک تعدید دقیل کاریان است کمتاً طبنا هجب انکان ایت شهیم خواد معمل آمیکرد طال در ایک نمو تعدید دفتیله. ۲۰- ع بن : دومهان ۲ الامت کا افتر دوم. ۲۰- ۲ بد داشتر مع حد دنتیله. ۲۰- ع بن : دومهان ۲. ۲- ۲ بن : دومهان ۲. - ۱- ع بن : دانگاه ح د هم ندازند و دانآگاه بعنی بی اطلاح است. ۲- ۲ بن : دوم دود. .

ł

£41

-منفست از مقبت بلانشناخته است و از آن خبر بیگانه بود. است که امیر عبادی سُنتى درادبسين آورد. است كه: يمكى اذ محابه متوقى شد كه ده دينادداشت سيد گفت شمابروی نماز کلید که دنبادار بودهاست. اینعجب موسی دعیسی در کسوت درغویشی دعوت کرده فرعون وفارون دراباس تو افکری دعوی کرده ، آغکه خواجه توافكرمح صحابه وجمع مال برس دافضيان مهذند ونداند كدمال دنيادا قندىنباشد ونعمت دنياوا خبطرى كالباشد الاوؤر ووآبال وتكال وحساب وعقوبت قيامت. ويتدادعا كه خواجه ناصبي آن خبر تشيد است كه همة اصحاب الحديث جون محمدين اسماعيل البكارى ومسلمين الحجاج وغير إيشان روايت كريماند كه: جبرئيل بمحسَّد(س) آمدوگفت: يامحمندان دينك يُعَنَّ قُلْتُ السَّلامَ تَرْبَعُول والمحمد إن شبقت جملت لك بطحاء مكم دهباً و فضة وقال: لأيار به، أُجُوعُ بُوْماً فَأَسْكُرُ لَا ، وَأَشْبُعُ بُوْماً فَأَحْمَهُ لَا وَجُونَ مُعطفي باجلال مرتبت و وفود عظمت روزی کرستکی خواهد وروزی سیری، و درقستهٔ فارون يحمنين باشد كهدرآ بينامن الكنوزما ال مغامحه لتتو المصبة وليي التو تروخواجه ستي كويد عمروعتمان وطلحه و فرميروا" هزادان هزاددوم و ديتاديادماعد. العاتم که این موافقت فارون باشد به متابعت پیشمبر؟ این دعوی درصحابه اکر وافشیان كرهمبودندي مستعقق أملامت فالعنت بودندي اسأ جون سنسيان كنند باكبي فياشد ويتدادم كه با أين چندين ُ الزام جعود ننوان كردن ُ وندلدت سود تدارد.

کتاب نقش

و دیتموآنته خواجه مجس " حده ساله از بیران طریقت لافی می زند که شینگی دا فنامت جگونه بوده است، وجنتیک را کسون چگونه بود؛ اگر آن سنت است پس جمع مال مگربدعت بانده وکر جمع مال سنت بانند میگرتراد دنبر ا: ربا وبدعت بانده وییهاده کسی که از شریعت وطریقت چنین بیگانه بانند

۱۹۹۹ ب ن ح د: دادویشی» ۲۰ ح د: دهموی کردند ». ۲۰۰۲ ج د: د دموت کردنده. ۲۰ مینی قدرمتزلنی. ۲۰ م ؛ د بابیلال مرتبته چو: دیابیلالقدی. ۲۰ هـ اذا با ۱۹۰۰ مورد قبار کاقصص. ۲۰ ح د: داز صوحتان وطلحارزیر» ۲۰ ح.د: در بندادی باچندیزه. ۲۰ ح د: دکتران کرده. ۱۰ ح د: هنوابم سیم مدیره.

تاليف عبدالجليلي قؤويني وازي

كه سول كويد: حب الدنيا داس كل خطيف رجائي كويد: من أحب دنياء أبر بآخرته (الخبر) و ديكرجاى كويد ان أنة تعالى لم ينظرالى الدنيا مندخلتها بغضائها وبارى تعالى كويد الدما أموالكم وأولادكم فنه وجائى كويد ! ان انة لايعب المسرفين يس خواجه منى بغلاف إين حمه تعنيف كند تابايد كه محويد مستابه علم وطاعت طلب كودند كويند حال ونعمت و ذروسيم وخرو كاو ومتر طلب كردند آنكه اين منفست منفيت خواند وفنيت و افضيان داند وهر عاقل عالم كلمل كدا اين ضل وجوابش باستنصا بو خواند تعان مذهم رمسنف وتقسان عقل بداند والحديثير العالمين.

آنگه محققه است: «فضیحت شصت و یکه داخنی کویدوا اوجود زن:عسهٔ زنوا وخالهٔ زنوا بزنی نشاید کودن واین مخالفت" شریعت است.

اما جوابد این شبعن آست که این معنی بدذخب شیعت چذانست که چون حزد با وجود عبیه وخاله که ذن اوباشد خواحد که دختر بو ادروخواحر ایشانو ا مکاح کندا لابدستودی واجاذت ورخای جدیه وخالهٔ ایشان تواند کودن، و گپر نکاح کند بی دخای ایشان: آن نکاح موقوف باشد در خای " ایشان اگریدان نکاح

کتاب تقض

£44

رضا دعند دوست یا شد وم شی ، وبسناد رضا عاشد ایشام اکه نسیم آن عقد کنند و گرعزل کنند ومنع ، ورضا ندهند بدان نتاح ؛ ایشانرا اذ مرد جدا بکنند وسه و قرعزل کنند ومنع ، ورضا ندهند بدان نتاح ؛ ایشانرا اذ مرد جدا بکنند وسه و قره رشان وستندی باشند از طلاقد اسا اگر با وجود دختر به اددود ختر خواهر که ذلایا و باشند خواهد که عند بند بر خاله و مهد ایشان بی دنهای ایشان باشد و آن عقد دوست باشد و مرضی ، و دختر بواند و دختر خواهر را اختیاری باشد و آن عقد دوست باشد و مرضی ، و دختر بواند و دختر خواهر را اختیاری باشد در آن نصنه و این بخلاف مذهب تفهاست و در آبد مر من علیکم استانکم (الی آخر حال) که آبه نصر به است این نیست که این مقد برین وجه که بیان کرد شد حراماست، و بدنده بر خانه و بداخه را در و ما در ما کنر که مان که مدهم داختی مو آن علم ؟ باشد، و بداخه را دان و معالم این کرد بر آن عمل ذکتند * این مسأله بدند بر * اهل بین است و چون بر تصریم آن کته مد دار بین ، ایست مذهب را مادیت بی مست آن کایت باشد به لایل ؟ کرد گفته شد از پیش ، ایست مذهب را مادیت که گفته شد درین مسأنه و و المدد . در آن است در این ماند مند بر * اهل ای بی مست آن کار در است و باشد و این کته مند دار بین ، ایست مذهب را مادیت که گفته شد درین مسأنه و و المدد به رو آن است در این ماند مندم و آمایت بی مست آن کانه به درین مسانه و داده کته شد دار پیش ، ایست مندم و آمایت که گفته شد درین مسأنه و المدد به در آن المدند .

· مس دوا دخیای» بوده ویا دوم نیز بنعنی «به» درآن زمان بکارمیدفته است.

۱- ۲ ب زاد دو شود داده و انداد ند ح د دو شوهر ان ایفانه. ۲ - طالب تغییل در این سانه بکت دید و قد رجوع کند که در آنجا طور متروح مذکور است. ۳ - آیهٔ ۲۶ مورق دارد که اسا د. ۲ - ع ب ن ح د: دو سول طیعه و من درست و صنعیم است از دهول طیع و سولا گولایتال سویلا و قولیتال سنه انکل و اعتد خطبه و قدی تارست و مسعول طیعه که درمو ارد دیگر این کتاب بکاردانه است مسعن و معرف از دسول طیعه بیاد در از دو معل طیع به دردان حربی معتمل نیست بلکه وصل به می گویند پس دوسته اسم معول نز باید دسول به گفته دردان حربی معتمل نیست بلکه وصل به می گویند پس دوسته اسم معول نز باید دسول به گفته می معتمل نیست بلکه وصل به می گویند پس دوسته اسم معول نز در بکتر می ترک بگر تیک محموم در این بور نظر با داکند و دسول طیعه باد کر در م در ریک رمن و تعرف ای اسماست از دهول طیع و به تو که . (بکتر می و نسخ ح د بنی موافت بازدکه است. ۲ - م ب د: دایه اختر ی ح د: آیتی با خبری متوانی.

تأليف عبدالمجليل فزويني داذي

۶۳۵

آلگه محمله است: هفطیحت شصت ی دوم. دانمنی زوادارد که خواجه نی ع کثیرالارخویش بدر د وعارین ابدهده.

اما جواب این شبعت آنت که: بعز دبدادن فرج بدخد هیچ مسلمانی روا بست. اما کنیز لاجهه بدادن رواباهد، حکم کنیز لاحکم دکر مال باشد ومالله وا باشد که مال خود بقیری دهد اما این مدأله شرحی بسیار دارد در کتب شیعت بایند که مال خود بقیری دهد اما این مدأله شرحی بسیار دارد در کتب شیعت احتمال عکند که بنایت مطول و مسیل شده امتا خواجه میش بهون دراداد که ختای مال اگر خواهد ایسان مؤمن بستانند بافی دهد، و کنی کافی بستاند که دهد که مالك السك است؛ اینجانیز بایه که دوادارد که خواجه گذیز له مالك الملك است مال الس احر خواهد این مان مؤمن میتانند بافی دهد، و کنی کافی بستاند به و من دهد که مالك السك، اینجانیز بایه که دوادارد که خواجه کنیز له مالك الملك است مدان است، عنونی منداختن که کنیز لارایتی خود دهد بهه، و السلام آنته محفه است، ه فضیحت شست و سوم . داختی قداع را چون خد دان

وهمه درمسجدها خورند. وفقّاعی را خسّاردانند بِ خلاف فقهای اسلام. اها جواب این شبهت بسینه گفته شد⁷ وتکوارسیارملال افراید ویلتخصل دربار در کنابی آوردن بسینه الا دلالت اباشد ب_ی جهل مستّخه.

آلته منه است: «فضیحت شست وجهارم - بدانکه بنزدیك هد ادت چناست که هیچزیمنی بزد گوارتر بست از آنذمینی که خدای تعالی دسول خوددا از آنجا آفرید و بعداز آن بقمه ای که قبنی دوج دسولش آ بجا کرد که جای مدفن وی متاوست و دسول خدای تعالی کفته "است: القبر دومة من دیا ترا انجند أو حلر -من حض النیران دهیچ قومی مستم تر از آن قوم نبودند که مساحبت دسول بیافتند

۱-۹) دوبادیندهده ب دوبمرد عادیت دهده، ۲- ن: دود کنیز ای ح ، د کنیز ای (ه). ۲-۹) دوبادینده ۲- ح : دوبلا پاریدا نداد ند. ه-۹ ن: دوبانشم خدهم ندارند. ۹- ع: در گفته اشده نامد آست بینه گفته شه ۶ ح : دوبو اپارین شیه ندیش گفته شد. ۲-ع ۹ ب ن: د که جای مدفز دتر متاسته. ۲-۹ ب: دور مول فرموده ن: دور سول (ص). فرموده . ۹- اذ احادیت مروفه است وطالب تعمیل دجوع کند پتعلیقه ۲۲۴. :

کاب نقض

£85

و درول کفته است: حَسِّ القُرو ن قر تری بَه مَّن بَلِيهم ، و يَلَى مَن يَلِيهم ونيز کفته است: طُوى لِيمَن يَسُ اللَى ولِيمَن يَر عامَن بَرائي، بِس خوداين حمد هر ذ است کبت کران " در عابش " جتر از معا حيان درول اند، ونيز دسول عليه السلام گفته است: جنبوا أموانکم جيران السو م^تيم بقول وافني آن خاك و آن تربت که دسول خط تهاده است شرين " خاكي است که بو بکر دعد باد تهاده اند " ودسول عليه السلام خود ذا از حساب گان بدنگاه نداشت، وذاش خود به ترين زنان بودنه، وابن دورغ است که اسلحان از دول خان دون يا تنا " بن دعا فکره ؛ و کر کرد اجه بت بود که بعذهب وافن زنان وسول حذفان بودنه.

ایما جواب این فصل با تعصب که از سر تهمت و بدعت یاد کرده است او ل اینسن که: شبهتی نیمت که سکنه خیر البیقاع است که مولد و مندأ معطفی است. وجداز آن^م مدینه أشرف المنازل است که منزل ومدفز معطفی است. ودوشرف این دویقه خلالی نیست و در آن هم خلافی نیست که: النمر روضة من ریامن المجنفة. وشرف ومرتبهٔ چشت یا عظمت از معطفی است وفیر معطفی روضة دسای خداست؛ وفت این نیز.

تأليف حدالجليل قروبنى زاذى

اما آفچه محمقته است که: دهیچ قوم محتشمتن از آن قوم لبودند که مساحبت دسول بيافتنده اين مطلق كقنن خطاست وروانياشدكه بهترى إقامصاحبت رسول باشتصبر داً؛ بهتر بهتر باشد وكرچه مصاحبت وسول هو كز درنياود'، وبدتر بدس بائد وكرچهخوداد نفيررسولباشد بمبجر ديماجت بهترتتوان شدن كه يس نوح اكو چەييغمبر ذادە است بەتر است، ومۇمن آل فرعو تناكر چە يېغمبر دا قديدە أست بهتراست؛ تاخواجه بداند كهبساحيت تنهاكلاراست تشودرته مذهب خواجة الاسبى دافشي سنشي حنيفي چنانست كه: بلال حبشي بعتواست اذبوطالب قر شي. ومساحبت وقربت وقرابت بوطالب واليشتراست تابدين حجئت دست إذآن شبهت بدارد وبسبع درمصاحبت خرام فباشدكه بارىتمانى حكامتحي كذد اذفت بوسف عليه السلام كه أوبا جماعتي [كه با أو إدرزندان بودند كفت: باصاحبي السبين " ومعلوم استكه ايشانا بردين وسنت يوسف تبودك واكمصاحبتي مجر دنبود واذ صحابة وسول آفكه بهتر است؛ بإيمان وظاعت متابعت بهتر است تدبمجس د مصاحبت . الماآفجة مخته استكه دسيد عليه السلام كفت خيش اكفروك قراتي ترا حَنْ يَعْلِبُهُمْ وَأَسِّلَى حَنْ يُعْلِبُهُمْ وَاحْتَ احْتَ وَجَقَ احْتَ وَقُولُ مُسْلَقَى احْتَ وَبِدان المكادى فيستبدأت شرايط كه بيان كرده شد، وخبرى ديگر كه قرمود كه: طوبى المؤدراي (الى آخره)داست وحق است الما بتقدير * كلام جنين باشد كه: آنها كه مرا ديدند وبين إيبان آوددند، ويرقول من كاد كردند، واذاعل بيت من يو عكمتند، وبرش يعترمن كلو كردند. وآنخبرهم سحيحاست كه: وجنَّبوا أمواتكم جير إن. السومه وبحمدالة جيران ووقيقان وهجيعان ويحاهر جه بهتر همتند تاشيهتي مجاهد یس اگریتقدیر بدی درجواد بیکی افتد نیلدا از آن بدچه نقمان باعد. واها دعاى «أسلجك أزواجنا و ذرَّيَّاتنا» همدرست است ورسول كفتهاست

۱۰- ۲۰ ۵: دونایا بدم عز دور تبانه باشده ۲۰- ۲۰ و دهنی، ۲۰ حمد (۲. با ۲۹ و ۲۱ مردا مارکه بومن. ۲۰- این طلب درمت وطنیه شیعهٔ دانیه استو تعقیق آن در کتابیز د گاذئیمه بادند بوهمچنین در تلیقات ایضاح تعقل بزندان بسل آمده استو کمتالی باشد مواجعه کنه (صرد-۲۵۲۵). ۵- ۵: دسیدهالمه. عدم ع: داما تقدیری.

5

97Y

کتاب نشی

የተለ

وخوانده وخداکناجابت کرد. وزنانش محمداند و مناند قاتات و ا مهاستالمو منین بودند اما خواجه معجس چون میداند که قاسلمانا آزواجنا، از قر آست باید که این آیت دگری خواند که: عسی دید ا نطاله کن آن بیداه آزواجا، غیر آمنکن (تا آخر آید بر خواند) که هم از قر آست و دواباشد که دأسلمانا آزواجنا، در بعنی زنان ستجاب باشد ودر بستی نه که نمه معوماند تا شبه تذایل باشد وفر ندانش خود بستی انه فاهریزو بعثی سادات پر دگواداند که منجود: معجس انو خارجیاند که مجرو خارجی اگر مار سیاه بینه بر سینه خود دوستردارد که گیسو تر سیاه علوبان و قاطیان، و ند آیت همستند که آلوده ذلت و معمیت انه، و دعا ه دیستی مستجاب است دون بعنی.

تما حدیث آمیه کویند دیدترین خاکی توییروسول است که بوبکروعم آمیا نهاد الله این خود ندمنحب شیعت است و بعنجب خواجه سنّی دمقد مانش لایقتر است بداندلیل که علی مرعنی روز وفان بو بکروردز وفان عمر زنده بود باصلابت و شیعات او منح نکی د بوبکر وعمر را آمیادن کنته، و عمان بادقعت قدش و کافیه بتی هاشم حاض بوده اند البته خصومتی و منعی تکردند دلیل کند که و علم و عصت هم از یوبکر و هم از عمر گذشته ؟ خواستند تا او را بس تربت معطنی آورید تابعیدی الذه کرداند در حال عایشه بر استری سوارشد و مرافی بارد معطنی آورید تابعیدی الذه کرداند در حال عایشه بر استری سوارشد و مراف را اند معطنی آورید تابعیدی الذه کرداند در حال عایشه بر استری سوارشد و مران را انده منبع بی کشیدوه بنی الیه با سالاح بنتمومت حسن بر علی مرده آمدند و کینه بعد و احمد در خوان را انده کرداند و مان عمر کند که مرده مداند و کینه بد ر معطنی آورید تابعیدی الذه کردان در حال عایشه بر استری سوارشد و مردان را انده و است مرده مدین از مرکردان در حال عایشه بر استری ما از در اس تربت معطنی آورید تابعیدی الذه کردان در حال عایشه بر استری موارشد و ران را انده و است در خوان و دردان و ماند کند که محمد می مینود و ماند و کینه بد د میطنی آورید تابعیدی الزه کردان در دان ما و کند ماند و کینه بد و کنه به مرده مدند و کینه بد د

۱۰ این کلام افنیاه است ذیرا بچنی سخن ندتر آنمیزمه از قول پنیبرا کر (اص) ذکر نشده است و ندرسای نیز بعنوان آیه بادنشاه بلکه بنتران دوماه از پنیبر(من) نقل شده است که عامل غیرتر آن نیز میاشد. ۲۰ صفد آیا ۵ سورهٔ مبار که تحریم. ۲۰۰ ح « او منتشانش لازچتراست». ۲۰ ح د: ورقات نموده پس وگذشته بعنی دند گذشته بیاهد. پنی هر دو وگریاسیم و گذشته با دند گذشته می باشد. ۵۰ ع ب-حناومغیز برسل».

کنند نیمه ومقتدایان سیدمنم دمی کند که بو یک تیسی دا و عسّر عد و ک³ دا در حظیر ، مسلمی بر نداماً عابشه و مر دان در امی دارد د که پس قاطعه دا در حظیر ، جد ش بر ند این مداون بنگر ناخود که دا بیشتر است و این خصومت کجا سایتن است ۲ در کتب می آید که عبدالله عباس دخیل الله منه که بدر خلفای داندین است برملا ۲ خلق دوی بدایت کرد و گفت: دو اسو آناه بو ما علی بدل ، د بو ما علی جدل تر بدین آن تعلقی نودالله و تعالی آدلیا هایه از جمعی الی بیتك ۴ و کلامی که درین مین مذکر که بو یکرد عمران بر فاط شده بدین حجت که علی بامرداد کی متم مین مذکر که بو یکرد عمران به وار مصطفی برد ند شیمه آدل ایت که علی بامرداد کی متم نگرد که بو یکردعمر ما بینو از مصطفی برد ند شیمه آدل ایت کو ند منگر باشند و چون عاینه و مر وان و بنی آمین سند را دو مصطفی برد ند شیمه آدل ایت کو نمی با در دادگی متم خاصان نباشد . و گر بمانند این این قدد در ن موضع کنایت است تامملوم باعد که بواب این میت روحه میت آن این قدرد و داشمن منه در موضع کنایت است تامملوم باعد که معبران و ناصیان علی و آلکی دا دهمن تی داد ند که هیمه محابه دا : در المانین در آلمالین.

تأليف عبدالبطيل قزويني دازي

کتاب انقض

64.

خلافت وامامت كندكه اكربددست باند كعدوشان عليست بمددا كهخودمسلم تيست ويسىمفسران بر آنند كه درشأن اوخاص نيامداسته وكرمسلم تودخماي تعالى مي كويد: من وفي أشباله ورسول من ولي أسما استه و آن مؤمناني كه در ركوع سدقه هادند، وكدام كس ابن را متكرباشد كه خداي ورسول وعلى ولير" مۇمنانيانىدە ومىمادىن "ومىجىبى" مۇمنانياند، اين دلىل نىكند برىتىمىتى بر خلافت" و از اخبار رسول كويند: أنمت منتى بمنزلة هارون منموسي ارالا ألمالاتهي بمدى دليل است برخلافت إد، مابندست" كوديم كهجارون خليفةموسي بود بعدادمو كله اوتا تواين را بر آنحمل تكني كه خليفه ودسي يوشع بود نهجاردن، وخود چون على اِ مَنْ كُود چُوا برس جَهُور إصحاب مَنْ تَكُود چَنَا تَكْعُوشَنِه مَا مُحَا وحبيركم الكلا تكردى دوسفرى مى بايست وبالان مترى مى بايست جنانكه كنى دز زيدهكاري كند مدينه كجابود. الاجتا لكه شرح همة شريعت برس جمهو دمحابه می کرد این کارکه بنزدیك توعظیمتراست وبانبو ت برابرست پنهان می باست ی کواه د قباله ؛ تا یکی کوید : حاض نبودم ، یکی کوید : بدین نه امامت مىخواھد اكر چنين بودىكە تو مىكونى خداىما (سولدا مىكوبىد ماكان محمد أباأحد من وجالكم ولكن وسول الله وخاتم التبيسين وكفي الله شهيدا"، محمد رسول الله"، وما محمداً لا رسول"، باداود الماجعلناك خليفة في الأرض "، حادون. اخلفنی فیفومی'' بدانستم که دانس ژارمیخاید و دروغمی کوید، و دوستاست كدرسول كفته است درحالت وفادن المتخليفتي فيأهلي دبر كسي مس تمكو دير كغت: مردا أبابكر" نا اجماع" امتش حجّت باشده.

تأليف عبدالجليل قزويني زاذي

P#1

اماً جواب آنیه کنته است که: « نیمه امام ه گوینده بلی چنین است واین مذهبی دبر بنه است و کهن است، از آن روز گادیاد است این مذهب که آدم بر شبت می کرد، وبعد از وی همهٔ اییاهم این کردند نعمذهبی نوونازه است که برین نهادهاند چون مذهب بوالعسن اسی، وحمین نجار، وعمر وعبید، دغیر ایتان، بعذهب اهل حق آمام می کست ومعصوم و بعد از معطقی علی مرتض است بدلالان قاطع که بیان کرده عد و جعداله شیمت دلالت بر امامت عاز آین گویند و نه از خبر که این حرد حسمی است، دامل دلالت بر امامت از طریق عفل گویند از برای قاطع که بیان کرده عد و جعداله شیمت دلالت بر امامت از طریق عفل گویند از برای قاطع که بیان کرده عد و جعداله زیمت دلالت بر امامت از طریق عفل گویند از برای قاطع که دولت است بر امامت علی، وجون کتاب فه درامامت از برای قان و اخباراست که دلالت است بر امامت بمی می تعلی به دولمامت است آلیه درمواضع بر فتاذین معنی کانیاست و معاد در کتاب والیا هند فرامامت آست آلیه درمواضع بر فتاذین معنی کانیاست و معاد زین معنی می امامت و مرامامت آست آلیه درمواضع بر فتاذین معنی کانیاست و معاد زین معنی می است آسر المؤمنین بیان آیت و دوجه خبر ودلالت بر امامت بسمع گقتمام ، درین کتاب احمال دکند چون بخواند بداند.

اما آنچه مخته است که: دخلیفهٔ موسی هادون بود ووسی دخلیفهٔ وی یوشع بوده تسلیمافتاد مبادلهباد پس دزین است خلیفه همان باید که باشد که باجما عومی باشد واجماع است که وسی معطفی نه بوبکر بود ونه عمرونه عثمان بلکه آ علی بود پس خلیفه هم وسی باید تاسودت ومثال درست باشد که آورده است.

واعا آفجه مقته است که: «جون علی دانش می کردبایست که بر مکلاً م خلق

وایزماجه اذ خابشه و اذ بخاری وسلم اذ ابوموسی واذ بخاری اذایزحمور اذاین ماجهاذ ابزمیاس وسالم بزمید چین نقل کرده که وسول(ع) گلفت: ومروا آبایگر ظیمل بالناسی. ۱۴- ع ۲ ب ز: دیاجها چه.

۱۰ کذا در نسخ ۵ ج ۲ ب زیه و نسخهٔ ح تدارد و ینفر میرسد که اصل: دیدیزی بوده است یعنی شعیدهده مانند مذاهب تازه نیست که زندگ دین بآنها داده اند بلکه اصالت و حقیقت و و افیستدادد ۲۰۰۰ مراد آیقا سا و لیکم الله و دس له (۲۰ آعر)است که گذشت. ۲۰۰۰ و پلکه و نقط هزیمه نسخهٔ ۲ ب ز است.

....

کتاب هض

. کند تا اسی پوشیده بنداندگاه ^ا دگریاده بهمساب کودنوست تا این^۳ همه باید که تقییر جریز طبر کابر گیرد وییند که اورا اس کردیمنو دهمهٔ مهاجر فاصادسکی دمدنی، حضر کاوبندی، عربی دعجدی، اودایامام کرد ذنان دسول همه حاضر و خلاف خرد دیسات کردن تفسان عقل باشد.

اما آفجه مختله است که: دورسفر این تغریر نفسان امامت است بیماد میدادن از آن حوال پیدایت و حی درسالت اولو العرمان می خبر ست باید که این مساف او ل با خدای بکند و گوید درخیی تاریك باد وباران بی خاسته، موسی غریب [وما] در حاض، این چندستی داردا⁰ کذلك مکت و کمید نهاده، بنی هاشم و غریش مسته، حاض، این چندستی داردا⁰ کذلك مکت و کمید نهاده، بنی هاشم و غریش مسته، محمد را بر گیری بکوه حوی⁶⁰ بری تنها چنامکه کمی کاری دوند مکند مس اگر تغریر رسافت موسی بشب در کوه و بیابانه و تغریر نیو تر مسطنی بر حرک اگر تغریر رسافت موسی بشب در کوه و بیابانه و تغریر نیو تر مسطنی بر حرک نها نقسان بود ت ایشان اسی کند مگر تمریر امامت علی بریالان در بیابان نسای ندن و معموم باد و ماره و تهان از آشکارا تعلق مدارد تا خواجه نامیی این مور در ا می و زمان می کند داردی باشد.

اما آنچه مخته است که دبادی مالی اسامی انبیاو نام مسطفی ظاهر دوقر آن کفته است بایت که نام علی مسر حیکوید که اوجد از مسطفی امام است قاامت دا بدر آن شبعت بیاشده دکر باده نامیم ملمون دست از یفعل ایت مایشام بداشته است

۱۰ ح و: دونسالده و ب: د ساند م ۲۰ کذا حریبها هدنسخ ب لیکن ع ۲ و: داده (بندون نقطه) ح هم ندارد دیم تولند بود که دیام باشد (بنطقا هوسطه تحتایی). ۳ ـ اذ ۲ په ۲ مورد مبارکة قصص ۳ ـ ۲ ب د: دسترم، د ـ ۲ ب دنه این معنی دادده ن ح اولین معنی دادده. تب د در همه نسخه دحری، در همتیهی الارب انفتخه دحراء کاک و صوری کملی و اشیر مردی است از عیامی بذکر دیواند و بینم اکرهی است بیکا تحت به اذا به ۲ مورد بار که ایراهیم. ۲ ـ اذا به ۲ مورد بارکه ایراهیم.

و از ازادت ومشبت بیزادشده، ومالكالملك وا معزول بكرده، وجنافكه وافشیان کویند می کوید: چنین می بایست کردن وجنان می بایسته و کودست وضی داند که قیاس امامت دارین سودت بالبوات لکنند که معرفت بی سمی است دمین فتر امام مقلی، وهچب است که با خدای تعالی منازعت می کند که این سر گشتگی ا است که مسلمانان، ا میدهی، طلق کولی، أتيموا الملوة؛ چرا مسرَّح بشکولی که: فريعنه جندستا وسنت بعندست تعيين وقت تكنى؛ دوق آن آيتي على ستى كه جند د كمت است؛ درسفر وحض چكو نه كنند مبهم بكوتي: أقيموا الملوة؛ تالمنَّت مسطق س كشته باشند. آفكه كولى: وآنوا الرُّر كوة؛ مطلق، تعيين نكني كه الريبسنديناد ليهدينان از دسمن بالنمس؟ تا فقهادا خلاف تباشدشريت توقرمايي دأى داجتهاد با ما أفكني تاحقتادودوقول مختلف بديد آبدا؛ كذلك دوحمة الكان شرعيات، بس اکردوین همه که سمعیّات است دواست تا بعثت معطفی عبت نباشد وجد از دی فرق اذ ميان عالم وجاهل يديد آيد مسألة املمت خود عقلى است چكونه واجب كندكه ناوعلى ببردا بتسريح تا شرفوطم باطل شود، و مرتبت عقل فايل شود، وتواب وعفاب راحكمي بتماده يدرعقل عفلامر كوفاست كهامامي مي بايد جايز الخطا می شاید قر آن وسمند بیابد" وبگوید که: برین سفت کدام شخص است تا بدانن که فاسبی مبیش همه ژاژ خابه اوبیشتر دروغ کوبد و دشمن او حید وعدل ونبو ک والماستوشريعت است، ودلش مجدان خوش است * كه نام على دونو آن مس "حجست نام دیگران می بیش که چکونه ظاهراست. ۱۱ وهر آیت که ناسیان آفزدماند در حق تمير على بوطالب؛ بندوغ و از دين وتعسَّب است اينست جواب آلهه درآية المعاوليكوالله، وخير منزلت [آووده است].

تأليف عبدالجليل لؤوينى راذى

PTT

واساً آنهیه کفته است و دروغ بن رسول محاد که: دورحالت وفات گفت: الله

۱٫۱۰ ج: واین چه مرگذیگی)، ۲۰۰۶ ب ن: چیگوندکندکه نام طی بوده، ۲۰۰۹ ب ب ن: بایایته، ۲۰۰۹ (ازمانیدن کنایه از یاومرا آبی ویز عرف گفت است. ۲۰۰۵ س ب ۲: د ودلمه، ۲۰۰۵ بجای او دلزریدان خوش استهچنیز است: او آنیمگفتامسته.

.

Unfiled Notes Page 324

ì

1

544 -----

کاب نقیس

÷¥1

عَلَيْتَى فِنْ أَهْلِي اكَر كَنْتَقَامَتَ هَهِ لَالتَّامَتِ بر سَحْتَ مَدْهَا عِنْهِ كَمْ يَوْنَدُسُولَ نَكْتَ اللَّ خَلَيْنَى فِي أَدْوَاجِي، عايشدابهر ماعابانداذآن، ويتون نكفت اللَّ خَلَيْتَى في ⁽¹مَنَّى، بين خواجة ناسبى را درآن نسبي نباشد، ويتون كفت القَّخليْقَى في أهلى، معنى اهل ⁽فاطنه باشدعلى دهر دوفر دَلداشريننى كه بادخداية المُندابيلى سيرده وعلى دابنو، تا خواجه جون معتقد است بدانده كريناهد بيادود.

اما آیه بر اناد نس آدودماست که: «رسول علیه السلام گفت: مرد المابکر تا اجماع امنش حجت باشده اگر چه خیری است که شیمه قبول دکر ده استدرین سورت چزار گوهر می اوزد کود بنشی باشد که این لفظ بنداند که دلالت است بر می از دود است بر اجماع واختیاد " وگر گفتی: مردا و احداً منکم؛ واختیاد تعیین با ایشان افکندی دلالت بودی بر اجماع واختیاد، چون نعیین مسطقی بکر دو گفت: بر ماره البکر، تا اختیاد واجماع دا اش که تباد به برین قول بو بکر نس در سوالت با ماه : خواجه باید که همه سنیان وا بگوید: تا دست از مذهب سدونی به ساله بدادند خواجه باید که همه سنیان وا بگوید: تا دست از مذهب سدونی به ساله بیدادند طریقهٔ اختیاد و ماکند و بودکر والمام نس گویند بدلات این خبر تامذهبی تو باشد که بندادی از مذهب که بشان مالا بخاست، و در جوابواین خبهات این حجتها گذاب است: واله مده در العالین.

آتکه محملته است: فضیعت مست و ششید راغی هر کو نداز وتر نکند و بنزدیك امام بو حدیفتر اجباست، ونزدیت تنافی سنت است، وراغنی هر کو نکنده. اما جو اب این کلمه آست که: حساح کبیر وصنیر ودگی کتب برباید گو فتن و بخواندن، و گرچه كودست چشم نابینا بسطالت مساح بینا تتواند كردن نابداند که بعد حب شبه اساز شفع و وتر جگونه مؤ كنست. اه وادعه دار کان وی چگونه است.. اه وجلافت بر خیز ندیدان، ودره شهری اندهز ارمعت و در کان وی چگونه [داشتند] زار نشایدان، و دروغ مكمتن، وبریش خوش نفتد بدن كه ملالیدید در عه وسی آنه، ۲۰۰ کنه دو آسخ و ناه را: بر این مودت، بنی باوجود این وبا در عه وسی آنه،

۲۰۰۹ - ع: دلعی ارج، ۲۰۰۰ - ۲۰ لغه در اسم وللمرد، دیه این مورد به یعی بوجود ای و این حال ۲۰۰۰ نه ودلالشت بر نص بودن له براجماع واغتیاری.

تأليف عبدالبغيل ازوبتىدانى

<u> </u>

.

آبد الزين بهتاها و دروغها. الا آنكه حداً له قرونتوان گذاشتن بو حنيفه كويد: واجست الابست واجب نكنند ، شافعي كويد: سنت است لا لابنيت سنت نكنند، دينيت سنت وجويساقط نتود وخواجه حنفي سني استيس بايد كه يك تري به بيت بكند وابن دواباند وجون يك يت كند حنفي سني اند كه خلاف ظاهر است. پس اوليتر آنكه دتر مكد نه مسنف دندهيچ حنفي سني كه مذهبش مركب باند. اما آنچه بعد وغ محلته است كه: دواخني نكنه بالازم وحجت [بدرست مند كه] خواجه ناسي نهى كند آپس مي باست كه اين را خنيمت تامييان خوانده معنيمت وافسان كه بقول بوحينه بنيت سنت مي دو نكر د باند و گردر همه كتاب اين وجوي دوانيت ما بيان قول مستف ديم جو دو نكر ده باند و گردر همه كتاب اين كنه است ⁶ كذابين آما و معنف و العلي اين

آنائه منعاست: وفضیعت شصد هفتهم داخنی کوهد: بیشتر از آنکه آید تعریم خدر فرود آینطی خبر تغورد تو خبر حرام بود همینه، در قصود شان آن بود که علی خبر نفرود، و دیگر همه صحابه خدر خودنه بودند اگر قشیلت علی یدان بود بر سحابه که خبر متورده بود و بترا سجده نگرده بود سیاری از ما باشند که خبر نفورده باشند، مادوند از ماهی گزین اسجده نگرده ایم باید که مادا فضل علی باشد و ماگو تیم که: چون آید تحریم آمد علی کو چك بود، و بتیرستی منع شدم بود که او بزد گسم، در گرو بر کر عمر و اجلای محاویه خوددد و بستید ستی ستید ته

نه حمزه وجعف وعباس وعقبل خمر خوددند وبت رسنيدند ثابداني كه داخني همه بهواى نغس كوبد نه از سر ديامت وحقيقت. اينست بعني اذضاب وقبا بهرواغيراً عادنا الأواباً كهمن ش همودقانا وابناً كم

ار ج: «نکنه، ۲. **پوشید آمانگان کا**این کنا، وحاضی، آمرین کله استفوجهاست و از اینیا تا ترکتابوا نداردوراد هم ندارد. ۳ ـ ح: «نکند؛ ۲ ـ ام فواست از وایرای بنال: ایرادسا العلیه بله برنگنه پردمیری نیستهینی دموا از ادای تکلیف بری نیوکند و این تبییر از اصلاحات فهی است ۵ ـ پنی این سنن و این گفتا وصت از قیل بوده سکته چون تر مرکز دارنیست، ۲ - ۲ ب ح: و آیه تعویم خدر تباسله بوده. ۲۰ - ۲ ب دن: ویا ید که ما داخشی برعلی باشده.

P44

من كميندهم، الامةالعلى المعظيم الجوادالكريم، وأستنغر المقالمعظيمون المخطايا أوالز لل في القول والعمل، المدقن ب مبيب وصلى الله على محمد وآله خانياً بياله وحير.. خلق الله، وعلى آله وأصحابه. كتبت وفرغتمن حذا في المدس م سنة خدس وخمسين وخمسيانة.

کاب تقفی

اماجواب این فصل آخرین "اینست که شیقی تیست که خدود عهد جعلهٔ ابیبا حرام بودماستوهی گز دواباشد که حلال یافد که مرّریل عقل و نصان کنندهٔ شرع است، ودر آلکه همهٔ مسحابه هم کردند وهم خوددند شیعتی و خلافی یست و پاشتاق فعالا وعقلاست که خمر خروده چون زاهد تباشد، و بتبرست چون مؤمن تباشد، و کر "حمزه و بحقو وعقیل و عباس – و ضی افق شتهم – خوددند و بتدا سیده کردندلاجرم امامتدا تنایند که هر کر که خمر خودده یاشدیابت سیده کرد باشدوقتی که از بنها تو به کند بو توامامت گرا عفایداما مؤمن منطم تاگیباشد⁹ پس امام بداز مسلفی علی باشد نه بو بکر⁶ و نه عمره و ه عماندونه عباس و تعقیل

والحدية در الدانين كه ما دا توفيق داد وعمر و تعكين تا جوابو إين خارجی تاميي برين دينه كموننان شرق وغوب خو اندتابقيامت؛ دادمده، وضيمات و دعاوى معبران همه باطل ومشمط كردمآمد، واذ باوى تعالى خواسته مى آيد كه اكر خللى ياذللى يامهوى دوقول وقلم آمدما هد مادا عنو كنه كه من تعميم "

و درجمع این نفش^{۱۱} نقر^{۱۱} نقر^ا جندای تعالی کردیم وبسطنی و مرتشی و بهسهٔ اکسهٔ مذ^ی^{۱۱} داروز قیامت از دحمت او دختامت ایشان می نسیب تباشیم. دمؤمنانی

تأليف عبدا لبطيل تزوينى دافى ٢٢٧

كه درحالي حيات ما وبعداد ماير خوانند مارا وهمهٔ علماى شيده ما بعداى خير ياد آوردام، ودرخانمة اين كتاب النجاكر ديم بخداى تعالى يوسيلة اين آيناذ كتاب عزيز درينا لاقوا خذ قالاندينا أوأخطأ قادر بناولا تحمل علينا إص آكما حملته على الذين من نبلنا، وبنا ولا تحميلا ما لاطاقة لنامه، واعد حنا واقفو لذا د انحمنا أمت مولانا فاص تاعلى القوم الكافرين آمين ما ومهالين وباخير الناسوين باستجب دعاما و دعام جميع الدؤمنين أبر حمتك با أرحم الراحين.

تسخة م عبادت نربس ما نيز كه مشتمل بر تاديخ تحريو است داده: دقدفرغت دن تسويده قى تلاينخ خامس أينام شهر جُمادكا لشّامي⁶ من شهو نسنة ١٩٧٨ بمون ألله تعالى دحسن توفيقه.

نسخهٔ ب تاریخ تسویه تدارد و آخرین عبارت آن حسال بود که نقل شد. نسخهٔ ل بر صادت زیر نیز ششتهل است:

د تمام هد منعهٔ نقشهالغنایم از ادغاد جناب مولانا و سیّدتا قبله و کعبه سیّد محمد قلی صاحب آدامانهٔ برکانه بخط احض العاد کمّر م علی بن مهترعلی بتارینم بسته هم رسمالشانی سنهٔ ۱۲۳۰ حجریم بعقام شهرمی کی بنداختنام یافته و درطرف دست داست حمین عبادن، جارن زیر اوغنه شده است:

دبتاریم بیستردشتم شهر شو ال سنة ۱۹۳۵ اذ شهودسنة خامسهاز عضرندا بعدً ماتاثانانه بسمالاً لن من الهجرة النجوية از مقابلة اين كتاب با اصل سخهبتنهاى نفس خود بدونسمادان واستمداد [از]دبكرى[فارخ، و] بقدر وسع دطافت شابله كرديم واصل تسخه بسيادسقيم بودكتبه بينمالوازدة محمدة للي؛ كاتبه(آ فكاه بسهر

خود مهر کرده است).

 1. وسلم: وبایتارندم عند وزیر معربادارنده. ۲۰ دنیل آخرین آباد (۲۸۳) میرند میلرکه بتره. پوشیده نبوانانه لطن دها با این آباد میارکه در این مورد ذیرا چانکدآیه متابر در تنواست آرمطال بحال بد در آخر آزمور شهارکه قراد گونما مستحسین مندفاره، آخرا در بابای کتاب خودتم آرداد تا از قبل وعتماه مسك و فردانه لیتواض الستانسون به نامد اخرا باین کتاب خودتم آرداد تا از قبل وعتماه مسك و فردانه لیتواض الستانسون به نامد از مربهای کتاب خودتم آرداد تا از قبل وعتماه مسك و فردانه ایتواض الستانسون به نامد این و میاد و این اطلان معام ۲۰ سب بن بافانه و و اله دار معالی از اصبحه حیس اطلایتهاست. ۲۵ سیتسنم نوشته بوده است و تام دار معنده معالی از اصبحه حیس القصاب معامی این کتاب مقده از موقت انده موان این کتاب تقض القصابی استه. ۲۷ و مقام شهر سری که جارت آن طروغوانده انده دسته و تام این کتاب تقن.
 القصاب معامی از معام میتود شنامه میتود معامی این میتوانده میتود شاه معامی از میتود میتود متابه معامی از معامی معامی میتود.
 از معام معام میتود میتود میتود میتود میتود میتود میتود معام معام میتود میتود میتود.
 از معام میتود کنده میتود کتاب میتود میتو

كناب نقغن

żΫÅ'

فكار فلم تلوید: ساحب این مبادن دامنا و كانب خطی كمعشدل بر صربع بتصحیح این نسخه و بادستم بودن نسخة اصل است علامة فه امه حامل لوا «الشیمه و حافظ ناموس الشربعه سیدمحمد قلی - قد سمالة تر بته - است صاحب تألیفات مشهوده از قبیل استفسالا فعام، و تشیید المطاعن وغیر آنها، و او و الدما جدهال در بالی و عوشد بتأیید ان سرحانی آمیر حامد حسین حندی - تو آنالته مرقد - است که از مفاخر شهدو بیکی از آثار قلبی او عمان الاتو اداست که شهرت جهانی دارد دمستغنی از شرح دیان داقامه دلیل و بر عان بر عظمت و جلالت آست.

ودرآخى نىخەجىداز كىلمەدالكافرىين، كەآخر آيماستىمارىتۇير نىزخىت: «دسلابىلى الىرسلىن والىحىدىغارب العالمىن، والعافيةللمىتىين وسلى المتىلى خاتهالتىيىتىن مىدىد و آلە الىلىيىين المطاحرين، حسبنانان ونعمالوكىل، نىمالمولى دىمالتىمىر، ولاحوز دلاقو تر الابانغ العلى السلىپ

بتاویخ پیستم شهر شعبان المعظم سنة ۱۰۵۰ تحریریافت تم^ته. امکامیخ من ق د ع چون اواخر آنها نافص است چنانکه در تعلیقات سنسانت ۱۹۵۹-۱۵۵۶۲۴۹۵۶۶ کنتیم بدیمهاست که فاقد نامکان وتاریختص بر خواهندبود.

چاپ کتاب روزمه شنبه بیست ریکم دیسمالشانی ۱۳۹۹ حجو محقومی برابر ۱۹۹ اسفند ۱۳۵۷ حجوی شمسی پایان یافت ۱۹۵۹ محموم محموم محموم محموم محمومی ۱۹۹۹

امتاد أجل جلال الدئين همائي دامت بر كانه كه الرجاب جديد ا اين كتاب مسبوقبودند درمعاجة المتولى فرموديد: بخاطرم القائد كه ا ماد ، تاريخي دربارة چاپيدو م كتاب كويم هاتف غيبي اين درييت را بگوش دل خواند.

· كتابالتُففر با چون طبعاند. « همالی از محدّث مزده بننغن سرافكند و بهجسرى هلالس - «كتابالتُقفىsورتادينمآن گفت

۲۰۰۰ میکند. ۱- قاردیاً است که چون وهایورا که حوف اول قطوه مانی عامت و درد صاب جمل جه محمود . میشود از خاط جمع حروف و کتابنا اغلامی که ۲۰۶۹ داست کمر کتیم ۱۹۳۹ با تایی خواهد ماند که مال اشام طبع کتاب است قلام در در وعلی اقدیز ان قدآفانو آجاد و جاء مدافوق افتر د.

فهرستها*

- ا فهرست آیات قرآنی
 ۲ > احادیت
 ۳۰ > خطبها و نامه ها
 ۳۰ > خطبها و نامه ها
 ۳۰ > اشتال عربی
 ۳۰ > امثال فادسی
 ۳۰ > انماد فادسی
 ۳۰ > انماد می انتخاص
 ۳۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 ۹۰ ۲
 - ۱۳ ، کتب

.

. هد این فهرستها را میدهمین محدث استخراج کرده است.

فہرست آیات قر آنی

را تيناء الحكم مبينا 64 را تيناء من الكتوز مان مفاقسه لتتوأبالمصبة اولى القواء 844

آل ابراهم وآلحيران طيالياليين ٥١) أكت املت هذا بالهتنا والراهيم ٢٠ أتأمرون الناس بالير وتسون أتنسكم ٥٨٢ واجل في وزيراً من الجلي..... ٥٠ أبعلنا مزدون الرحمن الهةيعبنون ١٧٩ والجانظون فحدودانه 277 والحمدقة الذي هدانا لهذا وماكنا لتهتدي نولا المداياتة . 244 144 السمننة بلاكترهم لايطون ٣٧٣ الترجنا فهمدابة منالارض ٢٩٧ وآشرين مترمين فيالاصغاد ٢٢ الازجاءن المنافقون تالوز.... و25 ولااتهامايهم الجاهلون فالراسلاما ٢٠١ واذامر الني الىيمغراذواجه سدينا 222 واذاوقع القول طيهم أخرجنا لهم دايةمن... T+++TA+

ولذا أعتالا بعاد و بلننا فأوب..... ۳۵۱ وإذكر أخاطه ۲۳۵ اذلة طي المؤمنين موة على الكافرين ۲۳۵ وادنا يد فلويم فهم تمدينهم يترد دون ۲۵۱ واشدار على اذكار ۲۲۹ امبر كما مير أولوا فوج من الرسل ۲۰۱

.

اعلموا العا المجرة الذليالي و.... ٢٣٦ اقتركان مسؤمنا كمزكان فامغا لأيستوون ١٢٥

وافي لبرد انتاهم صافحا ووو والىحادا الماهم هردا وبالا والذين آمتراوهملواالمالحات دلاد الدِّين آمنوا وهاجروا وجاهدوا..... ١٨٢ والذين البعرهم باحساندضي لقحتهم 202 الذين اذا إما يتهم حصية فالوا..... ٣٦٩ والدين سه اشداء على الكفار ١٨٠ الذين يبلغون وسالات الله ومسم ١٨١ الذين يجعلون معالة إلها آخر ٣٣٠ ألقيالي جهنم كل كفارحنيذ ٢٧٢-٣٧٣ اقاطم سيك يجعل رسالته ٢٧١ الد حالى كارشىء ٢٨٦ ٨٨٨ وافدخيرا لولاقين ٢٩١ واقد يعملك منالامي ١٨١ الم تريك فينا وفيدا و..... الساقة بكافحده ٢٥٢٠١٨١ وامايتعبارايك فحداث والإ الناشاكرا واماكلووا ٥٠٢ وامراة مؤمنةان وهيت تغسها للني 14 م اويحسدون لتامن طىءا آناهم المن فضله وح انالطنا سادتناو كبراكنا 202 ان اعدواليم شديد و و الاحبرمنة خلقتني من تاووخلقته من لين ٢٣١

كتاب تقفى انار يكم الاعلى ٢٣٣

£01

ان،ائكر في وقو الديك 199 ان کرمکم عندانه انفاکم ۵۳۵ ان الباطل كان زهوقا ۲۵۷ انالدين مندانة الاسلام وه انالذين آمنوائم كفروا ٢٢٥، ٢٢٩ النالذين يلجدون فيآياتنا ٣١٤ انافتراد لظلم عظيم 197 اراثة لايحب السرفين ۶۴۳ أنالة لايقيع أجر النحنين 154 ، 144 الله بأمر بالعلل والاحسان و ٢٢٥ ان(له يحبُّ الذين بِعَامَلُون في إفائحن نزكة البذكير وافاله لعافظيون 61F 1170 انفسنا والقسكم ٢٨٠ اساالىئر كون ئېمى ۲۶۴ المادموالكم واولادكمفتة ججع اتنا وليكواله ورسوله والذين آمتوا ٢٧٠٠ PTT (PTS (PTS انماهواله واحد 844 المايوقي افسابرون اجرهم بليرحساب ٢٣٩ وان من شيعته لابو اهيم ۲۰۷ انى اناإق ويو التيجاعلك للناس اماما قال ومنظديتي ادع انىعيدانة آنانى الكتاب وجعتنى.....وه وارتبت من کارشیء ۲۸۹ واوحينا الى ام موسى ان أرضعه ۵۳۷ اولئككلانيام مور تولفك هم المؤمنون حقا ٥٨٦ أهدتا المراط الستقيم دويه دوده اپاو تعدد و ایال استعین ۲۹۳ يلقت القلوب المطاجرا وتظنون..... ٢٩٩

يلغ مااتزل البك مندبك ١٨٠

.....

بلغنه كبيرهم هذار در وتأكلون التراث أكلا لما 111 وتبعون المال حياجما ٢٨٢ تری کلیراً منهم بسادعون فی..... وتتزمن تشاء وتذلمن تشاه بيداو الخير ۲۷۰ وتقليك في الساجدين ٥٦٩ للله اذاقسة هيزي ۲۷۷ ، ۳۶۷ ، ۵۹۷ نلك الابام بداونها بين التاس متسن..... ٢٣٣ تراوا الاقليلا" منهم 205 ثم اجعل على كل جيل منهن جزءاً ٢٨٨ ئم فقلعنا عندافوتين ٥٦٧ جزاءا بناكانوا يعاود دود وجعلناهم البة يفحونافي الثار جوج وجفان كالجواب وقدور راسيات اعملوا.... 9TY حرمت عليكم امها فكم 499 وخاب کل جبادهند ۹، خال کل شیء ۲۸۹ حذوه فللره 270 حسرا لدنيا والآخرة ذلك هوا لخسران المبين 177.477 خقكم فمتكم كافرومتكم مؤمن ٥٠٧ وتدواالذين يلحدون في أسماته و٢٢ ذرية بعفها مزبعض والقسميع عليم ٣٧٣، 111 وذلك هو الخبر ان البين ٢ - ٧ رب بما أفويتي ٥٨٦ ٢٢٢ دبيلائذوني فرداوأنت خيرا لوادتين ٢٢٣ ويناظلينا الغينا ويرى ووع دينالاتواخذتا إن سينا اوانطأتا ٢٠ ٢٠ ٧ ٢٠ والمابقون الأولون من المهاجرين و

مخرع لكبابها التلان ٧١

وشاورهم فيالامر ٢٢٦

1

والشياطين كل بناء وغواص ٢٢ الصادقين والصادقات الا مراطاللين أنعستعليهم ٢٨٧ مربتحليهم الذلة والسكتة ٢٢٦ وطعامالذين أوتو الكتاب حرقكم دوام وطورسيتين ۲۴۵ والعاقبة للمثغين ٢٣٩، ٣٩٧ صىديه انطلقكوان يدلغازواجأخيرمتكن 584 WY -مقالة منك لم اذنت أبهم حتى..... علمها عندري فركتاب لايضارد برولايتس 19-عليهسم لعنة اقدوالملالكية والناس اجمعين የዎለ وعنده مفاتح افذب لايطمها الاهو عائلا فيرالنغفوب عليهم ٧٨٧ فالبرا البهم مهدهم الىمدتهم الاه فأخذتهم الماعقه ذهه فارسلنا عليهم الطوقانوالجرادوسي ٢٣٧ فكلوا المثركين ٣٧٧ فان رجعك الله اليطالقة منهم..... 201 فان طلقها فلاتحل له مزجدحتي نكح زوجا خبره ۲۱ن تبشرها والذين يستعون الفول فيتعون أحسنه 1.4

فِحْ اللَّهُ غَرَّا بِأَيْبَحْثُ فِي الأَرْضَ..... ٣٣٣ فخاتناهيه ذاا فغرج متها عاتقا يترقب ٢٣٧ قطتها أذا وانامن القبالين ٣٣٨ تغريفا كذبتم وقرينة تقتلون ٢٧٢ فنالوا أرتااته جهرة ٢٢٢ ٥٨٥ نقطع داير القرإ الذين ظلمتوا والحندقة ت ربانالين ۲۶۶

. نلسا ترامت المتنان تکصعلی فلیه ۲۳ ضا استمتحم بمنهن فاتوهنأجودهن ٥٥٧ شابال القرون تلاولي - ١٦ فمن حاجك فيعن بعدماجاءى من العلم ١٧٩ نىن ئاء قلېۋىن وىن، خلكتو ۲۹۳ اوريك لنستلتهم اجمعين.... د تويل لهم معاكبت أيسديهم و ويسأر لهم مایکبرن ۲۸۲ فهب لي من لدتك وليا - ۵ فبالبت ينىو يتلاجدا لمشرقين فشراقرين *** فبومثذ لابعذب عذابه أحدولا يوثق وثاقةاحد 141 فاتلوا المةالكفر جزوح وقاتلوا المشركين كافه ٢٢٣ فالأسبدلون الذي هوأدني بالذي هوخير 577 رقال الذين كفروا ويناونا الذين السلاما..... Y∳¥

فهرمت آيذت قرآنى

نافتان البلونو افادخلوا قرية..... ٢٣ قال بلغطه كبيرهم هذا ۲۶۱ تال رب بسا اغریتی ۲۳۲ ۲۳۲ فالرلها ر للارض اثنيا طبوها أوكرهنا قالتا أتياطالعين ووج فالوا أساطير الاولين ٢٧٢ قالوا رينا امتنا لثنين واحيينا..... ٢٧٠ وقون في بيو تكن ولا تيرجن..... ٣٧٧ وقفوهم أنهم مستوقون ١٨٥ قل العمانية، بل اكثرهم لايعلون ٨٧ كل اوحى الى اله استسع لغو من ٧١ وقليجاء الحق وازهق الباطل انسب ٢٢٠. 177 .101 قللا أسألكم عليه اجرا الاالمودة في التربي

9**6**T

كتاب نقض

104

44 - 17 - 4 IFYT ITTP 1146 قلنارجهتم اشد حرا لوكاتوا يفقهون و20 قيلا ماتزمنون ٧٧ه ركان سلا طيئا تعبرا أمؤيتين 250 كبرت كلمة تخسرج مزالواههم الايتولون 4.4 4104 4.5 11 کذلك بغلون ۲۲ كفي الفالمؤمنين التنال زوره ١٨٢ كلابل لاتكرمون البتيم ٢٨١ كلاسيطمرن لمكلاميطمون ٢٠٩ كلوا واشربواحتي بتيين لكمالغيط 414 ولاالفالين ٧٨٧ ولاتعاضون علىطعام المسكين ٢٨٦ ولاتمسين الذين تطوافي ميول الأسسين ٢٨٢ رلا تحسين الله غا فلاعدا يعمل...... ۳۷۵ ولاتزدوا دراوتداخرى ٢٩٢ ، ٢٨٧ ، ٣٩٩ ولا تقب ما ليس لله به طمان..... ٥ ولاتلقوة بأيدبكم الىالتهلكة ١٥١، ١٥ ولاتتكحوا ازواجه مزيطم ايذا ٢٩٣ لاحذنامته باليبين 493 لأملان جهنمتك ومن تبك متهم اجمين *** ولايأتون الملسوة الاوهم كسالي ولايتفقون الاوهم كازهون ٢٥٠ لايأتيه الباطل من بين يديه ولامن ٧٧٥ لابثر كون بىتيتاً ٧٧٠ لايظلم الناس فيتأو لكن النام الغنهم يظلمون 115 ولايظهرعلىفيه احدا درو ولايطم الليب الااقه ٢٢٥٠٢٨٦ لعنوافي الدنيا والاخرة ١١٥ ولقداستهزىء يرسل مناليلك ٢٠١

الدكفرالذينيةا لراادات فالت تلالة وجج لکم دینگم ولیدین ۳۲۳ ۲۷۷ رنكن دسوليانة وخالم التبين ٢٧٥ أواحة للبقر عليها تسمأ عشر ٥٣٧ ولوتقول علينا جضالاقاريل 990 وفيدلتهم مزبعد خوفهم امنا ٢٧٠ ليسكنظه نيىء وهوالسيعا لعبر ٥٠٢ ليس لك من الأمرشييء ٢٥٧ ليظهره على الدين كله ٢٢٣٨ ٢٠٦ وليمكن لهم دينهم الذي ارتضىلهم ٢٥٩ ليهلك منخللتحناينة ويحبى منحى عناينة **77- +7**85 و ما آتاکم الرسول فبتقو، و مانهاکم عنه فاتتهوا ۲۷، ۲۹۸، ۲۹۹ کا وما اختلام فيدينشيء فحكمدالياقة ٥٧٧ وماافة يريد فللمأ للعباد ٣٩١ وما توفيقي الاياله عليه توكلت ع ، ٧، ٥٠١ ماسعنا بهذا فيآباتنا الأولين ٢٩٨، ٢٩٨ وماقطوه وماصلبوه ولكن غبه لهم 444 ماكاناته ليذيهم واتت فيهم الما ما كان محمد أبا احتمن رجا لكم و لكن 94. ماظك يروالدين ٢٩٣ وبانجيد الإربيول ، ۶۹ ماوعدتانة ورسوله الأغرورا مه وماينترى البحران عدّاطب 49 ومايسطرون ۲۷۹ مايطم تأريله الاافة والراميترن في العلم YTT

رمايتلق عن الهرى ان هو الارحى بوحى 64 -۲۴۶ محمد دمول اقد ۶۴۰ مقيلة بن بين ذك لالى هؤلاء ولا إلى هؤلاء

44+ 41+0 414Y مرجاليحرين يلقيان يتهما ٢٣٢ ومنأساء فعليها ديرو ارمن أظلم من حرَّج مساجدالله..... ۲۷ من بين فرث ودم ليناخا فدا سائنا للشاريين 111 ىن عمل مبالحا فلنفسه ومن أساء فطيها بهج من كفريانة من بعدايما تدالا..... ٢٦٩ ، ٢٦٩ وبن يدع معاقة الها آخر ٢٣٠ ومن يقتل مؤمناً متعمد الجزاؤه جهذم خا لدافيها ፕልአ ومنيولهم يومظ ديردالا..... دهه لحن قستاً ينهم معينتهم في وتزعنا مافى صلورهم منغل العوا تاعلى سرد متقابلين 444 وتمكن لهم فىالارش ٢۶٧ نوائظم ۲۷۹ وستل من ادسانا من قبلك من دسانا ۱۷۹ وعلاقا لذينآ مترامتكم واعملوا المبالحات 893.19 و وقيت کل نفس ماکسېت و هم لايظلمون ***** وبل فكل اتفاد اليم ٢٢٥ ريل يردف المكذين ٢٢٥ : ٢٢٥ مارون اشطفنی فیقومی [،] ۴۷۰ هذا اليلدالأمين ٢٥٥

هذا من فيجه وهذا من علور ٢٠٧

194

161 :164

هل يستوى الذين يعلمون و الذين لايطمون

هواللي أرملزموله بالهدي وديزالحق...

هوالذى يعنان عليكم و ملائكته البغرجكم

من الظمات إلى أثور ٢١٩

4

فهرمت آيات قرآنى

با ايها الذين آمنوا اذا تاجيتوالرمول... 111 يا ايها انسذين آمنوا أطيعوا اله وأطيعسوا الرسول و اولیالابر انتکم ۲۶۶ ۲۶۶ يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك مزد يك 175 ياايها التي لم تحرَّكما احلَّ الدَّلكَتِتِي مرضاة اذ واجله 203 بأبن ا؟ ان القسوم استفعلوني و كادرا يتكلوننى ٢٣٩ يا داود انا جملناه خليفة في الارض ٢٧٠ يا ماحي السجن ۶۲۷ يا مساحي السجن أأدباب متفر قون خيراً} الدالرامد القهار . ٢٣ یا لیٹی کنت ترابا ۵۴۴ بامعدر أذجن والانس ألميأتكم دحل...٧ يجاهفون فيسيل اقد ولايخافون لومةلائم 141 (177 برئنى وبرث متنآل يطرب ٢٠ يغبل من يشاء ويهدى من يشاء ٢٩٨ يعبلونلي ۲۷۰ يطب من يشاء وينفو المن يشاء ٢٩ ٢٥٠٢٥ يفحل اقدما يشاء ٢ ٣٣

و هوحنينا وتعمالوكيل ٢٢٩

6PT 16PT 17T4

يا ايها الذين أمنوا إذا تبتم الى الملود...

يقولون ان يوقا عورة و ماهي يعردة ان يريغونيا لا فرانا ١٥٠ يوم تهياستال بالمالمديقة، ٢٥١ يوم تهياستال بينا تمام تركم قلم قلوهكم ديوا حتين الأهجينكم كتر تكم قلم قلوهكم شيئا ١٨٢ و يوم تحقر ماكل أمة قرجا من يكذب

900

94F

الالمة من بعدي التامش ٧٧٠

(طبقة بكي ازفقها) ٢٠٢٠

أتيازا للباء فىفير التوضعة لمخموص جافز

أخذناه بأمر ورددناء بأمر إكلتة بلحدان در

اذا حسن البلدان القن والبلايا خليكم بقم...

أشهد أن معداً وسول الله و أشهسد أن علياً

أمليع لنا أزواجنا و ذراياتنا ولاجسروه

اطلع عثمان ثقال رموق الله (ص)؛ هذا.

الطالُّع من أهل النار (الأصادق ع) ٢٥٥

اهرف الحق تعرف أهله (از على ع) ١٢٧

أعليت السبع الطول مكان التوارش... ٦٩٣

أعلمكم بالعلال والحرام معاذين جيل ٢٩٩

أقبلوني فلست بخيركم (از ابوبكو) ١٥٣

الى أن قام كالثالقرم تباغماً حمَّتِه (از

ولياقة (بانگ نماز ملحدان صر) ٩٥

اخواتنا بغوا علينة (اذ على ع) ٢٣٥

الاشة من قريش 48 د

اختلاف امتي وحمة ٦٢

بارتحجر الأسود) ٨٨

(ازمادق ع) ۱۹۶ ارتدالناس[بعدرسولانق(ص)]الأسيفة و۲۹

الأسلام تبعت لديك (١٩٨

الاسلام يجب ما قبله (٢

أشهد أن علباً ولىالله ٩٧

بآیاتا (۲۷ پرینمتواکراکاناس، ۱۰ مهم ۲۷۷ هیچه می علیه فرنار جهنم فکوی... ۶۲۹ پرینمتواکراکاناس، ۱۰ مهم ۲۹۸، ۸۵۱، ۲۶۵۸ هیچه این پیشاه الذکور پری پیشهم اقد جمعاً ۲۷۱ ۲۶۸

فرست أحاديث*

كثاب تقفر

على ع) ٢٠٠ ألا ان أله تعالمي جرباً و همومكة، ألا ان ا لرمول المحرماً (ازمادق ع) ١٩٦ ألا إن أبا الحمن فدأشرك (كمتة أمحاب TT1 11Y6 (199 () ألاان العن مع على وعلى مع العق، يدور مه حيشا دار ۲۵ ، ۲۹ م ألا ان خير هذه الآمة بعدتيها أبوبكر ثم عبر (اذعنی ع) ۲۰۳ ألافد أهلك اقد ترحون وهامان وخسف بفادون (ازملی ع) بهوه الالاجمعانة شنابم ٢٩٥، ٢٩٥ ألاوان لكل مأمو إماما يقتدي بعويستغيء يتورعلمه... (از على ع) ٢:٢ الحرا ماكثة ربطها (كقنصليندانيصر)وي العواقتاروماحولها (كلته متحلباتحصر) ٩٧ ر الا أجت عليكم سيف الله ٢٨٩ الد خليفي في أهلي . ٧٩. ٧٧٠ اللهم أحيني مسكينة ٢٢١ الهو أحينى سكنا وأمتى سكناواحثرني فيزموة المساكين ووو اللهم أهو" هذا الذين بأحسد الرجلين الما با ہے،جہل راما ہمر ۲۷۵ الهم اهدهولاء النرم ناتهم لأيطمون ٢٠٩

Q - دراین نهرست، "حادیث بینمبر و المه (ع) (گفتاهای صحابه و دیگرمناهیر و کلمات کمتر آموزی که مسنف دینش فناشج الرافش، به شبه نسبت داد.. دهر کلام دیگری که بعنوان حسبت یا فعری مسریك از دندستف سنی دنیمی درگذار خود یكی فیت داده با بآن استاد جنمانه آمده است.

الأسامة من يعدى للالون سنة ويعدها الأمارة 946 أما و الله ققد تقيمها ، بن أبي تحدقة و انه 944 اما ابوالخطا بمحمل بزراً في إذ يُسِها لاجد ع

فهوملعون (الزمهادي ع) ۹۷۹ أنا شجرةالهدي وعلى أسلها وفاطمة فرحها و... ۹۷۰ أنا مدينةالطم وعلى با بها ۹۷۴ أنا من أحمله كالفوه من الفور- والذاراع

من العفد (انرعلي ع) 244 أنا وألت أبواهنمالات وعزم أنا وطلحة والرغير أرجوان:كورين الذين قال الله (ديم)... (انرطي ع) 222 أنت أهى 244 أنت منى بيترانة هارون من موسى الا آنه لاني بعنوي 244 وي

آبت منی انتخاب ۲۸۹۵ انامات مالی آلسم بینکم الذی تأکلون... ۱۵۶۷ انا افتحالی لسم بطر الی الدایامط علقها

بنمة لها ٣٣٠ م الاالة عزوجل حركهاي النار صلباً انزلك وجلاً حطائ (تقصير تيل بديشير) ١٢ ن الا الله ليزيد هذا الدين برجل لأخلاق له في الاعرة ٢٣٥

ان الحق لا يعتبرف بالرجال و إساالرجال يعسرفون بالحق (ارْطَى ع).... ۲۷۷۰: ۲۵۴

ان الشطان ليقر منظل عمر ٢٥٢ ٢٥٢٠ ان علياً لم يا يعالا بعدمته أشهر (الرعايته) مع

انك تفاتل بعسدي لناكثين و القامطين و.

ان"ا لدوم أكرماني اقتمالي مزملك طرّب ٢٩ ٥ اندا الاصال بالتيات ٢٩٨ - ٣٥٨ انها في العواماة ١٧٠

المارقين ٢٧٩

فهرحت احاديث

ای تاداد فیکم التلین ما ان نسکتم ۱۹۵۵ ۳۲۶ ای لااعان طیان برجع کافرا بعدایمان... ۱۹۶۰ -

اولك ديخي حاً (از على ع) ٥٣٠ أهل القرآن اهل الدومامته وبهن ايها لناس إنَّ هـذا الذي تهتمون لأيتِه أمرافية منين... (اذعلي ع) ۳۶۲ القية ديني ودين آبائي (اذمادي ع) ١٣٣ تلك الغرانين العلى 293 تلك فرج فصيرها (اذمادق ع) ٢٥٩ جطها فسىجناعة زهم انى احدمسم فإنا والشودي... (آزعليع) ٢٩٠ جيوا أمواتكم جيراناليو، و٢٥، ٧٧٩ حبالدانيا وأس كل خليفة ٢٣٣ الحنن والحنين بني ٢٠٨ مقتوا للقافقية وور حالا ميفانة لايخطى ٢٩٢ حرج وسيولدانة (حو) ظميليت أن جاء على s (e) نوج وسولات (ص) من المدينة على معدة 575 lani خيرالقرون قرمى لم" من يليهم ويلى من يليهم

شير القرون قرتم من يلهم ويلى من يلهم 449 - 449 - 449 -شيرالناس بعد دسوليانة إيريكس الصديق 449 -443 - مناصرورج المهنويولايتي اسدالادشل... (الاسدى) 478 -

70Y

كتاب تذنس وأيت أباطالب فيضحفهاح مزالناو برءن رأبت لِلَّهُ الدرى بي شبَّ علَّى ساق الوش...

649 زوجالنور من النور (اشاره بتزويج على با فاطنه ع است) ۲۴۵ مترون دبكم كماتر ونالقمو ليلة اليلو ٥٩٩ السمد من رعظ بنيره 443446 ساديات على أهليقم ورحمة الغر... (ازعلى ع) 197

963

سواءطى مزخا لفحدا الامرصلي أبؤتا ٢٣١ مىدق رمولَ الله هم الركو افض فهم عزى في الدنيا والاخرة (اذ ذيد شهيد) ٣٧٥ [الصلوة] رياضةالجند وحادةالبلد وارحابة الاهل والولد (بگانه باطنیان) ۱۳۶ طری لین پرالی ۶۳۷

ځوي لين پرانۍ ولين برې من پرانۍ ۴۳۶ عدد أكمتي كعدد نقباء بني اسرائيل ٥٣٧ العلل والتوحية علرتيان والجير والنشيه الو یان (اذعلی ع) ۳۹۳

ملامــات شيخة خمسٌ: تغير الجين... (از مانۍ ع)۲۳۲ عليني دسورًاقة أفف بياب مناقطم... (اذ

على <u>ع</u>) ۲۲۲ [مل] أسدانة علىاحدا تهالغالين و ميف

رسول(ف...۲۹ هلى صاحب الجنة وعلى ماحب الناد ٢٠٨ على وميي وهوخير الأومياء وأنا الداعي و

هوالعرمن 647ه ... فاذا فالوهباعصوامني دماءهم وأموالهم

. 197 فاطمة بنيمة مني منآذاها نقد آذاني ووع

اوت و رب الکبة (از على ع) ۲۴۸ هراءامتي يشتطونا فجنةقبل الاختيآء بمقمسماتة

PTA (IP القرفتري ٢٢٦ فإعببانيا مسوستقلها فيحباته الاهتدهاب لأخر بعلوقائه (از طي ع) ۶۱۰ فيطلالها حساب وفيعرامها عقاب ٢٠ تال الي" في البنة ٢٣٧ كائل ابن صلية فيالثار (اذعلي ح) ١٨٢ قامِنده بنرأيدر،خلسوزهال اله خضم الأجل.... - 2YA القيردوهية من دياض!لجلة أوحفرة منحفر.

النيران ٢٢٥) ٢٢٩ القدر خيره وشراه مزيالة ٢٩٢ فلرية هذهالامة مجرسها منت فلذ يفعذوالامة مجومية ٢٣٨ الكافريبيد يدموزيانه والبهاحد من أمي...

(ازحن ع) ۲۷۴ كالأوافاءاين سبدين كبيرين..... (ازمادق 10T (C

کان زمولانه بوحیالیه و زامه فی حجر طی'... ۵۲۳ كانطيه السلاميركب الحماوة لعارى ويردف

t

ī

ł

÷44 ۲۲۹ کان عمریتسو'د علی جندان جبران (این

ضبت المذهب شيعه ليست) ۲۵۶ کان[محدین أینیبكر]تفعید! **ما اسا وکا**ن

لنا وندا ناماً (ازعلي ع) ٢٠٨ كل حسبح سبايقطع يو القامة الاحسى

رئسبي ۵۱ کل مجتهد مصيب ۲۲۵٬۲۲۲ ، ۲۲۰٬۴۶۰ لااعبد رباً لم أره (اذعلي ع) ۲۷۷

لا أعدد باً لم أدما لمتره اليود بمشاهدة اليان.... و٨٣ لااله الاانسسندسون اشطى ولي اشتهو

لابينان لمن لاأمالةله ١١٣ لاتحل" الصدقة لي ولالاهسل بيتي ١٥،٥٠ ۶۲۰ لاهزاء فوق ثلاث دهدة لاعهد في بقوم أموأ محضرا الكم.... (از ناطيه ع) . و لاقارمن أشجع مزالز آيير و لازاجل أشجع من على بين أبي طالب و... ٥٣

لانتىالا علىلاسيف الاذرافقار وي ، ١٧٠ 414 لاهادى لما اضللت ولامضل" لماهديت (اذ

493 600 لاييفضه الأمنافق غقى ٢، ٢٢٢ لايلى دين لاظهر علية لأسلام و سيكون... 174

لايقي على ظهر الارض بيت من مدرأووير الا أدخانانة كلمة الأسلام.... ٢٣٩ لايجور فيحكمه بهوب لايحيك الامؤمن تقي ولايباهك الاحتانق

شقی ۳۵۳ لايعبه الامؤمزنقي ولاينغه الاحتاقيشقي 614 494 4161 لايرت البسلم الكافر ولاالكافر السلم ٢٠٥

لايظلم فىحدكه ججج لمبك لحمى ودمك دبي وحريك حرين... 444

اظى بن أبي طالب أدبع ماهن لاحد... ١٦٩ لمزاته للراشى والمبرتشي ١١٣ قبرهم انضة كما انبت قراءهم في الأمم.. 641

الجنة تعالية أيواب فباب منها لأهل قم... ١٩٧ لما أن صرحى الى السباء مبردت بأرض يغام.... وور

. .

لهرمت أحاديث

لم يشراد [ملي] باشطرلة عين لم يداهن... 171 -177 لوأن عبدا عبدانة ينافعها والسروة ألب واوشقت لاهتديت الطريق الىمصغى هذاب المل... ۶۱۷ لوكتت صددا جليلالا تدقلت عمر خليلا ٢٢۶

أولا على لهلك هير (الأحير) ١٦٣ لولاك لما خلقت الاغلاك ٢٣٠ ارلم بیق مزالدنیا... ۶

ماايطاً حتى الوسى الاغلنيت اله تزل على عمر 111

ما متغل بيت نبيكم مشغل قط"، وما شيع آل 949 AYA

ماذا الززيز يكم في على نفريقاً من آلمحمد... 1771

ماشادالدكانومالم يشأ لم يكن (٣٩٩،٥٥٥ ماكان على أباأحنمن رجالكم ٢٨٢-٢٨٢ ماينتم أفقاكم أن يخضب هذه بهذا (از على ع) ٣٣٨

وماينته منالبواساة وهويني وأنامته ١٧٠ منحان كانتا على حهد وسولاف محللتين أنا أحرتمهما.... (اذحير) ٥٥٢

مثل أهل يتى كمثل سنينة موحمن وكبها تجا... 2.4

مثل المؤمن عندافة كمثل ملاصقر أب و٢١٨٠٠٠ المره مع من أحب ٢٢٦ مروا أبابكر [أنامل بالناس] . ۶۲۲٬۶۲ من أحب" دلياء أهتر بآخرته ٦٣٣ من بكي على الخسين أو أيكي [أوتباكي] وجبت لدالجنة ٢٢٢، ٢٥٥

من من منة مينة قبليه وزرهاو وزرمن عمل

941

		فلن	ې چې کاب نا
	!	يا ايا ذر ألك فوت ثلاثة ايام؟ قال: لا، قال	ن ماع يوما لذك يتعصى أبا المامم ٢٩٨
		\$ F 1	برصاوير والشك بنية الشك فلمصي أبأ اقامم
		یا ام سلنةاستی و اختهنی (ان طبأ قاضی	£14
		دینی وحامل اوائی و] ۵۹۷	ن كلب على متعمداً البربو أ مفعده من النار
		يا أمير المؤمنين أنت بالمكان الذي أنت فبه	*-9
		و أبوله يعذب بالنادة ۲۰	باالامراء ومتكم الوزراء يرون
نامة ايوبكر با	ł	یا آمیرالمؤمنین ترکت سنآ آنت اولی به من	النجرع أمانا لاهل السماء ار أهل يتي أمان
-		هذاالر بجل وقد ۲۰۰۶	لاستى ٢٠٤
تامة فسامة بن		بأبنى هاهمار بأبنى عبلة لنطلبة أدهوكم الى	ممالختن اقلبر ٢٦٠
الأنقامة امام من 11 - مناقبات ا		كلتين خفيفتين حلى اللسان ١٩٧	غذرا جيئي أسامة ءن
ال خطية ايرطا الاستال :	,	يا دمول أقد سلنات بأب حمك واقتحت ياب	الكتاح ستى فمن وغب عزمتي فليسويني
الاخطية يغبر		این همك (ازهباس) ۲۷۰	tey
خطية أبيرالمؤ		باسعد عندكم أناقر أن يا سط من زارها	نتظر هذا الشاب حتى تباجه (ازمير) ٥٩
ازمعاهلیة صلح سالة استان		قله المجنة (اذ وضاع) ١٩٧	داسوا ناديد ماحلي بغل ديو ماحلي جهل تريدين
خطية امير الدؤ مناتق مذاه		يامقر ادوبا يشاهفر كاغيري (اذعلى ع) ۴۴۹	أرزعلنني تردانه وتفاتلي أولياءاته ارجس
تعطية تعالدين		ياطى أناسيد الانيبا حواقت سبد الاوصباء ومن	الى يتك (كُنَّه مِدَانَ عَبَاس به هايتُه)
خطبة أبوذرغفا		يا على أنت وشيعتك هما قعاقزون ٢٠٤٢٠٢٠	\$ ** \$
تعلية ملمان قار ما المقدون ا		یا علی انك تقاتل بعدی كا كثين و افاسطین	وافة لاعطين الرايةغدأر جلايحهانة ورموله
تسلية مقدادين سالة معالا		والمادقين ٢٢٧	و ۹۹، ۹۹۰
تعطية يريشة الا	;	ياحلى الكقسيم ألناد والك تفرع بأب البعنة	والله لولتبت لىالموسادة لحكمت بيزأهل
خطیة عمادیا س ساقت		٥٣٣	التوارة بتوارتهمو (ازعلى م) ١٧٢
خ طية ق بس بن •		یا طی حلاہ ایمان وینضک تھاق دی،	راغمامددت برابكم ولاتحت بابعو لكن
خطبة خزيمة ذو د د د		يا على حريك حربي وسلمك ملمي ١٢٥٠	17
نىكە أى _{كا} ين كە	•	TYY (TT)	رئېحمرالي انانانكحها (ازاكلايب است)
خطية مهلين - ماد ماد م		یا معمد ان ریسك بقرالك السلام ویقول یا	Y IS I TOP
خطبة ايرالهيئم		محمدان ۴۳۶	هذان أمامان قاما أوقطا وأبوهما خيرمتهما
خطبة أيرأيوب	ł	يا معاشرا فشيعه لقدقيض فيحدها للبلة وجل	****
يرخاش خالديز		(اذ حسن ع) ۴۳۱	هو [على] أعلمالناس بعد رسولاله وأنضل
از جلية عققيه		يجتمون بديدبة و يفترقون بمقرحة ٢٧٠٠	العهاجوين و ۱۳۷
ازتامة امير المؤ مناطق ام		· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·	هوفي الساء ويتعقى الادش أحجوا اليحمر
خطبة أمام حسن	•	یر میهما اند کانیا امامین مدلین (از زین۔	ران مرجنایی) ۸۸ (از پسرجنایی) ۸۸
		المابدين ع) ۲۷۵	يا أباالحسن الىلوعليت ألك تنازعني في.
		يهردهذهالآمة إلرافضة ع . •	هداالامر (اذ ايوبكر) ۶۰

..........

,

فهرمت خطبهها ونامهها

- ----

..

P T	تامة ابريكر به اسامةين زيد
****	نامة فسامة بن زيد به ابو بكو عنيق بن ابي قحافة
177	الأنامة امام حسن مسكري (ع) به على بن حسين بن بابويه قس
199	ال خطبة أبوطالب درنكاح خديجه
199	اذخلهٔ پشبر (حر) در دعوت بنیهاشم پاسلام
r19-r10	خطیهٔ امپرالمؤمنین (ع) در روز یعت شوّری
***-**	ازمعاهلة صلح حدييه
44P-440	خطية اميرالمؤمنين (ع) دريادة قضا وقدر
֥*	تعلية عالدين سعيدين عاص وزانكاريعت إبوبكر
5.4	خطبة أبويترغفارى در انكار بيعت ابوبكر
ş.*	خطبة ملمان فارسى در اتكاربيمت ابويكر
\$·0	خطبة مقدادين أسود كندى دنر الكاربيعت إبوبكم
*• 0	حطبة بريشةالاسلمي در انكار بيعت ابوبكر
8-0	خطبة عماد باسر در انكاريعت ابوبكو
8-9	خطبة قبسوبن سعدين صباده در انكاربيعت ايوبكر
<i>4.9</i>	نطبة خزيمة ذوالشهادتين در الكاربيعت ايويكر
\$•Y-8-8	خطبة أبى بن كاب در الكاريمة ابو بكر
F•¥	عطبة سهلهن حتبف العمادي دوانكار بيعت ايوبكر
5·2_+·4	خطبة ابرالهيئم بزالتيهات در انكار يعت ابريكر
<u></u> ም• አ	خطبهٔ دُبواً بوب "تصادی در انگار بیمت (بو بکر
8·1-7·X	يرخاش خالاين معدينهاص بتصرين خطاب دربارة تهديد يديعت إيريكي
91+-1	الانحلية مقدقيه
£14	ارتامة البرالمؤمنين (ع) باعشان بن حيف الصاري
PT1	خطبة امام حسن (ع) يس اذشهاهت البر الدومنين (ع)

.

فهرست اشعارهری ۲۹۹۹

عند طمالزمان والكرب با دویت دیگر - ص ۵۱۱ عذا فرة تطوى بها كل سبسب 111.00 فلاتدع القوى الكالاطى الحسب با یک بیت دیگر ــ من ۲۶ فما هزالاحجة الثواصب ص ۲۹ فان طرأ انباته البثاقي با جهادیت دیگر - مر۱۷۳ يين الطويلع فالأرى من كيكُب 114.00 فأدلك زنب لستحته أكرب ص ۲۱۵ و أدى تومي نالولاد عجيب 1711 00 ومتزل وحى تقرالبرصات 116.00 ان سوادين حدالة من شرائضاة ص ۲۴۱ حدالهمييات والتازلات بالإيت ديگر- مر44 لاينجى وليه من هنات با ۳ یت دیگر - ص ۱۸۵ وقلود واميأت با یک بیت دیگر ـ مرید۵۲ امامنا فيسورةالمائدة وا یك بیت دیگر _ ص ۲۱۷ لائه ميدالاكبة با ۴ بت دیگر ــ ص ۲۴۰ بفضل خطبتة وعلو حية با دویت دیگرے ص ۲۱۹

ان علياً وجغراً هني از ابوطالب . أياراكباً لحوالمدينة جسرة از میدامناجلحبیری أتمراو ماالالسان الابذينه اذهاعر رازيان اذاعلري لميكن مثل طاهر از متی ومن نشل الاقوام يرمأ برأيه هلا وافت على المكان المعتب از مید اساعی حیری لوکان ڏنی مب آل معمد از شاقع تأرب همى فالقزاد كتيب از هافی ملادس آيات خلت من للاوة از دعيل خزاعي يا أميناقة يا متمبور يا خيرالولاة از مید امماعیل حمیری أبا حين إن حين الرا-اذبحرى زعمائزامين أنَّ علياً اذميد فسماعيل حبيرى وجفان كالجوابي از امرژافلیس ان⁴ طی²ین اییطالب از ماحبين عاد حب على طو همة . ازكتابم . ميقشالها لبين الى البعالي أرحتني

5

Ė

ţ

.

ţ

ı

اشعار هر بی

مهي ميدالبادات من أهل هل ألى با یک بیت دیگر ۔ ص ۱۹۱ ينضهم آلافتى البصطى ص ۲۲۹ ونۍ سر من دا والنری و کويلا با یک بیت دیگر ... ص ۲۱۸ كتبت على جيهات أولادالركا با یک بیت دیگر ۔ ص ۲۴۲ ضبنتها واجطت من أمثالها با دویت دیگر ۔ ص ۴۷۷ جهنم كان اقوزعندى حميمها با یک بیت دیگر ــ ص ۵۹۴ نيبع علبك اسلاما و دينا با یك بیت دیگر _ مر ۲۳۰ محامنها فراب ابوتراب من ۱۱۸ حيناه لحب أبن تراب ص ۵۴۴ فداء تراب تعل أبي تراب من ۲۴۵ ياية من يرها يعجب با یک بسته دیگر – ص ۲۱۸ خری و ماردات لنقق معرب

با یک بین دیتر – من ۲۱۸ عری و مارد ت لغلق موب با یک پت دیگر - من ۴۱۵ وقت العلوة وقد دفت العلوب من ۵۷۲ أتي مالّتي لاحين للعبر يأتني از يويكر فيستاني محتا ملى لاولادالر⁷ا از يحتري قبور يبنداد و طوس وطية از وزير مغري ينفيالومي "علامة معروفة از عواجه حدين جغر وودينة من مر آل محمد

آبا حسن فوکان حیك مدغلی منسوب به منتی ایا انتهد المزعفر باین هند از دختر ابوالاسوددگلی میتفع لاین جات بوا می وی فاحی" افتراب بنا ولکن

أتا و جييع من فوقالتراب

جاه بادانه على فترة اذ مهيارين مردويه و عليه قدردت يا بلرمرّه از سيد اسماعي حميري ودت عليها لشمس لماقاته اذ سيد اسماعيل حميري

.

Unfiled Notes Page 334

قهرستاشعار عربى ٢٥٥

ــــمرض لاريه لاتقربي الرّجلا با بك بيت ديگر .. ص ٥٨٦ و اذ طغی خطیهما بند وجل با یك بن دېگر ــ من ۲۳۰ جز والغزرج من وقع الأمل با یک بیت دیگر ۔ ص ۳۹۱ دبيعاليتامي عصمة للازامل يدُ يك يت ديگر ــ ص ٥٦١ اذا ماقيل جدكم الرتمول با یک یت دیگر ـ ص ۲۳۲ واليت يعرفه والعل والعرم من ۲۲۷ وفيءآل زمول افاطتهم 778.00 ركن الحطيم اذا ماجاء يستلم می ۲۲۴ حيو ايطوس معالياً و رسوماً با یک پینا دیگر ــ ص ۲۳۹ تي"كموسي والسبيح اين مريم -با ۴ یت دیگر – ص ۵۱۰ كفرأ يكفر والينانأ بابنان 397.00 يوم افعآب من الرحمن وضوائا با ۱۰ یت دبگر – من ۲۹۶ كلابالمنى ضرب مزالهذيان مر. ۲۹۱ من هاهم له منها من أبي سمن با ۷ یت دیگر .. س ۶۶ منه برى، وألقاء منَّ اللمَا با ۸ بیت دینگر - من ۱۲۵ و قيل: إن الرَّسول قد كهنا با یک بیت دیگر ۔۔ ص ۲۵ فباو اهم معل ً الها لكِنا ص ۲۲۲

أقول للنارحين توقف للـــ اذ علی (ع) و ما الغيثان ابن هنا، و ابنه از مهیارین مودویه ليت أفياعى يدونيهنوا اذ پزیدین معاویه و أيض بستقي(لاسام برجهه اذ ايوطالب البكمكل مكرمة تؤول هذا الذي تبرث الطحاء وطأته از فرزدی العق" مهنغهم والدين مخرع از ابو فراس حمدانی یکاد بمکه مر تان راحته اذ فرندون با مشرافزو ارطاب مزاركم اذعراجه حسزين جغر دوريستي علم عليك الحبش أن محمدا اد ا يوطا لب مبوا عليأ كماسبوا هتيقكم أتتالامام الذي ترجرايطاعته

از مردی شامی در دیم امیرا لیومنین (ع) [وقد مراقی علاق و امما] از متی ماکنت أحب هذا الامر عمرة از خورمة فزالفهادین مرقال فیك أیابگر ختی قادا

از خواجه حسن دوويستی قلقیل: ان الاله زووند

اذاكان الغراب دليل قرع

كتاب تقضى من أهل بيت ومول: له مصباحا می ۲۷۰ فاننى أرفش المياد ص ۲۱۲ يصرين أتياب الأماود والأسد من ۲۱۷ تثابه مرفود كريم و والد با ۲ بیت دیگر ــ ص ۱۲۶ ويأتيك بالاخبار من لم تزود ص ۲۷۵ فها أتا ذالا جباد حتيد با یک بیت دیگر ۔ ص ۹۳ و۲۸۸۶ أفرس تبعثك أم حمار ص ۲۰۹ ما قبلها تبتت في الخادمن شجر حى ٢٢٧ و أنت اين بلت أين المحدر با بل بیت دیگر ۔ ص ۵۴۱ شرور باطنهم ترميك بالقود با ۲ وت دیگر ـ. ص ۹۹ بكل يعبوب شديدالاسر مي ۶۶۰ ومبغضنا يومالقيامة يخسر ص ۲۰ و هلبا ابنى وشيخ أقوم عياسا س ۴۷ با دویت دیگر – و ص ۵۱ ن تنه ذاجنتا باجرير النجامع ص ۲۱۰ مال السيف وعنير المستاف با ۲ بیت دیگر - ص ۱۹۲ يا يت مخلف الملائك با ج بیت دیگر – ص ۲۱۸ ټين غثه من غير ځك

با پك يت ديگر ــ ص ٢٧٦

الز دانمی الز دانمی الز دانمی ورن یسمب اسباین اندید محمد الز منی الزمنی میدیکری الزمنی الزونید بیدیکری الزونید بیدیکری الزونید بیدیکری الزونید بیدیکری الزونید بیدیکری الزونید بیدیکری الزمی الزار البلی انجاد الزمانی تابد الزمانی تابد

. آبکی الحمین و أوتی منه جمیعا ح

f97

از ميد حيرى از ماهر تازيان از ماهر تازيان مرجزى از كمندگان امام حسن (ع) و يستا فى اكام أمر (ع) از مام حين (ع) از امام حين (ع) ز ابرطالي از فرزدن از فرزدن از براطاله ميرى از براطالم ميرى از ابرالام ميرى از ابرامان ميرالدى از مارامان ماليرى

منبوب به عايشه

ناب القضى	5 9#9
[لاتبشرابيننا ماكان مدفرنا]	ىپلا"بنى مىتا بېلا مرالىئا
من ۲۷	
فأخورالى ويحكى البرد خاله	، بآدل مولدی و بنوجریر
بایك وت دیگر ⊷ س ۲۱۸	اذ بویکر مواردمی
الاقتر حث بالكلام البديه	ليل لي: أقت أشعره الثام طرأ
یا ۳ بند دوگر – ص ۲۹۸	اذ ایرنوامی
ماالرقض ديني ولا اعقادي	قالوا، ترفضه الله، كلا
با ۲ بت دیگر ص ۲۱۸	از شانعی
بخم و أسمع بالرسول مناديا	يناديهم يروالندير ليبهم
TTY un	از مباذين تايت
ولأسبسا تيمين مرة اوحدى	يني هاشم لاعلمموا الثامي فيكم
اً ۲ بیت دیگر ۔ ص ۶۱	از ابوسغیان
فان اقتربن بالقرائن بقندى	من البرء لاسأل وأبصر قريته
- من ۲۰۳	
ظيفهد القلان أنى دانضي	نوکان رفضی حبّ آل محمد
. در نشأه یکاربرده شده ـ. ص ۱۸۸ ـــ ۲۱۵ ــ ۵۳۱	اژ شائمی و دزیاک دورد
فحقيق بأن يحب عليا	من أحب الآله ثم النيا
من ۲۲۶	از زیاد غلام ایرزرغناری
ـــــــرولالتي الأملي	لابيت الأذرالتنا
و طرحن ۵۵ بصودت کی نوطته شلف حن ۱۷۰	
خلاماً ما بلقت أران حلمي	میتنکم الیالاسلام طر ^۳ اذ طی (ع)
من ۱۷۷	اذ على (ع)
[ر حمزة ميدالشهداه حمى]	محمداقتي اخى وصهرى
من ۵۲۸	اد طي (ح)
دراءأ قلبا لميحين بدإريا	وكان على أومداليين يبتغي
س ۴۸ با چهار بیت دیگر، و س ۲۲۷ تنها	اذ حبارين گابت

أمثال هريى 1.

أتود منااتير ۲۶۴ اذالم شتحي ناصنع باهنت ٣٩، ١٥٥ تجمكم دبدية وتفرقكم مترعة وجوم أظهر من اليس ١٩٩ ، ٢٠ ، ٢٠ ، ٢٠ ، ٢٠ تبت العرش ثم انغش عليه ٢٠٥ 098 1081 1019 1899 الجنس الىالجنس يبول ٢٨١

الاسان فيدالاحتان ١٧٠٠

امتال هر بی وفارسی _____ الجنس معالجنس ۲۸۱ جواب الأحمق المكوت ١٩٢ عذما صفاودح ماكلر ٢٠٤ وراد في الطنبور نغمة ٧٦٥ زيادة الخير تحير ٢٧٣ . طلب(قالت فزر) ۲۰۵ المهنة على من أبتدأبه ٢٥ فتثلن مايين محمد ومحمد ٢٠٠ اثلت قتلت وسيقتل قاتلك ٢٨ كالبحركا لتغيئة تكا فتلاح ٢٦٧ . كلام؛ تعلى ضرب من الهليان ١٠١، ١٣٧ 👘 يداك اوكتاو قوك تغنغ ٣٣٣

671

کل اناه پرسے سافیه ۲۹۹ ۲۹۹ کل طائر بطیر مع شکله ۲۳۶ كماندين ندان وكماتكيل تكال ١٠٣ لكل تديم حرمة ١٧٧ البره معمن أسب ٢٣٦ واحد بواحد والبادي أظلم ١١٨ وشتان مابين البعبيرة والعبي والا ويل لبن شقباؤه خمساله ٢٨٦ هذه تميرة عن طويلة لإن: ٢٠٢ ٢٠١ ٢٠ 101

¥94

امثال فارسي

آب ريخه با كوذه ارك - ٢٥ آتش چون درانگاه خشك وتر را بسوزاند 111 ازآفتاب ظاهرتر است ۵۴ و.... اذباران بگریخه است و درناویدان آویخه است ۲۵۲ ازمساب کرران است ۱۹ اذحوض برآوزده درجاء انتاده وخا از درست حظل شکرچیدن ۲۰۵ اسراد شجعان حكيمان دانند ۲۵ اگر بودی پوشیده ساندی= ارکان ابان m امامزاده بهتر اذكاقر نبجه باهد ومهد با خصم بقاضی رفتن ۲۸۳ . بادكسي فروانشستن ١٠١ بازگی در فلک بردن ۸۸۴ يجان برخطربودن ٢٠٥.

بحناب کورٹر است ۴۶۹٬۳۵۳٬۶۹۴٬۱۹

. . .

PTT 407+ 40P1 بدانگی مسامحه لکردن ۳۳۵_۳۳۶ بنلون يرتبلر بردن ۲۸۹ یرف بسیار باک باران پست کند ۳۸۹ برقستي اذقيا تتككآمده ٣٢٥ برس کنی حدیث ۵۳۰ بزبان سك آب دريا پليداشود . . ع بزبان سکمه دریای بزرگه آلوده نشود ۲۱ ببيار پيده تنگ دودي باغذ ذوم بط دا چه ذیان اگر جهان گیردآب وم بندادكم زبيلي گير وم بقأشى تنها ارود تا خوشقل با خانه يرود

111 بتام دیگری دهل الادن ۴۵۵ بست عوزين وتلى ذين بهم واست نيايد 644 1144 بشت دست حاكيكن ٢٨٦ تا اوپیاید جهان دا نزد بیرده باشد ۳۴۳، TT0

- - - - - -

كتاب نقض.

ترا؛ ماه روی دا بسی ڈنگی عوائند ومیاہ دا يسي کافور ۶۰۶ ثره و اشتان یا خرید وفروخت افتاد ۲۳۶ تشته وزخواب همهآ بهاىعاني وسردآ شامذ ۲.۵ لويرة حلت برقتراك تبنأ يبته ٢٠٢ تر از بعبة عود الداعن ٢٠٢٠، ٢٠٣ جوناير دة شرم دريقه شقابيد الصاق بريقه فد ۲۳۵ چون عربط دوزی تر دوزی مشک ۲۵۵ چون خولنگ که بار آبگینه دارد ۲۹۳ چون ڈغن سالی مادہ، سالی تر ۲۵۵ جون شترمرغ وخريط ٢٥٥ يورنظم بدمت حسودان باهد تشرعودت فرشته جون موردت فيطان باشد ٣٢٥ چون کشیش روم آب نیازارند ۵۸۷ حباب بلمت عواجه امت ١١ حماي تنها تكند تا كج تبايد ٢٣٣ حباب فاقدبا حباب باذار رؤمت ليايدون و خشت اذقالب يفتاهه باذجاي خوبش تيقتاد 10. عفك وتر واأبسوزاند ١٧٩ حوابيك ليعداست لياشد ويك لينعدوخ 777 417741-5 خواجه ومرابش چگونه است ۲۵۷ خوشش آمده بالخود درخواب كثتى گرفتن 75. دایهٔ مهریان کراز مادر ۲۹۲ دایه مشققتی باشد که مادر ۷۹ دمت اذ سرکل ما بداده ۲۸۰ دست دریك کاسه کردن ۳۲۴ دست وجنوز از ختيره هر دويرون تايديهم ***

دین را بدوغیا بفروختن ۳۶۸ دافقیی دهایز ملحدی است ۱۹۰۹ ، ۱۹۷ 8-1 1144 1114 دېش يەلانكرەن 40 زیان ازدهان... بلتر کردن ۱۳۸،۱۳۸ ذو**شيان مختن ۲**۹ ترخليفتي اكر يعه وزيان دارند از ميار و فيمتش بنكاهد والإو سبلتها يسوهانكردن ۲۶۳ سریگریان بر آوردن ۱۱۸، ۱۱۸، ۱۳۸، ۱۳۸ Y+5 4799 4757 47+A سركه آنجا ترش باشدكه آب بفسناييابد 245 سرو دوی میاه کردن ۱۸۴ ستكمادر آبكينة مذهب يدخود بيندازد لاءلا شبهنداآنجا الرباشدكه حجت باهدويرم غضب سأطان چون آتش است چون دراقاد خلك وتر را بسوژاند ۲۲۹ قرآنا كرجعز نادقه عواننداذحتي ينشوده وم کردم اذباران حذر در ناودان آویستم ۴۵۴ کبله برخود بينوون ۹۵۹ كرمته دوخواب همه توردهاى لذيذ خورد ۵-۲ گرملوه با گرماوه شویند ۵۸۲ گل بردی آفتاب اندودن ۹۹ د

ىصلحت باوقات تعلى دارد . ٣٣ مور دا بیش ازآنکه مار شود سالد ۲۷۶ هركس دزخراب درآب ريد جو يشارشوه سر وجامه و ريش پليد پاشد ۲۳۲ . هر کنی که تدخو اب دهمن دا ایفکندتمیرش آن باشدکه هر گز بر نخرد ۳۸۷ الزار من سرکه را یك قطره چاشتی کلایت باشد ۲۹

ł جمله گفتند ای علیالا نوا کسدا نبود هرچه گانی راستگفتی یا امیرالمؤمنین تا صاحب الزمان برسيدن بكاردين هنه بَدْيري چون ذَآل ني باشد مرد ی گمان گفتن توباز تباید که ترا بىقيع فكلف ابن سغن سغت تكوست جافب هر که با دلی له نگوست هر که چوڼ خان نیست بر در او چند برخوانی زشهنامه حدیث رومتم جمله مقهور آمدند از زوالفار ميردين فر وزيروعالم و شاعركه اوطرسي يرد

اشمار فارسي

کاریکه ز حد گذشت بازی برد

. آب دربا کر رگھرداید

جلیل مملکت دارای گیئی

هم ذای دولت وهشیره عز

مید مادات حسری قبلة اهار اتا لال بادآن کو بگتار تو درگوید که لا از خواچه میدالطنه بنان .. می ۳۷۷ اولى ترين كمى هوف الدين مر تضاست

از قوامی رازی ـ ص ۲۹۵ زرد بخروهی و گویی نه میرایستخطاست بلل اللافضب و دشنی آل جامت من ۲۶۷

جالا ز جمال خویش آگاهندای 🚬 این جادویست که دوی او جاکر اوست (؛) ص 114 ا

اذكوره همان برون تلاودكه دروست می ۴۳۷

هر که خواء گیر من تدادم دوست گر فرشته است خانع بر سر از از مناتی فزنوی سامن ۲۳۲

درجنل يلعردكاو جرزدومتم جعاليداشت وانكهباونده برايشان توالقتار آجال داشت ص ٦٨٢

,

چون اظام البلك وغز الى وفرتومى بود حر، ۲۳۱ يبهونه ستن بدين دراذى تبود

· ص ۲۵۲ ص ۲۵ يفعان سككي تيالايد

ایرمنصور آن دریای مفخر هو تام معطفی هم دین حیات بمائاد این چنین دولت مصر بفرا دولت استاد بومعد

Unfiled Notes Page 337

\$¥8

الملحن	۶۷ کتاب
دونور فيدكرم دوبعر انتقر	هنایون در بر ادر جرنگه درئیر
ازبنداد دازی ـ ص ۲۱۹	
مًا لاف ذكانكه ده كي <i>الي</i> م	الذر همه دو چوی نه با را
ص ۲۰۶	
ته زقبيم ونه ذكاهاتيم حس ۵۷۲۵	حنفظ که با سلبانیم
و الفر دلت از بنض على نيم سيندان	گر طاهنهای تقلین جمله ترداری
هیراء تر باغد بره هاویه حامان	ترداكه يرآدلك حماب هبه هالم
ص ۹۰ م	•
چرن کافر درویش له دنیا و له دین	اکترن که بندست مانه آن ماند ونه این
من ۲۰۵	
چو تاج از برمر درآویخی	ترا معد وبومعد يودند يار
توآن هردوان وا برآب لحتى	درآوبيغت بايست بدان هرهوان
اڈشیسی ولڈی ۔ ص ۱۲۰	
حربت با يزيد بمطامئ من ۱۳۰	بنده بتطامى است ويبيار است

لفات و اصطلاخات

أسير ١٣٨	آب = بول ۲۵۲
استنبوان خرما ۲۳۹	آيگرنه ۲۹۳
اشگرف ۵۹۳	آحادا لثامن ۲۷۵
امهمايان ٢٢٢ ٣٢٢	آغازيدن - ب
اهتان ۲۳۶	آلت پای خواکان ۲
اشتودن (شترهن) ۲۸۲٬۳۸۵٬۳۲۷	ایله دیادار ۲۷
6179	194.401
اهتويدن (شتويدن) ۲۹۵۵، ۲۹۵	ايواكردن ۲۰۹۱۳۵۳۲۲۷۷٬۴۳۱،۲۷۶
امستاب اللم ۱۱۷ ۵۰ ۲۰	*****
أعواض بد ۲۰ ۲۰۶۶	احدق روی ۷۷
افروشه ۲۷۷	ادرارفت ۲۹۴
اف کرمن ۲۲۸	ادرانه ۲۲۷
ألتوم الاب و أقترم الاين و أقوم دوحــ	ادافتاب ظاهرتوست ۲۰۰۹
اقلمن ٧٧٧	ادبهرآن دا ۲۵۳٬۴۰۲٬۳۰۲ .
أبوى حقت ١٩٠	ازجهان کرانه [یا کتاره]شلن ۲۵۹، ۲۶۲
ایوی طبع ۴۳۷	از سرترسی زند: ۲۱٫۸

.

اصطلاحات ۶۷۱	فهرمت لمات و
برمبام ۶۲۸	التباع . ٢٩
برص (۱۱۲۹۱۱ ا	94416 · 71047144 · 1465 · 16
یر کاد کودن ۱۱۴	انداخت ـــ ترطله ۲۰۹٬۲۰۵ ۲۰۹٬۲۰
برگه فرستادن ۲۰۰	انگشت واکردن ۲۷۴
برمت ۶۴۲	اوبائی ۳۴۸
یزدگ مورت ۲۵۵	آوستی 🎫 آستین ۳۸۲
یزانغ بال ۲۹۷	ارمتین 🛏 آستین ۵۵۷
یز تهاد کسی شلن ۲۵۴	ار کندن= افکندن ۲۳۹
پستر زدمی و شقراضی ۱۱	اربيذ جهوم
بسه قديم گفتن (۳۴، ۳۲:	ايت ۲۷۵
بغابت ثمن ۲۷۶	ዋዖነሪዋየ <i>የ</i> ቀዋ፣ አለየዮ ጭኔ
يطريق ١٢٥	اتهاء ۲۳۳
يطلوى ۲۳۱	
بيب ارا تمودن ۲۰۴	` ب
۹۷۹۰۵ پې	بەي=⊻ىق ۲۲۸
T96 J.H.	بأجمع ۲۰۷
بران ۲۵۰۰۳۱۳۱۲۰۲۰	باديل آمان ۲۳۰
بیران گردن ۴۷۲٬۹۳	بادئهادن⇒(ايند: ۵۶۲
يرانه ۲۳	باؤادى بو ۲۸۱۰۱۰
بیردن از آنکه (بیردن آنکه) ۲۲۱،۳۰	باز امثالان ۵۰
یمت دغران ۲۹۱	بامرگرفن ۱۷
يعت شورى ۲۷۶٬۲۵۲٬۳۵۲ -	بلطني ۲۹٬۱۷۴٬۱۳۴٬۱۳۴٬۱۳۴
یی ترمانی ۱۳	ተ ዖነ-ምፅጥዋም
654:697 384	باي خوانكي ۲۰۴
بسادستانه ۲۵۴	جر = بدار ۲۸۷
	يعنابكودترامت ۶۰۴۰۶۰۰
. 👻	بختيده ٢٢٠٢٣٠٣٣ تترحه ٢٥٩٠٢٣٣٠٣٣
یاله نسبت ۲۶۶ ۲۶۶	براضبانين ۱۳۸
بالأنكر ٢٢٨	براق (امب پخبر در شب مراج) ۶۱۱
ياي الاراد ٨٨٥	ير أكنده شلن ٢٧٨
ېفدهن ، ۲۷	ير يط ساق ۽ پ ر ا
· · · · · · · · ·	

بریستن ۲۵۱٬۲۷۹ برخود خندیلدن ۵۲۰

.

,

.

:

۲

ŧ

÷

. 1997 - 1997 ¥ • • • . یلدفتن ۲۷۹ برویزنی ۲۲۶ برو ۲۷۹۰۸۰۶

· · · · · · ·

\$¥1

۶۷ کتاب	تقض		الهر مــن لقامت .	ر امطلاحات ۲۷۳
ت جو ۶۲۷	بجيزى اندازند ٢٥	-	محساد = محمو خود ۵۵، ۲۲ ، ۱۹، ۲۷۴،	دستازه بند ۸۱
TYT J	t		****	دست افزاد کردن ۳۲۸
س ۲۶۸	ے حب النشوہ ۱۳۶۰۶		خصرخانه بدنوم	دمت فرو گذاشتن در نماز ۲۱،۷۲۱،۷۲
ت	TYA &		شعير 724	ጞቝጞ፧ጞኇጞ ፧ ጞፚዺ፧ጞጞ¥፞፞
ارات ۲۸۵	- ۱۱۸ -		تحميرها يه ٩ ٩	دمتوری ۲۴۶۱۰۲۴۶
ری ۲۰۲ ری ۲۰۲	حرام خواند ۱۱۳ حرام خواند ۱۱۳		الحليرة 271	هست وسرمباوذان درآن باؤار اوذان كره
رى ۲۰۴ ساگرى ۱۹۰	- شر ۳۷۵ - شر ۳۷۵	!	خواجگی ۲۹	tva
سموري ۱۹۹۰ بو (واحد وژن) ۲۵۴	مشر ۲۰۰۵ حشرانگیختن ۲۸۸۰،۳۱۴		حيرالعمل تدن ٢١٩ ٢٢٦، ٢٢٤، ٢٥٤،	دشخرار ۱۴۸٬۱۳۸
تو (داشد ورن) ۲۵۶ نیم (دنشیم زدن) ۱۱۴٬۱۱٬۰۹	-خلیرة مصطبی (ص) ۶۳۹	ţ.	* P*	دغل دادان ۲۰۱
ميع (دسيع ددن) ۲۰۲۰،۲۰۲۹،۱۱۲ ۲۱۱۰۴+۵۰،۲۰۲۷۶،۲۷۶۴۰۵	- <u>مر</u> ۲۳۷۰۳۲۲ (۲۲	· 11	خیل خانه ۸۷	دلالت نياودون ۲۱۵
۴۹۵ و بوارد بیاز دیگر	مشور ۲۱۲۰۲۲۸،۲۲۲ برون ۲۱۲۰۲۲۸،۲۲۲			دليل المطاب ٢٠
۹۹۵ و نواند بیپار دیشر بریفات ۱۹۲	سی <u>تا بر می بر</u> س ۱۹۹۱ میرد ۱۹۹۱ و. ۱ خلال ذاد کی ۷۷			دميما لخلقه 444
دولات ۱۹۴ نت تمودن ۲۲۸	منیوں ورد می ۲۹ مطالعیم کردن <u>—</u> محاصرہ کردن <i>د تنگ</i> ه گرفتن		داية لأرض ويوو	دنياوي ۲۴۱،۳۵۶
ست سودن ۲۲۸ ولی ۳۸۱			دانگ ۲۳۵	دویتی ۱۹۱۸
ويي ۲۸۱ ژويلين = تر اويلين ۴۳۷			د انگانه ه ۲۰	دوستر داختن ۲۰،۷۰۴ به۶۳۶
دويس = تو دويسي ۲۲۷ بام الاربعين شدن ۲۴۲	منبغی ۲۰۸۲ ۲۰۵۰ ۲۰۱۱ (۲۰۲۷ ۲۰۲۷)		207478 44s	هوفيا يرعه
ر زندن ۲۲۹،۳۲۲،۳۲۲،۳۲۲،۳۲۲ ر زندن ۲۲۴،۳۲۲،۳۲۲،۳۲۲	میسی (۸۰۱،۲۰۱۵ و مرادد دیگر		دياريه زدن ٢٩٩	دوغ باذی ۱۸۹
	101-101		دیرمتان ۲۴۸	دوغ باذ ۲۳۷
ن سیردن ۱۳	Ċ		درباقی کردن ۱۷	درگان ۲۱۰
ē-5	خارجی شکل ۳۳۷		دربالی نهادن ۵۹۶٬۱۱	دوهوایی پدیدآمد ۲۷۹
اد"ة حق ٨-٢	تعادیمی طبیع ۲۸۱		دربابه ۲۹۴	دهری ۲۲۱٬۹۳۱٬۹۳۰
اودس = گاودس ۲۴۷	خارجی ۱۵۰٬۱۶۵٬۱۵۰ ، ۲۹۰ ۲۹۰		در بن گوش داشتن ۳۲۹	معل تاؤدن چې ۷
فاع دا د	***		دد توقف تهادن ۲۷۴	- ۲۰۱۲۲۰۱۱۸۰۱۱۲۰۱۰ W.
للدى كردن ۲۵۰	ساکش بلمان ۱۷۵٬۱۷۵٬۱۰۹	•	ددنن=سونن ۳۹۴	(کاد ایشان) دیری بر ندادد ۱۰۱
بمهر راعظم - ۲۳۲٬۹	خائی= گذشته ۲۲۴		دد سرمایه گرفتن ۲۵	ديوت ۱۶
سهور یزر کے ۲۵۵	خامل ذکر ۲۸۹٬۱۹۲		در فشن ۲۶	درة اول ۲۵۳٬۳۳۱
بواب جنگه نباشد ۱۱۸	حانه خدای وجن		دومويش ٢٢٩٠٦٢ ٢٢٩٠٢٢ ما ٢٢	درة اوليت ١٨٦٠٥١
ىرلام ۲۵۹ -	نو بط ۵۸۳٬۵۲۶۰۲۷۸۰۳۱۸		دد فویش ۶۱۹	44 - 14 1 14 - 419 X . 100
ىرلاھە 144،444 ھەرىلەتە	خرينده ۲۰۲۷۸۰۲۷۷ و ۲۰۲۰۲۰۴۰ ۶۴		در کشتی آذنششن ۲۰۴	
بقبيدن ٥۶٩	خرجن ۲۵۹		درم سنگ ۲۲۲	2
بنگک نواذ ۱۸۹	خوکول ۲۳۷		در ضعر مجرش بنائد ۵۳۱، ۶۹۵،۹۴۴،	د انغین ۲۸۵٬۳۵۱٬۴۰۱٬۶۳٬۵۶٬۵۰٬۱۷
بنگ وچغانه ۵۸۳	م ا له ۲۸۵		PTI	**********
المين جلين ٨٢	علقان ۲۳۷۰۳۷۲		دستان بند ۸۹٬۳۳	داه کردن ۳۳۴

. . <mark>. .</mark> .

Unfiled Notes Page 339

۶۷ کتاب	س نهرست لغات و اصطلاحات		تهرست لغات و اصطلاحات ۴۷۵	
ایت سید دلختن ۲۲۲۹۴۱۲ ۱۹۹۴۲۹۴	سرخویش گرفتن ۳۸۲:۴۵۷	شميع تهادن ۲۰۰	È	
******	سرداشتن ۳۵۶	شورستان ۵۸۶	عانی ۲۷۱	
ليس جمهور قريش ۲۲	سرعايه 19:19:44	شهرجنگی بیود ۲۶	فربالكرى ٣٩٣	
ذكال الناس جواج	سرنيشت ۲۹۵	فيعي ١٨٧	خمل آوردن ۵۵۴	
سم الذيلين ١٢٦	سره ۲۰۰۵ ۲۰۱۰ - ۲۸۲ ۲۷۲۶ ۲۸۳ ۵۰		غلام باده . ٩ :	
474	۹۲۴، ۹۷۶، ۹۷۹، ۵۷۹،۹۹۹ ومواند دیگی	ص ـ - ض	غلبة انظن ٢٣٠	
هرت بردن ۲۰۵	سکیاج ۲۰۰۳	صاحب وضوء ۲۶۵٬۲۶۰	غياز 444	
کی باجان داشتن ۲۹۱	4 . 1 . 4 . 4	ضجرشلن وال	خبر ۳۵۸ ۹۳۲ <u>م</u>	
وذيابه ۲۲۲	سنگل ۲۱۸ : ۲۸۵	فيطى لدردن ٣٥٧	قىز ٢٧	
وی داست گلتن ۱۷۸٬۱۰۶	منگی= منگین ۱۳۱		خرخائي ٢٢٨١،١٢٢	
يحان قريش ۴۴	سنگیندل ۳۶۴	ط ۱	فوغاي لشكر ١٢٠	
يسسان فروش ۲۹۵	ستین ۴۶۰۰٬۴۱۵٬۵۶۱۵۰	طاخيه ٢٨، ٦٢٢		
یشش بنماز ایست ۵۷۶٬۵۳۱	سر این ۲ ، ۲	طالیی ۵۹(ف	
يش جلباندن ١٢٨	144 ta ta ta	طامات و٢٠٤٧ . ٢٠٤٧	. +ra4=#	
َ 'د ر د	سیادیای ۲۸۱۷٬۲۸۱	طيقات الثامي ٢٣٣	فاطمى 144	
<i></i>	سیاد کا ۲۰۷	طرفكبر ء	≝لچ/// ·	
للملابكهم وأو		طرکیلن ۹۳	1117 315	
حست کردن ۳۴۶	یش .	107-iti	فتوت ۱۳۲	
دق فروش ۱۸۹	حاليدن ٢٧ ف	طومادات ۲۸،۲۲۹	فراآب کردن ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰	
عفران جای ۳۷۳	شاعی ۲۴٬۱۳۰ ۲۰۱۱۹۰۱۹۴۱۹۹۴ ۲۹٬۱۴۰	طيره كردن ۵۹۷	. TAT	
نان	ጘቓጘዹ፞፞፞፞ቔ፝፞፞ጞ፝፝ዾጜጞጞጞኯኯ፟ቔጜ		فراآن آدردن ۲۸۴	
<u>ተነለ።ተላ ነ።ተላተ</u>	شايستن - ۵۸۷٬۵۶ ۱۵۳۹٬۲۷۲٬۳۷	Ê	فرا آمدن و شدن گرفتن ۳۵۷	
مر ۲۲۲۴٬۱۸۲٬۱۱۴	هيخون ۷۷	مانی ۲۲۲	ارابلادان ۹۹۵	
مار ۲۳۴	ئىمنگان ، ۲۷	عير المكرون ۵۲۰٬۵۲۲	قرا سانحن ۲۲۳	
الخاي دار	هد (منفضحود) ۲۰۲٬۳۸۳٬۲۵۵	۲۹۹ هليقه	قرامش کردن ۱۱۲	
الأعليلن ، ٢٢١٦٣٩٩٩٩٩	شریتی آب خوردن ۴۳۵	ملةالاولى ٢٥٢	فرمود فرموده ۳۸۰	
	شرط أعاده لياشد هلا	حلومي ٢١٥	تعبادي وزع	
•س .	شنة ميد ۵۳۷	41747 - A:107117A:1741176	نعیال ۲۰۹ -	
ماير = جىيىغ ¥•¥	عطادت ۱۳۲	۸۹ ۱۹٬۹۱۴ ۲۰۰۰ و مواود دیگر	فضاتل عواتان وع	
بالس ١٣٠	شمار ۲۱۹	مراجالاس ۲۲۷۷٬۹۳٬۷۷۱	ففاللي وجدادا	
بلت ۵۷۸٬۶۵	هموي ۲۰۱۶، ۱۷۹، ۱۷۹، ۲۷۴، ۲۳۴۹	حوكن ٢٠٢٢ ٨٥٠٢٢ ٢٠٢٠٢ موكن	نتانلت ۸۵۲	
مد ثغود <u>ا</u> رد ې	TOVETOLE	حوالى ٢٢	فتك واو	
مر == بزرگه و دلیس ۲۸۱	هغير ۲۷۲	عابي ٢٩٦	فنون طبقات ۲۰۶	

-

and the second second

5 449	ناب تقض	فهرمت لذات	و امطلاحات ۲۷۹
ڨ	كونوال نهادن ۳۴۵	ليلة العقبة ٢٣٩، ٢٥	منازيها (ومنازى) ۶۶، ۶۷، ۲۸، ۱۵۲، ۱۵۲
بالاحلام ووو	کوربخت ۵۷۷، ۵۸۰، ۳۲۶		مقرعه ۳۲۸، ۲۵۲
374 . 17	*** ·*** 5	F	مقطح ٢٥٩
نطع داهتن برجیزی ۲۶۸	۲۲۵ ۲۲۵	مایرن ۶۹۶	005-14. 1771-1771-190 -114. J
فرمت د ا	کوله پیمودن ۱۰۳	مادر بمرگشان تشیناد ۱۹۵۸، ۲۰۰۶، ۵۰۰	ملاطقه ١١٧
الفلا فنات وي ٢٧	کیلا بکیل ۲۳۳	ماديته ۸۹۶	مناقب شواتان ٥٥، ٧٥، ٧٧ 🐁
نباد ۵۹، ۱۹۰	کین از کسی کشیدن ۱۱۶	مانا 😑 همانا، گرمن ۲۳۳، ۲۳۳	مناقبي 25
ننفز واع	۲	ماتند ۲۷۴	منیل ۱۸۹
نواده ۲۵۸		ما تنذه کودن ۸ ۵۴	منجين ۲۸۸۱۱۵۱۰۹۳۵۷۶۸۱۶۶
پله دو م	کارد ۲۸	ماهیان (جمع ماه) ۲۱۸	ميان دربستن ٢٠٥
	کاوریش ۷۲، ۵۷۸	ماهی که مدار زمین براوست ۲۷۹	FTA ITAY was -
<i>2</i>	مجرکی ۹۱ ۲۲۰ ۱۸۴ ۲۰۷ ۲۰۲۰ ۲۱۳	۲۳۵۱۱ · · · ۹۸،۹۳ ،۹۱ ،۸۲ ،۵۲ بله،	
کاریز ۲۳۵	**** ·*** ·* · * · ***	753 1858 1897	. 0
کالور دیاہی ۲۷	گرد ۲۸۱	مجامرة ٣٨٢ د٩٩٥ د٢٩٩ مهمة ٩٩ م	تامین خل ۲۸۱
···	گردن= نیاح ۱۶۵۰۵۲	محتال ۲۰۰۱	تاصيبك بيآلت ة 66
کرکمی ۱۰۵ .	گرمنه ایش = تغیر ۳۸۱ تک	معترع دياناد ٢٠٥٥	تامینی ۱۵۰ ۱۶۵
کرا کردن ۳۶۲، ۲۵۵	تحرماوه ۲۸۵	مغاذيل وبونو	تافة منك ٨٢
کردو دفت ۸۱	گرم شلن ۱۹۶	مخرقه ۲۱۵	نیشتن ۹۵، ۲۵۶۰ ۲۹۷، ۲۹۷ ۲
کری کردن ۳۸۹ ۵۳۰ ۵۷۵	گفت = گفتار ۱۹	مذکر ۵۰۵ ۱۰۶	ندان ۲۲۸
کر بودن ۵۷۳	کلیگری ۵۸۵	مربعات اسواق ۲۶	تريته ۲۴۸
کړی ۲۱۶	گتد. بغل ۹۶۵	مرکب کردن ۱۳۷	أنشتويك ووجو
کسلامی کردن - ۳۵	کدمنی ۱۲۰	مروانی زنگه ۲۳۷	تصى ٢٠٩، ٢٢٩، ٢٢٩، ٩٠٣
كفنكر ووج، ٨٢٨، وجود، وجود ٢٨٠	گنده دهن ۶۹، ۹۵۹، ۶۱۱	مروائى حوزت ١٩٠	نگار برتهادن ۲۲۵
کل ۲۲۸ ATPA (۲۲۲ ک	گوش داشتن ۳۳، ۲۷۷، ۳۲۷	مزدکی ۳۱۲	ئوان ۹ ۲ ۴
کلار گر ۲۷۷	گوی= گویی ۶۹۵	مزوركردن ٧٧ ٢	توبت وعلم داشتن ۲۱۴
کلام نیواستن ۲۷۷	· . J	منبهى 114 : 174	ته قديم البات كردن ٢٧٧، ٧٧٧، ٩٧٨
کنترن ۵۲۹، ۳۰۶	السالبان ۲۹۷	مثغرائعر درو	يلهيك ٢٩٢ ،٢٩٢
کم سرمایگی ۲۱	لتبان 184	معافی کردن ۳۵۰	
کنار کرب ۳۱۷	لعاتى 197	سلی گاہ دہ ہ	, 3
کناسی ۶۱۶	السه سارم ۲۱۲	سلی تیاز ۵۸۵	ידישליאאי ידארי ידאר לידין לשלימעריי
ى 117 كىلوچ ###	قوه - ٢١-٢١	بصوكر ۲۷	۲۸۲ - ۲۲۰ - ۵۱۶ ۵۷۵ ومواردد گر
سین ۲۰۱۰ کش ۴۷۷	لواطه ۲۶۹ ، ۱۸۲ م ۲۶۹ ۲۶۹	مطيبقى ١١٣	واخودتهادن ٢٣٥
سی ۲۰۱ کی=کنید ۲۰۵	لوطي ١٨٩	معوک کردن ۶۸	وادادن ۲۲۵

,

۶۷ کتاب	ئقفى	قهرمت
سرگوفتن ۲۴۸، ۲۵۲	همیر ـــ همراه ۲۲۰	اينائىقىح دى، و، بو ، بى ، ۲۷۹،۱۵۷،۱
ب ۲۱۲ <i>م</i> ی ۲۱۲	همیشت ۳۷۷	این با بویه قمی ۲۲، ۲۴، ۲۰ ۸۲۰ ۸۲
	همسرایه ۲۰۳	21 +444 +464+164+1 +4+ 14 1
æ	هنگامه ۷۵	P+1101110511010011011
اقتادن واز	هول ـــ بلند و دائيم ۲۰۱	ابنحماج المنادى ٢٢٩
اد ۲۷ ۵۴۷	هیجان کردن ۲۵۲	این حمران ۲۹۲
يذرقن ۳۰۲	የአየ የነአ ባል ይ	این حوشب ۲۱۲٬۳۱۱
ادادن ۲۲۰، ۲۲۰	هیرلی ۲۰۱: ۲۵۲، ۲۵۲	٢٨٧٠٢٨٥ ،ليكنها
اداشتن ۲۰۲، ۵۹۵ ۵۹۶ ۵		ايزمىكةالقمى ٢١٣
الموتن - ٢٣ م ٢٢٣ ، ٢٢٩ ، ٢٢٩	ى	اینهامرهامی ۲۲۹۵
انهادن ۲۲۵۰ ۸۸۵	۵۰۷ مال ۲۰۰	این میاس میداندهیاس
بلتك امك ١٨ ٥	یادستن ۳۵۶	این کثیر ۵۲۵۰۲۳۲
رز، نشستن ۵۵۱	باويىلى ۲۷۲۶ ، ۲۰۲۲ ، ۲۰۲۴ ، ۲۷۲۹	ابنماجلويه القمي ٢٠٩
۔ زاهر ۳۷۲	784 (781 (771 (771	أينهران ٦١٢
زو ۱۸۲	يىكن ۵۱۳	اين قيس (اذداعيان الحاد) ٣٩٢
	1. II .	ميدابرانراهيم ٢٢٥
فهرست اطلام اشخاص		ايوابراهيم سكرى ١٢٢
		j ايواسحاق محمدين احمدا للعلي ۲۳۸
الف	ایراهیمین یسی ۱۸۴	ابراستان شکری ۱۹،۷۰، ۲۶،۲۶۶
دې يواليلر ، ۲۰۱۶ ، ۲۶۱ ، ۱۶۳ ، ۲۰۲	ابراهیمنو آمر، ۲۲۷ ۵۸۹	خواجه ابرامماعيل (تأصرا لدين) ۲۶
4544FT74T1 415 4793 47FT	ايراهيم سهلوى ۲۰۷	ابراسماعیل حسابی وچ
941 1944 1918 1049 DA1	ایراهم توبیخی ۱۸۲ ۱۸۲	ابرالأسود الدللي ٢٣٠١٢، ٢
صف بن برخيا ٧٧	ابرهة مباح ۵۱۸	ميدايوالبركات الحميني ، ٢٩
617 49P 4	الجيس - ۲۰۲۱٬۷۲۰٬۷۱۰٬۸۶٬۷۳۱٬۷۱۰	ابوالحسن النعوى 16، 17، 1، ۲۰، ۳۰،
يد اياطا لبكيا ۱۳۲	PTT 1041 10 174 - 1974	FAP (700 +1AA+1P++107+177
راهه (ع) ۲۰۱۶٬۴۶۰٬۴۰ ۵۰ ۱۹۲۲ ۱۹۲۱ - ۱۹۸۶	این ایی فحافه ۲۰۹	\$¥1473¥
CTYPEFS CTTT CTYPETYSET+Y	این ابی تصرحییتری ۶۰	ا يو الحن (قريد ٢١٢)
8++ 464+ 4614 48AA	اين البر " ج • *	ابوالحسن تناطىهن ابراهيم القطان ٩٥٠
يراهيم اشتر ١٥٧	اینائر کی ۲۲، ۲۵۶٬۲۵۵	ابوالحس بزطى يزالحمز الجاسي ده
أغبى أبراهيم بابولى ٢٥٩	ابن النطاب ٢٩٥	ابوالحن بيمجور ٣١٢
برأهيم بن الحسن ٢٣٣ ، ٥٢٣	این السکیت ۲۱۴	ايوالحسن قرشي مع
يراهيمين عبدالة المسنى 272	اينالعلاء ابوصرو ٢٥	ابوالمنتودي وو
براهیوین مهدی ۲۸۵	ابن الكلاب ۲۲،۸۸٬۹۲ ۵۵۰٬۴۸٬۶۰۱	ابر الخطاب وبون

فهرمت اهلام اشخاص PYN ابو الخطاب محددين أبى ذيف الأجارح ٢٣ 674+1AP+1AT+174+174 14414+154 ۲؛ ۲۲۴؛ ۲۲۵، ایرالناص بز،لاریس ۲۸، ۲۹ ابوالمباس سفاح ۲۵٬۱۶۰٬۱۵۹ P+110334 TYPOTTY ابوائملاد مری ۱۹۱۵ ۱۹ ابتاداسا استادابرا أسيط لرازي ٢٢٢ ابراقيناء ١٨٨ سيدابوافلتح المسيني (مندس آيه) ١٩٩ ابرالقتح ونكى ٢٠ امام ابوالقتوع ٢٩ ابوافتوح الحمن يزهيداليلله الحمداني -----41£ خواجه ايراقتوح جاجرمي ١٣٠ ابوافتوح داذي ۲۱ ، ۲۵۳٬۲۰۲۶، ۱۲۸۱٬۲۸۰ **ፅ**ዮምም • • شيخ ابوالمنتوح تعبرآ بادى ٢٢٢٢٩ ايواللرج سلاني ٢١٠:٧٠ ابرالغضائل مشاط د ۱۳۳٬۱۳٬۳۰۱، ۲۳۴٬ 63757611775 اوالفقل!لحينىالاي ٢١١ ايوالنضل برادستاني ۲۲،۸۱،۳۷ 11-241-24 أميرا بوالفقيل عراقي ٢١٩ ابوانقامم المذكر ٢١٢ 449 400 ايراقاسم يرافيادينالياس 237 ابوالكاسم ينعب دانة ين حب دلة، ين سالم

بن بعون قداح ۲۹۵ ميدايو اقتام دو گيس ۲۹۵ ايو اقتامم موليز ايراهيم المستبلي ۲۹۵ اير اقتامم عباد ۲۹ درشن المراقين ايو الميدين مصدين موسى البرارسالي ۲۹۰

....

۶۸۰ ایرالندالی انانتی ۲۹،۱۹۷٬۱۹۲ و ۲۵ ایرالندالی بوریم ۱۸۹۵٬۱۹۲ و ۶۹ ایرالنداو کارگر ۲۹۴، ۱۹۵۵ ایرالنداو ۱۹۵۵ (براتیم معدین عدالرهاب السان ۲۹۱

:بوالهيتمين(ليهان ٧ - ٥، ٨ - ٦ ابرايربانسانى ٨٠٢،٢٥٣،٢٥٢،٠٠٠، #1+ ايريمير ۋە٢ ابربكرين اييقعافه سميربكر ايريكر امحاق ٢١٣ ابوبكرباقلاني 🛶 بويكرباقلاتي ايوبكرينالرومي ٢٢٩ ابوبكرهامم ددد اير تراب هودينتي ۱۲۲، ۱۲۵۰ ۲۲۴ ابونياغ طائي ٢٢٩ ايوليامة مالدي ٢٦٧، ٢٦٧ ابوجعفوالأمامي 233، 244-ابوجغرالبابويي ـــ ابن بابويه ابوجعفراليعرى ٢٠٩ ايرجغرافلوسي-محمدين لحسن اللوسي ابوجغر اليسابردي ٢١٢ (٢١ ابرحنيفه سم برحنيفه ابودجائه ۲۰۸ ۲۹۴ ابوذرغفاري 🛶 يوذرهاري ایوسعدآیی (برادر ایونتصور وژیر) ۲۱۹ ابومعة الحندائي ٢٦٠ ايومعيد جنابىمم يوسفيد جنابى ايوميد معبد لينابودي وج ايوسعيد تيسابودىالغزاعي ٢٦٠ ابر شاکر معندیزدهان ۲۹ ، حراجه ايرصنماً الزبنايادي ٢٧٢ . ايوطالب بن عبدالمطلب ٧٢٧ ، ٨ ، ٥ -

كتاب ننغر INFRIDITIOTA ISTA IST PIELT 615:61-ابرطالي استرآبادي ۲۱۲ ، ۲۱۲ ، ۲۱۲ ايوطائب اليزوفوى ٢١٢ ميد ايوطاهر جشري ۲۲۵ ، ۲۲۵ ايوطاهر جنابى- بوطاهرجنايي سید ابرفیداف (مدرس ؟ به) ۱۹۹ ايوميدانة (از آل يابو يعالمجوسي) ۲۲۱۲۴ البدايرجداقه الأيض ٨٨٥ ابرعبدائه البصري ۲۰۷ ايوعبداند المحفري القزويني ٢١١ ميذابوعبداته الزاهدالعمنى ٢٦٦ ابرمداندكرام و٢٠١٣، ٣٩٧،١ ابوعيدة جراحب يوعيدة جراح ابوعلىالطبرسي ٢٥٣٠٢١٢ ایوهلی جاکی ۱۸۸۰۱۸۰ ابوعلىطوسي ٢١١،٢١ امير أيوفراس الحادثين سميد الحمداني 114 114 أبوقيس ١٦٦ ابرازاؤ 🛶 برازاز ابوليل، ۲۷۳ ايوفيلى(لحيني ٢١٠ ابومعبدالبرموي الرازي ٢١٦ ابوسلم بحرامقها ای ۱۸۰ ايومنام فقالتك ٣٣ ابوصلم خرامانیے برصلم مرغزی استاد ایرمنصورآمی (وزیر) ۲۱۹ امام ابومتمورا لمظفر البادي ٥٢٢. اماغ ابوتصورخانه ۲۷۷ : ۵۹۲ امام ایومتعبود ماشاده ۲۷۹ ۲۰۰ ۹۸۲ ۵۹۳ عرف الأشه ايزنمر هنياتي ١٣٩،١٣٨، 011-701-771-FT

فهرست اعلام اشخاص ايو تواس ها تې ين ها تې ۲۳۸ ايوهاشم ۱۸۸٬۰۱۸۷ ابوهريره- بوهريره ايو يعلى الجطري - ٢١ ابويعلىسلار ٢١٠٠٢٠ ابی اسحاق ۲۹۵ ابى الحبر اء ن#ن ابي بن کعب ۽ - ع اتابك على كوجك ٢ ٣٠٣٣ ٣٠٢٣ ٢ اتابك توشتكين هير گير ۲۷۹ أحدين أعتم وا احبدين داودا لوامطي ٢٢٥ البراحدين عبدالتزيزين دلف بن الىدلف T+0 (T+1 (T+1 (T+1 (T1 مزيز الدين ابومنصور احمدين على الطبرمي 111 تاضى ايوبكر احمدين كاملين خلف . . . و احددين محبدين ايراقاممين....ينميتون قداح ۲۱۴ احددين مرسى ين مصدالقي ٢-٥ احمد جنثاده ۱۲۸ احملچه ۵۷۷ احسلچة رازى ۲۴۱ احتد حبل ۲۲۷ ۲۳۷ ۲۳۷ ۲۰۱۵، ۲۸۱۰ 5Y5 (441 خواجه احمد تعيناي ۱۲۷-۱۷۹ احددهلى حامد بنطامي ٢٠٧٠١٣٠ خواجه احمد مذكر ١٣٣ امیر احمدیل ۲۹۷، ۲۷۹

احتفاين قيس ١٥٢

احىله هيدالى ٣٢٩

اندیس (ع) ۲۷۲

اډيب هيي ۲۱۳

ادهب المهايادي ٢٣٩ ادیب ماها بادی ۲۹۲ اردفير ١٢٧ اددغير رثواس دامقاني ٢٩ او دشیر ملعون ۳۹۴ ارسطاطا ليس ۲۰۶ ارب (ع) ۲۴۲ اسامة ويد ٢٣٠ ، ٢٥٠ ، ٢٥١ ، ٢٥٢ ، ٢٥٢ 011 40+1 اسعاق (ع) ۱۳۷۴ ، ۵۷۰ اسحاق بن يوسف ٢٣٥ اسحاق شندفوخ ٣٩٣ استاد امحاق ذاهد ۲۰۲ اسرافیل (ع) ۵۴۳ فتواليلك أسعدي معمدين موسى البراوستاني 115 اسعدی قبی شاحر ۱۳۳۱، ۲۷۷ اسفنديار 99 الكلم وه: شوايته اسكتلز زاهد ۲۱۷ اسماء بنت أبي بكر المديق ٢٢ اسماه ينت هيس ٢٥٧ ، ٢٢٢ اسافیل احمدان ۱۹۹ استأفيل بالمندان ٧-٧ اساعلى بن ابىخالد ٥٩٩ اساعِل بنجغرافعادق (ع) ٢٢٢٢،٣٠٧، ۵¥٧ اساعلين عباد (ابوافناسم كافي الكفاق الترون بالتباحي)--، ماحيان، ال استأهولين جدائقين سعيد ٢١٦ ميداستاً بيليز، محمدا لحميري ۵۲۲،۲۳۸ ه

261

۱۵۰۵۹ ۱۵۰۱ ۱۹۹۶ استاعیل (ع) ۹۶۰ ۱۳۳۷، ۱۳۷۲، ۵۷۰

<u>غضی</u>	کتاب :
ايناج بيگکه ۲۰۲	انعثاین قیس ۳۹٬۰۱۳۶۶
اياني اتابك ويجه (١٣٢١ د٢٤	افتر سد أير الحنن إشترى
ايوب (ج) ۱۱۰ ۲۱۲ ۲۲۲	اصيغ نباته ۲۰۶
. –	اصفهبد على ٨ ، ٢٩٩ ، ٢٩٢ ، ٢٩٩ ، ٢٩٩
Ŷ	اصيل محمد يوطيب ٢٢٢
یا اسحاق باد/جان فروش ۲۷ -	دهخلای امرابی ۲۲۵
با اسماق ماحب عراج ۱۲۹	احبش ۲۰۸
بابك عر"ع دين ٥٥٦ - ٥٦	الب ادغون ۱۹۴
با بریه میتودی ۲۲	ا؟ سيبه ١٧١
يادار ۲۴	امرؤ القيس ٢٣٨ ، ٢٨ ٥
سید با هاضم کیاجیلائی ۱۳۲	الم سلسة ١٩٩٣ ، ١٩٩٢ ، ١٩٩٩ ، ١٩٥٧ ، ١٩٥٩ ملية
با يزيد يسطلمي ۲۱۲ ۲۲۲۰ ۸۱۸ ۲۰ ۵۸۹	F++ 4611
بحتری شاهر ۸۹، ۲۲۹	ام کلئر) ۸۵۸ : ۲۰۲۶۰ و
دهخلا بختيارين زيلان ۲۲۴	اميد ۲۴۰
بدرالاين عثيل ۲۲۶	امية بن ألمفيرة بن عبدالله بن عمرو بن مخزو (4 ، 2
امیر بدرا لدین قشائق ۲۵۹	امیر امقهبالار ۱۲۸
بلدان مثلد ۲۷۹ .	امیر افیالی ۲۳۱
يديع هندالي ۲۱۸	ایر خلف سیستانی ۳۹۲
بدیعی هامر ۲۴۱	امیردانخبس ۳۱۳
بردی شاهر ۲۳۹	امیر زوبیه ۱۳۰
برادين مبلاقه ۲۹۰	امپرهمر ۲۶۱
سلطان بركيارق سلجوقي ۲۵، ۸۱، ۱۲۰،	امیرک ۲۵۰۳
የዋና ምትዮናዮጵት ናኑሂላ	امیر کا ۲۶۴
برهانی ۲۷	ميدالرضة اميركاالعمينى ٢١٩
بريادة الأسلمى ٢٠٥	مفید امبر کا القزوینی ۲۱۰،۴۰
بزرگمید (کیا بزرگ امید) ۲۲۶۰۱۲۲	حواجه امیراد هیمی دادی ۲۲۲
بسامیری ۲۸۰ ۵۳۹	السريعا لك • ٢٢٠٢٩، • • ٢٥٢ ٥٠٦٢ • ٢٢٠٦٢
بشادين برد ۱۸۷٬۱۸۴	اتوهبردان طط ۲۲۹
بمرى ٢٩٨	ارحد الدين ابرتايت مهيسه ٢٢٠
بعدلي يوسفي آوي ۲۲۰ 👘	10+11- Los
برائکن ۲۲۶	اور اهي ۲۲
بقراطیس ۲۳۰ . ادارید ۲۳۰ میسید میسید.	ادیس قرکی ۲۰۶۸
بلال جشی ۲۴ ۲۷، ۲۹، ۲۹، ۲۹۹، ۲۹۹	ايسولية ٢٩٠ - ٢٩

خراجه بلال متعود 200 بلغى ٢٩٨ بلغيس ٢٢٢ ٨٨٦، ٢٨٩ بتلاد داذی ۲۱۹ ۲۲۵ ینداری هنار فروش ۱۳۱ استاد بنگیر ۲۲۳ ينيدان ناطقي ٢٩١ بواسماعيل ۲۶۲ تمراجه بأحسن ١٣٧ يلحبن اشعرجه ابوالخبن أشعرى بلحن بنتى ٣١٢ بلحس رازى ۲۲۴ يلىمىن قرات ٧٩ - ٨، ٧٩، ٨٥، ٨٨٢٨٨ የአታ ምለዋ ጥ ነዋ ላዮ ላኑ مید بلحمین وتکی مقری ۲۵۱ يلعياس سعان ١٨٠ يواليلا- حبرل ٢٩٧ بلعيد ملاقي ١١٢٠ ١١٢ بلينائم مروكر ١٢٧ بلتاليك ديددار أصفهاتي ٢٠۶ خراجه بانتحين ابىاقغل ٢١٧ -بلفتوح امدآبادي ١٢٢، ١٢٢ بلنتوح أسفرايتي ٢٢٩، ٢٢٩ بوالثمرح كلمون خيرسم ابوالقنوح المحسن بزجدائيك السداني يلغضل حرائي ١٩٢ خواجه يلفضل عميد ٢١٢ بأقاسم ٥٦٣ بلغسم هراء ١٢٢ - ١٢٢ يلقسم مبتويه ١٢٢٠١٢١١ باتسم کرجی ۲۱۲۶ ۲۱۴ قاضی بلمعاسن کیاکی ۵۸۴ يلمحامن ميثان ٢٧٧

فهرست اعلام اشخاص بلسالي رازي ۲۲۴ بليعالى ليجامن ع ٢٠ بلمعالي لغاش 444 حراجه بلتقاحر وروه يوليوب ٢٩٧ بريعير ٢٠٩ بوبكر (اول خلقاي داشدين) ٨٠٩،١٢ ه ۲۱۵، ۵۱۵، ۲۶۵ ومرارد بسیاردیگر يوبكر باقلامي ٢٨٨٨١٣٢ (١٠١٢ ٢٠٢٨ 66 · + 194 ... يوبكرين على يزأبىطاقب ٢٠٣ بویکر تیمی ۶۳۹ خواجه بوبكر خسروآبادي ۲۰۹ بوبكر عوادزنى ۲۱۸ ځېخ بويکر قبلي ۲۱۳ بويكر طاهران ٢٢١، ٥٢٣٠ ٥٨٩٠ بوبكر تهمتاني ۱۹۱ بوبكر كالاد ۸۲،۸۲ برترابين رؤبة المتزويني ٢٣٧ فاضی بید پوتر اب میآسی ۵۸۴ برجغر دوريسى ۲۰ يوجنقر عيلان ١١٨ امام بوجغر گول ۲۲۰ برجطر مشاط ۲۲۲، ۲۷۵۰ ۵۷۳ برجهل هاشنی د ۹۱ ۷۷، ۷۷ د ۱۹۲۰ ۲۰ «******* «*** «******* .411 449 (6++ 41-4 (1+1 يرحاتم داذي (از داميان الحاد) ۲۱۲ بوحليفه (تعمان بن 11بت الكوفي) ٢٢٠ ٢٢،

کتاب تقفی 924 بوطاهر خاتونى ١٨ 1749:44149 - - 40444001479 ------بوعيدة جراح ٢٠، ١٢٧ ، ١٧٧ ، ٢٩٢ ·FTT IPTTIP1TID1T IDYTIOFA F-14-- 1418 خراجه بلقضل يوحصا إذيتو آيادي ١٣٢ 940 برهلي ۲۹۷٬۲۶ ير دارد ۲۵۸۵ بوذر غذاری ۲۰٫۷ ، ۲۰۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۷ بوعلى طيرسي ٢٢٤ TTTY-TTP-TTO -T-T -TAPITYA یوهبرو ۲۳۲ -----برلحانة تبعي ٢٩٥ אנעע אוי גוי געאיזיצאיידאי 981 191 · 19 · 9 19 · 8 بوذرمشكوي ۲۲۲ . 494 بورغبا استآبادی زرا (۱۹ ۱۹۲ بولجب ٢٢٢ ، ١٣٩ ، ١٣٢ ، ٢٣٢ ، ٢٠٢٩ بوذكركا ٢١١ 97. 1019 بومطم مرفزی (ابومسلمخرامانی) ۵۱ ۱۰ بوزکریا شیره فروش ۲۴٬۲۳ ، ۲۹، ۳۰۱، TA1 (TYY (T10 (17) ***** يوسعانا حذاد لاوا يوموسى ١٢٢ ظبه برنيم ۲۰ بوسعة وزان ١٣٣ برسعد هندوی قبی ۸۱ ۸۲ بوتجيب حنفي ١٢٧ يرهاشم ۲۹، ۲۹۸ خواجه بوسعيد ۱۴۴ برسيل برالخر ٢١٢ 1910 - 1919 - 1919 - 1919 - 19 #T1 :FT+ :FT1 بوسعيد جنابي ٨٨، ٩٦، ٩٩، ٩٠٠ - ٢٩١ بوسعيا. ملك (افرداعيانا لحاد) ٢٩٣ خواجه يريوسف دوده بو رسف قاضی ۲۷، ۲۳۴ برسفيانحوب(بلدمناويه) ٢٩،٣٢٨،٣٢، بهاءاللآين ووج T## 1700 1707 1777 1777 سيديهاءالداين بلتز كليني 227 برمهل،دوبندی منبع ۱۸۴٬۸۱۱۸۰ بهرا) مذحى ٢٣٠ 417 بوصابر النتيم (يند بوذكريا شيرفروش) بهلول مجتون ۲۱۴ یان بن سطن ۱۸۶ : ۱۸۶ ۲-۵ يکانك ۱۹۳ بوطالب بابويه ۲۹۲۰، ۲۲۲، ۲۹۲۰، ۲۹۲۰ ---ų يوطاليخرنى ٢٢ ٢٧: ١٢ ١٢، ١٢، ١٢، ١٢، مید پادشاء الر اوغای ۱۹ *** if - ¥ 41* - +1¥T يدد خال المؤمنين 243 يوطالب مثاليي ٨ - ١، ٩ - ١ بىر بئان رافغى 64 بوطاهر جنابی ۸۸، ۹۱، ۹۱، ۲۱۱

.

فهرمت اعلام اشغامن 3 پىر سەدوقاص ٧٧ ATA STAT STAY پسر شلطانی ۸۴ ۵۶۰ يسر هز اقری ۷۸، ۹۸ ÷ یس قدامه دو ز يسر نوح (=كتنان) ۲۶ ، ۱۲۳ ، ۲۸۸ PTY يورينان قمى ٢٩٩ يرخرقاني ٢٢٥ يرمعنا البقدمي ٥٨٩ يفير اكرم(ص) ندموارد بسيار ت تاج اندولة ديلم ٨٧ تاجائد ولة ساوه ٢٣٣ تاج الدين (ير اط شرف الدين مر تضي) ۲۲۵ ميد تاجاند بن ساري ۳۹۹ سيد تاج الدين كيسكي ٢٩، ٢٠، ٢ تاج العلك ابر التنائم (مرذوان) ١١٩٠١١٧ *** ناج شعرى ٢٠٢٠ ٣٧٢ تشرين افبارملان ١٢٩، ٧٧٩،٧٧٨ ترکان خاتون ۱۲۲ ميدتقى محمد ٢٢٥ قاضى لتوشحي ٢٢٩ توذين ٨٣ ث ئابتالئانى 197، 194 امام لطی ۱۸۰ ۲۲۸ ابولنامة مبائدي ۲۶۷، ۲۶۷ 1 لودى ٢٥٥ ē جابر بزميداقاتصادي ٢٥٩ / ٨٠٢ ٢٤٢٢ :

جأبر بزيزية جشي ٢٢، ٢٠١ ٢٠ جاحظ ووو جارلي ۲۹۹ جر لل(ع) ۲۲،۵۵٬۱۳۳٬۹۲٬۵۸ (TO1(TTP (TTY-111 (1Y--10) TAT TTT ATTAL . TAF.TOY INTIATY INTIGIS INTITY -----PTTIF1X IF1TIF11 بدينايش ۲۵۱ جرجيس (ع) ٢٣٢، ٢٣٢، ٢٣٩، ٢٣٩، 117 -TTT جريح بن المكم ٥٥٠ جتأن ٢١۶ جستان وردان سلام ۲۲۴ جند بنتاهمن ۲۹۰، ۱۳۶۶ ۲۹ شيخيطر دوديس ۲۱۰٬۱۲۵ ابرجلاة جغرمانة(ع) ٣٠١٢٩،٢٩٠ 11F34104410641774170474471 · ******** •********* TADITAS TEFTES TADITAS ******************************* HANIFTA HTTOTS S HEFTITT 917-P- - -----جفر بن بي طالب (طاد)، ۲۵۹، ۵۰، ۵۰۰، FTF IFTO FTS OFT يرجعفرك مؤدكي فشندي (= تعويدُ بيل) ***

. . . .

÷86

-- -- -- --

كتاب تقض	
سيدالحسن (ازمادات	جلال الدين بلخي ٢٥٩
حين (پلڊسيند چهار	جلداء كنامي ٢٢٠
عنادالدين ابرمحملح	انغى جنالا براقتم ٢٩٨
1111100100	-جمال اقبال ۲۵۰
*****	جبال الدين ٢٢۶
P+ P+0A0	ميدجماليا لدين جرجافي ٣٩٩
حنن بمری ۲۱۳۰۲۰	جنال(لدينعبدالمندد ۲۲۳٬۱۳۰
خواجه حين بنجيفر	جمال الدين على ٢٢٥
هوابهمصن ينجغر الا	اميرجمال الدينقا يساذ ٢٢٥
حسنين شير ٢١١	جبال لدين موصلي ٢٩ ٥
ائير الدين الحسنين ا	جمالها لدين يلغضت سدامير جمالها لدين تايما ز
اما جسمت ين على بن ابى	جيل بغدادى و ۲۱۳۰۶، ۲۱۳۰۴، ۸٬۲۳۴ ۵٬۳۳۰۴،
1 ·	IPTY
*****	جوهركائب ۲۷۰
*****	جويريه ۱۵۶
የሸምቀዮና የቀዮ ነ ተ	جهم مغران -۱۶ ، ۱۸۸ ، ۲۸۶، ۲۹۷
rateratery	\$ • ¥•66 •
·የአ <i>ጓ፡የሃል፡የፆፆ</i>	ε
የ ዓል። የ የ ‹ ፡ የ የ አ	-
፡ኇጞ፝፝፝፞፝፝፝፝፝፝፝፝፝፝፝፝፝፝፝ኇጞ፞፞፞፞፞፞፞፞፞፞፞፞፝ኇጞ፞፞፞፞፞	حاجیازدین کنر ۱۱۷
544	حادث ين اعور هنداني ۲۰۸۰۱۵۷
يرعبنانة الضلالاين	حاطب بن ای بلنده ۶۲۷
117	هاکم (خلیفه) ۹۴
مسنعباح ۲۲۰۱۱۹	سيبيهن بظاهر أصلى 44444
**	ميط چين بوسف تحقي ۶۲۰،۷۷۲،۴۷۰،۹۳
***	حَدِّيْتُوْنِ السان ٨ . ٢، ٢٩٩ ، ١٥٢١، ٢٧٨ ،
امام حين عسكري(ع)	TSY
¥FT:117:7-4	حرين يزيد ۲۶۷
64614646494	حسان بن تابت ۸۹٬۹۸ ۲۲۷٬۱۱۵
اما م دسن ک رجی ۲۶ ا	حسكاباً بوية (شمسالاستلام حمزيز حين -
سينىحىنكياچوچانى حىندكيلان ١٢۵	بایویه قسی) ۲۲۲ ۲۲۱ ۲۷ داند. ۲۲۲۲ ۲۰۱۰ ۲۰۱۰ ۲۰۱۰ ۲۰۱۰ ۲۰۱۰
140,000	**************************************

8.0

ماری) ۳۹۹ ريخان) ۳۰۴ صن استر آبادی قاضی 444444044+41 ĭ 445 لادریستی ۲۳۱٬۱۴۵ فبلام الحبرمي ٢٢٦ ىطالب(ج) ،۳۸،۲۸ 1104 (105-10-4) 4444 4440 HTAN ዛፕ ሌሌ «ፕልዮ «የለዮ። -1767 466 4661 191- 19-9 199-10 1071 107 - 107 14 PTA 971 97-9 ن الحسن بن فادار اللمي 47 + PET PPET YET ******

t

**** « ** 1 « *** *F* ** ** . -11 177. حيزين ابوالقرج العمداني ٢١٠

ارحداك يزابوعبدانه الحميزيزابي القضل القزويني ٢٩٥٠٢١١٠٣ هبادالحاج والحسرتين الحسين يزابىمعد 111 ابرعبداة المسين ين الرضا ٢٨٥ حسین بین دوج نو بختی ۸۶۱۸۳ حين بن الطار الحدائي ٢٠ امام صينين على بن الى طالب (ع) ٢٨،٢١، 417) 11-8 417 487 IVYIPYITY +144 +146104-149+101:14+ ** • 1 *************** -764-767 -784-774-7474 ·T·T·T·T·T·T1_TA4<TV6<TYT 4011 (01+ 40YY)0Y+409Y+64Y 191419111041 الحين بنعلىشهيد فخ ٢٧٧ حسبن بن محمدين ابوالقاسم بن.... ميمون... للداح 14% حمينالاهتر المجرجاني ٢١٠ فقيه الحسين اللآين آيادي ٢١٦ حسين الطحالي ٢١٢ فقيه المصين الواعظ البكرآ بادي ٢١٦ خراجه حبيزحطالي ۳۱۷ سيلىمىين مباد ٢٢٥ حسين ليعاد ٢٢، ١٦٠١٦٠ ٢٩١٢٥

حمين بن تمير السكو تي ٩٣١٩٢

1994199119-119-117 Auto-

حلاج (حمينين،شمور) ۲۰، ۲۱، ۱۴۹،

حكيمين حزام القرشي ٢٥

111 41AS

مبادالر اویه ۱۸۷٬۱۸۴

طيسه ۵۱۲

.

سنان گیر ۱۲۵ حمزه(قاری) ۲۲۸۰۲۲۴۰۲۱۲ حيزة يزعبذالبطلب و٢٢٠٢٩ و٢٢١٤١٣٩٠ PT91924+77+4+4 . حترة البشهدى ٢٦٠ مبدحنزة جطرى ٢٣٢ میدمیزد دیرانی ۲۳۵ میدسنژهٔ مرسری ۸۸۸ حديدين سلم ٢٠٨ میلىدىيرى۱۸۹ د ۱۸۵ حنيل(ودنيل) ۵۵۸ ۶۲۲۰ حليفه لعنازين ثابت سم يرخيفه تعنان... 1141.00 حريطب بن عِدَانَة کَنْ ۶۲٫۵ ميدر(طيع) ۲۰۲،۵،۶۰۹ جند (طوع حلدين ابي تصرحا جاتي ۲۱۰ مىددۇيادى ىكى ١٣٢ ć

<u> </u>

فهرمت اعلام اشغاص

حمدانينستير ۳۱۱

نعاقان تركستان ۶۳۱ حافيالمؤمنين 296 خالدين سيدين هاص ۶۰،۲۰۲ ۶۰،۸۰۶ حالدين عبداقه ١٨٧ شائد بن وليد ۵۴ ـ ۵۶٪ ۱۹۷ ، ۱۵۰ ، ·የየየየ ፡ የጓዮ-- የኢጓ‹ የሌለሩ (ቃጓሩ (ቃል *** تجاب ين الارت ۲۰۲۹ ۲ ۲۰۲۰۶۶ خدیجه بنت خریا ... ۲۹۶۰ ۲۳۶۰ ۲۹۴۰ £1,615 1415 141749V خزيمة بن ثابت ذوالشهادتين 40، 20% ، YAT-11Y-1YA

· · · · · ·

کاب نفن 98k خطاب ۲۴۰ راشی باق (علیفه عاسی) ۷۷۰ خطاب هدوی و وی دييعين عاص ۶۶۰ قاضىخطير ابرمنصور ١٩٨ رسلم ۶۷ خليفه ١٩٢ دمتمين على بن شهريار ٢٠٠٠١٣٢ ٣٠٠٠١٣٢ خليل بن احمد شيعي ۲۱۳ 007 .F14 .TFT مولى بن بزيدالامبحي ٢٥٧٠١٥٧ ، ٢٦٢٠ زمتم خاد} ۱۲۲ ، ۱۲۲ دهید راژی ۲۷۱ ۲۲۲ PPA. خواجه امام وهيد متكلم ۲۷۵ ۵ ادابرنيد محقق ٧٠ الداعىالمهدى ووو د شید.هجری ۲۰۸ مياد رضى صاحب تهج البلاغه ٢١٠ سید داهی سبیتی ۲۱۱ رخى يوسط مىتوقى خوافى ٢٢٩ 1744 11 1944 10T 179 11 - (P) 3010 رهىاللين يرسعه ورامني ٢٠٠ : ٢٢٢ : ------دارد شبانغمتی برناپیشه ۱۳۲ av4 .401 امیردیس خرقانی ۲۲۴ رفاعة بن هداد ۲۳۷٬۲۰۶ رکزانلوله بری ۲۱۷ دجال ۱۹۱۱ ۲۶۷ دخنر خيراليفر ۶۲۷ بودكي ۲۴ ررزبه اهواؤي ۲۸ دحيل ين على المزاحي ٢٢٨ امیر دومیه ۱۳۰ دلغل ۲۲۸ دنېکۍ (از داعيان العاد) ۳۱۲ رهداران ۱۹۴ ذال (**بند دستم) ۴۷** à ميد أجل ذخر الدين ٢٩٨ : ٢٩٨

ذوالغرية وجو

دثيسالاشه ٣٢٩

داخيل ۲۴۴

رابية عنويه . ٧: ٧٤

777 .757

ميدلاوا فخرين المرتغي اقمى ٢١٠

و

والتد (خليفهمياسي)٣٩٠،٣٨٢،٣٢٥،٥٣

زييله (تنمادون) ٢١٥ ذير موام ۵۲ ، ۵۵ م ۵۰ م ۲۵ ، ۱۸۲ ***************** ***************************** FTT 1484 1497 ذرارتين أعيز ٢٢، ٢٨٦ ورادة غالى ووح زددشت ۲۱۷، ۳۱۷، ۵۷۰ زرط شريك ۲۶۶ ذكرويه ين مهرويغا لغرمطي ٢٥٥٠ ٠٠٠ ذكريا (ع) ۱۲۶ من ۲۵۰ ۲۳۲ ، ۲۳۰

З

فهرمت اعلام اشخاص ذكرياى اصفهانى ٣١١ ذكربا بنآدم به ۲۰ ذكرياين معطالز للعانى ٣١٢ ذكرياين يعيىالغرازالمقري ووو مید زکی بلنیے ۵۸۳ زن زيدحارثة ووم ذهرة ين حوبه ۱۷۸، ۱۵۱ ذهري و زهيرين قين بجلي ۳۶۴، ۳۶۷ زیاد (غلام ایوندهاری) ۲۲۵، ۲۲۶ ذيادين ايه ۲۶۹، ۲۶۶ زيد اهواذي ۳۱۰ زيدين ثايت ووو سيد زيدين الداحي ٢١١ فيلبرنطى (ح) ١١٣٠١٣ ٢٧ ، ٢٩ ، ١٧٠ ******* ******* · ·****** فيلين عبر ٢٥٨ ، ٢٤٠ ذيدين لعيت ٢٥١ زيد حادثه ويروونهو مروده زيد فحام و، م زيراد پاسيان ۲۵۹. زيراد دربان ۲۲۰ ذينالأسلام ٣٦٧ و٧٧٩ ميذ ذين الدين اميرة هرغشاه ٢٥٩ زینا لیلله ایرسعد هندوی ۱۲۰٬۹۱۷٬۸۷ 454 (TT+ (17+ زينب بشندسول ۲۸ س ساسان ۲۰۹ سالار سگزی ۱۳۳.

÷

مالم ۲۰۷ سام (وحی توج) ۲۴، ۱۶۵، ۲۳۴ سانري وفغ مرهنگه مارنگن ۲۰ مبكتكين (بلد ملطان معمود) ٣١٣ مدی (از النهٔ تغییر) ۲۲۸،۲۲۷ مديداندين أبوالقامم استرآبادي ٢١١ مديد معمود بن ابي المحاسن ٢٦٩ مديدائدين محمود حمصي ٢١٢ مديرالمراف ٢٠٩ مراقة بن بالك بن جعثم الكاني ٧٧ سرجون طاقمي ۲۶۴ سرخاب (ےمہراب) 97 مرخاب آبه ۲۱۶ سدين سعد بن الأحوص ١٩٧ اليرالطك ليرالنجد معدين محند موسى 17. مطالبلك معدين بحيد آري ١١٩٠١١٧ 12-11-سد تقی ۲۵۶۰۲۰۶ سد مبادة الصاري ۲۰،۴ ، ۶۰ مون سعد عبدات ۲۹۵ معدوقاص ۲۲۱٬۱۵۰٬۱۳۷ سيد جير ۵۲۵٬۳۱۶٬۲۲۹٬۹۳ مود قداح ۲۰۱ ۲۰۰ مقيان ٥٥٣ م مقيانی ۹۷۶ ملقم بنت ملكشاه ۲۶٬۰۱۹ سلمان پارسى ۲۶۲۰۲۳۶۰۲۰۸،۳۶۹ 4767 471947-1 411947VA 419A \$¥14\$4+ مليان(ع) . ۲۲۲۴۰۹ ۶۰۲۲۱۵ ۲۰۳۶

984

کتاب تقض ۶٩٠ 617YYY VY سليمان بن موسى بن جغر (ع) ٥٨٩ سليعان أحمش ٢٧٢ سليعان مترد خزاهي ۲۴۷٬۲۰۸٬۱۵۴ سباك ۲۰۲٬۱۶۸ سنائى خزتوى ٢٣٢ P104977 شانه تراش ۱۳۹ ستان بن ۲۴۸،۳۶۵،۲۴۱،۲۵۹،۲۵۷ میان بن 451 منان سهان (مغنى الموت) ١٢٩ سنبر ۳۱۱ ملطان سنجر ۲۶۱٬۵۲۰٬۹۳۱ ۲۶۱٬۵۲۰ شرحیل ۶۴۰٬۳۹۰ 444.44 مندی بن فاطله ۳۹۱:۳۳۹:۱۵۸ ابیر منفر ۲۲۱ مريد بن متركن ۱۳۷ مهل (بند فضل بن مهل) ۳۸۴ مهل حيث العاري ١٥٧، ٢٠٨ ، ٢٩٧ 5.4400 سهیل بن عبراز ۳۴۲۰۳۴۱ 40. ميبوية ٢١٣ ميد أجل بابغ ٢٣ سيدافراء (بريرين عفيرالهمداني) ۳۶۷ سید میاد قزوینی ۱۳۲ سيلو ٢٧٠٨٥١٨٣ ميف بن ما لك ٢٩٣ امير ميف الدولة حمداني (مبلغ منتي) فغب ٨٥ 114 4140 شقيق بلخي ٢٣٣ ميف ڏي يزن ۲۱۶ ش .. شاہر داذیان ۲۵ شافعی (معمد بن ادریس) ۲۰۲۰ ۲۰۷۸ 17 · FCY · GLY · F4144419 · 11 · A-

.

-----1999 -1991 -199- 199- 19951 VT 146+ 444 440AITOOHTYPH . Y -----1977 1919 1917404 TIBYTIDOY فيت ديمى اليربوعي ٣٥٩،٣٥٧ شبلى ۶۳۲٬۵۲۳٬۴۱۸٬۳۳۴٬۶۶ فيب بن بجره ۲۹۰ فرجيل بن حمله ١٥٠:١٣٧ درحيل بن مدرکه ۲۶۵ شرف ايودجاء ٢٢٩ شرفالأسلام ۱۳۹٬۱۳۷ مید فرن الدین ماری ۲۱۱ خرف الدين (پسر ميدالحنز) ٢٩٩ شرنسة لد بين گردباذو ۲۳۲، ۲۹۹٬۹۱۶، سید درن الدین ماضی ۲۹۸ فرت الدين مرتضى ٢٠٠ ٢٠٠ نرف بوطاهر (وزیر قبی) ۲۶۱. خريك (اذ دواة) ٠٠٠ شريك اعودحادثي ٢٥۶ ایر غرففاه جغری ۲۶۱،۲۲۵ شعب (ح) ۵۲۸،۴۷۳،۳۴۲ شير ذي أيورشن ١٥٢ ،٣٥٩ ،٣٥٩ ، ٣٦٠ ******* مید شمس الدین (زئیس شیعه) ۳۹۹ هنس الدين الحسَّى ٢٢٥ امير سينشمس الدين الحسبني ٢٩

2

1

1

فهرست اعلام اشخاص فساءا ظاين ڈلگی جشمی ۲۱۶ امير شمس لدين بوالفغل رضوي ٢٢٥ هس زازي ۱۱۹ đ شعمی (شاعر) ۲۳۱ هندون (رمی میسی ع) ۱۹۵ ، ۱۹۳۷، 6Y · فهاب مثاط ۲۷۳ شهرباد (از ملولد مازندران) ۳۹۹،۷۱۶ فيت (ع) ۲۲۲۲:۱۶۵۰۲۶ عيطان انطاق ٢٠١٨٣ م ١٥٩٠١٩ م طاووس پیانی ۲۱۳ ص طيما حدى زوز مژاب ۱۹۹ 64+47447A+ صاتعاذين قايماذ حرامي ١٩٨ طغول دوم ۵۸۰ ماحب بن دیاد ۵۰۰ صاحب الزنج ٥٥٩ ماحي البدآر ٥٥٩ مالح (ع) ١٧٠٥ (٢) مالح PT1+PT1 صالح بن عبدالقدوس ١٨٧٠١٨٢ مخر(پندبوسفیان)۲۴۸ طليمه نشعى دوره الإرا مىخر جنى ١٠ مید صلد الذین سمر قلدی ۲۹۹۰۲۲۶ 12 ملد عبندی ۵۹۲ ظفر هندانی ۲۳۱ مديقك فتبايلي ٢٠٩ مغىالدين 425 مغىالدين أيرائساس هنداني ووو 941 مغیالدین احمد بن ابی سد ۲۲۳ ظهیری(شاهر) ۲۳۱ مغى برسبا ۲۲۱ مغی کلئی ۲۲۱ ε مهيب دومی ۲۹۷٬۳۷٬۳۴ ض

همال (از مغسران) ۲۲۲، ۲۲۴

طالب (برادد عقيل) ۵۰۹ طاهر (یند مید مرتضی) ۱۹۱۱ ۲۹ طاهر مرسوی ثقیب ۲۳۳ طاهر تقيب الثنياه ٢٠٩ طالويه حالا ووب ١٢٦ ميدهاطا الحنى ٢٢٧ طغول بېگک کيبر ۲۰۱۹،۰۱۳۹ ۱۹،۲۰ ***** طلحة بن ابي طلحه وجوز

£11

قاضى القضابطيرالذين . . . ٣٧ ، ٢٠٢٢ ظهيرالدين تعنان الزمان و٢٠٠

· · · · · · · · ·

-----عاميم بن عذي ١٢٢

Unfiled Notes Page 348

اشغاص ۲۹۶	فهوست احلام	;	نفى	المو کتاب
عزيز (خليفة فاطمى) ٢٠	عبدالملك بزلوحين متصور ٢٦٢		عيدالرذاق بياح ١٣٣	۱۳۵۰۱۱۶-۱۱۲۰۹۷-۹۵،۹۲۰۶۰ منول
عزازمصر ٢١١-٢١٢	شيخ مبدالبلك بتان ٢٣٦، ٣٢٧، ٥٧٥،		عبدالمسدين عبلالأطي ١٨٧٠١٨٧	*******
ميدعزبزي يزالعراقي الحمني الفسزويني	AYY		دمخدای فیدالمنباد بزو گئا ۲۳۰	·ምሃዓ-ምሃፉ ·ም۶ኛ፡ዋምነርሶ ተዓናዮ • ሌ
Y11	حبدالعلك شمساد 444	1 ·	حيدالموى ٦ ٨ ٢ ٢ ٢ ٢ ٢	ه ۳۹ د مواردی دیگر
مضداللولة ديلبي ٢٩٧،٢٩٣	حدالتك لرطي ١٢٧		سيدعيد العظيم حسني ٥٨٨٠٢١١٠١٢١	بادة يارسي ١٣٨
عطا (اززهاد) ۲۳۷	عيدالسللصروان ٢٠٩٠ ٥، ٢٥، ٩، ٢٩ ٢٠٠٠ ٢٢		سيدصادالدين عبدالعظيم المصنى المزويني	میر حبادی ۵ - ۱ - ۵ ۹۲۲ : ۵۲۲ : ۵۹۲ ،
عطاش أقرع و٢٠٥،١٢٥	T114795		***	\$ 7 7
مله ۲۵	تيخ ميدالرهاب حافى 193		عبداظ يزعبدالنظب ٢٩٩ ، ٢٩٤ م ٢٤٤	باس (حدوی پیشیر) ۱۳۹٬۵۳٬۳۹٬۷۸
حبثين ماتراليهني ووو	مبلمتاف ٥١٦		242	·۵·4 (414 ·16··1841111184
	حيداقين ذياد ٢٥٧٠١٥٧ ، ٢٥٩٠٢٥٩ ـ		میداشایی ۲۵۱٬۲۴۲٬۱۱۵	·F·1 ·611 ·6F· ·661·616·617
PTT-010-1	T3 TPY	Ŧ	عبدانة بن الحسن 232	<u> ዮዮም ዮዮል የዮሌ የ</u>
عكرمه ٢٢٧ ٥٠١٢٩ ٩٠١٩٩ ٩٩	[بر] مينا جراح ، د		ميداندين خاذم ١٥٢	مپرهياس(تعيروى) ۲۱،۵۱۱،۹۱۰ ۲۲۰ ۲۲،
علقه م	عتاب بزورقاء ۲۷۷		حدالةين ريعه ٢٢٤	40114444411489011+1197
علوی مقربی ۵۵۹	حتبه ۲۴		ميداند ذيبر ۲۰۲۰۲۰۲۰۹۲ ۵۵۲۰۲۸	يدا لجار ملکوی ۲۱۹
ابيرطى و٢٢	حشان بزحنيف انصادي 210		فيدافين سالم ينجبون ٢١٥	يدالجيار مقياد ووودووو
على بن أبر أهيم بن هاشم ٢٢٦٠ جو ٢٢٨١٢	أيوصروعتمان يزمعيدالمبري فلا		مِدانُه بنِسمِد(ازامنَابِ مِسرِنَاداح) ۲۱۶	مدالجبار مفيد جهاددهي 643
على ابرالقعران أمتر آبادي ٢٥٣ ، ٢٥٣	مشانين هان ۲۰۱۸ ۲۰۰۵، ۵۰۰۲ ۲۸۰۰ ۲۰		مبهداقه جاس ۱۹۵۸، ۱۹۴۸، ۲۰۱۶، ۲۱۲،	بدالبياد شيد واذى ٢٨٨
700	· TOT +107 +107+10 -+17A+1-7		ITY9 ITY& ITY&IT\$XIT\$YITYAITAY	فقيه مبدالجليل - ٢
حلي بزما بي طالب (امير المؤمنيز) بدمواد دبسيا	109- 1000 1044101017\$1149-		ቃ ዮጓ፡ ም የዕነ <u>ም</u> - • ፡ ፡ ዕዲአ፡ሞሊፕ	عبدالجلیل بن عیسی ۲۱۱
على بن اديب ماها بادي ٢١٣	۳۹۸ وموادد بمبار دیگر	•	مداقين ميدانه يزسالم يزميمون ٣١٥	فید: لیطیل بن مسعود ۳۱۱
على بنامية بنعلف ٢٣٥، ٢٥٠٥	متمان بزملي بزابي طالب 200		عبدا شين عمروين عاص ٢٥ %	رشيد عبدالجليل راذى ٢٥٣-٢٥٥
امیرعلی بارکردی ۲۷۹	عثمان جني ٢١٢		عيشاة بزموسى ٥٨٦	^{ىيد:} لجايار تزوينى د
على باسكسك ٢٣٧	عديس ٣۶٢		حيدانه بزراحتين 490	امام عبد:لعميد بن حبدالكريم ١٣٦
على بن بكرين واكل بن زيعة ٢٣٠٠٠٠٠	خواجه عراقي طاورسي ١٩٦	1	حداظبير اد ۲۷۶	عبدالرحين اكاف ٢٣
دهخدای علی برطاهر اذ استاد جردی ۲۹۳	عروة • 4		عيداف رواحه وهو	ايومحمد فيدالرحمن بن احمد بن المعسن
ابوالحين على الجاسبي ٢١١	عزالاهراف الصنى ٢١١	,	مبناته سبا ۲۶، ۵۴۲	اليسابودي ٢٩٥
على بن جغر أعرمرواني ٢٠٢	عزالدين بادشاه ٢٢٦	-	عبدالله عامر ۱۷۷۰۱۵۳۰۱۹۸	مواجه عيدا لرحمن زاذي ٢٢٣
امپرهلیحسامی - ۲۸	میدهزالدین میزواری ۲۲۶		عِدَانُه بِرْعِبُو بِرْسَطَّابِ ٢٠٢٣٩ • ٩٠٩٠	عبدا أرحمن بن عبلديه ۲۶۷
على بن الحسين (ح) ١٥٦،٧٩،٢٨، ١٥٢، ١٥٢،	خواجه عزالتلك وبوب		۶۲۵4۴۲ -	عبقالرحين ين عوف ١٩٧٧ ٢٦٦، ٣٦٣ ٢
	مزالعلك وروجردي ١٣٠	,	عبدانه عبر کلی ۲۶۷٬۳۶۷	<u></u>
**** **** *****************	مزداتیل (فرشته) ۲۰۰		عيدالسلاب ٥٠٤، ٢٢٤٤، ٢٠٤٠، ٥٠٤، ٥٠٤، ٥٠٤	عبدالرحمزين بلجم ٢٥٢،٣٣٩،٣٣٩
001401140-117VT47Y+	- د ا ۲		610:614:615	P1-1791.199
على حسان قمى ٢٠٩	÷ده(ع) ۲۰۱۰۲۲۰۰۰		عيدالملك يزأبى سليمان 220	خواجة فليه مبدالرحين لينابودي ١٣٣

.....

.

_

Unfiled Notes Page 349

·· ···· · ··· ·

کاب ک	تثفى	ړ فهرست اه	لام اشغاص ۲۹۵
طي بنالحسين المغربي ٢١٣	على من موسى الرحما (ع) ٢٩، ٢٧، ٧١،٧٠	ST1:5T-1971	الغرائدين بن شمس الدين المسيني ١١٥
طي بن المعنين الواقدي ۶۲۳۰۶۱۲	111100000000000000000000000000000000000	عبروين عبداقه ندوم	فخرائدين شمسي الأملا والحمن ٢
علی بن سنوم ۲۸۱،۲۳۷	**** **********************	عمرد بن عبلود ٢٩ (١٢ ٢٩ ، ٢٩	فخرالبلك ١٣٠
ملی سلی ۸۳	•ዮአጓ•ዮአአ፣ዮአያ ፣ዮአይ •ዮአል•ዮአዮ	*	فخرى جرجامي ۲۴۱
نیخعلی واذی ۲۱۲	41-1689 (TV- (PS)(PS-	عبروین عثسان بن عفان ۹۴	فرامرز (اذخواجگان شیمه) ۲۲۲
رشيد على(يوك قس، ٢١٤ ٢٢٢) ٣٢٣	خواجه على لبكران ٢٢٠	هبردين ترطه ٧٠٢٧	ارادی ۲۹۰٬۲۹۰
على زبر او مندى ۵۹۴	طی" بن یقطین ۲۰۱۱٬۶۱۴٬۹۱	مرومدیکرب ۵۹۱	فردومی طوسی ۲۳۱
خوکېنه طی سانوقی ۲۲۲	حباطانداين ايرالبعالي ٢٢٩	مید ایرالولاد ۲۲۱۰۱۲۲	فرغ بن طيساب ٣١٢
طی" بن ستبر ۳۱۱	ميد عناداندين شرف لقيب ٢٢٦	مید برگا زازی ۲۲۱	فرخ دربان ۲۵۹
جدال الدين على ين شمس الدين الحسيني ٣	مبادالدين بن مز الدين ٢٢٦	space If the start	فرزدق ۲۰ ۲۲۷٬۲۲۴٬۹
على بن شهرياد ۲۰۰	هماد مارش ۲۲۱	و محبود یوا نماه ای ۲۲۲ موجع محبر ۱۷۰	فرعون ١٠١٠٥٠٠٠١٠٠٩٠٩٠٠ ج٨٢٠
حواجه على هالم ۲۲۲٬۱۳۲ ، ۵٬۱۳۳٬۱۴۲	حيادالدهني ووو	عتصرى ٢٣١٠٢٣	«YYY +YAA +TAY+TPA+TPY+TOD
دلی بن میداندین میامی ۱۵۸	حبار پاسی ۲۰۲۹٬۹۹۹ ۲۰۱٬۹۹٬۹۹ ۲۶۷٬۹۹	ميالانةكاهنه(مادريوزكريا شيرغروش)ن ۴۰	1617 16 - P 16 - 141 - 17 + 17 174
على" بن مبدانة الجمغري" القرديني ٢١١	« FF1 « TOT « F• F« F4F• FYX« FD1	در معرف (۲) در ۲۵ در معرف (۲) در ۲۰ (۲) د	PTY
مید حلی علوی ۱۲۶٬۸۳	· • • • • • • • • • • • • • • • • • • •	1541 444- 1524144125121	فرقدى شاهر ٢٢٩
مزيز المضرغ ملي من صران الكاشي 217	قاضي عملة ساوين ۲۷۲	«FAA «FAY «FAT«FTF» FTY» FAY	فَضَلَ (الْفُرَدُّ الذَانِ امَام مَرْسَى بِن جِعَار ع)
مراجه على غزليي (۵۹۲،۳۷	عمرین شطاب ۸، ۳۹۸۱۱۶٬۰۹۰ ۵۰۹، ۱۵۱۴	1444 1444 1444 1444 1444 1444 1444 144	۵۸۸ راد در ۲۰۰۰ ۲۰۰۰ ۵۶۸
على بن المضل دُندالي ٣١٢		\$TT:415:6Y+	نىسى نشل اقدىن على الحسنى (مياءالدين إبر
ملي للاسي ٣١٣	و در مراده بنیار ویگر	میسی (اذ دامیان انساد) ۳۱۳	الرئما) ۱۱۸
استاد على قسى ٢٢٠	همر بن سط ۲۵۹۰٬۲۵۷۰۱۵۷۰۱۵	ی در بایان مین الدوله خوارد مدارد. در الدین مین الدوله خوارد مدارد	فضل بن سهل ذرانس ياستين ٢٠٢، ٢٠٢،
علی کرچك 🛶 اتابك على	r 4\ <i>i</i> 7 <i>b</i> 4 <i>i</i> 7 <i>b5</i>	TTPITATITA)	
نواجه على متكلم واذي ٥٢٥،٥٢٩،٢٣١	صرعبانا لنزيز ٢٥ ٢٩ ٩٠٩ ٣٩	ED TRAINING	فغیل بن محمود (ابو میداند) ۲۲۲
ΔΥΥ	حمو حلوی ۲۳۹	, ف	نښل ين سقل ۲۱۵ فښل ين سقل ۲۱۵
طي"ين مجاهر (مجاهد) الكذَّب ٢٣٩،	عمر بن على بن أبىطا اب ٢٠٣	الم	فغلون گنجه ۲۷۸
10+	عمر مأوزاء المنهرى ٨٣	4744 474 477 473 6 14 1647	شبه ۱۱۵ نشبه ۱۱۵
ابرالحسن على بن محمد السمري فهر	عبر بصلح ۲۲۸	۲۲۴۴۲۱۶۲۰۲۶۴۲۱۶۲۲۶۴۲۱۶۲۲۴۲	فشیل بن مرذوق ۵۲۳
امامطي بن بعبد النفي (ع) ١٠٢٩ ١٠٢٩ ٢٠	مرين رهب انطالي ٣٩٥	ا دیگر	خپر بن ترتی ان فید بولیدم ۲۰
+11	مبران ۱۸۵	، ناطبة إسار برمي	نتبه ميدالجليل .»
ميد على بحمادي ٢٢٥	مروبن بكرالتيمي ۳۹۰	ناسبه استابعرا العامة بنت الحسين 440	ي جي جانبين ۽ ۽ پرين انڊي کاليني ۽ ۲۱
جلی میترنی خوابی ۲۲۴	صروين المجاج الز"بيدي 204،204، 25	· داهنه بت الحمين ۵۲۲ با فاطمه بنت موسى بن جعفر (ع) ۵۸۸	می ۲۱۰ فقیه نامبر ۲۱۱
. جدال على مشكوي - ٢٢	همروین(لمزم الانصاری ۳۶۲	دهمکدای تخراوزهشتوردی ۲۹۳۱۱۲۹	فنا خمرد (شاهنشاه) ۲۱۷
ابوالحسن على بن المطهرين على 224	حدروین حتی مزامی ۲۶۲	فخراللولة يوين ٢.١٢	نیروذان (از خواجگان شیعه) ۲۳۳
على الماذي ٢١١.	حسروين الماص ۲۹۰۰۲۶، ۲۹۰۰۲۹۰ م	سيد فارالدين ٢٥٦،١٢٣	

,

کناب تقص 91P سيد قرام الشرف الحبيني ٢٢٧ ق قوامی واڈی ۵۷۷٬۲۳۲٬۳۳۴ قائم (خليفه عباسي) ٢٨٠٠١٢٠٠١٣٩ قپس بن امی حازم ۵۹۹ قالى فافرەدە قيس بن معدين عباده ۶۰۶ كالين فنى ٢٣٩ قيعر دوم ٢٣١ فقيه القاليني ٢٦٠ قايل ۳۲۲ 4.1 قارت ۲۹۹۰۲۱۶ کافر کیا (پسریزر گید) ۲۴۶ . لادون ۲۹۲۱،۲۸۲۱-۲۳۱۹ - ۵۱۸۲۹۲۲۹ کاماور (اذخواجگان شیعه)۲۲۲ £#¥ کامروا (از دؤسای شیعه) ۲۲۴ فاسم بن الباس المشرى ٦٠٠ ميدكاءل الحسنى ٣٩٩ ابوطلعه(قاسم بن محند الخطيب ٢٩٥ کامیار ۲۳۳ کاسم زمی ۳۷۲٬۲۴۷ کارومی ۶۷ قاضى الحسين ٢٩٠ کثیر عزم ۲۲۹ ثاغبى مازه ٥٩٢ كبالى ١٢٢٠٢٢٢٠٢٢٢٢٠٢٢٥ نامی طر^اف ۱۹۳ کېري دیدې لاهر (خليفه عباسي) ۲۷۶٬۷۷۰ کتاجم ۲۳۰ امیر قایساز حرامی ۲۱۸،۱۳۹ كفحل ٢٢٦ ليبة بن سلم ١٥٢ کل کیا (یزد کلمید) ۲۲۶ ابير فبقر 18 141 كمال بلقاسم خوابي ٢٩٣ قراجه سأقي سلجوق ٢٧٩ کبال تابت فی ۲۷۱٬۱۹۹ فرمط ۲۱۷ ۳۱۳ ۲۱۷ كمال الدين استرابادي 299 فرمط بن حمدان ١٢٥ كمال الاين محد خاذن ١٢٠ قشقر ۲۲۱،۴۱ خواجه کمال سمیرمی ۱۳۱ آصی ۵۱۶٬۵۱۵ کمیت بن ذبد الاسدی ۲۳۷ الطام تعارجيه 1966 - ٢٩ کیل زیاد تخی ۲۰۸ تطريات ۲۹۹ کتانة بن بشر ۲۶۲ ميد قطب الدين ابوجدات ٢١٦ کتانة بن عنيق ۳۶۷ امام فطب الدين كاشي ٢١٢ کنوج بىرگە ۴۳۶ قبي تباخ ۲۸۲ کا ایرکا ۲۲۳ کابر ۲۰ کیا مختص الدین الراذی ۲۲۱ خواجه قوام الدين وذير ۲۰۰ كيشيرو ۲۱۱۰٬۲۰۷ قوامة لدين أيوافقاسم لأسابادي ٢٠٠٠ تختامب 117 ميد قوام الشرف ين الناصر لدين الله ٢٢۶

فهرمت أعلام انتخاص Ĵ لات ۲۰۰ לעל (ל) לאימו (ידדיאידאאיד بهراسب ۳۱۶ ۴ باجرج 191 مالك اغترابخی ۲۶۹۰۹۰،۲۰۱۸۲۹٬۹۹۹ **** ىالكېن الى ٧٢٣، و١٢٣ - ٧٢۶، 915-0V5 -664 -791 بائك ديار ٢١٣ مالك توبره ۲۹۲ مأمون (خلفه جامى) - ٢٠٢٠ ١ ٨٠ ١ ٨٠٠ ٢٠ -የአተባኛሉ ማተዋ - የያትም ነበት የ 141-14A5 مانگذیمالرخی ۲۰، ۲۱۰، ۲۰۵ مانی ۲۱۷، ۸۸۰ مبادئ ۲۱۲ (تداح) میاداد شرقی ۳۴ ۵۲۳۰۲۱۷ ۰۲۱۴ ۲۱۰۲۰۱۲۵۰۳۹ . ستی ۲۰۱۲۵٬۳۹

ملنى حذرته باجز

مجاد 697

مجاهد (اذشران) ۲۱۳

مینی بن داعی لراڈی ۲۱۱

مجتبى بن حبزة الحبينى ٢٩١٠

مجدالدين مذكر حمداني ٣٧٣

مجداليك في ٢٦٦ ، ١٢٠ ، ٢٦٢

مجلالاين ٢٣٥ د ٢٣٥

بجدا لبلك وجج

11. 141

مجدالدين (برادد سين الدين وذيو) ۴۲۱

محسن خاللتي ٢٠٧ معدَّين أبراقاسمينغِداتةبن... بنمِينون *19 Et# ايوجقر محددين ايرهبرو طعان وي ايرطاهر محمدين إبيالقفل 220. مصدين اصدين يطوب فيرزجاني ٢٨١ ابرطاهر مصدين احتةليطريرية وب محمدين اديب ملحاباتي ۲۱۲ ايريكر مصدين إسعاق ين خويمه ٥٢٣ معدد بن اسماعيل بن صلحق (٢) ٣١٥،٣١٣، TIY معمدين استاحيارة ليخارى وجود معندين اخعت ووجو ، وجو

معنن (فرزند حضرت على ع) ۲۹۸

مجد هندانی ۵۹.۲

معسن خاذلان ۱۳۹

+17

معبلين الحنن ٢٠ ٢٠ ٢٠ محددين قصن جهاد بخان ٢٠٩ ، ٢٠ - ٢٠ F.A.Y. P.T.Y محمدين الحسن الميقار ٢٠٩ ٥٩،٥٩ ÷..

ايوجطر محدين الحبن الطومى ٢٣ ، ٢٧ ، ------7 - 1-011-017 -050 -017 -07A \$18 +FT +F+T محملين الحنن المسكري (عج) ٢٩ ٨،١٠٢٩، *180*187*1+++44 *49 +45 +44 ------

•

مجدالبك ايراثشلير اوستاني ٢٠٨٠ م ምሳተናቸት «ምልትናቸልኛ ነዋቸው ናዋቾቸ

كتاب فقغبي

214

+0F1+001+0T1+0T+ +0TV 6V6 +6VT بحدين العين المحسب ٢٦٣ مبسدين أقملت ٢٠٩ محمدين القاسم (صاحب طاقتان) ٣٧٩ محمدينا فقاسما لحسني ٢٣٣ اباع محمدين الهرهم ٣١,٣ معبدين جابز و٢٩ معمدين شادان سرد ۲۰۹ محمدين عيدانة تغس ركيه ٣٧٧،٢٣٣ محيدين عبقولا الهروي 48.1 مصدين عثبانا أسرى ولان ابوجفر محمدين علىالياقر (ع) ١٢٩٢٢٤ 4111 41PT 41P1-4105-1004T1 47117974TP (T) 119P (197 « YYT. . TYT . YY . ITPY . Y Δ4. YTA £181018484040404 . ابرمداند مصدينطي الغبازي 220 شرف الدّين أيسو النغل محسبة بن على _ الرتغي د محمدين كعب القرطى ٢٢٣ محمدين ماهياد ٢٩ محمدين مجيدين تعمان حادثي (شيشقيد) 414+ 11AT IT+ ITT ITS ITPITT مصدين مصدين القراوي ٧٦٧ إبوعدانة بيصدين مظدالمدي ووو مجيدين سلية الانصارى 44 ع مجندين ومؤمن الشيرازي ٢١٢ محمد بن بعمان الاحسول (مؤمن الطاق) ٢٢٠

****** معمدين يطوب الكليذى ٢٠٩ شمىرالدين محمديليمان الرشي ٢٢٦ . ميذمحمد الماحليرى ٢٦٢ محسد بوبكر ۱۹۲۱ ۱۵۳ ۱۵۴۱ ۲۷۳، ******* 171-177 معمد يلودماوى ١٢٩ امامىسىتىغى(ع) ٢٩،٢٩٩،٢٩ محملحسن شيباني ۵۸۹۰۳۶۰۰٬۲۲۳ ... محملحظيه ١٥٢ محملة عرائي ٣١٢ ... محمله مركز الألا ملطان محمد سلجوتن ۲۹، ۱۳۴ ۲۵، ۲۶، 11-011-0114011901194104 64 -ITV1: 16 -- TA -- TT6-TT1 محمدسمان ۲۳۹ محملطاوومى 194 محمسة فسأل نيشا بوري . ٧، ٢٩٢٢ ، ٢٩٣٢ A19 ربيب محملكايش ۲۲۲

راييد معد بيني ١٩٦ شهاب الدين معدلكيسكي ١٩٩ معد معرد (١٢٥ معد معرد (١٤٥ معد دعرد) معد دعرد (١٤٥ - ٢٠ معد معلوزان ٢٠٠ معد معلوزان ٢٠٠ معد دعداد مني ٢٩ ٢٩٢ ٢٩٢٠ (٢٠٩ - ٢٠٢ ٢٩٢ (٢٠٩ - ٢٠٢ ٢٩٢ (٢٩٢ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٢ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٩ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٩ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٩ (٢٩٩ - ٢٩٢) ٢٩٩ (٢٩٩ - ٢٩٩

فهرست أعلام اشخاص 19941901109-كيامخص الدين داذي ٢٢١ مدومن پاسپان ۳۲۰ بدوني لذات ٢٥٩ مرتضى يتالااعي الرائى ٢١١ مر تضيياوا أنخرين لعي ٢٠٠٣٣ مر تغی حلم الهلی ۲۹،۲۶۰۱۱ ۳۳۰ ۳۹۰ 477 111 - 4141 114 - 41AYIT -***** \$11-P11 0100000 ++++FF 88+-81A ىركلىيطوى 641 سید مرتقی قمی ۳۹۹٬۲۶۱ مرتغى كيبرشرف الدين معمدين طي ٢٢٣ مرجانه ۳۹۱،۳۶۷ مروان بن حکم ۱۵۵٬۹۹۴ ، ۲۸۸٬۳۶۶ ·**· ·*** ·***···*** **ም**ፕዓምለ ነው ወም مريم هبران ۵۳۴ ىزداد ۳۳۰ مسترشد (خلیقه عبامی) ۱۵۳ ۲۱۷، ۳۴۵ ‹የዖዓ-፡ሮዓዮ ‹ሮዓ -፡ሮልሥምአየ፡ሮል -¥X -47¥¥ منتظهر باللارتيلية حبامي) ۲۶۹٬۳۷۹٬۳۲ 44+1444 2.2 متعان (خليفه عباسی) ۳۹۱ مستعلى باقة (شليفه حامى) ٢١٤٠

مستعين (خليفه عواسي) ۳۹٬۱۰

مستکفی (علیفه حباسی) ۲۷۱ . . .

مستصر (خليفة جاسي) ٩٢.

• •

.. .. .

مىتوفى شاهر ٢٣١

مطح بناكاله ١٦٥

مستر. ۲۵

مدودينمليان ملجوقي ٢٠١ سعودين محمدالدرايي ٢١٢ سعود ذورآبادی ۲۷ ۱۰ ۲۲۸ ۱۸۹ سلطان مسعود سلجوقي ٧١: ١٢٢، ١٢٢ : 1841-1884444 1891189 18 · P ···· 64++66++694 ·· . مىلم بنحماج 977 مسلم بنجقية المري الخارجي ٢٠٢، ٢٣: مسلم بن مقبل ۲۵۲-۲۵۹-۳۶۴۰۲۶۲۰۳۵ مسلمين عمر والباهلي ٣۶۶٬۱۵۷ مىلمىن ھوسىيە 444، 444 . سلمين قريش ۲۷۱۰۲۴۱ مىلىدىن مىلك 774 سورين مخرقه ۳۶۱ . . ميبين نجه ۲۶٬۲۰۲ ۲۶٬۲۰ سيلسة كأتاب ٢٨٩-٢٨٧١ سيد بشيداللين جرجاني ٢٩٩ عليع بن اياس ١٨٧٠١٨٢ مظلوعو (مؤيدالدين ابرالرضا فظامرين احمد بن قاهم المستوفية) ١٢٢ -ظفرائلةين ٢٥٢٠١٩٣٠٩٩ . -خواجه بظفرحبداني ۲۹۰ مادجل ۲۹۹ ــ ۹۰۸٬۳۰۱ ماويَةِين ليستَيَّان ٢٠٩٣ (١٥٠٠١٠ ماويَةَين ليستَيَّان ١٥٠٠١٣) <14++1AT +1A1+1VF(120+16V -«****************** 479 - 17YY 17Y11771177 -1742 571(9)(011 سارية بن صار ۲۰٬۲۰۹ 🗠 🗠

611

متوجدی عمر به اداره ا متصم (خلیفه قاطمی) ۲۹۱ مند (خلیفه قاطمی) ۲۷۵ ۱۹۲۰ ۲۷۵

- ----

۷۰۰ کتاب (، تقبض		فهرست اهلام	أهغاص ٢٠١
¥++-	سید منتهی جرجانی ۲۹۸۰۲۱۰ ۲۹۸		*16	توج (ع) ۱۰، ۹۴ ۵۱۱۵ ۲۲۲ ۱۹۳۵
مدَّين اساعیل بن عبدالله (ابو تعیم) ۲۱۶	سيد منتهى نورالدين ۽ ۽ ۽		ు	ምም ራዊት ጥሃኛ ሞቴል ሞቴዮ
مدين يوليم ۲۱۶	منجيكشاهر ٢٢			نوحين متصود ٢١٣ ٣١٣
مروف کرشی ۶۶۰ ۲۱۳	منصور (از رواة) و	•	تائله (نن حلماد) ۳۶۲	تورائدونة داذى ٢٣١
این مترک ۲۲۰، ۲۲۰	ايوبيغوسكموز توانيقى ٢٥٩ - ٢٠٢٠ ٣٣٧		استاد ناصح لدين ايرجعفر كمح ٢٢٢	تورالدين جرجاتي ۲۹۴
ىعقل مدير جحج	461 471 TTL ITTA		خواجه ناصحی(شاعر) ۲۳۴	توزی (صوفی مووف) ۲۱۸
معلى بن خليس ۲۰۹	منصور عمار ۲۰۲، ۲۸۲۲	1	ڪيه نامبر ۲۱۱	شرف الدين توشروان خالد ٢١٧ - ٢٧١
مینالدین ابو نسر کادی ۲۲۰۰۱۳۱۰۱۳۰	متقذين مرة عبلى ١٥٢، 154 متقذين مرة عبلى		اللاصر ليرمحما لحسزين على ٢٣٧	775
470 (TP)	متكبرس ۲۷۹۹		كأصر باورتتى ١٢٩	توقل خويلد ١٦٨
معين الدين استو؟ بادي ٣٩٩	متوجهر اسفرستان ۲۲۳	1	اماچامبردلدین ایراسماحیل حدائی ۲۵ (:	نیادین عیاض ۲۶۲
مىنى ٥٧٧:٢٣١	متو د ۱۳۳		175	· .
مغيرة بن سعيد ١٨٢ ، ١٨٩	موسى بن جغر الكاظم (ح) ٢٩ ، ٥٥ ، ٥٥ ، ٥٠		ناصرا لدين ابواسماعيل فزويني ٢	,
ىليرۋېز، شجە ۲۵، ۶۰، ۶۰، ۶۰	· ************************************		ناصرالدين جرجاني ٢٩٨ ، ٢٩٨	وأصل حطا ٢٠٢٣
مفضل بن عبدات ۲۹۸	*****		نائح . ۶، ۲۳۴، ۲۵۵	واقلى ٢١٣
ىئېد سېيىلىن مىماين سيان	مومى بن عبر أن (٢) - ٢٠١١، ٥٢،٥٢ ٧		تجم يلتعالى بن ابىلغامميزارى 203	وسعتى (غلام هند) ۲۰۱
مغيد عبدالمجاد راذى ٢٠، ٢٠، ٢٨، ٢٨٩	«YP#+1AF +1FT <1P- +1 -Y +YP	4	فجما لدين وهيد - ن ٧	وردان بزمجا لد ۳۹۰
مغيد عبدالرحمن ليسابونني ۲۹۰۰ ۲۹			فجيب ابوالهيبة . آدى ٣٠٢	وزيرا لموداسي ۲۱۰
مقاتل ۲۲۴	·*************************************		مجيب الدين ابو المكارم افر اذى ا ۴۵٬۱۰۹	وفعزشوي ٢٧٨
مقتلد (خطبقه عباسی)۲۹،۳۷۹ ۱،۲۹۸ ۸،۸۵،۵۸	104440 - +14401841 4847 484F		نزادين المستضر بالأجابية 4444 444 -	وقاص ٢٥٦، ٠٠٩
4114414+41+1444444 411 6AY	FTT+FT1+FT+ +FT+6V+	1	444	وکیم بن سوده ۱۵۲
፡ቶሃ-፡ሥጓሃ ፡ሥጓ- ፡ፖልታ፡ሞልዋ፣ዋ ነታ	موشك دریان ۲۸۰		نزادی (اذعلیا) ۲۹۳	رلسان ۲۰۷
***	مۇيدالىلەت . س		تصرين خزيمه ٣٧٥	رايد (خليفةانىرى) ۵۵۳،۳۷۶
مقفى لامراقه (خليفه عباسي) ٢٧٦، ٢٤٩	مید مید مهدی شرف المعالی ۲۰۱۶	1	تصرويه كرماني ١٣٩	ولِد (ازداعیان؛قعاد) ۳۱۳
طداوین اسردا لکندی x ۰ ۲ ، ۲۹۹٬۹۷۹ ،	مهلب عبدالکریم در گیینی ۲۳۱	1	سد نظامالدین استرابادی ۳۹۹	وليد خمير ۲۵۵ ۲۶۶
· FATIT - AIT - TITLE ITTA - SPA	مَهَذُبُ مُسْرِقِي قَتِي ٢ ٢٢		مهد تظام الدين ناصر بن فلفر ٢٧٦	وليدين عبلاقة ٢٥٢ .
\$1+18+YID90	مهلبین ای <i>ن م</i> قرة ۱۵۲	i.	ظام الىك حىن على استاق ٢٢ ، ٢٦ الا	رئيدينميداليلك ٧٧
مكيناللين بلفخر قمى ٢٥٦ ٢٥١	TATITIF HA		₽\$\$+\$\$\$1+\$\$\$\$ _\$ \$\$ _\$ \$	وليد عثبه ١٩٨
طنع سرقادی ۵۹۹۰۰۹۵	مهادین مردویه (ایکا تب ۲۳۹،۲۹۸		نعمانين ئابت كوفى۔۔۔ بوحتيقه	وليد منيرة مغزومي ١٩٩٩ - ١٨٩٠٢ -
ىكى (خلينه عباسي) ٢٢، ٢٢٠، ٥٥٩،٠٣٧٠	مهاديز لوار - ۴۴		تعملونين حقرن ١٣٧	¥1 *****
ملکناه سلجو تي ۲۲_۲۱،۳۶۹، ۱،۳۶۰، ۱،	حواجه فرف لدين ابوطاهر مهيساتمهم ۲۲۰		نغس ذكيه ۲۷۶	وليدين يزيد الماجن جمروه ليلام ولاد
·	میٹم تشاد ۲۰۸	'	سرود ۱۰، ۱۵، ۲۳۳۲۰۲۸۸٬۱۸۶۰	
TVA 174-	میکاتیل (ع) ۲۲۵۰ ۸۲۵		4 44	*
تبهيزالعجاج ٢٧ ه	ميسرندين سالم القداح ۲۰،۲۰ د ۲۰۰۲ ، ۲۰۰۸ ،		توبخت ٢٢	هادون(ع) ۱۶۷،۵۶۱۱۶۶۲۰ ۲۶۹۰ ۵۷۲۰

.....

.

كتاب نقض ٧٠٢ 941:54. هارون (نژاولپای دولت مقتدر) ۸۴ هادون (خليفه باسي) ۱۵۷ ۱۵۸ ۲۰۹ : ***************** هادما لدركال ينحتيةين أبى وكاص ٢٦٠ مال ۱۹۹۹ د ۲۸۸۰۲۶۸،۲۶۷ مال هانی بن عروة مرادی ۲۶۲٬۲۵۸ هبالقالراوندي (شيخ ابوالحمين) ٢١١ هيل ۱۶ ت هته درد (بلغنا یم گوردخر اصفهانی) ۲۳۶ علاجين سيكم ٢٢٠ ٢٠٢٨ ٢٠١٨ ٩٠١٩٠ ٢٠ *** **** عناجين سالم جواليقي ١٨٣٠٢٣ مناوين عبدالبلك ۲۲۰۰۲۹ ۱۰۲۷۶۰۲۷ هشاع تاليام وووي هلال (الخلمتكادان بني اميه) ۳۶۶ هند (ذن ا بوسقیان) ۲۱، ۳۶۷،۲۷۸،۷۷ 751 -رد (ع) ۲۲۳، ۲۷۵ هوجولاهه ۲۵۹ ى يأجوج ١٢١ بحی (ع) ۲۲، ۲۵، ۱۲۷ · ۱۲۲ · ۲۲۱ *** ·*** ·*** يحى بن الصن الهادي ٢٣٣ بسمی بن ذید ۲۷۴۰ ۲۲۴۰ ۲۷۴ يعيين عبرالحتي ٢٧٢ یمورین هادی ۲۷۴

يحيى فقيه النيسا يودي ٢٣ بتيرماة واذى٢٢ امیر پرنقش بازداد (بازیار) ۱۹۲۰،۱۹۲۰ 741 يزدجره فهرياد ١٢٥ يزيدين ساويه ٢٩٢ ٢٩٢ ٢٩٢ ٢٩٠٢ ٢٠٠ ***************************** 64316671617 ITT- 199A یزیدین مهلب ۱۵۲ يزبدالبيقي ٢،٢ یزید سایان ۲۲۸ ېزېد نافص ۵۵، ۲۸۸ ، ۲۲۲ يطوب ۹۶، ۲۵۲ ۲۲۲ ۲۷۲ يطىين اب 4% يطى رسنتاب ۳۲۰ يليق ٨٢ ابرعبادا لذكرله يلتغشت ٢٧٩.١٧٢٥ بوسف (ع) - ۱، ۱۹ ما ۵۳ ما ۱۱، ۱۹۲۱، PTY (191 174 يوسف الدمثاني والإ یرمف با اسحاق خوذی ۲۰۷ يوسف بن حمر الثقى 277 يوضع تون ۱۶۵ ، ۲۲۲ ، ۵۷۰ ، ۲۵۶۰ ۶۴ یونس (ع) ۲۲۲ ۲۲۲ يونسين هيدالرحين تمي ٢٥٢، ٢٥٢ يونس ين مييد ۲۵ يرني عدائر"حين ٢٩،٧٧٢ هه، ٩٠٥، يو تس مكلو ٨٢

t

t

1

فيرست جماهات ومذاهب

الف Tل ایراهیم ۳۲۹ آل بوبکر ۲۳۰ آل يرطالب ٢-٥٠٥٠٥ آل ساسان ۶۰۶، ۸، ۲۰ ۹، ۴۰۹، ۲۱۰ آل ئالجوق ـــد ملاطين آل سلجوق آزهيا ووو آل جاس ے بنیعاس آل هشمان ۲۳۰ آل على 🖛 علويان ٢١١ - ٢١٢ • ٢٢١، ۵۰۰٬۶۳۹ ۱۰۰۰ ودومواده بسیاردیگر آل هر ۲۴۰ 🔔 آل فرحون ۶۳۷ آل محمد دنعوادد بسيان آل مطلق ۲۹۵ آل مندوبوسلیان ۹۴ آل باسين ۲۹۷ البه در برابد بنیار البه أهل سنت ٢٥٠ البه حوداسان ۲۲۹ البه مراق ۲۷۹ المه قرالت ۲۱۷ البه انت ۲۱۳ المه مأوراءالتهر ٢٧٩ أباحتيه ١٣٦ النامشري ۵۷۶

اجلا العاد ٢٥٢ اجلات هندان ۲۲۸ الجاد يهود ۲۳۲ ۲۳۲ اشباريان 119 · 688 :489 : YAN ITAT IT 400 684 امفید طمان= اسپید علمان ۲۶۹،۸۷ اسلامیان ۶۴٪ اسماعيليان ۵٫۰ ۲۵۹ اساعلیان معر ۲۱۳ اشامر و ۱۳۵۲ د ۲۳۹ ۲۷۹۱ ۱۳۵۹ ۱۳۵۹ 001 4-P 1. 1. 4.1 اشعريه ۲۶ التعريان ـــــ إشاعره افعرى مذهب ٥٥١ اشرات فاطعي 444 امپهيدان ترقان ۲۱۶ اصحابان 19 اسعاب يوحنيفه ۲۰۹۹:۳۷۱،۳۱۳،۶ 101 أصحاب الحذيث 645 + 199 999 امحاب حکم ۲۱۷ یا در در د امحاب تاہر ۲۰۰ امساب شاغى ٢٥٢:٣٩٤،٣٧٢،٣٩٦ امقهدان مازتلدان ۲۰۱

امبوليان ٢٣٥-٢٩٢ ٢٢٢٢٢٨ ٥٩٩

the second s

کتاب خص ٧. 4 بابريان ٥٣١ اصرابه ۲۹۵ امامان گیلان ۳۹۳ بادتجانيه ٢٢، ٢٥٧ باطنیان = بواطنه ۱۸، ۷۷، ۱۳۸، ۱۳۹، اماتیان ۲۷ اللب ۵۴۷٬۵۵۷٬۲۵۴ YY-YAY (74) (777 477 47 - 1 امریان ۲۷۷، ۲۷۷، ۲۷۷ 001:4YY امهات المؤمنين در موادد بسيار باغيان وومو بای خواتان ۱۱۸ الياء ۲۹۴٬۲۵۶٬۲۵۶ ۲۹۰٬۰۰۰ د موادد بیاد دیگر بتيرمتان ۲۵۶ اس ۲۴۳۰.... وموارد بسیار دیگر برادران یوسف (ع) ۲۶۹ المسار ۱۹۹۷، ۲۹۹۱، ۲۹۹۷، ۲۰۰۰ ۲۰۰۱ يراهنه ۲۹۰۰۴۵۶٬۴۰ بمريان ٢٥ ه بتىامراكيل ٣٩٧ P#1 يني اميه = آمويان ٢٠، ٢٠، ١٣٨، ١٥٠٠ الصاريان ۸۹۸، ۷۰۶ اویاش ۲۷۷ 4110417+410A-1074101 101 اولاد ميدالحمن ساربى ٣٩٩ ·******* اولاد امام حمين (ع) ۳۷۵، ۳۳۸ اولاد على (ع) ٣٢٧ ***************** اولاد کسری ۲۱۰ بنىبايويه ٢٢٧ بنی لیم ۲۹۵ ۳۲۳ اولاد بيمون قلااح 1914 یی للیف ۲۶۷ ۲۰۸ اهل اليت ٢١، ٢٥، ٢٥، ٢٥٩، ٢٥٩٥، ٢٤ یتیحکم ۲۶۱ وموارد بیار دیگر بیار دیگر ینی حیفه ۲۸۹ اهل تصواف ۲۸ ينۍ خراهه ۲۶۷ اهل هانو ۲۳۷ بنىمغيان ٢٩٦ اهل حکمین ۳۵۳ ینی شود ۵۱۷ اهل دد م ۱۶۵ ، ۱۷۵ ، ۱۸۹ ، ۲۶۸۰۲۲ بني العياس 🛥 هياميان 😑 آلخياس (٣٩،٣): 494 اهل شام ۲۶۹ -104110110-11444010140-******************* أهل فاطنه ووو اهل قبله ۳۲۸٬۲۹۲ · TAO/TAT/TA · (TYP-TYT /TTO ·*** تعل مدينه ۲۲۰ ------اهل وعيد د۲۲ 099 10921005

TTTCTP + 1701 SHOT

با تسعاقيه 20%

بارمیان سافامیان۱۹۷۹ ومرادومیاردیگر پارتی بیگان ۱۹۹۴ پردگیان خطان ۱۹۶۳ پسران استر ۱۹۱۹ پسران استر ۲۹۱۱ پسران میتر ۲۹۱ پیران مهاجر ۱۹۶۹ پیران در موارد بیبار پیران در موارد بیبار

تابین ۲۲۶-۲۰۰۶، ۲۰۵۴ ۲۳٫۵۵ ۲۲۲ تازیان ۲۲۱،۲۲۷ ترما وترمایان ۲۰۰۲، ۲۵٬۱۰۶، ۱۸۲۲،

۲۹۲۰ - ۲۹۱ (۲۹ ۲۹۹) ۲۹۲ ۲۹۲ ۲۹۲۰ - ۲۵۰ ۲۵ ۲۰ ۲۵ ۲۹۲۰ - ۲۵۰ ۲۵ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۲۹۳۰ - ۲۰۰ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۲۹۳۰ - ۲۰۰ ۲۹۳۰ - ۲۰۰ ۲۹۳۰ - ۲۰۰ ۲۵۶۰ ۲۹۲۰ ۲۰ ۲۵۶۰ ۲۹۲۰ ۲۰

ē.

فهرمت جماهات

¥•5

جمهور اصحاب ۲۲۰ جایان ۲۴ جیایان ۲۲ جولاهگان ودایین ۲۹۹۹ جهر دیکمیه ۲۵۲٬۲۵۷ ۵۵ ۲۹۹۰ ۲۹۹۰ ۸۹۳٬۲۹۹۰ ۵۵ ۲۹۹۰ ۲۹۹۰ ۲۹۹۰ ۲۹۹۰ ۲۹۹۰ ۲۹۹۰ ۲۹۵۰ ۲۹۹۰ ۲۹۹۰ ۲۹۹۲ ۲۹۹۰ ۲۹۵۰ ۲۹۵۰ ۲۹۵۰

τ

طجان ۲۱:۴۱ ۲۰ حتریه دهتریان ۲۹:۳۲۶۹۲ طرلی وطونه ۲۵:۳۶۹۵۵ حدانیان ۲۶۶ منابه و منیان ۲۵:۶۹ ۲۶۶۰ - ۲۰۲۲ ۲۶۲۰ - ۲۰۲۹، ۲۰۲۲۵۰ ۲۶۲۰ - ۲۰۱۹ ۲۶۵۰ - ۲۰۱۵ ۲۰۷۵ ۲۰۷۵ - ۲۰۱۵ ۲۰۷۵ ۲۰۷۵ - ۲۰۱۵

ئقض	ړ. ۲	
·የአ-·የየአለዋሃ ታ ናዋዋ ·የኖቦ ·የአየ	<u>د</u>	
· ************************************	المراجعة والمتحاصية والمستعملا والمعالية	
خافای بنداد ۲۲۲ ۲۲۲	ادجى ومتاوجها شوشو ارج۲۶٬۱۵۲٬۶۷۶	
علمای راشدین ۱۹۳۹ و موارد دیگر	የተገኘኛዎቹ የተዋልዩተዋል የተቀል ላይል	
خواجگان ۲۳	*******	
خواجگان خشن ۲۵۰	401110A - 40111011 100 - 4011	
خوالج 🛶 خارجی	P+1:P-11611 (01P	
	مارجیان عراق ۲۳۹ ا	
3	مارجیان کرد ۲۷۸	
داعان ۱۹۲	ماندان هواجدبوجینر امامی ۳۹۹ است	
داخان آرد و۳۴ دباغان آرد و۳۴	بالدان دیسی ۲۱۶	
دياغان تهاونا، ۲۷۶ دياغان تهاونا، ۲۷۶	ماندان دعویداد قمی ۲۱۲ م	
	ماندان مبد آجل الخر الداين يتيما يوردو ٢	
دقدان مر ۲۵۱٬۲۳۹ دقیان باد از میبید، دی	فاندان سید زکی بقم وری و کاخان ۲۲۴	
دندان طهران ۲۵۱٬۲۷۹	ماندان جمال الذين هر نشاء الحسني 223	
صاد (1) ۹۲۶	ماندان شیرژادان بقزارین ۲۲۵	
***************************************	ماندان صلقه يحله ۲۱۶	
TX1:YAY (TT?	ماندان سبد آبرالمهاس (پرادد کامل تقیب)	
دیالم ۲۰۰۳٬۰۷۱ د الگام ۲۰۰۳٬۰۷۱	rte.	
دیالنان عراق ۲۱۶	ماندان علاءالدولا يزد ٢١٦	
ديالم شيعه ٥٥١	فانذان سيد برماهم علاء الذوف يهبدان	
ديمايه ٢٨٢	***	
ديلمان ۲۴	نماندان سید علوی ۲۳۵	
دیلمان آبه، ساره وقزوین ۲۱۶ ۲۷۷۶	مانلةن أيوطى طرسي بكاشان ٢٦٦	
ر	ځاندان کا کوان ۲۲۵	
. .	عائشان سيدكامل تقيب ٢٢٥	
رازیان ۲۵۴	ماندان مرتضى ذوالمخوين ٢٢٧	
رافضان ۲۵، ۲۱۵۱ ۲۰۵۲ ۲۰۹۰ ۲۰۹۰ ۵۰۹	حالقان مهلل ۲۹۶	
۲۱،۶۱۱ ومواند دیگر	مران لإر ۵۵۵ -	
دانغيان آعر ٢٩٠	جربته گان ساوء ۵۹۵	
دافغیان اول ۶۹	شيريندگان، سيزواز، ۵۹۴	
رانغیان کونه 🗠 کرفاندا نفی ۲۶۳۰۳۵	فركولان باطان ۲۲۷	
FAT-FA - (TYY+TY# - TYY + TPA	WATCHYFLY + CT + A CT + 1 OF1 Libe	

لهرمت جماعات واويان المه ۲۰۴ رششيقان ٢٣٩ وخوبان ۲۲۵ تغبريان ثم ۲۰۵ ولدان در کنده ۲۲۸ دراة ٨٩٨ رومیان ۲۵۰ رؤوس مزادکه ۳۳۰ رهابنا تصارى ۲۴۴٬۱۱۴ رهالان باطان ۲۵۵ وليسان وفغى ٢٥٨ د زنادته ۲۰،۲۴ ز . ذان بنسبر۲۲۴٬۲۹۴٬۲۹۳٬۲۹۳٬۲۰۴ شطان ۲۳ 277 474*9* 477*9* زنان دسولان ۳۹۶،۲۹۴ د نان طبان ۲۶۲ زيذيان رفيليه ۲۲۰ (۱۰) ۲۲۴۰ (۲۴۰ ማ ነ ይቀዋ የ ንሞ የ ተና የ ነ ም ጥ እ ይ ማልል ፡ ሶሃፕ፡ራዮ ፡ ፡ ራራሃ ፡ የአሞ ፡ ተዖፕ ፡ ተራለ ልአዖ س` مادات علوى ٧٩ ن . مازات فاطبی ۲۱۳ سادات منترض المطاعه ۲۰۹ سادات نسبب ۲۱۶ سران يتداد ٣٣٥ مغالبان ۱۵۵

1

1

.

.

1

I.

÷

.

Y+Y 664 ستدلابيان ۱۳۳ مشیان ۱۷۶۰٬۰۷ مشیان اصلی ۶۴ ۰. ستیان عدلی ۲۳۴۷ موأمان ۱۱۸ ۰. موامان بالانگران۲۳۷ مرضطاليه جروبا ش شاهان ۱۲۴ شاغی وهاقیان و هاغی مذهبان ۲۳۰ ۴۷ 6654644545 . شفيري و شلبي ان ۹ ، ۱۵۵۶٬۲۵۶۲٬۲۷۲ نه ۵۸۸ سیست و موادد دیگر شهداه کر بلا 🖽 شهدان کر بلا۸ ۲۰ (۲۸۵، ጚናግጥነት የአስተለ شینه ۱۲٬۲۶۶ ۵۱٬۶۱۹٬۶۱ ومسواند ديگر شیعی تامان رکفشی قبان ۲۰۴۸ ص . • مانه وود

مباسيان ۲۸۰۱۲۸۰۱۳۸ صمایی = صعابه:= صحابة پائد ۲۹۲، ·846:766:767:774 ·778 ·777 ·#TTIF-1:011:010 -017 -074 سوهنگان ۲۹۳۹،۶۲۲،۶۲۲ ۵۹۳ موهنگان ۲۹۳۹،۶۲۲،۶۲۲ ۲۰ وین ۲۹:....، ومواود بسیاد دیگر سلاطین[آل سلجوق=سلاجة،=سلجوقیان صفائی ۵۵۰ ۱۱، ۲۱، ۲۹، ۵۰، ۱۹، ۲۲۷٬۹۲۱، صفادید قریش ۲۴۰، ۲۰، ۵۷۰

۲۰, کتاب ۲	ئقض	ي فهرمت	جانات ۷۰۹
d	فرزندان حسنذكي ۳۱۱	کشگران درمایش ۹۳۴، د۲۵، ۱۵۹۴	مانكيان ومالكيه ج ٢،٧٥٢، ٢٥، ٢٩، ٩٩،
باينه وطبايعيان ۲۸، ۲۹۸، ۲۵۷، ۲۵۷، ۹۷۵،	فروقدان سعيد قداح ٣٠٣	FTFIATY	مباقی(ملغب) من
٤	فرزندان امام علىالنقى(ع) ٣١١	كلاية وكلابي ٢٢، ٢٥٢، ٢٥٩، ٢٨٢	بتلغ ۱،۴۰۱، و
C	فرهنگان ـــ فریشتگان ۲۷، ۱۲۱، ۱۶۸،	20+42+#	شموگان ۲۲۰
جم ۲۸۹۰۳۸۶۹۰۳۸۶۰۱۸۹۱ و مواند	*****	کادن آمل ۲۳۸٬۰۹۸	مقيان (۶۳
دیگر	فضایل خراتان ۲۵، ۱۱۱	کلان طبرمنان ۲۲۸	مترلدان يو
ويان ۲۸۴	فضايليان ٧٧	كروان= اهل كونه ٢٦٩، ٢٩، ٢٩،	مياهدان اسلام ١٩٦
رب ۲۸۶۰۲۷۲	فطبيه ۲۵۶٬۲۷	AT 6471 11779-725	معدر و معبسوه و معیسوان ۲۵۴، ۱۹۵۶،
شرة ميشره ۲۳۲	444114544 ··· 44114 ai-Xi	کیا کان ارج وجع	47+471947+44747 (847 47AY
شرة تاجيه ٢٥٣٠٠	ظك پرمتان ۲۵۶	کیا کان ساری ۲۳۶	41+ 4-7 4+ 10TTV4TIAFTI
مائر ده	ĕ	کیسا نیه ۲۵۸٬۰۷	471 477 477 477 1479 47 1A#11
لويان ٢٢٣، ٢٨٣، ٥٨٣، ٩٨٣، ٢٩٣،	Ģ		****
·የኛ · ፡ሃኖዓ·ሃዋል፡ዋታይ ፡ዋ-ቁ ፡ቶ-ይ	قامطين ۲۲۵	۲	10 17 17 1 · 17 A OTAT T VATY
<u>ታተለ የ</u> ኛት	تبايل كوفه ٢٥٧	گېر، گېران وگېرکان ۲۴، ۲۴، ۲۰، ۵۰	1047 100+ 104PHOTES+ ALD P
لويان حبيب ۲۱۶	غدان پالانگران ۲۷۶۹	(109 4107 4107 4174 4174/0Y	در کرد که ۲۹،۶۲۲،۶۱۹ ومواردی دیگر
وا† ۲۲۲	قندی وقلدیان و قند به ۲۹۰٬۳۳۱،	· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·	ىجران لايتائى مذهب . ٧٧
و"اتان قم ۵۹۳٬۳۳۹	66···3·*	144+ 474A 47A - 1794177A1771	*AFIYA1 #37/47141741A
	فرمطيان - ۳۱۷٬۳۱	STT 04 107 -	مجوس زمجوسان ۲۵۶
Ê	قريش 14414 140 140 14414 4414	گیرکان مجم ۲۶۸	سختان اعشبان وردو
للأيان اسلام ۲۳۳۹، ۲۳۳۶۶	· ምቃት ቀንጓል ፡ የጓሞ፣ የዋቸቀና የ ነ - ፡ ኑዋዋ	کرکان تومین ۵۰۵	مدنیان ۲۹۹٬۳۶۹٬۳۶۱ م
رایی و خرابیان ۲۸٬۳۲۸	PT1 (4)1	گریان ترمین ۲۲۸	مانا در ۱۹۹۰ میرونیدی مانا به احمد حتیل ۲۷
نزآن ۲۴	تووسیان ۲۵۱	قَرْكُوكَان ٢١٠	مذهب إهدريه وح
ىلاة وغالىوغالبان ٣، ١٨، ٢٣٤ ٣٣٤، ٣٧٧	فبادياؤان بدكنته هدن	كركريان فردين الا	ملعب احترال ۲۶ ملعب احترال ۲۶
<u>የተምጥታል፣</u> አላት የ	٥	كتده دهنان ورامين ۲۲۴	مذهب امير المؤمنيزية الرومادق (ع) ٢٩
فلامان عليان 197	_	كتكاند بروكرد دود	مذهب اوزامي ۲۷
نلان مناوداو ۲۳۵	کافران ۲۷۰۶٬۷۲ ۲۰۰۰،وموادهدیگر		طحب بادنجانيه وو
. á	كاكويان-+++ندانكاكوان	, t	ملھي پريومٽ ٢٧
•	کیراء انصاد ۲۶۱	لاسکیان وج	للهب زتر ۲۷
ناطبیان 🛥 آل قاطنه 😑 ناطبی ۲۳۵:	کبرای مهاجر ۳۵۲	لران خوزستان ۳۷۷	مذهب زيديه ۲۷
۳۰۹، ۳۲۹، ۳۲۸، ۴۳۸، دموادددبگر	كر أبيه ۲۵۷٬۲۷۳٬۳۶	و ت حريب - ۲۰۱۱ : الکرغزنين ۳۳	ملحب لطحيه ۲۷ ملحب لطحيه ۲۷
فراحته وجود	کشندگان مشان ۲۶۵		مقعب كرانيه ٢٦
نروندان آدم (ع) ۲۳۴	كالاقريش ٣٣٣	ŕ	شعب کلایه ۲۷ شعب کلایه ۲۷
فرذندان بهرام گود - ۳۱۱٬۳۱	کناریکه ۲۰۰	مارتین ۳۳۳، ۲۳۵	ىشەب كىما يە ٢٧

_-

.....

γ کتاب تقض	
********	مثهب مالك ٢٢
40P+100+ 407¥407F+7A+-74A	مذهب ممقان فيمه ٢٦
۲۲٬۵۸۶٬۵۶۹ یسد زمراند دیگر	مذهب تاورب ۲۷
طولا دبالم = ملكان ديالم = ملولدديلمان	مذهب تجاريه ۲۷
****	مرتدان ۲۹۲
ىلوق ملجرق ٢٠١ .	مروانیان = بنیمردان = آل مروان ۶۷
ملوك قزلين ٣٢	·17· ·104·100·101·10- ·174
ملوك بالالتدان ۲۹۹٬۲۱۶٬۲۰۰	4777 4770477747771787 4718
مناتبستورانان ۹۵٬۶۹ ۲۹٬۶۷، ۸۰۸	ATT OTA PYTOTYTOTY OTA
مناقيان ١٠٨٠٧٢	يزادكه ۱۳۲۵ ۲۲۵، ۳۳۰
شوچهریان ۲۱۶ ما بنان ۱۱۹	مسلماتان ۲۵۹٬۵۳ ۹۳۰۰۶۷ ۲۰۰۰ و موادد
مؤستان ۲۱۹	بىيار دىگر
مهاجرهها چران: مهاجریان مهاجرین ۱۶۲:	بلیے ے ملبہہ یہ مثبہان ے مثبہیان ۱۸
iolait-t (t)lite- (thyith)	·TIVIS- & ·T·P. ·T·T. (TYT ·F1
<u> ዮ</u> ዮየነዎነት ቀይት እርጉ የስት የወረት የወረት	WEI IT IA OF THEFY CTYY CTWY
\$	171 · 1780 (FRY101) POY(FFY
8	711 60 · 10 · F40 · T
ناجیان ۶۳۱	مشيهة هندان ٢٧٨
ناجیان طلق ۲۷۵	مشرکان ۲۸۹، ۹-۹،۰۰۰ وموادد دیگر
تاصي و تاصيان و تواصب ۱۱۲، ۲۹۹۰	مترکان مکه ۳۳۱
«dpt=00+ =0ty=014 =4At=444	سبریان ۲۰۲٬۳۰۴
·P-1·P-Y (014619 -070-074	متزله ۲۸۳٬۲۸۲٬۲۵۷٬۲۵۲٬۲۶
፡ ድምጉ፡ ድምኒ ፡ ድምፕ፡ ድም ን ፡ ይነ ም፡ ይነ ነ	متز لاد ۲۵۸
71 8	معلديان ۲۵ ۲
¥۳۵ «۲۲۹،۲۲۸،۳۳۰ «۲۲۲ -	· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·
تاووسيه ۲۲	مطله ۲۹۰ متیان ۱۹۶۶
سارية ۲۵۲۱۲۲	مقر ضه ۷ - ۸۰۵ - ۸۰۵ ۲۰۵۲ ۹۴ ۹۴ ۵۴
ترادیان ۲۷۵٬۱۲۸	یکان ۲۳ ۱٬۲۹۱ ۲۶۹ ۵۲۵
سادي ۲۷۲، ۲۲۸، ۲۵۶، ۲۰۹	TYT ITTS OT IA ITTY ILTO 555
اسائريله ۲۵۷	
تواب دارالغلاله ۲۷۶	ملاقوم (اشراف قرم) ۳۲۱
توينتيان ٢٠٩٠٢ ، ٢٠٩٢	ملاحد = ملحدان ۲۰۶۰ ۲۰۴۰ ۲۰۴۰ ۲۰۶۰

ر اضعانا لحاد ۲۷۲٬۳۰۴ واضعان رتغي ٣٣٩ وفدالياس ٢٥٠ . 1 ł i i 637 IAAA Teento 111 אמויאדידאיזאיזיאיזיאיזיא ۲۵۲ Tel ۲۲۸ ۲۲۸ الهر ۲۲۲٬۲۲۸٬۳۲۱ . 177-17774041700177411AT ----. PTA ÷ اددیل ۲۷۸، ۵۷۸ 99.5 ·*** 9.00AP 01. TTY استرآباد ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۷٬۳۹۹ . DAF 4701 اسقرائين ٢٣٩

اسفردان ۱۷۷

اسکیاد ۱۳۲

اسكنديه ٢٢٩

401404974974 47-2 47-1

1

فهرصت أمكنه 811 اقريقية ۳۰۱، ۳۱۶ ******* ************* WYPHYPHYRHYTH WYPH ITT . ልዩ ። የሌ ። የሃሳ ፡ የሃላ ፡ የዖሳ الفجه زود ۱۳۷ and erry shall او3 کند ۸۵۳٬۸۸۴ اهواز ۳۱۵٬۲۷۸ : ايلاق بې ايوان کسری ۸۰۰ ايون (أوينأ) ٢٢١ 👘 . ۰. . ų . ياب النجد دع • . بابقودا ۳۱۰ بابل ۲۰۵٬۳۰۵ بادكرز = بازكرمب ۸۸،۱۹۷۲٬۱۹۸ بانوی حلب ۶٫ يارون دی ۲۱۹ بالدی قم ۲۱۹ امتهان ۱۸، ۲۶۰ ۲۱، ۲۱، ۲۱، ۲۵، ۲۹۰۱

فهرست امكته

بزيديان ٢٥٩

-

з

الق

¥11

ى

1.12 باقاد بردیا بانان کوله ۲۵۸ باقاد سینه ۲۸۶ الله دى ۲۳۷×۷۲۵ مەم ... ياليس دي کې د د د د ********************

ئ فر.	۲۱۲ کاپ
44.444	يرزاد ۲۲۱
- -	برذلا ٢٧٥
e - 6	یرت ترمه ۲۲
جاجرم ١٢٢	بحرين ۲۱۰، ۵۵۹٬۴۷۱٬۹۳۵
جامع جديد ٣٥	بخادا ۲۲۲٬۳۱۳ ایانیو
جامع دمشق ۴۱۴	۲۲۵ ژالسی
جامع سرهنگه ۳۷۲	بمرد ۲۲۱۵۵۹٬۲۷۸٬۲۷۷٬۴۱۵٬۱۵۴
جامع طغرل ۲۷۲	بلحاء الالا
سیامت عتین دی ۳۷۲	۲۲۱ میلید
جامع عتين همدان ٢١٣	1771771111111111171711556073144
جامع قزوين 404	ሞነተተጉ የማለድሞነምተነው ሳለዳ
جال ۳۰۶	‹የየተመሃነ-የተቃ ‹የየል፡ተተት ቀተዋል
جبال كوهمتان ٢٦٩	173 · 471141117404741 (PA-
جرجان ۱۱۱، ۳۴۵٬۲۲۶ ۳۴۵٬۰۳۱۶	674 (608-6-TITA+ (164 (16)
401 ·***	ي ۱۲۰۰۲۱۹٬۸۳
جمل ٨٠٣،٥٢٢ ١٣٢،٣٢ ٣٣٣، ٣٣	بلخ ۲۵۱، ۲۵۱
ምፖለ፣ዋያል፣ዋዊየናዋዋ - ፣ዋዮሌ ነዋሌ -	بنديا دس ۲۱۴
جيحون ٣١٢ أ	يوزجان ۲۱۴
جلان ۲۲۴	444 4444 444 444 444 444 444 444 444 4
چال گار ادان ۲۰۵	۰۰،۵۹۳ ودرمو اود بسیار دیگر
چهارماق مثبان ع <i>ف</i> ان ۸۳	يت الحرام ۶۴
چين - ۲۵۶ ۴۵۶	ييت المقدمي ٣٣٣
τ	وبنارستان بالداد ۲۱۴
697 ·01 - 44-	Ŷ
TO 1-TO Y-TYTET 1 PITAPIL 1 5	يازمن ۲۲۶
۳۲۱ م یر ۲۲	د .
-ران ۲۲۵٬۲۲۵٬۲۲۵ ۲۷ ۲۷	5
-درې خدا ۲۲۲	تېرك ۱۷۴
حرم زسول ۲۲۲	تريت ثابت:لنائی ۲۶۳
۲۷۱۰۴۵۹۰۲۳۵۰۳۱۶۰۸۳۰۲۴ بل	توبت حسین بن علی(ع) ۲۳۰
74-47¥1	تربت على بن موسى الرَّخا (ح) ٢١٨
حتمن ۳۱۵	توكستان ۲۰ - ۲۵۸۰۲۵۶۰۱۶۶۰۱۲

قهرمت امكنه		
-********	دد و ستان ۲۳۷	
	درهایش ۸۲، ۱۷۶،۲۷۶ به۲۷،۷۳۶	
ċ.	در کند ۲۷۸	
نقاء امیر اقبالی ۳۶	درملحگاه (= ملحگاه) ۲۶۰ در	
نقاء زنان ۲۵	*****************	
تقادعلىعشان وج	045-041 PAT	
نة رسول ٩٦٠ آ	دروازة جاروب يندان وج	
ایات ۵۹	دربای عدان ۲۸٬۷۸۲	
اسان (= خود اسان) ۵،۲۲٬۲۲٬۱۲ م	• ٨٠ • ٨٣	
*178-377-371-178 -177 -177	مرکوه و ب ، ۲۱،۰۱۳۵،۱۱۷	
	ىسلى ۲۹۰،۳۵۷،۳۱۶،۹۲	
· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·	دوريست ۲۷۵	
‹ተተጓሩተ • የሩት • • ‹ተጓሉ ‹ተል • ‹ተተቃ	درزخ ۲۷۴٬۲۷۲ ربیاری مراردر پگ	
**************************************	دهستان ۲۵۹٬۳۳۷ و	
كان ۲۰۹۰٬۴۱۲	دباریکر ۲۷۸	
ليوين ٢٧٧	ديارسومنات بحمج	
ق ۲۲۰	ديلم ۲۷۱	
YTY 41	ديلسان ٨٠، ٨٨، ٢٢٢٤ ٩٠٢٠٢ ديلسان	
404/444 (21)	AP-1444144- 1404 1411	
رداسا ئات جج و	فأت السلاسل وجدم ووج	
روسادقين ١٢٩		
زمتان ۲۰۰۷، ۱۲۸، ۱۵۱۰٬۲۷۸ ۲۰	ر_(
· ስሃሃ፡ዋ የሌላቸው የ የዋሃ ናቸው የ የዋ	2011021111 1117 000	
የዋ-ተተኘልናቸዋሩነ የ·ተቶናቶሐ፡ዎቶ "	TOITO1-199-107-114 -11- 52-	
TTOT I HAL ITT ITT AND	014444799:409 :409 .44 -	
40+ 444	6AY	
3_0	1-41-41-41-47440444 +14 50	
9	PFEITAELYFELLA ELLY ELLT	
111 BE		
هان ۲۰۲	0+174017717171 (F1P 171)	
ردغان ۲۳۷	**************	
زاههران ۲۷، ۹۱، ۹۱، ۲۵۳،۴۳۷،۱۲۴	ዮነ ፡ቻች-፡ቻ•ቸ፥ፑናጓ፣ዮሃን ፡ፖኛል	
۵ ۸7	*************	

• ·· ·· · ·

ı

القضى	۲۱۴ کتاب
*1 44+196+164+161+1199+174 (4	زادہورات ہے در زادیوران
· ** 1 2· 17 20· 14 17-141 • 14 14	زرجان ۲۲۸
ጠልባላቸልኛሩሮየአናሮሮኛ ሩሮኖሮ ናሮየአ	
TYATOSTIPITSO (TST (TP)	سلوی ۲۹۰۸ ۲۰۱۱،۱۱۰٬۱۰۹ ملوی
ፅ ታጎ፣ የአናዋላዮ፣ ሃላይ ፣ የሃላ	******
طهرمير ۴۲۲	**********
ص	2-040AP 101- 1019
میدرای در دایش ۲۳۷٬۶۷	سامره ۶۹۵
114711471170117-110711070	400 X11 1X1 4X1 4X1 11 11 11
-**************************************	10100000000000000000000000000000000000
177+17751798179+ 1777 (FT)	ምተኛ ፡ታ- ነ
PTA:740:770	~{{\}}
مربط چرا (میرمد برا!) ۵۷۸	ዛተንሞነለም ነጥ ነጥ ነጥ ነጥ
	6186451641 IP01 1868
۵۶۹،۵۶۰۰۲۵۸٬۳۲۰، ۲۲۵٬۳۰۰	سجاس (شهری بین عملان و ابهر) ۴۱۷
طاق بایکی ۱۲۱٬۱۱۸	مجلماسه ۲۵
طاق باجگر ¥ع	سرای ایالت ۲۵۱٬۹۲۶ ۲۵۱
**	سراي پادشاه مظفرالدين 453
طالقان شور اسان ۲۱۳ ما اقان شور اسان ۲۱۳	سرای عثمان ۲۶۲
طبرمشان ۲۵۹۰۳۲۸۱۳۱۲۱۲۲	مرایغاطمەبىتموسىينجغر 14۵-۱۹۲
-بر-۲۸۸ ۲۸۸	مرای مید فخراندگن ۲۵۱
م بن ۲۱۲ البني ۲۱۲	مريليسان ٧٧
طیس گلکی ۲۰٬۱۲۸٬۱۱۰	سردایه (معل ناپدیسه شدن امام زمان ع)
جس جس ۲۰۰۰، ۲۰۰۰، طف کر بلا 🛶 کر بلا	471 (TYT
طورمينا ، ن	سر من دأی ۲۲۱
طوس ۲۲۱۸۲۹،۸۸۵٬۲۷۸۵	سروهه ٢٢٢
e	ميقيفة بني ساحات ٢٥٩ ، ٢٨٨ ، ٢٨٩ ، ٢٩٢
ح مراق ۱۱۸ ۲۲، ۲۲، ۱۲۸، ۱۸۸۸، ۵۰۱	21. ** *
«ተነት» የተኛለት ነዋ። «ተነት» የተኛለት ነዋ።	ببلاميل۲۲
·····	. مىمى قل 104 ، 1719 ، 104 ، 104 ، 104
0254444177+1409+27517+1	مومنات ۲۵۶ میستان ۲۱۲۱۱۲۴

ایکه ۲۱۵	لهر س ت
تطيف ۲۱۱۰۳۱۰	عراق قهمتان =عراق عجم ۵۵۸
ففل ایلیس ے المرت	مراقين ١٣٣
تلبذ ارزنگ ۲۲۵	هر لات ۲۷۹
11111111111111111111111111111	۲۰۵ مار ۲۰۱
W+WINAHINPONTOTOTY	1
********	È
·	هلېرخم ۲۲۷٬۶۰
የተገኘኛም የ የጠላል ሆላ የ የምየ	خوجه ۲۴۳
	خزلين ۲۵۸٬۳۷۴
·萨·የ፡ዕጓዮ፡۵አአ-۵አም፡ፅአዮ ፡ፅአያ	غود ۲۶۳
f•h	ق
قومين ۲۲۲	
474-4774/2174194444- 3t-4	فادس ۲۰ ۵۲۲۰ ۵۲۷۰۲۹ ادار به م
قیراط خانه ۹۹	فدار ۳۰۲ ارنگ ۱۳۹
£	•
-	فرنجيه = فرهنج ۲۶۹،۲۵۶،۲۷۲
کاروا سرای کوشك ۲۷۲	ظيسان ۳۳۷
کاشان ۲۷۹ . ۸، ۱۸، ۲۹۱ ، ۱۱۱ ، ۱۱۱	J
TITCHIGANIAN CONTON	ግነግ ፈዛ
*****	انیه اماع جعفر صادق (ع) ۲۱۹
***********	قبه امام حسن عسکری (ع) ۲۲۱
ወአምውለጥውእና ወይና ማንገባልና	تِهِ امام المينين على (ع) ٢١٩
<u> ዮ•አ፡</u> ዮ•ኛ፡ውአአ	تبه امام زين المايدين (ع) ٢١٩
10 415	قبه فعام على النقى (2) ٢٢١
کتیخانهٔ ورگ (درامقهان) ۱۸	قيه فداع سعيد باقر (م) ٢٦٩
كتب خانة بوطاهرخا توقيهم	تبه مرسویان ۲۰۵
کتب خانه صاحی ۲۱۷٬۱۸	
کيور ۲۲۵	
كربلا ٢٨ ٣٨٠ ١٥١ ٨٨ ٥٢٠	· · · · · · · · · · · · · · · · · · ·
የ ኛ ፡ ፡ኛ · የ«የፆየ»ዮልዓ«ዮየץ ·ምዮየ	·761+761+761+774 +774 +779

P-110101041100717101770

تعبر لولی ۵۸۰ کطب روده ۷۷ i

ļ

۵۹۲ ۵۹۲ کوخ ۴۵۹ کومان ۴۲۶

نقض	۲۱۶ کتاب
الأعدي و	کرمانشاهان ۲۸
لعنا ۵۵۹٬۲۲۱٬۳۱۱	كوديودلف ٢٠٢٠ ٢٠٢٠ ٢٠٢٠ ٢٠٣٠
لرستان ۷ - ۵۹۳٬۳۷۳٬۳۰ ۵۹۲٬۴۵۹	444 HTA
لتكر مكرم ٢١٥	
لبه سو ۲۸۰۰۱۳۸	492557849334733 4788 47+3
-	-234-04044-059-0884 4984
ŕ	PTT 4014
ماچين - ۴۵۶٬۱۲	کلار (و کجود) ۲۵ ۰
اؤندوان ۲۰۹۳۰۹ ۲۰۹۷ - ۲۰۱۳۳۰۱ ۹۰ ۳۰	كلاهدوذان ۳۴
1704+770+710+770 +714 +7+4	کن ۳۲۱
\$t r (\$y+	۲۵۸ مانا
ماوراءا لمنهى ٢٨، ٢٢ ٢ ٢ ٠ ٣ ٣ ٣ ٣ ٣ ٢	کندان ۲۷۱
404	كوفه وي ۲۰۱۰۰۴ ۱۳۵٬۱۰۳۵٬۱۰۴ ۱۵۹٬۱۵۴
ماورامین ۵۰ م	TTATTYT1
مدرسة اليراليلك دوو	·***1·#*-·************************
مدرسة شمس الأسلام حسكا بايريه ٣٤	strict-+tot+tot
مدرسة استاد ايوالحسن كميع ١٩٥	کوه حری ۲ ۶۴
مادمة ئيخ جاندنكى ٣٩	کوه سیلان ۴۱۲
مدرسة وروازةآهنين ٣٥	کوه سندلان ۲۷۵
مدرمة عواجه امام رتبد وازى ۳۶	کوی امقهانیان ۳۵
مدرسة رضو به ۲۰۰	کوی موفی ۱۲۲
مدرسة سيد لعام ذين السدكين اميرة شرقشاه	کوی مجاہر - ۲۵
110	**
مدرسة سادات كيسكى ٢٥	_
مدرسة سعد صلب ١٩٥	گرپایگان ۲۰۹٬۲۰۷٬۳۰۷٬۳۰۹٬۲۰۱
مدرسة مرتضى كيرشوف أقدين ١٩٥	057
ملامة شرقيه ١٩٨	گردکو. ۳۳۶۰۳۱۲۰۱۱۰
ملزمة شمسالاً بن برتغى ١٩٥	کنبد طغرل ۶۱۱
مدرسة صفو به ١٩٨	كيلان= جيلان ٣١٢٠٢٢٢٢٢٢، ٣٢٢٠
عدمة ظهير عبدالعزيز ٢٩٥	ዕ <i>ዮ-ነ</i> ዋዎዒነዋዕለ፡የተነ፡ዋ <u>ነ</u> -‹ተዒተ
مدرمة نبولجه عبداليعيار مقيد وح	ل
مدرسانتيخ عبدالجليل رازي قزويتي ۱۳۷، مدر	-
174	لار خەم

.

___.

ملدسة حرب شاهى ١٩٩ طزمة حز افدين مرتغى ١٩٥ مدرمة عز الطكي ١٩٩ مدرسة فزيزكه لدوه مدرسة نقبه طىجامبى ٢٥ بلزمة تحيه . . و مدرسةكاهان ۲۲۱ مدرماکوی فیروز ۳۵ مدرسة مبعديه إروز مدرسة قاضي مصدوران ٢٢٠ مدرمة وزالبان ۲۳۵ مدين وج +1 PF+104+1 P0+4 FIA TOPP+14422+ ********** TTYTT-TT PITAL TPA TYV \$T -+ \$TT+ 0.0 + + ¥14+ 447 + + \$1 مدينةا لسلام و44944 مراخه ۲۸۳ مرج =دايمرج =دايمر که ۲۸۲،۳۳۵ ۵۸-4720472 · 20 مز دمان = مزدغان ۲۲٬۳۳۸ ساجد حتيق سه گانه ۱ ۵۵ مسجد جامع ورابين ٢٩٥ مسجاد طائرل (۵۵ مسجد عنيق ٧٧ سجد عيش نم ۲۱۹ ----مسجد مدرنه جروره مشاهد البه واوع مشهد امير المؤمنين (ع) ١١٢٠٢١٢ متهدالر ضا (ع) ۲۵۹،۳۱۰ مشهد سلينانين موسى بنجفر (ع)١٩٩

٦

فهرمت أمكنه ¥١¥ مشهد ميد عردا فعظيم الحسني ٢٢٠ متهد عبدالة بن موسى بن جغر ١٩٩٠ ٢٢١ مشهد طی بن محمد البالر (در کاهان)۱۹۸ مشهدالطمة بنت موسى بن جغر (ع) ٢١٩ مشهد فضل بن موسى بن جغر (ع) ١٩٩ مشهد امام محمد تقی (ع) ۲۲۰ مشهد امام موسى كاظم (خ) ٢٣٠ مصر 94 • ۲۰۰۸ ۲۰۸۸ ۱۰۸۵ ۹۷۰۹ ۵۰۰ ۲۰۱۰ T.P.T. 11107-107-17# 4174 \$******:\$******•\$** مهلجگاہ ہے درمطحگاہ مغرب ۲۸، ۸۲۰ ۲۰۱۰، ۱۰۱۰۰ ۲۸٬۱۰۱٬۰۱۰ · ********************************** ۴۷۰ ITOMANTITIAN ATOPATA ******************** ידד-ידפאידדידי ידוף ידוף -·FTOIFTTIOT-OTT OIT OIT *** ملی ۳۲۹ موصل ۵۷۹٬۳۵۶ مهرين=مهريان ۲۲۵٬۳۴۲ ۵ تاھق γγ∆ ترمین ۳۳۷ 10417-947-94744109-414 بهروان ۱۵۴۰ ۱۵۴۰ ۵۷۱۰ ۲۸۲۰ ۲۲۷ *********************

كتاب نقض 417 449 هرات ۲۱۲ نيسابود = ايشابود ۲۱۱۰ ۲۲۴۶ ۲۱۲ er-pervary trittel 11er 10440 46447074777 4798 4797 የተለዋለነዋሉ የተነ 3 F+140AT وداين ۲۷۶۰۲۱۱۲۷۰۱۱۲۷۰۱۱۱۰۹۲ 544140F-45 *** **** *** ŝ وروجودت هرو گرد= يرو گرده ۲۰۴٬۱۱ 222 4.92 244 4745 ولايت فوتكك ١٣٩ 694+69-فيح⇒دلج ١٢١٠١١٢ بنيع ۶۲۷٬۶۷۲ А يوزكند ١٢٠ هجر ۲۷۱، ۵۵۹

. .__

.....

.

الأراء والذيالات ٢٠٩ ارچين ليرهادي ۲۳۹ الارشاد لي مير فتسيجيج اقتعلي العباد ع ٢٩٠ 175 امادى الرجال شيعت ١٦٠ اسماء الرّجال ۲۱۵ اصلاح النطل ٢١٣ الانتمار ١٢١٣٨ 446-6441444444444444 ؛ ليراهين في امامةا بير المؤمنين ٢٧، ٢٧ ٢ يعض نفيالية لركوانض ١٦٠٢٠١٠٠ بلاغ الاكير وتاموس الاعظم ٣٦٥ ياذند ۳۱۷ تاريخ الآباع والالاع ١٣١٠٩٨٠٢٢ تاديخ الفهور رالدهور ۲۰۷ کاریے طیری ۱۸۱ تأييدا فبوء وتسديدالامامة ٢٥٢ تغيير أبراقتوح ٢،٢٤٣٤٢٢٢، ٢٨٥٠٢٨٠،

4...

292

السيرجير ۲۸۴

تشير ابرجغر طومى ۲۸۵٬۲۶۳۰۲۱۲

افسيرحاكم ٢٨٢ تفسير أمام معمن عسكرى (ع) ٢٨٥٠٢٦٣ تغبير سدكى ٢٨٢ تغبيرضحاك ٢٨٢ البير طبرى مە تقىير جريرطېرى تغير تلاسى ٢٨٢ تغسيركلين ٢٨٣ تغبيرميناهد ٧٨٧ القبير (مام) محمد باقر (ع) ٢٨٥،٢٦٣ تغيير التال(ليسابردي ٢٨٥،٢٢٢٢٢١٢ تقبير مقاتل ٢٨٧ تضيرهشاع ٢٨٣ تزيهالانياء ١٦ تىزىد مۇيشە(ئألىف مېدالجايۇ تورينى)دا ۱ تودات ۱۹۲۲ ۱۹۲۰ ۸۲۹۰ ۲۹۲۱ ۲۹۷ 616-617 تهذيب الاحكام وح جمع بيزالمحيحين دو المبسل والعقود ٢٨ الذرجات ۲۰۷

تغبر جريرطبرى ۶۳۳٬۲۵۱٬۱۸۱

هبیر ایرحلی طیرسی ۲۱۲، ۲۶۵، ۲۸۵؛ ديران ظلر همداني ۲۳۱ · 4 ديوان کسالي ۲۳۱ تغبير ثعلبى ٢٣٨:٧٣ رأمش افرأي ۲۱۲ ی _ این ایرست نظم مربوط به کتابهای متن است واذمآ خذ بسیادی که در حواشی یاد شد.

و از آنها اسفاده شده ذکری در این نهرست سیان نیامده است.

فهرصت کتابها*

کتاب نق	نغن					
مالة ابليس الى اخرائدا لمجبرة ٢٧٠	كتاب في معرفة الألميد في دوقة المنو ورُستاهيه					
	144					
لةالانياء وووجون	ما انفرديه الأمامية ٢٧ ي					
تلوياذند ۲۱۷	المبسوط وي	ι.				
ery alat	التسبك بحل آل مصد ٢٠					
رايع علىحينان ٢٠٤ ٢٠٢	مراسمالدين فيمواسما ليتين 644					
رح شهاب تیوی ۲۱	المراسما لملوية في الاسكام النبوية ٢٨					
رج نبانه ۲۸	معياح مذير ۶۷۴					
بب الفلوب ٢٦٦	مصياح كبير ٢٠٢٩ + +					-
روض أملوي بزح	مصياح مرتضى ۲۶					
ال الشر ايم ۳۸	المدي في اغله ٨٧	:			غلطنامه	
مل البنه وج	ختاح الر احاسةي تنون المكايات ٢٣٩،١٧٧		_			
مل يو ، و ليلة ٢٨	النفسح فى الأمامة ٢٣٣٠٢٣٥		ص	س	محيح	-
ريمن ۲۸	المقاطع والمبادي ٢١٢		\$ A	*	والآمرياموانة	
ودالميالى ٢٣٣٠ ٧٧٢	***		44	17	بمليقة ۲۷	
رو سید مرتضی ۱۹۰٬۱۸۷	السلوح والمذموم ٢٩٧		ነተቃ	1#	مهيبوز	
ريبيا لحذيث ولاع	مناسلته الزريارات ۲۸		14+	**	بتعليقة ه٧	
ې ۷۷۷	مناقب اميرا لتؤمنين ومثاقب المنافقين ٢٣٩		ነዎጓ	۲۸	مهرامی وضنا شعت	
رح اطم ۶۰	المنفرد ۲۱۹٬۶۱۸٬۶۱۷		144	19	حديث وحديث متزقت والم	رت (
فری نامه ۲۳۷	من لايحضره الفقيه ٢٨		140	7 7	دراينكه اينآيت	
رائض بلاح	مرافقة المحطابة ٢٧٣		141	۱۵	با ين أ	
سول وشید واقی ۲۳۳	موطأ ۲۰۰۵،۳۰۹ ۵		197	11	بردى	ير ^ر وى
بول فيخ عبدالوهاب حفى ٢٥٥	البهذب ٣٦		15.4	١	الحرامي	المرمى
ماقر آن ۳۸	نزول القرآن ۲۱۲		•	11	باو	بيكي ازدربار بانخرد
ومتكتب الاصحاب ومساقل الخلاف ٢٨	الهايه ۲۸		19.9	1.4	مهتر	
آن ۱۰۵۰۰۰۴۰ وموادد بسیاردیگر	تهج البلاغه ۲۰۱۰، ۲۱		* 5 4	19	يسر	
اقى 147	الواحدة ٢٥٥		***	15	ميعادة لملقله	فستر الملك
تاب البحث (زاقلری) ۶۲۳	وفاقالمامة والخاصة يرم		***	15	- حسن بن ها نی ه	هانی، بنهانی،
کاب پرچشر با بریه ۵۹۷	هاشیات ۲۲۷		177	۶	هر که گو باش،ن ندارمدر	
تاب في تنزيه هالشة ٢٩٥	هدايةا فبسترشد برج		***	17	يتعيرين الحين	يحيى بن العسن
			۲۵۷ ص ۹	و ۲۶۰ س ۲۱	آنگه	آټکه
) درفهرست لغات و اصطلاحات یاد تشده که		YAY	T¥	امر	امزود
کنون استدرالا میشود.			190	۲r	(ـ. بجز تــطلح	

.

بابت من طی حیای من از من کنی من از من کنی من از من من من از من من من من از من من من از من من من من از من من من از من من من از من من	۲۵۲ ۱ مترد کنیم ۲۹۵۲ ۱ مترد کنیم ۲۹۷۸ ۱ میترهان ۲۹۷۲ ۲ میترهان ۲۹۷۲ ۲ ایر میما ۲۹۷۲ ۲ این میتایند ۲۹۷۲ ۲۱ فرستایند ۲۹۷۲ ۲۱ فرستایند ۲۹۷۲ ۲۰ میمالک ۲۹۷۸ ۲ افغن فین		غليط	محيح	س	ص
يركن مــين على يردكتم كتم يردكتم كتم يردانه (المرابع التقارات الجمن آثار على المنهاي المرابع التقارات الجمن المرابع المرابع المرابع المرابع على المرابع الملام المرابع الملام المرابع المرابع المرابع المرابع المرابع الملالممرابع المر	۲۳۲ با حمن طی حسین طی ۲۵۳ با مترد کنیم کنیم ۲۵۷ با مترد کنیم کنیم ۲۵۷۳ ۲ یو مهترهان ۲۵۷۳ ۲ یو مهما ۲۵۷۲ ۲ یو میمان ۲۵۷۲ ۲ یو مناوند ۲۵۷۲ ۲ افغن فرین ۲۵۱۰ ۲ افغن فرین ۲۹۲۵ ۶ یدیدهاند یندیدهاند			حداع يقبرهاد	**	***
ریکتم کنم بریکان فهرست انتشاد (ات الجمعن انار علی سنب نهاد بعو خرده بلته ۲۰ ۲ بریان بری بران برا برا برا برا برا برا برا برا	۱ مقرد کنیم کنیم دوج ۸۸ پاردنی و بنداز نسخه نداها هرجو خدود تعلیقهٔ ۲۰۰ ۲۹۷ ۱ میتر هان ۲۹۷ ۲ یر حمهما ۲۹۷ ۲ این میتاوند ۲۹۹ ۲۱ قرمتاوند ۲۹۹ ۲۰ ییملله ۲۹۹ ۲۰ فراء ۲۹۵ ۲ افین فرین ۲۹۵ ۲ افین فرین			زيادت)A	414
ترجان بالاجر عنود تعليقه ٢٠ ٢ ترجان تسفير المالاجر عنود تعليق الدران تشهر ورد اله ٢٠ ٢ ترجان يرو فود در تقلد) هم وردا ٢٠ ٢ ترجان يرو فود در تقلد) مهر دام ٢٠ ٢ ترجان يرو فود در تقلد) مهر دام ٢٠ ٢ ترخ ت ترخ ت ترز ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت ت	لوم ۲۸ پاردنی و بنداز استه بد لها درجو ع شود تعلیقه ۲۰۰ ۲۷۲ ۲ مهتر هان ۲۷۲ ۲ پر سمهما ۲۷۲ ۲۱ انتی ۲۹۹ ۲۱ قرمناوند ۲۹۹ ۲۰ می ملله ۲۹۹ ۲۰ می ملله ۲۹۹ ۲۰ افتن فرین ۲۹۹ ۲۰ افتن فرین	فعرب والاتفاء المراقلة المراقلة	حسبنطى	حسنطى	٩.	۳rs
عبرها المرابق المراب	۲۷۷ و مهترهان ۲۷۷ ۲ پر-معهما ۲۹۱۶ ۲۰ انتخی ۲۹۷۷ ۱۶ پاستارند ۲۹۷۷ ۲۱ قرمتارند ۲۹۹۷ ۲۰ فیرانه ۱۵۱۰ ۲۰ فراء ۲۹۵۵ ۲ افین فین ۲۹۵۵ ۴ پیدانداند	فيهو للك التشارات البطن الأعلى				101
المريحان ۱ مهرت منتصری از آثار واينا تاريخی ايران غېرودره به ۲ جمها ۲ - آثار ايران (كتراس پروضوره رتقلد) مهرياه ۴،۳ عنی ۳ - خاهنامه وناريخ (كتراس پروضوره رتقلد) مهرياه ۴،۳ عني ۳ - خاهنامه وناريخ (كتراس پروضوره رتقلد) مهرياه ۴،۳ عني ۳ - كنيه دولو تقاديخ (كتراس پروضوره رتقلد) مهرياه ۴،۳ معلينه ۳ - كنيه دولو تقاديخ (كتراس پروضوره رتقلد) مهرياه ۴،۳ معليه ۲ - كنيه دولو تقاديخ (كترام و تاريخ ايران (از معمليا و فاريل و داريغ و داريل وراه و ۳ مرابه ۲ - كترابه مورياه ۴,۳ مرابه ۲ - كترابه و تشخيرينداره ايران (از معمليا و ۲۰) مهرياه ۳۲۹ مرابه ۲ - كترابه معريز درما ورايتا دادا معريك وراهي و درمايران (از معمليا و ۲۰) مهرياه ۳۲۹ مرابه ۲ - كترابه معريز درما و داريتا دارينام و داريتا داينام معريز و ۲۹ ۲ - كترابه معريز درما و داريتا دارينام و داريتا دارينام و داريتا داينام معريز درما و داريتا دارينام دارينا دارينام و داريزا داريتا دارينام داريتا دادنام داريتا دارينام دارينام دارينا دادنام داريتا دادنام داريتا دادنام دادنام داريزا داريتا دادنام دارينام داريتا دادنام داريزا داريتا دادنام دادنام دارينا دادنام دادنام داديزا دادنام داريزا دادينام داريزا دادنام داديزا داريتا دادنام داديزا داديزا داديزا داديزا داديزا داديزا دارينام دارينا دادينام داريزا دادينام داديزا	۲۷۷ ۲ یر-مهما ۱۹۱۹ ۲۰ انتی ۱۹۷۷ ۱۶ پندرنج ۱۹۷۷ ۱۹ قرمتاهند ۱۹۵۷ ۲۰ عیملله ۱۵۱۰ ۲۰ فرام ۱۹۵۵ ۲۰ افتن فرین ۱۹۵۵ ۴ پدیدهاند پندیدهاند	. شماره قام کتاب قاریخ اکتشاه	۲۰γ گېلېنې	يبداز تسخه بدلها تزجو عشوه	۲۸ یادرقی۶	591
ب القولي الذي المحمد المحمد المحمد الذي المحمد الذي المحمد المحم المحم المحم	۱۹۹ ، ۲ انتی ۱۹۷ ۶۱ بلخذخ ۱۹۷ ۶۱ قرمتارند ۱۹۹ ۲ یرمالک ۱۵ ۸۱ فراء ۱۸۵ ۲ افین فین ۱۹۵ ۹ یدیداند پندیداند			مهترهان	١	114
عنی برونده و مذهب الله واریخ (کفرانس پروفسورهر مذلک) غیر برونده و منطقا به ۲۰ الد بنایند ۲۰ کند، دولو تاریخی نده مدان (تعقیز بروفسور هر تطلب تر جما میایند ۲۰ ۲۵ مح منطقا به دریاد ۱۳ اندرس و تاریخی ایران (از محمد علی قروفی و مرابع محر میشوی) محمد معلی اوران از ایران از محمد علی قروفی و مرابع محمد معنی از ایران از محمد علی قروفی و مرابع معرفی می ایران از محمد علی قروفی و مرابع معرفی می ایران از محمد علی از ۲۰ محمد علی قروفی و مرابع معرفی می ایران از محمد علی اوران از محمد علی قروفی و مرابع معرفی می ایران از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد علی قروفی و مرابع معرفی می ایران از ۲۰ محمد علی از تازیز از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد می از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد می از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد علی از ۲۰ محمد محمد محمد محمد محمد محمد محمد محم	۲۹۷ ۱۶ بلندگرخ ۱۹۷ ۱۶ فرستایند ۱۹۹ ۲۰ عیملله ۱۵۱۰ فراء ۱۵۸ ۳ افین فین ۱۹۵ ۹ بدیداند پندیدماند			ير-حدهما	۲	177
یملند بساند ساند ساند ساند اریه ساند س	ابه ۲۴ فرستایند ۱۹۹۷ ۱۹ ژاریگ ۱۹۵۹ ۲۰ میملله ۱۵۱۰ فرام ۱۹۵۵ ۲۰ افین فین ۱۹۶۵ ۹۰ بدیدهاند پندیدهاند	• • • •		-	۲۰	. 419
الریا معالقا به درباد آثار این از دونی ایر از (از معندهای قردی و مرابع ایر از از (از معندهای قردی و مرابع این از این معندهای اوری تعقدی ایر معندهای اوری دی (بقار ناطنه میا ر) اسلنداه ۲۹ از اینده انه ایندانه ۲۰ می تعقیق مخصر داخوال وزندگای قردجی (بقار ناطنه میا ر) ۲۹ از مربعه بن مندر دوری (بقار ناطنه میا ر) ۲۹ از ۲۹ مین قردجی (بقار ناطنه میا ر) ۲۹ از ۲۰ معایق در در از ۱۹ می این می این می این می این می این می اینده این می اینده این می اینده این می اینده این ۱۹ ۲۰ معایق در می این می اینده این ۲۰ این می این می این می این می اینده این می اینده این ۲۰ اینده اینده این ۲۰ ا ۲۰ معایق در می این می اینده این می این می این می اینده این می اینده این می اینده این ۲۰ اینده اینده این ۲۰ اینده اینده این ۲۰ اینده اینده این می اینده این می اینده این ۲۰ می اینده اینده اینده اینده اینده اینده اینده این می اینده اینده این می اینده اینده اینده اینده اینده اینده اینده اینده اینده این می اینده اینده اینده اینده اینده این می اینده مینده اینده اینده اینده اینده مینده اینده اینده اینده مینده اینده اینده اینده اینده مینده اینده ا	۱۹۹۷ ۱۹ زاریا ۱۹۹۷ ۲۰ عیملله ۱۵۱۰ فر ^۳ ام ۱۸۷۵ ۲ افین فین ۱۹۴۵ ۹ بدیلدانه یندیدهاند			-	19	144
علی معلق این من این از این می تعادی در این این از این از دیمینایی و زمی و مرابه می این در این تختیجید (بر فیور هر تبقاد) این این این از ۱۹ ۲۹ این ذن بن این این این می به بندامانه ۲۹۲ این این این این این می در دان اور در این من اطلب این ۲۰ ۲۹ ۲۰ - ماله بوره این می این ۲۰ ۲۹ ۲۰ - ماله بین این می این ۲۰ ۲۰ ۲۰ - ماله بین این می این ۲۰ ۲۰ ۲۰ - ماله بین این می این ۲۰ ۲۰ ۲۰ - ماله بین این می این ۲۰ - ماله نمی این می می این می ا	۹۹۹ ۲۰ می طلع ۱۵ ۸۱ فر ^۳ ام ۸۲۵ ۳ افین فین ۹۴۵ و بدیدهانه یندیدهاند	آقای سیتی بنوی) استندماه د.۲۰		•	17	**'
مر لمللا وهای بال) بهرماه و ۱۹ به د/م د/م هر امللا وهای بال) بر عن فرین مرابع ۱۹۳۹ نین فرین بین این محافظ ارز با ۱۹۶۵ این این این محافظ ارز با ۱۹۶۵ فردس این ما طلب بال ۲۰ سرا ۱۹۶۹ از ۱۰ د ساله جوریه این میل (به تصحیح آقای دکتر سعود نیم آبادی) ۱۳۵۵ ۱۴ - د ساله جوریه این میل (به تصحیح آقای دکتر سعود نیم آبادی) ۱۳۶۹ ۱۴ - د ساله جوریه این میل (به تصحیح آقای دکتر سعود نیم آبادی) ۱۳۶۹ ۱۴ - د ساله بین این بین (به تصحیح آقای دکتر سعود نیم آبادی) ۱۳۶۹ ۱۴ - د ساله بین این بین (به تصحیح آقای دکتر سعود نیم آبادی) ۱۳۶۹ ۱۴ - د ساله بین این بین (به تصحیح آقای دکتر سعود نیم آبادی) ۱۳۶۹ ۱۴ - د ساله بین این سیا (به تصحیح آقای دکتر سعد سندگرد) ۱۳۶۹ ۱۴ - د ساله نیم این دان داشتا ممکری این سیا (به تصحیح آقای دکتر سعد سندگرد) ۱۳۶۹ ۱۴۲۹ - د ساله دانتا مامکری این سیا (به تصحیح آقای دکتر سعد سندگرد) ۱۳۶۹ ۱۴۲۹ - د ماه دان دانتا مامکری این سیا (به تصحیح آقای دیکتر سعد سین که ۱۳۶۲ ۱۴۲۹ - د ساله دانتا مامکری این سیا (به تصحیح آقای دیکتر سعد سین که ۱۳۶۹ ۱۴۲۹ - د ماه دین این دان دانتا مامکری این سیا (به تصحیح آقای دیکتر سعد سین که ۱۴۶۹ ۱۴۲۹ - د ماه دیک را این سیا (به تصحیح آقای دکتر سعد سین که ۱۴۶۹ ۱۴۲۹ - د ماه دین دانتا مامکری این سیا (به تصحیح آقای دکتر سعد سین که ۱۴۶۹ ۱۴۲۹ - در ساله در این دانتا مامکری این سیا (به تصحیح آقای دکتر ماد معنی منه که) ۱۴۶۹ ۱۴۲۹ - در ساله در خانه در میز داد دادی دادیکره) ۱۴۲۹ - در ماه در آزمانه این در از دادیکره) ۱۴۶۹ ۱۴۲۹ - در ماله در مین دادیکره) ۱۴۶۹ - در ماه در مین مدیکره) - ۱۴۹ ۱۴ - در ساله در مین دادیکره این در از داد محین مدیکره) - ۱۴۹ ۱۴ - در ساله در مین (به تصحیح آقای دکتر فاد محین مدیکره) - ۲۹	۱۵ ۸۱ فرام ۱۷۵۵ ۳ افین قین ۱۴۵۵ ۹ بدیدهاند بنداند	ت- سننجاً به دربارهٔ آثارملی و تاریخی ایران (از محمدعلی فروفی و			19	4 51
مری لعام از عزی معنی بین این مریس معنی این مریس معنی این مریس این مریس این ۲۹ (۲ نیده اند بندان اند بین اداند بین اداند بین از به معرفی از بین مریس (داخل و زندگانی فردسی (داخل و زندی این ۲۹ (۲۹ در معافر معنو دند و این مریز (داخل و این کرد معمود نیم آبادی) استنداه ۲۹۴ در معافر و انداند بین از به معرم آقای دکتر معمود نیم آبادی) استنداه ۲۹۴ در معافر و انداند بین (به معرم آقای دکتر معمود نیم آبادی) استنداه ۲۹۴ دکتر معدمین استادان دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد و ۲۱ - مطبقات دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد و ۲۱ - مطبقات دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد) (۲۴ ۲۱ - مطبقات دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد) (۲۴ ۲۱ - مطبقات دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد) (۲۴ ۲۱ - مطبقات دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد) (۲۴ ۲۱ - مطبقات دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد) (۲۴ ۲۱ - مطبقات دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد) (۲۴ ۲۱ - ماین دانندا ملکوری این سینا (به معرم آقای میدی میدیکرد) (۲۴ ۲۴ - ماین دانندا ملکوری این میدیکرد) (۲۴ - میدیکرد) (۲۴ ۲۴ - میدیکرد) (۲۴ - میدی میدیکرد) (۲۴ - میدیک	۲۰ افین فین ۱۹۹۵ و بدیدماند بندیداند				۲۰	*11
۲۰ مراس مسلمان وی درجای و درجای درجای مرابط به مردی می بهای ۲۹ (۲۹) ۲۰ مرابط ایر می می درجان و درد گان فردرس (باط طلمسیاح) ۲۹۲۹ ۲۰ مرابط بین درجان و درد گان فردرس (باط ماطلمسیاح) استنداه ۱۹۳۹ ۲۰ مرابط بین درجان و در گان مربط (باکسمیح آگای دکتر معدد شکرة مادداندگاه) استنداه ۱۹۳۹ ۲۰ مین (باکسمیح آگای دکتر معدد شکرة مادداندگاه) استنداه ۱۹۳۰ ۲۰ مطیعات داشتا ماکلالی ایرسیا (باکسمیح آگای سیدمدندگرة اینداه ۱۹۳۹ ۲۰ مطیعات داشتا ماکلالی ایرسیا (باکسمیح آگای سیدمدندگرة ایراندا ۱۹۳۹ ۲۰ مطیعات داشتا ماکلالی ایرسیا (باکسمیح آگای سیدمدندگرة ایراندا ۱۹۳۹ ۲۰ مطیعات داشتا ماکلالی ایرسیا (باکسمیح آگای سیدمدندگرة) اینداه ۱۹۳۹ ۲۰ مطیعات داشتا ماکلالی ایرسیا (باکسمیح آگای سیدمدندگرة) ۱۹۳۲ ۲۰ مطیعات داشتا ماکلالی ایرسیا (باکسمیح آگای سیدمدندگرة) ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ مرابط می ایرسیا (باکسمیح آگای سیدمدندگرة) ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ مریسان داشتا ماکلالی ایرسیا (باکسمیح آگای سیدمدندگره) ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ مریسی میشی می بازی ایران ۱۹۳۰ می میزی) ۲۹ مین ایران از (باکسمیح آگای سیدمدندگره) ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ مریسی مریخ می میزی) ۱۹۳۹ مریسی مینه می مینی ایرا (باکسمیح آگای دکتر معدد مین ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ مریسی مریخ می مینه می ایرا (باکسمیح آگای دکتر مادسین مینی) ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ مریسی مینی کری می در از باکسیح آگای دکتر فلاسمین مینی) ۱۹۳۹ مریسی مینه مینه کری ایرا مین (باکسمیح آگای دکتر فلاسمین مینی) ۱۹۳۹ ۱۹۳۹ مریسی مینی کری ۲۰ مین مینی کری می در ایرانه ایرمین (باکنی می مینی کری) ۲۹۳ مریسی مینی کری ایرا مین مینی کری ۲۰ می در در می مینی کره در می مینی کره در می مینه کری ایرا می در می مینی دینی کره در مین مینی کری می در در ماله می در در می مینی در می می در می مینا در در نامه مینی (باکسیح مینی مینی کره در مینی مینی کره در می می در در می در	۹۵۵ و بدیلماند بندیدماند	۶- کشفااراح تاریخی تختجمشید (پرفسودهر تسقلد) ۱۳۱۴، ۱۳۱۴		-	14	¢1•
یبله الله بلدیانه الله میام) ۲۹۱۹ ۲۰ میزید تکی در در اور اور زندگانی فردرمی (یا قلم اطلم میام) ۲۹۱۹ ۲۰ میزید بین در به میزید را بالاسها پراسکو (در قلرد این) مانندا به ۱۹۳۹ ۲۰ میزید بین از به مسیح آقای دکتر معدود نیم آبادی (به مسیح آقای دکتر معدود نیم آبادی) استندامه ۱۹۳۰ ۲۰ معلمون استان (به مسیح آقای دکتر معدود نیم آبادی (۲۰ میزید) استندامه ۱۹۳۰ ۲۰ معلمون استان (این مینا (به مسیح آقای سیدم معدد مکرة و ۲۰ معلیمون استان (این مینا (به مسیح آقای سیدم معدد مکرة و ۲۰ معلیمون استان (این مینا (به مسیح آقای سیدم معدد مکرة و ۲۰ معلیمون استان (این مینا (به مسیح آقای سیدم معدد مکرة) ۲۰ معلیمات داشتا ماخلای این مینا (به مسیح آقای سیدم معدد مکرة) ۲۰ مینا (مینا (به مسیح آقای میشی مینوی) ۲۰ میزید (این مینی (به مسیح آقای میشی مینوی)) ۲۰ میزید (این مینی (به مسیح آقای میشی مینوی)) ۲۰ میزید (این مینی (به مسیح آقای دکتر معدد مین)) ۲۰ میزید (این مینی (این مینود) (به ۲۰ میزید)) ۲۰ میزید (این میزید کرد معدد ماده در ایند (به مسیح آقای دکتر معدد مینوی)) ۲۰ میزید (این میزید)) ۲۰ میزید (این میزید)) (از آقای دکتر میزید میزی میزیک)) ۲۰ میزید (به میزید)) دکتر فلاد میزید (به تصیح آقای دکتر فلاد میزید)) (از آقای دکتر فلاد میزی میزیک)) میزید (به تصیح آقای دکتر فلاد میزید)) (از آقای دکتر فلاد میزید)) (از آقای دکتر فلاد میزی میزیک)) میزید (به تصیح آقای دکتر فلاد میزید)) (میزید (به میزی آقای کر فلاد میزی میزیک)) (از آقای دکتر فلاد میزید) (میزید (به میزی آقای کر فلاد میزی میزیک)) (از آقای دکتر فلاد میزید) (میزید) (در میزید میزیک)) در فلاد میزید از (به میزی میزیک)) در میزید میزی میزیک) در فلاد میزید) (میزید) (میزید) (میزی میزیک)) (از آقای در فلاد میزید) (میزید) (میزید) (میزی میزیک)) (از آقای دکتر فلاد میزی میزیک) ی در فلاد میزید) (در میزی میزیک) ی در میزید) (در میزی میزیک)) (از آقای دکتر فلاد میزی) (در میزی میزیک)) (از آقای دکتر فلاد میزی) (در میزی میزیک)) (از آقای دکتر فلاد میزی) (در میزی میزیک)) (از آقای دکتر از در میزی) (در میزی)) (از آقای میزی) (در میزی)) (از آقای) (در میزی مید)) (از قای) (در میزی		۷- كنفر الس محملحلى قروغى زاجع بافر دومي 🔪 الا۲۱	-	-	٣	۵Y/
۲۰ معنی او سرعیت ندیجیتی زیرد میترد و ترکیز اس استعدی و تعور دارس استعدی ۲۰ ۲۰ - دساله جوریه این بینا (بهتصحیح آفای دکتر صعد دستگری استادداندگاه) استدامه ۲۰ ۲۰ - مطاله بینی این بینا (بهتصحیح آفای دکتر سعد مشکری و ۲۰ - طبیبات داشتامکلالی این سینا (بهتصحیح آقای سید مصند مکری و ۲۰ - سایسیات داشتامکلالی این سینا (بهتصحیح آقای سید مصند مکری) ۲۰ - طبیبات داشتامکلالی این سینا (بهتصحیح آقای دکتر محمد سین) ۲۰ - سایسیات داشتامکلالی این سینا (بهتصحیح آقای دکتر محمد سین) ۲۰ - دیافسیات داشتامکلالی این سینا (بهتصحیح آقای دکتر محمد سین) ۲۰ - دیافسیات داشتامکلالی این سینا (بهتصحیح آقای دکتر محمد سین) ۲۰ - در ماله این دیشیند و کیفت سلسلمو دودن (بهتصحیح آقای دکتر محمد سین) ۲۰ - در ماله این دیشیند و کیفت سلسمو دودن (بهتصحیح آقای دکتر محمد سین) ۲۰ - در ماله تکرین استان که دیشیند و کیفت سلسمو دادن (بهتصحیح آقای دکتر محمد سین) ۲۰ - در - در اله تکرین به دسیح آقای دکتر مطرحسین مدیتری) ۲۰ - در ماله تکرین به دسیم این دکتر ملاحسین مدیتری) ۲۰ - در ماله تکرین به دسیم آقای دکتر محمد مین مدیتری) ۲۰ - در ماله تکرین به دسیح آقای دکتر ملاحسین مدیتری) ۲۰ - در ماله تکرین به دسیم دین دکتر فلاحسین مدیتری) ۲۰ - در ماله تکرین با دسیم آقای دکتر ملاحسین مدیتری)	۶۸۱ سلرآتر غزیماین،درکه		ينذيذها تد		-	611
 ۱ (- د مالهٔ بلمی) ین بنا (با تسمیم آقای سیدمدندگر ۵ مانداندگاه) امتداما ، ۱۳۳ ۲ (- نطق دانشا ماتدان این بنا (با تسمیم آقای سیدمدندگر ۶ مانداندگاه) امتداما ، ۱۳۴ ۲ (- طبیعات دانشا ماتدان را داندگاه) سیدمدندگر ۶) (۱۳۳ ۲ (- طبیعات دانشا ماتدان را دندگاه یا در سیدا (با تسمیم آقای سیدمدندگر ۶) (۱۳۳ ۲ (- دیاه ان دانشا ماتدان را با تسمیم آقای سیدمدندگر ۶) (۱۳۳ ۲ (- دیاه ان دانشا ماتدان را با تسمیم آقای سیدمدندگر ۶) (۱۳۳ ۲ (- دیاه آقای را در از با تسمیم آقای دیتر سی میدوی) (۱۳۳ ۲ (- درما آقای را در تا دانشا ماتدان را با تسمیم آقای دیتر سی میدوی) (۱۳۳ ۲ - درما آقای را در تا دانشگاه) (۱۳۶ ۲ - درما آقای را در تا داشگاه) (۱۳۶ می تا داختا ماتدان را در مین میدوی) (۱۳۳ ۲ - درما آقای را در تا داختا ماتدان (۱۳۵ میتا آقای دیتر سی میدوی) (۱۳۳ ۲ - درما آقای را در تا ماتدان را در مین میدوی) (۱۳۶ ۲ - درما آقای را در تا ماتدان (۱۳۵ میتا آقای دیتر سی میدون) (۱۳۶ ۲ - درما آقای را در تا ماتدر از ۱۳۵ میتا آقای دیتر میدون) (۱۳۶ ۲ - درما آقای ایزمین (۱۳۵ میتا آقای دکتر فلادممین مدیتر) (۱۳۶ ۲ - درما آقای ایزمین (۱۳۵ میتا آقای دکتر فلادممین مدیتر) - ۲ - درما آقای ایزمین (با تسمیم آقای دکتر فلادممین مدیتر) - ۲ - درما آقای ایزمین (به تصمیم آقای دکتر فلادممین مدیتر) - ۲ - درما آقای را در ماندین مدیتر) (۱۳۶ میتا (به تسمیم آقای دکتر فلادمین مدیتر) - ۲ - درما آقای در می از مینا (به تصمیم آقای دکتر فلادمین مدیتر) - ۲ - درما آقای ایزمین (به تصمیم آقای دکتر فلادمین مدیتر) - ۲ - درما آقای ایزمین (به مینه مدیتر) (۱۳۵ مین مدیتر) - ۲ - درما آقای در در فلادمین مدیتر) - ۲ - درما آقای ایزمین (به تصمیم آقای دکتر فلادمین مدیتر) - ۲ - درما آقای ایزمین (به مینه در در دیلی دیلی مدین مدیتر) - ۲ - درما آقای ایزمین (در دیلی مدیتر) - ۲ - درما آقای ایزمین (در دیلی مدیتر) - ۲ - درما آقای مینا (در دیلی مدیتر) - ۲ - درما آقای دیلی در دیلی مدیتر) - ۲ - درما آقای در دیلی دیلی دیلی دیلی دیلی در دیلی دیلی	1 · · ·	٥-، تجليل أبوطيسينا دوينجمين دورة اجلامية بونسكو درظورانس استشماء ١٣٢٩		خزيمةيزملتركه	سطرآخر	5Å1
 ۲۱ مقان دانشامآمالای این بینا (بنامسجیم آگایان سیدمحمد مشکرة و ۲۱ مطبیعات دانشامآملایی این سینا (بنامسجیم آگای سیدمحمد مشکرتا) ۲۱ مطبیعات دانشامآملایی این سینا (بنامسجیم آگای منجی میٹری) ۲۱ مطبیعات دانشامقلایی این سینا (بنامسجیم آگای منجی میٹری) ۲۱ مطبیعات دانشامقلایی این سینا (بنامسجیم آگای منجی میٹری) ۲۱ مین مان مالا تعلق این میزان میزان میزان میزان میزان میزان مالایی این میجنی میٹری) ۲۱ میزان (بنامسجیم آگای منجی میٹری) ۲۱ میزان میزان	1 · · ·	 ۱۰ دسالة جودية اينسينا (بەتصمىح آقاى دكترسمود نجم آبادى) استندماه ١٣٣٠ 				
دکتر معددمین استادان دانشگاه) ۲۰ میلیس استادان دانشگاه) ۲۰ میلیس (۱۹۳۰) ۲۰ میلیسیات دانشنامکناری این سینا (بانتسجیم آگای منبغی میشوی) ۱۳۳۱ ۲۰ الهات دانشنامکناری این سینا (بانتسجیم آگای دکتر سعد سینی) ۱۳۳۱ ۲۰ میلی میشوی (بانتسجیم آگای دکتر سعد سینی) ۱۳۳۱ ۲۰ میلیس (بانتسجیم آگای دکتر منابعات (بانتسجیم آگای دکتر سعد سینی) ۱۳۳۱ ۲۰ میلیس (بانتسجیم آگای دکتر منابعات (بانتسجیم آگای دکتر منابعات (بانتسجیم آگای دکتر سعد سینی) ۱۳۴۱ ۲۰ میلیس (بانتسجیم آگای دکتر منابعات (بانتسجیم آگای دکتر معاد معاد دانشگاه) ۲۰ میلیس میدان این میلیس میان (بانتسجیم آگای دکتر فلامعین مدیتری) ۲۰ ۲۰ میلیس (بانتسجیم آگای دکتر فلامعین مدیتری) ۲۰ ۲۰ میلیس (بانتسجیم آگای دکتر فلامعین مدیتری) ۲۰	4 · ·	۱۱ - دسالة ابغرابزمينا (بانسجيح آقاى سيلمحدنمشكوة استاددا شكَّاه) إستناماه ١٣٣٠.				
 ۲۲۰ میلیوان دانشآمانخانی آن سینا (بانتسجیم آقای سینمحمدشدگرد) ۲۲۰ دیافیات دانشآمانخانی این سینا (بانتسجیم آقای میشی مینوی) ۲۲۰ الهیات دانشآمانخانی این سینا (بانتسجیم آقای دکتر سمد مدین) ۲۶۰ دسال تافسرایز مینا (بانتسجیم آقای دکتر سمد مین) ۲۶۰ دسال تافسرایز مینا (بانتسجیم آقای دکتر سمد مین) ۲۶۰ دسال تافسرایز (بانتسجیم آقای دکتر سمد مین) ۲۶۰ دسال تافسرایز (بانتسجیم آقای دکتر سمد مین) ۲۶۰ دسال تافسرایز (بانتسجیم آقای دکتر معد مین) ۲۶۰ دستین (بانتسجیم آقای دکتر فلامعین صدیقی) ۲۶۰ دسال تافسرایز (از آگای دکتر فلامعین صدیقی) ۲۶۰ دستین (بانتسجیم آقای دکتر فلامعین صدیقی) 	1 · · ·	۲۱ منطق دانشنامةعلائی اینسینا (به تصحیح آغایان سیدمحمد مشکوة و				
 ۲۱ - دیافیات دانشانهٔ طلالی این سینا (با تصمیح آگای دکتر سعد سین) ۲۵ - البیات دانشانهٔ طلالی این سینا (با تصمیح آگای دکتر سعد سین) ۲۵ - سا گافسرا پارمینا (با تصمیح آگای دکتر سعد سین) ۲۱ - درماله ی در خیفت طبقی جودات (با تصمیح آگای دکتر سید سین) ۲۱ - درماله ی در خیفت کیفت سلطی جودات (با تصمیح آگای دکتر سید سین) ۲۱ - ترجه درماله سر گذشت این میا (اذ آگای دکتر فلاد معین صدیقی) ۲۱ - مراج تامه این میا از از آگای دکتر فلاد معین صدیقی) ۲۱ - مراج تامه این میا (اذ آگای دکتر فلاد معین صدیقی) ۲۱ - مراج تامه این میا (با تصمیح آگای دکتر فلاد معین صدیقی) ۲۱ - در ماله تشریح احفاء این میا (با تصمیح آگای دکتر فلاد معین صدیقی) ۲۱ - در ماله تشریح احفاء این میا (با تصمیح آگای دکتر فلاد معین صدیقی) 	1 · · ·	دكتر محمدمين استادان دانشكاه) ا ۱۳۴۱				
 ۱۵ - المیات دانشامآهادای ایزمینا (باتسجیم آنای دکتر سعد عین) ۱۹۳۱ ۹۱ - رسا آن فسرا بارمینا (باتسجیم آنای دکتر سعید استادد (اندگاد) ۱۹۳۲ ۹۱ - رسا آن سر گذشت ایزمینا (اذ آنای دکتر فلامعین صدیقر) - ۱۹۳۱ ۹۱ - مراج ناما ایزمینا (باتسجیم آنای دکتر فلامعین صدیقر) - ۱۹۳۱ ۹۱ - مراج ناما ایزمینا (باتسجیم آنای دکتر فلامعین صدیقر) - ۱۹۳۱ ۹۱ - مراج ناما ایزمینا (باتسجیم آنای دکتر فلامعین صدیقر) - ۱۹۳۱ ۹۱ - مراج ناما ایزمینا (باتسجیم آنای دکتر فلامعین صدیقر) - ۱۹۳۱ ۹۱ - مراج ناما ایزمینا (باتسجیم آنای دکتر فلامعین صدیقر) - ۱۹۳۱ ۹۱ - رسا اندر مینا (باتسجیم آنای دکتر فلامعین - ۱۹ - رسا اندر مینا (باتسجیم آنای دکتر فلامعین - ۱۹۳۱ 	1 · · ·	۱۳ - طبيعيات دانشتامةخلالي اين،سينا (بەتسمىم آكاي سيلمىمىلىشكوة) (۱۳۳				
 ۹۹ - سا تا فسرا با دست از ۲۰ مصحیح آنای دکتر سوسی هیداستاددانشگاد) ۹۹ - سا تا فسرا با دستان از ۲۰ مسیح آنای دکتر مسیح آنای دکتر فلاسمین صدیقی) ۹۹ - سراجتامه این سیا (اذ آنای دکتر فلاسمین صدیقی) ۹۱ - سراجتامه این سیا (به تصحیح آنای دکتر فلاسمین صدیقی) ۹۲ - سا قاتر روح اصفاء این سیا (به تصحیح آنای دکتر فلاسمین مدیقی) ۹۲ - سا قاتر از محموم آنای دکتر فلاسمین مدیقی) 	1 · · ·	۱۳۴۱ - دیاغدیات دانشنامهٔعلالی این سینا (به تصبحیح آگای میشی میٹوی) ۱۳۳۱				
 ۲۹۲۰ دماله ای در عقیقه ترکیف سلسانشو جودان (بانتصبیم آقای دکتر مومی عید استاد دانشگاه) ۲۹۳۰ ترجمهٔ دسالاً سرگذشت ایز میا (اذآخای دکتر غلامحین صدیقی) ۲۹۳۰ معراجتامهٔ ایز مینا (بانتصبیم آقای دکتر غلامحین صدیقی) ۲۰ د مالات تریح اعضاء ایز مینا (بانتصبیم آقای دکتر غلامحین مدیقی) ۲۰ د سالات مان به علیم سند مدی به ایز مینا (بانتصبیم آقای دکتر غلامحین مدیقی) 	1 · · · · · · · · · · · · · · · · · · ·	۱۵ - البیات دانشاه تحلامی ایزمینا (به تصحیح آقای دکتر سعمد معین) ۱۳۳۱				
مومی عید استاد دانندگاه) ۸۰ – ترجمهٔ دسالهٔ سرگذشت ایز مینا (اذ آگای دکتر غلامحمین صدیقی) ۱۹ – معراج نامهٔ ایز مینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحمین صدیقی) ۲۰ – دسالهٔ تطریح اعضاء ایز مینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحمین ۲۰ – دسالهٔ ترایم طیع اعتماس به ایز مینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحمین ۲۰ – دسالهٔ ترایم طیع اعتماس به ایز مینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحمین		۹۱۰ - دما لانضرا بزمینا(به تصحیح آقای دکترمومی حمیداستاددانشگاه) ۹۳۳۱				
 ٨- ترجمة دما قام سر گذشت آبای مهنا (اذآغای دکتر فلامحمین صدیقی) ٢- معراجتامة ابای مینا (به تصحیح آفای دکتر فلامحمین صدیقی) ٢- دما قائت ربع احضاء ابا مینا (به تصحیح آفای دکتر فلامحمین صدیقی) ٢- دما قائر اخذ طبیع استمبوب بدایزمینا (به تصمیح آفای دکتر فلامحمین 			•			
۱۹ ـ مراجعامهٔ ایزمینا (به تصمیح آقای دکتر طلامحین صدیقی) - ۲۰ ـ دما افتشریع احضاء ایزمینا (به تصمیح آقای دکتر طلامحین صدیقی) ت ۲۱ ـ رسا افتر اخد طبیع احتموب به ایزمینا (به تصمیح آقای دکتر طلامحین						
۰ ۲۰ - دما آنا ما زیمینا (به تصحیح آنای دکتر فلامسین مدیقی) ب ۲۱ - دما انترا مه طبیعا منصوب یواین مینا (به تصحیح آنای دکتر فلامسین	· · · ·					
۱ ۲ – رما لاتر اخدهٔ طیعیات شوب به این مینا (به تمحیح آنای دکتر غلامحمین						
A DEVISION IN THE REPORT OF A						
صديعي امتاذ ها الشكام)		صدیقی استاد دانشگاه)				

YT	فهرمت انتثارات		,	البيمن آثاد ملي	114
شعازه	نام کتاب ک	تاريخ انتشار	شماره	فام كتاب	تلايخ انتشاه
	· بەابنمىنا (بەتھىجىعآقاي دكترغلامىسىن مىدىقى)	1774	۲ ۹ـ نامەھاىط ىپ i	نادرشاه نرجمةآقاي دكترطي إصفر حريري (بداه	والنا
	مزمين اين-بنا (بەنصحيع آقاي جلال الدين هما تي)	1771	آقاىحيبهما		177-
	قول جراقيل ابزمينا (بەتصحيح آقاى جلال الدين	•	۳۶ ديوانغز لياشو	وقصا لدهلةد (بهاهتمام والصحيح آقاىدكتر نقىتفقا	1111 (
همالی استاد دا		1771	۲۵ - جها نگشای نادر	يرى تأليف ميرذا مهدى شان استرابادي (بالمسعيعوة	لينة
-	نقان ابزمينا باترجمه وشرحظوسيآن ازيكىسامبران		آلای سیدعبدالا	الدانواد)	1771
ابن با (بەتم	حيم آقاي ها نوي کرين)	1881	۲۶ طريخانه (رياه	اَحِبَات حکیم صرخیام ایشاہوری) کالیف بار احد	-ان
	ستا سینا (میطداول- سرگذشت و تألیفات راشعاد و آداء		حین دفیدی ا	ا تبریزی (بامقدمه وتصحیح و تحشیهٔ آلای جلال ال	يين
	بآفاي وكترذيبح اشعفا امتاد دانشكاه	1771	هباکی استاد دا	دائشگاه)	1444
	ل جشنامه بدفرانسه (بدرمیله آقای معدنفیسی)	1771	۲۳۰ - ۲۳۰ - ۲۷۰	کیم حد عیام و دباعبات او به ظم آقای اسماعیل یک	لى ١٣٩٢
	وتبيهات (بەتصىحىحآقاي دكتراحسان بارشاطر)	ነተምተ	۲۸ – اقلیمیازمی (آن	الارياستانی وابنيةتاريخىفارس) تأليف سيتمحمد	في ا
	مى وحربي أذاين مينا (به تصحيح آفاى دكتر احسان بادشاطر	طر	مسطقرى		1797
استاد دانشگاه)		1777	به ۲۰ مقارش نامة اند	نجىن7\$دملى	اردی پہشت ۱۳۷۲
۳۰ مې آثار تاريخې ک	کلات وسرخص (تألیف آقای مهدی بامداد) به	۱۳۳۳ ، ۱۳۳۳	۰ <u>۵</u> ۰ پادتا بهٔ شادرو ا	ان حبن الاء	1777
۔ ۲۰ جشن نامة اين م	سینا مجلد درم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره		دي. تعيرة عوارزما	مشاهىء كألبضارين الدين ابو ايراهيم اسماعيل جرج	تى
اينسينا)	-	1754	منة ٢٠٥ هير:	ری (به اهتباع و تصحیح و تغییر دکتر معمد م	 ن
٣٧_ جشن نامة اين.	سِنا مطلمون (کتاب المهرجان لا بزمينا) حاوي طقهاي		احسادی. دکتر	رمعداشهر اد. دکترجلال،مطلوی(کتاب،ستین)	۲۵شهر يور ۲۴۴۴
حربى اعضاىك	کنگرڈ این سینا	1774	۵۹ دیر اټحالیت یا	باحواشى وتصحيح بمغطخود امتاده مقدمه وشرح	ال
۳۳_ چشنامة ابن.	ستا سطدچهارم (شاطرخطا به های اعضای کنگره این سینا		يدغط وعامة ال	ساد امبری فیروز کوهی	1775
بەز بانهاي آ ليا	انی وانگلیسی وفرانسوی)	1777	٣٥- عراقس الجواهر	مرونقا يس الأطايب تأليف ابو القاسم عبد الفكانداني به	յլ
۳۷۔ بر دمای زر گ	ك تادرشاه (يقلم سو لشكو خلامحسين مفندر)	1779	۰۰ پاهېری به	ه کردش آقای ایرجافشار	1770
	بام(بەنمىچىم و تحقية [لايد كتر جلال معطوى)	1775	۵۴ ري يا ستان (مجا	جلداول) میاحث جغر افیا کی شهر دی به فهد آبا دی تا	يف
	ى تأليف بولاً فامعندهلى فردومي ثاني (بەتصحیح		د کتر حـین کریا		1774
ر تحثية آقاي ا	احبلسهیلی خوانساری)	1774		طداول) تأليف استاد جلال الدين هماكي	Tبانياء 1799
۴۷- انترنامه غیخ	فريدالدين طار (بەنصحبح وتحثية أقاىدكر مهدىمحق)	1889 (J		ار تألیف آقای مجتی مینوی استاد دانشگاه	آبانماء 1776
	م بنوانها لمِجِبر الْإِنْآقَان دَكُوغُلامحين صاحب	· 1775	٥٧هـ غرونامه تأليف	ر ونگارش بو القضل يومف <u>ن</u> حلي مستوقي به کوه	ش ا
	آکای دکتروضاز ادادغق استاد دانشگاه	1774	-	ن اویب پرومند	فروددين١٣٢٢
. جب ورو تادر، تال	يفحبورا مهديءتان (با تصحيح وتحشيةآفاي دكتر		يرن فرهنگ واژمه	های فارمی ند زبان هر یې تألیف آقای سیلمحمد ه	لى
ميدجغر شهيد		irr-	اماع شوشتری		تير ماه ۱۳۴۷
۹۱ هرماجوال وا	انقدو تحليل آنادشيخ فريدا لدين مطاو تأليف آفاى			دومي، فهرست آثاد و تحقيقات دريسادة قردوم	
فروزانقر امتا		177.		ن کامی ایر جافشاد سر به کنار	مرداد ۲۳۷۷
	ليف شيخ ريدالدين عطاد (يه تصحيح واهتمام آفاى حمد			به کوششآقای معددتمی دانش بزود دفتار داداران به به کرد و میکورد در دان	اسقند ۲۳۴۷
مهيلى خواما	ارى)	144-	الأوت فتضاديات	شاهنامه(جلداول) به کوشش دکترمحمددیرمیا آی	ارديهشت۲۲۸

- ----

.

.....

· - -----

ŶŸ₽	فهرحت التثاوات			انجنآلابلی	YTY
شماره	نام كتاب	كارخانتشار	شماره	الم كتاب	تار بخانشا
ېږ زندگې و مرک	ی پهلوانان در شامنامه نگارش دکتر محمدهای		ج بل مقد	برشناخت اساد تاريخي تأليف سرهنگ دکتر جهانگير	
اسلامی للرشن		شرداد ۱۳۴۸	14		خهربول ۲۵۰
	۔ اشان رتطنز تألیف؟کای حسن،راقی	1774.04	×۵ – ۲۵	شاعتامه تأليف سوكتروخياذا داعتى	174-24
-	ز تألیف آلای دحمت قه مهر از	1774 047	جهد داز	مردفردوسي قراهم آوزدنا دكترمحبود شايعي	1741.041
	، باستانی سواحل وجزایر تعلیج فلاس ودریای م	ن	۲۸- ولا	. بعزديدى (چاپ عكس) الاروى استة مورغ باصال ٧٠٩	
	حماءاقتدارى	177A JOT	ن قعر	يرعفر آنايان مجتىمينوي وايرج انفاد	اسقناد و ۲
	، بەكوشش دكتر-يەلرشەاد	1774.52	K2 KA	معالتراديخ رهيدى تأليف حاظا ابرو مردخ دودانابموده	4
	رگرداننده بدفارسی سیدمحملطی امام شوشتری	ነ ኖየአው	նկ	وتعليقات آفاي دكترمواليا با بهاني	استده و۱۹
	رد (جاداول) تأليف آقاى ابرجافتار	17760-8	- AA - 10	ا تا استارباد (سجلد ‹۱٫) آثاد وبناهای تاریخی گیلان	
	جلدوم) تأليف آلاى دكترحمين كريمان	تحرداد و١٣٣٩	ٰ په	ئألېف دکترمنوچهرستوده	شردادا ۲۵۱
•	استاریاد (-بادارل بخش اول)،آثار و بناهای تار	خى	-A - A -	ملوار تأليف انام محمانةزالى بامقامه والمحيح و	
	، تأليف كتر منوجهرستوده	1771		تاد جلال الدين هما كي	18010635
۷۹_ بادنامأفردوسم	ی حاریمقالات ر چکامها بهنامیت تجدید آزام	اد	вт ч у	نانی آزدبایجان (جلا اول آثار تاریخی شهرستان تبریز)	
	اسم فردوسی	ايان ويورو	jt -	یای هیدانطی کارتگ	آذرباء (۲۵
	عنامة اربه اعتمام آفاى حيب يقعاكي	12. 1991	~~ -4 Y	انتشارات قليمالجمن	1841 +403
	، محمدین: کریایدائی تألیف آقایدکتر مهدی مح	ነተዋሳ እሻ ,	***-**	ئالات قروغى دريار ثانا هنا مەرقر دوسى ياھتما TF قاي حيب ينما ئى	1751.000
۲۴- مرذمین قوویز	ن تأليف آقای دکتر پرويز ورجاوند	14. 1771		ستانها (داستاندستم وامفندباد) تظیمتن وهرح وتوضيح	
۵γ_ بادناماشادرو	ران میدحسن تقی زاده به اهتمام حیب بغطائی	1771.044	54	ر دکترمحملحلی اسلامی تلوشن	اسقناساه إداما
	استاهى تأليف ذيوبا لديزابو أبراهيم اسماعيل جرجا	المناجع	ا ۲۵، قرد	(درتاريخ شوشتر) تأليف حلاءالملك مرعشي شوشترى	
	به امتسام تغسير وتصحيحه كتر جلال معقوى – (كتاب		<i>ب</i> ة)	هجری) بامقدمه وتصحیح وتعلیقآگای جلال لدین محدث	خردادماه ۲۵۲۶
γγ_ نظری اجمال	لى بەتارىغ آذربا يجان وآثارباستانى وجىعبىشتا،	۵۲,	و و س تاد	ريز كاپايان قرنانهم هيترى تأليف كترمحمدجو ادملكرد	ليرماء ٢٥٢
	دكترمحمدجواد مشكور	11110-0	43 _4Y	بوارزمشاهى تأليف زيز الدين ابوايراهيم اسمول جرجاتي	
	حصانهای ارک ماطنتی تهران و د اهنمای کاخ گل	jt	سا	بمجرى باهتبام وكلبير وتصحيح دكترجلال مصطفوى يجالسوم	شهريو د ۱۳۵۲
ترشتة آفاي و	يعيرذكاء	قرولدين ١٣٥٠	-94 - E	بكنصل اذآكادا لباقيه ايرديحان يبروى بخامتعلينلى ببرذا	
٩٩_ كثف الأياد	ششاهنامة فردومى جلنجوم بهكوشش دكتر معملد	رمیاقی خرداد ۱۳۵۰	>I ,	لملطنه و ملاهلی محمد اصفهانی یکوشش آگای (کبر	
	يوتاريخي لرستان. جلد نشست. تأليف آقاى حميد ا	ديناه تير - ۱۳۵	داء	ت بانقضه والحاكائي اذايشان	TOYOUT
	هَنشاءا ير أنه تأليف ا. كَيْدَرْ آلما فِي- ترجمهُ آقان		و په سر و	بنیا نگذاری، شنین شاهنایاهی در خرب فلات ایر ان تألیف	
جهاندادى	-	برداد ۲۵۰	Tu	لپل ښیا ډیرر	110104
	امتامه، تأليف آتان تغليات وخا	شهر يود ۱۳۵		فنكك ايران دديريتانية باتاديخ دويستحالة مطاغات ايراني	
	اد في دقاين الاعماد (جلدم) تأليف معمدين بدرم إنه في دقاين الاعماد (جلدم) تأليف معمدين بدرم			آتاي دكترابوانناسم طاهري	استند ۱۳۵۲
				ی اصفهان تألیف آقای ا برالتام رفیعی مهرآبادی در بید از سام براید کنیز داد.	اسفند ۲۵۲
به ال ۲۴۱	اهبرى باشعثيه وتغسير آقاى ميرصا لعطيين	ههريوز - ۱۳۵۰		، (بندهاهری) تألیف آگایهلامرضا مصومی	اسغند ۲۵۴

,

البغيز			فهرمت التقادات	YYA
	-	تار خانشار	<u>ئام كتاب</u>	شماره
د بین دوا بط باذ و گانی دسیانس ایر ان	υ-11Y		، بەيھلوى تأليفTناى دكتر بهرام فرموشى استاد	۹۰۴ ۲۰ فوهنگ فارسی
ولادتا بابان مهدتا جاربه (جلداول)	ž	فروددين ١٣٥٣		دانشگاه تهران
آمتادا تااستار بأنزم بلتقشم عاذر			ايهاىمىلى تأليف فاندران دكرمهدى يانى استاد	۱۰۴- کابلنامی کا
ا پائىسىن دېيىمى ودكتر منوچهر .		مرداد ۲۵۲۱	، بەكۈشتىآقاى خىزەمموچى اردكانى	دانشگاهتهر ان
آمتادا تا استاذباه منطلحهم بغر	و د د ـــ ال	بردادا فالا	دیمی شیراز تألیفآقایکرامتاقا اقبر	
خشدوم)			ا دریاره زندگی واندیشه ایوحامد غزالی	م ۲۰۰۰ قرار ازملزمه
و تامه حکیفه تاقتر خد و به کو هشرو :		مر دادج ۲۵	کترعبدالحسین[زرین کوب	تأليف آقاي د
اد بامتانی خواشان جلد اول شاه	1T _111		مثتمل يرتحقيق ددآثار رياضي استاد ايوريحان يووتي	۲۰۲ پروتي نامه.
بشابود ومبزؤان اثر آقائ مقالغ	is .	شهر يود ۱۳۵۳	ران پژوهش وتگنارش آقای بوافتاسم قربانی	تابقابزر كتاي
يخ باستاتن أبر ان بر بابلابانتان تتاه	14 1 4 X		تاریخ بزد در دوران نادری و زندیه و مصر	۲۰۸ - جامع جغری
ب بَتَاً آلَان على اصغر حكمت استاد .	و.		ںخاہ ــ ٹألیف محمد جغرین محمد حــن	ماطلت فتعط
ادياسانين وتأريخي لرمنتان زنبلذ	fT _1 4 W	1 rorehold T	، بەنطربs بەكۈشتىآقاى ايرچانشار	فاليني متخلص
ای حبید(زردیناه	uT .		لارائل مناحةالشجيم، تأليف ابوريحان مصدين	
ويركتاب استنقراجالاونار تأليف	W-11+		خوارزميء با تجديدنظر و صليفات ومقصة تازه	احبث يروني
رهش وتكاريق آثاني ابوالفائم تو	1 4	دىمادومور	جلال لذين مناكي	بمنهامة امتاد
يخابشا بزف تالجن آفاى سيتلكى	۱۲۵ – تار		ان) آنار ريناهاي تاريخي خوذستان جلدتىخىتىن	۲۰۱۰- (دیاد شهریاد
ی بی افتدواد ـ بحش در تاریخ اجد	¢¥1 – واذ	الديبهست ١٣٥٢	تأليف آفاى احتداقتداري	يقشاول :
لدارل) تَالِثُ آتان دَكْتَر مَحْدًام	.)		.ان) آثار وبناهای تاریخی خوذمتان جلانخشین	۱۱۱- (دیاد شهریاد
یزی استاددانشگاه تهران	ji,	ارديبهشت ۲۵۳	أليف آفاى احبد افتدادي	يختىدوم تأ
نۇغلالار كلىي اللەلاملام نېيد 1	- 1 Ý V		ل شيخ ابو الحين عرقانى بضيمة متنف الورا لطوم	١١٦- احوالزاقواز
زغدرآناي تعرت اقاتني	Ś.	خر دادماه ۱۳۵۴ ز	ف بزرگوان باهتمام استادمجتیمینوی	تأليت آنماده
سخارات تؤزأ ترنتا ألء فلجقوها ان	359 1 YA	•	رآثار ودويتىهاى باياطاهرمريان بهانضماع شرح	۱۹۳- شوحاحوال و
فلأخطى كتاب فالموزيرى يزدبا مقدما	2		ت قصاد وىمنسوب بعينالقضاة هندانى(؟) با اصل	
ر باستانی آذر با بنجازت جلد دوم کا	UT-1T4		• (اقترحات الربانية في تزج الإفارات الهندانية)	-
ستانهای احکول: الاشبارات، ضلعا			ر معدینا براهیم متهود بهنطیبوذیری بکوشش	-
المتألف آفاي سيدجسانا للابكن تواج	12.	تيرماه ۲۵۶۰ و	ل ص ود	دكترجو ادمة
ستارا تااستاریاد (مجلدسوم)آثار	۱۳۰ از آ		ات تأليف ابراسحق ابراهيمين مصدين سيد	۹۱۹ ہے کتاب والغار
ملدان غربي تأليف دكترمنو جهر م	بان		صفهاعي باعتسام استاد مير جلال اظاين معدت	انتقی کو تی ا
نامة الجنن؟"تاريلي از:"غاز (٢٠٩	J = ۱۲۱	شهر بود ۲۵۳۱	(c	(بخل لغب
ت دكتر حين بحرالطومي دانشپاد	تألي	شهر يود ۲۵۲۱	ات یعشرح مذکود ندشنادهٔ ۱۱۴ (بخش درم)	۱۱۵ – کتاب دانغاز
ر انسانی دانشگاه تیران		شهر بود ۱۳۵۴	زد(جلدوم باضبینه _ عهریزد) تألیف ایرج انشار	وريا يادگارهاي ي

.

V74	انىيىنى كالدملئ	
<u>ار بخانطار</u>	نام كتأب	شيتار ه
<u> </u>	دَد گانی دسیانسی ایر از دا امگل یس افدود ان نومانز نوالد	۱۱۷ - تاريخ دوايطيا
مهر نا ۲۵۷	يدقاجاريه (جلداول) تأليف دكترابوا قاسمطاهري	
	دبأنز(مبالتقسم) تامل امتادتار بنعى كركان بكوفش	۱۱۸ از آمتادانا امتا
جرا ۲۵۲	یحی ودکتر منوچهرستوده (بخش نخست)	
	بتادياه مطلحهم بشرخ مذكرد فرخساده ممام	۱۹۹۱ ـ الرآستارا تا ام
1707-635		(يىغشىنوم)
بإستر مادوها و	فترخسروبة كوفشزو عنجيع دكتر منغبلاد يزمياكي	۱۴۰ ـ مقر نامه حکیلم تا
	مواسان جلد اول شاغل آثار وابتيه لاريعني جام	۲۱۱ - آلار بامتانی ۲
1736-1-	اد ار آلاي فيدانغميد غوكوي . از د	وتيشا بود وميزؤ
	يزان وبابلابانتان فتامئ تأليف فرقنو وفز تنظد	۲۱ (ب کاریخ پاستانۍ)
يهدنما دووه		
	اریخی ارمنان (نبلذ درم) تالیف	۱۳۱ - آثار باستانی وژ
مردادهاه ۲۳۵۵		آگای حمیدایز د
	تشراجالاونار تأليف ستاد ايؤريغان بيروتن	۱۹۰ لغزيز کتاب اسا
تير ما دو ۲۵	ىآثانى ابرالفاتم تزيانن	
لترعاده وم	تألجناكاي سيلكلى موبد نابني	
	۔ يعنى درتاريخ اجتناحي وآثارتارينى كرمان	
	بآتاي دكتر معتدايراتهم ياستاني	• •
بليكن ما ١٣٥٥		باريزي استادرا
	ى القالاملام نهيد تبريزى	
بهتزينا وهود		بكرشتر آتاى ت
	فرنتافل فليقوها انتاذ ووناين فارينني اؤزوي	-
1765-000	خانموزیری یز دیامندمه و زیر نظر Tفای این با تا ا	-
	بايتهال:: جلد درم عامل آثار و اجه تاريخي	-
	دولi الاشبارات، مضعال، شراب متكوّرهور،	
استشعادوهم	، سيدجساناه للأبَق تواجئ تلباظباني	
	یاد (مجلدسوم)کاتار و پناهای تاریخی	
سغندماه وحلاه		-
	نادیلی از آغاز (۱۳۰۱) تا ۱۳۵۵ خودشینی	١٢ ــ كارنامة الجننآ
	ن بحرالطومىدانشياد دانشكلد اديات	تألف دكرحبيز
استندماه ووجا	شگاه تیر ان	. وهلوم انسانی دان

_____.

i

ţ,

l

.....

......

;

فام كتاب تاريخ انتشار	
	شمازه
مادی و درودگری تألیف و تحقیق آقای	۲۲ ۱۰ هنر گر دسالی در ۱
مهرماهوم	· جواد عناكي
زرمقبر فالشعرا تأليف لاكترضيا والدين سينادى	۲۳ ۱۰ کوی مرخاب ہو،
	استاد دانشگاوتهرا
بمساد ھپھبلغرجافا آقادلى دليس ييئين ھيئت	۱۳۴ ـ یادناماشادروان ل
	مدير بالجمن آثاره
نا بغائة (تجمن) الرملي. بنغش فخست تسخنعا ي	
مائم فاطمامهران وآقاىمىدىد غلامرهائى 🔹 دىماء١٣٥۶	
ى تأليف فرين الدين ابوابر اهيم اسماعيل جرجا أي	
بالعنبام والمبير والعنجيح ذكتر بلال ممتقوى ا	
•	(جانسوم_ بختري
) ساحت تاريخی رچنرافيانی راجتماهی ومذهبی	
<i>قەكو</i> ھتا <i>لى</i> دى باستان ر تهرانكرنى تأليف مى	
استاد دانشگاه علی ایران استنداه ۱۳۵۶	
نی در هر مسادی ایران۔ گرد آور ندمهندس مرتضی	
دفئر فنی سازمان ملی حفاظتTثار بامتانی ایران	
الغلماء و10	درخوزمتان
ی (چاپ خروقی) از دوی تسخه مودخ بهمال در کار	
نش آقایان مجتبی مینوی وایرجانشاد باهمکاری روی	۷۰۹ تمری به در آقای عبدالطی کار
سیراف تألیف آقای محمد حسن همسان ۲۳۵۷ ه. ده مداد از مسال مدر طال کسی از آ	
ات دیوان اتوری ایبودی تألیف کترمید جند. آثارینداد	۱۹۹ - ترجیجات و شکع ههیلی استاد داند
تخامتهزان . گانی وسیاسی ایران وانتگلیس ـ جلنحوم ازمقد	-
. دای ومیشی زیران و تعلیس جانون از هد مان انجاد نوس و انگلیس (۱۲۸۴ خود نیشی =	-
دن تعدد روی واقعیس (۱۳۸۶ عور میدی) یب آقای دکتر ابوالقاسم طاهری پیداند. ۱۳۵۷ میرون کر ابوالقاسم طاهری	
	a (Contract
·	
	•

--- ---

1

In the second second

.

فقض مدانتان من الله مت روفت به التجض متالي للفواضب في فقض «بعض مضاح الروافض» وشتر الالد المعنام الروافض» تأليف إ نصيرالدين بوالرّست يدعب كجليل قرديني ارى بقويحين الميطنا فقبل لمهرُ بحلال لازينِ مُحَدِّبَ

[ł ينم إيد التظر التظم وبلينع بن میشین از از میشین میشین بنام پرورد کاربزرگ جنسان ŀ. . 19 101 **,**1 با عرض سبباس فرادان باستاز کمبانی آفرنیده برگد جها درجهان ودرود مامحدود بر میر برکرک سلام حضرت مخد مصبط خورص ، ودود مان ^{(و، د} برثوحما بات حضرت ونى عصرصا حب لزمان تتجتبن تجسيك ليسكرى غبل تنهز . تعال فرجبكا ب طاب نقض "ماليف شيخ عبد الجليل فرديني الرشي تعتيت مترزردحانى سذةششم بحرى بالوضيحات دحاشيه دذمل دتعليقاتى كدبسليو اساد فقيد شادردان مرجلال لدين خذت أرموني تدوين فستداست مغر UNIVERSITY OF PENNSYLVANIA LIBRARIES ļ امتارد بستطاده هلا وسندان كذار دوميتود . 1 1 جاب ومحافى بالاهزارويانصا. اسخه ازاين كتاب ، م ملى تماب ، بعض مثالب المواصب في تفض بعض المرار فض ددجايخانة ذر انبتام بذيرفت توران ــ آماند ۱۳۵۸ شسی

د برخی از معایب نی صبیان ۹۰ در روکتاب برخی از رسوانیهای داخشیان ، بوده * ایف کن از سال ۳۰ ۳۵ هو ق دیر ترخیب د جهانطور که از این کم بری آید موضوع آن پایخ دا دن و رو کر دن سبتهای نا ردا و تو تعتهایی است که یک نه تشه تبنی ساکن شهرری د بطوط همان موسوم به شهاب لدین تواریخی شاخیی ، در کما خود به ام بعض فضائح الروا فض که دسال ۵۰ ۵ هو ق نا ایف کن بایان نی تو بستیعیان دا د داست .

اسا دفته بحدت میش زسی مال برای دسیستیایی بسته کا قروع بخرگا توضیح و جه به و تدوین حاشه او تعلیقات و توضیحا شان برگو نگوش خرج و او طق مقد مد ششر مح کده آغار نخاب صلحات ۱ ما ۲۷) بنفر خوانند گان گرامی میرست دا طلاحات کافی دزین زمینه مرقوم داشته است ، جنگاری بم کدما و خر دشوار رسای گوناکون درسال ۱۳۲۱ خود شدی می جاب و ل کخاب د حادی مع ما درخاه در موار دخته خد خدم من توضیحات فی محاف می کم او خر معمد ی دخواه در موار دخته خد خد خص توضیحات فی محاف می کم او نبو معمد ی دخواه در موار دخته خد خد خص توضیحات فی می داد می محاف این د ۱۹ مع ما درخاه در موار دخته خد خد خص توضیحات فی محاف می کم این د ۱۹ می بی مقد منه بوط و تعلیقات آن افحاد ا میدوار می نیز دکه منات قاریختین خون به چاپ مقد منه بوط و تعلیقات آن افحاد ا میدوار می نیز دکه منات قاریختین خون مخصرتو جدبه مقدمنگماب معلوم سيلار و کدر وحانيان عالم تشيع در طول قرون اعصاد براى روشن کر دن کينيت کمين جد متحل ميدز حتها شده و ماليز لا کوست يده اند و محسين سخ مباى چاپ و ل کما ب مچکور نظور قصا و قصيمور غير - خطر مودره آگاه مى قرار کرفته و محصورت مشااصبلاين خدمت شريف و سترک در ماه نشر کلی از محمد ترین کما را پين شين و انته کمشتر است . برک در ماه نشر کلی از محمد ترین کما را پين شين و انته کمشتر است . برک در ماه نشر کلی از محمد ترین کما را پين شدت در بن و معنوى از مهر داده از برلاه از محمد و مراح کردا می تصور از محمل در بن و معنوى از مهر داده از برلاه برک محمد ان کرد محمد ترین کما را پين خدمت در بن و معنوى از مهر داده از برد از محمد ان که مراحی تصور ماند مرض سپاس شايد به و در در داد برد است در ماه منه محمد شده مراح بی مشا مرشان در ماه منسر تعایق دین مین بسین ب لام خصير بخدمات بی مشا مرشان در ماه منسر تعایق دين مین بسین ب لام خصير بخد ماي کونوني و آمينه مشده دوميشو در دودی فرسستد. کا در که در مان که مراحی کونوني و آمينه مشده دوميشو در دودی فرست . کا در که در ماه منسر بال که کونوني و آمين معنو مي از مراه ان مسر محمد مين ب سود مرد مرد منه ماي کونوني و آمينه مشده دوميشو در دودی فرست . کا در که در مان در ماند مي مان مي ما در مي اي که ماي ما در در او مخا مين بر ما ماه در منه مرد مور اي محمد منه در ميشو در دوری در سر معار مين مرد مي مرد مي مورد مور مند بي بان جاپ که بي که ماي ماده در داده مشر از ما مادند مرض مند ميد مي مرد مي مون که ميرده مشد (۲) دوري دري مرزمي ماده مي مي ماد در مرد مي مي مي مرد مي مند در بي مادند بي مرد مي مي مرد مي مرد مي مرد مي مرد مي مي مرد مي مي مرد مي مي مرد مي مرد مي مي مرد مي مرد مي مرد مي مي مرد مي مي مرد مي مي مرد مي مرد مي مرد مي مرد مي مرد مي مي مرد مي مرد مي مي مرد مي مي مرد مي مي مرد مي مي م

حلاد «بَرَّانَچُ كَدْسَتْ » این کُمَّاب ارْفَطْرَسْلَیس بودن نُسْتَا، دَسْبُوهٔ شُرْدِاداًلُ نَبْدُ دَوَّم سَدُوْسَتْ بِحِرى لَاحِمَاً ثَارادِلِي سِ لَهُ زَمَانَ دَاو دِسَادَ رَضَّ رَحَالَ مُحَالًا ⁽¹⁾

«» نا صب ا اصبيان ا شاره بركر و بحات كرنسبت بدولا ي تعدّ ان اميرالموسين على بن ابي طالب وخاندان اورشنی می درزید ند .

فرز ما رشد آن شا دروان کراز آخا ز جاب کما ب در راه میشرفت این سطور جرگا کوشش تخرج داده است س از درگذشت چرد انتشارش با جذیب داخلاص برحیها متربا می انجام مراجل نه الحایی خدمت شریف نها بست سعی لا سبنه دل داشته با میمکاری با در ان خود آقا بیان باسیش و حسین محدث کد عهده دار ته به و منظیم فهرسهای دورهٔ کماب بودند موفق بر پایان خوش میدن چاب محلود سکینه تنظیم فهرسهای دورهٔ کماب بودند موفق بر پایان خوش میدن چاب محلود سکینه تنظیم فهرسهای دورهٔ کماب بودند موفق بر پایان خوش میدن چاب محلود سکینه تر در کمار مدید .

انجمن مارتما انجام جنین خدت ساسی مذہبی دعی دا ورخورسیاس د سابش فرادان می داند د بتو بتو کال خرسندی را از آنچه در داه علی شدن آن برطا اجرا در در داست ابراز میناید دا مید داراست در وضع کمنونی کمنولوپ کا حها ی برح باساسی د معنیدتر در شناساندن فرم یک قلی داسلامی ایک شور کمس ال پرافتخار برداشته شود . انحو آلد قد

يەتدرى:

.

i

1

.

استاد فقید میر جلالدالد بین مسعد ^{تر}ک ادموع بخفهای مختلف مقد مه را توخته ولی هدوز سخهها را معر ^تقی نشموده بود که پیک تاکیاتی اجل در دسید، و آن استاد بر حت حق واسل کردید. پس از وفان آن پژوهندش بلند مرتبت آقای علی محد ت قر زند بروهندش مقدمهٔ پند را تنظیم و تسته ها را بسورت شایسته معر ^تقی نموده است. افجعی آقار علی

كبسسية تنواكر أترجم

1

, 1

ı

العددة وسلام على عادمالذين اسطغى الها بعد اين چند كلسه يسق گفتاو مغتصر ست در پير أمون كتاب ومؤالف آن فصلى دربارها آشنايي فكارنده با كتاب فقض وچكونقى مبادرت من بچاپ آن

در حدود ۵۷ سال پیش که عنوا عمو کلاد به سرحه سبت ترسید بود در شهی اورمیه از بلاد آذربایجان که مولد و منشأ من است مشقول قحسیل بودم و در اوقات فراغت بغواندن بسنی از کشیو ادمی و تاریخی می برداختم . از میان این کتب با مجالس المؤمنین قاضی تو داله شوشتری (مه) بیشتر مألوی بوده این کتاب موجب آشنایی من با کتاب شغی شد و بر همیش آن و بلندی یا یکام علمی مؤلفتن آگاهی بیدا کردم تامش در محیقة خاطره تبت شد و علاقه شدید نسبت بآن درمن بدید آمد، با خود می گفتم کسات کی اگر یکبار هم می شد این کتاب را که از مآخذ وموارد استناد قاضی (ده) دومجالس است می ویدم و بعطالمة آن توفیق می داخم.

حال بدین منوال می کذشت ویستقبل میییوست، ووز کرد دفتر سیام و سفید اینام ولیالی را سرعت ورق مینید تا عفریت جنگ جهاسی دوم از افق تاریك غرب جهرونمایی كرد دشانیآ تش این جنگ خانمان سوزآفاق را نو و كرفت، اسباب زندگی مردم فودریخت، شیرازه جمعیّت خلایق از هم كمیخت، سنگ تفرقهٔ فتنه مرا از آذدبایجان كمه آن ارقات دونبریز اقامت داشتم بغاله

Unfiled Notes Page 375

کاب تقفن

جهاد

تهران و دی انداخت. در این اوضاع و احتوال بودکه مرحوم میرزا محمد خان غزوینی که در پارس بسرمی برد از دیارفرنگ بطهران بازآمد لحمهٔ ادب سب شد که من بزیادی آن شلامهٔ عسرموفتر شدم مشهول ألهاف وعتابات آن بزدکه مردکوریدم، در حلقهٔ ادادتمدان ومستقیدان قواربافتم.

درهمین ادقات شنیدم که تستنهای از کتاب انتخاب در دسترس آن مس حوم است و ابطان دومقام تصحيح وطبعوعفر آن هستند، ووؤى دومعض أدب يروز آن. مرحوم بودم حکایت آوزومندی خود وا بدیند. آن کتاب باز گفتم دفسهٔ شوق وعلاقة خويش واكه سالها حسرت ديدن وخواندن آن وا درس داشتم شرحدادم. آن مرجوع پس از آفکه با حوصلهٔ تمام سنتنان مرا گوش میداد و باخوشرونی خوشحالی ادامهٔ داستان را نا پایان تأیید می فرمود گفت: کتابی که مطبع نظر شماست درتملك ميردا على اصغر خان حكمت است و در تسرد خود ادسته و چون قرادبود که این کتاب دا من با یادی و همکاری آقای میرنا عبَّاس خان افبال صحيح لموده وبيعاب برسانم تستعه امحت اذ آن با اجاذة مالك مذكور براى مقابله رونوس شده است که آن هم در نزد آقای اقبال است لیکن این امر بنا ببارماى بيش آمنحا وعوايق غير مترقبه بنتيجه سرسيد وكاد تسحيح همينان معوق و معلق مانده است. اکنون که شما باین کتاب این عمه دلستگی دادید خوب است که این امر تا آتجا که کتاب در معرض استفادهٔ اشخاص قسر ار بابد بمهدة خود شما موكولكردد. بعد بوسيلة تلفن با مرحوم اقبال بكفتكوبرداخته و از وی خواستند تا وونویس کتاب را دواختیار من قرار بدهن فردای همان روزمر حوم اقبال دونويس نسخه وابامقداري بادداشت كه برأي محصصحاين كقاب تهيه وآماده فرموده بودينزد لكادلد آؤود وفرمودكه: من تيز دركشف مبهمات ورفع مشكلات كتاب بادومند كادشما حشم وبا اين كلامورا با عنايت ومساعدت بىدريغ خود مستظهر داشت من نيز بسىددنكه شروع بكاد نموده د سركس مقابله وتسميح كتاب شدم. دوانتاى اينكلو مرحوم جواد كماليات بالمُغاق مسيو-

بقدية بمحج حاوى بحرين فرانسوى دليس استيتوى ايران وفرانسه درطهران، كه اذمومتوع با خبرشده بودند نزد من آمدندو درضعن مصاحبه پیشنهاد کردند که اکرموافقت شود این کتاب درجز • انتشارات انستیتوی ایران و فسرانسه بشوج دولت فرانسه در پاریس چاپ شود. د اضافه کردندکه برای احتراز از وقوع اغلاط چاپی ند فراردادی که منعقد خواهد شد منعهّد خسواهم شد که نمونهٔ اوداق چاپی را از ياريس باذ آوريم ديس اذتمهميع وكسب اسجاذة جاب ازشما باذيباريس بغرستيهتا المتام بهاب سايند وهمينين درساير مسالل مربوطه بامور جاب وتجليد والتخاب کاغذ وحروف با دقت تمام ساعی و کوشا خواهیم شد. اماً من بنابر تردیدی که داشتم، پاسخ را در در وقبول این پیشنهاد بعد موکول کـردم و از را، مشورت بیش مرحوم فزوینی رفتم وموضوع دا با او درمیان الهادم. آث مرحوم بهیچ وجه مصلحت تدامستند وفرمودُند كه: اين كتاب چهرة حذهبي دادد، ياى معارضة ستى وشیعی دومیان است. مؤلف آن که بك عالم شیعی است مدمقام در و تهمت هسالی است که یك عالم سنی مذهب بجهل باکین تشیع وارد می کنده با این وصف کر دربارس وبا دردیگرشهرهای بلاد فرنگ بچاپ برسد وانتشاریابد ناچار دنگه میاست بنودخواهد کرفت و من بسمی بخشل. بدیمی است که دداین سودن دد انظادمردم، کهعیاد وبیمقداد شواحد شد و ازادزش واعتباد، واقعی، آن عواحد كاست، حنوز (درمسلكت مااشتفاص حستند كه متو واشاعة ابن قبيل آثادوا از فرايش ووظايف ضميئة خود مهدانندو اذبذل مساعدت بهبيع وجدفرو كذار نيستندو ه کونه امداد ویادی وا از جان و هلپذیرا هستند، شما وا چه شده کسه باین ييشنهادات با آن حمه تكلمات دوى موافقت تشان دهيد؛ آن مرحوم در انكار این امربحد ی امر ارفر مودند که من از گفتهٔ خود پشیمان و سیاوش منده و خبل شدم و درملاقات بمدى بمرحوم كماليان ياسنع منفى داده مشغول كان خود شدم. حنو فاقدام جهاي كتاب نشده بودكه عرحوم قزويني بيمارشد وأين بيمادى ادامه پيدا کردنا منتهی بسرکه ِ آن پکتای ِ زمانه کرديد و آن کوهر تابنده که

ı

درجهان عام ومسقن می همتا بود درخان وی الی الابد پنهان و درجوار مزار حضرت عبدالعظیم در کنار تو بن نوخ ابوالفتوح رازی مدفون شد. تو رفتی و خیالت ماند در دل چنان کر کاروان آتی بمنزل و درصن الافات بود که مرحوم افبال آمتیانی پز طهر ان را بنسد روم تو قد گذت مستظهی بوده کوناه شد . لیکن بیادی برورد کار عز آسمه بهر طریق بود قدم مستظهی بوده کوناه شد . لیکن بیادی پرورد کار عز آسمه بهر طریق بود قدم مستظهی بوده کوناه شد . لیکن بیادی پرورد کار عز آسمه بهر طریق بود قدم مستظهی بوده کوناه شد . لیکن بیادی پرورد کار عز آسمه بهر طریق بود قدم مستطقی بوده این مهم بیابان رسید و استنساخ کتاب وتعلیفات آن برای چاپ آماده گردید خدای تعالی بفضل بی منتهای خود وسائل قواح ساخت تا این بنده میف او توفق وی بطیع آن پرداخت.

کاب تغیر

با اینکه در آن ایدام مرحوم اقبال چنانکه گفتیم در ورم بسود نگادنده در حدود امکان از دریای پریهنای اطلاعات وی استفاضه و استفاد می ندود و چون کبفیت جریان این امردا هسانحلود که ووی داده در آن نادینم درسطند دمند مد نقش وتعلیفات آنه درج کردمام بهتر آست که آنوا بسینه دراینجا نقل کنم و آن اینست (س۵هد۲۰):

«بيانات مرحوم عباص اقبال آشتياني دربادة كتاب فقض

دانشمند فقید عباس اقبال آشتیانی - غنرایه له و بسحاب عفو، جنگله ر از جعلهٔ کسانی بودند که عشق دعلاقهٔ بسیاد بکتاب شریف دنفنی، داشتند و پیشیاز آفکه فکارند. بشکر تسمیح وطبع وعشر آن بینند آن مرحوم قصد تسمیح و طبع ودش آن دا داشته اند ومکر در درمکر د بعظین و نفاست و کاهی نیز بعدیهانشظی بودن آن تصریح میکردماند و بدین منظور کتاب دا تاحدود ۵۰ سفعه از اوائل آن با مرحوم میرنا محمد خان فزوینی مقابلهٔ اولی و تصمیح بندی نمود، و بر خی باداشتهای فهرستداد نیز تهیه کرد. بودند لیکن بیجت بسینی اندواند و موائق

که نوعاً متوجه باین نبیل امود است دنبالهٔ کار دا تگرفته و آن دا در بوتهٔ توقف ر تسطیل گذاشته بودند. چون نگادند. عزم بر اقدام باین امر جزم نمود بعکامهٔ قزوینی (ره) که نسبت بآن مرحوم واین جامب سیست بزدگی و ابو تر دوحامی داشند ابن موضوع وا اظهاد کرد ایشان نیز انجام این اس را شکادنده محوک داشتند مرحوم اقبال فبرنظل بغايت إنساف وعلول حسن ونهابت بزوكوادىكه منصوص بامثال او از دامشمندان است باکمال پشاشت وجه وازدوی طیب نغس ابن أمر را امتثال و تلقى بقبول فرموده نسخة مغابله شد. را با يسادداشتهاى سابق الذكر باين جاب واكتار مودند، وبراي إيشكه وشايت خاطر خودش ا چنانکه شاید و بابد نسبت بجریان این بیش آبد بشگادنده بفهماند عبادنی تعبیر فرمودند كه كوبا مفاد آن اين بود: انظر بآنكه أتحمد شما باين قبيل مطالب كه دراین کتاب مندرج است نیشتر از من است بهتر آفست که شما مشغول انجام امر تصحيح وطبع وانفرر آن باشيد ومناهم دارانوبة خود الاهيجكو تمساعنت سمكنه دراین باب مشایقتی تنتواهم داشته. وهمانخود که قول داده بودند تا نرنده بودند از بذل حبيبكونه مساعدت علمي دريغ تفرمودند ليكن متأسفاته طبع كتاب و صحيح آن مصادف با وقتي شد كه عالامة قروشي (ده) وحلت فرمود. بودند وآن استاد معظم (آمَّای اقبال) نیز غالب آن مدَّت دا دوخارج از ایران بس میبردند با وجود إين درآن إيبام فليلي كه مسادف بالصحيح وطبع ونشر كتاب بود فوايدر يسيادىاذآن داشتندمستر بصيب داشته ودوتعليقات آلاش بخيس وديعه كذاشته ام ر درموارد مقتضى نيز نام اورا برده وحق تعليم واستادى وكلاا اداكردمام وادر اينجا بيز تعريم ميكنوكه قسمتي اذفواءد مهمة سليقات نقض بهمت وسعي و ادائة طريق وداحتمائي آن ماعشيتد فغيد دوست معماست، متأسفاته دو اين تاديخ که این تعلیقات دا میتورسم بعنی ۲۱ بهمن ماه ۱۳۳۴ مجری شمسی آن مرحوم در روم در گذشت ویک جهان فشل وعنو وادب و کمال را باخود بزیوخاك وقعو مغاك

بقدنة نمحح

ورم در شنگ رید بهای می رسی دیچ و محمد با محمد به مود بری - معدو بود دبندانتر دینسیتوان گفت که کاخی اذ کا خهایمختل ددانش کشو دایران بس گ

کتاب نقص

اد دیران شد چین نمتش با بین بیت مناسب است: وساکل فیسی ملکه هلک واحد د کمنه بنیان قوم تهدیما پس جنانه ادرا بایران آدرد. درجواد قبر شیخ بوالفتوح وازی قد مسر. در از دیکی قبر منحوم علامه قروینی بخالصیود ند جعلتانه وایا هما مسروید ک سینا تهم حسات بخشله ورحمته بحمد نمینه محسد وعتر ته.

دانشینده فقید نامبرده یعنی مرحوم عراقیال درمیطهٔیادکار تستنطوان کلی د شعرای گسنامه و عنوان خاص «فوامی رازی» (سال دو م، شمار: او ل. م ۲۸) کفند:

ددریك كتاب سیار نفیس قدیمی بنام دیمنی مثالیهاشوامب فی نفن بعض فضائیهانس دافتری تألیف صیر الدین عیدالبعلیل قرویتی كه در محدود ۵۵۶ بز بان فارسی سیاد ضیع نوشته شده و دریكی انشماره های آینده مجله یاد كار بتغیل بعر فی آن خواهیم داخت مؤلف فاضل آن در ذكی تغیی شوفمالدین ابوالفنل محصدین علی مرتفی دقیس دی كه كتاب بعنی مثالیها انتواصر را بنام او هگاشته میگوید: قوامی دادی تخلص آن قبیده بدو كرد آ بعا كه میگوید:

تاماحبالز مان برسیدن بکاردین الالی ترین کسی شوف الدین مرضی است مقر بعدق و علاقهٔ آن مرحوم بکاب دالشقم، فکار ندم جزومهای چاب تسعدا مدصورت اسکان جیم آدوی کرد (دهفرم ۲۰ فرم) قبل از تسامندن کتاب برایش تقدیم میکرد آن مرحوم نیز بایادداغتها و نصحیحات و تعلیقات لازمه در حوانی آلها از بشکار ندم بر میگرداید تایر ای تعلیقات حاض ذخیر منود و بعد از آنکه کتاب تمام ند یاف نسخه میلد بحنورش که آن موقه در درم بودند بانامه ای فرستادم در جوابی نگارنده این نامه دا قرستادند که سواد آن بعین جادت حرف فرستادم در جوابی نگارنده این نامه دا قرستاده که سواد آن بعین جادت حرف

۱- متأسفانه آن موسوم پیش اذ انجاز این وهد و تدوقی باین اسر درگلفت واین آدتو میردش حمل بخود نگرفت واگر این کادمیلی میشد بطورستم آن مترقی که بظم مثل زی انبهام میشد فراید بسیادی و اددیمی گرفت واملاحات سودیندی وا مشتل میشد که بیان آنها اشتصاص باسال وی داشت.

طلعة معيجيح

بعرف بندن هیچگونه دخل وقص فی دراینجا درج میگردد. درم در آم استندماه ۱۳۳۱

دوستر داعشيند معظهم جندى فبل بالمجلد ازكتاب تغيبي الشقش كهبهمت و دستیاری فشل واط لاءات واسعهٔ آن سه یق کو امی شالحمد بزیور طبع آ داسته كرديده عز دسول بخشيد اذ سميير قلب اين توفيق جليل را بآئدا تشمئدا دجمند عربك درض ميكنم وازخداوند ميخواهم كه توقيق اتمامتعاليق وحواشىزا بآن دوست مبشرم عطا فرساید. در واقع ثبات ِ قدم وهود وشوق سو زان ووسعت ِ دامنة الطلاعات من كادعالي بودراست كه ابن كوهر كراقبها و دُرٍّ قاياب ا الاحتجاب خط بیرون آورد. دامروز عدمعر ش استفاده عام قرانداد.است. کجاست کسی که قلع امثال وجود معظم واكه دو اين قحط سال علم و ادب الكنت شمار بلكه عديمالنظيريد بدائد ويشأذ يبش اذابن جمعة فياضتمتم بردادد. يبش مامثل آفتاب دوشن است که امروز اذبدبختی جمهور معاصرین حاکه انشد ت مجهل وغفلت همان حکم هممميز دهاع دا دادند براین قبیل کادها میخندند و مباشرین آنهادا تخطئه وتستيه ميكنند ليكن آقالكه مزاجى مستقيم و مشربي سافي دارند واذحقابيق و معانى لذَّتى جاديد ميسند بغوبى درمى بابندكه كادر من كار دراين مرحله اززمر ثاعمال مسيحاتي است وبقين دادم كه بيش اذهمه روان عالامة مرحوم اقزويني كه باين كتاب تعلقر خاطر عجيبي داشت ودرحقيقت جلب نوجة حمكي ما بآن از بر كن إشارة آنمر حوم است اذبعه ازجاب كتاب مزبو رغرفه درهادى واحتزاز است جزاكمائة من العلم خيراً.

ر مورع می بر سپید می می می می تندی دادم عرض اخلاص مرا خنست آقای دکتر بیای ٔ تبعدید قرمائید دوست کرامی عزیز آقای سلطان الهر آلی کا نیز جعرض ادادت معد عم ادادتمند صدیمی عبّاس اقباله

۱- مراد آگای دکتر مهدی بوانی ولیس کتا بخانهٔ علی است. ۲۰ مراد فاضل معترم آقای میرزاجنتر سلطان اقر آثی است که از علاقهندان مسیمیآن مرحوم و دوستان مند ین نگارنده هستند.

4

كتاب تقفى

و نیز آن موجوع درمقالهای ک واجع به دُبنداد رازیه نوشته و در مبعله مهی (سال هنم، شمارة یکم؛ ص۲۳۵۳) طبع ونشرشده چنین تفعه است: ویکیاز قدیمشرین مولفینی که نام 'بنداد را بُرده درمطالب تاریخی قابل اعتمادی واجع بادیدستداده دشیخ عبدالجلیل ترویتی، است که دومکیاز تألیفات خود یتام «نقش بعض فنایع الو "وافض» که آنیا در حدود ۵۵۶ نوشته بمناسبت. آیکه بُندار شیمی هذه بوده است در آنجا از اوبادی کرده.

این کتاب شیخ عبدالجلیل فرونی اکرچه مذهبی و در نفور کتاب یکی از علمای سنت است که بر شیمه تاخته بوده لیکن از آن لحاظ که یکی اذمتون قدیم فارسی است که فقط چند سالی بعد از چهادهانه نظامی عروضی و مغامات حمیدی ذالف شده، و مشتمل بی سیاری از مطالب مهم تی ارینی و ادبی است نسخمای سیاد نفیس و گرانبها است الحلاح ماسابقاً بر وجود این کتاب قشاداردام منفولای بوده که مؤلف مجالس المؤمنین از آن بدست میدهد لیکن معلوم نبود که صحفه تعامی از آن بجاست با آنکه آن نیز مثل بسیاری از نفاس دیگر. ذیاب فادسی دستخوش تلف کردیده.

جل توجنهی که در این باب از طرف اساد عکرد آقای معمده فروینی مد ظلمه بعمل آمد وجهد بلیفی که معظم له در دایر یافتری اثری از این کتاب بکار میبردند خوشیشتانه بالا خرم بنتیجدسید ود.خه بالنسبه منتصی از آن در شیر از بوسیله جناب آقای علی اصفر حکمت دزبرسابق فرحشگ بدست آمد واینك عین آن در کتابخانه ایشان موجود است.

كفتار علامة قزويني دربارة تقض

عالامه محمد فزومني مطالب ذيل را درياستم تلمهاي توشته كه آقاي على اسفر حكمت باولكاشته بود ودر آن بيدا مدن نسخة كتاب نقض را خبر دادمبود'. ديس اذمردشالامتي وجودمبارك چيزى كه دررقيسة كريسه اينيجاب رة از هرجيز يشتر خوشوقت وسراياته وجود مراغرة فرح وشادى وشعف تمود خير خبربت أثو وجمود كتابع بسيلا بسياد نقيس علم مغيده معتسع دلكش خالنا منشودة جندين سالة اين حقير يعنى كتاب مستطاب جليل القدد عظيما للدأن نادرد الوجود أعز الاكبر متأحمر دبعض شالبالنواصب فينقض بعني فناشبال داضيء تأليف شيخ جليل عدالجليل بن ابي الحسين بن ابي الفعلل قزويني است دوشير از در كتابخانة آقاى محسد حسين شعاع حفظهات من ش كل همج دعاع د مدمنا الد يعلول بقاء وجوده النفاع كه اذ قرار تفرير بعض دوستان كتابخانسة حضرت معظمة داداى بسيادى اذنقايس كتب نادرة قارسي وعربي است خداوند امثال الوز المتخاص فاخل محب فيضل والدب وعشاقه كتب وآثار قدماء راكه ازبر كلتتوجود آمان شرة وحمات اسلاف بأعفاب و أخلاف منتقل ميكردد و اذتلف شدن بالكلي مجات مى بايد زياد كناد وعمر ومعادت و مكنت اين كونه افراد خير نيك خواء انوع وحفاظ واخز آن ثروت معنوى جامعه را بأفسير درجان سمكنه امتداد دهاد بنته وجودم

کتاب مزبور یعنی وبعض مثالبالشواحب فی نفض بعض فعنالیجال واقض، که -- برای اطلاع بهمهٔ نامهٔ مرحوم نزوینی رجوع شود به مجله وعقدهٔ نقش وتعلیمات آن، جاب تهوان -- ۱۳۲۵ ش(ص ۲۶–۲۲).

کتاب تغفی

اذ این بیمدحیاً للاختصار دوطی این میشه حمیشه از آن بکتاب دنتش المفالعی تغییر خواهم تمود از جملاً کتب بسیارمهمهٔ شیمه است که این جاب سالهای دواذ است از وجهود آن دوسوابق آیام الی قرن یاذدهم هجری بتوسط قانسی مورانه دواشترالعلماء با خبر بودم. دواشترالعلماء با خبر بودم.

حاحب مجالس المؤمنين فسول مطول درتشاعيف كتاب خود بعين عبارتناز كتاب نقض القمائج اقل كرده است والأأقيماكه ابن جاعب تشبع معودهام ٢٤ يا٢٥ مرتبهاز آنسطالبي اقتباس لدوده كاهبيلامطو لغربب شش حفت سغسة بزركك وكاء يكىدوسفحهوكاد يكىدوسهجدله وشرححال خودمؤلف ألرا نيز دراواسطمبطس ينجم اذكتاب خود مشروحاً مفصَّلا با تفلميلغ عظيمي افستن خود كتاب نتخب. الضنائع ذكركرده است و اينجام المظالعة ابن همه فـوائد سبالمغيد تاليضي وجنرافيائي وملل وعطى يعنى وأجع بمناقضات بين شيعه واأحل سنت واجماعت که حردونو قه ازاهالی خاك پاك ایران وعموماً از سکنهٔ دی وقزوین وقم وكلتان و آد. دساد. و طبرستان و آن صفحات بسودماند بعنی از حمان ها ط و بلادی که امروذ. (الملا ازحيت دين ومذهب) همه با هم برادد وبرابر ولى درآن أعصاديآن درجه با هم شد ونقيض وبنتون يكديكرنشنه بودماند كه اين همه كمتب تغيسه از قبيلهمين كتاب تض النشائج عدالجيل قزويني، وتهج الحق علامة حلى، وابطال الباطل فشلالة بزدوذيهات أختبى شيراذى، واحتاقالصق فاسى بوراتة هوشترى، دمجالس المؤمنين همان مؤلف، دصدها كتب ديمكر اذهمين جنس أذصادم اقكار آنها و از ددود وابطالات ومعازشات ومناقشات آنها بایکدیگر بعدل آمدماست. باري اين جمانه از مطالعة اين همه قوائد لاصد ولاتحماي تماديخي و

جنو المياهي وملل درحلي منقول اذاين كتاب تشمل الفنائح جناعكه عرض شديده تهاي مشادى است كه ازدل وجان ازعشاق دلمباختهٔ شيداى مغتون ابن كتاب اذجان عزيز نوبودم ولى درعرش اين مدنن طويل ازهرجا وهر كس كه ميپر سيدم وجويا

بقذمة بصحح

ميزده

میشدم و در جمیع قهادس کتابتناندهای عمومی و خصوسی مشهووه که تغصّی میکردم مطلقاً واصلا وبوجه منالوجوه أشری وعفانی و خبری اذاین در ٌ یتیج بحر فغالل نمی نافتم و دالماً با خود میگتم:

با هیچ کس نشانی ذان دلستان ندیدم 💿 یا من خبر ندادم یا ادنشان نداده دسپس در چند سال قبل کے بغرمان ٍ لازمالاذعان حضرت مستطابعالی مشغول ترتيب مغدًّ مدای برای تفسير أبوالفتوح دادی شدم چوڻ ميدانستم کے مؤلَّف كتاب نفض الفشائيح ما تحن قيه با أب والغنوح واذى مماسر وبظن ۖ قوى تيز با أو معاش و از درستان اوبوده است میدنداً با حشمال بسدست آوردن بعض معلومات در خصوص احسوال ابوالقتوح والذي تمام فصول وققر أتى وأكه صاحب مجالي. المؤمنين النقض الشائح نفل كوده الاأول تا بآعم بدقت تمام مطالعه كسردم و بيشتر اذيبشتر بمندوجات ايمن كتاب ملكش آشنا شدم وبك بر هـ زاد آشر شوق و حرص من براطلاع ازوجود اين كوهوشبيعراغ دركتابخانداي ازكتابخاندهاي دنيا افردخته ترميشه ولىباذكما فيالأسابق حرجه يبتشرجستم كمتربافتم ودوهيج بقطعاى اذتقاط دنيا اثرى ونشامي إذآن تيافتم لكن سمذلك كله باحتمال اينكه شاید در گوشهٔ یکی از کتابها نه های ایر آن یا متبات صالیات یا حندوستان و صو ذلك تستعاى اذاين كثاب موجود باشدكه مااذ وجودآن خبر تداشله باشيم درص ۶۲۶ از خاتمةاألطهم تقسير ابوالفنوح داذى حاشبة ذيل را نوشتم كه ذيلا معض استحذار خاطرمبادك باحتياطاينكه شابه فعلا درشير اذبنفسير مذكور دسترسى تداشته باشيد عيناً تكرارميكتم وهي هذا: ٩(٣) ما بين علماى شيعه عنماىبودماقد موسوم باين اسم وتسبت بعنىعبدالممليل واذى ولىمقصود بذكو دراينجا دركلام ساحب مبعالس المؤمنين بندت عك تعير الدَّين عبدالجليل بن أبي الحبين بن أبي-الفضل تزويني داذى ساحب كناب ديمض مثالب التواسب فسيقض بعض فسائحه الرادافض، است كه صاحب مجالسالمؤمنين بسياد مكراد ددمشاهيف كتابخود اذآن نقل کرد. استِ وغالباً معض اختصاد اذآن بکتاب النَّصْن، تعيير مينعايد

در الد

چهارده

و درح احوال سؤالف آن را يزيينوان «مداليدليل قـزويني رازى» درميطى ينجم ازهمان كتاب يعنى مجالى المؤمنين مشروحاً ذكر كـردم است و الرآبيا برميآيد كه عبدالجليل مذكور درسته ياضد دينجاه درحيات بوده ودابر اين يكلى معاصر با ابوافقتوح اذى بوده است، وشرحاحوال اين عبدالجليل قرويني بملادة محالى المؤمنين در فهرست منتيب الدين مطبوع در اوال جلد ٢٥ بحارالاندوار ص ٩٠ وامل الامل شيتر حا عاملى مطبوع در آخر منهج المقال ص ٢٩، ودوشات الجنات ص ٢٥٠ - ٣٦ فيدر محلور است و در كتاب دالتدوين في ذكـر اخبار قروين دافس قرويني (نسخة اسكنديه ص ٢٩٣) يزغوج حال مختصرى از او مذكرو است كه عين عبارت او اين است دعبدالجليل بن ايس الحسين بن [ايي] الفنل ابوالر شيد القرويني أي موف بالنسير واعظ احولي له كلام عذب في الوحظ ومصنات في الاصول توطنالاري وكان من التيمة (ابتهي)».

کتاب نقض

ومعنى نداناد كه كتاب نقض الفنائج سانعن فيه چنادكه مريع دونسات الجنائات ((١٣٣) بزبان قادى بود داذ فقراى كه صاحب ميبالى المؤهنين درمواضع عديدة كتاب خود از آن كتاب تفل كرده معلوم ميتود كه بفادس سياد شير بن سليس دلكش بوده است دعلاده برموضوع اصلى آن كه دد سر كماي بوده موسوم بدمجتي فقاتجالي دافض تأليف يكي اذعلناء عام حاوى اطرائات بسياد نفيس مهمي دامع بتاريخ و جنم الحياى دى و ضواحي آن بوده است و اين كتاب تا عهد صاحب زماض العلماء ميرزا عبدالله أصلهاي معروف بافندى يعنى تا اواكل فرن دوازدهم هجى ى موجود بوده است (دونيات الجنات صاك) و هيچ بعيد نيست كه هنوذ نيز دربكي اذ كتابخانه ماكه ايران يا عتبات عاليات موجود بانده.

حضرت مستطابعالی در دقیمهٔ کریمه امتام فرمودهاید که اطلاع حضرت بستطانبعالیبطور انثاقیر شرح احوال مولف این کتاب در روشات الجنّدان یکی اذصادهات عبیب بوده و آنرا اذراه اطفات حمل بر مفاکه اطن اینجان غرمودهاید حالا

طلبة لمجمع

يانز ده

بس اذملاحظة جمل اخيرة اين حاشيه كه دوى آنها با مركب سرخ خط كشيدهام النعات خواهيد فرمودكه فيالواقع اين تعادف عجيب قبل اذهمه يهيز اذكرامات وصفاى باطن خود حضرت مستطابعالي بوده ذيراكه مثل ايوسيماندكه اين دقيمة کريمهٔ حضرت مستطابعالي جواب اذ مؤال مقد د اين جاف بود. است در خصو س تغتيش اذ وجود اين كتاب بدون ايشكه اذابن حاشية مقدمة ابسوالفتوح خبرى داشته باشيد وبعبارة اخرى جون ترثيب ابورمقنمة تقسير ابو الفتوح وازى بغواهش وهاشای جنوت سيتطابعالي بوده و من دوآن مقدمه با وجهود بأس ظاهری از وجود اين كتاب احتمال وجدود آن وا دريكي از كتابخانهحاى إبران يا عنبان دادهام خدادند بأطف وعنايت خود أولا حشرت مستطابعالمي والموغلق باكتشاف جنين كتابي محض بطورصدفه واتفاق وبمدون اينيكه درسده اكتشاف آن باشيد فسرموده است و ثانياً حضرت مستطاب عالى وإسلهم تغوده است كه ايسن مسئله وا باينجاب مرقوم داديد و مرا الا وجدود آن بدون اينكه بدانيد من تشنة يتندين سالهٔ این آب زلال (وحانی بوده و هستم مستحض فرمانید، آیا کرامت و صفای باطن غيراز اين چيز ديگرى ميتواند باشدة بدون هيچ شك وشبهه ايسن تسادف فوقالعاده عجيب يافىالواقع افركرامات يكي اذحا دونفريا حرددبوده است يا از آن تواردات بسيارغريب دادري است که انسان را مد تهاغرق درياي بهت وحيرت مينسا يدده

یس از آمکه جدای اول دنتین باعجام رسید وضخهٔ آن منتشر گشت و در مسترس احل فضل و ادب فراد گرفت ، اقبال فراوانی بآن اثر غیس مبذول شد و سبب شد که نسخ آن کتاب در زمانی بالنشبه انداد عزیز وتایاب فرد. دراین اتنا تقدیر و تحسین کتبی و شفاهی احل فضل نسبت باین جاب مرا بر آن داشت تا در جستجوی سخ دبسگری بر آمده تا در تنقیح و بزیش نصودن آن بیش از بیش کوها بانم. خوشبحانه با تغضمی و جنیوهای خولانی بتوفیق و تغضل خدادن

کتاب نقص

غالارد.

بهمهٔ های دیگری علاوه بر نسخ موجود سایق بنستم زمید که صحیح مبعد دکتاب را از روی همهٔ ضخ ایجاب، می نمود.

در عرض این سیسال که از جهام اول کتاب نقش میگذد^د مآخذ د مترن بسیاری بیهاب دسیم که قبلاً در دسترس نبود، و در این مدت خولایی مشکلات بسیاری از کتاب بقضردا بتوفیق خداوند و دومواردی نیز برای امتقاد خوانند کان دانشمندان واحل فضل حل نمودم که لازم بوه آنهاما نیز برای استقاد خوانند کان بیهاب دسانم. ولی چون تعلیقات زیاد میشد واگر توام بامتن بیهاب میر سید نورا کم آنها استفاده از متن دا دشواد میکرد، متن نقش دا بااسته بدقها و شرح و معنی لفتان و اصطلاخات ودیگر موارد شروری در حادیه مسخت متن بیمابی دسانده و دیگر تعلیقات را جداکانه بطیم سهردم. دیمون تعلیقات مخانش زیاد شد آندا در دفسیطند را در داد مانستان بیمان بیمان بیمان دانده از کنا در دو میجلد قرار دادم باستانده از آن میکن و آسان باشد.

ا کمون نیز باختماد دربازهٔ مستق وتاریخ محمنیف کتاب سخن میگویم، و افرآن پس بهمر آنی تفسیلی تسنع خواهم بوداخت دمشدمه را بیایان می برم. دربانهٔ کتاب دهر آلف آن در دمند آمد نفنی وتعلیفات آن، که منطقدی جداگانه است و سال ۱۳۷۴ فمری = ۱۳۳۵ شسمی منتشر نمودمام بتصیل سخن گفتهام. هر که تفصیل سخن را میتواهد بآنجا وجوع کند. درایس معد مه منتصر کوشش دنم است تا مجملی درباده کتاب ومستف آن گفته شود.

۱۳۳۱ تروی کتاب نقش روز پنجننه ۱۳۲۸/۲/۲۹ ش شروع شد و در سال ۱۳۳۱ بیابان دمید و درمیان سال منشر گفت.

ترجمة مؤلف كتاب نقض

منتجبالارين(ره) فدرفقورست» درباب عين مختفر مهمنميمة بطرالا توار): دالشينها لواعظ تعبر الدين عبدالجليل بين أبي الحسين بن أبي الفضل الفزويني عالم، فسيح ديثين، له كتاب بعض مثالب الشواصب في تنغن بعض ضائح الرّواض، كتاب البراهين في اهامة أمير المؤمنين (ع)، كتاب السؤالات والمجوابات سيم مجلدات. كتاب منتاح المد كير، كتاب فنزيه عائدة.

کویامراد ازمنتاحالیّندکیردداین ترجعه همان کتاب است کهمینّف.(د.) در دومود از کتاب حاضربان تصریح کود:

۱- (س۱۷۷۷)باین میارند همترد کتاب دمنتاح ال احان (علال دجان) فی فنون الحکایانته شرح ایمان عدر بنومی بیان کرده ام لملیف، و بسی از مدروفان فریقین آن را دسته کردهاند و دیند ویر خوانندانده.

۲_ (م. ۲۴۴) باین عبادت توانتقاد شیمه درحلی زهاد ومباد ومسان چنین بهایت بیکوباشد وجون منصل خواهد که بداند کتاب ومفتاح لی احات که ما جمع کردمایم دوقنون حکابان سیهاد. کاغذ است مطالمه باید کردنه. وصاحب فدیمه کتاب دا بندوان ومفتاح الله کیر، و همتاح الـ آحات به مؤلف نسبت داد، آمگاه گذنه حراحتمل بعض اسمادهماه.

اماً دنتریه عامته حدانیت که در (س ۱۹۱۵) از آن چنین تعییر کرد. دومن درشهور سنهٔ تلات ونلائین وخصسانه کتابی مفرد ساختهام در تنزیه عایف دردولت امیر غازی میاس – وحمقالهٔ علیه – باشاور درنیس ومقندای سادات وشیمه سیند ، سعید فضر الدین ن شمس الدین الحسینی – قدس انه دو حصا –، د

كابانقغى

مزدر

قاضیالقنانه سمیدعنادالدین الحسناستر ابادی تو دانهٔ قبره ــ باستقمام بر خواند و بریشت آن نسلی غرام نوشته باستحمان تمامه و نسخهٔ اصل بغزانهٔ امیرعیاس بردند، ودیگر سختها دارند اگر خواهد طلب کند و بغوانده. و نیز در ص ۲۹۵ از آن کتاب چنین نمیر کرده:

دوهر كس الرفريتين كه خواهد كه اعتقاد شيمه درمايته دام. سلمه وهيدً زفان مصطفى بداند بايد كه «كتاب في ننزيه عايشة» كه ما در دولن امير عباس غاذى دعمه قاضيالفندة سبد حمن استرابادى باضارت امير سيد شمس الــــد بن المحيني" – دحسةالفطيه – ساخته ايم برگيرد و بغوانده:

اماً کتاب «البراعين» حداشت کمصنف دوم ۳۷۶ افرآل جنين نمبين کرد: د واو لين خليفة عباسيان بلعباس سقاح، وعدد اسامی: حدة خلفا والقاب ايدان ما در کتاب «البراعين فی اماسة اسيرالمؤمنين» بيان کردمايم دوتادينم سنة سبع و نلاتين وخسبافة.

وبیز دو (ص ۴۹۹) از آن چنین تعبیر کرده دوچون کتاب نه دوامامت است آمیه دومواضع برفت از این معنی کفایت است و ما در کتاب البراهین فی امامة امیر المؤمنین، بیان آیت و وجه خبی و دلالت بر امامت بسمع گفتمایم، در این کتاب احتمال نکند چون بغوا تند بمانده. قاضی شوشتری (در) نفر هجانس المؤمنین در مجلس پنجم که در دکی

متکلسان:ومفسر ان شیده است (ج ۱، ص ۴۸۲ چاپ اسلامیه) گفته: دانشیغ(لاجل صدالجالی)انقرویش السازی به از از کیای علمای اعلام

ا و انتیای مشایش کرام بوده و دردمان خود بعلو خطی وجودت طبع از سایی اقران امتیاز داشته، ناآ نکه چرن بعنی سامر ان او از خلاه وسنیان شهر دی و ناصیان وادی خلاف و نی مجموعهای درد دمدم بنیمه تألیف معود، علمای شمه که در دی و آن لواحی بودند بانفاق قهر اددادسکه تیخ عبدالبطیل اولی داحتی است بآ نکه متسدی دفتم و تغییر آن شود و آخر اور فوتی تألیف کنایی

شمة تعسع

نوژده

شريف درنفش آن معموعه بافن وعنوان آثر ابنام فلمي وامم سامي حضرت ساحب. الز مان امام معمدين المعن المهدى صاحب الامر (ع) مزين ساخت. (آنگاه عبارت خطبه دا قتل قدونه کا آنکه محفه):

وومعنفى ماند كه لطايف فوايد و اخبار ونفايس فرايد و اسراد در كتاب مذكورمسياد است و ما در مواضع منعد ده اذاين مجالس اذ لطايف كلمات اد باستشهاد مذكور اختمام و آن را زينت كتاب خود شناختمام، وجون وجود آن مستمه بتايت نادر است ومع هذا آعيه اذ منع آن بنظر اين قاصر دسيدمنايت سقيم است لاجرم ذكر شطرى اذلطايف او راكه بعد از قامش وفكي سياد مسجد مودد يا محصل از آن فهميده معننم داميته بآن اشتغال مينمايد.

افندی (ده) دور باض تعلما عرد و جدة مستقر (ده) بعداد نفل جاوت قاض (ده) از سجالی نسبت بغوایدی. که در کلام وی بنقاست آنها اشاده شده چنین شخته و وما آن فواید وا در کتاب هوتیقاالنجانه ، دوقسم سوم که دوباب مسائل مربوط بامامت است نفل سودیم (تا آنکه شخته) کتاب المبرده [یعنی کتاب قض] کتابی است دوامامت؛ للیف و یوفایده، و اکتون یک نسخه عنیق افرآن در نزد من است، وچند نسخه ویگر افرآن دا نیز دیدهام و افرآن جسله است نسخه عنیقی که در نزد مولی ذوالفتلا است (تا آخی کلمات او) م.

رافعی در الدوین» درباب عین نحت عنوان الام المادس (م. ۱۳۱ منعة. عکمی اسلامبول دفت ۳۴۲ نمخه عکمی اسکندر یه) سخته:

د عدالجليل بن أبي العسين بن [أبي] النشل أبوالرشيد الترويش يعرف بالتسير، واحدًا، امولي"، له كلابعذب في الوعلومسنات في الامول، توطن الرى". وكان من الشيمة.

١- (ي) كتاب طبق معرفي ما حب اللديمة (ج ٢٤) ص ٢٢) بسارديم و مقدمل ويسبرط برده است ليكن تاكنون من بزيادت آن مرقق تقدما (م ونيدانم از ين رفته يا حستة ٣- طالب تعن هارت افندى (ده) برياض الطماه مراجعه كند يا بمقدمة غض و تقيقات آن (من ٢٥).

كناب تفقن

و رضىالدين قزوينى در وضيافةالاختران» (م ٢٢٥) ترجمة اد را إذ كتابالتلدين، وقهرست منتبعياللاين، ومجالس المؤمنين تقل كرده. وشيخ حرعاملي (ره) فيز در دقة كرتالتتبحرين» ترجنة او را ازقهرست منتجياللاين تقل موده است.

÷

ļ

وبالعبله ترجمة وى درهريك از وياض العلماء و أعيان الفقيمة سيدسمس عاملى (ج ٣٧، ص ٢٨) و تقات العيون از طبقان اعلام السيمة غينم آغا بزرك طهر اى (ص١٩٣ - ١٥٤) ومعجم وجال المعندين امام محوقى (ج ٨ ص ١٧٢ - ١٧٢) و نتقيح المقال مامقاى (ج٢، ص ١٩٣) وفوالدالل منو يه شيخ هيئاس قمى (١٧٣ ـ ٢ ٣٢٢ چاپ كتابتانة مركزى بسال ١٣٣٧ ه ش) وجامع الزواة ارديالى (ج١١ ش ٢٣٨) وابجاذ المقال مولى فرج اند الحويزى (ج٢ نسخة خطى كتابتانة تكارديد) يز نقلا از فهر ست منتجب الدين من حجم است.

نگار نده همویند: یکی دیگر از آنارمسنف دسالهای بود. داراخوال ملاحد و در دشیهان ایشان که خودش با ندوهمین کتاب باین مبارت صریح کو دارم (۳۷۵): و ما درمختصری که پارسال درجواب ملاحده و در میه ایشان کردهایم که از قززین سا قرنشادند شرح آسامی و آلقاب و آصابی این مطعو نان همد عیان دادام م

و اشاده به این وساله است آمچه افندی (د.) در ویاعی تخطط (دمجوع شود بتر جمه مصنف از کتاب مد کور، یا بس ۱۲۶۹ تطبقانیم یا س ۲۴ مقد مد نفن وتعلیفات آن)، دنم اعلم آن اه رساله مختصر: آفی جواب العلاحدة وشیههمده الفها قبل تالیف کتاب العتال بسنة کما بطهومن کتابه العنالي.

اسائيد ومثايخ مصنف

۱- أوحدالد بنا بوعدان العسين بن أبي العسين بن أبي القنز فيني بر أدر مهتر مستف كه در (م ۴۹۵) إين كتاب از ادبابن عبارت عس مع كرده حد تنا الانخ الامام أوحدالد بن أبوعدان الحسين بن أبي العسين بن أبي الفضل الفرويني.

ىقدىة ھىبجع

يستويك

سماعاً وقراءة ، وما ترجمة اووسه فرزندش والذفيرستمنتجبالله بينقل كردمايم (مرى۱۵ مليفات). ونيزمسن قدام وى را جزه علماء شيمه ذكر دمود باست (س۲۱۱). ومصنف (د.) وى را درمند مه كنايباين جادت توسيف ومس فى كردة عز بيش برادر مهتره أوحدالدين المحمين كه مغنى وبيرطايفه است .. مد الله عمره وأنفاسه ــ فرستاده وجون اسم اين برادوبز رك مسنف حمين بوده است يند را ابو المسين ميكنهاند ومنتجبالدين د وافعى وى را بآن معر فى كرداند.

۲- الامیر الاسام آبومنصودالمطفئن السیادی: که در مراکله حسنت تقضیباین - مطلب اشاده کر دماست. ووی از مشاهیر و ایماظلم علمای اسلام بوده که ترجعهٔ وی وا منسلاً در تعلیقات دیوان قوامی داذی (س ۲۲۲–۲۲۹) و تعلیقات تقش در تعلیقهٔ ۱۹۹ (س ۱۹۹۵–۱۹۹۶) نفل کردهایم.

كالريخ كصنيف كتاب

شروع بتأليف دبعتر فعنا يع الدوافش، طبق تعريج مصنف آن ذمان المشتت محمد بين محمود سليمو في بوده استذير ا شيغ ميدا البطيل كقته (١٣٧)؛ وجنا نكه ما بر امام حق – خاعف الله دولته – تناكلته ايم او سلطان سميد محمود را وتتالى كقته است (لا آخر)، و حماد از وسلطان تامير ديه فيا تتاله يود مدحى وتتالى كقته است (لا آخر)، و حماد از وسلطان تامير ديه فيا تتاله يون بسو ضباع محمد بن محمود بن محمد بن ملكناه سليمو في است كه جلومش بر نخت سلطان دو اواخر سال ٢٧٩ قمر محمد من ملكناه سليمو في است كه جلومش بر نخت سلطان تأليف طبق تعربي حود مؤلف در آخر كتابش ۵۵۵ بوده است (٣ / ٢٩٩) يعى در واواخر سال ٢٧٩ قمر محمود و والتين در سليخ ذي القيدة ٢٤٥ بوده است. وختم مده تأليف ملبق تعربي حود مؤلف در آخر كتابش ۵۵۵ بوده (ست (٣ / ٢٩٩) يعى ذي القيدة ٢٤٢، ومنتهاى آن محر منال ۵۵۵ بوده ودمال ٢٥٤ نيز كتاب منتش مده بوده است بدلالته مادت معن منال ۵۵۵ بوده ودمال ۲۵۵ نيز كتاب منتش شده بوده است بدلالته مادت بمينه جيداليوليل در آغاز نفن (س ٢): فيزدما دريع الاول ٢٥٥٢... بها نقل الذار (ناآخر)، اما درمت كتاب مذكور (س٢٣٢) معليى بيهم مي خوره كه با آنيم بادند مانان دارد و آن اينكه گفته، وما الامريزون

کتاب تقفی

که اذجاب شام قنمی سنی دسید بندلت و اقبال سلطان عالم (۲ آخر) و مراد اذاین فتج، فتح شهر حادم استبتسیلی که درتعلیقهٔ ۱۹۲۷ بیان کردهام (س۱۰۷۸) وهمچنین درمقده نفش وتعلیقات آن (س۲)، وتنبیع اطر باین منتهی شد که تا سال ۵۵۸ مؤلف کتاب جریان امر تألیف خود دا ادامه میداده و در آن تعر ف می نموده ومطالبی دا که مناسب می دیند بر آن می افزوده وجون نمیخ منتشو شده معدود بوده الحاق اضافات بر آنها بدین جهت مسکن ومیسوربوده است. چون زمان تألیف بعض فضالح الروافض معقوم شد می علیم

اذعبادان گذشته معلوم شد که دسته فدیمنی ضالح الر داختی، درسال ۵۵۵ بدست شیخ مدانجلیل رسیده واوسته لویتفنی آن مدداست، و تألیف آن داقل از حدود سال ۵۶۶ خانمه داده است. زیرا تادیخ فون مرتعای بزر که سید شو فدالد ین ملك التقباء ابوالفنل معدد بن علی الموضی الحسینی بشمریح دافمی در تدوین بسال ۵۶۶ ددشه ساده بوده است. (دجو عشود به تدوین می محه دسته عکمی تر کیه، وص ۲۰ دسته عکمی اسکند دید، و س ۱۹۸ دیوان قوامی و مواف مقنی بر او بعبادت دضاعف ای جلاله تناکند است. واین جمله دعاید مریح است دراینکه بعبادت دضاعف ای جلاله تناکند است. واین جمله دعاید مریح است دراینکه کتاب در این تادیخ (یعنی بین عنده و ۵۶۶) که آن عقب در قبد حیان بو دیتا الیف شده است.

اماً آ نیمه دو دودسته وجده (م ۲۷۱) باین عبادت ذکر شد: تو رض الدین ابو سعدستوفی خور محدیس خواجهتزیز الدین مستوفی که مشیر ومدیئر ملك سلطان مسئلم اباطال طغرل بن اوسلان واقابل مسئلم جهان بهلوان _ أعز الف آصارهما _ است وعلامة قزوینی دو حاشیه این جمله دعائی دائیز آلفه اصارهماه از مستمه دح ه که مدتها بعنوان امادت دو تزدن بوده بخط خود با هداد مرقوم فر موده: «تألیف کتاب دوعه طغرل اخیر و جهان بهلوان بوده استه که استفهار از عبادت دعا است، مبتنی بر این بوده که سخه دوریش ایشان منحس بآن بوده است، دوسود تبکه ضخ دیگر قدیمی فاقد این عبادت است، چنانکه دودیل صاحمه

مندة تصحع يستومه بآن اشاده شده و دونسليقة ٩۶ نيز بتسقيق آن پرداختمايم (س ٧٩٢-٧٩٢). تاريخ ولادت و وفان مصنف

یس از آ تکه تاریخ تألیف نقش معلوم شد می گوئیم: . تادينغ ولادت ووفات مدتشه، (دم)دقيقاً در دست نيست، ولى ميتوان الملاحظة آلهمه نقل شد حدى زدكه توليدش اواخرقون ينجم بوده است زيرا درسال ٥٣٣ کتابسمودفش دننزیه عایشه، را تألیف نمود که مودد نفریظ مفتی شرق وغرب قاضي القناة عمادالدين أبومحمد حسن استر أبادي قراد كرفته بنعوى كه اصل كتاب را بخرالة امير ملحد كشر معروق عباب غازى التقال دادماند، وهمجنين درسال ۱۳۳ کتاب دانبو اهین فریامامة امیر المؤمنین، وا تألیف کرده و در سال ياضد وينجاه درمدرسة بزأركه خبود نوبت مجلس داشته جثالكه خود باين اس درس ١٣٧ عس بوكردية ددرشهود سنة خمسين وخمسالة مرادوز آدينه بعددسة بزركماً خود نوبت مبطس بوده. وبعد اذاين تاريخ بوده أست كه كتاب دبعض فماجال وافتر، مورد بعت، تأليف ودومحافل از آن كفتكوميشده، تا أ فكعطبق صريح مصنف در س د وج: الابيش از وصول ايسن كتاب بما مكر ذمرماى از خواص علماء شبعه که اور کتاب دا مطالعه کرده بودنددر حضرت مقد ترجر تغای كبير سيد ترف الدين مال الشقباء سلطان المترة الطاهرة أبسو الثغل محمدين على المرضى مناعف الأجلاله وبراغظ كهرباد سيدالسادات برفته كه:عدالجليل فزوینی می باید که درجواب این کتاب بر وجه حق شروعی کند چنانکه کسی الكارآن تتوالدكرد جون نمخة اصل مما آوردند وتأمل افتاده بنست معشف وسيدكه شروع درنقض آن تعوده است

۱- شدهین عقده هنگام هرفی تستخ نیز باین مطیبانشاده شده است (ص ۲۰). ۲- از طید شدسه بلفظ (بزرگنه برمی آیازکه وی ملزمهٔ دیگری نیز داشته است.

يست ز دو

يستوچهاد

ضخ این کتاب کمیاب و نادر الوجود بوده است

كتاب نقض

دراحب ردمان ومحد²¹ قمى مد وفوانالله عليهم ما تركه ميلى ومحد ت تورى ورماحب ردمان ومحد²¹ قمى مد وفوانالله عليهم ما بآن كتاب دست ليافته الد، و احباءاً أكر مطلبى اذ آن نقل كتند بمواسطهاى نقل مى كتند مثلا مجلمى (ده) درمجلد چهار دهم بحار درباب د الممدوم من البلدان والمندوم منهاه (س٣٢٩ چاپ امين الغرب) محققة عواقوله روى الدينيا لاجل عبد المبليل الى آلاي في كتاب البلغين باسناده عن النبي ماوم ميدود كه اذ مبعالمي السماه (الحديث) جون بسايق ومحد²¹ نورى درفايدة موم الدغلية المراحل عن البليل الى آلاي في كتاب البلغين باسناده عن النبي معلوم ميدود كه اذ مبعالمي الديني على كرده است ومحد²¹ نورى درفايدة موم الدخاندة مستدرك دونو جدة عالم بزر كواد ابور المومنين نقلا عن الديني أحدين عباس دوديستى كتنه (مى ١٢٨٠): ومؤي معالمي عدالة جفرين محلوم نيا ميدا يوليليل التروني في بعض درمائله في الاسامة عند كر هذا الشيغ أنه كان منهوراني جميع الفنون (االتراحر)، عر كوان ما ميد الدر منان الجناب عبد البوليل التروني في بعض درمائله في الاسامة عند كر مذا الشيغ أنه كان منهوران (ده) بر داشته است زيرا وى دوم وي ما عرد اين كلام دور المية الميا الميان ورادي المعان دون وي معاري وي دوم محمد المي عند كر منا الشيغ أنه كان منه ورادي (ده) بر داشته است زيرا وى دوم روم ما درم اين كلام دالذ رومات الجنات خوانداري (ده) بر داشته است زيرا وى دوم روم دوم اين كلام دالذ رومات الجنات خوانداري (ده) بر داشته است زيرا وى دوم روم مورى الأسامي دور بستى مذ كور كفته (مى ١٩٩ جاب الول):

ووفي كتاب تاليا التواسب الذي كتبه الشيخ العانيا العاد فعالمته عن الجليل عبدالجليل بن محصله القزر بني في تنقيح مسئلة الاحامة ورد أباطيل العامية بالفلوسية بنقل صاحب المجالس عنقائنه قال (التي آخر كلامه)، ومحدث قمش (وه) بيز در الكتى والالفاب درى جمة دوريستى هميين عبارت را به تصريح باخذات افر ووضات الجنات نقل كرده إست.

و ووشنتر اذ اين قفل معدات غمى (ده) اين عبارت اوست كه درالغواف الراخو به دوتر جمة هيخ عبدالجليل (ده) كلته است (م٢٢٣٧): «أقول: قال شيخ فقهاتنا الاعلام ساحب جواهر الكلام (ده) في ذكر المكبيرات الثلات بعد تعليم السلوة: بل نصديه في الجملة ماعن الشيخ عبدالجليل القورين في كتاب بعض شال

یس معلوم شد که علمای نامبرده بکتاب اتن دست نیافتهای د و هنگامی که امتال ایشان بآن دست نیافته باشند مدّ عای مز بو رکه نادرالوجود بودن نسخ کتاب اتنی باشد در مقل اهل فنّ دوشن خواهد بود.

هذه است)۲.

;

نیخ موجودهٔ کتاب نیز نوعاً مغوش دمغلوط و در هم ویرهم بوده است

داشتندانی که با این کتاب س وکلادانشه؛ وینسخهای با بنسخی از آنندت یانشماند باندماج و تشویش ومغلوط و درهم ویرهم بودن آن نسخه یا نسخ تصریح کردماند.

قاضی شوهتری (د.) ندرمجالس دو می چما مسنّف (د.) بعد از تجلیل کتاب نفش شفته: نوچون وجودآن نسخه بنایت تادراست ومعهذا آلچه اذ تستم آن بنظر این قاص وسینده بنایت سقیم است^ره.

علامةً بزدتوار ميد محدقتي (ره) كه از أمانم علماى نيعة و ساحب تأليفات مشهورمازقبيل استنساء الاقحام وتشييدالمطاعن است درحاشية فستشغوه كه بدستور وى استنساخ شده است جذين قوهته، آ

دبتارینم بیست وششم شهر شو آل سنة ۱۹۳۵ انشهو دسنة خاصه از عفر مرابعة مائة ثالثه بعدالالف من الهجرة الشبوية از مقابلة اين كتاب با اسل نسنه بتنهاى تقى خود بدون ساونت و استمداد [اذ] ديگرى [قارخ د] يقدو وسع و شاقت مقابله كرديم و اسل نسنه بسيارستيم بود. كتبه بيده الواؤزة سخمة قلى. علامة قوديتى (ده) در اداخر للمة خود كه بداعمتد محترم جناب آقاى

علىأصفر حكمت نوشته اين عبادت دا دريم كرده است":

ار ص ١٩ هيين مقلمه. ٢- ص ٢٧ ٦ نفض چاپ حاضر. ٣- ص١٩ مقلمة چاپ اول، وص ٣٧ ملمه نقض وطيقات آن.

گاب نقش

يستوثبش

دستون مستطابعالی در اداخرمرقومهٔ شریفه اظهادتأسف قرمود. بودید که این استد میادمفلوط، وحذف واسقاط بسیار داود و عبارات و آیات و آهمار مربی تعامداً مقلوط و آمیخته بسهو داشتیاه کاف است، دمرفوم داشته بودید که اگر تسبقهٔ دیمگری از این کتاب بعست آید جا داود که با محفیق واسقم و مطالعه در اسامی د جالواعلام واماکن وبلاد و کتب کمند آن بست وفورد کر شده مطبع دسته.

مرقى تستعجاي تلجره

چاپ کمونی کتاب تقض بر هنت مستخمیتی است. وجاب اول آن که حدود سی سال پیش انجام شد بر اساس پنچ نسخه بود. است. بتابر این دوجانی کشونی سه استخادیگر بعلادة استخدهای سایق بنست ما رسید. ومورد استفاد، قراد کرفته است. دوباده اهمیت هر نسته و چگونگی سمت با قدمت یا دیگر خصو سیات آن بتر تیب سخن میگونیم.

الم قسخة ع - این نسخه نخست جزء کتب کتابخانهٔ موجومه معد حمین شماع شیراذی بوده چنانکه در نامهٔ عادروان قروبنی باین امر تصریح شد است. میس بجناب آقای علی اصفر حکمت انتقال بماقته، و ایتان بعداً آن وا به استاد فقید محدث جه نموده است. دستخط آقای حکمت درمورد تعلیا این نسخه، مرجوم پندم میناً در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران (شمارهٔ ۲۲، دی ماه ۱۹۳۷ تر) کلیشه شده است. دوتر وجه اشاده بنام حکمت است.

ب هانطور که در آغاز مقده اغاده ترقه است، مرحوم پسندم بینتهای منطق مقده را نوعه، ولی هنوز نستعها دا میرمی نمیوده بودکه تا گیان سر گش فرادسید البته چنانکه ندربالا توضیع داده قده پنج تسنه از نسخ هشتگانه کتاب تقنی درجاب اول در دست او بوده است. بنامرایی آن ققیه بنج نسفهٔ نامیرده را در کتاب ومقده تفض وتعلیّات کری جاب نهران سال ۱۳۵۵ ش، من ۸۸ سمه مرحی تعوده و از هرشدهٔ یک صفه را کلیّه کرده ویوابیوساقده است.

د هناساندن آن پنج نسخه، من مین توشط مرحوم پندم را از آن کتاب نظر کردمام. مسئل گاهگاه باقضای ضرورت برخی نکات لادمرا نیز پادآورهندام. دیگرنسخ را همچنین بهمان دوش هناساندام. (هلی معندن).

کتاب نقض

خصائص اين نسخه

این نسخه بنط ستملیق درنمبان سال۱۹۵۹ ه کتابت شده مجادت آخر این نسخه در مه۳۶ نقل شده است. قطع نمیشه ۲٫۶×۲۶ سالتیمتر (وبا احتساب حواشی ۲۲٫۵×۲۲٫۵ سالت) و هر سفحه دارای ۱۸ سطی است. اندکی مووبانه خود کی دادد و آثارد طوبت کونه نیز در آندیند میشود. عناوین باشنگر فعاست. این نسخه دوعیب ویانه حض داره.

الماعيب الول لينست كه: در اين دسخه عبادت غيالب موارد موض شده، در بعنى موارد علاوه عير نقل بسمنى تلفيص نيز بكاو ولقم، بلكه درجاهاى يسيلا نيز مطالبي اسلا وبكلي حذف واسفاط شده است، بناير اين ميتوان كلم: اين نسخه خلاصه مانندى از كتاب نقش است، ذيوا در نتيجة تعز قات ميمودد الفييل لغبيل وتبديل عبادات وتقديم وتأخير وحذف واسقاط مطالب، وضع تأليف كتابينهم خورده ومتن آن در بسيادى انموارد بكلي عوض شده، حتى اين غير اجين بي العاف در يادهاى از جاها جنادكه كنتم اسامى اشغاص با امكنه يا ماير اجزاء عبارت دا تهون ندى فهميد يا ينظر خود غير لازم يا مكر و مي فهميده است اسلاً حذف و اسقاط كرده وميمكرته عوض وبدلي جايراتها مكذاته اب بدين جين منه دا از حيز اعتبار انداخته و كتاب ديكرى جعل آنديده است.

این عیب اوّل نمخه است دما نقل بهمین عیب درغالب مواده از این نمخه بنستهٔ منسر ف فیها با سخهٔ تحریف شده و گاه گاهی هم بنستهٔ تو تو س تمپیر کردهایم

اما عیب دیکتر این نسخه آست که: از اوایل آن قسمتی سافط شده است توضیح آیکه از این عبارت: فدمانند این فدهمه همهٔ ایبیاه در وقت استرول خوف بوده است، (که منطبق با سطرا ص ۲۰ جاپ کشومی، وسطر ۹ س ۱۳ جاپسایتی است) تا این عبادت دانگه گفته است، وهسپتین دوایات می کنند این جباعت و می کویند: عن أین عبدافة عن آینه عن آباته عن دسول افت (ص) و جغراز آن اسناد

آگاد نیست» (که منطبق با سطر ۱۸ ۳۹/۲ بتمایی کنومی، وسطر ۸ ۳۰ چام به سابق است) از آن نسخه سافط شده است. بلی،غالب قسمتهای این چند سقیمهیشی از صفحهٔ ۱۳ تاص۲۲ چانوسابق (و از س۰۲ تا ص ۲۸ چاپ کنومی) درهمین تسخه هم هست لیکن با هیدیم وتاخیری.

طلعة بصحح

نا تخمته نعالد این عب دوم نیز قوباً معتمل است که از همان نلشیسان و استاطات بیمورد وصر قات غاصبانه مستنسخ مز بودباغد (اکی چه بجعت بسیاری آن نستها وضیر، بودن مطالب آنها بعید بنظر می آید) و تأییدمی کند این احتمال وا آ لکه این ساقطات از وسط صفحهارست بدون آ ککه علامت اسقاط و صفقی در آ اجبا باشد. مقصود آ ککه این ساقطات از مفوط اورانی از مایین اوراق کتاب که غالباً در کتب اقطاق می افتد ناشی نشده است، بلکه از یاضمضه از مایین یا فسط افتاده است (این امر در سطر ۳ صفحه کا چهام این چه و دوله استخار بود وروی داده است. اعا حسن این فضحه عادت از آست که قسمت معظمی از اوراخی کتاب از

همهٔ استدهای موجود دیگر ماقط شده، لیکن خوشبختا نه آن قسمت در این استند هست پس فقط بهرکت این نسخه آن نظایم بوطوف شده است. بیان این مطلب همانست که درصلحهٔ ۱۰ میاود قی عرم۱۷ میاود قی ۱ جاب کشونی (وص ۵۵ میاور قی ۲ - م۵۸۶ یاور قی ۱ جاب سابق) نوشته ام. هر که طالب تفسیل آن باشد بآنمیاها مراجعه کند^ا.

مخفی نماند که در بین بنج دستهٔ منعلوط کتاب نقش کندر چاپ مابع اساس کار برردی آنها بود، نسنهٔ حج ننها دستهای بود که قسمت ساقط از تمام نسخ فقط در آن موجدود بوده وییر کت آن استهٔ چلی کلمل و تمام شده است. ولی در چاپ کنونی از بین نسخ دیگری که بنست ما وسیده نسخهٔ دوه نیز در داشتن این مطالب با نسخهٔ وجه هماهندگ است. و از بین این هشت نسخهٔ موجدود که اساس طبع در چاپ کنونی برردی آنها است دو نسخهٔ وج، ده در داشتن این مطالب مانط اس دربازهٔ خصافص این نسخه آنچه ناابلجانوشت خلمه، طالبی است که مرحوبادی در دسته نشود و نمیانت آنه با تابلجانوشت خلمه، طالبی است که مرحوبادی در دست از داین بی اضافات این جانب است. (ع م.)

ı

يستوله

يستوهلت

. از دیگر نسخ مشتر کند دیس کت این دو نسخه، جساب جدید نیز تمام و کامل گفته است.

كتاب نقض

معقلمی دیگر: در دونسخهٔ رح وه چند جملمای وجود دارد که منایر با سخههای دیگر است. حکابت از آن دارد که تألیف کتاب تضید مهدسلطان طقر ل این ارسلان و انابلی جهان یهلوان صورت کمر قنه است (وجوع شود جم ۲۲۱-۲۳۷ نقش، پدر بدر تعلیفات (ص۲۸۷–۲۹۷) دربارهٔ این موضوع تعقیق کافی کر دمه وی اعتباد بودندونسخهٔ وجرده را که تو توسی اند و در هر دو تعمر فرحای تر بادی صورت کمر قنه یادآ ور نده دور آخر منذ کر شده است که این مطالب نیز از جملهٔ تعر قات بی مورد نوبسته تا است.

دوپایان علت مسرف تغییر وتبدیل در این سنعد ا یادآ ورمی شویم و آن اینکه: چون تسخدهای کتاب نقض بسیار نادر و منصح و مفلو طبوده اگر لویسندمای میخواسته نسخدای بر ای استفاده شخصی خودبر دارد و چندان در بند خبط صحیح مطالب نبوده، ناگر برمی بایست بسیاری از مشکلات را بندق و اطلاعات خود حل نماید، و نویسنده تسخه و حج جنانکه از تسخمیر می آید سیکانه از ادب و ندق، بود است، و درهنگام استندان حو کاه بعد کلات مذکلات را بندق و اطلاعات خود حل عباران را طوری اصلاح کرد که بتواند خود از آن چره برد؛ هرچند بیادی از این اصلاحات باعت دگر گون شدن مطالب گفته است، از جمله تعرف و تبدیل یاد شده در فوق و و ارد کردن نام طفرل بنار این و اتابک جهان چلوان (گرچه بعد کن است این دونام از امناقات کاتب این نسخه بوده بلکه در اصلی کسه این نسخهٔ ما از روی آن دونویس شده موجود بوده است، باین جهت است که پس از دونویسی در حقیقت قالب در می می و داران به می مان چلوان (گرچه در دونوی می از دونویس شده موجود بوده است)، باین جهت است که پس از دونویسی در حقیقت قالب دیری معمل آورده است، باین حیت است که پس در دونویسی در حقیقت قالب دیری می میلی آورده است، باین حیت است که پس در دو بیاب باین در چاپ کتوی اه میلی آورد و است. این

۹ ــ دراینجا لازم است از استنا دستانویس دیگری یادکتیم، و آن استخاب است کهیلستود آقای طی اصفر حکست از دوی همین استا وجه توعه مقده کا بسرحوم علامة قرویتی داده-۰

مقلعه معينجج

سىويك

۲۰ - ۲۰ قسطهٔ د - این نسخه جزو کتابهای کتابخانهٔ مددسهٔ چهلستون مسجد جلمع تهران است که بامات دد اختیار پددم قرار گوفته است. دمز فده از کلمهٔ مسجد جرای این نسخه گزیده شده است.

این صخه درجاب اول دودست تبود و درچاپ کنونی است که مودداستفاده قرارگرفته است.

قطع نسخه ۵۵ × ۲۴٫۵ ۲۲ سانتیة قطع لوخته هایمنین ۸ × ۱۲۷سانتیاست، وهو مقحه داری ۱۷ سطر می باشد. بارکی وموریا نه خود دکی دارد، و خط آن نستملیق تو تو پس وعادین و آیات قوآن با شتگرف است. پدوم از روی نوع کاغذ و خط، آن را بحدود قون دهم نخسین زدهاند.

آغای رضا استادی درفیوست کتابهای کتابخانهٔ مذکر(¹ نسخه را چنین معر^افی کردهاند (س۲۶۸):

دالنقض _ بعضمثالبالنواسي،

از: شيخ عبداليعليل فزويني رازى (سدة ششم).

* ش ۲۷۷ مشملیق کویا اذسده ۱۱ ۱۲۰، آغاز والبعام اقتاده و بر گلحا

يى وپيش هدينه ب

سسترد. کاریخ لوفته هلذا این استاد بر ایر ۱۳۹۹ هستی است. ایسن نسته بقلع دخلی د دادای ۷۹۷ صفحهاست تزوینی ناصفط ۱۹۹ آزدا باجاندران مامرانیال مقابلوتصحیح اسرده دیدط خود باطاد حراشی واصلاحاتی در آن بسل آورده است. مرحسوم قزوینی در اط این استاد نوشنده شروع بطابله ۲۰ ههزیزد ۱۳۹۹ ۲۰

چنانکه قبلا گفته شد گسزوینی واقبال درصانه تصحیح این نسخه بودهاند ولی بسلت اندواج هوشانوادهٔ محکومتی ایران ومعردورات ایران از نشراین کتاب جلو گیری تیرده چه آن زا مقربرای روابط تو دولت بینامسند. تا مرانجام زمانی که مسرحرم پندم تعمیم به چلپ کتاب تقض گرفت هادوران اقبال این نسخه دا بادیگر پایداعتهای عود دزهانیادیهوم قرارداده. وهر وقت دوسوانی چاپ کترای ویتهای سایق تقض اذ تسلط تحت تصحیح تووینی واقبال نام بردهشنده مقصود هین نسخه است.

۱- قهرست نسخههای علی کتابتانه مدرسهٔ پهلسترن مسجد جامع قهران چاپیشند در کتاب ذاکتابی با چند تسخهٔ علیه ذکر اول- قم - ۱۳۴۵.

کاپ نیس

مىردى.

این نسته دو حقیقت نسخه ای بود جزمةماری اوزاق دوهم بعلادگوار کیها رموزیانه خورد گیهای اشاره شده که با ترحمت ومقابلهٔ آنبا دیگر نسخ عنابالاراق آن را مرعب وقابل استفاده نمودیم تا آنکه عسفهای شد. پس اترمرقب شدن نسخه دومعر فی آن می کولیم:

این نسته او ل و آخر قدارد. آغاز قسمت موجود آن صفحهٔ ۲۹ می قسمتهٔ چاپی وانجام آن می ۶۳۹ ب ۷ است که در حاشیهٔ هر نیزمورد نشان داده شدهاست. د کمان نشود که مقداده وجودس بر کامل بوده است بلکه اوراق فیهادته از لایلای کتاب افتاده است که درحدهجا درحاشیهٔ صفحات متن چاپی نشان داده شده است. از جمله رجوح خود به صفحات ۲۲۲۸٬۲۹۹٬۲۶۱٬۳۶۱ و ۴۲۴۰.

اماً نوهتمای این نسخه میناً حطابق نسخهٔ 🕶 است دیندم در این مورد در ص ۱۸۶ تعلیقات جنین نوشته است:

در از سنی که بعداز چاپاول دست زمیده نمهٔ ده است که قسمتحوجود آن هر فاً بعرف طایق نسخهٔ حج است که شرح آن گذشته لیکن ستاسفانه قسمت اول آن ساقط است و اگر کلمل هم می بود فاینعای تعیداشت زیرا قسمت موجود از آن بنویی نشان میدهد که قسمت مفقود ایز بعینه مانند نسخهٔ حج بوده است پس دوستهٔ حج ده دراین امریکسانده.

خودینتانه قسمت اول این سخه چنامکه در نستهٔ ص، بیان خــواهد شد پیدا شده است و گفتهٔ مرحوم پــدوم آ اجا که میگورد: ۶۶ اکــ کلمل هم می بود فابعمای فهرداشت فریرا قسمت موجود از آن جنوبی نشان میدهد که قسمت مفقود برزمینه مانند نسخه ۳۵۰ بوده استه کاملاً محیح مشین میباشد.

۲**۲ مسئة م**مد ابن نسخه فبلاً متعلق به كتابخانة عالم جليل القدوم حوم ميرزلمنعت طهر الى سامر آلى بوده است كه خود اد آنتزا بر اعبندم فرستاد،وبآن فقيد احداء به وده است. ومز ^{ور}ي اشادم به كلمة سامر آلى است.

تقلع نسخه ۱۳٫۶ × ۲۲٫۸ ۲ سالت وقطع اوشته های متن ۸ × ۱۷ سالت وهر ستعدداوای

مقلمة مصبحنح

سىرسة

۱۷ سطر است. اند کیمود بالدخود د کیدارد دیداو بزد آیات قرآلی باشنگ ف است. این نسخه همان نسته ایست که تفاظ الاملام شیخ آقا بز رکته طهرانی (ده) در نذر بعه باین حبارت دور آیت قطمة مرا فرانله قی مکتبا الشیخ الحجة میر ذا محمد الطهرانی جازن اداره کرده است. متأسفا تعاین تسخه متجادز از بیست دوق کو چك از از از ال کتاب نیست. اولآن این عبارت است: دمغتر خواط المه که بغنل دعلم د عست از اداد ندانة خود معیز استه که منطبق باسفسة ۴ سط ۲۶ چاپ کتوی (د م ۴ سطن ۲ چاپ سایق) است. در آخر آن این عبارت است: دو حوالت دین د خریمت بنیر خدای دمالی کو دن از غایت جهل دادالی باشده دنایس اطلاق کام محض لازم است اما آمیه صوالت کرده است با جماع شیمهٔ اسولیه اجماع را متک باشت دو یکی، که منطبق با منعمة ۸۵ سطر ۱۱ چاپ کتوی (دم ۲۸ می) جاپ سایق) است.

این سنده بنط استدلیق نواویس است و بنظ میآید کسه از دوی اسخهٔ متصر دمایهایمسابقاللدکر (سنی، سنخهج) استداخ شده باشد زیرا عبادانش مین عبادان آن، است.

اینها مطالبی بود که بندم در جاب اول کتاب در مین این این استه موشد بود. اسا پس از آلکه جاب کنونی کتاب بخش بیلیان دسینه مرحوم بندم درباره بمانیسه فستعاه پر داخت نا خط وتاریخ وسایر خصو سیات آنها وا برای باد آخر با هم مقایسه کند در آن موقع روشن شد که نمینه مری باد .ای از نسخه هماست بینی قسمت اعظم آغاز آن میاباعد. چه خط هر دود سخه بکی است وتعداد سطرهای هر سنعه وهمه خصومیات دیگر عین هم است. فقط اندکی از حاشیهٔ نسخه دس. بیش برید شده و دون تیجه چند کلمه ای از نوشته های حاشیهٔ برخی از سانته از بین وقتماست.

چنانیکه در سنتهٔ منه گفته شدآن سنته جنورن اوراق مندر نمی بود. که بیست ورق او ل آن بستی نستهٔ هری او آن جدا افتاد، در نتیجه آن بیست ورق بلست

مى وجهار

مرحوم می زا معمد طهرانی وسیده و بس زمین عراق منتقل شده وبغیهٔ اوراق استنه سرانیجام در کتابیخانهٔ چهل سون مسجد جامع تهران مستقر شده است. و از آغاز دانیجام درنستهٔ «م» و «د» که معرفی کردیم این امر برخواندمدودش میشود.

كتاب تقفن

.

با ترکیب این دویاده نسخه ای بدست می آبت که باقاول و آخر آن اغتاده است و از لابلای اوراق آن هم بر کهای بسیاری اغتاده است.

بهی حال چون زمانی که جاپ کتاب بآخر وسیده بود برما وونن شد که این دوباده مسته باک سنه استه و درطول کتاب همه جا این دویاده مسته را بعنوان دوسته مجزا با عسلامت س و د مشخص موده ایم؛ در این پیش گفتاد نیز آن دو داشمت دوعتوان معرفی مودوم تا باعث ایجاد اشکال و ایهام تگردد.

در اینجا متذکّر سینوم که مطالب سخهٔ وج و این تسخه (بعنی دوپاره سخهٔ س و د) عیناً مطابق هم است، وبرای برهیز اذتکراد خوانندگان اوجمند را به کلامی که مرحوه پدرم درمورد نسخهٔ دد نوشته است توجهٔ میدهم.

این نسخه (یعنی دو یاده نسخهٔ می د) جنانکه استاد فقید توشنه است پنظر سی آیدکه از روی نسخهٔ ح استنساخ شده باشد.

کار نسخهٔ ب ر این سخه متعلق است بآفای حسین باستایی داد، ویمکس آن در اختیارما قرار دادد. رمز همیه اشاره بنام باستایی است.

مقحة اول بن منتخد اغط است واذ این عبادت آغاز میشودد که کتاب بهم آودو. و آن را نقض ضایع دوافض نام نهندهانده کسه منطبق است با سطر ۱۱ ص۲ چاپ کتونی (وسطر ۲۲ ص۱ چاپ سایش). آخر این نسخه تمام است ولی تاریخ نحریر عداده، لیکن از ملاحظهٔ اسلوم، خط که شکسته مستعلیق شیه بشیوه هندی است بر می آید که در حدود اوائل قرن یاذد، هجری نوشته شده باشد.

يس نقص اين تسخه علاقامبر سفحة ادال منحص جهمان قسمت است كمضمن

ىتلىقىمىسى مىرغى ئىستىة 3-4 ياكن تىرىس كوديم.

سىرېنج_

عکم آن در اختیارما قرادداد، ومز دمه اشاره بکلمهٔ مجلی است. اول و آخر این نسته موجود د نمام است، و بغط تستملیق سال ۱۰۷۸ ه کتابت نصداست. عبادت آخر این تستعدا درس ۶۳۷ ملاحظه می قرمائید. بین این نسته دوستهٔ وب تباهت بسیارد جهات جامعة قراوانی موجود است بطور یکه ندن میدهد که اصل هر دویکی است. پس تقص این تسته منحصر به مانساقطاتی است که درد سندهٔ وجه بآنها اشاد کردیم. بوشیده نیابد که این نسته دربانه جا آختگی داد بیتی از آخر میه ۱۴ دستهٔ عکمی به اول مر ۱۹۷۷ متعل خده واین آختگی در از مسعانی بوجود آمند است.

المه نسخه ف - این دستنه متعلق بکتابخانهٔ عالم جلیل امیرحامد حسین هندی (د) حاجب کتاب عبقات الاتو اواست که دو کشود هند میباشد. و زمز «ن» اشاره بیکلمهٔ هند است.

عکماین نسخه را بدومیما زجندین مال نلاش همکانید را نجام بهمتانجمن آتارملی توانست بدست آورد ⁽ و زمانی عکس نسخه بدست آن مرحوم رسید که چاپ کتاب تا صفحه ۲۲۴ انجام ساخه بود: بنابر این از س ۲۵۵ تا آخس کتاب این نسخه مانند سایر نسخ مورد مقابله و استفاده قوارگرفته است.

ابن تسخه دوسال ۱۲۳۰ ، بهستو دعالامه سيندمعد قلي (ده) ساحب تشبيد.

۲- در پاهداشتها و نامعنای پارم کاطفهای بیدست آورم که آن قید از مال ۱۹۳۹ ش برای بدست آوردن این نسخه از غند مکاتبه می سوده است. برای توضیع باید یاد آور شرع که مرحوم پارم کنابهایی را که برای تصحیح آماده می نمود یا دیگرمآعلی که بطتی مرورد نیاز اورده برای بدست آوردن آنها از هر کسی وجاعی که می توانستمراغ میگرفت. بطوریکه قست هدهٔ مکاتبات او با اهل غضل بجهت تعمیل نسخه خطی یا عکس و با حی نسخ جاعی بوده است.

كتاب نقض

مىونىش

المطاعن ویند امیر حامد حسین مذکـرو دودهند وونویس نشه است، و خود سید معمد قلیمذکورآن را مقابله قموده و در آخر آن بشط ومهر خود ثبت کـرده است. برای ملاحظة آن بسفحهٔ ۶۲۷ و ۶۲۸ مراجعه ارمائید.

بس از مقابلة این قسنه با سایر نسخ ... چه مقابلة قسمتی که دوتصحیح ورد استفاده قراد گرفت (بعتی اذ صحافات تا آخر کتاب) وجه قسمت اول کتاب (بعتی از آغلز تا م ۵۳۴). باین تیجه رسیدیم که استه دانه تیز میناً مطابق دو تسخه دیه و دمه میباشد. یعنی این سه تسخه از یك اسلند. دو مورد آن قسمت از این تسمه که دومندگام چاپ دو دسترس بوده (یعلی از آغاز تا م ۵۴۴) این نسخه چیز کانو دنیر دولسنه اسبه تعاده، بطور یکه تفریباً حملة تسخه بدانه این مورد دو استه به وم نوشتهام، در مورد این استه ایز سادت آست. حسینین این استه دور سمود کسینت کی دارد، و این سه موده عبادت است از محمات ماه در مرد و ۲۰ سیفه میمی که درست. منظری و حماحتکه است از نمین مطالب مود و بعد قدم مورد کسینت کی دارد، و این سه موده عبادت است از سخمات ماه و در در مینه مرم که درست. منظری و حماحتکه است با کشینت کی مطالب در درسته ب و م که در منه حال ۲۵ و ۲۵ و ۲۶ جاج چاپ کتوبی نشان دادهایم.

اول و آخر این نسخه تمام دموجود است دنتم سنجه منحس میگرددیهمان ساقطانی که دردستهٔ وج بآنها اشاره نمودیم.

درحاشیهٔ برخی از صنحان نسخه مهر کتابتانه موجود است باین عبارت. ۱۸۶۶- کتبخانهٔ ناصریه لکهنو، قسم درم، کتب وقف کود: علامه حامد حسین صاحب ره.

این شیخه دی ـ این استفاستیلی بیده می باشد و رمز ^{روی}ه اشاده بنام استاد نقید دست ^{رو}نه است.

قطع نسخه ۵ (۲۷ × ۲۲ سادن (هرصفه داوای ۱۹ یا ۲۰ سطراست)، محط نستملیتی خوانا ، عنادین با شنگرف ، در اوانل نسخه هر جا مطالب مؤقف دیستی نسته الروافتر، تقلیف خطی بامرکب قرمز دوزیر آنها کنیده شنداست. این سخه از آغاز سالم ودیمام است، ولی قریب به یکریم کتاب از آخر آن افتانتاست

ىلىدۇ مىسىج سىزوملى

(رجوع شود بهسنسهٔ ۵۱۰ س۸۷ چاپ جدید دس ۵۴۵ س/ چاپسایق). مرحوم بدرم تخمین ندهاند که این نسخه دراواخی عس سفوی نوشته شده است. در بین نسخ خطی بنجگانه که استناد جاپ اول کتاب انفی بو آنها بود، این نسخه مسجعترین و قدیمترین نسخه بوده است، از این روی پددم در آنجا که دسته باخی رسیده با تحسّ وقاسف چنین اودته است:

داملان وتبصره: قدیمترین وسمیمترین مسخه کتاب را که نسخهٔ همه باشد بایك دنیا-صرت دارانیجا بدود و وداع میکنیم، زیرانی بسیتریع کتاب که ازاول این مضعه (م۵۲۵)، انابا شو کتاب باشد از آن نسخه ساقط استه.

آنس حوم درمس قبی این استده در دمتیز مه تخش و مدلیقات آنه او شدماست: حیتالکه در این عبارت تسریح کو دمام در موادد مس نبی استم از این استخه بنیسته محصومتی وقدید متر امبیر میکنم، و اکن تستم قدیمه و محصوم یا قدیمتر و محصومتی اطلاق کنم، مراداین تسته و نسته آقای باستای راد (ب) و استفاکتا بخانه مجلس تو رای ملی (م) است و دو استخه آقای باستای راد (ب) و استفاکتا بخانه و جهش بندسیل کر ارش یافته.

درجاب کتونی نسبنهٔ دشته پس از تسخهٔ دیم قدیم ترین ومعمیح ترین نسخهٔ موجود است. وشباهت آن با تسخهٔ دیمه افضهٔ قسم دیمگرییشتر است. در حقیقت میتوان گفت که نسخهٔ دشته از روی نسبنهٔ دیمه رونویسی شده، و خوانندهٔ او جند پس از مطالبهٔ همهٔ کتاب و تسامل در تسخه بدلهای حواشی این مطلب دا بسوشوسخ دهمی بابد.

برای روه بندی نسته های کتاب نقش با دونظر کرفتن جگولگی شیاهتها یا تاحماهتگیهای تشته اذنظر کلی می توانیم نسته هازا یدوستهٔ امامی نفسیم کنیم: ۱- نسته های ح، ص، د.

۲.. نمخهمای ع،تبرمهن.

الأاغجا لبت كه يدوم درمو أرد متعد دهر حاضية صفحات مطالين در اين باره

Unfiled Notes Page 392

کتاب تقفن

نوشته است، اذجسله درحاضیة عضم ۲۰۱۱ و ۲۰۰۶ چنین می نویسد: وو از جمائمواردی که از ملاحظهٔ آنها بر می آید که نسخ دع مهدیمانه یکمان حستند و از یک منشأ و مأخذ بر داشته شداند یکی این مورد است. و گمانه یرود که نسخهٔ دعه اسل و مأخذ سه نسخهٔ دیگر باشد و ایتا الدالم بعقیقا العالی. نسخهٔ دعه نیز نحت همین حکم قوارمی گیرده و چون حدود یک زیم کتاب بز آخر آن ساقط است (بعنی از س ۲۵۱ تا آخر کتاب را ندارد) در مقحه ۲۰۶ بود مقط در بادی آن چهار نسخه اظهار نظر نموده است، و الا نظر قوق عیناً بر تسخه دسته نیز مادی است.

السوى ديكر اكريتواهيم نسخه ما دا دقيق تر مورد تأمل قرار دهيم آنها را به سه رده مي تواليم تنسيم تماليم:

ا_ نىخەھاى ح، س، د.

. ۲. المحفحای ب، م، ن.

۳_ نیخەھای ع، ٿ.

ميوهشت

دزمورد گرد، اول قبلاً سنین گفتمایم. در مورد اصاد نسفنهای گرده دوم نظری به حواتی مفتان ۵۹۵ تا آخر کتاب کافی است تا مطلب را بر وهنی ثابت نماید. ویرای انماد دوسنمهٔ ۵ج، ۲۰ بر ای نمونه بمفعات ۱۳۶۸،۳۶۹، ۱۳۶۸،۳۶۹، ۱۳۹۵، ۱۳۹۹، ۲۹۹۹ رجوع فرماید.

ام نسخهٔ ع (نسخهٔ عین) - قدیمترین و معیوترین و مغیوطترین نسخ هندگانهای که اساس تسجیح کتاب تفنی است همین نسخهٔ ع میباشد. این نسته منطق به کتابخانهٔ مجلس شودایمعلی است. وجهت قدمت نسخه آن را با کلمهٔ وعتیق وصف نسودیم و رمز وع، اشاره به همین کلمه است.

دیس دانشمند کتابغانهٔ مجلس نورای ملی آقای عبدالحمین حالوی در معرّفی ایونسخه چنین نوشتهاندا:

. ۱۰ آین نسخه جزو آن قسمت اذ فهرستهای کتابخا نداست که هنرز ایجاب ترسیله ولی برحسب خواهن این جا تبداز آقای حالوی ایشان حالب غرق دادند و فی نسخه برای من تردیشد که سیاسگو از م

مندة مصحح «كتاب التقنى - فألف عبدالجذبل راذى

مىرتە

نسبنه شماده ۱۹۶۶ (فهرست) کتابنمانهٔ مجلس شورای ملی، تو نته شده با دروقلم نسبخ وتستعلیق حدوده قسرن ۵-۰۱، تیمهٔ فعستین نسخه (که ۱–۶۹) تعلیق مانندیست با سطور داهمواد و آخذته وبقیه نسخ است بسیارمر تب و روشن وبه نظر کمپن تو از فیسهٔ تنمست میرسد. در غالب بر گهای نسخه آثاد وطوبت کمهن دیده میشود، وحواشی بر گهایی از اول و آخرو وسط نسخه وصالی ننده، و در بعنی از مفصات (از جمله بر که آخر) کار یک یادیو کلمه خوانده نیشود. در برخی از مفصات حاشیه هایی است نازر (از غرن حاضر) که بر یادهای از آنها خط کشید نده. زیر یکی از حواشی نشان دع از تفنیه دیده میشود. این نسخه از اول د آخر افتاده دارد (از اول تردیک به دوبر که مطابق نسخه جایی استاد معد² از موک

و از آخر از دیگ به دوسقخه مطابق همان نسبخهٔ چایی) عنافرین شدگرف. فطع وزیری بسزار که ۱۸ × ۲۴ سافت، جلد ایساجی مشکی سیناف شده و مندوس، کاغذ (بیشتر نسخه) سمرقندی شکری و نگیم اعداد بر گه ۱۸۳۰، سطور هر مفجه ۲۹۲۹۲۵.

عكماین نسخه در اختیادها قواردارد. این نسخه در جاب اول در دست نبود وجند سالییش پیدا شد كه مجلس شورای ملی آن دا خریدادی تعود. جناب آقای جعفر سلطان القر آلی درباره تاریخ نسخه از روی همان نسخهٔ عكمی اظهار نظر مهدند كه حداكتر نفعین نیماول قرن ۸ استو بطور قطع از آن مؤخر تر نیست. این تسفه جنانكه آقای حاکری باد كردند بده خط مختلف است از دونشخص معتلف، خواندن نسخه خصو ساقسین اول آن دشواری زیادی داشت. خصو سیات

تگاوش و رسپالنط این نسخه مشان میدهد که سخهای کهن واصیل است. چنافکه گفته شد اول و آخر این نسخه افتلاگی دارد. قسمت مسوجود از

به سطره شروع میشود؛ واعجام آن مر۲۹۵ سطر ۲ می باشد که دوهر دومود . دوسانیه فشان داده شده است.

كتاب فقن

- ويل

اساس بهاب كنوني كتاب نغض براين سخه بودماست، وبكما الفالب اسخة دع، اصل ومأخذيتها وتستغة معتبر فشام، ب، ن، الست بدلايل وشو احدق ادان الزجمله: ددهتكام مقابلة تستددها دريسيارى الرموارد دينيم هرجاكه درتستية دعه كلمهاى بمودت فاخوانا فوهته هدم فسخدهاى جهاد كافة ديكرهريك آن كلمه دا چیز دیگری خوانده و بسودت دیسکوی نوشته است. و دویر خی موادد اصلاً آن کلمهٔ ناخوانا را بسنی از نسخهها نتوشته وجای آن را سفید گذاشتهاند، و درنيجه بسيارى از اختلافات تسخ الآآتيا فاشى شده است.

ديكر آنكه درجند جاكه درنسخه وع، بعلتي مطلب كسينتمه يا پس دييش شده، و با اسلاً مطالبی ساقط عده است، همهٔ جهادتسنمهٔ دیگر بهمان کونه دیهاد اسْطراب و درمم دیشتگی شدماند. واین عداندها دلیل قاطع است بر آسکه نسخهٔ دع، اساس جهار نسخة مذكوراست، با بواصطه وبا میراسطه، يعنى هريك از آن اسخ باستقيماً از روی نسخهٔ دع، نوشته بند است دیا از روی نسخهٔ دینگری که آن مأخوذ الاستخة دع، بوده است.

بهر حالةين نسخه باهمة احميتي كه دارد اذعيب وأيرأد خالى بيست وهيوب آن بقراد زیراست:

 اول وآخر نسخه افتاد کی دادد از اول حدود دوبر که و از آخر حدود. يىكى دوسفحه چناىكە اشارە شد.

۲- گویا برخی از بر گهای نسخه درهم بود، ویا کسی که میخواسته آبمها دا د مألى وسحافي كند نتواشيته ترتيب آنها وا دعايت نمايد، ددنتيجه نظم حض از سُفحات دا بهم ذده، ويددم با دقت و كوشش بسياداين بهم ديختكي دا بيدا كو د وآندا بمودت درستي اصلاح نمود فالمخدبشكل اصلى خود در آمد. ايريموجوع را درسفحة ٢٨و٢٥ ملاحظه فرماليد.

٣- فستى اذ اداخر كتاب كه مشتمل برينج فشيعت است اذ استخة دع، افتاده است وبعتبع آن افتسفه على ب، جان (این لکته وا دوسفسات ۲۰۶۰ «۲۱۶۶ ۶

غدبة بمبحج

چهل ريك

ملاحظه نمائيد) ابن اقتلد كي بيركت وجود دونسخة ص ده امتلاح وترميم كشت ويان أين مطلب در استغة مع كذهت. ۲. این نسخه از برخی اغلاط واشتباهات خانی نیست که بامقابله وبردسی

نسنع ديكر اغلاط واشتباهات مذكور تسحيح شد

امادد بادة مشنصات وخصو سيات دستورى و ديكر استللاحات دايج درآن ذمان با مخصوص باين استه، مرجوم يندم بالداذ؟ كافي درجو لشي. منقحات بحث كرده وبراى برخي از آنها تعليقات مستقلى قرازداده كغديمجلك تعليقان مفصلاً اسخن دفته است. آفيته دداينجا بيانش شروره است خصوسيات دسهالمتعا، وتوع نگادش بستمه است.

در موارد زیرهمه جا د بموردت د نوشته همه:

آید، دادن، بونه کند، خود، هذو شاید، باید، شدند (ادلی نثالهانقطه ددومی دال بسی تقطه). بذر، ماغد، بر اند، بر باند فراند فریداد و خمو معای بسیاد دیگر كه بكلمات فوق بسنت كرديم. كلهي نيز برروى لين نوج دال تقطه فكماشته، ومن سيدانم كه، نوهش هودو كونه وايج بودم يا آلاستوادي كه التقله عدارد در الواحمال و سهل الكادي كاتب استماديا نقطه واخته و بمرودياك شده است (قريرا دربرخي الاستحات نقطههاى لاياد بيريظي دوهمه جاى ستحدين أكنده است واين اشان میدهد که دوائر رطویت می کُب بلک صفحه بسوسیلهٔ صفحهٔ مقابلش جذب شده است).

ج همه جا بمودت ج (با بك انطه) و آقيمه بمودن آفيم لوشته شبه است. همينين پ همه جا بمودت ب و ژ بمورت ژ توغته هده.

که همهجا بمودت از توشته شند و که (حرف دبط فادسی) دربیشتر موارد بصودت کی وگاهی بصودت کا لگاشته شده است:

۱ ـ دال در وندو جمع هیشه بی<mark>انط</mark>ه است.

جهل ودو

عیبت کی جون در باذارها تاآخر آید برخواند کی هم از قر آ ست اک تنای کر کی کر د بیا تابکویم (کی = که بیعنی بیمه کسی است) دلیل بر آن کر آن قوم کی حسین بن علی داکشتند وحکم او حکم مجبر ایی که خواستنه کی نقینه ی قر آن آور ند بلکه را همه جا بل کمی نویسد باک وا یک می نویسه بعنی دو نقطه عموه ی یا ماقبل مکسور دا در بییار کان موارد همه می نویسه بعنی دو نقطه عموه ی یعنی در نظه را افتی در ودی یا مقرار محمد، علی.

كتاب قلقن

یا، را وقتی به کلمهٔ دیگری می چساند باین مشکل خدا میراه می نورسدیستی هم نقطه از بر آن سیگذارد هم بائن همزه (یا یا، کو چك) ند روی آند این فاعده درمورد همهٔ احاقی که دروسط کلمه قرادداودهادت است: فرابیل، فالیده، خالیف، ها، آخر کلمه که به حرف یا کلمهٔ دیگری اضافه میشود باین صودتها نوشه میشود: کینتگی، حلقه ی میه، منافقی تیی، مسیلمهٔ کذاب، کافه شیست.

ى (دو آخر كلمه ودرحال اضافه) ونى بابن سودن توشته ميشود: قضاى" خداى بونه استه ترساى" (بعنى ترسائي)باند وخر مي.

موسنده این شخه بروری بعنی کلمان اعراب می گذارد، این اعراب دا هم برووی بعشی کلمان فادسی گذارده، وهم برووی اشعاووجعلات عربی. اعراب جهلات هرین اعتباد چندانی تدارد چرون کامی غلط اعراب گذاری نموده، ولی اعراب کلمان فادسی قابل تأمل است و من چند نمونه دا چین وسمالخط شنمه درایتمبا نقل می تمایم:

خبروز مر آسکادا کرد. وظلموعندان

۲- چون چاپخانه این گونه حروف را ندادد ناگزیرهکل اصلی حروف دا نتوانستیم در اینجا دسمکتیم.

طلمة بصبحع

چهلومه

و کو عبر باند (دال بینقعله) کی عثمان جُوب برسُ وَ نَدْ وَنَرْدَ وَحُودَ کُبْحَا قُوَّةُ و زَحَرْتِکا آن داشت عبز آعجابیشتر باند (دال بانطه) کی بُوسُلیان ستک برد ادان زقة و زد.

تا حق را بر حَقُو رَانٍ فَكَارٍ دارد.

بقولدافض شایسته ولایق نباشد. بیکدیکربنیو سنند= بیکدیگرییو سنند

میاف کار = معافگار

اوسن = آستين

چون خو قیش زا بل شود تار سُته شدتد از دستیماسان

د فان بلدب[°] میباید جُنبانید

فرما ی نسب فرم هی حسب فدی خانه

کاهی دربین عبادان وجعلان علامتی شید ی ما یك دایر : كوچك گذاشته شده كه معنی ویر كول واقطهٔ ختم جعله میدخد و گاهی این علامت را دوآ ش مطرى میگذارد كسه تمام بیست و كلمهاى را مم در آنیما می توانسته بنویسد بنابراین علامت فوق را براى پر كودن خط گذاشته است. و گاهی در آخر سط این علامت وا مكر "و كرده است.

نخای دیگر

یسی از آلکه چاب کتاب تغنی بیایان رسید و بواب تعلیقات ایز بلواخن تردیک میشد، بیدرم خبر وسید که یك مسفة معطوط از کتاب تغنی اذعند با بوان آورده شد. آن مرحوم بلافاصله نسخه را بمبلغ گزافی از کتابفروش خویداری کرد تا آن را بشناسد و اگر امتیاذ قابل توجهی دارد در این مفسمه بشاساند، تچه آن فقید چنان ولمی داشت تا طبق منمون ولایفا در مقیرة ولاکبیرة الا أحصیها تحیج مطلبی را در نشقیقات خود فرو گذارومکند.

ما آن نسمه وابادیگرنم هایله ویروسی کردیم ودراینجامعر فرمی نمائیم. نسخهای است بیصل مسلم هایله ویروسی کردیم ودراینجامعر فرمی نمائیم. ۵٫۵ × ۱۷٫۵) هو صفحه دادای ۱۵ سطر، آیات قس آنی وجملات و اشماد عمری بیشط نسخ، دربخی موادد عناوین با شنگرف، کلف ذآن هندی کانك، جلد و همهٔ ۲٫۰۰۰ مودیانه خودد، ومودیانه خودد کی جلد و صفحات اولد آخر کتاب بیشتر است. بر کهای آغاز تسخه در ایرمودیانه خودد کی جنان اذهم کسته شده ک تی تویان حتی کتاب را باز نمود زیرا سفحات اذهم یاشینه میشود. حواشی صفحات آغاز نسخه وتیمی اذیر که هدم وبسیادی از کلمان من بالکل اذ میزد فتعرستان سوراخ سوداخ است.

اول وآخر نسخه کامل وتدام است. درمستمهٔ اول نام کتاب چنین ذکر شده: «نفش المنسائیم از تستیف مذّلامه جلیل مبدالبجلیل رازکنه.

كاف درآ خو نسته الريغ كتاب ونام وعان خود را چنيزمعر فرميكند د كتاب تفر الفنائع از ارهاد جناب فاضل مؤثمن، شاعر شيريس سنن، وحيدزمن، حضرت منشى سيد احمد حسن صاحب أداماله بركانه الى يوم الثناد بخطأ حفر العباد [ال] مبدالمذب الخاطى المدهو بعلى حسنين آغا ضبا تعلى كيامى وكشميرى عنى له عن جرائمهما وسترافة عودهما فى الدنيا والاخرة بتاريخ بستم (بيستم) شهى ربيما الثانى منذ ١٢٩٩ بمقام شهر لكهنو اختتام يافت.

لقلبة مصحح

وبالرو بنيع

چنانکه ملاحظه شد نسخه ۱۱۰ مال بیش نگاشته شده وتو توس است. پس از مقابلة این نسخه بادیکر نسخه دیدیم که آنازنظر کلی مطابق است یا سه نمینه درمه پن یعنی دوسه مودد از ادائل کتاب (ص ۲۸ و۴۵ و ۴۵ جسام کنونی) این نسخه عیناً مانند سه نسخه مذکور کسینتگی دارد. و دیگر مطالب آن ایز یا سه نسخه یاد خده هم آهنگک است.

فسیمترهای آخر کناب دراین سخه بسیاد مشو توذکر شده شمادشیشتن آنها تادرست است و آن پنج فذیبحت کسه اذهمهٔ استم معتبر ساقط شده و در نسخهٔ هیچ معرفی نمودیم از این نسخه نیز افتاده است. بسلاده اذ فشیعت یا ذرهم(س ۸۰۸ چاپ کشویی تا غذیبت عقدهم (س ۵۳۰) یعنی ینیج فشیعت دیگر از این نسخه نیز ساقط شده است.

خلاصهٔ کلام آلکه این سخه کرچه از نظر کلی دورده سه نسخه هیمینه قر از میگیرد ولی با آنها اختلاف فساحش داود، چه آین سه نسخه مورد وشوق و اعتماد است در حالیکه این نسخه معلوط است و نشان میدهد که تو پسنده آن شیخی بی سوادی بوده و کلهان دا درست نشو استه بخواند و بشویسد. بگمان این نسخه از روی نسخهٔ هنه رونویسی شده است.

درمفایسهٔ مالی میگوئیم این نسخه اذ همهٔ نسخ هفتگانتسابیق الذ⁷کر جدیدن دمغلوطتر است، وقابل اعتنا تیست، وهیچ حستی یا امتیازی ندارد که قابل ذکر باشد. با این حال آن را حسرقی نمودیم تا آخرین اطلاعات درمورد تستم نقش را در اختیار خوانندهٔ ارجمند قرار دهیم.

**1

در آخر مند مه معمدة اول وآخر حد نسبة دا عيناً كليشه كـرد. بيهاب مير مانيم ولى اكراحياناً سفعة اولزيا آخر نسمته اى تازبود و اذعكن آن چيزى مفهوم معيكرديد اذ مشعة ديگرى كه واضع يود عكس كن تتيم تا خوانندگان موده اى اذهما نسبة دا در جلوى وى خود داخته باشد.

هدى الاطبع وتشركتاب

هدف اذطبع ونش ایسن کتاب آست که یکی از کنچینههای فکری ما مسلمانان احیام گردد و فواند کلامی وتاریخی و وجالی و ادبی و جغرافیالی و ملل وضلی و نظایم آنها که دولابلای آن بطود وفودمندرج است در دسترس اهل فنل ودانش قرار گیرد ذیرا تألیف آن پنجاه وجند حال قبل از حمله عفولبوده است که حد چه اذبدد اسلام تا آن تاریخ از مفاخی ومآتی جمع شده و فخیره کرویده بوده داسلاف توقع آنوا داشته اینکه باخلاف بر سد آن حمله خاصا سوز و بنیاد کن از نیخ وین برانداخت و با خاک و حاکش یکسان ساخت.

بدیهی است که استفاده انفواند مناوالیها دروطهٔ اولی اختصاص بسلمانان دادد. فریرا در و فیول و نفش و ایرام که لازمه این قبیل کتب است درمیان آثان صورت کو قنه و انبیام پذیر قنه است، منتها چنانکه کتبم مراد دراینجه استفاده از فواید کتاب است نه تکثیر قبل وقال و تعدید بحث و جنداله و دامن زدن بسآ تش بغی وعناد، و مصله ورساختن نائره قننه و فعاد، اکر جدما تو جه باینکه نظر علمای اعلام پیوسته بر این متوجه بوده که حق معلوم کردد و باطل از بین بر وده با وجود از این ووی در تعلیفاتیت کتاب سی شده است که از منه جالد سند است ب از این ووی در تعلیفاتیت منه این می شده است که از منه بیاز استیا این تبدیه و ایطال الباطل قاضل دوز بهان و تعنیف آنه فاضل دهلوی، و همچنین از احقاقد الحق قاضی تورالهٔ خوشری در تبییدالمطاعن سید محمد قلی موسوی بینا بودی و میتان الاوار امی حامد حسن خدی د نظایر آنها مطلبی نقل ندوه و اگر احیاقا

غدبه مصحح چهل وهفت

مقام مقتنی تقل کلامی از این کتب و تقایر آنها شود با رعایت ادب وحفظ حریم علم و نوجته بعفت قلم انتجام کیرد والمیاذباند بهیچ وجه اهانتی بساحت عالمی وجوریم بزد کی نشده باند، واین روش از آغازتا انیوامهدف نگارنده بوده وتنطق از آن نشوده وتنواهد تمود، انشاهاند تعالی.

سپاستگژاری و اهداه

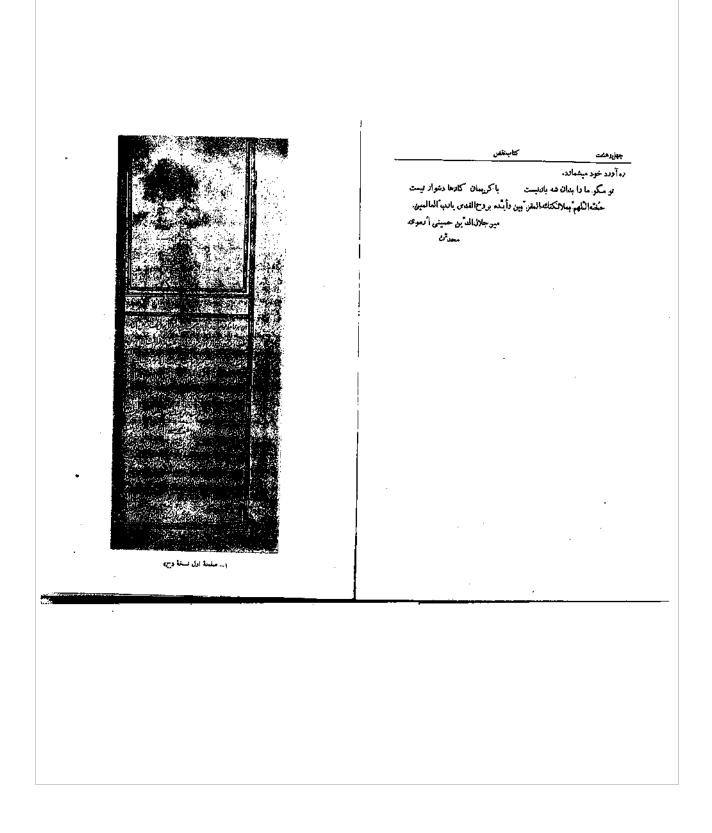
و آخردعواهم أن الحديثة دبُّ العالمين

د بتالاترخ قلوبنابسان هدیننا و هد لنامن لدنك و صعایك أمت الوهاب سپاس مرخداى داكه بدستيادى قائد توفيق او كره مشكلات مطالب اين كتاب داكتودم و سايس دى دالد نأييد ادعقبانخافت فرساى هرا حل تسميم آن را بيمود، تا تواستم اين أثر نفس باستالى و اين ماية انتخاد جادداى داكدوليل باوز عظت دين ودولت وسند ناطق حقاقيت مذهب وملتماست دددستر ساصحاب علم ددانتى و ادباب فضل دبينش بكذارم همانا اكن نظر عنايت ايسزدى نيبود و لطف خاص اد دستكيرم نسى نمود و رامبريم نسى فرمودهم كر نيبتواكنته هشت براعرام اين كادبزد كه وأس خليل بكسارم ويا راه ايفاه اين دنلينة مهشم وخدمت سرايران بيارم.

قعسداً لدئم حمداً له علم و شکراً لدئم شکراً له علم

ه علَّى ما كسانارداء الكوم ه على ماهنانا لشكر النَّحم

چنانکه مسنف رضواناله علیه دیبا چیهٔ کتاب را زنام نامی مهتو اولیا و سرود اصفیا د خانهادسیا، امام عصر وولی آمر، عدلمانتظر وقائم مؤسراً ایوالقاسم محمدین الحسن العسکری عبدال اله فرجه وسهال مشرجه موشع ومزین نموده این جانب نیزمانند آن مود که بای ملنع بیش سلیمان کشید این تسفه مطبوعه دا تقدیم آستان ملائك پاسیان آن معدن فشل د کرم دجود و احسان کے واسطة فیوضات الهی دمهیط کمالات نامتناهی است سیکند دودی برخالا عبز ویاد نهاده دبا کمال سیکنت و شراحا عذر تقمیر خدمت خواسته و این سعفی نماد را



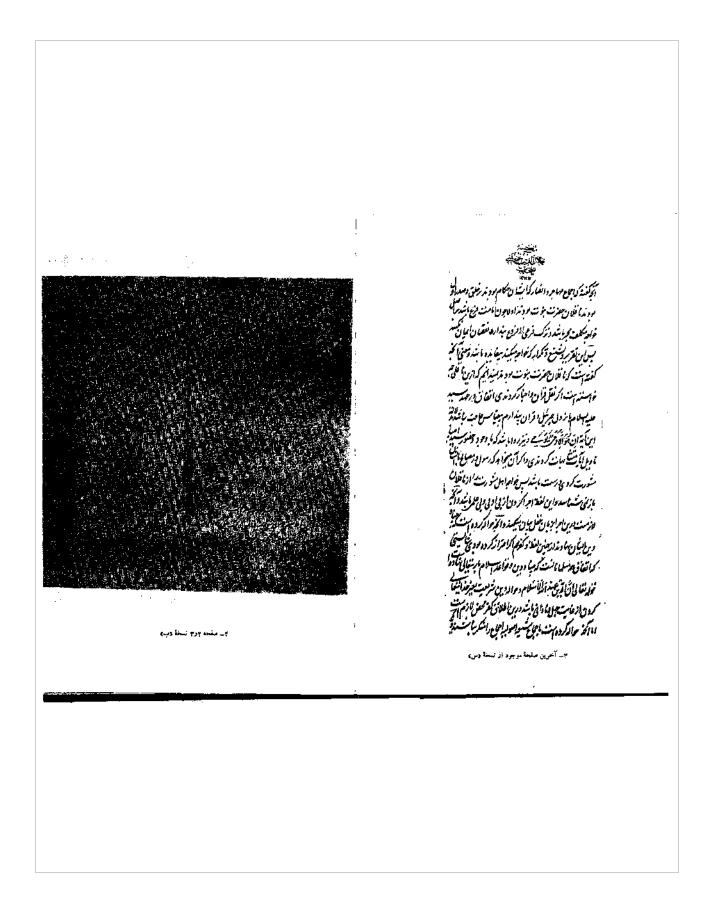
سليدا ويملعت بست ويا ومنا دراعم رقتي بالمدورا ويابان منا مركرد والتركه برجلاع سك ومدنا فتدى تنوه ونبك العدينيا بربي ومجت فابهرسوه وبعتيا خدم وأرمعني أيتسلس وتعز الترفومي از منافع دونية كافت باكست ده لا لطور أو المكيني كرد. باروسا متدخوا، زكمة ودين فراد بستراه كمستسلم ميفوا مرده فقيدو ازمان واستال وميوا تتدوحه وروافعن في م موارد والمست محار باک وطاع اسلام وعادیان وست مواند دومنات شرم کوخدار است جلما دومنو معرفت مواند دومنات شرم کوخدار است جلما دومنو معرفت حذاير به عبد عبد مود مقد موانت كالآخر المار بسرت مواند در جاديا هاد بن مد مدار جاب المطل كمست تم مواند در جاديا هاد بن مد مدار جاب المطل كمست تم ازخاج كددر بابارد ماقتضاكان الاينيدكد ماعت مواسل حواه زا مديده كديجا ردها مدست باشد ومركي خاري فأري ا كردرها فيربوه ماشد وتحليفت نهضا كوكرواندوز درعا تيناسه رولعهان والم مرتبعيد ار ومنعام ماخليان البوكرويات وسفانا وسنه مسدد ووالخرى مستا تركزا انت مسيرد وبغه ورنامسيد ورسبت قدفان وعجران خيد ووابن فاعده توميت أسابتي مفتابة وربازارة مناصب وتعليل مماسداتاب فالمرعدا فنومه وب اولين مشعة موجود از المغة ودو ا... مِقْحَةُ آخر سَحْةً وَحِهِ

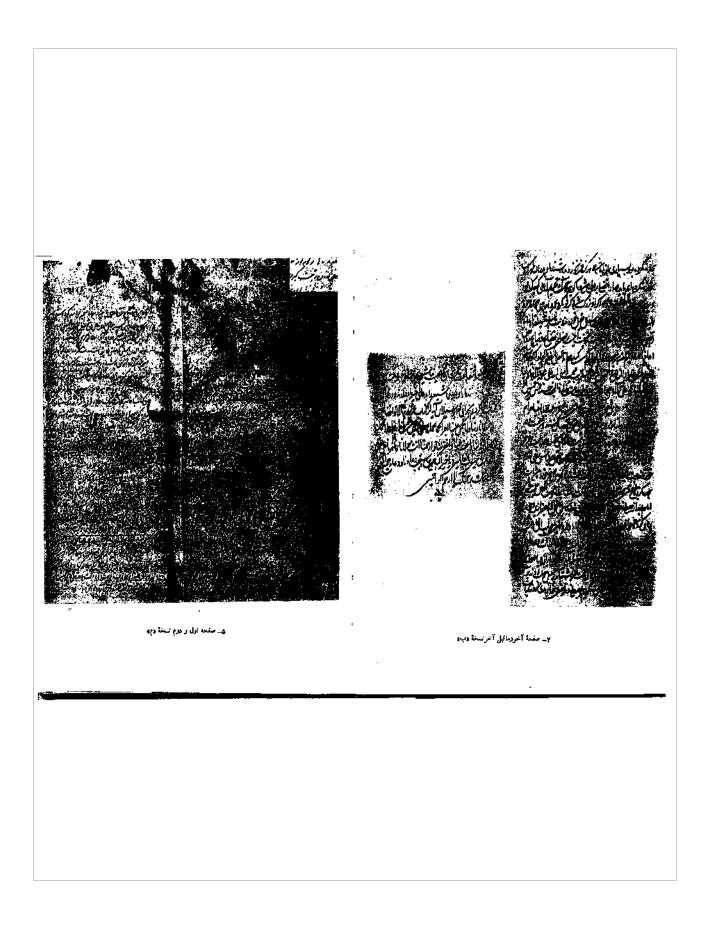
فلأنهى المقد لمير معود بسليل تغرين مقرم إلطا خذكة مغتل وعلم ومصمت ازاجل مارج وممبيز مهنت ويرفين مان دومنه ندس مالی خوم امال ان امام امرا بین ک بر دیمی سارط شدكواه بادف سنسبانت ابتدودام داان سترون والمنطيط سرواك ويزبر فاحده وكرمعنعات اكردتني ورتيج واروكدتول بعين كماب زاز دفدهارت ابتد عماز نترف مالدوه لت المروانية ويتستونه وفاسينده كالاوات ووروابيداذان م وطابده مسببة بعاصل كمدترد فأنونيتي لقوما بتدعليه نوكلت وتتوسيه كأ ينهالها فطاد المعبن الحد مدرب العالين مطيا متعليما فالشغين داراعا مرد اجمعن دراول کاب ان فراشاکرد. بت که بيتب آسار وفر الترسيم وجون بذمب بمراسم وسحاكا شدها يده مرابع مرابع مرابع وفرق فالأبر مابتد سابن عداد والمعد السيم فك والمستن كرامذان مصداكر دومهت بالحداسا كود معاست في يتراود مهت مدداساى مراره كمع خدالازم بالمددحون المن ومذامرة فدمبت اجمع مايسب موجران إي أو مو دخطا كالم كويما فريخ والمذكر مسير العرضة است بالم مرضا الكرسما وينتبه الم كرده بهت تحليه ما أي حاليت الزيون معلوم كوده المطلب الكرمة باريخط بوناسيرود وسناد وابتد بعداؤان فريق كفت المنت

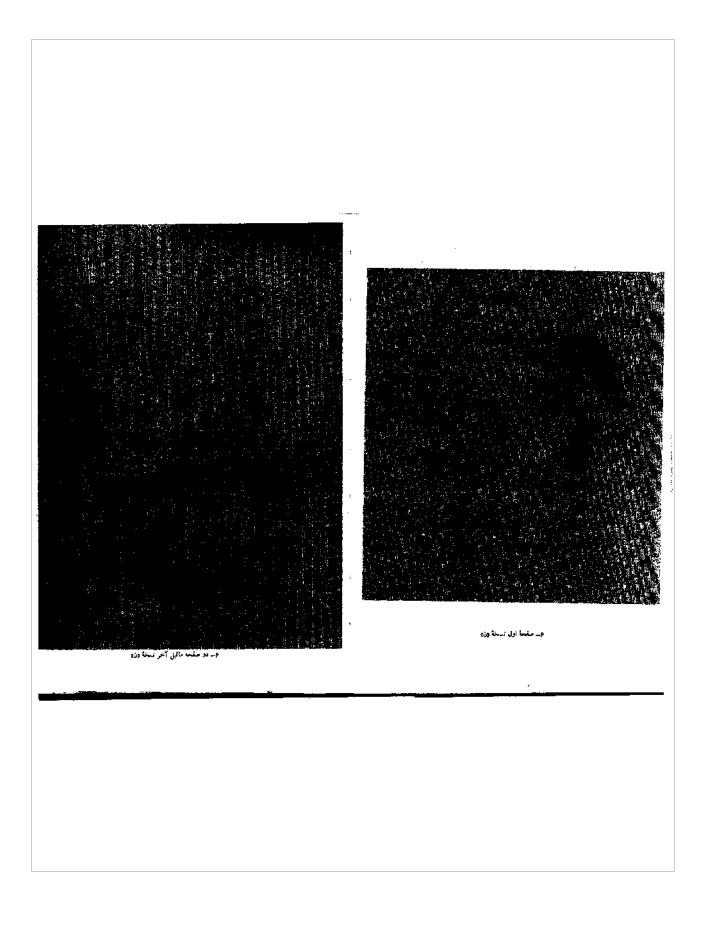
۲ـــ اولون صفحة مرجود از اسخة ومره

ازمت رس ل بنت کرا بو تمر دند ان بست آن طود ز قد بهت مع بهاست ۱۰ مذمب فراجرسنى ومتلقد انش الام ترابت كرملى وتعنى دوزو فالت او کرد تر در دود و با آند سی ترد می مذکر دکراند کرد ا وفن كمند وحدب وابضت نفد برست وكافرش اشمهما غربو دندالت مفوشى وسنى كمرد بذويهل كمذكردامني بمتسدر بدان بالأرو زكر متي فرز مدسطين بيروتقى جكركورز كالوة بهراما ديغت فدرد تتريب وطاه وفضل وحصرت كرمبتر ودايصل ولنسب والدخير إزارا ووكمر وشرو فأ متردون ستندك الدرا مبرزمت معطني أرغده حدى تجمنوه وجل عاينة والتري وارشدومرد أن والمره فيخ وكمشعد والديجالي سى ودامة وكية روزاعدومة وجلاا زوكر ديدار مستر طركور فيصطفي واالجا ومن كسندانية ومفتدا بالاك شيعدت بمن كدانو كمريتيني وعرعد وي اور خطر وسطيع بدغداما ما يشرمه ديقد ور ولذه ودواعنيدار فكركسيرة حرز موا والتطر ومصطفى برغنا ين مداد سيط ، ودكرا بغربت واين حذولا كوب بقرابت ، وركت المولولة عداسه كاليونعلناست ودعنو ولملق دومعانيتركره وكمغت واليوتا مع منفر ويداع من مرد ما ن تقع مورا مدر و تعاطين ادنوا الساري الي: وكلا وكرد ونبغي فركور وسلوريت كالفت برط بونعاكه المولا

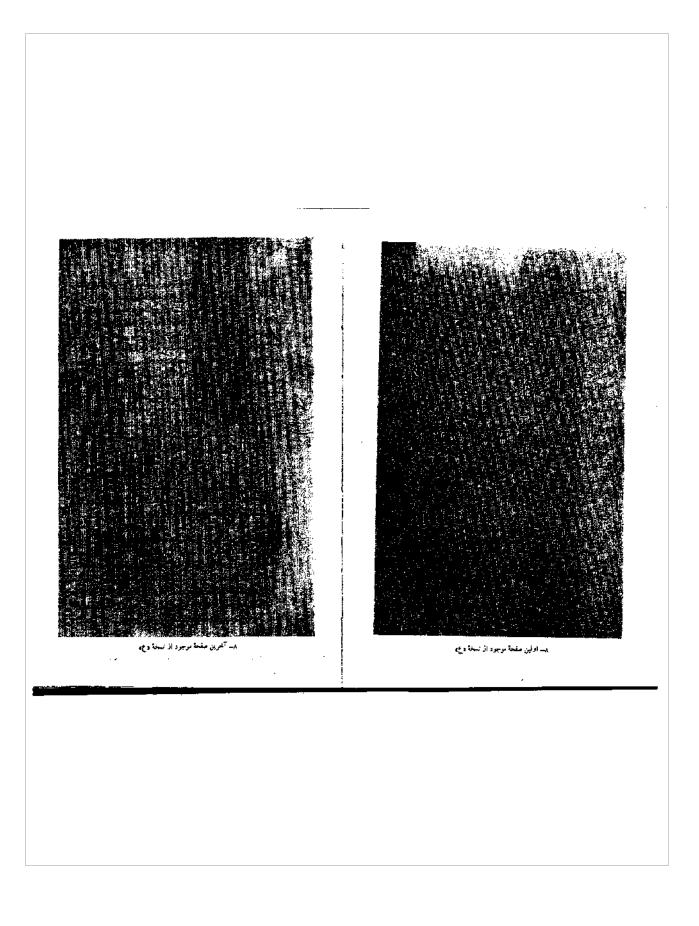
۲ بر آخرین صفحة موجود اذ اسخة دد»







- A -7.**万米花**子:大学 والمالية lalarithi air i signific alanthi sina co dhar We all and $\mathcal{I}^{0} / \mathcal{G}_{1}$ e ji ndage Ē D_{12} ۷. آخرین صفحة موجود از اسخا دشه γ_ صفحة اول سخة وثع



التهجيرين فبلثا نرتبنا ولأخلنا ملاطافية لسامندواعف عناواعفزلنا وإرجماالت يملأ فانضراعه ليالفتوم الكافندين اسبن بارب تالعالمين وإخر يوالتا صربن واستجذع أما ودعاءجيع المؤسنين والموسات بيعنك الم العمال جسين . وبرت بالحذيفظ المحما بفعوالغطايج ازارشا وحبشاب فاصل سوتسن شاعرشيرين المستحق وصبيد زمن جحفرت منتى سيداحمة سن صاحب لإم التذ بركا نرالي يوم كنتا د تخط اخفزائنيا دعبدالذنب كمحا طالمدعو بعلصن منأ لمشعبانيني . كماين وكمثمري عفي مذعن جرائمها وسرامته عبوبها في مدنا واللطر بالجراب شريريع المنانى سل الجرى مفاخ المكرم الفنام الف

Tخرین صفحة اسبقة جدید هند (دجوع هود به ص ۲۴۵-۴۵) 👘

صفحة ماقبلي آخر تسخة جديد هند (دجوع شود به ص ٢٧-٢٥)

الأزرم

سخني چند با حوائنده

سلام ورجحان دروّح و رحمه معلیك ومعدود من الطّن سَجَسَعَ و با أسفى ألا تسرد تحصّية - بوىأوّج من طيب رَسبك بأوْج ألا انسا تاح الحمائم بعد مما تومت وكامت قبل ذلك قيرُ جَ * دادَ دان اين الروم دوموك بحيين عبرطوقة

کتاب نقش موسوم به دیمنی متالبالشواصب فی نقش بعنی فعالم الر قافنی سنیف بعدالیلیل قروبتی وازی که در حدودسال ۵۶ هجری بر شته قصر پر در آمده یکی از معتر بی متون کالامی شیده است که بز بان یادسی مگامته شده ور دی است این کتاب دیمنی ضائع الر گرافنی که یکی از سنیان ری بر در شیمیات معاسر خود این کتاب علاوه بر جنبه دینی و کلامی، دو ادبیان فادسی نیز از اهمیت و این کتاب علاوه بر جنبه دینی و کلامی، دو ادبیان فادسی نیز از اهمیت و قرار دگر فته، بلکه بسیادی از امدور زند کی مردم آن روز کار از زشت و زیبا و منجار و ناهنجار مند کم شده است. این کتاب دو حقیقت آ بنمای است از دوش زند گهای و افکار و کردار مردم دی و ایران مو کری درسده شتم هجری، و کار نامهای است از مدینی و فرهنگ چند سده این مرز و بوب چه تازه ایم قرن کار نامهای است از مدینی و فرهنگ چند سده این مرز و بوب چه تازه ایم قرن از تألیف این کتاب گذشته بود که افزام خونونوار و و سرابگر کار از دشتهای

ه درود ورحمت و آمایشرونست برتر بادیوما یاپریهایی آدام بخشهلایم و تو آدامش گستراد. اندیها که دیگر ملام ما دا یامت تمی گوی، وجز سرمخوشیوی خالا مزادت که صلر آگین است و تعیت تر ایستام جان بیرماند پاسخ ویگری از توضی تشنیم. کیوتران از آن ذمان که تویخالا دقتی توسه موایی مکننده و حال آنکه پیش از آن تصه سرای می نمودند.

آسیای مرکزی جنوب سو ذمینهای آباد و مهدهای تعدن بشری این سوی عالم سراز بر شدند، ورد کوناه ذمایی بودومودما را تابود ساختند. کرچه پیش از آفان ایر قبائل ریرانگردیمگری نظیر غزان و خوارزمشاهیان وغیر آفان برما تاختند وینو به خود تا توانستند کشتند وفابود کردند. بهر حال این کتاب درست انه کی پیش از آسکداین بلایا بر می ما فرود آید

مملتى چند با خواتنده

شعبت وهقت

بهو محادیق مسب دست می بیش داشته بیش و با مدینی بر برس به مردم به الیف شده، و بر حسب معدول می بایند چون در محاق غیبت بود و کمان میرفت که بابود هده است خوشبختانه از گیرند حوادت دوز کارممون ماند و اکتون سالم بدست ما وسیده است.

در آن روز کارها و خسوساً درسنمای نیجم وشته دهنم هجری بیر وان مذاهب و گروههای منتلف اسلامی با ظلم و زیان ومتأسفانه در برخی از موادد با شمین بنجان یکدیگی اقتاده خون یکدیگی را میرینمند. و گسر چه اختلاف فکری برای رسیدن براه درست درحت است ولی عدت تسب وجهالته اختلاف فکری رای درسیادی بجنگ و خونریزی میدل می نمود و سرزمین ما پر است از میدانهای نبرد دستا کی و خونریزی که پندان ما از دوی بی غردی بر یا می منه کی ان میوانت حملان تانار و سلیبون از شر قدخی رما از دوی بی غردی بر یا بی منه کی ان میوانت حملان تانار و سلیبون از شر قدخی رما دار اینا در نمی آورد. بی منه کان میوانت حملان تانار و سلیبون از شر قدخی رما دا انها در نمی آورد می خودهای فکری درمناطق کو ناکر دو دکه منعود میگرفت. مسلما ان بی شودوهای فکری درمناطق کو ناکر در دیکم منه و میتود میگرفت. مسلمان در این آختایی بایر خود دیستی با ملل نمی اسلامی را در در دو و اجال ادیان بر میکی مقیر در دین مورد و مسیعی ترا این می میتود در در دو و اینال ادیان میلمان نشین بین کی و هوا و میتم که مسلمان در کی بود.

یرداشت است که اختلاف عنیدنی تا آنها که آمولی ویرمینای حق طلبی ۱- تازیخالاب المری، عبر تورخ، چ ۳ ص ۱۲۸ (بیاب بروت - ۱۳۹۱ م).

کتاب نقض .

خصت وهلبت

باشد سازندددماند است، دمىممول.آن بسيارى از كتب ارجمند كالامي است كه از جملة افتخادات ما شمرده ميشود ولىمنأسفانه جنانكه كفته شد بسيادى المعردم حتى اهارفنار در الرشه ت تعسب و جهالت اختلافات فكرى وا دامن ميزدماند تا آنیجا که به خونویزی وقتل ظوم وآتش زدن و ویران کردن محلات منبع مبكرديد؛ دبراى نمونه حمين كتاب دبعن فشالحال واغنى، دوييش ووىشمااست ومطالبي اذاين قبيل كه الافيان بيامين بزركواريس احت نقل ميكردنه كه: ديا على سأتربمن بعدى فوم يقال لهم إلى افضة فان لقيتهم فاقتلهم قاتمهم مشركوند. * . نىونة دىكو كافاين قبيل كتب كه عدهمان دود ديننى بيمة دومقون ششم هبيرى تأليف شده كتابي است اذمسو وخ سلجوقيات، ابن سليمان والاندى, او در كتاب مىردف خود «داحةالمددر» (ص ٣٩٤) مى تويسد⁷ ؛ 💫 -

:

!

دو دعا كوى وا خويقى بود كنته است حميمنا تكه ماد كهن شود ازدها كردد. اداخنی که کهن شود ملحد و باطنی کردد، و شرح فضایح وقبایح وافضیان و خبث عقيبت إنفان ندكتابى مقرهآ وودهام و شمسالد بن لاغـرى ابن بيتها خوش گفت. دمر: κ.

خبروا حسن جبای بناطنیان؟ ... قم و کامتان و آب، و طبوش آبىروى چهاد يساد بىداد ، دانددىن چارجاى دَنْ آتش. يى فراهان بىلوز بر مىلىكان ... تا چهارت ئىلوب كىردىشى». بهر حال آنچه اکنون برانتما درخور اهمیت است آلگونه مطالبی است که سمر آف علم وفرهند که واجتماع وصد ک و آداب ورسوم بدوان ما است، و آ فکو له مطالب حقى كه كذشت ووز كاوآ تهاوا كمنه نبيكنده والا مسباتيا كفتادهاى نادوا چه از این مؤلف باآن نوسند با هر کمن دینگری ناپسند است وضاطر

۲۷۶ منتش (جاب حاضر) عن ۲ ۱۰،۲۱۱ والايضاح خصلين شاذان ص۱ ۳۰۰-۲۵۴ و ص۲۷۶ (اذ انتشارات دانشگاه تهران)، وتعليقات نقص (چاپ ساخر) تعليقة ١١ من ٢٣-٥٠-۲- تبليلات تفض(چاب حاضر) ص ۱۳۵۹، ۲۰ دراينجاطعبرد شاعر دشيعيانه است.

فمبت وله ستنىيند باخوائشه الما هیچمکونه وژبینداده وین کماندتراین دوده دربین مسلمین کسی تیست که حتی دربارة مردم غير مسلمان جنين حكم كند يا آرزو نمايد كه الدوين چارجاي Same in the زنآ تى. حقايقي كمه اذ لابلاى مسايف اين كتاب دربارة بير فأنتسفاهب منشلف اسلامی، آدای و رسوم؟ ناك، شهرها، محلَّحا، باذارها، كتابتنا نهما، كسووجها، مساجد ومجامع، جنگها وبادرهای آن مردم بنعت می آیند. چیز بست که ادقش اين كتاب دا درنظر أهل تحقيق افزون مي نمايد، و الذاوية ديدهاى منتشف مي. ا ال دراین باده پر دخشهای کوه کونی امیام داد. ابن جاب تبلا درمظ دائنم شمن مقالعاته برخى الاامتيافات واختصاصات این کتاب دا باز کو نبایم، ولیس کے تا کھائی پندم، ویش اڈآٹ پانیتام دساندن کارچاپ این سه میملند که یکی از شوات زیندگی پُریز کت آن برد بسزو که بود فرست توشتن چنین مقالمه ی دا پیش نیادود.

53 L 53 * * * ··· در اینجا باید از مساحدتهای قراوان استاد نقید هادروان بدوم در اجیای ابن الراعظيم بادكتم. اوكه يعمَّق يكي أذشيتشكان داعش وعاشقان علم بود بيرس اين كتاب دخم بياتناله برد. او السيسال بيش بطودبستقيم لرحمايته تبلتلاولاي برای احیای این کتاب کشید. و اهل نشل خود از دیدن چاپ او ل وجاب کشونی اين كتاب المفاطد دعيم كه براى آن كعينه شنه است. آكاهن خواهند يافت. و بايد منذ كرشوم كه سنكيني كاد اين كتاب بنكونه امه بوده است كه يش إذجاب او لآن، دبيشاذ آعكه دمة، مة نشن وسليقات آن، وا منتش كند جاد سمار عرشه. تا سرائيمام منجر باعمل جر أحي ودو آوددن كلية چي وى كرديده والآجوعس یا عاے کلید فینشت. 44 E. دواين جاب قير با وجود شعف يشيه د دند چشم دوالر كاد دواد، وقاد اجتمى كقيدن ناشى از ماشتن بك كليه درطول دوسالماخير، وبا آليكه از دو سال بيش